

تاريخ امپراتوري عثمانی و ترکیه جدید

۱۸۰۸-۱۹۷۵



ترجمه

محمود رمضان زاده

تہا بنجا شہنی حبیب اللہ ارسلانی

تاریخ امپراتوری عثمانی

و

ترکیہ جدید

جلد دوم

نوشتہ: استانفورد جی شاو - ازل کورال شاو

تاریخ امپراتوری عثمانی

و

ترکیہ جدید

جلد دوم

اصلاحات، انقلاب و جمہوری

ظہور ترکیہ جدید، ۱۹۷۵-۱۸۰۸ میلادی

ترجمہ محمود رمضانزادہ



آستان قدس
معاونت فرهنگی

مشخصات:

نام کتاب: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید ج ۲

مؤلف: استانفورد جی. شاو - ازل کورال شاو

مترجم: محمود رمضان زاده

ویراستار: حسن تقی زاده طوسی

ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس

حروف چینی: حروف چینی بهروز

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: چاپ اول، ۱۳۷۰

آماده سازی و نظارت: واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

سپاس بیکران بر خداوند منان که نعمت خویش را بر ملت بزرگ ایران تمام کرد و
اورا توان بخشید تا هویت اسلامی و انسانی خود را باز یابد.
درد فراوان بر پیامبر بزرگوار اسلام «ص»، و امامان «ع» و صالحان و شهیدان و
دانشمندان، که زندگانی و مرگشان در طول فرنا، همواره اندیشه و کردار انسانها را بارور
کرده است.

به برکت جمهوری اسلامی ایران و در سایه امام علی بن موسی الرضا «ع»، آستان
قدس رضوی در سالهای پس از پیروزی انقلاب تحولی شگرف به خود دیده است.
بخش عظیمی از این تحول را فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی در عرصه‌های گوناگون
تشکیل می‌دهد که در قالب نهادهایی چند شکل گرفته است: نهادهایی جوان و
کمسال، اما پویانده و پرنشاط، که با همکاری عده‌ای از پژوهشگران متعهد و دلسوز
به کار تحقیق، تالیف و نشر مشغولند.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی بر آن است تا ضمن پرداختن به وظیفه خطیر
هماهنگی فعالیتهای پژوهشی، علمی و هنری مؤسسه‌های یاد شده، مجموعه‌ای از
استعدادهای علمی و فرهنگی پراکنده در استان پهناور خراسان را گرد هم آورد و همه
پژوهشگرانی را که می‌کوشند تا در خدمت اعتلای فرهنگ اسلامی و استقلال و
سازندگی کشور قرار گیرند، در حد توان خویش یاری دهد.

امید آن که با یاری و همراهی همه دست اندرکاران و مسئولان فرهنگی کشور و نیز
با مساعدت و راهنمایی تولید معظم آستان قدس رضوی، خراسان، این سرزمین با برکت
و فرهنگ پرور، پناهگاه شیفتگان معرفت و علاقه‌مندان به فرهنگ ناب اسلامی شود و
جایگاه رفیع و واقعی خویش را باز یابد.

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی



فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	مقدمه چاپ اول
۱۳	مقدمه چاپ دوم
۱۷ و ۱۶	نقشه توسعه امپراتوری عثمانی، ۱۰۹۵ - ۶۷۹ هـ.ق / ۱۶۸۳ - ۱۲۸۰ م
۱۹ و ۱۸	نقشه زوال امپراتوری عثمانی ۱۳۴۳ - ۱۰۹۵ هـ.ق / ۱۹۲۴ - ۱۶۸۳ م
	۱- آغاز اصلاحات نوین عثمانی:
۲۱	دوره محمود دوم، ۱۲۵۵ - ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۸۳۹ - ۱۸۰۸ م
	یادداشتهای فصل اول
۱۰۷	۲- عصر اصلاحات جدید: تنظیمات ۱۲۹۳ - ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۳۹ م
	یادداشتهای فصل دوم
۲۹۷	۳- اوج تنظیمات: سلطنت عبدالحمید دوم، ۱۳۲۷ - ۱۲۹۷ هـ.ق / ۱۸۷۹ - ۱۹۰۹ م
	یادداشتهای فصل سوم
۴۶۱	۴- دوره ترکهای جوان، ۱۳۲۷ - ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۱۸ - ۱۹۰۸ م
	یادداشتهای فصل چهارم
۵۶۹	۵- جنگ استقلال ترکها، ۱۳۴۲ - ۱۳۳۷ هـ.ق / ۱۹۲۳ - ۱۹۱۸ م
	یادداشتهای فصل پنجم
۶۱۹	۶- جمهوری ترکیه، ۱۳۹۵ - ۱۳۴۲ هـ.ق / ۱۹۷۵ - ۱۹۲۳ م
	یادداشتهای فصل ششم

بخش ضمیمه:

۷۲۳	وزیران اعظم و نخست وزیران ۱۳۴۱ - ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۹۲۲ - ۱۸۳۹ م
۷۲۶	رؤسای جمهوری ترکیه
۷۲۷	نخست وزیران جمهوری ترکیه
۷۲۹	اختصارات
۷۴۱	کتابشناسی: تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ۱۳۹۵ - ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۹۷۵ - ۱۸۰۸ م
۷۶۹	نمایه

پیشگفتار

مجلد دوم کتاب تاریخ ترکیه و امپراتوری عثمانی تحت عنوان اصلاحات، انقلاب و جمهوری: ظهور ترکیه جدید (۱۳۹۵ - ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۹۷۵ - ۱۸۰۸ م)، روند نوسازی در امپراتوری عثمانی را طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و موضوعهای دیگری از جمله گسترش ملی گرایی در میان اقوام تحت حاکمیت عثمانی و برخی تحولاتی را که موجب درهم شکسته شدن امپراتوری و ظهور ترکیه جدید شد، مورد بحث قرار می دهد. مؤلفان مجلد دوم یعنی استانفورد جی. شاو [۱] و ازل کورال شاو [۲] بر اساس پژوهشهای مفصلی در آرشیوهای عثمانی و غربی، به تحلیل فشارهای خارجی، اقدامات اصلاح طلبانه، تغییرات نهادی و جنبشهای روشنفکرانه ای که جامعه ناهمگون عثمانی را در سده آخر حیات امپراتوری تحت تأثیر قرار داد، می پردازند.

در این مجلد، روند اصلاحات «تنظیمات» (۱۲۹۳ - ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۳۹ م) و سپس ادامه آن طی سلطنت سلطان عبدالحمید دوم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۳ هـ.ق / ۱۹۰۹ - ۱۸۷۶ م) و همچنین دوره ترکهای جوان (۱۳۳۷ - ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۱۸ - ۱۹۰۸ م) بدقت بررسی می شود. مسأله شرق و حوادث مهمی از قبیل جنگ کریمه، بحران لبنان، مسأله مقدونیه و جنگ روس - ترکیه، کنگره برلین، جنگهای بالکان، قیام اعراب و آرامنه و اعلامیه بالفور که نتیجه جاه طلبیهای قدرتهای امپریالیستی اروپا و سوءاستفاده آنان از موقعیت رو به زوال امپراتوری بود،

از جمله محورهای اساسی بحث در کتاب حاضر است.

کتاب اصلاحات، انقلاب و جمهوری، حوادث و ورخدادهای مهم سالهای ۱۳۹۵ - ۱۳۴۲ ه.ق / ۱۹۷۵ - ۱۹۲۳ م جمهوری ترکیه را بررسی می کند؛ حوادثی نظیر اصلاحات مصطفی کمال آتاتورک، بیطرفی در جنگ جهانی دوم، ظهور دموکراسی چندحزبی، مسأله قبرس، مسأله مواد مخدر و روابط ترکیه با جهان غرب و مشارکت در پیمان ناتو. این مجلد با ارائه تحلیلی از ساختار قانونی و سیاسی و مسائل اساسی داخلی و خارجی کشور خاتمه می یابد. استانفورد جی. شاو مؤلف کتاب تاریخ ترکیه و امپراتوری عثمانی (مجلدهای اول و دوم)، استاد تاریخ ترکیه و خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس است. او پیش از آن یعنی طی سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸، استادیار و دانشیار کرسی تاریخ ترکیه در دانشگاه هاروارد بوده است. وی همچنین از بدو انتشار نشریه بین المللی مطالعات خاورمیانه [۳] به سال ۱۹۷۰، سردبیری آن را برعهده داشته است.

آثار دیگر جی. شاو عبارتند از: میان نو و کهنه، امپراتوری عثمانی در زمان سلطنت سلطان سلیم سوم، [۴] تشکیلات مالی و اداری مصر و گسترش آنها در دوره حاکمیت عثمانی، [۵] مصر تحت حاکمیت عثمانی در عصر انقلاب فرانسه، [۶] بودجه مصر در زمان حاکمیت عثمانی، [۷] و بسیاری رسالات و مقالات دیگر در زمینه نهادها و تاریخ اجتماعی امپراتوری عثمانی؛ پروفیسور شاو بیش از هر محقق دیگر در استفاده از آرشیوهای عثمانی موفق بوده است. ازل کورال شاو مؤلف مجلد دوم در بیک [۸] (استانبول) متولد شد و در کالج آمریکایی دختران در استانبول، دانشکده های اساسار [۹]، راد کلیف [۱۰] و دانشگاه هاروارد تحصیل کرد و در همین دانشگاه به سال ۱۹۷۵، موفق به اخذ درجه دکتری شد. وی در دانشگاه بوسفور در استانبول و در دانشگاه دولتی کالیفرنیا، نورث ریج [۱۱] تدریس کرده و هم اکنون پژوهشگر و دانشیار تاریخ دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس است. دکتر ازل کورال شاو مقالات متعددی نوشته و در منابع و مآخذ مربوط به تاریخ عثمانی مطالعات بسیار گسترده ای انجام داده است.

3- International Journal of middle East Studies

4- Between Old and New: The Ottoman Empire under Suttanselim III

5- The Financial and Administrative Organization and Development of Ottoman Egypt

6- Ottoman Egypt in The Age of The French Revolution

7- The Budget of Ottoman Egypt

8- Bebek

9- Vassar College

10- Radcliff

11- North ridge

مقدمهٔ چاپ اول

طی قرن نوزدهم، امپراتوری عثمانی شاهد تلاشی پیگیر به منظور انجام اصلاحات بود؛ اصلاحاتی که طی آن نهادهای پرسابقه و معتبر عثمانی جای خود را به نهادهای جدید دادند؛ این نهادها تحت تأثیر شناخت فزایندهٔ عثمانیها از افکار، جامعه و حکومت اروپایی به وجود آمدند و مطابق با ضرورتها و شرایط عثمانی در آنها جرح و تعدیلهایی صورت گرفت. طی این روند، گسترهٔ اقتدار حکومت از محدوده‌های تحمیل شدهٔ حکومت سنتی عثمانی فراتر رفت و همهٔ جنبه‌های زندگی را فرا گرفت و گروههای مستقل مذهبی، اقتصادی و اجتماعی را که طی سالهای طولانی شالوده‌جامعهٔ عثمانی را تشکیل می‌دادند، برچید. دستگاه اداری جدید و نوسازی شده با الهام از الگوهای غربی جایگزین طبقهٔ حاکمهٔ قدیمی شد و دامنهٔ اقتدار خود را بر سراسر امپراتوری گسترانید؛ دیوانسالاری جدید یک نظام بسیار پیچیدهٔ حکومتی ایجاد کرد و با استبداد و اقتدار بی‌سابقه‌ای که نظیر آن در هیچ برهه از تاریخ دیرپای عثمانی مشاهده نشده بود، زمام امور را در دست گرفت.

عصر اصلاحات جدید عثمانی در آخرین دههٔ سلطنت سلطان محمود دوم (۱۲۵۵ - ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۸۳۹ - ۱۸۰۸ م) آغاز شد و هم‌اکنون بود که شالودهٔ اصلاحات دوران بعدی را بنا نهاد. اصلاحات مورد نظر وی طی دورهٔ تنظیمات ادامه یافت و لاقلاً بخشی از آنها نیز تکمیل شد. این دوره مصادف بود با سالهای سلطنت پسران محمود یعنی عبدالمجید اول (۱۲۷۸ - ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۸۶۱ - ۱۸۳۹ م) و عبدالعزیز (۱۲۹۳ - ۱۲۷۸ هـ.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۶۱ م) و برنامه‌های اصلاحاتی این دوره را دستگاه دیوانی اصلاح طلب مردان تنظیمات تحت رهبری سیاستمدارانی چون مصطفی رشید پاشا، عالی پاشا و فؤاد پاشا عملی می‌کردند.

انجام اصلاحات در امپراتوری عثمانی مستلزم فرآیندی پیچیده بود؛ هر گونه راه حلی خود موجب مشکلاتی جدید بود. اعمال قوانین و مقررات جدید به دلایلی چند کند می شد. اولین عامل وسعت بسیار زیاد امپراتوری و وجود جامعه‌ای ناهمگون و ارتباطاتی به نسبت ضعیف بود. عامل دوم بی تجربه بودن اصلاح طلبان و طمع قدرتهای امپریالیستی اروپا برای کسب منافع هر چه بیشتر آن هم به قیمت عقب ماندگی نسبی امپراتوری و مردم آن بود که رشته مشکلات برجای مانده از گذشته را عمق و استمرار می بخشید. عامل سوم طرح تقاضاهایی مبنی بر انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی بود که خود از پیامدهای تنظیمات محسوب می شد و با تمایلات رهبران آن تعارض داشت؛ رهبرانی که می خواستند مؤثرتر و بی هیچ گونه درنگ و مصالحه‌ای که ذاتی هر نظام دموکراتیک تلقی میشود، کشور را نوسازی کنند. عامل چهارم وجود عناصر ملی گرا در میان اقلیتها بود که از سوی روسیه و به میزانی کمتر از سوی سایر قدرتهای غربی حمایت می شدند؛ آنها خواستار خودمختاری یا استقلال از امپراتوری بودند و گاه خواستهای خود را با انجام اقدامهای تروریستی پراکنده در داخل قلمروهای عثمانی و تبلیغات در اروپا و آمریکا تشدید می کردند. آخرین عامل این بود که قدرتهای بزرگ اگرچه از تلاشی و تجزیه امپراتوری به دلیل حفظ تعادل قدرت در میان کشورهای اروپایی صرف نظر کردند، به منظور کسب منافع سیاسی و اقتصادی در امور داخلی عثمانی مداخله می کردند. اصلاح طلبان عثمانی ضمن آن که خود و برنامه‌هایشان را حتی الامکان با دشواریهای موجود تطبیق می دادند، از دانش، تجربه و اقتدار لازم برای حل این دشواریها آن هم در فرصت نسبتاً کوتاهی که دشمنان برای آنان باقی گذاشته بودند، محروم کرد.

اگرچه اصلاحات تنظیمات با گسترش اصل حکومت انتخابی همراه بود، اما جالب اینجاست که همین اصلاحات به دیکتاتوری مطلقه عبدالحمید دوم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۹۰۹ - ۱۸۷۶ م) انجامید که خود همه اصلاحات را تحقق بخشیده بود. پس از یک دوره کوتاه دموکراسی که در پی خلع عبدالحمید دوم ایجاد شد، مجدداً حکومت مطلقه برقرار شد، آن هم نه به دست جانشینان وی بلکه بیشتر به دست رهبران حکومت ترکهای جوان؛ رهبرانی که ضمن پیگیری و استمرار اصلاحات در بسیاری زمینه‌ها، امپراتوری غیر آماده را به سوی باتلاق جنگ جهانی اول سوق می دادند؛ با تلاق ویرانی و شکست که مآلاً به فروپاشی کامل امپراتوری انجامید. عثمانیها از اصلاحات تصور خوبی در ذهن داشتند، اما در عمل همواره ناموفق بودند و تأثیر این اصلاحات در نتیجه بسیاری از مشکلات حاصل از انجام آنها و نیز بسیاری مشکلات دیگر که به اصلاحات مربوط نمیشد، حثی می گردید؛ بدین گونه اصلاحات عثمانی امپراتوری را به جامعه و نهادهای جدید اروپایی نزدیکتر کرد، اما در حفظ و تداوم آنها ناموفق ماند. با اینهمه شالوده‌های جمهوری ترکیه به رهبری مصطفی کمال

آنتاتورک (۱۳۵۷ - ۱۳۴۲ ه.ق. / ۱۹۳۸ - ۱۹۲۳ م) و جانشینانش بر ویرانه های امپراتوری بی افکنده شده بود.

درباره تاریخ جدید عثمانی و ترکیه مطالب فراوان و به کرات گفته شده است، اما معمولاً اساس همه این گفته ها و نوشته ها منابع اروپایی و دیدگاههای جاه طلبانه تعصب آمیز اروپائیان بوده است. تنها در سالهای اخیر تلاش به منظور تدوین تاریخ جدید عثمانی و جمهوری ترکیه بر اساس منابع ترکی آغاز شده است. مقصود اصلی این اثر جمع آوری منابع غربی و ترکی در کنار یکدیگر و افزودن نتایج حاصل از پژوهشهای مؤلفان در آرشیوها و کتابخانه های عثمانی و مآلاً ارائه تاریخ مورد نظر در متن اصلی آن است.

در این جا لازم می دانیم که مراتب سپاس خود را نسبت به گروه کوچک پژوهشگران متقدم که کار خود را از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم آغاز کرده اند، اعلام داریم: عمر لطفی برکان [۱] از دانشگاه استانبول، جاوید بی سون [۲] از دانشگاه آنکارا، نیازی برقس [۳] از دانشگاه مک گیل، رودریک دیویسون [۴] از دانشگاه جورج واشنگتن، خلیل اینالچیک [۵] از دانشگاه شیکاگو، کمال کارپات [۶] از دانشگاه ویسکونسین، انورضیا کارال [۷] از دانشگاه آنکارا، ارجمند کوران [۸] از دانشگاه حاجی تپه آنکارا، برنارد لوئیس از دانشگاه پرینستون، شریف ماردین [۹] از دانشگاه بوسفور استانبول، لوئیس و. توماس [۱۰] از دانشگاه پرینستون و اسماعیل حقی از ون چارشیلی [۱۱] از دانشگاه استانبول. همچنین وظیفه خود می دانیم که مراتب سپاس و تشکر خاص خود را نسبت به مدحت سرت اوغلو، تورگوت ایشیکسال و رثوف تونجی از آرشیوهای بشبا کانلیق استانبول و از مدیران و کارکنان آرشیوها و کتابخانه قصرتوب قایی، کتابخانه دانشگاه استانبول، کتابخانه شهرداری استانبول، کتابخانه موزه باستان شناسی استانبول کتابخانه حقی طارق اوس، کتابخانه سلیمانیه، کتابخانه عمومی بایزید در استانبول؛ کتابخانه ملی ترکیه و کتابخانه انجمن تاریخ دانان ترکیه در آنکارا؛ موزه بریتانیا، اداره ثبت اسناد دولتی، اداره روابط کشورهای مشترک المنافع لندن؛ کتابخانه بودلین [۱۲]، آکسفورد؛

- | | |
|---------------------|------------------------------|
| 1- Omer Lütfi Brkan | 2- Cavit Baysun |
| 3- Niyazi Berkes | |
| 4- Roderic Davison | 5- Halil Inalıcık |
| 6- Kamal Karpat | |
| 7- Enver Zıyq karal | 8- Ercüment Karan |
| 9- Serif Mardin | |
| 10- Lwis V. Thomas | 11- Ismail Hakki UzunÇarşılı |
| 12- Bodleian | |

کتابخانه دانشگاه کمبریج؛ آرشیوهای وزارت امور خارجه فرانسه، آرشیوهای ملی، آرشیوهای وزارت جنگ، کاخ ونسن و کتابخانه ملی، پاریس؛ آرشیوهای قصر، مجلس و آرشیو دولتی و کتابخانه ملی وین؛ کتابخانه هاری الکینز وایدنز [۱۳]، دانشگاه هاروارد؛ کتابخانه فایرستون [۱۴]، دانشگاه پرینستون و کتابخانه پژوهشهای دانشگاهی واقع در دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس، ابراز داریم، زیرا بدون کمک آنها پژوهشهای لازم برای تدوین این تاریخ هرگز تکمیل نمی شد. علاوه بر این، مایلیم که سپاس ویژه خود را به دو تن از پژوهشگران تاریخ دیپلماسی اروپا، ویلیام.ل. لانگر [۱۵] از دانشگاه هاروارد و لفتن استاوریانوس [۱۶] از دانشگاه نورث وسترن تقدیم کنیم زیرا دیدگاههای بیطرفانه و حقیقت طلبانه آنان در مورد ترکها مشوق ما در این کار بوده است. در خاتمه، از کارکنان بسیار با تجربه و فعال دفتر انتشارات دانشگاه کمبریج در نیویورک و خاصه از کولین جونز [۱۷]، رونا جانسون [۱۸]، کلایر کومینک [۱۹] و ریچارد هولیک [۲۰] که با بردباری و فداکاری بسیار در چاپ و نشر این اثر ما را یاری کرده اند، تشکر می کنیم.

مطالعه تاریخ عثمانی با مشکلات کاملاً غیرمترقبه ای در حرف نگاری و ذکر اسامی اماکن همراه است. ترکی عثمانی به خط عربی نوشته می شده و برگرداندن آن به رسم الخط لاتین بسته به ویژگیهای زبان مترجمان مربوطه بسیار متفاوت بوده است. بنابراین صدای «ج» در انگلیسی با حرف «J» و در فرانسه به صورت «dj» و در ترکی جدید به صورت «C» حرف نویسی می شود. اسامی شهرها و حتی اسامی ولایات نیز در زبانهای مختلف به صورت مختلف ضبط شده اند؛ بنابراین نامهای استانبول، از میر و ادرنه که در زبان ترکی مصطلح است در بیشتر زبانهای اروپایی تحت عناوین کنستانتینوپل [۲۱]، سمیرنا [۲۲] و آدریانوپل [۲۳] باقی مانده اند. به منظور حفظ هماهنگی و دقت در کار، در این اثر اسامی مکانها و املای مربوط به آنها براساس زبان ترکی معاصر ضبط شده اند و تنها در مورد واژه هایی که بویژه در انگلیسی صورت پذیرفته شده ای یافته اند یا برگردانی از عبارات عربی و فارسی هستند، تغییرات اندکی صورت گرفته است. تاریخهای عثمانی تنها در مواردی که به صورت تاریخ اصلی یک واقعه ثبت شده یا از شواهد و مدارک موجود قابل استنباط بوده است، به معادلهای اروپایی آنها

13- Harry Elkins Widener Library

14- Fireston Library

15- William L.Langer

16- Leften Stavrianos

17- Colin Johns

18- Rhona Jhonson

19- Claire Komnick

20- Richard Holick

21- Constantionple

22- Smyrna

23- Adrianople

برگردانده شده است. حرف تعریف عربی «ال» مطابق با متداولترین کاربرد جدید ترکی کلمات حرف نویسی شده است، اما در این مورد نیز همچون سایر موارد، رسم الخط ترکی یکدست و هماهنگ نیست و طی زمان تغییر کرده است.

استانفورد جی. شاو

ازل کورال شاو

لس آنجلس، کالیفرنیا

ژانویه ۱۹۷۷

مقدمهٔ چاپ دوم

چاپ دوم این کتاب، اصلاحات، انقلاب و جمهوری، مجالی فراهم آورد تا برخی نکات مفید خاطر نشان و بعضی لغزشها و اشتباهات تصحیح شود.

در این ضمن نامه‌های دریافت شده از ارامنه نیز مورد توجه قرار گرفت. آنان مدعی بودند که کتاب به اندازهٔ کافی به موقعیت آنان در امپراتوری عثمانی و بویژه رنجهای آنان طی نیم قرن پایانی حیات امپراتوری پرداخته و این امر ناشی از اتکای بیش از اندازهٔ مؤلفان به منابع و مآخذ عثمانی بوده است.

ما از این که برای تدوین تاریخی دربارهٔ امپراتوری عثمانی از منابع عثمانی استفاده کرده‌ایم، هیچ گونه قصوری را متوجه خود نمی‌دانیم. طی مدتهای بسیار طولانی، مطالعه دربارهٔ عثمانیها بدون مراجعه به منابع اصلی آنان صورت می‌گرفته است که حاصل آن جز تحریف جدی تاریخ و اشتباهات اساسی در این زمینه نبوده است. از دیدگاه روش‌شناسی هیچ گونه تاریخی که مثلاً درباره فرانسه بر اساس منابع و تفاسیر انگلیسی و ایتالیایی تدوین شده باشد، صحیح و معتبر نخواهد بود. اما در عین حال ما برای تدوین تاریخ مورد نظر خود از حجم بسیار وسیعی از منابع غیر عثمانی در زمینهٔ موضوع مورد مطالعه، چنان که فهرست آنها در کتابشناسی آمده است، سود جسته‌ایم.

هیچ کس مدعی نیست که ارامنه طی سالهای پایانی امپراتوری عثمانی متحمل مصایب بسیار وحشتناکی نشدند و کسی نیز در پی انکار این فجایع نیست - ما این مسأله را روشن می‌کنیم، اما در متن خود تاریخ عثمانی. آنچه که ممکن است در این احوال نادیده گرفته شود این است که تجربهٔ ارامنه هر چند بدون تردید تجربه‌ای سخت و دشوار بود، اما تنها منحصر به آنان نبود.

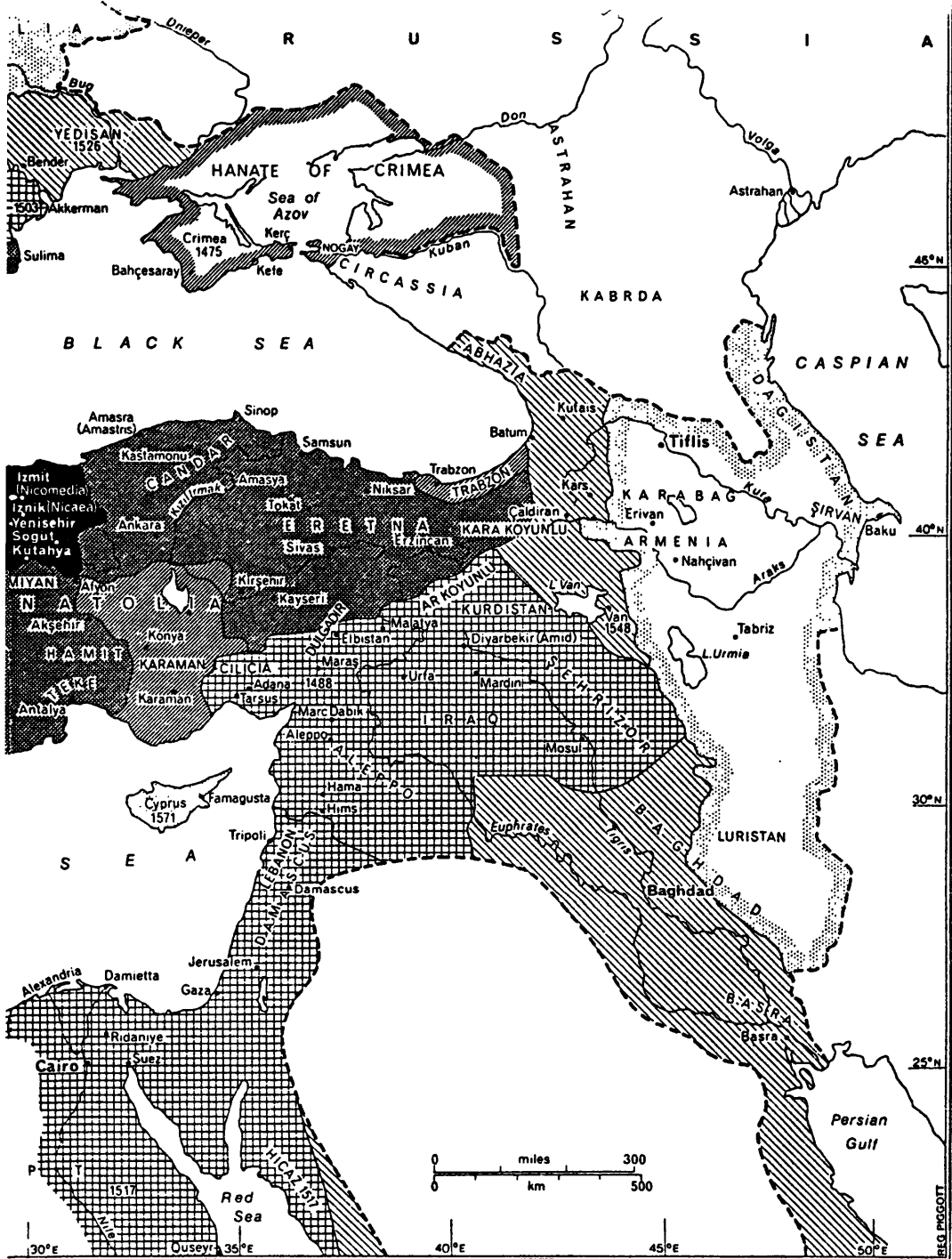
این تجربه بخشی از یک تراژدی سراسری بود که همهٔ مردم امپراتوری را - ترکها، یونانیان، ارمنه، اعراب، یهودیان و بقیه گروههای قومی که از آن عصر خاطرات تلخ و ناخوشایندی دارند - فرا گرفت. این تراژدی نتیجهٔ وحشتناک فروپاشی نهایی جامعه‌ای چندملیتی در اثر رشته حملات ویرانگر و وحشیانهٔ خارجی، اقدامهای تروریستی، قیامهای ملی، قتل عامها و کشتارهای متقابل، قحطی و بیماری بود که طی آن همه مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان قربانیانی داند و عاملان اصلی این جنایات نیز از همین مردم بودند. ما این احساس ارمنه و سایر اقوام را در این خصوص درک و با آنان همدردی می‌کنیم و این عواطف را ارج می‌نهم. اما این به سود همه اقوام و گروههای مربوط است که همه منابع موجود بی هیچ گونه پیشداوری و تعصبی بررسی شود. از آنجا که هر گونه پژوهش دیگری در این زمینه‌ها اطلاعات جدیدی به دست خواهد داد، تجدیدنظر و انجام اصلاحات در این کتاب یا کتابهای مربوط به تاریخ عثمانی اجتناب ناپذیر خواهد بود. تنها از طریق مطالعه و کندوکاو در کلیهٔ آثاری که پژوهشگران گوناگون در این زمینه فراهم می‌آورند - آنان هر یک از زاویهٔ خاص و متفاوتی منابع و مآخذ مربوطه را تأویل و تفسیر می‌کنند - می‌توان تصویری قطعی از مسائل به دست داد. جنبه‌های مختلف حقیقت تنها زمانی آشکار می‌شود که ذهن جستجوگر خواننده همهٔ تفسیرهای ارائه شده را بررسی کند و از خلال آنها به نتایج مورد نظر خود دست یابد.

استانفورد جی. شاو

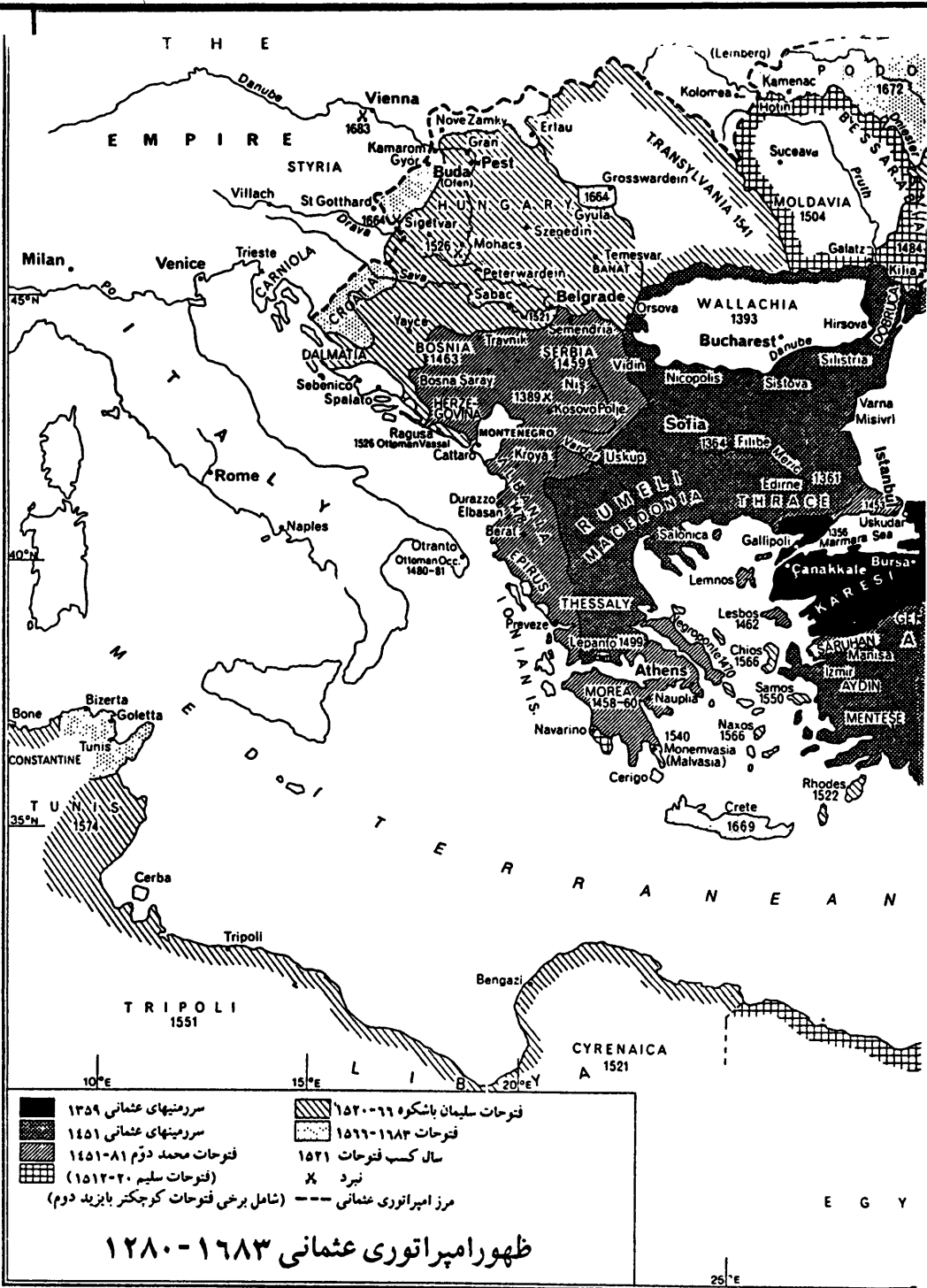
ازل کورال شاو

مرکز مطالعات خاور نزدیک فون گرون باوم [۱]

دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس



REG. PIGGOTT





سقوط امپراتوری عثمانی
و ظهور ترکیہ جدید



آغاز اصلاحات نوین عثمانی: دوره محمود دوم، ۱۲۵۵-۱۲۲۳ ه.ق / ۱۸۳۹ - ۱۸۰۸ م

در ۲۹ ماه مه سال ۱۲۲۲ ه.ق / ۱۸۰۷ م، سلطان سلیم سوم از سلطنت خلع شد، ارتش نوسازی شده نظام جدید منحل گردید و تلاشهای وی برای نوسازی امپراتوری فوراً متوقف شد. گرایشهای واپس گرایانه دوباره در میان طبقه حاکم غالب شد. طی دوره کوتاه سلطنت جانشین وی، مصطفی چهارم، (۱۲۲۳ - ۱۲۲۲ ه.ق / ۱۸۰۸ - ۱۸۰۷ م)، بنی چریها و متحدانشان کوشیدند همه آنانی را که جسارت کرده بودند و با نظام کهن عثمانی به مخالفت برخاسته بودند، از میان بردارند. اما آنان در تلاشهایشان ناکام ماندند. پشتیبانان سلیم، آنانی که به طریقی جان سالم بدر برده بودند، تحت رهبری شخصیت برجسته دانوبی یعنی بیرقدار مصطفی پاشا متحد شدند تا سلیم را نجات دهند و اصلاحات وی را احیاء کنند. بیرقدار لشکر خود را به استانبول گسیل داشت، اما پیش از آن که لشکریان وی بتوانند به داخل قصر راه یابند، سلیم به قتل رسیده بود. بیرقدار مصطفی به منظور تحقق مقاصد خود و پشتیبانانش، پسر عموی سلیم یعنی محمود دوم (۱۲۵۵ - ۱۲۲۳ ه.ق / ۱۸۳۹ - ۱۸۰۸ م) را که سالها با سلیم در زندان قصر (قفس) بسر برده بود و با بسیاری از اقدامات اصلاح طلبانه وی موافق بود، بر تخت نشاند (۲۸ جولای ۱۲۲۳ ه.ق / ۱۸۰۸ م)^۱.

به مرور آیام، محمود در مقایسه با سلیم، اصلاح گری بسیار مقتدرتر و موقتر شد. اما وی سلطنتی بسیار طولانی یافت و تنها پس از گذشت سالهای زیادی یعنی به سال ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م بود که محمود توانست سپاه بنی چری را منحل کند؛ بدینسان وی بازوی مسلح جناح محافظه کاران را از میان برد و روند جدید اصلاحات عثمانی را آغاز کرد؛ روندی که طی آن نهادهای قدیمی منسوخ و به جای آنها تشکیلات جدیدی، عمده بر گرفته از غرب، مستقر شد.

وجه تمایز محمود دوم و سلیم سوم چه بود؟ آنان در کنار یکدیگر بزرگ شده بودند؛ هر دو از همان آموزشهای سنتی دربار برخوردار شده بودند، چنان که از دنیای بیرون از قصر بجز برخی اطلاعات پراکنده هیچ آگاهی دیگری نداشتند و از این روی موقعیت چندانی فراهم نمی شد تا برای تحقق افکار خود تجربیات عملی لازم را کسب کنند. اما محمود خود مشاهده کرده بود که ضعف و تردید سلیم چه نتایجی را در پی داشت. وی همچنین دیده بود که حتی اصلاحات محدود سلیم در برنامه نظام جدید چه موفقیتهایی به بار آورد. محمود در همان اوان سلطنت خود ظاهراً دریافته بود که: (۱) اگر قرار است اصلاحات نتایج موفقیت آمیزی در پی داشته باشند، نه فقط برخی از اجزاء و عناصر ارتش بلکه همه نهادها و تمامی جامعه عثمانی بایستی دستخوش تغییر و تحول شوند؛ (۲) تنها با الغای نهادهای قدیمی است که نهادهای جدید جایگزین شده می توانند فعال شوند، زیرا در این صورت دیگر نهادهای قدیمی نمی توانند در فعالیت نهادهای جدید اختلال کنند؛ و (۳) پیش از انجام هر گونه اصلاحاتی، چگونگی تحقق آنها بایستی به دقت برنامه ریزی و در مرحله اجرا بایستی از اجرای آنها با قاطعیت حمایت شود. این ملاحظات در واقع، اساس سیاست اصلاح طلبانه محمود در سالهای بعد است.

بیرقदार مصطفی پاشا در مقام وزیر اعظم (۲۸ جولای تا ۱۵ نوامبر ۱۲۲۳ ه. ق. / ۱۸۰۸ م)

محمود دوم سلطنت خود را تحت اقتدار بیرقदार مصطفی پاشا یعنی همان مردی آغاز کرد که وی را به قدرت رسانده بود؛ بیرقदार نخستین مقام برجسته از ولایات عثمانی بود که به رأس هرم قدرت در کشور عثمانی دست می یافت. بیرقदार مصطفی خود پرورده نظام سنتی عثمانی بود و تلقی وی از اصلاحات، نگرشی در قالب همان مضامین قدیمی بود. او اگرچه در مقام یکی از شخصیتهای برجسته ایالتی به قدرت رسیده بود، اما زمانی که زمام دولت را در دست گرفت، ظاهراً با حکومت مرکزی اشتراک منافع یافت؛ این اشتراک منافع لاقلاً تا آنجا برای بیرقदार اهمیت داشت که وی احساس می کرد در صورتی قدرت خود او و دوستانش در بلغارستان می تواند تداوم داشته باشد که امپراتوری عثمانی بتواند در برابر توسعه طلبی روسها دوام آورد. نخستین اقدام بیرقदार از میان برداشتن مخالفان اصلاحات سلیم بود. لشکر بیرقदार به اصلاح طلبان قدرتی می بخشید که پیش از آن سلیم هرگز از آن برخوردار نبود؛ با برخورداری از چنین قدرتی بود که سربازان شورشی از سپاه اخراج می شدند، به قتل می رسیدند یا تبعید می شدند. محافظه کاران از نهادهای طبقه حاکم کنار زده شدند و به جای آنان افرادی تصدی امور را در دست گرفتند که با رهبری جدید و انجام اصلاحات سر سازگاری داشتند.

سند اتفاق

ظهور بیرق‌دار در عرصه قدرت، نشانگر آن بود که قدرت اعیان و شخصیت‌های برجسته ایالات محلی را نمی‌توان نادیده گرفت. پیش از این، مخالفت آنان در اضمحلال نظام جدید سهم داشت و ممکن بود که دوباره نتایج اصلاحات جدید را بی‌تأثیر کنند. از این روی، بیرق‌دار مصطفی کوشید که با استفاده از شهرت خود در میان این افراد، نظر آنان را با اصلاحات جدید همراه کند. وی به منظور غوررسی کلی در مشکلات امپراتوری، از همه اعیان بلندپایه ولایات دعوت کرد که به استانبول بیایند. شاید هیچ رهبر دیگری در آن زمان قادر نبود که چنین افراد بشدت خودسر و سرکشی را به استانبول بکشاند، اما بیرق‌دار توانست چنین کند. از آناتولی، رهبران خاندانهای مقتدر یعنی کسانی چون قره عثمان اوغلو، چپان اوغلو و عبدالرحمن پاشا به دعوت بیرق‌دار پاسخ مثبت دادند؛ عبدالرحمن پاشا حاکم قرامان و مقتدرترین شخصیت حامی سلیم بود که حدود ۳۰۰۰ تن از سربازان آموزش دیده به روش جدید را شاید به عنوان نمونه و همچنین هشدار به همه شرکت کنندگان در مجمع، با خود همراه آورد. بیشتر مقامهای مهم روملی نیز به استانبول آمدند. اما مواردی استثنائی نیز وجود داشت. علی پاشای یانینا که بخش وسیعی از آلبانی و یونان شمالی را در اختیار داشت، تنها شمار اندکی از سربازان خود را تحت نظارت یک نماینده اعزام داشت. مقامهای کم‌اهمیت‌تر بلغارستان که از مخالفان بیرق‌دار مصطفی در این منطقه بودند، از انجام هرگونه عملی که ممکن بود به بهای از دست رفتن آنان و تقویت بیرق‌دار تمام شود، اجتناب می‌کردند. محمدعلی نیز چنین کرد؛ او در این برهه در پی آن بود که مصر را هرچه زودتر به صورت مقتدرترین ولایت امپراتوری در آورد و سپس در دو مرحله به محمود دوم حمله کند. مقامها و حکمرانان ولایات دورتر عرب و آناتولیایی نمی‌توانستند مسیر طولانی تا استانبول را طی و به موقع در مجمع یادشده شرکت کنند، اما آنان در واقع از هر کوششی به منظور کاهش سلطه پادگانهای محلی ینی چری بر خود حمایت می‌کردند.^۲ این افراد پس از این که در اقامتگاه تابستانی سلطان در کاغذخانه (۲۹ سپتامبر ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م) به حضور وی پذیرفته شدند، در چندین جلسه به بحث و بررسی اصلاحات پیشنهادی بیرق‌دار مصطفی پرداختند و سرانجام در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م، به امضای همه افراد حاضر در مجمع موافقتنامه‌ای (سند اتفاق) منعقد شد.

اعیان و حکمرانان ولایتی با امضای سند اتفاق وفاداری خود را نسبت به سلطان اعلام کردند و متعهد شدند که وزیر اعظم را نماینده مطلق خود بدانند (بندهای ۱ و ۴). قرار شد که نظام مالیاتی عثمانی به طور کامل در سراسر امپراتوری و در همه ولایات آن، بدون هیچ‌گونه اغماضی درباره درآمدهایی که به لحاظ قانونی به سلطان تعلق داشت (بند ۳)، اجرا شود و در مقابل سلطان

متعهد شد که مالیاتها عادلانه و منصفانه وضع شود (بند ۷)، از آنجا که بقای امپراتوری به قدرت ارتش متکی بود، اعیان ولایات متعهد شدند که با سربازگیری از میان مردان ولایات خود با حکومت مرکزی همکاری کنند. قرار شد که ارتش جدید «مطابق با نظامی که طی بحثها مطرح شده بود» و از جزئیات دقیق آن هیچ گونه اخباری منتشر نشد، سازمان یابد. بنابراین توافق مقرر شد که مقامهای محلی در قلمروهای خود به عدالت رفتار کنند (بند ۵). آنان متعهد شدند که به حکومت محلی و همچنین استقلال یکدیگر به دیده احترام بنگرند؛ هر یک از آنان مستقلاً و در مجموع به گونه ای عمل کنند که رفتار آنان تضمینی بر اجرای وعده های دیگران باشد و همچنین حکومت مرکزی را در برابر هر گونه مخالفت با اصلاحات مطرح شده یاری کنند؛ به محض بروز هر گونه شورش نیروهای خود را به سوی استانبول گسیل دارند، بی آن که حتی لازم باشد با کسب اجازه از سلطان، فرصت را از دست دهند (بند ۶). بنابراین، موافقتنامه یادشده هیچ گونه برنامه مشخصی درباره ایجاد اصلاحات در ارتش ارائه نمی کرد، اما مفاد کلی بحث مطرح شده و بندهای موافقتنامه نشانگر آن بود که نظام جدید سلیم با پشتیبانی کامل مقامهای حاضر احیاء خواهد شد. برخی از مآخذ حاکی از آنست که بیرقدار مصطفی برای ایجاد اصلاحات در دسته های قدیمتر ارتش عثمانی نیز پیشنهادهایی ارائه کرده بوده است: از جمله این که به بی نظمی در امر انتصابات خاتمه داده شود؛ اجرای مقرراتی درباره الزام اقامت اعضای مجرد سپاه در سربازخانه ها و دیگر این که اعضای سپاه تنها در صورتی حقوق خود را دریافت خواهند داشت که به انضباط و آموزشهای سپاه تن در دهند؛ الزامات اصلاح طلبانه یادشده حتی استفاده از سلاحهای اروپایی را نیز شامل می شد، اما چنین طرحهایی در خود سند موافقتنامه مطرح نشده است.^۳

برخی از نویسندگان این سند را در واقع «مگنا کارتای عثمانی» [۱] می دانند؛ موافقتنامه ای میان فرمانروا و اعیان محلی که در حکم قانون اساسی کشور تلقی می شود. کوشش در محدود کردن اختیارات سلطان در وضع مالیاتها و ایجاد تعهد و مسؤلیتی متقابل و همچنین تمایز میان حکومت و سلطان، در واقع گامهایی به سوی استقرار حکومت قانون بود. اما سلطان که نمی خواست از قدرت مطلقه وی کاسته شود، از امضای سند سر باز می زد و بویژه از تأیید حقوق و امتیازات اعیان و قبول تعهدات خود مبنی بر استقرار حکومتی عادلانه امتناع می کرد. مآلاً چهار تن از مقامهای محلی با مفاد قرارداد موافقت و آن را امضاء کردند. سایر افراد نیز پس از آن که متوجه شدند که با سپردن تعهد همکاری به حکومت مرکزی، استقرار حکومتی عادلانه در قلمرو خود و نظارت

۱- Magna Carta، منشور حقوق اعطاء شده از سوی پادشاه انگلستان، جان، که در تاریخ ۱۵ ژوئن سال ۱۲۱۵ هجری آن را اعلام داشت م.

بر فعالیتهای مقامهای دیگر در پیروی از حکومت مرکزی از اختیارات خود آنان کاسته می‌شود، به ولایات تحت حکومت خود مراجعت کردند. علاوه بر این، برخلاف منشور مگنا کارتا، سند اتفاق بعدها در گسترش گرایش به سوی استقرار حکومت قانون در امپراتوری عثمانی، مؤثر نیفتاد.^۴ از این روی تأثیر و اهمیت سند اتفاق چندان قابل ذکر نبود.

لشکر سگبان جدید

در این زمان، بیرقدار مصطفی یا به دلیل اطمینان از حمایت مقامهای محلی و یا شاید به دلیل نگرانی از این که آنان احتمالاً بسی زود علیه وی اقدام خواهند کرد، بلادرنگ پس از انعقاد سند اتفاق کوشید که نظام جدید را احیاء کند، هرچند که تلاشهای وی در این زمینه محتاطانه و پوشیده بود تا مبادا مخالفان را برانگیزد. هسته اولیه لشکر جدید ۳۰۰۰ تن نیروی تفنگدار آتش سریعی بود که قاضی عبدالرحمن پاشا با خود به استانبول آورده بود؛ بیرقدار سایر بقایای نیروهای نظام جدید و سربازان اعزامی رهبران و قراعثمان اوغلو و چپان اوغلو را نیز بدانها ملحق کرد. سربازخانه‌های قدیمی نظام جدید در لوانت چیفتلیق و اسکودار ترمیم شدند و در اختیار دسته‌های جدید قرار گرفتند (۱۳ اکتبر ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م)؛ حدود ۵۰۰۰ تن از نیروهای داوطلب عضوگیری شدند و فرامینی صادر شد مبنی بر این که هرچه زودتر سرباز گنجهای جدیدی در سراسر امپراتوری انجام شود. به منظور اجتناب از بروز هرگونه مقاومتی از سوی بینی چریها، نیروی تازه تأسیس نظام جدید نام نگرفت، بلکه بخشی از نظام قدیم محسوب شد که به لشکر قاپی قولو مربوط می‌گردید؛ این دسته به تقلید از دسته منسوخ شده سگبان که بخشی از سپاه بینی چری بود، سگبان جدید نام گرفت.^۵ وزیر اعظم یکی از افسران سابق نظام جدید به نام سلیمان آقا را به فرماندهی دسته جدید گماشت و رهبری واقعی نظامی این دسته را به قاضی عبدالرحمن پاشا سپرد. بودجه جداگانه‌ای به دسته جدید تعلق نگرفت، اما وزارت جدید امور جنگ مقدس (امور جهادیه نظامی) - نامی که برای علما جذابیت خاصی داشت - به منظور تأمین نیازهای مالی ضروری تأسیس شد. پیش بینی می‌شد که نیرویی به استعداد ۱۶۰۰۰۰ تن مشتمل بر ۱۰۰ هنگ (بلوک) و سه لشکر تشکیل شود، اما در این برهه دسته تازه تأسیس در مجموع حدود ۱۰۰۰۰ تن سرباز و افسر داشت.

اصلاحات نظامی دیگر

نیروی دریایی تحت فرماندهی مرتبی و مشاور نزدیک بیرقدار مصطفی یعنی عبدالله رمیس افندی دوباره سازماندهی شد؛ وی افراد بی کفایت را از کار برکنار کرد، کشتیهای کهنه را از رده خارج و ساختن کشتیهای جدید را آغاز کرد. سربازخانه‌های غلطه که مراکز فتنه و آشوب شده

بود، تعطیل گشت و ملوانان مجبور شدند که در محل کارخانه‌های کشتی سازی یا در کشتیهای خود سکونت گزینند.^۶ بیرق‌دار مصطفی کوشید که در دسته‌ی پیری چری اصلاحاتی انجام دهد. وی فرامینی صادر کرد که بنا بر آن فروش مقامهای حکومتی منع و نظام ارتقاء براساس ارشدیت احیاء شد؛ علاوه بر این، براساس فرامین جدید همه اعضای دسته‌ی پیری موظف شدند که دوره‌های مورد نظر را بگذرانند و به انضباط سپاه گردن گذارند. وی پیشنهاد کرد حواله‌هایی را که اضافه بر درآمد معمول و نه در ازای خدمات به آنان پرداخت می‌شد، ملغی گردد تا در واقع با مقدار وجوهی که از این طریق ذخیره می‌شود، هزینه‌های لشکر و نیروی دریایی بازسازی شده را تأمین کند. اما محمود دوم که همواره اهل سیاست بود، از آن بیم داشت که مبادا قطع ناگهانی درآمدهای هزاران تن از افراد پیری چری موجب بروز شورش در میان آنان شود. از این روی، سلطان فرمان داد که مصادره‌ی دارائیهای این افراد در ازای پرداخت معادل نیمی از ارزش دارائیهایشان ملغی شود و در صورتی که خود از پرداخت داوطلبانه این وجوه سر باز زنند، بی پرداخت غرامت دارائیهای آنان مصادره شود.^۷

واکنش محافظه کاران

این اقدامها مخالفت محافظه کاران را نسبت به سلطان و وزیر اعظم وی برانگیخت. افرادی از پیری چریها فراخوانده شده بودند تا در دسته جدید خدمت کنند یا از مقرری دریافتی خود که تنها به بهانه عضویت در دسته‌های قدیمی به آنان تعلق می‌گرفت، صرف نظر کنند و این اقدام که موجب از دست رفتن امتیازات آنان شده بود، خشم بسیاری را برانگیخت. عناوین مختلفی که به لشکر جدید اطلاق شد نتوانست اعضای دسته‌ی قدیمی و توده مردم را بفریبد و مخالفت آنان را برانگیخت. بیرق‌دار مصطفی و مردانش که از دامنه اختیارات اداری بی اطلاع و با نحوه زندگی در یک شهر بزرگ نیز نا آشنا بودند، چنان خودسرانه و نا آگاهانه رفتار می‌کردند که سلطان و پشتیبانان واقعی آنان را مأیوس کرد. بیرق‌دار چون فرمانروایی واقعی رفتار می‌کرد؛ وی خودسرانه فرامینی صادر می‌کرد، بی آن که دست کم به لحاظ حفظ صورت ظاهری ابتدا از کانهالهای بحث و مشورت موضوع را عنوان کند و در پاسخ به اعتراضات محمود مسأله جانشینی سلیم گرای را که مدعی حکومت خان نشین کریمه بود و در آن زمان در استانبول سکونت داشت، مطرح می‌کرد.^۸ بیرق‌دار و همراهانش با سوءاستفاده از مقامهای خود و کسب ثروت و مصادره بسیاری از تیمارها و دارائیهای مؤسسات خیریه‌ای که مدیرانشان نمی‌توانستند برای اثبات دعاوی بحق خود سندی ارائه دهند، خصومت مردم را علیه خود برانگیختند. توده مردم استانبول از رفتار خودسرانه سربازان وزیر اعظم که در خیابانهای شهر رها می‌گشتند و خانه و مغازه مردم بی پناه را غارت می‌کردند، به خشم آمده بودند. بیرق‌دار مصطفی رفتاری خشن و

خودسرانه داشت و از ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و تحقیر آنانی که به وی نزدیک می شدند، آشکارا احساس لذت می کرد و این همه ظاهراً موجب تنفر و خشم عمومی مردم شد.^۱

سرنگونی بیرق‌دار مصطفی و پیروزی ارتجاع

لشکر بیرق‌دار، محافظان شخصی و لشکر سگبان - که بخشی از آن هنوز در مرحله بسیج و گذراندن دوره آموزشی بودند - به وی در استانبول قدرتی بلامنازعه داده بود. از این روی، دشمنان بیرق‌دار مقامهای بلغارستان را علیه وی برانگیختند و این مقامات در نیمه اکتبر به روسچوک حمله کردند. بیرق‌دار ناگزیر بیشتر سربازان خود را به عقب گسیل داشت تا از موقعیت وی در این منطقه دفاع کنند و به جای آنان افرادی را از ساکنان کوهپایه‌های ولایت روملی به مزدوری گرفت. نیروهای جدید وزیر اعظم بی هیچ مقصودی در خیابانهای استانبول می گشتند، خوش می گذراندند و حتی بیش از پیشینیان خود دست به غارت و چپاول می زدند، اما سرانجام نتوانستند پشتیبانی لازم را از سرور خود به عمل آورند.^{۱۰} سرانجام تظاهرات دسته جمعی افراد لشکر سگبان جدید در موقع افطار آخرین روز ماه رمضان، مقدس‌ترین شب سال مسلمانان (۱۴ نوامبر ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م)، سریعاً به قیامی علیه بیرق‌دار انجامید. این نمایش قدرت آشکار دشمنان بنی چریها، آنان را چندان به خشم آورد که به سربازخانه‌های خود بازگشتند و همه اعضای سپاه بنی چری را علیه لشکر سگبان شوراندند؛ در این احوال، نشر شایعاتی مبنی بر این که وزیر اعظم تصمیم دارد که سپاه آنان را بکلی ملغی کند، به اوج گیری شورش کمک کرد. در اوایل صبح روز بعد که روز تعطیل بود و دروازه‌های بابعالی باز بود، شورشیان به داخل بابعالی هجوم بردند و بیرق‌دار و محافظان شخصی وی را مجبور کردند که به انبار کوچک مهمات در آن نزدیکی پناه ببرند. سرانجام، هنگامی که نزدیک بود بنی چریها از طریق سقف انبار به داخل آن نفوذ کنند، بشکه‌های محتوی مواد منفجره به طور اتفاقی یا به دست بیرق‌دار مصطفی منفجر شد؛ بیرق‌دار همراه با مردانش و نیز چند صد نفر از بنی چریهای مستقر در بیرون انبار به قتل رسیدند.^{۱۱}

استانبول دوباره گرفتار آشوب و هرج و مرج طلبی شورشیان پیروز شد؛ آنان خواستار آن بودند که سلطان آقای جدیدی را به فرماندهی بنی چریها منصوب کند و وزیر اعظمی مقبولتر بر سر کار آورد. بدینسان محمود در همان موقعیتی قرار گرفت که چندی پیشتر سلیم نیز بدان دچار شده بود. اما محمود درس خود را خوب فرا گرفته بود. وی می دانست که اعطای امتیازات بیشتر تنها موجب طرح تقاضاهای هرچه بیشتر از سوی شورشیان خواهد شد و عاقبت به سقوط وی و روی کار آمدن مصطفی مخلوع که طرفداران بسیاری در داخل و خارج قصر داشت، خواهد

انجامید. از این روی، محمود به جای آن که تسلیم شود به دفع الوقت گذراند تا این که به رمیس پاشا و قاضی عبدالرحمن دستور داد تا نیروهای خود را به قصر گسیل دارند (۱۵ نوامبر). وی سپس از قبول درخواستهای شورشیان سر باز زد و پس از حمله ینی چریها، وی با کمک نیروهای تقویت شده خود به سرکوب آنان پرداخت. علاوه بر آن، محمود با صدور حکم اعدام شاهزاده مصطفی، موقعیت خود را تحکیم کرد و بدینسان شورشیان را از نامزد مورد نظر خود برای جانشینی قدرت محروم کرد.^{۱۲}

نبردی همه جانبه در گرفت. ینی چریها پشتیبانی پیشه‌وران و مردم شهر را نسبت به خود جلب کردند و با حمله‌ای عمومی از سوی ایاصوفیه به قصر، راه آب آن را مسدود کردند (۱۶ نوامبر ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م). سگبانهای جدید با یورشهای خود از بیرون حصارهای قصر واکنش نشان دادند، اما آنان هنوز از سازماندهی و آموزشهای کامل برخوردار نبودند؛ آنان با توجه به برتری کتی نیروهای حمله‌ور، نتوانستند به داخل حلقه محاصره نفوذ کنند. کشتیهای نیروی دریایی مستقر در شاخ زرین بمباران سربازخانه‌های ینی چری و نیز صفوف آنان را در اطراف قصر آغاز کردند؛ اما این کشتیها با آتش سنگین خود بخشهای وسیعی از محلات سلطان احمد و ایاصوفیه و دیوان یولو را ویران کردند و هزاران تن از شهروندان بی گناه را به قتل رساندند. متعاقباً، رهبران ینی چری دریافتند که پیروز نخواهند شد و مصالحه بهترین راه حل است؛ آنان سندی مبنی بر اطاعت و انقیاد آنان (سند اتحاد) امضاء کردند و در مقابل خواستار عفو سلطانی شدند. اما ینی چریهای رده‌های پایینتر که هنوز هم با تشکیلات نیروهای سگبان مخالفت داشتند و همچنین سایر مردمی که از اعدام مصطفی خشگمین شده بودند، قرارداد یادشده را نقض و عزل سلطان را تقاضا کردند. اما محمود همچنان می‌کوشید که با حمایت سگبانها قصر را حفظ کند. علما عاقبت سربازان شورشی را راضی کردند که مذاکرات جدید را به عنوان تنها راه حل حفظ‌خاندان عثمانی بپذیرند تعیین سرنوشت سپاه سگبان دشوارترین مسأله مورد بحث بود. سرانجام، پس از انجام مذاکرات طولانی به تاریخ ۱۷ نوامبر، موافقتنامه‌ای امضاء شد که براساس آن نیروی سگبان منسوخ می‌شد، اما اعضای آن می‌توانستند سلامت و در کمال امنیت استانبول را ترک کنند و سلطان مجبور نبود که طرفداران پناهنده در قصر را به ینی چریها تسلیم کند. در چنین موقعیتی، قرارداد یادشده بهترین مصالحه‌ای بود که به آن حالت تعلیق و بلا تصمیمی پایان می‌داد.^{۱۳} اما شورشیان قرارداد مذکور را نقض کردند. افراد خارج از قصر نیروهای سگبان را به محض خروج از قصر - برخلاف آنچه که در قرارداد پیش‌بینی شده بود - خلع سلاح می‌کردند، اونفورمهای آنان را از تن بیرون می‌آوردند و بر آنان هجوم می‌بردند؛ در حالی که سایر جمعیت شورشی به سربازخانه‌های آنان حمله می‌کردند و پس از تخریب آنها، افراد مستقر در سربازخانه‌ها را به قتل می‌رساندند. چند تن از

مقامهایی که از اقدامات اصلاح طلبانه حمایت کرده بودند، از جمله رمیس پاشا و قاضی عبدالرحمن کشته شدند. در واقع چنین به نظر می‌رسید که ارتجاع دوباره حاکم شده است. اما محمود بر مسند قدرت باقی ماند و بر ادامه اصلاحات مصمم بود؛ محمود متقاعد شده بود که نمی‌توان سپاه جدیدی تشکیل داد مگر این که دسته‌های قدیمی نظامی که منافعشان به خطر می‌افتاد، منسوخ می‌گردید و دیگر این که اصلاحات در واقع تنها به تشکیلات نظامی امپراتوری محدود نمی‌شد و ضرورتاً همه نهادهای عثمانی و جامعه را دربر می‌گرفت. اینها درسهایی بود که سلطان می‌بایست طی سالهای بعدی حکومت خود به کار می‌بست.^{۱۴}

سالهای تدارک، ۱۲۴۲ - ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۲۶ - ۱۸۰۸ م

پیامدهای حوادث مهم نوامبر سال ۱۲۲۳ هـ. ق / ۱۸۰۸ م همچون انقلابی که در سال پیش از آن حکومت سلیم سوم را برانداخته بود، تأثیراتی چندان قطعی و تعیین کننده نداشت. جنگ خاتمه یافته بود؛ اما نه با تسلیم شدن بی قید و شرط، بلکه در نتیجه سازش و مصالحه، بنابراین محمود دوم همچون مصطفی چهارم، موقعیت خود را در برابر رهبران شورشی به طور کامل تضعیف شده نیافت. اما از سوی دیگر، مسلم بود که عناصر اصلی قدرت در دسترس نبودند. ولایات عثمانی تحت سلطه مقامهایی قرار داشت که در پی تحقق مقاصد واقعی خود، تعهدات خود را نسبت به سلطان نقض کرده بودند. دسته تازه تأسیس سگبان که بازوی مسلح سلطان در اعمال قدرت شخصی وی تلقی می‌شد و نیز نخستین گام در راستای نوسازی لشکر عثمانی به شمار می‌رفت، از دست رفته بود و تنها نیروی نظامی موجود همان دسته‌هایی بودند که همواره با انجام اصلاحات مخالفت کرده بودند. اما محمود دوم طی بحران ایجاد شده عزم و استواری قابل توجهی از خود نشان داد. وی برخلاف سلیم که فردی بسیار متزلزل و ضعیف بود، در پی تحقق سیاستهایی که بدان باور داشت، تمایل خود را به نبرد، آن هم نبردی کامل، آشکار کرده بود. همین حسن شهرت بود که برای وی بسیار سودمند واقع شد، چنان که محمود طی هجده ماه پس از آن به بازسازی کادری از سربازان و سیاستمداران پاکبخته پرداخت و منتظر روزی ماند که سیر حوادث به وی امکان دهد تا یک بار دیگر تجارب و درسهایی را که از گذشته آموخته بود، به کار بندد.

احیای تشکیلات نظامی

پس از اضمحلال نیروی سگبان، محمود در نخستین گام می‌بایست که دسته قدیمی را احیاء می‌کرد چنان که برای حفظ امپراتوری در برابر دشمنان آن، خاصه روسیه که در آن زمان در حال نبرد با عثمانی بود، از قدرت کافی برخوردار باشد. یک بار دیگر فرامینی صادر شد که

طی آن از بنی چریها خواسته شد مطابق مقررات گذشته عمل کنند؛ افسران سپاه براساس صلاحیتهایشان و نه براساس رشوه خواری و ملاحظات سیاسی منصوب شوند یا ارتقاء یابند و همچنین تمامی کسانی که از عهده دوره های آموزشی و خدمت در سپاه بر نمی آیند، کنار گذاشته شوند. اما بدیهی است که پس از انحلال دسته سگبان، این فرامین نمی توانست به گونه ای مؤثر تحقق یابد. بنی چریها در نهایت به صورت نیرویی فاقد انضباط و آموزش کافی و نیز فاقد تسلیحات لازم باقی ماندند؛ چنان که بسیار بهتر می نمود که این نیرو برای دفاع از نظم کهن و نه برای رقابت و رویارویی با لشکرهای جدید اروپا به کار گرفته شود. در این برهه، سپاهیان فتودال گرفتار گونه ای اشرافیت روستایی شدند و بیشتر تیمارها به دست مالکان املاک بزرگ افتاد؛ مالکانی که در بسیاری موارد خود از مقامهای خودسر ولایات یا از متحدان آنان بودند. اما سلطان در احیای دسته های قدیمی دیگر موفقتر بود؛ دسته هایی که اصلاحات در آنها هنوز ادامه داشت و بسیار بیشتر از دسته های دیگر برای قبول انضباط و تقویت آمادگی داشتند، خاصه دسته های توپخانه و ارابه چی که هر یک به ترتیب ۴۹۱۰ و ۲۱۲۹ نفر نیرو داشتند و تا آخر دوره سلطنت سلیم به صورت نیروهای کارآمد جنگی بازسازی شده بودند.^{۱۵} پس از چندی محمود توانست طرفداران خود را به مقام فرماندهی این دسته ها بگمارد. وی حقوق آنان را افزایش داد؛ تجهیزات و سربازخانه های بهتری برای آنان فراهم آورد و با این تمهیدات توان آنان را مضاعف کرد، چنان که تا سال ۱۲۴۲ هـ.ق / ۱۸۲۶ م، شمار آنان به حدود ۱۰۰۰۰ توپچی و ۴۴۰۰ تن ارابه چی بالغ گردید و به صورت نیرویی وفادار و مؤثر در برابر بنی چریها جلوه گر شدند.^{۱۶} علاوه بر این، محمود نیرویی جدید از توپچیهای سواره مشتمل بر حدود ۱۰۰۰ تن، تشکیل داد؛ این نیرو به سبک غربی آموزش دیده و سازمان یافته بود و اگرچه در سال ۱۲۲۷ هـ.ق / ۱۸۱۲ م در نبرد با روسها تارومار و عمده منهدم شده بود، بعدها بازسازی شد و به صورت نیرویی کاملاً آموزش یافته، با حقوقی مکفی و وفادار، محافظت شخصی سلطان را در برابر توطئه های دشمنان برعهده گرفت.^{۱۷}

تهدیدات خارجی توجه مستمر به ساخت نظامی امپراتوری را ایجاب می کرد. محمود کوشید که ناوگان عثمانی را بازسازی و نوسازی کند؛ وی این فعالیتها را بیشتر تحت مدیریت دریاسالار، محمد خسرو پاشا (آخرین حکمران مصر پیش از محمدعلی)، انجام می داد که طی دو دوره و به مدت دوازده سال تصدی این مقام را برعهده داشت (۲۲ دسامبر ۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۱ م تا ۲ مارس ۱۲۳۴ هـ.ق / ۱۸۱۸ م و ۹ دسامبر ۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۲ م تا ۹ فوریه ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م). خاصه به عنوان بخشی از واکنش بابعالی در برابر شورش یونان، رزمناوهای جدیدی ساخته شد. برای جایگزین کردن ملوانان جدید به جای ملوانان یونانی جزایر اژه ای، ملوانان مسلمان به خدمت گرفته شدند و با پرداخت حقوق کلان و ایجاد شرایط

مطلوب استخدام، آنان را به پذیرش دوره‌های سخت آموزشی و انضباط مورد نظر ترغیب کردند.^{۱۸} پس از خاتمه جنگ با روس، ناوگان کوچک دانوب نیز همراه با پایگاههای آن در برائیل، سیلیستره، روسچوک و ویدین^{۱۹} بازسازی شد. از نخستین سالهای سلطنت محمود، بازسازی دژهای مرزی امپراتوری آغاز شد و دسته جدیدی از نیروهای مرزی مقتدر و داوطلب به منظور مقاومت در برابر دشمنان خارجی ایجاد شد.^{۲۰} زرآدخانه‌های توپخانه و نیروی دریایی و همچنین کارخانه باروت سازی که به دستور سلیم در آزادلی تأسیس شده بود، با همکاری کارشناسان خارجی دوباره سازماندهی و بازسازی شد. افراد محمود اطمینان یافتند که افسران و کارکنان این واحدها افرادی وفادار و محتاطند.^{۲۱} سرانجام، توپهای جدید، شمشالها و سلاحهای کوچکتری از اروپا خریداری و در قصر و جاهای دیگر انبار شد تا در فرصت مقتضی مورد استفاده نیروهای سلطان قرار گیرند.^{۲۲}

سلطان به محض این که از نیروی محافظ شخصی خود اطمینان بیشتری یافت، انجام اصلاحات در سپاه بنی چری را آغاز کرد و افراد خود را نیز در مقامهای مهم فرماندهی آنان گمارد. افسران و افرادی که آشکارا با اقتدار وی سر جنگ داشتند یا با سایر تلاشهای نظامی سلطان مخالفت می کردند، تنبیه و برخی نیز روانه تبعید و بعضی مخفیانه اعدام شدند. افسران عالی رتبه دسته‌های نظامی بتدریج جای خود را به افسران پایینتری دادند که در برابر نفوذ قصر انعطاف پذیرتر بودند و از این روی تا آنجا که به سلطان مربوط می شد بیشتر قابل اعتماد بودند.^{۲۳} در چنین موقعیتی بود که محمود از کمک حسین آقا که به مقام آقایی کل سپاه دست یافت، برخوردار شد (۲۶ فوریه ۱۲۳۹ ه.ق / ۱۸۲۳ م). حسین یکی از حامیان سلاحدار علی پاشا بود که با استفاده از موقعیت سلاحدار در مقام وزیر اعظم (۱۰ مارس تا ۱۳ دسامبر سال ۱۸۲۳ م) همه مخالفان را از طریق عزل، بازنشستگی ناخواسته، و تبعید از صفوف سپاه بیرون راند، تا آنجا که سلطان به وی مرتبه وزیری و عنوان پاشا اعطا کرد؛ پس از آن، حسین تحت عنوان آقا حسین پاشا یا به طور خلاصه آقا پاشا شهرت یافت و طی سالهای باقیمانده سلطنت، یکی از چهره‌های برجسته نظامی عثمانی شد.^{۲۴} زمانی که این سیاستهای ناملایم، موجب بروز مخالفت در میان سپاه شد، محمود آقا پاشا را از مقام فرماندهی خلع (اکتبر ۱۲۳۹ ه.ق / ۱۸۲۳ م) کرد و سپس برای این که وی را تا مساعد شدن اوضاع در مقابل دشمنانش حفظ کند، حکمرانی بورسوا و ایزمیت و همچنین فرماندهی دژهای بوسفور را به وی سپرد و از سوی دیگر مطمئن بود که فرماندهی نیروهای مهم مستقر در نزدیک پایتخت در دست افسری قابل اعتماد و مقتدر است.^{۲۵}

کناره گیری آقا حسین از سپاه بنی چری به معنی خاتمه فعالیت‌های محمود در جلب حمایت افسران سپاه نبود. این امر حتی سبب ایجاد مقامی بلامصدی در رأس سپاه شد و فرصتهای

جدیدی برای ارتقای افراد مورد اطمینان به مقامهای مهم سپاه فراهم آورد. در میان آنانی که بدینسان به مقامهای بالا ارتقاء یافتند، جلال‌الدین محمد آقا بود که در سپتامبر سال ۱۲۴۱ ه.ق / ۱۸۲۵ م، به مقام آخرین فرماندهی ینی چریها منصوب شد؛ وی با استفاده از مقام خود و در راستای کمک به سلطان، سپاه را تضعیف و سرانجام مضمحل کرد.^{۲۶} یکی دیگر از این افراد پاپوچی احمد، افسری از زرادخانه نیروی دریایی بود که با استفاده از وجود قایقرانان و باربران در زرادخانه و نیز در خلیج زرین نیرویی تشکیل و در اختیار سلطان قرار داد و در ازای این خدمت به مقامهای گوناگون نیروی دریایی و بلافاصله پس از انحلال نیروهای ینی چری، عاقبت به مقام دریاسالاری دست یافت (۱۲۴۴ کتبر سال ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م تا ۱۳ ژانویه سال ۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ م).^{۲۷} اما این تلاشها بیشتر جنبه سیاسی داشت و به انجام اصلاحات و استقرار انضباط در میان ینی چریها نینجامید. بنابراین، دسته مذکور همچون گذشته از شایستگی لازم برخوردار نبود و در برابر شورشیان یونانی بارها مغلوب شد و با کوچکترین تحریک اغتشاشات خیابانی به راه می انداخت، در حالی که واحدهای آنها در ولایات بیش از دشمن خارجی برای مقامهای محلی و مردم مشکل می آفریدند.^{۲۸}

مبارزه برای کسب قدرت سیاسی

محمود دوم در گسترش نفوذ خود و انجام اصلاحات چندان تعجیل نمی کرد، زیرا وی در میان خانه خود هیچ اختیاری نداشت. قدرت واقعی در طبقه حاکم و در دست رهبران نهادها متمرکز بود؛ در دست همان کسانی که اگر عضو دیگری از سلسله عثمانی در قید حیات بود، بی تردید بزرگترین آرزویشان سرنگونی محمود بود.

طی دودهه نخست سلطنت محمود، در تشکیلات عثمانی چندین کانون قدرت سیاسی وجود داشت؛ شیخ الاسلام نماینده علما بود و نظارت بر آنان را برعهده داشت؛ آقاهای ینی چری و سایر دسته‌های نظامی و فرماندهان هنگها واحدهای نظامی را هدایت می کردند و رئیس‌الکتاب سرپرست کاتبانی بود که بیش از هر زمان دیگر قدرت و نفوذ داشتند اینها همگی برای کسب قدرت رقابت می کردند و سلطان تا آنجا که می توانست از کشمکش میان این جناحها به نفع خود سود می جست؛ وی مقامهای حکومتی را گاه به این جناح و گاه به جناحهای مخالف آن واگذار می کرد و هیچ گاه فردی از مخالفان خود را برای مدتی طولانی در مقامی خاص حفظ نمی کرد تا وی بتواند پایگاههایی برای جلب حمایت ایجاد کند. سلطان بتدریج چنان قدرت گرفت که اقتدار سراسری جناحهای مختلف را تضعیف و پشتیبانان خود را به مقامهای مهم حکومتی منصوب کرد.

بر نفوذترین و دیرپاترین رهبر محافظه کار این دوره، محمد سعید خالد افندی (۱۲۳۹ -

۱۱۷۵ هـ.ق / ۱۸۲۳ - ۱۷۶۱ م) بود؛ وی یکی از اعضای علما بود که با فرقه درویش مولوی غالب دده مستقر در غلظه ارتباط بسیار نزدیکی داشت. خالد در زمان سلطنت سلیم و در نتیجه عنایت دربار، در مقام سفیر عثمانی در پاریس خدمت کرده بود، اما خدمت طولانی وی در آن سامان (۱۲۲۱ - ۱۲۱۷ هـ.ق / ۱۸۰۶ - ۱۸۰۲ م) تنها موجب تشدید مخالفت وی با نوآوریهای غربی مآبانه در امپراتوری عثمانی شده بود. خالد پس از بازگشت به استانبول، در ائتلافی محافظه کارانه شرکت کرد که به سقوط سلیم انجامید، اما چون از جمله سیاستمداران طرفدار بریتانیا محسوب می شد، طی سرنگونی مصطفی چهارم و سلطه کوتاه مدت بیرقادر مصطفی، در کوتاهی در تبعید بسر برد. از این روی، خالد در موقعیتی قرار داشت که می توانست محمود را طی سالهای نخست سلطنتش یاری کند. نقش وی خاتمه دادن به سلطنت دیرپای رهبر مملوک بغداد، سلیمان آقا، بود؛ استقرار سلطه مستقیم عثمانی در عراق (۱۲۲۵ هـ.ق / ۱۸۱۰ م) وی را در مورد عنایت ویژه سلطان و انتصاب خالد در مقام مباشر دربار سلطان (کدخدای رکاب همایون) و سپس در مقام نشانچی دیوان عالی (۱۰ سپتامبر ۱۲۳۱ هـ.ق / ۱۸۱۵ م) وی را در ردیف مشاوران نزدیک سیاسی و نظامی سلطان قرار داد. اگرچه خالد عملیات نظامی سلطان علیه مقامهای داخلی و همچنین دشمنان گوناگون خارجی را مورد حمایت قرار داد و به سازماندهی آنان کمک کرد، اما کلیه تلاشهای نوگرایانه، خاصه با انجام اصلاحات در سپاه ینی چری مخالفت کرد و ائتلافی از نیروهای سیاسی محافظه کار به وجود آورد. چنین به نظر می رسد که حتی حمایت وی از تمایل محمود در تضعیف مقامهای ولایات در واقع تلاشی به منظور تقویت دوستان خود در میان ینی چریها و علما از طریق از میان برداشتن دشمنان آنان در ولایات بوده است.^{۲۹}

بیشترین مخالفتها در برابر خالد از سوی دریاسالار محمد خسرو پاشا، رئیس الکتاب جانب محمد بسیم افندی (۱۲۳۷ - ۱۲۳۳ هـ.ق / ۱۸۲۱ - ۱۸۱۷ م) که بهترین عناصر فرهنگی غربی و اسلامی را با هم تلفیق کرد و همچنین از سوی محمد سعید غالب پاشا (۱۲۴۵ - ۱۱۷۷ هـ.ق / ۱۸۲۹ - ۱۷۶۳ م) که شاید بزرگترین آزادیخواه عصر خود بود، ابراز می شد. غالب در استانبول متولد شده بود؛ در جوانی در صنف دبیران مقامی رسمی یافت و انتخاب وی به عنوان نماینده ویژه سلیم در مذاکرات پاریس که به صلح آمی بین [۲] (۱۲۱۷ هـ.ق / ۱۸۰۲ م) انجامید، به او اعتباری خاص بخشید. غالب برای سلطان گزارشی فراهم آورد که بر تلاشهای اصلاح طلبانه سلیم تأثیری اساسی گذاشت^{۳۰} و سپس طی دهه پس از آن، وی پرنفوذترین رهبر

در میان اعضای صنف دبیری شد و سه بار در مقام رئیس تصدی امور را در دست گرفت (نیمه اکتبر سال ۱۲۲۱ هـ.ق / ۱۸۰۶ م تا ۲۵ جولای ۱۲۲۲ هـ.ق / ۱۸۰۷ م؛ ۱۶ آوریل ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۸۰۸ م تا جولای ۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۱ م؛ و ۲۲ ژانویه تا نیمه جولای ۱۲۳۰ هـ.ق / ۱۸۱۴ م). وی یکی از اعضای فعال کمیته روسچوک بود که محمود را بر تخت نشانده. وی از کوششهای اصلاح طلبانهٔ بیرق‌دار بشدت حمایت کرد و شورشیان به دلیل حسن شهرت وی در درستیکاری و شاید به دلیل این که تمایلی به ابراز دشمنی با صنف دیران نداشتند، از اعدام وی در گذشتند.^{۳۱} غالب سرانجام با استفاده از فرصتی که در نتیجه لشکرکشی خالد علیه علی پاشای یانینا (۱۲۳۶ هـ.ق / ۱۸۲۰ م) فراهم آمده بود و به مرگ علی پاشا و همچنین بروز نخستین حرکتهای انقلاب یونان (مارس ۱۲۳۷ هـ.ق / ۱۸۲۱ م) انجامیده بود، موافقت سلطان را با عزل و تبعید وی جلب کرد و بدینسان بود که خالد روانهٔ تبعید شد (نوامبر ۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۲ م) و اندکی بعد به دستور سلطان وی را خفه کردند.^{۳۲}

با از میان برداشتن خالد، محمود این امکان را یافت که با آزادی بسیار بیشتر گروهها و افراد سیاسی را تحت نفوذ خود قرار دهد. عبدالله پاشا که یکی از مخالفان خالد بود به جای وی به مقام وزارت اعظم منصوب شد (۱۰ نوامبر ۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۲ م تا ۱۰ مارس ۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۳ م)؛ مسؤلیت مهمی که به وی سپرده شد، برکناری دوستان خالد از مقامهای حکومتی بود؛ پس از انجام چنین رسالتی بود که وی نیز ظاهراً به دلیل عدم توانایی در اعمال نظارت بر سپاه یینی چری از کار برکنار شد.^{۳۳} پس از عبدالله، شمشیردار سابق سلطان، سلاحدار علی پاشا (۱۰ مارس تا ۱۳ دسامبر ۱۲۳۹ هـ.ق / ۱۸۲۳ م) عهده‌دار مقام وزیر اعظمی شد؛ بزرگترین خدمت وی انتصاب باز هم بیشتر افراد وفادار به سلطان در مقامهای مهم سپاه یینی چری و در عین حال منع شیخ الاسلام از انجام واکنشهای شدید در برابر تحریکات سلطان بود.^{۳۴} پس از سلاحدار، غالب پاشا عهده‌دار این مقام شد؛ انتصاب غالب پاشا در مقام وزارت اعظم بدین امید انجام شد که وی با استفاده از تجربیات خود در امور خارجی بتواند مشکلات ناشی از انقلاب یونان را حل کند و نیز سلطان را در گسترش برنامه‌هایش در برچیدن سپاه یینی چری یاری رساند (۱۳ دسامبر ۱۲۳۹ هـ.ق / ۱۸۲۳ م تا ۱۴ سپتامبر ۱۲۴۰ هـ.ق / ۱۸۲۴ م).^{۳۵} غالب پاشا تمامی تلاش خود را به حل این دو مسأله اختصاص داد؛ وی توانست با مداخلهٔ لشکر محمدعلی یونانیان را سرکوب کند و با استفاده از شکستی که پیش از این سپاه محمدعلی بر پیکر یینی چریها وارد آورده بود، باز هم مایهٔ بی اعتباری بیشتر این سپاه را فراهم آورد و بیشتر عثمانیها و همچنین تودهٔ مردم را متقاعد کند که این تشکیلات دیگر چندان ضعیف و ناتوان شده است که از حفظ امپراتوری در برابر دشمنانش عاجز است. غالب همچنین افراد وفادار به سلطان را در سایر دسته‌های قاپی قولو به کار گماشت و بدینسان زمینه را برای روزی

مساعد کرد که ینی چریها بکلی برچیده شوند. توطئه چینیهای پایان ناپذیر دربار - و با توجه به این که غالب عضوی از صنف دیران بود و نمی توانست لشکر را در صورت هر گونه آشوب از سوی ینی چریها هدایت کند - به خلع غالب و انتصاب سربازی مقتدر به نام بندرلی سلیم محمد پاشا به مقام وزارت اعظم (۱۴ سپتامبر ۱۲۴۴ - ۱۲۴۰ ه.ق / ۱۸۲۸ - ۱۸۲۴ م) انجامید؛ وی در نتیجه مبارزه با روسها و همچنین نبرد در سوریه و طرابلس تجربیات نظامی اندوخته بود و پیش از آن نیز مدتی کوتاه در مقام وزیر اعظمی خدمت کرده بود (۲۸ مارس تا ۳۰ آوریل ۱۲۳۷ ه.ق / ۱۸۲۱ م)^{۳۶} بدینسان این رشته عزل و نصبهای رهبران بتدریج سلطه فزاینده سلطان را در روندهای سیاسی و عزم وی را در اعمال حاکمیت در موقع مقتضی نمایان ساخت.

اصلاحات محمدعلی در مصر

تقریباً هر آنچه را که محمود دوم امید داشت در استانبول انجام دهد، با فعالیت اصلاح طلبانه ظاهراً بسیار موفقتری در همان زمان در ولایت مصر در حال انجام بود؛ این فعالیتها زمینه ای را فراهم آورد که می توانست هم به مثابه یک الگوی موفق و هم به عنوان انگیزه ای برای آنچه که سلطان پس از سال ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م انجام داد، مورد توجه قرار گیرد. رهبری انجام این اصلاحات را مشهورترین تجددطلب قرن نوزدهم در تاریخ خاورمیانه، یعنی محمدعلی برعهده داشت که از سال ۱۲۲۰ ه.ق / ۱۸۰۵ م تا ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م حکمران مصر و پایه گذار سلسله ای بود که بیش از یک قرن بر کشور حکومت کرد. مشکلات محمدعلی بسیار شبیه مشکلاتی بود که محمود دوم نیز با آنها دست به گریبان بود. وجود نهادهای اساسی مشترک به مدت سه قرن مشکلاتی مشابه و مرتبط به هم ایجاد کرده بود و از این روی راه‌حلهای تجربه شده نیز یکسان بود. با وجود این در حالی که محمود دوم ناگزیر بود که در انجام اصلاحات محتاطانه عمل کند، علی توانست که بسیار سریعتر و کاملتر از عهده انجام اصلاحات برآید، زیرا که لشکر کشتی فرانسه به مصر (۱۲۱۶ - ۱۲۱۳ ه.ق / ۱۸۰۱ - ۱۷۹۸ م) و در پی آن احیای مجدد سلطه عثمانی در این سامان سبب شده بود که طبقه حاکم این کشور و همراه با آن مخالفت‌های طبقه متمول که مایه نا کامی سلیم و محمود شده بود، تا حدود زیادی از میان برود. در پی عقب نشینی فرانسه، حضور نیروهای مملوک، عثمانی و بریتانیایی در مصر به محمدعلی که در مقام رهبری نیروهای آلبانی و بوسنی در لشکر عثمانی به مصر آمده بود، امکان داد که به دفاع از منافع مردم و حقوق سلطان در برابر اشغالگران گوناگون برخیزد. مردم وی را به مقام حکمرانی مصر منصوب کردند (۱۴ مه ۱۲۲۰ ه.ق / ۱۸۰۵ م) و سپس این انتصاب را نماینده سلطان که پس از ورود به کشور با وسعت حمایت توده از وی آشنا شده بود،

تأیید کرد.

پس از آن که محمدعلی در مقام حکمرانی مصر قرار گرفت، مهمترین مشکل وی استقرار سلطهٔ خویش در طیف سیاسی کشور بود که در آن میان وی تنها یکی از چندین عنصر متخاصم تلقی می‌شد. محمدعلی برای رویارویی با دشمنان مملوک خود که از سوی محمد الفی بیگ - مملوک تحت الحمایهٔ انگلیس - رهبری می‌شدند، پیش از هر چیز به حمایت علما و پیشه‌وران محلی و رهبران اصناف و همچنین سلطان و پادگانهای عثمانی تکیه کرد. حکمران جدید به تعهدات مالی خود در قبال استانبول عمل کرد و با پرداخت رشوه به مقامهای قضایی دربار کوشش سفیر بریتانیا را که خواستار انتقال وی به سالونیک شده بود (۱۲۲۱ ه.ق / ۱۸۰۶ م) عقیم گذاشت. محمدعلی سپس با مغلوب کردن ممالیک و پراکنده کردن لشکریان آنها تحت عنوان سلطان و همچنین مردم مصر، موقعیت خود را تثبیت کرد. با از سر گرفته شدن جنگ عثمانی و روسیه (۱۲۲۳ - ۱۲۲۱ ه.ق / ۱۸۰۸ - ۱۸۰۶ م)، بریتانیا کوشید که مصر را یک بار دیگر به تصرف خود درآورد، اما محمدعلی مخالفت همگان را در برابر تهدیدات خارجی جلب کرد. پس از آن بیشتر ممالیک باقیمانده در سیتادل [۳] قتل عام شدند (۱ مارس ۱۲۲۶ ه.ق / ۱۸۱۱ م). محمدعلی بخشی از سربازان خود را که اهل آلبانی و بوسنی بودند و تمایل داشتند که از پیروزیهای او به نفع خود استفاده کنند، در پی تقاضای سلطان مبنی بر کمک رساندن به نیروهای وی علیه وهابیان عربستان (۱۲۲۷ - ۱۲۲۶ ه.ق / ۱۸۱۲ - ۱۸۱۱ م) به جنگ با آنان فرستاد. پیروزی آنان در برابر وهابیان مایه شهرت بیشتر محمدعلی در استانبول و قاهره شد. وی با استرداد همهٔ اموال علمای مصر که از سوی ممالیک مصادره شده بود و نیز تداوم شوراها و مشاوره که به ابتکار فرانسه و به منظور دخالت دادن علما در سیاستهای حکومت ایجاد شده بود، با آنان از در مسالمت در آمد. رشوه‌های کلان سبب شد که علما تثبیت تدریجی قدرت را در دست محمدعلی نادیده انگارند و زمانی متوجه این خطر شوند که دیگر خیلی دیر شده بود. در این احوال، محمدعلی اقتدار عثمانی را کماکان به رسمیت می‌شناخت و از پرداخت خراج مقرر سرباز نمی‌زد. وی در موقع ضرورت، از نیروهای سلطان حمایت نظامی می‌کرد، از جمله این که دوباره علیه وهابیان عربستان (۱۲۳۶ - ۱۲۳۴ ه.ق / ۱۸۲۰ - ۱۸۱۸ م) و نیز علیه شورشیان یونان وارد عمل شد.

اما حتی در همان حال که محمدعلی از طریق جلب رضایت عناصر اصلی سیاسی مصر یا با طرد برخی از آنان قدرت خود را تثبیت می‌کرد، عمدهٔ با معرفی برنامه‌های اصلاح طلبانهٔ

خوبش که بعدها طی سالهای طولانی حکومتش عملی شد، پایه‌های قدرت شخصی و مستقل خود را تحکیم می‌ساخت. از جمله این اصلاحات پی‌ریزی ارتشی نوین و سازمان اداری متمرکزی بود که تنها به شخص وی اتکاء داشت؛ از دیگر اصلاحات محمدعلی، توسعه ثروت اقتصادی کشور به منظور تأمین هزینه‌های انجام اصلاحات، گسترش فکر برپایی حکومتی از دودمان خود و ایجاد اشرافیتی جدید و ثابت از اعضای خاندان و پیروان خود که وی و اولادش را حمایت کنند.

محمدعلی در نخستین گام می‌بایست لشکری فراهم می‌آورد تا با دشمنان نظامی خود در داخل کشور مواجه شود. وی کوشید که با نوسازی دسته‌های نظامی عثمانی تحت فرماندهی خود از انجام این مهم برآید و در پی این مقصود، نیرویی از فراریان نظامی فرانسوی را به فرماندهی واحدی از بردگان سیاه گماشت و افسران مملوک و یونانی را در هدایت عملیات به کار گرفت و از وجود مستشاران فرانسوی در امر آموزش سلاحها و تاکتیکهای جدید اروپایی استفاده کرد (اوت ۱۲۳۱ هـ. ق / ۱۸۱۵ م).^{۳۷} اما عدم تمایل سربازان به پذیرش شیوه‌های جدید، این تلاشها را عقیم گذاشت. این ناکامی محمدعلی را متقاعد کرد که تنها طریق واقعی در کسب اقتدار و استقلال مطلوب، ایجاد لشکری بکلی جدید است. اگر تنها مقصود وی از تشکیل ارتشی جدید، حفظ و تداوم حکومت خود در مصر می‌بود، تجربیات شخص وی در ارتش عثمانی برای سازماندهی و گسترش ارتش جدید کافی به نظر می‌رسید. اما ظاهراً چنین می‌نمود که محمدعلی رؤیاهای بزرگتری در سر دارد و در پی آنست که روزی سراسر امپراتوری عثمانی را فتح و آن را تحت رهبری خود احیاء کند.

بنابراین، محمدعلی تصمیم گرفت که ارتش جدید موردنظر خود را به تبعیت از الگوی نیروهای بریتانیایی و فرانسوی که وی در سالهای نخست حکومت خود در مصر مشاهده کرده بود و نیز نیروهای نظام جدید پی‌ریزی کند و به تقلید از همین عنوان، ارتش خود را نیز نظامیه یا لشکر «منظم» نامید. وی برای تأمین نیروی انسانی لازم در وهله نخست از بردگان سفیدپوست قفقاز و سیاه پوستان سودان و افریقای مرکزی استفاده کرد و بدین ترتیب نظام کهن مملوک را بکلی احیاء کرد. اما چندی بعد، این نظام نشان داد که برای ساخت ارتش نوین دلخواه محمدعلی نامناسب است. بنابراین در آغاز سال ۱۲۳۹ هـ. ق / ۱۸۲۳ م، وی برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز ارتش به منبعی جدید یعنی روستائیان مصر روی آورد که پیش از آن عثمانیها و مملوکها از آن غافل مانده بودند و بدین منظور گروههای فشار را به روستاها اعزام کرد و نظام اجباری سربازگیری را بنا نهاد. این اقدام وی را از اعمال نظارت بر نظامهای برده‌داری خارجی رها کرد و ذخیره قابل توجهی از نیروی انسانی را در اختیار وی قرار داد، اما تحقق این مقصود به بهای به کارگیری نظام خشن سربازگیری و جذب نیرو تمام شد که مآلاً به تخریب کشاورزی

مصر و بروز رشته قیامهایی انجامید. برای تربیت کادر فرماندهی ارتش جدید، محمدعلی صدها تن از افسران و کارشناسان فنی اروپایی را به کشور دعوت و مدارس نظامی و فنی تأسیس کرد و علاوه بر آن شماری از مصریان را برای گذراندن دوره های پیشرفته تر به اروپا اعزام کرد. کارخانه هایی تأسیس شد که تجهیزات نظامی مورد نیاز را براساس استانداردهای اروپایی تولید کنند. طی مدتی کوتاه، محمدعلی از نیروی پیاده نظام وسیع و کارآمدی برخوردار شد که تواناییهای خود را طی اندک زمانی در یونان، عربستان، سوریه و آناتولی و همچنین در خود مصر به نمایش گذاشتند. موفقیت پیاده نظام وی را برانگیخت که دسته جدید توپخانه و نقب زن (۱۲۴۴ - ۱۲۴۰ ه.ق / ۱۸۲۸ - ۱۸۲۴ م) را تأسیس و مدرسه مهندسی جدیدی افتتاح کند و اعضای هیأت علمی آن را از اروپائیان و نیز برخی از عثمانیهایی که پیشتر طی سلطنت سلیم سوم آموزش دیده بودند، تأمین کرد. هنگ جدیدی تشکیل شد که مسؤولیت ایجاد استحکامات، ترابری، جاده سازی و مین گذاری را برعهده داشت. ناوگان جدیدی در دریای مدیترانه و نیز در دریای سیاه ساخته شد و در اوایل دهه ۱۸۳۰ واحدهای سواره نظام در امتداد مرزهای اروپایی مستقر شدند.

به منظور تأمین هزینه های مالی ارتش جدید، محمدعلی به کشوری پردرآمدتر از آنچه که وی بر آن حکومت یافته بود، نیاز داشت. در پی استخراج مؤثر منابع بود که دامنه اختیارات حکومت بیش از آنچه که معمولاً از سوی عثمانیها پذیرفته شده بود، افزایش یافت. کارشناسانی در زمینه کشاورزی از خارج دعوت شدند تا روشهای کشت و آبیاری را توسعه دهند. کشت محصولات جدید از قبیل پنبه، شکر، برنج و نیل آغاز شد تا از طریق فروش آنها به خارج ارز خارجی مورد نیاز برای دعوت کارشناسان خارجی و وارد کردن تسلیحات فراهم شود. از آنجا که روستائیان برای کشت محصولات جدید سرمایه و تجربه کافی نداشتند، دولت خود در بسیاری موارد به شیوه های سرمایه داری عمل می کرد؛ نواحی وسیعی را در اختیار می گرفت، بذر و زمین فراهم می آورد و بسیاری از روستائیان را به صورت کارگران مزدور و شاید اندکی پایینتر از آن به خدمت می گرفت. از سوی دیگر، وضع زندگی بسیاری از روستائیان تا حدودی بهبود یافت، زیرا که محمدعلی بیمارستانها و درمانگاههایی احداث و شبکه قرنطینه را دایر کرد تا به مرگ و میر وسیع در اثر طاعون خاتمه دهد و علاوه بر آن شبکه ای از مدارس پزشکی ایجاد کرد که هدف آنها تربیت پزشکان بومی بود و عمده تحت مدیریت پزشکی فرانسوی به نام کلوت بیگ [۴] اداره می شد. وی همچنین نظام جدید مالیاتی را وضع و

جاده‌هایی احداث کرد که دسترسی مأموران وصول مالیات را به مؤدیان مالیاتی بیش از گذشته تسهیل می‌کرد. ارزیابی جدیدی از صورت ممیزی زمین به عمل آمد تا از ثبت دقیق منابع ثروت و تعهدات مالیاتی آنها اطمینان حاصل شود.

محمدعلی با توسعه صنعت و تجارت مصر و در صورت لزوم با تأسیس کارخانه‌های دولتی منابع جدید درآمد را گسترش داد. بازرگانان اروپایی و صنعتگران دعوت شدند که برای تدارک سرمایه لازم و چگونگی راه‌اندازی شرکتهای خصوصی به مصر بیایند و در آنجا سکنی‌گزینند؛ بدینسان اجتماع قدرتمندی از ساکنان خارجی به وجود آمد که با مساعدت حکومت و اشرافیت جدید، بخش عمده زندگی سیاسی و اقتصادی کشور را تا انقلاب سال ۱۳۷۲ هـ. ق / ۱۹۵۲ م، به خود اختصاص داد. وی همچنین نوعی بازرگانی دریایی ایجاد کرد و برغم اطاعت ظاهریش از سلطان، با ملل اروپایی تماسهای مستقیم سیاسی تجاری برقرار کرد.

اما این موفقیت اقتصادی بهایی داشت. جهت‌گیری اقتصاد مصر به سوی غرب سبب شد که وابستگی آن به بازارهای جهانی وسیعاً افزایش یابد و علاوه بر آن به صورت تابعی از نوسانات اقتصاد اروپا در آید. بیگانگان بر اقتصاد مصر نظارت یافتند و آن را تحت نفوذ خود درآوردند. استقلال و ابتکار بخشهای وسیعی از طبقه رعایا در شهر و روستا، از بین رفت و مشارکت ملی تنها به پست‌ترین سطوح فعالیتها محدود شد.

به منظور اجرای این برنامه‌ها و اطمینان از این که ثروت جدید کسب شده به خزانه‌های دولت و نیز خزانه‌های فرمانروا و خاندان وی سرازیر خواهد شد، محمدعلی نظام اداری نوینی مستقر کرد. مقصود وی استقرار حکومتی کارآمد، مستقل و متمرکز خاصه در امتداد مرزهای فرانسه بود. در پی این مقصود، وی مقاطعه‌داران مالیاتی را که نسبتاً مستقل عمل می‌کردند از کار برکنار و به جای آنان کارگزاران حقوق‌بگیری را استخدام کرد که از خزانه حقوق دریافت می‌داشتند و بنابراین تحت نظارت مستقیم آن قرار داشتند (۱۲۲۹ - ۱۲۲۱ هـ. ق / ۱۸۱۴ - ۱۸۰۶ م). به منظور فراهم آوردن کادری کارآموده برای اداره امور مقاطعه‌ها، محمدعلی اعضای خاندان خود و طبقه حاکم را ترغیب کرد که املاک و دارائیهای خود را به صورت واحدهای بزرگ اقتصادی متمرکز کنند و بدینسان اشرافیتی ترکی - چرکسی ایجاد کرد که به صورت پشتیبان مقتدر خاندان حاکم عمل می‌کرد و در کنار بازرگانان و بانکداران بیگانه در نظارت بر کشور سهیم شد. برای تربیت کادرمورد نیاز دیوان‌سالاری جدیدی که اعضای آن حقوق دریافت می‌داشتند، محمدعلی شبکه‌ای مهم از مدارس غیرمذهبی و مریبان اروپایی ایجاد کرد. وی همچنین مجموعه آیین‌نامه‌هایی را تدوین کرد تا از این طریق قدرت دیوان‌سالاری را که تحت نظارت مستقیم شخص وی نفوذ خود را در سراسر کشور گسترانیده بود، تحکیم بخشد.

محمدعلی در همه این تلاشها، بی توجه به سنتها و با عزمی بسیار جزمتر از سایر اصلاح طلبان عثمانی، در پی تحقق مقاصد خود بود. آنانی که جرأت می کردند و با اصلاحات وی مخالفت می ورزیدند، بی هیچ ترحمی سرکوب می شدند. روستائیان و کارگران شهری طی اندک زمانی دریافتند که حکومتی کارآموده می تواند آنان را به پرداخت مالیاتهایی بسیار سنگینتر از آنچه که در گذشته تحت حکومتهایی بی کفایت می پرداختند، وادارد. اما هنگامی که این افراد با وضع مالیاتهای سنگین، سربازگیری اجباری و اهرمهای نظارت حکومتی مخالفت می کردند، لشکر جدید بسرعت به سرکوبی آنان می آمد. همچنین زمانی که علما و رهبران اصناف مآلاً به از دست رفتن قدرت خود آگاهی یافتند، آنان را نیز با توسل به قهر به جای خود نشانند؛ یعنی آنان را به همان مواضعی کشانند که پیشتر تنها طی دوره کوتاه لشکرکشی فرانسه و پس از آن توانسته بودند از آن سر بر آورند. تحت پوشش اصلاحاتی که در دانشگاه الازهر صورت گرفت (۱۲۴۶، ۱۲۳۶ هـ.ق / ۱۸۳۰ - ۱۸۲۰ م)، نظارت مستقیم حکومتی بر نهادهای اسلامی تحمیل شد. دستاورد این تلاشها استقرار دولت و لشکری نسبتاً کارآمد بود، اما این خود بهایی بسیار گراف داشت؛ بهایی که تمام توان کشور را طی نیمه دوم قرن نوزدهم به تحلیل برد.

خاتمه جنگ با روس و انگلیس

محمود دوم به طور قطر از موفقیتهای درخشان حکمران مصری خود تأثیر می گرفت، اما نه تنها مشکلات سیاسی داخلی، بلکه ضرورت اقدام علیه دشمنان خارجی و همچنین مقامهای محلی که بر بیشتر نواحی امپراتوری نظارت یافته بودند، وی را محدود می کرد. یکی از مهمترین جنبه های تاریخ عثمانی در اوایل قرن نوزدهم، حل موفقیت آمیز این مشکلات خارجی و داخلی از سوی محمود پیش از انجام هر گونه اصلاحات بود.

پس از انعقاد قرارداد فرانسه - روس در تیلست [۵] (۱۴ ژوئن ۱۲۲۲ هـ.ق / ۱۸۰۷ م) که بر طبق آن قرار شد به منظور رفع لاقل پاره ای از مشکلات اروپا، امپراتوری عثمانی تجزیه شود، انگلیس و بعدها فرانسه متقاعد شدند که برای حفظ قدرت اروپا، روسیه نباید بر استانبول و تنگه های آن نظارت یابد. بناپارت در این باره چنان مصمم بود که از نقشه خود مبنی بر حمله زمینی به بریتانیا در هند صرف نظر کرد تا بتواند همه توجه خود را به اروپا معطوف دارد. در اوایل اکتبر سال ۱۲۲۳ هـ.ق / ۱۸۰۸ م، بناپارت نظارت خود در محل ارفورت [۶] بر تزار آلكساندر

تحمیل کرد. بنا پارت تصریح کرد که وی بنا بر تعهدات معاهده تیلست، روسیه را در نبرد با امپراتوری عثمانی که از سال ۱۲۲۱ ه.ق / ۱۸۰۶ م آغاز شده بود، تنها در صورتی حمایت خواهد کرد که اتریش یا برخی قدرتهای دیگر اروپایی به حمایت از عثمانیها برخیزند؛ وی همچنین تصریح کرد که اگر روسیه بر امیرنشینهای امپراتوری عثمانی نظارت یابد، هر دوی این قدرتها وحدت و یکپارچگی سایر نواحی امپراتوری از جمله استانبول و تنگه های آن را حفظ کنند. روابط میان این دو کشور متحد بعدها به تیرگی گراید و مآلاً به عملیات مشهور ناپلئون علیه روسها که در اواخر سال ۱۲۲۷ ه.ق / ۱۸۱۲ م آغاز شد، انجامید. واکنش انگلیس در برابر معاهده تیلست و پیامدهای آن، خاتمه دادن سریع به نبرد خود با عثمانیها و مسدود کردن هر دو تنگه داردانل و از میر و از این طریق واداشتن محمود به پذیرش صلح بود. در صلح قلعه سلطانیه (تنگه داردانل) (۵ ژانویه ۱۲۲۴ ه.ق / ۱۸۰۹ م)، بریتانیا متعهد شد که همه سرزمینهای اشغالی عثمانی از جمله مصر را در ازای برقراری صلح، تخلیه کند و سلطان امتیازات قدیمی مربوط به حق قضاوت کنسولی را احیاء کرد. بریتانیا با این شرط عثمانی موافقت کرد که در زمان صلح، تنگه ها بر روی همه رزمناوهای خارجی بسته باشد و برای نخستین بار این اصل را بخشی از حقوق بین الملل اعلام کرد. در بسیاری موارد، قراردادهای نهانی حتی مهمتری وجود داشت که تصریح می کرد در صورت حمله فرانسه به امپراتوری عثمانی، ناوگان بریتانیا از ارسال هیچ کمکی به سلطان دریغ نکند، تا از این طریق سواحل اژه و سواحل آدریاتیک و همچنین مرزهای میان امپراتوری عثمانی و اتریش و روسیه در امان باشد. بریتانیا همچنین موافقت کرد که در صورت برقراری صلح میان بریتانیا و روسیه، خواهد کوشید میان عثمانی و روسها صلحی منعقد کند که تداوم یکپارچگی قلمروهای سلطان را تضمین کند.^{۳۸} بنا بر این دشمنی و رقابت میان قدرتهای اروپایی دشمنان محمود را ناکام گذاشت و وی را در موقعیت ممتازی قرار داد.

دخالت مستقیم بریتانیا در امور سیاسی خاورمیانه هر دو کشور فرانسه و روسیه را خشمگین ساخت، خاصه آن که در پی آن، جزایر ایونی که در گذشته تحت نفوذ فرانسه بود، به اشغال بریتانیا درآمد و دیگر این که تلاشهایی صورت گرفت که علیه روسها، پیمان وحدتی میان انگلیس - اتریش - عثمانی منعقد شود. در این احوال، جنگ روس و ترکیه ادامه یافت. روسها از انجام تعهدات قبلی خود مبنی بر تخلیه امیرنشینها، طفره رفتند و کوشیدند که در ازای دادن این قول به فرانسه که چنانچه اتریش نسبت به بنا پارت اظهار دشمنی کرد، به آن کشور حمله خواهند کرد و بدینسان حمایت فرانسه را جلب کنند. در مذاکراتی که در یاسی میان عثمانیها و روسها صورت گرفت، کارگزاران تزار بسارایا و دژهای مهم قفقاز را طلب کردند. سلطان به مذاکرات خاتمه داد و تنش میان روسیه و فرانسه تشدید شد. برغم مقاومت عثمانی، روسها توانستند که سایر دژهای دانوبی ایزماییل (دسامبر ۱۲۲۴ ه.ق / ۱۸۰۹ م) و برائیل (ژانویه

۱۲۲۵ هـ.ق / ۱۸۱۰ م) را تسخیر کنند و با حمله به بلغارستان شهرهای روسچوک، نیکوپولی، جیورجیو [۷] (اوت تا سپتامبر) را تسخیر و از کوههای بالکان عبور کنند. همکاری روسها ملی گرایان صرب را تحت رهبری قره جورج تشویق کرد که با رد پیشنهادهای عثمانی در پی استقلال باشند و بدینسان قیامی را که علیه ظلم و جورینی چریها در بلغراد آغاز کرده بودند به جنگ استقلال و رهایی از سلطه عثمانی تبدیل کنند؛ اگرچه بعدها روسها و فرانسویها هر دو از بیم به خطر افتادن موقعیت آینده خود در سایر نواحی امپراتوری عثمانی از دادن کمکهای اساسی به صربها خودداری کردند.

مذاکرات عثمانی روسیه و خصوصتها ادامه یافت و در این احوال روسها امیدوار بودند که با استقرار صلح، با تهدید حمله فرانسویها مبارزه کنند. اما عثمانیها از پذیرش صلح سر باز زدند، زیرا تزار بر حفظ همه قلمروهایی که در جنوب دنیستر تصرف کرده بود، اصرار داشت. نبرد سال ۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۱ م، تا آنجا که به عثمانیها مربوط می شد وضع را بدتر کرد؛ وزیر اعظم سالخورده اما مقتدر عثمانی، یوسف ضیاء، عزل و به جای وی لاز احمد آقا منصوب شد (۱۵ آوریل ۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۱ م)، درحالی که مارشال کوتوزوف [۸] فرماندهی نیروهای تزار را برعهده گرفت. کوتوزوف طی مدتی کوتاه توانست دشمن را دور بزند و لشکر اصلی عثمانی را در نزدیکی روسچوک تارومار کند؛ وی توانست وزیر اعظم را به قبول ترک مخاصمه و انجام مذاکرات در بوخارست وادارد (ژانویه ۱۲۲۷ هـ.ق / ۱۸۱۲ م). تنها در این موقع بود که بناپارت حمله مشهور خود به داخل روسیه را آغاز کرد (ژوئن ۱۲۲۷ هـ.ق / ۱۸۱۲ م) و تزار را مجبور کرد که برغم ضعف نظامی سلطان با پذیرش شرایط عثمانیها به صلح با آنان تن دردهد. الکساندر امضای پیمان بوخارست را به رسمیت شناخت (۲۸ مه ۱۲۲۷ هـ.ق / ۱۸۱۲ م)؛ بنابراین پیمان مولداوی و والاکیا هر دو و همچنین والاکیا کوچک [۹] به سلطان بازگردانده شد و تنها بسارایا در اختیار روسها باقی ماند. تزار نیز ناگزیر شد که از همه متصرفات خود در شمال دریای سیاه و در قفقاز صرف نظر کند، اگرچه وی عثمانیها را مجبور کرد که به استقلال صربها احترام بگذارند و از مجازات صربهایی که طی جنگ علیه عثمانیها فعالیت داشتند، خودداری کند. روسها لااقل توانستند که موقعیت تجاری خود و حق حمایت از مسیحیان را احیاء کنند؛ در قلمروهای سلطان کنسولهایی داشته باشند و بدینسان با دخالتهای خود قیامهایی را علیه سلطان برانگیزند تا حکومت وی را از داخل تضعیف کند. ۳۹

سرکوب مقامهای بالکان

معاهده صلح بوخارست و حمله بناپارت به روسیه به محمود مجال داد که از فرصت به دست آمده به نفع خود استفاده کند و اقتدار حکومت را در ولایات دوباره تحکیم کند. در صورت امکان، کمترین اقدام، کاهش مقامهای محلی از راههای مسالمت آمیز بود. پس از مرگ هر یک از اعیان محلی که عهده دار مقامی رسمی بودند، وارثانشان به جای آنها منصوب نمی شدند، بلکه مقامهایی جدید از استانبول اعزام می شدند؛ مقامهایی که با انتصاب بستگان و طرفداران شخص متوفی در مناطق دیگر امپراتوری از آنان دلجویی می کردند. تنها زمانی که چنین تمهیداتی مؤثر نمی افتاد، لشکر عمده سنتی عثمانی که معمولاً تأثیری غیرمنتظره و شگفت آور داشت، وارد عمل می شد. با اتخاذ چنین روشهایی، تراکیه، مقدونیه، سواحل دانوب بیشتر نواحی والاکیا از دست مقامهای محلی خارج شد و بار دیگر در فاصله سالهای ۱۲۳۶ - ۱۲۳۰ ه.ق / ۱۸۲۰ - ۱۸۱۴ م تحت سلطه مستقیم عثمانی قرار گرفت.

قیام صربها

اما سرکوب مقامهای محلی در صربستان و یونان بسی دشوارتر بود، زیرا که آنان در حال تدارک مراحل اولیه انقلابهای ملی بودند و از این روی از حمایت مردمی بسیاری برخوردار بودند. خاتمه جنگ با روس، به خورشید احمد مجال داد که لشکر اصلی عثمانی را از امیرنشینها به صربستان بکشاند؛ در این منطقه، سیاست تمرکز گرایانه قره جورج مقامها و گروههایی را که در آغاز مبارزه کسب استقلال به حمایت از وی برخاسته بودند، متفر کرده بود. بنابراین، زمانی که عثمانیها از طریق نیش، ویدین و بوسنی به صربستان حمله کردند، توانستند لشکروی را بسادگی تار و مار کنند (۱۷ اکتبر ۱۲۲۸ ه.ق / ۱۸۱۳ م) و بیشتر نواحی کشور را به تصرف خود در آورند، قره جورج به قلمرو هابسبورگ گریخت و در آنجا پناه گرفت. مقامهای صربستان که سلطه دوباره عثمانی را گردن نهادند در مقام کنز [۱۰] (امیر) در ناحیه خود منصوب شدند. یکی از این کنزها، میلوش اوبرنویچ [۱۱] که یکی از مخالفان قره جورج بود در رأس کسانی قرار داشت که می کوشیدند موافقت عمومی را جلب کنند و در ازای همین خدمات بود که وی در مقام کنز بزرگ ناحیه مرکزی صربستان، شومادیا، [۱۲] منصوب شد. اما بسیاری از هموطنان وی همچنان مقاومت کردند و مدعی شدند که قره جورج هنوز رهبر آنان است و بذرفاق و کینه



در میان این دو خاندان افکنده شد که تا دوره‌های اخیر نیز ادامه یافت. هنگامی که این دسته از صربها به پادگانهای ینی چری حمله ور شدند، ینی چریها با همان روشهای غلط گذشته که قیام صربها را در وهله نخست برانگیخت، پاسخ می‌دادند و این موجب شد میلوش خود رهبری جنبشی را در دست گیرد که در این برهه به صورت انقلاب دومی در یکشنبه پیش از عید پاک سال ۱۲۳۱ هـ.ق / ۱۸۱۵ م، بروز کرد. حتی این قیام نیز جنبش استقلال طلبانه واقعی نبود، چرا که میلوش هنوز خود را دست‌نشانده سلطان می‌دانست و می‌کوشید که همه صربها را تحت نظارت خود متحد و همه را به بندگی عمومی عثمانیها بکشانند. حوادث اروپا به وی کمک کرد؛ در این برهه، شکست بناپارت در واترلو [۱۳] دست روسها را در اتخاذ اقدامهای جدید علیه عثمانیها باز کرد و محمود را واداشت قراردادی را منعقد کند که میلوش را کنز عالی همه صربستان اعلام می‌کرد و به صربها اجازه می‌داد که برای خود ارتش و مجلسی ملی برپا کنند. عثمانیها به حضور خود در منطقه از طریق حکمران بلغراد و همچنین پادگانها و نیروهای سپاهی فنودال که در تیمارهایشان مستقر بودند، همچنان ادامه دادند (ژانویه ۱۲۳۲ هـ.ق / ۱۸۱۶ م). میلوش سپس با سود جستن از ترس مستمر عثمانیها از مداخله جدید روسها در قلمرو صربستان رفته رفته قدرت خود را بسط داد؛ وی حرکت فراگیر و تدریجی خود را به سوی کسب خودمختاری کامل تحت اقتدار عثمانی آغاز کرد؛ حرکتی که بعدها طی پیمان ادرنه (۲۹ سپتامبر ۱۲۴۵ هـ.ق / ۱۸۲۹ م) تحقق یافت. سلطان حکومت میلوش را به عنوان حکومت موروثی صربستان به رسمیت شناخت و با برجیدن همه پادگانهای عثمانی و خروج سربازان فنودال از کشور موافقت کرد و تنها در چند دژ مرزی بود که برخی از نیروهای عثمانی باقی ماندند. مقرر شد که صربها مالیاتهای خود را به صورت تقریباً خراج کلی سالیانه و نه از طریق مأموران رسمی عثمانی و به صورت مستقیم پرداخت کنند.

سرکوب مقامهای آناتولی

در این احوال، خورشید احمد پاشا با اتخاذ همان سیاست قدیمی خود یعنی آمیزه‌ای از زور و تزویر که قبلاً در حوزه بالکان بسیار مؤثر افتاده بود، به سرکوب مقامهای محلی آناتولی پرداخت. حکمران طرابزون طی تابستان سالهای ۱۲۲۷ هـ.ق / ۱۸۱۲ م و ۱۲۲۸ هـ.ق / ۱۸۱۳ م مقامها و اعیان مناطق امتداد سواحل دریای سیاه را از میان برداشت. با مرگ چپان اوغلو سلیمان بیگ (۱۲۳۰ هـ.ق / ۱۸۱۴ م)، حکمرانان محلی توانستند با ایجاد شکاف در

خاندان وی، طی دو سال پس از آن، نواحی تحت حکومت او را در نواحی شمال شرقی و شرق آناتولی تسخیر کنند. مرگ قره عثمان اوغلو حسین آقا در اوایل سال ۱۲۳۲ هـ.ق / ۱۸۱۶ م، در نواحی اطراف صاروخان و آیدین همان پیامدها را، اگرچه به بهای خونریزیهای بسیار بیشتر، به دنبال داشت. بنابراین تا پایان سال ۱۲۳۳ هـ.ق / ۱۸۱۷ م، تقریباً همه آناتولی یک بار دیگر تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی قرار گرفت.

سرکوب مقامهای عرب

احیای سلطه مستقیم عثمانی در ولایات دورتر عرب بسیار دشوارتر و کمتر موفقیت آمیز بود. قیام سعودی (وهابی) در عربستان تنها با کمک یک لشکر بزرگ مصری که تحت فرماندهی فرزند محمدعلی یعنی ابراهیم پاشا از مصر گسیل شده بود، سرکوب شد؛ وی عبدالله بن سعود را در سپتامبر سال ۱۲۳۴ هـ.ق / ۱۸۱۸ م مجبور به تسلیم کرد و بدینسان به حکومت نخستین دولت سعودی خاتمه داد. مصریها بیشتر نواحی نجد و حجاز را تسخیر کردند و تنها دورترین ولایات از گستره نظارت آنان دور ماند (۱۲۳۶ - ۱۲۳۴ هـ.ق / ۱۸۲۰ - ۱۸۱۸ م). این به مفهوم استقرار حکومت مستقیم عثمانی نبود، اما به حملات سعودی و پشتیبانان آن به داخل عراق جنوبی خاتمه داد و همین امر سلطان را خشنود می کرد. به دنبال بازگشت ابراهیم پاشا به قصر (۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۲ م)، انسجام نیروهای مصری مستقر در شبه جزیره از هم پاشید، در حالی که سعودیها متعاقباً دولت و ارتش خود را تحت رهبری ترکی ابن عبدالله ابن محمد بن سعود در نجد برپا کردند (۱۲۴۰ - ۱۲۳۹ هـ.ق / ۱۸۲۴ - ۱۸۲۳ م).^{۴۰} در سوریه، حکمران حلب پادگان خودسر و متمرد بونی چری را برچید و سپس رشته عملیاتی را آغاز کرد که بیشتر مقامهای سوریه شمالی و البستان را از میان برداشت (۱۲۳۶ - ۱۲۳۱ هـ.ق / ۱۸۲۰ - ۱۸۱۵ م)، اما این فعالیتها تا اندازه‌ای از سوی بشیر دوم خنثی شد؛ وی دامنه قلمرو لبنانی خود را به داخل یک امیرنشین بزرگ سوری گسترش داد و بیشتر مقامهای منطقه جنوب را قلع و قمع و تا یک دهه پس از آن یعنی تا زمان ورود نیروها مصری بی هیچ مخالفتی حکومت کرد (۱۲۴۷ هـ.ق / ۱۸۳۱ م). در عراق، خالد افندی با استفاده از اختلافات میان مملو کها، سلیمان پاشای کبیر (۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۰ م) را به قتل رساند. اما ممالیک این منطقه بسیار مقتدرتر از آن بودند که عثمانیها بسادگی بتوانند سلطه مستقیم خود را بر آنها اعمال کنند و پس از آن که شماری از فرمانروایان ناتوان که پی در پی یکدیگر را از میان برمی داشتند بر سر کار آمدند، داوود پاشا (۱۲۴۴ - ۱۲۲۸ هـ.ق / ۲۸۲۸ - ۱۸۱۳ م) زمام امور را در دست گرفت؛ وی کوشید که سلطه ممالیک را برای دوده دیگر احیاء کند. پس از مرگ داوود، گروههای قومی بر کشور مسلط شدند تا این که با انتصاب اصلاح گر نامی، مدحت پاشا، به مقام حکمرانی عراق، سلطه

مستقیم عثمانی احیاء شد (۱۲۸۹ - ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۷۲ - ۱۸۶۹ م). طی قرن نوزدهم، حکومت عثمانی در عراق علاوه بر ممالیک بغداد از سوی گروههای قومی کرد مستقر در شمال عراق و نیز از سوی قبیله منتفق و سایر قبایل بدوی که از جانب عربستان حمله می کردند و همچنین از سوی فرمانروایان قاجار در ایران تهدید می شد که عاقبت به شروع نبردی جدید در شرق انجامید.

جنگ با ایران

جنگ با ایران چندان که در قرن هجدهم معمول بود از قدرت یا روحیه تجاوز کاری ایران سرچشمه نمی گرفت، بلکه بیشتر از ضعف ایرانیان در رویارویی با حملات روسها و نیز از تمایل ایران به جبران خسارات خود از طریق حمله به همسایه غربی خود و کسب دستاوردهای جدید، ناشی می شد. در این زمان، ایران تحت حاکمیت سلسله قاجار قرار داشت (۱۳۴۴ - ۱۲۰۹ ه.ق / ۱۹۲۵ - ۱۷۹۴ م) و فتحعلی شاه بر آن حکومت می کرد (۱۲۵۰ - ۱۲۱۲ ه.ق / ۱۸۳۴ - ۱۷۹۷ م). بریتانیا، روسیه و فرانسه برای جلب دوستی شاه با یکدیگر رقابت داشتند. بناپارت ایران را پس از مصر پایگاه مناسبی برای حمله به بریتانیا در خاک هند می دانست و بریتانیا نیز به نوبه خود می کوشید که نه فقط فرانسه را از منطقه دور نگاه دارد بلکه از حمله جناحی روسها به قلمرو عثمانی در شرق و دستیابی آنان به دریای آزاد از طریق خلیج فارس، ممانعت کند. بنا بر این در سال ۱۲۱۳ ه.ق / ۱۷۹۸ م، بریتانیا با تشویق حکومت قاجار به تدارک حمله به خاک افغانستان و نظارت یافتن دوباره آنان بر افغانستان، برای نخستین بار جای پای در ایران یافت. در سال ۱۲۱۵ ه.ق / ۱۸۰۰ م، روسها گرجستان را تسخیر کردند و این اقدام روسهای بریتانیا را برانگیخت و این کشور سر جان ملکم را چندین بار به ایران اعزام کرد تا قراردادی سیاسی و تجاری با ایران منعقد کند؛ بنا بر این قرارداد، بریتانیا متعهد می شد که در صورت درگیر شدن ایران در نبردی با روسیه یا فرانسه، این کشور را به لحاظ مالی و تسلیحات نظامی کمک کند. در رقابت با انگلیسها، در سال ۱۲۲۱ ه.ق / ۱۸۰۶ م سفیر دیگری از سوی فرانسه اعزام شد که وعده می داد فرانسه از تلاشهای ایران در تسخیر دوباره قفقاز و همچنین هند حمایت خواهد کرد و عاقبت، مذاکرات فیما بین به انعقاد قرارداد فین کن اشتاین انجامید (مه سال ۱۲۲۲ ه.ق / ۱۸۰۷ م)؛ پس از انعقاد این قرارداد، یک فرستاده نظامی فرانسه امر آموزش ارتش ایران را بر عهده گرفت. اما بناپارت پس از انعقاد قرارداد تیلست، علاقه خود را به ایران از دست داد و این موجب شد که فتحعلی شاه به جای فرانسویان، مشاوران بریتانیایی را به خدمت گیرد و چنین بود که نفوذ بریتانیا بر ایران غالب شد و تا دوران اخیر نیز ادامه یافت. اما از آنجا که ساخت ارتش ایران هنوز بیشتر قبیله ای بود، بریتانیا نتوانست کار چندانی انجام

دهد. ایرانیان در اثر حمله جدید روسها که بقیه قفقاز را به تصرف خود در آوردند، در محل رود ارس تارومار شدند (۱۲ اکتبر ۱۲۳۱ ه.ق / ۱۸۱۵ م). بدینسان رقابت میان روسیه و انگلیس در استیلای بر ایران آغاز شد؛ رقابتی که طی سده بعد زندگی سیاسی مردم را تحت تأثیر قرار داد. در حالی که بریتانیا می کوشید که ارتش فتحعلی شاه را بازسازی کند، روسها در پی آن بودند که سلطان را تشویق کنند تا با استفاده از موقعیتی که در نتیجه مشکلات داخلی و خارجی برای محمود پیش آمده بود، به کشور عثمانی حمله کند و با بازپس گیری برخی از قلمروهای آن خسارات خود را در قبال روسها جبران کند. حمله های ایران به نواحی بغداد و شهر زور آغاز شد. تشدید برخوردهای مرزی سرانجام محمود را واداشت که جنگ با ایران را اعلام (اکتبر ۱۲۳۶ ه.ق / ۱۸۲۰ م) و حکمران از روم و دوست دیرینه خود یعنی خسروپاشا را به فرماندهی عملیات در شمال منصوب کند، در همین احوال مملو کهای بغداد هدایت عملیات در جنوب را برعهده داشتند. با این همه ایرانیان پیروز شدند. یک لشکر از نیروهای ایرانی شهر بایزید را تسخیر (سپتامبر ۱۲۳۷ ه.ق / ۱۸۲۱ م) و به سوی ارزروم پیشروی کرد، در حالی که لشکری دیگر با همکاری مقامهای فراری عثمانی، بتلیس را متصرف شد و سپس آهنگ دیار بکر کرد. اما عاقبت، شیوع بیماری و با مهاجمان را از پای انداخت و آنان را به پذیرش صلح مجبور کرد. با انعقاد قرارداد ارزروم (۱۲ جولای ۱۲۳۹ ه.ق / ۱۸۲۳ م) شرایط قبلی صلح احیاء شد. بازرگانان و زائران یک بار دیگر اجازه سفر به داخل قلمرو سلطان یافتند و از آنجا که سلطان به منظور سرکوب شورشیان یونان بشدت خواستار صلح بود، ادعاهای ایران را بر چند ناحیه مرزی پذیرفت. حمله جدید روسها به داخل ایران از تهاجمات بیشتر ایرانیان به قلمرو عثمانی جلوگیری کرد؛ در نتیجه همین حمله بود که ایروان و حتی تبریز به دست روسها افتاد (۱۲۴۳ ه.ق / ۱۸۲۷ م) و شاه نیز مجبور شد که در تعیین حدود مرزی، امتداد رود ارس را به عنوان مرز جدید ایران و روس بپذیرد و علاوه بر این غرامت سنگینی به فاتحان پردازد (۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م).

علی پاشای یانینا و انقلاب یونان

احساسات قوم پرستی یونانی که از دیرباز در میان ملت ارتدکس حفظ شده بود، در قالب موفقیت‌های یونانیان ثروتمند فنار که در امپراتوری قدرت سیاسی و مالی مهمی کسب کرده بودند، نیز تجلی و نمود یافته بود. پیمان کارلوویتز (۱۱۱۱ ه.ق / ۱۶۹۹ م) نیز تجدید روابط تجاری با اتریش و سایر نواحی امپراتوری هابسبورگ را میسر کرده بود و یونان در بخش وسیعی از تجارت مدیترانه با اروپای مرکزی به صورت واسطه ای موفق عمل می کرد. معاهدات عثمانی با روسیه در سالها ۱۱۸۸ ه.ق / ۱۷۷۴ م و ۱۲۰۹ ه.ق / ۱۷۹۴ م نه تنها تنگه های

عثمانی را بر روی کشتیهای تجاری روسیه و اتریش باز کرد، بلکه تصریح کرد که اتباع یونانی سلطان می توانند در پناه پرچم روسیه کشتیهای خود را عبور دهند. درگیری ناوهای فرانسوی و بریتانیایی طی جنگهای انقلاب فرانسه به بازرگانان جسور یونانی امکان می داد که ناوهای خود را افزایش دهند و در واقع بخش وسیعی از تجارت دریایی عثمانی با کشورهای اروپایی را خود در دست گیرند و همه اینها در رونق صنعت و تجارت در یونان مؤثر بود. موفقیت طبقه تجار و گسترش مجتمعات تجاری یونانی در خارج از کشور برخی از یونانیان را بسیار بیشتر از سایر هموطنانشان از روشها و افکار اروپایی آگاه کرد و همین امر به گسترش طبقه ای از روشنفکران و رهبران سیاسی که مضامین و افکاری از قبیل ملی گرایی، انقلاب و استقلال را در میان مردم رشد می دادند، انجامید.

چنین به نظر می رسد که بیشتر یونانیان از وضع خود در امپراتوری عثمانی، خاصه از آن روی که زندگی سعادتمند و پررونق جدیدی برایشان فراهم شده بود، خشنود بوده اند. اما اختلاف میان علی پاشای یانینا و سلطان ظاهر آزمینه را برای انقلاب مساعد و فعالیتهای فیلدیک هیتریبا [۱۴] (انجمن دوستان) را تسهیل کرد؛ انجمن دوستان به صورت محفلی کوچک و مخفیانه و در اصل در میان بازرگانان یونانی ساکن کریمه سازماندهی و فعالیتهای آن آغاز شد (۱۲۳۰ هـ. ق / ۱۸۱۴ م). این تشکیلات هوادارانی در سراسر امپراتوری عثمانی پیدا کرد و عضوی از یک خاندان برجسته فنار به نام آلكساندر ایپسیلانتی [۱۵] که برای تحصیل به روسیه رفته و سپس در همان جا به خدمت ارتش روس در آمده بود، رهبری تشکیلات را برعهده گرفت. در این برهه، روسیه فعالانه از جنبش حمایت نمی کرد و بسیاری از یونانیان هنوز خیانتهای روسها را در خصوص تلاشهای قبلی شان برای قیام از یاد نبرده بودند. اما عضویت ایپسیلانتی در ارتش روسها و این واقعیت که فرزند دیگری از خاندان فنار به نام جان کابودیستریاس [۱۶] یکی از مشاوران نزدیک تزار بود، به انجمن امکان داد که با وعده مداخله روسها، حمایت برخی از اعضای ملت و سایر رهبران را جلب کند.

ایپسیلانتی در وهله نخست کوشید که مردم والاکیا و مولداوی را علیه سلطان بشوراند تا توجه عثمانیها را از انقلابی که خود در یونان تدارک می دید، منحرف کند. او در رأس نیرویی متشکل از یونانیان روسیه پس از عبور از رود پروت وارد مولداوی شد (۶ مارس ۱۲۳۷ هـ. ق / ۱۸۲۱ م) و سپس پیشروی به سوی یاسی را آغاز کرد. اما روش غلط حکومت در امیرنشینها که بیشتر از رفتار وابستگان فنار خود ایپسیلانتی ناشی می شد تا از عثمانیها موجب شد که مردم

14- Philiki Hetairia

15- Alexander Ipsilanti

16- Capodistrias

محلی و تودور ولادیمیرسکو [۱۷] - روستایی والاکایی که در آن زمان قیام دهقانی خود را علیه مقامهای محلی آغاز کرده بود - استقبال چندانی از او نکنند. الکساندر اول پس از آگاهی از این اخبار چندان بر آشفت که ایسیلانتی را از ارتش اخراج کرد، از ارسال کمک سر باز زد و حتی به سلطان اجازه داد که برای سرکوب حملهٔ آنان سربازان خود را به داخل مولداوی گسیل دارد. نیروهای ایسیلانتی تارومار شد و خود وی ناگزیر به مجارستان گریخت، در حالی که افرادی از هم گسیخته و پراکنده شده بودند. قیام زودرس آنان در داخل یونان هیچ تأثیری نداشت، اما جنبشهای ملی را در داخل امپراتوریها دامن زد؛ جنبشهایی که عاقبت به سلطهٔ فنارها خاتمه داد و به اتحاد و استقلال رومانی انجامید.

در این احوال، فلیکی هیتیریا، انجمن دوستان، با موفقیت بسیار بیشتر و با کمک رهبران ارتدکس ملت هسته‌هایی در داخل یونان تشکیل داد و امیدوار بود که از آنها به صورت اهرمی علیه فنارها استفاده کند. پیش از سال ۱۲۳۶ ه.ق / ۱۸۲۰ م، مهمترین مشکل، انجمن علی پاشای یانینا یعنی شخصیت مشهور قدیمی بود که دامنهٔ نفوذ خود را از آلبانی به سوی جزیرهٔ اصلی یونان و حتی به داخل موره گسترش داده بود. خالد افندی هنوز در استانبول نفوذ داشت و شاید به تحریک فنارها، سلطان را مجبور کرد که هیتیریا را نادیده بگیرد و به جای آن بر خاتمهٔ نفوذ علی همت گمارد. بدینسان رشته وقایعی آغاز شد که آخرین پایگاه قدرت در کشورهای غربی حوزهٔ بالکان را برچید و ملی‌گرایان را سرکوب کرد. علی پاشا و پسرانش از مقامهای رسمی خلع و لشکر کشیهای دریایی و زمینی علیه آنان آغاز شد (آوریل ۱۲۳۶ ه.ق / ۱۸۲۰ م). دوستان علی در استانبول کوشیدند که عفو سلطانی را جلب کنند، اما علی در عین حال که محتاطانه پیروزی نهایی خالد را انتظار می‌کشید، در قلمرو خود در تدارک امکانات دفاعی بود و می‌کوشید که در مبارزه خود با استانبول، همکاری ملی‌گرایان یونان را جلب کند (۲۳ مه ۱۲۳۶ ه.ق / ۱۸۲۰ م). ملی‌گرایان یونان نیز دقیقاً به دوستی و معاضدت او نیازمند بودند تا از آن طریق بتوانند هزاران نفر دیگر را از نواحی اطراف ولایت با خود همراه سازند. بابعالی علی را فردی شورشی اعلام کرد و نیروهای عثمانی قلمروهای وی را تسخیر کردند و او را در یانینا در محاصرهٔ خود گرفتند (اوت ۱۲۳۶ ه.ق / ۱۸۲۰ م)؛ علی پاشا بیش از یک سال مقاومت کرد تا این که سرانجام کمبودها وی را با این شرط که مورد عفو همایونی قرار خواهد گرفت، به تسلیم واداشت. اما خالد افندی از پذیرش این قرارداد سر باز زد و فرمانده محلی نیروهای عثمانی در یانینا، خورشید احمد، دستور قتل علی پاشا را صادر کرد (۲۴ ژانویه ۱۲۳۸

ه.ق / ۱۸۲۲ م) و بدینسان حکومت دیرپای وی خاتمه یافت. ۴۱

پس از قتل علی و بازگشت لشکر عثمانی به استانبول، دیگر نیروی چندان مقتدری وجود نداشت که هیتیریا و طرفدارانشان را سرکوب کند. حتی زمانی که عثمانیها علی را در یانینا در محاصره گرفته بودند، ملی گرایان در اواخر سال ۱۲۳۷ ه.ق / ۱۸۲۱ م شورش در موره برپا کردند. طی یک ماه اهالی بسیاری از جزایر اژه به آنان ملحق شدند و جنبش در شمال خلیج کورینت [۱۸] گسترش یافت، اگرچه در بیشتر نواحی جنبش بی آن که از رهبری یا هماهنگی مرکزی برخوردار باشد، به صورت شورشهای پراکنده ای بروز کرد. موره، آتن، تب [۱۹] و میسولانگی [۲۰] بسرعت سقوط کرد (تابستان ۱۲۳۸ ه.ق / ۱۸۲۲ م). عثمانیها توانستند از جانب شمال پیشروی و شورشهای مقدونیه و تسالی را سرکوب کنند و آتن و کورینت را به تصرف خود در آورند، اما به دلیل مخالفت عمومی نتوانستند که به سمت جنوب و داخل موره پیشروی کنند. دورهٔ رکود به مدت سه سال ادامه یافت. عثمانیها با سرکوب عمومی یونانیان در سایر نواحی امپراتوری واکنش نشان دادند و بسیاری از مقامهای حکومتی خلع و بطریق منطقه را به دلیل حمایت از شورشیان، حلق آویز کردند. از این زمان به بعد بود که تعصب مذهبی اروپایی چهرهٔ زشت و کریه خود را آشکار کرد؛ چنان که هر گونه قتل عام مسلمانان بی گناه نادیده انگاشته می شد و هر اقدام تدافعی آنان به مفهوم نمونه ای از «سبیت» مسلمانان در سراسر اروپا و به گونه ای اغراق آمیز تبلیغ می شد.

در موره دو مجمع ملی برگزار شد (ژانویه و دسامبر ۱۲۳۸ ه.ق / ۱۸۲۲ م)؛ این دو مجمع استقلال یونان و قانون اساسی جدید آن اعلام کردند و الکساندر ماورو کوداتوس [۲۱] که یکی از فنارهای دیگر بود، در مقام نخستین ریاست جمهوری کشوری که در آن موقع جمهوری یونان خوانده می شد، برگزیده شد. اما قدرت واقعی در دست شورشیان از جمله گروههای سازمان یافتهٔ فئودالهای بزرگ، بازرگانان و صاحبان کشتیها که در پی کسب منافع بیشتر در کشوری کاملاً رها از سلطهٔ عثمانی بودند، باقی ماند. تا سال ۱۲۳۹ ه.ق / ۱۸۲۳ م، آنان در گیر جنگهای داخلی در میان خود بودند، اما عثمانیها هنوز نمی توانستند به داخل موره نفوذ کنند و این امر بر ناخشنودی عمومی از ینی چریها و سایر نیروهای قدیمی لشکر عثمانی می افزود. در این برهه بود که محمود از حکمران هنوز وفادار خود در مصر که نبردهای پروزمندانةٔ پسرش با وهابیها برایش اعتبار جدیدی کسب کرده بود، درخواست کمک کرد. محمدعلی با فکر مداخله در یونان موافق بود و این امر از آنجا ناشی می شد که وی نه فقط

در پی فرصتی بود که مراتب وفاداری خود را نسبت به سلطان نشان دهد، بلکه خود اصالتاً آلبانیایی بود و می‌خواست که حکومت خود را در یونان مستقر کند و علاوه بر اینها، قیام یونانیان و در نتیجه اختلال در امر تجارت مصر با کشورهای سواحل اژه در تقویت این فکر سهم داشت. وی با تقاضای سلطان موافقت کرد و سلطان نیز قول داد که حکمرانی موره و کرت را به او بسپارد. ابراهیم پاشا لشکری مرکب از حدود ۱۷۰۰۰ مرد جنگی به سوی کرت و سپس به موره گسیل داشت (فوریه ۱۲۴۱ هـ. ق / ۱۸۲۵ م). وی شورشیان را درهم کوبید و طی پیشرویهای خود، روستاهای اطراف را ویران کرد و در حالی که عثمانیها حملات خود را در منطقه شمال تجدید می‌کردند، بقایای شورشیان را به سوی میسولانگی که پس از محاصره‌ای طولانی تسخیر شد، عقب راندند (۳۰ آوریل ۱۲۴۱ هـ. ق / ۱۸۲۵ م تا ۲۳ آوریل ۱۲۴۲ هـ. ق / ۱۸۲۶ م). بنا بر این انقلاب یونان از هر نظر خاتمه یافته بود؛ علی‌پاشای یانینا از میان رفته و صربها مطیع شده بودند؛ بدینسان محمود دوم در استقرار دوباره نظارت تمرکز یافته عثمانی بر سراسر امپراتوری کامیاب شده بود.

زمینه‌های قبلی واقعه فرخنده

چنان که دیدیم، سلطان با انتصاب افراد خود به مقامهای مهم سپاه ینی چری زمینه را برای انحلال آن مساعد کرده بود. وی همچنین کوشید پشتیبانی علما را که همراهی شان با ینی چریها بسیاری از اقدامات اصلاحی گذشته را با شکست روبرو کرده بود، جلب کند. علمای وفادار به سلطان به مقامهای عالی ارتقاء یافتند، در حالی که علمای مخالف وی از کار برکنار یا تبعید شدند. وی همچنین سیاست مدبرانه رعایت سنن و مناسک اسلامی را در پیش گرفت تا از این طریق نظر بیشتر علما را به خود جلب کند. محمود مساجد جدید و مؤسسه‌های خیریه مذهبی بنا کرد؛ از همه مسلمانان خواست که کودکان خود را تا سنین بالاتر به مدارس علوم دینی بفرستند و به ائمه محلی اختیاراتی داد که این مقررات را به کار بندند. زمانی که احساس شد شیخ الاسلام مکی زاده مصطفی عاصم افندی با برنامه‌های سلطان ظاهراً موافق نیست، سلطان شخصی وفادارتر و فعالتر به نام قاضی زاده محمدطاهر افندی (۲۶ نوامبر ۱۲۴۱ هـ. ق / ۱۸۲۵ م تا ۶ مه ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م) را به جای وی منصوب کرد.^{۴۲}

به منظور کسب پشتیبانی توده مردم، محمود نه تنها از طریق رهبران عادی آنها یعنی علما عمل می‌کرد بلکه جنگ تبلیغاتی متمرکزی را در پیش گرفت که در تاریخ عثمانی بی‌نظیر بود. اشاره به ناتوانی ینی چریها، عدم توانایی آنان در دفاع از امپراتوری در برابر دشمنانش چنان که در نبرد با یونانیان و ایرانیان آشکار شد، و مقایسه آن با لشکر جدید و کار آزموده مصر همگی تا کیدی بر عزم، قطعیت و روشن بینی شخص سلطان بود. اگر جاه طلبیهای محمدعلی در برابر

با بعالی فقط تا حدودی جدی گرفته می شد، توجه فوری به وضع موجود بسیار ضروری می نمود.^{۴۳}

طی زمستان و بهار سال ۱۲۴۲ هـ. ق ۱۸۲۶ م سلطان به منظور تدوین استراتژی و طرح برنامه های نهایی اصلاحات در زمان مناسب با مشاوران نزدیک خود ملاقات کرد. در حالی که برخی پیشنهاد می کردند که در داخل سپاه بینی چری واحدهای جدید نظامی تأسیس شود، آقا حسین با این امر مخالفت و چنین توجهی می کرد که جلب همکاری افسران پایتیر و توده افراد سپاه غیر ممکن و در نتیجه، سرکوبی همه سپاه تنها راه چاره است. آقای سپاه و معاونان اصلی وی گاه با پرداخت رشوه و گاه با بحث و مجادله تطمیع و توجهی می شدند.^{۴۴}

تشکیل سپاه اشکینجیان

محمود پس از این که از همکاری بیشتر افسران بینی چری مطمئن شد، مقامهای اصلی طبقه حاکم را گرد آورد و آنان را به امضای اعلامیه ای مبنی بر حمایت از طرح نوسازی نظامی به منظور حفظ امپراتوری و ادار کرد.^{۴۵} سپس منشی وزیر اعظم مقرراتی را قرائت کرد که نشانگر تحولی اساسی در ماهیت اصلاحات عثمانی بود. در این برهه، سلطان به جای سازماندهی نیروی نظامی مستقل اعلام کرد که اصلاحات سپاه بینی چری در گروهی برگزیده از بینی چریهای فعال (اشکینجیان) مرکب از ۱۵۰ تن از مقتدرترین افراد هر یک از ۵۱ دسته وابسته به این سپاه که همواره در استانبول مستقر بودند، انجام خواهد شد.^{۴۶} مقرر شد که این افراد در سربازخانه های بینی چری سکونت گزینند و همراه با سایر همدردان خود طی هفته آموزش ببینند، اما علاوه بر این یک روز اضافی را به تمرینات فوق برنامه در چگونگی کاربرد تفنگها و تاکتیکها و آموزش سازمان نظامی اروپایی در محلی بسیار دورتر از شهر، در کاغذخانه و داوودپاشا، بگذرانند. همچنین قرار شد آنان در سلسله مراتب مستقلی که در آن فرماندهی و ارتقای افراد کاملاً بر اساس ارشدیت صورت می پذیرد، تحت همان سازمان سنتی بینی چری قرار داشته باشند. مقرر شد که حقوق این گروه را به جای آن که خزانه مستقلی چون اراده جدید پرداخت کند، خزانه سلطنتی بپردازد؛ اما افراد آن از حقوق بالاتری برخوردار شوند تا از این طریق مقتدرترین سربازان به رده های مختلف آن جذب شوند.^{۴۷} منابع مالی اضافی مورد نیاز برای تحقق این طرح از راه نوسازی نظام مالیاتی موجود و مآلاً از طریق لغو نظام مقاطعه مالیاتی تأمین شود، چنان که همه درآمدها به خزانه واریز شود؛ بدینسان سیاستی را به کار بستند که حدود ۳۰ سال بعد در دوره تنظیمات مورد حمایت قرار گرفت.

نام نویسی افراد برای نیروی جدید بیدرنگ آغاز شد. در ۱۲ ژوئن، نمایندگان هر یک از گروهانهای مربوط در اِث میدانی استانبول اجتماع کردند و در حضور شمار وسیعی از بزرگان

عثمانی سلاحها و اونیفورمهای خود را دریافت داشتند و دو تن از اعضای باقیمانده از نظام جدید در مقام افسران این گروه نظامی به کار گرفته شدند. شمخالیایی در میان اعضای گروه توزیع و تمرینات آموزشی آغاز شد.^{۴۸}

قیام بنی چری و واقعه فرخنده

اما بنی چریها با همین اقدامها نیز به مخالفت برخاستند. در واقع شماری از افسرانی که بیشتر موافقت کرده بودند که از سلطان حمایت کنند، در نهم سازماندهی قیامی را آغاز کردند که مقصودش انهدام گروه جدید پیش از شروع فعالیتهای آن بود. محمود کوشید به هزاران پیشه ور اطمینان دهد که حواله های حقوقی که بابت همکاری با سپاه به آنان داده شده، تا پایان زندگی آنان معتبر خواهد بود و از این بابت جای هیچ نگرانی نیست. اما این اقدام سلطان نیز نتوانست از شدت مخالفت آنان چندان بکاهد. از این روی، محمود در دسته های قدیمیتری که تا اندازه ای نوسازی شده بودند و نسبت به سلطان وفادار بودند، خاصه در دسته توپخانه و پادگانهای حفاظت کننده تنگه ها اعلام آماده باش کرد. نگرانیهای سلطان بی اساس نبود. در شب ۱۴ ژوئن، تنها دو روز پس از آغاز تمرین نظامی نیروی جدید، بنی چریها ظرفهای غذایی خود را وارونه کردند و علیه سلطان شوریدند. روز پس از آن، هزاران تن از پیشه وران و دیگری که احساس می کردند با انحلال سپاه بنی چری حقوقی را از دست خواهند داد با تلاشهای سلطان در نوسازی یکی از قدیمیترین نهادهای عثمانی، کوچکترین زیانی به آنها وارد خواهد آورد، به جمع آنان ملحق شدند. گروههای شورشی در سراسر شهر پراکنده شدند و به غارت خانه های پشتیبانان اشکینجیان و همچنین عمارت باعالی پرداختند. در واکنش به این آشوبها، وزیر اعظم سربازان وفادار به سلطان را فرا خواند و از اعضای برجسته حکومت و علما خواست که در حمایت از سلطان در قصر توپ قاپی اجتماع کنند؛ در این موقع سلطان بسرعت از قرارگاه تابستانی خود در بشیکتاش به قصر آمد و برخلاف سلیم تقاضاهای شورشیان را مبنی بر انحلال سپاه بنی چری بیدرنگ رد کرد. لوای پیامبر اکرم (ص) برافراشته شد و کارگزارانی در سراسر شهر پراکنده شدند تا مؤمنان را وادارند که به جنگ با بنی چریها که شوریده بودند، بپردازند. سلطان در واقع کار خود را بخوبی انجام داده بود. توده مردم که سلطان را اصلاح گری معتدل می دانستند بر اساس مذهب و سنت با بنی چریهای فاسد وارد جنگ شدند و چنین بود که بنی چریها دیگر اقبال چندانی نداشتند. شورشیان ناگزیر به سربازخانه های خود در ات میدان عقب نشستند و در همین محل بود که بسرعت به محاصره نیروهای سلطان در آمدند. توپخانه مالا دروازه های سربازخانه را درهم کوبید و سربازان سلطان توانستند به داخل نفوذ کنند. شورشیان حاضر در میدان مشق نظامی قتل عام شدند و ساختمانهای سربازخانه به آتش

کشیده شد، چنان که همه افراد داخل ساختمانها طعمه حریق شدند (۱۵ ژوئن ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م). در پی این کشتار به منظور دستگیری سایرینی چریهای مستقر در استانبول و در سراسر امپراتوری، تدابیر شدیدی اتخاذ شد. روز بعد سپاه منحل شد، اگرچه به منظور فرو نشانیدن احساسات عمومی آنانی که حواله های حقوقی در دست داشتند و در تلاشهای علیه سلطان چندان فعال نبودند یا در رفتار سوء بینی چریها سهمی نداشتند، اجازه یافتند چنان که بیشتر سلطان وعده کرده بود، تا آخر عمر از آن حقوق برخوردار شوند. در بیشتر موارد، بینی چریهای ولایات طی حمله های غافلگیرانه دستگیر و بی هیچ مقاومتی ناگزیر می شدند سپاه را رها کنند. در ولایات ایزمیت، ویدین و ادرنه که بینی چریها مقاومتی از خود نشان دادند، اعمال فشار، اعدام و تبعید آنان را وادار به تسلیم کرد، اما در بسیاری موارد اعضای سپاه بسادگی در میان توده مردم ذوب شدند.

انهدام سپاه بینی چری چنان ساده و با کمترین مقاومت انجام شد که سلطان و مشاوران وی جسارت یافتند که سایر نهادهای وابسته به سپاه را از میان بردارند. پیش از همه، فرقه دراویش بکتاشی که بینی چریها را از بدو تأسیس تقویت روحی و معنوی می کرد و مردم را به پشتیبانی از آنان می خواند، آماج مقاصد جدید سلطان قرار گرفت. در استانبول، برخی از رهبران فرقه بکتاشی اعدام و خانقاههای آنان تخریب شد (۱۰ جولای ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م). پیروان آنان در سراسر امپراتوری پراکنده شدند و دارائیهایشان مصادره و به علما مسترد شد تا از آنها برای احداث مساجد، مدارس، کاروانها، بیمارستانها و از این قبیل استفاده کنند. اما فرقه بکتاشی به صورت غیرقانونی به حیات خود ادامه داد. این فرقه پس از مرگ محمود احیاء شد و همچنان رونق داشت تا این که همراه با فرقه های متصوفه دیگر از سوی جمهوری ترکیه برچیده شد؛ پس از این برهه تا به امروز، دراویش به طور پنهانی و پراکنده به زندگی خود ادامه داده اند. در پی سرکوب فرقه بکتاشی، نیروهای کمکی یاماق و سایر واحدهای کوچکتر متحد با بینی چریها آماج تهاجمات حکومت قرار گرفتند؛ این واحدها اگرچه مستقلاً در قیام بینی چریها شرکت نکرده بودند، امکان بالقوه ای برای ایجاد آشوب و بلوا بودند. دسته تویخانه مسؤولیت یاماقهارا در حفاظت از قلعه های بوسفور برعهده گرفتند، در حالی که عجمی اوغلانها که سالها به تربیت بینی چریهای جوان و تأمین نیروهای مورد نیاز این سپاه اشتغال داشتند، پس از اضمحلال بینی چریها دیگر ضرورت وجودی خود را از دست دادند و بزودی از هم پاشیدند.^{۴۹}

از آن زمان به بعد، انهدام سپاه بینی چری و متحدان آن به دست محمود دوم - که واقعه ای مهم در تاریخ عثمانی بود - از سوی ترکیه به نام واقعه فرخنده (واقعه خیریه) شهرت یافت. برای نخستین بار انجام اصلاحی در دستگاه عثمانی با تخریب نهادی قدیمی توأم بود و این امکان را می داد که نهادهای جدید بی آن که دچار مشکلاتی از سوی نهادهای قدیمتر شوند،

به انجام وظایف خود بپردازند. شاخه‌های دیگر طبقه حاکمه سنتی نیز از بازوی نظامی مسلح خود محروم شده بودند، چنان که طی سالهای بعد، همان گونه که در مورد محمود اتفاق افتاد، طبقات ذینفع در نظم کهن تنها زبان به اعتراض می‌گشودند و دیگر نمی‌توانستند با اعمال زور و قهر همچون گذشته در انجام اصلاحات اختلال کنند.

اصلاحات جدید

پیش از برجیده شدن بساط ینی چریها، محمود طی سالها بتدریج و تقریباً به طور مداوم کوشیده بود که اعضای عالی رتبه دستگاه دیوان سالاری طبقه حاکم را از کار برکنار و به جای آنان جوانانی فعال، جاه طلب و وفادار را که در تحقق آرزوهای اصلاح طلبانه وی عزمی راسخ داشتند، منصوب کند. طی ۱۳ سال باقیمانده سلطنت محمود، بسیاری از این افراد در مقام شخصیت‌های برجسته حکومتی ظهور کردند؛ آنان در هر زمان که وضع اقتضا می‌کرد، دست به انجام اصلاحات می‌زدند و اغلب در میان خود بر سر کسب قدرت رقابت داشتند؛ اما در عین حال، همواره مطیع امر سلطانی بودند که همواره در پی نوسازی امپراتوری بود و خود نیز در میان سیاستمدارانی که آمالشان تحقق همین مقاصد بود، چهره‌ای شاخص و برجسته شد.

بسیاری از نخستین شخصیت‌های اصلاح طلب در میان افراد نهاد دبیری چهره نمودند، اما تحریکات داخلی دوره تصدی آنان را کوتاه کرده بود. برجسته‌ترین شخصیت اصلاح طلب در میان آنان محمد سعید پرتوپاشا (۱۲۵۳ - ۱۲۰۰ هـ.ق / ۱۸۳۷ - ۱۷۸۵ م) از افراد تحت‌الحمايه غالب افندی بود. محمد سعید در مقام رئیس‌الکتاب رهبری هیأت دبیران را بر عهده گرفت (۱۲۴۶ - ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۳۰ - ۱۸۲۷ م)؛ و سپس نایب (کدخد) و وزیر اعظم شد (۱۲۵۲ - ۱۲۴۷ هـ.ق / ۱۸۳۶ - ۱۸۳۱ م)؛ وی در مارس سال ۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶ م زمانی عهده دار این مقام شد که نهاد یاد شده به صورت تشکیلات جدید وزارت داخله (امور مملکتی ناظری) تغییر سازمان داد. پرتو از کار برکنار و چندی بعد در اثر تحریکات دشمن خود، عاکف پاشا (۱۲۶۲ - ۱۲۰۲ هـ.ق / ۱۸۴۵ - ۱۷۸۷ م)، به قتل رسید (اواخر نوامبر ۱۲۵۳ هـ.ق / ۱۸۳۷ م)، عاکف در پی رقابت با پرتوپاشا به مقام‌های مهم از جمله رئیس‌الکتابی (۱۲۵۱ - ۱۲۴۸ هـ.ق / ۱۸۳۵ - ۱۸۳۲ م) دست یافت و در سال ۱۲۵۱ هـ.ق / ۱۸۳۵ م در مقام نخستین وزیر امور خارجه (خارجیه ناظری) به خدمت مشغول شد تا این که سرانجام در نتیجه توطئه‌های پرتو از مقام خود برکنار شد. پس از مرگ پرتو به سال ۱۲۵۳ هـ.ق / ۱۸۳۷ م، عاکف خود پیش از آن که قربانی تحریکات طرفداران پرتو شود، مقام وزارت داخله را بر عهده گرفت. ملاً یکی از افراد تحت‌الحمايه پرتو و عاکف، مصطفی رشید پاشا (۱۲۷۵ - ۱۲۱۵ هـ.ق / ۱۸۵۸ - ۱۸۰۰ م)، طی سالهای نهایی سلطنت محمود دوم به جای

هر دوی آنان مقام رهبری اداری و اجرایی کشور را در دست گرفت. مصطفی رشید با کمک آنان نخست در نهاد دبیری به خدمت مشغول شد و در مذاکرات پرتو با روسها و مصریها شرکت داشت؛ سپس وی طی فعالیت‌های خود چندان نظر سلطان را جلب کرد که در سال ۱۲۴۸ هـ.ق / ۱۸۳۲ م عمیدی شد و بعدها به مقام سفارت عثمانی در پاریس (۱۲۵۱-۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶-۱۸۳۵ م و ۱۲۵۱-۱۲۵۰ هـ.ق / ۱۸۳۵-۱۸۳۴ م) و سپس به مقام سفارت این کشور در لندن (۱۲۵۳-۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۷-۱۸۳۶ م) و مآلاً به وزارت امور خارجه نیز (۱۲۵۵-۱۲۵۳ هـ.ق / ۱۸۳۹-۱۸۷۳ م) منصوب شد. مصطفی رشید حتی در آن زمان که مذاکرات دشوار امپراتوری با قدرتهای بزرگ اروپایی را نمایندگی می کرد، رهبری واقعی جنبش اصلاح طلبانه را نیز در دست داشت. وی گروه بزرگی از افراد را تحت حمایت خود گرفت و سپس آنان را به مقامهای مهم نظام اداری و دبیری کشور گماشت و این اقدام وی چندان گسترده بود که آنان طی بیشتر سالهای باقیمانده قرن، مدتها پس از برکناری حامی و رهبرشان از مقام خود، همچنان بر سر کار بودند.

در همان احوال که رشید وزیران و دبیران را تحت نظارت داشت، فرماندهی امور نظامی در دست قهرمان قدیمی عثمانی یعنی خسروپاشا بود (۱۲۷۲-۱۱۷۰ هـ.ق / ۱۸۵۵-۱۷۵۶ م)؛ وی طی نبردی که به خروج فرانسویان از خاک مصر انجامید نیابت آقاحسین را بر عهده داشت و علاوه بر آن آخرین حکمران مصر پیش از محمدعلی بود. طی نخستین سالهای سلطنت محمود، خسرو در عرصه های گوناگون فعالیت داشت؛ وی با مقامهای بلند پایه آناتولی و با شورشیان یونان در موره جنگید و در مقام وزیر اعظم ناوگان عثمانی را نوسازی کرد (۱۲۳۴-۱۲۲۶ هـ.ق / ۱۸۱۸-۱۸۱۱ م)؛ اگرچه مآلاً در نتیجه دشمنی با خالد افندی از مقام خود عزل شد. پس از انهدام بنی چریها؛ خسرو دومین فرمانده لشکر نوسازی شده عثمانی شد و همچون رشید با تربیت گروهی از بردگان نظامی خود و به شیوه قدیمی عثمانی، با منصوب کردن آنان به مقامهای لشکری و حکومتی قدرت سیاسی مستقلی ایجاد کرد.

اما در مورد نهاد علمیه که رهبران فرهنگی و مذهبی مسلمان امپراتوری را در بر می گرفت، محمود عمده از طریق یاسینجی زاده سید عبدالوهاب افندی عمل می کرد؛ وی طی سالهای ۱۲۳۷ هـ.ق / ۱۸۲۱ م و ۱۲۳۸ هـ.ق / ۱۸۲۲ م در مقام شیخ الاسلام خدمت می کرد و پس از سقوط حکومت خالد از سال ۱۲۴۴ هـ.ق / ۱۸۲۸ م تا ۱۲۴۹ هـ.ق / ۱۸۳۳ م دوباره بدین مقام منصوب شد. پس از وی یکی از مخالفان دیگر خالد به نام مکی زاده مصطفی عاصم شیخ الاسلام شد که پیش از آن هم طی سالهای ۱۲۳۵-۱۲۳۴ هـ.ق / ۱۸۱۹-۱۸۱۸ م و ۱۲۴۱-۱۲۳۹ هـ.ق / ۱۸۲۵-۱۸۲۳ م عهده دار چنین مقامی شده و هر بار تحت فشار محافظه کاران از مقام خود برکنار گردیده بود. مکی زاده این بار مقام خود را تا سالها پس از شروع سلطنت جانشین

محمود، عبدالمجید، حفظ کرد تا این که به سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م مرگش فرارسید؛ وی در تمام این مدت می کوشید که علما را از مخالفت شدید با اصلاحات سلطان بازدارد.

لشکر جدید

انهدام سپاه بنی چری ایجاد لشکری کاملاً جدید را ایجاب می کرد، زیرا اشکینجیان که بخشی از بنی چریها محسوب می شدند، همراه با آن سپاه منهدم شده بودند. طبق همان فرمانی که براساس آن (۱۶ ژوئن ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م) سپاه بنی چری قبلاً برچیده شده بود، سازمان اصلی لشکر جدید به نام معلم عسکری منصوری محمدیه (سربازان آموزش دیدهٔ پیروز محمد) پی ریزی شد و نخستین فرماندهٔ آن (که در این زمان سرعسکر خوانده می شد)، آقا حسین پاشا، منصوب شد؛ نظارت بر قلعه های بوسفور و همچنین نه برج استانبول (هفت برج یدی کول به اضافهٔ برج غلطه و برج قلی بنی چریها، برجهای اصلی دیده بانی در استانبول قدیم بودند) و نیز نظارت بر پلیس استانبول برعهده آقا حسین پاشا گذاشته شد تا وی و لشکر تحت امرش از قدرت لازم برای سرکوبی مخالفان برخوردار باشند. در استانبول، سربازگیری بسرعت آغاز شد. طی سه روز، هنگی از ۱۵۰۰ تن تشکیل و آموزش آنان در صحن مقابل مسجد سلیمانیه آغاز شد. اندکی بعد، لشکر جدید به قصر سلطنتی قدیم در بایزید که سالها محل سکونت اعضای پایتتر خاندان حکومتی بود، منتقل شد و تا پایان دورهٔ حکومت امپراتوری باب عسکر (ستاد فرماندهی) بود، در حالی که سربازخانه هایی نیز در همان محلهای لشکر سلیم سوم در داوودپاشا، لوانت واسکودار برقرار شد.^{۵۰} یک هفته پس از آن، برای لشکر جدید مقرراتی وضع شد که بجز در موارد جزئی شبیه نظام جدید بود. مقرر شد که در ابتدا نیرویی مرکب از ۱۲۰۰۰ تن تشکیل شود؛ این نیروها در استانبول مستقر و به ۸ هنگ (ترتیب) تقسیم شوند و بر هر هنگ سرهنگی (بینباشی) نظارت کند، هر هنگ دارای ۱۲ توپ و ۱۲ گروهان مسلح به شمشال باشد و ارتقای افراد براساس ارشدیت انجام شود، هرچند که در مواردی استثنائی مهارتها نیز می توانست ملاک ترفیع باشد. حواله های حقوقی پیشین که در گذشته بیشتر به دیگران فروخته می شد منسوخ و به جای آنها صورت حقوقی جدیدی تنظیم گردید، چنان که اعضا ناگزیر بودند خود برای دریافت حقوق حضور یابند. سربازان می بایست بین ۱۵ تا ۳۰ سال داشته باشند. دورهٔ خدمت ۱۲ سال تعیین شد که پس از این مدت افراد می توانستند در صورت تمایل استعفا کنند، اما دیگر مستمری دریافت نمی داشتند. بازنشستگی با حقوق تنها به افراد سالخورده یا کسانی که در حین انجام وظیفه دچار معلولیتهایی شده بودند، تعلق می گرفت. هر گروهان یک مدرسهٔ علوم دینی داشت که یکی از افراد روحانی امامت آن را برعهده داشت؛ وی اصول مذهبی را به آنان آموزش می داد و در برگزاری نماز آنان را هدایت می کرد.^{۵۱}

نیروی جدید اردو خوانده می شد و چنان که دیدیم، فرمانده آن سرعسکر بود؛ این تحولات نشانگر آن بود که سلطان عاقبت همه نیروهای رزمی امپراتوری را در هم ادغام خواهد کرد. اما در این برهه، تنها کاری که انجام شد، ایجاد سلسله مراتب نظامی به جای ینی چریها بود و سایر دسته ها همچون گذشته استقلال خود را حفظ کردند. اما از آنجا که سرعسکر مسؤولیتهای فوق العاده ای در حفاظت از دژهای بوسفور و همچنین نظارت بر پلیس استانبول را برعهده داشت. تشکیلات او قدرت سیاسی نیز کسب کرد و سپس به صورت وزارتخانه ای واقعی تحت عنوان وزارت جنگ تحول یافت. مقررات وضع شده مقامی تحت عنوان ناظر ایجاد می کرد که نظارت بر امور اداری و تدارکات را برعهده داشت و این در وهله نخست حدود اختیارات سرعسگر را حتی در داخل ارتش منصور مبهم می کرد. اما پس از برخوردهایی که بر سر مسائل مالی بروز کرد، آقاحسین کارگزاران دون پایه را به این مقام گماشت و مقام عالی سرعسگر را حفظ کرد.^{۵۲}

تا تابستان همان سال، لشکر تازه تأسیس در استانبول بخوبی توانست از عهده وظایف خود برآید و همین امر سلطان را ترغیب کرد که به چند تن از حکمرانان فرمان دهد که هنگهای ولایتی تشکیل دهند. این هنگها دقیقاً به تقلید از الگوی هنگ اصلی در استانبول سازماندهی شدند و افسرانی آموزش دیده به همین منظور از استانبول روانه ولایات شدند. سرهنگها در امور نظامی مستقیماً تحت امر سرعسکرها و در امور اداری و مسائل مربوط به پلیس محلی تحت نظارت حکمرانان ولایتی قرار داشتند؛ در حالی که همه سلاحها و تدارکات و حقوق مورد نیاز آنان از استانبول تأمین می شد.^{۵۳} مدرسه مهندسی لشکر که از قرن هجدهم به فعالیت خود ادامه داده بود، به منظور تأمین افسران مهندس مورد نیاز هنگها گسترش یافت و یک اداره مهندسی در باب سرعسکر تشکیل شد تا امر سازماندهی، انتصاب و نظارت بر مهندسان لشکر را برعهده گیرد. با گذشت زمان، حقوق دسته های نظامی به مقدار بسیار زیادی افزایش یافت تا از این طریق افراد مستعد جذب این لشکر شوند. ترابری لشکر سازمان گسترده تری یافت. گروههایی از هنگها که در آغاز تحت فرماندهی جوسپ دونیزتی [۲۲] قرار داشتند براساس الگوهای غربی تشکیل شدند؛ این فرد برادر همان موسیقیدان مشهوری بود که سالهای زیادی را در استانبول گذراند و موسیقی سبک غربی را در امپراتوری رواج داد (۱۲۷۳ - ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۵۶ - ۱۸۲۸ م).

البته در تشکیل ارتش جدید مشکلات فراوانی وجود داشت و آقاحسین اگرچه سربازی شجاع و مقتدر بود، اما اساساً در همان مدارس قدیمی آموزش دیده بود و به شیوه های جدید

رغبت چندانی نشان نمی داد. از این روی، محمود بیدرنگ به محمد خسرو پاشا روی آورد؛ وی از همان اوان یعنی از سال ۱۲۱۶ هـ.ق / ۱۸۰۱ م که نیروهای بریتانیایی و فرانسوی را در مصر دیده بود و در زمان خدمتش در مقام دریاسالاری که ناوگان عثمانی را نوسازی کرده بود، از روند نوسازی در ارتش عثمانی حمایت کرده بود. در ۸ مه سال ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م، خسرو به جای آقاحسین به مقام سرعسگری منصوب شد و علاوه بر آن حکمرانی آنادولو و سنجاق بیگی چند ناحیه کوچکتر بدو سپرده شد تا وی با برخورداری از قدرت مالی و سیاسی نبردهای لشکر جدید را در داخل و خارج از کشور هدایت کند.^{۵۴} تحت رهبری فعالانۀ محمدخسرو، لشکر منصور بر اساس اصولی که از زمان انقلاب فرانسه در این کشور معرفی شده بود، نوسازی شد. گردان (تور) واحد اصلی بود که هشت گروهان (بلوک) تفنگدار را شامل می شد. هر هنگ (آلای) که مشتمل بر سه گردان می شد، تحت فرماندهی یک سرهنگ (میرآلای) و یک قائم مقام قرار داشت.^{۵۵} طی مدتی کوتاه تعداد ۱۰ گردان جدید در استانبول و ۲۱ گردان در ولایات تشکیل شد که روی هم رفته ۲۷۰۰۰ مرد جنگی را در برمی گرفت. بیشتر افسران اصلی از گروه بردگان خسرو گماشته می شدند. به طور کلی، مقررات لشکر جدید حتی الامکان به گونه ای پوشیده وضع می شد تا مایه آشفتنگی علما را فراهم نیاورد، اما علما از روند تحولات آگاه بودند و سرانجام علاوه بر حق تعیین امام، حق تعیین واعظ برای هر سربازخانه را نیز به خود اختصاص دادند تا از این طریق با بدعت گذاریها مبارزه کنند.^{۵۶}

اصلاحات در سپاه قدیمی قاپی قولو

بقایای سپاه قدیمی قاپی قولو نیز دستخوش اصلاحات شد. محمود در پی آن برآمد که گارد سلطنتی بر گزیده ای شبیه گاردهای خاندانهای بزرگ حکومتی اروپا ایجاد کند؛ از این روی، وی بسادگی دسته بستانچی را که از دیرباز مسؤولیت حفاظت از قصرهای سلطنتی و محیطهای اطراف آن را برعهده داشت، به خدمت گرفت؛ افسران و مردان جدیدی را به خدمت گماشت و آن را تحت عنوان «باغبانان آموزش دیده سلطنتی» (معلم بستانچی خاصه که معمولاً فقط خاصه خوانده می شد) تجدید سازمان کرد.^{۵۷} برای این دسته نظامی، سربازخانه ها و میادین آموزشی ویژه ای در قصر توپ قاپی احداث شد و آنان طی اندک زمانی همان مسؤولیت قدیمی خود را در حفاظت از دروازه های قصر و نیز قصرهای جدیدی که در آن زمان در دلمه باغچه و بشیکتاش در امتداد بوسفور احداث می شد و همچنین پاسداری از اسکله های استانبول برعهده گرفتند. امامانی نیز در این دسته نظامی به خدمت گرفته شدند، اما آنان از سوی مدیر کتابخانه سلطنتی منصوب می شدند و تنها در برابر او مسؤول بودند و دیگر هیچ تعهدی در قبال شیخ الاسلام نداشتند؛ بدینسان سلطان توانست این دسته نظامی را لاقلاً از نفوذ مستقیم علما

خارج کند. وجه مشخصه خدمت در دسته خاصه حقوقهای بالا و همچنین امکان ارتقاء به مقامهای بالای قصر و حکومت بود.^{۵۸}

سلطان در پی آن بود که لشکر منصور را شبیه سپاه سواره نظام کشورهای غربی سازماندهی کند، اما به منظور اجتناب از هزینه های سنگین و مخالفت احتمالی با نوآوری دیگر وی، تصمیم گرفت که از تأسیس چنین لشکری در استانبول خودداری کند. از این روی، هنگ جدید سواره نظام سلطنتی در سیلیستره واقع در ساحل دانوب - در این منطقه اسبهای عالی فراوان بود و در میان ساکنان عشایر تاتار دوبروجا سوار کاران زیادی نیز یافت می شد - تشکیل گردید. این هنگ بخشی از لشکر منصور بود و به سه گروه تقسیم شد که بترتیب سوار کاران تاتار و ترکمن منطقه دوبروجا و قزاقهای مسیحی را که در سالهای اوایل قرن در اثر پیشرویهای روسها از سواحل رود دانوب به داخل اوکراین رانده شده بودند، در برمی گرفت. هر گروه قومی مقامهای خالی در سلسله مراتب خود را بر می کرد و هر روستا موظف بود که متناسب با وسعت و ثروت خود در ازای معافیتهای مالیاتی تعداد مشخصی اسب و سوار کار در اختیار هنگ بگذارد. اگرچه عثمانها در گذشته سربازان مسیحی کشورهای دست نشانده را به عنوان نیروهای کمکی در عملیات جنگی به خدمت گرفته بودند و دریانوردان یونانی در ناوگان عثمانی خدمت کرده بودند، این نخستین باری بود که مسیحیان مسلح به صورت بخشی از نیروهای زمینی عثمانی به استخدام ارتش عثمانی درمی آمدند؛ این مساله تا اندازه ای اهمیت داشت، هر چند که در آن زمان شاید به دلیل دورافتادگی سیلیستره توجه زیادی را بر نیانگیخت.

اندکی بعد، محمود هنگی ثابت و رسمی از نیروهای سواره نظام در استانبول نیز ایجاد کرد و این از آنجا ناشی می شد که در مراسم رسمی وجود سواره نظام ضروری بود و دیگر این که خسروپاشا تمایل داشت سواره نظامی داشته باشد که همراه با پیاده نظام منصور در موقعیت نبردی غبرواقعی تمرین کنند. این هنگ نیز همچون هنگ سیلیستره در لشکر منصور ادغام شد، اما سازماندهی آن دقیقاً همانند واحدهای پیاده نظام بود و نیروهایی از واحد توپخانه نیز به آنها ملحق شدند (اول فوریه ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م) که در مجموع شمار نیروهای این هنگ را به ۱۸۲۵ تن می رساند.^{۵۹} تا تابستان سال ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م، سربازان هنگ از سازماندهی و آموزش کافی برخوردار شدند چندان که نیمی از آنان آمادگی اعزام به صحنه های کارزار را یافته بودند. طی اواخر سال ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م، آموزش هر دو هنگ سواره نظام به درباردار ایتالیایی به نام کالوسو [۲۳] واگذار شد که سازماندهی و تمرینات نظامی به سبک فرانسه، از جمله اصلاحات جدید نظامی را به کار بست. هر دوی این هنگها در نبرد با روسیه بخوبی

عمل کردند. اگرچه برخی از قزاقها مرتکب خیانت شدند و سلطان را واداشتند که بقیه نیروها را طی ادامه نبرد به آنا تولی بازگرداند، آنان متعاقباً به سیلیستره باز گشتند و در آنجا به خدمت خود ادامه دادند.

نیروهای قدیمی توپخانه عثمانی در میان دسته های توپخانه (توپچی) و نیروی کمکی وابسته به آن یعنی دسته ارا به چی و همچنین دسته مخصوص کان کنی و نقب زنی (لاقیمچیان) و نیروهای خمپاره چیان تقسیم شدند؛ همه این دسته ها طی قرن هجده تا اندازه زیادی نوسازی شده بودند. سلیم سوم دسته های توپچی و ارا به چی را تجدید سازمان و آنها را تا حدودی در هم ادغام کرده بود (۱۲۰۸ ه. ق / ۱۷۹۳ م)، به سبک واحدهای نظامی پروس به آنان آموزش داده بود و تدارکات مالی و اداری شان را به شخصی واحد سپرده بود، در حالی که آقای هر یک از دسته ها اقتدار نظامی مستقل خود را حفظ کرده بودند. محمود دوم کوشید که شمار و میزان کارایی آنان را افزایش دهد، اما تا سال ۱۲۴۳ ه. ق / ۱۸۲۷ م سازمان به جای مانده از دوران سلیم را حفظ کرد و فقط هنگی جدید از توپخانه سواره نظام تشکیل داد و شمار افراد را تا حدود ۱۴۰۰۰ تن توپچی و ۴۴۱۴ تن ارا به چی افزایش داد؛ نیمی از این افراد در استانبول و در امتداد تنگه بوسفور و نیمی دیگر در ولایات مستقر شدند. از آنجا که توپچها در واقعه فرخنده سهمی بسزا داشتند، محمود آنان را به حال خود رها کرد تا این که در پی مقاصد نظامی خود، آنان را به لشکر منصور ملحق کرد و همچنین در زمانی که لشکر منصور سازماندهی می شد، حفاظت استانبول به آنان واگذار شد.^{۶۰} در این برهه ناظر دسته های توپخانه و ارا به چی در مقام بالاترین مسؤول اداری و نظامی دو دسته و همچنین مؤسسات و کارخانه های وابسته به آنها منصوب شد. وی تنها در مسائل نظامی و انضباطی با آقاها دسته ها که فقط ظاهراً عنوان فرماندهی را حفظ کرده بودند، اشتراک مسؤولیت داشت. دسته توپخانه سواره و دسته ترابری توپخانه به صورت جدیدترین و کارآمدترین نیروهای توپخانه به خدمت سلطان درآمدند؛ این دسته ها به جای آن که در گوشه و کنار امپراتوری پراکنده شوند، در استانبول مستقر شدند و تحت فرماندهی افسرانی که مستقیماً در برابر وزیر اعظم مسؤول بودند، به صورت جدیدتری سازماندهی شدند.^{۶۱}

از مهمترین تغییراتی که در سال ۱۲۴۳ ه. ق / ۱۸۲۷ م انجام شد، وضع مقرراتی بود که افراد توپخانه را خواه سواره و خواه پیاده ملزم می کرد که با گردانهای لشکر منصور به طور منظم آموزش ببینند تا از این طریق روحیه همکاری در میان آنان تقویت شود و برای انجام عملیات مشترک علیه دشمن آمادگی لازم را پیدا کنند. از وجود کارشناسان غیر نظامی در آموزش مسائل فنی استفاده گردید، در حالی که به منظور صرفه جویی در هزینه ها از شمار منشیان سپاه کاسته شد. اما انجام تغییرات در عمل بسیار دشوار بود؛ چنان که دسته های نقب زنی و توپچها

همچون گذشته از انضباط لازم برخوردار نبودند و توپخانه عثمانی در مجموع چه به لحاظ تجهیزات و چه از نظر نیروی انسانی، هنوز قدرت رقابت با دشمنان خود یعنی کشورهای مهم اروپایی را نداشت.^{۶۲}

سایر دسته‌های سپاه قاپی قولو تقریباً به طور کامل در همان سالهای نخست حکومت محمود دوم تجدید سازمان شدند. دسته زرادخانه (جبه چیان) - که قبلاً حمل و نقل تسلیحات و مهمات ینی چریها را برعهده داشت - منحل شد و به منظور تدارک تجهیزات نظامی و ارسال آن به همه نیروهای رزمی لشکر، دسته زرادخانه جدیدی (جبه خانه اجاقی) تشکیل شد.^{۶۳} رئیس زرادخانه با همکاری معاونان فنی و پیشه‌وران مستقلی که در زرادخانه یا براساس مقاطعه‌های دولتی در کارگاههای خود کار می‌کردند، هم امور فنی و هم امور اداری را تحت نظارت داشت. این دسته به گونه‌ای سازمان یافت که در صورت ضرورت می‌توانست به پیاده نظام لشکر منصور ملحق شود و اسلحه و مهمات مورد نیاز آنان را تأمین و تدارک کند. مقررات مشابهی دسته قدیمی خیمه را در دسته مهترخانه که مسئولیت حمل تدارکات به اردوهای لشکر در زمان انجام عملیات به آن واگذار شد، ادغام کرد (۱۷ اکتبر ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م). اما تقسیم مسئولیت تأمین و ارسال تدارکات گوناگون مورد نیاز لشکر در میان دسته‌های مهترخانه، زرادخانه و واحدهای تدارکاتی دسته‌های مختلف سبب اختلال در امور و دوباره کاری شد. کارایی کارخانه‌های دولتی تا اندازه‌ای بیشتر شد، اما با گذشت زمان، صنعتگران غیردولتی تجهیزات فراوانی در اختیار ارتش گذاشتند و ارتش به منظور تأمین نیازهایش به واردات تجهیزات گرانبهای خارجی متکی شد، مشکل دیگری که تا دوره تنظیمات و پس از آن ادامه یافت.^{۶۴}

تجدید سازمان گروههای نظامی ملوک الطوائفی و نامنظم

محمود بر این امید بود که هرچه زودتر گروههای نظامی وابسته به خانها و فئودالها و همچنین گروههای نامنظم را برچیند؛ اما با تشدید تهدید بروز جنگی جدید با اروپا، وی چنین مصلحت دید که لااقل تا زمانی که لشکر منصور هنوز به طور کامل سازماندهی نشده است، از هر مقدار از این نیروها که ممکن است دوباره فعال و تدارک شوند، استفاده کنند. خسروپاشا سلطان را ترغیب کرد که به تجدید سازمان سواره نظام فئودال به مثابه شاخه‌ای از لشکر منصور فرمان دهد و مالکان فئودال درآمدهای خود را حفظ کنند، اما گروههایی که فعلاً نه خدمت می‌کنند، تجدید سازمان و روشهای نظامی جدید را الزاماً بپذیرند (۲۴ فوریه ۱۲۴۱ ه.ق / ۱۸۲۵ م).^{۶۵} همچون لشکر منصور، واحد اصلی در سازماندهی نیروها گردان بود که ۸۸۹ تن سرباز و افسر داشت و فرماندهی امور نظامی با یک سرگرد بود. وظیفه کلی تعیین اداره تیولها برعهده منشیان گردان بود؛ آنان می‌بایست مطمئن می‌شدند که درآمد تیول متعلق به هر فرد با

درجه و مسؤولیتهای وی متناسب است. زمانی که افسران فنودال به درجاتی نائل می شدند که مستلزم حقوقی فراتر از درآمد تیولهای آنان بود، خزانه به طریقی کمبود حقوقی آنان را جبران می کرد. اما هیچ یک از مالکان تیولها نمی توانستند سالانه بیش از ۳۵۰۰۰ گروش از فیف خود برداشت کنند و مبالغ افزون بر این میزان را می بایست به خزانه مسترد می داشتند تا خزانه هزینه های نظام فنودالی را تأمین کند. فعالیتهای همه مالکان ارزیابی می شد و آنانی که نمی توانستند در موقع فراخوانی، گردانهای فعالی در اختیار حکومت بگذارند، فیفهایشان مصادره می شد. در زمان صلح، مالکان تیولها موظف بودند که در فواصل زمانی معین نیرو در اختیار حکومت قرار دهند، اما در زمان جنگ همه آنان مجبور به تدارک نیرو بودند. با گذشت زمان، مالکانی که نمی توانستند یا تمایلی نداشتند که در موقع فراخوانی، نیرویی در خدمت ارتش عثمانی قرار دهند، اجازه یافتند و جوهی به خزانه پرداخت کنند تا افرادی را به نام ملازم (جلی) به جای آنان استخدام کند.^{۶۶} اما در واقع، واداشتن فنودالها به پذیرش مقررات جدید و ارائه خدمات نظامی فعالانه یا پرداخت و جوهی به عنوان مابه ازاء، کاری بس دشوار بود. از این روی، تا پایان سال ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م تنها دو گردان مقتدر وجود داشت و دو گردان دیگر نیز در حال سازماندهی بود و این نشانگر آن بود که فقط شمار اندکی از ۳۰۰۰۰ تن فنودال شناخته شده آن عصر می خواستند یا می توانستند نیرو در اختیار بگذارند. بنابراین، محمود بزودی دریافت که انحلال این گردانها تنها راه حل مسأله است.^{۶۷}

امپراتوری می توانست نیروهایی را که فنودالها دریغ می کردند، از عشایری که (این عشایر یوروق نامیده می شدند) در روملی و عمده در مقدونیه ساکن بودند و سالها تحت عنوان اولاد فاتحان سازماندهی می شدند، تأمین کند. این قبایل به گروههای شش نفره تقسیم می شدند و هر گروه ناگزیر بود که یک تن را برای خدمت فعالانه در ارتش اعزام کند و در ازای آن جامعه و ملت مربوط به آنان از همه مالیاتهای دولتی معاف می شدند. این نظام در یک برهه توانسته بود ۱۰۰۰ تن را به خدمت اعزام دارد، اما تا قرن نوزدهم رفته رفته منسوخ شد و اجتماعات قبیله ای در ازای تدارک نیرو، مالیاتهای ویژه ای می پرداختند. در این زمان، محمود سپاه یادشده را احیاء و نوسازی کرد (۱۱ مارس ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م). روستاهای مورد بحث موظف شدند که شماری از مردان خود را به استعداد چهار گردان و هر گردان به استعداد ۸۱۴ تن در اختیار ارتش عثمانی قرار دهند و برای تأمین هزینه های آنها سالانه مبلغی معادل ۱/۲ میلیون گروش به خزانه بپردازند. اگرچه این مقررات تعهدات روستاهای مذکور را هم به لحاظ نیروی انسانی و هم از نظر پولی، سنگینتر می کرد، خوشبختانه روستاهای غیرمسلمان این مناطق که فاتحان در آنها می زیستند نیز در این زمان موظف شدند که در تدارک نیرو سهیم شوند و این خود از تحمیل تعهدات اضافی بر هر یک از روستاها می کاست. سپاه علاوه بر کمک به ارتش

عثمانی حفاظت از روستاهای عثمانی را برعهده داشت؛ همه این فعالیتها تحت نظارت و اقتدار سرعسگر انجام می شد، زیرا که در این زمان، سپاه تشکیل شده بخشی از لشکر منصور محسوب می شد. روستائیان مشمول خدمت همچون گذشته در مقاطع گوناگون به خدمت فراخوانده می شدند. آنان حقوق خود را به میزانی کمتر از لشکریان منصور از خزانه دریافت می داشتند، زیرا که خدمت آنان براساس خدمت پاره وقت محاسبه می شد. در واقع، چهار گردان سازماندهی و از نظر نیروی انسانی تأمین شد و دو گردان هم در سال ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م به جبهه نبرد با روسیه اعزام شد، اما از میزان واقعی خدمات آنان و سهمی که در تلاشهای جنگی داشته اند، هیچ اطلاعی در دست نیست.^{۶۸}

اصلاحات در نیروی دریایی

سلیم سوم در نوسازی نیروی دریایی عثمانی به پیشرفتهایی نایل شده بود، اما طی نیمه نخست سلطنت محمود، به استثنای دوره کوتاهی که خسروپاشا به مقام دریاسالاری منصوب شد، از ادامه آن غفلت شد. فساد و تبعیض دوباره رواج یافت؛ ساخت و تعمیر کشتیها متوقف شد و کشتیهای باقیمانده ناوگان توان رزمی خود را از دست دادند. در این احوال، شمار افسران و سربازان از ۱۵۰۰۰ تن تجاوز نمی کرد و تعداد کشتیهای بزرگ جنگی به ده فروند می رسید، در حالی که در سالهای آخر سلطنت سلیم، شمار کشتیهای یادشده از دو برابر این رقم تجاوز می کرد. اما اندکی پس از آن که محمد خسرو فرماندهی لشکر منصور را در دست گرفت، محمود یکی از افراد تحت الحمايه خسرو به نام عزت محمدپاشا را به مقام دریاسالاری گمارد (۱۲۴۴ - ۱۲۴۳ هـ. ق / ۱۸۲۸ - ۱۸۲۷ م)؛ وی با تجدید سازمان بخش وسیعی از نیروی دریایی به احیای آن کمک کرد (۲۲ سپتامبر ۱۲۴۳ هـ. ق / ۱۸۲۷ م).^{۶۹} همچون گذشته، منصوب شدگان سیاسی در مقام دریاسالار و امین کشتی سازی سلطنتی (ترسانه) که امور مالی و تدارکات را برعهده داشت، در رأس قرار داشتند. اما پس از مقامهای رأس، کادری ثابت از کارکنان و خدمه حرفه ای ایجاد شد که تحت نظارت نیروی دریایی (کالیونلار کاتبی) انجام وظیفه می کردند؛ این مقام مسؤولیت رسیدگی به امور فنی، انعکاس پیشنهادهای کارشناسان فنی و تحقق آنها را برعهده داشت تا از این طریق نیازهای واقعی ناوگان برطرف شود. سلسله مراتب اساسی ایجاد شده از سوی سلیم سوم در نیروی دریایی حفظ شد، اما به منظور جذب نیروهای شایسته حقوقها افزایش یافت. پس از آن تنها فارغ التحصیلان مدرسه نیروی دریایی می توانستند به مقام ناخدایی کشتیها منصوب شوند. افرادی که کفایت از کار برکنار شدند، سایر افراد باقیمانده که شمارشان به ۸۰۰۰ تن می رسید به سه گروه - ۴۲۰۰ تن ملوان (رئیس)، ۳۰۰۰ تن توپچی و ۸۰۰ تن تفنگدار - تقسیم شدند. حدود اختیارات افسران در سلسله مراتب

فرماندهی، در بیرون از کشتی و در ساحل، کاملاً مشخص شد و فارغ التحصیلان مدرسه دریایی می‌بایست پیش از تصدی فرماندهی، آموزشهای عملی می‌دیدند. به منظور تربیت افسران آموزش دیده، مدرسه مهندسی دریایی گسترش یافت و در برنامه‌های آموزشی آنها اصلاحات جدیدی صورت گرفت. زرادخانه دریایی نیز نوسازی شد و اقدامهای امنیتی شدیدی به کار گرفته شد تا از سرقت اموال جلوگیری شود. مقرر شد که به طور منظم از آناتولیای جنوب غربی الوار تهیه شود چنان که سالانه لاقل دو کشتی جنگی بزرگ و نیز شمار زیادی کشتیهای کوچکتر قابل بهره برداری شوند. از ملوانان مسلمان سواحل دریای سیاه و سوریه دعوت شد به جای یونانیانی که در گذشته بیشتر خدمات دریایی عثمانی را انجام می‌دادند، اداره امور دریایی را در دست گیرند. اما مدت زمانی طول کشید تا این تغییرات اساسی تأثیرات لازم را بر جای گذاشت و در سال ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م که ناوگان عثمانی در ناوارینو [۲۴] گرفتار مصیبت شد، هنوز به طور اساسی ناوگان وی اصلاح شده به شمار نمی‌آمد.

مشکلات داخلی

در اوایل زمستان سال ۱۲۴۲ هـ. ق / ۱۸۲۶ م، روند توسعه ارتش کند گردید و مشکلات داخلی سبب بروز مخالفتها شد. طاعون شدید در سراسر استانبول فراگیر شد و سربازخانه‌های منصور را نیز فراگرفت و تلفات شدیدی وارد آورد. آتش سوزی وسیعی که علت اصلی آن نامعلوم بود بخش قدیمی شهر و حتی ساختمان بابعالی را ویران کرد (۳۱ اوت ۱۲۴۲ هـ. ق / ۱۸۲۶ م) به منظور تأمین بودجه اضافی برای سربازگیری و انجام اصلاحات، حکومت همه بنیادهای خیریه سلطنتی را که در گذشته در پی مقاصد مذهبی و نیکوکارانه از سوی مقامهای عالی حکومتی اداره می‌شد، در اختیار گرفت و نظارت بر امور آنها را به وزارتخانه جدیدی به نام وزارت اوقاف (نظارتی اوقاف) سپرد؛ با تأسیس وزارتخانه جدید قرار بر این شد که همه منابع اضافی در آمد به منظور تحقق اهداف عمومی کشور به خزانه باز گردد. این اقدام نه فقط منابع مالی وسیع و جدیدی در اختیار خزانه قرار داد، بلکه صدها تن از علما را نیز با خطر از دست دادن مقرری شان روبرو کرد و قدرت مالی آنان را تضعیف کرد چنان که فقط بنیادهای خیریه‌ای که به منظور تأمین هزینه‌های مالی شهرهای مقدس مکه و مدینه تشکیل شده بود، تحت نظارت آنان باقی ماند. ۷۰ با صدور فرمانی در اواخر همان سال، منافع آنانی که از مقاطعه‌های مالیاتی کسب در آمد می‌کردند به خطر افتاد؛ بنابراین فرمان مقاطعه‌های بزرگ در اختیار خزانه نظامی

جدیدی (که مقاطعات خزینه سی نامیده می شد) که به منظور تأمین مالی لشکر منصور ایجاد شده بود، قرار گرفت و مستقیماً از سوی همین خزانه اداره می شد. خزانه مشابهی هم برای تدارک و تأمین هزینه های مالی ناوگان عثمانی (ترسانه خزینه سی) ایجاد شد.^{۷۱} مالیات غیرمستقیم دیگری تحت عنوان مالیات جهادیه (رسومات جهادیه) به نفع خزانه نظامی بر مغازه ها و بازارها تحمیل شد.^{۷۲} و مآلاً اگرچه سلطان وعده داده بود که به اعضای باقیماندهٔ بنی چری مستمری مادام العمر پردازد، بسیاری از آنان را به زندان افکند و اعدام کرد، چندان که بقیهٔ افراد از ادعاهای خود صرفنظر کردند؛ این در حالی بود که بسیاری دیگر نیز درواقع به دام خیانت افتادند و به از میان برداشتن بنی چریهای فعال همت گماشتند و در سراسر امپراتوری جوی آکنده از رعب و وحشت ایجاد کردند.^{۷۳} از این روی جای شگفتی نیست که مخالفت با سلطان و اصلاحات وی در سراسر امپراتوری گسترش یافت، آن هم از سوی بنی چریهای پیشین و محافظه کاران، بلکه از سوی علما، پشه وران، بازرگانان و حتی طرفداران پیشین اصلاحات که به طریقی تحت تأثیر سیاستهای مالی و نظامی سلطان قرار گرفتند.

درواقع، بر سر راه ایجاد ارتش نوین مشکلاتی وجود داشت. تأمین کادرهای لازم آموزش دیده کاری دشوار بود. محمدعلی زمانی توانست ارتش جدید خود را در مصر بنا کند که کلنل سو [۲۵] پیش از آن ۵۰۰ افسر بدین منظور آموزش داده بود (۱۲۳۵ - ۱۲۳۲ ه.ق / ۱۸۱۹ - ۱۸۱۶ م). اما عثمانیها بدون برخوردارگی از چنین ذخیره ای اقدام به نوسازی ارتش کردند، در نتیجه بسیاری از افرادی که کفایت از طریق همان کانالهای مبتنی بر روابط و پارتی بازی که ارتش قدیمی را فاسد کرده بود، ترفیع یافتند و پستهای فرماندهی را در دست گرفتند.^{۷۴} سلطان نخست کوشید که با تأسیس سپاه برگزیده ای از جوانان آموزش دیدهٔ قصر خود تحت عنوان اندرونی همایون آقاواتی اجاقی (سپاه آقاهاى قصر سلطنتی) تشکیل دهد و بدین ترتیب افسران مورد نیاز لشکر منصور را تأمین کند؛ این اقدام وی درواقع احیای نظام قدیمی غلام بود که در گذشته بنی چریها و وزیران بسیاری تربیت کرده بود. وی حدود ۲۵۰ تن از بردگان خاص خاندان سلطنتی و نیز از پسران اعیان و بزرگان طبقهٔ حاکم را که در آن زمان به عنوان گماشتگان دربار تربیت می شدند، به خدمت گرفت. نیروهای جدید به تقلید از الگوی لشکر منصور سازماندهی شدند و تحت نظارت مستقیم افسران قدیمی نظام جدید و همچنین کارشناس سواره نظام یعنی کاپیتان کالوسو (که رستم بیگ نام گرفت) و دونیزتی آموزشهای لازم را فراگرفتند.^{۷۵} شمار این جوانان طی مدتی کوتاه به حدود ۴۰۰ تن رسید.

فارغ التحصیلان این دوره آموزشی به محض این که منصبی بلامتصدی می ماند، به لشکر وارد می شدند و بسرعت به مقامهای بالا ارتقاء می یافتند و تقریباً چندی نباید که افسران سپاه همگی از همین جوانان بودند. آنان یکنواختی وانضباط خاصی ایجاد کردند، اما الطاف ویژه ای که نسبت به فارغ التحصیلان مدرسه قصر سلطان ابراز می شد، ناخشنودی برخی از افسران لشکر منصور را برانگیخت. بسیاری از اعضای سپاه وابسته به دربار نیز به زندگی درباری، علاقمندتر شدند تا آموزشها و تمرینات نظامی. از این روی انضباط و میزان تخصص و کارآیی سپاه رو به کاستی نهاد و همین عوامل خود موجب بی نظمی شدند، چنان که سپاه سرانجام در ماه مه سال ۱۲۴۶ هـ. ق / ۱۸۳۰ م بکلی برچیده شد.^{۷۶} محمود استخدام افسران بیگانه را تقریباً اقدامی غیرممکن یافت، چرا که قدرتهای اروپایی در این برهه برای مداخله در یونان و حمایت از شورشیان این سرزمین آماده می شدند و در همین احوال محمدعلی هم هیچ علاقه ای نداشت ارتش سلطان را که وی در تدارک حمله به آن بود، تقویت کند.^{۷۷}

تنها راه ممکن، استقرار نظام آموزشی فنی نظامی جدیدی بود که از میان عثمانیهای مسلمان افسرانی را تربیت کند. برای جوانانی که سن آنان هنوز به حداقل سن لازم برای ثبت نام در لشکر منصور نرسیده بود، مرکز آموزشی ویژه ای (تعلیم خانه) در سربازخانه های سپاه قدیمی عجمی اوغلان تشکیل شد. دانش آموزان تمرینات پیاده نظام را انجام می دادند و در مسائل مذهبی و حرفه ای آموزش می دیدند و پس از این که به سن ۱۵ سالگی می رسیدند، به عنوان سرباز رسمی یا سرجوخه و درجه دار یا در صورت برخورداری از شایستگیهای لازم در مقام منشیان سپاه به خدمت گرفته می شدند.^{۷۸} مدرسه مشابهی به منظور آموزش و تربیت بردگان و پسران طبقه بالای جامعه که در سپاه جدید سلطان یعنی سپاه خاصه ثبت نام کرده بودند، ایجاد شد.^{۷۹} چنان که قبلاً نیز اشاره شد، مدرسه مهندسی دریایی و مدرسه مهندسی ارتش گسترش و نیروی دوباره ای یافت و در مارس ۱۲۴۳ هـ. ق / ۱۸۲۷ م، مدرسه پزشکی ارتش (طب خانه) تأسیس شد.^{۸۰} اما در همه این مدارس میزان ثبت نام محدود بود و دانش آموزان آمادگی لازم را نداشتند و سطح آموزش بسیار پایین بود. پیشرفتهایی صورت می گرفت، اما روند آن بسیار کند بود و دستاوردها چندان غیر کافی بود که نمی توانست ارتش را از وجود افراد بی کفایت برهاند؛ افرادی که سالها پس از انهدام سپاه بنی چری هنوز رهبری و فرماندهی ارتش را در دست داشتند. بنابراین، در سال ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م، ارتش عثمانی در مجموع ۵۰ گردان فعال داشت؛ نیروی موثر و کارآموده این گردانها حدود ۳۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ افسر و سرباز بود که عمده در لشکر منصور و نیروهای خاصه خدمت می کردند و ۲۰۰۰۰ تن دیگر در سواره نظام فئودال و توپخانه مشغول بودند؛ نیروهای غیرمنظم بشمار دیگری هم بودند که گوش به فرمان سلطان داشتند، اما سازمان، انضباط، رهبری و آموزش

آنان هنوز بسیار مورد تردید بود.^{۸۱}

انقلاب یونان

علاوه بر مشکلات داخلی، دشمنان خارجی محمود دوم طی سالهای پس از انهدام بینی چریها، وی را چندان راحت نگذاشتند. مرگ تزار آلکساندر و جاننشینی نیکلای اول در اواخر سال ۱۲۴۱ ه.ق / ۱۸۲۵ م، روسیه را در دست خاندانی قرار داد که در پی آن بود که با اعمال قدرت به مقاصد خود، خاصه در موره و کرت، دست یابد؛ نیکلای از قیام محمدعلی در این مناطق که مانعی در برابر جاه طلبیهای وی بود، بیم داشت. بریتانیا رفته رفته از حمایت آشکار خود از باب عالی دست کشید و علاقمند شد که با کمک روسها در یونان صلح برقرار کند تا از برپایی جنگی جدید میان روسها و عثمانیها که احتمالاً برای انگلیس هم خطرآفرینی در برداشت، اجتناب شود. در ۱۷ مارس سال ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م، روسیه به سلطان اخطار داد و طی آن احیای کامل امتیازات امیرنشینها و استقلال صربستان را چنان که در معاهده بوخارست (۱۲۲۷ ه.ق / ۱۸۱۲ م) پیش بینی شده بود، خواستار شد. تحت فشار بریتانیا، محمود به خواستهای روسیه تسلیم شد و قرارداد آق کرمان (۱۷ اکتبر ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م) را امضاء کرد؛ علاوه بر آن سلطه روسها را بر قفقاز به رسمیت شناخت و به کشتیهای تجاری آنها اجازه داده شد که آزادانه در آبهای عثمانی از جمله در تنگه های بوسفور و داردانل تردد کنند.^{۸۲} اما روسیه فشارهای خود را علیه عثمانیها ادامه داد تا این که آنان را به تسلیم در برابر شورشیان یونان وادارد و در همین راستا بود که بریتانیا را به مداخله مشترک در یونان دعوت کرد تا به این مقصود خود جامعه عمل بپوشاند. بریتانیا کوشید در موقعیتی گرفتار شود که بناچار روسیه را در خاورمیانه کمک کند و به جای آن همراه با مترنیخ [۲۶] محمود را تحت فشار قرار داد تا وساطت مشترک آنان را بپذیرد و برای مداخله خودسرانه روسها در امور یونان، بهانه به دست آنان ندهد.

در استانبول، عاکف پاشا گروه مقتدری را رهبری می کرد که از اصلاحات سلطان بشدت حمایت می کرد، اما از مداخله خارجی ناخشنود بودند و محمود را به جنگ با روسها ترغیب می کردند تا قلمروها و اعتبار از دست رفته خود را باز یابد. محمد خسرو، غالب پاشا، وزیر اعظم سلیم پاشا و دیگران نیز از سوی دیگر به محمود توصیه می کردند که امپراتوری برای جنگ با روسها از نیروی انسانی و منابع کافی برخوردار نیست و از وی می خواستند که

پیشنهاد‌های میانجیگری را پذیرد.^{۸۳} محمود به خواست گروه اول تمایل یافت. وی به قدرتهای خارجی اظهار کرد که او فرمانروای قانونی یونان است و شورشیان یونان بایستی سرکوب شوند؛ محمود نیروهای متحد عثمانی و مصری را به یونان اعزام داشت و به آنان امکان داد که به پیشرویهای خود ادامه دهند تا این که در ژوئن سال ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م آتن به تصرف آنان درآمد. در واکنش به این اقدام، بریتانیا مجبور شد که معاهده‌ای با فرانسه و روس در لندن به امضاء برساند (۶ جولای ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م)؛ معاهده‌ای که در صورت عدم پذیرش فعالیت‌های میانجیگرانه از سوی طرفین، مداخله مشترک را میسر می کرد. پس از آن که مقاومت محمود ادامه یافت، ناوگانهای متحد سوی مدیترانه شرقی گسیل شد و با مسدود کردن تنگه داردانل و محاصره موره، راه ارسال تدارکات جدید به نیروهای عثمانی را بست؛ اگرچه به آنان توصیه شده بود که با هیچ یک از نیروهای عثمانی یا مصری درگیر نبودی واقعی شوند و این برآستی نکته‌ای بسیار درست بود (اوایل سپتامبر ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م). در واکنش به این اقدام، کشتیهای مصری که ابراهیم پاشا و افرادش را به موره آورده بود، به ناوگان اصلی عثمانی در بندر ناوارینو ملحق شد؛ بندری که در اوایل اکتبر، از نزدیک به محاصره ناوهای نیروهای متحد درآمد. متحدین در آغاز به سوی زانتا [۲۷] عقب نشستند بر این امید که عثمانیها را به برد در دریای آزاد بکشانند، اما عثمانیها در همان محل لنگرگاه باقی ماندند. سرانجام، در ۲۰ اکتبر، ناوهای نیروهای متحد رفته رفته به بندر نزدیک شدند و ظاهراً اعلام کردند که می خواهند ابراهیم پاشا را به بازگشت به مصر ترغیب کنند، اما در واقع در پی فرصتی بودند که جنگ را آغاز کنند. کشتیهای متحدین پس از روبرو شدن با یک کشتی عثمانی حامل مواد منفجره که به سوی آنان نزدیک می شد، با آتش سنگین توپخانه پاسخ دادند، چنان که طی سه ساعت حدود ۵۷ کشتی عثمانی و مصری بکلی منهدم و ۸۰۰۰ تن از سربازان و ملوانان به قتل رسیدند. با توجه به نوع نگرشی که قرار بود طی سالهای باقیمانده قرن بر روابط کشورهای اروپایی با باب عالی حاکم شود، نیروهای متحد به خاطر این نبرد عثمانیها را سرزنش می کردند؛ نبردی که از کوشش آنان برای مقاومت در برابر پیشروی قوای مهاجم به بندر ناشی می شد!

نبرد ناوارینو برای همه کشورهای درگیر اهمیت فراوانی داشت. طی این نبرد، ناوگان جدید عثمانی منهدم شد؛ راههای ارتباطی نیروهای ابراهیم پاشا از منابع تدارکاتی خود در مصر قطع و پیروزی نهایی نصیب شورشیان یونان شد. علاوه بر این، نبرد مذکور الگویی شد برای یک رشته مداخلات اروپایی در امور عثمانی که نیروی امپراتوری را رو به تحلیل برد، چنان که

در دوره های بعدی قرن نوزده، امپراتوری عروسک خیمه شب بازی قدرتهای امپریالیستی شد. اما این به معنای خاتمه جنگ نبود. اگرچه بریتانیا و فرانسه امیدوار بودند که نبرد ناوارینو عثمانیها را به پذیرش میانجیگری و اخواهد داشت، اما نتیجه چیز دیگری بود؛ عاکف و پرتو برعم قرارداد آق کرمان سلطان را تحت فشار قرار دادند که در برابر هر گونه قرارداد صلح مقاومت کند و وی را واداشتند که همه مسلمانان را علیه روسها و یونان مسلح کند (۱۸ دسامبر) و تنگه ها را بر روی کشتیهای خارجی ببندد (۵ فوریه ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م). تزار که بتازگی از جنگ پردردسر و نفس گیر خود با ایران (۱۲۴۳ ه.ق / ۱۸۲۷ م) رهایی یافته بود، میانجیگری را نپذیرفت و با استفاده از موقعیت کوشید که به آرزوی خویش مبنی بر درهم کوبیدن امپراتوری عثمانی با اعمال قهر تحقق بخشد. در واکنش به تصمیم محمود، نیکلای اعلان جنگ داد (۲۸ آوریل ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م) و طی یک هفته سربازان وی یک بار دیگر به داخل مولداوی و همچنین قفقاز و به داخل آناتولی شرقی پیشروی کردند، در حالی که ناوگان مدیترانه ای وی ارسال مقادیر وسیعی اسلحه و مهمات به شورشیان یونان را آغاز کردند. در این برهه، مرگ جورج کینینگ [۲۸] (۵ اوت ۱۲۴۳ ه.ق / ۱۸۲۷ م) و جانشینی دوک ولینگتون [۲۹] که در مقایسه با کینینگ از قاطعیت کمتری برخوردار بود، قدرت عمل را از بریتانیا سلب کرد و در این احوال اگرچه حتی دوک نیز از پیشرویهای قوای روسیه به سرزمینهای خاورمیانه بیمناک بود، نمی خواست کاری انجام دهد که احتمالاً همکاری آنان را با روسها مختل کند.

جنگ با روسیه

در حالی که سپاه ینی چری و نیروی دریایی عثمانی منهدم شده بود و لشکر منصور هنوز سرگرم آموزش بود، ترتیب دادن مقاومتی موفقیت آمیز برای سلطان کاری دشوار بود. لشکریان وی در کشورهای بالکان که در این زمان تحت فرماندهی آقاحسین پاشا قرار داشت، عمده از سربازان نامنظم و غیررسمی فنودال و تاتار بودند. محمود کوشید که کشتیهایی از طریق دست نشاندهگان الجزایری خود فراهم آورد، اما آنان در نخستین مرحله از عملیاتی که فرانسویان به منظور اشغال آن بخش از امپراتوری آغاز کرده بودند، به محاصره درآمده بود. محمدعلی در مقابل سلطان که از وی تقاضای پول و سرباز کرد، خواستار حکمرانی ناحیه ای از آناتولی شد.^{۸۴} به منظور پشتیبانی از سربازان مستقر در نواحی مرزی شبکه ای تدارکاتی ایجاد شد، اما در ارسال آنچه که میسر بود، اغلب تأخیر می شد یا به دلیل کمبود راههای مواصلاتی و

فساد مقامهای محلی از بین می‌رفت و حیف و میل می‌شد. از سوی دیگر، روسها حدود ۱۰۰۰۰۰ نیروی آماده داشتند و در سه ستون پیشرویهای سریع خود را به داخل امپرنشینها آغاز کردند؛ نخستین ستون برائیلارا تسخیر کرد (۱۶ ژوئن) و به داخل دوبروجا هجوم برد؛ دومین ستون به سیلیستره حمله کرد و سومین ستون پادگانهای عثمانی را واقع در امتداد دانوب از روسچوک تا ویدین در حالت تدافعی سرگرم نگاه داشت (۱۱ اکتبر ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م).^{۸۵} در بلغارستان مرکزی، عثمانیها به نسبت موفق بودند؛ در این منطقه خسروپاشا سیلیستره و شوملا [۳۰] را پایگاههایی برای دفاع همه‌جانبه خود کرد و در برابر حملات شدید روسها سلطه خود را بر آنها حفظ کرد. در شرق، روسها خیلی خوب عمل کردند؛ آنان در امتداد ساحل شرقی دریای سیاه پیشروی کردند، آناپا [۳۱] و آخیسکا [۳۲] را متصرف شدند و سپس به آناتولی شرقی هجوم بردند تا به کمک جمعیت محلی ارمنی قارص را تسخیر کند (جولای ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م). بدینسان مسأله‌ای که اصطلاحاً مسأله ارمنستان نام گرفت، رخ نمود. در این احوال، کشورهای متحد محمدعلی را واداشتند که سربازانش را از موره خارج کند (اکتبر ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م) و مقامهای اصلی را به حکومت جدید یونانی تحت رهبری جان کاپودیستریاس [۳۳] بسپارد. قرارداد سه‌جانبه جدیدی در لندن به امضاء رسید که کشور به نسبت کوچک، اما مستقل یونان را به رسمیت می‌شناخت. قلمرو این کشور در غرب از وولو [۳۴] در دریای اژه تا آرتا [۳۵] ادامه می‌یافت و همچنین جزیره کرت و شماری از جزایر یونانی را در برمی‌گرفت؛ حکومت موروثی این کشور در دست امرای دست‌نشانده سلطان قرار داشت که هر سال می‌بایست به وی خراج می‌پرداختند. نگرانیهای بریتانیا از تفوق روسها در کشور جدید، مانع اعطای زمینها یا استقلال بیشتر به این کشور شد.

خسروپاشا توانسته بود که در سال ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م، در بسیاری جاها مقاومت سختی را سازمان دهد، اما نبردی در سال بعد نبردی فاجعه بار بود. بسیاری از سربازان جدید جوان و کاملاً آموزش‌نایافته بودند و شیوع بیماری طاعون و همچنین کمبود مواد غذایی در نتیجه محاصره دریائی کشورهای متحد، سبب افزایش میزان مرگ و میر شد. با فرا رسیدن تابستان سال ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م، مقاومت عثمانی درهم شکست. روسها از طریق راههای کوهستانی بالکان، شوملا را دور زدند و ادرنه را پس از سه روز محاصره تسخیر کردند (۲۲ - ۱۹ اوت)^{۸۶} در آناتولی، روسها ارزروم را متصرف شدند (۸ جولای ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م) و به سوی طرابزون حرکت کردند در حالی که نیروهای سواره آنان تا مناطق دورتری به سوی غرب

30- şumla 31- Anapa 32- Ahıska

33- John Capodistrias 34- Volo 35- Arta

پیش تاختند.^{۸۷} بازی خاتمه یافت و سلطان دهشت زده از قدرتها خواست که با میانجیگری خود قرارداد صلحی منعقد کنند.

معاهده ادرنه

روسیه در این زمان در موقعیتی بود که می توانست سایر نواحی امپراتوری عثمانی را متصرف شود، اما چنین نکرد، چرا که این اقدام روسیه مخالفت دوستان و همچنین دشمنان اروپایی اش را برمی انگیزخت. به جای آن، تزار تصمیم گرفت صلحی منعقد کند که امپراتوری عثمانی را در تمامیت خود دست نخورده باقی می گذاشت، اما این کشور را چندان تضعیف می کرد که دیگر نمی توانست از گسترش نفوذ روسها جلوگیری یا پیشرویهای آینده آنان را خنثی کند. در معاهده صلح ادرنه (۱۴ سپتامبر ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م)، بندهای مربوط به مسائل ارضی و ستیزه جویانه بود، اما نه چندان که انتظار آن می رفت. بنابراین معاهده، مقرر شد که سربازان روسی همه فتوحات خود را در جنوب پروس، شامل امیرنشینها، دوبروجا و بلغارستان تخلیه کنند. اما تزار می توانست نظارت خود را بر مصبهای دانوب حفظ کند و در مسیر آبراهه آن آزادانه به تجارت پردازد؛ در حالی که عثمانیها می بایست موافقت می کردند که در امتداد دانوب یا پروس هیچ استحکاماتی ایجاد نکنند و بدینسان در صورت بروز جنگی دیگر، روسها بسادگی می توانستند قلمرو عثمانی را مورد تاخت و تاز قرار دهند. در شرق، دستاوردهای روس بسیار افزونتر و گسترده تر بود و سلطان فتوحات روسها را در قفقاز شامل گرجستان و نواحی نخجوان و ایروان که بتازگی از ایران گرفته شده بود، به رسمیت شناخت و تزار تنها شهرهای آاناتولی شرقی یعنی ارزروم، قارص و بایزید را به امپراتوری بازگرداند. علاوه بر این، روسها متعاقباً مفاد معاهده را چنان تعبیر کردند که گویا عثمانیها با نظارت آنان بر چرکستان موافقت، اگرچه این منطقه هیچگاه در قلمرو امپراتوری عثمانی نبوده است و در واقع ذکری از آن در معاهده نیامده بود. حتی از این مهمتر، بندهایی بود که استقلال صربستان، یونان و امیرنشینهای تحت الحمایه روسها را به رسمیت می شناخت و به روسها همان حقوق قضاوت کنسولی در امپراتوری عثمانی را که اتباع سایر کشورهای اروپایی از آن بهره مند بودند، اعطا می کرد. امپراتوری عثمانی ناچار شد که طی ده سال معادل ۴۰۰ میلیون غروش غرامت جنگی بپردازد و این تحمیل سنگینی بود برای کشوری که بودجه سالانه آن در آن برهه، از نیم این میزان تجاوز نمی کرد؛ اگرچه این مبلغ بعدها در ازای اعطای امتیازات ارضی بیشتر در یونان کاهش یافت.^{۸۸}

نخستین جنگ عثمانی با مصر ۱۲۴۹ - ۱۲۴۷ هـ. ق / ۱۸۳۳ - ۱۸۳۱ م

خاتمه نبرد با روسیه و حل و فصل مسأله یونان به درگیریهای نظامی محمود یا خسارات

ارضی وی پایان نداد. در سال ۱۲۴۷ ه.ق / ۱۸۳۰ م، قدرتها وی را مجبور کردند که استقلال کامل یونان را بپذیرد و دو سال بعد، جزایر ساموس [۳۶] و سیکلاد [۳۷] را به صورت امیرنشینهایی خودمختار تحت حکومت یونان قرار دهد. در ۵ جولای ۱۲۴۷ ه.ق / ۱۸۳۰ م، فرانسه پس از سه سال محاصره، الجزایر را فتح و گسترش متصرفات خود را از طریق نواحی روستایی آغاز کرد و بدینسان مهمترین مستملک عثمانی در شمال افریقا را متصرف شد. اندکی بعد، (۲۹ اوت)، سلطان مجبور شد که امتیازات اعطاء شده به کشور مستقل صربیه را گسترش دهد، حکومت مورونی میلوش اوبرونوویچ را به رسمیت شناسد و شش ناحیه دیگر از ولایات ویدین و بوسنی را به قلمرو آنان ملحق کند. و بدتر از همه این که سلطان طی مدتی کوتاه در گیر نبردی مصیبت بار با حکمران مصری خود شد. محمدعلی در جریان درگیریهای خود در انقلاب یونان، اعتبار بسیاری کسب کرده بود، اما در ازای هزینه هایی که در راه کمک به سلطان متحمل شده بود، غرامت چندانی به وی پرداخت نشد. استقلال یونان محمدعلی را از قلمروهایی که امید می رفت به عنوان پادشاه بر آن فرمان راند، محروم کرد. وی خواستار حکومت سوریه شد، اما در مقابل، فقط حکمرانی کرت به او پیشنهاد شد و او سر باز زد، چرا که این منطقه از آغاز انقلاب یونان همواره دستخوش آشوب و ناآرامی بود و این برای وی بسیار بیش از آنچه که انتظار می رفت از محل مالیاتها و سایر منابع مالی کسب شود، هزینه داشت. زمانی که کشورهای متحد محمدعلی را واداشته بودند که نیروهای خود را از یونان خارج کند، وی بدون مشورت با سلطان در برابر خواست آنان تسلیم شده بود. طی نبرد بعدی سلطان با روسها، چنان که دیدیم، وی وعده های قبلی خود را مبنی بر ارسال نیرو نادیده گرفت و علاوه بر این دوستان خود را در آلبانی شمالی به قیام علیه سلطان دعوت کرد. این اقدام محمود را واداشت که به حکمران سوریه فرمان دهد تا خود را برای رویارویی با حمله مصر آماده کند. زمانی که نامه سلطان به دست محمدعلی رسید و او متوجه شد که از قبول درخواست حکمرانی سوریه امتناع شده است، تصمیم گرفت که به منظور احقاق آنچه که وی آن را حق عادلانه خود می دانست، حمله کند. بهانه های حمله اندک بود از جمله این که عثمانیها نتوانسته اند حدود ۶۰۰۰ تن از کشاورزان را که طی جنگ به خاک سوریه گریخته بودند، باز گرداند؛ دیگر این که حکمران عکا از پرداخت پول سهمیه خود در عملیات جنگی سر باز زده است. چندی نپایید که ابراهیم پاشا نیروهای زمینی و دریایی خود را به داخل سوریه هدایت کرد. طی مدتی کوتاه، وی شهرهای غزه، یافا، اورشلیم و حیفا و سپس در پی یک محاصره عکا را به تصرف خود در آورد

(۱۶ نوامبر سال ۱۲۴۷ ه.ق / ۱۸۳۱ تا ۲۷ مه ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۲ م). با همکاری امیر لبنان، بشیر دوم الشهاب، سایر نواحی سوریه، صیدون، بیروت، طرابلس و سرانجام دمشق (۱۸ ژوئن ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۲ م) نیز به دست ابراهیم پاشا افتاد.

واکنش عثمانیها در ارسال نیرو بسیار کند بود. در مارس ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۲ م، سلطان محمدعلی و پسرش را رسماً شورشی و یاغی اعلام کرد، آنان را از مقامهای خود خلع کرد و آقاحسین را که در این زمان حکمران ادرنه بود، به فرماندهی عملیاتی علیه آنان گماشت. تا این زمان ابراهیم استحکامات دفاعی خود را ایجاد و با وعده‌هایی مبنی بر خودمختاری اعراب حمایت محلی را جلب کرده بود. بنابراین، زمانی که سربازان عثمانی مآلاً به سوریه وارد شدند، مردم محلی آنان را بیش از مصریان به چشم مهاجمان بیگانه می‌نگریستند. لشکر جدید مصری طی دو نبرد در اوایل ماه جولای، در حمص و بلن واقع در منطقه‌ای میان اسکندریه و انطاکیه، عثمانیها را بسادگی مغلوب کرد. محمدعلی سپس پیشروی پسر خود را متوقف کرد بر این امید که بتواند از طریق مذاکرات با سلطان یا میانجیگری قدرتهای بزرگ، بی آن که خون بیشتری ریخته شود، بر تمامی سوریه دست یابد. اما محمود سرسختی نشان داد، خاصه از آن روی که بریتانیا برغم رد درخواستهای کمک وی، او را برای انعقاد صلح نیز تحت فشار قرار نمی‌داد. برغم تلاشهای استراتفوردر دورد کلیف [۳۸] در ایجاد اتحاد میان انگلیس و عثمانی و همچنین تلاشهای پالمرستون که می‌خواست عثمانیها را از نزدیک شدن به روسیه بازدارد، بریتانیا همچنان سرگرم انتخابات داخلی و مشکلاتش در بلژیک و پرتغال بود. اتریش متعهد شده بود که از متحد روسی خود حمایت کند؛ کشوری که به نوبه خود تنها در انتظار بروز حوادثی بود که به آن امکان دهد تا نفوذ خود را در امپراتوری عثمانی گسترش دهد.

بنابراین، محمود به تدارک لشکری جدید علیه محمدعلی پرداخت؛ لشکری که در این زمان تحت فرماندهی وزیر اعظم رشید محمدپاشا - از افراد تحت الحمايه و متحد خسرو - قرار داشت. در این احوال، پس از آن که کوششهای دیپلماتیک ناموفق ماند، ابراهیم پاشا لشکر خود را از طریق کیلیکیه به داخل فلات آناتولی هدایت کرد؛ در همین منطقه بود که وی مورد حمایت کسانی قرار گرفت که به دلیلی با سلطان سردشمنی داشتند و سرانجام در ۲۱ نوامبر قونیه را تصرف کرد. رشید محمد کوشید که مصریان را از منابع تدارکاتی خود در سوریه محروم کند، اما ابراهیم نیروهای خود را به خارج از قونیه هدایت و عثمانیها را در آن حوالی تارومار کرد (۲۱ دسامبر)؛ بدینسان با اولین ضربه زمینه برای فتح کامل آناتولی هموار شد،

اگرچه محمدعلی هنوز همچون رعیتی وفادار به سلطان تنها برای احقاق حق خود در سوریه تلاش می کرد.

شکست عثمانی در قونیه تزار نیکلای را برانگیخت که برای متوقف کردن روند استقرار دولتی جدید و مقتدر در خاورمیانه بکوشد؛ دولتی که می توانست به گونه ای بسیار بهتر از آنچه که عثمانیها توانسته بودند، در برابر نفوذ روسها مقاومت کند. از آنجا که بریتانیا و فرانسه هیچ گونه کمک عینی و ملموسی به عثمانیها نکردند، محمود به تزار روی آورد و نتیجه این که در ۲۵ دسامبر هیأتی نظامی از سوی روسها به استانبول وارد شد که زمینه را برای ورود سربازان روسی مساعد کند. در واکنش به این اقدام روسها، مأموران فرانسه و بریتانیا در قاهره محمدعلی را مجبور کردند که میانجیگری برای صلح را بپذیرد، چرا که پذیرش صلح حکومت وی را در سوریه قطعی خواهد کرد. اما ابراهیم پاشا دوباره پیشروی کرد و کوتاها به را متصرف شد (۲ فوریه ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۲ م) و از سلطان خواست که زمستان را در بورسا که فقط ۵۰ مایل از پایتخت فاصله داشت، بگذراند. در این زمان محمود کاملاً بیمناک شده بود و در واکنش به این اقدام به ناوگان روسی اجازه داد که از طریق دریای سیاه برای کمک به دفاع از استانبول وارد شود و علاوه بر این، به یک لشکر روسی اجازه داد که در امیرنشینها پیشروی کنند. ناوگان روسی در ۲۰ فوریه به تنگه بوسفور رسید و سربازان آنان اندکی بعد در چادرهای خود در امتداد بوسفور، در محلی به نام اونکیارا اسکلیسی مستقر شدند. این اقدام، فرانسه و بریتانیا را باز هم به هراس انداخت و سفیران آنان در استانبول سلطان را واداشتند که سربازان روسی را اخراج کند و به عنوان مبنایی برای صلح سوریه را (البته به استثناء کیلیکیه) به محمدعلی واگذارد، در همین احوال، آنان محمدعلی را تهدید کردند که در صورت عدم همکاری، سواحل مصر را محاصره و نیروهای نظامی فرانسه را خارج خواهند کرد (۲۱ فوریه ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م). اما برغم این فشار، پیشروهای ابراهیم به محمدعلی جسارت داد که باز هم تقاضاهای بیشتری را مطرح کند؛ از جمله این که خواستار نظارت بر کیلیکیه شد و تهدید کرد که در صورت عدم پذیرش به استانبول حمله خواهد برد (۹ مارس ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م). زمانی که روسها اذعان کردند که نمی توانند لشکریان خود را به موقع اعزام و استانبول را در برابر حمله مصریان حفظ کنند، محمود تسلیم شد و موافقت کرد در صورتی که ابراهیم نیروهای خود را خارج کند، به خواستههای محمدعلی گردن نهد. در همین زمان، سلطان از روسها تقاضا کرد که نیروهای خود را در بیوک دره واقع در ساحل اروپایی بوسفور مستقر کنند تا در صورت حمله ای غافلگیرانه از سوی ابراهیم، آنان بتوانند از استانبول دفاع کنند. استقرار روسها در این منطقه (۵ آوریل) مردم استانبول خاصه علما را شگفت زده کرد؛ چرا که آنان استعانت از کفار را برای رویارویی با مسلمانان - هرچند که وجود این مسلمانان تهدید کننده باشد - امری ناشایست تلقی

می کردند. اما حضور روسها ابراهیم را متقاعد کرد که دیگر برای وی ممکن نخواهد بود که به جاه طلبیهای خود باز هم میدان دهد. از این روی، مذاکرات جدید در کوتاهیه آغاز شد و در این مذاکرات جوانی از گروه عمیدی به نام مصطفی رشید افندی (که بعدها لقب پاشا گرفت) نمایندگی سلطان را برعهده داشت. دستاورد این مذاکرات انعقاد قراردادی بود (۲۹ مارس ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م) که حکمرانی دمشق و حلب را به ابراهیم می داد و مقام محصل عدن را نیز به وی واگذار می کرد. اعطای این امتیاز دومی سلطان را چندان برآشفته که وی دستور قتل مصطفی رشید را صادر کرد، اما با وساطت متحدان سیاسی وی از اعدام او درگذشت. محمدعلی در مقام حکمرانی مصر و کرت تثبیت شد و ابراهیم به مقام حکمرانی جدّه نیز منصوب گردید؛ بدینسان، آنان توانستند بر بیشتر نواحی جهان عرب نظارت یابند. چندی نپایید که ابراهیم آناتولی را تخلیه کرد و بحران ظاهراً فروخواهد.

معاهده اونکیارا اسکلیسی

تزار نیکلای از انعقاد قراردادی مستقیم میان مصر و عثمانی ناخشنود بود. وی در پی آن بود که سلطه روسها را تداوم بخشد و نفوذ دیرینه فرانسه و بریتانیا را در استانبول کاهش دهد. بنابراین در پاسخ به تقاضای قبلی محمود مبنی بر ایجاد اتحادی دفاعی در برابر حمله احتمالی مصریان، وی سیاستمدار مقتدری به نام اورلف را اعزام داشت؛ مهارت وی در انجام مذاکرات به انعقاد معاهده مشهور عثمانی - روسی انجامید که در اردوی روسها واقع در اونکیارا اسکلیسی به امضاء رسید و در آن به بسیاری از امیال جاه طلبانه تزار توجه مثبت نشان داده شده بود (۸ جولای ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م). معاهده ادرنه تأیید شد. آنان موافقت کردند که طی هشت سال پس از آن اگر قلمروهای یکی از دو طرف مورد هجوم واقع شود، طرف دیگر موظف باشد که کشور مورد هجوم را یاری کند؛ البته قرار شد که طی مذاکرات بعدی چگونگی و هزینه این گونه حمایتها روشن شود. روسها در نهمان ضرورت کمک گرفتن از عثمانیها را نادیده گرفتند، البته به استثنای این که سلطان وعده کرده بود که در موقع بروز جنگ، تنگه های کشور را بر روی کشتیهای خارجی ببندد و بدینسان به روسها اطمینان داد که ساحل دریای سیاه از تهدید حمله دریایی بریتانیا، فرانسه یا هر دشمن دیگر در امان خواهد بود.^{۸۹}

معاهده اونکیارا اسکلیسی در واقع چیزی فراتر از معاهده های منعقد شده پیشین میان باعالی و بریتانیا و فرانسه و همچنین روسیه نبود و بندهای مربوط به تنگه ها تلفیق همان قوانین بین المللی مربوط به آبراههای بین المللی در زمان جنگ بود که به صورت بندهای پذیرفته شده مورد قبول همگان قرار گرفته بود. اما پالمستون و همکارانش در پاریس و برلین قرارداد را از دیدگاه تزار و تحت الشعاع تمایلات وی تفسیر می کردند و از آن بیمناک بودند که قرارداد

یادشده روسیه را از موقعیت ویژه‌ای در استانبول برخوردار کند و روسیه بتواند با استناد به این قرارداد در صورت بروز بحرانهایی در آینده، در امور عثمانی مداخله کند. بعدها با تداوم درخواستها و پذیرش توصیه و کمکهای همه «دوستان» اروپایی از سوی امپراتوری عثمانی روشن شد که نگرانیهای کشورهای اروپایی بیهوده بوده است؛ با این همه، بیم کشورهای انگلیس و فرانسه از روسیه چندان شدت گرفت که بعدها آنان تصمیم گرفتند به منظور حفظ و بقای عثمانی روسها را از منطقه بیرون رانند و با تلاشهای محمدعلی و دیگران در آشفته کردن وضع و ایجاد خلأ قدرتی که احتمالاً می‌توانست به سود تزار باشد، مخالفت کنند.

ناآرامی جدید در داخل کشور

با خاتمه یافتن بحرانهای مهم خارجی، محمود دوم مجال یافت که برای نخستین بار از زمان انهدام بنی چریها همه کوشش خود را بر روی اصلاحات داخلی متمرکز کند؛ اما شکستهای سختی که مصریان و قدرتهای ظاهراً دوست بر پیکر عثمانی وارد آوردند، محمود را طی سالهای باقیمانده سلطنتش با مخالفتهای روزافزون داخلی روبرو کرد، خاصه این که بحرانهای اقتصادی و مالی ناشی از کوششهای اصلاح طلبانه و همچنین جنگ وضع را بدتر می‌کرد. قیامهایی در آناتولی، بوسنی، مقدونیه و عراق بروز کرد که با توجه به ضعف نسبی ارتش، به طور کامل سرکوب نشد. علاوه بر این، بسیاری از علما خاصه در سطوح پایینتر که نسبت به اصلاحات محمود لااقل بی تفاوت باقی مانده بودند، به صفوف مخالفین وی پیوستند؛ آنان شکستها را به اصلاحات نسبت می‌دادند و از آنچه که به گمان آنان روشهای کفرآمیز سلطان تلقی می‌شد و همچنین از حضور بیگانگان در پایتخت ناخشنود بودند. استفاده محمود از لشکر منصور در سرکوب ناآرامیها تنها موجب تشدید ناخشنودیاها شد.^{۹۰}

آگاهی جدید و آغاز فعالیت مطبوعات در کشور

برغم همه مشکلات یادشده، محمود پس از خاتمه جنگها مصمم تر از پیش و نه فقط در امور نظامی بلکه در بسیاری زمینه‌های گسترده‌تر دیگر به انجام اصلاحات پرداخت. وی طرح و گسترش برنامه‌ای را آغاز کرد که گرچه طی شش سال باقیمانده دوره سلطنت وی فقط بخشی از آن اجرا شد، اما اساس والگویی اصلاحاتی گردید که در دوره بعدی اصلاحات، دوره تنظیمات، به کار بسته شد.

محمود توجه خود را به آنچه که در بیرون قصر جریان داشت، معطوف کرد. وی رفته رفته به بیرون از قصر راه یافت تا به مشکلات واقعی امپراتوری پی ببرد و ببیند مقررات و دستورهای وی چگونه اجرا می‌شود و در نوع زندگی اروپائیان چه مسائلی موجب برانگیخته شدن علما

می شود. وی همچنین کوشید که افق فکری و سطح فرهنگ عموم را با ایجاد مطبوعات و صنعت چاپ گسترش دهد؛ منظور سلطان از توسعهٔ صنعت چاپ فقط انتشار کتاب نبود، بلکه در پی آن بود که خبرنامه‌هایی رسمی در سراسر امپراتوری به چاپ برسد. روزنامه‌های فرانسوی از اوایل سال ۱۲۱۱ هـ.ق / ۱۷۹۶ م در استانبول و از سال ۱۲۴۰ هـ.ق / ۱۸۲۴ م در ازمیر فعالیت خود را آغاز کرده بودند، اما این روزنامه‌ها فقط در اختیار جوامع محدود خارجی قرار می‌گرفت و جز اعضای طبقهٔ حاکم، تودهٔ مردم عثمانی از آنها بی‌نصیب بودند. محمود می‌خواست که مردم را نه تنها از تلاشهای اصلاح طلبانهٔ خود در واکنش به اعتراضات مخالفانش آگاه کند، بلکه در پی آن بود که اخبار مربوط به مسائل داخلی و خارجی امپراتوری را به‌طور منظم در اختیار آنان قرار دهد تا از این طریق مردم را در تمدن جدید اروپایی سهیم کند. انتشار خبرنامهٔ وقایع مصریه محمدعلی از سال ۱۲۴۵ هـ.ق / ۱۸۲۹ م آغاز شده بود. دو سال بعد، در ۲۵ جولای ۱۲۴۷ هـ.ق / ۱۸۳۱ م، محمود در ادامه تلاش جدید خود، نخستین خبرنامهٔ عثمانی زبان را به نام تقویم وقایع منتشر کرد؛ این خبرنامه کم و بیش به صورت هفته‌نامه از سوی حکومت منتشر می‌شد و طی آن قوانین و فرامین صادر شده و همچنین اخبار وقایع داخلی و خارجی به اطلاع عموم می‌رسید. نسخهٔ فرانسوی این خبرنامه تحت عنوان مونیتور اتومان [۳۹] به صورت گاهنامه اخبار مورد علاقهٔ اروپائیان ساکن در امپراتوری را منتشر می‌کرد.^{۱۱} اگرچه تقویم وقایع فقط حدود پنج هزار نسخه و مونیتور اتومان حدود سیصد نسخه تیراژ داشت و تنها در میان مقامهای عالی رتبه و سفیران خارجی منتشر می‌شد، شمار خوانندگان و تأثیر آنها از این فراتر می‌رفت و زمینه برای گسترش چاپخانهٔ عثمانی در سالهای بعد هموار می‌شد.

اصلاح گران عثمانی

محمود هنوز مقاصد اصلاح طلبانهٔ خود را از طریق کارگزارانی که در تحقق برنامه‌های اولیه وی را کمک کرده بودند، دنبال می‌کرد؛ از جملهٔ این افراد عبارت بودند از پرتو پاشا در امور داخلی؛ عاکف در امور خارجی؛ خسرو و افراد تحت الحمایه اش که بعدها به دشمنی با وی برخاستند، یعنی خلیل رفعت و سعید محمد، که در امور نظامی دست داشتند و ملاً از مصطفی رشیدپاشا باید نام برد که طی نخستین دوره کوتاه مدت خدمتش در مقام وزیر امور خارجه (۱۲۵۴ - ۱۲۵۳ هـ.ق / ۱۸۳۸ - ۱۸۳۷ م) برنامهٔ اصلاحات را در چند ناحیه تدارک دید و سلطان را به اجرای این اصلاحات ترغیب کرد. وزیران اعظم، رشید محمدپاشا، (۱۲۴۹ -

۱۲۴۵ هـ.ق / ۱۸۳۳ - ۱۸۲۹ م) و محمد امین رثوف پاشا (۱۲۵۵ - ۱۲۴۹ هـ.ق / ۱۸۳۹ - ۱۸۳۳ م) بیشتر در مقام میانجیان سیاسی عمل می کردند و می کوشیدند که با شرکت در فعالیتهای گروهی و مجادلاتی که ذاتی زندگی حکومتی عثمانی بود، در تضاد منافع موجود موازنه ای ایجاد کنند. محمود و جانشینانش سیاست دیرینه سلیم را در پیش گرفتند؛ یعنی افراد وابسته به جناحهای رقیب سیاسی را به مقامهایی منصوب می کردند که بتوانند مراقب احوال یکدیگر باشند و موازنه ای نسبی در میان آنان ایجاد شود، به گونه ای که سلطان بتواند بر همه آنان نظارت و از وجود همگی استفاده کند، اما همه این اقدامها در عمل به تشدید تفرقه در میان آنان انجامید.

حکومت مرکزی

تحقق خواست محمود مبنی بر تمرکز هرچه بیشتر امور، بیش از همه تغییراتی را در ساختار حکومت مرکزی در استانبول ایجاد می کرد؛ این تغییرات معمولاً مستلزم آن بود که قدرت سنتی طبقات نظامی و مذهبی، به نفع تشکیلات اداری در حال توسعه ای که از مدیران و دبیران متمرکز در قصر و بابعالی تشکیل شده بود، بدنام و بی اعتبار شود. سیاستهای اصلاح طلبانه سلیم موجب شده بود که دیوان عالی قدیمی کشور که زمانی مرکز حیات حکومت عثمانی بود، عمده راکد و به جای آن بابعالی فعال شود. در این زمان بابعالی تحت ریاست وزیر اعظم و رئیس الکتاب اداره می شد و هر یک از آنان بترتیب بخشهای امور داخلی و امور خارجی را زیر نظر داشتند؛ اگرچه دیوان عالی نیز همچنان باقی ماند بی آن که حدود اختیارات و دامنه عملکرد هر یک بروشنی ترسیم شود. در پاسخ به ضرورت وجود تخصص و کارایی در امر مدیریت، محمود رشته فعالیتهایی را آغاز کرد که طی آن حکومت مرکزی به لحاظ عملکرد به بخشها و وزارتخانه هایی تقسیم شد و همچنین امور قانونگذاری و اجرایی از یکدیگر تفکیک گردید، اگرچه این اقدام وی در عمل به آغاز مبارزه ای در میان افراد وابسته به قصر و بابعالی انجامید که تا قرن بیستم ادامه یافت.

انجام اصلاحات در امور اجرایی در مرحله نخست قرار گرفت. تشکیلات اداری سرعسکر و دریا سالار برای مدتی همردیف وزارتخانه ها عمل می کردند. اما در این برهه، این سازمانها دارای تشکیلات واقعی وزارت شدند، چنان که در انجام وظایف محوله کارایی بیشتری یافتند. علاوه بر این، سازمان نیابت وزیر اعظم (صدارت کدخداسی) به صورت وزارت امور داخله (که در آغاز، ۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶ م، وزارت امور اداری داخلی یا امور ملکیه نظارتی و پس از عزل پرتو وزارت امور داخله یا نظارتی داخلی نام گرفت) تغییر سازمان یافت؛ وزارت داخله پس از آن که به سال ۱۲۵۴ هـ.ق / ۱۸۳۸ م، در وزارت اعظم ادغام شد،

عنوان خود را همچنان حفظ کرد تا مقام مسؤول این وزارت از قدرت اجرایی و اداری کافی به منظور حفظ برتری خود در میان وزیران، برخوردار باشد.^{۹۲} در ۱۱ مارس ۱۲۵۲ ه.ق. / ۱۸۳۶ م، سازمان اداری رئیس‌الکتاب به صورت وزارت امور خارجه تحول یافت (نظارتی خارجیه) و نخست وزیر پرتوافندی امور اصلاحی داخلی را در اصول اساسی آن گنجانید و بدینسان شیوه‌ای را مرسوم کرد که طی سالهای باقیمانده قرن همچنان به قوت خود باقی ماند. در تشکیلات باب عالی، اداره عمیدی که دبیران آن در حمایت از وزیر اعظم و رئیس، هم به امور داخلی و هم امور خارجی می پرداختند، در این برهه بین دو وزارتخانه یادشده تقسیم شد.^{۹۳} تشکیلات اداری چاوش باشی و تذکره چی که از سازمانهای اداری قصر محسوب می شدند، به صورت وزارتخانه جدیدی به نام نظارتی دعاوی و بعدها تحت عنوان نظارتی عدلیه سازمان یافت. خزانه لشکر (منصور خزینه سی یا مقاطعات خزینه سی) که تا این زمان به منظور تدارک هزینه‌های بسرعت فزاینده نیروهای مسلح بیشتر درآمدهای کشور را تحصیل می کرد، به صورت وزارت مالیه (نظارتی امور مالیه) تحول یافت و وظایف مالی اداره قبلی خزانه سلطنتی (خزینه امیر) و همچنین مسؤولیتهای خزانه ضرابخانه (ضرابخانه خزینه سی) را برعهده گرفت و تنها خزانه سلطان (جبه همایون) مستقل باقی ماند، اگرچه این سازمان نیز ناگزیر بود که لااقل برای بخشی از درآمدهای خود به وزارتخانه جدید متکی باشد.^{۹۴} سرانجام، در بیرون خود قصر، ستاد پیشین آقای بنی چری که در نزدیکی مسجد سلیمانیه مستقر بود به مثابه مرکز اداری شخص شیخ الاسلام به وی واگذار شد؛ شیخ الاسلام در این زمان نه فقط همچون گذشته مدیریت نهاد علمیه را برعهده داشت و مفتی اعظم بود، بلکه مسؤولیت فعالیتهای تمامی دادگاههای کشور را نیز که سابقاً تحت نظارت قاضی عسکرهاى آنا تولی و روملی بودند، برعهده داشت. در این زمان قاضی عسکرهاى نامبرده تحت نظر او بودند. بنابراین، دستگاه اداری شیخ الاسلام (باب مشیخه) مرکز سازمان اداری و سلسله مراتب علما شد؛ این تشکیلات بسیار شبیه سازمانهایی بود که در دیگر وزارتخانه‌های دولت گسترش می یافت.^{۹۵} وزارت اوقاف اندکی پیش از جنگ با مصر و به منظور رسیدگی به تمامی موقوفه‌های سلطنتی - بجز موقوفه‌های شهرهای مقدس که به ضرابخانه امیر مربوط می شد و هنوز هم تحت نظارت این خزانه قرار داشت - تأسیس شد؛ بدینسان امور مالی همه موقوفات تحت نظارت تشکیلاتی واحد قرار گرفت و وزارت اوقاف دومین خزانه مهم نظام حکومتی کشور شد.^{۹۶}

اقتصاد مسأله‌ای چندان بااهمیت تلقی نمی شد که وزارتخانه مستقلی را به آن اختصاص دهند، خاصه از آن روی که تجارت خارجی به وزارت امور خارجه واگذار شده بود. اما در سال ۱۲۵۴ ه.ق. / ۱۸۳۸ م، مجمع کشاورزی و تجارت (مجلس زراعت و تجارت) تأسیس گردید و اندکی بعد به صورت مجلس امور عامه (مجلس نافع) تغییر سازمان داد؛ مقصود از تشکیل این

سازمان بحث و بررسی و ارائه برنامه‌هایی بود که برای پیشرفت کشاورزی، صنعت، تجارت داخلی و امور عام‌المنفعه ضرورت داشت، اگرچه این تشکیلات تحت نظارت وزارت امور خارجه قرار گرفت تا قدرت فراگیر این وزارتخانه به خطر نیفتد.^{۹۷} تنها یک سال بعد بود که مجلس امور عامه. پس از آن که وظایف آن با تأکید بر توسعه اقتصاد داخلی به دقت مشخص شد - به صورت وزارتخانه‌ای رسمی تحت عنوان وزارت تجارت (نظارتی تجارت) با جمعهای مستقل تشکیل شد و رسیدگی به امور کشاورزی، امور عام‌المنفعه و تجارت را مورد توجه قرار داد.^{۹۸}

مآلاً، عنوان وزیر اعظم که در این برهه کمتر در مقام نیابت مطلق سلطان، بلکه بیشتر در مقام هماهنگ کننده فعالیتهای وزیران عمل می‌کرد، رسماً تغییر کرد و عنوان جدید نخست وزیر (باش و کیل) باب شد (اگرچه این عنوان معمولاً به کار نمی‌رفت). وزیران که قبلاً تحت عنوان ناظر نامیده می‌شدند، وزیر (وکیل) نام گرفتند. هرچند که آنان از سوی سلطان منسوب می‌شدند و بیشتر در برابر او مسؤول بودند تا در برابر نخست‌وزیر. با وجود این محدودیتهای کابینه‌ای به ریاست نخست‌وزیر تشکیل شد (که تحت عناوین گوناگون مجلس خاصه و کلا، مجلس خاصه یا مجلس و کلا نامیده می‌شد) تا فعالیتهای اجرایی وزیران را هماهنگ کند و بدین ترتیب سیاست «حکومت» را تحقق بخشد و علاوه بر این طرحهای قانونی را تصویب و به سلطان پیشنهاد کند؛ وظیفه‌ای که در بافت تشکیلات عثمانی بسیار مهم تلقی می‌شد.^{۹۹} مرکز این گونه فعالیتها باب عالی بود که ساختمانهای چوبی آن قبلاً چندین بار در اثر آتش سوزی تخریب شده بود و طی سالهای بعد نیز دچار آتش سوزی شد. بابعالی برای این که بتواند نه فقط سازمانهای وزارت اعظم و دیوان سلطنتی، بلکه وزارتخانه‌های مهمتر را نیز در خود جای دهد، بازسازی شد.

اما درباره نهادهای قانونگذاری حکومت چه اصلاحاتی انجام شد؟ در نظام کهن عثمانی همه قوانین در دیوان سلطنتی طرح و سپس تحت عنوان سلطان به صورت فرمان و در موارد مهم با امضای شخص وی و به اسم دستخط همایونی صادر می‌شد؛ اما برای قانونگذاری در حوزه وسیع و پیچیده جدید دیگر نظام کهنه عثمانی بسنده نبود. نه کابینه جدید و نه خود وزیران، فرصت و تخصص کافی نداشتند که درباره هر امر جزئی قانونی وضع کنند. برای رفع چنین تنگنایی بود که سلطان به توصیه مصطفی رشید در اوایل سال ۱۲۵۴ هـ.ق / ۱۸۳۸ م مجموعه‌ای از مجلسهای مشورتی ایجاد کرد؛ در هر یک از این مجلسها مقامهای برجسته معاصر و قدیمی عثمانی شرکت داشتند و وظیفه آنان بررسی طرحهای قانونی و همچنین ارائه طرحهای جدید بود همچنین قرار شد دیوان عالی احکام قضایی (مجلس والای احکام عدلیه) در قصر بر گزار شود با این هدف که از طریق تنظیمات خیریه در کشور و جامعه، وضع «منظم و تثبیت شده‌ای» ایجاد

کند. بنابراین، جنبش اصلاح طلبانه یادشده که در اثر عملکرد و فعالیتهای خود به نام جنبش تنظیمات شهرت یافت، نام خود را از حکم تأسیس دیوان عالی قضایی یعنی هسان «مجلس والای احکام عدلیه» می گرفت. دیوان مشورتی بابعالی (دارالشورای بابعالی) نیز قرار شد در محل بابعالی برگزار شود و منظور از آن قانونگذاری در سایر امور بجز امور نظامی بود؛ وضع قوانین در مسائل مربوط به امور نظامی به دیوان سومی تحت عنوان دارالشورای عسکری مربوط می شد که در باب سرعسکر (۲۴ مارس ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م) برگزار می گردید. این شوراها هفته ای یکبار برگزار می شد و سلطان نیز گاهی در آن، خاصه در دیوان عالی، حضور می یافت. اگرچه انتظار می رفت که اعضا به طور پاره وقت و در ضمن انجام وظایف رسمی خود، در این شوراها شرکت کنند، اما طی مدتی کوتاه مقرر شد که آنان تمام خدمات خود را فقط به این شوراها اختصاص دهند. آنان رفته رفته نه تنها مسائلی را که به آنان احاله می شد، بلکه در صورت عدم وجود دستورالعملهای مخالف، سایر اموری را که مهم می پنداشتند، نیز مورد بحث قرار می دادند؛ بدینسان، اعضای دیوانها در واقع به طور مستقیم رسماً در اموری که در حوزه اختیارات وزیران و سازمانهای اجرایی بود، مداخله می کردند، یافته ها و توصیه های این اعضا به صورت موافقتنامه هایی (مضبطه) تنظیم و برای تصویب به شورای وزیران عرضه می شد و وزیران نیز به نوبه خود در صورت تمایل پیشنهادها و توصیه های خود را بر مواد موافقتنامه ها می افزودند. هنوز هم در رأس روند قانونگذاری شخص سلطان وجود داشت. اما با توجه به این که وزیر اعظم در این برهه فقط به امور بابعالی اشتغال داشت، منشی مخصوص سلطان (باش کاتب شهریاری) مقام رسمی بررسی و ابلاغ حقایق پرونده ها و نظرات وزیران و شوراها را مربوط به سلطان را برعهده گرفت. وی همچنین تصمیم سلطان را به صورت کتبی در پائین پرونده ای که از سوی وزیر اعظم پیشنهاد شده بود، ثبت می کرد و این دستخط که اراده (اراده سلطان) نامیده می شد، بعدها به جای اصطلاح فرمان به همه فرامین سلطانی از این دست، اطلاق شد؛ در حالی که اصطلاح خط همایون تنها در مورد آن دسته از پرونده هایی به کار می رفت که همچون گذشته، امضای شخص سلطان در پائین آن ثبت شده بود.

در سال ۱۲۵۱ هـ. ق / ۱۸۳۵ م، تمامی تشکیلات دیوانی طبقه حاکم در سه بخش سازماندهی شد؛ رده های قدیمی سلطنتی و دبیری در بخش دبیری (قلمیه) ادغام شدند و گروه نظامی (سیفیه) و همچنین رده های مذهبی و فرهنگی (علمیه) تقریباً به همان صورت سابق باقی ماندند. علاوه بر این، سطوح و درجات مختلف هر گروه دوباره براساس مقررات جدید به گونه ای تنظیم شد که برای هر رده همردیفی تعیین گردید؛ بدینسان مقام سرعسکر درجه ای معادل وزیر اعظم و شیخ الاسلام یافت و فرودستان آنان هم بر همین اساس چنان که در جدول شماره ۱-۱ نشان داده شده است، درجاتی همردیف یافتند. به همه این افراد براساس

درجه ای که اخذ کرده بودند، حقوق پرداخت می شد و ساختار گونه ای تشکیلات دیوانی پیچیده براساس سلسله مراتب و مبتنی بر اصول جدید پی ریزی شد. ۱۰۰ در ضمن بد نیست خاطر نشان شود که درجه خواجهگان که زمانی در رأس سلسله مراتب رده های دبیری بود، در اثر انتصابات اوایل قرن نوزدهم چندان گسترش یافته بود که در این برهه دیگر در پایینترین رده مدیران قرار داشت. از آنجا که اصلاحات آموزشی ورود نوآموزان را به مقامات مختلف دستگاه دیوانی پیش از سن هجده سالگی منع می کرد، دستگاه آموزشی وابسته به بخشها و رده های مختلف منسوخ شد؛ البته این اقدام مدارس جدید زبان خارجی را که در بخشهای مهم اداری تأسیس شده بودند که معمولاً ترجمه اوداسی یا اداره ترجمه نامیده می شد، دربر

جدول ۱-۱، ساختار عناوین و درجات تنظیمات

وزیر اعظم	شیخ الاسلام	سرعسکر
رتبه اول (درجه ۱)	صدر روملی (قاضی عسکر روملی)	مشیر (سپهبد) و وزیر
رتبه ثانی، صنف اول (درجه ۲، رده ۱)	صدر آناطولی (قاضی عسکر آناطولی)	فریق (سرلشکر)
رتبه ثانی، صنف ثانی (درجه ۲، رده ۲)	استانبول پایه سی (مرتبه قاضی استانبول)	میرمیران (سرتیپ)
رتبه ثالث، صنف اول (درجه ۳، رده ۱)	حرمین ملاسی پایه سی (مرتبه قاضی شهرهای مقدس مکه و مدینه)	میرلوا (سرهنگ)
رتبه رابع (درجه ۴)	بلاد اربعه ملاسی پایه سی (مرتبه ملادیان «چهار شهر» ادرنه، بورسا، دمشق و قاهره)	میرآلای (سرگرد)
	مخرج ملاسی پایه سی	قائم مقام (سروان) یا آلای امینی (فرمانده گروهان)
دیوان همایون خواجهگان (درجه خواجه/خواجه دیوان همایونی)	استانبول مدرس لیک پایه سی (مرتبه شخص مدرس در استانبول)	بن باشی (ستوان)

نمی گرفت؛ مدارس یادشده امر ترجمه را برعهده داشتند و علاوه بر این به تربیت و آموزش عثمانیهای جوان می پرداختند تا آنها را جایگزین یونانیانی کنند که از دیرباز عهده دار چنین مسؤولیتی بودند، اما پس از انقلاب یونان از مقامهای رسمی خود اخراج شده بودند. نخستین و مهمترین اداره ترجمه در سال ۱۲۴۹ هـ. ق / ۱۸۳۳ م در وزارت امور خارجه تأسیس شد و سپس به صورت مرجع مهمی در آمد که نه فقط سیاستمداران و دیوانیان تحصیلکرده، بلکه روشنفکران جدیدی که طی سالهای باقیمانده حیات امپراتوری ظهور کردند، از آنجا برخاستند.^{۱۰۱}

محمود در ادامه تلاشهای اصلاح طلبانه خود به تجدید سازمان دستگاه دیوانی کشور که نیروی مورد نیاز این سازمانهای حکومتی را تأمین می کرد، ادامه داد. نظام سنتی که براساس آن انتصاب مقامهای بالاتر اجرایی دبیران بلندپایه تر می بایست هر سال تجدید می شد، به سال ۱۲۵۰ هـ. ق / ۱۸۳۴ م، تعدیل و بعدها به طور کامل منسوخ شد، چرا که این امر آنان را در معرض فشارهای سیاسی و اجتماعی بسیاری قرار داده بود؛ وی به جای نظام حقوقی قدیم (بخشش) که در گذشته بخش عمده درآمدهای رسمی آنان را تشکیل می داد، نظام حقوقی ثابتی ایجاد کرد. این نظام جدید نه فقط امکانات کارگزاران را در اخذ رشوه محدود می کرد، بلکه آنان را بسیار بیشتر از گذشته - آن زمان که آنان لاقلاً از منابع نیمه مستقل در آمد که به خودشان تعلق داشت، بهره مند می شدند. تحت نظارت مستمر مرکز قرار داد. البته، کارگزاران حکومتی بسیار بیشتر از آنچه که تمایل داشته باشند که دستمزدهای قدیم را فراموش کنند، خواستار دستمزدهای جدید بودند و از این روی بود که اصطلاح بخشش در این برهه رفته رفته مضمون جدیدتر «رشوه» را پیدا کرد.^{۱۰۲} سرانجام، محمود خاصه برای کارمندان و قاضیان قوانین جزایی (جزا قانوننامه‌سی) تدوین و صادر کرد؛ در همین قانون نامه بود که نظام مصادره خودسرانه اموال و مجازات کارمندان از طریق راههای غیرقانونی منسوخ شد و به جای آن نظام رسمی مجازات و تنبیهات برای جرمهای ویژه، بی توجه به درجه و مقام محکومین، به کار بسته شد. از یک سوی، دیوانیان جدید از مقامهای نامطمئن و متزلزلی که پیشینیانشان را بنده بی چون و چرای اربابان کرده بود، رهایی یافتند و بدینسان در نظام دیوانی عثمانی سنت کاملاً مستقلی بنا نهاده شد که تا دوره جمهوری ادامه یافت؛ از سوی دیگر، قانون نامحدود اختیارات کارگزارانی را مشخص می کرد و از اعمال روشهای شناخته شده از قبیل سوء استفاده از اختیارات شغلی و اقدام به معاملات رسمی، انتصاب خویشاوندان و دوستداران در مقامهای رسمی و البته رشوه خواری ممانعت می کرد.^{۱۰۳} ما بعداً به اهمیت نقش محمود در ایجاد و گسترش شبکه‌ای از مدارس جدید غیردینی خواهیم پرداخت؛ مدارس که هدفشان تأمین و تربیت کارگزارانی تحصیلکرده و پاکباخته برای نظام دیوانی جدید بود.^{۱۰۴}

سازمان اداری ولایتی

محمود در پی آن بود که با از سرگیری روش قدیمی ثبت رسمی ممیزیهای جمعیت و دارائیهها و از طریق ارزیابی مالیاتها براساس توان فردی در پرداخت آنها و نه براساس عرف و مالیاتهای غیرمستقیم (احتساب) به جا مانده از دوران گذشته، سازمان اداری ولایات را دگرگون و در نتیجه نظام عادلانه حکومتی و مالیاتی برپا کند. در فاصله سالهای ۱۲۴۷ ه.ق / ۱۸۳۱ م تا ۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۳۸ م یک سرشماری عمومی در سراسر امپراتوری بجز مصر و عربستان انجام گرفت. اگرچه این سرشماری هنوز براساس اصل قدیمی شمارش افراد ذکور خانواده - که در اصل مقاصد نظامی و مالیاتی را دنبال می کرد - انجام می شد، اموال منقول و غیرمنقول و دارایی مغازه ها و کارخانه ها را نیز در برمی گرفت، تا هم در شهر و هم در روستا مالیاتهایی متناسب وضع و تنظیم شود.^{۱۰۵}

براساس مقررات جدیدی که اندکی بعد صادر شد، مقاطعه داران مالیاتی می بایست جای خود را به کارگزاران حقوق بگیر حکومت مرکزی تحت عنوان محصلها می دادند. حکمرانان و سایر مقامهای ولایتی دیگر ناگزیر بودند که به اخاذیهای خود خاتمه دهند و براساس قانون حکومت کنند؛ کارگزاران مالی و نظامی نسبتاً مستقل از سوی وزیران مربوطه در استانبول اعزام می شدند و تنها در برابر او مسؤول بودند؛ این مقامها بر امور ولایتی نظارت یافتند تا از سلطه نامحدود و مطلق آنان بر رعایا چنان که در گذشته معمول بود، جلوگیری کنند. مقرر شد که پادگانهای نظامی ولایات هم که در این زمان بیشتر در برابر استانبول متعهد بودند تا در برابر حکمرانان محلی، ضمن آن که امنیت را در منطقه خود احیاء می کنند و به چپاول دسته ها، اعیان محلی، افراد بدوی و عشایر و کسانی از این قبیل خاتمه می دهند، مراتب حسن اجرای قانون از سوی رعایا و از سوی مقامهای رسمی نیز باشند.^{۱۰۶}

مقررات جدید نخست در ولایت خداوندگار (بورسا) و در سنجاق گالیپولی که به عنوان الگوهای آزمایشی برای نظام جدید در نظر گرفته شده بودند، به کار گرفته شد.^{۱۰۷} برای تسهیل در امر ارسال فرامین و نظارت بر کارگزاران و همچنین تحصیل مالیاتها، محمود نخستین شبکه منظم پستی عثمانی را ایجاد کرد؛ وی در صورت لزوم جاده های مراسلاتی ویژه ای احداث و در صورت امکان جاده های قدیمی را تعمیر می کرد. محمود در امتداد مسیرهای مأموران پستی ایستگاههای ثابت و منظمی (منزل) بنا کرد؛ این مسیرها نخست از استانبول به ایزمیت، سپس استانبول به ادرنه و سرانجام با گذشت زمان به سایر نواحی امپراتوری امتداد می یافت.^{۱۰۸} علاوه بر این، برای نظارت بر جمعیت و جلوگیری از مهاجرتهای توده ای از آن دست که ثبات مالی و اجتماعی عثمانی را طی قرن هجدهم و پیشتر از آن آشفته کرده بود، نظام

گذرنامه متداول شد و این نه فقط اتباعی را که می خواستند به خارج مسافرت کنند بلکه خارجیان را که در داخل قلمروهای سلطان از محلی به محل دیگر مسافرت می کردند، دربرمی گرفت. این افراد می بایست از مقام پلیس محلی مجوز سفر (مرور تذکره سی) که از سوی وزارت امور داخله صادر شده بود، دریافت می کردند و در مسیر مسافرت در صورت لزوم آن را به مأموران حکومتی نشان می دادند و اگر کسی بدون گذرنامه اقدام به سفر می کرد، مستوجب تنبیهاتی سخت بود. این نخستین گام به سوی نظامی بود که بعدها طی قرن گسترش یافت؛ نظامی که در آن مشخصات تمامی جمعیت ثبت و در ادامه روند سرشماری همه جانبه و فراگیر برای افراد بر گه هونیت صادر شد.

اگرچه انجام برخی اصلاحات در وهله نخست به نواحی بورسا و گالیولی محدود می شد، پیدا کردن کارگزارانی مستعد و مشتاق به تعداد کافی که بتوانند در ازای دریافت حقوق مالیاتها را تحویل و قوانین را بخوبی اجرا کنند، امری دشوار بود و همین مسأله مقاطعه داران مالیاتی و دیوانیان متمرد را با افراد جدید - با سرعتی که پیشتر انتظار آن می رفت، غیرممکن می کرد.^{۱۰۹}

اصلاحات نظامی

شکست ارتش عثمانی در قونیه محمود را شگفت زده کرد و وی را بر آن داشت که لشکر خود را چنان نوسازی کند که دیگر هیچ گاه دچار چنین خفتی نشود. محمود خود مستقیماً در برنامه ریزی و اجرای بیشتر طرحهای نظامی شرکت می کرد؛ از سربازخانه ها، میادین مشق، دژها، مدارس و کارخانه ها بازدید به عمل می آورد و گاه خود به سرکشی وضع سربازان می رفت و از غذای آنان می چشید.^{۱۱۰} طی قرنهای حکومت امپراتوری، محمود نخستین سلطان عثمانی بود که در پی مقاصد بجز فتح و کشورگشایی یا استراحت در ادرنه، به خارج از پایتخت سفر می کرد؛ وی در اوایل سال ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م به منظور اطمینان یافتن از بارگیری تدارکات و گسیل نیرو به جبهه،^{۱۱۱} به سیلیوری و در ژوئن سال ۱۲۴۷ هـ. ق / ۱۸۳۱ م، برای بررسی وضع استحکامات جبهه ها به گالیولی سفر کرد؛^{۱۱۲} سلطان همچنین در آوریل سال ۱۲۵۳ هـ. ق / ۱۸۳۷ م طی سفری یکماهه به نواحی شرقی و شمالی بلغارستان رفت و از شوملا و همچنین قلعه های دانوبی وارنا، سیلیستره و روسچو کی دیدار کرد.

محمود انجام اصلاحات نظامی را پیش از هر چیز با کار دقیق بر روی سازمان متمرکز ارتش و گسترش آن که اندکی پس انهدام بنی چریها آغاز شده بود، شروع کرد. برای افزایش اختیارات سرعسکر، مقام اداری ناظر منسوخ و به جای آن فقط یک منشی منصوب شد که در واقع معاونت اجرایی سرعسکر را در امور مالی و تدارکاتی برعهده داشت.^{۱۱۳} خسرو پاشا پیش

از آن روند گسترش اختیارات سرعسکر را بر سایر دسته‌های نظامی آغاز کرده بود؛ وی بهترین بردگان پیشین خود را به فرماندهی دسته‌ها گماشت و با استفاده از اعتبار خود در مقام فرماندهی لشکر منصور، طی جنگ با روسها تقریباً به صورت وزیر جنگ عمل می‌کرد. پس از خاتمه جنگ، خسروپاشا عنوان جدید سر فرماندهی سپاهیان پیروز محمد و محافظ استانبول را (عسکری منصوریه محمدیه سرعسکری و دارالسعاده محافظی) یافت تا با این عنوان از سایر سرعسکرهایی که به فرماندهی لشکرهای عملیاتی در جبهه‌های شرقی یا غربی منصوب شده بودند، متمایز شود. از این روی، خسروپاشا در مقام ناظر عالی همه دسته‌های لشکر و همچنین فرماندهی لشکر منصور به رسمیت شناخته شد.^{۱۱۴} آخرین گام در انجام اصلاحات در مارس سال ۱۲۵۴ ه.ق. / ۱۸۳۸ م برداشته شد؛ یعنی زمانی که همه دسته‌های رزمی در لشکر منصور ادغام شدند، در حالی که دسته‌های مستقل نظامی، کارخانه‌ها و انبارها در سه واحد جداگانه سازماندهی و تحت نظارت شخص وی قرار گرفتند:

۱- گارد سلطنتی (خاصه) که نه فقط نیروهای گارد بلکه محافظان شخصی سلطان (خادم رکاب همایون)، گروه سلطنتی (مهتری همایون)، لشکر مدرسه پزشکی (طب خانه امیر) و مدرسه ستاد کل ارتش را (مکتب حربیه) دربرمی‌گرفت.

۲- واحد توپخانه شامل دسته‌های توپخانه، ارابه چی، توپچی، نقب زن و کان کنی و همچنین پادگانها، تسلیحات و استحکامات امپراتوری و همچنین مدرسه مهندسی لشکر (مهندس خانه بریه همایون).

۳- واحد تدارکات جنگ (مهمات حربیه) که همه دسته‌های نظامی مسؤول تدارک آذوقه، مسکن، چادر، تسلیحات کوچک و باروت را دربرمی‌گرفت.

بنابراین در این برهه، سرعسکر هم به طور اسمی و هم در واقع فرماندهی کل را بر عهده داشت و با تغییر نام لشکر از منصور به عسکر منتظم، روند تمرکز نظامی تکمیل شد. علاوه بر این، نهاد سرعسکری در ردیف یکی وزارتخانه‌ها قرار گرفت و مقام سرعسکر، چنان که پیش از این خاطر نشان شد، هم‌ردیف وزیر اعظم و شیخ الاسلام تلقی شد.^{۱۱۵}

نیروی دریایی هنوز به صورت سازمانی مستقل تحت فرماندهی دریاسالار بود. ناظر مستقل پیشین کارخانه‌های کشتی‌سازی (ترسانه امینی) از کار برکنار و به حای وی مدیران امور تدارکاتی و نظامی عهده‌دار کارها شدند و شخص دریاسالار را در امور اداری و نظامی مقامی غیر نظامی که در واقع مستشار وی محسوب می‌شد، کمک می‌کرد؛ در اداره تشکیلات دریایی، قدرت واقعی به گونه‌ای فزاینده در دست مستشار متمرکز می‌شد، در حالی که دریاسالار تنها بر امور نظامی نظارت داشت.^{۱۱۶}

در فاصله سالهای میان تأسیس خزانه مقاطعات (که بعدها دوباره منصور نام گرفت) به

سال ۱۲۴۲ هـ. ق / ۱۸۲۶ م و وزارت مالیه که یک دهه بعد تأسیس شد، کوششهایی به منظور تنظیم نظام مالی لشکر صورت گرفت. این خزانه نظامی از همان آغاز درآمدهای قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد؛ نه فقط مقاطعه‌هایی که قبلاً تحت نظارت خزانه سلطنتی و ضرابخانه بود، بلکه مالیاتهای جهادیه (رسومات جهادیه)، اموال مصادره شدهٔ ینی چریها و افراد تحت‌الحمایه آنان و همهٔ تیمارهایی که تصرف آن ممکن بود، در اختیار خزانه نظامی قرار گرفت. با این همه، خزانه نظامی تنها به تحصیل وجوه اکتفا می‌کرد و هزینه‌ها همه برعهدهٔ سرعسکر بود که همین امر موجب بی‌کفایتی دستگاه و اتلاف درآمدها می‌شد. محمود در آغاز کوشید که با ایجاد واحد جدید نظارت بر هزینه‌های نظامی (مصارفات نظارتی) این مشکل را حل کند (ژوئن ۱۲۴۶ هـ. ق / ۱۸۳۰ م)، اما این واحد نتوانست چندان مؤثر باشد تا این که مسؤلیت مستقیم حقوقها و خرید آذوقه، تدارکات، اونیفورمها و اقلامی از این دست به آنان واگذار شد و تنها امور فنی تر نظامی به واحدهای تحت امر سرعسکر سپرده شد. نیروی دریایی تحت نفوذ سرعسکر قرار نداشت، اما واحدهای تشکیلاتی و تدارکاتی آن نیز موظف بودند که با مقام نظارت همکاری نزدیکی داشته باشند که این خود به مرور زمان موجب صرفه‌جویی‌هایی در خریدهای نظامی شد.

خزانه منصور بزرگترین خزانه دولتی آن روزگار بود. پس از خزانهٔ مذکور و در مرتبه‌ای بسیار پایینتر خزانهٔ ضرابخانه قرار داشت و از خزانهٔ سلطنتی هم تقریباً بجز نام چیز دیگری در میان نبود. اما از آنجا که مصارف مالی ارتش همچنان رو به افزایش بود و شاید به دلیل آن که نظام مالی تجدید سازمان شدهٔ ارتش بیش از خزانه‌های غیرنظامی کارایی داشت، محمود باز هم به انتقال هرچه بیشتر درآمدها به خزانهٔ مذکور از جمله مالیاتهای سرانه و احشام ادامه داد. مآلاً، ناظر خزانه عنوان دیگری به نام خزانه‌دار (دفتردار) یافت؛ خزانه سلطنتی منسوخ شد و باقیماندهٔ درآمدهای آن به خزانهٔ ضرابخانه (ضربخانه خزینه‌سی) - که ناظر آن مرتبه‌ای هم‌ردیف ناظر خزانهٔ منصور پیدا کرد - بازگردانده شد، بدینسان امور مالی کشور تحت نظارت دو خزانه قرار گرفت که یکی امور نظامی و دیگری امور غیرنظامی را برعهده داشت (نوامبر ۱۲۵۰ هـ. ق / ۱۸۳۴ م). اما روند انتقال درآمدهای دولتی به خزانه نظامی ادامه یافت چنان که سرانجام در فوریهٔ سال ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م، خزانه نظامی به صورت وزارت مالیهٔ جدید تغییر سازمان داد و خزانهٔ ضرابخانه تنها به فعالیتهای اصلی خود یعنی ضرب و توزیع سکه منحصر شد. بنابراین خزانه ارتش به صورت نهاد مالی مرکزی کشور در آمد و این خود گواه آن بود که نیروی نظامی جدید فشار فراوانی بر تمامی منابع مالی کشور تحمیل کرده است. اندکی بعد، آخرین گام برداشته شد؛ نظارت بر هزینه‌ها لغو شد و مسؤلیتهای این واحد برعهدهٔ واحدهای تحت امر وزارت مالیه گذاشته شد (آوریل ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م). بنابراین بابتی

خاطر نشان کرد که وزارت مالیه اگرچه براساس خزانه ارتش تشکیل شده بود، خزانه کشوری را هم شامل می شد. این خزانه موظف بود که دوباره همه هزینه های کشور و نه فقط هزینه های مربوط به ارتش را تأمین کند و از این روی می بایست که هزینه های ارتش را محدود می کرد، اگرچه تا حدود ۷۰ درصد از کل درآمدهای کشور در سالهای آخر سلطنت محمود، باز هم صرف هزینه های ارتش می شد.^{۱۱۷}

تحت نظارت سازمانهای جدیدی که در رأس قرار داشتند، واحدهای نظامی گوناگونی بازسازی و نوسازی شد. هنگهای پیاده نظام (آلای) هر یک حدود ۳۵۰۰ تن سرباز و افسر داشت، واحدهای اصلی اداری لشکر جدید شد؛ جمع کل افراد هنگها به حدود ۶۵۰۰۰ تن افزایش یافت که از این تعداد ۱۱۰۰۰ تن محافظان خاصه بودند.^{۱۱۸} نیروهای سواره نظام وابسته به این دو نیز گسترش یافتند و تقویت شدند، اگرچه روند این تحولات به دلیل کاهش اهمیت نظامی سواره نظام، بسیار کندتر از روند تحولات در پیاده نظام و توپخانه بود. بسیاری از تیمارهای فنودالی مصادره شد و سایر آنها به منظور پشتیبانی از سواره نظام ولایتی نوسازی گردید؛ برای این که محصلان بتوانند در آمد توپها را تحصیل کنند و همواره در مراکز ولایات در حال آموزش و تحت انضباط باشند، مقررات جدیدی وضع شد. با توجه به این که مقرر شده بود در صورت سرباز زدن مالکان از خدمت، زمینهای آنان مصادره شود، دیگر استفاده از افراد جانشین جبلی متوقف شده بود. کوششهایی صورت گرفت که هنگهای ولایتی تحت فرماندهی محلی قرار گیرد و بدین منظور غرور ملی مردم بومی را تقویت می کردند؛ غروری که هنوز در ارتش رسمی عثمانی تقویت نشده بود. تا آخر دوره سلطنت محمود، سواره نظام ولایتی حدود ۶۰۰۰ تن افسر و سرباز داشت، اما بیشتر آنان نیروهایی نامنظم بودند؛ نیروهایی که از آموزش و رهبری چندانی برخوردار نبودند.

در سپاه توپخانه، دسته های مستقل منسوخ شده و همه مقامهایی که قبلاً در ازای خدمات خود فیف دریافت می داشتند، همچون دیوانیان کشور حقوق بگیر شدند. دسته های متحد شده براساس الگوهای برگرفته از نظام فرانسه به شش هنگ تقسیم شدند؛ واحد اصلی هر هنگ گروه آتشیاری بود که برای خود توپخانه و ترابری مستقل داشت. با ورود مشاوران پروسی در سال ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م، توپخانه به سوی نظام پروسی گرایش یافت؛ نیروهایی که از تحرک بیشتری برخوردار بودند به جای توپ با خمپاره اندازهای سبک سازماندهی شدند و استاندارد عمومی سه واحد توپخانه برای هزار نفر نیروی پیاده به کار گرفته شد. اما عثمانیها برآستی نمی توانستند که خود را با پیشرفتهای سریع علم توپخانه در اروپا، همگام کنند و بسیاری از دسته های نظامی هنوز هم در برابر اندک تلاشهای اصلاح طلبانه ای که به کار گرفته می شد، مقاومت می کردند.^{۱۱۹}

پیشرفت دیگری که طی سلطنت محمود در ارتش عثمانی انجام شد، تشکیل سازمان واقعی میلیشیای ذخیره (ردیف) در سالهای پس از ۱۲۴۹ هـ.ق / ۱۸۳۳ م بود. در این باره، سلطان برای کسب موافقت عمومی تلاشی پایدار کرد؛ وی اقدام جدید خود را تلاشی در راستای تأمین امنیت عمومی مردم توصیف کرد، زیرا با وجود چنین سازمانی ذخیره‌ای از نیروهای آموزش دیده فراهم می‌شد که می‌توانست در موقع بروز جنگ با سرعت و کارآمدگی بیشتر از آنچه که در گذشته اتفاق افتاده بود، به میدان درآید. نظام میلیشیا از قبیل نیروهایی را گزینش و تربیت می‌کرد، چنان که فقط افراد مستعد و آماده خدمت و آن هم متناسب با ضرورتها و ظرفیت هر روستا، به جبهه اعزام می‌شدند. ۱۲۰ طی نشستهای عمومی که در استانبول و مراکز اصلی ولایات برگزار شد، موافقت مردم جلب شد و سپس در ۸ جولای ۱۲۵۰ هـ.ق / ۱۸۳۴ م قانون میلیشیای ردیف اعلام شد. ۱۲۱ گردانهای ردیف در هر ولایت تشکیل شد، اگرچه در برخی نواحی که جمعیت مسلمانان اندک بود، چندین سنجاق با هم مشترکاً گردانی تشکیل می‌دادند چنان که روی هم رفته تعداد ۴۰ گردان با ظرفیت حدود ۵۷۰۰۰ تن ایجاد شد؛ سن اعضای میلیشیا بین ۲۳ تا ۳۲ سال بود. به آنان اجازه ازدواج داده شد و اعیان محلی که حکمرانان محلی آنان را برگزیده و باعالی نیز آنان را تأیید کرده بود، فرماندهی اعضای میلیشیا را در دست گرفتند. واحدهای نظامی یادشده سالی دو بار در ماههای آوریل و سپتامبر، در مراکز ولایات اجتماع می‌کردند و در آنجا تحت نظارت حکمرانان محلی و در نهایت تحت نظارت سرعسکر تمرینات سازمان یافته‌ای را انجام می‌دادند. حقوق نیروهای ردیف یک چهارم حقوق نیروهای رسمی می‌شد، بجز در مواردی که نیروهای ردیف مسؤلیتی فعالانه برعهده داشتند که در این صورت حقوقی مساوی با اعضای رسمی ارتش عثمانی دریافت می‌کردند. ۱۲۲

سازماندهی نیروهای ردیف با سرعت آغاز شد. تا سال ۱۲۵۱ هـ.ق / ۱۸۳۶ م، تعداد ۳۲ گردان فعال وجود داشت، اگرچه برخی اعیان محلی از بیم این که مبادا حکومت مرکزی از این نیروها در محدود کردن استقلال آنان استفاده کند، مخالفتهایی ابراز می‌داشتند. اما محمود خود از آن نگران بود که احتمالاً سازمان یادشده موضع اعیان و مقامهای محلی را در برابر گرایشهای تمرکزطلبی اصلاحات اداری وی تقویت کند. بنابراین، در سپتامبر سال ۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶ م، محمود سازمان نیروهای ردیف را به رسمیت شناخت تا از این طریق هم موجب گسترش این نیروها شود و هم این که آنان را بیش از پیش تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی قرار دهد. ۱۲۳ در این زمان، سازمان نیروهای ردیف به طور مستقیم از ارتش رسمی عثمانی الگو گرفت و با کاهش افراد گردانها، شمار هر یک به ۸۰۰ تن سرباز و افسر رسید. در این موقع، هر ولایت ناگزیر شد که به جای یک گردان، ۳ گردان سازمان دهد و

در نتیجه، شمار کل افراد به حدود ۱۰۰۰۰۰ تن در ۱۲۰ گردان بالغ شد که این خود نسبت به قبل، افزایشی قابل توجه بود. با سازماندهی گردانهای ولایات به صورت هنگهای منطقه‌ای، به فرماندهی مقامهایی که درجهٔ مشیری داشتند، از قدرت اعیان کاسته شد؛ هنگهای یادشده در ادرنه، نیش و شوملا در اروپا و در بورسا، قونیه، آنکارا، آیدین، ارزروم و سیواس در آناتولی مستقر شدند. علاوه بر این، واحدهای سواره نظام ردیف هم در آناتولی و هم در روملیا هر دو سازماندهی شدند^{۱۲۴} و سالی یکبار برای گذراندن دوره‌ای پیشرفته تر از آنچه که ممکن بود در ولایات فراهم شود، به استانبول اعزام می شدند.

اما مشکلاتی جدی وجود داشت. اعیان محلی با مقررات جدید مخالفت کردند و به همکاری خود خاتمه دادند. ثبت نام به کندی انجام می شد. فرار از خدمت افزایش یافت و از آنجا که نیروهای ردیف فقط شمشال و توپهای به جامانده از لشکر رسمی را دریافت می داشتند، از آموزش و تسلیحات کافی برخوردار نمی شدند. با وجود این، تشکیل چنین نیرویی خود پیشرفت مهمی بود. سازمان لشکرهای ولایتی که بعدها طی دوره تنظیمات تشکیل شدند، پی ریزی گردید. نیروهای امنیتی محلی به گونه‌ای قابل ملاحظه افزایش یافت. بتدریج، در اختیارات اعیان و مقامهای محلی محدودیتهایی اعمال شد و برای نخستین بار ذخیره‌ای از افراد لاقل تا اندازه‌ای آموزش دیده ایجاد شد که می توانستند لشکر فعال عثمانی را کمک کنند و چنین نیز می کردند.

سازمان جدید ارتش تا چه اندازه توانست مشکلات دیرینهٔ تدارکات و تسلیحات را حل کند؟ آذوقه و سایر مایحتاج ضروری را مستقیماً واحد سررشته داری ارتش در داخل نهاد سرعسکری فراهم می کرد. جیرهٔ افراد به طور یکجا خریداری و سپس در میان مأموران سررشته داری (وکیلی خارج) هر یک از سربازخانه‌های استانبول تقسیم می شد، حال آن که آذوقه و مایحتاج سربازان ولایتی را حکمرانان محلی از محل داراییهای باب عسکر فراهم می کردند. البته سوءاستفادهٔ مالی در همهٔ سطوح ادامه یافت، اما در نظام جدید، افراد بسیار بهتر از گذشته تغذیه و تدارک می شدند. از این گذشته، نیازهای گوناگون لشکر جدید سبب توسعهٔ نخستین کارخانه‌های جدید در امپراتوری شد. یک کارگاه دوزندگی (دکیم خانهٔ امیر) در سال ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م برای تولید اونیفورم، چکمه، جای قمقمه و غیره افتتاح شد و چند کارخانهٔ نساجی برای تأمین لباسهای مورد نیاز در ایزمیت و اسکودار احداث گردید. با کمک حکمران تونس و به منظور تأمین کالاهای مورد نیاز سپاه یک کارخانهٔ تولید فینه (فزخانه) در ازمیر تأسیس شد (۱۲۵۱ هـ.ق / ۱۸۳۵ م). کارخانه توپ ریزی (توپخانه) به صورت تشکیلات اصلی تولید و تعمیر توپها، خمپاره‌اندازها، ارابه‌ها، مینها و موشکها جای چند کارخانه قدیمی را گرفت؛ در این کارخانه آخرین روشهای تولید آلیاژ و اموری از این قبیل به کار گرفته می شد و

تجهیزات تولید شده از کیفیتی بسیار مرغوبتر از گذشته برخوردار شدند. علاوه بر این، یک کارخانه جدید تفنگ سازی (تفنگ خانه) در دلمه باغچه در ساحل بوسفور تأسیس شد که شمشال، کارابین، تپانچه، نیزه، سرنیزه، تبرزین و سایر جنگ افزارها را تولید می کرد، در حالی که در کارخانه های جدید باروت سازی سلطنتی (باروتخانه امیر) که در باقیر کوی (۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ م) ویشیل کوی (سن استفانو) (۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۳۸ م) نباشد، ترکیباتی بسیار بادوامتر از گذشته تولید می کرد. پیشرفتهای زیادی صورت گرفت، اما بی کفایتی عمومی و فقدان استانداردهای بالا، باب عالی را در سالهای باقیمانده سلطنت محمود، وسیعاً به واردات اروپا وابسته کرد. ۱۲۵

مشاوران خارجی

شکست عثمانی به دست روسها، سلطان و مشاورانش را چندان نیاشفست، چرا که تا این زمان، آنان در وضعی قرار گرفته بودند که ناگزیر بودند برتری نظامی اروپا را بپذیرند. اما شکست عثمانی به دست یک رهبر مسلمان یعنی محمدعلی مسأله ای دیگر بود، خاصه از آن روی که وی ظاهراً از دست نشانندگان سلطان بود. در واکنش به این امر بود که سلطان سرانجام از سر ناچاری حضور مشاوران خارجی را - از آن دست که قبلاً در مصر با موفقیت عمل کرده بودند - در خاک عثمانی پذیرفت. از مشاوران فرانسوی به دلیل کمکهایشان از حکمران مصر دعوت نشد و بریتانیا نیز به دلیل همکاری دیرینه اش با روسیه، چندان مورد اطمینان نبود. محمود همچنین از آن بیمناک بود که مبادا در صورت پذیرش چنین کمکی، تحت نظارت و انقیاد یکی از قدرتها قرار گیرد. بنابراین پس از پذیرش اصل قبول کمک از قدرتهای خارجی، منابع متعدد مورد توجه قرار گرفت تا از این طریق هم از وابستگی بیش از اندازه به یک کشور جلوگیری شود و هم این که از سیاست قدیمی عثمانی مبنی بر استفاده از رقابتهای قدرتهای گوناگون در راستای منافع امپراتوری، غفلت نشود.

بسیاری از مشاوران خارجی در نتیجه تمایلات مقامهای عثمانی به داخل کشور راه یافتند. احمد فوزی پاشا، فرمانده نیروهای گارد ویژه، به هنگام بازگشت از مأموریت ویژه ای به سن پترزبورگ (۱۲۵۰ ه.ق / ۱۸۳۴ م) تعدادی افسر روسی را با خود به کشور آورد. رقیب وی یعنی سرعسکر خسروپاشا نیز یک ستوان روسی به نام کاولوف [۴۰] را به امر آموزش پیاده نظام لشکر منصور در استانبول منصوب کرد (۱۲۵۰ ه.ق / ۱۸۳۴ م). همچنان که سلطان

پیش بینی کرده بود، قدرتهای دیگر از بیم این که از قافله کشورهای کمک کننده عقب نمانند، خود پیشنهاد کمک می دادند. در سال ۱۲۵۱ هـ.ق / ۱۸۳۵ م، بریتانیا کمکهای صنعتی و نظامی خود را شامل کوره های ذوب فلز و مته های بخار آغاز کرد و علاوه بر آن، مهندسان و کارگرانی را نیز به منظور راه اندازی و نگهداری آنها گسیل داشت. افسران بریتانیایی برای طراحی دوباره و تجدید بنای استحکامات عثمانی در سال ۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶ م وارد کشور شدند، اگرچه سوء ظن های محمود نسبت به آنان دامنه فعالیتهايشان را محدود می کرد. وی هنوز در صدد اخذ کمک از کشوری بود که هیچ گونه منافع قبلی در خاورمیانه نداشته باشد تا این که سرانجام با کمک پروس که قدرتی رو به رشد در اروپا بود و از نظر نظامی اعتباری هم داشت، موافقت کرد. از سال ۱۲۴۹ هـ.ق / ۱۸۳۳ م تا ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۸۳۹ م، چندین هیأت مشاور پروسه به عثمانی آمدند و افسرانی بسیار بهتر از آنچه که هیأت های کشورهای دیگر پیش از این تربیت کرده بودند، برای ارتش عثمانی تربیت کردند و از این روی از احترام و توجهی بسیار بیشتر برخوردار شدند. در میان افراد هیأت پروسه، کسی که به مراتب بیش از دیگران باب عالی را کمک کرد، ستوان جوانی به نام هلموت فون مولتکه [۴۱] بود که بعدها طی دوره زندگی خود یکی از برجسته ترین مقامهای نظامی اروپا شد. بیشتر مأموریت های فن مولتکه و دیگران مأموریت های فنی بود از جمله: نقشه برداری نواحی مرزی و توصیه درباره بهبود وضع استحکامات، نوسازی کارخانه ها، تشکیل گردانها و دسته های نمونه پیاده نظام و سواره نظام و آموزش سربازان و افسران عثمانی در کاربرد آخرین سلاحها و تاکتیکهای نظامی. اما مستشاران پروسه نیز موفقیت قابل توجهی نداشتند و این امر چندان هم به شمار اندک آنان مربوط نمی شد، بلکه بیشتر از آنجا ناشی می شد که عثمانیها همچنان از نظرات و توصیه های کفار حتی آنانی که مورد احترام شان بودند، اکراه داشتند. علاوه بر این مستشاران پروسه معمولاً تحت تأثیر همان نگرش اروپایی خود مسلمانان را با دیده تحقیر می نگریستند و بیشتر با غربیها و اعضای اقلیت های امپراتوری ارتباط داشتند؛ آنان همراه با این افراد و گروهها به تمسخر میزبانان خود می پرداختند و خود موجب بروز بیشتر دشمنیها و عدم تفاهم رایج در جامعه می شدند. ۱۲۶

سازمان شهری

محمود دوم روندی را آغاز کرد که طی آن حکومت شهری در قلمروهای امپراتوری ایجاد

شد. در نظام سنتی عثمانی، دامنه عملکرد و نظارت در شهرها بسیار محدود بود. مقامهای شهری تنها تا آنجا که انجام دیگر مسؤولیتهای رسمی آنان در حکومت اجازه می داد، به امور شهری می پرداختند. در همکاری با اصناف که عوامل واقعی تنظیم زندگی اقتصادی شهری و نظارت بر آن بودند، در استانبول و سایر شهرهای بزرگ، محتسب به اقتضای مسؤولیت رسمی خود در ممیزی و تحویل مالیات بازاریان به خزانه، قیمتها و اوزان کالاهای بازار را تنظیم می کرد. شهر امینی (مأمور شهری) ضمن انجام وظیفه رسمی خود در احداث، نگهداری و تکمیل ساختمانهای دولتی، مقررات مربوط به ساختمانها و خیابانها را اعمال می کرد و وضع انبارهای آب و آذوقه را سامان می بخشید. در استانبول، وظایف مربوط به پلیس و آتش نشانی را دسته های نظامی در محدوده حوالی سربازخانه های خود برعهده داشتند. در شهرها و روستاهای کوچکتر، مراقبت از شهر برعهده سپاهی محلی بود که از سوی حکمران منصوب شده بود تا قاضی را در اعمال مقررات دادگاههای شرع یاری رساند. بجز این امور، بیشتر وظایفی که امروزه در جوامع مدرن برعهده حکومت شهری است، برعهده اصناف و ملتها بود، ملتها از طریق دادگاهها، مدارس، بیمارستانها، خانه های سالخوردگان و معلولان و سازمانهایی از این قبیل و همچنین از طریق گاردهای ویژه پلیس که برای مراقبت از محله های مسکونی استخدام شده بودند، امور شهری را انجام می دادند. تنها هماهنگی ممکن میان فعالیتهای مقامهای حکومت و این گونه سازمانهای خصوصی از طریق معاونان رؤسای ملتها که در روستاها و محلات شهرهای بزرگتر مسلمان نشین کدخدا و در نواحی غیرمسلمان خوجه باشی خوانده می شدند، انجام می شد؛ اما اقتدار و فعالیتهای این افراد بسیار محدود بود.

طی سالهای سلطنت محمود دوم، تغییر ساخت سنتی حکومت شهری به صورت یک نظام واقعی حکومت شهری، آغاز شد؛ اما این حرکت تا حدود زیادی، بخشی از یک برنامه مشخص نبود، بلکه بیشتر در واکنش به مشکلات چندی صورت گرفت که بسیاری از آنها از اصلاحات خود سلطان ناشی می شد و عاقبت به انتصاب مقامهایی انجامید که مسؤولیتهای ویژه ای در امور شهری داشتند. چنین بود که با برجیده شدن دسته هایی که از دیرباز حفاظت از استانبول را - بویژه بنی چریها و بستانچها - برعهده داشتند و واگذاری مسؤولیت آنان به لشکر منصور، نظام ویژه پلیس پایتخت شکل گرفت؛ این تشکیلات ۱۵۰ پلیس حرفه ای (کاواس) و ۵۰۰ تن نیروی غیررسمی (سی من) در اختیار داشت که در ستادهای (تومروک) واقع در محله های اصلی شهر مستقر می شدند؛ این ستادها نه فقط مقر نیروهای انتظامی و افسران بود، بلکه دادگاههای پلیس نیز محسوب می شد یعنی در این مراکز کارشناسان حقوقی افراد متخلف را محاکمه و جریمه می کردند (۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م).^{۱۲۷} این سازمان اساس نخستین نیروی مستقل پلیس در آن زمان قرار گرفت. در حالی که لشکر منصور به مسؤولیت قدیمی بنی چریها

یعنی آتش نشانی استانبول نیز اشتغال داشت، در سال ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م، حکومت مرکزی چندین ایستگاه آتش نشانی (حریق تلمبه لاری) در نقاط مهم پایتخت ایجاد کرد و گروه جدیدی از آتش نشانهای غیر نظامی را (تلمبه جیلار) که بویژه به همین منظور استخدام شده بودند، در ایستگاههای یادشده به کار گماشت. ۱۲۸ مالیات جهاد (رسومات جهادیه) که برای مغازه ها و بازارها و به منظور تأمین هزینه های لشکر جدید و همچنین جنگ با روسیه وضع شد، محتسب را نیز به صورت یک مقام رسمی شهری در آورد که دامنه اختیاراتش بیش از وضع مقررات ویژه بازار بود، اگرچه نام قدیمی آن با اندک تغییری تحت عنوان احتساب آقاسی (۳ سپتامبر ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۶ م) باقی ماند. ۱۲۹ احتساب آقاسی نه فقط اصناف بلکه کسانی را که از خارج از شهر آمده بودند و کار و مسکن ثابتی در شهر نداشتند، نیز تحت نظارت داشت و این به وی امکاناتی بخشیده بود که می توانست دامنه اختیارات نهاد واحدی را به سراسر جمعیت شهر گسترش دهد، اگرچه تداوم نظارت سرعسکر در مقام فرماندهی لشکر منصور بر نیروی پلیس، قدرت وی را بشدت محدود می کرد. اندکی بعد، محمود در پی تلاشهای خود برای ایجاد تشکیلات جدید سرشماری به منظور سامان دادن به امر مالیات و سر باز گیری، شهر داران محلی (مختار) یا کدخدایانی (کهیا) را در هر ناحیه مسلمان و غیر مسلمان شهرهای امپراتوری منصوب کرد؛ این افراد که تحت نفوذ احتساب آقاسی در استانبول فعالیت می کردند، در وهله نخست می بایست افراد را سرشماری و سپس مقرراتی را درباره پوشش عمومی مردم وضع می کردند. آنان در مقام نمایندگان رسمی حکومت مرکزی در محلات مختلف اسبابی را فراهم می آوردند که از طریق آن دولت می توانست اختیارات اصناف و ملتها را افزایش دهد و سپس قدرت خود را جایگزین آنها کند. ۱۳۰ چندی نباید که نمایندگان دولت با انجام وظایف محوله اساس قدرت خود را پی ریزی کردند؛ آنان این مقصود را با انجام وظایفی از این قبیل پی گرفتند: تهیه فهرستهای سرشماری از محلات تحت نظارت خود؛ انجام هر گونه تغییر و تحوّل لازم؛ اعزام رجال سیاسی به منظور شناسایی ساکنان محلی تا بتوانند گذرنامه هایی را که در این دوره برای انجام مسافرتها ضرورت داشت، صادر کنند و تهیه فهرست ثروت و دارائیهایی که اساس نظام مالیاتی جدید بر آن استوار بود. انجمنهایی از بزرگان محلی که به نمایندگی از سوی اجتماعات مهم مذهبی، اقتصادی و اجتماعی نواحی خود برگزیده شده بودند، نمایندگان رسمی حکومت را در تحقق مقاصدشان تقویت و یاری می کردند و بدینسان عنصر واقعی مردمی در روند فعالیتهای حکومت تمرکز یافته وارد شد. ۱۳۱ در استانبول، مقام شهر امینی منسوخ شد و مسؤولیتهای وی در امور مربوط به احداث ساختمانهای دولتی و نظارت بر ساختمانهای خصوصی به سرمعمار سلطان (معمارباشی) تحت عنوانی جدید به نام مدیر ساختمانهای سلطنتی (ابنیه خاصه مودور) واگذار گردید؛ بدینسان احتساب آقاسی و معاونانش در محله ها، در مقام

مأموران اصلی شهرداری حکومت در استانبول و سایر شهرهای مهم امپراتوری قرار گرفتند. ۱۳۲ این تشکیلات پایه و اساس شهرداریهای واقعی که در دوره تنظیمات و پس از سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م ایجاد گردید، شد.

آموزش و پرورش

سرانجام، انجام اصلاحات در ارتش و نظام اداری می بایست بر گسترش یک نظام کار آمد آموزشی متکی می شد تا جوانان عثمانی را از دانش لازم برای تحقق مسؤولیتهاشان بهره مند کند. مشکل اساسی در این راه، نظام سنتی آموزش و پرورش بود؛ نظامی که تحت نظارت ملتها بود و مدارس مذهبی علما آموزش مسلمانان را در انحصار داشتند. علما در حفظ این امتیاز انحصاری مصر بودند، بویژه از آن روی که این امتیاز نفوذ آنان را بر توده مردم و فرمانروایان به طور یکسان حفظ می کرد. همان بی توجهی و غفلتی که توان نهادهای سنتی امپراتوری را تحلیل برده بود، سبب شده بود که نظام آموزشی عثمانی حتی در همان بافت سنتی خود نتواند آموزش خوبی ارائه دهد. اگر قرار بود که جوانان مسلمان در مدارس عالی فنی ادامه تحصیل دهند، می بایست که آموزشهای مقدماتی را در ریاضیات، علوم و زبانهای خارجی فرامی گرفتند. محمود نمی توانست آشکارا نظام آموزشی سنتی مسلمانان را منسوخ و به جای آن نظام غیر مذهبی جدیدی را مستقر کند، زیرا که پذیرش این اقدام برای علما بسیار سخت بود بنابراین، محمود تصمیم گرفت مدارس مسلمانان را همچنان دست نخورده حفظ کند، اما در کنار آنها نظام آموزشی جدید و غیر وابسته به علما را برقرار کند. از این روی، محمود در نظام آموزشی عثمانی انشعابی ایجاد کرد؛ وجود دو نظام مختلف آموزشی که هر یک فلسفه و برنامه جداگانه ای را دنبال می کردند، موقعیتی را فراهم آورد که طی یک قرن جامعه عثمانی را تجزیه کرد تا این که سرانجام جمهوری ترکیه مدارس مذهبی را بکلی برچید.

اما نظام جدید آموزشی از کدام مقطع باید آغاز می شد؟ محمود برای اجتناب از برانگیخته شدن مخالفت علما، نظام خود را به جای آن که از مقطع ابتدایی و در سطوح مکتبها آغاز کند، از مقطع فارغ التحصیلان مکتبها یعنی افرادی که تمایل نداشتند در مدارس علمیه ادامه تحصیل دهند، آغاز کرد. وی برای این دسته از افراد (که معمولاً نوجوانانی میان ۱۲ تا ۱۶ سال بودند) مدارس ویژه ای تأسیس کرد که آموزشهای لازم برای ادامه تحصیل در مدارس فنی را برای آنان فراهم می آورد. برای نوجوانان ذکور مسلمان دو مدرسه رشديه در مساجد سلیمانیه و سلطان احمد در استانبول تأسیس شد که دروسی از قبیل دستور زبان، تاریخ و ریاضیات را برای آنان که مایل بودند در مدارس فنی نظامی ادامه تحصیل دهند، تدریس می کرد. برای آنانی که مایل بودند به سازمانها و ادارات حکومتی وارد شوند مکتب معارف عدلیه و مکتب معارف

ادبیه تأسیس شد که در آنها دروس عربی، فرانسه، جغرافی، تاریخ، علوم سیاسی و ریاضیات تدریس می‌شد. مکتب عرفانیه نیز در بابعالی برای دبیرانی تأسیس شد که در بخشهای مختلف حکومتی مشغول خدمت بودند و می‌خواستند که با کسب دانش نوین و غیر مذهبی به درجات و مقامهای بالا دست یابند. ۱۳۳

علاوه بر این، محمود مدارس عالی فنی را احیا کرد و آنها را گسترش داد. مدرسه مهندسی دریایی (مهندس خانه بحریه همایون) و مدرسه مهندسی ارتش (مهندس خانه بریه همایون) تا قرن نوزدهم نیز دایر بود؛ هرچند که در این زمان از این مدارس چیزی چندان فراتر از نام آنها باقی نمانده بود چون که هیأت علمی و دانش آموزان مدرسه فنی لشکر عمده پراکنده شدند و ساختمان مدرسه مهندسی دریایی در اثر آتش سوزی سال ۱۲۳۷ هـ. ق / ۱۸۲۱ م ویران شد و ساختمان دیگری به جای آن بنا شد؛ اگرچه مدرسه با شمار اندکی دانش آموز و اعضای هیأت علمی به فعالیت خود ادامه داد. در نخستین گام، محمود به منظور تربیت مرئیان مورد نیاز مدارس و همچنین افسران مورد نیاز ارتش با الگو قرار دادن دوباره اقدام محمده علی، اعزام دانشجویان به اروپا را آغاز کرد (۱۲۴۳ هـ. ق / ۱۸۲۷ م). علاوه بر تأسیس یک مدرسه پزشکی جدید (طب خانه امیر) با بخشهای مختلف پزشکی، جراحی، تشریح و علوم پزشکی، سلطان در سال ۱۲۴۸ هـ. ق / ۱۸۳۲ م یک مدرسه جراحی مستقل (جراح خانه) و در سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م یک مدرسه پزشکی سلطنتی (مکتب شاهانه طبیه) در مدرسه قدیمی قصر واقع در غلظه سرای تأسیس کرد؛ اما کمبود تجهیزات و متون درسی و عدم تمایل دیرینه مسلمانان به کالبدشکافی پیشرفت را کند و دشوار می‌کرد. در سال ۱۲۴۴ هـ. ق / ۱۸۲۸ م، سلطان تحت مدیریت خواجه اسحاق افندی که یهودی مسلمان شده‌ای بود، مدرسه مهندسی ارتش را احیاء کرد؛ خواجه اسحاق در برنامه درسی تجدیدنظر کرد، سطح مواد آموزشی را بالا برد و شمار دانشجویان را تا آخر سلطنت محمود به حدود ۲۰۰ تن افزایش داد. مدرسه مهندسی دریایی نیز توسعه و سپس به مقر جدید در حییلی آدا، جزیره‌ای در دریای مرمره، انتقال یافت. یک مدرسه سلطنتی موسیقی (موزیکای همایون مکتبی) در سال ۱۲۵۲ هـ. ق / ۱۸۳۶ م تأسیس شد تا دسته‌های نوازندگان ارتش جدید را تربیت کند. مآلاً، در نتیجه تداوم کمبود افسران آموزش دیده در ارتش، محمود مدرسه جدیدی (مکتب علوم حریه) برای تدریس علوم نظامی تأسیس کرد. از آنجا که این اقدام به اصرار رئیس گاردهای سلطنتی، نامق پاشا، و برخلاف توصیه خسروپاشا صورت گرفت، مدرسه تحت نظارت و سیادت فرماندهی خاصه قرار گرفت تا از اعمال نفوذهای سرعسکر در امان باشد. دوره‌های آموزشی در سال ۱۲۵۲ هـ. ق / ۱۸۳۶ م، در بخش ماچکای استانبول آغاز شد و طی سه سال حدود ۲۰۰ دانش آموز در این مدرسه مشغول تحصیل شدند. ۱۳۴

بنابراین، تا آخر سلطنت محمود، چندین مدرسه فنی پیشرفته فعالیت داشت که در هر دوره ۱۰۰۰ دانش آموز را می پذیرفت. اما مشکلاتی وجود داشت که تأثیر و کارایی آنها را محدود می کرد. قرارگاهها همواره کوچک و نا کافی بود و مدارس بناچار از ساختمانی به ساختمان دیگر منتقل می شدند و حتی همین ساختمانها اغلب در اختیار نهادهای قدرتمندتر سیاسی قرار می گرفت. تجهیزات آموزشی و کتاب درسی تقریباً وجود نداشت؛ اگرچه برخی از مریبان افرادی دلسوز و مقتدر بودند، اما بیشتر آنان فاقد این ویژگیها بودند. تحولات سیاسی اغلب پیشرفتهای انجام شده را بی نتیجه می کرد. اندک مریبان خارجی که در داخل کشور وجود داشتند، بیشتر در ارتش به کار گرفته می شدند، چنان که شمار کمی از آنان می توانستند بیشتر اوقات خود را در مدارس بگذرانند. چون تعداد اندکی از دانش آموزان از آمادگی کافی برخوردار بودند، این مدارس هنوز ناگزیر بودند که فرصتی را به تدریس موضوعات اساسی ریاضی، تاریخ، جغرافی و دروسی از این قبیل اختصاص دهند، اگرچه برنامه های دقیق برای درس آنان تدوین و در تقویم وقایع و منابع دیگر منتشر شده بود. بنابراین، سلطنت محمود بسختی توانست آموزش علوم غیر مذهبی را آغاز کند. تداوم و موفقیت در آموزش علوم غیردینی در واقع مستلزم کوششهای پایدارتر اصلاح گران عصر تنظیمات بود.

بیداری جامعه عثمانی

سلطنت محمود دوم نه فقط آگاهی جدیدی نسبت به غرب به بار آورد و آن را قابل تحسین ساخت، بلکه این احساس را به وجود آورد که برای حفظ امپراتوری در برابر اروپای پیشرفته به لحاظ تکنولوژیک، لازم است که شیوه های سنتی عثمانی کنار گذاشته شود. عثمانیها دیگر نمی توانستند غرب را به دیده تحقیر بنگرند و رفته رفته، همه ابعاد زندگی آنان، از پوشش ظاهری مردم تا زبان و طرز تفکر و حتی سرگرمیهایشان دستخوش تغییر شد.

محمود خود رهبری حرکت جدید را در دست گرفت و اقامتگاه خود را در سال ۱۲۳۱ ه.ق / ۱۸۱۵ م از قصر قدیمی توپ قابی واقع در ارتفاعات استانبول قدیم به قصر جدیدتری که در امتداد بوسفور در دلمه باغچه بنا شده بود، تغییر مکان داد. قصر جدید اقامتگاه رسمی فرمانروا شد و تا زمان عبدالعزیز چنین بود تا این که وی در اواخر قرن نوزدهم اقامتگاه سلطان را به قصری جدیدتر واقع در تپه های بالای شهر در بیلدیز منتقل کرد. قصر دلمه باغچه برخلاف قصر قدیمی به جای مخده و نیمکت با مبل و صندلی و میزهای غربی تجهیز شد. محمود بتدریج در لباس پوشیدن و وضع ظاهری پادشاهان اروپایی را الگوی خود قرار داد؛ وی ریش خود را کوتاه می کرد؛ کلاههایی بر سر می گذاشت و فراگها و شلوارهایی بر تن می کرد که به تقلید از الگوهای غربی و با تغییراتی متناسب شخص وی فراهم شده بود. وی برخلاف نیا کانش که خود

را در قصرهای مجلل محبوس می کردند (حتی سلیم سوم با هیأت مبدل در خیابانهای استانبول تردد می کرد)، در میان مردم ظاهر می شد و اغلب سوار بر ارابه‌ای به سبک اروپایی (فایتون) رفت و آمد می کرد. گاهی نیز اتفاق می افتاد که سلطان برای بررسی اوضاع به ولایات سفر می کرد. محمود نخستین سلطانی بود که در مهمانیهای عمومی، کنسرتها، اپراها و باله‌هایی که در بعضی از سفارتخانه‌های کشورهای اروپایی برگزار می شد، حضور می یافت و با کمک دوزنتی بود که گروهی از موسیقیدانان اروپایی به امپراتوری عثمانی دعوت شدند و موسیقیدانان خاصه را به صورت گروه موسیقی نظامی غربی تربیت کردند چنان که آنان می توانستند برای مهمانان اروپایی کنسرتی اجرا کنند.

بار دیگر سلطان در جلسه‌های مقامهای بلندپایه کشور و به طور منظم در دیوان وزیران حضور می یافت و رأی خود را در امور مورد بحث فی الحال مطرح می کرد و در این احوال پوشش و رفتار سلطان الگویی شد که وزیران در تقلید هرچه بیشتر از این الگو بر یکدیگر پیشی می گرفتند. چندی نپایید که وزیران، دیوانیان و مأموران نظامی نیز رفته رفته در پوشش جدید با فراگها یا اونیفورمها و شلوارهای سبک اروپایی ظاهر شدند و کلاه فینه که قبلاً به عنوان کلاه رسمی لشکر منصور تعیین شده بود، مهمترین نشان تجدد و انسان متجدد تلقی شد و بر سر گذاشتن عمامه که پیشتر نشانه‌ای از تمایزات مذهبی، سلسله مراتب شغلی و طبقاتی در جامعه سنتی عثمانی بود، منسوخ گردید. در سال ۱۲۴۵ ه.ق / ۱۸۲۹ م، پس از آن که پوشش جدید در واقع، مورد قبول بیشتر طبقات جامعه قرار گرفت، طبق قانون استفاده از آن برای افراد غیر نظامی و همچنین سربازان و دیوانیان اجباری شد؛ به گونه‌ای که پوشیدن عمامه و عبا تنها به کار گزاران مذهبی ملهای گوناگون اختصاص یافت. سلطان آموزش زبان فرانسه را آغاز کرد و طولی نکشید که بخشهای ترجمه ادارات و مدارس که به آموزش زبان خارجی اختصاص یافته بودند، از جوانان مشتاقی پر شد که خود را برای ارتقاء به مقامهای بالا در میان نخبگان جدید جامعه آماده می کردند. تماس میان عثمانیها و خارجیان تا حدود زیادی افزایش یافت و نتایج سودمند آن همه کشورهای ذینفع را بهره‌مند کرد. البته، همه این تحولات جلوه‌های ظاهری عزم حکومت در ایجاد تغییراتی بنیادی بود که گسترش آن خاصه به قلمروهایی که علما در آن منافع ثابت و شخصی داشتند، امری دشوار بود و مخالفت آنان را برمی انگیزت. در نهاد مذهب هیچ گونه اصلاح اساسی انجام نشد و این نهاد موقعیت خود را در جامعه عثمانی به صورت سنگر مقدم محافظه کاران همچنان حفظ کرد. اما با وجود این، همچون سایر قلمروها، روند تضعیف موقعیت آن آغاز شده بود. ۱۳۵

دومین بحران مصر

شکستهای فاجعه بار جدیدی که محمدعلی اندکی پیش از مرگ محمود بر پیکر حکومت وی وارد آورد، سلطنت او را گرفتار عاقبتی بحرانی کرد. در این جدال جدید، حکمران مصری فقط تا حدودی تقصیر داشت. محمود خود در نتیجه اصلاحات اولیه نظامی گرفتار چنین سوء تفاهمی شد که می تواند محمدعلی را بر جای خود بنشانند و بویژه سوریه را نجات دهد. در این احوال تنها کسی که وی را از انجام هر گونه اقدامی علیه محمدعلی منع می کرد، نخست وزیر بریتانیا، پالمستون، بود؛ وی در عین حال که با محمدعلی به دلیل پیوستگی با فرانسه مخالفت داشت، از عواقب مصیبت بار هر گونه حمله ای به مصر پیش از آن که اصلاحات استانبول بتواند نتایج واقعی خود را در ارتش آشکار کند، بدرستی آگاه بود. روسیه نیز از بروز جنگ جدید چندان خوشنود نبود، زیرا هر گونه درگیری جدید که به اقتدار بیشتر محمود دوم یا محمدعلی می انجامید، ادامه سلطه روسها را بر امپراتوری دشوار می کرد. اما برغم این مخالفتها، بهانه هایی جدی برای بروز هر گونه اختلاف وجود داشت؛ بهانه هایی که دشمنی محمود و جاه طلبی محمد آنها را تشدید می کرد. در سال ۱۲۵۰ ه. ق / ۱۸۳۴ م، اندکی پس از برقراری صلح میان مصر و عثمانی، کوشش محمدعلی در کاهش دادن خراج سالانه مصر موجب بروز تنشهایی در روابط این کشور با امپراتوری عثمانی شد. علاوه بر این، برغم آن که سلطه مصریان بر سوریه در آغاز با استقبال مردم محلی مواجه شده بود، سربازگیری و نظامهای مالیاتی جدید ابراهیم پاشا و استفاده وی از کار اجباری، تلاشهایش در اعطای حقوق مساوی به مسیحیان و تحمیل انحصارهای دولتی بر تولیدات مهم محلی رشته قیامهایی را برانگیخت که محمود را به انجام مداخله تشویق کرد.

در روز ۲۲ مه سال ۱۲۵۰ ه. ق / ۱۸۳۴ م، یک لشکر عثمانی خود را برای ورود به سوریه آماده کرد و تنها فشار شدید بریتانیا و روسیه مانع بروز جنگ شد. در ۲۵ مه سال ۱۲۵۴ ه. ق / ۱۸۳۸ م، دوباره وضع بحرانی شد؛ در این زمان محمدعلی که با گذشت هر چه بیشتر عمرش، بیشتر تمایل می یافت که اساس سلسله حکومتی خود را مستحکم کند، اعلام کرد که قصد دارد خود را پادشاه مستقل مصر بداند. محمود دوباره لشکر خود را بسیج کرد، اما در این برهه، حتی فرانسه هم با تغییر وضع موجود مخالف بود و محمدعلی عقب نشست. در خاتمه، بریتانیا از این موقعیت ویژه بیشترین بهره را برد. پالمستون و مصطفی رشید با استفاده از وضع موجود با معاهده تجاری بالتالیمانی [۴۲] (اوت ۱۲۵۴ ه. ق / ۱۸۳۸ م) موافقت کردند؛

معاهده‌ای که براساس آن امتیازات قدیمی بریتانیا مبنی بر برخورداری از حقوق کاپیتولاسیون در امپراتوری عثمانی تاکید شد و دامنه آنها نیز گسترش یافت. تجدید منافع تجاری بریتانیا در خاورمیانه نشانه پایان بی اعتمادی محمود نسبت به بریتانیا بود و روابط نزدیکتری میان این دو کشور آغاز شد که در بلندمدت، پشتیبانی لازم را در خطرترین لحظات بحرانی برای امپراتوری فراهم آورد. ۱۳۶

برغم کوششهای مداوم قدرتها در آرام نگاه داشتن عثمانیها و مصریها، هر دو سو برای شروع جنگ مهیا شدند. ابراهیم پاشا نیرویی مرکب از ۵۰۰۰۰ سرباز در حلب فراهم آورد و در معابر کیلیکیه، از سوریه تا فلات آناتولی، استحکاماتی بنا کرد. محمود نیز نیروی قابل ملاحظه‌ای در آناتولی شرقی واقع در شمال رود فرات گرد آورد و گروهی از مستشاران پروسی از جمله فون مولتکه را برای کمک به عملیات آنان اعزام داشت. اما این نیرو در اصل نه از افراد آموزش دیده لشکر منصور، بلکه از قبایل کرد و ترک فراهم شده بود و امید می رفت که تنها با حضور آنان در جبهه‌های نبرد سوریه قیامی عمومی علیه ابراهیم برپا شود و بدینسان برغم اخطارهایی که قدرتها از قبل در مورد ایجاد هر گونه برخوردی داده بودند، بی هیچ برخوردی سلطه عثمانی احیاء شود. اما زمانی که لشکر عثمانی از فرات گذشت و پیشروی به سوی حلب را آغاز کرد (۲۱ آوریل ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م)، هیچ گونه قیامی صورت نگرفت، زیرا که دیوانیان و لشکریان مصری در انقیاد مصریها بسیار موفق عمل کرده بودند. در این احوال، ابراهیم نیروهای خود را در ارتفاعات مشرف بر دره‌ای میان نزیب و بیره جیک تقسیم کرد و بر راههای دستیابی به حلب نظارت یافت. بنابراین زمانی که عثمانیها حمله جبهه‌ای خود را عمده به تحریک علما و بی توجه به توصیه فون مولتکه آغاز کردند، بکلی تارومار شدند؛ بیشتر سربازان به قتل رسیدند و تنها شمار اندکی توانستند به داخل آناتولی بگریزند (۲۴ ژوئن ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م). در ۳۰ ژوئن سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م، محمود دوم که در اثر ابتلاء به بیماری سل طی چندین ماه تضعیف شده بود، در گذشت؛ مرگ وی ظاهراً پیش از دریافت اخبار مربوط به شکست فاجعه بار عثمانیها اتفاق افتاده بوده است و در نتیجه برخلاف آنچه در اغلب گزارشها آمده است، شکست در جنگ نمی توانسته است علت مرگ وی بوده باشد. اما این شکست برای همه کسانی که از اصلاحات وی حمایت می کردند، ضربه‌ای سخت بود هرچند که این ضربه بر پیکر ارتش قدیمی و نه ارتش جدید عثمانی وارد می آمد. اما در این برهه، سرنوشت روندی که محمود در نوسازی کشور آغاز کرده بود به کجا می انجامید؟ آیا دور جدیدی از واکنشهای مخالف از آن دست که پیشتر در پی مرگ سلیم سوم اتفاق افتاده بود، آغاز می شد؟ با اعلام اصلاحات تنظیمات در آغاز سلطنت جانشین محمود و تأکید بر تداوم سیاستهای وی سؤالات یادشده پاسخ خود را یافتند.

یادداشت‌های فصل اول

- 1 Shaw, *Empire of the Gazis*, pp. 273-277.
- 2 Cevdet¹, IX, 3-5; Juchereau, *Révolutions*, II, 199-209; Uzunçarşılı, *Alemdar*, pp. 138-143.
- 3 Şanizade, I, 66-72; Cevdet¹, IX, 332-338; Juchereau, *Révolutions*, II, 343-346; Karal, OT, V, 96.
- 4 Berkes, pp. 90-91; Lewis, pp. 74-75; Inalcık, "Sened".
- 5 Cevdet¹, IX, 9, 12; Şanizade, I, 97-98; Uzunçarşılı, *Alemdar*, pp. 144-145; Karal, OT, V, 97.
- 6 Asım, II, 237-240; Şanizade, I, 99-100; Cevdet¹, IX, 16 Uzunçarşılı, *Alemdar*, p. 147.
- 7 Uzunçarşılı, *Alemdar*, pp. 145-146; Asım, II, 237-238; Şanizade, I, 78-79; Cevdet¹, IX, 10-11; Karal, OT, V, 97; Schlechta-Wssehrd, pp. 191-192.
- 8 Uzunçarşılı, *Alemdar*, p. 212; Juchereau, *Histoire*, II, 250-251.
- 9 Şanizade, I, 98; Asım, II, 240; Cevdet¹, IX, 15-18.
- 10 Uzunçarşılı, *Alemdar*, pp. 213-214, I, 105; Cevdet¹, IX, 20; Schlechta-Wssehrd, p. 198.
- 11 Asım, II, 243; Şanizade, I, 107-109; Cevdet¹, IX, 26, 30-31, 33-35; Juchereau, *Révolutions*, II, 233.
- 12 Uzunçarşılı, *Alemdar*, p. 165.
- 13 Asım, II, 258-259; Şanizade, I, 141; Cevdet¹, IX, 47.
- 14 Levy, pp. 60-86; Asım, II, 237-260; Şanizade, I, 91, 100-105, 107-112, 116-148; Cevdet¹, IX, 12-55; Juchereau, *Histoire*, II, 250-271, and *Révolutions*, II, 217-239; Schlechta-Wssehrd, pp. 199-228; Şanizade, I, 105-144; Arapyan, pp. 16-26; Uzunçarşılı, *Alemdar*, pp. 154-183.
- 15 Shaw, *Between Old and New*, pp. 122-123.
- 16 BVA, Kanunname-i Askeri, II, 1a-b; Uzunçarşılı, *Kapukulu*, II, 108.
- 17 BVA, Kepeci, nos. 3258, 3259; Kanunname-i Askeri, II, 1a-7b; Cevdet Askeri, no. 449; Şanizade, II, 156; Cevdet¹, XII, 167; Levy, pp. 101-103.
- 18 Esat, *Tarih*, I, 258a-b, 296b-297a; Cevdet¹, XII, 122; Levy, pp. 103-105.
- 19 Şanizade, III, 22-25.
- 20 Cevdet², X, 218-219; Şanizade, IV, 98, 104-106, 128-129; Levy, p. 106; BVA, Kepeci, nos. 4825-6, 4829-35, 4985.
- 21 Lütfî, V, 145-146.
- 22 BVA, HH 48523, 48958; BVA, Kepeci, 6699, 6702, 6706; Levy, p. 106.
- 23 Reed, pp. 51-70; Levy, p. 107; Esat, *Tarih*, I, 8a, 41a, 94a-b, 139a-141a, 155b, 248a-b, 290b, 316b; Şanizade, I, 185, 201-202, II, 11-13, 76-78, 234-237, 291-292, III, 89-90; *Vakayi-i Enderun*, pp. 206-207, 223, 238-239, 288-289; Cevdet¹, IX, 208, 210, 228, 273, 293, XII, 61, 79-80, 123-151; BVA, HH 17884, 17328; Uzunçarşılı, *Kapukulu*, I, 522.
- 24 Howard Reed, "Agha Hüseyin Pasha," EI², III, 628-629; Levy, pp. 108-109; Esat, *Tarih*, I, 162a-b; *Vakayi-i Enderun*, p. 271.
- 25 Cevdet¹, XII, 82-84, 96-97; Levy, pp. 108-109; Walsh, *Residence*, II, 502-518.
- 26 Cevdet¹, XII, 123, 151.
- 27 Cevat, I, 369; Walsh, *Residence*, II, 518-520; Levy, p. 109.
- 28 Şanizade, I, 349-353, IV, 103-104, III, 50-53, 87-88; Cevdet¹, IX, 208-210, XI, 71-73.
- 29 Cevdet¹, XI, 5-7, 93-94; Şanizade, III, 50-54.
- 30 Shaw, *Between Old and New*, p. 450, n. 26.

- 31 Cevdet¹, IX, 40; Şanizade, I, 139.
- 32 Levy p. 97; Cevdet¹, XII, 64–65; Tekindağ, “Halet Efendi,” IA, V, 123–125.
- 33 Cevdet¹, XII, 64–66, 81–82; Esat, *Tarih*, I, 137a–b.
- 34 Cevdet¹, XII, 82, 96; Esat, *Tarih*, I, 194a.
- 35 Cevdet¹, XII, 84.
- 36 Levy, pp. 97–101; Orhan Köprülü, “Galib Paşa,” IA, IV, 710–714.
- 37 Cevdet¹, IV, 286; Farhi, pp. 154–155.
- 38 *Muahadat Mecmuası*, I, 266–270.
- 39 *Muahadat Mecmuası*, IV, 49.
- 40 R. B. Winder, *Saudi Arabia in the Nineteenth Century*, New York, 1965, pp. 16–95.
- 41 Dennis N. Skiotis, “The Lion and the Phoenix: Ali Pasha and the Greek Revolution, 1819–1822,” unpublished Ph.D. dissertation (Harvard University, 1971).
- 42 Heyd, “Ulema,” pp. 77–79; Esat, *Tarih*, I, 268b–272a; Cevdet¹, XII, 159, 165.
- 43 Levy, pp. 117–120.
- 44 Cevdet¹, XII, 169–170; Lütfi, I, 126–128; Esat, *Zafer*, pp. 11–14; Reed, pp. 113–117; Levy, pp. 123–126.
- 45 Esat, *Zafer*, pp. 14–22; Cevdet¹, XII, 170–173; Levy, pp. 126–130; Reed, pp. 116–129.
- 46 Esat, *Zafer*, pp. 36–40; Cevdet¹, XII, 307–309; Levy, pp. 129–130.
- 47 BVA, HH48112; Esat, *Zafer*, pp. 22–32; Esat, *Tarih*, II, 110a–118b; Cevdet¹, XII, 297–306; Lütfi, I, 350–356; Reed, pp. 130–146; Levy, pp. 131–143.
- 48 Esat, *Zafer*, pp. 64–65; Cevdet¹, XII, 174–175; Levy, p. 145; Uzunçarşılı, *Kapukulu*, I, 545–546; Lütfi, I, 132–133.
- 49 Reed, pp. 190–287; Levy, pp. 146–170; Esat, *Zafer*, pp. 71–97, summarized in his *Tarih*, II, 137b–142b; Cevdet¹, XII, 177–196; Lütfi, I, 136–147 describe the Auspicious Event. The *ferman* abolishing the Janissaries is in BVA, Cevdet Askeri 25109 and TKS E5528; it was reproduced in Esat, *Zafer*, pp. 111–112; Cevdet¹, XII, 311–315; Lütfi, I, 357–361; Uzunçarşılı, *Kapukulu*, I, 666–672; Reed, pp. 242–249; and the *Times* (London), August 24 and 25, 1826.
- 50 Esat, *Zafer*, pp. 107–108, 191–193; Levy, pp. 177–181; Ata, III, 108–109.
- 51 Levy, pp. 183–196; BVA, HH48112, 17708; TKS, E4286; Esat, *Tarih*, II, 180b–188b; Lütfi, I, 191–193; Cevdet¹, XII, 215–216, 316–322.
- 52 Istanbul University Library, anonymous manuscript TY5824, fol. 121b–125a; Levy, pp. 201–208.
- 53 Lütfi, I, 199–200; BVA, Cevdet Askeri 54811; BVA, Kanunname-i Askeri, I, 15–22, 41; Levy, pp. 208–212.
- 54 Lütfi, I, 235–237; BVA, HH23325; Levy, p. 232.
- 55 July 25, 1827/1 Muharrem 1243; BVA, Cevdet Askeri 449, Kanunname-i Askeri, II, 1a–b.
- 56 Levy, pp. 232–238; BVA, Kanunname-i Askeri, II, 29a–30a.
- 57 August 31, 1826; BVA, HH48115; Lütfi, I, 91–101, VI, 41a–48a; Istanbul University Library, TY5824, fol. 63a–79a; Esat, *Zafer*, pp. 253–254; Levy, pp. 243–248.
- 58 Levy, pp. 243–249; Lütfi, I, 201; BVA, Cevdet Askeri 216.
- 59 BVA, Kanunname-i Askeri, I, 45–52; Istanbul University Library, TY5824, fol. 59a–62a.
- 60 BVA, Kanunname-i Askeri, II, 1a–b; Uzunçarşılı, *Kapukulu*, II, 108; Levy, pp. 269–271; Cevdet², XII, 176.
- 61 Lütfi, I, 253.
- 62 Levy, pp. 273–297; TV, no. 1, 25 Cemazi I 1247, no. 2, 7 Cemazi II 1247; von

- Moltke, Bulgaria, pp. 18–19.
- 63 Levy, p. 299; Esat, *Zafer*, pp. 250–252; Cevdet¹, XII, 215–216; BVA, HH17655.
- 64 Levy, pp. 309–322; Lütfi, I, 257–258.
- 65 Lütfi, I, 258–259; BVA, Kanunname-i Askeri, II, 95a–96b.
- 66 Levy, pp. 326–332; BVA, Kanunname-i Askeri, II, 97a, 98a.
- 67 Levy, pp. 334–335; BVA, Kanunname-i Askeri, II, 97b, 99a, 102b.
- 68 Gökbilgin, pp. 255–256, 336–339; Levy, pp. 341–342; BVA, Cevdet Askeri 6295.
- 69 Levy, pp. 347–349; BVA Kanunname-i Askeri, II, 64a–72a.
- 70 Lütfi, I, 198–199, 205–206.
- 71 Lütfi, I, 230–231.
- 72 Lütfi, I, 240.
- 73 BVA, HH17379.
- 74 BVA, Cevdet Askeri 877.
- 75 Ata, III, 109–113; Levy, pp. 379–380; *Vakayi-i Enderun*, pp. 375–377, 387–389, 394–396, 406–408.
- 76 Ata, III, 114–118; *Vakayi-i Enderun*, pp. 491–496.
- 77 Levy, pp. 386–391; Lütfi, I, 196–198.
- 78 Lütfi, I, 201–203; Cevdet¹, XII, 200; BVA, Kanunname-i Askeri, I, 13–14, VI, 9b–11a.
- 79 BVA, Kanunname-i Askeri, I, 109–111.
- 80 Rıza Tahsin, *Mirat-ı Mektep-i Tıbbiye*, Istanbul, 2 vols., 1328–1330/1912–1914, I, 4–10.
- 81 Levy, pp. 405–406; Lütfi, I, 295; BVA, Cevdet Askeri 629, 686.
- 82 *Muahedat Mecmuası*, IV, 65, 69; Noradounghian, II, 121, 125.
- 83 Lütfi, I, 291–293, 391–420; Ata, III, 255–275.
- 84 Lütfi, II, 58–60.
- 85 Muhtar, *Rusya Seferi*, I, 91–100, 126–189; Lütfi, II, 45–50.
- 86 Lütfi, II, 82–85, 97–100; Muhtar, *Rusya Seferi*, II, 31–34; von Moltke, *Bulgaria*, pp. 364–415.
- 87 Lütfi, I, 394, II, 74–79; Allen and Muratoff, pp. 23–45.
- 88 *Mufassal Osmanlı Tarihi*, IV, 2912–2916; *Muahedat Mecmuası*, IV, 70, 83; Noradounghian, II, 166, 174.
- 89 *Muahedat Mecmuası*, IV, 90; Noradounghian, II, 229.
- 90 Lütfi, II, 94, 144–146, 164, 168–169, III, 146–147; Heyd, “Ulema,” pp. 71–74.
- 91 Lütfi, II, 172. No complete set of the latter has yet been found.
- 92 TV 155 (9 Recep 1253); Lütfi, V, 147; FO 78/330, March 21, 1838.
- 93 Lütfi, V, 108.
- 94 Late April 1838; Lütfi, V, 104–105.
- 95 Lütfi, V, 66; Berkes, p. 98.
- 96 Lütfi, V, 124.
- 97 Lütfi, V, 128; TV 167 (14 Rebi II 1254), 170 (13 Cemazi II 1254).
- 98 Lütfi, VI, 28–29; TV 180 (6 Rebi II 1255), 192 (26 Zilkade 1255); BVA Mesail-i Mühimme 10.
- 99 Lütfi, V, 113–114.
- 100 BVA, HH24031; Lütfi, V, 26, 126–127, 132; TV 121 (end of Ramazan 1251).
- 101 Lütfi, IV, 176, V, 45; Lewis, p. 38.
- 102 Shaw, “Ottoman Tax Reforms,” p. 74.
- 103 Kaynar, pp. 295–301.
- 104 The development of the Ottoman bureaucracy in the nineteenth century has been described in a series of studies by Carter V. Findley in “The Legacy of Tradition to Reform: Origins of the Ottoman Foreign Ministry,” *IJMES*, 1 (1970), 335–338, “The

Foundation of the Ottoman Foreign Ministry: The Beginnings of Bureaucratic Reform Under Selim III and Mahmud II," *IJMES*, 3 (1972), 388–416, and an as yet unpublished paper, "The Metamorphosis of the Ottoman Ruling Class in the Period of Reform."

105 Enver Ziya Karal, *Osmanlı İmparatorluğunda ilk nüfus sayımı*, Ankara, 1943; Lütfi, II, 175, III, 142–146. Earlier, right after the Janissaries were destroyed, a census of men of military age in Istanbul alone showed some 45,000 Muslims, 30,000 Armenians, and 20,000 Greeks, excluding Catholics, who were counted separately. Lütfi, I, 280–281, II, 175.

106 Lütfi, V, 122–123.

107 Lütfi, III, 143; TV no. 169, August 9, 1838.

108 Lütfi, IV, 165.

109 TV 174 (14 Ramazan 1254/December 3, 1838).

110 BVA, HH48364; TV 1 (25 Cemazi I 1247), 9 (26 Recep 1247), and 33 (24 Safar 1248); Levy, pp. 457–458.

111 Lütfi, II, 61–62.

112 *Moniteur Ottoman*, November 5, 1831.

113 BVA, Maliyeden Müdevvere 9002, pp. 199–201, 219–220; Kanunname-i Askeri, II, 33b–38a.

114 TV 18 (14 Şevval 1247), 52 (4 Şevval 1248).

115 Lütfi, V, 28–29, 117; Levy, pp. 460–471.

116 Lütfi, V, 91, III, 148; BVA, HH48394, 48403.

117 Levy, pp. 490–506; Lütfi, V, 104–105.

118 Levy, pp. 539–545; TKS, E, 119/41–78.

119 Levy, pp. 537–564.

120 Lütfi, IV, 140–141.

121 BVA, Maliyeden Müdevvere 9002, fol. 206–210.

122 Levy, pp. 573–580.

123 Lütfi, V, 74, 164–170; Levy, pp. 582–587; BVA, HH17983, 17702.

124 BVA, Cevdet Askeri 15667; Maliyeden Müdevvere 9002, fol. 110–111, 168–170.

125 Levy, pp. 508–536.

126 Levy, pp. 608–617; Helmut von Moltke, *Briefe über Zustände und Begebenheiten in der Türkei aus den Jahren 1835 bis 1839*, 5th ed., Berlin, 1891.

127 Lütfi, II, 171; *Moniteur Ottoman*, III/78 (January 22, 1834).

128 Lütfi, I, 251; BVA, HH27922r.

129 September 3, 1826; Lütfi, I, 241; BVA, HH24051; Buyruldu, II, 1–18, 30; Ergin, *Belediye*, I, 338–354.

130 1829; Lütfi, II, 173, 269–273, V, 35–37.

131 Lütfi, II, 173; Lewis, pp. 388–389.

132 Lütfi, III, 165.

133 Lütfi, V, 137; Berkes, pp. 99–121; Lewis, pp. 63–86; Ihsan Sungu, "Mekteb-i Maarif-i Adliyenin Tesisi," *Tar. Ves.*, I/3 (1941), 212–225.

134 Levy, pp. 635–641; Lütfi, IV, 168–169; Rıza Tahsin, *Mirat-ı Mekteb-i Tıbbiye*, Istanbul, 1328–1330/1912–1914.

135 Lewis, pp. 97–101; Berkes, pp. 122–128; Lütfi, I, 191–193, 255–256, II, 148, 171–172, 269, IV, 100, V, 43, 50, 55, 63–64, VIII, 69–70.

136 Cavit Baysun, "Mustafa Reşid Paşa ve Londra elçilikleri esnasında siyasi yazılar," *Tar. Ves.*, I/1, 31–40, II/9, 208–219, II/12, 452–461; *Muahadat Mecmuası*, I, 272–277; F. E. Bailey, *British Policy and the Turkish Reform Movement*, Cambridge, Mass., 1942.

عصر اصلاحات جدید: تنظیمات، ۱۲۹۳ - ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۳۹ م

تنظیمات خیریه دوره ای از قانونگذاری و اصلاحات بی وقفه بود که دولت و جامعه عثمانی را نوسازی کرد؛ به تمرکز بیشتر امور اداری کمک کرد و در فاصله سالهای ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م و ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، به مشارکت افزونتر دولت در جامعه عثمانی انجامید. دوره های پیشین دوره های تمایل به برقراری «نظام» بود؛ تمایلی که کوششهای غازی حسن پاشا و خلیل حمیدپاشا را طی سلطنت عبدالحمید اول (۱۲۰۴ - ۱۱۸۸ ه.ق / ۱۷۸۹ - ۱۷۷۴ م) و همچنین طی سلطنت سلیم سوم و محمود دوم هدایت کرده بود؛ اما فقط محمود توانست که با گسترش دامنه اختیارات حکومت عثمانی به گونه ای بسیار فراتر از مرزهای سنتی آن، زمینه تحقق تنظیمات را فراهم آورد. از جمله اختیارات جدید که دولت آن را حتی وظیفه خود می دانست، تنظیم همه جنبه های زندگی و تغییر مفهوم سنتی اصلاحات عثمانی به مفهومی جدید بود. مفهوم سنتی اصلاحات عبارت بود از کوشش در حفظ و احیای نهادهای قدیمی، در صورتی که اصلاحات در مفهوم جدید آن، جایگزین کردن نهادهای سنتی با نهادهایی جدید و بعضاً الگو گرفته شده از غرب بود. موفقیتها و شکستهای جنبش تنظیمات در بسیاری موارد مستقیماً بر روند اصلاحاتی که بعدها در جمهوری ترکیه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد، تأثیر گذاشت. رهبری جنبش تنظیمات را فرزندان محمود یعنی عبدالمجید اول (۱۲۷۸ - ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۶۱ - ۱۸۳۹ م) و عبدالعزیز (۱۲۹۳ - ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۶۱ م) برعهده گرفتند؛ در دوره سلطنت آنان بود که جنبش تداوم یافت و همین دو تن بودند که طی دوران زمامداری خود زمینه را برای فعالیتهای کارگزاران تنظیمات فراهم آوردند.

جلوس عبدالمجید اول

اوایل سلطنت سلطان جدید چندان فرخنده نبود. قهرمان قدیمی یعنی محمدخسروپاشا که در سالهای آخر حکومت محمود دیگر مورد عنایت سلطان نبود، با استفاده از موقعیت خود در مقام رئیس مجلس اعلا (مجلس والا) کوشید که بر وارث بلافصل وی یعنی عبدالمجید که سلطانی جوان و ناآزموده بود، نظارت یابد و در پی آن برآمد که با استفاده از حکومت جدید قدرت خود را احیاء کند. حتی زمانی که محمود را به خاک می سپردند، خسرو برآستی اهرمهای قدرت را از وزیر اعظم محمدامین رئوف پاشا در ربود و فرمانروای جدید را واداشت که وی را به مقام وزارت اعظم منصوب کند (۲ جولای ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م) و بردگان سابق و افراد تحت الحمايه خود را به مقامهای مهم حکومتی و قصر بگمارد. مصطفی رشید، رهبر عناصر آزادیخواه تر طبقه حاکم، در اروپا بود و نمی دانست که در چنین موقعی چه کاری از او ساخته است. اما مآلاً، غضب قدرت از سوی محمدخسرو، در نهان به سود اصلاح گران تمام شد چرا که سرزنشهای ناشی از پیامدهای حمله خودسرانه محمود متوجه محافظه کاران شد؛ در این احوال اصلاح گران توانستند خود را از هرگونه مسؤولیتی در قبال شکست نیروهای عثمانی مبرا دارند و نظر مساعد سلطان و توده های مردم را نسبت به تلاشهای دیپلماتیک مصطفی رشید در راستای حفظ و نجات امپراتوری، جلب کنند.

حل بحران شرق

در آغاز سلطنت جدید، سلطان و وزیر اعظم با یک رشته مسائل و مشکلات فاجعه بار روبرو شدند. دریا سالار احمد فوزی پاشا که یکی از دشمنان محمدخسرو بود، همه کشتیهای ناوگان عثمانی را از طریق دریای مدیترانه به اسکندریه هدایت و آنها را تسلیم مصریها کرد از بیم این که مبادا خسرو - که خود یکی از دشمنان محمدعلی بود - با استفاده از قدرت جدید خود و به منظور تدارک حمله ای مشترک نظارت ناوگان را به روسها بسپارد! استانبول گرفتار اضطرابی دیگر شد. عبدالمجید فوراً مقام حکمرانی موروثی مصر را به محمدعلی پیشنهاد کرد، اما وی خواستار حکمرانی سوریه و آدانا و همچنین عزل خسرو شد (۲۰ ژوئن ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م). بریتانیا، فرانسه، اتریش و پروس به منظور حل بحران پیش از آن که روسها مجال مداخله یابند، اتحاد جدیدی ایجاد کردند. با توجه به ضرورت حفظ وضع موجود برای حفظ حداکثر قدرتی که روسیه در سال ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م کسب کرده بود، این کشور نیز به اتحاد کشورهای یادشده ملحق شد. در این برهه حساس، نماینده بابعالی در انگلیس، وزیر امور خارجه عثمانی یعنی مصطفی رشید بود که در این زمان مقام سفارت عثمانی در لندن را نیز

برعهده داشت؛ وی نه فقط به منظور حل بحران موجود به سود بابعالی، بلکه در پی کسب حمایت خارجی از اصلاحاتی که می‌بایست به منظور تقویت حکومت عثمانی انجام می‌شد، با پالمرستون و دیگران مذاکره کرد. طی مدتی کوتاه، در میان پنج قدرت موجود، در مورد قراردادی موافقت شد که اقتدار و نظارت سلطان محمدعلی را تنها بر کشور مصر به رسمیت می‌شناخت؛ اقتدار وی بر مصر به صورت حکمرانی موروثی به رسمیت شناخته شد، اما سوریه و کیلیکیه می‌بایست به قلمروهای سلطان منضم می‌شد. خسروپاشا و اعضای کابینه در همین احوال تصمیم گرفته بودند که همهٔ خواستهای محمدعلی را بپذیرند و بدینسان امپراتوری به وجودی ناقص تبدیل می‌شد که به طور قطع تحت نفوذ روسها قرار می‌گرفت. اما مصطفی رشید به موقع از اروپا مراجعت کرد تا سلطان را متقاعد کند که قدرتهای خارجی خواهند توانست قرارداد بهتری منعقد کنند و علاوه بر این به امتیازات اعطاء شده به روسها در اونکیاراسکلیسی خاتمه خواهند داد. بدینسان سلطه‌ای که روسیه در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. / ۱۸۳۳ م بر بابعالی پیدا کرده بود، جای خود را به سلطهٔ قدرتهایی داد که به بهای مداخلهٔ مستقیم در امور داخلی عثمانی، در سالهای باقیماندهٔ قرن نوزدهم، در پی رهایی امپراتوری برآمدند.

با چنین مداخله‌ای، طی سال بعد، دیپلماسی جای جنگ را گرفت. در این موقع، محمدعلی بود که می‌خواست با استفاده از پیروزی نیزیب، لشکر ابراهیم پاشا را به داخل آناتولی گسیل دارد، اما در این احوال، ابراهیم پاشا با آگاهی کامل از این که مداخلهٔ مستقیم کشورهای متحد چه تأثیراتی ممکن است داشته باشد، درنگ کرد. مذاکرات بعدی بیشتر در پی حل و فصل تضاد منافع قدرتها و نه خود جناحها، یعنی محمدعلی و حکومت عثمانی، صورت گرفت. فرانسویان امیدوار بودند که نفوذ خود را در کشورهای لوانت (ساحل شرقی مدیترانه) از طریق گسترش دامنهٔ اقتدار محمدعلی به داخل سوریه که تحت سلطهٔ آنان بود، تحکیم کنند. از سوی دیگر، پالمرستون تأکید داشت که رهبر مصر سوریه را ترک کند، بدین امید که عثمانیها تقویت و مصریان و به تبع آنان فرانسویان تضعیف شوند. نیکلای اول خود را از بحران دور نگاه داشت و این امر عمدهٔ آنجا ناشی می‌شد که مشکلات سیاسی و مالی وی حتی تدارک کمکهای وعده شده به عثمانیها را بسیار دشوار کرده بود، حال چه رسد به اتخاذ هرگونه اقدام فعالانه به منظور اشغال بخشهای غربی امپراتوری. وی با کشورهای متحد همکاری کرد و در ازای آن از بریتانیا خواست که از پیشنهاد روسیه مبنی بر مسدود کردن دائمی تنگه‌های عثمانی بر روی رزمناوها در زمان صلح یا جنگ، حمایت کند؛ منظور نیکلای از این پیشنهاد حفاظت از سواحل جنوبی کشور خود و احتمالاً ایجاد اختلاف در میان بریتانیا و فرانسه بود که نفوذ وی را طی دههٔ ۱۸۳۰ در اروپا محدود کرده بودند. پالمرستون موافقت کرد، اما افکار عمومی بریتانیا از تصور برقراری هرگونه همکاری میان آنان و روسها برانگیخته می‌شد؛ از این روی این مسأله

مسکوت گذاشته شد.

از طرفی، در استانبول، مصطفی رشید به دلیل جلب پشتیبانی قدرتها شهرت بسیاری کسب کرده بود. عبدالمجید عزم آن کرد که مصطفی رشید را پاداش دهد و علاوه بر این با وعده انجام اصلاحات جدید و اعلام برنامه اصلاحاتی خود طی حکمی همایونی که در گلخانه صادر شد (۳ نوامبر ۱۲۵۵ ه.ق. / ۱۸۳۹ م) بریتانیا را در تصمیم خود مبنی بر حفظ امپراتوری راسختر کند؛ وی طی این برنامه مقاصد خود را در تعمیق و گسترش اصلاحاتی که سلفش آغاز کرده بود، اعلام کرد تا از این طریق سهم خود را در تقویت امپراتوری ادا کند. اما طولی نکشید که سلطان همان بازی قدیمی سیاسی را از سر گرفت؛ وزیران اعظم، وزیران و سایر مقامهای رسمی را یکی پس از دیگری عزل و نصب می کرد و به اختلافات میان گروهها و جناحهای رقیب دامن می زد تا بتواند بر همه آنها نظارت یابد. بنابراین مصطفی رشید اگرچه وزیر امور خارجه بود و بر سیاست داخلی نیز نظارت داشت، رقیب وی یعنی محمد خسرو تا ژوئن سال ۱۲۵۶ ه.ق. / ۱۸۴۰ م در مقام وزارت اعظم باقی ماند. در این زمان، وزیر اعظم خلع شد، اما به جای وی، آخرین وزیر اعظم محمود یعنی محمد امین رثوف پاشا (۱۲۶۳ - ۱۲۵۸ ه.ق. / ۱۸۴۶ - ۱۸۴۲ م / ۱۲۵۷ - ۱۲۵۶ ه.ق. / ۱۸۴۱ - ۱۸۴۰ م) که در منازعات سیاسی فردی نسبتاً بیطرف بود و نه مصطفی رشید، بدین مقام منصوب گردید.

زمانی که خسرو پاشا هنوز در مقام وزارت اعظم بود، با باعالی بر عقب نشینی کامل مصریان از خاک سوریه تأکید داشت. محمد علی از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مذاکرات به بن بست رسید. اما پس از عزل وی، هر دو طرف تمایل بیشتری به انجام مذاکره و حصول توافق نشان دادند. سپس مصریان پیشنهاد کردند که اگر فقط با سایر تقاضاهای آنان موافقت شود، ناوگان عثمانی را دست نخورده باز خواهند گرداند. اما بریتانیا تمایل نداشت که متحد فرانسه اختیاراتی چنین گسترده پیدا کند؛ در ۱۲ جولای ۱۲۵۶ ه.ق. / ۱۸۴۰ م، بریتانیا قرارداد لندن را با عثمانی، روسیه، اتریش و پروس امضاء کرد و متعهد شد که در ازای وعده سلطان مبنی بر مسدود کردن تنگه های عثمانی بر روی کشتیهای جنگی در زمان جنگ یا صلح، سلطان را در برابر مصر حمایت کند. سپس به محمد علی اخطار داده شد که اگر طی ده روز به پیشنهاد عثمانی پاسخ مثبت داده و در برابر سلطان تسلیم شود، حکومت موروثی مصر و حکومت موقت سوریه بدو سپرده خواهد شد. اما اگر پس از ده روز پیشنهاد سلطان را گردن می گذاشت، تنها مصر در اختیار وی قرار می گرفت و در صورتی که باز هم تسلیم خواست سلطان نمی شد، حتی از حکومت مصر نیز ساقط می شد یعنی فقط در مقام حکمران عثمانی بی هیچ حق و امتیاز موروثی باقی می ماند؛ همه قوانین عثمانی در قلمروش به کار گرفته می شد و نیروهای مسلح وی تحت فرمان سلطان قرار می گرفت و حتی مجبور می شد که ناوگان عثمانی را تسلیم کند. در آغاز،

فرانسه محمدعلی را به مقاومت برمی‌انگیخت، اما از عهده تدارک کمکهای لازم بر نمی‌آمد. در نیمه سپتامبر سال ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م یک ناوگان عثمانی در نزدیکی قبرس به کشتیهای بریتانیایی و اتریشی ملحق شد. بیروت بمباران گردید و نیروهای سه کشور متحد در منطقه مستقر شدند. کارگزاران بریتانیایی در لبنان شورشی به راه انداختند که بشیر را به اعلام وفاداری مجدد نسبت به سلطان مجبور کرد (۱۵ اکتبر ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م)، سپس نیروهای بریتانیا ابراهیم را مغلوب کردند (۱۰ اکتبر) و شهرهای مهم ساحلی را به تصرف خود در آوردند و وی را واداشتند که دمشق را ترک کند و به مصر عقب نشیند (فوریه ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م). در این احوال، محمدعلی آخرین امید خود را نسبت به پشتیبانی فرانسه از دست داد، زیرا در همین زمان امپراتور لویی فیلیپ که از انزوای سیاسی ناشی از سیاست فرانسه در مصر به خشم آمده بود، کابینه جدیدی تشکیل داد که با سیاست عمومی اروپا بیشتر همخوانی داشت (۲۱ اکتبر ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م). زمانی که یک ناوگان بریتانیایی تحت فرماندهی دریاسالار ناپی یر به محاصره اسکندریه اقدام کرد و نیروهای زمینی را به خطر انداخت، محمدعلی دریافت که بازی تمام شده است و موافقت کرد که همه نیروهای باقیمانده را از سوریه خارج کند؛ وی از ادعاهای خود در اسکندریه و همچنین جزیره کرت و شبه جزیره عربستان صرف نظر کرد و سلطان را یکبار دیگر در مقام ارباب خود به رسمیت شناخت. ناوگان عثمانی اجازه یافت که به استانبول مراجعت کند و اندکی بعد، (۱۳ فوریه ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م) فرمانی صادر شد که حکمرانی مصر را برای محمدعلی و خاندان وی به رسمیت می‌شناخت.

اما بحران شرق کاملاً خاتمه نیافت. فرمان سلطان همچنین حجم نیروهای مسلح مصر را محدود می‌کرد؛ اعتبار و کاربرد قوانین عثمانی را در مصر تصریح و خراج سالانه را به میزان یک چهارم درآمدهای مصر تعیین می‌کرد و علاوه بر این سلطان می‌توانست درباره انتخاب جانشینان محمدعلی اظهار نظر کند. اما محمدعلی خواستار اصلاح و تعدیل دو مسأله آخری شد. محمدعلی با پشتیبانی قدرتها که در این زمان مشتاق بودند به هر قیمتی مسأله را حل کنند، توانست موافقت سلطان را با برخی از بندها از جمله جانشینی پسر ارشد حکمران حاکم و تثبیت میزان خراج به مبلغ ۴۰ میلیون غروش در سال که مبلغی بسیار کمتر از میزان تعیین شده بود، جلب کند. مصطفی رشید با این تغییرات مخالفت کرد و علاوه بر این خواستار آن شد که یک کارشناس مالی عثمانی به منظور نظارت بر امور مالی مصر در این ولایت سکونت دائم گزیند. اما فشار کشورهای متحد و بخششهای بیدریغ مصریان در بالاترین سطوح مقامات استانبول، عاقبت به عزل مصطفی از مقام وزارت امور خارجه و پذیرش قرارداد جدید از سوی سلطان انجامید.

تنها مسأله ای که می‌بایست حل و فصل می‌شد، مسأله تنگه‌ها بود. همچون سایر موارد،

پالمرستون توانست آرزوی خود را مبنی بر مسدود کردن این آبراهها بر روی همه کشتیهای جنگی، تحقق بخشد و سلطان بر اساس سیاست دیرینه عثمانی مبنی بر دور نگاه داشتن همه کشتیهای جنگی از دریای سیاه، با این خواست موافقت کرد (قرارداد تنگه‌ها، ۱۳ جولای ۱۲۵۷ هـ.ق / ۱۸۴۱ م). البته، این قرارداد نه تنها روسیه را از تهدید رزمناوهای خارجی در سواحل جنوبی کشور حفظ می کرد، بلکه سایر قدرتهای خارجی را نیز از تهدید کشتیهای جنگی روسیه در تنگه‌ها و دریای مدیترانه مصون می داشت. سرانجام، تفوق روسها بر باب عالی از میان رفت و به جای آن سایر قدرتها از طریق سفارتهای خود در استانبول اعمال نفوذ می کردند و بدینسان حضور خارجیان بیش از هر زمان دیگر شکل واقعی گرفت. اما خطراتی که طی دهه پیش از آن چندان تهدید کننده بود، از میان رفت و رابطه‌ای نزدیک و دوستانه، خاصه پس از مرگ محمدعلی به سال ۱۲۶۵ هـ.ق / ۱۸۴۸ م، میان دربارهای عثمانی و مصر برقرار شد. بحران شرق خاتمه یافت و عثمانیها مجال یافتند که به وضع داخلی خود سروسامان دهند.

پدر تنظیمات: مصطفی رشید پاشا

اصلاحات دوره تنظیمات، بیشتر به تقلید از بسیاری از برنامه‌ها و طرحهای محمود صورت گرفت، اما این اصلاحات عمده تحت رهبری مصطفی رشیدپاشا که در رأس گروه مردان تنظیمات (تنظیماتچی‌لو) قرار داشت، انجام می شد؛ گروه تنظیمات گروهی بود که مصطفی رشید به منظور کمک به تحقق برنامه‌های خود و پیگیری آنها در درگروگون ساختن کشور و جامعه عثمانی ایجاد کرده بود. مصطفی رشید که بود؟ وی در سال ۱۲۱۵ هـ.ق / ۱۸۰۰ م در استانبول متولد شد؛ پدرش مدیر یکی از بنگاههای خیریه سلطان بایزید دوم بود. مصطفی تحصیل خود را به عنوان دانش آموز و طلبه در مدرسه علمیه آغاز کرد. اما مرگ پدر در سال ۱۲۲۵ هـ.ق / ۱۸۱۰ م، مصطفی را واداشت که زندگی علمی را که برای وی پیش بینی شده بود، رها کند و به جای آن به خدمت یکی از عموهای خود به نام اسپارتعلی سیدعلی پاشا در آمد و در رکاب وی در لشکرکشی به موره شرکت کرد (۱۲۳۷ هـ.ق / ۱۸۲۱ م)؛ در همین جا بود که وی شکست لشکر قدیمی عثمانی به دست شورشیان یونانی و موقعیت نیروهای جدید محمدعلی را مشاهده کرد. تجربه مستقیم وی درباره برتری نهادها و شیوه‌های نظامی جدید بود که مصطفی رشید را در همان اوایل زندگی متوجه ضرورت فراگیری از اروپائیان کرد.

تجربه موره همچنین ظاهراً مصطفی جوان را متقاعد کرده بود که زندگی در مدرسه علمیه برای او مناسب نیست؛ از این روی، مصطفی به خیل جوانان مسلمانانی پیوست که در آن زمان مشتاق خدمت در دستگاه تجدیدنظر شده دیری در بابعالی بودند. اما وی در چندین مرحله

به دلیل رقابتهای شدید به این مقصود دست نیافت. مآلاً، مصطفی توانست با اعمال نفوذ دوست و همکار سابق عموی خود یعنی بلیکچی عاکف افندی که در این برهه تحت الحمايه وی قرار گرفته بود، مدرک دوره طلبگی را کسب و سرعت سلسله مراتب درجات و مقامهای حکومتی را طی کند. طی جنگ با روسیه که پس از انهدام بینی چریها اتفاق افتاد (۱۲۴۴ - ۱۲۴۲ ه.ق / ۱۸۲۸ - ۱۸۲۶ م)، مصطفی رشید به توصیه عاکف، مهرداد وزیر اعظم یعنی سلیم پاشا شد و در جبهه نبرد شوملا شرکت کرد. گزارشهای مصطفی رشید از نبردها و وقایع روملی سلطان را چنان تحت تأثیر قرار داد که وی مصطفی رشید را به اداره مهمتر عمیدی که در آن زمان دفتر مرکزی امور داخلی و خارجی بود، منتقل کرد و او را تحت توجهات ویژه رئیس این بخش یعنی پرتوافندی قرار داد. مصطفی رشید بازوی مقتدر پرتوافندی در انجام امور محوله بود و زمانی که وی رئیس الکتاب (۱۲۴۶ - ۱۲۴۳ ه.ق / ۱۸۳۰ - ۱۸۲۷ م) و سپس وزیر امور خارجه شد، در کنار او باقی ماند و برای انجام مذاکراتی که به مداخله محمدعلی در کرت انجامید، همراه با وی به کشور مصر سفر کرد (۲۲ ژوئن تا اول جولای سال ۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ م). در مصر، مصطفی چندان مورد توجه و احترام محمدعلی بود که اگر در این کشور می ماند، مقامی مهم به او پیشنهاد می شد، اما وی به محض این که از سوی پرتو ترغیب شد، از قبول پیشنهاد محمدعلی سر باز زد. از این مرحله ارتقای سریع مصطفی به مقامهای بالا آغاز شد. در سال ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۲ م، وی نمایندگی کشور عثمانی را در انجام مذاکرات با محمدعلی و ابراهیم پاشا - نخستین مذاکره در قاهره و دومین مذاکره پس از پیشروی ابراهیم پاشا به کوتاهیه (مارس ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م) - برعهده داشت. مصطفی رشید در اواخر سال ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۲ م، عمیدچی شد و این مقام را حفظ کرد، در حالی که سفیر عثمانی در پاریس نیز بود (۱۲۵۲ - ۱۲۵۰ ه.ق / ۱۸۳۶ - ۱۸۳۴ م). در آنجا، وی با اروپا و رجال سیاسی آن برای نخستین بار آشنا می شد؛ در این برهه، مصطفی در که دوره [۱] (وزارت امور خارجه فرانسه) بر سر مسائلی از قبیل اشغال الجزایر از سوی فرانسه و همچنین تهدید مصر مذاکراتی کرد و سپس به منظور انجام برخی مذاکرات با مترنیخ در وین توقف کرد. تنها در این موقع بود که وی یادگیری انگلیسی و فرانسه را آغاز کرد؛ بنابراین بسیار دیرتر از افراد تحت الحمايه اش به یادگیری زبان پرداخت. آن افراد قبل از آن که به کشورهای اروپایی سفر کنند، به زبان کشور مورد نظر مسلط شده بودند و این تسلط برایشان امتیاز خوبی به شمار می آمد. پس از تقریباً دو سال اقامت در پاریس، مصطفی رشید به سفارت دوبار سن جیمز در لندن منصوب شد. در این جا، مصطفی از موقعیت

استفاده کرد و با پالمستون و سایر دولتمردان برجسته آن روز انگلیس درباره اقدامهای لازم برای اصلاح امپراتوری مذاکراتی به عمل آورد. با توجه به این که در اواخر سلطنت محمود، محمدخسرو رهبری مخالفان انجام اصلاحات را در دست داشت، سلطان کوشید که بازگرداندن مصطفی رشید و انتصاب وی در مقام وزارت امور خارجه (۱۳ جولای ۱۲۵۳ هـ. ق / ۱۸۳۷ م) و با اعطای لقب پاشا به او و همچنین با عزل خسروپاشا از مقام سرعسکری، اصلاح گران را تقویت کند. مصطفی رشید در نخستین دوره تصدی وزارت امور خارجه (جولای ۱۲۵۳ / ۱۸۳۷ تا اوت ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م) برنامه‌های اصلاحاتی خود را بدقت تدوین کرد و کوشید که سوءظن دیرینه سلطان را نسبت به بریتانیا از میان ببرد. چندی نباید که مصطفی سلطان را مجبور کرد که با صدور فرامینی تنظیمات را آغاز کند؛ با صدور این فرامین، سلطان کوشید که به رشوه خواری و مصادره اموال خاتمه دهد و در نخستین گام به سوی اصلاحات اداری و مالی در ولایات، بررسیهای آماری و مالیاتی در بورسا و گالیپولی از سر گرفته شود. کمیته‌ای از کارشناسان کشاورزی، صنعتی و تجاری تشکیل شد تا برنامه‌های تجدید حیات اقتصادی امپراتوری را تدارک ببینند. مصطفی رشید سلطان را مجبور کرد که در میان اتباع مذاهب مختلف تساوی بیشتری برقرار کند و او را ترغیب کرد که در یک جمله بگوید: «من اتباع مسلمان خود را در مساجد، مسیحیان را در کلیسا و اتباع یهودی را در کنیسه از یکدیگر بازمی‌شناسم و هیچ تفاوت دیگری در میان آنان موجود نیست؛ عشق و علاقه شدیدی من و عدالت من متوجه تمامی آنهاست، آنان درحقیقت همگی فرزندان من هستند.»^۲

رشید در ادامه تحقق خواسته‌های خود مبنی بر انجام برنامه اصلاحی عمومی، سلطان را تشویق کرد که در دربار و باعالی مجالس مشورتی دایر کند. اما محمود به منظور حفظ تعادل در میان افراد مورد توجه خود و اعمال نظارت بر آنان خسرو را به ریاست مجلس مشورتی قصر گماشت، اگرچه وی اساساً با اصلاحات مورد نظر مصطفی رشید مخالف بود. رشید خود در مقام سفیر عثمانی در لندن به بریتانیا سفر کرد تا در دومین بحران مصر حمایت این کشور را نسبت به امپراتوری جلب کند؛ وی در این سفر قرارداد تجاری بالتالیمانی (۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م) را امضاء و سپس به وطن مراجعت کرد تا سلطان را به اعلام فرمان اصلاحات گلخانه ترغیب و روابط جدید را تحکیم کند. بدینسان بالاخره زمان مناسب فرا رسید و فرمان اصلاحات درست هنگامی که مداخلات خارجی در امور عثمانی افزایش یافته بود، صادر شد؛ اما این فرمان را مصطفی رشید نگاشته بود تا در پاسخ به مشکلات و ضرورتها و نه صرفاً تسلیم شدن به فشار اروپا یا انگلیس، اصلاحاتی را که قبلاً آغاز کرده بود، تداوم بخشد.^۳

فرمان عالی گلخانه

از آنجا که برنامه اصلاحات عثمانی به همت مصطفی رشید پاشا و در ادامه اصلاحات محمود دوم تدوین شده بود و او در نتیجه تجربیات و بینش شخصی اش آن را با توجه به نیازهای اساسی امپراتوری جرح و تعدیل کرده بود، سرانجام در یکشنبه، ۳ نوامبر سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م طی فرمانی با امضای سلطان (تحت عنوان خط همایونی یا فرمان عالی) به طور رسمی اعلام گردید؛ این فرمان را مصطفی رشید در برابر جمعیتی از اعیان و بزرگان جامعه که به نمایندگی از سوی نهادها، طبقات و گروههای اصلی جامعه حضور یافته بود و همچنین هیأت‌های مختلف خارجی اعلان کرد. جمعیت در میدان گلخانه، در پای دیوارهای قصر توپ قابی گرد آمده بودند، در حالی که در چشم اندازشان دریای مرمره وجود داشت؛ در منتهی الیه پارکی که امروزه به همین نام خوانده می شود.^۴ این سند مشتمل بر دو بخش بود:^۵ بخش مقاله نامه (مضبطه) یا اصل متن فرمان که با راهنمایی مصطفی رشید و در مجلس مشورتی باب عالی تهیه شد و حکم تنفیذ سلطان (اراده) که موافقت سلطان را با تشکیل نهادهایی جدید اعلام داشت؛ نهادهایی که (۱) امنیت، جان، حیثیت و اموال مردم را حفظ می کردند، (۲) نظامی ثابت برای تعیین و وصول مالیاتها پی ریزی می کردند (۳) روشهای جدیدی برای سروسامان دادن به امر سرباز گیری، آموزش و تدارک نیروهای مسلح ارائه می دادند.

مسأله تعیین مالیاتها نیز (مهم است)، زیرا که یک کشور برای حفظ قلمرو خود به طور قطع نیازمند پول است تا هزینه سربازان و سایر هزینه های ضروری را تأمین کند. از آنجا که تأمین پول مورد نیاز مستلزم وضع مالیاتهایی است که از مردم اخذ می شود، بسیار اهمیت داد که این اقدام به روشی صحیح انجام شود. اگرچه الحمداً... در قلمروهای کاملاً حمایت شده ما، چپاول انحصارهایی که در گذشته تصور می شد منابع مناسب تولید در آمد باشند، خاتمه یافته است؛ اما نظام مخرب مقاطعه های مالیاتی که هیچ گاه سود قابل توجهی نداشته و بسیار مضر بوده است، هنوز برقرار است. این بدان معناست که امور سیاسی و مالی کشور به اراده یک فرد وابسته شود و احتمالاً تحت انقیاد وی قرار گیرد، زیرا که اگر فرد یادشده فرد شایسته ای نباشد، تنها در پی منافع شخصی خود خواهد بود و در نتیجه همواره ظلم خواهد کرد. در نتیجه، از این پس لازم است که برای هر کس از مردم (اهالی) متناسب با توانایی و دارایی اش مالیات مناسبی وضع شود و از هیچ فردی نباید مالیاتی اضافی طلب شود و دیگر این که هزینه های ضروری نیروهای زمینی و دریایی و سایر امور نیز با وضع قوانین مناسب محدود و تنظیم شود.

ارتش نیز یکی از امور مهم است. در حالی که تدارک سرباز برای ارتش به منظور دفاع از وطن یکی از وظایف مقدس مردم است، نظام موجود هنوز به جمعیت واقعی هر منطقه توجهی

مبذول نداشته است؛ در بعضی از مناطق بیش از ظرفیت آنها تحمیل شده است و بعضی از مناطق نیرویی کمتر از توانشان گسیل داشته‌اند و این امر موجب نابسامانی شده و به کشاورزی و تجارت آسیب رسانده است و خدمت مادام‌العمری در ارتش موجب کاهش توان رزمی و کاهش جمعیت شده است. بنابراین در صورت ضرورت جذب نیروهای موردنیاز مناطق مختلف لازم است که از روشهای مناسبی استفاده شود و سربازان به تناوب برای مدت چهار یا پنج سال به خدمت نظام وارد شوند...

در این فرمان در تأکید بر وظیفه دولت در حمایت از مردم و حقوق آنان چنین تصریح می‌شود که:

اگر اموال مردم در امان نباشد و از این روی، آنان در اضطراب باشند، دیگر به مسائل کشور یا ملت یا تلاش برای رفاه جامعه اهمیت نخواهند داد. اما اگر وضع به گونه‌ای دیگر باشد یعنی اگر دارایی مردم به طور کامل در امان دولت باشد، افراد به رفاه خود اهمیت خواهند داد و عشق به کشور و ملت و علاقه به وطن هر روز افزایش خواهد یافت...

به طور خلاصه این که تا زمانی که این قوانین و مقررات به کار بسته نشده است، دستیابی به قدرت، سعادت، آرامش و رفاه امری غیرممکن است... بنابراین از این پس تا زمانی که دفاعیات مجرمین بررسی نشود و مطابق با قوانین شریعت در محکمه عمومی محاکمه نشوند، حکم اعدام علنی یا مخفیانه در مورد هیچ کس اجرا نخواهد شد؛ علاوه بر این، هیچ کس حق تعرض به حیثیت و شرف دیگری را ندارد؛ حق مالکیت همه افراد بر اموالشان و استفاده از آنها برای آنان محفوظ است؛ و اگر کسی متهم به جرمی شد، در صورتی که وارثانش در ارتکاب جرم دستی نداشتند، از حقوق وراثت محروم نخواهند شد. همه اتباع کشور خواه مسلمان و خواه از ملتهای دیگری هیچ استثنا، از مزایای سلطنت پرشکوه ما برخوردار خواهند بود....

سرانجام، به منظور صدور و اجرای قوانین لازم برای تحقق وعده‌های سلطان مجلس احکام عدلیه که از سال ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م در محل بابه‌عالی تشکیل شده بود، به صورت تنها نهاد مشورتی و قانونگذار جایگزین مجلس بابه‌عالی شد و اعضای جدیدی که وجودشان برای تحقق مقاصد مجلس ضروری بود، به کار گرفته شدند.

بنابراین، فرمان گلخانه به هیچ روی قانون اساسی عثمانی نبود که اختیارات سلطان را محدود کند، زیرا که وی خود این فرمان را صادر کرد و هر گاه که اراده می‌کرد می‌توانست آن را منسوخ کند. اما سلطان متعهد شد که با پذیرش هر گونه قانونی که دستگاه قانونگذاری ساخته خود وی وضع می‌کرد، قدرت خود را محدود کند و این نخستین گام به سوی محدود کردن اختیارات سلطان بود. فرمان گلخانه تعبیر جدیدی از دامنه اختیارات و مسؤولیتهای دولت به دست داد که حفظ امنیت زندگی مردم، شرف و اموال آنان، برقراری عدالت و تساوی در میان

اتباع، بی توجه به مذاهب آنان از جمله آنها بود. اگرچه این فرمان در قالب تجربیات عثمانی مطرح شده بود و بیشتر بیانگر آرمانهایی ویژه و نه اصولی انتزاعی بود، بسیاری از آرمانهای مطرح شده در اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه را که به سال ۱۲۰۴ ه.ق / ۱۷۸۹ م صادر شد، در برمی گرفت.

مردان تنظیمات

وعده های اعلام شده در فرمان گلخانه طی چهل سال پس از تاریخ صدور این فرمان به همت گروهی از وزیران و کارگزاران عثمانی که آنها را مردان تنظیمات می خواندند، تحقق یافت؛ از جمله این افراد مصطفی رشیدپاشا و افراد وابسته و تحت الحمایه وی یعنی کسانی بودند که با وساطت مصطفی رشید و به همان شیوه قدیمی عثمانی به قدرت رسیده بودند تا از تلاشهای وی حمایت کنند.

طی دو دهه نخست، مصطفی رشید رهبری جنبش اصلاح طلبی را برعهده داشت؛ در این مدت وی شش بار مقام وزارت اعظم و صد بار مقام وزارت امور خارجه را عهده دار شد و همواره جنبش را به پیش می برد، در حالی که در همان احوال بقای امپراتوری را بر دوستی با انگلیس که وی پایه آن را در سال ۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۳۸ م ریخته بود، بنا کرد. مصطفی رشید تا سال ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م در مقام وزارت امور خارجه باقی ماند و زمانی که از پذیرش درخواستهای محمدعلی سر باز زد، از مقام خود برکنار شد. وی سپس سفیر عثمانی در پاریس شد (۱۲۶۱ - ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۵ - ۱۸۴۰ م) و در این زمان سلطان خود رهبری جنبش اصلاح طلبی را در دست گرفت؛ مصطفی دوباره طی سالهای ۱۲۶۳ - ۱۲۶۱ ه.ق / ۱۸۴۶ - ۱۸۴۵ م وزیر امور خارجه شد و چند بار به این مقام دست یافت تا این که حسادت سلطان نسبت به اقتدار روزافزون وی به خلع وی از این مقام انجامید، اما پس از آن، بارها بدین مقام منصوب شد تا روند اصلاحات را ادامه دهد (به جدول ۱-۲ نگاه کنید). طی سالهای سخت جنگ کریمه و پس از آن، مصطفی در مقام وزیر امور خارجه (۱۲۷۱ - ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۴ - ۱۸۵۳ م) و سپس در مقام وزیر اعظم (۱۲۷۲ - ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۴ م) با خواسته های روسها درباره اماکن مقدس مبارزه کرد و در این راه از حمایت بریتانیا برخوردار شد. مصطفی رشید در زمان مرگش در ۷ جولای ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م وزیر اعظم بود، اما دیگر اقتدار پیشین را نداشت و در آن موقع قدرت واقعی در دست افراد تحت الحمایه وی یعنی عالی و فؤاد بود.

جدول ۱-۲؛ مقامهای افراد اصلی جنبش اصلاح طلبی تنظیمات ۱۲۹۳ - ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۳۹ م

سال	مصطفی رشید پاشا	عالی پاشا	فؤاد پاشا
۱۸۳۹	وزیر امور خارجه ۱۸۴۱ - ۱۸۳۷		
۱۸۴۰	سفیر عثمانی در پاریس		نخستین مترجم بابعالی
۱۸۴۱	۱۸۴۵ - ۱۸۴۰	سفیر عثمانی در لندن ۴۴ - ۱۸۴۱	۱۸۳۸ - ۱۸۵۲
۱۸۴۲			
۱۸۴۳			
۱۸۴۴		عضو دیوان عالی ۱۸۴۴ - ۱۸۴۶	
۱۸۴۵			
۱۸۴۶	وزیر اعظم ۱۸۴۸ - ۱۸۴۶	وزیر امور خارجه ۱۸۴۸ - ۱۸۴۶	
۱۸۴۷			
۱۸۴۸		وزیر امور خارجه ۱۸۵۲ - ۱۸۴۸	
۱۸۴۹			
۱۸۵۰			
۱۸۵۱			
۱۸۵۲	وزیر اعظم، ۱۸۵۲	وزیر اعظم، ۱۸۵۲	وزیر امور خارجه، ۱۸۵۲
۱۸۵۳	وزیر امور خارجه ۱۸۵۴ - ۱۸۵۳		عضو دیوان عالی تنظیمات
۱۸۵۴	وزیر اعظم، ۱۸۵۵ - ۱۸۵۴	وزیر امور خارجه، ۱۸۵۵ - ۱۸۵۴	۱۸۵۲ - ۱۸۵۵
۱۸۵۵	وزیر اعظم، ۱۸۵۶ - ۱۸۵۵	وزیر اعظم، ۱۸۵۶ - ۱۸۵۵	وزیر امور خارجه ۱۸۵۶ - ۱۸۵۵
۱۸۵۶	وزیر اعظم، ۱۸۵۷ - ۱۸۵۶	وزیر امور خارجه ۱۸۵۸ - ۱۸۵۶	رئیس دیوان تنظیمات
۱۸۵۷	وزیر اعظم، ۱۸۵۸ - ۱۸۵۷		۱۸۵۶ - ۱۸۵۸
۱۸۵۸	وفات، ۱۸۵۸	وزیر اعظم ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸	وزیر امور خارجه ۱۸۶۰ - ۱۸۵۸
۱۸۵۹		رئیس دیوان تنظیمات،	
۱۸۶۰		۱۸۶۱ - ۱۸۵۹	
۱۸۶۱			وزیر اعظم ۱۸۶۳ - ۱۸۶۱
۱۸۶۲			
۱۸۶۳			وزیر اعظم ۱۸۶۶ - ۱۸۶۳
۱۸۶۴			

سال	مصطفی رشید پاشا	عالی پاشا	فؤاد پاشا
۱۸۶۵			
۱۸۶۶			
۱۸۶۷		وزیر اعظم ۱۸۶۷-۱۸۷۱	وزیر امور خارجه ۱۸۶۶-۱۸۶۷
۱۸۶۸			
۱۸۶۹			وفات، ۱۸۶۹
۱۸۷۰			
۱۸۷۱		وفات، ۱۸۷۱	

محمد امین عالی پاشا (۱۲۸۸ - ۱۲۳۱ هـ.ق / ۱۸۷۱ - ۱۸۱۵ م)، فرزند یک مغازه دار استانبولی، همچون سرور خود، مصطفی رشید، از طلبگی آغاز کرد و سپس به خدمت در دستگاه تازه گسترش یافته دبیری در باب عالی منتقل شد (اول سپتامبر ۱۲۴۶ هـ.ق / ۱۸۳۰ م). وی زبان فرانسه را در اداره ترجمه باب عالی آموخت و سپس به مقامهای بالای این تشکیلات دست یافت و در مقام دبیری دون پایه برای انجام مأموریتی به وین (۱۲۵۲ - ۱۲۵۱ هـ.ق / ۱۸۳۶ - ۱۸۳۵ م) و سن پترزبورگ (۱۲۵۳ هـ.ق / ۱۸۳۷ م) اعزام شد؛ از رهگذر همین سفرها بود که محمد امین توانست درباره اروپا آگاهی عمیقتر و وسیعتر از آنچه که مصطفی رشید کسب کرده بود، پیدا کند. عالی درواغی در نتیجه خدمت در مقام دبیری و مترجمی رشید در سالهای سفارت وی در لندن بود که به قدرت دست یافت. وی سپس در وزارت امور خارجه اقتداری پیدا کرد و سفیر امپراتوری در لندن شد (۱۲۶۰ - ۱۲۵۷ هـ.ق / ۱۸۴۴ - ۱۸۴۱ م)؛ در این زمان مصطفی رشید از وزارت امور خارجه عزل شد و زمانی که وی دوباره قدرت یافت، عالی پاشا در مقام عضوی از دستگاه اصلی قانونگذاری آن زمان یعنی مجلس ولای احکام عدلیه منصوب شد و بدینسان به مشکلات داخلی کشور پی برد. وی طی دو دوره وزیر اعظمی مصطفی (۱۲۶۹ - ۱۲۶۵ هـ.ق / ۱۸۵۲ - ۱۸۴۸ م و ۱۲۶۵ - ۱۲۶۳ هـ.ق / ۱۸۴۸ - ۱۸۴۶ م) به وزارت امور خارجه منصوب شد و هر دوی آنان در این دوران، به دلیل پذیرش آوارگان ناشی از انقلابهای ۱۲۶۵ هـ.ق / ۱۸۴۸ م اتریش و روسیه و همچنین مقاومت در برابر خواستهای این قدرتها مبنی بر زندانی کردن و بازگرداندن آنان، در اروپا شهرتی کسب کردند.

در این مرحله، مقامهای مصطفی رشید و عالی با مقام یکی از افراد تحت الحمایه رشید به نام کچجی زاده محمد فؤاد پاشا (۱۲۸۹ - ۱۲۳۱ هـ.ق / ۱۸۶۹ - ۱۸۱۵ م) در هم گره خورد؛ وی هم سن عالی بود، اما قدری دیرتر از وی به مقامهای بالا دست یافت. فؤاد در

خانواده‌ای روحانی در استانبول متولد شد؛ تحصیلات در مدرسه را آغاز کرد، اما پس از خلع پدرش از مقام خود و تبعید وی به ولایات، ناگزیر به ترک تحصیل شد. فؤاد محروم از حمایت خانواده مدتی در مدرسه پزشکی (طب خانۀ امیر) تحصیل کرد. وی با استفاده از دانش فرانسه که کسب کرده بود، به مقام دبیری طاهرپاشا، حکمران تونس، منصوب شد و به مدت تقریباً چهارسال در آن منطقه بود (۱۲۵۲ - ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۶ - ۱۸۳۲ م) تا این که پس از مرگ سرورش مجبور شد حامی جدیدی جستجو کند. در حالی که عالی از مدتی قبل در ردیف افراد تحت الحمایه مصطفی قرار گرفته بود، فؤاد در سال ۱۲۵۳ ه.ق / ۱۸۳۷ م به خدمت وی در آمد. زمانی که عالی و رشید در لندن بودند، وی در مقام نخستین مترجم باب عالی قرار گرفت و طی سفر، با عالی دوست شد و در نتیجه پس از بازگشت از لندن، طی دو سال پس از صدور فرمان گلخانه (۱۲۵۷ - ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۴۱ - ۱۸۳۹ م)، و دوباره بین سالهای ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م و ۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۲ م که آنان بر سر قدرت بودند، در ردیف افراد تحت الحمایه رشید قرار گرفت. فقط در سال ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م بود که فؤاد توانست مرتبه و نفوذی همپایه عالی و رشید کسب کند. این را وی مدیون مذاکرات شایان توجه خود با روسها بود. این مذاکرات در بوخارست و سپس در سن پترزبورگ انجام شد و موضوع مورد بحث سیل آوارگان پناهنده‌ای بود که در آن زمان در نتیجه انقلابهای سال ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م به امپراتوری سرازیر شده بود و همچنین مدیون مذاکراتی بود که با جانشین محمدعلی در مصر یعنی امیرعباس صورت گرفت (۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۲ م).

در سال ۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۲ م، مصطفی رشید از مقام نخست وزیری عزل شد؛ علت برکناری وی ظاهراً اختلافات میان او و مدیر زرادخانه بود، اما حقیقت موضوع آن بود که سلطان می خواست خود نظارت بر امور را در دست گیرد. این که این اقدام سلطان از مخالفت وی با اصلاحات ناشی نمی شد، زمانی آشکار گردید که سلطان عالی را به جای مصطفی رشید به مقام وزارت اعظم برگزید (اولین دوره تصدی مقام وزارت اعظم ۱۲۷۰ - ۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۳ - ۱۸۵۲ م) و به توصیه وی فؤاد را به جای خود او به وزارت امور خارجه منصوب کرد. اصلاحات تحت رهبری آنان ادامه یافت، اما میان مصطفی و حامیانش اختلافی بروز کرد که تا زمان مرگ وی برطرف نشد. رنجش مقام برتر که در این زمان بناگاه از کار خود بر کار شده بود و به جای وی افراد زیردستش منصوب شده بودند، تا اندازه‌ای در بروز این اختلاف دخیل بود. رشید حامی مقتدر بریتانیا بود و با بالمرستون و سفیر مشهور بریتانیا در باعالی استراتفورد دورد کلیف رابطه‌ای نزدیک داشت. از سوی دیگر، عالی و فؤاد با فرانسه روابط بسیار دوستانه تری داشتند. عالی و فؤاد تا سال ۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۲ م بر سر قدرت بودند و در این زمان بود که حمایت آنان از موضع فرانسه در اختلافات موجود بر سر اماکن مقدس که پیش از

جنگ کریمه بروز کرده بود، به سقوط آنان انجامید. هر دوی آنان برای مدتی کنار گذاشته شدند تا این که عالی بعدها به ریاست مجلس اصلاحات جدید که در آن زمان تأسیس شد و فؤاد در مقام عضو این مجلس برگزیده شدند. با شروع جنگ، دیگر هیچ نیازی نبود که با دور نگاه داشتن این افراد از مقامهای حساس حکومتی، خشنودی روسها جلب شود؛ بنابراین مصطفی رشید وزیر امور خارجه (۱۲۷۱ - ۱۲۷۰ هـ.ق / ۱۸۵۴ - ۱۸۵۳ م) و سپس وزیر اعظم شد (۱۲۷۲ - ۱۲۷۱ هـ.ق / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۴ م) و عالی نیز دوباره به مقام وزارت امور خارجه منصوب گردید. اختلافات دوباره بر سر شرایط معاهده پاریس ظاهر شد و عالی به جای مصطفی مقام وزارت اعظم را در دست گرفت و فؤاد وزیر امور خارجه شد. تحریکات استراتفور دورد کلیف سرانجام برای پنجمین و ششمین دوره مصطفی رشید را به مقام وزارت اعظم رسانید، در حالی که عالی وزارت امور خارجه را برعهده گرفت و فؤاد به عنوان رئیس به مجلس تنظیمات برگشت.

طی دو دهه آخر تنظیمات، رهبری اصلاحات را افراد تحت الحمايه مصطفی رشید در دست داشتند. عالی در سالها ۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ هـ.ق / ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ م در مقام وزیر اعظمی خدمت کرد و پس از آن که کوشید و لخرجیهای قصر را محدود کند، از این مقام برکنار شد. وی به ریاست مجلس تنظیمات منصوب شد (۱۲۷۸ - ۱۲۷۶ هـ.ق / ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹ م) در حالی که فؤاد در مقام وزارت امور خارجه باقی ماند (۱۲۷۷ - ۱۲۷۵ هـ.ق / ۱۸۶۰ - ۱۸۵۸ م)؛ در همین زمان، فؤاد به منظور فرونشاندن بحرانی که به مداخله خارجی در لبنان انجامیده بود، به این منطقه سفر کرد و برنامه‌ای درباره خودمختاری این منطقه ارائه داد که مسأله را برطرف کرد. با جلوس سلطان جدید یعنی سلطان عبدالعزیز (۱۲۹۳ - ۱۲۷۸ هـ.ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۶۱ م) که فؤاد قاطعتر را بر عالی محافظه کارتر ترجیح می‌داد، وزیر اعظمی عالی خاتمه یافت. فؤاد که طی دو دوره به وزیر اعظمی منصوب شد (۱۲۸۳ - ۱۲۸۰ هـ.ق / ۱۸۶۶ - ۱۸۶۳ م و ۱۲۸۰ - ۱۲۷۸ هـ.ق / ۱۸۶۳ - ۱۸۶۱ م)، تلاش بیهوده‌ای را در راه کسب نوعی استقلال عمل که عبدالمجید به عالی اجازه داده بود، آغاز کرد. فؤاد در سال ۱۲۸۳ هـ.ق / ۱۸۶۶ م در مخالفت با تصمیم سلطان مبنی بر ازدواج با دختر حکمران مصر، اسماعیل پاشا، به منظور متحد کردن دوباره امپراتوری، از مقام خود استعفا داد؛ در حالی که عالی نیز یک سال بعد در نتیجه اختلافات موجود بر سر چگونگی آرام کردن آشوب کرت و برقراری روابط با دولت صربیه، از مقام خود کناره گرفت.

زمانی که دامنه آشوب کرت چندان گسترش یافت که مداخله روسها قریب الوقوع می‌نمود، بریتانیا و فرانسه سلطان را واداشتند که عالی را مجدداً به مقام وزیر اعظمی (آخرین دوره تصدی ۱۲۸۸ - ۱۲۸۴ هـ.ق / ۱۸۷۱ - ۱۸۶۷ م) و فؤاد را دوباره به وزارت امور خارجه

منصوب کند؛ فؤاد در سفر مشهور عبدالعزیز به اروپا (تابستان ۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۷ م) وی را همراهی کرد و در زمانی که عالی به کرت عزیمت کرد تا در آخرین تلاش موفقیت آمیز خود یعنی با اعطای خودمختاری بیشتر به اهالی آن منطقه، به آشوب آنان خاتمه دهد (۱۲۸۵ - ۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۸ - ۱۸۶۷ م)، کفالت وزیر اعظمی را نیز برعهده گرفت. اما مسئولیت مضاعف فؤاد را بیمار کرد. وی در پی سفر به فرانسه که به منظور استراحت و معالجه انجام شد (۱۲ فوریه ۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۶۹ م) در نیس [۲] در گذشت و عالی نیز دو سال بعد در ویلای ساحلی خود در بیک [۳] واقع در سواحل بوسفور دارفانی را وداع گفت (۷ سپتامبر ۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م).

مصطفی رشید، عالی و فؤاد از مشهورترین اصلاح گران عثمانی در قرن نوزدهم بودند، اما دیوانیان مشتاق دیگری نیز به وفور وجود داشتند که عمده برای جهانیان ناشناخته ماندند و در دستگاه دیوان سالاری گسترده‌ای که چون ابزاری به منظور نوسازی امپراتوری عثمانی به وجود آمده بود، خدمت می کردند. از میان توده این افراد، دو تن که در راستای اصلاحات، خدمات بسیار مهمی ارائه دادند، احمد جودت پاشا و احمد شفیق مدحت پاشا بودند؛ احمد جودت عضوی از طبقه علما بود که بیشتر فعالیتهايش در همان قشر از طبقه حاکم متمرکز بود و همچنین در مقام مدیریت نیز فعالیت می کرد و احمد شفیق دبیر و اصلاح گری ولایتی بود که در مقام یکی از رهبران نهضت مشروطه طلب قرار گرفت که در سال ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م به جنبش تنظیمات خاتمه داد.

احمد جودت (۱۳۱۳ - ۱۲۳۸ هـ. ق / ۱۸۹۵ - ۱۸۲۲ م) یکی از افراد دوره تنظیمات است که قدر و منزلت وی کمتر از هر کس دیگر شناخته شده است. وی در بلغارستان در میان خانواده‌ای از اعیان محلی متولد شد؛ وی تحصیل علوم نزد علما را بسیار بیشتر از اکثر همردیفان خود ادامه داد و با کمک برخی از معلمان برجسته عصر خود کارهای مترقیانه‌ای در استانبول انجام داد (۱۲۶۱ - ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۴۵ - ۱۸۳۹ م). اما حتی در همین سالهای نخستین، احمد جودت نه فقط نبوغ و استعداد خود را بارز ساخت بلکه ناشکیبایی خود را نیز نسبت به روشها و برنامه‌های درسی قدیمی آشکار کرد. وی از درسهای سنتی حساب و جبر که در مدرسه‌ها تدریس می شد، ناخشنود بود و از این روی، این درسها را نزد معلمان مدرسه مهندسی لشکر فراگرفت. احمد جودت همچنین به علم تاریخ گرایش و علاقه پیدا کرد و دریافت که باید با علم تاریخ نه به مثابه تقویم وقایع، بلکه به مثابه مطالعه تجربیات انسانی از طریق ارزیابی دقیق

منابع برخوردار کند، وی گرایشها و علائق خود را با مطالعه حقوق اسلامی، حقوق بین‌المللی و خاصه حقوق فرانسه - که همگی پیش از سن سی سالگی انجام گرفت - تکمیل کرد.

احمد جودت عمده از مدرسه فارغ التحصیل شد و گواهینامه‌ای (اجازه) دریافت داشت که راه را برای تصدی وی در یکی از مقامهای علمیه باز می‌کرد. اما در این مرحله از زندگی برای وی برخوردی پیش آمد که بقیه زندگی اش را نکلی دگرگون کرد. مصطفی رشید در آن زمان در شرف تصدی نخستین دوره وزیر اعظمی خود بود و بسیار اشتیاق داشت که عضوی از طبقه علما فقه اسلامی را به اندازه کافی به وی بیاموزد چنان که در موقع انجام اصلاحات با علما رویاروی نشود. او در پی فردی گشاده نظر بود که درباره مسائل بحث کند. احمد جودت نمونه بارز چنین فردی بود. وی از آن پس در محل زندگی، مصطفی رشید اقامت گزید و خود او و فرزنداناش را و همچنین شماری از وابستگانش را تعلیم داد و تا زمان مرگ مصطفی به سال ۱۲۷۵ هـ. ق / ۱۸۵۸ م در آنجا باقی ماند. در این دوران، جودت آنچه را که بعدها «تحصیلات ثانویه» خود در روشهای کشورداری و سیاست نامید، تحت راهنمایی سرور قدیمی یعنی مصطفی رشید کسب کرد و دبیر و مشاور خاص وی شد و بارها با فؤاد و عالی همکاری نزدیکی پیدا کرد.

چندی نباید که رشید، جودت را همچون عالی و فؤاد که نمایندگان وی در اداره حکومت بودند، به عنوان نماینده خویش به مقامهای آموزشی گوناگون منصوب کرد. در سالهای ۱۲۶۸ - ۱۲۶۷ هـ. ق / ۱۸۵۱ - ۱۸۵۰ م، جودت به مدیریت مدرسه‌ای منصوب شد که به منظور تربیت و آموزش معلمان ذکور نظام آموزشی غیرمذهبی تأسیس شده بود و به روشهای جدید تدریس گرایش داشت. وی همچنین سردبیر شورای آموزش شد؛ شورایی که به همت مصطفی رشید و به منظور تدوین قوانین و مقررات جدید برای مدارس غیرمذهبی تأسیس شده بود. دوره جدید زندگی جودت در مقام تاریخ‌نگار در سال ۱۲۶۹ هـ. ق / ۱۸۵۲ م آغاز شد؛ یعنی زمانی که انجمن دانش - که به همت مصطفی و به منظور پیشرفت فرهنگ عثمانی تشکیل شده بود - وی را مأمور کرد که براساس اسناد دولتی موجود تاریخ عثمانی را از زمان معاهده کوچک قینارجه تا زمان انهدام سپاه بنی چری تدوین کند. وی همچنین از سال ۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م تا سال ۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م واقعه‌نویس رسمی کشور بود و می‌کوشید که ضمن ثبت وقایع دوران خود، تاریخ موردنظر خود را نیز تکمیل کند و این بخش از فعالیتهای وی در واقع از ملزومات مقصود اصلی اش یعنی نگارش تاریخ عثمانی بود. جودت سپس علاوه بر همه مسؤولیتهای کشوری برای نخستین بار در زندگی خود به مقامی در نهاد علمیه دست یافت و قاضی غلظه شد (۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م).

مصطفی رشید پس از این که برای ششمین دوره وزیر اعظم شد، احمد جودت را فردی

وفادارتر و محتاطتر از عالی و فؤاد که در این زمان افرادی مستقل و مقتدر بودند، یافت؛ بنابراین وی جودت را به عضویت دیوان تنظیمات منصوب کرد؛ در این مقام بود که وی در تدوین قوانین مربوط به تخصص خود، برغم جوان بودنش نقشی مهم و فعالانه ایفا کرد و مضمون مقررات جدید مالکیت و ممیزی و ثبت اراضی را نگاشت. با پیشرفت طرح تدوین و نگارش تاریخ عثمانی که بر عهده احمد جودت گذاشته شده بود، وی روش قدیمی تاریخ نگاری را کنار گذاشت و به جای آن شیوه‌ای را به خدمت گرفت که بر مشکلات و رویدادهای اصلی تاریخ تکیه می‌کرد و به گونه‌ای فزاینده بر بررسی دقیق منابع تأکید داشت. وی همچنین تدوین‌کننده اصلی مقرراتی بود که براساس آن مجلس جدید یعنی مجلس والای احکام عدلیه جایگزین دیوان تنظیمات (۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م) گردید و خود او نیز یکی از اعضای مجلس جدید شد.

طی دهه ۱۸۶۰ بود که عالی و فؤاد قدرت حکومتی را در دست گرفتند؛ احمد جودت سرانجام مجبور شد اقدامی را که از دیرباز از تحقق آن اجتناب می‌کرد، عملی کند؛ یعنی خود را از نهاد علمیه به نهاد دبیری منتقل نماید و به عبارت دیگر صفوف علما را ترک کند و به وزیران ملحق شود و در عین حال از مقام وقایع نگاری رسمی نیز کناره‌گیری کند؛ مأموریت‌های چندی در تحقق این اقدام نهایی دخالت داشتند. در سال ۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م، وی در مقام کارگزار ویژه حکومت با اختیارات وسیع به آلبانی سفر کرد تا پس از سرکوب قیام‌های محلی، نظام اداری جدیدی را گسترش دهد. پس از این مأموریت زمانی که فؤاد برای دومین بار وزیر اعظم شد، چنین شایع شد که جودت به بزرگترین آرزوی خود یعنی دستیابی به مقام شیخ الاسلامی تحقق خواهد بخشید، اما مخالفت شدید بسیاری از علما با افکار روشنگر و لیبرالی وی در امور مذهبی، دستیابی به چنین مقامی را برای او غیرممکن کرد. بنابراین، جودت بازرس کل عثمانی در بوسنی و هرزیه گوین شد (۱۲۸۱ - ۱۲۸۰ هـ. ق / ۱۸۶۴ - ۱۸۶۳ م) و برغم مخالفت خاندان هابسبورگ که منطقه را برای خود می‌خواستند و همچنین مخالفت گروه‌های ملی اسلاو، اصلاحات تنظیمات را گسترش داد. در این زمان وی به صورت کارشناس برجسته رفع مشکلات ولایات ظهور کرد. مأموریت بعدی وی آرام کردن قبایل عشایری و برقراری نظم در کوزان واقع در جنوب شرقی آناتولی بود (۱۲۸۲ هـ. ق / ۱۸۶۵ م). پس از انتقال رسمی جودت به نهاد دبیری (۱۲۸۳ هـ. ق / ۱۸۶۶ م)، وی توانست مقام‌های رسمی حکومتی را بپذیرد و حکمران جدید حلب شد؛ در این منطقه بود که وی اصلاحات مربوط به ولایات را که قبلاً به همت فؤاد آغاز شده بود، به کار گرفت.

نکته جالب این که بزرگترین خدمات جودت در قلمرو امور فقهی و قضایی پس از کناره‌گیری وی از نهاد علمیه صورت گرفت. در سال ۱۲۸۵ هـ. ق / ۱۸۶۸ م، یعنی زمانی که مجلس والا به دو بخش مستقل قانونگذاری و قضایی تقسیم شد، جودت به ریاست بخش قضایی

برگزیده و سپس نخستین وزیر دادگستری کشور شد و قوانین مهمتی تدوین کرد که برای نخستین بار پایه های نظام قضایی غیرمذهبی را در امپراتوری پی ریزی می کرد. وی همچنین رهبری شماری از وزیران و اعضای علما را در مخالفت با خواست عالی مبنی بر معرفی مجموعه ای از قوانین کاملاً غیرمذهبی ملهم از قوانین کشوری فرانسه در دست داشت و به جای آن سلطان را متقاعد کرد که مجموعه قوانین کشوری جدید بایستی بر اساس اصول برگرفته از فقه اسلام تدوین شود؛ اصولی که متناسب با واقعیتهای موجود، در آنها تجدیدنظر شده باشد. جودت در مقام ریاست هیأتی که به منظور اقتباس قوانین جدید مأمور شده بودند، منصوب شد؛ مجموعه قوانین جدید مجله نام گرفت و تدوین مجله تا سال ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م که آخرین مجلد آن منتشر شد، جودت را به خود مشغول کرد.

جودت برغم مقامهای بسیاری که تا این زمان (۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م) برعهده گرفته بود، پنجاه سال بیش نداشت. وی طی دودهمه آخر زندگی خود چندین بار به مقام وزارت، خاصه وزارت آموزش و پرورش و وزارت دادگستری منصوب شد، در حالی که دووظیفه اصلی خود یعنی تدوین تاریخ عثمانی و مجله را به کنندی ادامه داد. در سال ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م جودت وزیر اوقاف و سپس وزیر آموزش و پرورش (۱۲۹۱ - ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۴ - ۱۸۷۳ م) شد؛ در این مقام بود که وی تغییرات عمده ای در نظام غیرمذهبی آموزش و پرورش که پیش از آن معرفی شده بود، ایجاد کرد. در پی این مقصود، جودت در مدارس ابتدایی و متوسطه اصلاحاتی ایجاد کرد و برای دانش آموزانی که می خواستند به مدارس متوسطه و فنی وارد شوند، سطح جدیدی از مدارس آمادگی به وجود آمد و علاوه بر این مدارس تربیت معلم نیز افتتاح شد. در این زمان کوششهایی صورت گرفت که عبدالعزیز از سلطنت خلع و حکومت مشروطه سلطنتی مستقر شود. جودت برغم سعه صدری که در برابر افکار جدید داشت، در اصل فردی محافظه کار بود که برای سنت احترام زیادی قائل بود؛ وی با این فکر مخالفت کرد و از آن پس مورد تنفر مشروطه خواهان قرار گرفت. اما جودت در مقام یک مدیر با حکومت فاسد محمود ندیم نیز مخالفت می کرد. از این روی، وزیر اعظم وی را در مقام بازرس کل به بیرون از استانبول، به روملی اعزام کرد و سپس برای مدتی کوتاه او را به حکمرانی سوریه گماشت (۱۲۹۳ - ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۷۵ م). جودت در وقایعی که به خلع و سپس به مرگ عبدالعزیز و جلوس مراد پنجم (۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م) و به دنبال آن جلوس عبدالمجید دوم (۱۳۲۷ - ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۹۰۹ - ۱۸۷۶ م) انجامید، هیچ دخالتی نداشت؛ اما پای بندی اساسی وی به روشهای قدیمی، او را همچنان در ردیف دشمنان افرادی حفظ کرد که این اعمال را انجام دادند و قانون اساسی را تحمیل کردند که اقتدار سلطان و شریعت مقدس اسلام را محدود می کرد. بنابراین، زمانی که عبدالحمید تلاش به منظور احیای خود کامگی دربار را

از سرگرفت، جودت با وی رابطه نزدیکی داشت و در مقام وزیر عدلیه (۱۹۹۴ - ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۷ - ۱۸۷۶ م)، وزیر امور داخله (۱۲۹۴ ه.ق / ۱۸۷۷ م) و سپس در مقام وزیر اوقاف (۱۲۹۶ - ۱۲۹۵ ه.ق / ۱۸۷۹ - ۱۸۷۸ م)، تجارت (۱۲۹۶ ه.ق / ۱۸۷۹ م) و عدلیه (۱۳۰۰ - ۱۲۹۶ ه.ق / ۱۸۸۲ - ۱۸۷۹ م) منصوب شد. در این برهه بود که وی عهده دار دشوارترین و طیفه دوران زندگی اش شد؛ در این زمان وی در مقام دادستان و بازپرس اصلی منصوب سلطان در محاکمه مدحت پاشا که متهم به قتل سلطان پیشین یعنی عبدالعزیز شده بود، شرکت کرده و در نتیجه مدحت پاشا محکوم گردید؛ در این روند آنچه که سلطان و وزیر را بیشتر به مسأله ترغیب می کرد، شخصیت خود مدحت و قانون اساسی مورد نظر وی بود و نه حقایق مربوط به پرونده (۱۲۹۹ ه.ق / ۱۸۸۱ م).

احمد جودت برای چند سالی پس از محاکمه مدحت (۲۳۰۴ - ۱۳۰۰ ه.ق / ۱۸۸۶ - ۱۸۸۲ م) از مشاغل رسمی کناره گرفت. در این مدت، وی توجه خود را به ارائه آموزشهای جدید به دختران خود مبذول داشت و تاریخ مورد نظر خود را تکمیل کرد و همچنین همه اسناد مربوط به وقایع جاری را که وی در زمان تصدی مقام وقایع نگاری دربار فراهم آورده بود، جمع آوری کرد. جودت خاطرات (تذکر) مربوط به سالهای ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م تا ۱۳۰۸ ه.ق / ۱۸۹۰ م خود را به جانشین خود در مقام مورخ رسمی حکومت یعنی احمد لطفی افندی سپرد و همچنین معروضات را به رشته تحریر در آورد؛ معروضات خلاصه ای از گزارشهای وی از سالهای ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م تا ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م بود که به منظور ارجاع شخصی عبدالحمید نگاشته شده بود. در این برهه، جودت هنوز بیش از ۶۴ سال نداشت که به آخرین مقام رسمی خود یعنی وزارت عدلیه (۱۳۰۸ - ۱۳۰۴ ه.ق / ۱۸۹۰ - ۱۸۸۶ م) منصوب شد؛ وی سرانجام در اثر منازعات و درگیریهایی که با نخست وزیر، یوسف کمال پاشا، پیدا کرد، از مقام خود کناره گرفت و سپس در مقام وزیر مشاور به خدمت مشغول شد و تا زمان مرگ یعنی تا تاریخ ۲۵ مه سال ۱۳۳۳ ه.ق / ۱۸۹۵ م همچون دولتمردی بزرگ در امور حکومتی سهم داشت.

سرانجام، در میان اصلاح طلبان مدحت پاشا بود که از جهاتی جسورترین و آینده نگرترین و از جهاتی دیگر بی پرواترین و به یقین بدفراجامترین مردان تنظیمات بود. سالهای اولیه زندگی وی بسیار شبیه معاصرانش یعنی عالی و فؤاد بود. احمد شفیق مدحت (۱۳۰۲ - ۱۲۳۸ ه.ق / ۱۸۸۴ - ۱۸۲۲ م) نیز در استانبول و در خانواده ای از طبقه علما متولد شد؛ سالهای کودکی را در مدارس مذهبی گذراند، اما بعدها در ردیف افراد تحت حمایت عاکف پاشا به ادارات دیوان عالی راه یافت (۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م) و سپس به سازمانهای مربوط به وزیر اعظم وارد شد (۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م). از این مرحله بود که مسیر زندگی

مدحت از همدیفان خود جدا شد و چون عنصری بیگانه از سایر مردان تنظیمات دور افتاد. در حالی که آنان تحت حمایت مصطفی رشید قرار گرفتند و در نتیجه اعمال نفوذهای وی سرعت به مقامهای بالا دست یافتند، مدحت پاشا دریافت که برای پیشرفت فردی خود لازم است که خدمت در دستگاه مصطفی را رها کند. وی استانبول را ترک کرد و به مدت پنج سال در خدمت حکمرانان چندین ولایت سپری کرد و در این احوال درباره امور ولایات، دانشی عمیقتر از عالی و فؤاد کسب کرد. در سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م، وی به بابعالی مراجعت کرد و به اداره مسؤول تهیه برنامه‌های مجلس والا وارد شد و برای مدتی بیش از یک دهه در آنجا فعالیت کرد تا این که سرانجام در سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م به مقام سردبیری ارتقاء یافت. طی همین سالها بود که تجربه قبلی مدحت در امور ولایات موجب شد که مسؤولان مافوق وی مأموریتهایی موقتی برای بررسی خطا کارهای خارج از مرکز به او محول کنند و مدحت پاشا چندان خوب و صادقانه وظایف خود را انجام می داد که همواره دشمنی مداوم چندین نفر از کارگزاران بی کفایت و تن پرور را علیه خود دامن می زد؛ همان کسانی که پس از بازیافتن قدرت خود، مشکلات بسیاری برای او آفریدند. در میان این تبه کاران یکی هم حکمران سوریه، کبیریسلی محمدپاشا، بود که به دلیل موقعیت خود که از افراد تحت الحمايه سلطان بود موفق شد از مجازات بگریزد و بعدها در مقام وزیر اعظم از هیچ اقدامی در انتقامجویی از مدحت لجوج و غیرنادم دریغ نکرد. در این زمان برغم آن که هنوز مصطفی رشید بر سر قدرت بود، مدحت به پاس خدماتش به مقام سردبیری بخش مربوط به آناتولی در مجلس والا منصوب شد (۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م). اما خاتمه جنگ کریمه وضع استانبول را دگرگون کرد؛ رشید از وزیر اعظمی کنار گرفت و جانشین وی یعنی عالی پاشا زمانی که به اتفاق فؤاد به منظور شرکت در کنفرانس صلح پاریس بدانجا سفر کرد، کبیریسلی محمد را در غیاب خود به کفایت وزیر اعظمی منصوب کرد (۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م). وی در مقام کفالت وزیر اعظم بی هیچ درنگی کوشید که مدحت را به اتهام داشتن مقاطعه غیرقانونی - بنابر فرمان جدیدی کارگزاران حکومتی از داشتن چنین املاکی منع می شدند - به زندان افکند. اما مدحت در یک محاکمه علنی از خود رفع اتهام کرد و این امر بیش از هر زمان دیگر وی را در بابعالی صاحب اقتدار کرد. پس از انعقاد صلح پاریس، زمانی که رشید برای ششمین دوره تصدی وزارت اعظم را برعهده گرفت، وی مدحت را برای یک مأموریت تحقیقاتی به بلغارستان اعزام کرد که در نتیجه این سفر چندین تن از حکمرانان محلی متهم شدند، اگرچه دوباره با مداخله سلطان آنان از مجازات قطعی گریختند. مدحت چندان خشمگین شد که موافقت عالی را برای خروج از کشور و استراحت در اروپا جلب کرد (۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م). این دوره فرصتی فراهم آورد که مدحت بتواند تمدن اروپایی را از نزدیک ملاحظه و برای سالهای آینده تجربیاتی کسب

کند.

مدحت پس از مراجعت از اروپا به ریاست مجلس والا منصوب شد و او در امر قانونگذاری و در محاکمه محافظه کارانی که در توطئه ای علیه مقام سلطنت شرکت کرده بودند، چندان خوب عمل کرد که سرانجام نظر مساعد دربار را نسبت به خود جلب کرد. کیریسلی محمد طی سومین دورهٔ وزیر اعظمی خود (۱۲۷۸ - ۱۲۷۷ هـ.ق / ۱۸۶۱ - ۱۸۶۰ م)، مدحت را به حکمرانی نیش منصوب کرد تا او را از سلطان دور نگاه دارد. اما مدحت با استفاده از موقعیت خود در این منطقه (۱۲۸۱ - ۱۲۷۸ هـ.ق / ۱۸۶۴ - ۱۸۶۱ م) روشهای انجام اصلاحات در ولایات را گسترش داد که خود مبنایی برای تصویب قانون سال ۱۲۸۱ هـ.ق / ۱۸۶۴ م شد و علاوه بر این بعدها در مقام حکمرانی ولایت دانوب که بیشتر نواحی بلغارستان را دربرمی گرفت، این شیوه‌ها را به کار گرفت (۱۲۸۵ - ۱۲۸۱ هـ.ق / ۱۸۶۸ - ۱۸۶۴ م). مدحت به استانبول فراخوانده شد (۱۲۸۵ - ۱۲۸۴ هـ.ق / ۱۸۶۸ - ۱۸۶۷ م) تا حکومت مرکزی را در امر بررسی اصلاحات ولایات کمک کند و براساس تجربیات خود پیشنهادهایی ارائه دهد. عالی پس از حل مشکلات کورت و مراجعت به استانبول، مجلس والا را به دو بخش قانونگذاری (شورای دولت) و بخش قضایی (دیوان احکام عدلیه) تقسیم کرد و مدحت را به ریاست شورای دولت (و احمد جودت را به ریاست دیوان احکام عدلیه) برگزید؛ بدینسان، مدحت در رأس یکی از مقامهای بسیار مهم حکومتی ظاهر شد. اما برای مدحت هنوز دشوار بود که در برابر خواست سروران خود سر تسلیم فرود آورد. وی بندهٔ هیچ کس نبود و در تلاش به منظور تحقق آرمانهایش بارها با عالی که انتظار داشت افراد تحت الحمايه اش به خواست او تن دردهند، رویاروی شد. مدحت توانست با پی گیری مصّرانهٔ خود مقررات مهمی وضع کند، نظام مالیاتی اراضی را تعدیل نماید و مقررات جدیدی دربارهٔ معادن وضع کند؛ وی بانکهایی تأسیس کرد که وامهای کم بهره به کشاورزان می پرداختند. با برقراری بهره بانکی طبقه کارگر را تشویق می کرد که برای خود حساب پس انداز باز کنند. اما منازعات میان مدحت و عالی سرانجام به عزل و تبعید وی در مقام حکمرانی بغداد انجامید (۳۱ ژانویه ۱۲۸۶ هـ.ق / ۱۸۶۹ م)؛ بدینسان اصلاحات تنظیمات از توان و تجربهٔ مردی محروم شد که از دست دادن آن می توانست ادامهٔ اصلاحات را با مشکلات جدی روبرو کند، خاصه این که در این زمان فؤاد هم رفته بود. اما در بغداد، مدحت با همان انرژی سابق اصلاحات ولایتی تنظیمات را پی گرفت و علاوه بر آن، قبایل شورشی منطقه را با موفقیت سرکوب کرد و به تاخت و تازهای مرزی ایرانیان خاتمه داد. برقراری نظامهای جدید مالیاتی، تقسیم اراضی در میان روستائیان، احداث سد هایی به منظور آبیاری و کشتیرانی و پیشرفتهایی در روشهای کشاورزی از جمله ویژگیهای دورهٔ حکمرانی مدحت به شمار می رود و در واقع وی را پایه گذار عراق جدید معرفی کرد. دست

مدحت در وقایع مهمی که به دوره تنظیمات خاتمه داد و نظام مشروطه را در امپراتوری مستقر کرد - وقایع سالهای ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م تا زمان مرگ وی به سال ۱۳۰۲ ه.ق / ۱۸۸۴ م - بعداً بررسی خواهد شد.

با توجه به آنچه که شرحش گذشت، مهمترین شخصیت‌های جنبش تنظیمات همین افراد بودند. این افراد تا چه اندازه از روشی مشترک تبعیت می کردند؟ تفاوت‌های فردی و تفاوت‌های آنان در مقام رهبران سیاسی از کجا نشأت می گرفت؟ البته، مصطفی رشید پاشا به لحاظ تجربه و سن از دیگران متفاوت بود. وی در دوره سلطنت سلیم سوم متولد شده بود و اگرچه در نهادهای آموزشی سنتی تحصیل کرده بود، با توجه به مشاهداتش در اروپا، می توانست کمبودها را تشخیص دهد و سیاست‌های مناسبی اتخاذ کند. هم او بود که با بعالی را به صورت تشکیلاتی در خدمت اصلاحات و همچنین به صورت یک نهاد قدرتمند سیاسی فعال کرد. عالی و فؤاد فرزندان سیاسی وی تلقی می شدند. آنان مجبور نبودند که نهادهای اصلاح شده‌ای در داخل باب عالی ایجاد کنند؛ مبارزه‌ای که مصطفی رشید پیشتر آن را آغاز کرده و سرانجام توانسته بود که در تحقق مقصود خود موفق شود. این افراد فقط می بایست که از این مشی مصطفی دفاع کنند و در حل مشکلات خود آن را به کار گیرند. آنان در امور سیاسی بسی پخته تر بودند چنان که افرادی از جناح‌های مخالف را بارها به مقام‌های مهم می گماردند تا از این طریق یا حمایت آنان را جلب کنند یا در مواقع بحرانی همه تقصیرات را متوجه آنان کنند. عالی و فؤاد در راه نیل به مقاصد نهایی خود بسیار بیشتر از مصطفی سر سازش و مصالحه داشتند. اما روش‌های این دو تن نیز تا حدودی از یکدیگر متمایز بود.

عالی فردی کوتاه قد، کم جرأت، محتاط و آرام بود و در اداره امور به تشریفات ظاهری و سلسله مراتب بسیار اهمیت می داد. وی پیش از آن که دست به عمل بزند، حتی الامکان تصمیمات اتخاذ شده را به تعویق می انداخت تا همه امکاناتی مختلف و پیامدهای احتمالی را بدقت بررسی کند. او فردی زیرک و خویشتن دار بود و به رعایت تشریفات اداری و فردی سخت باور داشت. عالی در هر دو مورد یاد شده، سیاستمداری واقعی بود و با استفاده از رقابت‌های میان سفیران خارجی، قصر و علما می کوشید که قدرت با بعالی را حفظ کند. او به اصلاحات تدریجی معتقد بود و از این روی هر چیزی را بنا به ضرورت در جای خود می گذاشت. اما فؤاد، مردی بلندقد، خوش سیما، با عطف و سخنور بود. او به تسریع در امور عقیده داشت و در روابط خود با سلطان و سیاستمداران مخالف بی تکلف بود؛ اغلب مردم را از خود دلگیر می ساخت و همین امر خود موجب بروز خصومتها می شد.^۶ او از نظر احمد جودت برجسته ترین فرد تنظیمات بود. اما وابستگی و علاقه وی به علما در سراسر زندگی او را برانگیخت که برای رفع نیازهای زمان و برای جلوگیری از اضمحلال همیشگی، نهادهای قدیمی را احیاء و نوسازی کند. از همین

روی بود که فؤاد قوانین شرعی مجلس را گسترش داد، با عزل عبدالعزیز مخالفت کرد و مآلاً عبدالحمید دوم را در برابر مشروطه طلبان حمایت کرد؛ این اقدامها حتی در آن زمان که شیوه‌های جدید بی هیچ تعصبی به کار گرفته می‌شد و در زمینه‌های قضاوت و آموزش اصلاحات مهمی صورت می‌گرفت، همچنان ادامه داشت. مدحت پاشا به سهم خود غربی‌ترین و در عین حال ضعیف‌ترین عنصر سیاسی کار بود. اگر کسانی در انجام وظایف خود دچار شکست می‌شدند، مدحت بی هیچ تردید خطای آنان را خاطر نشان می‌کرد و در ضمن یادآور می‌شد که چگونه در صورت پذیرش رأی وی، خواهند توانست که خطای خود را جبران کنند. وی توان و فداکاری بسیاری از خود نشان می‌داد و اصلاحات جدیدی را هم در سطوح ولایات و هم در سطوح مرکزی به کار بست؛ عزم و پشتکار مدحت در تحقق اصلاحات چندان بود که وی را در میان مردان تنظیمات تقریباً ممتاز می‌کرد. او بسیار شبیه مصطفی کمال آتاتورک، بنیانگذار جمهوری ترکیه، بود. در میان رهبران تنظیمات، مدحت تنها رهبری بود که به حل مشکلات توده مردم علاقمند بود و همواره آرزو داشت که سطح زندگی آنان را بالا ببرد. اما عدم علاقه مدحت به کرنش در برابر قدرتمندان و صراحت و بی‌پردگی اش دشمنان زیادی را علیه او برانگیخت و بسیاری از تلاشهای اصلاح طلبانه او را خنثی و سرانجام وی را از قدرت ساقط کرد.

مردان سلطان: سیاست طبقه حاکم در دوره تنظیمات

انتقال قدرت سیاسی از قصر به باعالی که از سوی مصطفی رشید طراحی شده بود و جانشینانش آن را پی گرفتند، برای دو سلطان این عصر، برغم پشتیبانی کامل آنان از اصلاحات، بسختی قابل پذیرش بود. بسیاری از اعضای دیگر طبقه حاکم نیز یا به دلیل علاقه واقعی شان به روشهای گذشته یا صرفاً به دلیل بیم از دست دادن مقامهایی که در دوایر دولتی داشتند، با اصلاحات مخالفت می‌کردند. سه نهاد مهم وجود داشت که جریانهای پراکنده مخالف را متحد و رهبری می‌کرد: اداره تشریفات داخلی قصر (مابین همایون) که شخص سلطان، مادر، بستگان و افراد تحت الحمايه سلطان آن را سرپرستی می‌کردند. باب مشیخت که شیخ الاسلام آن را رهبری می‌کرد و در واقع نماینده علما بود؛ باب سرعسکر که مخالفان لشکری را رهبری می‌کرد. روش پی‌ریزی بنای اقتدار هر یک از این گروهها بسیار شبیه روش کار مصطفی رشید بود؛ آنان با گسترش افراد تحت الحمايه خود و تربیت و انتصاب آنان در مقامهای مهم چنین مقصودی را دنبال می‌کردند. از میان این گروهها علما تنها گروهی بودند که در قرن نوزدهم به لحاظ سیاسی کمتر از بقیه موفقیت داشتند. منابع اساسی قدرت علما درآمد موقوفات و نظامهای آموزشی و دادگستری مسلمانان بود که در اثر اصلاحات تضعیف شده

بودند و نفوذ آنان در میان توده‌های مردم و دامنه اقتدارشان بر پلای محدود شده بود و دیگر همچون گذشته یعنی زمانی که از سوی بنی چریها حمایت و تقویت می شدند، چندان تأثیر گذار نبودند. شمار اندکی از اعضای علما که از تحصیلات غیر مذهبی آن روزگار برخوردار شده بودند، همچون احمد جودت، به خدمت بابعالی در آمدند و جذب این دستگاه شدند و بدینسان در مقام کارگزاران بابعالی بیش از آن که به گسترش نفوذ علما کمک کنند، با آن مخالفت می کردند.

بنابراین تنها باب سرعسکر و قصر بود که طی سالهای تنظیمات مقتدرترین اتحاد سیاسی را علیه بابعالی به وجود می آورد. این اتحاد را مؤسس سالخورده اما فعال لشکر جدید یعنی محمد خسروپاشا ایجاد کرد؛ وی به سال ۱۲۷۲ هـ.ق / ۱۸۵۵ م در سن ۹۹ سالگی درگذشت، در حالی که طی عمر خود دو بار، بین سالهای ۱۲۴۳ هـ.ق / ۱۸۲۷ م تا ۱۲۵۲ هـ.ق / ۱۸۳۶ م و سپس برای مدتی کوتاه در سال ۱۲۶۳ هـ.ق / ۱۸۴۶ م در مقام سرعسکری خدمت کرده بود. سیاستهای وی از مخالفت او با اصلاحات ناشی نمی شد؛ او در واقع لشکر جدید را بنا نهاده بود و حتی در سالهای هشتمین دهه زندگی خود می کوشید که فساد را از بین ببرد و نوسازی باز هم بیشتری انجام دهد. محمد خسرو زمانی که اعلامیه گلخانه تنظیم می شد، وزیر اعظم بود و از آن حمایت کرد. اما او با متمرکز شدن اقتدار مصطفی رشیدپاشا در بابعالی مخالف بود و انجمنی از متفکران موجود در میان رهبران لشکر و قصر تشکیل داد که همه درجات و مراتب را در برمی گرفت. فرد مورد حمایت و جانشین بلافضل محمد خسرو در مقام سرعسکری (۱۸۴۰ - ۱۸۳۹، ۱۸۳۸ - ۱۸۳۶) خلیل رفعت پاشا (متوفی به سال ۱۲۷۳ هـ.ق / ۱۸۵۶ م) بود؛ وی با دختری از خاندان سلطنتی ازدواج کرد (و از این روی لقب داماد گرفت) و طی چهار دوره پاپی در مقام دریا سالار (۱۸۵۵ - ۱۸۵۴ و ۱۸۵۴ - ۱۸۴۸ و ۱۸۴۷ - ۱۸۴۵ و ۱۸۴۳ - ۱۸۳۲ و ۱۸۳۰) و همچنین ریاست مجلس والا (۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ و ۱۸۴۵ - ۱۸۴۲) منصوب شد؛ خدمت در این مقامها خلیل رفعت را در موقعیت خوبی قرار داد تا گروه محافظه کاری را با همکاری خسرو پی ریزی و تقویت کند. این همکاری را داماد محمد علی پاشا (۱۲۸۵ - ۱۲۲۹ هـ.ق / ۱۸۶۸ - ۱۸۱۳ م) بیشتر گسترش داد؛ وی در سال ۱۲۶۱ هـ.ق / ۱۸۴۵ م با دختر محمود دوم یعنی عاده سلطان ازدواج کرد و پنج بار به مقام دریا سالاری منصوب شد (۱۸۶۳ - ۱۸۵۸ و ۱۸۵۸ - ۱۸۵۵ و ۱۸۵۲ - ۱۸۵۱ و ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ و ۱۸۴۷ - ۱۸۴۵) و همچنین در مقام سرعسکر (۱۸۵۴ - ۱۸۵۳ و ۱۸۵۱ - ۱۸۴۹) و وزیر اعظم نیز خدمت کرد (۱۸۵۳ - ۱۸۵۲). بویزه از طریق داماد محمد بود که سلطان شماری از طرفداران و حامیان جوان خود را انتخاب می کرد و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی، آنان را به مقامهای دولتی منصوب می کرد. اما قصر در انتخاباتهای خود بسیار کمتر از مصطفی رشید موفقیّت داشت. شاید برجسته ترین این افراد

کیبریسلی محمدامین پاشا (۱۲۹۹ - ۱۲۲۹ ه.ق / ۱۸۸۱ - ۱۸۱۳ م) بود که به مشکلات و درگیریهایش با مدحت پاشا قبلاً اشاره کردیم. عموی وی که ریاست خزانه خصوصی محمود دوم را برعهده داشت، او را در سنین کودکی برای خدمت به قصر آورد؛ کیبریسلی از همان سالهای اول با کمک عموی خود توانست در هنگ خاصه بسرعت ترقی کند (۱۲۴۹ - ۱۲۴۸ ه.ق / ۱۸۳۳ - ۱۸۳۲ م) و سپس در پی رقابت با افراد مصطفی رشید، وی به هزینه سلطان برای مدت دو سال در فرانسه تحصیل کرد (۱۲۵۱ - ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۵ - ۱۸۳۳ م). با نفوذ دربار کیبریسلی بسرعت به مقامهای بالای لشکر دست یافت و در چندین مقام نظامی در ولایات از جمله در عتقا (۱۲۶۱ - ۱۲۶۰ ه.ق / ۱۸۴۵ - ۱۸۴۴ م)، اورشلیم (۱۲۶۳ - ۱۲۶۱ ه.ق / ۱۸۴۷ - ۱۸۴۵ م)، ترینووا (۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۷ م) و بلغراد (۱۲۶۴ - ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۸ - ۱۸۴۷ م) مشغول خدمت شد.

اگرچه مدیریت اداری وی اعتراضات بسیاری را برانگیخت، هیچ یک کارگر نیفتاد و نتوانست کیبریسلی را از مقام خود برکنار کند و این از آنجا ناشی می شد که قصر از وی حمایت می کرد و علاوه بر این سلطان یقین داشت که اتهامات وی عمده از رقابتهای سیاسی سرچشمه می گیرد. در سال ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م، کیبریسلی به دلیل «آشنایی وسیع با اروپا و زبانهای اروپایی» به مقام وزارت و سفارت امپراتوری در لندن منصوب شد (۱۲۶۷ - ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸ م). وی سپس به حکمرانی حلب گمارده شد (۱۲۶۸ - ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۱ - ۱۸۵۰ م) و در این احوال بود که قیامهای عشایر بدوی را بسختی سرکوب کرد؛ اما زمانی که کیبریسلی به حکمرانی جزیره ای با مشکلاتی بسیار دشوارتر یعنی جزیره کرت منصوب شد، وی از قبول این افتخار سر باز زد (۱۲۶۸ ه.ق / ۱۸۵۱ م) و به استانبول بازگشت. در سال ۱۲۶۸ ه.ق / ۱۸۵۱ م، کیبریسلی به مقام فرماندهی نیروهای امپراتوری (مشیر) در ولایات عرب که پایگاهشان در سوریه بود، منصوب شد؛ در این زمان، برغم آشکار شدن پاره ای از موارد سوء مدیریت و فساد وی در نزد مدحت پاشا، او موفق شد که در مقام خود ابقاء شود تا این که سرانجام در سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م، کیبریسلی به دلیل شکست آشکارش در سازماندهی نیروهای تحت اختیارش برای شرکت در جنگ کریمه، از مقام خود برکنار شد. اما طی مرحله دوم جنگ (۱۲۷۲ - ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۴ م)، کیبریسلی به دریا سالاری امپراتوری و سپس زمانی که مردان تنظیمات قدرت خود را از دست داده بودند یعنی در سالهای ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۴ م، ۱۲۷۶ ه.ق / ۱۸۵۹ م و ۱۲۷۱ - ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۱ - ۱۸۶۰ م، به مقام وزارت اعظم منصوب شد و به عنوان احمق ترین و پرطمطراق ترین سیاستمدار دوره تنظیمات شهری کسب کرد؛ در حالی که چندین بار از سوی عالی به مقامهای بالای حکومتی منصوب شد تا دشمنان وی را گیج و گمراه کند.

قدرت متعادل کننده مهم سیاست تنظیمات در میان اعضای قصر، باب عالی و لشکر، مترجم محمد رشدی پاشا (۱۳۰۰ - ۱۲۲۶ ه.ق / ۱۸۸۲ - ۱۸۱۱ م) از افسران لشکر جدید (۱۲۴۲ - ۱۲۴۱ ه.ق / ۱۸۴۳ - ۱۸۲۵ م) و تحت الحمايه خسرو و خلیل رفعت بود که به مقام سرعسکری (۱۸۶۸ - ۱۸۶۷ و ۱۸۶۳ - ۱۸۶۱ و ۱۸۵۹ - ۱۸۵۷ و ۱۸۵۶ - ۱۸۵۵ و ۱۸۵۳ - ۱۸۵۲) و وزارت اعظم (۱۸۷۸ و ۱۸۷۶ و ۱۸۷۳ - ۱۸۷۲ و ۱۸۶۷ - ۱۸۶۶ و ۱۸۶۰ - ۱۸۵۹) منصوب شد و بارها در مقام عضو مجلس تنظیمات و مدیریت زرادخانه به خدمت گرفته شد. اگرچه رشدی در اصل به عنوان نامزد گروه قصر و لشکر به قدرت رسید، به مراتب مقتدرتر از هر کس دیگر این گروه بود؛ او را دوست و دشمن به یک اندازه دوست داشتند و اغلب زمانی از سوی مردان تنظیمات به مقامی منصوب می شد که آنان در پی فردی مقتدر بودند تا با جناح مخالف از در تفاهم درآید و همکاری آنها را جلب کند و علاوه بر این، بیشتر در پی خیر و صلاح امپراتوری باشد تا منافع شخصی. طی دوران تصدیش در مقامهای حکومتی، رشید هرگز اجازه نداد که علاقه و تمایلش به تداوم اصلاحات تحت الشعاع مسایل سیاسی قرار گیرد، از این روی رشدی نماینده تمایلات صادفانه اصلاح طلبی سلطان بود که طی سالها به خدمت کمر بست.

در این جدال میان سیاست و جاه طلبی و رقابتهای فردی و گروهی، سفارتهای خارجی اغلب نقش مکارانه ای داشتند و با حمایتهای مالی و فشارهای سیاسی از یکی از سیاستمداران یا جناحهای داخلی پشتیبانی می کردند تا بتوانند مقاصد خود را در سیاست داخلی و خارجی عثمانی تحقق بخشند. بریتانیا و در مقیاسی محدودتر، فرانسه، سیاستهای فرانسه را بهترین عامل حفظ امپراتوری می دانستند و از آن حمایت می کردند؛ در حالی که اتریش و روسیه به دلایلی کاملاً متضاد قصر و لشکر را پشتیبانی می کردند. اعضای خاندان حاکم بر مصر نیز در این کشمکشهای سیاسی مؤثر بودند؛ آنان بتدریج بر دامنه استقلال خود می افزودند و حکمرانی خود را به صورت خدیوی [۴] مستقل درآوردند و با اهدای تحفه های فراوان به سیاستمداران استانبول، خاصه به درباریان، بر سیاست عثمانی تأثیر می گذاشتند. مآلاً نکته دیگری که نباید از یاد برد، اما توضیح مفصل آن را به مباحث بعدی موکول می کنیم، این است که نیروهای سیاسی جوانی در میان اعضای جوانتر طبقه حاکم و همچنین برخی اتباع ترکیه رشد کرد؛ این نیروها که عموماً تحت عنوان عثمانیهای جوان شهرت یافتند، با رفتار خودسرانه مردان تنظیمات و با انتقال قدرت از سلطان به باعالی، بی آن که نهادهای قانونگذاری گسترش یابد، مخالف

۴ - Khadivate، این کلمه به معنی امارت ار کلمه خدیو گرفته شده است که لقب نایب السلطنه امپراتوری عثمانی در مصر بوده است.

بودند.

با توجه به وضع پیچیده سیاسی، جای شگفتی نیست که طی دوره تنظیمات، بی ثباتی سیاسی بسیار شدید بود. از سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م تا ۱۲۹۷ ه.ق / ۱۸۷۹ م، ۳۹ بار مقام وزارت اعظم و ۳۳ بار مقام وزارت امور خارجه دست به دست شد و بسیار اتفاق می افتاد که یک فرد چندین بار عهده داری یکی از این مقامها شود (به ضمیمه الف مراجعه کنید). آنچه که در همه این عزل و نصبها شگفت آور است و بیشتر از مسأله بی ثباتی سیاسی جلب توجه می کند، ثبات عمومی توسعه بنیادی و نهادی امپراتوری طی بیشتر سالهای این دوره بود؛ در این سالها، حتی زمانی که محافظه کاران بر سر قدرت بودند، تنها نمونه های محدودی از روی آوری به روشهای گذشته وجود دارد. سیاست اتخاذ شده را عمده زیر ساخت بوروکراتیک نظام جدید عثمانی تداوم بخشید.

طبقه حاکمه جدید

تنظیمات حکومتی متمرکز مبتنی بر طبقه حاکمه جدید یعنی بوروکراتها که در این زمان مأمورها نامیده می شدند، ایجاد کرد. این طبقه را نسل جدیدی از عثمانیها به وجود آوردند که حرکت نوسازی را عمده بدور از امواج بحرانهای سیاسی و نظامی که طی بیشتر سالهای قرن نوزده امپراتوری را می لرزاند ویا حتی برغم این تلاطمها، ادامه دادند. پیش از بررسی اصلاحات ویژه، نخست بایست نظام جدید حکومت و مسؤولان دستگاه دیوانسالاری این نظام را غوررسی کنیم.

حکومت مرکزی

نهادهای اجرایی

وظایف اجرایی و اداری در سطح مرکزی در میان وزارتخانه های اجرایی تقسیم می شد؛ برخی از این وزارتخانه ها تحت نظارت وزیر اعظم در باب عالی متمرکز بودند و به اقتدار آن می افزودند و برخی دیگر، خاصه وزارتخانه های مربوط به امور نظامی، دینی و داد گستری مراکز اقتدار خود را در سایر بخشهای پایتخت بنا می کردند. هر وزارتخانه در اصل هم در مقام سازمانی اجرایی و هم مرجع قانونگذاری گسترش می یافت و انجمنهای مشورتی داخلی (مجلس) این وزارتخانه ها را یاری می کردند و گاه این مجلسها خود در اثر گسترش دامنه وظایفشان و افزایش شمار کارمندان به صورت وزارتخانه ای مستقل، از وزارتخانه پیشین جدا می شدند. از آنجا که افراد برجسته تنظیمات خود اغلب وزیر اعظم (صدراعظم)^۷ و یا وزیر امور داخله و خارجه بودند، این سازمانهای وابسته به باعالی بیشتر از آنچه که از عنوانشان برمی آید،

بویژه در پی گسترش دامنه اقتدار خود بودند.

وزارت داخله (نظارت داخله): وزارت داخله در سال ۱۲۵۲ ه.ق / ۱۸۳۶ م از درون سازمان نیابت وزارت اعظم (صدارت کدخداسی) به صورت تشکیلاتی مستقل جدا شد تا وظایف داخلی این سازمان را برعهده گیرد. دو سال بعد، وزیر اعظم وزارت داخله را به سازمان اولیه خود بازگرداند تا بتواند با برخورداری از اقتدار لازم بر سایر وزارتخانه‌ها نظارت یابد. طی بیشتر سالهای تنظیمات، وزارت داخله تحت نظارت وزیر اعظم باقی ماند و معاون وی (صدارت مستشاری) آن را اداره می‌کرد؛ در این سالها وزارت داخله ساختار بوروکراتیک و وظایف مستقل خود را حفظ کرد و از این روی پس از بیماری فؤاد و سپس مرگ وی به سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م یعنی زمانی که عالی بسیار دشوار می‌دید که هم مسؤلیت وزارت امور خارجه و هم وزارت عظمی را با هم عهده دار شود، بسادگی توانست که وزارت داخله را از تشکیلات وزیر اعظم جدا کند و استقلال آن را بازگرداند (۱۸ فوریه ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م) چنان که تا پایان حیات امپراتوری وضع بدین منوال باقی ماند.

اداره امور داخلی امپراتوری تماماً به صورت متمرکز برعهده وزارت امور داخله بود. این وزارتخانه همچون سایر وزارتخانه‌ها پیشنهادهای مربوط به قوانین و مقرراتی را که در حوزه عملکرد آن بود دریافت می‌کرد و پیش از ارسال آنها به نهادهای قانونگذاری و شخص سلطان، آنها را ارزیابی می‌کرد. وزارت داخله پس از آن که سلطان قوانین و مقررات یادشده را تأیید می‌کرد، آنها را به صورت فرمان صادرشده از سوی سلطان یا اراده ابلاغ می‌کرد. وزارت داخله بر سازماندهی و فعالیتهای اداره‌های ولایتی و محلی و نیروهای پلیس و در نتیجه انتصاب افراد، ارتقای درجه آنان، انضباط، بازرسی، مدیریت و تنظیم امور مربوط به همه دیوانیان بیرون از حوزه حکومت مرکزی از بالاترین رده یعنی حکمرانان تا رؤسای پلیس و کارمندان شهرداری نظارت داشت. علاوه بر این، وزارت داخله موظف بود قوانین، مقررات و لوایحی را پیشنهاد دهد که متضمن افزایش سطح رفاه و آسایش همه مردم اعم از خواص و عوام باشد؛ به عبارت دیگر پیشرفت صنعت و تجارت، توزیع نشریات و اموری از این دست برعهده وزارت داخله بود. این وزارتخانه زمانی که مستقل شد، اجازه یافت برخلاف سایر وزارتخانه‌ها بودجه خود را افزایش دهد و بدون مداخله یا حتی تأیید وزیر اعظم، مستقیماً با نهادهای قانونگذاری ارتباط برقرار کند و این بر اختیارات وزیر مربوطه کاملاً می‌افزود.^۸

وزارت داخله به منظور انجام وظایف خود به چند سازمان مستقل از جمله سازمان مربوط به معاون وزیر (مستشار) تقسیم می‌شد؛ این سازمان بر فعالیت کار گزاران ایالتی نظارت داشت و سیاستهای آنان را تعیین می‌کرد. سه سازمان دیگر وجود داشت که به امور خدمات شهری رسیدگی می‌کرد: یکی از این سازمانها مسؤل گزینش، دیگری مسؤل حفظ و نگهداری اسناد

مربوط به انتصابات، درجات و ارتقای افراد بود و سازمان سومی هم بر صندوق بازنشستگی نظارت داشت. سازمان مستقل دیگری نیز وجود داشت که مسؤول تنظیم و اداره امور مربوط به سرشماری جمعیت بود و بر انتشارات امپراتوری و اسکان پناهندگان و مهاجران به داخل کشور نظارت می کرد. برای تنظیم امور مربوط به استانبول و سایر شهرها هیأتی از قاپی کدخداها در وزارتخانه تشکیل شد تا به نمایندگی از سوی حکمرانان محلی فعالیتهای وزارتخانه را در هر یک از ولایات متمرکز کنند؛ علاوه بر این سه بازرس مأموریت یافتند بر نحوه فعالیتهای اداری سه منطقه اصلی روملی، آناتولی و جهان عرب نظارت کنند. کمیته های ویژه ای نیز در وزارتخانه برقرار شد تا به وضع بهداشت و سلامت عمومی رسیدگی و بر امور شهرهای مقدس مکه و مدینه نظارت کند.

وزارت امور خارجه (نظارت خارجه): از آنجا که این وزارتخانه پایگاه قدرت مصطفی رشید در اولین سالهای تصدی وی بود، علاوه بر وظایفی که ظاهراً برعهده داشت به امور دیگری که در حیطه اختیارات وزارتخانه های دیگر بود، نیز رسیدگی می کرد؛ از جمله این امور اصلاح قوانین داخلی، اتباع خارجی و غیرمسلمان امپراتوری و نظارت بر آنان و همچنین تجارت خارجی و روابط سیاسی بود. امور مربوط به قانونگذاری و ثبت اسناد که قبلاً از اختیارات دیوان عالی بود و سپس برعهده باعالی گذاشته شد، نیز در این زمان برعهده وزارت امور خارجه قرار گرفت. برای رسیدگی به این امور بود که وزارتخانه به دو بخش اصلی تقسیم شد و هر بخش تحت نظارت یک معاون (مستشار) به واحدهایی تقسیم شد که در رأس هر یک از آنها یک رئیس الکتآب قرار داشت. بخش امور خارجی دارای واحدهایی اداری بود که به امور خارجی و تجارت خارجی رسیدگی می کرد؛ نمایندگان خارجی را می پذیرفت و مقرراتی وضع می کرد که درجه و مرتبه هر فرد عثمانی را که در تشریفات رسمی شرکت می جست، به دقت تعیین می کرد و علاوه بر این مطبوعات خارجی را تحت نظارت داشت. بخش دوم از بخشهای نهاد قدیمی دیوان عالی که به امور داخلی رسیدگی می کرد، تشکیل می شد. این بخش دارای دو واحد اداری بود: یکی همان دیوان عالی بود (دیوان همایون قلمی) که تحت ریاست کاتب فرامین سلطنتی قرار داشت؛ از جمله وظایف این فرد عبارت بود از صدور و ثبت همه فرامین و نامه های سلطان به فرمانروایان و کارگزاران خارجی و همچنین مکاتباتی که با حکومتهای خارجی یا نمایندگانشان در باعالی انجام می شد و نیز مقاله نامه ها و اسناد (برات) مربوط به انتصاب، مأموریت و جابجایی و عزل مأموران و گذرنامه های سفر در داخل و خارج امپراتوری. اداره امور غیرمسلمانان (مذاهب غیرمسلم دایره سی) به بخشهای مختلفی تقسیم و هر بخش به یکی از ملتهای غیرمسلمان مربوط می شد؛ این بخشها مسؤول صدور احکامی بودند که به این ملتها و اعضای آنان مربوط می شد؛ احکامی که نه فقط از وزارت خارجه بلکه از سایر

وزارتخانه های حکومت صادر می شد. علاوه بر این، دو بخش کوچکتر نیز وجود داشت: اداره ترجمه (ترجمه اوداسی) و اداره بایگانی وزارت (خارجیه اوراق اوراسی) که بعدها به صورت بایگانیهای برای همه بخشهای باب عالی گسترش یافت (۲۰ ژوئن ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م).^{۱۰} وزارت مالیه (نظارت مالیه یا باب دفتری) - وزارت مالیه که همه خزانه های اصلی و سازمانهای مالی کشور را در بر می گرفت در اوایل سال ۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۳۸ م به همت محمود دوم تأسیس شد؛ اما این وزارتخانه طی دوره کوتاه تصدی محمدخسر و پاشا در مقام وزارت اعظم پس از جلوس عبدالحمید و در آخرین تلاش بیهوده ای که به منظور احیای استقلال کامل مالی لشکر صورت گرفت (۲ اوت ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م)، به سازمانهای تشکیل دهنده خود تجزیه شد. اما اندکی پس از مراجعت مصطفی رشید به استانبول و صدور اعلامیه گلخانه، خزانه های منصور و سلطنتی دوباره در هم ادغام شدند و مآلاً وزارت مالیه احیاء شد (۲۰ ژوئن ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م).^{۱۰}

در آغاز، قرار این بود که بخشهای مختلف وزارت تحت نظارت وزیر و معاون وی کاملاً مستقل اداره شوند و هر بخش با برخورداری از خزانه های مستقل خود (خزینة) و واحد محاسبات (محاسبه قلمی) به درآمدها و هزینه های مربوطه رسیدگی کند؛ و در همان حال واحدهای ویژه ای اداره امور مالی آناتولی و روملی را برعهده گیرند و فرامین و احکام مالی عمومی را صادر کنند.^{۱۱} در جولای سال ۱۲۵۸ ه.ق / ۱۸۴۲ م، مقام معاونت وزارت منسوخ شد و وظایف معاونت را دو خزانه دار (دفتردار) یکی برای خزانه منصور و دیگری برای خزانه سلطنتی برعهده گرفتند؛ وظیفه اصلی این افراد این بود که وزیر را در انجام وظایف دشواری که برعهده اش بود از جمله تحصیل مالیاتها و سایر درآمدها کمک کنند.

طی جنگ کریمه ساختار وزارت تقریباً بی هیچ تغییری باقی ماند؛ در این زمان فؤادپاشا طی اصلاحات مالی خود، دیوان جدیدی به نام دیوان محاسبات در وزارتخانه ایجاد کرد. وظیفه این دیوان رسیدگی به حسابهای مالی همه وزارتخانه ها و همچنین سازمانها و کارمندان حکومتهای ولایات بود. از جمله وظایف دیگر این دیوان تدوین بودجه کشور پیش از خاتمه سال مالی بود؛ این اقدام ابتکاری جدید بود که بنا بر آن دیوان می بایست تقاضاهای مالی واحدهای مختلف را دریافت می کرد و پس از تطبیق آن با درآمدهای پیش بینی شده، نتایج به دست آمده را به منظور تصویب نهایی به وزیر مالیه، دیوان قانونگذاری و دیوان وزیران ارائه می داد. کار گزاران دیوان مذکور به گوشه و کنار امپراتوری سفر می کردند تا از اجرای کامل مقررات مالی مطمئن شوند و به مجادلات میان مأموران حکومتی و مؤدیان مالیاتی رسیدگی کنند و همچنین در صورت لزوم برای هر چه بهتر شدن نظام مالی کشور پیشنهادهای ضروری را ارائه دهند.^{۱۲} به منظور آن که دیوان محاسبات بتواند مقاصد خود را تحقق بخشد، برای آن رئیسی

در نظر گرفته شد و تعداد هفت تن از کارشناسان مالی به عضویت در آن منصوب شدند و ده تن دبیر نیز در آن مشغول کار شد. به دلیل گستردگی دامنه کار طی دهه بعد، شمار اعضای دیوان به ده تن و شمار دبیران به ۲۱ تن رسید، اما این تعداد افراد برای نظام پیچیده مالی عثمانی بسختی تکافوی می کرد، چنان که نتایج به دست آمده آن گونه که مؤسس دیوان انتظار داشت، امیدوارکننده نبود.^{۱۳}

طی آخرین دهه تنظیمات، دیوان محاسبات به دو بخش تقسیم شد. نیمی از اعضای دیوان و ستاد دبیران به صورت نهادی مستقل تحت عنوان مجلس مالیه سازماندهی شد که بودجه سالانه را تدارک می دید و به امور مالیاتی، مقاطعه ها و تحصیل آنها می پرداخت؛ نیمی دیگر به صورت مجلس محاسبه مالیه باقی ماند که به بررسی محاسبات وزیران، بخشهای اداری و دیوانیان ادامه می داد و به اموری از قبیل سرشماری و اسناد مالکیت، مؤسسات خیریه و اسناد دولتی رسیدگی می کرد. وزارت مالیه دوباره تحت نظارت معاونتی واحد (مالیه مستشاری) تجدید سازمان شد؛ این معاونت به جای خزانه داران و خزانه های مستقل خزانه ای واحد ایجاد کرد که صرفاً مالیه خزینه سی (خزانه مالی) نامیده می شد.^{۱۴}

دیوانهای اقتصادی و اجتماعی و وزارتخانه ها - هر یک از وزارتخانه های اصلی مجلسی مشورتی داشت که از هیأتی از کارشناسان بازنشسته، دبیران ارشد و دیوانیانی تشکیل می شد که در کنار مأموریتهای رسمی خود به این امر نیز اشتغال داشتند؛ آنان وزیران را در سیاستهای عمومی راهنمایی و قوانین و شیوه های پیشرفته عملی را توصیه می کردند. شماری از این مجلسها که به امور اقتصادی و اجتماعی رسیدگی می کردند طی سالیان از چنان اهمیتی برخوردار شدند که سرانجام به صورت وزارتخانه هایی مستقل درآمدند. مجلس مربوط به امور کشاورزی و صنعت که در سال ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م به همت محمود دوم تأسیس شد، در سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م به صورت وزارت تجارت (نظارت تجارت) گسترش یافت؛ مجلس آموزش و پرورش (نظارت معارف عمومی) در سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م به وزارت آموزش عمومی تبدیل شد؛ یک مجلس احیاء شده مربوط به امور کشاورزی در سال ۱۲۶۳ هـ. ق / ۱۸۴۶ م به صورت وزارت کشاورزی درآمد (نظارت زراعت) و این وزارت دوباره در وزارت تجارت ادغام شد و بعدها در سال ۱۲۷۹ هـ. ق / ۱۸۶۲ م دوباره وزارت تجارت و کشاورزی (نظارت تجارت و زراعت) نامیده شد. مجلس مربوط به امور عمومی کشور در اصل در سال ۱۲۵۳ هـ. ق / ۱۸۳۷ م تشکیل شد؛ این مجلس اگرچه چندین بار بترتیب منحل و تجدید شد، سرانجام در فوریه ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م به صورت وزارت مستقل فواید عامه (نظارت نافع) سازماندهی شد.^{۱۵} این دو وزارتخانه آخری سرانجام در هم ادغام و به صورت یک وزارت مستقل تحت عنوان وزارت فواید عامه و تجارت (نظارت نافع و تجارت) سازماندهی شد؛ در این وزارت

یک بخش تجاری وجود داشت که به صنعت و آمار و ارقام تجارت خارجی (تجارت خارجی تحت نظارت وزارت خارجه باقی ماند) رسیدگی می کرد و بخش فواید عامه بر امور مربوط به راه آهن، پلها، جاده ها و شبکه های پستی و تلگراف و سایر تأسیسات ارتباطی نظارت و سرپرستی داشت.

نهاد مذهبی (باب مشیخت) - دور از محل بابعالی و تحت نظارت چند تن وزیر وزارتخانه هایی وجود داشت که از زمان محمود دوم با تغییراتی اندک به کار خود ادامه می دادند؛ این وزیران لاقول در دو مقام مهم (سرعسکر و شیخ الاسلام) همدریف وزیر اعظم تلقی می شدند و از این روی از نظارت وی خارج بودند. اداره شیخ الاسلام که در محله های قدیمی آقای ینی چری در نزدیکی مسجد سلیمانیه واقع می شد، در این برهه به صورت یک سازمان اجرایی گسترش پیدا کرد و فقط به لحاظ اسمی هنوز نام وزارتخانه نیافته بود؛ در این تشکیلات یک معاونت اداری وجود داشت که به مشکلات کارمندان و مشکلات سیاسی رسیدگی می کرد و علاوه بر این واحدهای مستقلی تحت ریاست قاضی عسکرها وجود داشت - قاضی عسکرها تحت عنوان ساده صدر نیز نامیده می شدند - که قاضیان را منصوب می کرد و بر امور مربوط به آنان و دادگاههای آنانولی و روملی بجز دادگاههای واقع در استانبول و غلظه که از سوی سازمانی دیگر اداره می شدند، نظارت می کرد. یک دادگاه عالی مذهبی (فتواخانه جلیله) در وزارتخانه تشکیل شد تا زمینه اجرای وظایف حقوقی و شرعی شیخ الاسلام را در مقام مفتی اعظم و آخرین مرجع رسیدگی به احکام صادره از سوی دادگاههای شرع سطوح پایینتر فراهم آورد. معاونت برنامه ریزی درسی وی (درس و کیلی) بخشی را ریاست می کرد که بر آموزش علما در مدارس مذهبی نظارت داشت و انتصاب و سرپرستی مربیان مکتبهای ابتدایی و مدارس متوسطه را برعهده داشت. فتوا امینی مقامی بود که مسؤولیت صدور همه نظرات حقوقی و مذهبی شیخ الاسلام را برعهده داشت و کاتبان دیگری نیز وجود داشتند که به امور اقتصادی رسیدگی می کردند. در سال ۱۲۶۶ ه.ق / ۱۸۴۹ م، ضرابخانه سلطنتی (ضربخانه) که در آن زمان در قصر توپ قابی مستقر بود، به خزانه اختصاصی سلطان (خزینة خاصه) ملحق شد و وزارت خزانه داری سلطان (خزینة خاصه نظارتی) نام گرفت. ضربخانه بعدها به وزارت اوقاف (نظارت اوقاف همایون) که با سازمان اوقاف شهرهای مقدس مکه و مدینه یکی شده بود، ملحق شد و در سال ۱۲۵۳ ه.ق / ۱۸۳۷ م با مقرهایی که در مقابل مسجد ایاصوفیه برقرار کرد، به صورت یک سازمان مستقل حکومتی احیاء شد. وزیر و کارمندان این نهاد تحت نظارت شیخ الاسلام قرار داشتند، زیرا که همه آنان می بایست از علما می بودند و بیشتر درآمدهای آنان صرف حمایت از علما و مؤسسات خیریه می شد.

سازمانهای نظامی - باب سرعسکر که در سال ۱۳۱۸ ه.ق / ۱۹۰۰ م به طور رسمی به

وزارت جنگ تبدیل شد، سازمان خود را طی قرن نوزدهم زمانی که لشکر تجدید سازمان می شد، گسترش داد؛ در باب سرعسکر ستاد کل فرماندهی (ارکان حربیه) سرعسکر را یاری می کرد و واحدهای گوناگونی تشکیل شد از جمله واحدهای ترابری نظامی، مهندسی، پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه، تدارکات، واحد قضایی و واحد امور بازنشستگان، استحکامات و اماکن نظامی، ارتباطات و واحد آمار. واحدهای مستقلی نیز تشکیل شد که وظایفشان عبارت بود از اداره لشکرهای محلی که سازماندهی شده بودند و همچنین اداره ژاندارمری و آتش نشانهایی که به منطقه نزدیک مقر سرعسکر در استانبول مأمور شده بودند، ساختمانهای نظامی و مدارس. زرآدخانه سلطنتی (توپخانه امیر) به صورت واحدی مستقل تحت فرماندهی بالاترین مقام لشکر که از سوی سرعسکر منصوب می شد، حفظ گردید و هیأتی مشورتی متشکل از کارشناسان از سوی وزیر اعظم تشکیل شد که مقام فرماندهی را در اداره امور یاری می کرد. شش لشکر ولایتی که بعدها شمارشان به هفت رسید، سازماندهی شد تا همه وظایف لشکری را در ولایات هماهنگ و اجرا کند؛ این لشکرها از نیروهای ذخیره و سواره نظام تشکیل می شد و فرماندهان (مشیر) آنها از سوی استانبول منصوب می شدند و تنها در برابر مقامهای استانبول مسؤولیت داشتند، اما با توجه به مشکلات و اوضاع محلی، در سر و سامان دادن به امور نظامی و تدارکاتی از اختیارات وسیعی برخوردار بودند.

دریاسالار (یا قپودان دریا) مدیریت امور مربوط به ناوگان عثمانی را در کارخانه کشتی سازی سلطنتی (ترسانه امیر) در قاسم پاشا واقع در خلیج زرین در استانبول، برعهده داشت. تا قبل از دوره سلطنت عبدالمجید توجه نسبتاً کمی به این مرکز می شد؛ اما عبدالمجید مبلغ زیادی را به نوسازی ساختمان این محل و همچنین کارخانه های مستقر در ایزمیت و گملیک اختصاص داد و کشتیهای پارویی قدیمی سرانجام جای خود را به کشتیهای بخار دادند. تنها پس از چندین فاجعه دریایی در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م و در طی قیام کورت بود که وزارت جدید نیروی دریایی (نظارت بحریه) تأسیس شد که باز هم مقر آن در قاسم پاشا بود؛ وزیر و معاون این وزارتخانه مسؤول انجام همه وظایف اداری و مالی بودند، در حالی که دریاسالار تنها به فرماندهی ناوگان اشتغال داشت. یک مجلس مشورتی متشکل از افسران بازنشسته نیروی دریایی برای کمک به مدیریت ایجاد شد و یک هیأت دریایی بریتانیایی تحت رهبری آدمیرال هبارت کمکهای مشورتی و فنی می کرد چنان که ناوگانی جدید طی مدتی کاملاً کوتاه ساخته شد.^{۱۶}

وزارت دادگستری - وزارت دعاوی حقوقی (نظارتی دعاوی) که به همت محمود دوم تشکیل شد و مسؤولیت گسترش نظام دادگاههای مدنی را در سراسر امپراتوری برعهده داشت، در سال ۱۲۸۷ ه.ق / ۱۸۷۰ م به وزارت دادگستری (نظارتی عدلیه) تغییر نام داد. سازمان این

وزارت با گسترش نظام جدید دادگاههای غیرمذهبی در قرن نوزدهم اصلاح شد و بسیاری از وظایف دیوانها و وزارتخانه‌های بابعالی را برعهده گرفت. تا اواخر قرن، وزارت دادگستری شامل بخشهایی از این قرار بود: دیوان عالی قضایی (انجمن عدلیه)، محکمه تمیز شامل بخشهای مدنی، جنایی و اداری، محکمه استیناف مشتمل بر بخشهای مدنی، جنایی، تأدیبی و تجاری. در استانبول، علاوه بر محاکم قضایی فوق، دادگاه بدایت (دارالسعاده بدایت محکمه سی) نیز وجود داشت که بخشهای مدنی، جنایی و اداری و همچنین دادگاههای تجاری، یا دادگاههای مختلط را دربرمی گرفت؛ این دادگاهها به دو شعبه مدنی و دریایی تقسیم می شدند و در آنها قاضیانی به نمایندگی از سوی اجتماعات مختلف تجاری خارجی که در آن زمان در امپراتوری فعالیت داشتند، حضور می یافتند. علاوه بر نظارت و تجهیز نظام قضایی غیرمذهبی، وزارت مسؤولیت تربیت قاضیان و نظارت بر نظام آموزشی حقوقی غیرمذهبی را نیز برعهده داشت.

وزارت اعظم - در رأس همه واحدهای اجرایی بابعالی، دفتر شخص وزیر اعظم بود که تحت عناوین مختلف وزارت اعظم (صدارت عظمی)، نخست وزیر (باش و کالت) و حتی به تنهایی باب عالی نامیده می شد؛ باب عالی در واقع نامی بود که همه واحدهای تحت نظارت و سرپرستی وزیر اعظم از جمله اداره خود وی را دربرمی گرفت. در سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م، نهاد وزارت اعظم فقط واحد عمید دیوان همایون را شامل می شد؛ این واحد بخش مربوط به امور داخلی تشکیلاتی بود که وزارت امور خارجه را دربرمی گرفت و بعدها در زمان مصطفی رشیدپاشا این دو بخش از یکدیگر تفکیک شد. اداره عمیدی واحد مکاتبات وزیر اعظم و بایگانیهای وی (بابعالی اوراق اوداسی یا اتاق اسناد بابعالی) را دربرمی گرفت. پس از آن که مردان تنظیمات تحت رهبری وزیر اعظم قدرت باب عالی را مستحکم کردند، بسیاری از دفاتر باقیمانده دیوان عالی را که در اصل به وزارت امور خارجه ملحق شده بودند از جمله دفتر تشریفات قلمی را به بابعالی منتقل کردند؛ این دفتر مسؤولیت تنظیم موافقتنامه‌ها، اعطای نشانهای رسمی و برگزاری مراسم رسمی را برعهده داشت. علاوه بر این، چندین مجمع مرکزی قانونگذاری نیز تحت اقتدار وزیر اعظم قرار داشت که ما در این جا بحث درباره آنها را آغاز خواهیم کرد.

نهادهای قانونگذاری

مجامع جدید قانونگذاری بیشتر به صورت بخشی جدایی ناپذیر از روندی که اداره امور حکومت دخالت داشت، مطرح بودند تا به صورت شاخه‌ای مجزا و مستقل از حکومت؛ این مجامع که طی جنبش تنظیمات گسترش یافته بودند و همچون سازمانهای اجرایی در تدارک

زمینه‌ای برای تداوم حکومت امپراتوری و حمایت از روند نوسازی کشور برغم آشوبهای سیاسی، اهمیت داشتند. ۱۷ طی این روند دیوان قدیمی سلطنتی از امور قانونگذاری معاف شد و به جای آن سازمانهای جدیدی ایجاد شدند که بهتر می‌توانستند نیازهای عصری را که محمود دوم آغاز کرده بود، برآورده سازند. مجلس والای احکام عدلیه (دیوان عالی احکام قضایی) که در سال ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م در قصر تشکیل شد و دارالشورای باب عالی (دیوان مشورتی بابعالی) در مقام مجامع مشورتی اصلاحات محمود و وزیر اعظم، هسته‌های اصلی مجلسهای قانونگذاری بودند که طی دوره تنظیمات ایجاد شدند.

مجلس والای احکام عدلیه

طی سال آخر حکومت محمود مشکلات چندی وجود داشت که از فعالیتهای دو مجلس قانونگذاری جلوگیری می‌کرد. قبل از هر چیز از آنجا که مجالس یادشده تشکیلات جدیدی بودند که بر نظام جدید تحمیل می‌شدند و از آنجا که حدود وظایف قطعی آنها و روابطشان با سایر مقامهای رسمی کاملاً مشخص نبود، پیشنهادهای آنها هرگز مورد توجه قرار نمی‌گرفت. دوم این که چون مقصود اصلی مجالس قانونگذاری کسب نظرات مشورتی کارشناسان بود، اعضای آنها بی توجه به درجه و مرتبه آنان و تنها براساس صلاحیتها انتخاب می‌شدند. اما برغم این که این عقیده‌ای درخور توجه و آزادمنشانه بود، نتیجه این شد که فقط اعضای عالی مرتبه تر مورد توجه قرار می‌گرفتند. مشکل سوم پاره وقت بودن اعضای مجلس بود که موجب می‌شد آنان بیشتر وقت خود را به وظایف رسمی خود بگذرانند. مالا این که چون وجه تمایز میان دو مجلس والای احکام عدلیه و دارالشورای بابعالی هیچ روشن نبود و علاوه بر آن دامنه اقتدار آنها مشخص نشده بود، هرگاه که توصیه آنها با منافع وزیران و سازمانها تضاد پیدا می‌کرد، نظرات این افراد یا سازمانها می‌بایست بنا بر سنت دیرینه حد که در نظام عثمانی متداول بود، غالب می‌شد.

بنابر فرمان گلخانه پس از منسوخ شدن دارالشورای بابعالی و تعیین مجلس والای احکام عدلیه به عنوان مرجع اصلی وضع قوانین اصلاحی و بحث راجع به آنها، مجلس والا به صورت تنها مجمع بحث و بررسی امور مهمی درآمد که می‌بایست به صورت قانون تدوین می‌شدند؛ این مجلس بی توجه به حدود وزیران یا سایر افراد ذینفع در مسائل مطرح شده تحقیق می‌کرد و سپس پیشنهادهایی در خصوص وضع قوانین ارائه می‌داد. این پیشنهادها نه فقط از سوی شورای وزیران، بلکه از سوی مجلس ویژه (مجلس خاص عمومی) مرکب از وزیران ارشد، مقامهای بازنشسته و همه اعضای دیوان عالی به منظور تصویب نهایی به سلطان ارائه می‌شد؛ از این روی مجلس خاص عمومی بسیار بیشتر از زمانی که این مسؤولیت تنها برعهده شورای وزیران بود، بر

روند تصویب تأثیر می گذاشت. دامنه اختیارات مجلس مذکور محدود بود بدین معنا که تنها اموری را می توانست مورد توجه قرار دهد که شورای وزیران یا سازمانهای آنان بدانها اشاره داشتند. اما در واقع این مضمون چندان مبهم بود که مجلس می توانست درباره هر مسأله ای که اراده می کرد، قانون وضع کند چرا که تقریباً هر مسأله ای را می توانست به مشکلات مطرح شده از سوی شورای وزیران ارتباط دهد. اعضای مجلس خاص ده نفر و به طور تمام وقت بودند که از میان مقامهای ارشد هر چهار نهاد متعلق به طبقه حاکم برگزیده می شدند.^{۱۸} برای مجلس ستاد اداری جدیدی در بابعالی تأسیس شد و این نشانگر آن بود که اگرچه بیشتر اصلاحات تنظیمات از سوی سلطان مقرر می شد، مصطفی رشیدپاشا و وابستگانش به اجرای آنها همت می گماشتند بی آن که دربار دخالتی داشته باشد و این آغاز انتقال قدرت از دربار به مصطفی رشید بود. مجلس پس از افتتاح رسمی آن در حضور سلطان (۸ مارس ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م)، با توانی هر چه تمامتر شروع به کار کرد، چنان که پیش از این زمان نمونه چنین فعالیتی در هیچ یک از دوایر حکومتی عثمانی مشاهده نشده بود. بحثها به گونه ای تنظیم شده بود که همه اعضا بتوانند بی توجه به درجه و مرتبه شان سخنان خود را مطرح کنند. اعضای مجلس حق نداشتند که طی بحثها مجلس را ترک کنند. هیچ کس نمی توانست تا پایان نطق صحبتهای ناطق را قطع کند و چندی نباید که مجلس استیضاح کار گزاران وزارتخانه ها را، لاقلاً آنانی را که در بابعالی فعالیت داشتند، آغاز کرد؛ هر چند که آنان نیز مجبور نبودند در صورت عدم تمایل در مجلس حضور یابند یا به سوالات اعضا پاسخ دهند. کوششهایی صورت می گرفت که در توصیه ها و نظرات افراد تعدیلاتی صورت گیرد تا از این راه وفاق عمومی حاصل شود، اما برخی نظرات با اکثریت آراء تصویب می شد و سلطان با آگاهی از علت اختلاف در میان اعضای مجلس می توانست مقاصد خود را اعمال کند.

برغم مقررات تصویب شده، طولی نکشید که دیوان عالی با مشکلات چندی روبرو شد. برخی از اعضا با حفظ مقامهای قبلی خود نمایندگانی را برای حضور در جلسات اعزام می کردند. چون بیشتر اوقات شمار اعضا به حد نصاب نمی رسید، بناچار تصمیم گیریها به تعویق می افتاد. شورای وزیران در همین احوال به عنوان دیوان عالی تشکیل جلسه می داد و در نتیجه کسی از نمایندگان بابعالی نمی توانست در جلسه حضور یابد تا بر چگونگی روند امور شهادت دهد یا آگاهیهای لازم را در اختیار آنان بگذارد. اعضای ارشد نیز همچنان بر روند بحثها اعمال نظر می کردند، در حالی که تجربه و نظرات اعضای پایینتر را نادیده می گرفتند. برای حل این مشکلات، مجلس قانون جدیدی وضع کرد (۱۸ ژوئیه ۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۱ م) که بنا بر آن همه اعضا در یک سطح تلقی می شدند (درجه ۱، طبقه ۲) و علاوه بر آن برای کسانی که از مقررات پیشین تخطی می کردند، مجازاتهایی تعیین می کرد. بنا بر این قانون، اعضای

مجلس همچنین به کمیته‌های تخصصی کوچک تقسیم شدند تا پیش از آن که مسأله‌ای را در جلسات عمومی به بحث بگذارند، درباره آن غوررسی کنند؛ بدینسان مبانی نوعی سازمان شعبه‌ای فراهم شد که بعدها طی تصدی جانشینانشان گسترش یافت. برای این که وزیران و سایر مقامهای مهم در دسترس باشند، دیوان عالی موظف شد جلساتی را که مستلزم حضور این افراد بود در روزهای شنبه برگزار کنند، چرا که در این روزها شورای وزیران از برگزاری هرگونه جلسه‌ای منع شده بود. مآلاً این که به دیوان عالی دستور داده شد که نه فقط درباره پیشنهادهای مربوط به وضع قوانین تنظیم شده از سوی مجامع دیگر بلکه درباره قوانین و مقررات طرح شده خود (که تذاکر نامیده می‌شد) بحث و بررسی کنند؛ این طرحها و قوانین می‌بایست مبانی همه قانونگذاریهای بعدی تنظیمات را فراهم می‌کرد و در واقع چنین هم شد.

قانون جدید در تحقق مقصود خود عمده موفق بود و طی ۱۵ سال پس از آن دیوان عالی در مقام نهاد اصلی قانونگذاری کشور با موفقیت عمل کرد. به طور مسلم، مردان خودرایی تنظیمات کاملاً یقین یافتند به سودشان خواهد بود که مقامهای پر درآمد ریاست و کفالت مجلس را به اعضای بسیارند که به بهترین نحو خواستها و تمایلات باعالی را منعکس می‌کردند و علاوه بر آن حقوق سایر افراد را به میزان انعطاف پذیری آنان در مسائل مهم ارتباط دهند. بیش از ۹۰ درصد پیشنهادهای مجلس بی هیچ تغییری از سوی سلطان پذیرفته و اعلام می‌شد. مجلس همچنین مسؤولیت قضایی برعهده داشت و همچون دادگاه ویژه اداری از نوع محاکم بدایت محاکمه رهبران مهم اداری و سیاسی کشور را که به نقض قوانین متهم شده بودند، انجام می‌داد و همچون دادگاه نهایی استیناف و پرونده‌های جنایی که در اصل در دیوانهای ولایتی و طبق قوانین جنایی تنظیمات درباره آنها حکم صادر شده بود، رسیدگی می‌کرد.^{۱۹}

مجلس تنظیمات

اما همین موفقیت دیوان عالی زوال آن را قطعی کرد. این نهاد با برعهده گرفتن تمامی فعالیتهای قانونگذاری خود را چندان گرفتار فشار انبوه کار کرد که به نحوی بارز از انجام آنها عاجز ماند. این امر عامل مهمی در کند کردن روند تنظیمات در دوره پیش از جنگ کریمه بود. علاوه بر این، تنظیمات را در این برهه، نسل دوم مردان تنظیمات یعنی عالی و فؤاد رهبری می‌کردند؛ همان کسانی که خواستار پیشرفت سریع جنبش بودند، در حالی که دیوان عالی سنگرمقدم مردان محافظه کارتر تنظیمات بود که در این زمان تحت رهبری مصطفی رشید قرار داشتند. از این روی هم به لحاظ اداری و هم به لحاظ سیاسی در سال ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۴ م، دیوان عالی موظف شد که تنها به مسؤولیتهای قضایی خود پردازد و در همین احوال یک مجمع قانونگذاری کاملاً جدید تحت عنوان مجلس عالی تنظیمات تأسیس شد.^{۲۰}

مهمترین مقصودی که مجلس جدید دنبال می‌کرد، تکمیل و گسترش اصلاحات تنظیمات بود. برای این که مجلس عالی در گسترش و تشدید فعالیتهای قانونگذاری از قدرت لازم برخوردار شود، از شورای وزیران جدا شد و مرتبه‌ای هم‌ردیف آن و بالاتر از وزارتخانه‌ها یافت و رئیس آن دسترسی مستقیم به سلطان داشت. در حالی که دیوانعالی رسماً اختیار داشت که فقط درباره‌ی اموری که به آن محول می‌شد تصمیم‌گیری کند، مجلس جدید می‌توانست درباره‌ی هر مسأله‌ای که مناسب می‌یافت قانون وضع نماید و علاوه بر آن می‌توانست که پیشنهادهایی را مستقیماً از کارگزاران حکومتی یا مردم دریافت و آنها را بررسی کند و بدینسان برای نخستین بار توده مردم در تصمیم‌گیریهای مجلس دخالت می‌یافتند. مجلس عالی تنظیمات می‌توانست کارمندان حکومتی را برای شهادت احضار کند و اختیار داشت که کارگزاران خود را به منظور کسب اطلاع از اسناد مربوط به وزیران و بررسی چگونگی اجرای قوانین از سوی آنان، گسیل دارد. از زمانی که امور قانونگذاری و اجرایی در نتیجه اصلاحات انجام شده از یکدیگر تفکیک شده بودند، این نخستین باری بود که نهاد قانونگذاری تا حدودی از اختیارات نظارت بر امور اجرایی برخوردار می‌شد و بدینسان فرآیندی دیرپا به سوی حکومتی پارلمانی که در برابر مجلس مسؤول بود، آغاز می‌شد. بدون موافقت مجلس تنظیمات، هیچ پیشنهادی به صورت قانون تدوین نمی‌شد. سازمانها و وزارتخانه‌ها می‌توانستند در محدوده‌ی مسؤولیتهای خود مقرراتی را به منظور تصویب پیشنهاد دهند، اما حتی همین مقررات هم می‌بایست پس از طی روند کامل قانونگذاری به مرحله‌ی اجرا می‌رسید.

اما تداوم فعالیت دیوان عالی طی مدتی کوتاه سبب اختلال و برخوردهایی در محدوده‌ی اختیارات آنها شد. درحالی که قرار بود دیوان قدیمی فعالیتهای خود را به امور قضایی محدود کند، اما به تدوین قوانین خاص خود ادامه می‌داد و مجلس تنظیمات قبل از هر چیز توجه خود را به وضع مقرراتی معطوف می‌داشت که به سازمان و فعالیتهای مجموعه‌های بزرگ حکومتی مربوط می‌شد. ارتباط این دو نهاد قانونگذاری ظاهراً به سیاستهای متغیر و در حال نوسان این زمان بستگی داشت؛ زمانی که عالی و فؤاد بر سر قدرت بودند مجلس تنظیمات وجه غالب می‌یافت و زمانی که دشمنان آنان به وزارت اعظم منصوب می‌شدند، دیوان عالی قدرت را در دست می‌گرفت. علاوه بر این، همچنان که ضرورت سازماندهی و تجدید سازمان تشکیلات حکومتی طی سالهای آخر تنظیمات افزای می‌یافت، فشار کارهای مجلس چندان زیاد شد که بناچار می‌بایست بخشی از امور محوله را به دیوان قدیمی واگذار کند. دیوان عالی هم به نوبه‌ی خود چندان گرفتار فعالیتهای قانونگذاری و قضایی بود که بناچار سازمان اداری خود را به پنج کمیته‌ی تخصصی تقسیم کرد؛ کمیته‌هایی که هر یک به ترتیب به امور اداری، مالی، نظامی، خارجی و قضایی اشتغال داشتند. ایجاد مجالس قانونگذاری ولایات نیز در افزایش وسیع

اشتغالات این دو مجلس سهیم بود چرا که بسیاری از امور مربوط به ولایات را به استانبول ارجاع می‌دادند. افزایش شمار اعضای این دو مجلس در سطح مرکزی به پیچیده‌تر شدن اوضاع و تأخیر بیشتر در امور انجامید. اعضای مجلس آسانتر آن دیدند که از هر گونه ابراز عقیده اجتناب کنند و بحثها رفته رفته تحت تأثیر جدالها و اختلافات سیاسی و شخصی قرار گرفت. چندی نپایید که انباشت کارهای قانونگذاری در سطح بالا موجب فلج فعالیتها در سطح ولایات شد. بنابراین، تا سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، مجلس تنظیمات به همان آشفتگی دچار شد که زمینه را برای تأسیس آن فراهم آورده بود.^{۲۱}

مجلس والای احکام عدلیه

پس از بررسی طولانی وضع موجود این نتیجه حاصل شد که مشکل اصلی، گرایش دیرینه عثمانی به ایجاد نهادهای جدید به منظور رفع مشکلات جدید بود بدون آن که با تأسیس نهادهای جدید نهادهای قدیم منسوخ شود یا این که میان آنها و نهادهای جدید ارتباطی برقرار شود. در نتیجه، در ۹ سپتامبر سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م، فرمانی صادر شد؛ صدور این فرمان کوششی بود به منظور معقول کردن روند قانونگذاری از طریق ادغام دو مجلس در یکدیگر و تشکیل مجلس جدیدی تحت عنوان مجلس والای احکام عدلیه؛ این مجلس نیز به نوبه خود به سه بخش تقسیم می‌شد: (۱) بخش قوانین و مقررات که در واقع نقش قانونگذاری دو مجلس قدیمی را برعهده گرفت؛ (۲) بخش اداری و مالی که به انجام بررسیهای اداری اختصاص داشت؛ (۳) بخش دعوای حقوقی که امور قضایی مجلس والا را برعهده داشت و در مقام دادگاه استیناف رسیدگی به پرونده‌هایی را برعهده داشت که در دیوانهای قضایی ولایات درباره آنها تصمیم‌گیری شده بود و همچنین در مقام دادگاه بدایت به پرونده‌های مربوط به کارگزاران حکومت مرکزی رسیدگی می‌کرد. مجلس به عنوان یک مجموعه واحد و هر یک از واحدهای آن به طور مستقل می‌توانستند درباره مسأله‌ای بحث کنند و در خصوص آن پیشنهادهایی ارائه دهند. برای تسریع در کارها، به مجلس والا اجازه داده شد که براساس اهمیت مشکلات مطرح شده و نه فقط براساس ترتیب دریافت و وصول آنها، مشکلات را بررسی کنند. مقرر شد که درباره مسائل مهم رأی‌گیری مخفی به عمل آید. اقلیت مجلس نیز اجازه یافتند که بدون ذکر نام استدلالهای خود را مطرح کنند. از آنجا که اعضای مجلس جدید هنوز از سوی شورای وزیران منصوب می‌شدند، توانایی مجلس در نظارت بر شورای وزیران که حق بازرسی داشت، محدود بود. اما حق مجلس در بازجویی از مسؤولان اداری و اجرایی و محاکمه آنان به دلیل سوءرفتار کارایی آنان را در نظارت بر بخشهای اجرایی افزایش داد و روند مؤثر قانونگذاری در مجلس جدید تا حدود زیادی در موفقیت اصلاحات تنظیمات در زمان تصدی علی و فواد طی دهه

۱۸۶۰ سپهیم بود. ۲۲

شورای دولت و دیوان احکام عدلیه

یک بار دیگر در روند قانونگذاری تغییری رخ داد؛ اما این تغییر چندان معلول ناتوانیهای جدید دیوان عالی نبود، بلکه بیشتر از انتقادهایی ناشی می‌شد که نسبت به خود کامگی مردان تنظیمات ابراز می‌گردید. این انتقادات هم از سوی اروپائیان و هم از سوی روشنفکران جوان عثمانی مطرح می‌شد؛ بهانه جوئیهای اروپائیان در انتقاد از تنظیمات از عقیده اساسی آنان به برتری نهادهای مسیحی و در راستای کسب نمایندگی برای اتباع غیرمسلمان در روند حکومت ناشی می‌شد و اعتراضات روشنفکران جوان از آنجا مایه می‌گرفت که آنان مدعی بودند دستاوردهای تنظیمات نمی‌تواند دربردارنده ارزشی باشد مگر این که اصل حکومت قانونی مبتنی بر رأی نمایندگان مردم پذیرفته و تحکیم شود؛ اگرچه فؤاد و عالی انجام اصلاحات از بالا یعنی رأس حکومت عقیده داشتند، موقفیت مجلسهای نمایندگی ولایات و تداوم فشارهای انگلیس سرانجام آنان را متقاعد کرد که تغییرات باید بیشتر درهسته مرکزی حکومت انجام شود.

از این روی در سال ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م، دیوان عالی دوباره به دو بخش قانونگذاری و قضایی تقسیم شد؛ بخش قانونگذاری شورای دولت و بخش قضایی دیوان احکام عدلیه نامیده شد و مدحت پاشا و احمد جودت پاشا بترتیب به ریاست این دو نهاد برگزیده شدند. دیوان جدید احکام عدلیه مسؤل رسیدگی به دعاوی مربوط به حقوق و قوانین غیرمذهبی بود و بعلاوه در عداد دادگاه نهایی استیناف به پرونده‌های ارجاعی از مجموعه دادگاههای مدنی نظامیه که در آن زمان در حال تاسیس بود، رسیدگی می‌کرد؛ در حالی که شورای دولت به صورت مجلس قانونگذاری درآمد. قرار شد که شورای دولت همه طرحها و برنامه‌های مربوط به قوانین و مقررات را تهیه و به اموراداره عمومی کشور رسیدگی کند؛ در حل و فصل اختلافات میان نهادهای اجرایی و قضایی اقدام نماید؛ در تحکیم قوانین و مقررات موجود به وزیران توصیه کند و درباره کارمندان که به سوء رفتار متهم شده‌اند، قضاوت نماید. این شورا به پنج بخش تقسیم می‌شد و هر بخش ده عضو داشت؛ پنج بخش مذکور عبارت بودند از بخش مربوط به امور داخلی و جنگ، امور مالی و موقوفات، حقوق و قضاء، امور عام المنفعه و تجارت و کشاورزی، و بخش آموزش عمومی. برای نخستین بار، عضویت در شورای دولت - تحت شرایط بسیار محدودکننده - به مفهوم نمایندگی گروههای مهم ذینفع در امپراتوری بود. همه اعضا رسماً از سوی سلطان منصوب می‌شدند. از حکمرانان و همچنین بسیاری از مسؤولان ولایات تقاضا می‌شد که اسامی داوطلبان عضویت در دیوان را اعلام دارند و آنان اسامی این گونه افراد را ارسال می‌داشتند؛ آنان نیز به نوبه خود از طریق مجلسهای مشورتی خود و ملتها و همچنین

رهبان اصناف این اسامی را تهیه می کردند. سرانجام شورای وزیران از میان فهرست اسامی داوطلبانی که هر یک به نمایندگی از سوی گروهی در ولایات نامزد شده بودند، افرادی را برمیگزید و تنها در مواردی نادر اسامی دیگری نیز بر آنان افزوده می شد. بنابراین، همه طبقات و گروههای ذینفع در میان غیرمسلمانان و مسلمانان نمایندگانی داشتند و این نمایندگان به طرفی خواستهای مردمی را در روند قانونگذاری در سطح مرکزی دخالت می دادند.

اما همین نمایندگی محدود سبب شد که دامنه اقتدار مقامهای شورای دولت در مقایسه با پیشین نشان بشدت محدود شود. شورای دولت تنها درباره اموری که بدان محول می شد، می توانست اظهارنظر کند و وزارتخانه ها و بخشهای حکومتی می توانستند تصمیمات آنان را نادیده بگیرند و درباره وضع قوانین مستقیماً به شورای وزیران پیشنهاد دهند شورای دولت دیگر نمی توانست بودجه کشور را بررسی یا وزیران را استیضاح کند و این وظایف به یک مجمع ویژه متشکل از وزیران و اعیان که سالی یک مرتبه برگزار می شد و مجلس عمومی یا دیوان عمومی نام داشت، محول شد؛ این مجلس عملاً به طور کامل تحت نظارت وزیر اعظم بود. بنابراین برغم فشارهای زیادی که اعمال می شد، عالی و فؤاد اطمینان یافتند که شورای جدید دولت برای باعالی سودمند خواهد بود و روند اساسی قانونگذاری را مختل نخواهد کرد. ۲۳ اما درواقع، حق بررسی چگونگی اجرای قوانین و مقررات شورای دولت را از اختیاراتی بیش از آنچه که در آیین نامه آن پیش بینی شده بود، برخوردار کرد. علاوه بر این، ماهیت انتخابی این شورا هر چند به صورت محدود، اعضای آن را نیز تشویق می کرد که بیش از پیشین نشان مستقل از وزیران عمل کنند.

با گذشت زمان در سازماندهی دو مجلس یادشده اصلاحاتی انجام شد. در ۶ مه ۱۲۸۶ هـ.ق / ۱۸۶۹ م برخی از وظایف حقوقی و قضایی به شورای دولت واگذار شد و بخش جدیدی تحت عنوان دعاوی قضایی به منظور رسیدگی به وظایف مذکور اختصاص داده شد. در این زمان، دیوان عدالت عمده به صورت دادگاهی عمل می کرد که پرونده های ارجاعی از دادگاههای پایینتر را مورد بررسی قرار می داد و از این روی، اساس دادگاه جدیدتر استیناف (محکمه تمیز) پی ریزی شد؛ شورای دولت نیز قضاوت درباره اختلافات میان مقامهای قضایی و اجرایی و استیناف و بررسی مجدد دعاوی ولایتی مربوط به عدالت اداری را برعهده گرفت. برقراری عدالت اداری درواقع در اواخر همان سال بخش عمده فعالیتهای بخش جدید دعاوی قضایی را شامل شد؛ چندان که این بخش به دو بخش جنایی و مدنی تقسیم شد، در حالی که بخشهای مربوط به امور داخلی و خارجی و آموزش در یک بخش ادغام شدند و در نتیجه شورا همچون گذشته دارای شش بخش شد.

طی سالهای باقیمانده دوره تنظیمات، شورای دولت از طریق بخشهای اداری وابسته اش

بیشتر امور قانونگذاری و اداری را انجام می داد و بندرت نشستهای کلی ترتیب می داد. این مسأله به طرح انتقاداتی ناموجه مبنی بر عدم فعالیت و بی تأثیر بودن شورا انجامید؛ انتقاداتی که بیشتر از سوی خارجیان و برخی از عثمانیها عنوان می شد. در واقع شورا همچنان فعلاً عمل می کرد و روند فزاینده قانونگذاری را به گونه ای قابل ملاحظه تسهیل کرد و همچنین کارایی بخشهای اجرایی را با اعمال نظارت دقیق بر آنها افزایش داد. در سال ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م محمود ندیم وزیر اعظم شد؛ در این زمان وی کوشید که شورای دولت را در سه بخش متفاوت یعنی بخش مربوط به قانونگذاری اصلاحات، امور داخلی و امور قضایی سازماندهی کند و این تشکیلات را همچون وسیله ای در جهت خلاصی از حامیان مدحت به خدمت گیرد (۱۰ فوریه ۱۲۸۹ ه.ق / ۱۸۷۲ م). اما از آنجا که این تلاش فقط تا حدودی موفق بود، وی سایر بخشهای تابعه اداری و قضایی را به دلایلی نه کاملاً قطعی و مطمئن، از جمله این که فعالیتهای یادشده کارهای وزیران و محاکم را دوچندان می کند، منسوخ کرد. در این احوال، تنها وظایف قانونگذاری بر عهده شورای دولت بود که آن هم پس از اندک مدتی با تأسیس کمیسیون اصلاحات (اصلاحات کمیسیونی) از اختیارات شورا خارج شد؛ احمد جودت ریاست این کمیسیون را بر عهده داشت، اما بیشتر کارمندان آن از میان افراد محمود ندیم منصوب شده بودند و مستقیماً تحت نظارت وی قرار داشتند. اما اندکی بعد یعنی زمانی که مدحت وزیر اعظم شد، وی کمیسیون را برچید و موقعیت پیشین شورای دولت را احیاء کرد و بخشهای مستقل آن به منظور رسیدگی به امور عمومی، آموزش، جنگ و اداره ولایات بار دیگر تجدید سازمان شد. بعداً به این مسأله خواهیم پرداخت که شورا چگونه به عنوان نهاد اصلی قانونگذاری امپراتوری حتی طی دوره استقرار مجلس (۱۲۹۵ - ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۸ - ۱۸۷۶ م) و پس از آن به فعالیت خود ادامه داد.^{۲۴}

شورای وزیران

در رأس سازمانهای اجرایی و قانونگذاری حکومت در سطح مرکزی، شورای وزیران (مجلس وکلا یا چنان که گاهی نامیده می شد، مجلس خاص یا مجلس سلطان) قرار داشت؛ این شورا به صورت نهاد اصلی هماهنگ کننده امور اجرایی و قانونگذاری در آمد، در حالی که دیوان همایون تنها در حد یک شورای سلطنتی فعالیت داشت و حقوق و مواجب وابستگان و نزدیکان دربار را تأمین می کرد یا به اموری خاص از قبیل تصویب لوایح دیپلماتیک و لوایح مربوط به امور قانونگذاری اشتغال داشت. شورای وزیران ترکیبی مشخص و قطعی نداشت، اما در مجموع افرادی که در آن شرکت داشتند عبارت بودند از همه وزیران، شیخ الاسلام، سرعسکر و دریا سالار و در بیشتر موارد معاونان، مدیران (مشیر) سازمانهای پلیس و زرآخانه

(توبخانه) استانبول - اگرچه این دو سازمان بترتیب تحت نظارت اسمی وزیر داخله و سرعسکر قرار داشتند - معاون وزیر اعظم، زمانی که وزیر اعظم مسؤلیت وزارت داخله را نیز برعهده داشت، مدیران سازمانهای مالیاتی (رسومات امینی) و وصول درآمدها (دفتر خاقانی) در اواخر قرن نوزدهم و معمولاً نایب (کدخدا) ملکه مادر که به نمایندگی درباریان در مجلس شرکت می کرد. از آنجا که اعضای شورا را سلطان انتخاب می کرد و آنان تنها در برابر وی مسؤل بودند، وزیر اعظم لاقبل به طور اسمی نیز بر نحوه کار آنان نظارتی نداشت و از این روی کابینه های این دوره از حدت و مسؤلیت کابینه های جدید - بجز طی روزهای اوج اقتدار رشید، عالی و فؤاد و در آخرین روزهای اقتدار ترکهای جوان - محروم بود. در دورانی دیگر، با اعمال نظارت مرکزی بسیار اندک، سیاستهای گروهی و فردی بر تصمیمات آنان تاثیر می گذاشت، چنان که بر مجلسهای قانونگذاری نیز مؤثر واقع شده بود و این مسأله حل و فصل امور را بسیار مشکل می کرد.

با اینهمه، شورای وزیران چندین فعالیت مهم سیاسی و قانونی را به انجام رسانید. پس از سال ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۰ م، همین شورا بود که در مراسم رسمی جلوس سلاطین جدید، سوگند وفاداری یاد می کرد و در پی آن همه اعضای طبقه حاکم نیز که در مراسم شرکت داشتند به طور دسته جمعی مراسم سوگند را به جای می آوردند. شورا با توصیه های خود، سلطان و وزیر اعظم را در مسائل مهم کشوری یاری می داد. پیشنهادهایی درباره امور قانونگذاری ارائه می داد و به عنوان بخشی از روند قانونگذاری بودجه کشور را تصویب می کرد و همچنین حق داشت که در روند قانونگذاری پیشگام باشد. تصمیمات شورا درباره هر مسأله ای صورت جلسه (مذاکرات ضابط و رقه سی) می شد؛ این صورت جلسه موضوعها و مذاکرات مخالف و موافق و تصمیمات مجلس را دربرمی گرفت. علاوه بر این، در صورتی که امور قانونگذاری نیز مطرح می شد، علاوه به صورت جلسه های مذکور مشروح تفسیرهای نهایی قانون و آیین نامه مورد بحث با جزئیات و بحثهای اصلی مربوط به آن (مضبطه ها) ثبت می شد. شورا می توانست درباره قوانینی که از مجلسهای قانونگذاری دریافت می کرد، پیشنهادهایی ارائه دهد و اغلب نیز چنین می کرد. این برعهده سلطان بود که پیش از صدور دستخط خود (اراده)، تصمیم نهایی خود را همراه با توضیحاتی درباره تصویب یا عدم تصویب مسأله مورد بحث ارائه دهد.

سلطنت

سلطان عبدالمجید و عبدالعزیز با توجه به این که دست کم به لحاظ ظاهری هنوز مرکز اقتدار حکومت و جامعه عثمانی تلقی می شدند، کوشیدند که سازمان و شیوه های سلطنت را

حتی الامکان متناسب با نوسازی شیوه زندگی عثمانی که در آن زمان در جریان بود، تغییر دهند. آنان قصر توپ قاپی را به خویشان و خیل افراد بی مسؤولیت دربار وا گذاشتند و به قصر دلمه باغچه واقع در کرانه بوسفور نقل مکان کردند. در حالی که ملاقاتهای رسمی، تشریفات و جلسات دیوان همچنان در دلمه باغچه بر گزار می شد، عبدالمجید بیشتر اوقات خود را در قصر جدیدی می گذراند که آن هم در ساحل بوسفور و در محلی در سمت شمال، در چراغان، واقع بود؛ این بنا را محمود دوم در سال ۱۲۵۲ هـ. ق / ۱۸۳۶ م آغاز کرده بود و تنها به همت عبدالعزیز در سال ۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م، خاتمه یافت. قصر چراغان با ساختمانهای اروپایی برای زندگی سلطان و خانواده اش و همچنین باغهای زیبایش طی اندک زمانی علاقه بسیاری از اعضای خاندان سلطنتی و خدمتکارانشان را جلب کرد و قصر چراغان تا آنجا که امکان داشت این افراد را در خود جای داد. سلطان تابستانها را در کاغذخانه واقع در رأس خلیج زرین سپری می کرد و این همان مرکز افسانه ای خوش گذرانیها و عیاشیهای احمد سوم در دوره گل لاله بود؛ اما روزهای بیشتر و بیشتری را سلطان در قصر جدیدی که در ساحل آنا تولیایی بوسفور، در ییلربی بنا کرده بود، می گذراند. همچنان که وظایف و مسؤولیتهای حکومت به باعالی واگذار می شد، سلطان و وابستگانش فرصت بیشتری برای خوشگذرانی می یافتند. قصر چراغان برای خاندان همواره در حال گسترش سلطنتی بسیار کوچک می نمود و رفته رفته متروک و مخروب شد در حالی که دلمه باغچه از سال ۱۲۸۲ هـ. ق / ۱۸۶۵ م توسعه یافت و نوسازی شد. علاوه بر این، در ارتفاعات مشرف بر دلمه باغچه در یلدیز عمارت جدیدی برای سلطان و وابستگان نزدیکش بنا شد، در حالی که ساختمانهای مربوط به امور رسمی سلطنت و همچنین عمارات شاهزادگان در پایین قصر قدیمتر برجای ماند.^{۲۵}

همواره دست کم چهار اقامتگاه آماده بود که از سلطان پذیرایی کند؛ بنا بر این خانواده وی و همراهانش و سازمان قصر طی قرن به صورت پیچیده ای گسترش یافته بود. سازمان قصر توپ قاپی در بیشتر موارد دست نخورده باقی ماند و مقامهای آن را افراد بیکاره و بازنشستگان درباری پر می کردند. خدمتکاران و کارمندان جدیدی برای خدمت در قصرهای جدید منصوب می شدند که هزینه های آنان بیشتر از محل خزانه امیر تأمین می شد، در حالی که خزانه سلطان، خزانه خاصه، تنها هزینه های مربوط به خوراک، پوشاک و سایر نیازهای شخصی فرمانروا و خانواده اش را تأمین می کرد. محمود دوم کوشید که این مجموعه را از محل خزانه شخصی خود (جبه همایون) تأمین کند که رئیس آن ناظر تشریفات داخلی قصر (اندرونی همایون ناظری) شد. اما این هم کفایت نمی کرد، چرا که خزانه همچنان در قصر توپ قاپی مستقر بود، در حالی که سلطان و خانواده اش بندرت در آنجا بسر می بردند. از این روی، در سال ۱۲۸۳ هـ. ق / ۱۸۶۶ م، عبدالعزیز خزانه جدید سلطانی (خزینه خاصه) را در قصر چراغان ایجاد کرد؛

وی خزانه قدیمی را که در قصر توپ قابی مستقر بود در خزانه جدید ادغام کرد، در حالی که مسؤلیت تمامی تشکیلات اداری و مالی همه قصرهای سلطنتی به ناظر جدید یعنی خزینه خاصه ناظری واگذار شد. هیأت کارمندان مجموعه‌ای از کارگزاران بخشهای گوناگون را در برمی گرفت از جمله: دبیران و کاتبان که تحت ریاست رئیس الکتآب قرار داشتند؛ پیشکاران (قورنا) خدمات شخصی که پیشکار عالی بر آنان ریاست داشت؛ هیأت مابین که اصطلاحاً به ناحیه حد فاصل میان محلات مربوط به مردان و زنان حرم اطلاق می شد و ستاد اصلی خدمتکاران و مدیران قصرهای جدید را تشکیل می داد. در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، مقام ریاست مابین با مقام نظارت خزانه سلطان یکی شد و مقام جدیدی به نام مابین مشیری (فرمانده مابین) با همان مرتبه فرماندهان لشکری (مشیران) که بر لشکرهای ولایات فرمان می راندند، ایجاد شد. تحت این عنوان، مدیریت امور شخصی سلطان نه فقط در زمان عبدالعزیز بلکه حتی در زمان حکومت جانشین وی یعنی عبدالمجید دوم - زمانی که قصر مستقیماً در رأس امور کشور قرار گرفت - به صورت یکی از مهمترین و پرنفوذترین مقامهای کشور درآمد. تغییر مهم دیگری که طی آخرین برهه قرن اتفاق افتاد، گسترش نظامی واحد آجودانهای مخصوص (یاوران حرب) به دو گروه بود: (۱) یاوران اکرم که عبارت بودند از رهبران برجسته سیاسی و نظامی آن زمان و دوران پیشتر؛ این افراد اعضای دیوان خاصه سلطان را تشکیل می دادند و سلطان و شورای وزیران را در امور سیاسی و اداری راهنمایی می کردند و (۲) فخری یاوران اکرم که گارد احترام واقعی سلطان محسوب می شدند.

عادات و شیوه زندگی سلاطین طی قرن نوزدهم دستخوش تغییرات قابل ملاحظه‌ای شد. انزوای دیرینه سلاطین از میان رفت؛ قبل از هر چیز ضرورت خارج شدن از قصرهای جدید و گذشتن از خیابانهای شهر به منظور شرکت در نماز جمعه در همان محل قدیمی برگزار می نمودند. یعنی مسجد ایاصوفیه در محلی بیرون از قصر توپ قابی (اگرچه مساجد اختصاصی نیز در قصرهای جدید بنا شده بود) در این مسأله دخالت داشت. البته تغییر اقامتگاهها بنا به اقتضای فصل، نیز در ایجاد روحیه جدید بی تأثیر نبود. علاوه بر این، در این زمان سلاطین برای شرکت در میهمانیهای سفارتخانه‌های اروپایی یا تماشای تئاتر در میان عموم ظاهر می شدند. آنان رفته رفته سفر به خارج از پایتخت را به منظور بررسی اوضاع و نظارت بر چگونگی اجرای قوانین جزو برنامه‌های منظم خود قرار دادند. در سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م، عبدالمجید به روملی سفر کرد. در سال ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۰ م، وی با کشتی از طریق تنگه داردانل به لمنوس، کرت، ساموس، و رودس سفر کرد و پیش از مراجعت از طریق از میر با حکمران مصر یعنی عباس پاشا در این جزیره ملاقات کرد. در سال ۱۲۷۹ ه.ق / ۱۸۶۲ م، عبدالعزیز به ایزمیت و بورسا و در سال بعد به اسکندریه و قاهره سفر کرد و از زمان فتح مصر به دست سلیم اول

این نخستین باری بود که سلطانی در زمان سلطنتش به مصر سفر می کرد؛ آخرین بار عبدالعزیز در تابستان سال ۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۷ م به دعوت امپراتور ناپلئون سوم و به منظور شرکت در مراسم افتتاح نمایشگاه جهانی پاریس به این شهر و سپس به لندن سفر کرد؛ در این شهر بود که وی به اتفاق پادشاه در رودخانه تایمز کشتیرانی کرد و پس از دیدار از قصر با کینگهام به منظور بررسی وضع نیروی دریایی بریتانیا عازم پورتسموت شد.^{۲۶} این در واقع شیوه‌ای بسیار متفاوت با سلاطین گذشته بود؛ سلاطینی که همین انزوای آنان شخصیتی هیبت‌انگیز و باشکوه به آنان می داد و همین خود بخشی از روندی محسوب می شد که طی آن اتباع کشور یاد می گرفتند که به فرمانروای خود به دیده احترام بنگرند. در واقع امکانات جدید دسترسی به سلطان همراه با انتقال روزافزون مسئولیتهای اجرایی به باعالی، طی قرن، از اقتدار مؤثر سلطان باز هم می کاست.

سازمان نظامی و اداری ولایات

برای تحقق یکی از مقاصد اساسی تنظیمات یعنی گسترش نظارت مرکزی به ولایات راههای گوناگونی آزموده شد. در وهله نخست، با واگذاری بسیاری از مسئولیتهای مقامهای محلی به مقامهای اعزامی استانبول و مسئول در برابر مقامهای مرکزی، اقتدار مقامهای محلی کاهش یافت. پس از این مرحله، دولت کوشید که از طریق حکمرانان عمل کند؛ دولت اختیارات مقامهای محلی را به آنان بازگرداند، در حالی که نظارت بر آنان را از راههای دیگر گسترش می داد. آخرین راه حل ترکیبی از شیوه‌های پیشین بود بدین معنا که حکومت محلی الگویی کوچکتر از ساخت اداری و اجرایی مرکزی بود، اما در عین حال اهرمهای اعمال نظارت، اقتدار قطعی استانبول را به ولایات تحکیم می کرد.

در اولین مرحله اصلاحات که مصطفی رشید پاشا خود پیش از شروع جنگ کریمه آغاز کرده بود، این فرض وجود داشت که بیشتر سوء مدیریتها و بی کفایتیهای حکومتهای ولایات در گذشته از نظامی ناشی می شده است که بیشتر مقامهای ولایتی از مأموران اخذ مالیات گرفته تا حکمرانان را قادر می ساخته است که تا زمانی که توان پرداخت مالیاتهای مقرر را به دولت مرکزی دارند، در مقامهای خود به عنوان مقاطعه داران مالیاتی یا مالکان تیولها خودسرانه و بی هیچ نظارت واقعی از سوی حکومت مرکزی عمل کنند؛ پس از صدور فرمان گلخانه برای بهبود اوضاع یک رشته اقدامات صورت گرفت.

در ۷ فوریه سال ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م، نظام قدیم مالیاتی تجدید سازمان شد و مالیاتهای گوناگونی که در گذشته براساس قوانین شرع (تکالیف شرعیه) وضع شده یا به عنوان مالیاتهای عرفی (تکالیف عرفیه) اخذ می شد منسوخ و به جای آنها مالیاتهای استاندارد شده

کشت به میزان ۱۰ درصد تولید که هنوز هم به همان نام قدیمی آن عشر خوانده می شود و مالیاتهای ثابت سرانه برای افراد غیرمسلمان (جزیه شرعی) و سایر مالیاتهای خدماتی (که مرتبات یا مالیاتهای تخصیص داده شده) وضع شد؛ میزان انواع این مالیاتها برحسب درآمد پرداخت کنندگان مالیات و استطاعت مالی آنان محاسبه و تعیین می شد. در این زمان، تحصیل مالیاتها را حکمرانان یا مقاطعه داران مالیاتی منصوب شده از سوی آنان برعهده نداشتند، بلکه این مسؤلیت به عهده مأمورانی (محصل اموال) بود که به منظور ارزیابی و تحصیل مالیاتهای هر ناحیه (سنجاق / لوا) از استانبول اعزام می شدند و در ازای آن حقوق معینی از خزانه دریافت می داشتند. فقدان اقتدار کافی در اعمال نظارت بر روند تحصیل مالیاتها حکمرانان را هرچه بیشتر تحت اقتدار مرکزی قرار می داد و درآمدهای بیشتری را عاید خزانه می کرد و نظامی مطلوبتر از گذشته برای اتباع عثمانی ایجاد می کرد.^{۲۷}

دومین مرحله شناسایی تقسیمات کشوری در هر ولایت بود؛ در پی این مقصود واژه قدیمی سنجاق به کار گرفته شد، اما تعیین دوباره مرزها به منظور ایجاد واحدهای مساوی و قابل مقایسه از نظر جمعیت و ثروت بود. در هر ولایتی که اصلاحات تنظیمات به کار گرفته می شد، هر سنجاق تحت ریاست یک محصل قرار می گرفت و در صورتی که هنوز نظام قدیمی در نواحی برقرار بود قائم مقامهایی از سوی حکمرانان بدین نواحی مأمور می شدند. سنجاقها هم به نوبه خود به قلمروهایی تقسیم می شدند که قضا نامیده می شد و این نام به نواحی هم مرز قضایی نیز اطلاق می شد که هر یک تحت نظارت مدیری قرار داشت. این قضاها به نواحی فرعی تری تقسیم می شدند (ناحیه) که هر یک لااقل یک شهر یا روستای مهمی را دربرمی گرفت. هر ناحیه تحت نظارت یک شهردار (مختار) قرار داشت؛ مختارها مقامهایی رسمی بودند که در اصل از سوی محمود دوم و به نمایندگی از حکومت مرکزی در شهرها و همچنین محلات استانبول و سایر شهرهای بزرگ منصوب می شدند. تفکیک دقیق دامنه اختیارات این مقامها گام مهمی به سوی منطقی کردن نظام ولایتی در امپراتوری بود.^{۲۸}

سومین مرحله در کاهش اقتدار حکمرانان تحمیل مجلسهای مشورتی برای آنان و همچنین برای مقامهای پایینتر ولایتی بود؛ این مجلسها از نمایندگان طبقه حاکم و گروههای اصلی مردم در هر ناحیه بود. دو مجلس اصلی وجود داشت. در مراکز ولایات و نواحی مجالس بزرگی (بویوک مجلس) ایجاد شد که هر یک به طور معمول از ۱۳ عضو تشکیل می شد که از میان آنان هفت تن به نمایندگی از سوی حکومت تعیین می شدند (محصل و دستیار وی، رئیس پلیس محلی، دو کاتب که برای کمک به محصل در امور مالیاتی از استانبول اعزام می شدند، قاضی محلی، کشیش ارتدکس یونانی ناحیه و نماینده ای از بزرگترین ملت ناحیه مجاور) و شش تن دیگر که به نمایندگی از شخصیتهای محلی و اصناف برگزیده می شدند.^{۲۹} دومین گروه

مجلسهای مشورتی که در سال ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م فعالیت خود را آغاز کرد، مجلسهای کوچک (کوچک مجلس) نام داشت؛ این مجلسها در قضاها تشکیل می شدند یعنی مناطقی که در آنها اصلاحات ولایتی در حال انجام بود و اعضای آنها تنها پنج نفر بود: نماینده محلی محصل، قاضی، رئیس پلیس و دو تن از شخصیتهای برجسته محلی که یکی الزاماً می بایست غیرمسلمان و یکی دیگر مسلمان می بود. همان طور که مدیران قضاها تحت فرمان محصلها فعالیت می کردند، مجلسهای کوچک نیز تابع مجلسهای بزرگتر بودند و مجبور بودند که تصمیمات و پیشنهادهای خود را به منظور تصویب به مجلسهای بزرگتر ارجاع دهند. شوه ای که براساس آن نمایندگان مردم انتخاب می شدند، بشدت پیچیده بود. بزرگان هر روستا انتخاب کنندگان را از طریق قرعه کشی برمی گزیدند. انتخاب کنندگان از روستاهای مختلف در مرکز قضا تجمع می کردند تا نامزدهای خود را برای نمایندگی مجلس قضا انتخاب کنند؛ در حالی که اعضای مجلس قضا نیز به نوبه خود انتخاب کنندگانی را از میان خود برمی گزیدند تا نمایندگان سنجاق و مجلسهای ولایتی ناظر بر آنها را برگزینند بنابراین برای نخستین بار به توده های مردم اجازه داده شد که به طریقی در اداره حکومت کشور سهیم باشند؛ از مدتها قبل این گونه نمایندگی در سطح حکومت مرکزی در نظر گرفته شده بود، اما در بسیاری موارد آنانی که به نمایندگی انتخاب می شدند اعضای تشکیلات حکومتی در گروههای مذهبی، اقتصادی و اجتماعی بودند و بیشتر نماینده منافع و تمایلات آن گروهها محسوب می شدند تا توده های مردم.^{۳۰}

آخرین مرحله در تلاش مصطفی رشید در جهت گسترش نظارت مرکزی به داخل ولایات، متضمن تجدید سازمان گسترده ارتش عثمانی بود. در سال ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م: لشکر عثمانی که رسماً تحت عنوان عساکر نظامیه شاهانه تغییر نام داد، به فرماندهیهای ولایتی تقسیم شد و هر فرماندهی تحت فرمان یک مشیر قرار گرفت که از سوی سرعسکر در استانبول منصوب می شد و تنها در برابر وی مسؤول بود؛ بدینسان نظارت حکمرانان محلی بر نیروهای نظامی قلمروهای خود، بکلی از میان رفت. گارد سلطنتی (خاصه) به صورت لشکر سلطنتی (خاصه اردوسی) گسترش یافت و در امتداد تنگه بوسفور در نزدیکی استانبول در اسکودار، مستقر شد؛ این لشکر مسؤول برقرای نظم و امنیت و اجرای مقررات تنظیمات در جنوب غربی آناتولی بود. نیروهای سرعسکر در استانبول به صورت لشکر استانبول (استانبول اردوسی یا دارالسعادت اردوسی) تغییر سازمان داد و مسؤول برقراری نظم و امنیت در بیشتر نواحی شمال غربی آناتولی و تراکیه بود. سومین لشکر روملی که قرارگاه اصلی آن نخست در مناستر [۵] و

سپس در اسکودار [۶] (اسکوتاری آلبانی) بود، حفظ امنیت در سایر مستملکات اروپایی امپراتوری را برعهده داشت. چهارمین لشکر آنا تولی (آنادولو اردوسی) که مرکز آن در سیواس بود آنا تولی شرقی را حفاظت می کرد. لشکر پنجم که لشکر عربستان خوانده می شد (عربستان اردوسی) در دمشق مستقر بود و قلمروهای سوریه، کیلیکیه، عراق و شبه جزیره عربستان را تا سال ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م تحت حفاظت داشت؛ در این سال، لشکر ششم در بغداد مستقر شد و حفظ امنیت در عراق و عربستان را برعهده گرفت. لشکرهای کوچکتر جدیدی نیز متعاقباً در یمن، کرت و طرابلس و لیبی تأسیس شد. واحدهای قطعی هر لشکر و تقسیمات هنگهای آن در میان پیاده نظام، سواره نظام، توپخانه و نیروهای ذخیره به اوضاع محلی بستگی داشت و در نتیجه به گونه‌ای بارز از یکدیگر متفاوت بودند. سازمان داخلی نیز در لشکرهای مختلف فرق می کرد، اما به طور کلی هر هنگ پیاده نظام (آلای) به سه گردان (تور) تقسیم می شد و به هر گردان یک بین‌باشی فرماندهی داشت؛ این واحدها نیز به نوبه خود به گروهانها (بلوک) و دسته‌های ده نفری (منگا) تقسیم می شدند. این گروهها را درجه داران جزء ارتش (اونباشی) فرماندهی می کردند؛ به گروههای دو نفری یک گروهان (چاووش)، گروههای چهار نفری یک ستوان (ملازم) و گروههای هشت نفری یک سروان (یوزباشی) و بر تمامی هنگ یک سرهنگ (میرآلای) فرماندهی داشت. هنگهای سواره نظام به شش گروهان و توپخانه به ۱۲ آتشبار تقسیم می شد؛ در مجموع برای هر هنگ ۷۲ توپ اختصاص می یافت که از این تعداد نیمی ثابت و نیمی متحرک بودند.

سربازانی که خدمت رسمی خود را به پایان می رساندند، ملزم بودند که در واحدهای نیروهای ذخیره (ردیف) به مدت هفت سال دیگر خدمت کنند. این نیروها در چهار ناحیه اصلی در ستادهای لشکرهای ولایات در استانبول، از میر، مناستر و سیواس متمرکز می شدند و واحدهای تحت امر آنها در شهرهای مهم نظامی مستقر بودند و همگی مستقیماً تحت فرماندهی مشیر قرار داشتند. سازمانهای مستقل تدارکاتی و انبارهای جداگانه‌ای نیز در همان محل استقرار لشکرها ایجاد شد و بدین ترتیب ارتش عثمانی را برای نخستین بار از یک سازمان مستقل تدارکاتی برخوردار کرد. نیروهای لشکری ولایات و واحدهای ذخیره نیز مبانی نظام آموزشی غیر مذهبی را در لشکر پی ریزی کردند. این نظام سطوح مقدماتی و متوسطه را در برمی گرفت و جوانان را برای خدمت در رده‌های سربازی و افسری آموزش می داد؛ بدینسان یک نظام آموزشی غیر مذهبی به صورت نظامی جدید جایگزین نظام قدیم شد. از میان قبایل واحدهایی از نیروهای نامنظم سازماندهی شدند؛ این نیروها که معمولاً باشی بوزوکها خوانده می شدند و

حدود ۶۵۰۰۰ جنگجو بودند برای کمک به مشیرها اعزام می شدند. افراد نیروهای مذکور متشکل از قزاقهایی بودند که به امپراتوری وارد شده بودند و در منطقه دانوب می زیستند و نیز تاتارهایی از دوبروجا و جنگاوران کرد و ترکمن اهل آناتولی شرقی.

عبدالعزیز بویژه علاقمند بود که هم لشگر و هم نیروی دریایی را نوسازی کند تا از این طریق بتواند با تهدید روسها مقابله کند؛ وی بودجه مالی آنها را به گونه ای قابل ملاحظه افزایش داد، اما همین اقدام خود مشکلات مالی دیگری به بار آورد. تفنگهای جدیدی از روسیه خریداری شد و همراه با آن افسرانی نیز به منظور آموزش به کشور وارد شدند. توپهای کالیبر بزرگ از کارخانه های کرپ آلمان خریداری شد تا دفاع تنگه ها و همچنین مناطق دانوب و قارص و ارزروم تقویت شود. با شروع سال ۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۶۹ م در نتیجه اعمال نفوذ پروس در سازمان لشکر اصلاحاتی اساسی صورت گرفت؛ این اصلاحات عمده تحت نظارت سرعسکر جدید حسین عونی پاشا که خود یکی از افراد تحت الحمایه مصطفی رشید و عالی بود، صورت می گرفت. در این زمان در سازمان لشکرهای ولایات اندکی تجدیدنظر شد و گارد سلطنتی به عنوان لشکر اول به استانبول باز گردانده شد. لشکر جدیدی نیز به نام لشکر دوم دانوب (توناردوسی) در شوملا تشکیل شد. لشکر سوم در مناستر باقی ماند. لشکر آناتولی از سیواس به ارزروم منتقل شد. لشکرهای پنجم و ششم در دمشق و بغداد باقی ماندند و واحدهایی که در آن زمان در یمن بودند به صورت لشکر هفتم سازماندهی شدند. در این برهه، شمار افراد لشکرها یکسان شد یعنی هر لشکر حدود ۲۶۵۰۰ نفر نیرو، شش واحد پیاده نظام، چهار واحد سواره نظام، یک هنگ توپخانه سبک و یک هنگ توپخانه سنگین همراه با واحدهایی مخصوص به منظور تأمین نیروهای مورد لزوم قلعه ها در نواحی تحت پوشش خود در اختیار داشت.^{۳۱}

در این احوال، روند اصلاحات اساسی مصطفی رشید پاشا در ولایات کند شده بود؛ علت این امر کمبود کادر تربیت شده و بی کفایتی در امر تحصیل مالیاتها بود و این نیز از جایگزینی مأموران حقوق بگیر مالیاتی به جای مقاطعه داران مالیاتی ناشی می شد. حکمرانان نمی توانستند این وضع را بهبود بخشند چرا که در پی اصلاحات سال ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م نیروهایشان تحلیل رفته بود، در حالی که مجلسهای مشورتی نیز از آنجا که در پی منافع شخصی و گروهی خود و نه منافع حکومت بودند، نمی خواستند بهبودی در وضع حاصل شود. راه حل رشید (مارس ۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۱ م) این بود که مأموران اخذ مالیات اعزام شده از استانبول را از کار برکنار کند و اداره امور ولایات را به لشکرهای ولایتی بسپارد؛ فرماندهان لشکرها به حکمرانی ولایات و افسران تحت امرشان به قائم مقامی نواحی منصوب شوند. آنان نیز به نوبه خود مقامهای محلی یعنی مدیران قضاها را منصوب کنند که به کمک خزانه داران و دبیران اعزام شده

از سوی وزارت امور مالی در استانبول، به امور مالی قضاها رسیدگی نمایند.^{۳۲} در قضا‌های کوچکتر، مجلسهای مشورتی به دلایلی کاملاً صحیح برچیده شدند؛ همهٔ فعالیتهای این مجالس فقط به این منحصر می‌شد که به مشورتهای سنتی مقامهای ملحق صورتی رسمی بخشد و برای اعضای مجلس که به هر تقدیر برای حفظ منافع خود تلاش می‌کردند، از محل بودجهٔ دولتی حقوق تعیین کنند. به جای این مجالس مشورتی، مدیران موظف شدند که مجلسهای مشورتی غیررسمی ترتیب دهند تا در مورد مشکلات ویژه‌ای که بروز می‌کرد، آنان را یاری دهند. در فضا‌های بزرگتر و در سطح سنجاقها مجالس مشورتی به فعالیتهای خود ادامه می‌دادند، اما انتخابات ملغی شد و همهٔ اعضا را قائم‌مقامان انتخاب می‌کردند؛ اعضایی که در واقع به نمایندگی از سوی منافع گروههای عمده انتخاب می‌شدند. مهمتر از همه این که به مشیران دستور داده شد که مجالس اداری ایالتی را (ایالت اداره مجلس) از نمایندگان انتخابی مجلسهای سنجاق و با تأیید قائم‌مقامان تأسیس کنند و بدینسان مردم را هر چند فقط در حد مشورت در حکومت ولایات سهم کنند. با گذشت زمان، اختیارات مجالس از نظر مشارکت در تصمیمات اداری بنابر فرامینی که سلطان صادر کرد، افزایش یافت. به آنان اختیار داده شد که دربارهٔ همهٔ مسائل حکمرانان را بازخواست کنند و اگر در مورد نحوهٔ اداره امور ولایات اعتراضی داشته باشند، شکایات خود را به وزیر اعظم تسلیم دارند و در برابر نمایندگان وزیر اعظم که به صورت بازرس و جاسوس به منطقه اعزام می‌شدند، شهادت دهند. علاوه بر این به آنان اجازه داده شد که به استیفا‌های ارسال شده دربارهٔ تصمیمات دادگاههای شرع در مورد پولهای کلان رسیدگی کنند و این دامنه اقتدار آنان را به قلمرو امور قضایی گسترش می‌داد. مآلاً این که حدود اختیارات آنان چندان گسترش یافت که نه فقط مسائل جاری بلکه اموری را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند که گمان می‌رفت برای پیشرفت کشور و امنیت مردم سودمند باشد؛ بدین ترتیب مجلسهای اداری ایالتی در سطح ولایات بازتابی بودند از اختیارات گسترش یافته حکومتی که تنظیمات پیش از آن در سطح حکومت مرکزی ایجاد کرده بود.

این تحولات کارایی حکومت ولایتی را افزایش داد. مشیران نظم را برقرار و مالیاتها را تحصیل می‌کردند و مجلسهای مشورتی فعالیتهایی را به منظور پیشرفت اقتصاد محلی و وضع موجود ولایات آغاز کردند؛ آنان برای بهبود وضع جاده‌ها و انجام برخی تحولات از استانبول تقاضای کمک کردند. در پاسخ به این درخواستها هیأتی به روملی و آناتولی اعزام شدند تا دربارهٔ مشکلات موجود با مجالس ولایات، مقامهای محلی و مردم بحث و گفتگو کنند. آنان پس از بررسی وضع موجود گزارشهایی تهیه کردند؛ گزارشهایی که در بیشتر آنها گسترش اصلاحات ولایتی توصیه شده بود تا آنجا که همهٔ آرمانهای تنظیمات و خاصه اجرای ممیزی جدید زمین و ثبت آمار جمعیت به منظور تکمیل اصلاحات نظام مالیاتی، احداث جاده‌ها، پلها و

در صورت لزوم شبکه‌های آبیاری به منظور توسعه اقتصاد امپراتوری و تأمین رفاه عمومی را در برمی گرفت. در پاسخ به این گزارشها، بابعالی بیشتر وجوه موجود برای مصارف عام المنفعه را به مجالس ولایات و نواحی تخصیص داد تا آنان بتوانند درباره اولویت طرحها تصمیم بگیرند و سپس خود نظارت و مدیریت مورد نیاز را که از طریق استانبول غیر قابل تأمین بود، اعمال کنند. لوahای از میت و گالیپولی به عنوان الگوهای برای اجرای اصلاحات ولایتی تنظیمات انتخاب شدند و قرار شد که در نخستین فرصت مناسب لوahای از میر، سالونیک و وارنا نیز به جمع آنان اضافه گردند. در این ولایات، حکمرانان نظامی از کار برکنار و به جای آنان دیوانیانی منصوب شدند که بتازگی از مدارس غیر مذهبی جدید فارغ التحصیل شده بودند. سرشماریها و ممیزیهای زمین صورت گرفت، دفاتر مالیاتی جدید تنظیم شد، مدیران بی کفایت و اعضای ناسالم شوراها عزل شدند و جاده‌ها، پلها و شبکه‌های جدید آبیاری احداث گردید.

تا زمان جنگ کریمه نظام جدید ولایتی تنظیمات در بیشتر ولایات گسترش یافت. اما تنها مشکلات مالی ناشی از جنگ سبب شد که حکومت بسیاری از برنامه‌های مربوط به فعالیتهای عام المنفعه را کنار بگذارد؛ حقوق اعضای مجلس حکومت ولایتی را قطع و در نتیجه بسیاری از آنان را وادار به استعفا کند و حکمرانان و سایر مقامهای اداری را دوباره بر مسند قدرت بنشانند. نظام جدید بسیار کارا تر و مؤثرتر از نظام قدیمی بود، اما این نظام نیز هنوز نمی توانست منابع مالی لازم را برای هزینه‌های مربوط به فعالیتهای حکومت مرکزی و لشکر و همچنین دربار، تأمین کند. علاوه بر این در سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م، فرمان اصلاحات به پیشنهاد مقامهای مقتدر حکومت صادر شد و این خود انگیزه جدیدی بود برای انجام برخی اصلاحات ولایتی، خاصه آن دسته از اصلاحات که متضمن مشارکت عمومی در روند حکومت و استقرار نظام وصول مستقیم مالیاتها در مناطقی بود که هنوز مقاطعه داران مالیاتی در آنها فعالیت داشتند.

فؤاد پاشا مأمور شد که مشکلات مالی و ولایتی را حل کند و پس از تقریباً دو سال بررسی، وی قانون جدید ولایات را تدوین کرد؛ قانونی که یک بار دیگر قدرت را در دست حکمرانان متمرکز می کرد و در پی گسترش اصلاحات به همه نواحی امپراتوری بود. قانون ولایات در سال ۱۲۷۵ هـ. ق / ۱۸۵۸ م^{۳۳} ساخت موجود حکومت ولایتی را حفظ می کرد، اما حکمران مرجع اصلی قدرت ولایتی تلقی می شد که بر همه امور نظارت داشت و تنها کار گزار حکومت مرکزی در ولایات به حساب می آمد؛ فرماندهان لشکر و خزانه داران اعزام شده از استانبول نیز در قبال کارهایی که در ولایات انجام می دادند تنها در برابر حکمران مسؤول بودند. مأموران ولایتی و مردم اجازه یافتند تنها در صورتی مستقیماً با استانبول تماس بگیرند که مدارکی دال بر نقض قانون از سوی حکمران ارائه دهند؛ در غیر این صورت همه ارتباطها بایستی از طریق وی انجام می گرفت. شوراها اداری در همه سطوح احیا شد؛ اما این شوراها هنوز برای حکمرانان

و قائم مقامان جنبه مشورتی داشت، ولی در عین حال مدیران محلی موظف بودند که پیش از انجام هر گونه اقدامی در امور مالی و مسائل مربوط به پلیس یا تماس با مقامهای بالاتر، نظر این مجلسها را جلب کنند. در وزارت امور مالی بخش جدیدی (تحریر املاک نظارتی) سازماندهی شد که به امور ممیزی زمین رسیدگی می کرد. این بخش فهرستی از آمار جمعیت و دارائیهای سراسر امپراتوری تهیه می کرد و از طریق کمیسیونهای ممیزی سازماندهی شده از سوی حکمرانان به مقاصد خود تحقق می بخشید؛ این کمیسیونها هم مقامهای رسمی و هم مقامهای محلی را در بر می گرفت. افراد کمیسیونها به کمیته های سه نفری ممیزی تقسیم می شدند؛ این کمیته ها به اتفاق دیران و مهندسان فهرست همه زمینها، خانه ها، املاک، باغها، ساختمانها و دیگر اموال مردم را تنظیم و به طور تقریبی آنها را ارزیابی می کردند. آنان همچنین ساکنان ذکور اعم از مسلمان و غیرمسلمان، عثمانی و خارجی را سرشماری و برای هر فرد گواهی مالیات جمعیتی (ورگی نفوس تذکره سی) صادر می کردند؛ این گواهی تعهد مالیاتی فرد را نشان می داد و در حکم برگه هویت وی بود.^{۳۴} همچنان که ثبت و ممیزی اراضی در ولایات تکمیل می شد، اصلاحات اداری و مالیاتی تنظیمات به طور کامل در آنها به کار گرفته می شد؛ از جمله این اصلاحات وضع مالیاتهای جدید برای زمین و ساختمانها، درآمدهای حاصله از اجاره بها، عایدات و مآل حقوقها بود که همگی بر روی هم منحنی فزاینده ای را نشان می داد. علاوه بر این، در پی تکمیل ممیزی اراضی در هر ولایت نظام سربازگیری جدیدی برای ارتش معرفی شد که براساس آن شمار سهمیه هر ناحیه بنا بر جمعیت و نیازهای کشاورزی هر منطقه تعیین گردید و دوره خدمت سربازی به جای آن که مادام العمر باشد محدود به پنج سال شد، اما هر فرد موظف بود علاوه بر دوره پنج ساله، مدت هفت سال دیگر نیز در نیروهای ذخیره خدمت کند.^{۳۵}

در ژانویه سال ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م، کوششهایی صورت گرفت که در انجام اصلاحات ولایتی تنظیمات تسریع شود. برای تأمین حقوقهای کلانی که بتواند مدیران باصلاحیت تنظیمات را به خدمت در ولایات مهمتر ترغیب کند، اداره امور این ولایات به مقامهای متصرف لبق واگذار شد؛ متصرف لبق واژه ای بود که زمانی در سطح نواحی به کار برده می شد، اما در این زمان به مقامهایی، بویژه عالی، با حقوقهایی بیشتر از آنچه که به حکمرانان عادی پرداخت می شد، اطلاق می شد. با چنین تدبیری بود که شخصیتهای برجسته تنظیمات همچون مدحت پاشا و احمد جودت پاشا به حکمرانی ولایات منصوب شدند. با برکناری خزانه داران مستقل و دیران اعزامی از استانبول و انتصاب حسابدارانی که به جای آنان بتوانند حکمرانان را در امور مالی یاری کنند، دامنه اقتدار حکمرانان و نظارتشان بر فعالیتهای مالی ولایتی گسترش یافت. اما در واقع، تحولات چندانی صورت نگرفت چرا که این

حسابداران هنوز بناچار می‌بایست از اعضای صنف دبیران می‌بودند و این به رهبران صنف و وزارت امور مالی امکان می‌داد که بر حسابداران نظارتی بیش از آنچه که در قانون پیش بینی شده بود، اعمال کنند.^{۳۶}

نظام جدید نسبتاً خوب کار می‌کرد، اما در این نظام ولایتی کاملاً سازمان یافته و مبتنی بر تشکیلات، سردرگمی و تداخلهایی وجود داشت که همین خود موجب بروز اعتراضاتی شده بود؛ در حالی که تشدید فعالیتها و اقتدار مطلقه اداری در وضع مردم، در مقایسه با زمان آغاز جنگ کریمه، چندان بهبودی ایجاد نکرده بود؛ اگرچه وضع جدید منافع زیادی برای حکومت داشت. فؤادپاشا که خود مبتکر اصلاحات قبلی بود، دوباره رهبری فعالیتهای مربوط به بررسی مشکلات را در دست گرفت و هیأت‌های تحقیقاتی چندی را بدین کار گماشت. فؤاد با تجربه اندوزی از موفقیت مدحت پاشا در کاربرد نظام تنظیمات در نیش (۱۲۸۱ - ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۴ - ۱۸۶۱ م) وی را برای نظرخواهی و مشورت به استانبول دعوت کرد. نتیجه این تحقیقات اعلام قانون اصلاحات ولایتی سال ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ م بود که عصر جدیدی را در زندگی مردم ولایات عثمانی گشود و اساس حکومت بیرون از استانبول را تا پایان حیات امپراتوری حفظ کرد.^{۳۷} قانون جدید در اصل به صورت ابزاری در جهت گسترش سازمان منظم و مؤثر تنظیمات به ولایات تلقی شد. واحدهای جدید و وسیع ولایتی که تقریباً به لحاظ وسعت به یک اندازه بودند، جایگزین ایالت‌های تاریخی گذشته شدند. قانون جدید ترکیب سلسله مراتب و تقسیم قدرت در میان ولایات جدید را مشخص می‌کرد. برخلاف تمایلات و سمت‌گیریهای گذشته تنظیمات که در پی متمرکز کردن قدرت در حکومت مرکزی بود، در این برهه دامنه اقتدار حکمرانان افزایش یافت و نظارت بر امور اجتماعی، مالی، امنیتی و سیاسی ولایات و اجرای قوانین به آنان واگذار شد. حکمرانان به طور مستقیم بر اعمال افرادی که بلاواسطه تحت امر خود آنان فعالیت می‌کردند یعنی بر متصرفها در سطح سنجاق، نظارت داشتند. آنان همچنین مسؤولیت امور عام المنفعه از قبیل آموزش و پرورش و پیشرفت ارتباطات را برعهده داشتند. از دیگر اقدامهای حکمرانان تعیین زمانی ثابت برای برگزاری مجلسهای محلی بود که ضمن آن از توصیه‌های اعضای مجلس برخوردار می‌شدند و سپس به اجرای آن دسته از پیشنهادهایی که در محدوده اختیارات آنان بود، همت می‌گماشتند. آنان بر تحصیل مالیاتها و همچنین رفتار مأموران مالیاتی نظارت داشتند، اما بدون کسب اجازه از باعالی نمی‌توانستند از درآمدهای حاصله استفاده کنند.

به موازات تشکیلات دیوانی در استانبول، سازمانها و بخشهایی اداری وابسته به حکمرانی ولایت وجود داشت. کارگزاران این بخشها از قبیل حسابدار ولایتی، مدیر امور خارجی، ناظر امور عام المنفعه و قاضی مفتش از استانبول مأمور می‌شدند و مستقیماً در برابر فرادستان خود در

استانبول مسؤولیت داشتند.

فعالتهای سازمانهای مختلف را مجلس اداری (اداره مجلسی) هماهنگ می کرد؛ این مجلس مرکب بود از حکمران، رؤسای ادارات و شش تن به نمایندگی از مردم ولایت که سه نفر آنان مسلمان و سه نفر دیگر غیرمسلمان بودند. برقراری نظم و امنیت و طیفه اصلی حکمران بود. بویژه این نکته تصریح شده بود که مجلس حق دخالت در امور قضایی را ندارد. این عدم دخالت علاوه بر آن که بازتابی از اصل تفکیک قدرت بود، علمایی را که از تأثیر روند رو به رشد غیرمذهبی کردن نهادها بیمناک شده بودند، تسکین می داد.

امور قضایی ولایات به سه دادگاه مختلف سپرده شد: (۱) دادگاه شرع که قاضی شرع مسؤولیت آن را برعهده داشت؛ (۲) دادگاه جنایی که از سه عضو مسلمان و سه عضو غیرمسلمان تشکیل می شد و ریاست آن برعهده قاضی مفتش بود؛ و (۳) دادگاه تجاری که بنا بر قوانین تجاری و بازرگانی کشور از گروههای مختلف در آن عضویت داشتند. در رأس این دادگاهها، دادگاه استیناف وجود داشت که اعضای آن سه تن از مسلمانان و سه تن از غیرمسلمانان بودند و ریاست آن را قاضی مفتش، منصوب شیخ الاسلام برعهده داشت و یک حقوقدان رسمی در مقام مشاور به وی خدمت می کرد. دادگاههای درجه دومی هم در سطح سنجاقها وجود داشتند؛ این دادگاهها که به سبک دادگاههای ولایتی سازماندهی شده بودند می بایست که پرونده های مهم را به دادگاه مربوطه در ولایات ارجاع می دادند. نظام دادگاههای جنایی و تجاری که بر مفاهیم و تلقیهای غیرمذهبی از حقوق و قضا تکیه داشت، متعاقباً به صورت دادگاههای نظامیه تحوّل یافت.

قانون ولایتی با تصریح و تعیین رابطه بخشهای مختلف با کل نظام حکومت ولایتی در بی محو روابط مبهم اداری بود. هر ولایت به سنجاقها یا لواهایی (این دو واژه به صورت مترادف به جای یکدیگر به کار می روند) تقسیم می شد. هر لوا مشتمل بر چندین قضا بود و هر قضا چندین ناحیه را دربرمی گرفت که این نواحی خود نیز از چند قریه یا روستای نزدیک به هم تشکیل می شد. در همه سطوح تقسیمات کشوری، مجلسهایی تشکیل شد تا اصل انتخاب و نمایندگی را در دستور کار دولت محلی قرار دهد و این اقدامی بسیار مترقیانه تر از هر اقدام دیگری بود که در پایتخت عثمانی انجام می گرفت. مجلس عمومی ولایت از دو مسلمان و دو غیرمسلمان برگزیده هر سنجاق تشکیل می شد. مجلس که تقریباً هر چهل روز یکبار به دستور حکمران تشکیل جلسه می داد به امور مربوط به احداث بناها، تعمیر جاده ها و پلها، تحصیل مالیاتها، پیشرفت کشاورزی و تجارت رسیدگی می کرد و درباره تقاضاهای مطرح شده از سوی قضاها که اغلب در مورد همین مسائل یا اموری از این قبیل بود، به بحث و بررسی می پرداخت. باب عالی و سلطان قوانین پیشنهادی مجلس مرکزی ولایتی را دریافت می داشتند و می توانستند

در این قوانین تغییراتی انجام دهند، یا این که آنها را بکلی رد کنند و یا در صورت مصلحت به همان شکل و به طور رسمی اعلام دارند. مجلسهای تشکیلات اداری و اجرایی در سطوح پایینتر الگوهای کوچکتری از این سازمان ولایتی بودند.

در پایینترین سطح، مجلس ریش سفیدان (اختیار مجلسی) که یکی از قدیمیترین نهادهای انتخابی در امپراتوری عثمانی بود، وجود داشت. ملتهای ساکن روستاها مجلسی از ریش سفیدان خود تشکیل می دادند و یک رئیس یا دهمدار (مختار) را به ریاست آن برمی گزیدند؛ انتخاب کنندگان از افراد ذکور عثمانی بودند که بیش از هجده سال داشتند و سالانه به میزانی معین مالیات مستقیم پرداخت می کردند. انتخابات مجلس قضاها و سنجاقها مبتنی بر روشها و شیوه های دقیقی بود: سه برابر شمار افراد مورد نیاز که می بایست در سطح قضاها یا سنجاقها عهده دار نمایندگی مجلس شوند معرفی می شدند؛ از رده پایینتر تقسیمات مثلاً از مقامهای قضا خواسته می شد که یک سوم افراد نامزدشده را از فهرست اسامی نامزدهای تعیین شده حذف کنند و سپس رده بالاتر مثلاً مقامهای سنجاق نیمی از افراد باقیمانده یا به عبارت دیگر یک سوم از تعداد اولیه را به مقام نمایندگی قضا منصوب می کردند. بدین ترتیب روش انتخاباتی آنان تلفیقی از دو روش انتصابی و انتخابی بود و نظامی بازدارنده و تعدیل کننده ایجاد می شد؛ نظام مذکور بر انتخاب کنندگان بی تجربه ای که بیشترشان بی سواد نیز بودند تأثیر متعادل کننده ای داشت.

نظام ولایتی جدید در واقع ابزاری در جهت گسترش دامنه اقتدار حکومت در همه سطوح تلقی می شد؛ نظامی که مقصود اصلی اش اجرای کامل آرمانهای تنظیمات در تأمین زندگی و رفاه مردم و ارتقای سطح آن بود. اصلاحات در امور آموزش و پرورش، فعالیتهای عام المنفعه و ساخت نظامی و ایالتی کشور از جمله بخشهای اساسی برنامه جدید بود. اما کمبود منابع مالی و همچنین عدم تجربه کافی در اجرای قانون جدید، هر دو سبب می شد که تمامی اصلاحات مذکور به طور همزمان تحقق نیابد. بنابراین، چهار ایالت به عنوان ولایات نمونه انتخاب شدند که قانون اصلاحات به طور تجربی در آن به کار بسته شود. نخستین ولایتی که به صورت طرح آزمایشی انتخاب شد، ولایت جدید دانوب (تونا ولایتی) بود که از چهار ولایت سابق یعنی سیلیستره، ویدین و نیش تشکیل می شد و به لحاظ دامنه تشکیلات اداری و اجرایی سنجاقهای نیش، ویدین، صوفیه، تولچا، وارنا، روسچوک و ترینووو را در برمی گرفت. سپس در سازمان اجرایی و اداری تمرکزهای دیگری ایجاد شد و بیشتر مناطق آناتولی شمال شرقی به صورت ولایت ارزروم سازماندهی شد؛ سوریه شمالی به صورت ولایت حلب در آمد و مرزهای تاریخی ولایت بوسنی کم و بیش دست نخورده باقی ماند. کار گزاران اداری و قضایی ولایات جدید حقوق خود را از استانبول دریافت می داشتند. مدحت پاشا و جودت پاشا در کاربرد قانون جدید

در ولایات دانوب و حلب به گونه‌ای بارز موفق بودند و تشکیلات جدید حکومتی، انتخابات و دادگاهها و سپس به دنبال آن ممیزی اراضی، وضع مالیاتهای جدید و استقرار نظامهای سربازگیری، تأسیس مدارس و بیمارستانها، احداث جاده‌ها و شبکه‌های آبیاری و اموری از این قبیل از جمله اقدامهای انجام شده بود. مدارس جدید غیر مذهبی (مکتب مُلکیه) که در استانبول تأسیس شده بود، رفته رفته فارغ التحصیلانی را به جامعه تحویل می داد که این فارغ التحصیلان جذب تشکیلات جدید ولایتی می شدند. تا سال ۱۲۸۲ هـ.ق / ۱۸۶۵ م چهار ولایت نمونه به طور کامل سازمان جدید خود را پیدا کردند و نظام جدید ولایتی در آنها استقرار یافت. دمشق، طرابلس لیبی و ادرنه در سال بعد به جمله ولایات مذکور پیوستند. در سال ۱۲۸۴ هـ.ق / ۱۸۶۷ م، سیزده ولایت جدید به همان شیوه سازماندهی شدند؛ از جمله این ولایات عبارت بودند از بورسا، از میر، طرابزون، سالونیک، پریرزن و اشکودار و کرت که در سال ۱۲۸۸ هـ.ق / ۱۸۷۱ م به همت عالی پاشا به صورت ولایتی مستقل سازماندهی شد.

تا آخر سال ۱۲۹۳ هـ.ق / ۱۸۷۶ م نظام جدید ولایتی در سراسر امپراتوری با استثناء شبه جزیره عربستان و ولایاتی مستقل چون مصر، مستقر شد. شورای دولت که در سال ۱۲۸۵ هـ.ق / ۱۸۶۸ م در سطح مرکزی تشکیل شد بالاترین نهاد در نظام مبتنی بر انتخاب نماینده ولایات و وسیله‌ای مستقیم جهت ابلاغ نظرات ولایات و مشکلات آنها در سطح نهاد قانونگذاری مرکزی بود.

در نظام جدید ولایتی نکات قابل انتقاد بسیاری وجود داشت. در بسیاری موارد، سطوح جدید دیوان سالاری وظایف حکومت و مردم را به یک اندازه پیچیده تر از قبل کرده بود. با اینهمه هم کار گزاران حکومت و هم مردم کار خود را انجام می دادند. برای خزانه پول بیشتری تحصیل می شد. امنیت بیشتری حکمفرما شد و دادگاهها و مدیران مردم را به گونه‌ای موثرتر در برابر قانون شکنها و سوء حکومت و بیداد گریها حمایت می کردند. مجلسهای نمایندگی بویژه نخستین و مهمترین مراجعی بودند که مردم می توانستند از طریق آنها و در سطحی فراتر از سطوح منطقه‌ای در روند حکومت سهیم شوند. در حالی که ظاهراً چنین به نظر می رسید که مجالس نمایندگی تنها منافع گروههای کوچک صاحب نفوذ رأس حکومت را نمایندگی می کنند - چرا که نمایندگی این مجالس مناصبی بود که رهبران گروههای مهم اجتماعی، مذهبی و اقتصادی را به خود جلب می کرد - اما در واقع، مجالس یادشده به همان اندازه وظیفه نمایندگی را برعهده داشتند که ساخت و تشکیلات حکومتی آن دوره اجازه می داد. ابتکارات، نظرات و مشکلات محلی با وظایف و مسؤولیتهای حکومت درهم آمیخت و وسایل تحقق اهداف تنظیمات در بهبود آموزش و پرورش، کشاورزی و ارتباطات و مالیاتها از طریق حمایت و مشارکت مردم محلی بیشتری فراهم گردید.

حکومت بلدیّه

پیش از این شروع شکل گیری سازمان بلدیّه عثمانی را در استانبول طی حکومت محمود دوم بررسی کردیم؛ یعنی زمانی که وضع مالیاتهای مستقیم به منظور پشتیبانی از لشکر جدید وی را مجبور کرد که مقام قدیمی شهر امینی را منسوخ کند و دامنه اختیارات سنتی محتسب را (در این زمان احتساب آقاسی خوانده می شد) که شامل تنظیم امور و مالیات بندی بازارها بود به صورت مقامی جامعتر و متمرکزتر گسترش دهد. از رؤسای بلدیّه (مختارها) که در خدمت حکومت مرکزی بودند، خواسته شد که صورت اسامی افراد نواحی خود را ثبت کنند و بدین ترتیب آنان جایگزین قاضیانی شدند که پیش از این بسیاری از وظایف بلدیّه را برعهده داشتند. اما احتساب آقاسی برآستی مسؤول بلدیّه استانبول نشد. سازمان بلدیّه بشدت تحت نفوذ رهبران اصناف بود که از دوران پیشتر در نظارت بر بازارها با آنان همکاری داشتند. بجز جمع آوری مالیاتهای مستقیم دولتی، فعالیتهای وی عمده به برقراری محدودیتهای تجاری و تنظیم قیمتهای بازار آن گونه که مورد درخواست اصناف بود، محدود می شد. وجود دیگر کارگزاران حکومتی اختیارات احتساب آقاسی را در تنظیم قیمتها محدود می کرد. نظارت بر امر ساختمان سازی، احداث خیابانها و آب انبارها که قبلاً برعهده شهر امینی بود، نخست به معمارباشی سلطان و سپس به یک کمیسیون مستقل مربوط به امور ساختمانها (مجلس ابنیه) واگذار شد. تا سال ۱۲۶۱ هـ. ق / ۱۸۴۵ م، وظایف پلیس را نیروهای مسلح برعهده داشتند و سپس سازمانی از نیروهای پلیس شهری تحت نظارت مجلسی دیگر بدین امور گمارده شد؛ این سازمان نخست مجلس پلیس (پلیس مجلسی) و سپس مجلس نظارت (نظارتی ضابطه) نام گرفت، اما هنوز نظارت نظامی شدیدی بر آن اعمال می شد.^{۳۸}

اما شهر بسیار بزرگ، پرجمعیت و آبادان شده بود و دیگر چنین تشکیلات نامنجم و پراکنده ای نمی توانست نیازهای آن را برآورده کند. طی سالهای جنگ کریمه، شمار ساکنان اروپایی در شهرهای غلظه و بی اوغلو (پرا) بسیار افزایش یافت و همچنان که قدرت مالی و منافع تجاری آنان گسترش می یافت، برای خود منازل، آپارتمانها، هتلها و مغازه ها و تأثرهای جدید بنا می کردند که به لحاظ معماری با سبکهای معاصر اروپایی رقابت می کرد. آنان همچنین همان کالسکه هایی را که در گذشته برای حمل و نقل عمومی در شهرهای بزرگ اروپایی استفاده می شد، در شهرهای یادشده به کار گرفتند. شرکت کشتیرانی عثمانی به نام شرکت خیریه در سال ۱۲۶۸ هـ. ق / ۱۸۵۱ م تأسیس شد؛ این شرکت میان استانبول و سایر نواحی امتداد بوسفور، حمل و نقل سریع و منظمی برقرار کرد و کشتیهای بخار آن جایگزین قایقهای پاروئی پیشین شدند؛ قایقهایی که از قرن هجدهم یعنی از زمانی که برای نخستین بار ساکنان

ثروتمند در سواحل بوسفور اقامت گزیدند، این گونه تردها را در انحصار خود گرفته بودند.^{۳۹} در پی چنین پیشرفتهایی تقاضا برای تشکیل سازمان شهرداری و ارائه خدماتی از آن دست که در شهرهای بزرگ اروپایی آن زمان متداول بود و همچنین تقاضا برای احداث خیابانها و پیاده‌روهای سنگفرش شده، کانالهای فاضلاب، کانالهای آب آشامیدنی و روشنایی خیابانها و نظافت آنها افزایش یافت. از آنجا که احتساب آقاسی و مجلس نظارت هیچ یک منابع مالی و نیروی انسانی لازم را برای انجام این امور در اختیار نداشتند، نمی توانستند تقاضاهای مطرح شده را برآورده کنند. در سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م، میزبانی و ثبت اراضی که به همت محمود دوم آغاز شده بود، در استانبول تکمیل شد و از این پس امکان ایجاد نظام مالیاتی اموال و درآمدهای شهرداری فراهم شد؛ اما حتی در این برهه نیز ساخت حکومتی موجود به دلیل وابستگی نزدیکی که با طبقات ثروتمند سنتی داشت، نمی توانست یا نمی خواست که به چنین اقدامی دست زند.

در واکنش به چنین وضعی، در سال ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۴ م، احتساب آقاسی از کار برکنار و به جای وی یکی از شهرداران استانبول تحت همان عنوان قدیمی شهر امینی منصوب شد. انجمنی به نام شهر مجلسی مرکب از ۱۲ تن از افراد برجسته بازرگانان و اصناف شهر امینی را در امور شهرداری یاری می کرد. از جمله وظایف مجلس شهر عبارت بود از ارزیابی مالیاتهای مربوط به دارائیه و درآمدها که قرار بود جایگزین مالیاتهای مستقیم احتساب شود؛ نظافت خیابانها و بازارها و سامان دادن به امور آنها؛ تنظیم امور مربوط به ساختمان سازی و تعمیرات؛ تأمین آذوقه و آب مورد نیاز مردم؛ اجرای مقررات مربوط به قیمتها و کیفیت اجناس که در گذشته برعهده اصناف و احتساب آقاسی بود. مجلس شهر همه این امور را تحت نظارت کلی حکومت مرکزی انجام می داد. اما از آنجا که اعضای مجلس بیشتر از بازرگانان و اصناف بودند، تنظیم قیمتها و تدوین قوانین مربوط به کیفیت اجناس تنها وظیفه ای بود که بیش از هر مسؤلیت دیگر توجه آنان را به خود جلب می کرد و انتظارات مردم در ارائه خدمات شهری و اجرای مقررات جدید مالیاتی بسرعت از یاد رفت. علاوه بر این، شهر امینی در مقایسه با پیشینیان خود به هیچ وجه از استقلال بیشتری برخوردار نبود، چرا که مجلس نظارت هنوز تحت نفوذ پلیس بود. هماهنگ کردن سایر فعالیتهای شهر امینی با وزیران مربوطه در حکومت مرکزی چندان مهم و ضروری بود که وی دیگر نمی توانست امور صرفاً مربوط به شهرداری را تکمیل کند یا به علائق خاص شهر پاسخ مثبت دهد.

تنها طی دوره جنگ کریمه بود که سازمان شهرداری کارا و فعال در استانبول تشکیل شد. مجلس جدید تنظیمات (۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۴ م) کمیسیون انتظامات شهر (انتظام شهر هیأتی) را که متشکل از ساکنان برجسته عثمانی و خارجی بود، تشکیل می داد؛ این کمیسیون

موظف بود که تشکیلات موجود را در سطحی وسیع و به صورت حکومت شهرداری گسترش دهد. چندی نپایید که هیأت انتظامات گزارشهایی را ارائه داد که طی آن تشکیل یک کمیسیون ویژه شهرداری توصیه شده بود؛ کمیسیونی که قوانین و مقررات شهری را تنظیم و اجرا کند و بافت و ساخت ظاهری شهر را گسترش دهد و علاوه بر آن برای مالیاتهای شهری و تأمین منابع مالی مورد نیاز برای انجام فعالیتهای مورد نظر سازمانی مستقل ایجاد کند.^{۴۰} مجلس تنظیمات بر آن شد که این پیشنهادها را عملی کند، اما قرار شد که این پیشنهادها نخست در آن نواحی شهر که در گذشته خواستار نوسازی شده بودند و بیشتر اروپائیان آشنا با شیوه جدید حکومت شهری در آنها سکونت داشتند، یعنی در نواحی غلظه و بی اوغلو به کار گرفته شود. به امید این که نظام جدید در سایر نواحی شهر گسترش یابد به این نواحی عنوان ناحیه ششم (آلتینجی دایره) اطلاق شد و این نام ظاهراً به تقلید از عنوان منطقه‌ای در پاریس، سیزیم آرون دیسمان [۷] - منطقه‌ای که مصطفی رشید و عالی در آن زندگی کرده بودند و برای آنان نمونه‌ای از یک سازمان شهری جدید محسوب می‌شد - انتخاب شده بود.^{۴۱} بنا بر فرمانی که در ۷ جولای سال ۱۲۷۵ هـ. ق / ۱۸۵۸ م صادر شد، ناحیه جدید تحت نظارت انجمن شهرداری قرار گرفت؛ اعضای انجمن شهرداری که همگی داوطلبانه و بی دریافت حقوق - فقط کارمندان امور دفتری و فنی حقوق دریافت می‌داشتند - خدمت می‌کردند، عبارت بودند از یک رئیس که برای مدتی نامعین منصوب می‌شد و دوازده تن اعضای دیگر که برای مدت سه سال تصدی این امر را برعهده می‌گرفتند. وظایف انجمن از این قرار بود: احداث و تعمیر خیابانها، پیاده‌روها، کانالهای آب، خطوط گاز و وسایل آتش‌نشانی، نظارت بر مواد خوراکی و آذوقه مردم و تعیین قیمتها، اوزان و اندازه‌ها، امور مربوط به ساختمان‌سازی و تعمیر و نگهداری اماکن و همچنین نظارت بر اماکن عمومی از جمله بازارها، هتلها، تأترها، رستورانها، قهوه‌خانه‌ها و میکده‌ها. هزینه این حکومت جدید شهری نه از محل خزانه بلکه از طریق مالیاتهای جدید وضع شده بر اموال و درآمدهای ساکنان منطقه تأمین می‌شد و میزان آن از سه درصد درآمدها و اموال فراتر نمی‌رفت؛ انجمن شهرداری مأموریت یافت که صورت اموال و درآمدهای حوزه خود را ثبت و ارزیابی کند، چنان که مالیات بندی به گونه‌ای منظم و مناسب انجام شود. به انجمن همچنین اجازه داده شد که برای خرید وسایل مورد نیاز خود پول قرض کند یا این که به منظور تحقق مقاصد عمومی، اموال خصوصی را مصادره کند. اما بودجه و در نتیجه برنامه‌های آن می‌بایست پیش از اجرا از طریق کانالهای رسمی قانونگذاری به تصویب مجلس تنظیمات، شورای وزیران و سلطان می‌رسید؛ بنابراین انجمن شهرداری تحت نظارت شدید حکومت مرکزی قرار

داشت.^{۴۲} درست به همان دلیل که مجلس تنظیمات رسیدگی به امور مردم ولایات را از وظایف حکومت دانسته بود، این اصل در مورد مردم بخشی از مرکز تسری داده شد. به قانون انتخاباتی هیچ اشاره‌ای نشده بود، بجز این که اعضای هیأت انتظامات شهر می‌بایست از گروههای اصلی منطقه منصوب می‌شدند. در اصل انجمن شهرداری شبیه همان انجمن خودمختاری بود که به کار فعال کردن نظام پلیس شهری و نظارت بر ساختمان آن ادامه می‌داد. اما آنچه که بویژه جدید می‌نمود فعالیت انجمن در توسعه بافت طبیعی شهر و همچنین زندگی ساکنان آن بود. کار انجمن شهری که به عنوان الگو انتخاب شده بود و لاقبل بخشی از اعضای آن اروپایی ویا از عثمانیهای بودند که زندگی اروپایی را تجربه کرده بودند، با چنان اعتبار و اعتمادی پیشرفت می‌کرد که اگر برای نخستین بار در محلاتی دیگر مثلاً در محلاتی که بافت زندگی سنتی خاورمیانه‌ای داشتند، تحقق می‌یافت، احتمالاً چنین پیشرفتهایی حاصل نمی‌شد. انجمن بررسی دوباره‌ای از زمینها و ساختمانهای محله به عمل آورد و مالیاتهای جدیدی بر آنها و نیز بر عواید مردم بست؛ بدینسان برای نظامهای مشابه در سایر شهرهای کوچک و بزرگ سراسر امپراتوری، الگویی طرح شد که به محض تکمیل ارزیابیها در هر منطقه تحقق می‌یافت.^{۴۳}

این طرح چندان موفق بود که در سپتامبر سال ۱۲۸۱ هـ. ق / ۱۸۶۴ م، دامنه‌ی اختیارات شهر امینی به سواحل اروپایی و آسیایی بوسفور شامل جزایر اسکودار و مرمره گسترش یافت.^{۴۴} در سال ۱۲۸۵ هـ. ق / ۱۸۶۸ م، با تصویب قانون جدید مربوط به شهرداری، بخش شهر امینی به صورت اداره‌ی ریاست کل شهرداری گسترش یافت که هنوز هم تحت حکومت شهر امینی قرار داشت؛ اما یک مجلس عالی ریاست (مجلس امانت) وجود داشت که ریاست کل را در اداره‌ی امور روزمره یاری می‌کرد و یک مجلس عمومی شهری (جمعیت عمومی) نیز وجود داشت که از نمایندگان نواحی مختلف شهر تشکیل شده بود و هر چند وقت یکبار تشکیل جلسه می‌داد تا در مورد مسائل عمومی تر مربوط به شهرداری تصمیم‌گیری کند. تحت نظارت ریاست کل، شهر به چهارده ناحیه (دایره) تقسیم شد؛ از جمله این نواحی دوایر مستقلی بودند که در امتداد سواحل اروپایی بوسفور در بشیکتاش، بینی کوی و روملی فناری و در سواحل مقابل آن در قانلیچه، اسکودار، حیدرپاشا و جزایر آنها واقع می‌شدند؛ بدینسان کم و بیش مرزهای حکومت شهرداری استانبول را که تا به امروزه باقی مانده است، تشکیل می‌دادند. هر ناحیه با تقلید از الگوی ناحیه ششم سازماندهی و اداره می‌شد چنان که انجمن شهرداری از هر ناحیه متشکل از ۸ تا ۱۲ عضو بود و از میان این اعضاء یک تن به مقام ریاست و پنج تن دیگر به نمایندگی از سوی بقیه اعضاء برای حضور در مواقعی که مجلس عمومی شهرداری تشکیل جلسه می‌داد، انتخاب می‌شدند. شاید مهمتر از هر چیز دیگر، مقررات جدیدی بود که در این برهه وضع شد و براساس آن انتخابات عمومی هر چند به طور محدود و غیرمستقیم، در سطح مجالس

نواحی برقرار گردید و بدین ترتیب همان اصولی که پیش از این در مورد مجلسهای اداری ولایات اعمال شده بود، به کار گرفته شد.

حکومت جدید شهرداری و سازمانهای وابسته نواحی عهده دار وظایف و اختیارات گسترده ای شدند؛ از جمله این وظایف عبارت بود از کلیه امور مربوط به ساختمان سازی و تعمیر و نگهداری ساختمانها و خیابانها، احداث زهکشها و کانالهای آب، تزئین و نظافت بازارها، تأمین روشنایی خیابانها و اماکن عمومی، تدارک وسایل حمل و نقل عمومی، نگهداری و گسترش باراندازها، تهیه مایحتاج عمومی از قبیل ذغال سنگ، هیزم و چوب، مصالح ساختمانی و آذوقه مردم و انبار این کالاها، تأسیس و نگهداری هتلها، قهوه خانه ها، تأتورها و سایر اماکن اجتماعی دیگر، سلامت و امنیت وسایل نقلیه، دقت اوزان و موازین و اجرای مقررات مربوط به قیمتها و کیفیت اجناس، تأمین سلامت عمومی و تدارک وسایل مورد نیاز یتیمان، معلولان و تهیدستان؛ بنابراین بیشتر اموری که در گذشته بر عهده اصناف و ملتها و همچنین احتساب آقاسی و سایر مقامهای دولتی بود، بر عهده حکومت جدید شهرداری نهاده شد. به شهر امینی اختیار داده شد که اصناف را تحت نظارت بگیرد و علاوه بر این تأیید رهبران اصناف و اعضای انجمن بر عهده وی بود؛ بدینسان وی می توانست به گونه ای بسیار مستقیمتر از گذشته خواست خود را اعمال کند. مقرر شد که مالیاتهای شهرداری را انجمنهای نواحی با کمک کارشناسان شایسته ای که از سوی ریاست مأمور شده بودند، تحصیل کنند.^{۴۵}

اما تحقق مقررات جدید در خارج از ناحیه ششم روندی کند و آهسته داشت. حکومت رفته رفته گرفتار بحرانهای مالی، سیاسی و دیپلماتیک می شد که اصلاحات را در آخرین سالهای تنظیمات دچار رکود کرد. علاوه بر این، مقامهای محلی و مردم سایر نواحی شهر برای همکاری با حکومت رغبت بسیار کمتری نشان می دادند؛ زیرا که به نظر آنان این فعالیتها در شیوه دیرینه ای که زندگی شهری بر اساس آن سازمان یافته بود، تغییراتی اساسی ایجاد می کرد. اصناف و بویژه ملتها راضی نبودند که بیشتر وظایف آنان به کارگزاران شهرداری واگذار شود. با این احوال، سازمان شهری همچنان گسترش می یافت و تا سال ۱۲۹۳ ه. ق / ۱۸۷۶ م حکومت شهرداری به گونه ای مطلوب در همه نواحی استانبول فعالیت داشت.^{۴۶} شهرداری علاوه بر سنگفرش کردن خیابانها، نخستین خط تراموای عثمانی را که غلظه و بی اوغلو را از طریق یک تونل زیرزمینی به یکدیگر وصل می کرد، به کار انداخت؛ به شرکتهای خصوصی امتیازاتی داده شد که خطوط تراموا را در سایر نواحی شهر به راه اندازند و همچنین برای تأمین آب نواحی جدیدتر مسکونی کانالهای مدرنتری احداث کنند.^{۴۷} سازمان پلیس شهر (چاووش لری) به منظور تکمیل نیروهای پلیس و اجرای مقررات شهری سازماندهی شد.^{۴۸} برای شهرداری نظام بودجه ای تدوین شد؛ چنان که انجمن هر ناحیه بودجه ماهیانه خود

را برای تصویب شهر امینی به وی تسلیم می داشت و او نیز به نوبه خود موظف بود که به همین ترتیب بودجه شهرداری را به طور سالیانه برای تصویب به شورای دولت تسلیم کند. در مورد اعضای انجمن ناحیه ششم مقرر شد که به جای نظام غیرمستقیم انتخاباتی گذشته، انتخابات به طور مستقیم انجام شود^{۴۹}؛ و بعدها این نظام بتدریج به سایر نواحی شهر گسترش یافت. سرانجام، مقررات جدید مربوط به ساختمانها و اماکن شهر، نظارت شهرداری را بر همه جنبه های ساختمان سازی، تعمیر، نگهداری و نظافت ساختمانهای عمومی و خصوصی در سراسر شهر تثبیت کرد.^{۵۰}

تشکیلات شهرداری که به این صورت سازمان یافته بود، بدون تغییر چندانی تا پایان حیات امپراتوری باقی ماند و اساس ساخت حکومت شهری را که از سوی جمهوری ترکیه گسترش یافت، پی ریزی کرد. بزرگترین تغییرات را پارلمان سال ۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۷ م در ساخت تنظیمات ایجاد کرد؛ تغییراتی که شمار نواحی استانبول را به بیست ناحیه افزایش داد و در شرایط انتخاب و خدمت در انجمنهای نواحی تعدیلهایی ایجاد کرد. اما طی روند احیای گرایش اولیه تنظیمات که از سوی سلطان عبدالحمید دوم به منظور اعمال نظارت مطلقه خود بر امور اجرایی دنبال می شد در سازمان شهرداری نیز در سال ۱۲۹۵ هـ. ق / ۱۸۷۸ م تغییری نهایی و قطعی به عمل آمد؛ در نتیجه این تغییر حوزه تحت نظارت شهرداری دوباره به ده ناحیه بزرگتر تقسیم شد و به جای نمایندگان انتخابی نواحی مدیران انتصابی به خدمت گرفته شدند و شهر امینی و هیأت کارمندان بسیار بیش از گذشته می توانستند به طور مستقیم اعمال نفوذ کنند.^{۵۱} در همین زمان یعنی در سال ۱۲۹۵ هـ. ق / ۱۸۷۸ م، تشکیلات ولایتی تاسیس شد که در آن یک حکمران و تنی چند از مأموران ولایتی به خدمت گرفته شدند؛ منظور از تاسیس این تشکیلات اجرای همان وظایف مقامهای ولایتی سایر ولایات امپراتوری در شهر استانبول بود، خاصه تحصیل مالیاتهای دولتی و اجرای قوانین حکومتی در قلمرو تحت حکومت شهرداری.^{۵۲} این نظام نیز بدون تغییرات چندانی تا زمان استقرار جمهوری باقی ماند.

مالاً الگوی تشکیلاتی که در استانبول ایجاد شده بود، در سایر شهرهای مهم ولایات گسترش یافت. قانون اداری ولایات که در سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م، به تصویب رسید گامی بود در جهت تقویت و توسعه قوانین اصلاحات که شش سال پیشتر تصویب شده بود؛ بنابراین قانون در شهرهای کوچک و بزرگ انجمنهای شهرداری ایجاد می شد که در رأس نظام مختارهای محلی قرار می گرفت و همچنین اداره امور شهری از قلمرو اختیارات حکمرانان خارج می شد.^{۵۳} این نکات در قانون شهرداری ولایات (ولایت بلدییه قانون) که در سپتامبر سال ۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۷ م مورد قبول مجلس قرار گرفت کاملاً تصریح شد. این قانون تصریح می کرد که هر شهر یک انجمن شهرداری داشته باشد و اعضای آن بنا بر جمعیت شهر و اهمیت

آن بین ۶ تا ۱۲ تن باشد، انتخابات این انجمنها هر دو سال یکبار انجام شود که طی آن نیمی از اعضا انتخاب شوند و برخی ملاحظات مالی و درآمدی دیگر که عضویت را محدود می کرد. قرار شد که یکی از اعضای انجمن در هر شهرداری به مقام ریاست شهرداری (بلدیه رئیس) برگزیده شود؛ اما این انتخاب را وزیر امور داخله و نه انجمن یا مردم محلی می بایست انجام می داد، زیرا که قرار شده بود همه نظام تحت نظارت وی قرار گیرد. بنابراین وزارت داخله توانست بسیار بیشتر از آنچه که در استانبول اعمال می شد، فعالیت‌های شهرداری ولایات را تحت نظارت مستقیم خود در آورد. اما سیاست عمومی و بودجه‌های شهرداری را انجمنهای شهرداری (جمعیت بلدیه) تصویب می کرد؛ این انجمن به طور منظم هر چند وقت یکبار تشکیل جلسه می داد و در برابر انجمنهای عمومی ولایتی (مجلس عمومی ولایت) که شکل جدیدی از مجلسهای مشورتی قدیمی ولایات بود، مسؤولیت داشت.^{۵۴}

نظام مالیاتی تنظیمات و مشکلات مالی

نظام جدید مالیاتی با ساخت تشکیلات ولایتی و شهرداری حکومت که طی دوره تنظیمات شکل گرفته بود ارتباطی بسیار عمیق و تنگاتنگ داشت؛ این نظام به منظور بهره‌گیری از ثروت امپراتوری و تأمین هزینه‌های مالی اصلاحات مورد نظر گسترش یافت. نظام مالیاتی به جا مانده در دوره تنظیمات اساساً همان نظامی بود که طی قرن شانزدهم بر اساس روشهای مالی سنتی اسلامی شکل گرفته بود. محصول زمین مشمول مالیات عشر می شد که تحصیل آن به صورت واحدهایی تحت عنوان مقاطعه به مالکان فیفا (تیمار) و مقاطعه‌های مالیاتی (التزام) واگذار می شد؛ علاوه بر این در تکمیل مالیاتهای یادشده مالیاتهای معمول (تکالیف عرفیه) نیز اخذ می شد که چگونگی آن در مناطق مختلف فرق می کرد. اهالی ساکن شهرها و خاصه ساکنان استانبول از بسیاری از انواع مالیاتها معاف بودند، آنان عمده مالیاتهای بازار (احتساب رسمی) و عوارض گمرکی کالاهای وارداتی و صادراتی و همچنین مالیات عبور از محلی به محل دیگر در محدوده قلمروهای خود را می پرداختند. مآلاً این که همه افراد غیرمسلمان که استطاعت مالی داشتند، موظف بودند که در ازای حمایت سلطان از آنان و حفظ قوانین مخصوص آنان و آداب و رسوم قوی‌شان و همچنین در ازای معافیت از خدمت نظام، مالیات سرانه (جزیه) بپردازند. معافیت از مالیاتهای دولتی همچنین شامل مؤسسات مذهبی، مالکان خصوصی و برخی روستاها و نواحی خاص می شد و آنها در مقابل موظف بودند که خدمات ویژه‌ای از قبیل تأمین نیروی کار برای استحکامات و جاده‌های مجاور محل زندگی‌شان ارائه دهند یا افرادی را به منظور خدمت در سپاه و نیروی دریایی در اختیار حکومت قرار دهند.^{۵۵}

سیاست اصلاحات مالیاتی تنظیمات عبارت بود از کوشش به منظور کنار گذاشتن

شیوه‌های غیرمستقیم تحصیل مالیاتها از طریق مقاطعه داران مالیاتی و مالکان تبوها و جایگزین کردن روش مستقیم تحصیل مالیاتها از طریق مأموران حقوق بگیر دولتی، چنان که تمامی درآمدهای حاصل از تحصیل مالیاتها به خزانه دولت بازگردد. علاوه بر این، مقصود اصلی از نظام جدید مالیاتی لغو مالیاتهای گوناگون گذشته و وضع مالیاتهای همسان جدیدی بود که با توجه به درآمدهای افراد وضع می‌شد و همچنین مقصود از نظام جدید مالیاتی لغو معافیت‌های مالیاتی پیشین بود، چنان که همه به طور مساوی در پرداخت مالیات سهیم شوند. مقاصد مالیاتی تنظیمات در واقع برای نخستین بار در اواخر سلطنت محمود دوم اعلام شد؛ زمانی که وی پس از وضع چند نوع مالیات غیرمستقیم در شهرها به منظور تأمین هزینه‌های مورد نیاز لشکر منصور (۱۲۴۲ هـ. ق / ۱۸۲۶ م)، همه آنها را به اضافه مالیاتهای تجاری شهری و بیشتر مالیاتهای غیرمستقیم روستایی لغو کرد. محمود دوم چنان که قبلاً توجه کردیم تحت نفوذ مصطفی رشید دستور داد که به جای مالیاتهای گذشته، ارزیابیهای جدیدی از داراییهای مردم سراسر امپراتوری به عمل آید، چنان که وضع مالیاتهای جدید مطابق با تو نائیهای افراد در پرداخت آنها صورت گیرد (۸ اوت ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م). اما ارزیابیها فقط در نواحی بورسا و گالیپولی انجام شده بود که سلطان در گذشت و بنابراین اصلاحات واقعی در امور مالیاتها تا سالهای تنظیمات به تعویق افتاد، چنان که بسیاری از اصلاحات دیگری که محمود کرده بود نیز معوق ماند.

مقاصد اصلی اصلاح گران در زمینه وضع مالیاتها در فرمانی به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م اعلام شد. همه مالیاتهای قدیمی که تحت عنوان شریعت اخذ می‌شد، به استثنای مالیات گوسفند (اغنام رسمی) و مالیات سرانه (جزیه) که بر افراد غیرمسلمان تعلق می‌گرفت، لغو شدند. فقط دقیقاً یک دهم از ارزش محصول تولیدشده به عنوان مالیات محصول به زمین تعلق گرفت. به جای مالیات بازار و مالیاتهای غیرمستقیم شهری که پیشتر منسوخ شده بود، بازارگانان و صنعتگران بنا بر استطاعت مالی شان مشمول مالیات منافع (تمتعات ورجیسی) شدند و مالیاتهای جدید برای هر منطقه یا ناحیه‌ای که کار ارزیابی مالیاتی آغاز شده از زمان محمود دوم در آن خاتمه می‌یافت، وضع می‌شد. علاوه بر این، چنان که پیش از این خاطر نشان کردیم همه این مالیاتها از طریق کار گزاران حقوق بگیر خزانه یعنی محصلها تحصیل می‌شد. مأموران سرشماری و ارزیابان مالیاتی بسرعت در حومه‌های شهر پراکنده شدند و به دنبال آنان مأموران اخذ مالیات به روستاها عزیمت کردند، چرا که مردان تنظیمات نیازمند درآمدهایی بودند که با کمک آن بتوانند سایر اصلاحات خود را انجام دهند.^{۵۶} وضع و تحصیل مالیاتهای جدید شهری به گونه‌ای مؤثر انجام شد و به نظر می‌رسید تدوین منظم و رابطه متناسب مالیاتها با درآمد در صنعت و تجارت کشور رونقی ایجاد کند.

اما نظام جدید در حومه‌های شهر بسادگی قابل اجرا نبود. مشکل اصلی ممیزی و ارزیابی

مالیاتی بود؛ طی مدتی کوتاه کار ثبت اراضی که برای منظوره‌های مالیاتی کافی بود، در مراکز اصلی کشاورزی خاتمه یافت. اما اجرای نظام مشکل دیگری بود. کارمندان و کارگزاران جدیدی که بخواهند و بتوانند همچون محصله‌های مالیاتی عمل کنند، به تعداد کافی در دسترس نبود؛ آنان همه مالیات‌های اخذشده را به خزانه بازمی‌گرداندند و با حقوق محدود خود احساس خشنودی می‌کردند. مقاطعه‌داران مالیاتی بیشتر از تاجران می‌بودند که در پی کسب منافع شخصی به تحصیل مالیات‌ها می‌پرداختند و مقررات جدید بویژه با منافع آنان سازگاری نداشت. از این روی این گروه از بازرگانان مراقب بودند و روزی را انتظار می‌کشیدند که محصله‌های جدید اعزام شده به مناطق به دلیل نداشتن روابط و وابستگی‌های محلی و دانش کافی و همچنین وسعت منطقه محل مأموریت، در انجام وظایف محوله خود ناکام مانند. درآمدهای ناشی از مالیات‌های موسوم به عشر چندان کاهش یافت که خزانه بناچار در آخر سال ۱۲۵۶ ه. ق. / ۱۸۴۰ م مجبور شد که نظام مقاطعه داری مالیاتی را احیاء کند. امتیاز تحصیل مالیات‌ها در برخی مقاطعه‌های خاص برای مدت دو سال در مراکز ولایات و سنجاق‌ها به صورت مزایده به مقاطعه‌داران مالیاتی واگذار شد؛ مقاطعه‌دارانی که متعهد شدند بیشترین میزان وجوه مالیاتی را به خزانه بازگردانند.^{۵۷} اما این اقدام سبب شد که دوباره همان مشکلاتی که مردان تنظیمات در برطرف کردن آنها کوشیده بودند، مطرح شود و مقاطعه‌داران مالیاتی با توسل به شیوه‌های قانونی و غیرقانونی تا آنجا که می‌توانستند کشاورزان را تحت فشارهای مالیاتی قرار می‌دادند تا از این طریق میزان مورد مناقصه را تأمین کنند و پیش از انقضای دوره مزایده سهم خود را از منافع عایدشده بردارند. بنابراین میزان درآمدهای دولت همچنان پایین بود و خزانه سرانجام مجبور شد که تمهید جدیدی به کار برد؛ تمهیدی که هیچ‌گاه در گذشته در امپراتوری به کار گرفته نشده بود. در سال ۱۲۵۶ ه. ق. / ۱۸۴۰ م و بار دیگر در سال ۱۲۵۸ ه. ق. / ۱۸۴۲ م اسکناسهایی (قائمة معتبره) با پشتوانه ۱۶۰۰۰۰ قطعه طلا در خزانه منتشر شد تا بودجه لازم برای تأمین هزینه‌های جاری کشور تأمین شود. برای افزایش درآمدهای ناشی از مقاطعه‌های مالیاتی، در سال ۱۲۶۴ ه. ق. / ۱۸۴۷ م نیز فرمانی صادر شد که طی آن دوره تصدی این مقاطعه‌ها به یکباره برای مدت پنج سال تجدید شد، بدین امید که این اقدام مقاطعه‌داران مالیاتی را تشویق کند که منافع بلندمدت زمینهای تحت نظارت خود را مورد توجه قرار دهند و با اجتناب از مالیات بندهای غیرعادی و فوق‌العاده سنگین، کشاورزان را بر روی زمینها حفظ کنند و نرخ مشخصی را در مورد محصولات کشاورزی تثبیت کنند. در ازای برخوردار شدن از مقاطعه‌های بلندمدت که معمولاً بدون مزایده واگذار می‌شد، مقاطعه‌داران بناچار می‌بایست که با مفادی که حمایت از کشاورزان را تصریح می‌کرد، موافقت کنند. آنان ناگزیر بودند که وجوه مورد نیاز کشاورزان را با همان بهره اسمی در اختیارشان قرار دهند تا آنان بتوانند بی آن که در چنگ

رباخواران گرفتار آیند، وسایل، احشام و بذر مورد نیاز خود را فراهم آورند. آنان نمی توانستند کشاورزان را مجبور کنند که پیش از برداشت محصول مالیاتهای خود را پرداخت کنند و علاوه بر این، آنان موظف بودند محصولات را که کشاورزان به عنوان پرداختهای مالیاتی به دولت می دادند، به نرخ جاری بازارهای همان محلها ارزیابی کنند.^{۵۸}

بنابراین برغم آن که در سالهای نخست تنظیمات هنوز مقاطعه داران مالیاتی فعالیت داشتند، نظام جدید مالیاتی روستائیان را بسیار بیش از گذشته در برابر بی عدالتیها حمایت می کرد. علاوه بر این، کوششهایی صورت گرفت که از تیولها و زمینهای اعطایی سلب مالکیت شود و همه این قبیل املاک در زمره زمینهای دولتی محسوب و در نتیجه مشمول همان مالیاتها شوند و مالکان قبلی آنها با دریافت مستمری مادام العمری از کار بازنشسته شوند. این حرکت جدید به دلیل ناتوانی دولت در جایگزین کردن افرادی مناسب که بتوانند یا کشت کنند و یا مالیاتها را تحصیل نمایند، روندی کند داشت؛ اما اقدام یادشده تا پایان این قرن تکمیل شد و این بر درآمدهای خزانه می افزود، اگرچه که پرداخت مستمری به مالکان بازنشسته برای مدتی باری سنگین بر هزینه های خزانه تحمیل می کرد.^{۵۹} علاوه بر این، سایر مالیاتهای باقیمانده از دوران قبل از تنظیمات مطابق با اصول اساسی تنظیمات صورتی استاندارد یافتند. مالیات اغنام از دیرباز به صورت جنسی و نقدی تحصیل می شد، آنچه که مورد مصرف دربار و ارتش بود به میزان یک راس از هر ده راس، وصول می گردید و بقیه به صورت نقدی و از طریق مقاطعه داران مالیاتی یا مالکان تیولها و به میزان $1/40$ ارزش پولی احشام اخذ می شد؛ و آن دسته از چهارپایان که به طور مستقیم در کار کشاورزی و حمل و نقل مورد استفاده بودند، مشمول مالیات نمی شدند. اما مالیاتهای بسیار متنوع دیگری نیز وجود داشت که در تکمیل بخش عمده ای از مالیات عشر طی قرنهای بر مردم تحمیل می شد؛ از جمله این مالیاتها عبارت بود از مالیاتهای کشتار گاهها، مراتع و مالیاتهای دیگر از این قبیل. نخستین اصلاح در مالیات اغنام را محمود دوم انجام داد؛ وی فرمان داد که بخش عمده مالیات اغنام تنها به صورت جنسی دریافت شود تا گوشت مورد نیاز لشکر جدیدش را از این طریق تأمین کند و در ضمن روستائیان را از ظلمی که الزاماً در تحصیل مالیاتهای نقدی بر آنان تحمیل می شد، درامان دارد.

مالیات سرانه (جزیه) بر غیرمسلمانان ساکن کشورهای اسلامی تعلق می گرفت. جزیه از دیرباز از افراد ذکور خانواده ها و به طور سالیانه وصول می شد؛ این گونه مالیاتها بنا بر توانایی و استطاعت افراد در پرداخت به سه دسته تقسیم می شدند و کلیه افراد بی بضاعت، مجرد یا بیوه زنان و کودکان و همچنین افراد روحانی و سالخورده گان و معلولان از این مالیات معاف بودند. مالیات سرانه یا جزیه بنا بر نظام مالیاتی عثمانی در سال ۱۰۰۱ ه. ق / ۱۵۹۲ م تنظیم شد، اما بعدها حق تحصیل مالیاتهای جزیه در نواحی مستقل به صورت مقاطعه هایی سازماندهی

شد و به مأمورانی واگذار شد که همچون سایر زمینه‌های مالیاتی، وجوه غیررسمی و اضافه دیگری را بر مردم تحمیل می‌کردند. محمود دوم با صدور فرمانی مبنی بر این که فقط مالیاتهای قانونی و شرعی تحصیل شود، (۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ م) کوشید که نظام مالیاتی را بر اصولی معقول و منطقی استوار کند؛ اما او به یک هزینه اضافی دیگر صورتی قانونی بخشید و آن عبارت بود از «هزینه جمع آوری مالیات» که به مأموران میزری و اولیای شهر پرداخت می‌شد. از آنجا که کسب اجازه به منظور تأمین چنین وجوه اضافی کوچکتر، مقاطعه داران مالیاتی مأموران آنان را تشویق می‌کرد که بر اخاذیهای غیرقانونی خود بیفزایند، در سال ۱۲۴۹ ه.ق / ۱۸۳۳ م، یک نوع مالیات مستقل به میزان ۶۰، ۳۰ و ۱۵ غروش تدوین شد که بترتیب از سه طبقه مشمول جزیه اخذ شود و همه اقسام مالیاتهای اضافی دیگر لغو شد. اما نظام مقاطعه مالیاتی با همه مشکلات آن به قوت خود باقی ماند تا این که با برقراری مالیات جزیه در سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م، نظام مقاطعه منسوخ شد و در این احوال تحصیل این مالیاتها و تحویل آنها به مأموران اعزامی از سوی خزانه حکومتی به رهبران ملتها واگذار گردید.

برغم این اصلاحات، درآمدهای خزانه همچنان کمتر از هزینه‌هایی بود که تمرکز فزاینده الزامات ایجاد می‌کرد. بنابراین، حکومت مجبور بود که اوراق قرضه (قائمیه) یا اسکناسهای جدیدی منتشر کند و بدینسان برای دولت بدهی نسبتاً معتناهایی به بار آمد که درقبال پرداخت بهره آن نیز متعهد بود؛ بیشتر دریافت کنندگان این اوراق بهادار در این برهه در داخل امپراتوری زندگی می‌کردند. جنگ کریمه وضع را بدتر کرد. هزینه مشارکت عثمانی در جنگ و همچنین هزینه‌ای که صرف سپاهیان نیروهای متحد و احداث تشکیلات در قلمرو عثمانی شد، تحمیل بسیار سنگینی بر توان مالی خزانه بود؛ تحمیلی که بسیار فراتر از میزان درآمدهای معمول خزانه بود و آن را به انجام یک رشته اقدامهای مالی سوق می‌داد. در نتیجه اقدامها و تدابیر اتخاذشده ضرورتهای فوری برطرف شد، اما سرانجام ثبات مالی امپراتوری رو به تحلیل رفت و چنان که خواهیم دید، اساس وجودی آن تا سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م مورد تهدید قرار گرفت. برنامه جدید در اختیار گرفتن مقاطعه‌های مالیاتی پس از خاتمه دوره پنج ساله آنها و اداره آنها از طریق محصلهای حقوق بگیر دولتی (۱۲۷۲ - ۱۲۶۹ ه.ق / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۲ م) مؤثر افتاد. بنابراین، خزانه ناگزیر شد که برای چهارمین دوره تحت عنوان حمایت عمومی (اعانه عمومی)، اوراق قرضه منتشر کند و بیشتر کار گزاران حکومتی و بازرگانان را وادارد که با خرید این اوراق هزینه‌های جاری جنگ را تأمین کنند. علاوه بر این، دو تن از وام دهندگان مشهور غلظه به نامهای لئون و بالتازی بانک استانبول را ایجاد کردند تا از این طریق وامهای مورد نیاز حکومت را فراهم آورند؛ در سال ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م، بانک معروف عثمانی (عثمانلی بانک سی) بیشتر با سرمایه انگلیس تأسیس شد و این نخستین باری

بود که حکومت با کمک وام‌های خارجی کمبود بودجه خود را تأمین می‌کرد. اندکی پس از خاتمه جنگ، حکومت کوشید یک بار دیگر با احیای نظام مقاطعه‌داری مالیاتی در مورد همه انواع مالیات‌های اراضی مشکل مالی خود را حل کند؛ حکومت این تدبیر خود را با اجرای قانونی جدید (۲۰ دسامبر ۱۲۷۲ ه.ق / ۱۸۵۵ م) که طی بیشتر سال‌های باقیمانده قرن به قوت خود باقی ماند، عملی کرد. با این فرض با واداشتن مقاطعه‌داران به تجدید مقاطعه‌های خود در فواصل کوتاه و منظم زمانی بهتر می‌توان بر آنان نظارت داشت، دوره تصدی مقاطعه‌ها به یک یا دو سال کاهش یافت. برای جلوگیری از ایجاد مراکز قدرت محلی که احتمالاً موجب نقض قانون شود، مقاطعه‌ها به واحدهای روستایی کاهش یافت و مقاطعه‌داران مالیاتی از تملک مقاطعه‌ها در روستاها یا سنجاق‌های مجاور محروم شدند.^{۶۰} اما همچون گذشته، ترفندهای جدید و پایداری مقاطعه‌داران غالب آمد و نظام نوین نتوانست دستاورد بهتری داشته باشد. با کوتاه شدن دوره‌های مقاطعه‌داری، مقاطعه‌داران به منافع بلندمدت خود دیگر توجهی نداشتند و در پی آن بودند که پیش از خاتمه دوره اجاره‌داریشان هرچه بیشتر مالیات اخذ کنند. طی مدتی کوتاه، مقاطعه‌داران ثروتمندتر توانستند املاکی را صاحب شوند که همه سنجاق‌ها و حتی بخش‌های ولایات را در بر می‌گرفت؛ آنان مقررات را نادیده می‌گرفتند و املاک خود را در سطح روستاها و سنجاق‌ها به مقاطعه‌واگذار می‌کردند و بدینسان سلسله مراتبی از واسطه‌ها و دلالتی به وجود آمد که به بهای از دست رفتن خزانه نابود کردن کشاورزان، در پی حفظ منافع خود بودند.^{۶۱}

بنابراین، درآمدهای خزانه همچنان نا کافی بود. وضع مالی عثمانی چندان اسف بار شده بود که زمانی که مصطفی رشید پاشا در سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م وام خارجی جدیدی تقاضا کرد، وام‌دهندگان اصرار داشتند که مصطفی رشید در مقابل متعهد شود که اصلاحاتی اساسی انجام دهد و همچنین بخش عمده اوراق بهادار و اسکناس‌ها را نقد کند؛ اوراق و اسکناس‌هایی که سرعت ارزش خود را از دست می‌دادند و باقیمانده اعتبار دولتی را از بین می‌بردند. اما در همین احوال وام‌دهندگان خارجی توانستند امپراتوری را به پذیرش شرایط سنگین خود در مورد بهره و تنزیل وام‌هایشان که تا حدود ۶۰ درصد میزان وام بالغ می‌شد، وادارند؛ روندی که با نظم نگران‌کننده‌ای طی سال‌های بعد ادامه یافت.

در واکنش به این وضع، در سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م، رشته اقدام‌هایی عمده تحت رهبری فؤاد پاشا آغاز شد؛ اقدام‌هایی که در پی انجام اصلاحات در دارائیه‌های امپراتوری صورت گرفت تا از درخواست وام‌های خارجی بیشتر اجتناب شود. وزارت امور مالی تجدید سازمان شد و کارایی بیشتری پیدا کرد. برای نخستین بار نظام واقعی بودجه‌های سالانه تدوین شد و ارزیابی‌های مربوط به تنظیم بودجه هر یک از وزارتخانه‌ها مستلزم بررسی دقیق و کاهش‌هایی بود

که خزانه بنابر محاسبات خود از درآمدهای سالانه، تحمیل می کرد.^{۶۲} بخش ثبت و ممیزی اراضی (تحریر املاک نظارتی) به منظور تهیه فهرستی کامل از ثروتهای موجود برای محصلهای مالیاتی سازماندهی شد. نظام ممیزی جدید در سنجاقهای بورسا و یانینا با موفقیت انجام شد؛ پس از این تجربه در نظام ممیزی تجدیدنظر شد و در سایر ولایات عثمانی، بجز ارزروم و ولایات عرب که ممیزی آنها تا سال ۱۳۲۶ ه.ق / ۱۹۰۸ م به طور کامل انجام نشد، گسترش یافت. پس از این ارزیابیهای مالیاتی، کوششهایی در جهت پیشرفت تحصیل مالیاتهای موجود و همچنین افزایش مالیاتهای جدید در مناطقی که در آنها ثروتهای مالیات بندی نشده مشخص شده بود، صورت گرفت. علاوه بر مالیات عشر محصول، مالیات کاملاً جدید داریبی (اراضی و مسقفات ورجیسی، یا مالیات زمین و ساختمانها) به میزان ۴/۱۰ از یک درصد بر همه زمینهای کشت شده، قطعات شهری و ساختمانها، خواه تحت سکونت صاحب خانه باشد یا به اجاره داده شده باشد، و یک مالیات اضافی دیگر به میزان ۴ درصد بر در آمد اجاره وضع شد.^{۶۳} در حالی که بخش عمده این مالیاتها به خزانه تحویل می شد، سهمی از آن برای تأمین نیازهای منطقه تحصیل مالیاتها اختصاص داده می شد. علاوه بر این، افراد دست اندر کار تجارت، بازرگانی و صنعت مشمول پرداخت مالیات منافع (تمتع ورجیسی) شدند؛ میزان این مالیات در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، سه درصد و سپس طی سالهای بعدی قرن به چهار و پنج درصد افزایش یافت. اتباع خارجی از پرداخت این مالیات معاف شدند؛ حتی منافع عایدی آنان در امپراتوری برغم کوششهای مردان تنظیمات از شمول این مالیات برکنار ماند. تا دوره ترکهای جوان، مالیات دستمزدها و حقوقها هیچ شکل تدوین شده ای نیافت و از این روی مؤسسين عثمانی شرکتهای تجاری تنها کسانی بودند که فشار این نوع مالیات را بر خود هموار می کردند و در نتیجه، بر میزان عایدی همتایان خارجی خود بیش از پیش می افزودند.^{۶۴}

در نواحی روستایی، مالیات عشریه مهمترین منبع در آمد دولت محسوب می شد، در حالی که کوششهای دوباره حکومت در محدود کردن مقاطعه های مالیاتی، تا پایان قرن عمده ناموفق باقی ماند. در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، در روملی نظام جدید معرفی شد که مقامهای محلی را واهی داشت که مالیاتهای کشت را تحصیل کنند؛ در این نظام جدید، مقامهای محلی موظف بودند که معادل میانگین مالیاتهای عشریه اخذ شده از نواحی طی پنج سال گذشته، به خزانه پول ارسال دارند و باقیمانده را برای خود نگاه دارند. از هر جنبه عملی که به موضوع نظر افکننده شود، این نظام همان نظام مقاطعه داری مالیاتی تحت عنوان دیگری بود؛ تنها تفاوت این نظام با نظام مقاطعه داری در این بود که در این نظام به جای محصلان غیر محلی، مقامهای محلی عهده دار تحصیل مالیاتها بودند. عشریه آنا تولی همراه با عشریه برخی نواحی دیگر که در آنها مالیات بندی براساس موازین نظام جدید امکان پذیر نبود، همچنان از طریق مقاطعه داران

مالیاتی تحصیل می‌شد.^{۶۵} اما حتی در روملی، نظام جدید نتوانست موفقیتی حاصل کند. مقامهای محلی به همان میزان مقاطعه‌داران، بخشی از مالیاتها را برای خود برداشت می‌کردند، در حالی که در وضع کشاورزان بهبود چندانی حاصل نشد. بنابراین با شروع سال ۱۲۸۳ هـ. ق / ۱۸۶۶ م، درآمدهای روملی نیز یک بار دیگر به طور مزایده به مقاطعه‌داران مالیاتی واگذار شد، اگرچه طی حرکتی جدید سعی شد که برای جلوگیری از سوءاستفاده، وزارت امور مالی مزایده‌ها را در استانبول انجام دهد نه در نواحی و ولایات.^{۶۶} این اقدام در واقع تأثیر چندانی نداشت؛ بنابراین طی نظام تجدیدنظرشده ولایتی که در سال ۱۲۸۵ هـ. ق / ۱۸۶۸ م معرفی شد، مقاطعه‌های مالیاتی دوباره به حکمرانان واگذار شد، بدین امید که آگاهی آنان از امور محلی و اقتدار فرديشان بتواند این نظام مالیاتی را بهتر از حکومت مرکزی تنظیم کند و مقامهای محلی بر محصلان غیر محلی ارجح شمرده شدند. اما همه این نظامها صورتهایی گوناگون از یک واقعیت بودند که نتایج عینی چندانی در پی نداشتند.

اصلاح گران تنظیمات در سایر زمینه‌های مالیات بندی از موفقیت بسیار بیشتری برخوردار بودند. اصلاحات اساسی در مالیاتهای اغنام در سالهای ۱۲۷۴ - ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۷ - ۱۸۵۶ م انجام شد. مالیات سنتی اغنام به اصل سرمایه و نه در آمد حاصل از آن تعلق می‌گرفت، چرا که این مالیاتها بی‌توجه به اندازه، وزن و ارزش گوسفندان یا این که آیا هیچ قراری مبنی بر فروش این گوسفندان وجود دارد یا خیر، به میزانی ثابت برای هر رأس گوسفند وضع می‌شد. در این زمان، مالیات اغنام به همه حیوانات و احشام مزارع گسترش یافت و میزان آن بنا بر ارزش هر رأس در بازار محلی و استفاده واقعی از آن چنان که شورای بزرگان روستا قضاوت می‌کردند، تعیین می‌شد. هر شورای محلی موظف بود میزان در آمد سالانه کشاورزان را از شیر و یا پشم گوسفندان و بزها، در مقیاسی معین و به طور سالانه بر آورد کند. کل برآوردها به وزارت امور مالی در استانبول ارسال می‌شد که در آن زمان مسؤلیت داشت با توجه به میزان در آمد پیش بینی شده، مالیات هر رأس گوسفند و بز را برای هر ناحیه از قلمرو عثمانی تعیین کند. مالیاتها در اصل از میزان ۱۰ درصد از در آمد پیش بینی شده برای هر رأس در ادرنه و ولایت دانوب یعنی سودآورترین منطقه، تا میزان ۱/۵ درصد در آناتولی شرقی و ولایات عرب فرق می‌کرد.^{۶۷} نظام کم و بیش به گونه‌ای ثابت باقی ماند و تنها نرخهای کلی مالیاتی گاه به گاه بنا بر میزان نیازهای حکومتی دستخوش تغییرات می‌شد. مالیاتهای کشت و اغنام هر دو همچنان عمده از طریق مقاطعه‌های مالیاتی تحصیل می‌شد تا این که بنا بر مصوبه مجلس (۲۴ آوریل ۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۷ م) این نظام منسوخ شد و سازمان جدید مالیاتی اغنام و عشریه‌ها (اعشار و اغنام امانتی) در وزارت امور مالی تشکیل شد تا مالیاتهای مستقیم را تدوین کند. اما حتی در همین برهه، مخالفت مالکان زمینهای بزرگ و مقاطعه‌داران مالیاتی موجب به تعویق افتادن کار

تحصیل مالیاتها می شد و تنها در اواخر سلطنت عبدالحمید دوم بود که این طرح به طور کامل اجرا شد.^{۶۸}

برای کشاورزان امپراتوری سنت قدیمی خدمت نظام و کار اجباری در امر جاده سازی بویژه اهمیت داشت؛ سنتهایی که طی سالهای تنظیمات دستخوش تغییراتی مهم شد. بنا بر سنت عثمانی، چنان که قبلاً خاطر نشان کردیم، غیرمسلمانان موظف بودند که در ازای معافیت از خدمت نظام مالیات سرانه (جزیه) بپردازند، اما همه مسلمانان در موقع احضار مجبور بودند که به خدمت نظام گردن بگذارند. با این همه، مقررات مربوط به تیمارها تصریح می کرد که در صورت فوت مالک، پسر بزرگ وی می بایست برای خدمت نظام اعزام شود و در صورتی که وی هنوز به سن خدمت نرسیده باشد، می تواند فردی را به جای خود به خدمت اعزام کند، یا این که بعدها وجه لازم برای جلب و تأمین یک سرباز را در اختیار حکومت قرار دهد. بنا بر قانونی که مدتی بعد به تصویب رسید، رفته رفته راه برای مالکان مسلمان تیمارها هموار شد؛ آنانی که مایل نبودند یا نمی توانستند به خدمت نظام اعزام شوند، می بایست به جای آن وجوهی را به طور منظم به عنوان مالیات به دولت می پرداختند. در نظام سرباز گیری جدید که در سال ۱۲۵۴ هـ. ق / ۱۸۳۸ م از سوی محمود دوم معرفی شد و سپس طی دهه بعد دستخوش اصلاحات تنظیمات شد، همه اتباع مسلمان بجز آنانی که در شهرهای معاف از خدمت یعنی در استانبول، مکه و مدینه زندگی می کردند، موظف بودند که در ارتش عثمانی خدمت کنند؛ در نظام جدید افراد مشمول می بایست لااقل پنج سال (از ۲۰ تا ۲۴ سالگی) به عنوان سربازان فعال در لشکر جدید نظامیه، دو سال (از ۲۴ تا ۲۶ سالگی) به عنوان سربازان احتیاط و سپس به مدت هفت سال در نیروهای ذخیره غیرفعال (ردیف) (۲۶ تا ۳۲ سالگی) و علاوه بر همه اینها هشت سال دیگر (۳۲ تا ۴۰ سالگی) در نیروهای دفاع محلی (مستحفظ) خدمت می کردند که طی این مدت همواره تحت آموزشهای منظم قرار داشتند و در مواقع اضطراری به خدمت فراخوانده می شدند. محمود دوم مقرر کرد که این افراد می توانند به جای خود افرادی را به خدمت اعزام دارند، اما قانون اصلی سرباز گیری تنظیمات که در سال ۱۲۶۱ هـ. ق / ۱۸۴۵ م به تصویب رسید، اجازه می داد که مشمولین خدمت به جای اعزام فردی به جای خود، وجوهی نقد بپردازند که وجه نقدی خدمت نظام (بدلی نقدی عسکری) نام داشت. در سال ۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م، تصریح شد آنانی که با استفاده از این قانون می خواهند از خدمت نظام معاف شوند، بایستی از لحاظ مالی چندان غنی باشند که بدون فروش زمینهای خود، پول مورد نیاز را فراهم آورند؛ چنین بود که خانواده های کم بضاعت تر، از این که می توانند با فروش زمینهای خود و مزدوری افراد ثروتمند، پسرانشان را از خدمت در نظام در امان دارند، ناامید شدند. بنا بر قانون جدید^{۶۹} سرباز گیری که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق / ۱۸۸۵ م از سوی عبدالحمید دوم اعلام شد،

افرادی که مایل بودند به جای خدمت شخصی پول پرداخت کنند، تنها در صورتی می توانستند چنین کنند که سه ماه دوره آموزشی را در نزدیکترین واحد نظامی سپری می کردند؛ پس از طی این دوره بود که این افراد می توانستند با پرداخت ۵۰ سکه طلا از هر گونه فراخوانی بعدی معاف شوند.^{۷۰} و این قانون از آن پس متداول شد.

در این احوال، قانون کاملاً جداگانه‌ای نیز برای افراد غیرمسلمان تصویب شد. ادامه سنت مالیات سرانه از قرن نوزدهم چیزی غیرمعمول نبود، چرا که مسلمانان نیز می توانستند با استفاده از همین مورد از خدمت سربازی سر باز زنند. اما فرمان اصلاحات سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م بویژه متعهد می شد که با غیرمسلمانان همچون مسلمانان رفتار شود و این به معنای آن بود که غیرمسلمانان نیز می توانند به خدمت سربازی در آیند و به مقامهای حکومتی و مدارس دولتی راه یابند. نه مسلمانان و نه غیرمسلمانان، هیچ یک خواستار خدمت غیرمسلمانان در لشکر عثمانی نبودند؛ مسلمانان بنا بر سنتی دیرینه چنین تمایلی نداشتند و غیرمسلمانان هم به دلیل آن که زندگی سودآورتر غیرنظامی را ترجیح می دادند، رغبتی از خود نشان نمی دادند. اما از آنجا که بابعالی به افراد مقتدر حکومتی قول داده بود که مالیات سرانه را به عنوان مالیاتی تبعیض آمیز و متمایزکننده منسوخ خواهد کرد، این مالیات در سال ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵ م لغو و به جای آن مالیات خدمت نظام (بدلی عسکر) وضع شد که از افراد غیرمسلمان مشمول خدمت دریافت می شد. بنا بر قانون جدید، از هر ۱۸۰ تن افراد ذکوری که به سن خدمت رسیده بودند، تنها یک تن می بایست به خدمت اعزام می شد؛ از آنجا که بنا بر گزارشهای سرشماری جدید، ۳ میلیون غیرمسلمان ذکور مشمول وجود داشت، معنای قانون جدید آن بود که حدود ۱۶۶۶۶ تن مشمول خدمت بودند و برای هر یک مالیاتی معادل ۵۰ لیره وضع شده بود که از مبلغ مالیات مشابهی که بر مسلمانان داوطلب معافیت تعلق می گرفت، کمتر بود. در حالی که جمعیت امپراتوری در سالهای تنظیمات افزایش می یافت، شمار افراد مورد نیاز برای خدمت در ارتش تا ۲۵ درصد کاهش یافت؛ در نتیجه با توجه به افزایش نسبی جمعیت مسلمانان در مقایسه با غیرمسلمانان - به دلیل ورود هزاران تن از آوارگان مسلمان که از ظلم و جور مسیحیان به امپراتوری پناهنده شده بودند - تنها ۱۲۵۰۰ تن از غیرمسلمانان هر سال مشمول خدمت می شدند.^{۷۱} تا سال ۱۳۰۵ هـ. ق / ۱۸۸۷ م، تحصیل مالیاتها برعهده خود ملتها بود. در این سال در واکنش به شکایاتی که از رهبران ملتها شده بود، هیأتهای ویژه‌ای در سطح قضاها تشکیل شد؛ این اعتراضات و شکایات حاکی از آن بود که رهبران ملتها با استفاده از اختیارات خود در تحصیل مالیاتها و برخلاف مصالح مادی حکومتی، بر اتباع خود ظلم می کنند و بر ثروتهای شخصی شان می افزایند.^{۷۲} مآلاً، بلافاصله پس از احیای قانون اساسی (۱۳۲۷ هـ. ق / ۱۹۰۹ م) خدمت نظام برای تک تک افراد ذکور از همه اقوام و صرفنظر از مذهب یا مسلک

آنان اجباری و مالیاتهای سربازگیری بکلی منسوخ شد.

طی سالهای نخست تشکیل امپراتوری، دولت از محل خزانه سلطنتی جاده‌های اصلی را احداث کرد، در حالی که احداث جاده‌های محلی برعهده مقاطعه‌داران مالیاتی گذاشته شد که آنان هم با استفاده از کار اجباری تحمیل شده بر کشاورزان ساکن در نواحی مجاور جاده‌ها، این وظیفه را انجام می‌دادند. برخی روستاهای خاص بویژه روستاهای محل سکونت ترکنها و یوروکها در آناتولی و روملی، افرادی را در اختیار ارتش قرار می‌دادند که فقط به احداث و مرمت جاده‌ها و پلها مشغول می‌شدند و در ازای آن خودشان و روستاهایشان از هرگونه مالیاتی معاف می‌شدند. اما پس از آن که فتوحات خاتمه می‌یافت و در نتیجه درآمدهای خزانه محدود می‌شد، خزانه دیگر پول کافی در اختیار نداشت که به امور احداث و تعمیرات حتی جاده‌های اصلی بپردازد؛ در همین احوال با اضمحلال نظام تیمارداری، احداث جاده‌های کوچکتر نیز فراموش شد تا این که سرانجام طی سده‌های هفدهم و هیجدهم کل نظام از بین رفت. تعمیرات جاده‌ها را قاضیان و برخی سنجاق بیگها با وضع نوعی مالیاتهای ویژه عرفی انجام می‌دادند و کار مزدوری را به همین منظور گسترش بخشیدند. با گذشت زمان، این ایالتها به صورت مالیاتهای رسمی در آمد و به طور سالانه بی‌توجه به این که آیا وجوه دریافتی برآستی صرف احداث و تعمیر جاده‌ها می‌شود یا خیر، تحصیل می‌شد. از جمله این مالیاتها، مالیات ویژه‌ای بود که از طریق مقاطعه‌داران مالیاتی و سایر مأموران مستقر در نقاط حساس جاده‌ها، تحصیل می‌شد؛ این افراد در ازای صدور اجازه عبور برای مسافران بازرگانان در حال سفر، مبلغی بسیار بیش از آنچه که موظف بودند، دریافت می‌داشتند؛ اگرچه اتباع خارجی بنا بر قراردادهای کاپیتولاسیون، از پرداخت چنین مالیاتهایی معاف بودند.

مالیاتهای جاده از جمله مالیاتهای جاری بود که طی سالهای اول تنظیمات از سوی محمود دوم منسوخ شد و خزانه هزینه کامل احداث و تعمیر و نگهداری جاده‌ها را برعهده گرفت. اما همچنان که دشواریهای اقتصادی افزایش می‌یافت، دیگر مجالی برای تحقق چنین مقاصدی باقی نمی‌ماند؛ از این روی جاده‌ها باز هم دستخوش تخریب بیشتر شد و در نتیجه ارتش امپراتوری و همچنین توان اقتصادی آن بشدت آسیب دید. مآلاً در جولای سال ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م نظام کاملاً جدیدی عمده مبتنی بر تجربیات مدحت در ولایت دانوب، مستقر شد. در هر ولایت یک بانک ملی به نام منافع صندوقی تأسیس شد که هزینه‌های مالی تسطیح و آماده‌سازی جاده‌ها، تعمیرات پلها، احداث مدارس محلی و اموری از این قبیل را با وضع مالیاتی اضافه بر مالیات عشریه و همچنین با بهره حاصل از وامهای اعطایی به کشاورزان با نرخ سودی معقول تأمین می‌کرد. ۷۳ اما این مقدار تکافوی تأمین دستمزد کارگران مشغول در امر جاده‌سازی را نمی‌کرد؛ بنابراین با تصویب قانون جاده‌سازی سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م هر

فرد ذکور روستایی در سن ۱۶ تا ۶۰ سال، موظف بود که سالانه چهار روز و یا هر پنج سال ۲۰ روز در کارهای جاده سازی و پل سازی منطقه مشارکت کند و در این مدت چهارپایان بارکش خود را در اختیار گذارد و بعلاوه غذایش را نیز خود تأمین کند. تنها ساکنان شهرهای بزرگ، ولایاتی که هنوز ممیزی نشده بودند، روحانیان، معلمان و افراد سالخورده و معلول، از کار اجباری معاف بودند.^{۷۴} هیچ فردی مجبور نبود که در مسافتی بیش از دوازده ساعت از محل سکونت خود، بدون اجازه ویژه باعالی، مشغول به کار شود. همه هزینه های تجهیزات و حمل و نقل را بانکهای منافع عمومی تأمین می کردند که بعدها در سال ۱۳۰۵ ه.ق / ۱۸۸۷ م این امر برعهده بانک کشاورزی (زراعت بانکسی) و سپس در سال ۱۳۲۵ ه.ق / ۱۹۰۷ م برعهده خزانه گذاشته شد. به افراد مشمول کار اجباری اجازه داده شده بود که در صورت تمایل افراد دیگری را به جای خود به کار اعزام دارند، اما تنها پس از سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۸۹ م بود که پرداخت وجه نقد نیز متداول شد؛ در این زمان به جای کار اجباری، افراد ذکور ولایات بین سنین ۱۸ تا ۶۰ سال موظف بودند برای هر روز کار اجباری که در این برهه به ۲۵ روز در هر پنج سال افزایش یافته بود، سه یا چهار غروشپردازند.^{۷۵} چندی پس از آن، ساکنان استانبول و سایر ولایات معاف از چنین مالیاتهایی با این توجیه که تعمیر و نگهداری جاده ها به سود آنان نیز خواهد بود، موظف به پرداخت همان مالیاتها شدند.

یکی از درآمدهای سنتی دولتهای اسلامی مالیات معادن بود. حکم شریعت اسلام اجازه می داد که خزانه دولت یک پنجم از محصولات همه معادن امپراتوری را به سود خود اخذ کند، خواه این معادن در املاک خصوصی باشد یا در املاک دولتی. این سنت در نظام عثمانیها به قوت خود باقی ماند و معادن موجود در زمینهای دولتی را کارگزاران حقوق بگیر یا مقاطعه داران مالیاتی اداره می کردند. بنابر قانون زمین سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م، همه معادن تازه کشف شده به دولت تعلق می گرفت، بی توجه به این که زمینهایی که معادن در آنها کشف شده است، به چه کسانی تعلق دارد؛ اما خزانه سلطنتی موظف بود در صورتی که استخراج معدن مانع بهره برداری کامل صاحب ملک از اموالش در امور کشاورزی شود، به مالک اراضی غرامت پردازد. عملیات بهره برداری از معادن برای نخستین بار در سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م به صورت قوانینی مدون تنظیم شد^{۷۶} و در آوریل سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م قانون جدیدی در تکمیل قانون اولی به تصویب رسید؛ این قانون بیشتر تحت تأثیر قانون معادن فرانسه در سال ۱۲۲۵ ه.ق / ۱۸۱۰ م اعلام شد. براساس این قانون جدید همه معادن به سه دسته تقسیم می شدند: معادن اصلی، معادن سطحی و معادن سنگ. صاحبان امتیازهای این معادن موظف بودند که علاوه بر پرداخت وجوه سالانه بابت کسب اجازه استخراج و اجازه زمین، وجوهی معادل یک درصد از مواد استخراجی معادن دسته اول تا ۵ درصد از مواد استخراجی معادن دسته

آخر را - با توجه به دشواری و هزینه استخراج و منافع نهایی کسب شده - به دولت بپردازند.^{۷۷} در تکمیل این قانون در اوت سال ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۷ م، قانون جدیدی تصویب شد که بنا بر آن برای نخستین بار در وزارت امور عام المنفعه سازمان مستقلی به نام سازمان معادن (معادن نظارتی) تشکیل شد و این سازمان اجازه داشت که امتیاز استخراج معادن را برای دوره‌هایی بین ۴۰ تا ۹۹ سال واگذار کند و مالیات استخراج در جاهایی که استخراج بسادگی صورت می‌گرفت و تراکمهای وسیعی از سنگ معدن وجود داشت، تا حدود ۲۰ درصد افزایش یافت. صاحبان امتیاز می‌توانستند پیش از پرداخت مالیات، همه هزینه‌های ذوب سنگهای معدنی و حمل و نقل آنها به کارخانه‌ها و بنادر را از کل درآمد خود کسر کنند. دولت همچنان از همه زمینهای متعلق به مالکان خصوصی یا زمینهای موقوفه، یک پنجم محصول را به عنوان مالیات تحویل می‌کرد و بقیه آن به مالکان یا کارگزاران زمینها تعلق می‌گرفت.^{۷۸}

یکی از سودمندترین منابع درآمد که طی دوره تنظیمات باب شد، مالیاتی بود که بر اسناد دولتی یا تجاری تعلق می‌گرفت. مالیات تمبر (طمغاری) در اصل مالیاتی بود که خزانه در ازای تأیید مدارک و اجناس با نشان رسمی (علامت) یا مهر برجسته (سغوک طمغا) و یا مهر عیار (عیار طمغاسی) دریافت می‌داشت؛ علامت و مهر برجسته نشانی بود که محتسب یا سایر مأموران رسمی برای تأیید منسوجات عثمانی و سایر کالاها استفاده می‌کردند و نشانگر محل تولید یا کیفیت جنس بود و مهر عیار مهری بود که بر روی طلا و نقره آلات حک می‌شد. مالیات مهر بر اساس ارزش کالاهای موردنظر و معمولاً به میزان بیست و یک پاره در هر غروش، دریافت می‌شد و فروش و مبادله این کالاها بدون تأیید کیفیت ممنوع اعلام شد. این مالیات نوعی مالیات غیرمستقیم محسوب می‌شد و در سال ۱۳۵۸ ه.ق / ۱۹۳۹ م همراه با سایر مالیتهای غیرمستقیم منسوخ گردید.^{۷۹} علاوه بر این، دبیران از دریافت کنندگان احکام دولتی، اسناد حقوقی و مواردی از این قبیل همواره وجهی (خرج) دریافت می‌داشتند، اما این قبیل خرجها و نیز مالیاتهای متداول دیگر (عرف) نیز منسوخ شد. اما اندکی بعد، مردان تنظیمات تحت فشارهای مالی و در پی یافتن منابع جدید کسب درآمد، عوارض جدید تمبر را وضع کردند. در ۲۲ مه ۱۲۶۲ ه.ق / ۱۸۴۵ م، خزانه مجموعه‌ای از اوراق سفید تمبردار با ارزشهای مختلف (طمغالی ورقه صحیحه یا اسناد قانونی تمبردار) منتشر کرد؛ مقرر شد که این اوراق در همه اسناد و معاملات تجاری و قانونی بجز در مورد احکام قضایی و آرای صادره از محاکم شرعی استفاده شود. این اوراق را مأموران مالی محلی که در آن زمان به منظور تحویل مالیاتهای سالانه در نواحی و شهرهای کوچک مستقر شده بودند، به فروش می‌رساندند.^{۸۰} نظام جدید بسرعت در سراسر امپراتوری گسترده شد، اما دو مشکل اصلی وجود داشت: (۱) کمبود شمار مأمورانی که اوراق تمبردار را می‌فروختند و (۲) کمبود اوراق تمبرداری که نرخهای صحیح مالیاتی را

در برداشته باشد، انجام بسیاری از معاملات و امضای قراردادهای قانونی را دشوار و حتی غیرممکن می کرد. در نتیجه، در ۱۵ اکتبر سال ۱۲۶۹ ه. ق / ۱۸۵۲ م، فروش اوراق تمبردار به بازرگانان بخش خصوصی واگذار شد.^{۸۱} صرافان و تاجران توتون و تنباکو این اوراق را خریداری و از این طریق درآمدهای جدیدی کسب می کردند و هم این که به مشکل کمبود عامل فروش نیز خاتمه داده شد. این نظام در واقع چندان موفق بود و در حالی که تشکیلات تجاری عثمانی گسترش می یافت، خزانه چندان رونق گرفت که فؤادپاشا با اعلام مقررات کاملاً جدید مربوط به مالیات تمبر (رسمی طمعا نظامنامه سی) در دوم سپتامبر سال ۱۲۷۸ ه. ق / ۱۸۶۱ م به تجدید سازمان و گسترش نظام اقدام کرد. معافیت اسناد دادگاهها از تمبر دولتی لغو شد و اوراق دارای مهر برجسته جای خود را به تمبرهای ویژه مالیاتی با ارزشهای مختلف داد؛ استفاده از این تمبرها تقریباً همه معاملات تجاری را شامل می شد به گونه ای که مالیات تمبر صورتی کاملاً مشخص پیدا کرد؛ چنان که درآمدهای اصلی دولت طی دوره عثمانی و عصر جمهوری در دوران معاصر همچنان از این طریق فراهم می شد.

درآمدهای اصلی دیگر خزانه در دوره تنظیمات همان درآمدهای به جامانده از دوران گذشته اما در قالبها و صورتهایی کاملاً متفاوت، بود. مالیات گمرکی (گمرک رسی) عوارضی را شامل می شد که نه فقط بر کالاهای وارداتی و صادراتی بلکه بر کالاهایی که در داخل کشور از محلی به محل دیگر ارسال می شد، تعلق می گرفت. چهار نوع مالیات گمرکی عمده وجود داشت: (۱) مالیات بر واردات (آمذیه رسمی) و (۲) مالیات بر صادرات (رفتیہ رسمی)؛ (۳) مالیات بر منابع (مصدریه رسمی) که بر کالاهای خاص تولید و مصرف شده در محل همچون ماهی و تنباکو، تعلق می گرفت و (۴) مالیات ترانزیت (مروریه رسمی) که کالاهای عثمانی و خارجی جابجاشده در داخل امپراتوری را شامل می شد. دو نوع مالیات اخیر را گمرک داخلی وضع و تحصیل می کرد. قراردادهای کاپیتولاسیون که در قرن شانزدهم منعقد شد، عوارض گمرکی مربوط به کالاهای خارجی را ۵ تا ۱۰ درصد کاهش داد. با انعقاد قرارداد تجاری با فرانسه در سال ۱۰۹۵ ه. ق / ۱۶۸۳ م، این میزان برای فرانسه و همه قدرتهای دیگر که از بند مربوط به محبوبترین ملت استفاده می کردند، به ۳ درصد رسید. در نتیجه، صنعت ملی که هنوز در چنگال مقررات صنفی گرفتار بود، نمی توانست با کالاهای خارجی رقابت کند و خزانه از بخش عمده ای از درآمدهای مالیاتی خود محروم شد. این مقررات با پیمان تجاری که در سال ۱۲۵۴ ه. ق / ۱۸۳۸ م میان کارگزاران انگلیس و مصطفی رشیدپاشا منعقد شد، تا حدودی به سود امپراتوری تغییر جهت داد، اما در همین احوال، اتباع خارجی نیز اجازه یافتند که بی هیچ محدودیتی به واردات و صادرات برخی کالاها بپردازند. عوارض واردات به میزان ۳ درصد باقی ماند، اما در صورتی که این کالاها در داخل امپراتوری به فروش می رسید، ۲ درصد دیگر بر

میزان مالیات افزوده می‌شد و در مجموع به ۵ درصد می‌رسید که هنوز هم ناچیز بود، اما در مقایسه با گذشته قابل توجه بود. کالاهای صادراتی زمانی که به اسکله‌ها می‌رسید مشمول ۹ درصد و زمانی که بارگیری می‌شد مشمول ۳ درصد مالیات می‌شد. مالیاتهای ترانزیت به میزان ۵ درصد بر کالاهای خارجی که برای فروش از طریق امپراتوری به کشورهای دیگر صادر می‌شد، تعلق می‌گرفت؛ و هزینه‌ها به جای آن که براساس ارزش واقعی تجاری آنها در داخل امپراتوری محاسبه شود، براساس تعرفه‌هایی که در اداره گمرک به طور مشخص برای کالاهای هر کشور تنظیم شده بود، تعیین می‌شد. در همین زمان، کالاهای عثمانی که در داخل امپراتوری از منطقه‌ای به منطقه دیگر منتقل می‌شد، مشمول ۸ درصد مالیات تحت عنوان مالیات زمینی می‌شد و از این روی کالاهای خارجی و داخلی در سراسر دوره تنظیمات در یک پایه قرار می‌گرفتند.

طی سده‌های سقوط و فروپاشی امپراتوری، عوارض گمرکی بیشتر به صورت مقاطعه‌های مالیاتی تنظیم می‌شد و کوشش مردان تنظیمات به منظور جایگزین کردن محصله‌های حقوق بگیر، در سال ۱۲۵۵ هـ.ق / ۱۸۳۹ م موفقیتی بیش از آنچه در مورد عشریه‌های روستایی حاصل شد، در پی نداشت. بنابراین با شروع سال ۱۲۵۶ هـ.ق / ۱۸۴۰ م، سازمان جدید گمرک در استانبول سازماندهی شد و وظیفه آن اجاره دادن همه بنگاه‌های گمرکی مستقر در بنادر اصلی و مراکز تجاری به صورت مزایده و برای دوره‌های سه ساله بود.^{۸۲} این نظام هم برای خزانه و هم برای مقاطعه‌داران مالیاتی چندان سودآور بود که این تدبیر در مورد مالیاتهای غیرمستقیم کالاهایی چون مشروبات الکلی، توتون، انقیه و الوار به کار گرفته شد؛ مالیات این کالاها تحت نظارت اداره گمرک قرار گرفت و پس از سال ۱۲۷۶ هـ.ق / ۱۸۵۹ م، در ادامه تلاشهای فؤادپاشا در افزایش درآمدهای امپراتوری به همان شیوه به مقاطعه واگذار شد. در سال ۱۲۷۸ هـ.ق / ۱۸۶۱ م، سازمان گمرک به صورت سازمان مالیاتهای غیرمستقیم (رسومات امانتی) و به صورتی کاملاً مستقل از وزارت امور مالی تجدید سازمان شد، مقاطعه عوارض گمرکی و مالیاتهای غیرمستقیم خاتمه یافت و از این پس این مالیاتها و عوارض را گروه جدیدی از مأموران حقوق بگیر سازمان جدید تحصیل می‌کردند.^{۸۴} پس از آن طولی نکشید که عوارض گمرکی بکلی منسوخ شد (۱۲۸۷ هـ.ق / ۱۸۷۰ م) و این گام مهمی در جهت ایجاد طبقه سوداگر عثمانی بود، اگرچه این اقدام به بهای از دست رفتن درآمدهای قابل ملاحظه خزانه بود تا این که مآلاً افزایش سایر مالیاتهای وضع شده برای سوداگران ملیتهای مختلف خسارت یادشده را جبران کرد.^{۸۵} اما مالیات بر واردات به دلیل مقاومت شدیدی که قدرتهای برخوردار از حق کاپیتولاسیون در برابر افزایش مالیاتها از خود نشان می‌دادند، به طور مصنوعی پایین ماند؛ این وضع تا سالهای نخست قرن

بیستم یعنی زمانی که ترکه‌های جوان به طور یکجانبه برای همه کالاها عوارضی متناسب با قیمت‌ها وضع کردند، ادامه یافت و در همین احوال بود که مالیات بر واردات تا ۱۵ درصد یعنی متناسب با میزان مالیات‌های مرسوم در مناطق دیگر، افزایش پیدا کرد.

از آنجا که مصرف مشروبات الکلی در اسلام منع شده بود، در نخستین روزهای امپراتوری عثمانی، هیچ گونه مالیات رسمی بر مصرف مشروبات الکلی وضع نشده بود. اما بنا بر سنت، مالکان تیمارها و برخی از مقاطعه‌داران، مالیاتی تحت عنوان مالیات آب انگور (شیره رسمی) از مالکان تا کستانها، پس از رسیدن انگورها و تبدیل آنها به شراب، دریافت کردند. علاوه بر این، طی قرن هفدهم، برای افراد غیرمسلمان که بدون پرداخت هیچ گونه مالیاتی از زمانهای دیرینه و به طور غیررسمی مشروبات الکلی مصرف می‌کردند، مالیات رسمی مصرف مشروبات (مسکرات رسمی) وضع شد. اما سود مالی دولت از مصرف مشروبات الکلی شخصیت‌های مذهبی را چندان علیه حکومت برانگیخت که طی مدتی کوتاه این مالیات منسوخ شد و به جای آن بر مالیات سرانه (جزیه) غیرمسلمانان افزوده شد. طی قرن هجدهم، حمل و نقل انگور و شراب مشمول مالیات‌های گوناگونی می‌شد و مالیات جدید منع استعمال مسکرات (زجریه رسمی) بر همه انواع شرابها و انگورهایی که در بازارها به فروش می‌رسید، تعلق گرفت. البته تحویل این مالیات‌ها به غیرمسلمانان شهرهای بزرگ به صورت مقاطعه واگذار شد تا مسلمانان به طور مستقیم در اموری که مستلزم مجازات شرعی بود، وارد نشوند. تنظیمات در آغاز مالیات مسکرات را به میزان ۲۰ درصد ارزش آنها تعیین کرد، اما این میزان در سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م به ۱۰ درصد کاهش یافت، با این فرض که مالیات مذکور تنها غیرمسلمانان را شامل می‌شود. علاوه بر این، همه فروشندگان مسکرات در استانبول و حومه که مشروبات خود را به صورت جام یا در ظروف مخصوص مشروبات به فروش می‌رساندند، ملزم بودند که در ازای پرداخت ۱۵ درصد از اجاره‌هایشان، مجوز سالانه (رخصت نامه) خریداری کنند؛ در محلات مسلمان نشین یا در فواصل ۲۰۰ متری مساجد و تکیه‌های درویش چنین رخصت نامه‌هایی صادر نمی‌شد و علاوه بر اینها، صاحبان این فروشگاهها موظف بودند که جوهری اضافی به عنوان مالیات تمبر و ثبت قرارداد اجاره بپردازند.^{۸۶} اداره امور مربوط به مالیات‌های مسکرات بعدها تحت نظارت بخش مسکرات (زجریه امانتی) مقررات دیگری وضع کرد که بنا بر آن راهبان و کشیشان صومعه‌ها را از پرداخت مالیات مشروباتی را که برای استفاده شخصی خود می‌ساختند یا همراه می‌آوردند، معاف می‌کرد.^{۸۷} اداره امور مربوط به مالیات‌های مسکرات بعدها تحت نظارت بخش مسکرات (زجریه امانتی) وزارت امور مالی ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م قرار گرفت تا این که در سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م با تشکیل اداره جدید مالیات‌های غیرمستقیم در این واحد ادغام شد. طی سالهای باقیمانده از حیات امپراتوری این

مالیات به طور منظم افزایش می‌یافت تا این که خزانه بتواند اوراق قرضه خارجی را پردازد و مالا اداره امور این مالیاتها به کمیسیون دیون عمومی واگذار شد؛ این مالیاتها و نیز مالیاتهای غیرمستقیم دیگر یکی از درآمدهای اصلی کمیسیون را تشکیل می‌داد.

علاوه بر این گونه درآمدهای مالیاتی، مردان تنظیمات و جاننشینان آنان از معاملات تجاری دولتی یا معاملاتی که تحت نظارت شدید دولت انجام می‌گرفت، درآمدهای دیگری برای خزانه کسب می‌کردند. از میان معاملات تجاری مذکور، پر درآمدترین آنها، تهیه و فروش نمک بود. همچنان که در مورد سایر منابع کانی صدق می‌کرد، دولت می‌توانست یک پنجم از همه میزان نمکی را که از زمین و آبهای کشور استخراج می‌شد، حتی در مواردی که این استخراج در املاک خصوصی افراد صورت می‌گرفت، تحصیل کند. این امتیاز از دیرباز به صورت مقاطعة مالیاتی و به صورت جداگانه‌ای برای هر معدن یا منبع واگذار می‌شد و مقاطعة داران مالیاتی نیز اداره امور آنها را برعهده می‌گرفتند. در دوره تنظیمات، این منابع به دولت واگذار شد و تحت نظارت مستقیم دولت قرار گرفت؛ نخست وزارت امور عام المنفعه و پس از تشکیل سازمان مالیاتهای غیرمستقیم، بخش امور مربوط به منابع نمک این سازمان (مملوح مدورلوگی) نظارت بر منابع نمک را برعهده گرفت.^{۸۸} مالکیت، تولید و فروش همه نمکهای تولیدشده در امپراتوری، در این برهه در انحصار دولت درآمد و درآمدهای حاصل از آن نخست به جمع آوری اوراق قرضه و اسکناسها تخصیص یافت، در حالی که واردات نمک نیز ممنوع شد. در سراسر امپراتوری سازمانهای محلی نمک تأسیس شد تا بر مقدار تولید و فروش نمک به دلالت و واسطه‌ها نظارت کنند؛ واسطه‌هایی که می‌توانستند مقداری ثابت درآمد به عنوان سود و هزینه حمل و نقل برای خود تحصیل کنند.^{۸۹} درآمدهای مالیاتی نمک نیز در اواخر قرن به کمیسیون بدهی عمومی واگذار شد تا از این طریق بدهیهای دولت را به خارجیان صاحب اوراق قرضه پردازد.

تنباکو از دیرباز یعنی از قرن شانزدهم که این محصول به امپراتوری راه یافت توسط کشاورزان خصوصی کشت می‌شد. اما در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، همه واردات خارجی برگ توتون ممنوع شد و دولت کل فروش آن را در انحصار خود در آورد و مالیات اضافی ترانزیت (مروریه رسمی) برای کشاورزانی که محصول خود را به بازار می‌آوردند، وضع شد. خارجیان اجازه یافتند تولیدات صنعتی توتون مثل سیگار، سیگارت و انفییه وارد کنند، اما موظف بودند که مالیات ویژه واردات به میزان ۷۵ درصد از ارزش کالا را اضافه بر مالیاتهای متداول ترانزیت پردازند.^{۹۰} اما مالیات ترانزیت چندان سنگین بود که تولید داخلی را از رونق انداخت؛ بنابراین در سال ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م، قانون مالیاتها تعدیل شد و به نسبت کیفیت و قیمت فروش محموله، مقدار مالیات فرق می‌کرد. توتون ارسالی به استانبول از مالیات رسمی

ترانزیت معاف بود، اما به جای آن مالیاتی سنگینتر تحت عنوان مالیات ورود دریافت می شد و توجیه حکومت برای وضع این مالیات آن بود که در پایتخت موقعیت بهتری برای فروش توتون و کسب سودهای بیشتر وجود دارد. قانون جدید تنها کو در سال ۱۲۵۳ هـ. ق / ۱۸۳۷ م، به کشاورزان آزادی کامل می داد که بدون کسب اجازه رسمی توتون دخانیات کشت کنند، اما سلسله مراتبی از کارمندان به وجود آمد که بر بازارهای فروش و کارخانه های تولید سیگار نظارت داشتند. عثمانیها و خارجیان در این برهه می توانستند کارخانه های دخانیات ایجاد کنند، اما آنان موظف بودند که مالیات جدید مصرف (صرفیات رسمی) بپردازند؛ مالیاتی که با توجه به نوع سیگارها و تنها کوی تولیدشده فرق می کرد.^{۹۱}

خزانه درآمدهای دیگری نیز داشت که از آن جمله عبارت بودند از: تولید و فروش باروت، خدمات پستی و تلگرافی، کارخانه های گاز استانبول، پل احداث شده بر روی شاخ زرین، کشتیهای بخاری که در رودهای دجله و فرات فعال بودند، اموال سلطنتی (مغازه ها، حمامها، مزارع و سایر داراییهای متعلق به حکومت) و جنگلها و خراجی که مصر و سایر کشورهای دست نشانده می پرداختند. علاوه بر اینها، درآمدهایی نیز از راه آهن دولتی و همچنین منافع شرکتیهای خصوصی راه آهن که امپراتوری در آنها سهمی داشت، کسب می شد. اما این درآمدها به نسبت سهم کوچکی از کل در آمد امپراتوری را تشکیل می دادند. اصلاحات مالیاتی و کوششهای انجام شده به منظور کسب درآمدهای جدید، ثروت خزانه را طی دهه پس از جنگ کریمه افزایش داد. اما این مقدار تکافوی هزینه های همواره فزاینده ناشی از اصلاحات و استقرار دولتی و گسترش دیوانسالاری را نمی کرد.^{۹۲} بحران مالی ناشی از این وضع که تنظیمات و حیات امپراتوری را به سقوطی ناگهانی تهدید می کرد موضوعی است که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد.

بنای جامعه ای جدید

تغییرات انجام شده در نهادهای اساسی حکومت عثمانی با تغییراتی هماهنگ در ساخت جامعه عثمانی همراه بود. طبقه حاکمه قدیمی عثمانی جای خود را به طبقه جدید بوروکراتها یا مأموران حکومتی داد و در نتیجه احساس عدم اطمینان و ناامنی ناشی از موقعیت آنان که بردگان سلطان تلقی می شدند از بین رفت و به جای آن، سلسله مراتب دیوانی غیرمذهبی و حمایتیهای قانونی احساس اطمینانی را به وجود می آورد؛ چنان که تغییر سریع سرنوشت افراد که در نظام قدیم امری طبیعی بود، دیگر چندان ساده نبود. توده مردم نیز به دلیل وجود تضمینهایی که تنظیمات فراهم کرده بود، اطمینان و قدرت فزاینده ای را تجربه می کردند. این ثبات از نظام حقوقی جدید و ظهور طبقه متوسط ناشی می شد؛ طبقه ای که می توانست نفوذ خود را در

شوراهای دولتی به گونه‌ای بسیار بهتر از ملتها و اصناف گذشته، اعمال کند. همه عثمانیها از طبقات بالای جامعه تا اقشار پایین در نتیجه پیشرفت محسوسی که در جوامع در حال گسترش به وجود آمد، از انزوایی که ویژگی جامعه سنت گرای عثمانی بود، رهانیده شدند. آگاهی روزافزون جهان خارج از سلطهٔ باعالی و گرایش به سوی پذیرش برخی از فلسفه‌ها و نهادهای آن جهان، شالودهٔ دولتهای جدید و غیرمذهبی را که پس از فاجعهٔ جنگ جهانی اول جایگزین حکومت امپراتوری شدند، پی‌ریزی کرد.

آموزش و پرورش و دیوانسالاری جدید

اساس جامعهٔ جدید عثمانی نظام آموزش و پرورش همگانی و غیرمذهبی بود که می‌توانست افکار و احساسات را از محدودیتهای تحمیل شدهٔ نظام قدیم برهاند. سلیم سوم و محمود دوم در برخی نواحی ضرورت آموزش و پرورش غیردینی را تشخیص داده بودند. آنان آموزشکده‌های فنی را برای تربیت افسران، مدیران، مهندسان، پزشکان و مشاغلی از این قبیل گسترش داده بودند. اما آنان شدیداً با کمبود دانشجویان آموزش دیده در علوم پایه مثل ریاضیات، علوم تجربی و زبانهای خارجی مواجه بودند. مکتبها که پایگاه اقدار علما محسوب می‌شدند و هنوز علوم قدیم را در نهایت به روشهای سنتی تدریس می‌کردند، همچنان به آموزشهای مقدماتی مسلمانان اختصاص داشت. فارغ‌التحصیلان این مکتبها برای آموزش در دوره‌های فنی جدید هیچ آمادگی نداشتند. راه‌حل این بود که نظام آموزش ابتدایی پی‌ریزی شود، اما حتی مردان تنظیمات می‌دانستند که این امر بایستی با احتیاط انجام شود، تا مبادا آشکارا خشم علما را علیه حکومت برانگیزد. بنابراین هم اهداف و هم مشکلات آموزشی تنظیمات حتی پیش از سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م قابل توجه بود. رهبری طرحهای مربوط به آموزش و پرورش ابتدا به مجلس محمود دوم در امور عام‌المنفعه (مجلس امور نافع) واگذار شد؛ مجلسی که در سالهای اول تنظیمات به صورت بخشی از تشکیلات وزارت تجارت در آمد. اندکی پس از صدور فرمان گلخانه، این مجلس کمیسیون موقت آموزش و پرورش را تشکیل داد (مجلس معارف موقت) تا برنامه‌ای جهت گسترش آموزش و پرورش غیرمذهبی تدوین کند. این کمیسیون نیز در سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م به صورت مجلس آموزش و پرورش عمومی (مجلس معارف عمومی) در وزارت تجارت ادغام شد؛ در میان اعضای این مجلس باز هم عالی و فؤاد جوان شرکت داشتند. یک سال بعد وزارتخانه‌ای تحت عنوان وزارت مدارس عمومی (مکاتب عمومی نظارتی) تشکیل شد و سرانجام وزارتخانهٔ کاملی به نام معارف عمومی (معارف عمومی نظارتی) مسؤولیت کامل نظام آموزش و پرورش را در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م برعهده گرفت. کمیته‌های تخصصی مجلسهای قانونگذاری آن زمان گاه با

همکاری وزارت معارف عمومی و گاه به طور کاملاً مستقل برنامه‌های آموزشی را گسترش می‌دادند. از این روی، صدها طرح، گزارش و برنامه تدوین شد که همگی ایجاد نظامی غیرمذهبی را در آموزش و پرورش دنبال می‌کردند؛ نظامی که عثمانیها را از سطوحی ابتدایی به مراحل پیشرفته ارتقاء دهد.

اما نظام جدید به کندی پیشرفت می‌کرد. بسیاری از عثمانیها با مدارس جدید مخالفت می‌کردند؛ مخالفت آنان صرفاً از حرمت نظام قدیم در نزد آنان و یا از نگرانی معقول آنان از آنچه که احتمالاً مدارس جدید برایشان در پی خواهد داشت، ناشی می‌شد. از آنجا که هزاران برنامه اصلاحی و نیز جنگ خزانه دولت را خالی می‌کرد، حکومت به تخصیص بودجه‌ای عظیم به برنامه‌های آموزش و پرورش علاقه‌ای نشان نمی‌داد. همچون بسیاری جوامع دیگر، آموزش و پرورش و فرهنگ بیش از هر نهاد دیگر تحت فشار بحرانهای مالی بود. حکومت مرکزی در واقع پول بسیار کمی را به آموزش و پرورش غیرمذهبی اختصاص داده بود. در بسیاری موارد، تأسیس مدارس در ولایات به ابتکار شوراهای اداری محلی بستگی داشت؛ شوراهایی که مدارس جدید را ایزاری در جهت گسترش برنامه‌های اقتصادی خود می‌دانستند و همین که از استانبول مجوز تشکیل چنین مدرسی را دریافت می‌داشتند، بیشتر وجوه لازم برای احداث ساختمانها، تأمین تجهیزات و استخدام معلمان را فراهم می‌کردند.

نخستین مدارس جدید غیرمذهبی پایتتاز سطح آموزشگاههای فنی را محمود دوم تأسیس کرد و مقصود وی از تأسیس این مدارس تربیت فارغ التحصیلان مکتبها برای ورود به دوره بالاتر بود. این مدارس تحت عنوان مدارس رشديه (مدارس دوره نوجوانی) شهرت یافت و آموزش نوجوانان بین ۱۰ تا ۱۵ سال را برعهده داشت. طی نخستین سالهای تنظیمات، مدارس رشديه اول بار در استانبول و سپس در ولایات تشکیل شد، اما گسترش آنها مدتی به دلیل کمبود شدید مربیان آموزش دیده به کندی صورت می‌گرفت. این مشکل با تأسیس آموزشگاه تربیت معلم مردان (دارالمعلمین) در سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م، تحت مدیریت احمد جودت افندی جوان که از افراد تحت‌الحمایه مصطفی رشید بود، تا اندازه‌ای حل شد. در هر دوی این مدارس یعنی مدارس رشديه و دارالمعلمین برنامه‌های آموزشی عمده در جهت تکمیل آموزشهای مذهبی ارائه شده در مکتب‌خانه‌ها تدوین شده بود و سعی بر این بود که این مدارس خلای میان آموزشگاههای فنی و مکتب‌خانه‌ها را پر کنند. بنابراین در حالی که رشته‌های علوم اجتماعی و طبیعی و علوم انسانی تدریس می‌شد، آموزشهای مذهبی نیز از یاد نرفته بود و علما در این مدارس در موقعیتی قرار داشتند که در صورتی که احساس می‌کردند آموزش پاره‌ای دروس برخلاف نظر گاههای اسلام است، می‌توانستند مانع تدریس آن دروس شوند. مشکلات اساسی کمبود پول، کمبود فضای آموزشی و مربیان آموزش دیده، روند گسترش این مدارس را

به گونه‌ای قابل ملاحظه کند می‌کرد، چنان‌که تا زمان شروع جنگ کریمه، در سراسر امپراتوری تنها ۶۰ مدرسه رشدیه با ۳۳۷۱ دانش آموز وجود داشت که همگی آنان پسر بودند، در حالی که فقط در استانبول مدرسه‌های علوم دینی مسلمانان ۱۶۷۵۲ طلبه داشت و مدارس متعلق به ملت‌های غیرمسلمان آموزش ۱۹۳۴۸ دانش آموز دختر و پسر را برعهده داشت.^{۱۳}

مقام سرعسکر پس از نوامیدشدن از پیشرفت نظام آموزشی رسمی، گسترش تشکیلات آموزش‌های غیرمذهبی وابسته به نهاد سرعسکری را از مدرسه علوم نظامی (مکتب علوم حربیه) آغاز کرد؛ این مدرسه که نیز در اواخر سلطنت محمود تأسیس شده بود، بزرگترین مدرسه فنی در سراسر امپراتوری شد. مدرسه علوم نظامی علاوه بر علوم نظامی، علوم مهندسی، هندسه و مکانیک را در سطوحی پیشرفته تدریس می‌کرد و فارغ‌التحصیلان آن می‌توانستند در بسیاری از بخش‌های اداری حکومت و همچنین در ارتش عثمانی مشغول به کار شوند. به منظور تکمیل مدارس غیرنظامی در سطوح پایینتر، ارتش نظام مدرسه‌ای غیرمذهبی خود را در آغاز سال ۱۲۷۲ ه.ق / ۱۸۵۵ م گسترش داد. مدارس رشدیه در نه محل استانبول و حومه‌های آن و در بسیاری جا‌های دیگر امپراتوری تأسیس شد، در حالی که مدارس اعدادیه (متوسطه) در سرایه‌وو، ارزروم و بغداد تأسیس شد تا به عنوان مدارس متوسطه جدید دانش آموزان را پیش از ورود به مدرسه علوم نظامی آموزش دهد. با گذشت زمان، در هر یک از ولایات عثمانی لااقل یک مدرسه اعدادیه و شماری مدارس رشدیه در نواحی آن فعالیت داشتند و مدتها پیش از آن که نظام آموزشی غیرنظامی به آن نواحی گسترش یابد، آموزش‌های غیروابسته به علوم دینی را در اختیار مردم قرار می‌دادند. پس از جنگ کریمه، نظام مدارس نظامی و همچنین نظام مدارس غیرنظامی و غیرمذهبی بسرعت گسترش یافت. گسترش آموزش‌های غیردینی در سطح ابتدایی را ارتش برعهده گرفت و این وظیفه‌ای بود که ارتش آن را به مدارس رشدیه و نهاد و مدارس اعدادیه را به مدارس دوره میانی (دوره میانی تحصیلات متوسطه و ابتدایی) و مدرسه حربیه را به سطح مدرسه متوسطه وارد کرد و سپس یک مدرسه جدید پیشرفته علوم نظامی، مدرسه ستاد کل، (ارکان حربیه مکتبی)، را در رأس نظام آموزشی خود قرار داد. وزارت آموزش و پرورش در حالی که از سوی افکار عمومی در خصوص به رسمیت شناختن مکتب‌های مسلمانان به عنوان مدارس ابتدایی تحت فشار بود، هرچه بیشتر به تأسیس مدارس غیردینی خود به نام مدارس صبیان (کودکان) یا ابتدایی اقدام و انجمن‌های محلی متشکل از بردگان و ریش سفیدان و رهبران ملت‌ها در هر شهر و روستا و هر محله از شهرهای بزرگ را ملزم ساخت تا با اعطای کمک‌های مالی و نظارتی خود بر حفظ این مدارس همت گمارند. دانش آموزان مسلمان و غیرمسلمان هر دو برای دوره‌های چهارساله تحصیل پذیرفته می‌شدند. علاوه بر علوم دینی که به دانش آموزان مذاهب گوناگون تدریس می‌شد، علوم دیگری از قبیل حساب، تاریخ عثمانی و جغرافیا نیز در

این مدارس تدریس می شد و به دانش آموزان غیرمسلمان در صورت لزوم به زبانهای خود آنان آموزش داده می شد.

طی سالهای دهه ۱۸۶۰ که عالی و فؤاد بر سر قدرت بودند، وزیر آموزش و پرورش فرانسه، جین ویکتور دوره [۸] به استانبول آمد تا در خصوص ایجاد تحولات بیشتر در نظام آموزش و پرورش به عثمانیها پیشنهادهایی ارائه دهد. پیشنهادهای وی مبنی بر تأسیس مدارس متوسطه فرقه های مختلف دینی، دانشگاه غیروابسته به علوم دینی، مدارس فنی و حرفه ای و ایجاد یک نظام عمومی کتابداری، اصول اساسی قطعنامه آموزش عمومی (معارف عمومیه نظامنامه سی) را که در سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م اعلام شد، دربرمی گرفت؛ این نظامنامه نه تنها فعالیتهای انجام شده طی سه دهه گذشته را تدوین کرد، بلکه برنامه های فعالیتهای سالهای باقیمانده قرن را نیز تنظیم کرد. بنابر قانون جدید آموزشی، آموزش ابتدایی برای همه کودکان زیر دوازده سال اجباری و در شیوه های تدریس تجدیدنظر شد. تدابیری اتخاذ شد که سطح فرهنگ عمومی معلمان افزایش یابد. امتحانات دولتی برای دانش آموزان فارغ التحصیل هر کلاس یا دوره آموزش مقرر شد. با کمک دولت نهادهای آموزشی گسترش یافت. در هر روستایی که لااقل ۵۰۰ خانوار جمعیت داشت، تأسیس مدرسه رشديه الزامی بود. در شهرها مقرر شد که برای هر ۵۰۰ خانوار یک مدرسه رشديه تأسیس شود و در مناطقی که جمعیت ترکیبی از مذاهب و ملیتهای گوناگون بود، برای دختران و مسلمانان و غیرمسلمانان مدارس جداگانه ای در نظر گرفته شد. دوره مدارس چهار سال بود و مواد درسی این مدارس عبارت بود از تعلیمات دینی (مطابق با ادیان دانش آموزان)، زبانهای عثمانی، عربی و فارسی، حساب و حسابداری، هندسه و ریاضیات، تاریخ عثمانی و تاریخ جهان، جغرافیا و مهمترین زبان محلی منطقه ای که مدرسه در آن واقع شده بود. در شهرهای کوچک و بزرگ می بایست در ازای هر ۱۰۰۰ خانوار، بجز بخشهایی از جمعیت که دارای مدارس نظامی بودند، یک مدرسه اعدادیه تأسیس می شد. دوره تحصیل در مدرسه اعدادیه سه سال بود و مواد آموزشی عبارت بود از زبانهای عثمانی و فرانسه، حساب، حسابداری، مهندسی، علوم طبیعی، شیمی، نقشه کشی و طراحی. بالاتر از سطح اعدادیه، در مراکز ولایات نیز مقرر شد که یک دبیرستان تحت عنوان مکتب سلطانی (مدرسه سلطانی) تأسیس شود. همه فارغ التحصیلان مدارس اعدادیه ولایات می بایست که در مدرسه سلطانی پذیرفته می شدند؛ اما این دانش آموزان موظف به پرداخت شهریه بودند، در نتیجه فقط خانواده های ثروتمندتر می توانستند بچه های خود را به این مدارس

بفرستند، البته دانش آموزان بسیار ممتاز بی بضاعت نیز مستثنی بودند و می توانستند بدون پرداخت شهریه به این مدارس راه یابند. برنامه های آموزشی این دوره پیشرفته عبارت بود از دروسی در زمینه علوم انسانی، درسهایی در آموزش زبانهای عربی، فارسی و فرانسه، اقتصاد، حقوق بین الملل، تاریخ و منطق و دروسی در زمینه علوم پایه مثل مهندسی، جبر، مثلثات و علوم فیزیک و طبیعی و اندازه گیری زمین. دانش آموزان طی دوران تحصیل و یک سال پس از فارغ التحصیل شدن از خدمت نظام معاف بودند؛ و اگر تعهد خود را مبنی بر خدمت در دستگاههای حکومتی انجام می دادند، معافیت دائم شامل آنان می شد.

هزینه احداث و نگهداری مدارس ابتدایی همچون گذشته برعهده اهالی هر محل بود، در حالی که تأمین بخشی از هزینه مدارس رشديه و اعدادیه را خزانه مرکزی برعهده داشت. هزینه های دبیرستان سلطانی از محل وجوهات شخصی سلطان تأمین می شد. وزارت آموزش و پرورش کادر معلمان مورد نیاز مدارس را تأمین و موازین آموزشی را تدوین و تحکیم می کرد و مقدمات تألیف و ترجمه متون درسی را فراهم می آورد، اما حقوق معلمان و کارکنان را مردم محل می پرداختند. اصلاحات در نخستین گام در استانبول و سپس در ولایات انجام شد. دولت نیز در این برهه برای نخستین بار مدعی حق نظارت بر برنامه ها و روشهای آموزشی مدارس خارجی و ملتها شد و کسب مجوز از وزارت آموزش و پرورش برای ادامه فعالیتهای آنان الزامی شد، چنان که دیگر طفره رفتن از اهداف آموزشی امپراتوری چندان امکان پذیر نبود.

نخستین و مهمترین مدرسه متوسطه سلطانی مدرسه ای بود که در ساختمان مدرسه سلطنتی واقع در غلظه سرای در بی اوغلو دایر شد؛ این مدرسه را عالی تحت نفوذ و حمایت حکومت فرانسه و براساس الگوهای فرانسوی بنا کرد. مدیریت مدرسه را کارگزاران و معلمان فرانسوی برعهده داشتند. زبان آموزش تقریباً بکلی فرانسه بود و برنامه آموزشی علوم اجتماعی و طبیعی، زبانهای یونانی، لاتین و ترکی عثمانی را شامل می شد. آموزش غیردینی بود، اما مسلمانان می توانستند در مسجد کوچک متصل به صحن مدرسه عبادت کنند و دانش آموزان غیرمسلمان نیز اجازه داشتند در کلیساها و کنیسه های نزدیک مدرسه به نیایش بپردازند. شهریه دریافت می شد، اما حکومت نیز حدود ۳۰۰ تن از دانش آموزان با استعدادی را که در امتحانات موفق می شدند تحت حمایت مالی خود می گرفت. بیشترشان خارجی بودند، اما در میان آنان ترک، ارمنی و یونانی نیز دیده می شد. برغم آن که در مدارس سلطانی فضایی کاملاً اروپایی حکمفرما بود، بیشتر رهبران ملتها با حضور دانش آموزان هم کیش خود در این مدارس مخالف بودند، چنان که در مورد مدارس رسمی دولتی نیز چنین بود، چرا که آنان بیم داشتند که مبدا تحت تأثیر آموزشهای غیردینی، اخلاق و اعتقادات فرزندانشان دچار انحراف شوند. از سوی دیگر مسلمانان نیز از آن روی که برنامه ها و فضای آموزشی این مدارس رنگ و بویی از مسیحیت

داشت، اغلب فرزندان خود را از حضور در این مدارس بازمی داشتند. اما در نهایت، مدارس سلطانی آموزشهای عمومی رایج را در گسترده ترین مقیاس در اختیار دانش آموزان با هر نوع اعتقاد مذهبی قرار می دادند. تا پایان حیات امپراتوری و سپس در دوره جمهوری، فارغ التحصیلان این مدارس رهبری دستگاههای حکومتی و تشکیلات تجاری امپراتوری را در دست داشتند.

در سطحی بالاتر از مدارس سلطانی، مدارس تربیت معلم وجود داشت؛ علاوه بر دارالمعلمین که به مردان اختصاص داشت، مدرسه تربیت معلم زنان (دارالمعلمات) نیز در سال ۱۲۸۷ ه.ق / ۱۸۷۰ م، تأسیس شد؛ این مدرسه در واقع به منظور تربیت معلمان زن مورد نیاز چند مدرسه غیردینی مخصوص زنان و افتتاح چندین مدرسه غیردینی رسمی پس از جنگ کریمه، تأسیس شد. مدارس تربیت معلم با توسعه نظام آموزشی غیردینی گسترش یافت. همه فارغ التحصیلان این مدارس ناگزیر بودند به مدت ده سال در مدارس دولتی تدریس کنند تا بدین طریق مشکل کمبود معلم که در گذشته وجود داشت، تا اندازه ای حل شود. در رأس نظام آموزشگاهی غیردینی تنظیمات که در پی تداوم و حفظ مقاصد سوداگرایانه در آموزش و پرورش بود، مدارس فنی عالی - و نه دانشگاه - وجود داشت. این مدارس فنی که همگی تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش اداره می شدند عبارت بودند از: مدرسه جنگ (مکتب حربیه)، مدرسه خدمات کشوری (مکتب مُلکیه)، مدرسه ستاد کل ارتش (ارکان حربیه مکتبی)، مدرسه مهندسی نیروی زمینی (مهندسی خانه بَرّی همایون)، مدرسه مهندسی دریایی (مهندسی خانه بحری همایون)، مدرسه سلطنتی طب (مکتب طیبیه شاهانه)، مدرسه طب کشوری (مکتب طیبیه مُلکیه شاهانه). در همه این مدارس، علاوه بر بخشهای تخصصی، بخشهای علوم انسانی، علوم اجتماعی و زبانهای خارجی نیز وجود داشت و منظور از تأسیس این بخشها تربیت دانشجویانی جامع الاطراف و همچنین فراهم آوردن زمینه های آموزشی برای دانشجویانی بود که احتمالاً نمی خواستند در مشاغل یادشده فعالیت کنند. مقامهای دستگاههای دیوانی وزارتخانه ها به فارغ التحصیلان مدارس عالی اختصاص داشت و برای مثال دانشجویان فارغ التحصیل از مدرسه مکتب ملکیه به مقامهای قائم مقامی و مشیری در ولایات منصوب می شدند؛ بدینسان مدیریت به سطحی بالاتر از آنچه که در سالهای اول تنظیمات وجود داشت، ارتقاء یافت.^{۹۴}

از سالها قبل یعنی از حدود سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م، مصطفی رشیدپاشا تأسیس دانشگاهی تحت عنوان دارالفنون را برنامه ریزی کرد و ساختمان آن نیز کامل شد، اما هیأت علمی این دانشگاه هرگز تأمین نشد و فعالیت آن آغاز نگردید؛ علت این امر واکنش حکومت در برابر مشارکت دانشجویان در جنبشهای انقلابی بود که در آن زمان اروپا را به حرکت

در آورده بود. به جای آن، رشید در سال ۱۲۶۸ ه.ق / ۱۸۵۱ م، انجمن دانش را تاسیس کرد و چند تن از شخصیت‌های برجسته سیاسی و اداری معاصر را که بیشتر از متحدین و افراد تحت‌الحمایه وی بودند، به سرپرستی انجمن منصوب کرد و مقصود از تأسیس این انجمن ارتقای سطح آموزش و پژوهش و نیز ارتقای سطح آگاهی عموم نسبت به کتابهای تخصصی بود. هر عضو انجمن می‌بایست لااقل در یکی از شاخه‌های جدید دانش تخصصی می‌داشت و همچنین یک زبان خارجی می‌دانست و اگر چه آگاهی از ترکی عثمانی به اندازه‌ای که فرد بتواند آثار علمی را به این زبان ترجمه کند ضروری بود، اما شرطی اساسی محسوب نمی‌شد. اعضای انجمن اجازه داشتند از هر زبان تا زمانی که در پیشبرد دانش مؤثر بود، استفاده کنند. از نظر علمی، فعالیت انجمن تهیه متون سخنرانی و متون درسی درباره موضوعهایی در سطوح دانشگاهی و کارهایی اساسی درباره امپراتوری عثمانی و عمده‌درباره تاریخ عثمانی و کتابهای دستور تألیف احمد جودت پاشا بود. چنین به نظر می‌رسد که جودت بویژه تلاش داشته است با استفاده از این موقعیت میان برخی علما و مردان تحصیلکرده تنظیمات تماسی برقرار کند، بدین امید که از اختلاف و جدایی میان آنان بکاهد، اما شواهد چندانی حاکی از موفقیت وی در این امر وجود ندارد. انجمن همچنین طرح تأسیس دانشگاهی را برنامه‌ریزی کرد که هم بخشهای مربوط به علوم دینی (علم) و هم علوم جدید (فن) را دربرداشته باشد، اما هیچ گامی در جهت تحقق این برنامه برداشته نشد تا این که طی جنگ کریمه، بکلی به دست فراموشی سپرده شد.^{۹۵}

عالی و فؤاد هنوز به تأسیس دانشگاه علاقه بسیاری داشتند. اندکی پس از جلوس عبدالمجید، آنان اجازه تأسیس جامعه جدید علمی (جمعیت علمی عثمانیه) را دریافت داشتند؛ این جمعیت به لحاظ تشکیلات، بسیار شبیه انجمن دانش بود، اما فعالیت‌های آنان به عنوان نخستین گام در جهت نیل به مجموعه قوانین غیردینی که امیدوار بودند جایگزین قوانین شریعت شود، بر روی علوم غیردینی متمرکز بود. جمعیت علمی نشریه مجموعه فنون را منتشر کرد و از سال ۱۲۷۹ ه.ق / ۱۸۶۲ م تا ۱۲۸۲ ه.ق / ۱۸۶۵ م مجموعه‌ای از دوره‌های آموزشی دانشگاهی را به صورت دروس همگانی ارائه داد. جمعیت علمی با کنار گذاشتن هدف دیرینه احمد جودت مبنی بر جذب علما، بر جذب متفکران غربی همچون دیدرو و ولتر و موضوعهایی همچون فیزیک، مهندسی و جغرافیای جهانی تأکید داشت. قانون آموزش عمومی مصوبه سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م نیز زمینه را برای تأسیس دانشگاه عثمانی فراهم آورد؛ این دانشگاه باز هم دارالفنون نام گرفت که دانشکده‌های فلسفه، علوم انسانی، مطالعات حقوقی و علوم و ریاضیات را شامل می‌شد و رشته‌هایی غیرستتی در زمینه‌های علوم دینی نیز در آنها تدریس می‌شد؛ چیزی که به طور قطع خشم بسیاری از اعضای علما را در آن دوره برانگیخته بود.

ساختمانهای دانشگاه تعیین و هیأت علمی آن برگزیده شدند و امتحانات ورودی دانشگاه برگزار شد. حدود ۴۵۰ دانشجو پذیرفته شدند که بسیاری از آنان ظاهراً از دانش آموزان مدارس بودند، اگرچه در میان پذیرفته شدگان شمار زیادی از فارغ التحصیلان دبیرستان غلظه سرای و مدرسه خدمات کشوری نیز وجود داشت. دانشگاه در فوریه سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م افتتاح شد؛ کلاسها آغاز به کار کردند و دروس عمومی ارائه شد، اما اندکی پس از مرگ عالی، دانشگاه تعطیل شد (۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م)؛ علت تعطیلی دانشگاه بیشتر از تمایل جانشین عالی به استفاده از بودجه دانشگاه در سایر امور و نیز از این عقیده او ناشی می شد که مدارس فنی برای دوره آموزش عمومی عثمانی در آن زمان کفایت می کند (۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م). دانشگاه در فاصله سالهای ۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م و ۱۲۹۹ هـ. ق / ۱۸۸۱ م با تلاشهای وزیر آموزش و پرورش عثمانی در آن دوره یعنی احمد جودت پاشا بازگشایی شد؛ سازمان و تشکیلات دانشکده ها عمده به همان صورت پنج سال پیشتر باقی ماند. دانشگاه دارالفنون سرانجام در اول سپتامبر سال ۱۳۱۸ هـ. ق / ۱۹۰۰ م به صورت جدید آن بازگشایی کامل شد.^{۹۶}

با اعمال نفوذ گروههای تجاری و تبلیغی مذهبی خارجی در نیمه قرن، مدارس خارجی شامل مدرسه آمریکایی روبرت کالج (۱۲۸۰ هـ. ق / ۱۸۶۳ م) و سایر آموزشگاههای متعلق به هیأتها تبلیغی مذهبی اتریشی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی تأسیس شد. برخی از این آموزشگاهها فقط در سطح ابتدایی بود، اما بعضی دیگر به سطوح متوسطه نیز گسترش می یافت و آموزشهایی به سبک غربی و تبلیغات شدید مذهبی در میان اتباع غیرمسلمان ارائه می داد. این مدارس اجازه یافتند در هر جایی که مایلند فعالیت کنند. اما معلمان، برنامه ها و دروس و متون آموزشی می بایست از سوی وزارت آموزش و پرورش تأیید می شدند، به طوری که آموزشگاههای خارجی موادی را آموزش ندهند که احتمالاً برخلاف اصول اخلاقی و سیاست عثمانی باشد و این حکمی بود که معمولاً از آن تخلف می شد. مدارس مربوط به ملتها، خاصه پس از آن که برنامه های آموزشی آنان طی سالهای آخر قرن نوزدهم به صورتی نوین تدوین شد و همچنین مدارس خارجی در مقایسه با مدارس دولتی که هنوز در حال گسترش بودند، آموزشهای بهتری ارائه می دادند. اما احساس تحقیری که آنان به صورت احساسی عمومی در میان دانش آموزان خود نسبت به مسلمانان ترویج می دادند، اختلافات اجتماعی و دشمنیهای متقابل را تشدید می کرد؛ اختلافاتی که در آن زمان جامعه و امپراتوری عثمانی را در خطر سقوط قرار داده بود.

تحت تأثیر موفقیت مدحت در ولایت دانوب، مدارس تخصصی در سراسر امپراتوری تأسیس شد و منظور از تأسیس این مدارس ارائه آموزش و تعلیمات غیردینی و فنی به

پسر بچه های یتیم (اصلاح خانه) و تهیدستان (صنایع مکتبی) بود؛ این اقدام خدمتی به احیای صنعت عثمانی محسوب می شد. در استانبول و در تکمیل تلاشهای یادشده در سطح دبیرستان، مدارس تجاری مخصوص بزرگسالان و در سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م، مدرسه دریایی (بحریه مکتبی) در هیبلی آدا و شعبه‌ای از آن در عذاب قاپی استانبول تأسیس شد تا افسران مورد نیاز ناوگان تجاری را تربیت کند. علاوه بر این، انجمن مطالعات اسلامی (جماعت تدریسیه اسلامی) در آغاز سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م کلاسهایی برای آموزش بزرگسالان مسلمان در بخش بایزید استانبول ترتیب داد. دارالشفقه نیز در سال ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م در بخش آق سرای استانبول تأسیس شد که بچه‌های بی سرپناه مسلمان را با کمک مالی سلطان و خدیو مصر تحت آموزشهای دبیرستانی قرار می داد.

مالاً این که بنا بر قانون آموزش سال ۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۶۹ م، چند مؤسسه فرهنگی تأسیس شد. در حدود سال ۱۲۶۴ هـ. ق / ۱۸۴۷ م در کلیسای سن ایرن در بیرون قصر توپ قاپی موزه آثار عتیقه (مجمع اسلحه عتیقه و مجمع آثار عتیقه) تأسیس شد، اما فعالتهای این موزه بی نتیجه ماند تا این که مجموعه‌های تهیه شده در آن زمینه را برای تشکیل یک موزه سلطنتی جدید (موزه همایون) در همان محل سابق، در اواخر دهه ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م، فراهم آورد. تحت مدیریتهای پیاپی خارجی، موزه سلطنتی رهبری گسترش پژوهشهای باستان‌شناسی را در سراسر امپراتوری در دست گرفت و سرانجام در سال ۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م مقررات مربوط به آثار عتیقه (آثار عتیقه نظامنامه‌سی) تدوین شد؛ بنا بر مقررات جدید همه حفاریهای باستان‌شناسی در سراسر امپراتوری تحت نظارت و سرپرستی وزارت آموزش و پرورش قرار می گرفت و محققان خارجی دیگر نمی توانستند آثار مکشوفه را چپاول و از کشور خارج کنند، برعکس مجبور بودند یک سوم از بهترین آثار کشف شده خود را به انتخاب موزه به دولت واگذار کنند. کلیسای ایرن در این زمان دیگر برای نگهداری صدها قطعه آثار عتیقه که بنا بر قانون جدید به موزه راه می یافت، بسیار کوچک می نمود. از این روی موزه به کوشک باستانی چینیلی که به دستور محمد فاتح در باغهای پایین قصر توپ قاپی بنا شده بود، (۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م) منتقل شد؛ این موزه در همان محل سابق خود تا به امروز باقی مانده و چندین ساختمان دیگر در اطراف آن بنا شده است. در سال ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵ م، به منظور تربیت باستان‌شناسان و کارشناسان آثار عتیقه در همین موزه مدرسه‌ای تأسیس شد.

وزارت آموزش و پرورش از عهده هماهنگ کردن و اداره همه مؤسسه‌های آموزشی تحت نظارت خود بر نمی آمد تا این که قانون آموزش عمومی سال ۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۶۹ م تشکیل مجمعی حرفه‌ای به نام مجمع عمومی آموزشی را برای وزارت آموزش و پرورش تصریح کرد. مجمع عمومی از طریق بخش فرهنگی و بخش اداری فعالتهای خود را انجام می داد؛ بخش

فرهنگی مسؤولیت تألیف و ترجمه متون درسی، تهیه و تدوین دروس عمومی و اموری از این قبیل را برعهده داشت، در حالی که نصب معلمان و نظارت بر مدارس دولتی سراسر امپراتوری برعهده بخش اداری و اجرایی مجمع بود. سیاستهای آموزشی را مجمع مرکزی مرکب از رؤسای دو بخش یادشده، همه اعضای مجلسهای قانونگذاری و قضایی کشور، سایر اعضای برجسته طبقه حاکم و رهبران مذهبی که هر یک به نمایندگی از سوی ملتهای مهم امپراتوری شرکت می کردند، تدوین می کرد؛ این مجمع سالی دو بار تحت ریاست وزیر تشکیل جلسه می داد. شوراهاى آموزشى ولایتى نیز در همه مراکز ولایات و تحت مدیریت مدیر آموزشى (معارف مدیر) تشکیل شد؛ یک معاون مسلمان و یک معاون غیرمسلمان نیز تحت نظارت مدیر فعالیت داشتند و علاوه بر این بازرسانى وجود داشتند که به منظور بررسی فعالیتها و تحکیم و اجرای موازین به گوشه و کنار ولایت سفر می کردند. این شوراها از بودجه ای دولتی به منظور تحقق اهداف آموزشی برخوردار می شدند. تصمیم در باره چگونگی و اولویتهای مصرف به نظر شورا بستگی داشت و برعهده آنان بود که بنا به مصلحت اندیشیهای خود برای احداث اماکن، حقوق کارمندان، تهیه کتاب، گسترش کتابخانه ها و اموری از این قبیل پول فراهم آورند. آنان همچنین برای فارغ التحصیلان هر دوره مدارس و همچنین برای آنانی که صدور گواهینامه کسب مهارت (رئوس) برایشان ضرورت داشت، امتحانات سالانه برگزار می کردند؛ برگزاری این گونه امتحانات و صدور گواهی تحصیلی شایستگی ادامه تحصیل افراد یا ورود آنان را به دستگاه دیوان دولت تعیین می کرد. بدینسان تلاش می شد موازین نسبتاً مشابهی در همه ولایات عثمانی و در سراسر امپراتوری به کار گرفته شود.^{۱۷}

بررسی میزان تأثیر و کارایی نظام جدید و غیردینی آموزشگاهی کاری دشوار است. مشکلات بسیاری وجود داشت. معلمان که دوره های آموزشی خود را در شهرهای بزرگ گذرانده بودند، برای خدمت در روستاها تمایلی از خود نشان نمی دادند. کتاب درسی به اندازه کافی وجود نداشت و بسیاری از متون موجود به زبان خارجی بود که در نهایت درک آن برای دانش آموزان به طور کامل میسر نمی شد. روشها و نظامهای آموزشی همچنان که در بسیاری از تشکیلات و سلسله مراتب آموزشی در کشورهای پیشرفته وجود داشت، بیشتر موافق میل و در جهت منافع مدیران و معلمان و نه دانش آموزان تنظیم شده بود. اتباع غیرمسلمان اغلب از قبول برقراری تساوی جدید سر باز می زدند و بیشتر ترجیح می دادند که در مدارس مربوط به ملت خود باقی بمانند و در همان حال که به کشورهای خارجی پشتیبان خود شکوه می کردند که تنظیمات نوانسته است بیش از این کاری برای آنان انجام دهد. با این همه، نظام آموزشی همچنان گسترش می یافت. ذکر آمار و ارقام به تنهایی گمراه کننده است و اغلب اوقات تأیید صحت آنها دشوار می نماید. با این همه خوبست بدانیم که در فاصله سالهای ۱۲۸۴ ه.ق

۱۲۶۷م تا ۱۳۱۳ هـ.ق / ۱۸۹۵م یعنی طی مدتی کمتر از ۳۰ سال، شمار مدارس ابتدایی غیردینی و دانش آموزان آنها، چنان که جدول شماره ۲-۲ نشان می دهد، به حدود بیش از دو برابر رسید. تا سال ۱۳۱۳ هـ.ق / ۱۸۹۵م حدود ۹۰ درصد از پسران سن دبستان و بیش از یک سوم از دختران سن دبستان در مدارس ابتدایی حضور داشتند، اگرچه آموزش رسمی دختران بندرت از این سطح فراتر می رفت. از کل جمعیت امپراتوری که بالغ بر ۱۹ میلیون نفر می شد (حدود ۱۴ میلیون مسلمان و ۵ میلیون غیرمسلمان)، ۱/۳ میلیون نفر دانش آموزان سطوح مختلف آموزشی بودند که سهم بیشتری از آن به دانش آموزان غیرمسلمان اختصاص داشت (جدول ۲-۳).

جدول ۲-۲؛ پیشرفت آموزش و پرورش عثمانی^{۱۸} ۱۳۱۳-۱۲۸۴ هـ.ق / ۱۸۹۵-۱۸۶۷م

۱۸۹۵	۱۸۶۷	۱۸۵۸	
۲۸۶۱۵	۱۱۰۰۸	-	مدارس غیردینی در سطح ابتدایی
			دانش آموزان مدارس ابتدایی
۶۴۰۷۱۲	۲۴۲۰۱۷	-	پسر
۲۵۳۳۴۹	۱۲۶۴۵۴	-	دختر
			دانش آموزان مدرسه نظامی رشديه
۸۲۴۷	۸۲۴۷	-	پسر
			مدارس ابتدایی ملت
۲۳۹۴۴۹	-	-	پسر
۷۷۷۴۰	-	-	دختر
			مدارس ابتدایی خارجی
۸۵۱۹	-	-	پسر
۸۱۶۰	-	-	دختر
			مجموع کل دانش آموزان ابتدایی
۸۹۶۶۳۹	-	-	پسر
۳۳۹۲۴۹	-	-	دختر
			جمعیت کل کودکان سن دبستان
۱۰۰۱۲۹۴	-	-	پسر
۹۲۴۱۷۵	-	-	دختر

۱۸۹۵	۱۸۶۷	۱۸۵۸	
۴۲۶	۱۰۸	۴۳	مدارس رشديه
۳۳۴۶۹	۷۸۳۰	۳۳۷۱	دانش آموزان مدارس رشديه
۹	-	-	مدارس نظامی اعدادیه*
۵۴۹۲	-	-	دانش آموزان مدارس نظامی اعدادیه
۶۸۷	-	-	مدارس رشديه ملت
۷۶۳۵۹	-	-	دانش آموزان مدارس رشديه ملت
۷۴	-	-	مدارس متوسطه خارجی
۶۵۵۷	-	-	دانش آموزان خارجی دوره متوسطه
۱۱۶۹	-	-	مجموع کل مدارس متوسطه
۱۰۹۸۷۷	-	-	مجموع کل دانش آموزان متوسطه
۹۸۰۳۲۰	-	-	مجموع کل افراد ذکور سن دوره متوسطه (۱۵-۱۰)

* مدارس نظامی رشديه در سطح مدارس ابتدایی و مدارس نظامی اعدادیه در سطح مدارس

متوسطه تلقی می شد.

جدول ۳-۲؛ دانش‌آموزان عثمانی در سال ۱۳۱۳ ه. ق / ۱۸۹۵ م

شمار کل	غیرمسلمانان	مسلمانان	
۸۵۴۹۲۱	۸۰	۸۵۴۸۴۱	دانش‌آموزان مدارس ابتدایی دولتی مسلمانان
۳۵۷۳۱	۴۲۶۲	۳۱۴۶۹	دانش‌آموزان مدارس دولتی رشديه
۵۴۱۹	۵۲۷	۴۸۹۲	دانش‌آموزان مدارس دولتی اعدادیه
۱۵۳۵۱	۱۳	۱۵۳۳۸	دانش‌آموزان مدرسه نیروی زمینی
۱۷۳۴	-	۱۷۳۴	دانش‌آموزان مدرسه دریایی
۳۱۷۰۸۹	۳۱۷۰۸۹	-	دانش‌آموزان غیرمسلمان مدرسه ابتدایی ملت
۷۶۳۵۹	۷۶۳۵۹	-	دانش‌آموزان غیرمسلمان مدارس رشديه ملت
۱۰۷۲۰	۱۰۷۲۰	-	دانش‌آموزان غیرمسلمان مدارس اعدادیه ملت
۶۵۵۷	۶۵۵۷	-	دانش‌آموزان خارجی مدارس رشديه
۸۳۱۵	۸۳۱۵	-	دانش‌آموزان خارجی مدارس اعدادیه
۱۶۶۷۹	۱۶۶۷۹	-	دانش‌آموزان خارجی مدارس ابتدایی
۴۴۶	۳۱	۴۱۵	آکادمی خدمات کشوری (مکتب ملکیه شاهانه)
۳۷۲	۳۸	۳۳۴	مدرسه حقوق (مکتب حقوق شاهانه)
۴۶۳	۳۳۶	۱۲۷	مدرسه پزشکی کشوری (طیبه ملکیه شاهانه)
۱۲۵	-	۱۲۵	دانشسرای مردان (دارالمعلمین)
۱۴۳	۸۶	۵۷	مدرسه هنرهای زیبا (صنایع نفیسه)
۱۱۸	۴	۱۱۴	مدرسه بازرگانی (تجارت حمیدی)
۸۹۹	۳۱۷	۳۸۲	دبیرستان غلظه سرای (مکتب سلطانی)
۳۵۰	-	۳۵۰	دانشسرای زنان (دارالمعلمات)
۴۲۱	-	۴۲۱	مدرسه ایتم (دارالشفقه)
۶۰	۹	۵۱	مدرسه دامپزشکی (ملکیه بیطار)
۷۳	۱۴	۵۹	مدرسه کشاورزی (حلقلی زراعت مکتبی)
۲۵۲	۳۲	۲۲۰	مدرسه حرفه و صنعت (مکتب صنایع)
۲۷۷	-	۲۷۷	دانشسرای تربیت معلم برای دوره ابتدایی
۱۶	-	۱۶	مدرسه کر و لالها
۵۸۱۸	-	۵۸۱۸	مدارس خصوصی و اختصاصی در استانبول
۱۳۵۸۵۰۸	۴۴۱۴۶۸	۹۱۷۰۴۰	جمع کل

شمار کل	غیرمسلمانان	مسلمانان	
۶۶۵۳۳۶			جمعیت کل افراد مدرسه‌رو (۵ تا ۲۵ سال)
۱۹۰۵۰۳۰۷	۴۹۳۸۳۶۲	۱۴۱۱۱۹۴۵	جمعیت کل امپراتوری (۱۸۹۵)

دیوانیان جدید عثمانی (مأموران) که تحصیلات و امنیت فراهم شده در دوره تنظیمات را با سنتهای دیوانی بجا مانده از ادوار گذشته با هم در آمیخته بودند، دچار احساس خودبینی و خودسری در مقامهایشان شدند؛ در آنان همچنین این احساس اطمینان به وجود آمده بود که فکر می کردند تنها آنان هستند که بهتر از هر کس دیگر خبر و صلاح ملت و کشور را طلب می کنند.

طبقه متوسط جدید

سلطه مأموران بر حکومت و جامعه عثمانی، مخالفت طبقه متوسط جدید را که در نیمه دوم قرن نوزدهم به صورت عامل سیاسی مهمی در عرصه قدرت ظهور می کرد، برانگیخت. در جامعه سنتی عثمانی سهم عمده ثروت از زمین کسب می شد و دارایی سلطان و طبقه حاکم از درآمدهای زمین ناشی می شد در حالی که سرمایه مردم تنها از طریق تجارت و صنعت تأمین می گردید. اما با شروع قیامهای جلالی و ظهور مقامهای برجسته در عرصه قدرت طی قرن هجدهم و تداوم آن با آهنگی سریعتر در قرن نوزده، عوامل سیاسی و اقتصادی جدیدی بروز کرد که به تمرکز هر چه بیشتر زمینهای خصوصی و ثروت تجاری و انحصار آن در دست گروهی انجامید که رفته رفته طبقه متوسط جامعه عثمانی را به وجود می آورد. کاهش اقتدار دولت موجب شد که مقامهای ولایتی بسیاری از مقاطعه‌ها و فیقها را به تصرف خود در آورند و بدینسان با در اختیار گرفتن املاک وسیع شالوده قدرت خود را تحکیم کنند. درآمدهای کسب شده هنوز بیش از هر منظور دیگر در جهت مقاصد سیاسی و استقرار دولتها و ارتشها به کار می رفت. اما زمانی که محمود دوم مقامهای محلی را در سالهای آخر حکومت خود سرکوب کرد و به مصادره تیولها پرداخت، املاک وسیعی که اسماً به دولت باز گردانده می شد، در واقع در انحصار مقاطعه دارانی باقی می ماند که از درآمدهای حاصل از زمینها در توسعه بنگاههای اقتصادی و تجاری استفاده می کردند؛ بنگاههایی که توسعه آنها به نوبه خود موجب افزایش باز هم بیشتر ثروت آنان می شد. طبقه جدید و ثروتمند ولایات که از تجار، صرافان، مقامهای حکومتی یا حتی از اعضای پادگانهای محلی یا مالکان تیولها بودند، در این زمان اهالی (به معنی مردم) یا

اشراف نامیده می شدند و رفته رفته خواستار قدرت سیاسی همپای قدرت اقتصادی خود شدند. این ادعا زمانی مطرح شد که مردان تنظیمات کوشیدند قدرت حکومت مرکزی را برخلاف منافع اشراف قدیمتر، بقایای ینی چریها، اقوام عشایری و علما که دخالت تنظیمات را در اجرای عدالت و نیز در امر آموزش جامعه اسلامی محکوم می کردند، گسترش دهند. مردان تنظیمات با استفاده از طبقه تازه گسترش یافته «مردم» در مقابل عناصر قدیمی قدرتمند، آنان را در شوراهای اداری وارد کردند و بدینسان اقتدار مورد ادعایشان را به آنان عطا کردند.

قانون اراضی سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م (اراضی قانون نامه‌سی) نخستین تلاش تنظیمات در تحکیم پیروزیهایش بر قدرت مداران قدیمی بود. در واقع، خواست اصلی تنظیمات آن بود که مالکیت دولت را بر املاک سلطنتی مجدداً تحکیم کند؛ املاکی که طی قرن‌ها به طریقی از نظارت حکومت خارج شده بود. این املاک نه فقط زمینهایی را که در این زمان در مالکیت خصوصی افراد بود، بلکه زمینهایی را که مالیات آنها در ازای ارائه خدماتی ویژه به دولت بخشوده شده بود و همچنین نواحی تعیین شده به عنوان مراتع عمومی را شامل می شد. به همین منظور بود که همه مالیاتهای قدیمی وضع شده بر زمینها منسوخ و به جای آن مالیات ساده ۱۰ درصد محصول کشاورزی وضع شد که همه محصولات کشاورزی را بی توجه به محل زمین مزروعی یا مالک آن، شامل می شد. مقوله قدیمی اسلامی در باب مالکیت زمین جای خود را به پنج مقوله جدید داد که انواع اصلی مالکیتهای متداول در آن زمان را منعکس می کرد. (۱) مالکیت خصوصی (مُلک)، (۲) مالکیت دولتی (میری)، (۳) زمینهای وقفی (وقف)، (۴) زمینهای عمومی (متروک) و (۵) زمینهای بایر یا غیر قابل کشت (موات). نظامنامه جدید ثبت اراضی (تاپونظامنامه‌سی) تدوین شد تا قانون اراضی را به مرحله اجرا گذارد؛ اجرای این قانون مستلزم آن بود که همه زمینها و اموال ولایات مطابق قوانین جدید تنظیمات ثبت شود و هر فرد یا نهاد مدعی مالکیت می بایست با اسناد رسمی ادعای خود را ثابت می کرد و در غیر این صورت سند مالکیت جدیدی (تاپوسندی) صادر و در دفاتر ثبت اراضی ثبت می شد.

اما همین که مالکیت زمین ثابت می شد، مالکان خصوصی با اختیاراتی بسیار بیشتر از گذشته زمینهای خود را به دیگران اجاره می دادند یا این که به وارثان خود واگذار می کردند؛ البته تا آن زمان که آنان زمین را کشت می کردند و مالیاتهای وضع شده را به دولت می پرداختند. هیچ محدودیت عملی برای وسعت املاک تعیین نشد و در واقع هیچ سازمان دولتی واقعی تأسیس نشد که بر انجام تعهدات مالکان در ازای برخورداری از حق مالکیت نظارت کند. با گذشت زمان، اشراف جدید روستایی توانستند که با استفاده از قانون اراضی بر اقتدار خود بیفزایند؛ آنان با استفاده از اسناد جعلی مالکیت خود را اثبات می کردند و حقوق خود را افزایش می دادند چندان که می توانستند این املاک را به دیگران بفروشند یا آنها را به

خویشاوندان دور خود بسپارند و با درازای بیشترین مبلغ به مزایده گذارند و دیگر این که آنان این حقوق را برای خود محفوظ می‌داشتند بدون آن که به وظیفه‌شان در به زیر کشت بردن زمینها تا حد مقرر قانونی، توجهی داشته باشند. مأموران حکومتی چندان در طمع کسب منافع مالی بودند که با تأیید امتیازات یادشده یا نادیده گرفتن تخلف مالکان، با آنان همکاری می‌کردند. اگرچه بیشتر املاک روستایی جزو اموال سلطنتی محسوب می‌شد، در عین حال اجرای دقیق قانون اراضی می‌توانست از بسیاری از اعضای طبقه متوسط جدید خلع مالکیت کند. اما در عمل، مقصود نظامنامه جدید ثبت و ممیزی اراضی نادیده گرفته شد و در بیشتر موارد هیچ تفاوتی میان زمینهای دولت و خصوصی گذاشته نشد. مالکان هر دو دسته زمینها در نحوه استفاده از زمینها و یا واگذاری آنها آزاد بودند و بدینسان املاک خصوصی هرچه وسیعتری ایجاد می‌شد که افراد ثروتمند و خانواده‌هایشان بر آنها نظارت داشتند؛ این افراد که در این زمان معمولاً آقا نامیده می‌شدند قدرت سیاسی بسیار فراتر از مالکان تبولها در اوج اقتدارشان کسب کردند.

مردان تنظیمات کوچکترین توجهی به امر مهار کردن این گرایش در کشور نداشتند و برعکس با تشویق این روحیه می‌کوشیدند که تولید کشاورزی را افزایش دهند. در حالی که تصور می‌شد کشاورزان نخستین کسانی بودند که از اقدامهای اتخاذشده وزارت کشاورزی به منظور توسعه شیوه‌ها و ابزار کشاورزی سود می‌برند، تأسیس بانکهای اعتباری کشاورزی ولایات (مملکت سندیکری) - اگرچه برای کمک به کشاورزان صورت گرفته بود - در واقع به سود مالکان زمینهای بزرگ که می‌توانستند به بهترین شکل از این اعتبارات بانکی استفاده کنند، تمام شد. افزایش محصولات کشاورزی بر ثروت طبقه متوسط روستایی و همچنین بر ثروت خزانه افزود و این خود اقتدار طبقه متوسط را طی قرن تحکیم می‌کرد.

مهاجرت به امپراتوری: مشکل پناهندگان

اگر هجوم سیل آسای پناهندگانی که نیروی کار مورد نیاز را تأمین می‌کردند نبود، زمینهای کشاورزی کاملاً به زیر کشت نمی‌رفت و طبقه متوسط روستایی شکل نمی‌گرفت. نیاپستی فراموش کرد که روستاهای عثمانی از حدود قرن هفده در اثر سوءمدیریتها، جنگ، قحطی و طاعون وسیعاً خالی از سکنه شده بود. اما با شروع سالهای دهه ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م، هزاران تن از پناهندگان در گریز از فشارها و قتل‌عامها به داخل امپراتوری سرازیر شدند. با تصویب قانون نامه پناهندگان (مهاجرین قانون‌نامه‌سی) در سال ۱۲۷۴ هـ. ق / ۱۸۵۷ م، مقرر شد که به خانواده‌ها و گروههای مهاجری که از حداقل سرمایه برخوردار بودند (این حداقل ۶۰

سکه طلای مجدیه [۹] معادل ۱۵۰۰ فرانک فرانسه در آن روزگار، تعیین شده بود (زمینهای دولتی داده شود و در صورتی که در روملی سکونت گزینند برای مدت ۶ سال و اگر در آناتولی اقامت یابند برای مدت ۱۲ سال از تعهدات مالیاتی و خدمت سربازی معاف شوند. آنان موظف بودند که زمینهای واگذار شده را کشت کنند و برای مدت ۲۰ سال حق فروش یا ترک آن را نداشتند؛ بدینسان مهاجران بندگان سلطان می شدند و قوانین و احکام حقوقی وی را گردن می نهادند. این مهاجران در عقاید مذهبی خود آزاد بودند و با هر عقیده و مذهبی می توانستند در محل اقامت خود در صورتی که عبادتگاهی وجود نمی داشت، کلیساها و پرستشگاههای مخصوص خود را بنا کنند. اخبار این فرمان وسیعاً در سراسر اروپا منتشر شد و گروههای گوناگونی که نمی توانستند در سرزمین خود قطعه زمین و رفاه و آرامشی کسب کنند، از این تقاضا بیدرنگ استقبال کردند. برای رسیدگی به تقاضاهای ارسالی و اسکان پناهندگان، در سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، کمیسیون پناهندگان (مهاجرین کمیسیون) نخست در وزارت تجارت و سپس در جولای ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م به صورت نهادی مستقل تشکیل شد.

این تدابیر در واقع واکنشی دیر هنگام در برابر ورود سیل آسای مهاجرین به داخل کشور بود که از مدتها قبل آغاز شده بود. بیشتر پناهندگان از سرزمینهای ترک، تاتار و قفقاز واقع در شمال و غرب دریای سیاه و دریای خزر که به تصرف روسها در آمده بود، به داخل کشور می آمدند. اگرچه روسها هیچ سیاستی رسمی مبنی بر بیرون راندن این اقوام مسلمان از سرزمینهایشان اتخاذ نکرده بودند، پس از معاهده ادرنه (۱۲۴۵ ه.ق / ۱۸۲۹ م) حکومتهای مسیحی تحمیل شد. در کریمه (۱۱۹۸ ه.ق / ۱۷۸۳ م)، در نواحی باکو و کوبان (۱۲۱۱ ه.ق / ۱۷۹۶ م)، در نخجوان و قفقاز شرقی (۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م) و مآلاً در آناپا و پوتی، واقع در شمال شرقی دریای سیاه، هزاران تن از مسلمانان را چندان تحت فشار قرار دادند که آنان را بدون هیچ مجوز یا پذیرش ویژه ای، مجبور به مهاجرت به داخل قلمرو عثمانی کردند. حتی پیشتر از آن، صدها تن از «مؤمنان قدیمی» روسی را که در نتیجه اصلاحات پتر و کاترین گریخته بودند، در دوبروجا و در امتداد ساحل دانوب واقع در نزدیکی دریای سیاه اقامت گزیدند. بین سالهای ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م و ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۰ م، هزاران تن از مهاجران غیرمسلمان و همچنین رهبران سیاسی و روشنفکرانی که از سرکوب ناشی از قیامهای ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م خاصه از مجارستان، بوهم و لهستان گریخته بودند، به گروه مهاجران قبلی ملحق شدند. در حالی که بسیاری از این افراد جذب زندگی شهری عثمانی شدند، چنان که در

آینده خواهیم دید، بسیاری نیز در سلک کشاورزان و مدیران مزارع ایجاد شده از سوی مالکان بزرگ هم به امر توسعهٔ املاک و افزایش داراییها و هم به پیشرفت کشاورزی کمک کردند. پس از جنگ کریمه نه فقط به دلیل تصویب قانون نامه مهاجران، بلکه به دلیل فشارها و آزار و اذیتهایی که در سایر مناطق اروپا اعمال می شد، جریان ورود پناهندگان به داخل امپراتوری شدت گرفت. جنگ خود سبب شد که روسها سیاست انعطاف پذیری نسبی در برابر تاتارها و قفقازها را ترک و سیاست جدید اعمال فشار شدید و بیرون راندن آنان از سرزمینهای بومی شان به مناطق دورافتادهٔ صربستان و حتی شرق دور را اتخاذ کنند. در نتیجهٔ این سیاست، مهاجرت توده‌ای به داخل قلمرو عثمانی و اغلب به تشویق روسها آغاز شد، چرا که آنان با خوشحالی از این که از مردم کهنه گرای منطقه خلاص می شوند، می توانستند فرهنگ روسی و مسیحی را هرچه بیشتر بر نواحی جنوبی امپراتوری جدید خود حاکم کنند. ما ارقام کلی از مجموع پناهندگانی که در این برهه به امپراتوری وارد شدند در اختیار نداریم، اما از ارقام پراکنده می توانیم حدس بزنیم که شمار مهاجران وارد شده به خاک عثمانی بسیار زیاد بوده است. در فاصلهٔ سالهای ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۴ م تا ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م، حدود ۱۷۶۷۰۰ تن از تاتارها به آناتولی مرکزی و جنوبی وارد شدند. طی دههٔ پس از آن، تقریباً یک میلیون نفر دیگر به سرزمین عثمانی مهاجرت کردند که یک سوم از آنان در روملی سکونت گزیدند و بقیه در آناتولی و سوریه مستقر شدند. تنها از منطقه کریمه از سال ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۴ م تا ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م، ۱/۴ میلیون نفر تاتار به قلمرو امپراتوری عثمانی وارد شدند. علاوه بر این، مهاجرت اسلاوها که پیش از جنگ کریمه آغاز شده بود، تشدید شد. قزاقهای فراری از ارتش روسیه با استفاده از قانون نامهٔ مهاجران به صورت کشاورز در مقدونیه، تراکیه و آناتولی غربی سکنتی گزیدند. هزاران تن از بلغارها که برخی از آنان را روسها خود به جای تاتارها در کریمه مستقر کرده بودند، در این برهه نسبت به محیط بیگانه خود واکنش نشان می دادند و رفته رفته اجازه یافتند که به سرزمینهای بومی خود در امپراتوری عثمانی مراجعت کنند. طی سالهای نخست حکومت عبدالحمید دوم، بیشتر تحت تأثیر جنگ روسیه - ترکیه و خودمختاری اعطاء شده به بلغارستان و رومانی، نظارت یافتن اتریش بر بوسنی و هرزگوین و واگذاری دوبروچای شمالی به رومانی و مقدونیه شمالی به صربستان، مهاجرت انبوه مسلمانان تداوم یافت. بنابر آمار رسمی کمیسیون مهاجرت، بیش از یک میلیون تن از مهاجران در فاصلهٔ سالهای ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م و ۱۳۱۳ هـ. ق / ۱۸۹۵ م به امپراتوری وارد شدند (چنان که در جدول ۴ - ۲ نشان داده شده است). از این روی، شمار مسلمانان ذکور طی سالهای ۱۲۴۷ هـ. ق / ۱۸۳۱ م تا ۱۳۰۰ هـ. ق / ۱۸۸۲ م (چنان که در جدول ۵ - ۲ نشان داده شده است)، دو برابر شد و نسبت مسلمانان به غیرمسلمانان به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

جدول ۴-۲؛ پناهندگان وارد شده به امپراتوری^{۱۰۰} ۱۳۱۴ - ۱۲۹۷ هـ.ق / ۱۸۹۶-۱۸۷۹ م

شمار خانوارها	جمعیت کل	سال
۶۹۰۰۰	۲۷۶۳۸۹	۱۸۷۶
۴۹۰۰۰	۱۹۸۰۰۰	۱۸۷۷
۱۹۰۱۰۰	۷۶۰۰۰	۱۸۷۸
۵۰۳۲۴	۲۰۰۷۶۳	۱۸۷۹
۳۰۴۶۰	۱۳۸۹۸	۱۸۸۰
۳۰۷۸۰	۲۳۰۰۹۸	۱۸۸۱
۶۰۳۹۶	۳۳۰۹۴۱	۱۸۸۲
۲۰۶۹۰	۱۳۰۷۴۸	۱۸۸۳
۲۰۸۱۶	۱۳۰۵۲۲	۱۸۸۴
۲۰۸۰۷	۱۳۰۳۶۵	۱۸۸۵
۲۰۶۱۴	۱۲۰۰۸۴	۱۸۸۶
۲۰۰۹۲	۱۰۰۱۰۷	۱۸۸۷
۲۰۵۰۶	۱۱۰۷۵۳	۱۸۸۸
۶۰۱۳۵	۲۸۰۴۵۱	۱۸۸۹
۴۰۸۳۵	۲۳۰۲۲۰	۱۸۹۰
۳۰۰۲۴	۱۳۰۷۷۸	۱۸۹۱
۳۰۹۰۱	۱۸۰۴۳۷	۱۸۹۲
۳۰۷۱۵	۱۸۰۷۷۸	۱۸۹۳
۲۰۸۸۸	۱۴۰۰۴۰	۱۸۹۴
۱۰۲۳۷	۶۰۶۴۳	۱۸۹۵
۱۰۲۲۴	۵۰۸۴۶	۱۸۹۶

جدول ۵-۲؛ جمعیت ذکور امپراتوری عثمانی ۱۰۱ ۱۳۲۴-۱۲۴۷ ه.ق / ۱۹۰۶-۱۸۳۱ م

جمعیت ذکور روملی			جمعیت ذکور آناتولی			
جمعیت کل	غیرمسلمانان	مسلمانان	جمعیت کل	غیرمسلمانان	مسلمانان	سال
۱۳۶۹۷۶۶	۸۵۶۳۱۸	۵۱۳۴۴۸	۲۳۸۳۸۷۶	۳۹۵۸۴۹	۱۹۸۸۰۲۷	۱۸۳۱
-	-	۸۷۳۰۷۷	-	-	۳۱۰۱۹۸۰	۱۸۴۳
۱۷۵۷۱۸۴	۸۱۰۵۲۵	۹۴۶۶۵۹	۶۶۴۱۸۲۵	۱۲۶۲۶۰۰	۵۳۷۹۲۲۵	۱۸۸۲
۲۴۲۳۹۴۰	۱۱۸۶۶۱۵	۱۲۳۷۳۲۵	۷۳۰۵۶۲۸	۱۲۲۱۲۰۹	۶۰۸۴۴۱۹	۱۸۹۵
۲۳۶۶۰۳۱	۱۱۸۶۸۸۰	۱۱۷۹۱۵۱	۸۳۲۸۱۷۶	۱۴۸۱۸۳۶	۶۸۴۶۳۴۰	۱۹۰۶

مهاجران در سراسر امپراتوری پراکنده شدند؛ بسیاری از آنان در روستاهای متروک سکونت گزیدند و برخی در آناتولی شرقی خاصه در کیلیکه مستقر شدند که این خود به بروز نزاع میان آنان و عشایر منطقه انجامید. بسیاری از ساکنان منطقه به صورت کارگران مزدور به خدمت زمین داران بزرگ درآمدند. بقیه مهاجران در قطعه زمینهایی که بنا بر قانون مهاجرت سال ۱۲۷۴ ه.ق / ۱۸۵۷ م به آنان تعلق گرفت، سکونت یافتند. اما بیشتر افراد یادشده مآلاً مجبور شدند که املاک خود را به دلیل شیوه‌های عقب مانده کشاورزی، سوءمدیریت، بیماری، حمله‌های قبایل بدوی، ابراز دشمنی از سوی کشاورزان قدیمتر، به زمینداران بزرگ بازگردانند و سوءاستفاده اشرف از موقعیتی که در شوراهای اداری و اجرایی داشتند، تقریباً ادامه فعالیت زمینداران کوچک را غیرممکن کرد. هنگامی که چرکسها و برخی از تاتارهای نوگی ساکن در بلغارستان، رفتار ایللیاتی سنتی خود را از سر گرفتند و به ساکنان جدیدو کشاورزان قدیمی منطقه حمله ور شدند، وضع نامساعدتر شد. برخی از ساکنان مسلمان با یادآوری آزار و اذیتهایی که آنان را از سرزمینهایشان در کشورهای مسیحی بیرون رانده بود، به انتقامجویی از همسایگان غیرمسلمان خود پرداختند، به شیوه‌ای که تا آن زمان در تاریخ عثمانی نمونه‌ای نداشت. اگرچه مالکان از کار ارزان برخوردار شدند، پیامدهای نامطلوب سکونت انبوه پناهندگان در حومه‌ها به بروز مجادلات جدید در میان طبقات مردم انجامید و دشمنیهای میان کشاورزان و عشایر تا قرن حاضر ادامه یافت.

اصلاحات حقوقی و قانونی

بسیاری از جمعیت اسکان یافته در کریمه و بالکان، اشراف و بازرگانانی بودند که دست کم بخشی از اموال قبلی خود را به طلا و اشیای قیمتی دیگر تبدیل کرده بودند؛ سرمایه‌ای که از آن برای اشتغال در تجارت و صنعت در موطن جدیدشان استفاده کردند و در میان افراد طبقه جدید مسلمان شهری که در حال شکوفایی بود، به صورت عناصری فعال و برجسته ظاهر شدند. عوامل زیادی در سیر این تحول دخالت داشت. فرمان گلخانه با تأکیدی که بر صیانت جان و مال اتباع داشت، جذابیت سرمایه‌گذاری و سرمایه‌داری را برای مسلمانان بیش از گذشته می‌کرد؛ بیشتر از آن زمانی که حکومت مشکلات مالی خود را با مصادره اموال ثروتمندان حل می‌کرد و تنها بازرگانان خارجی و افراد تحت‌الحمايه آنان از تحمیلات حکومت برکنار می‌ماندند. تأسیس بانک عثمانی (عثمانلی بانکسی) در سال ۱۲۷۳ هـ.ق / ۱۸۵۶ م، به مثابه منبعی اصلی سرمایه‌مخاطره‌آمیز و همچنین وجوه اضطراری مورد نیاز حکومت را فراهم می‌کرد. روحیه جدید سوداگری در نتیجه مفاد فرمان سال ۱۲۷۳ هـ.ق / ۱۸۵۶ م تقویت شد. در این فرمان آمده است:

همه اختلافات تجاری و جنایی فی‌مابین مسلمانان و مسیحیان یا سایر اتباع غیرمسلمان، میان مسیحیان و سایر اتباع غیرمسلمان وابسته به ملت‌های مختلف بایستی به محاکم مختلط (مختلط دیوانلر) ارجاع داده شود. این محاکم برای رسیدگی به پرونده‌ها جلسه‌هایی عمومی برگزار خواهند کرد. افراد شاکی و متهم بایستی با یکدیگر روبرو شوند و شهود شهادت دهند و مطابق با سنت‌های مذهبی و فرقه‌ای خود سوگند یاد کنند. پرونده‌های مربوط به امور مدنی مطابق با قوانین و نظامنامه‌های مجالس مختلط (مختلط مجلس لور) و در حضور حکمران و قاضی محلی، منطبق با شریعت و مقررات رسیدگی خواهد شد؛ و این قوانین در همه این دادگاهها و مجلسها اجرا خواهد شد. در صورتی که دعوی خصوصی از قبیل مسائل مربوط به وراثت میان دو طرف بروز کند که هر دو مسیحی یا از دیگر اتباع غیرمسلمان قلمرو سلطان باشند، بنا بر پیشنهاد طرفین دعوا به حوزه قضایی اسقف و یا رهبران و شوراهای ملتها ارجاع داده خواهد شد...^{۱۰۲}

حتی پیش از اعلام فرمان جدید، مجموعه کاملی از قوانین و مقررات غیردینی که بیشتر براساس قوانین مشابه در کشورهای اروپایی تدوین شده بود، اجرا می‌شد؛ براساس این قوانین اتباع عثمانی خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان با احساس امنیت و اطمینان از این که اخاذیهای گذشته از میان رفته است، حق فعالیت داشتند و می‌توانستند از بنگاههای تجاری یا مهارتهای

شغلی خود بی هیچ محدودیتی کسب ثروت کنند. این نکته بویژه در مورد قانون نامه جزایی سال ۱۲۵۹ هـ. ق / ۱۸۴۳ م (جزا قانون نامه سی) که در سالهای ۱۲۶۸ هـ. ق / ۱۸۵۱ م و ۱۲۷۴ هـ. ق / ۱۸۵۷ م در آن اصلاحاتی انجام شد، صدق می کرد؛ این قوانین اقتدار دیوانیان را در تفسیر قوانین قضایی محدود می کرد. با تصویب قانون نامه تجاری سال ۱۲۶۷ هـ. ق / ۱۸۵۰ م (تجارت قانون نامه سی) که در سال ۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م در آن تجدیدنظر شد و همچنین تصویب قانون نامه تجاری دریای (تجارت بحریه قانون نامه سی) محیط امنی برای گسترش تجارت فراهم شد. مجموعه مستقلی از دادگاههای مختلط تجاری در سال ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م شروع به کار کرد؛ نظامی که مقصودش تقویت این قوانین بود و در سال ۱۲۷۹ هـ. ق / ۱۸۶۲ م پس از اجرای دوباره قوانین تجاری تجدید سازمان شد. در دادگاههایی که براساس نظام جدید تشکیل شد، سه قاضی از سوی حکومت و چهار ارزیاب (مقوم) به نمایندگی از سوی بازرگانان عثمانی و اروپایی شرکت داشتند. در مورد دعاوی و پرونده هایی که هم به افراد عثمانی و هم به خارجیها مربوط می شد، اتباع خارجی دو تن از اعضای مهم جامعه خود را در مقام ارزیابهای قاضی برمی گزیدند تا در مورد منافع گروهی خود و اجرای قوانین در صدور احکام مربوطه اطمینان حاصل کنند. دادگاههای مختلط تجاری در رسیدگی به همه انواع دعاوی تجاری از اختیارات نامحدودی برخوردار بود، در حالی که در مورد دعاوی مدنی که به املاک و مستغلات مربوط نمی شد، اختیارات حقوقی آنها دعاوی به ارزش بیش از ۱۰۰۰ غروش را در برمی گرفت. بنابراین، دادگاههای مختلط تجاری برای اجرای قانون نامه های تدوین شده به سبک قوانین اروپایی در دادگاههایی که در اصل براساس الگوهای اروپایی تأسیس و با شیوه های اروپایی اداره می شد، تجربیاتی در مفاهیم مربوط به روش و عرف قضایی غیردینی کسب کردند. این دادگاههای مختلط چندان موفق بودند که پس از جنگ کریمه به منظور تحقق وعده هایشان مبنی بر تساوی همه اتباع عثمانی که در فرمان اصلاحات سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م تصریح شده بود، پس از تجدید سازمان گسترش یافتند و علاوه بر آن دادگاههای مختلط جداگانه ای ایجاد شد تا به پرونده های اختلافات مدنی و جزایی مربوط به مسلمانان و غیرمسلمانان رسیدگی کند. تکمیل نظام حقوقی غیردینی در سال ۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۶۹ م خاتمه یافت؛ در این سال بود که شبکه دادگاههای نظامیه تحت مدیریت احمد جودت پاشا که در مقام وزیر دادگستری وقت فعالیت داشت، شروع به کار کرد. سلسله مراتبی از دادگاههای غیردینی ایجاد شد که پایینترین سطح آن شورای بزرگان ناحیه بود و سپس به مرحله دادگاههای قضا، سنجاق و مراکز ولایات می رسید. نظام جدید از اقتدار و نظارت قضایی محاکم شرع کاست، اما تداوم برخورداری از حق انتصاب قاضیان و نظارت بر دادگاهها که از سوی شیخ الاسلام به علما تفویض شده بود، آنان را تسکین می داد. در سال ۱۲۷۸ هـ. ق

۱۸۶۱ م قوانین جدید آیین دادرسی مربوط به دادگاههای جزایی (۱۲۹۸ ه.ق / ۱۸۸۰ م) و دادگاههای مدنی (۱۲۹۹ ه.ق / ۱۸۸۱ م) صادر شد که همگی عمده تحت تأثیر قوانین ایتالیا و فرانسه تدوین شده بود. دادگاههای جدید برای توده مردم، مسلمان و غیرمسلمان، چندان کارآمد بود که حتی علما که اقتدار انحصاری آنان بر دستگاه سنتی قضایی رو به زوال بود، نتوانستند اعتراضی بسیار جدی ابراز دارند.

با اجرای قانونی که به خارجیان اجازه می داد که در امپراتوری عثمانی املاک داشته باشند. (۱۰ ژوئن ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م)، بویژه فعالیتهای تجاری و صنعتی خارجیان بیشتر رونق گرفت و قدرتهای اروپایی در مقابل این امتیاز را دادند که پرونده های مربوط به چنین املاکی همچون پرونده های اتباع سلطان مطابق با همان قوانین و در همان دادگاهها رسیدگی شود و بدینسان امتیازات کاپیتولاسیون محدود شد. نظام قضایی عثمانی نه فقط با ایجاد دادگاههای جدید بلکه با صدور مجموعه قوانین عمومی (دستور) و قوانین مدنی عثمانی (مجله) تغییر یافت؛ مجموعه قوانین عمومی در سال ۱۲۸۲ ه.ق / ۱۸۶۵ م اعلام شد و قوانین مدنی عثمانی که تفسیر حنفی را از احکام شریعت به صورتی مدون از دیدگاهی جدید ارائه می کرد، در کمیسیون تحت نظارت احمد جودت و در فاصله سالهای ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م تا ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۸ م، تکمیل شد.^{۱۰۳}

نوسازی ارتباطات

گسترش سرمایه گذاری خصوصی در امپراتوری عثمانی بدون پیشرفت ارتباطات امری غیرممکن بود. مردان تنظیمات نتوانستند اهمیت ارتباطات پیشرفته را در افزایش کارایی حکومت و همچنین کمک به اقتصاد کشور سریعاً دریابند. پیش از جنگ کریمه تقریباً کاری انجام نشده بود، به استثنای آن که در سال ۱۲۴۴ ه.ق / ۱۸۲۸ م شبکه جدید پستی با برقراری یک مسیر ارتباطی میان استانبول و ازمیر آغاز به کار کرد و سپس بتدریج نخست به ادرنه و بعدها تا سال ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م به سایر شهرهای مهم امپراتوری گسترش یافت؛ در امتداد جاده های اصلی کشور مراکز پستی ایجاد شد و وضع جاده ها بهبود یافت تا این که برنامه های پستی مطابق معمول خود انجام شود. اما در مورد جاده های دیگر کشور کار چندانی صورت نگرفت. کشتیهای بخار نتوانستند لاقل در بنادر مهم کشور خدمات بسیار منظمتر و سریعتری ارائه دهند و آغاز فعالیتهای آنها طی قرن نوزدهم با گسترش خطوط هوایی در قرن بیستم قابل مقایسه است. محمود دوم یک کشتی بخار برای استفاده شخصی در تنگه بوسفور و دریای مرمره، خریداری کرد. وی همچنین برای تشکیل ناوگان عثمانی چندین کشتی بخار ساخت و یا خریداری کرد؛ کشتیهایی که بعدها به کوشش امیر مصر، مصطفی فاضل پاشا، (۱۲۶۰ ه.ق

۱۸۴۴ م) به صورت شرکت فواید عثمانیه سازمان یافت و خدمات رسمی خود را از استانبول به جزایر دریای سیاه، اژه و همچنین مرمره آغاز کرد. شرکت فواید عثمانیه که شرکتی ملی بود، پس از چندین تغییر نام تحت عنوان دنیز جیلیک بانکسی (بانک دریایی) تا دوره جمهوری باقی ماند. از همان آغاز یعنی از سال ۱۲۴۱ ه. ق / ۱۸۲۵ م شرکت اتریشی لوید و همچنین شرکت‌های فرانسوی، روسی و انگلیسی که کشتیهایشان نه فقط میان بنادر اروپایی، بلکه میان بنادر داخلی عثمانی نیز تردد می کردند، رقابت با شرکت عثمانی را آغاز کردند. شرکت فواید عثمانیه همچنین خدمات حمل و نقل سیاستمداران و بازرگانان ثروتمند عثمانی را به منطقه بوسفور - منطقه ای که این افراد هنوز منازل مسکونی خود را در آن حفظ کرده بودند - برعهده گرفت. خطوط بریتانیایی و روسی که با شرکت عثمانی در رقابت بودند، در مسیر بوسفور نیز فعالیت داشتند؛ اما پس از تأسیس شرکت کشتیرانی عثمانی، شرکت خیریه، به کوشش حسین حقی پاشا و نیز همراهی مصطفی رشید پاشا که حق انحصاری این مسیر به وی واگذار شد، شرکت‌های رقیب انگلیسی و فرانسوی برچیده شدند. شرکت خیریه تحت همین عنوان تا سال‌های تأسیس جمهوری ترکیه و حتی پس از آن که در بانک دریایی ادغام شد، باقی ماند.

تنها پس از جنگ کریمه بود که در گسترش انواع دیگر ارتباطات پیشرفتهای مهمی صورت گرفت. تلگراف که در سال ۱۲۵۳ ه. ق / ۱۸۳۷ م به کوشش ساموئل مورس اختراع شد، طی جنگ کریمه از طریق بریتانیا و فرانسه (۱۲۷۱ ه. ق / ۱۸۵۴ م) به امپراتوری راه یافت. این کشورها یک کابل زیردریایی از بالک لاو در کریمه به استانبول و یک خط زیردریایی از استانبول به وارنا و سپس خط دیگری از بوخارست به وین کشیدند؛ خط دیگری نیز به کوشش حکومت عثمانی و فرانسه به صوفیه، بلغراد و پاریس کشیده شد که اخبار جنگ را هرچه سریعتر به اروپای غربی منتقل می کرد. پس از جنگ کریمه، تجهیزات و متصدیان متخصص تلگراف هسته اداره خدمات تلگراف عثمانی را تشکیل دادند که رشید نخست آن را در تشکیلات وزارت اعظم واقع در باب عالی مستقر کرد تا از این طریق حکومت مرکزی در تماس مستقیم و فوری با مقامهای ولایات قرار گیرد. تنها مدتی بعد بود که با تأسیس اداره تلگراف در وزارت «فوائد عامه»، تلگراف به صورت وسیله ای عمومی در خدمت مردم قرار گرفت. طی دهه های بعد، خطوط تلگراف در بیشتر نواحی روملی و آناتولی برقرار شد. کابلهای زیردریای استانبول را به آناتولی و اسکندریه مربوط می کرد و بدینسان شبکه ای سراسری از لندن به تهران ایجاد شد. پیامها نخست به زبان فرانسه و عثمانی مخابره می شد؛ پیامهای مخابره شده به زبان عثمانی با حروف لاتین ثبت می شد تا این که ماشین چاپ عثمانی (با ۴۲۸ نوع حروف چاپی) بدین منظور اختراع شد. نظامنامه مربوط به تلگراف عثمانی (۱۳ اکتبر ۱۲۷۶ ه. ق / ۱۸۵۹ م) اداره تلگراف را موظف می کرد که در مخابره پیامها نخست

پیامهای دولتی (که بدون دریافت هزینه انجام می شد) و سپس به ترتیب اهمیت پیامهای ارسالی به نمایندگان خارجی، بازرگانان و افراد خصوصی را در اولویت قرار دهد و ارسال پیامهای رمزی را تنها در مورد پیامهای دولتی تصریح می کرد. یک مدرسهٔ مخبرات و سازمان مسؤل تعمیر و حفاظت که احداث و نگهداری و حفاظت خطوط تلگراف در سراسر امپراتوری برابر با برعهده داشت، تأسیس شد. بنابراین، طی مدتی کوتاه، مردان تنظیمات وسایل لازم به منظور نظارت بر کار گزاران عثمانی و هدایت و رهبری آنان را، بی توجه به وضع حمل و نقل زمینی، در اختیار داشتند و این به آنان امکان می داد که بسیار پیش از گذشته نظارت مستقیم خود را اعمال کنند. تلگراف همچنین به اقتصاد عثمانی کمک کرد، بویژه این که به بازرگانان امکان می داد که بدون صرف وقت زیاد که در گذشته مانع فعالیتهای آنان می شد، به خرید و فروش کالا و سایر معاملات تجاری خود پردازند.^{۱۰۴}

شبکه های پست و تلگراف بیشتر در پایتخت عثمانی گسترش می یافت و شرکتهای کشتیرانی عثمانی توانستند که به گونه ای کاملاً موفقیت آمیز با همتایان اروپایی خود رقابت کنند. اما احداث خطوط راه آهن که پس از جنگ کریمه آغاز شد، تقریباً بکلی به سرمایه داران خارجی واگذار شد، چرا که آنان از سرمایه و تخصص لازم برخوردار بودند؛ همان چیزی که حکومت و سرمایه داران عثمانی از تدارک آن عاجز بودند. بنابراین به سرمایه گذاران خارجی امتیازاتی واگذار شد؛ این سرمایه گذاران انحصار ادارهٔ خطوطی را که خود احداث می کردند برای سالهای معینی در اختیار می گرفتند. حکومت عثمانی کسب منافع کافی را برای آنان تضمین می کرد و متعهد شد که نقایص و کمبودها را برطرف کند و همچنین در ازای احداث هر کیلومتر خط آهن وجوه مشخصی به گروه کارکنان و سازندگان پردازد. این تعهدات چنان که خواهیم دید بار سنگینی را بر خزانهٔ کشور تحمیل می کرد، اما به توسعهٔ شبکهٔ خطوط راه آهن سراسری امپراتوری کمک کرد؛ اقدامی که انجام آن در غیر این صورت غیرممکن به نظر می رسید. احداث خطوط اصلی راه آهن در آناتولی و اروپا در اواخر دورهٔ تنظیمات آغاز شد و تنها طی سلطنت عبدالحمید دوم تکمیل شد. در سالهای سلطنت عبدالحمید تنها حدود ۴۵۲ کیلومتر راه آهن احداث گردید که نیمی از آن در روملی، میان وارنا و روسجوک در بلغارستان (۶۶ کیلومتر) و چرناوودا [۱۰] و کنستاننا [۱۱] در رومانی (۹۳ کیلومتر) و نیمی دیگر میان بندر از میر و شهرهای کاسبا (تورغوتلو) [۱۲] (۱۵۹ کیلومتر) و آیدین (۷۳ کیلومتر) واقع می شد. اما پس از آن که حکومت متعهد شد که در ازای احداث خطوط راه آهن، انحصار منابع و

درآمدهایی را در اختیار احداث کنندگان قرار دهد، شماری از سازمانهای مالی خارجی در این زمینه فعال شدند و فعالیتهای اندک اولیه را در سراسر امپراتوری گسترش دادند. خط راه آهن معروف به خط آسیا که توسط شرکتی تحت سرپرستی یک بانکدار بلژیکی به نام بارون دوهیرش [۱۳] ساخته شده بود، از استانبول به ادرنه و صوفیه (۵۶۲ کیلومتر) امتداد یافت و شاخه ای از آن از ادرنه به دده آقچه (آلکساندروپولیس) و سپس به سوی سالونیک (۱۲۹۱ ه.ق / ۱۸۷۴ م) کشیده شد. اما هنوز مسافرانی که با قطار از طریق اروپا مسافرت می کردند، تنها تا وارنا می توانستند به مسافرت خود ادامه دهند و از آن پس از طریق دریا خود را به استانبول می رساندند تا این که خط آسیایی را از بلغراد تا مرز اتریش تکمیل شد و خط مستقیم به پاریس در سال ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۸ م افتتاح شد.

راه آهن معروف آناتولی از حیدرپاشا در تنگه بوسفور، در مقابل استانبول، به ازمیت ساخته شد (۱۲۹۰ ه.ق / ۱۸۷۳ م)؛ این خط نخستین بخش از شبکه ای بود که می بایست به آنکارا (۱۳۱۰ ه.ق / ۱۸۹۲ م)، قونیه (۱۳۱۴ ه.ق / ۱۸۹۶ م) و مآلا با احداث راه آهن اصلی بغداد که بیشتر برعهده شرکتهای آلمانی بود، تا خلیج فارس ادامه می یافت. خط آهن جدید دیگری از مودانیه به بورسا (۱۲۹۰ ه.ق / ۱۸۷۳ م) تحت نظارت یک شرکت فرانسوی احداث شد. تکمیل خط راه آهن از میر - آیدین در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م دره های کوچک و بزرگ رود مندروس را به دریای اژه مربوط ساخت و سپس همین خط در سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۸۹ م تا دینار ادامه یافت. خط از میر - تورغوتلو در سال ۱۳۱۸ ه.ق / ۱۹۰۰ م به افیون حصار رسید و در نتیجه بیشتر مناطق آناتولی جنوب شرقی و همچنین دره های باکیر و گدیز به شبکه خطوط راه آهن پیوست. طی حکومت عبدالحمید دوم، خط ادرنه - دده آقچه به سالونیک و سپس مناستر (۱۳۱۵ ه.ق / ۱۸۹۷ م) گسترش یافت؛ بدینسان ارتباط مستقیم با ولایات بالکان که هنوز تحت حاکمیت عثمانی باقی مانده بودند،^{۱۰۵} برقرار شد.

برای ارتباط دادن مناطقی که هنوز راه آهن در آنها احداث نشده بود با مراکز تجاری مهم در همان نواحی یا دست کم با نزدیکترین ایستگاههای راه آهن، طی دهه های پس از جنگ کریمه، جاده های جدیدی احداث شد. پیشرفت فعالیتهای جاده سازی با توجه به علاقه و انرژی حکمرانان ولایات مختلف فرق می کرد، اما روند فعالیتهای نسبتاً منظم بود و سطح جاده های مهم قیراندود می شد، خاصه در ولایت دانوب در روملی، آماسیا، صامسون و قسطنونو در آناتولی. کمسیون اصلاح جاده ها در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م تأسیس شد، اما فعالیتهای آن بیشتر به

تعریض و مرمت خیابانهای استانبول منحصر می شد، در حالی که با تصویب قانون جداگانه‌ای (۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م) همه فعالیت‌های جاده‌سازی ولایات تحت نظارت عمومی وزارت فوائد عامه قرار گرفت. به منظور تأمین کمبودهای مالی در امور جاده‌سازی، بیگاری گرفتن یا مالیات نیروی کار مربوط به فعالیت‌های جاده‌سازی مرسوم شد تا از این طریق نیروی کار مورد لزوم بی هیچ هزینه‌ای تأمین شود. در این برهه، جاده‌ها بنابر میزان عریض بودن آنها به چهار دسته تقسیم می شدند، جاده‌های سلطنتی که مراکز ولایات را با یکدیگر، و با بنادر دریایی، ایستگاه‌های راه آهن و استانبول مربوط می کردند. هفت متر عرض داشتند؛ عرض جاده‌های ولایتی که ولایات را با مراکز سنجاق‌ها مربوط می کردند، ۵/۵ متر بود و جاده‌های سنجاق‌ها که سنجاق‌ها را به مراکز قضاها و همچنین ایستگاه‌های راه آهن و بنادر مربوط می کردند، ۴/۵ متر عرض داشتند؛ و عرض جاده‌های کم اهمیت تر که معمولاً فاقد پوشش سنگفرش بودند و اراجه‌ها در آنها تردد نداشتند، کمتر از ۳/۵ متر نبود. بیشتر جاده‌ها با سرمایه گذاری و فعالیت اقتصادی عمومی احداث شد، اما در چند ناحیه خاصه مهم کشور، با استفاده از نظام عوارض راهداری جاده‌های ویژه‌ای احداث گردید؛ از جمله این جاده‌ها جاده میان بیروت و دمشق و همچنین جاده میان بورسا و مودانیه بود که احداث آنها را شرکتهای فرانسوی برعهده داشتند. تا سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، شبکه جاده‌های امپراتوری به طور قطع بسیار بهتر از گذشته بود و بسیاری از مراکز اصلی ولایات به یکدیگر مربوط شده بودند، اما شبکه راه‌های ارتباطی کم اهمیت تر، همچنان نا کافی و ناتمام باقی ماند.^{۱۰۶}

تجارت و صنعت

در نتیجه فراهم شدن موقعیت مطلوب و جدیدی که تنظیمات ایجاد کرده بود و همچنین در اثر تشویق عمومی سرمایه گذاری خصوصی، تجارت و صنعت در سالهای پیش از ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م گسترش یافت، هر چند که در زمینه کشاورزی فعالیت چندانی صورت نگرفت. البته، بازرگانان خارجی همواره آماده بودند که مواد خام عثمانی را خریداری کنند و محصولات خود را به آنان بفروشند. پس از انعقاد قراردادهای تجاری با انگلیس و سایر قدرتهای مهم تجاری اروپایی در سالهای ۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۳۸ م تا ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م، صدها تن از بازرگانان خارجی به امپراتوری وارد شدند و با استقرار در این سرزمین به خرید و فروش کالا پرداختند و بازرگانان به نسبت کم تجربه و کم سرمایه بومی را از میدان بدر کردند. طی دو دهه پس از آن حجم مبادلات تجاری با انگلیس و فرانسه تقریباً پنج برابر شد، در نتیجه میزان واردات و صادرات تا حدودی متعادل شد؛ اما پس از جنگ کریمه این موازنه چنان بشدت تغییر کرد که تا سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، عثمانیها در تجارت با این کشورها و همچنین سایر ملل جهان با کسری

قابل ملاحظه ای روبرو شدند (چنان که در جدول ۶-۲ نشان داده شده است). نکته کاملاً شگفت آور این که با توجه به برتری کالاهای اروپایی و ادامه محدودیتهای تحمیل شده در نتیجه انعقاد قوانین کاپیتولاسیون، عثمانیها هنوز می توانستند صنعت نوپای خود را گسترش دهند. صنایع دستی قدیمی در رقابت با صنایع خارجی و محدودیتهای اصناف قدرتمند، از رونق افتاد بود. نوسازی اقتصادی تأسیس کارخانه های جدیدی را ایجاب می کرد که از مراکز قدیمی تولیدات کارخانه ای و صنعتی دور و از نفوذ اصناف برکنار باشد. پیش از این، در زمان حکومت محمود دوم، با بودجه دولتی کارخانه هایی ایجاد شد که اونیفورمها و سربندهای لازم برای افراد لشکر جدید را تولید کند. طی حکومت عبدالمجید، ماشینهایی از اروپا وارد شد و همراه با آنها کارشناسانی نیز به کشور آمدند و بدینسان تا پایان حکومت وی کارخانه های چندی تأسیس شد. کارخانه های زیادی بود که هنوز پوشاک، پارچه و سربند تولید می کرد، اما کارگاههای تولیدکننده توپ و تانک نیز در محل توپخانه وجود داشت؛ کارخانه بی کوز که وابسته به ارتش بود، کفش، پوتین، فانوسقه و وسایلی از این قبیل تولید می کرد و یک کارخانه شیشه سازی نیز در اینجا کوی افتتاح شد. اما این کارخانه ها کارایی و قدرت تولید چندان نداشتند و حتی نیازهای لشکر و دولت را نمی توانستند تأمین کنند. طی سالهای قرن نوزدهم، تأسیس کارخانه های خصوصی از سوی عثمانیها و نیز از سوی

جدول ۶-۲: واردات و صادرات سال ۱۲۹۳^{۱۰۷} ه.ق / ۱۸۷۶ م

صادرات عثمانی به (به غروش)	واردات عثمانی (به غروش)	
۳۵۲۱۷۷۰۱۰	۳۵۲۱۷۷۰۱۰	بریتانیا
۳۲۵۲۹۲۱۵۸	۲۵۶۵۶۰۵۷۰	فرانسه
۲۸۸۵۱۵۷۱۵	۸۱۹۷۵۹۹۶	اتریش
۵۳۹۹۳۴۵۰	۱۴۲۳۶۸۸۴	ایتالیا
۳۱۹۰۱۷۳۹	۳۲۱۶۳۱۴۰	یونان
۱۴۲۳۹۰۹۴۲	۱۴۲۳۹۰۹۴۲	روسیه
۴۱۶۲۴۳۳۵	۴۱۶۲۹۳۳۵	ایالات متحده
۷۸۰۶۰۱۲۷۵	۱۸۵۴۷۹۰۳۹۹	
۸۳۹۶۵۰۴۵۴	۲۰۰۰۹۲۳۰۴۸	مجموع سایر کشورها

سرمایه داران خارجی در بخشهای مختلف امپراتوری به رشد اقتصادی کشور کمک می کرد. صنعت قدیمی ابریشم بافی که دوده پشتر در نتیجه رقابت صنایع مشابه بریتانیا از دور خارج شده بود، احیاء گردید. در سال ۱۲۶۱ ه.ق / ۱۸۴۵ م، یکی از مدیران صنعتی که فردی سویسی به نام فالکینسن [۱۴] بود، در شهر بورسا یک کارخانه ابریشم ریزی تأسیس کرد که با نیروی بخار کار می کرد؛ اما پس از مشکلات چندی که در آغاز از بی میلی کارگران به کار کردن در کارخانه ای مجهز به ماشینهای صنعتی ناشی می شد، روند گسترش این کارخانه ها بسرعت آغاز شد و تا سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، چندان رونق گرفت و سودآور شد که تنها در بورسا لاقلاً شمار آنها به ۱۴ رسید. در لبنان، به سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م، تعداد نه کارخانه ابریشم بافی وجود داشتند که محصولات خود را بیشتر به فرانسه م، فروختند. در ازبیر چندین کارخانه قالبیافی بود که حدود ۱۰۰۰ کارگر در آنها مشغول به کار بودند و کارخانه دیگری نیز در نزدیکی قونیه وجود داشت. کارخانه های آردسازی و تولید روغن زیتون در جزیره میتیلینی سوریه احداث شد. سهام داران فرانسوی یک کارخانه تولید شیشه و شمع در پاشانجه در تنگه بوسفور احداث کردند. با سرمایه سویس یک کارخانه کنسروسازی هم در کارتال تأسیس شد. کارخانه های کاغذسازی و شیشه سازی به تشویق بریتانیا در بی کوز ایجاد شد. سوداگران بریتانیایی چند کارخانه بنبه پاک کنی در طرسوس و آدانا برپا کردند؛ کارخانه های تولید نخ قالی در افیون و ازبیر و نخ ریزی در آدانا، طرسوس و ازبیر شروع به کار کرد. به تقلید از الگوهای اروپایی، دو کارخانه پارچه بافی در مودانیه و سه کارخانه نیز در بیجیک تأسیس شد؛ و کارخانه های قالبچه بافی در بورسا، قرمان، دمشق، ویدین، بوسنی، آیدین، سیواس، سیلیستره و نیش فعالیت خود را آغاز کردند، هرچند که در رقابت با همتایان اروپایی فقط معدودی از آنها توانستند مدت زمان زیادی دوام آورند.

مآلاً، سرمایه داری دامنه فعالیتهای خود را به محدوده بهره برداری از منابع کانی عثمانی، خاصه در آناتولی گسترش داد. قانون معادن که به سال ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۱ م تصویب شد، به انحصار دولت بر منابع معدنی خاتمه داد و به مالکان زمینهای خصوصی که در آنها منابع معدنی وجود داشت، اجازه داد که این منابع را به میل خود بهره برداری کنند و گسترش دهند و مقرر شد تنها منابع موجود در زمینهای دولتی و موقوفات به سود دولت استخراج شوند. حتی در این گونه موارد از آنجا که حکومت فاقد سرمایه و کارشناسی لازم بود، معادن را با شرایطی که سود متقابل را تأمین کند، به شرکتهای خصوصی به اجاره می داد. سرمایه گذاران خصوصی بسرعت جذب شدند و در نتیجه معدن اصلی ذغال سنگ در زونگولداغ، معادن آهن، روی، نقره و مس در روملی و آناتولی هر دو، معادن لیگنیت در نزدیکی بورسا و قسطنونو، معادن منگنز در نزدیک چناق قلعه، معادن مس در نزدیکی ملطیه، آیدین و چناق قلعه و معادن روی محتوی نقره در جزیره

امروز، نزدیکی یانینا و در حوالی قونیه توسعه یافت. اما در حالی که خزانه کشور از مالیاتها و حق الامتيازهای وضع شده بر این گونه عملیات سود می برد، بیشتر محصول به دست آمده به خارج از امپراتوری ارسال می شد و از این طریق بیشتر از این که به توسعه صنایع سنگین داخلی کمکی شود، صنایع اروپا تغذیه می شدند.

توسعه اقتصادی تنظیمات در نهایت روندی مختصر و جزئی داشت. اما همین روند مختصر به گسترش طبقه کوچک و متوسط شهری کمک کرد؛ طبقه ای که از مغازه داران، سوداگران، صنعتگران و صرافان - بسیاری مسلمان و همچنین غیرمسلمان - تشکیل می شد و اشتراک منافع و تمایلات اجتماعی یکسانی داشتند.

دین زدایی و ملتها

رشد اقتصادی طبقه متوسط جدید با ساخت سستی جوامع و ملتهایی که اتباع سلطان در آنها سازمان می یافتند - و کلاً بر اقتدار مذهبی مبتنی بود - منافات داشت. تقاضاهای مردم مبنی بر مشارکت افراد غیرروحانی و مخالفت آنان با اعمال نظارت انحصاری اشرافیت مذهبی بر زندگی اجتماعی، روند دین زدایی را در جامعه عثمانی تشدید کرد. در ملت مسلمان تضعیف سلطه نهاد مذهبی پیامد مستقیم اصلاحات تنظیمات بود که انحصار علما را بر امور قضایی و آموزشی کاهش داد و حقوق دولتی را مستقیماً جایگزین درآمدهای معمول موقوفات کرد. با صدور فرمان اصلاحات سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م، روند دین زدایی در ملتهای غیرمسلمان تشدید شد. سلطان پس از اعلام تداوم تضمینهایی که در فرمان گلخانه مقرر شده بود، از اتباع غیرمسلمان خواست که در نهادهای خود تجدیدنظر کنند و تغییر و تحولاتی را توصیه کرد:

هر یک از جوامع مسیحی یا سایر جوامع غیرمسلمان موظف خواهند بود که طی مدت زمانی معین و با همکاری و موافقت کمیسیون مرکب از اعضای جامعه، با تأیید من و تحت نظارت بابعالی من در آزادیها و امتیازات واقعی جامعه غوررسی و بحث کنند و اصلاحاتی را که لازمه عصر جدید و همسو با پیشرفت تمدن است، به بابعالی من پیشنهاد دهند.

در فرمان گلخانه علاوه بر این آمده بود که بابعالی در پی آنست که در برخی از قراردادهای اداری و مالی مربوط به ملتها اصلاحاتی ایجاد کند، به گونه ای که شأن و اقتدار سنتی رهبران مذهبی در اصل خدشه دار نشود:

اختیاراتی را که سلطان محمد دوم و جانشینان وی به بطریقها و اسقفهای مسیحی اعطا کردند، با موقعیت جدیدی که در نتیجه تمایلات خیرخواهانه و کرامت شاهانه در آن جوامع ایجاد خواهد شد، می بایست هماهنگ شود. اصل انتخاب مادام العمری

بطریقها پس از تجدیدنظر در قانون انتخابات که در این زمان اجرا می شود، تنها مطابق با فرامین صادر شده اجرا خواهد شد. همه بطریقها، مطرانها، سراسقفها و خاخامها در موقع قبول مسؤولیت مطابق با متن مورد تأیید بابعالی و سران روحانی جوامع مختلف مذهبی سوگند یاد خواهند کرد. حقوق کلیسایی از هر نوع و با هر ویژگی منسوخ و به جای آن درآمدهای ثابتی مقرر خواهد شد که به بطریقها و سران جوامع تعلق خواهد گرفت یا حقوق و مواجب دولتی مطابق با سلسله مراتب و شأن اعضای مختلف روحانیت به آنان پرداخت خواهد شد.

در حالی که امور مربوط به کلیساها تحت نظارت فزاینده اداری قرار می گرفت. مشارکت فزاینده اتباع در اداره امور مربوط به ملت نیز تشویق می شد. آزادی نیایش مذهبی وامنیت جان و مال افراد به مثابه جنبه هایی از نیات خیرخواهانه بابعالی و نگرش مثبت آن نسبت به اتباع تلقی می شد:

اموال منقول و غیرمنقول کلیساهای مختلف مسیحیان دست نخورده باقی خواهد ماند؛ اما، اداره موقتی جوامع مختلف مسیحی و سایر جوامع غیرمسلمان تحت حمایت و نظارت مجلسی از اعضای روحانی و غیرروحانی خواهد بود. در شهرها، نواحی و روستاها که همه جمعیت دارای کیش و مذهب یکسان هستند، هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت که آنان را از مرمت پرستشگاهها، مدارس و بیمارستانها و قبرستانها مطابق با نقشه اصلی آنها، بازدارد. نقشه اما کنی از این دست که برای اولین بار احداث می شدند، پس از تأیید بطریقها یا سران جوامع، بایستی به بابعالی من تقدیم شود؛ بابعالی طبق فرمان من موظف است این نقشه ها را به تصویب رساند یا در صورت عدم تصویب نظرات خود را طی مدتی معین آشکار سازد. در مناطقی که فقط یک فرقه مذهبی وجود دارد، آن فرقه از هر گونه محدودیتی درباره انجام اعمال و مناسک عمومی خود معاف خواهد بود. در شهرها، نواحی و روستاهایی که فرقه های گوناگون با یکدیگر درهم آمیخته اند، هر جامعه مذهبی که در محلی خاص سکونت دارد، با توجه به مقررات یادشده، در مرمت و توسعه کلیساها، بیمارستانها، مدارس و قبرستانهای خود، از اختیاراتی یکسان برخوردار خواهند بود... بابعالی من اقدامهایی مؤثر به عمل خواهد آورد که همه فرقه های مذهبی را بی توجه به شمار پیروانشان از آزادی انجام مراسم مذهبی شان مطمئن کند. هر گونه تبعیض یا عنوانی که موجب شود طبقه یا قشری از اتباع امپراتوری

من به دلیل مذهب، زبان یا نژاد از دیگر طبقات اجتماعی بست تر و حقیرتر شمرده شود، از قوانین و مقررات امپراتوری حذف خواهد شد. قوانینی به مورد اجرا گذاشته خواهد شد که براساس آن کاربرد هر گونه لفظ و تعبیر مضر و موهن چه در میان افراد غیرحکومتی و چه در میان مقامهای دولتی منع خواهد شد. از آنجا که همه مذاهب گوناگون آزادانه می توانند در قلمروهای امپراتوری اعلام وجود کنند و در آینده نیز چنین خواهد بود، هیچ فردی از اتباع امپراتوری من از این بابت آزار و اذیت نخواهد شد و هیچ کس مجبور نخواهد بود که دین خود را تغییر دهد. تعیین و انتخاب ماموران و سایر کارگزاران امپراتوری من تماماً به اراده ملوکانه بستگی خواهد داشت و همه اتباع امپراتوری بی هیچ امتیازی به دلیل وابستگی به ملیتی خاص، برای استخدام عمومی شایستگی خواهند داشت و تنها معیار استخدام آنان استعداد و شایستگی آنان خواهد بود... همه اتباع امپراتوری من بی هیچ امتیازی در مدارس نظامی و غیرنظامی وابسته به دولت پذیرفته خواهند شد، البته در صورتی که به لحاظ سنی شرایط لازم را داشته باشند و از عهده امتحانات مقرر در آیین نامه های مدارس بر آیند. علاوه بر این هر جامعه ای مجاز خواهد بود مدارس خصوصی در رشته های علوم، هنر و صنعت تأسیس کند، مشروط به این که روش تدریس و انتخاب معلمان این گونه مدارس تحت نظارت شورایی مختلط به نام شورای آموزش خصوصی باشد؛ اعضای این شوراها با حکم همایونی برگزیده خواهند شد.^{۱۰۸}

مفاد فرمان اصلاحات بیشتر متوجه ملت های غیرمسلمان بود و به آرزوی آنان مبنی بر کسب خودمختاری یا استقلال خاتمه می داد. اقدامهای واقعی اصلاح طلبانه که متعاقب این فرمان صورت گرفت بنا بر موقعیت و ضرورت های خاص هر ملت فرق می کرد.

ملت ارمنی - اصلاحات مربوط به ملتها نخست در مورد ارمنی های گریگوری صورت گرفت. بطریق ارمنی های گریگوری در حالی که مستقل از مقامهای کلیسایی مافوق خود یعنی کاتولیک های اچمیادزین و سیس عمل می کرد، بخشی از گروه کوچک اعیان و اشراف ارمنی محسوب می شد که بر امور ملت حاکم بودند؛ افراد وابسته به این ملت، خاصه پس از آن که یونانی های مقیم امپراتوری در پی انقلاب یونان مورد بی مهری قرار گرفتند، در مقامهای عالی حکومتی منصوب شدند. بازرگانان ارمنی از جمله نخستین افرادی بودند که از پیشرفتهای جدید صنعتی و تجاری در امپراتوری سود می بردند. از همان اوایل سال ۱۲۵۴ ه. ق / ۱۸۳۸ م،

صرافان، پیشه‌وران و بازرگانان ارمنی مقیم استانبول با قانون اولیگارش‌ی یعنی حکومت معدودی از اغنیا و ثروتمندان مخالفت کردند و در نتیجه فرمانی صادر شد (۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م) که تصریح می‌کرد امور غیر نظامی ملت بایستی تحت نظارت شورایی برگزیده از افراد غیر روحانی اداره شود. اما مآلاً، اعیان ارمنی با برخورداری از موقعیت مالی مستحکمی که داشتند، غالب آمدند. با این حال فشار جناح‌های غیر روحانی همچنان ادامه یافت، تا این که در سال ۱۲۶۴ ه.ق / ۱۸۴۷ م، بطریق ارمنیها با تأسیس شورای غیر دینی مستقلی و کنش نشان داد؛ اعضای این شورا هم از اعیان و هم از پیشه‌وران بودند، در حالی که فعالیت‌های قدیمی شورای مذهبی تنها به امور مذهبی محدود شد.

اگرچه وضع جدید تأثیراتی برجای گذاشت، ادامه ناخشنودی افراد غیر روحانی از تشکیلات گریگوری بسیاری از ارمنی‌های جوان را بر آن داشت که به آموزه‌های مبلغان یسوعی گوش بسپارند. حدود سال ۱۱۴۰ ه.ق / ۱۷۲۷ م، یک کشیش جوان ارمنی گریگوری به نام مکیتار [۱۵] به اصول کاتولیکی گروید و برای خود فرقه و صومعه مستقلی در جزیره سن لازار در نزدیکی و نیز ایجاد کرد و مبلغانی به امپراتوری اعزام داشت تا سایر هم‌کیشان و همراهان خود را به آیین جدید بخواند؛ وی جامعه‌ای از کاتولیک‌های ارمنی به وجود آورد. این جامعه چندان از سوی تشکیلات ارمنی‌های گریگوری آزار و اذیت شدند که سرانجام توانستند فرانسویان را به مداخله در امور خود تشویق کنند و سلطان را وادارند که ملت آنان را به سال ۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۳۰ م به رسمیت بشناسد. در همان زمان، طی نخستین سال‌های قرن نوزدهم، مبلغان پروتستان که به بریتانیا و ایالات متحده اعزام شده بودند، نیز بسیاری از ارمنیها را به مذهب پروتستان دعوت کردند، چنان که در سال ۱۲۶۷ ه.ق / ۱۸۵۰ م، ملت پروتستان، بیشتر در نتیجه مداخله بریتانیا، ایجاد شد. دولت جدید جدا از این که اقتدار بطریق ارمنیها را تضعیف کردند، مطالعات زبان‌شناختی و تاریخی را نیز تشویق کردند و این خود به تقویت احساس ملی‌گرایی ارمنی که بعدها طی سال‌های همین قرن موجب آشفته‌گیهایی در حکومت عثمانی شد، کمک کرد. در رأس این جنبش تجدید حیات مذهبی مبلغانی بودند که تساوی قومی ارمنی را سرلوحه خواسته‌های خود قرار داده بودند. یک مبلغ پروتستان آمریکایی به نام الیاس ریگز [۱۶] برای آموزش زبان ارمنی به اعضای که تنها به زبان ترکی صحبت می‌کردند، کتاب دستور زبان تدوین کرد. صومعه مکیتار در ونیز به صورت مرکز مطالعاتی درآمد فردی از ارامنه آناتولی شرقی به نام گارابد اوتوچیان [۱۷]، پس از سال ۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۴۰ م، روزنامه

مسئله [۱۸] را منتشر کرد تا از این طریق به نشر افکار جدید در میان ارمنیهای امپراتوری همت گمارد. بسیاری از ارمنیهای ثروتمند نیز برای کسب آموزشهای غیردینی که هنوز در آن زمان در امپراتوری تدریس نمی شد، کودکان خود را به اروپا اعزام داشتند. فشار ملتهای جدید و همراه با آن تأثیرات ناشی از جنبش احیای فرهنگی در میان ارمنیهای گریگوری جوان به تقاضاهای بیشتر آنان مبنی بر دین زدایی ملت و تداوم مخالفت با سلطه گروهی معدود انجامید و این روند طی جنگ کریمه و پس از آن موجب بروز کشمکش در داخل ملت شد. این وضع نظم اجتماعی را در امپراتوری چندان به خطر انداخت که عالی پاشا سرانجام مداخله کرد و بطریق ارمنیها را واداشت که برای حل مشکلات موجود کنفرانسی از افراد روحانی و غیرروحانی تشکیل دهد. این کنفرانس قانون اساسی جدید ملت را تدوین کرد و در ۲۹ مارس سال ۱۲۸۰ ه.ق / ۱۸۶۳ م، این قانون از سوی سلطان رسماً اعلام شد؛ بنابراین قانون ارمنیها دارای حکومت مبتنی بر قانون شدند و علاوه بر آن مشارکت افراد غیرروحانی در اداره حکومت ممکن گردید. سازمان ملت تحت رهبری سازمان مرکزی در استانبول در سراسر امپراتوری گسترش یافت. در تشکیلات مرکزی، شورای رهبران مذهبی تنها به امور مربوط به سازمان کشیشی و هدایت مؤمنین و عقاید مذهبی اشتغال داشت. اختیارات شورای غیرروحانی به اموری از قبیل وضع مالیات، بهداشت، آموزش و رفاه ملت گسترش یافت. این شوراها تحت نظارت شورایی عمومی مرکب از ۱۴۰ عضو قرار داشتند؛ از این تعداد فقط حدود ۲۰ تن کشیش بودند و بدینسان افراد غیرروحانی زمام امور شورا را در دست داشتند. اکثریت ارمنیهای امپراتوری در آن زمان در آناتولی شرقی متمرکز بودند، اما بیشتر نمایندگان از جامعه مترقی تر و تحصیلکرده تر استانبول انتخاب می شدند و این مسأله بعدها دشواریهایی به بار آورد. مفاد مربوط به انتخابات مجلس ملت جدید محدود بود و تنها مردانی که میزان معینی از مالیاتهای ملت را می پرداختند حق انتخاب داشتند. شوراهای ملت در ولایات اعضای خود را از طریق انتخابات محلی برمی گزیدند و با همان اموری سروکار داشتند که شورای سراسری در استانبول با آنها سروکار داشت؛ این شوراها یکی از رهبران مذهبی خود را به عنوان مطران برمی گزیدند تا نماینده بطریق در محل باشد. ۱۰۹

ملت یونانی - در ملت ارتدکس یونانی فشار کمتری برای انجام اصلاحات بود و این شاید از آنجا ناشی می شد که کشیشان این ملت از قدرت بیشتری برخوردار بودند و این ملت از مدتها پیش با جنبش ناسیونالیسم یونانی ارتباط داشت و علاوه بر اینها، حکومت مطلقه کشیشان

یونانی بر پیروان غیر یونانی شان خاصه اسلاوها، آنان را بیشتر به سوی جنبشهای ملی سوق داد تا تلاش برای انجام اصلاحات در ملت، در این ملت نیز حکومت اقلیت حاکم بود و بطریق استانبول را هم در امور مذهبی و هم در امور غیردینی، شورایی از کشیشان یاری می کرد و فنارنشینهای ثروتمند استانبول و امیرنشینها نفوذ زیادی داشتند. اسقفهای ولایات و کشیشان روستاها تحت امر بطریق استانبول بودند. در سطح روستا، امور جامعه یونانی تحت نظارت شوراهایی مرکب از ریش سفیدان محل و خواجه باشیها که به انتخاب افراد ذکور برگزیده می شدند، انجام می شد؛ این شوراها مسؤولیت اخذ مالیاتها به منظور تأمین هزینه مالی مدارس و کلیساهای محلی را برعهده داشتند و سایر امور مربوط به ملت را بطریق استانبول انجام می داد.

در حالی که فشار داخلی برای انجام اصلاحات بسیار اندک بود، عالی احساس می کرد که برای تحقق مفاد فرمان اصلاحات، حمایت از توده اتباع ارتدکس در برابر حکومت ظلم و حور رهبران شان ضرورت دارد. بطریق ملت ارتدکس و شورای کشیشان از تقاضاهای وی مبنی بر تشکیل نظامی که قوانینی مستقل از قوانین مذهب وضع کند، سر باز زد؛ در این زمان بود که عالی سراسقفها را به قلمروهای اسقفی خود بازگرداند و بطریق را واداشت که برای تدوین قانون اساسی کمیته ای تشکیل دهد؛ این کمیته از آغاز سال ۱۲۷۷ ه. ق / ۱۸۶۰ م، مجموعه قوانینی تدوین کرد که تا حدود زیادی با قانون اساسی ارمنیها شباهت داشت. اما دستاورد این قوانین یکسان نبود، چرا که افراد غیرروحانی فشار کمتری اعمال می کردند و در نتیجه بطریق و سراسقف توانستند قدرت و اختیاراتی بسیار بیشتر از آنچه که کشیشان گریگوری برای خود محفوظ داشته بودند، کسب کنند. علاوه بر این مجلسی سراسری وجود داشت که بیشتر نمایندگان آن از غیرروحانیون بودند، اما این مجلس دائمی نبود و تنها برای انتخاب بطریقهای جدید تشکیل جلسه می داد و این انتخاب تنها از میان نامزدهای تعیین شده از سوی سراسقفها صورت می گرفت، در حالی که باعالی می توانست به هر دلیلی نامزدی این افراد را لغو کند. بطریق پس از انتخاب شدن همچون بطریقهای پیش از خود با مشاوره و پیشنهاد شورای کشیشان انجام وظیفه می کرد. اما اقتدار بطریق در این برهه تنها به امور مذهبی و امور مربوط به کلیسا مربوط می شد، در حالی که امور غیردینی برعهده شورایی مرکب از ۱۲ ده تن بود؛ چهار تن از آنان سراسقفهای شورای کشیشان و هشت تن دیگر از اعضای غیرروحانی بودند که از جمعیت یونانی استانبول انتخاب می شدند. اما اعضای ولایات نماینده ای در شورا نداشتند. علاوه بر این مجلسهای ولایتی با اکثریتی از نمایندگان غیرروحانی نیز وجود داشت، اما آنان نیز در مقایسه با سراسقفهای ولایات خود اقتداری نداشتند و سراسقفهای محلی در همان سطوح ولایتی همچنان از اقتدار پیشین خود برخوردار بودند. بنابراین، براستی می توان گفت که اصلاحات انجام شده به منظور خاتمه دادن به حکومتهای غیرقانونی و فسادآمیز که از دیرباز بر ملتها حاکم بود دستاورد

چندانی نداشت.^{۱۱۰}

ملت یهود - ملت یهود طی جنگ کریمه بشدت دستخوش تفرقه شد. بازرگانان و بانکداران یهود برخلاف خاخامهای ارتدکس خواستار نظام آموزشی پیشرفته تر و غیر وابسته به نظام روحانیت و همچنین خواستار اعمال نظارت بسیار بیشتر از سوی افراد غیر روحانی بر امور جامعه شدند. همان جدال و کشمکش که پیشتر در میان ارمینها بروز کرده بود سرانجام فؤاد پاشا را مجبور به مداخله کرد؛ وی از خاخام بزرگ خواست که مجلسی ترتیب دهد تا قانون اساسی جامعه یهودیان را تدوین کند و این مجلس در سال ۱۲۸۲ ه.ق / ۱۸۶۵ م، قانون اساسی یهودیان را اعلام کرد. نتایج به دست آمده به دستاوردهای جامعه ارمینها بیشتر شبیه بود تا به دستاوردهای یونان. رهبران غیر روحانی بر سازمان و تشکیلات ملت غالب آمدند. خاخام بزرگ رهبری امور غیر دینی ملت را در سراسر امپراتوری و رهبری دینی یهودیان استانبول را در دست داشت، اما در این برهه وی مجبور بود که به پیشنهاد های شوراهای دینی و غیر دینی تن در دهد. این شوراها را مجلسی مرکب از ۸۰ نماینده انتخاب می کرد؛ بیشتر افراد این مجلس از غیر روحانیانی بودند که از سوی اعضای مقیم استانبول و حومه های آن انتخاب می شدند. مجلس مذکور خاخام بزرگ را از میان فهرست نامزدهایی که خاخامهای عضو مجلس تنظیم می کردند، برمی گزید؛ در این گونه موارد هیأت های نمایندگی خاخامهای ولایات نیز در مجلس شرکت می کردند. اما از آنجا که یهودیان از سلسله مراتب مستحکمی که در میان کشیشان گریگوری و کلیساهای ارتدکس وجود داشت محروم بودند، هیچ گونه مقرراتی برای دستگاه کشیشی یا تشکیلات ولایتی وجود نداشت و نظام جدید عمده در استانبول به کار گرفته می شد. اما خاخام بزرگ در مقام رهبری ملت یهود همچنان از سوی باعالی رهبر غیر دینی یهودیان امپراتوری شناخته می شد و در عین حال بر اساس قوانین یهودیان که به امور مذهبی تسری نمی یافت وی کانال اصلی ارتباط میان همه خاخامها و جوامع یهودی امپراتوری با باعالی محسوب می شد.^{۱۱۱}

مفاد مربوط به تساوی غیر مسلمانان که در فرمان اصلاحات تصریح شده بود، با گسترش عقیده عثمانیسم تحقق یافت؛ بنابراین عقیده همه اتباع عثمانی در برابر قانون مساوی بودند. پی گسترش این عقیده مجموعه قوانینی تدوین شد که این عقیده را در جامعه تحقق بخشید. خدمت نظام و سرباز گیری غیر مسلمانان را شامل شد و مالیات سرانه ای که از دیرباز به همین عنوان از آنان اخذ می شد، لغو گردید. تحصیل غیر مسلمانان در مدارس غیر دینی بلا مانع اعلام شد و به آنان اجازه داده شد که پس از فارغ التحصیل شدن در دستگاه اداری حکومت استخدام شوند. اما چنین اصلاحاتی از هر سوی با مخالفت روبرو شد. رهبران ملت های غیر مسلمان با مفاد مربوط به قوانین عرفی و غیر وابسته به روحانیت مخالفت می کردند و حتی الامکان از همکاری با

حکومت سر باز می زدند. غیرمسلمانان اگرچه به طور کلی با مزایان ناشی از تساوی حقوق با مسلمانان موافق بودند، نمی خواستند که بهای لازم را بپردازند. برای مثال، آنان ترجیح می دادند مالیات سرانه بپردازند و به جای آن که با قبول قانون سربازگیری به خدمت امپراتوری در آیند، بتوانند آزادانه کار و کسب خود را توسعه دهند؛ در نتیجه این تلاش ویژه بی ثمر ماند. از آنجا که این اصلاحات نیز در نتیجه فشارهای خارجی انجام شده بود، ملتها به این مسأله خو کرده بودند که در موقع بروز هر گونه مشکلی دست به دامان قدرتهای خارجی شوند، و بدینسان آنان را به مداخله در امور داخلی عثمانی تشویق کنند و در نتیجه این نگرش در بسیاری از مسلمانان تقویت شده بود که هر گونه حمله خارجی و حتی خیانت به کشور را به اقلیتها نسبت دهند. با توجه به این مطلب که هر گونه تأخیر و کوتاهی در انجام اصلاحات بر غیرمسلمانان به مراتب بیش از مسلمانان تأثیر می گذاشت، اقلیتها قدرتهای خارجی را ترغیب می کردند که حکومت عثمانی را تحت فشار قرار دهند که اصلاحات را عمده در نواحی مسیحی انجام دهد و بر آن تأکید ورزد؛ لذا مسلمانان حق داشتند این گونه احساس کنند که تنظیمات در واقع در پی آن است که اقلیتها را در موضعی برتر بنشانند و آنان را برای مقاصد خاصی از دیگر اتباع عثمانی جدا کند. بنابراین مقررات جدید نه کسی را به طور اخص شاد کرد و نه آن که به برخورد های میان گروههای مذهبی و غیر مذهبی در میان ملتها خاتمه داد. اما با گذشت زمان و آمدن نسلهای جدید، تأثیر کلی برنامه های دین زدایی رفته رفته احساس شد و سلطه جوامع مذهبی بر افراد، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از بین رفت.

روشنفکران جدید

ظهور طبقه متوسط عثمانی به نوبه خود به بیداری فکری در میان مردم انجامید و همراه با آن طبقه جدید روشنفکران عثمانی گسترش یافت؛ طبقه ای که به جای علما مقام سنتی رهبری فرهنگی جامعه مسلمانان را در دست گرفت. تجدید گرایش روشنفکری در میان عثمانیها در بسیاری از جنبه های گوناگون زندگی چهره نمود. عمومی ترین ویژگی ظهور دوباره گرایش روشنفکری در میان عثمانیها، پیدایش سبکها و موضوعهای جدید ادبی بود که جایگزین سبکها و موضوعهای قدیمی شد که بیشتر محصول خلاقیتهای طبقه حاکم بود و در واقع به همین طبقه نیز اختصاص داشت؛ به جای خلق آثار ادبی به سبک گذشته، آثار ادبی گوناگونی از قبیل انواع درامها، رمانها، قصه های کوتاه، مقالات و تراکتهای سیاسی متداول شد که نه فقط با موضوعهای عشقی و عاطفی و علائق طبقه حاکم سرو کار داشت بلکه مشکلات اساسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی و افکار و عقاید مورد علاقه همگان را نیز مطرح می کرد.

گسترش و پیشرفت ماشینهای چاپ در آغاز سال ۱۲۵۱ هـ. ق / ۱۸۳۵ م، نشر سبکها

و افکار جدید را در میان مردم ممکن کرد. در پاسخ به رشد فزاینده تعداد باسوادان که در نتیجه فعالیت مدارس غیر مذهبی به دست آمده بود، تعداد بیشماری چاپخانه دولتی و خصوصی و بنگاه انتشاراتی در استانبول و سایر شهرهای بزرگ امپراتوری شروع به کار کردند و طی نیم قرن پس از آن حدود ۳۰۰۰ عنوان کتاب منتشر شد. این بدان معنا نیست که همه کتابهای منتشر شده از سبکها و موضوعهای جدیدی برخوردار بودند؛ در میان موضوعهایی که در این برهه طرح می شد، عناوین مذهبی هنوز در مرتبه اول قرار داشت (۳۹۰ عنوان کتاب یا به عبارت دیگر ۱۳/۴۵ درصد از مجموع آثار منتشر شده)؛ سپس دیوانهای شعر (۳۵۶ کتاب یا ۱۲/۲۷ درصد)، زبان (۲۵۵ کتاب یا ۸/۷۹٪) و تاریخ (۱۸۴ کتاب یا ۶/۳۴ درصد) به ترتیب بیشترین عناوین موضوعی را به خود اختصاص می دادند. در میان آثار منتشر شده تنها حدود ۱۷۵ کتاب رمان و قصه کوتاه، شامل رمانهای ملی و آثار ترجمه شده، (۶/۰۳٪)، ۱۳۵ کتاب از انتشارات دولتی (۴/۶۵ درصد)، ۹۲ نمایشنامه (۳/۱۷ درصد)، ۷۷ کتاب در زمینه های علمی (۲/۶۵ درصد)، ۷۶ کتاب در زمینه ریاضیات (۳/۶۲ درصد) و ۲۳ عنوان کتاب در زمینه های علوم اقتصادی و مالی (۰/۷۹ درصد) به چشم می خورد. با وجود این ابزار و وسایل کار نشر آماده بود و علاقمندان می توانستند از آن استفاده کنند.

شاید مهمتر از کتاب، روزنامه ها و سایر نشریاتی بودند که توسط چاپخانه های جدید در تیراژ وسیع منتشر می شدند. تا سال ۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م انتشار روزنامه تنها به یک روزنامه رسمی به نام تقویم وقایع منحصر می شد، اما در این سال نخستین روزنامه غیردولتی (که تا سال ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م منتشر می شد) تحت عنوان جریده حوادث و به کوشش روزنامه نگار و خبرنگاری انگلیسی به نام ویلیام چرچیل انتشار یافت. سایر روزنامه های مهم تنظیمات عبارت بودند از: تصویر افکار، جریده عسکریه که مؤسس آن مقام سرعسکر بود (۱۲۸۰ هـ. ق / ۱۸۶۳ م)؛ روزنامه مخبر (۱۲۸۵-۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۸-۱۸۶۰ م)، و همچنین روزنامه حریت که در سالهای ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ تا ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م در لندن منتشر می شد؛ روزنامه بصیرت (۱۲۹۴-۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۷-۱۸۷۰ م) و بسیاری روزنامه های ناپایدارتر دیگر.

تئاتر نیز در انتقال افکار جدید به خدمت گرفته می شد. از همان سالهای انقلاب فرانسه نمایشنامه های گوناگونی در محل سفارتخانه ها بر روی صحنه می آمد، اما اجرای این تئاترها بویژه مورد علاقه ساکنان خارجی و غیرمسلمان پایتخت عثمانی بود، حتی زمانی هم که محمود دوم و عبدالمجید و همراهانشان از روی تفنن گاهی در این تئاترها حضور می یافتند باز علاقمندان اصلی آن را ساکنان خارجی و غیرمسلمان پایتخت تشکیل می دادند. تا سال ۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م، سه سالن تئاتر وجود داشت که نمایشنامه های ایتالیایی را عمده برای خارجها بر روی صحنه می آورد. نخستین تئاتر واقعی عثمانی که به نام تئاتر فرانسوی شهرت داشت

به همت فردی ایتالیایی به نام ژوستینیانی [۱۹] و با حمایت مالی حکومت عثمانی و چند سفارت خارجی (۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م) در مرکز بی اوغلو احداث شد. بعدها مدیریت این تئاتر به دست شعبده بازی ایتالیایی به نام بوسکو [۲۰] افتاد؛ بوسکو علاوه بر اجرای نمایشهای خود، نمایشنامه های فرانسوی و اپراهای خارجی را برای تماشاگران مختلط عثمانی و خارجی بر روی صحنه می آورد. در سال ۱۲۶۰ هـ. ق / ۱۸۴۴ م، هنرپیشه ای سوری به نام میخائیل نعوم تئاتر متنوع را در امپراتوری عثمانی پایه گذاشت و تا سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م با ارائه اپراها، تئاترهای موزیکال و نمایشنامه هایی از شاهکارهای مولیر که بارها سلطان نیز برای دیدن آنها به سالن تئاتر آمد، فعالانه به کار خود ادامه داد. همچنان که اصلاحات دوره تنظیمات ادامه می یافت، بسیاری سالنهای تئاتر دیگر احداث شد که هر یک طی مدتی کوتاه فعالیت داشتند، اما بیشتر اجراهای آنها به زبانهای خارجی بود و از این روی همچنان مورد توجه غیرمسلمانان و اندک مهمانان ترک بود و در میان توده های مردم چندان پایگاهی نداشت.

نخستین تئاتر به زبان عثمانی که تئاتر عثمانی نام داشت، در سال ۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۷ م در جدیک پاشا در استانبول قدیم و به کوشش یک شرکت تئاتری ارمنی تأسیس شد؛ این شرکت تئاترهای متنوع عرضه می کرد و سرپرستی آن را آگوب وارتویان [۲۱] مشهور به گوللو آگوب [۲۲] (۱۳۲۰-۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۹۰۲-۱۸۴۰ م) برعهده داشت. این شخص در سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م انحصار اجرای نمایشنامه هایی به زبان ترکی را در پایتخت عثمانی برای مدت ۱۵ سال از عالی پاشا دریافت کرد و در ازای آن متعهد شد که سالنهایی مشابه در سایر نواحی شهر ایجاد کند. سال بعد، تئاتر جدیک پاشا در حضور عالی افتتاح شد و طی سالها اجراهای متنوعی از نمایشنامه های ترکی و ارمنی از جمله نمایشنامه جنجال برانگیز میهنی به نام وطن یا خود سیلیستره را ارائه دادند. این تئاتر به فعالیت خود ادامه می داد تا این که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق / ۱۸۸۵ م در اثر آتش سوزی با خاک یکسان شد. یکی از همکاران قدیمی آگوب به نام مردیروس میناکیان [۲۳] (۱۳۳۹-۱۲۵۳ هـ. ق / ۱۹۲۰-۱۸۳۷ م) کار وی را در تئاتر خود که آن هم تئاتر عثمانی نامیده می شد، ادامه داد و تا پایان سلطنت عبدالحمید چهره برجسته تئاتر عثمانی بود. وی اغلب به منظور اجتناب از مقررات سانسور آثار ترجمه شده نویسندگان خارجی را اجرا می کرد. عبدالعزیز همچنین به گسترش نوعی تئاتر مردمی عامیانه (تولوعات تیاترسی) نخست در قصر و سپس در سالنهای کوچک تئاتر در نواحی مسلمان نشین استانبول

19- Giustiniani

20- Bosko

21- Agop Vartovyan

22- Güllü Agop

23- Mardiros Minakyan

همت گماشت. در این گونه تنازرها، بازیگران از شخصیتها و داستانهای زندگی روزمره استفاده می کردند و نمایشهایی فی البدیئه مطابق با ذوق و علاقه تماشاگران اجرا می کردند؛ در تحقق این مقصود بود که آنان از تکنیکی نمایشی به نام اورثا اوپونی که بعدها با گذشت قرن بسیار شهرت یافت استفاده می کردند.

ساده نویسی متون ترکی به منظور قابل فهم کردن آنها برای توده مردم سبب تشویق سوادآموزی و گسترش افکار جدید نیز شد. پیش از این در سال ۱۲۶۱ هـ. ق / ۱۸۴۵ م، کمسیون مشورتی که برای گسترش نظام آموزشی غیردینی ایجاد شده بود، عدم کاربرد و محو بسیاری از واژه ها و اصطلاحات عربی و فارسی و به کارگیری معادل‌های ترکی را توصیه کرد. در سال ۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م، باعالی طی فرمانی اعلام کرد که اسناد رسمی بایستی به زبان ترکی ساده تری نگاشته شود و این دستورالعمل بزودی در سبک نگارش متن فرمان اصلاحات سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م به کار گرفته شد. کوششهای چندی نیز صورت گرفت که با تدوین نظام املائی صحیح و درست نویسی، خط عربی را که با ضرورت‌های زبان ترکی هماهنگ نبود، برای خوانندگان جدید بیشتر قابل فهم کند؛ بدین منظور از تمهیداتی چون علایم آوانگار فرعی، حروف آوانگار که تلفظ صحیح کلمات را ارائه دهد و گسترش درست نویسی معیار استفاده شد.^{۱۱۳}

اما درباره خود نویسندگان چه می توان گفت؟ روشنفکران اواخر دوره تنظیمات تا آنجا که آزادیهای جدید میسر کرده بود به گروه‌های فکری گوناگونی تقسیم می شدند، اما به طور کلی، همه آنان تحت عنوان ترک‌های جوان (بنی عثمانلی‌ر) نامیده می شدند؛ هسته اولیه این گروه جوانانی بودند که با نهادهای الگویی غربی آشنایی داشتند و از شیوه انجام اصلاحات ناخشنود بودند. اوج فعالیت آنان به سالهای ۱۲۸۲ هـ. ق / ۱۸۶۵ م تا زمان پذیرش قانون اساسی عثمانی طی دهه پس از آن محدود می شد. آن دسته از جوانانی که با این جنبش در ارتباط بودند، خود پرورده همین دوره تنظیمات بودند؛ اینان کسانی بودند که یا در مدارس جدید غیردینی تحصیل کرده بودند یا برای تکمیل تحصیلات خود به خارج اعزام شده بودند، اما برخلاف مأموران که در دستگاه دیوانی کشور موقعیتی یافته بودند، از دستیابی به مقام‌های مناسب در نظام تنظیمات عاجز مانده بودند. اینان ناقدان نظامی شدند که خود از درون آن سربر آورده بودند و با استفاده از دستگاه چاپ و گسترش مفاهیمی چون پارلماناریسم، ناسیونالیسم و میهن پرستی در آگاهی سیاسی عثمانی، جلب افکار عمومی را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دادند.^{۱۱۴}

آغاز گر جنبش جدید در ادبیات عثمانی ابراهیم شناسی (۱۲۸۸ - ۱۳۴۰ هـ. ق / ۱۸۷۱ - ۱۸۲۴ م) بود. وی در استانبول متولد شد؛ پدرش گروهان توپخانه بود و او هنوز پنج

سال بیشتر نداشت که پدرش در جنگ عثمانی - روسیه (۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م) به قتل رسید و سرپرستی او را طی آخرین دهه حکومت محمود دوم، مادر بیوه اش برعهده گرفت. ابراهیم پس از گذراندن دوره مکتب سنتی در یکی از بخشهای دفتری توپخانه مشغول به کار شد چرا که هنوز مدارس رشدیه تأسیس نشده بود که وی تحصیلات خود را در دوره های عالیترا طی کند. وی از طریق یکی از همکاران بزرگتر خود با آثار کلاسیک ادبیات اسلامی آشنا شد و در همان احوال طی آشنایی با چندین افسر خارجی که در توپخانه کار می کردند چیزهایی نیز درباره غرب فراگرفت و مطالعه زبان فرانسه را آغاز کرد. بدینسان عشق به شرق و غرب که ویژگی بسیاری از نوشتارهای بعدی وی بود، حاصل مطالعات وی در همین دوران است. ابراهیم اندک اندک در سلسله مراتب مقامهای دفتری توپخانه به مقامهای بالا ارتقاء یافت و در سال ۱۲۶۶ هـ. ق / ۱۸۴۹ م مدیر خود و همچنین مصطفی رشیدپاشا را متقاعد کرد که او را برای تکمیل مطالعاتش در زمینه فراگیری زبان فرانسه به اروپا اعزام دارند. وی پس از مدتی اقامت در پاریس در وزارت دارایی به کارآموزی پرداخت و در امور مالی تخصص یافت که در آن زمان رشید بویژه بدان نیاز داشت. شناسی در این زمان در شب نشینیهای نویسندگان چون لامارتین و ارنست رنان شرکت می کرد و با خاورشناسان برجسته فرانسوی آشنا شد. وی در بازگشت به استانبول کار خود را در زرادخانه از سر گرفت و علاوه بر آن در مقام یکی از اعضای شورای جدید آموزش (۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م) عهده دار مسئولیت شد. اگر این تصدی یک دهه زودتر انجام می شد، شناسی که از یاران رشید بود، احتمالاً به صورت یکی از مقامهای برجسته تنظیمات ظهور می کرد. اما رشید در این زمان سالهای آخر حکومت خود را می گذراند و عالی پاشا که خود از جاه طلبیها و آرزوهای احتمالی این جوان خوش آینه در هراس بود، هرگاه که بر سر قدرت بود، مقدمات عزل وی را فراهم می آورد. شناسی مآلاً حمایت یکی دیگر از شخصیتهای برجسته تنظیمات به نام یوسف کمال پاشا را جلب کرد، اما در نتیجه مخالفت عالی، وی هرگز نتوانست مقام مهمی در دستگاه دیوانی کسب کند.

شناسی نوید از کسب مقامی مهم به فعالیتهای ادبی بازگشت و کار خود را با ترجمه منظوم آغاز کرد که گلچینی از اشعار کلاسیک فرانسه از جمله اشعار راسین و لافونته را ارائه می داد. وی سپس دیوان اشعار خود را منتشر کرد و نخستین نمایشنامه خود را به نام شاعر اولنمسی (ازدواج شاعر) در تالار تئاتر سلطان (۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م)، اجرا کرد. شناسی با همکاری یکی از دوستان خود که جوانی روزنامه نگار بود و در جریده حوادث در این شغل آزموده شده بود، روزنامه ترجمان احوال را منتشر کرد (۱۲۸۲ - ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۵ - ۱۸۶۰ م)؛ وی سپس با کمک شاهزاده مراد (بعدها مراد پنجم خوانده شد) و همچنین شاهزاده مصری به نام مصطفی فاضل روزنامه خود را تحت عنوان تصویر افکار (۱۲۸۷ - ۱۲۷۸

ه.ق / ۱۸۷۰-۱۸۶۱ م) انتشار داد که طی اندک زمانی به صورت پایگامی مهم، معرفی سبکهای ادبی و نشر افکار سیاسی را سرلوحه فعالیتهای خود قرار داد. منتخبات آثار وی که در آن مصطفی رشید مدح شده بود، اما در مدح سلطان اشعار چندانی سروده نشده بود و علاوه بر آن برخی اشعار حامل افکار «مخرب» بود، سبب شد که فؤاد وی را از شورای آموزش اخراج کند (۲ جولای ۱۲۸۰ ه.ق / ۱۸۶۳ م)؛ خاصه این که شناسی خواستار آن شده بود که بدون نظرخواهی از مجلس نمایندگان هیچ گونه مالیاتی وضع نشود.

اما شناسی امید خود را در دستیابی دوباره به اقتدار پیشین از دست نداد. وی نگرش سیاسی روزنامه را تعدیل و دوستی فؤاد را مجدداً جلب کرد؛ همان کسی که طی دوره کوتاه تصدی مقام سرعسکری با کمک شناسی انتشار جریده عسکریه را که دومین روزنامه رسمی عثمانی محسوب می شد، در سال ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ م از سر گرفت. شناسی همچنین از عالی تقاضا کرد که وی را در شورای عالی تازه تأسیس دولت به مقامی منصوب کند، اما پس از آن که دوباره با تقاضایش مخالفت شد، وی مخالفت با رهبران تنظیمات را از سر گرفت و نثر تصویر افکار را به یکی از همکاران جوانش به نام نامق کمال سپرد (ژوئن ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ م) و به فرانسه گریخت؛ شناسی چهار سال پس از آن را به فعالیتهای ادبی گذراند تا این که در روزهای آخر عمر به استانبول بازگشت و در سپتامبر سال ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م در اثر ابتلاء به بیماری تومور مغزی درگذشت.

همه روشنفکرانی که در جامعه جوانان عثمانی با شناسی در ارتباط بودند در نتیجه عملکردهای عالی و فؤاد به موضع مخالفت سوق داده شدند. یکی از اعضای برجسته این گروه که قبلاً از وی یاد کردیم، نامق کمال (۱۳۰۶-۱۲۵۶ ه.ق / ۱۸۸۸-۱۸۴۰ م) بود که در سال ۱۲۷۴ ه.ق / ۱۸۵۷ م با اعمال نفوذ رشید به اداره ترجمه (ترجمه اوداسی) وارد شده بود، اما اخراج وی از سوی عالی سبب شد که او در سال ۱۲۷۹ ه.ق / ۱۸۶۲ م به جمع شناسی و یارانش ملحق شود و خیلی زود به صورت نویسنده‌ای پرکار مقالاتی درباره اصلاحات اداری و اجتماعی و حتی درباره سیاست خارجی، خاصه پس از سفر شناسی به پاریس، نگاشت. ضیاء پاشا (۱۲۹۸-۱۲۴۱ ه.ق / ۱۸۸۰-۱۸۲۵ م) در یکی از مدارس جدید رشدیه که به کوشش محمود تأسیس شده بود، تحصیل کرد و با کمک رشید در اداره ترجمه مقامی یافت. اما پس از مرگ رشید، عالی وی را نیز مورد آزار و اذیت قرار داد، چنان که هر گونه اقدام و رفتار ضیاء را با علاقه‌ای شخصی پی می گرفت، بدین امید که شاید بتواند از اعمال خلافی که احتمالاً به براندازی کلی حکومت وی منجر می شد، پرده بردارد. ضیاء به نوبه خود در ردیف مخالفان نظامی حکومتی قرار گرفت که به چنین رفتار خودسرانه‌ای مجال بروز می داد و با استفاده از ذوق ادبی خود سیاستهای عالی را به صورت طعنه آمیزی به باد انتقاد گرفت. علاوه بر اینان فرد

دیگری به نام علی سوواوی (۱۲۸۹-۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۷۸-۱۸۳۹ م) بود که همراه با عثمانیها جوان با مدیران اصلاحات تنظیمات مخالفت داشت؛ وی در نظام آموزشی غیردینی در مقام معلم ظهور کرد، اما به دلیل اختلاف نظری که با حکمران فیلیپ پیدا کرد از خدمت در دستگاههای حکومتی اخراج شد. کسان دیگری نیز در دستگاه دیوانی وجود داشتند که سابقه تحصیلی و موانع شغلی ایجاد شده بر سر راه آنان بسیار شبیه افراد اخیرالذکر بود.

پس از آن که جامعه عثمانیهای جوان به سال ۱۲۸۲ ه.ق / ۱۸۶۵ م تشکیل شد، اعضای جامعه از طریق روزنامه تصویر افکار و سایر روزنامه‌ها و نشریات موجود و همچنین با تکثیر جزوات و اجرای نمایشنامه‌هایی در سالنهای جدید تئاتر به نشر افکار خود پرداختند. حکومت تنظیمات از بیم آن که مبادا چنین مخالفت‌هایی جنبش تنظیمات را تضعیف کند، سرکوب این جامعه را آغاز کرد و در این زمان اعضای جامعه به اروپا گریختند و کار نوشتن و ارسال آثار خود را از طریق سازمانهای پستی خارجی ادامه دادند چرا که بنا بر قوانین کاپیتولاسیون نظارت بر این سازمانها از اختیارات حکومت خارج بود. برخی از این افراد به امید کسب مقامی در دستگاه حکومتی به وطن بازگشتند و آنانی که در پی تحقق این مقصود موفق می‌شدند از مخالفت سیاسی و عقیدتی خود با نظام صرفنظر می‌کردند. گرچه تبعیدیان خودخواسته مقیم در پاریس و لندن یکدیگر را به لحاظ مالی حمایت می‌کردند، اما بیشترین حمایتها را امیر فاضل مصطفی از آنان به عمل می‌آورد که در تلاش بود تا با تحت فشار قرار دادن سلطان، در مقام ولیعهد و وارث حکومت خدیو حاکم بر مصر به رسمیت شناخته شود.

به طور کلی بیشتر این روشنفکران آزادیخواه در مقایسه با مردان تنظیمات درباره مذهب افکار محافظه کارانه تری داشتند و احساس می‌کردند که اصلاحات غربی آغاز شده از سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م مبانی اخلاقی و عقیدتی جامعه عثمانی را تضعیف کرده است بی آن که بتواند جایگزین مناسبی برای آن ایجاد کند. این گروه باز هم با تأکید بر اسلام به منظور پر کردن خلأ مذکور، در واقع نخستین متفکرانی بودند که می‌کوشیدند نهادهای سیاسی غربی را با نظریه و روشهای سنتی اسلامی و عثمانی سازگاری دهند و بدین ترتیب با روشن کردن پیشینه تاریخی حکومت مبتنی بر انتخابات، اصل نمایندگی را تقویت کنند. تأکید آنان بیشتر بر جنبه‌های مترقیانه اسلام بود. اقتدار مطلقه مبتنی بر دیوانسالاری که حکومت متمرکز و مقتدر تنظیمات ایجاد کرده بود، اعتراضاتی را برانگیخته بود؛ علاوه بر این انتقاداتی وجود داشت مبنی بر این که دستگاه دیوانسالاری جدید، اشرافیت جدید روستایی و بازرگانان و مدیران صنعتی جدید، فرمانروا و اتباع وی را به طور بی سابقه‌ای تحت نفوذ خود گرفته‌اند.

اگرچه عثمانیهای جوان در مخالفت با تنظیمات وحدت نظر داشتند، راه‌حلهای پیشنهادی آنان بسیار متفاوت بود. اما دست کم سه موضوع اصلی وجود داشت که همه عثمانیهای جوان

در آن اتفاق نظر داشتند: قانون اساسی، مجلس قانونگذاری و عثمانیسم یا اصالت دادن به سرزمین و حکومت عثمانی. در وهله نخست عثمانیهای جوان در پی آن بودند که با تدوین و تصویب قانونی اساسی برای کشور به گونه‌ای که همه افراد جامعه بی توجه به درجه یا شان اجتماعی شان در جامعه عثمانی موظف به رعایت آن باشند، دامنه اقتدار دیوانسالاری حاکم را محدود کنند. آنان بر این عقیده بودند که خیرخواهی اصلاح‌گران اهمیت ندارد، بلکه آنچه که اهمیت دارد آنست که اصلاح‌گران هنوز سلطه‌ای مطلق و خودسرانه دارند و همین امر بیشتر از زمان اقتدار نظام سنتی عثمانی سبب گسترش خودسری و تقویت حکومت ظلم و جور شده است. اگر سلطان و طبقه حاکم در پی تضعیف برنامه اصلاحی تنظیمات برمی آمدند هیچ عامل بازدارنده‌ای وجود نداشت. از این روی، تدوین قانونی که بتواند افراد را در برابر رفتار خودسرانه حکومت حمایت و ثبات و دوام موفقیت اصلاحات را تضمین کند، ضروری می نمود. دومین تقاضای عثمانیهای جوان استقرار مجلسی از نمایندگان برگزیده ملت بود که چون ابزاری قانونی اعمال نظارت کند و تضمینی باشد بر این که همه مدیران در محدوده قوانین موجود خوب عمل می کنند. علاوه بر این، بسیاری از آنان مدعی بودند که تمایز اساسی میان طبقه حاکم و اتباع امپراتوری از طبقات گوناگون به استحکام و اقتدار امپراتوری لطمه می زند، چرا که به زعم آنان دستگاه حکومتی از خدمات بسیاری از افراد ساکن در قلمرو امپراتوری محروم شده بود. بنابراین، استقرار مجلسی از نمایندگان مردم بهترین ابزار برای جذب بهترین افراد و به خدمت دولت در آوردن آنان بود.

اما امپراتوری عثمانی لااقل از یک دیدگاه با ملل اروپایی که عثمانیهای جوان نظامهای پارلمانی آنها را مطالعه و تحسین کرده بودند، تفاوت داشت. بافت اجتماعی و قومی امپراتوری عثمانی سخت ناهمگون بود و در این کشور طیفی از زبانها، نژادها و مذاهب بسیار گوناگونی وجود داشت. نظام قدیمی ملت با جدا کردن جوامع مختلف صلح برقرار کرده بود، اما در این زمان، جنبش ناسیونالیسم بسیاری از ملتها را تحت تاثیر قرار داده بود. مردان تنظیمات در پی آن بودند که با انجام اصلاحاتی در ساخت درونی نظام قدیمی ملت و برقراری تساوی قانونی به اندازه کافی، ثبات اجتماعی و نظام امپراتوری را در برابر موج ساقط‌کننده ناسیونالیسم حفظ کنند. آنان از آن بیمناک بودند که حکومت مبتنی بر مجلس نیز تنها بر تقسیمات و تفرقه‌های قدیمی تأکید کند. از سوی دیگر، عثمانیهای جوان احساس می کردند که چنین مجلسی با ترکیب گروههای مختلف که در تعیین سیاستهای حکومتی سهم باشند، کانهالی بی خطر برای هدایت احساسات ملی‌گرایانه است. آنان باور داشتند که مشارکت در نظام پارلمانی حکومت در غیرمسلمانان و همچنین مسلمانان این فکر را تقویت خواهد کرد که همگی وطنی مشترک دارند و با تضعیف شدن علائق گروهی و محلی، آرزوی تشکیل کشورهای مستقل ملی از بین

خواهد رفت. برخی از آزادیخواهان عثمانی با از این فراتر گذاشتند و مدعی شدند که عثمانیسم واقعی زمانی محقق خواهد شد که تقسیم بندی ملتها به صورت کلیتهای قانونی مستقل نادیده گرفته شود، همه امتیازات میان آنها و اعضایشان ملغی اعلام گردد و به جای همه آنها ملیت واحد عثمانی مطرح شود بدین معنا که همه اتباع سلطان صرف نظر از تفاوتهای نژادی، مذهبی و زبانی از حقوق و تعهداتی یکسان برخوردار باشند.

بدینسان، دومین نسل مردان تنظیمات، آزادیخواهانی از جمله عالی و فؤاد که پس از جنگ کریمه جانشین رشید شده بودند و طی دو دهه پس از آن اصلاحاتی انجام دادند، از سوی نسل جدید آزادیخواهان ارتجاعی خوانده شدند؛ این آزادیخواهان جدید در واقع به همان اندازه مأمورانی که وظایفی را در دستگاه حکومتی بر عهده داشتند، فرزندان اعتقادی این نسل محسوب می شدند. عالی و فؤاد خود هیچ گونه مخالفتی با اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی نداشتند. عالی پیش از این با ناپلئون سوم اختلاف نظرهایی پیدا کرده بود زیرا که ناپلئون در آلمان در حکومت خود اصلاحاتی درباره آزادیهای سیاسی و اجتماعی انجام داده بود و از وی می خواست که با انجام اقدامهایی چون استقرار مجالس نمایندگی در سطح ولایات و مجلس عالی قانونگذاری در سطح کشور، همان مشی را دنبال کند. اما عالی و فؤاد هر دو بخوبی احساس می کردند که مقاصد آنان تنها از طریق حکومت تمرکز یافته و شدیداً تحت نظارت آنان به بهترین شکل محقق خواهد شد؛ آنان بر این باور بودند که حکومت مبتنی بر مجالس انتخابی به دلیل کاهش کارایی و اقتدار حکومت مرکزی، تنها موجب به تعویق انداختن روند نوسازی کشور خواهد شد و دیگر این که اصلاحات دموکراتیک تنها زمانی میسر است که کشور نوسازی شده باشد و بتواند چنین کالای تجملی را فراهم آورد. استقرار نظام مشروطه و مجلس در سالهای ۱۲۹۳ هـ.ق / ۱۸۷۶ م و دیگر بار در سال ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۰۸ م از پیامدهای مستقیم فعالیتهای بیدار کننده و تحریکات عثمانیهای جوان بود، اما بایستی به خاطر داشت که آنان بدون تحقق اصلاحات مقدماتی که به همت مردان پاکباخته تنظیمات طی سالیان انجام شده بود و عثمانیهای جوان سخت آنان را به باد انتقاد گرفته بودند، نمی توانستند به چنین مقاصدی دست یابند. رشید، عالی و فؤاد ناگزیر بودند که به رغم مخالفت محافظه کاران نوسازی کشور را آغاز کنند و تدابیر اتخاذ شده از سوی آنان تا اندازه ای پاسخی بود به همین ضرورت. همین واقعیت که نسل روشنفکر و مقتدری چون عثمانیهای جوان می توانست عرض اندام کند، خود دلیلی بر موفقیت اصلاحات اساسی آنان بود.

مشکلات خارجی و داخلی

مردان تنظیمات زمانی که می کوشیدند اصلاحاتی را انجام دهند، با رشته ای بحرانهای

خارجی و قیامهای داخلی مواجه می شدند که بیشتر انرژی و ذخایر آنان را به تحلیل می برد. بیشتر قیامهایی که پایه های اقتدار امپراتوری را طی سالهای آخر قرن نوزدهم به لرزه در آورد، از تمایلات دیربای ملی گرایانه ناشی می شد؛ اما اگر دخالت قدرتهای بزرگ اروپایی نمی بود - که اغلب گرایشهای ناسیونالیستی را در این کشور دامن می زدند و از آن برای گسترش نفوذ خود سود می جستند - شاید این مجادلات و اختلافات در داخل کشور حل می شد. با این تصور که امپراتوری عثمانی دیگر قادر نخواهد بود وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کند، دوستان و دشمنان هر دو به یک نسبت گرفتار محاسبات دقیق و پیچیده تقسیم قدرت و چگونگی تقسیم غنایم در زمان مناسب بودند. بنابراین، آنچه که اصطلاحاً تحت عنوان مسأله شرق نامیده شد، در واقع ارزیابی بیگانگان از مشکلاتی بود که امپراتوری عثمانی با آن مواجه بود و این که آنان چگونه می توانند از نتایج به دست آمده به سود خود استفاده کنند. این بررسیها موضوع مطالعات ارزنده بسیاری بوده است و بیشتر بخشی از تاریخ اروپا محسوب می شود تا تاریخ عثمانی؛ از این روی تنها جنبه های مهمتر آن را می توان در این جا به اختصار بررسی کرد.

بحران لبنان، ۱۲۶۳-۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۶-۱۸۴۰ م

نخستین بحران مهمی که تنظیمات را فرا گرفت از لبنان ناشی می شد، چرا که این کشور از دیرباز استقلال خود را تحت حکومت امرای محلی حفظ کرده بود. جمعیت این کشور از گروههای مختلف قومی تشکیل می شد: مارونیهای کاتولیک، مسلمانان بدعت گذار دروزی که بیشتر در جبل لبنان مستقر بودند و مسلمانان سنی مذهب که در بیروت و زمینهای پست این کشور نفوذ داشتند. خاندان حاکم شهابی که سالهای متمادی تحت رهبری امیر بشیر دوم در لبنان حکومت کردند، موازنه ای دقیق میان گروههای قومی گوناگون برقرار کرده بودند. این موازنه طی اشغال مصریها یعنی همان زمانی که ابراهیم پاشا مارونیها را علیه مسلمانان به کار گرفت، از میان رفت؛ بیشتر این مسلمانان همچنان به حمایت از سلطان ادامه می دادند. برتری کیفی آموزش در مدارس مسیحی این گرایش را در مارونیها تقویت کرد که سلطه خود را بر حیات لبنان گسترش دهند و این تمایل پس از ترک مصریها همچنان تداوم یافت چنان که مآلاً دشمنی مسلمانان و جدالهای فزاینده ای برانگیخت. با تلاشهای زمینداران ثروتمند دروز و مارونیها وضع نابسامان لبنان پیچیده تر شد؛ زمینداران دروزی می خواستند با استفاده از موقعیتی که در نتیجه خلع بشیر دوم (۱۲۵۶ هـ. ق / ۱۸۴۰ م) حاصل شده بود، قدرت پیشین خود را بازیابند و مارونیها در پی آن بودند که نفوذ خود را به سمت جنوب به نواحی که قبلاً تحت سلطه دروزیها بود، گسترش دهند. زمانی که جانشینان ناتوان بشیر به مسیحیت گرویدند، بیم مسلمانان از غلبه مسیحیت تشدید شد و حمایت بریتانیا از دروزیها در رویارویی با خطر سلطه

فرانسه در صورت پیروزی مارونیها، تعارضها را دامن زد. زمانی که جانشین بشیر دوم یعنی بشیر سوم سرکوب دروزیها را آغاز کرد، آنان مرکز اقتدار وی را در دیر القمر به محاصره خود در آوردند (اکتبر ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م) و این موجب شد که سلطان وی را از حکومت خلع کند و به جای آن سلطه مستقیم خود را در منطقه برقرار نماید. دروزیها موقعیت را مغتنم شمردند و در همین احوال به مارونیها حمله بردند، در حالی که مسیحیان جبل لبنان باز هم دستخوش تفرقه بیشتر شدند؛ مسیحیان ارتدکس در برابر دشمنان قدیمی خود یعنی مسلمانان اهل تسنن، حمایت از دروزیها را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دادند و روستاها را از هر سو عرصه تاخت و تاز و چپاول خود قرار دادند. دول قدرتمند طی تلاشی به منظور خاتمه دادن به نبرد، سلطان را تحت فشار قرار دادند که نوعی نظام مستقل در لبنان روی کار آورد. خطی که بیروت را به دمشق متصل می کرد، لبنان را به دو سنجاق مارونی و دروز تقسیم کرد (۱۲۵۹ ه.ق / ۱۸۴۳ م) و هر دوی آنها تحت نظارت حکمران عثمانی لبنان که در این زمان به جای عکا در بیروت مستقر شده بود، قرار گرفت.

اما این نظام بسرعت درهم شکست. علت این فروپاشی بروز این مسأله بود که چه کسی باید زمام امور روستاهای جنوب را در دست گیرد؛ همان منطقه‌ای که مسیحیان ساکن در آن با حمله به روستاهای دروز در مقابل سلطه کار گزاران دروز واکنش نشان می دادند و دروزیها نیز پاسخی متقابل ابراز می کردند. راه حل نهایی مسأله را وزیر امور خارجه جدید، شکیب پاشا، در سال ۱۲۶۱ ه.ق / ۱۸۴۵ م طرح کرد. شکیب پاشا نظامی تدوین کرد که بنابر آن تفکیک سنجاق دروز و مارونی تکمیل می شد؛ چرا که در نظام جدید نمایندگان محلی هر فرقه می بایست مالیاتها را تحصیل می کردند و سایر مسؤولیتهای اداری هم کیشان ساکن در این روستاها را برعهده می گرفتند. علاوه بر این، در هر ناحیه مجلسی مختلط از نمایندگان تمام وقت حقوق بگیر تشکیل شد. این نمایندگان می توانستند به اعتراضات وارده به آراء دادگاه رسیدگی کنند، میزان سهم مالیاتی را تعیین و تحصیل آنها را تنظیم نمایند و به کار گزاران ناحیه پیشنهادهایی ارائه دهند؛ بدینسان نمایندگان یادشده به جای اعضای خاندانهای حاکم، رهبری جوامع خود را در دست گرفتند. فرانسه در آغاز از بیم آن که مبادا وضع جدید از اقتدار مارونیهای تحت الحمایه اش بکاهد، با تشکیل شوراهاى جدید مخالفت کرد، اما مصطفی رشید پاشا سرانجام به لبنان آمد و موافقت عمومی را با پیشنهادهاى یادشده کسب کرد (۱۸ اکتبر سال ۱۲۶۳ ه.ق / ۱۸۴۶ م)، چندان که فرانسه و مارونیها بناچار بی هیچ گونه اعتراض بیشتری به وضع جدید تن در دادند.

علل اصلی جنگ کریمه: انقلاب ۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۸۴۸ م

جنگ کریمه در واقع جنگ میان روسیه از یک سوی و فرانسه و بریتانیا از سوی دیگر بود؛ مسأله اصلی در این جنگ این بود که پس از اضمحلال امپراتوری عثمانی، کدام قدرت خارجی به لحاظ سیاسی و اقتصادی بر خاورمیانه استیلا خواهد یافت. بریتانیا رفته رفته دریافت که هر گونه پیروزی روسیه در منطقه موازنه قدرت را بر هم خواهد زد و به منافع اقتصادی بریتانیا در خاورمیانه آسیب خواهد رساند؛ از این روی تغییر تدریجی موضع بریتانیا در قبال روسیه و ترک حمایت‌هایی که در قرن هجدهم از بلندپروازیهای این کشور در منطقه به عمل می‌آورد، زمینه جنگ را فراهم آورد. عوارض گمرکی اندکی که در نتیجه قوانین کاپیتولاسیون وضع شده بود، قلمروهای تحت حکومت سلطان را بازاری مطلوب برای فروش کالاهای کارخانه‌ای بریتانیا می‌کرد و از سوی دیگر مواد خام و آذوقه ارزان قیمت در اختیار این کشور قرار می‌داد. بنابراین بریتانیا با تشویق اصلاحات از آنچه که در توان داشت برای کمک به امپراتوری در جهت حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی خود دریغ نمی‌کرد؛ خاصه زمانی که مصطفی رشید فعالانه در برابر دشمنان امپراتوری فعالیت می‌کرد، وی را تحت حمایت خود گرفت. از سوی دیگر تزار نیکلای اول متقاعد شد که امپراتوری عثمانی «مرد بیمار اروپا» و محکوم به زوال است و تنها آرزوی این بود که روسیه در موقعیتی بهتر قرار گیرد تا سهمی بیشتر از غنایم نصیب آن شود. اما تصمیم تزار مبنی بر حفظ و تداوم دوستی با بریتانیا و اتریش و پروس در برابر خطر وقوع انقلاب در اروپا که در آن زمان فرانسه الگوی بارز آن بود، وی را نسبت به امر تحقق جاه‌طلبی‌هایش و دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب بی‌علاقه کرد.

اما انقلاب‌های سال ۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۸۴۸ م هماهنگی و توافق میان بریتانیا و روسیه را برهم زد. رخدادهایی که مسأله شرق را تحت تأثیر قرار داد خاصه در بوداپست آغاز شد؛ در آن جا مجلس نمایندگان، مجارستان را تقریباً به طور کامل مستقل از امپراتوری هابسبورگ اعلام کرد و تنها تحت حکومت و اقتدار شخصی امپراتور بود که با اتریش مربوط می‌شد (مارس ۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۸۴۸ م). این اقدام موجب بروز قیامی شد که شخص امپراتوری را از وین نیز وادار به فرار کرد. امپراتور جدید، فرانتس ژوزف اول (۱۳۳۵-۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۹۱۶-۱۸۴۸ م) اتریش و بوداپست را دوباره تحت نظارت خود در آورد (ژانویه ۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۸۴۸ م) اما دیت مجاری [۲۴] گریخت و جمهوری خود را تحت ریاست لویی کوسوت [۲۵] اعلام کرد؛ این جمهوری تداوم یافت تا این که نیکلای سپاهیان خود را برای سرکوب شورشیان اعزام داشت (۹ اوت

۱۲۶۶ ه.ق / ۱۸۴۹ م) و رهبران آنان را عمده به داخل قلمرو عثمانی فراری داد. وقایع والاکیا نیز در این زمان بر باعالی تأثیر گذاشت. روسها امیرنشینهای رومانی را به مدت پنج سال پس از انعقاد معاهده ادرنه (۱۲۵۰-۱۲۴۵ ه.ق / ۱۸۳۴-۱۸۲۹ م) به تصرف خود در آوردند، ظاهراً بدین دلیل که سلطان نتوانسته است غرامتهای جنگی را یکجا بپردازد. طی جنگ، اشغال روسها کاملاً خشونت بار بود، چنان که بسیاری از اشراف و روستائیان مجبور به تبعید شده بودند، محصولات و احشام مصادره و روستائیان به کار اجباری گرفته شده بودند. اما پس از برقراری صلح، روسیه دولتی را تحت رهبری پاول کیسلف [۲۶] بر سر کار آورد که بسیار خوب و آگاهانه عمل می کرد. این نخستین باری بود که امیرنشینهای یادشده تحت حکومت واحدی قرار می گرفت و از این روی تمایلات ملی گرایانه تشویق می شد. کیسلف نظم و امنیت را برقرار کرد، تأسیساتی برای ارائه خدمات بهداشتی ایجاد کرد و نیروی پلیس محلی را تحت آموزشهای افسران روسی سازمان داد؛ وی همچنین مالیاتهای قدیمی و تعهدات فئودالی را منسوخ و به جای آن نظام مالیاتی واحدی را براساس استطاعت پرداخت کشاورزان وضع کرد. کیسلف صنعت و تجارت را تشویق کرد و محدودیتهایی را که در گذشته برای بازرگانان بومی وضع شده بود، لغو کرد. مهمتر از همه این اقدامها تدوین قوانین و مقرراتی بنیادی برای هر امیرنشین بود که در سال ۱۲۴۵ ه.ق / ۱۸۲۹ م اعلام شد؛ این قوانین براساس پیشنهادهای کمیته هایی که بنا بر معاهده ادرنه تشکیل شده بود، وضع شد. حکومت عثمانی ظاهراً احیاء شد، اما نظارت اصلی در دست بویارها بود که خود تحت حمایت و نفوذ روسها بودند. در هر امیرنشین امیری مادام العمر از سوی مجلسی ویژه برگزیده می شد که در آن اکثریت نمایندگان از بویارها بودند، اما بازرگانان و طبقه بورژوازی نیز در آن نمایندگانی داشتند. اختیارات این امیران بسیار محدود بود، چرا که آنان نمی توانستند مجلس را منحل کنند و تنها می توانستند در موارد بسیار مشخصی که مجلس گرفتار آشوب و اغتشاشات جدی می شد، مجلس را به حالت تعلیق در آورند و در این گونه موارد رأی نهایی درباره اعلام قوانین به روسها و باعالی واگذار می شد. حکومت در هر دوی این ولایات بسیار تمرکز یافته بود و امیران آنها هنوز می بایست از میان بویارها برگزیده می شدند. قوانین اساسی تدوین شده حقوق بویارها را در ارتباط با کشاورزان و اغلب به نفع بویارها تعیین و مقرر می کرد. بویار مالک زمین محسوب می شد. کشاورز تنها بخشی از محصول را برای خود برمی داشت و می بایست که حتی بیشتر از گذشته برای بویار بیگاری کند. روستایی به لحاظ قانونی هیچ گونه تعهد و وابستگی نسبت به

زمین نداشت، اما در صورتی که تصمیم به ترک زمین می گرفت می بایست که از قبل مالک زمین را مطلع سازد و همه مالیاتهای عقب افتاده را بپردازد و همین امر کشاورز را در واقع پای بند زمین و وضع وی را بسیار بیش از گذشته تشدید و نابسامان می کرد؛ این چنین بود که زمینه برای مشارکت روستائیان در قیامهای سال ۱۲۶۵ هـ.ق / ۱۸۴۸ م فراهم آمد.

پس از آن که روسیه اطمینان یافت که با توجه به معاهده خونکار اسکلسی می تواند سلطان را تحت نظارت گیرد، در ازای توافق بابعالی مبنی بر پرداخت باقیمانده غرامت جنگی، قبول قوانین اساسی تدوین شده برای ولایات از سوی عثمانیها و به رسمیت شناختن روسیه در مقام سخنگوی رسمی امیران ولایات یادشده در استانبول، در اوایل سال ۱۲۵۰ هـ.ق / ۱۸۳۴ م امیرنشینهای تحت اشغال را تخلیه کرد. روسیه موافقت کرد که سلطان نخستین امیران حکومتهای جدید ولایات را برگزیند، اما پس از آن می بایست نامزدهای بویارها بدین مقام منصوب می شدند. نخستین امیر والاکیا آلکساندر گیکا [۲۷] و در مولداوی میخائیل استورزا [۲۸] نام داشت. استورزا اگرچه تحت نفوذ شدید روسها و بویارها بود، اما در اداره امور نسبتاً موفق بود؛ وی افکار جدیدی را در ولایت مطرح کرد و اصلاحات کیسلف از جمله طرح شبکه سیل بندها را تحقق بخشید و از این طریق به طغیان گاه به گاه دانوب در سواحل آن خاتمه داد. استورزا گروههای راهزنی را از میان برد و مدارسی احداث کرد که هم فرزندان روستائیان و هم فرزندان بویارها در آنها تحصیل می کردند. اما در والاکیا وضع بدین منوال نبود. گیکا فردی نالایق و بکلی تحت نظارت بویارها و روسها بود، چنان که مخالفت با حکومت جدید نخست در این منطقه و بیشتر در میان فرزندان بازرگانان و بویارها که برای ادامه تحصیلاتشان به پاریس اعزام شده بودند، بروز کرد. یکی از این افراد به نام جورج بیسکو [۲۹] سرانجام زمام امور را از گیکا گرفت و وضع را بهبود بخشید و همچنین کوشید که موانع گمرکی میان امیرنشینها را از میان بردارد (۱۲۶۴ هـ.ق / ۱۸۴۷ م) و زمینه را برای اتحاد مالی میان آنها مساعد کند، زمینه ای که طی سالهای بعد به اتحاد سیاسی میان امیرنشینها انجامید.

امیرنشینهای والاکیا و مولداوی هر دو به لحاظ اقتصادی پیشرفت کردند. غلات این دو ولایت مهمترین محصول در تجارت عثمانی با کشورهای اروپایی محسوب می شد و تردد کشتیهای بخار در رود دانوب آنها را در تماس نزدیک با اروپا قرار داد. بیداری فکری به جنبشی ملی انجامید که نه فقط خواستار وحدت و استقلال بود، بلکه در پی آن بود که به ظلم حکومت اقلیت بویارها بر روستائیان خاتمه دهد و حقوق مدنی و قانونی اساسی تدوین کند. بنابراین

شگفت نیست که هیجان انقلاب سال ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م امیرنشینها را تحت تأثیر قرار داد. قیامی که در نتیجه این موقعیت در مردم مولداوی بروز کرد، سازماندهی مقتدری نداشت و حکومت قدرتمند استورزا سبب شده بود که قیام حمایت چندانی را به خود جلب نکند، اما در والاکیا وضع موفقیت آمیزتر بود. مردم والاکیا توانستند مشاوران روسی را از کشور اخراج کنند و بیسکو را وادارند که قانون اساسی انقلابی مورد ادعای آنان را بپذیرد؛ قانونی که بر اساس آن نظامی مشروطه روی کار می آمد و مجلسی از نمایندگان همه طبقات مردم و امیری که می توانست از هر طبقه ای باشد، زمام امور را در دست می گرفت. امتیازات فئودالی و تبعیضات اجتماعی خاتمه یافت و وحدت و استقلال رومانی اعلام شد (۲۱ ژوئن ۱۲۶۵ ه.ق / ۱۸۴۸ م).

از آنجا که عثمانیها همچون تزار نیکلای از وضع موجود ناخشنود بودند، سلطان با پیشنهاد تزار در سرکوب قیام والاکیاها موافقت کرد؛ در نتیجه سربازان نیکلای ضمن پیشروی به سوی مجارستان و سرکوب انقلابیون این منطقه، مردم والاکیا را نیز سرکوب کردند. سرکوب قیام دشوار نبود چرا که بویارها هنوز مقتدر بودند و بسیاری از رهبران شورشی خود از اعضای خاندان بویارها محسوب می شدند و همین امر برغم برنامه های شورشیان موجب از دست دادن حمایت روستائیان شد. بریتانیا در آغاز مداخله روسها را پذیرفت، اما همین موفقیت در امر سرکوب شورشیان همکاری آنان را تضعیف کرد و علاوه بر این بریتانیا در این برهه احساس می کرد که در مورد خاورمیانه، این کشور بیشتر از روسیه با فرانسه اشتراک منافع اساسی دارد. صدها تن از انقلابیون نه فقط از مجارستان و والاکیا بلکه از لهستان به قلمرو عثمانی گریختند و این امر به بروز بحرانی بزرگ در سطح بین المللی انجامید. روسها استرداد رهبران شورشی را طلب کردند و مخالفت خاندان مصطفی رشیدپاشا با تقاضاهای آنان روابط فیمابین آنان را تیره کرد (۱۷ سپتامبر ۱۲۶۶ ه.ق / ۱۸۴۹ م)؛ خطر جنگ تهدیدکننده شد و همین امر بریتانیا و فرانسه را واداشت که ناوگانهای خود را به سواحل داردانل گسیل دارند تا در صورت حمله روسها از سلطان حمایت کنند. اما زمانی که فؤاد برای مذاکره رهسپار پترزبورگ شد، تزار از موضع خود عقب نشست و در ازای وعده هایی از سوی عثمانیها مبنی بر دور نگاهداشتن شورشیان از مرزهای روسیه، از تقاضای استرداد رهبران شورشی چشم پوشیده و بحران خاتمه یافت، اما همه عواملی را که پس از آمیختن با تعصبات مذهبی ناشی از مشکلات بیت المقدس به جنگ بر سر مسأله شرق انجامید، آشکار کرد.

اختلاف بر سر اماکن مقدس

اختلاف بر سر اماکن مقدس در فلسطین اگرچه جرقه ای بود که جنگ کریمه را شعله ور ساخت، اما زمینه های آن از مدتها قبل فراهم شده بود. قدرتهای خارجی در پی آن بودند که

نفوذ خود را بر اتباع غیرمسلمان سلطان تحکیم کنند؛ این حمایتها بویژه به صورت پشتیبانی از کشیشان تحت الحماية قدرتها در بیت المقدس تحقق می یافت، چنان که فرانسه از کاتولیکها و روسیه از ارتدکسها حمایت می کردند. در فلسطین، مذاهب و فرقه های گوناگون تمامی دشمنی و رقابت خود را در این امر خلاصه کرده بودند که کلیه امور و مراسم خاص مربوط به اماکن مقدس مسیحیت را تحت نفوذ خود در آورند و از این اختیارات برخوردار شوند که مکان مقدس خاصی را مرمت کنند یا کلید درب مکانی را به نشان در اختیار گرفتن آن مکان و یا انحصار مراسم ویژه ای که اساس قدرت و موقعیت نسبی هر گروه را مشخص می کرد، در دست گیرند. طی قرنها، میان گروههای مختلف گونه ای موازنه قدرت برقرار شده بود و برحسب سنت حقوق گوناگونی وضع شده و مورد تأیید بابعالی قرار گرفته بود و در همه این احوال نفع و علاقه اصلی عثمانیها در آن بود که کشیشان در گیر در اختلافات را از برهم زدن تعادل ایجادشده در میان ملتها برحذر دارند. اما پس از سال ۱۲۴۵ هـ. ق / ۱۸۲۹ م یعنی زمانی که روسیه در برابر حمایت فرانسه از لاتینها، پشتیبانی از کشیشان ارتدکس را آغاز کرد، تعادل میان گروههای مذهبی بر هم خورد. پس از آن که تزار نیکلای دو صومعه قدیمی ارتدکس را به منظور استفاده آنان بازسازی کرد (۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۱ م)، زائران روسی به اورشلیم سرازیر شدند. در سال ۱۲۵۹ هـ. ق / ۱۸۴۳ م بطریق ارتدکس اورشلیم موافقت عثمانی را مبنی بر استقلال وی از بطریق قسطنطنیه کسب و با کمک و پشتیبانی تزار شالوده اقتدار خود را پی ریزی کرد. در واکنش به این اقدام، حکومت فرانسه منافع کشیشان لاتین را افزایش داد و برای آنان امتیازات جدیدی تقاضا کرد (۱۲۶۷ هـ. ق / ۱۸۵۰ م)؛ البته این واکنش فرانسه تا اندازه ای نیز از تمایل لوئی ناپلئون برای استفاده از شور مذهبی اتباع خود و کسب حمایت مردمی در فرانسه ناشی می شد. بدینسان، طرح تقاضاهای فرانسه و پاسخهای منفی سلطان به مدت سه سال ادامه یافت و در این احوال سلطان تنها در پی آن بود که موضعی بیطرف اتخاذ کند به گونه ای که خصومت هیچ یک از قدرتها را علیه خود برنیا نگیزد.

در آغاز فرانسه در رقابت با روسیه غالب آمد و امتیازات جدیدی برای لاتینها کسب کرد، از جمله این که بر کلیسای بیت اللحم نظارت یافت. این امتیازات در زمانی که ناپلئون جمهوری فرانسه را ساقط کرد و خود را امپراتور خواند، اعتبار زیادی برای او کسب کرد (۲ نوامبر ۱۲۶۹ هـ. ق / ۱۸۵۲ م). در این زمان، ناپلئون خواستار آن بود که بر سر مسائل اماکن مقدس با روسیه مصالحه کند، اما تزار در موقعیتی بود که می بایست به منظور حفظ اعتبار خود امتیازات جدیدی کسب می کرد. وی در آغاز کوشید که با انعقاد قراردادی مبنی بر تقسیم غنایم پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، همکاری دیرینه روسیه با بریتانیا را احیاء کند. روسیه خود خواستار استانبول نبود، اما اجازه نمی داد که هیچ قدرت دیگری اختیار این شهر را در دست گیرد.

بنابراین قرارداد، صربستان، بلغارستان و امپراتوری روسیه استقلال می یافتند، در حالی که بریتانیا نیز به نوبه خود می توانست کورت و مصر را تحت سلطه خود درآورد (ژانویه ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م). همچنین قرار شد که این دو کشور با همکاری یکدیگر فرانسه را از دور رقابتها دور نگاهدارند. در واقع هیچ گونه قراردادی امضاء نشد، اما عدم مخالفت آشکار بریتانیا با این برنامه ظاهراً تزار را گمراه و وی را متقاعد کرد که بریتانیا از تلاشهایش در رویارویی با فرانسه در بیت المقدس حمایت خواهد کرد. از این روی تزار تقاضاهای جدیدی را مطرح کرد از جمله این که نه فقط خواستار امتیازات جدیدی برای ارتدکسهای ساکن بیت المقدس شد، خواستار انعقاد معاهده جدیدی شد که حق روسها را در تحت الحمايه قرار دادن همه اتباع ارتدکس سلطان به رسمیت می شناخت و در ازای آن روسیه متعهد می شد که در برابر فرانسه از سلطان حمایت کند (مه سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م). در حالی که سفیران بریتانیا و فرانسه هر دو برای گرفتن رهنمودهایی به کشورهای خود سفر کرده بودند، سلطان در آغاز به درخواستهای روسها تن در داد. اما همین که سفیر بریتانیا یعنی استراتفورد دورد کلیف، (۱۲۷۵-۱۲۵۸ ه.ق / ۱۸۵۸-۱۸۴۲ م) مراجعت کرد، سلطان را واداشت که مصطفی رشیدپاشا را به مقام وزارت امور خارجه بازگرداند (۱۵ مه ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م) و سپس وی را به مخالفت با تقاضاهای روسیه برانگیخت.

تزار احساس می کرد که بریتانیا و همچنین باعالی به وی خیانت کرده اند و آماده اعلان جنگ شد. اما وزیر امور خارجه وی نسلرود [۳۰] خاطر نشان کرد در صورتی که وی حمله را آغاز کند، ممکن است سایر کشورهای اروپایی نیز با او وارد جنگ شوند. به جای آن، تزار به سلطان اولتیماتوم داد (۳۱ مه) و ضمن آن هشدار داد که سربازان وی امپراتوری عثمانی را اشغال خواهند کرد مگر این که با درخواستهای قبلی وی موافقت شود بریتانیا فرمانی صادر کرد مبنی بر این که ناوگان این کشور در خلیج بسیکا در دهانه داردانل آماده شوند و به استراتفورد اجازه داده شد که در صورت حمله روسها ناوگان را برای رویارویی با آنان به استانبول فراخواند و با این اقدام، بریتانیا عثمانیها را تشویق به مقاومت کرد. ارزیابی غلط طرف خصمه از یکدیگر به جنگی فراگیر در اروپا انجامید. تزار احساس می کرد که بریتانیا عقب خواهد نشست و بنابراین در دوم جولای، سپاهیان روس پس از عبور از پروس اشغال امپراتوریها را آغاز کردند. مصطفی رشیدپاشا مبنی بر مقاومت با روحیه عمومی ضد روسی و همچنین حضور ناوهای جنگی بریتانیا و فرانسه تقویت شد. اما بریتانیا برآستی خواستار جنگ با روسیه نبود؛ از

این روی استراتفورد عثمانیها را مجبور کرد که صلح یکجانبه‌ای را اعلام دارند و طی بیانیه‌ای «امتیازات قدیمی مذهبی مورد ادعای تزار» را تأیید کنند؛ به موجب این قرارداد بریتانیا امیدوار بود که از انعقاد قراردادی چندجانبه که به روسها اجازه مداخله دهد، پرهیز کند.

در این احوال، سفیران قدرتهای خارجی به منظور پیدا کردن راه حلی برای مصالحه با یکدیگر ملاقات کردند. آنان با رد اعلامیه عثمانی که احساس می کردند مورد قبول تزار واقع نخواهد شد، یادداشت وین را تنظیم کردند (۲۸ جولای ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م)؛ بنابراین یادداشت سلطان مفاد معاهده‌های کوچک قینارجه و ادرنه را که به اتباع مسیحی امپراتوری مربوط می شد، دوباره مورد تأیید قرار می داد و روسیه و فرانسه مشترکاً ادامه اجرای آنها را تضمین می کردند. تزار با همه مفاد یادداشت به یکباره موافقت کرد (۵ اوت ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م). اما با بعالی در اثر تداوم تظاهرات ضد روسی در خیابانهای پایتخت و ورود ناوگان مصری به حمایت از عثمانیها (۱۲ اوت) تشجیع شده بود و از این واقعیت که یادداشت وین بی حضور عثمانیها تنظیم و پیش از ارسال به سلطان برای تزار فرستاده شده بود، خشمگین بود؛ همین امر موجب شد که سلطان از پذیرش یادداشت سر باز زند مگر این که تصریح شود که امتیازات کشیشان ارتدکس و اتباع آنها تنها از اراده سلطان و نه از قرارداد با روسیه ناشی می شود. اما تزار علاقه‌ای به پذیرش این مسأله نداشت. کابینه بریتانیا بدین امید که با تحت فشار قرار دادن عثمانیها را به قبول صلح مجبور خواهد کرد، به ناوگان خود دستور داد که تنگه داردانل را ترک کند، اما دیگر خیلی دیر شده بود. عثمانیها تحت تأثیر حمایت شدید افکار عمومی مصمم بودند که حمله کنند، مگر این که امیرنشینها از وجود نیروهای روسی تخلیه شوند و در این احوال تنها میانجیگری و اعمال نفوذ شدید استراتفورد بود که عثمانیها را از اعلام بیدرنگ جنگ بازداشت.

جنگ کریمه

در چهارم اکتبر سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م، فرماندهی عثمانی مستقر در سوملا به نام عمر پاشا به فرماندهی روسیه در امیرنشینها، امیر گورچاکوف، اولتیماتوم داد که در صورت عدم خروج نیروهای روسی از امیرنشینها، دولت عثمانی جنگ را آغاز خواهد کرد. عثمانیها نومید از دریافت پاسخ از دانوب گذشتند و حمله خود را آغاز کردند (۲۷ اکتبر تا ۳ نوامبر سال ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م)؛ بدینسان نبرد بی آن که طرفین درگیری منتظر اعلان رسمی باشند، آغاز شد. در همین احوال، در آناتولی شرقی، لشکر ولایتی عثمانی مستقر در ارزروم و قارص برای نبرد با سربازان روسی که تا این زمان در نتیجه قیام محلی مسلمانان تحت رهبری شیخ شامیل تضعیف شده بودند، به قفقاز جنوبی وارد شدند. ناوگان سلطان نیز ظاهراً از بیم روسها که در آستانه ورود

به بوسفور بودند، به سوی دریای سیاه روانه شد. ناوگان عثمانی که نتوانست دشمن را بیابد، فصل زمستان را در سینوپ لنگر انداخت و در همین لنگرگاه بود که اسکادران مقتدر روسی آن را نابود کرد (۳۰ نوامبر)؛ این واقعه افکار عمومی را در بریتانیا و فرانسه و همچنین در امپراتوری عثمانی چندان برانگیخت که مقاومت بیشتر در برابر جنگ را غیرممکن کرد. در ۲۳ دسامبر سال ۱۲۷۰ هـ. ق / ۱۸۵۳ م، حکومت بریتانیا به ناوگان خود فرامینی صادر کرد مبنی بر این که از «پرچم و قلمرو عثمانی» حمایت کند و همه کشتیهای روسی را که در آن زمان در دریای سیاه شناور بودند و ادارد که به سواستوپول مراجعت کنند. روسیه از این اولتیماتوم بریتانیا و همچنین هشدار عثمانیها مبنی بر ترک امیرنشینها سر باز زد و روابط خود را با بریتانیا و فرانسه قطع کرد (۶ فوریه سال ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۴ م)؛ فرانسه به نوبه خود اعلان جنگ داد (۲۸ مارس ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۴ م) و بدینسان نبردی بین المللی آغاز شد که بعدها تحت عنوان جنگ کریمه شهرت یافت.

افکار عمومی عثمانی از جنگ حمایت می کرد و هزاران تن از مردم برای ثبت نام در لشکر عثمانی هجوم آوردند. روسها حمله سنگینی را در امتداد دانوب آغاز کردند؛ آنان شهرهای برائیلیا، ایزمایل، خیرسوا و کاستنجه را تصرف کردند، دوبروجا را اشغال کردند و لشکر در حال عقب نشینی عمرپاشا را به سوی شوملا، وارنا و سیلیستره که به عنوان مواضع اصلی مقاومت عثمانیها بر آنها تأکید می شد، دنبال کردند. در ۳۱ مارس ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۴ م، یک لشکر بزرگ فرانسوی به گالیپولی رسید و شاهزاده ناپلئون خود با سربازانش به منطقه وارد شد. لشکری بریتانیایی نیز تحت فرماندهی لرد رگلان [۳۱] که در واترلو یاور اصلی ولینگتون [۳۲] بود، رسید؛ این لشکر در سربازخانه های سلیمیه در اسکودار مستقر شد و به آماده سازی و تأمین تدارکات پرداخت تا به امیرنشینها اعزام شود. اما پیش از آن که لشکرهای بریتانیا و فرانسه بتوانند به سوی جبهه اعزام شوند، روسها شهر سیلیستره را به تصرف خود در آوردند (۲۳ ژوئن)، اگرچه دژ این شهر هنوز به مقاومت ادامه می داد. در این احوال، پروس و اتریش برای تحت فشار قرار دادن تزار برای خروج از امیرنشینها و اجتناب از جنگی عمومی با یکدیگر متحد شدند.

روسها حتی پس از انعقاد معاهده ای میان عثمانی و اتریش (۱۴ ژوئن) راضی به نظر می رسیدند؛ بنا بر این معاهده امیرنشینها طی جنگ به تصرف اتریش در آمد و در ازای آن اتریش متعهد شد که عثمانیها را در برابر روسها حمایت کند. تزار نمی خواست که امیرنشینهای عثمانی

در اشغال اتریشها باقی بماند، اما از سوی دیگر تمایلی هم نداشت که با این کشور وارد جنگ شود. تزار با باقی گذاشتن امیرنشینها در دست اتریشها و نه سلطان می توانست علت اصلی جنگ را خاتمه یافته تلقی کند و در عین حال اعتبار خود را تا اندازه ای حفظ کند، زیرا که اگر عثمانیها خود مستقیماً امیرنشینها را بازپس می ستاندند، روسها بسیار بی اعتبار می شدند. بنابراین، در نیمه ماه ژوئن، سربازان روسیه امیرنشینها را ترک کردند با این شرط که اتریشهایی که به جای آنان زمام امور امیرنشینها را در دست می گیرند، عثمانیها، بریتانیائها و فرانسویان را نیز از دستیابی به امیرنشینها دور نگاه دارند.

این رویدادها روند کلی جنگ را عوض کرد. سپاهیان بریتانیایی و فرانسوی در حال حرکت به سوی امیرنشینها بودند و می خواستند که با عبور از دانوب به اودسا برسند. اشغال امیرنشینها از سوی اتریش این امر را غیرممکن کرد، چنان که کشورهای متحد تصمیم گرفتند که به جای اشغال امیرنشینها به کریمه حمله کنند و پس از انهدام قدرت دریایی روسها در دریای سیاه، این کشور را از پایگاهی که احتمالاً در حمله به عثمانیها از جانب شمال مورد استفاده قرار می گرفت، محروم کنند. اتریش از بیم درگیری با روسها در کیلیکیه، از پیوستن به کشورهای متحد سر باز زد، اما پروس به امید کسب دستاوردهای جدید در شمال به این اتحاد ملحق شد. از این روی جنگ پیش از هر چیز به صورت نبردی میان روسیه و قدرت نظامی کشورهای متحد اروپایی در کریمه بروز کرد. نخستین بخش از نیروهای اعزامی در ۱۴ سپتامبر سال ۱۲۷۱ ه.ق / ۱۸۵۴ م در نزدیکی سواستوپول مستقر شد و نیروهای متحد تمامی کوشش خود را به کار گرفتند که شهر را محاصره کنند. تا نیمه اکتبر که زمان حمله فرارسید، روسها برای مقاومتی گسترده آماده شدند و زمستان سخت آن سال لطمات شدید به نیروهای مهاجم وارد آورد. با توجه به خسارات وارده به نیروهای بریتانیا، عثمانیها قراردادی را با آن کشور به امضا رساندند (۳ فوریه ۱۲۷۲ ه.ق / ۱۸۵۵ م) و متعهد شدند ۲۰۰۰۰ سرباز و همه مایحتاج ضروری بریتانیا را برای ادامه نبرد فراهم آورند. مرگ تزار نیکلای اول (۲ مارس ۱۲۷۲ ه.ق / ۱۸۵۵ م) و جلوس آلکساندر دوم زمینه را برای انجام مذاکرات صلح مساعد کرد، اما در این احوال نبرد ادامه یافت. عثمانیها با تحمل هزینه ای سنگین از نیروهای متحد حمایت می کردند و این زمانی بود که فلورانس نایتینگل و همکارانش خدمات بیمارستانی خود را در سربازخانه های سلیمیه در اسکودار آغاز کردند.

نبردهای کریمه طی تابستان سال ۱۲۷۲ ه.ق / ۱۸۵۵ م بی نتیجه بود، اما در نیمه ژوئن، روسها به سوی قارص پیشروی کردند و مستقیماً با عثمانیها درگیر شدند. در حالی که آناتولی شرقی به خطر افتاده بود، با باعالی از نیروهای متحد تقاضای کمک کرد. اما این کشورها بر آن بودند که تنها در کریمه بجنگند و به آنچه که در شرق اتفاق می افتاد در واقع هیچ اهمیتی

نمی‌دادند. عثمانیها ناگزیر بودند که در برابر رشته حملات روسها به تنهایی از قارص دفاع کنند. در پشت سر در کریمه، در اواخر ماه اوت، حمله‌ای سراسری به سواستوپول آغاز شد. اگرچه بریتانیا نتوانست دورافنده‌ترین پایگاه روسها را در دان تصرف کند، فرانسویان عاقبت به این پایگاه وارد شدند و پس از غرق کردن ناوهای روسی و انفجار مهماتشان، آنان را مجبور کردند که بندر بزرگ ستواستوپول را ترک کنند. ویرانه‌های سواستوپول در ۹ سپتامبر سال ۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م، پس از محاصره‌ای کمتر از یکسال، به تصرف نیروهای متحد درآمد. اما تهاجم روسها به قارص همچنان ادامه یافت و در ۲۵ نوامبر سال ۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م این شهر سقوط کرد. بدینسان آناتولی در معرض حمله سنگین دیگری قرار گرفت، اگرچه این حمله با فرارسیدن فصل زمستان به تعویق افتاد.

مذاکرات ادامه یافت در حالی که نبرد و تحمل لطمات و خسارات نیز متوقف نمی‌شد. اختلاف نظرهای فرانسه و بریتانیا بر سر قرارداد صلح دستیابی به راه حل مورد توافق را هرچه بیشتر به تعویق می‌انداخت و از سوی دیگر روسها هرچه بیشتر از خود سرسختی نشان می‌دادند. پالمستون که در سال ۱۲۷۲ هـ. ق / ۱۸۵۵ م نخست وزیر شده بود در حال گسترش و تقویت نیروهای مسلح بریتانیا بود و می‌خواست که جنگ تا زمانی که انتقام شکست مردان از روسها گرفته نشده است و آنان مجبور به تسلیم نشده‌اند، همچنان ادامه یابد. از سوی دیگر فرانسه خواستار صلح بود چرا که امپراتور احساس می‌کرد که افتخار و اعتبار لازم را کسب کرده است و در این برهه فکر می‌کرد که بیشتر برای منافع بریتانیا و نه منافع کشور خود می‌جنگد. اتریش از موضع فرانسه حمایت می‌کرد، در حالی که عثمانیها تحت نفوذ بریتانیا از پذیرش صلح امتناع می‌کردند بدین امید که از روسها امتیازاتی کسب کنند. سرانجام در اواخر ماه دسامبر، پالمستون طی یادداشتی به روسیه هشدار داد که بریتانیا در امور اتریش مداخله خواهد کرد مگر این که روسیه با مذاکرات صلح براساس یادداشت وین موافقت و بیطرفی دریای سیاه را در برابر رزمناوهای همه کشورهای حفظ کند و همچنین بسارایی را به عثمانیها بازگرداند. طبق یادداشت وین امیرنشینها و صربستان تحت حکومت عثمانی خودمختاری خود را حفظ می‌کردند، اما این شرط در صورتی عملی می‌شد که قدرتهای خارجی نیز تضمینهایی می‌دادند. همچنین می‌بایست که کشتیرانی در دانوب برای همه ملتها آزاد باشد و سلطان موافقت کند از حقوق همه اتباع مسیحی خود حمایت کند. در ۴ فوریه سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م فرمان اصلاحات صادر شد که تساوی حقوق همه اتباع عثمانی و انجام اصلاحات را وعده می‌داد؛ این فرمان از اراده سلطانی قدرقدرت ناشی می‌شد و القاءات خارجی در آن هیچ گونه تأثیری نداشت و گویا بدین منظور صادر شده بود که موافقت عثمانی را با مفاد اعلام شده پیشاپیش ابراز دارد. اندکی پس از صدور فرمان در ۲۵ فوریه، سلطان با درخواستهای کشورهای متحد موافقت کرد و در نتیجه زمینه

برای انجام کنفرانسی در پاریس مساعد شد؛ کنفرانسی که طی آن مسائل مربوط به جنگ و مشکلات اصلی که در ایجاد آن مؤثر بوده است، بررسی شود.

صلح پاریس

کنفرانس صلح در ۲۵ فوریه ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م با حضور نمایندگان همه کشورهای درگیر همراه با نمایندگان اتریش و پروس و هیأت عثمانی به نمایندگی عالی پاشا شروع به کار کرد. وی کوشید که حل اختلافات قدرتهای خارجی به ضرر کشور عثمانی تمام نشود، اما طی اندک زمانی روشن شد که این درست همان چیزی است که قدرتها در پی آن هستند؛ اگرچه سلطان پیش از این اعلام کرده بود که وی اصلاحات را به میل و اراده شخص خود انجام خواهد داد. سرانجام، موافقت نامه پاریس در ماه مارس ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م امضاء شد، با این هدف که صلحی دائمی در میان کشورهای درگیر ایجاد کند. ۱۱۵ همه کشورهای موافقت کردند که سرزمینهای اشغال شده طی جنگ را تخلیه کنند. روسها آناتولی شرقی را ترک کردند و نیروهای متحد کریمه و نواحی ساحلی دریای سیاه را تسلیم کردند. همه امضاء کنندگان معاهده صلح اطمینان خاطر دادند که حمایت ارضی و استقلال امپراتوری عثمانی را حفظ کنند؛ آنان همچنین متعهد شدند که مشترکاً در حل مسائلی که بعدها ممکن است میان یکی از این کشورها و دولت عثمانی بروز کند، مداخله کنند. سلطان متن فرمان اصلاحات را به اطلاع همه کشورهای حاضر در کنفرانس رساند و آنان حمایت کامل خود را ابراز داشتند و هیچ ماده از مفاد معاهده به مداخله مشترک یا جداگانه کشورهای به منظور تحقق وعدههای عثمانی اشاره نداشت. قرار شد که تنگه های عثمانی بر روی رزمناوهای قدرتهای خارجی بسته بماند و دریای سیاه با اعلام بیطرفی تنها بر روی کشتیهای تجاری باز باشد. همچنین مقرر شد که فقط رزمناوهای کوچک کشورهای عثمانی و روسیه به منظور دفاع از سواحل خود تردد داشته باشند، اما رزمناوهای بزرگ از منطقه دور و همه کارخانه های کشتی سازی متعلق به نیروی دریایی در دریای سیاه تعطیل شوند. رود دانوب و تنگه های آن بر روی کشتیرانی آزاد کشتیهای تجاری همه کشورهای باز باشد. برای تحقق این ماده و اتخاذ تصمیمهایی به منظور لایروبی آبراهه های دانوب و باز نگاه داشتن آنها بر روی کشتیها و همچنین تنظیم مقررات مربوط به کشتیرانی و خدمات تعمیر و نگهداری در تمامی امتداد رود، کمیسیون بین المللی دانوب تشکیل شد. قرار شد که بساراییای جنوبی را روسیه به مولداوی واگذار کند؛ بدینسان روسیه از دستیابی مستقیم به دانوب محروم می شد و ساکنان این ولایت اجازه می یافتند که در صورت تمایل به روسیه مهاجرت کنند. امیرنشینهای مولداوی و والاکیا خودمختاری پیشین خود را تحت حکومت سلطان باز می یافتند، اما این استقلال نسبی با ضمانت مشترک قدرتهای خارجی مبنی بر عدم مداخله

آنان در آینده، تحقق می‌یافت. سلطان متعهد شد که در هر امیرنشین شورایی اداری منتخب از نمایندگان همه اقشار مردم و نه فقط طبقه اعیان، تشکیل دهد تا اصلاحات ضروری اقتصادی و اجتماعی را مورد توجه قرار دهند. صربستان نیز تحت اقتدار عثمانی و تضمینهایی مشترک از سوی قدرتها استقلال خود را حفظ می‌کرد. اما عثمانیها حق استقرار پادگانهایی در قلمرو صربستان را برای خود حفظ کردند و قدرتهای دیگر در ازای آن متعهد شدند که برای حل هرگونه اختلاف احتمالی میان دولت عثمانی و صربستان مداخله نکنند. قرارداد صلحی که بدین ترتیب منعقد شد با انعقاد معاهده‌ای جداگانه (۱۵ آوریل ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م) تحکیم شد؛ معاهده‌ای که بنا بر آن بریتانیا، اتریش و فرانسه استقلال و تمامیت ارضی عثمانی را در واقع در برابر روسیه تضمین می‌کردند، اگرچه فرانسه تا این زمان هنوز به انعقاد نوعی قرارداد گرایش نشان می‌داد که بنا بر آن موازنه قدرت در میان کشورهای اروپایی در برابر سلطه‌ای که در این برهه بریتانیا کسب می‌کرد، اجباء می‌شد.

دستاوردهای جنگ و قرارداد صلح برای امپراتوری عثمانی

جنگ کریمه و قرارداد صلحی که متعاقب آن منعقد شد تأثیرات زیادی بر نظام امپراتوری عثمانی داشت. از نظر گاهی منفی، تنگناهای مالی خزانه جدید تنظیمات حکومت عثمانی را مجبور کرد که به استقراض خارجی با نرخ سود چندان گزافی روی آورد که برغم همه اصلاحات مالی انجام شده پس از آن، گرفتار دیون مالی و مشکلات اقتصادی غیرقابل محاسبه‌ای شد؛ مشکلاتی که طی سالهای باقیمانده قرن همچنان لاینحل باقی ماند. از دیدگاهی مثبت، ورود هزاران تن از آوارگان و مهاجران از همه نواحی اروپا بویژه از مجارستان و لهستان و سکونت آنان در شهرهای بزرگ، سلطان و وزیرانش را با ذخیره جدیدی از نیروهای متخصص و کارشناسان خارجی روبرو کرد. علاوه بر این، حضور شمار وسیعی از افسران و سربازان خارجی با خانواده‌هایشان در خیابانهای استانبول بویژه جمعیت بومی را با شیوه زندگی اروپایی آشنا کرد و کار عالی و فوادم دوستانشان را طی سالهای بعد بسیار آسانتر کرد. تضمینها و اطمینان خاطری که از سوی قدرتهای خارجی اعلام شده بود، نیز به مردان تنظیمات توان می‌داد که بی هیچ گونه بیمی از حمله قریب الوقوع خارجی تمامی مساعی خود را در راه تحقق تمامی اصلاحات پیش بینی شده به کار گیرند.

اتحاد امیرنشینها

معاهده صلح پاریس بابعالی را از حمله مستقیم کشورهای بیگانه درامان می‌داشت، اما هیچ عاملی وجود نداشت که کشورهایایی را که آرزوی ویرانی امپراتوری را در سر داشتند، از

اقدامهای تحریک آمیز ممانعت کند؛ کشورهایی که می خواستند از این طریق بازی قدیمی تحریک احساسات ناسیونالیستی در میان اقلیتهای قومی از سر گرفته شود و امپراتوری از درون دچار آشفتگی و تباهی شود. نتایج این سیاستها نخست در امیرنشینها چهره نمود که جوانان تحصیلکرده اش پیش از آن مدتی فکر ایجاد ملت رومانی را در میان مردم ترویج کرده بودند؛ ملتی از اهالی داسیای دوران امپراتوری روم که اصل و نژاد مشترکی داشتند. روسها این احساس را طی مدت اشغال تشویق و تبلیغ می کردند. تدوین قانون اساسی برای امیرنشینها و لغو محدودیتهای قدیمی مالی و تجاری میان آنها انگیزه های اقتصادی لازم را برای آنچه که در گذشته تنها در حد یک فکر مطرح بود، فراهم آورد. ناپلئون سوم نیز چهره قهرمان جنبشهای ملی اروپا را به خود گرفت و از آن چون وسیله ای در خدمت گسترش نفوذ فرانسه سود جست. وی مردم رومانی را تشویق می کرد، در همان احوال می کوشید سلطان را متقاعد کند که وحدت امیرنشینها مقاومت آنها را در برابر تجاوز روسیه تقویت خواهد کرد. اما عثمانیها و بریتانیا که می ترسیدند این اقدام نخستین گام به سوی استقلال امیرنشینها باشد و عاقبت به تضعیف بیشتر بابعالی بیانجامد و همچنین اتریش که نگران بود این اقدام احتمالاً تقاضاهای مشابهی را در میان ملیتهای تحت حکومتش برخواهد انگیزد، با عقیده وحدت امیرنشینها مخالفت کردند.

اما معاهده صلح پاریس زمینه را برای انجام یک نظرخواهی عمومی در امیرنشینها و همچنین برگزاری جلسات مشورتی بیشتر در میان قدرتهای خارجی به منظور تعیین مشی آینده شان، فراهم آورد. در حالی که قدرتهای بیگانه در کمیسیون بین المللی دانوب سرگرم چانه زدن بودند، کارگزاران آنان در داخل کشور گروههای گوناگون پارتیزانی را تحریک به جنگ می کردند و در این احوال فرانسه وحدت طلبان و اتریش جدایی خواهان را تحت حمایت خود گرفته بودند. امیر جدید والا کیا نیز طرفدار وحدت بود چرا که چنین وحدتی ولایت تحت امر وی را به دلیل برخورداری از وسعت بیشتر برتری می داد، در حالی که امیر مولداوی نیز به همین دلیل با ایجاد وحدت میان امیرنشینها مخالف بود. زمانی که برای تشکیل مجلسهای مشورتی انتخابات صورت گرفت (سپتامبر ۱۲۷۴ هـ. ق / ۱۸۵۷ م)، در هر دو امیرنشین اکثریت نمایندگان از میان وحدت طلبان برگزیده شدند. طی مدتی کوتاه از میان آنان افرادی چهره نمودند که برای ایجاد کشور متحد والا کیا و مولداوی تحت حکومت امیری از سلسله های حاکم بر اروپا و نیز مجلسی از نمایندگان انتخابی مردم می کوشیدند. قدرتهای خارجی بر سر این که چگونه با این تقاضا روبرو شوند، به گروههای مختلف تقسیم شدند؛ اما قرارداد مصالحه ای که جایگزین قوانین اساسی امیرنشینها شد، سرانجام در پاریس منعقد گردید (۱۹ اوت ۱۲۷۵ هـ. ق / ۱۸۵۸ م). بنابر قرارداد جدید، امیرنشینها حکومتی مستقل می یافتند و برای هر یک، امیر، وزارت، مجلس و نیروی نظامی جداگانه ای تشکیل می شد و همچون گذشته تحت اقتدار

عثمانیها باقی می ماندند؛ اما کمیسیون مشترک به انتخاب امیران و مجلسهای انتخابی امیرنشینها برگزیده می شد که مقررات مشترک و سایر قوانین ضروری برای هر دو امیرنشین را تدوین می کرد و سپس به تصویب مجلسهای امیرنشینها می رسید. اما در مورد مجلسهای اخیر نیز حق انتخاب محدود بود و از این روی تداوم نظارت بویارها تضمین می شد. اندکی بعد، مجلسهای امیرنشینها هر دو اقدامی اتخاذ کردند که قدرتها انتظار آن را نداشتند؛ آنان فرد واحدی را به امارت هر دو امیرنشین برگزیدند. این فرد بویار آلکساندر کوزا نام داشت که در آن زمان وزیر جنگ مولداوی بود و بدینسان هر دو امیرنشین تحت امارت شخصی واحد، به گونه ای وحدت رهبری دست یافتند. بابعالی و اتریش با این اقدام مخالفت کردند، اما کوزا، بیشتر تحت حمایت فرانسه، همچنان بر سر قدرت باقی ماند و اتریش چندان سرگرم نبرد خود با فرانسه در ایتالیا بود که نتوانست در این موقعیت کار زیادی انجام دهد. بریتانیا که در آن زمان گرفتار آشوب مردم هند بود، سرانجام پیشنهاد مصالحه داد و سلطان را واداشت که وضع پیش آمده در امیرنشینها را بپذیرد؛ بریتانیا چنین تصریح می کرد که وضع موجود در امیرنشینها موردی استثنائی است و تنها از آن روی حکومت امیرنشینها به رسمیت شناخته می شود که به بهبود وضع آنان و جبران خسارات ناشی از جنگ کمک شده باشد، بی آن که الزامی به رعایت مفاد مصالحه در دوران پس از آن باشد (۲۵ سپتامبر ۱۲۷۶ ه. ق / ۱۸۵۹ م) و این مصالحه مورد توافق قدرتها قرار گرفت. اما نفوذ فزاینده فرانسه در بابعالی به صدور فرمان جدیدی انجامید (۲ دسامبر ۱۲۷۸ ه. ق / ۱۸۶۱ م)؛ فرمانی که مقرر می کرد تا زمانی که کوزا بر سر قدرت است، برای هر دو امیرنشین وزارت و مجلس واحدی تشکیل شود. مقرر حکومت در بوخارست تعیین شد که پیش از آن مرکز حکومت والاکیا بود. این مسأله سبب شد که والاکیا از اقتدار مورد انتظار در دولت جدید برخوردار شود؛ دولتی که برغم تنشهای داخلی پس از آن همچنان دست نخورده باقی ماند.

بحران در لبنان

پس از خاتمه جنگ کریمه، عثمانیها مجال یافتند که اصلاحات خود را از سر گیرند و لبنان از این نظر در اولویت بود. در واقع، شروع اصلاحات در این منطقه آسانتر از هر قلمروی دیگر امپراتوری بود، چرا که حملات گوناگون خارجی و همچنین اصلاحات امیر بشیر و ابراهیم پاشا زمینه را برای انجام اصلاحات فراهم کرده بود. مقرراتی که در سال ۱۲۶۳ ه. ق / ۱۸۴۶ م اعلام شد برای مدتی موثر واقع شد و حکمرانان اصلاحات کلی تنظیمات از جمله متمرکز کردن دستگاه حکومتی، کاهش اقتدار اعیان و رؤسای محلی را انجام دادند. اگرچه دروزبها نتوانستند اتحاد خود را همچنان حفظ کنند و در مناطق خود از استقلال قابل ملاحظه ای

برخوردار بودند، مارونیه‌ها در اثر اختلافات داخلی ناشی از واکنش‌های انجام شده در برابر نظارت فتوادها در شمال، تضعیف شده بودند. در این منطقه، خاندانهای بزرگ مارونی از دیرباز بر سرزمینهایی که به صورت مقاطعه در اختیار داشتند، حکومت کرده بودند؛ در چنین موقعیتی مداخله خارجی چندانی وجود نداشت، البته تا زمانی که آنان مالیاتهای مقرر را می پرداختند. اما در این برهه، روستائیان مارونی به تحریک کشیش خود ناآرامیهای ایجاد کرده بودند. در سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م، آنان تحت رهبری آهنگری به نام تانیوس شاهین قیام کردند و نوعی حکومت جمهوری دهقانی روی کار آوردند. رهبران ناحیه و کشیش مارونی در نهبان از جمهوری حمایت می کردند، چرا که هر عاملی که به تضعیف خاندانهای فتودالی می انجامید، کمکی به گسترش نفوذ آنان بود. حکمران لبنان بدان امید بود که خود را از میدان درگیریه‌ها کنار بکشد و با استفاده از اختلافات مارونیه‌ها اقتدار مرکزی را افزایش دهد. در این احوال، احساسات مسلمانان از مفاد اصلاحات که مسلمانان و غیرمسلمانان را برابر می دانست، جریحه دار شده بود و بریتانیا نیز با ارسال تسلیحات برای دروزیه‌ها به منظور مبارزه با نفوذ فرانسه در میان مارونیه‌ها بحران را دامن می زد. زمانی روابط میان جوامع گوناگون لبنان دستخوش تنش‌های بیشتر شد که دروزیه‌ها و مسلمانان سنی مذهب تحت تأثیر اختلافات مارونیه‌ها کوشیدند با استفاده از موقعیت، سلطه خود را احیاء کنند. در ۲۷ مه سال ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م، زمانی که گروهی از مارونیه‌ها روستایی دروزی نشین را مورد حمله قرار دادند، جرقه انفجار زده شد. کشتار و قتل عام متقابل نه فقط در لبنان بلکه در سوریه نیز ادامه یافت. در خاتمه، بین ۷۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر از پیروان ادیان گوناگون به قتل رسیدند و بیش از ۳۰۰ روستا، ۵۰۰ کلیسا، ۴۰ صومعه و ۳۰ مدرسه تخریب شد. حملات مسیحیان به مسلمانان در لبنان مسلمانان حاکم بر سوریه را برانگیخت که اقلیت مسیحی کشور را مورد حمله قرار دهند، چنان که در اثر این حمله بیش از ۲۵۰۰۰ نفر از آنان از جمله کنسولهای آمریکا و هلند به قتل رسیدند و در نتیجه این رخداد ابعادی بین‌المللی یافت.

در این مرحله بود که فتوادپاشا که در این زمان وزیر امور خارجه بود به سوریه آمد تا مشکلات این کشور را حل کند و او توانست که با تعقیب و اعدام عوامل اصلی اغتشاش از جمله حکمران و سایر مقامهای رسمی سوریه از عهده این مسؤولیت بر آید. نظم برقرار شد و تمهیداتی صورت گرفت که لبنان از خودمختاری جدیدی برخوردار شود تا از هر گونه مداخله خارجی اجتناب شود. اما قدرتهای بزرگ مصمم بودند که به بهانه کمک به عثمانیها و حمایت از معاهده صلح پاریس و با استفاده از موقعیت موجود، در اوضاع داخلی لبنان مداخله کنند، اگرچه که مشکلات این کشور حل شده بود. فرانسه ناوگانی اعزام داشت و بریتانیا نیز به میدان آمد تا از انجام مداخله‌ای یک‌جانبه که به گسترش نفوذ فرانسه در منطقه بیانجامد، جلوگیری کند (۵)

سپتامبر ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م). حکومت عثمانی ملزم شد که در زمان استقرار نیروهای خارجی در لبنان، آنان را حمایت کند و انتظار می‌رفت که فرمانده نیروهای خارجی نیز با فؤاد همکاری کند. در خاتمه، تنها فرانسه بود که برآستی نیرو پیاده کرد، در حالی که بریتانیا و سایر قدرتهای بیگانه با حضور رزمناوهایشان در بندر بیروت قدرت نمایی کردند. فرانسه طی اندک زمانی دریافت که فؤاد برآستی مشکلات را حل کرده است و دیگر نیازی به حضور آنها نبوده است. کنفرانسی بین‌المللی به منظور انعقاد قرارداد جدیدی تشکیل شد و این کنفرانس نخست در بیروت و سپس تحت ریاست فؤاد در استانبول تشکیل جلسه داد. سپاه فرانسه ناچار شد که از سرزمین لبنان عقب‌نشینی کند (ژوئن ۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م) و مقاوله نامه بی‌اوغلو به امضاء رسید (۹ ژوئن ۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۱ م). بنا بر این موافقتنامه مقرر شد که برای لبنان قانون اساسی جدیدی وضع شود و ولایت لبنان به صورت ولایتی ممتاز و مستقل با برخورداری از استقلال اداری، قضایی و مالی شناخته شود، به گونه‌ای که همه اقشار جمعیت را راضی کند؛ اگرچه که این مقررات تنها جبل لبنان بجز بیروت و سایر نواحی مسلمان نشین را شامل می‌شد. از آن پس لبنان تحت نظارت فردی مسیحی در مقام حکمران کل (متصرف) قرار گرفت. مقرر شد که این فرد کاتولیک مذهب باشد و از سوی بابعالی منصوب شود و تنها در برابر همین دستگاه مسؤول باشد، اما قدرتهای خارجی نیز این انتصاب را تأیید کنند و به نحوه فعالیت‌های وی نظارت داشته باشند؛ همچنین مقرر شد که مجلس اداری قدیمی ولایت، حکمران را در انجام مسؤولیتهایش یاری رساند. حکومت جدید نظام قضایی و نیروی نظامی خود را داشت و نیروهای عثمانی حق نداشتند در جایی از خاک لبنان مستقر شوند و لبنان نیز موظف نبود که به استانبول خراج دهد. همه اتباع صرفنظر از مذهبی که بدان اعتقاد داشتند، در برابر قانون مساوی بودند و حکومت محلی اجازه داشت که از محل مالیاتهای بومی برای رفع نیازهای بومی استفاده کند، اما خزانه عثمانی دیگر هیچ تمهیدی در قبال رفع نقایص و کمبودهای محلی نداشت.

طی دوران طولانی حکمرانی داوودپاشا (۱۲۸۵-۱۲۷۸ هـ. ق / ۱۸۶۸-۱۸۶۱ م)، رستم پاشای ایتالیایی (۱۳۰۱-۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۸۳-۱۸۷۳ م)، و اساپاشای ایتالیایی (۱۳۱۰-۱۳۰۱ هـ. ق / ۱۸۹۲-۱۸۸۳ م) و سایر حکمرانان سازمان جدید با موفقیت تحقق یافت؛ طی حکومت همین افراد بود که نظام حکومتی بسیاری از اختیارات اعیان را محدود کرد، در حالی که بهترین شخصیت‌های تنظیمات را در دامان خود پروراند. در جامعه مارونیه سقوط اعیان فنودال ظهور سلسله مراتب کلیسایی را در عرصه قدرت به دنبال داشت و در حالی که اختلافات میان مذاهب گوناگون و گروه‌های مختلف اجتماعی هنوز بکلی برطرف نشده بود، اما مبارزه‌ای که به مداخله خارجی منجر شده بود، خاتمه یافت و لبنان طی سالهای باقیمانده حکومت عثمانی به حال خود رها شد تا خود مسیر توسعه و ترقی را بییابد. لبنان مستقل ثروتمند

بود چرا که بندر بزرگ دریایی این کشور و همچنین زمینهای کشاورزی بقاع به سمت شمال را از دست داده بود. اما حکمرانان و مردم لبنان به طور استثنایی افرادی کار آمد و مبتکر بودند و در نتیجه در لبنان به گونه‌ای غیر قابل مقایسه با سایر قلمروهای تحت نظارت امپراتوری، فرهنگ، رفاه و امنیت پیشرفت کرد. حوادث و مصایب سال ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م تنها به استقلال لبنان نیا نجامید، بلکه گروههای مختلف مبلغین مسیحی را نیز به کشور جلب کرد که در داخل کشور کلیساها، بیمارستانها و مدارسی بنا کردند. لبنان بیسوادى را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش داد و به صورت مرکزی برای گسترش ادبیات عرب ظهور کرد. اما به رغم همه رفاه و سعادتى که ایجاد شده بود و گسترش سواد آموزی، حوادث خونین سال ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م هرگز فراموش نشد و تأثیرات آن در اختلافات و خشونت‌های اجتماعى امروزه لبنان همواره به صورت عامل اصلی برانگیزندهٔ سیاسى و اجتماعى باقى مانده است.

گسترش دامنهٔ استقلال مصر ۱۲۹۶-۱۲۶۶ هـ. ق / ۱۸۷۹-۱۸۴۹ م

در این احوال، پس از مرگ محمدعلی به سال ۱۲۶۶ هـ. ق / ۱۸۴۹ م، مصر رفته رفته موضوعی مستقل اتخاذ کرد و بتدریج استقلال سیاسى و اقتصادى و روند جدای از باعالی را گسترش داد، اما وابستگیهای مالی و روابط خویشاوندی با سلطان را همچنان حفظ کرد. طی حکومت پسران ابراهیم پاشا یعنی عباس اول (۱۲۷۱-۱۲۶۶ هـ. ق / ۱۸۵۴-۱۸۴۹ م) و سعید (۱۲۸۰-۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۶۳-۱۸۵۴ م)، سیاست مصر در واقع بازتابی از تجربهٔ پدر بزرگ آنان بود که اعتقاد داشت دول قدرتمند به مصر اجازه نخواهند داد سر به شورش بردارد و یا بر امپراتوری عثمانی غلبه کند. بنابراین، آنان از ادعاهای ارضی خود چشم پوشیدند و دوباره یوغ دست نشانده‌گی بر گردن نهادند، پرداخت خراج به امپراتوری را از سر گرفتند و به همهٔ قیدوبندهای مالی مقرر در قرارداد سال ۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۱ م تن در دادند. روابط با فرانسه نیز تیره شد، در حالی که حضور تجاری و سیاسى بریتانیا در مصر همچون سایر نواحی تحت سلطه عثمانی اهمیت می یافت. در داخل کشور حکومت سیاستهای خشک و خشن محمدعلی از جمله سیاستهای مربوط به کار اجباری و انحصارها را تعدیل کرد، در حالی که روح ترقیخواهانه برنامهٔ اصلاحی وی همچنان ادامه یافت و سایر اصلاحات مطرح شده از سوی تنظیمات مورد قبول قرار گرفت. در این برهه، قدرتها رقابت‌های خود را بر بهره‌کشی اقتصادى، استقرار، کسب امتیاز استخراج مواد خام و یافتن بازارهای جدید برای تولیدات صنعتی خود متمرکز کردند.

مشکلات اقتصادى و مالی ناشی از برنامه‌های کشاورزی و بهداشتی محمدعلی که طی حکومت سعید و عباس رخ نموده بود، در زمان حکومت جانشین آنان یعنی اسماعیل

(۱۲۹۶-۱۲۸۰ ه.ق / ۱۸۷۹-۱۸۶۳ م) اهمیت یافت. محمدعلی زمینهایی را که قبلاً در آنها محصولات غذایی کشت می شد، به کشت اقلامی چون پنبه، چغندرقد و درخت نیل اختصاص داد که برای فروش به خارج کشت می شد؛ اما با وجود این هنوز زمین برای کشت محصولات غذایی به اندازه کافی وجود داشت، البته در صورتی که این زمینها به طور متراکم و فشرده کشت می شد. اما زمینهای بزرگی که به اعضای خاندان محمدعلی و سایر افراد طبقات بالا بازگردانده شده بود چندان سازمان منظمی نداشت که کشت مؤثر و مورد نیاز را تأمین کند. علاوه بر این، خدمات بهداشتی که از اوایل قرن آغاز شده بود در کاهش میزان مرگ و میر مؤثر واقع شده بود و با افزایش نرخ رشد جمعیت مشکلاتی از قبیل کمبود مواد خوراکی و بیکاری بروز کرده بود. به نظر میرسد که پیشنهادهای فرانسه وانگلیس راه حلهای معقولی فراهم آورد. گروهی از کارشناسان مالی و اقتصادی فرانسه تحت ریاست فردینان دولسپ [۳۳] که در زمان تصدی مقام کنسولی فرانسه در قاهره با سعید طرح دوستی ریخته بود، احداث کانالی از طریق تنگه سوئز را پیشنهاد داد که برای اجرای آن هزاران تن از روستائیان به کار اجباری گرفته شدند. بنابراین شرکت کانال سوئز تشکیل شد. بریتانیا که در اثر جنگ داخلی آمریکا با کمبود پنبه مواجه شده بود و برای صنایع پارچه بافی خود به منابع جدید کشت پنبه نیاز داشت، نیز سعید را متقاعد کرد که وی می تواند با از سر گرفتن کشت به عنوان محصول اصلی کشور منابع کسب سود جدید و اشتغال فراهم آورد. زمین و نیروی کاری که قبلاً در خدمت شرکت کانال سوئز به کار گرفته می شد، برای کشت پنبه مورد استفاده قرار گرفت و از این محل مبالغ زیادی پول بابت غرامت به شرکت پرداخت شد. دستاوردهای اولیه این اقدام اغواکننده بود. افزایش عمومی قیمت پنبه در بازارهای جهانی دور جدید رفاه و سعادت را برای مصر به ارمغان آورد. اما افزایش تولید پنبه مصر را با کمبود مواد خوراکی مواجه ساخت، چنان که این کشور مجبور بود آذوقه مورد نیاز را وارد کند و هرچه بیشتر بازبچه بی ثباتی و نوسانهای عوامل اقتصادی بین المللی و بویژه قیمت پنبه شود. دولسپ در این احوال به جای کارگرانی که در اثر رونق گرفتن کشت پنبه از دست داده بود، استفاده از ماشینهای جدید را جایگزین کرد و برغم مخالفت بریتانیا به احداث کانال سوئز ادامه داد؛ مخالفت بریتانیا از آنجا ناشی می شد که این کشور نگران بود که نظارت و کنترل فرانسه بر کانال سوئز اقتدار این کشور را در مناطق سواحل شرقی مدیترانه احیاء کند. در ۱۷ نوامبر سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م، کانال طی مراسمی پر زرق و برق که اسماعیل تدارک دیده بود در حضور سران کشورهای اروپا و در رأس آنها پرنسس اوزنی از

فرانسه، افتتاح گردید؛ اما هزینه سنگین این مراسم در واقع ضربه دیگری بر پیکر بیجان اقتصاد مصر بود.

در این برهه، اسماعیل می کوشید که خود را جانشین شایسته ولایق محمدعلی معرفی کند. پیش از این در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م، اسماعیل چنین اجازه‌ای را از عثمانیها کسب کرده بود که در ازای حمایت‌های وی در سرکوب قیام مردم کرت و همچنین افزایش اساسی خراج سالانه‌ای که سلطان مصر به عثمانیها می پرداخت، جانشینی براساس ارشدیت را که در قرارداد سال ۱۲۵۷ ه.ق / ۱۸۴۱ م تصریح شده بود به انتقال حکومت از پدر به پسر تغییر دهد. سال بعد، (۸ ژوئن ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۷۱ م)، اسماعیل مقامی بالاتر از مقام حکمرانان عادی یافت و عنوان خدیو را که یک عنوان قدیمی فارسی بود، کسب کرد. با چنین عنوانی وی حق داشت که فرامین خود را بی تأیید سلطان صادر کند. اما اسماعیل هنوز مجبور بود که نیروهای مسلح خود را محدود کند و بودجه سالانه خود را به تأیید و تصویب بابعالی برساند؛ اینها شرایطی بود که بریتانیا بر آنها تأکید داشت تا به گمان خود میزان سلطه و نفوذ فرانسه را بر آن کشور محدود کند. اما پس از افتتاح کانال، برای فرانسه دیگر همچون گذشته حمایت از مصر چندان ضرورت نداشت. اسماعیل روابط نزدیک خود را با سلطان افزایش داد و پس از مرگ عالی پاشا با کسب فرمانی از سلطان بر استقلال و قدرت خود افزود (۸ ژوئن ۱۲۹۰ ه.ق / ۱۸۷۳ م)؛ فرمان جانشینی دوباره اصلاح شد به طوری که مقرر شد حکومت به بزرگترین پسر خدیو یا اگر خدیو پسری نمی داشت به بزرگترین برادرزاده وی منتقل شود و در صورتی که وارث حکومت به لحاظ سنی صغیر باشد، فردی به نیابت سلطنت زمام امور را در دست گیرد. در ازای افزایشهای جدیدی که در میزان خراج صورت گرفت، اسماعیل حکمرانی موروثی بنادر استراتژیک دریای سرخ یعنی بنادر ساواکین و ماساوا را که از لحاظ تشکیلات اداری کاملاً مستقل بود، از آن خود کرد؛ علاوه بر این اجازه یافت که با کشورهای بیگانه و بانکهای خارجی قراردادهای غیرسیاسی و قراردادهای استقراض خارجی منعقد کند و بی تصویب قبلی بابعالی لشکر و نیروی دریایی خود را تقویت کند. بنابراین، مصر برای انجام هر اقدامی تقریباً استقلال کامل داشت بجز در مورد پرداخت خراج و حضور نماینده دولت عثمانی در مصر که یادآور تعهدات و وابستگیهای خدیو به اربابش بود.

از این روی، اسماعیل بسرعت زمینه را برای انجام نوسازی کشور فراهم کرد. در این کشور نیز دادگاههای مختلط ایجاد شد؛ این دادگاهها آیین نامه‌های جدیدی را به کار می بستند که حقوق قانونی قدرتهای برخوردار از حق کاپیتولاسیون و اتباع آنان را در قلمرو مصر محدود می کرد. روستائیان از حق کامل مالکیت زمین برخوردار شدند، اگرچه مالیاتهای سنگین، سربازگیری و کار اجباری منافع مالکیت را برای آنان محدود می کرد و زمینداران بزرگ

همچنان سلطه خود را تداوم و املاک و اموالشان را گسترش می دادند. در نوامبر سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م تشکیلاتی شبیه پارلمان تشکیل شد. اعضای این پارلمان از طریق رأی گیری غیرمستقیم و از میان بزرگان و ریش سفیدان روستاها انتخاب می شدند تا از این طریق لاقبل برحسب ظاهر صورتی از مشارکت مردم در حکومت ایجاد شود؛ هرچند نشانه هایی وجود دارد حاکی از آن که در این اقدام بیشتر ایجاد تعادل قدرت میان اشراف ترک و قفقاز مورد نظر بوده است تا محدود کردن دامنه اقتدار خدیو. نظام آموزشی غیردینی بسرعت تکوین یافت و دستگاه مطبوعاتی مستقلی، بیشتر به تشویق مهاجران لبنانی، رفته رفته گسترش یافت. احداث شبکه جدید کانالهای آبیاری میزان تولیدات کشاورزی را افزایش داد و کشت چغندر قند و استحصال شکر به تجارت خارجی مصر رونق بخشید. بازرگانان و صنعتگران خارجی تشویق می شدند که در مصر سکونت یابند و بدینسان جماعت ساکن در ساحل شرقی مدیترانه (اهالی لوانت) که تا انقلاب سال ۱۳۷۴ ه.ق / ۱۹۵۴ م بر بیشتر امور زندگی مصریان نفوذ داشتند، تقویت شدند. احداث باراندازها، بندرگاهها، خطوط راه آهن و شبکه تلگراف زمینه پیشرفت و توسعه را بسیار شبیه به آنچه که برنامه های تنظیمات در سایر نواحی امپراتوری انجام داده بود، فراهم آورد. با مساعدت مأموران بریتانیایی، کوششهایی صورت گرفت که طی سالهای ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م تا ۱۲۹۶ ه.ق / ۱۸۷۹ م حکومت مصر دامنه نفوذ خود را به سمت جنوب به داخل قلمرو سودان گسترش دهد. حملات به حبشه نیز آغاز شد (۱۲۹۴-۱۲۹۲ ه.ق / ۱۸۷۷-۱۸۷۵ م)، اما سپاهیان مصری مغلوب شدند و مآلاً تنها اختلافات داخلی مردم حبشه بود که اسماعیل را قادر ساخت سرزمینهای دورافتاده ماساوا، ساواکین و هررا را تسخیر کند.

اما کشاورزی و صنعت جدید به تنهایی نمی توانست هزینه برنامه های نوسازی و فتوحات اسماعیل را تأمین کند بویژه آن که برنامه های یادشده با ولخرجیهای شخص اسماعیل همراه می شد. اسماعیل با برخورداری از حق استقراض خارجی بی اجازه رسمی از دولت عثمانی مکرراً از کشورهای خارجی با پرداخت سود به نرخهای بالا وام می گرفت و در نتیجه طی مدتی نسبتاً کوتاه دیون خارجی دولت بسیار سنگین شد. به منظور کسب درآمدهای بیشتر، وی همه سیاستهای پیشین را از سر گرفت از جمله این که مالیات چندین سال را پیش از موعد تحصیل کرد؛ استقراض داخلی را بدون آن که قصد بازپرداخت آن را داشته باشد، از سر گرفت و مآلاً این که سهام خود را در شرکت کانال سوئز به حکومت بریتانیا واگذار کرد (نوامبر ۱۲۹۰ ه.ق / ۱۸۷۳ م)؛ بدینسان نظارت اصلی شرکت در دست بریتانیا افتاد، امری که در گذشته اسماعیل به دلیل دخالت فرانسه با آن مخالفت کرده بود. در سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، مشکلات مالی اسماعیل چندان شدت گرفت که وی پرداخت سود وامهایی را که از وام دهندگان بین المللی اخذ کرده بود، به تعویق انداخت، حقوق کارکنان دولتی را کاهش داد

و مالیاتهای کشت را دو برابر کرد. این بحران تهدید کننده زمانی بر طرف شد که دادگاه مختلط تجاری در اسکندریه با صدور حکم توقیف قصر وی در رام الله وی را مجبور به پرداخت دیون خود کرد؛ اسماعیل و وابستگانش ناگزیر شدند که بیشتر اموال خود را به دولت واگذار کنند و نظارت کمیسیون دیون دولتی را که اعضای آن خارجی بودند، بپذیرند؛ همین کمیسیون بود که به منظور پرداخت سود وامهای اخذ شده به طور منظم حصول درآمدهایی کافی را پیش بینی کرد. کارشناسان بریتانیایی و فرانسوی نیز منصوب شدند تا وزارتخانه های امور مالی و امور عام المنفعه را تحت نظارت گیرند و بدینسان نظارت خارجی در تعیین سیاستهای اساسی حکومت وی آغاز شد. مآلاً این که اسماعیل به دلیل اعمال فشارهای خارجی و داخلی (۱۲۹۶ هـ. ق / ۱۸۷۹ م) از حکومت خلع شد و به جای وی توفیق پاشا زمام امور را در دست گرفت (۱۳۱۰-۱۲۹۶ هـ. ق / ۱۸۹۲-۱۸۷۹ م)؛ در حکومت توفیق پاشا بود که موقعیت مالی بسیار اسفبار مصر سرانجام نه فقط به اعمال نظارت خارجی بر دولت بلکه همچنین به اشغال کشور از سوی بریتانیا در سال ۱۳۰۰ هـ. ق / ۱۸۸۲ م انجامید.

توافق جدید کشورهای اروپایی

توافقی که در سال ۱۲۷۳ هـ. ق / ۱۸۵۶ م میان کشورهای اروپایی ایجاد شده بود، در سال ۱۲۷۶ هـ. ق / ۱۸۵۹ م یعنی زمانی که میان اتریش و فرانسه بر سر ایتالیا جنگ در گرفت، درهم شکست. این توافق در نتیجه جنگهای بیسمارک به منظور ایجاد آلمان متحد بکلی از بین رفت و دولت پروس در سال ۱۲۸۳ هـ. ق / ۱۸۶۶ م اتریش و در سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م فرانسه را مغلوب کرد و بدینسان خود را به جای حکومت متحد اتریش - مجارستان، قدرت مسلط در اروپای مرکزی و نیز در سراسر قاره قرار داد. بریتانیا که در اثر مشارکت در جنگ کریمه تضعیف شده بود و علاوه بر این سرگرم حل مسأله ایرلند و مجموعه مشکلات بغرنج ناشی از انقلاب صنعتی بود، تصمیم گرفت که دوباره در مسائل اروپا مداخله نکند تا از این طریق شاید تعادل میان قدرتها برقرار شود. بیسمارک در این برهه از موقعیت جدیدی که خود ایجاد کرده بود خشنود بود و نمی خواست که با فروپاشی امپراتوری عثمانی و در نتیجه رقابتهای میان قدرتها آتش جنگ در اروپا شعله ور شود. از این روی، بیسمارک پیشنهاد پیشین تزار را مطرح کرد مبنی بر این که در صورت سقوط امپراتوری عثمانی، با همکاری اتریش و روسیه اتحاد سه گانه ای از امپراتوران ایجاد و فرانسه را در سطح قاره منزوی کنند. فرانسه تحت حکومت ناپلئون سوم با حمایت از جنبشهای خواستار خودمختاری بویژه آن دسته از جنبشها که اقتدار امپراتوری یاد شده یا سلطان عثمانی را تهدید می کردند، واکنش نشان داد. روسیه نیز از وضع موجود خشنود نبود. از این روی تلاش می کرد که حق خود را مبنی بر حفظ ناوگان در

دریای سیاه احیاء کند و با توسل به عقیده جدید پان اسلاویسم که همه اسلاوها بایستی تحت رهبری روسیه متحد شوند بر سر مسأله کسب نفوذ با فرانسه رقابت می کرد. این عقیده تنها زمانی می توانست تحقق یابد که دو امپراتوری عثمانی و هابسبورگ یعنی قلمروهایی که اسلاوهای غیرروس در آن سکونت داشتند، از هم می پاشید. جاه طلبیها و رقابتهای روسها و فرانسویان در حوزه بالکان در صربستان رخ نمود؛ منطقه ای که روند تجدید حیات ملی خود را تجربه می کرد و بلندپروازیهایی داشت که بخشی از آنها انعکاسی از جاه طلبیهای قدرتهای بزرگ بود. چگونه شد که صربستان بدین مرحله دست یافت و دستاوردهای آن چه بود؟

گسترش استقلال در صربستان

از زمانی که بنا بر معاهده ادرنه استقلال صربستان به رسمیت شناخته شد، این کشور دوران مخاطره آمیزی را پشت سر گذرانده بود. طبق مقررات جدید، هیچ فرد عثمانی نمی توانست در کشور سکونت یابد، بجز سربازانی که در دژهای نظامی مستقر شده بودند و مردمی که پیش از آن در شهرهای بزرگ سکونت یافته بودند. همه مالکان تیمارها از کشور اخراج شدند و اموال آنان به صربستان فروخته شد و مابه ازای آن به حکومت استانبول پرداخت شد که در صورت تمایل می توانست از این طریق غرامت سربازان سپاهی قبلی را تأمین کند. در این برهه صربها خود اداره امور ولایات را در دست گرفتند. مالیاتها به خزانه صربستان واگذار شد و خراج سالیانه ثابتی به باعالی ارسال می شد. بطریق ارتدکسهای یونان مستقر در استانبول برتری خود را همچنان حفظ کرد، اما تنها تأیید انتخاب کشیشان بومی صربی به جای یونانیانی که پیشتر از آن بطریق استانبول آنان را منصوب کرده بود، در حوزه اختیارات وی محسوب می شد و بیش از این اختیارات دیگر نداشت.

در اوت سال ۱۲۴۶ هـ. ق. / ۱۸۳۰ م، مجلس صربستان حکومت موروثی میلوش اوبرنویچ را به رسمیت شناخت و این انتخاب مورد تأیید سلطان عثمانی نیز قرار گرفت. محمود از تسلیم شش ناحیه مرزی که بنا بر معاهده ادرنه نسبت به تسلیم آنها متعهد شده بود سر باز زد؛ در واکنش به این اقدام میلوش منتظر ماند تا این که در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. / ۱۸۳۳ م با حمله محمدعلی به آناتولی و توجه سلطان به این مسأله، نواحی یادشده را به تصرف خود در آورد. بدینسان وسعت امیرنشین حدود یک سوم افزایش یافت و به مرزهای جدیدی دست یافت که تا سال ۱۲۹۵ هـ. ق. / ۱۸۷۸ م بدون تغییر باقی ماند؛ مرزهایی که از شمال به دانوب و از غرب و شرق به درینا [۳۴] و تیموک [۳۵] و از جنوب به آلکسیناتز [۳۶] و نیش می رسید. در حکومت

میلوش، صربستان با همان مشکل والاکیا یعنی با این مسأله مواجه بود که سرانجام کدام طبقه قدرت را در دست خواهد گرفت. از دیرباز قدرت حکومت در انحصار امیران یا کنزها بود و علاوه بر آن رهبران نظامی جدید ولایات نیز در رهبری امور دست داشتند که طی سالهای طولانی انقلاب پرورده شده بودند. علاوه بر این، مردم با حکومت سنتی و نامتمرکز عثمانی خو گرفته بودند و در برابر کوششهای میلوش اوبرنویچ در تحمیل حکومتی تمرکز یافته مقاومت می کردند؛ پس از انعکاس این مخالفت از طریق مجلس، میلوش اقدامهای خودسرانه خود را آغاز کرد و تنها در مواردی محدود مجلس را به تشکیل جلسه فرامی خواند و قوانین را مطابق میل خود تعبیر و تفسیر می کرد. در این احوال، میلوش از راههای غیرقانونی ثروت شخصی خود را افزایش می داد. برای دلجویی از کشاورزان میلوش مصادره فیفاهی را که به اعیان صربی اعطاء شده بود، آغاز کرد؛ همان اعیانی که به نبرد با عثمانیها ملحق شده بودند. ناخشنودی از حکومت میلوش در سال ۱۲۵۱ ه.ق / ۱۸۳۵ م موجب بروز قیامی علیه وی شد؛ در نتیجه همین قیام بود که میلوش مجبور شد قانون اساسی جدید و نظام مشروطه را گردن گذارد. در این برهه، امیر می بایست پیشنهادهای کمیته‌ای مرکب از شش تن از رهبران انتخابی مجلس را می پذیرفت. این وضع چندان نپایید. روسها و اتریشها هیچ یک چنین نهادهای دموکراتیکی را نمی پسندیدند، هر چند که این نهادها بسیار محدود بود. میلوش به رغم وجود کمیته مذکور حتی خودسرانه تر عمل می کرد و حکومتی بشدت متمرکز ایجاد کرد تا قدرت اعیان ولایتی و مجالس سنتی را درهم شکند و به جای آنان صربهای مجار را که از تحصیلات بهتری برخوردار بودند، به کار گرفت و صربهای بومی را از خدمات حکومتی برکنار کرد. برای تقویت هرچه بیشتر صربستان در مقابل روسها بویژه پس از پیروزی دیپلماتیک این کشور در استانبول از طریق عقد معاهده خونکار اسکلسی، پالمرستون خودرایی و استبدادمنشی میلوش را دامن می زد. از سوی دیگر، روسیه محمود دوم را تشویق می کرد که به جای قانون اساسی قانونی جدید وضع کند که به موجب آن شورایی مرکب از ۱۷ تن عضو مادام‌العمر منصوب شده از سوی امیر زمام امور را در دست گیرند. این شورا می توانست قوانین یا مالیاتهایی را پیش از آن که به صورت قانون مدون اعلام شود، مورد تأیید و تصویب قرار دهد و حق ردّ نهایی قانون هنوز از امیر سلب نشده بود. بدینسان، مطلق‌گرایی خاتمه یافت، اما میلوش با سرهم کردن داستانهایی از قبیل این که حکومت جدید به منظور کمک به اعیان و احیای نظام ارباب و رعیتی و افزایش مالیاتها مستقر شده است، به تحریک روستائیان پرداخت و با این شیوه واکنش نشان داد. این قیام سرکوب شد و در ۱۳ ژوئن ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م میلوش بناچار به نفع پسر ارشد خود، میلان اوبرنویچ، از سلطنت کناره‌گیری کرد و سپس به اتریش گریخت.

چندی بعد میلان در گذشت و برادر جوانتر وی میخائیل به قدرت رسید؛ اما تا سال ۱۲۵۶

ه.ق / ۱۸۴۰ م که وی به سن هجده سالگی رسید، فردی در مقام نیابت سلطنت بر امور نظارت داشت. میخائیل پس از آن که اقتدار کامل یافت، کوشید که نظام کشاورزی و آموزشی را نوسازی کند؛ اما روستائیان و روحانیان مسیحی را که با نوآریهای وی مخالف بودند، بر سر خشم آورد. برای تأمین هزینه‌های لازم برای نوسازی کشور، میخائیل نظام مالیاتی را اصلاح کرد و میزان مالیاتهای قبلی را به دو برابر رساند. پیامد این اقدام قیام دیگری بود (۱۲۵۸ ه.ق / ۱۸۴۲ م) که میخائیل را نیز همچون پدر به اتریش فراری داد. مجلس ملی سپس آکساندر قره‌جورجوویچ، پسر قره‌جورج بزرگ و دشمن میلوش را به سلطنت برگزید و بدینسان جدال دیرینه میان دو خاندان حکومتی از سر گرفته شد. آکساندر موفق شد که به رغم مخالفت شدید روسیه تا سال ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م قدرت خود را حفظ کند. اما از آنجا که آکساندر هرگز موفق نشد حکومت موروثی را از آن خود کند، محتاطانه حکومت و پیشرفت داخلی را با روندی تدریجی دنبال می‌کرد. صربستان طی جنگ کریمه بیطرف ماند و با انعقاد معاهده صلح پاریس حق استقرار پادگانهای نظامی در حومه شهر از عثمانیها سلب شد. اما آکساندر در نمان از اتریش حمایت کرده بود، لذا پس از جنگ، فرانسه و روس نیز جناح مخالف او را تحت حمایت گرفتند. زمانی که آکساندر کوشید که برتری قدرت خود را بر اقتدار مجلس به منصفه ظهور برساند، خاندان اوبرنوویچ در خلع وی از مقام سلطنت، با روسها و سلطان همراه شدند (۲۳ دسامبر ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م)، و مآلاً میلوش را به سلطنت بازگرداندند. اما میلوش اگرچه در این زمان ۷۹ سال سن داشت، شیوه‌های قدیمی خود را از یاد نبرده بود و دوباره روشهای خودسرانه را از سر گرفت. میلوش مجلس را منحل و مخالفان خود را تبعید کرد؛ دستداران خود را به مقامهای مهم گمارد و به بهای فقر عمومی بر ثروت شخصی خود افزود.

دو سال بعد میلوش در گذشت و میخائیل یکبار دیگر زمام امور را در دست گرفت و در این دوره از حکومت خود (۱۲۸۵-۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۸-۱۸۶۰ م) در اتخاذ سیاستها روشی بسیار عاقلانه تر و مؤثرتر درپیش گرفت. در این برهه، آکساندر به برتری قانون گردن نهاد و مجلس را واداشت که برای نوسازی کشور، از جمله برای نظامهای مالیاتی، سربازگیری، آموزش ملی و میلیشیای ملی طرحهای جدیدی ارائه دهد. علاوه بر این، میخائیل با مهارت تمام از مجادلات میان بقایای قشون مستقر در پادگانها و مردم صربستان سود جست و قدرتهای خارجی را برانگیخت که عبدالعزیز را در عقب نشینی بقایای نیروها و ساکنان عثمانی از قلمرو صربستان تحت فشار قرار دهند (۱۸ آوریل ۱۲۸۵ ه.ق / ۱۸۶۷ م) و در برابر این تقاضا تنها متعهد شد که پرچم عثمانی را در کنار پرچم صربستان بر دژ بلگراد برافرازد. بنابراین استقلال صربستان در همه جنبه‌های عملی تأمین شد.

آخرین تلاش مهم میخائیل ایجاد وحدت میان کشورهای تازه استقلال یافته و خودمختار

حوزه بالکان در برابر عثمانیها بود. میخائیل موفق شد که با تشویق روسیه و به منظور رهایی دادن اسلاوها نه فقط از یوغ سلطه عثمانیها بلکه از سلطه حکومت خاندان هابسبورگ و همچنین متحد کردن آنان تحت لوای کشوری واحد به رهبری شخص خودش، جنبش وحدت قوم اسلاو را در میان آنان برپا دارد. یونانیان نیز در پی تحقق جاه طلبیهای خود در برابر عثمانیها در مناطقی چون اپروس و مقدونیه و همچنین در کرت یعنی همان منطقه‌ای که در آن قیامی علیه بابعالی برپا داشته بودند، به حمایت از جنبش جدید تمایل نشان دادند. اتریش با ایجاد چنین اتحادی مخالف بود اما از آنجا که از شکست نیروهای این کشور از دولت پروس هنوز چندی نگذشته بود، قادر به انجام هیچ گونه واکنشی نبود. بنابراین میخائیل توانست شبکه‌ای از اتحادهای گوناگون میان کشورها به وجود آورد که نخستین آنها با کشور رومانی (۱۲۸۲ ه. ق. / ۱۸۶۵ م) و مونته‌نگرو (۱۲۸۳ ه. ق. / ۱۸۶۶ م) بود. به دنبال این معاهده‌ها با گروهی از انقلابیون بلغار نیز قراردادی منعقد شد؛ انقلابیونی که مدعی بودند خواستهای آنان تجلی افکار عمومی کشور در بلغارستان است که در آن زمان هنوز تحت حکومت مستقیم عثمانی قرار داشت (۱۲۸۴ ه. ق. / ۱۸۶۷ م)؛ به موجب این قرارداد وحدت نهایی صربستان و بلغارستان به رسمیت شناخته می‌شد. براساس معاهده‌ای که با یونان منعقد شد (۱۲۸۴ ه. ق. / ۱۸۶۷ م) اپروس و تسالی به یونان تعلق می‌گرفت و در ازای آن صربستان می‌توانست که بوسنی و هرزه‌گوین را به قلمرو خود منضم کند. بدینسان میخائیل طرح اساسی ائتلاف کشورهای بالکان را که بعدها در سال ۱۳۳۱ ه. ق. / ۱۹۱۲ م عثمانیها را مورد حمله قرار دادند، فراهم آورد. اما در همان برهه چیزی به فوریت اتفاق نیفتاد، چرا که کشورهای درگیر از نیروی مسلح کافی برخوردار نبودند و زمانی که از آمادگی لازم برخوردار شدند، مشکل اشتغال نیروهای عثمانی در کرت خاتمه یافته بود و میان پروس و اتریش دوباره صلح منعقد شده بود. علاوه بر این، تلاشهای جنبش وحدت قوم اسلاو به منظور رهایی از سلطه کلیسای ارتدکس یونان، یونانیان را که در این زمان در صدد متوقف کردن حرکتهای ناسونالیستی در حوزه بالکان بودند، متنفر کرد. روسیه در هر حال تنها به حمایت عقیدتی و اخلاقی اکتفا می‌کرد و از هر گونه پشتیبانی مالی مضایقه داشت و چندی نپایید که اتریش به سیاست قبلی خود مبنی بر مخالفت با هر گونه فعالیت انقلابی در منطقه بازگشت. مآلاً پس از قتل میخائیل به دست فردی آدمکش (۱۲۸۵ ه. ق. / ۱۸۶۸ م) ائتلاف کشورها از هم گسیخت و پس از آن هر کشور در جهت منافع ملی خود، مقاصدی را دنبال می‌کرد و این مقاصد بیشتر به صورت جاه طلبیهای ستیزه جویانه در مناطقی چون مقدونیه و سایر نواحی که هنوز تحت سلطه عثمانیها بود، بروز می‌کرد.

از آنجا که میخائیل خود هیچ فرزندی نداشت، جانشینی حکومت به یکی از خویشان دور وی، میلان اوبرنویچ (۱۳۰۷-۱۲۸۵ ه. ق. / ۱۸۸۹-۱۸۶۸ م) که در آن زمان در پاریس

تحصیل می کرد، واگذار شد. میلان اختیارات و اقتداری بسیار بیشتر از پیشینان خود کسب کرد و قانونی وضع شد که تصریح می کرد که یک چهارم از اعضای مجلس را امیر و سه چهارم دیگر را مردم با حق رأی محدود انتخاب کنند. امیر می توانست هر کسی را به میل خود به نمایندگی مجلس برگزیند؛ مجلس را به اراده خود منحل کند یا فراخواند و تنها او می توانست قانونی را وضع یا پیشنهاد کند. برای نخستین بار خاندان اوبرنوویچ از حق حکومت موروثی برخوردار شدند، اما میلان نشان داد که بیشتر به تجملات شخصی علاقمند است و در ارائه رهبری صحیح موفقیتی نداشت. بنابراین زمانی که اوضاع اقتصادی و اجتماعی صربستان در حال پیشرفت بود، تحریکات سیاستمداران و خاندان تبعیدی و پشتیبانانشان زندگی سیاسی کشور را مغشوش کرد و تا سال ۱۲۹۲ هـ.ق / ۱۸۷۵ م که صربستان گرفتار بحران بزرگ شرق شد، اقدامهای مثبت چندی صورت نگرفت.

مشکلات امپراتوری در هرزه گوین و بوسنی و

قیام در مونته نگرو (۱۲۸۶-۱۲۷۵ هـ.ق / ۱۸۶۹-۱۸۵۸ م)

در این احوال، تحریکات روسیه و صربستان در مناطق غربی تأثیر می گذاشت و ناخشنودی مردم و قیامهایی را در هر دو ولایات بوسنی - هرزه گوین و مونته نگرو برمی انگیزت. در ولایات بوسنی - هرزه گوین نیمی از جمعیت برغم آن که اصل و نسبی اسلاو داشتند، مسلمان بودند.^{۱۱۶} تصور آنان از خویش به عنوان ساکنان آخرین ناحیه مرزی مجاور قلمرو خاندان هابسبورگ و همچنین منطقه اصلی خاندانهای کهن فنودال رانده شده از مجارستان، موقعیتی را تقویت می کرد که در آن اعیان با اعطای هرگونه امتیازی به اقلیت مسیحی یا به قدرتهای خارجی پشتیبان آنان، مخالفت می کردند. در این ولایات، مخالفت با اصلاحات تنظیمات در مقایسه با سایر نواحی امپراتوری شدت بیشتری داشت و بسیاری از زمینداران بزرگ تیمارهای خود را حفظ کرده بودند و یا در مناطقی که تیمارها به صورت مقاطعه های مالیاتی تغییر سازمان داده بود، بر مقاطعه های خود نظارت داشتند. این زمینداران بیش از میزان مقرر از کشاورزان مالیات اخذ می کردند، در حالی که بیشتر این میزان به خزانه امپراتور تحویل نمی شد؛ چنان که ولایات بوسنی و هرزه گوین برغم آن که مناطق اصلی و عمده کشاورزی محسوب می شدند، به لحاظ میزان درآمدهای واقعی که به باعالی ارسال می داشتند از بیشتر ولایات دیگر حوزه بالکان عقب مانده بودند.^{۱۱۷} در حالی که روستائیان مسلمان به همان اندازه مسیحیان تحت فشار حکومت ظلم و جور فئودالها بودند، سیاستمداران بریتانیا و فرانسه و رهبران جنبش وحدت اسلاو به مسیحیان توجه داشتند و می کوشیدند قیامی برپا دارند که مسلمانان را قتل عام کند یا از کشور بیرون راند و مسیحیان اسلاو را به جای آنان مستقر

گرداند.

قیامهای محلی که به تحریک زمینداران فنودال برپا می شد از معرفی و تحقق اصلاحات مهم در منطقه بوسنی ممانعت می کرد تا این که در زمان حکمرانی عمر لطفی پاشا (۱۲۷۸-۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۱-۱۸۶۰ م) - یکی از افسران سابق اتریشی که در کروآسی متولد شده بود و بیشتر رهبران شورشی را سرکوب کرد یا به قتل رساند و اصلاحات تنظیمات را به کار بست - اقتدار سیاسی و اقتصادی خاندانهای فنودالی تا حدود زیادی در هم شکسته شد. سازمان ولایتی تنظیمات مطرح شد و قائم مقامان ناحیه به منظور عملی کردن اصلاحات مورد نظر از اقتدار نظامی برخوردار شدند. سرایه وو به جای تراونیک که مرکز اقتدار زمینداران بزرگ بود، پایتخت کشور اعلام شد. اما کوششهای عمر پاشا در جایگزینی نظام تحصیل مستقیم مالیاتها به جای مقاطعه داری مالیاتی همچون سایر نواحی امپراتوری نا کام ماند.

امیرنشین مونت نگرو که بیشتر اهالی آن مسیحی بودند و در این برهه تحت حکومت امیر اسقف (ولادیکا) دانیلو قرار داشت به وضعی بحرانی و آشوب زده کشانیده شد. دانیلو طی جنگ کریمه تحت تأثیر تحریکات روسها با برپایی قیام علیه سلطان واکنش نشان داده بود؛ اما بعدها به دلیل کوتاهی تزار در ارسال کمکهای واقعی و تحت فشار نیروهای عثمانی، تسلیم شد. مداخله بعدی اتریشها در استانبول به نفع امیر دانیلو سلطان را تشویق کرد که وی را در مصدر قدرت و در موقعیتی حفظ کند که از تنشهای موجود در بوسنی و هرزه گوین به سود خود استفاده کند (۳ مارس ۱۲۷۰ ه.ق / ۱۸۵۳ م). دانیلو کوشید کنفرانس پاریس را متقاعد کند که استقلال مونت نگرو را به رسمیت شناسد و به این ولایت اجازه دهد که شماری از قلمروهای مرزی را از هرزه گوین بستاند، اما با مخالفت شدید عثمانیها این درخواست دانیلو بی نتیجه ماند. سپس با بعالی امتیازات جدیدی به دانیلو اعطاء کرد، اما وی از پذیرش آنها سر باز زد و به طور یکجانبه استقلال مونت نگرو را اعلام کرد (۱۲۵۴ ه.ق / ۱۸۵۷ م). عثمانیها به امیرنشین مونت نگرو هجوم بردند، اما سایر کشورها به طور گروهی تصمیم گرفتند که مسأله را به طریق حل کنند و کمیسیون بین المللی بر آن شد که در محدوده مرزهای موجود، از استقلال مونت نگرو حمایت کند. در آغاز دانیلو با این تصمیم مخالفت کرد، اما هیات جدیدی از کارگزاران عثمانی مآلاً وی را واداشت که با وضع جدید موافقت کند. (۸ نوامبر ۱۲۷۵ ه.ق / ۱۸۵۸ م).

دانیلو در این زمان با کمک کمیته ای شامل نیروهای طرفدار وحدت قوم اسلاو که به سال ۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م در مسکو ایجاد شد، همچنان می کوشید که جاه طلبیهای خود را تحمیل کند. این کمیته پیام خود را از طریق کنسول روس در موستار نشر می داد و اسلاوها را برمی انگیزت که در برابر حکومت عثمانی خواستهایی را مطرح کنند که از جمله این تقاضاها

عبارت بودند از برخورداری از آزادی کامل در ترمیم کلیساها و احداث کلیساهایی جدید؛ جایگزینی پلیس بومی به جای پلیس عثمانی و کشیشان اسلاو به جای کشیشان یونانی؛ کاهش مالیاتهای کشت و تحصیل آنها از طریق نمایندگان محلی به جای تحصیلداران عثمانی. طی مدتی کوتاه مسیحیان هرزه گوین نیز در زمره پشتیبانان این درخواستها قرار گرفتند.

دانیلو به قتل رسید (۱۱ اوت ۱۲۷۷ ه.ق / ۱۸۶۰ م)، اما برادرزاده و جانشین وی نیکولاس پتروویچ در تشویق اسلاوهای هرزه گوین فعال بود. گروههایی از مردم مונته نگرو بتدریج به قلمرو هرزه گوین وارد شدند و پس از قتل عام مسلمانان چندین روستای کوچک مرزی را به تصرف خود در آوردند. عمرپاشا سرانجام نیروهای شورشی را در پیوا سرکوب و مشکل را بکلی برطرف کرد. زمانی که مונته نگرو نیروهای خود را بسیج و تهدید به مداخله کرد، عمرپاشا به این امیرنشین نیز حمله برد، شورشیان را سرکوب کرد و آنان را به داخل سرزمینهای خود راند. اما در این مرحله، قدرتهای بزرگ برای انعقاد قراردادی در اسکودار مداخله کردند (۳۱ اوت ۱۲۷۹ ه.ق / ۱۸۶۲ م). مرزهای قبلی مونه نگرو و استقلال آنان احیاء شد و آنان در مقابل متعهد شدند که کمک به شورشیان هرزه گوین را متوقف کنند و در منازعات مرزی میان مونه نگرو و همسایگانش تنها میانجیگری باعالی به رسمیت شناخته شد.

اصلاحات اساسی طی حکمرانی طولانی توپال عثمان پاشا در ولایت بوسنی - هرزه گوین آغاز شد (۱۲۸۶ - ۱۲۷۸ ه.ق / ۱۸۶۹ - ۱۸۶۱ م). این ولایت به هفت سنجاقتقسیم شد و هر سنجاقتحت نظارت قائم مقامی قرار گرفت که از اقتدار نظامی و اداری برخوردار بود. شورایی مشورتی مرکب از نمایندگان گروههای مهم مذهبی و اقتصادی تشکیل شد (۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م). مدارس غیردینی برای مسلمانان و غیرمسلمانان بی هیچ گونه تبعیضی افتتاح شد؛ بهداشت و امکانات درمانی پیشرفت کرد؛ جاده‌هایی احداث و شهرها نوسازی شد و نخستین خط راه آهن از بانیالوکا به نووی کشیده شد (۱۲۸۹ ه.ق / ۱۸۷۲ م). تجارت و بازرگانی گسترش یافت، اگرچه بخش عمده رفاه جدید به سود مهاجران صربی بود که از موقعیت خود به منظور تحریک آشوب علیه حکومت عثمانی استفاده می کردند. اما مالکان قدیمی تیارها نیز به حفظ اقتدار خود ادامه می دادند و با استفاده از تمهیدات گوناگون می کوشیدند که زمینهای خود را به املاک خصوصی تبدیل و املاک آزاد روستایی بازمانده از دوران پیشتر را به زمینهای خود منضم کنند. با استقرار آرامش در بوسنی و هرزه گوین، عثمانیها توانستند توجه خود را به خطر جدیدی معطوف دارند که از جاه طلبیهای یونان در دریای مدیترانه ناشی می شد.

قیام در کرت ۱۲۸۶-۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۹-۱۸۶۶ م

قیامی که به سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م در کرت برپا شد دستاورد چهار دهه تحریکات یونان در ملحق کردن جزیره کرت به سرزمینهای یونان بود. از سال ۱۲۳۷ ه.ق / ۱۸۲۱ م همواره بروز قیام کرت را تهدید می کرد، زیرا که در این سال اکثریت جمعیت یونانی همسایگان مسلمان خود را قتل عام کردند بدین امید که کرت را به پادشاهی جدید یونان ملحق کنند؛ این حرکت را تنها لشکر محمدعلی سرکوب کرد و سپس بریتانیا به دلایل سوق الجیشی از اتحاد کرت با یونان ممانعت کرد. متعاقب این رخدادها، شورشهایی پراکنده رخ داد و عثمانیها براساس مفادی از قراردادى که به موجب آن سوریه نیز به محمدعلی واگذار می شد، کرت را به وی تسلیم داشتند (۱۲۵۶-۱۲۴۶ ه.ق / ۱۸۴۰-۱۸۳۰ م). این جزیره سپس به باعالی واگذار شد، اما به محض این که سپاهیان مصر خاک کرت را ترک گفتند، شورشیان فعالیتهای خود را از سر گرفتند و طی دو دهه کشتار، سرکوب و قتل عامهای مکرر ادامه یافت چنان که مدتها پیش از وقوع قیام حقیقی، آشوب و هرج و مرج جزیره را در خود فرو برده بود.

در سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م، مآلاً قیام اتفاق افتاد، به همه نقاط جزیره گسترش پیدا کرد و یونان نیز امر هماهنگ کردن آن و ارسال تدارکات را برعهده گرفت. قیام در ۱۴ مه سال ۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م آغاز شد، زمانی که گروهی از شهروندان محلی خواستار کاهش مالیاتها و مطلوبتر شدن نظام قضایی خود شدند. حکمران کرت متعهد شد که به خواستهای آنان عمل کند، اما از آنجا که برآستی بیم داشت که طرح چنین درخواستهای سنگینی از سوی مردم بهانه ای برای بروز جنگ باشد، سربازان خود را برای حمایت از ساکنان مسلمان تحت الحمايه خود در برابر قتل عامهای دیگر یونانیان، به سراسر جزیره گسیل داشت. اما یونانیان این اقدام سلطان را بهانه ای قرار دادند برای قیامی آشکار. مطبوعات یونان بیدرنگ این حادثه را تحت عنوان قتل عام یونانیان به دست مسلمانان منتشر کردند. این خبر در سراسر اروپایی که در آن روزگار آماده بود تا بدترین اتهامات را در مورد مسلمانان باور دارد، انتشار یافت. هزاران تن از داوطلبان یونانی بسیج و به جزیره اعزام شدند و حکومت یونان از قدرتهای بزرگ خواست که به حمایت از شورشیان مداخله کنند (۱۴ اوت). در واکنش به این تلاشها، سلطان دو هنگ از نیروهای عثمانی را از استانبول همراه با نیروهایی اضافی که از سوی خدیو مصر به منظور ابراز وفاداری نسبت به سلطان گسیل شده بودند، به جزیره اعزام داشت.

در این احوال، سیاست رایج بین المللی در جهت حمایت از باعالی قرار داشت. ناپلئون سوم در پی آن بود که پس از نبرد پروس - اتریش (۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۶ م)، با پشتیبانی از شورشیان کرت حمایت روسها را در برابر پروس جلب کند. وی حتی تا آنجا پیش رفته بود که

در ازای پشتیبانی روسها در اروپای غربی راضی شده بود تسالی و اپروس را به انضمام کرت به یونانیان تسلیم دارد. اما روسیه در این برهه گرفتار نا آرامیهای داخلی و نقشه های جدیدی به منظور گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی بود و از آن نیز بیم داشت که گسترش یونان به هر طریق به سود نزدیکترین دوست آن یعنی فرانسه تمام شود. بریتانیا و اتریش به مخالفت خود با هر گونه تلاشی که احتمالاً عثمانیها را تضعیف و در نتیجه روسها را تقویت می کرد ادامه می دادند. بنابراین، با باعالی توانست بی هیچ گونه هراسی از مداخله در کرت پیش تازد. همین که نیروهای عالی پاشا به اغتشاشات خاتمه دادند، او برای یافتن راه حلی دائمی به کرت رفت. عالی می خواست در کرت حکومت نمونه ای ایجاد کند؛ حکومتی که همه ساکنان جزیره را خشنود و به ادامه سلطه سلطان در منطقه مشتاق کند و بدینسان بساط فریبکاریهای آتن و سن پترزبورگ را برچیند. برقراری حکومتی جدید در کرت احتمالاً می توانست زمینه ای مناسب برای اتخاذ سیاستهای مشابه در سایر ولایات مسیحی امپراتوری فراهم آورد. پس از اعلام عفو عمومی (۴ اکتبر ۱۲۸۴ ه.ق / ۱۸۶۷ م)، عالی مجلسی سراسری از نمایندگان هر ناحیه که چهار تن بودند - دو تن مسلمان و دو تن مسیحی - تشکیل داد و از آنان خواست که شکایات و درخواستهای مردم را با راه حل های پیشنهادی خود مطرح کنند. نظام امنیتی جزیره تجدید سازمان و دژهای جزیره تحکیم شد تا پیش از دستیابی به صلح و برقراری آرامش از بروز هر گونه قیام جدیدی جلوگیری شود. عالی در پی آن برآمد که با اعلام کاهش قابل ملاحظه مالیاتها به میزانی که مجلس پیشنهاد کند، از مردم دلجویی کند. وی با همکاری نزدیک با مجلس برای کرت سازمان جدید پی ریزی کرد. بنا بر فرمانی که در ۱۴ فوریه سال ۱۲۸۵ ه.ق / ۱۸۶۸ م صادر شد، جزیره کرت براساس میزان جمعیت به دو ناحیه تقسیم شد. این نواحی به نوبه خود به سنجا قهایی تقسیم شد و هر سنجا ق تحت حکومت قائم مقامی قرار می گرفت که مذهب وی در واقع نشانگر مذهب اکثریت جمعیت آن ناحیه بود. همچون سایر نواحی امپراتوری، شوراهای انتخابی اداری در سطح ولایت، ناحیه و قضا تشکیل شد و در هر سطح نمایندگان انتخابی مسلمان و غیرمسلمان شرکت داشتند. دادگاههای مختلط گسترش یافت و روستاها به شوراهای ریش سفیدان منتخب مردم واگذار شد. مسیحیان از خدمت نظام و پرداخت مالیات سربازی معاف شدند. عشریه مربوط به دو سال قبل و بعد نصف شد و نظام ممیزی جدید شروع به کار کرد چنان که مقرر شد پس از آن مالیاتها براساس استطاعت پرداخت وام تنظیم شود. علاوه بر این میزان عوارض در جزیره کاهش یافت.^{۱۱۸}

اجرای اصلاحات جدید به حکمران جدید یعنی حسین عونى پاشا که یکی از آخرین افراد تحت الحمايه مصطفی رشیدپاشا بود، واگذار شد؛ وی بعدها به مقام وزارت جنگ رسید و یکی از عوامل اصلی رخدادهایی بود که به سقوط عبدالعزیز انجامید. آرامش بازگردانده شد،

اما قدرتهای بزرگ از آن ناراحت بودند که بابعالی به صلح و آرامش دست یافته است بی آن که به پشتیبانی آنان نیازی داشته باشد؛ از آن دست پشتیبانی که به نوبه خود سزاوار سپاس و امتیازات جدیدی برای آنان باشد. از این روی، زمانی که یونان دوباره اعزام «داوطلبان» به جزیره و کوشش برای برپایی قیامی در این ولایت را از سر گرفت و عالی خود را در معرض جنگ یافت (دسامبر ۱۲۸۵ ه.ق / ۱۸۶۸ م)، قدرتهای بزرگ برای آن که تأثیر خود را بر مسئله صلح تثبیت کنند، مداخله کردند. ناپلئون کنفرانس جدیدی در پاریس ترتیب داد (۲۰ ژانویه ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م) و فرمان داد که یونانیان اعزام «داوطلبان» را متوقف کنند و غرامات عثمانیهای را که در اثر قیام آنان لطمه دیده اند، پردازند. از آنجا که این قیام از هر جهت سرکوب شده بود، یونان سر تسلیم فرود آورد. بنابراین بحران خاتمه یافت و عثمانیها پیروزمندانه تر از گذشته یا تقریباً پیروزمندانه تر از تمامی برخوردهای دیپلماتیک بعدی این کشور طی سالهای بعدی قرن نوزده سر بر آوردند.

بازگشایی تنگه‌ها

اما قدرتهای بزرگ پیروزی عثمانی را تا حدود زیادی خنثی کردند. بیسمارک در این برهه برای جلب حمایت مداوم روسها برای اتحاد سه گانه امپراتوران و منزوی کردن فرانسه، پشتیبانی از آرزوی دیرینه روسیه در لغو مفاد مربوط به دریای سیاه در معاهده پاریس (۱۲۷۳ ه.ق / ۱۸۵۶ م) را وجهه همت خود قرار داد و موافقت کنفرانسی بین المللی را که در لندن برگزار شد، جلب کرد (۱۷ ژانویه ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م). بنا بر موافقتنامه جدید به روسیه اجازه داده شد که بنادر خود را تحکیم کند و یکبار دیگر ناوگانی در دریای سیاه ترتیب دهد و در ازای آن به بابعالی نیز اجازه داده شد که تنگه‌های عثمانی را در زمان صلح بر روی رزمناوهای اعزامی از سوی دوستان - در صورتی که برای اجرای سایر مفاد معاهده پاریس به چنین کمکی نیاز باشد - باز نگاه دارد. بدینسان عالی توانست در ازای موافقت خود امتیازی کسب کند، در حالی که بریتانیا دوباره اقدام یکجانبه روسها در برابر بابعالی را به توافقی بین المللی که حمایت از آن مستلزم اقدامی مشترک بود، تبدیل کرد. با اینهمه، روسیه پیروزی سیاسی بزرگی کسب کرده بود و چندی نپایید که این پیروزی به ایجاد رابطه‌ای جدید و تهدیدکننده تر با بابعالی انجامید.

تضعیف روند اصلاحات تنظیمات

مرگ فؤادپاشا به سال ۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۶۹ م و دو سال پس از آن مرگ عالی از تغییری اساسی در ساخت اقتدار سیاسی که از سال ۱۲۵۵ ه.ق / ۱۸۳۹ م بر استانبول حاکم شده بود،

خبر می داد. حوادثی که پس از فوت این دو تن اتفاق افتاد برنامه اصلاحی تنظیمات را در معرض رکود و کندی قرار داد؛ عاقبت این روند به خلع عبدالعزیز و جانشینی عبدالحمید دوم، معرفی قانون اساسی جدید، محاکمه و مرگ مدحت پاشا و شروع دوره جدید حکومت مطلقه انجامید؛ دوره‌ای که به گونه‌ای مؤثر تمایلات اصلی برنامه تنظیمات را احیاء کرد و آن را به اوج رساند.

به لحاظ سیاسی ویژگی دوره تنظیمات سلطه بابعالی بر قصر بود؛ پایه گذار این سنت رشید بود و عالی و فؤاد این روش را اجرا کردند و حتی گسترش بخشیدند. هیچ یک از سلاطین حاکم بر امپراتوری نتوانسته بودند برغم تمایل بسیارشان با رهبری مردان تنظیمات مخالفت کنند. این دو تن از چهره‌های برجسته تنظیمات بودند که خود فرامینی صادر می کردند، با شخصیت‌های برجسته خارجی ملاقات می کردند و در رهبری جامعه به سوی الگوهای غربی همکاری داشتند. عبدالمجید اختیارات چندانی نداشت که خلاف مقاصد آنان عمل کند، اما پس از مرگ رهبران مقتدر بابعالی، عبدالعزیز موقعیت مناسبی یافت که اقتدار قصر را احیاء کند. واکنش عمومی عثمانیها در برابر سیاستهای عالی بویژه وی را یاری کرد. عالی در آخرین سالهای زمامداری خود، در واقع سایه اقتدار خود را به گونه‌ای وحشتناک بر سیاست عثمانی افکنده بود و هر کسی را که با مضمون برتری بابعالی بر قصر و امتیازهای ویژه آن مخالفت می کرد، با خشونت از میدان بدر می برد و همین اقدامها بسیاری از پشتیبانان اصلاحات را از ادامه اصلاحات متنفر کرد.

پس از مرگ عالی به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م، عبدالعزیز برای خود گروهی سیاسی تشکیل داد. مهره اصلی وی محمود ندیم پاشا (۱۲۹۳ - ۱۲۳۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ - ۱۸۱۷ م)، یکی از افراد تحت الحمایه رشید بود که از چشم سرور خود افتاده بود و در نتیجه نتوانست که در دستگاه دیوانسالاری بسرعت ترقی کند. ندیم با برقراری روابطی با قصر توانسته بود به برخی مقامهای اداری و اجرایی دست یابد. وی حکمران دمشق (۱۲۷۴ - ۱۲۷۱ هـ. ق / ۱۸۵۷ - ۱۸۵۴ م) و سپس حکمران ازمیر (۱۲۷۵ - ۱۲۷۴ هـ. ق / ۱۸۵۸ - ۱۸۵۷ م) شد و مدتی کوتاه زمانی که فؤاد به منظور شرکت در کنفرانس صلح پاریس به این شهر سفر کرد، در مقام وزیر امور خارجه وی و سپس در مقام وزیر تجارت (۱۲۷۶ - ۱۲۷۵ هـ. ق / ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ م) فعالیت می کرد. حمایت ندیم از قصر سبب شد که طی بیشتر دهه‌هایی که عالی و فؤاد بر بابعالی حکومت می کردند، وی به گونه‌ای محرمانه در مقام حکمران طرابلس در لیبی دور از استانبول و در حالت تبعید به سر برد (۱۲۸۴ - ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۷ - ۱۸۶۰ م)؛ ندیم سرانجام به اصرار سلطان و با کمک برخی از افراد عثمانیهای جوان به استانبول بازگشت. در سال ۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۷ م، ندیم عضو دیوانعالی شد و سپس به مقام وزارت دادگستری (۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۸۶۷ م) و همچنین وزارت کشتیرانی (۱۲۸۸ - ۱۲۸۴ هـ. ق)

نزدیکان مورد اعتماد سلطان قرار گرفت و چهره اصلی مورد نظر وی در تصدی مقام وزارت دریایی به جای عالی شد.^{۱۱۹}

ندیم موقعیت ایجاد شده را برای کسب قدرت غنیمت شمرد و سیاستمداران همفکر را با خود به باعالی آورد؛ همفکرانی که می خواستند با استفاده از فرصت هر چند به بهای اقتدار یافتن دوباره قصر به مقامهای بالا ارتقاء یابند طی مدتی کوتاه، پشتیبانان اصلی عالی تبعید شدند. مدحت پاشا به دلیل مخالفت با افزایش میزان کمکهای مالی به خزانه مرکزی از حکمرانی بغداد عزل شد. اما پس از آن که مدحت توانست نظر سلطان را به خود جلب کند، نقشه های ندیم مبنی بر تبعید اصلاح گران اصلی ولایات با شکست روبرو شد و مآلاً به عزل ندیم و نخستین انتصاب مدحت در مقام وزارت اعظم انجامید (۳۱ جولای ۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م). عبدالعزیز در این برهه به سیاست سنتی پدر خود مبنی بر تغییر سریع وزیران اعظم و وزیران بازگشت تا بدینسان از قدرت گرفتن آنان ممانعت شود. وی فردی اصلاح گر بود، اما می خواست که رهبری اصلاحات بر عهده او باشد. مدحت نیز به نوبه خود کسی نبود که سلطه دیگری را بر خود بپذیرد، حتی اگر آن فرد سلطان باشد. هنوز بیش از دو ماه از زمامداری مدحت نگذشته بود که به جای وی چهره های کم اهمیت تری همراه با وزیرانشان زمام امور را در دست گرفتند؛ از جمله این افراد عبارت بودند از مترجم محمدرشیدپاشا (۱۹ اکتبر ۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م تا ۱۵ فوریه ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م)، یکی از یاران عالی به نام شیروانزاده محمدرشیدپاشا (۱۵ آوریل ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م تا ۱۳ فوریه ۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م)، سرعسکر حسین عونى پاشا (۱۵ فوریه ۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م تا ۲۵ آوریل ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵ م) و مآلاً ندیم که برای دومین بار به مقام وزیر اعظمی منصوب شد (۲۶ اوت ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵ م تا ۱۱ مه ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م). در این احوال، سلطان دستگاه اقتدار شخصی خود را در قصر جدید بیلدیز، مستقر در تپه های مشرف بر بوسفور، متمرکز کرد.

کوششهای اصلاح طلبانه ۱۲۹۳-۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۶-۱۸۷۱ م

گروه قدرت مدار جدید نیز از اصلاحات حمایت می کرد و در پی آن بود که فقط تعادل سیاسی را به سود خود تغییر دهد. ندیم چندین تحول اداری مهم را آغاز کرد، اگرچه در بیشتر موارد این تحولات به همان اندازه که از نظر ملاحظات اصلاح طلبانه مورد توجه بود، بر ملاحظات سیاسی نیز متکی بود. نخستین اقدام وی پس از احراز مقام وزیر اعظمی صدور فرمان به حکمرانان ولایتی بود که بر اساس عدالت حکومت کنند و دقت کنند که شوراهاى مشورتی آزادانه انتخاب شوند. اندکی بعد ندیم مالیات اضافی را که علاوه بر میزان عشریه وضع شده

بود، لغو کرد و دست کم بخشی از دیون معوقه بسیاری از کشاورزان را مورد بخشودگی قرار داد. در ۱۲ دسامبر ۱۲۹۲ ه.ق / ۱۸۷۵ م، وی وعده داد که در نظامهای مالیاتی و قضایی کشور اصلاحاتی ایجاد کند و در شرایط مربوط به اعضای غیرمسلمان ملتها تعدیلهایی صورت دهد تا این گونه افراد بتوانند به دستگاههای حکومتی وارد شوند. در ۲۱ فوریه ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م، وی دوباره بر این مسأله پای فشرد که انتخابات شوراهای ولایتی آزادانه صورت گیرد و تدابیری اتخاذ شود که در سیاست و زندانهای ولایات اصلاحاتی انجام شود.^{۱۲۰} وی همچنین در ادامه تلاشهای خود کمیسیونی تحت عنوان تنسیقات و تصرفات کمیسیونی تشکیل داد تا به وظایفی رسیدگی کند؛ از جمله این وظایف عبارت بود از ضرورت معقول ساختن تشکیلات گسترده دستگاه دیوانی کشور که طی دوره تنظیمات ایجاد شده بود و همچنین انحلال سازمانهایی که دیگر کاری از آنها ساخته نبود. در حالی که این اقدام در جهت تقویت بودجه دولتی بود، به ریشه کن ساختن آنانی که از ندیم و سیاستهای وی حمایت نمی کردند، نیز کمک می کرد.

ندیم همچنین کوشید که نظام ولایتی ایجادشده در سال ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ م را تعدیل کند؛ وی به منظور افزایش میزان کارایی ولایات از وسعت آنها کاست و از این روی صوفیه را از ولایت دانوب، شبین قره حصار را از طرابزون و مرعش را از آدانا جدا کرد و هر یک را به صورت ولایتی مستقل سازمان داد؛ علاوه بر این هرزه گوین را از بوسنی جدا کرد و آن را با نووی بازار به صورت ولایتی مستقل اعلام کرد. ندیم پس از آن که دریافت منصوب شدگان عالی و دوستان مدحت از سنگر شورای دولت در جهت مقاصد خود سود می جویند، با استفاده از مشکلات پذیرفته شده‌ای که در شکل سازماندهی آن وجود داشت به تجدید سازمان آن پرداخت و اعضای آن را کاهش داد و شمار دواپر آن را از پنج به سه رساند؛ تنظیمات دایره‌سی که تدارک قرارداد با شرکتهای خارجی را برعهده داشت؛ داخلیه دایره‌سی و محاکمات دایره‌سی. این نقشه در واقع به تدبیر یکی از دوستان وزیر اعظم به نام نامق کمال که از عثمانیهای جوان بود طرح ریزی شد؛ وی و شماری از همراهانش که در گذشته در تبعید به سر برده بودند، در این برهه پیشنهاد خدمت در دولت را پذیرفتند. با ایجاد سازمان جدید، شورای دولت که ترکیبی ناهمگون داشت به گونه‌ای موثر صورتی معقول و منطقی یافت؛ اما در واقع عضویت در شورا به افرادی سپرده شد که بیشتر خواستار اعمال نظر قصر و وزیر اعظم بودند. بنابراین ندیم حتی گامی فراتر نهاد و اختیارات اجرایی و قضایی شورا را به این دلیل که این نهاد همان فعالیتهای وزارتخانه‌ها و دادگاههای مربوطه را تکرار می کند، لغو کرد و تنها فعالیتهای قانونگذاری و تأیید انتصابات مقامهای ارشد ولایتی پایتتر از حکمرانان را برعهده آن گذاشت. چندی نگذشت که فعالیتهای اجرایی و برخی وظایف قانونگذاری شورا به کمیسیون جدید اصلاحات (اصلاحات کمیسیون) واگذار شد؛ این کمیسیون را وزیر اعظم ایجاد کرد که بر

فعالیت‌های قانونگذاری و اجرایی نظارت کند و تمامی افراد آن را از میان پشتیبانان خود برگزید. ۱۲۱

پس از ندیم، مدحت با استفاده از دوره کوتاه تصدی خود در مقام وزیر اعظمی کوشید که اصلاحاتی اساسی در سطح مرکزی انجام دهد. وی کمیسیون تنسیقات و تصرفات و کمیسیون اصلاحات را منسوخ و به جای آنها شورای احیاء شده دولت را جایگزین کرد؛ این شورا دایره تنظیمات و دایره داخلی را که از ابتکارات ندیم بود، حفظ کرد و مسؤولیت‌های قضایی را به دیوان احکام سپرد. مدحت دیوانی به نام محاسبات عمومی دایره سی به دوایر اخیرالذکر اضافه کرد که بیشتر وظایف مربوط به کمیسیون تنسیقات و تصرفات را در بررسی محاسبات و فعالیت‌های مربوط به همه دوایر و ولایات دیگر برعهده گرفت. ۱۲۲ مدحت همچنین تبعیدیان را فراخواند و حسین عونی را به مقام سرعسکری و احمد جودت را به مقام وزارت آموزش و پرورش گماشت و آنان را تشویق کرد که برنامه‌های اصلاحی را در دوایر مربوط به خود گسترش دهند. مدحت در ادامه تلاش‌های خود به نوسازی نظام مالیاتی تحصیل عشریه، گسترش آموزش به درون ولایات و توسعه خطوط راه آهن پرداخت؛ علاوه بر این وی امور باعالی راسامان مالی بخشید و تبدیل نظام مقیاسات به نظام متریک را ادامه داد. مدحت مواردی را که در تخصیص بودجه به ولایات لغو کرده بود، برقرار و آشفتگی‌های ناشی از این امر را برطرف کرد، اما زمانی که فساد ناشی از اقدام‌های ندیم و وابستگانش را مورد بررسی قرار داد، بسیاری از آنان که از دوستان نزدیک دربار بودند توانستند سلطان را نسبت به عزل او متقاعد کنند. ۱۲۳ از میان جانشینان مدحت در مقام وزیر اعظم، تنها حسین عونی براستی کوشید که اصلاحات خود را از سر گیرد، اگرچه وی بیشتر توجه خود و سهمی فزاینده از منابع خزانه را به ارتش اختصاص داد.

بحران مالی

علاوه بر تحولات سریع سیاسی، بحران فزاینده مالی نیز کوشش‌های اصلاح طلبانه را تضعیف می کرد. مردان تنظیمات بویژه در امور اقتصادی و مالی کارشناسان و رهبران شایسته‌ای نبودند. پیشرفت کشاورزی و صنعت هرگز با جدیت کافی پیگیری نشده بود تا برای دولت منابع مالیاتی سرشاری فراهم شود و از این طریق هزینه لازم برای انجام همه اصلاحات مورد نظر فراهم شود. اگرچه نظام جدید مالیاتی درآمدها را افزایش داده بود، هزینه‌ها چندان افزایش یافت که مازاد درآمد از ۳/۱۷۰ میلیون فروش یعنی ۱۰ درصد از کل درآمدها - چنان که فؤاد در بودجه مربوط به اصلاحات سال ۱۲۸۰-۱۲۷۹ ه.ق / ۱۸۶۳-۱۸۶۲ م پیش بینی کرده بود - پس از سال ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ م کاهش پیدا کرد و در سال ۱۲۸۰-۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۷-۱۸۶۶ م، به ۸/۷۲ میلیون فروش یعنی ۵/۴ درصد از کل

درآمدها رسید. باعالی سپس تنها از طریق افزایش وامهای داخلی و خارجی به اضافه در آمدی صوری دست یافت چرا که این وامها با نرخ سود بسیار بالا دریافت می شد چندان که هرچه عالی بیشتر به میزان درآمدها می افزود (این میزان در سالهای ۱۲۸۷-۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۷۰-۱۸۶۹ م، به ۱/۷ میلیون فروش بالغ شد یعنی بیش از ۷ درصد بیشتر از میزان درآمدهای تحصیل شده در زمان فؤاد در سالهای ۱۲۸۴-۱۲۸۳ ه.ق / ۱۸۶۷-۱۸۶۶ م) به همان نسبت میزان هزینه هایی که خزانه می بایست به پرداخت اوراق قرضه اختصاص می داد، افزایش می یافت؛ چنان که میزان این دیون از ۲۱ درصد (۱/۳۱۳ میلیون فروش) در نخستین بودجه به ۳۴ درصد (۷/۵۷۰ میلیون فروش) یعنی به میزانی بیش از آنچه که دولت می توانست به عنوان اضافه در آمد کسب کند، افزایش یافته بود و در نتیجه برای تأمین هزینه های دولتی چیز چندان باقی نمی ماند.

دوره جدید اقتدار دربار پس از سال ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م تنها مشکلات را تشدید می کرد. بین سالهای ۱۲۸۸ ه.ق / ۱۸۷۱ م تا ۱۲۹۱ ه.ق / ۱۸۷۴ م، اضافه در آمدی کلی به میزان ۲۰ درصد وجود داشت. مشکل عمده این بود که هزینه ها به میزانی حتی بیشتر از این افزایش می یافت. این اضافه هزینه چنان که ادعا شده است عمده از ولخرجیهای عبدالعزیز ناشی نمی شد. وی سرمایه کشور را با خرید رزمناوها و تفنگهای جدید، ساختن کاخهای سلطنتی و اعطای هدایای گرانبها به باد فنا می داد؛ اما بیشتر این پولها از خزانه شخصی او تأمین می شد. میزان سهمی که از خزانه دولت بابت هزینه های قصر اختصاص می یافت - اگرچه از ۱۰/۳ در سالهای ۱۲۸۷-۱۲۸۶ ه.ق / ۱۸۷۰-۱۸۶۹ م به ۱۳۱/۵ میلیون فروش در سالهای ۱۲۹۲-۱۲۹۱ ه.ق / ۱۸۷۵-۱۸۷۴ م افزایش یافت - با توجه به این که هزینه های کل رو به کاهش بود، در این دوره از ۶ درصد به ۵/۲۵ درصد کاهش یافت. حتی هزینه های مربوط به نهاد سرعسکری تنها به میزان اندکی از ۳۷۹/۶ به ۴۱۵/۹ میلیون فروش افزایش یافت، در حالی که سهم این میزان از کل درآمدها از ۲۱/۹ به ۱۶/۷ درصد کاهش پیدا کرد. درصد کل درآمدهایی که در سایر بخشها نیز مصرف می شد، به نسبت کاهش یافت. بودجه وزارت امور خارجه از میزان تنها ۱۴/۳ به ۱۷/۵ میلیون فروش افزایش پیدا کرد؛ بودجه وزارت داخله که هزینه های مالی بیشتر ولایات را تأمین می کرد از ۱۷۹/۷ به ۲۸۴/۳ فروش یا از ۱۰/۸ به ۱۱/۴ درصد کل درآمدها افزایش یافت. اگرچه میزان مربوط به مستمری بازنشستگی نیز به همین ترتیب از ۳۲/۷ به ۶۴/۴ میلیون فروش یعنی به دو برابر خود رسید، اما هنوز تنها ۲/۵ درصد از کل درآمدها را به خود اختصاص می داد و این میزان به قدری اندک بود که اتهام وام دهندگان خارجی و نمایندگان آنان را مبنی بر این که این بخشها بودجه کشور را مصروف خود می دارد، بی اثر کرد.

عدم کارایی خزانه در تحصیل درآمدهای پیش بینی شده در بودجه که به نوبه خود به افزایش استقراضهای خارجی با نرخ سود و تنزیل بسیار گزاف می انجامید، علت اصلی مشکل ایجاد شده بود. ناتوانی دولت در تحصیل مالیاتها بیشتر از آنکه از اصل نظام مالیاتی کشور ناشی شود، از سیاست ندیم مبنی بر تغییر سریع حکمرانان و تلاشهای وی در تغییر نظام ولایتی و کاهش نیروی ژاندارمری نشأت می گرفت. علاوه بر این، بحرانهای شدید کشاورزی توأم با قحطی و خشکسالی وجود داشت که طی بیشتر سالهای ۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م تا ۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵ م در آناتولی و در سالهای ۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۲ م و ۱۲۹۰ هـ. ق / ۱۸۷۳ م در روملی اتفاق افتاد و همه این حوادث میزان تحصیل مالیاتها را بشدت کاهش داد. بنابراین میزان بودجه ای که به پرداخت اوراق قرضه اختصاص یافت از ۳۳/۱ میلیون غروش در سالهای ۱۲۹۱-۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵-۱۸۷۴ م (۱۸/۸ درصد از درآمدهای پیش بینی شده در بودجه) به ۳۷۰/۷۵ میلیون غروش (۳۳ درصد) در سالهای ۱۲۸۷-۱۲۸۶ هـ. ق / ۱۸۷۰-۱۸۶۹ م و به ۱/۰۸۹ میلیارد در سالهای ۱۲۹۱-۱۲۹۲ هـ. ق / ۱۸۷۵-۱۸۷۴ م (۴۳/۹ درصد از کل درآمدها) افزایش یافت. ادامه این وضع و از دست دادن چندین ولایت طی جنگهای ۱۲۹۲-۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۷-۱۸۷۵ م سال مالی ۱۲۹۵-۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۸-۱۸۷۷ م را با کسر بودجه ای معادل ۹۷۴/۵ میلیون غروش یعنی تقریباً معادل ۵۰ درصد بیشتر از درآمدهای بودجه روبرو کرد؛ در این احوال با وجود آن که بودجه ای اضافی و اضطراری معادل ۲/۵۹ میلیون غروش به منظور تدارک نیروهای مسلح عثمانی و تغذیه و اسکان میلیونها آواره ترک تدوین شد، حکومت بناچار همه بازپرداختهای دیون خارجی را موقتاً به تعویق انداخت. میزان دیون معوقه در همان بودجه به عددی نجومی معادل ۱/۷ میلیارد غروش بالغ می شد که اندکی کمتر از کل درآمدهای پیش بینی شده برای تمامی سال مالی بود. ۱۲۴

بدیهی است که همه ارقام ذکر شده تنها درآمدها و هزینه های پیش بینی شده را شامل می شد. اگر درآمدها با میزان پیش بین شده مطابقت نمی یافت، نمایندگان قدرتهای خارجی بی هیچ تردیدی وامهای پرداخت شده از سوی کشورهای متبوعشان را مطالبه می کردند. تنها آنچه از درآمدها باقی می ماند به کارمندان کشوری و مستخدمان لشکری پرداخت می شد و میزان حقوقهای عقب مانده این افراد با همه درآمدهای مالیاتی گوناگون کشور برابری می کرد. نظام ناصحیح مالیاتی، ناتوانی در تأمین درآمدهای پیش بینی شده در بودجه و بار سنگین و فزاینده بدهیهای کشور به وام دهندگان خارجی و همچنین سوءمدیریت مالی خود عثمانیها دخالت مالی خارجی را اجتناب ناپذیر می کرد.

تغییرات سیاست خارجی

اقتدار بیشتر دربار پس از سال ۱۲۸۸ هـ.ق / ۱۸۷۱ م نیز به انجام تغییراتی اساسی در سیاست خارجی عثمانی انجامید. عالی و فؤاد از بریتانیا و فرانسه حمایت کرده بودند و در ازای آن از همکاری سفیران آنان در استانبول برخوردار شده بودند. بنابراین محمود ندیم با حمایت عبدالعزیز کوشید که براساس دوستی با روسیه حکومت جدیدی بنا کند؛ روسیه پیش از آن با تحت فشار قرار دادن قدرتها در احیای موقعیت نظامی خود در دریای سیاه به سال ۱۲۸۸ هـ.ق / ۱۸۷۱ م موفقیت دیپلماتیک بزرگی کسب کرده بود. کارگزار اصلی سیاست روسیه در امپراتوری کنت نیکلاس ایگناتیف [۳۷] بود که از سال ۱۲۸۱ هـ.ق / ۱۸۶۴ م تا ۱۲۹۴ هـ.ق / ۱۸۷۷ م سفارت این کشور را در باعالی برعهده داشت. ایگناتیف از مدتها قبل سرگرم برانگیختن احساس مبنی بر وحدت قوم اسلاو در میان اتباع باقیمانده اسلاو بود؛ اما در این برهه چندان بر محمود ندیم سلطه و نفوذ یافت که وزیر اعظم را در کوچه و بازار پایتخت به نام «ندیم ف» و ایگناتیف را به نام «سلطان ایگناتی ف» می خواندند.^{۱۲۵}

ناخشنودی داخلی

روند تنظیمات ظاهراً از حرکت باز می ایستاد، روسها روز بروز قدرت می یافتند، بحران مالی سبب شده بود که هزاران تن از مستخدمان دولتی بدون حقوق بمانند و هزاران تن از فروشندهگان مشتریان خود را از دست بدهند؛ روستاها و حومه ها دچار قحطی و خشکسالی شده بودند و اتباع بالکان را عوامل خارجی دستخوش تحریکات خود قرار می دادند. با توجه به این که سلطان ظاهراً برای بهبود وضع کاری انجام نمی داد، مخالفت داخلی با نظام حکومتی افزایش یافت و افکار مشروطه خواهی، ایجاد مجلسهای قانونی، عثمانیسم و افکاری از این قبیل به همت مدحت پاشا و دوستانش تبلیغ و در روزنامه ها و مطبوعات از آنها بحث می شد. نمایشنامه جدید نامق پاشا تحت عنوان سرزمین مادری یا سیلیستره (وطن یا سیلیستره) که در اوایل سال ۱۲۹۰ هـ.ق / ۱۸۷۳ م نگاشته شد، افکار لیبرالی و گسترش سریع آن را در میان مردم مورد توجه قرار داد. این نمایشنامه در اول آوریل با استقبال توده مردم روبرو شد و در آن بر وطن پرستی عثمانی و ضرورت تلاش همگانی به منظور حفظ امپراتوری در برابر دشمنان تأکید می شد. برای نخستین بار، مردم واکنش نشان دادند و از امکان جانشینی شاهزاده مراد سخن به میان آوردند و مقامهای دولتی را به بازداشت نویسنده و دوستانش و تبعید آنان به قبرس و مناطق

دیگر تشویق کردند و در همان احوال اجرای نمایشنامه را متوقف و روزنامه‌هایی را که از افکار لیبرالی حمایت می‌کردند، تعطیل کردند. اما تبعیدیان همچنان به نشر افکار خود ادامه دادند و به هر طریق ممکن آثار خود را منتشر می‌کردند و دایرةٔ سانسور که با انبوه کار مواجه بود و از سوی دیگر کارایی چندانی نیز نداشت نمی‌توانست نظارت دقیقی اعمال کند. نامق کمال و دوستانش در تبعید باقی ماندند تا آن که عبدالعزیز از سلطنت خلع شد، اما آثار آنان همچنان در میان مردم تأثیر گذار بود.

محافظه کاران تحت رهبری علما به گونه‌ای دیگر مخالفت می‌کردند. آنان در نتیجهٔ اصلاحات مالی، قضایی و آموزشی که از زمان جنگ کریمه آغاز شده بود، قدرت آن را نداشتند که با سیاستهای غیردینی تنظیمات مخالفت کنند، اما به حیات خود ادامه دادند؛ موقعیت ایجادشده پس از سال ۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م به آنان امکان داد که حمایت عمومی را علیه دین زدایی تحمیلی تنظیمات، نفوذ بیگانگان، مداخلات و سوءاستفاده‌هایی نمایندگان خارجی و اعطای حقوق مساوی به غیرمسلمانان و تحریکات آنان برای کسب امتیازات بیشتر و حتی استقلالی که امپراتوری را با وضع دشواری روبرو ساخته بود، جلب کند. این احساسات که بسیاری از عثمانیهای جوان نیز در آن سهیم بودند موج جدید احیای تفکر اسلامی را به وجود آورد. در بروز چنین موجی جمال‌الدین افغانی سهم عمده‌ای داشت؛ وی به دلیل شهرتی که در محافل اسلامی کسب کرده بود به دعوت عالی به استانبول عزیمت کرد و در رأس شورای آموزش و پرورش که در سال ۱۲۸۷ هـ. ق / ۱۸۷۰ م ایجاد شده بود، قرار گرفت، بدین امید که وی بی آن که در واقع علمای عثمانی را تحریک کند و رهبری آنان را در دست گیرد، احساسات مذهبی را نمایندگی کند. اندکی بعد، وی سلسله سخنرانیهای عمومی خود را در دانشگاه تازه تأسیس و در مساجد ایاصوفیه و سلطان احمد آغاز کرد. اما عالی برآستی از مقاصد سیدجمال آگاه نبود. فکر تجدید حیات اسلام، استفاده از صنعت و تکنیک و تمدن مادی غرب به منظور مبارزه با فرهنگ غرب و متحد کردن مسلمانان جهان در برابر غرب و متحدانش، حمایت عمومی را چندان به سود وی جلب کرد، که عالی را واداشت تا از سیدجمال بخواهد که استانبول را ترک کند و پس از این تقاضا بود که سید به دستگاه حکومتی خدیو اسماعیل در مصر (۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م) وارد شد؛ منطقه‌ای که وی به مدت دوهفته در آن اقامت گزید تا این که در زمان سلطان عبدالحمید دوم دوباره به استانبول دعوت شد.

درخواستهای سیدجمال در استانبول طنین ویژه‌ای داشت، چرا که وضع دشوار ترکهای آسیای مرکزی در برابر پیشروی سخت روسها در آن زمان همدلی همگانی را برانگیخته بود. قیام مسلمانان چینی در ولایت یونان طی دههٔ ۱۲۷۷ هـ. ق / ۱۸۶۰ م، تأسیس حکومتی اسلامی در ترکستان به همت یعقوب بیگ، داستانهایی دربارهٔ قتل عام ساکنان ترک تاشکند، سمرقند،

بخارا و خیوه و آزار و اذیت آنان در زمان فتح این سرزمینها به دست نیروهای روس و خیل پناهندگانی که در نتیجه این فتوحات و همچنین فتح قلمروهای دیگری از سرزمینهای مسلمانان به دست مسیحیان وارد کشور می شدند، توجه توده های مردم را به وضع اسف بار ترکها و مسلمانان خارج از امپراتوری جلب کرده بود. علی سوواوی و دیگران در این برهه حمایت از جنبش ملی ترک یعنی اتحاد همه ترکها تحت رهبری عثمانی را آغاز کردند. این احساس با انگیزه های برقراری اتحاد با سایر مسلمانان پیوند خورد؛ انگیزه هایی که مشوق اصلی سیدجمال و روزنامه بصیرت بود که گسترش افکار جدید را در میان مردم برعهده داشت.

مخالفان تنظیمات از این احساسات و جنبشها به سود خود بهره برداری می کردند. برخی از آنان بر این امر تأکید می ورزیدند که عبدالعزیز خلیفه همه مسلمانان شناخته شود. برخی دیگر رفته رفته این فکر را تقویت کردند که مسلمانان هند تحت سلطه انگلیس و مسلمانان آسیای مرکزی روسیه به صورت جنبشی عظیم و جهانی تحت رهبری عثمانی متحد شوند. عبدالحمید بعدها با گرایش به این طرز فکرها از این دیدگاهها سودجست. نمایندگان خارجی در استانبول هنوز چندان قدرت داشتند که حکومت را به سرکوب این جنبشها ترغیب کنند؛ بویژه زمانی که پشتیبانان جنبش وحدت اسلامی گرایشهای خود را با انتقاد شدید از اصلاحات توأم می کردند. یکی از جنبه های بارز جنبش وحدت اسلامی دشمنی با بیگانگان مستقر در امپراتوری بود؛ از جمله تلاشهایی که در این زمینه انجام می شد کوشش برای بیرون راندن مریبان خارجی از مدارس عثمانی بود. دبیرستان غلظه سرای تا حدودی سبک و سیاق ترکی یافت. فعالیتهای مأموران خارجی تحت ضوابط محدودکننده ای قرار گرفت؛ بسیاری از این مأموران طی فعالیتهای تبلیغی خود از دشمنی با مسلمانان اسلام سخن می راندند که در گسترش دشمنی میان ملت های جامعه عثمانی بسیار مؤثر بود. در سال ۱۲۹۱ ه. ق / ۱۸۷۴ م، حکومت عثمانی فروش کتاب مقدس مسیحیان را به زبان ترکی عثمانی ممنوع کرد و محدودیتهای غیررسمی که از دیرباز علیه مسلمانانی که به مسیحیت می گرویدند، اعمال می شد جنبه قانون گرفت. وزیر آموزش و پرورش مدارس خارجی بویژه برنامه هایی از این مدارس را که بر برتری مسیحیت و دشمنی با مسلمانان تأکید داشت، محدود کرد. برای نخستین بار از زمان سلیم سوم خارجیان در کوچه و خیابانهای شهر مورد حمله قرار گرفتند. بسیاری از عثمانیها به پوششهای سنتی تر روی آوردند یا دست کم در سبک لباسهای غربی که از دوران جنگ کریمه متداول شده بود، جرح و تعدیلهایی صورت دادند. علیه حقوق کاپیتولاسیون و موقعیت برتری که نه تنها خارجیان بلکه اقلیتهای مسیحی شهری از آن برخوردار شده بودند، قیام عظیمی شکل گرفت؛ اقلیتهای یادشده خودشان را به کشورهای بیگانه هم ملیت خود وابسته کرده بودند و یکدیگر را در تحقیر همه آن چیزهایی که به مسلمانان تعلق داشت، تقویت می کردند. این احساسات با کند شدن روند

حرکت تنظیمات و آنچه که در حوزه کشورهای بالکان اتفاق افتاد، تشدید شد.

بحران در بوسنی - هرزه گوین

جرقه‌ای که موجب بحران داخلی و نیز بحران دیپلماتیک شد نخستین بار در بوسنی و هرزه گوین زده شد؛ همان منطقه‌ای که تحریکات مداوم خارجی در آن به بروز قیامهایی از سوی روستائیان علیه زمینداران بزرگ انجامید. کارگزاران ایگناتیف می‌کوشیدند که مسیحیان اسلاو را نه فقط علیه باعالی بلکه همچنین علیه حکومت اتریش - مجارستان برانگیزانند. عوامل مجاری مستقر در پادشاهی دوگانه تحت رهبری نخست‌وزیر ژولیوس آندراسی [۳۸] از آنان حمایت می‌کردند. آنان بر الحاق بوسنی - هرزه گوین به روسیه اصرار می‌ورزیدند تا از این طریق از غلبه اتریش بر این منطقه که مآلاً به افزایش جمعیت اسلاوها در امپراتوری اتریش - مجارستان و خنثی شدن جاه طلبیهای مجاریها می‌انجامید، جلوگیری کنند. اما امپراتور خود به اعتراضات اسلاوهای بوسنی توجه داشت و برغم مخالفت مجارها با الحاق این قلمرو به سرزمینهای خود موافق بود.

در چندین روستای کوچک هرزه گوین قیام آغاز شد؛ در این روستاها، مقاطعه‌داران مالیاتی برغم وضع نامطلوب محصولات کشاورزی در سال ۱۲۹۱ ه.ق / ۱۸۷۴ م خواستار پرداخت کامل مالیاتهای کشاورزی و اغنام شده بودند. حملات روستائیان به مأموران اخذ مالیات به مداخله پادگان ولایتی انجامید و طبق معمول مرگ مسلمانان به فراموشی سپرده شد، در حالی که مرگ بسیاری از شورشیان مسیحی در جریان قیام به عنوان قتل عام مسیحیان در بوقهای تبلیغاتی دمیده شد. بسیاری از شورشیان توانستند از مونه نگر و اسلحه و مهمات دریافت کنند و با استفاده از تسلیحات یادشده. جاده‌ها را مورد حمله قرار دهند، پلها را به تصرف خود در آورند و پس از تهاجم به روستاها، ساکنان آنها را قتل عام کنند (شروع حمله از ۲۴ جولای سال ۱۲۹۴ ه.ق / ۱۸۷۷ م)؛ قتل عامهایی که واکنشهایی خونین در پی داشت و بر شدت بحرانیها می‌افزود. وزیر اعظم عاصم پاشا برای مذاکره با شورشیان هیأتی را مأمور کرد و هیأت یادشده در برابر شورشیان متعهد شد در صورتی که آنان سلاحهای خود را بر زمین گذارند، همه مشکلات آنان را حل کنند؛ اما شورشیان دریافتند که اگر مستقیماً به کنسولهای خارجی ساکن در منطقه متوسل شوند امتیازات بهتری کسب خواهند کرد و بویژه مخالفت خود را با مالیاتها سنگین، کار اجباری و تداوم نگرشهای فنودالی زمینداران بزرگ ابراز خواهند کرد. طی مدتی

کوتاه، قیام در همه نواحی بوسنی و هرزه گوین گسترش یافت. تسلیحات مورد نیاز شورشیان عمده از قلمرو هابسبورگ در مجارستان و دالماسی فراهم می شد چرا که رهبران روسی درباره این که چه اقدامی به مصلحت است دستخوش اختلاف نظر بسیاری شده بودند. نخست وزیر گورچاکوف با تلاشهای ایگناتیف مخالف بود چرا که از آن بیم داشت که تلاشهای مذکور تنها موازنه قدرت را در اروپا برهم زند و به بروز مشکلاتی جدید بیانجامد، در حالی که طرفداران وحدت قوم اسلاو در روسیه و برخی عناصر نظامی بشدت از سفیر حمایت می کردند. فرانسه که هنوز می کوشید با حمایت از شورشیان ملی نفوذ خود را در اروپا احیاء کند، تلاشی را برای تشکیل کنفرانسی سراسری از کشورهای اروپایی به منظور ارائه راه حلی که به سود شورشیان باشد، آغاز کرد و این پیشنهاد در نیمه ماه اوت مورد قبول واقع شد.

در این احوال، ندیم به جای عزت پاشا به مقام وزیر اعظمی منصوب شده بود؛ وی حسین عوننی را به مقام وزارت جنگ و مدحت پاشا را به مقام وزارت دادگستری منصوب کرد. بدین امید که با توسل به سیاست دوگانه اعمال زور و انجام اصلاحات مشکل را پیش از آن که به صورت مسأله بغرنج بین المللی در آید، حل کند (۲۶ اوت ۱۲۹۲ ه.ق / ۱۸۷۵ م). برای مواجهه با وضع اضطراری ایجاد شده، نرخ بهره وامهای خارجی کاهش یافت. سفیران بریتانیا و فرانسه تنها با این شرط با این اقدام موافقت کردند که وام دهندگان کشورهای آنان از این امر مستثنی باشند. زمانی که وزیر اعظم در تصمیم خود اصرار ورزید و نرخ بهره کلیه وامهای خارجی را تا میزان ۵۵ درصد کاهش داد، وام دهندگان خارجی بشدت واکنش نشان دادند و دیدگاه خصومت آمیزی که در اثر نشر شایعاتی راجع به قتل عام اوایل همان سال بر روابط تمامی کشورهای اروپایی سایه افکنده بود، تشدید شد. اتحاد سه گانه امپراتوران کوشید که با برگزاری کنفرانس جدیدی در برلین و موافقت با یادداشت آندراسی خطاب به بابعالی (۳۰ دسامبر ۱۲۹۲ ه.ق / ۱۸۷۵ م) از بروز جنگ با عثمانی جلوگیری کنند؛ در یادداشت یادشده آندراسی از عثمانیها تقاضا کرده بود که نظام مقاطعه داری مالیاتی را در بوسنی و هرزه گوین لغو کنند، آزادی مذهبی را برقرار سازند و به تنشی که موجب بروز بحران شده از طریق کمک کردن به روستایان در خرید زمینهایشان از اربابان خاتمه دهند. بنابر پیشنهاد آندراسی، سلطان در هر دو ولایت شوراهایی مختلط مرکب از نمایندگان مسلمان و مسیحی تشکیل می داد تا بر اجرای این اصلاحات نظارت کنند. مالیاتها کاهش می یافت و کنسولهای خارجی اطمینان حاصل می کردند که وعده های عثمانی تحقق خواهد یافت. با توجه به این که ندیم تحت نفوذ ایگناتیف بود، بابعالی با پیشنهادهای یادشده موافقت کرد (۱۳ فوریه ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م)، اگرچه این پیشنهادها مستلزم مداخله مستقیم خارجی در حکومت عثمانی بود. مدحت پاشا در مقام وزیر دادگستری با اعتراض به این اقدام از مقام خود عزل شد و به جای وی احمد جودت

پاشا تصدی این مقام را برعهده گرفت و چنان که در آینده خواهیم دید مقام جدید برای وی چندان خوش فرجام نبود.

بابعالی می خواست با اصلاحات پیشنهادشده موافقت کند، چرا که این اصلاحات فراتر از تنظیمات نبود، تنها مسأله این بود که انجام این اصلاحات با مداخله خارجی توأم شده بود. اما اجرای این اصلاحات در بوسنی با وجود دشمنی زمینداران بزرگ و عدم تمایل شورشیان به برزمن نهادن اسلحه هایشان تا زمانی که تضمینهای محکمتری از قدرتهای بزرگ دریافت نکرده اند، فراتر از توان بابعالی بود. ایگناتیف در واقع با اعزام کارگزارانش به نواحی شورشی و تشویق شورشیان به جنگ برای کسب امتیازاتی بیشتر قرارداد برلین را زیر پا نهاد. حکومت عثمانی در آغاز امیدوار بود که با قبول پیشنهادهای آندراسی شورش خاتمه خواهد یافت و روسیه و اتریش نیز کمکهای خود را به شورشیان متوقف خواهند کرد. بنابراین حکومت همه آنانی را که اسحله های خود را بر زمین می گذاشتند و به خانه های خود مراجعت می کردند عفو کرد و به آنان وعده داد که تا دو سال از پرداختهای مالیاتی معاف خواهند بود و برای مرمت خانه هایشان الوار مجانی در اختیار آنان قرار داد. اما با ادامه شورش، بابعالی به اعمال قهر متوسل شد و احمد مختار پاشا را برای سرکوب آنان مأمور کرد. احمد مختار بعدها طی ربیع آخر قرن نوزدهم به صورت یکی از بزرگترین قهرمانان عثمانی رخ نمود؛ وی مرزهای ولایات بوسنی - هرزه گوین را تثبیت کرد و برای اعاده نظم به قهر و خشونت متوسل شد. هزاران تن از مسیحیان ولایات آسیب دیده در طول مرزها پراکنده و به داخل صربستان، مونته نگرو و اتریش سرازیر شدند. در صربستان و مونته نگرو احساسات توده های اسلاو علیه این اقدامها تحریک شد و مداخله آشکار را طلب می کرد؛ اما این درخواست توده ای مورد قبول فرمانروایان قرار نگرفت چرا که آنان از این امر آگاه بودند که هنوز برای حمله به عثمانیها از قدرت نظامی کافی برخوردار نیستند. تقاضاهای آنان مبنی بر کمک خواستن از روسیه و اتریش خطر درگیری جنگی فراگیر را تشدید می کرد؛ جنگی که نیمی از اروپا را دربرمی گرفت.

در برابر این بحران، وزیران امور خارجه اتحاد سه گانه امپراتوران دوباره در برلین ملاقات کردند (۱۳ مه ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م) و یادداشت اصلاحی جدیدی تنظیم کردند که بر پیشنهادهای پیشین آندراسی تأکید داشت. بنابر تذکاریه جدید مقرر شد که به منظور آرام گرفتن هیجانها و تنشهای کشورهای درگیر به مدت دو ماه آتش بس موقت برقرار و سپس مذاکرات میان بابعالی و شورشیان آغاز شود. برنامه اصلاحی دقیقتری تدوین شد که در بیشتر موارد با پیشنهادهای قبلی بابعالی همخوانی داشت؛ برخی از برنامه های اصلاحی عبارت بودند از کمک مالی به منظور استقرار دوباره شورشیان و آوارگان و انجام اصلاحات مالیاتی و اداری. اما مقرر شد که شورشیان اسلحه های خود را بر زمین نگذارند و کنسولهای خارجی بر انجام

اصلاحات نظارت کنند. بنابراین قرارداد همچنین تصریح شد که در صورت عدم موفقیت عثمانیها در انجام اصلاحات و فروپاشی نظام عثمانی، بوسنی به اتریش و بسساریای جنوبی برای جبران خساران به کشور روسیه ملحق شود و در صورت نیاز قدرتهای خارجی به منظور واداشتن حکومت عثمانی به قبول تقاضاهای یادشده به قهر متوسل شوند. فرانسه و ایتالیا متعاقباً از این قرارداد حمایت کردند. اما در انگلیس بنجامین دیزرائیلی (که در فوریه سال ۱۲۹۱ هـ. ق / ۱۸۷۴ م انتخاب شده بود) در همان اوان سهم خدیو را از شرکت سوئز خریداری کرده بود و از پیوستن به پیمان یادشده سر باز زد؛ علت این امر بیشتر از آنجا ناشی می شد که بریتانیا در تدوین یادداشت اخیر دخالت داده نشده بود و به خطر مداخله خارجی در امور عثمانی چندان مربوط نمی شد.

بحران بلغارستان

همین که پیشنهادهای برلین به استانبول ارسال شد، شروع قیام جدیدی در بلغارستان بحران را تشدید کرد؛ در بلغارستان ناخشنودی اتباع ارتدکس از نظارت فنارهای یونانی بر کلیسای ارتدکس بلغارستان از قرن هیجدهم وضع روستائیان بلغار، خواه مسلمان و خواه مسیحی، از سایر اتباع امپراتوری در سایر قلمروهای امپراتوری طی سده های طولانی فروپاشی اقتدار عثمانی بهتر و یا بدتر نبود. بلغارها همچون گروههای ترک جلالی باتشکیل گروههای راهزنی خود که تحت عنوان محلی هایدوت نامیده می شدند در برابر عثمانیها واکنش نشان داده بودند؛ گروههای هایدوت هزاران تن از رعایای ناراضی و همچنین سربازان مسلمان و مسیحی فراری از لشکر عثمانی را به خود جذب کرده بود. اگرچه مالکان و اعیان مقتدر اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در سالهای پایانی سلطنت محمود دوم از بین رفته بودند، گروههای راهزنی حمله به شهرها و روستاها را از پایگاههای مستحکم خود در کوههای بالکان ورودوپ ادامه می دادند. نخستین اصلاح گران تنظیمات بلغارستان را به ایالات نیش (شامل صوفیه)، ویدین و سیلیستره تقسیم کردند و شوراها را نمایندگی ولایات و نواحی حکمرانان و افراد تحت امرشان را با ارائه نظرهای مشورتی خود در اداره امور یاری می کردند. اما در این منطقه نیز همچون سایر نواحی بالکان، زمینداران بزرگ - این زمینداران اگر مسلمان بودند آقا و اگر مسیحی بودند گاسپودار نامیده می شدند - توانستند املاک بزرگی را به خود اختصاص دهند و روستائیان را اعم از مسلمان و مسیحی همچنان تحت سلطه نامردمی خود نگاه دارند. ناخشنودی از وضع موجود گاه تحت تأثیر عواملی از مناطق صربستان و والاکیا به صورت قیامهایی بروز می کرد که بدترین آنها در شمال غرب (۱۲۵۱ هـ. ق / ۱۸۳۵ م)، در نیش (۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۱ م)، برائیل (۱۲۵۸-۱۲۵۷ هـ. ق / ۱۸۴۲-۱۸۴۱ م) و در ویدین (۱۲۶۷ هـ. ق

۱۸۵۰ م) اتفاق افتاد. انقلاب یونان سبب شده بود که عثمانیها به وفاداری یونانیانی که در امپراتوری باقی ماندند سوءظن پیدا کنند و این فرصتی بود برای ارمنیان و بسیاری از بلغارها که در زندگی تجاری و سوداگری ولایت جای یونانیان را پر کنند. بلغارستان با تدارک غله، عسل واحشام مورد نیاز لشکرهای جدیدی که طی تنظیمات ایجاد شده بودند، به درجه‌ای از رفاه و سعادت دست یافت. علاوه بر این، برغم زمینداران بوسنی و رومانی، زمینداران بلغارستان بسیار بیشتر علاقمند بودند که به روستائیان زمین بفروشند و این امر سبب رشد طبقه‌ای مقتدر از زمینداران بومی می‌شد که از رفاه جدید بسیار سود می‌بردند.

اما رفاه ضرورتاً مایهٔ خشنودی نمی‌شود و در این وضع ثروت جدید بسرعت قیامهایی را به بار آورد و قیام‌کنندگان نه تنها خواستار رهایی از انقیاد کلیسای یونانی بودند، بلکه استقلال ملی سرزمین خود را نیز طلب می‌کردند. مدارس غیرعلنی اسلاو خارج از مدارس تحت نظارت ملت یونان تشکیل می‌شد تا قیامی ملی را در میان مردم تقویت کند. در مدارس حرفه‌ای که به همت بازگانان تأسیس شده بود مطالبی چون تاریخ، جغرافیا و ریاضیات را تدریس و جوانان را با افکار سیاسی اروپا آشنا می‌کردند. در پی این فعالیتها جنبشهای ملی آزادیبخش برپا شد. در این جنبشها که تحت تأثیر دستاورد استقلال مذهبی در صربستان و امپرنشینها (۱۲۶۱ هـ.ق / ۱۸۴۵ م)، ایجاد شده بودند، نخستین گام تقاضای استقلال و رهایی از سلطهٔ کلیسای یونانی بود. روسیه از موضع مخالف بطریق حمایت می‌کرد زیرا روسیه امیدوار بود که از وجود بطریق چون ابزاری در جهت اعمال نفوذ خود در بابعالی سود جوید و از این روی به هیچ وجه راضی نبود که بطریق تضعیف شود. بطریق همچنان از قبول درخواستهای بلغارها مبنی بر جایگزینی کشیشان و اسقفهای اسلاو به جای همتایان تحت نفوذ کلیسای یونانی سر باز می‌زد، اما درخواست آنان را مبنی بر چاپ کتابهای مذهبی و غیرمذهبی به زبانهای محلی پذیرفت. بلغارها با تأکید بر انجام مراسم مذهبی در بلغارستان و اعمال نظارت آنان بر این مراسم، سرانجام کلیسای خود را جایگزین کلیسای ارتدکس در ولایت بلغارستان کردند و با بیرون راندن کشیشان یونانی، کشیشان بومی را به جای آنان منصوب کردند. بابعالی از دیرباز بطریق را در برقراری حفظ نظم در میان اتباع ملت ارتدکس حمایت کرده بود، اما در این برهه در برابر درخواست بلغارها تسلیم شد تا آنان را از پیوستن به شورشیان بوسنی بازدارد و فرمانی صادر کرد که برای بلغارها حوزهٔ اسقفی مستقلی را به رسمیت می‌شناخت (۱۲۸۱ هـ.ق / ۱۸۶۴ م) و قلمرو نظارت قانونی و دینی آن را بر نواحی از مقدونیه که در آنها لاقل دو سوم جمعیت رأی به الحاق داده بودند، نیز گسترش داد. بنابراین یونان، صربستان و بلغارستان مجادلات ارضی خود را در نواحی یادشده که طی نیم قرن ادامه یافت، آغاز کردند.

عثمانیها با اقدام جسورانه مدحت پاشا برای نخستین بار در ولایت نیش (۱۲۸۰-۱۲۷۸

ه.ق / ۱۸۶۳-۱۸۶۱م) و سپس در ولایت دانوب، کوشیدند که از برانگیختن روحیه ملی‌گرایی در جلوگیری شود. مدحت تلاش کرد که دلایل ناخشنودی و تشکیل گروه‌های راهزنی را مشخص و سپس آنها را برطرف کند و بدینسان بی‌هیچ تفاوتی امنیت مسلمانان و مسیحیان را برقرار کند. وی جاده‌ها و پلهایی احداث کرد، برای بلغارستان تشکیلات جدید زاندارمری ولایت را سامان داد، مالیات‌های عقب مانده را بخشود و از ورود مهاجران صرب‌ی و الاکیایی که به منظور ایجاد مشکلاتی به داخل بلغارستان راه می‌یافتند، جلوگیری کرد. مدحت بلغارستان را به صورت ولایتی نمونه درآورد، در اقتصاد آن پیشرفتهایی ایجاد کرد و امکان راه یافتن بلغارها را به شوراهای مشورتی در تمامی سطوح فراهم آورد. وی بانکهای کشاورزی را تأسیس کرد تا روستائیان را از دام صرافان برهاند و همچنین خطوط کشتیرانی کشتیهای بخار را در امتداد دانوب ایجاد کرد و شبکه‌ای پستی نیز فراهم آورد؛ مدحت همچنین مدارس غیردینی را در تمامی سطوح از جمله در سطح مدارس مخصوص یتیمان و تهیدستان گسترش داد.

اقدامهای یادشده دستاورد مهمی بود، اما زمان انجام آن بسیار دیر شده بود. برغم رفاهی که در اثر اقدامهای مدحت ایجاد شده بود، فعال شدن نظام تحصیل مالیاتی به بروز ناخشنودی جدید در میان مردم انجامیده بود. حوزه مستقل اسقفی بلغارستان قیام مردمی را برای کسب استقلال سیاسی و مذهبی باز هم تشدید می‌کرد؛ هرچند که در واقع یک سوم از بلغارها مسلمان بودند و این رقم پوماکهای اسلاو بومی را که در سده‌های شانزدهم و هفدهم اسلام آورده بودند و عمده در نواحی کوهستانی رودوپ سکونت داشتند، شامل می‌شد. علاوه بر عوامل و علل دیرینه ناخشنودی در این زمان، هزاران تن از آوارگان از جمله تاتارهای کریمه و چرکسها به همت عثمانیها در بلغارستان سکونت گزیدند؛ این آوارگان را روسها از سرزمینهایشان بیرون رانده بودند و همین امر خشم آنان را نسبت به روسها برانگیخته بود و از این روی اسلاوهای بلغار را آماج مناسبی برای فرو نشانیدن خشمشان یافتند. روسیه که در وهله نخست خود مهاجرت تاتارها و چرکسها را سبب شده بود، در این برهه، در رأس گروههایی قرار گرفت که از حکومت عثمانی به دلیل ناتوانی در امر اعمال نظارت بر آنان انتقاد می‌کردند. عثمانیها هر آنچه که در توان داشتند، انجام دادند؛ اما مشکلات مالی مانع تأمین درآمدهای کلانی می‌شد که برای تشکیل پادگانها و زاندارمریهای ولایات ضرورت داشت. تنگناهای مالی نیز به نوبه خود عثمانیها را وامی‌داشت که از نیروهای داوطلب ولایات استمداد طلبند؛ داوطلبانی که بسیاری از آنان از قبایل دوبروجا و از آوارگان جدید مناطق کریمه بودند. از این قبیل افراد انتظار نمی‌رفت که رفتارشان چندان ملایمت‌آمیز باشد و برای حکومت عثمانی بسیار دشوار بود که رفتار آنان را با شورشیان بلغار تحت نظارت گیرد.

برغم اصلاحات مدحت پاشا و رفاه عمومی ناشی از آن، مخالفت بلغارها با بابعالی همچنان ادامه یافت. شورشیان بومی اسلاو بیشتر فرزندان بلغارهای ثروتمند و جوانانی بودند که در مدارس جدید تنظیمات و همچنین مدارس ویژه هیأت‌های تبلیغی تحصیل کرده بودند. از آنجا که مدحت همه تلاشهای معطوف به جنبش را سرکوب کرد، ملی‌گرایان بلغار به صربستان و امیرنشینها گریختند؛ آنان در آنجا قیام خود را طرح ریزی کردند، اگرچه اغلب بر سر مسائلی چون کسب استقلال یا خودمختاری، نوع کمکی که می‌بایست از خارجیان تقاضا می‌کردند و نوع قانون اساسی کشور جدید بلغار با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. مجموعه‌ای از کمیته‌های انقلابی به منظور تحریک قیام بلغارها و هدایت آن در برابر عثمانیها سازمان یافت و این کمیته‌ها در انتظار موعد مناسب باقی ماندند تا وارد عمل شوند. در سال ۱۲۸۷ ه.ق / ۱۸۷۰ م گروههای گوناگون ملی‌گرا به کمیته مرکزی جدید انقلاب بلغارها ملحق شدند و در این مسأله توافق کردند که برای کسب استقلال قهر و انقلاب بیشتر از مذاکره کاربرد دارد.

پایگاه این گروه جدید بیشتر در صربستان بود. این تشکیلات بسیار کند پیشرفت می‌کرد، چرا که در بلغارستان بجز کنسولهای روسی مستقر در روسچوک و فیلیپ و شماری از روشنفکران از مشی آنان حمایت نمی‌کردند. سرانجام کوششی صورت گرفت که در کوههای بالکان در نزدیکی فیلیپ و بازارجیک (دوم مه ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م) قیامی ابتدایی صورت گیرد. ایگناتیف نقشی دوگانه ایفاء کرد؛ وی از سوی ندیم را به سرکوب وحشیانه شورشیان تحریک می‌کرد و از سوی دیگر او را ترغیب می‌کرد که افرادی کفایت را به اداره امور نظامی و سیاسی بگمارد و بدینسان قیامهای بیشتری را دامن زد که عثمانیها از سرکوب آنها عاجز ماندند. در این برهه قیام گسترش یافت و به قتل عام صدها تن از مسلمانان و تصرف دژهای اصلی عثمانی در حوالی جاده‌های بالکان انجامید. با توجه به این که پادگان محلی فیلیپ بسیار کوچک و محدود بود، نتوانست کاری انجام دهد و از این روی حکمران فیلیپ مجبور شد که به استخدام شبه نظامیان داوطلب باشی بوزوک متوسل شود و او توانست همه سربازان رسمی و ثابت منطقه را به دفاع از روستاهای مسلمان جذب و قیام را خاموش کند (۱۱ مه تا ۹ ژوئن ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ م). کشتارهای متقابل در روستاهای مسلمان و مسیحی اتفاق افتاد و نیروهای منظم عثمانی می‌کوشیدند که نظم و امنیت را برای همگان فراهم آورند. اما در این برهه نیروهای تبلیغی اروپایی وارد عمل شدند. در آن احوال زمانی که حدود ۴۰۰۰ تن از مسیحیان بلغار به قتل رسیده بود (این در حالی بود که شمار کشته‌شدگان مسلمان بسیار بیشتر از این رقم بود)، مطبوعات بریتانیا در تبلیغات خود از «ترور و وحشت در بلغارستان» یاد کردند و مدعی شدند که هزاران تن از روستائیان مسیحی بی دفاع به دست مسلمانان متعصب به قتل رسیده‌اند. هیأت مبلغان مذهبی آمریکایی شمار کشته‌شدگان مسیحی را ۱۵۰۰۰ تن تخمین

زدند و بلغارها تخمینهای خود را یکباره از ارقام ۳۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ تن افزایش دادند! ویلیام گلاستون با بی اعتبار کردن سیاستهای ترک دوستانه دیزرائیلی طی دو دهه اخیر وی را شکست داد و مسلمانان بلغارستان و بوسنی را به اعمال شرارت آمیز و درنده خویی منہم کرد در حالی که حقیقت قتل عام شدن مسلمانان به دست مسیحیان و تلاش سربازان عثمانی در بازگرداندن نظم به منطقه را نادیده گرفت. افکار عمومی انگلستان چندان برانگیخته شده بود که دیزرائیلی یا هر کس دیگر از طرح مداخله بریتانیا به منظور حفظ امپراتوری در برابر مداخله احتمالی روسیه، عاجز می ماند. در ششم ماه مه، گروهی از یونانیان یک دختر مسیحی بلغار را که به اسلام گرویده بود، در سالونیک در محل ایستگاه قطار ربودند و جامه و حجاب وی را بر تن دریدند؛ این حادثه آتش کینه میان مسلمانان و مسیحیان را دامن زد. جمعیتی از مسلمانان در پی انتقامجویی از بی حرمتی هایی که نسبت به آنان روا شده بود در خیابانها به راه افتند. طی درگیریهای خیابانی کنسولهای فرانسه و آلمان هر دو به قتل رسیدند و با آن که قاتلان را بیدرنگ حلق آویز کردند، نه تنها جنجال ناشی از این اتفاقات در مطبوعات اروپایی فرو نخواهد، بلکه مشکلات جدیدی را نیز در استانبول به بار آورد.

قیام سفته ها

همه اخبار جدید حاکی از قتل عاملهای مسلمانان بی پناه روستاهای بوسنی و بلغارستان، اخبار تحریف حوادث در نشریه ای اروپایی که ظاهراً به خون مسلمانان تشنه بود و اخبار مربوط به مداخلات دیپلماتیک که به سود شورشیان بالکان در جریان بود، به استانبول می رسید و خشم مسلمانان را در سراسری امپراتوری برمی انگیزت. اگرچه مطبوعات استانبول تحت سانسور شدید قرار گرفت، شایعاتی منتشر شد مبنی بر این که ندیم می خواهد با وارد کردن سربازان روسی نظم را برقرار کند. فروشندگان سلاح به هر کس که پولی داشت اسلحه می فروختند. اروپائیان و مسیحیان که از اقدام تلافی جویانه مسلمانان بیمناک بودند، مغازه های خود را تعطیل می کردند حتی خانواده های خود را برای مدتی طولانی به اروپا می فرستادند. ایگناتیف سفارت روسیه را از لحاظ امنیتی تحکیم کرد. مدحت پاشا که در این زمان در حکومت مقامی نداشت و حسین عونى سرعسکر پیشین نه تنها در میان آزادیخواهان بلکه در میان علما و طلبه هایی که برای نجات امپراتوری و برادران دینی شان در مناطق بالکان از سلطه روسها به آنان روی آورده بودند، وجهه قهرمانان را پیدا کرده بودند.

در ۸ مه سال ۱۲۹۳ ه. ق / ۱۸۷۶ م، طلبه های مدارس مذهبی (سفته ها) کلاسهای درس را تعطیل کردند و به اجتماعات مردمی در مساجد اصلی و میدانی عمومی استانبول ملحق شدند؛ آنان حکومت را به دلیل بی شهامتی در برابر قتل عامهای وسیع مسلمانان و مداخله اروپائیان

رسماً محکوم کردند. عبدالعزیز در وهله نخست کوشید که تظاهرکنندگان را آرام کند و یکی از طرفداران اصلاحات به نام حافظ خیرالله افندی را به جای شیخ الاسلام منصوب کرد؛ اما این اقدام تنها مایه تشویق بیشتر طلاب و طرح تقاضای دیگری از سوی آنان مبنی بر عزل ندیم بیز شد که این درخواست هم در ۱۲ مه تحقق یافت. سلطان باز هم در پی آن بود که با انتصاب مردان خود اوضاع را تحت نظارت خود در آورد و مترجم رستم پاشا را به مقام وزیر اعظمی و مدحت را در مقام وزیر مشاور و حسین عونى را به وزارت جنگ منصوب کرد. کابینه جدید به منظور کسب حمایت مردمی قرارداد جدید مالی را که با بانکهای خارجی منعقد شده بود، لغو کرد؛ در این قرارداد مقرر شده بود که بانکداران خارجی می توانند برای تسویه دیون معوقه خود اوراق قرضه با نرخ سود پایین منتشر کنند، اما وزیر جدید با توجه به این که انتشار اوراق قرضه جدید با هر میزان نرخ سود تنها به سود بانکداران تمام خواهد شد، با این قرارداد مخالفت کرد چرا که بانکداران مذکور با انتشار و فروش اوراق قرضه وجوهی تحت عنوان حق العمل دریافت می داشتند. بحران مالی لاینحل باقی ماند و روابط بابعالی را با قدرتهای خارجی در این برهه حساس بیش از پیش برهم زد.

خلع عبدالعزیز

عبدالعزیز همچنان تمایل داشت که زمام امور را خود در دست داشته باشد و این مسأله وی را رویاروی کابینه جدید قرار داد. حسین عونى ظاهراً رهبری حرکتی را که از خلع سلطان به نفع شاهزاده مراد حمایت می کرد، در دست گرفت. مدحت اگرچه با این فکر مخالفتی نداشت، ظاهراً در ضمن می کوشید که برای جلوگیری از روبرو شدن سلطان با چنین سرانجامی، موافقت وی را برای تدوین یک قانون اساسی جلب کرد. حسین عونى در مقام فرمانده لشکر انتظار داشت که فرماندهی هر گونه اقدام براندازی حکومت را در دست گیرد و در نتیجه در مقام شخصیت برجسته نظام جدید ظهور کند؛ او کمک سلیمان پاشا را که فرمانده آکادمی نظامی حریبه و یکی از پشتیبانان مقتدر تدوین قانون اساسی جدید و انجام اصلاحات بود، جلب کرد. بیم افشا شدن نقشه های آنان به اجرای این طرحها پیش از موعد مقرر انجامید. در اوایل صبح ۳۰ مه، قصر دلمه باغچه به محاصره دو گردان از نیروهای تحت فرماندهی سلیمان پاشا و همچنین چندین کشتی دور از ساحل درآمد. در آغاز، مراد از ترک محل سکونت خود سر باز زد چرا که می ترسید این اقدام نقشه ای برای قتل وی باشد، اما او سرانجام موافقت کرد که به وزارت جنگ برود و پس از دریافت پیامی کتبی مبنی بر این که وزیر اعظم در انتظار ورود اوست، سلطنت را قبول کرد. آشوب و بی نظمی طی دوره مراد حتی پس از اعزام عبدالعزیز به قصر توپ قابی ادامه یافت.

نخستین روزهای سلطنت مراد

برغم طبع تند و عصبانیتی که مراد پنجم در ابتدای سلطنت داشت، او نسبت به وعده‌های دوران جوانیش یعنی حفظ هوشیاری و آینده‌نگری وفادار ماند. جواهرات و ذخایر گرانهای قصر بیلدیز به خزانه حکومت بازگردانده شد و لاقلاً در بودجه آن سال دولت موازنه ایجاد کرد. در حالی که هنوز درباره نظام جدید حکومتی هیچ گونه اظهار نظر عمومی صورت نگرفته بود، مراد و همچنین محمدرشدی که هنوز وزیر اعظم وی بود، ظاهراً قبول آن را از سوی عموم مردم پیش بینی می کردند و در نتیجه در نطقهایی که راجع به نظام جدید حکومتی ایراد می کردند از اصطلاح «اراده مردم» یاد می کردند. این که مراد شدیداً خواستار انجام اصلاحات بود از نخستین فرمان وی آشکار می شد؛ مراد در نخستین فرمان خود حکم کرد که تغییراتی اساسی در سازما شورای کشور و همچنین چندین وزارتخانه انجام شود و دیگر این که خود به طور داوطلبانه سهام شخصی سلطان از خزانه کشور را که مبلغی حدود ۳۰ میلیون غروش در سال می شد، قطع کرد. مقرر شد که شریعت تحت حمایت حکومت قرار گیرد، اما همه اتباع بی هیچ گونه تبعیضی در مذهب یا نژاد از آزادی و مساواتی همپای عثمانیها برخوردار بودند تا در کنار یکدیگر برای سرزمین مادری، کشور و ملت خود فعالیت کنند. اما اوضاع از هر جهت برای مراد مساعد نبود. رخدادهایی که در زمان جلوس وی اتفاق افتاده بود، ظاهراً بیشتر از آنچه که در آغاز به نظر می رسید، وی را پریشان کرده بود. مدحت بعدها خاطر نشان کرد که پس از جلوس مراد، دو شب نخست را در قصر گذرانده بوده است چرا که سلطان نمی خواسته است که وی را در قصر تنها بگذارند. علاوه بر فشاری که او بر خود احساس می کرد، در میان وزیرانی که او را بر تخت سلطنت نشانده بودند، انشعاب و اختلاف نظر ایجاد شده بود؛ مدحت در این زمان در حال تهیه پیش نویسی برای قانون اساسی بود که در آن نحوه انتخابات مجلس و مسؤلیت وزیران پیش بینی شده بود، در حالی که وزیر اعظم و حسین عونی از سلطان تقاضا داشتند که در آن برهه از قبول این فکر سر باز زنند

در این احوال، عبدالعزیز در سلامت کامل در قید حیات بود و مراد در برابر اختلافات میان وزیران با نوعی نگرانی واکنش نشان می داد؛ نگرانی از این که شاید پشتیبانان سلطان پیر وی را به قدرت بازگردانند. مکاتبات مراد با سلطان پیشین تنها بر نگرانیهای وی می افزود و سرانجام وی را بر آن داشت که عبدالعزیز را به قصر فریه منتقل کند (اول ژوئن سال ۱۲۹۳ ه. ق / ۱۸۷۶ م)؛ قصر فریه در بخشی از حرم، در قصر چراغان واقع می شد و به قصر دلمه باغچه چندان نزدیک بود که در تمامی اوقات رفتار وی تحت مراقبت بود.

اما در روز یکشنبه مصادف با ۴ ژوئن ۱۲۹۳ ه. ق / ۱۸۷۶ م، پیکر بیجان عبدالعزیز را با

رگها و شریان بریده در اطاق محل جدید سکونتش پیدا کردند؛ ظاهر امر حاکی از آن بود که وی با قیچی کوچکی که برای آرایش موهای سر و ریش در اختیار داشته است، اقدام به خودکشی کرده است. وزیران همراه با وزیر اعظم در محل حاضر شدند و کمیته تحقیق مرکب از ۱۹ تن از پزشکان برجسته از جمله چند تن از پزشکان وابسته به سفارتخانه های خارجی نظر خودکشی را تأیید کردند و ظاهراً به نظر می رسید که دیگر قضیه خاتمه یافته است. اما چندی نگذشت که شایعاتی در همه جا منتشر شد که گویا عبدالعزیز به قتل رسیده است، شاید به دست افرادی چون حسین عونی و مدحت تا از بازگشت نهایی وی به قدرت جلوگیری کرده باشند. اما علت مرگ عبدالعزیز هر چه بوده باشد، این حادثه برای مراد فاجعه بار بود. هنوز پزیشانی حال وی در اثر رخدادهایی که به روی کار آوردن وی منجر شده بود کاملاً بر طرف نشده بود که حوادث جدید وضع وی را بدتر کرد. ۱۲۶

واقعه چرکس حسن

سیاست عثمانی بزودی تحت تأثیر حادثه خشونت بار دیگری که هراس و افسردگی سلطان را تشدید کرد، دچار آشفتگی شد. در ۱۵ ژوئن سال ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م، چرکس حسن برادر دومین همسر عبدالعزیز و یکی از اعضای دفتر شخصی شاهزاده یوسف عزالدین به زور به جلسه هیأت وزیران در خانه مدحت راه یافت و حسین عونی و وزیر امور خارجه، رشید پاشا، هر دو را کشت و چند تن دیگر را نیز مجروح کرد؛ علت این امر ظاهراً هتاکی و بیحرمتی سرعسکر در گذشته نسبت به او و همچنین انتقامجویی از رشیدپاشا بوده است که به نظر او در مرگ عبدالعزیز دست داشته است. چرکس حسن در اسرع وقت محاکمه، محکوم و حلق آویز شد (۱۸ ژوئن ۱۲۹۳ هـ. ق / ۱۸۷۶ م)، اما در آن زمان این شایعه در میان محافظه کاران قوت گرفت که تمامی این رخداد نقشه ای از پیش طرح شده از سوی مدحت بوده است تا از این طریق تنها وزیری را که به اندازه کافی اقتدار داشت و می توانست وی را از سلطه کامل بر کابینه و کسب تأیید قانون اساسی از سوی سلطان بازدارد، از سر راه خود بردارد.

دستیابی به قانون اساسی

برغم جنجالی که پس از مرگ حسین عونی به راه افتاد، مدحت کابینه را به حمایت علنی از قانون اساسی که در آن زمان در حال تدوین بود، سوق داد. عثمانیهای جوان که از دوستان مدحت بودند از تبعید فرا خوانده شدند و آنان مدحت را در برانگیختن علاقه عمومی مردم به حکومت مبتنی بر قانون اساسی و تداوم آن کمک کردند. ضیاء بیگ به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب شد. نامق کمال و همکارانش آزادانه انتشار مطالبی را آغاز کردند

که در آنها محافظه کاران مورد حمله قرار می گرفتند و از طرفداران نهضت پارلمانتاریسم حمایت می شد. با تشویق سفیر بریتانیا مدحت نه تنها در کابینه فعالیت می کرد بلکه با رهبران علما نیز همکاری داشت تا موافقت آنان را برای تشکیل شورایی انتخابی در سطح مرکزی جلب کند؛ این شورا کم یا بیش شبیه شورای دولت بود و حتی مسیحیان را نیز شامل می شد، اما مسؤولیت این شورا تنها به این محدود می شد که بر سیاستهای مالی حکومت نظارت و به امر برقراری موازنه در بودجه کشور کمک کند.^{۱۲۷}

نخستین بحران بالکان

این تلاشها موقتاً در نتیجه بروز بحرانی بین المللی که در اثر ادعاهای مطبوعات اروپایی مبنی بر قتل عامهای وسیع در بلغارستان تشدید شده بود، خنثی شد. انتشار اخبار تند و دلخراش نه فقط مردم بریتانیا و فرانسه بلکه مردم صربستان را نیز برمی انگیزخت که نسبت به برادران بلغاری خود احساس نزدیکی کنند. در آغاز شاهزاده میلان امیدوار بود که از درگیر شدن در جنگ اجتناب کند، اما تحت فشار روسها وی با مونت نگر و پیمان وحدتی امضاء کرد (۲۶ مه) و سپس در نهم به بابعالی اعلان جنگ داد (۳۰ مه) و متحدش نیز از این اعلان حمایت کرد. اما بجز چند برخورد مرزی اتفاق دیگری نیفتاد. تا ۹ ژوئن، وزیر اعظم توانست میلان را از سرکوب قیامهای بلغارستان آگاه کند و متعهد شود که همه حقوق بلغارها رعایت خواهد شد. اما میلان درباره بوسنی و هرزه گوین به حکومت عثمانی هشدار داد و مدعی شد که سرکوب قیامهای این منطقه به منافع تجاری و اقتصادی صربها و همچنین غرور ملی آنان لطمه زده است. میلان تقاضا کرد که وی به مقام حکمرانی این ولایت منصوب شود تا سپاه صرب بتواند ولایت را تصرف و نظم و امنیت را در آنجا برقرار کند و دیگر این که در همان زمان هرزه گوین به مونت نگر و باز گردانده شود! چنان که انتظار می رفت، عثمانیها از قبول این موارد سر باز زدند. در دوم جولای، میلان آشکارا اعلان جنگ داد و نیکلای از وی تبعیت کرد و روز بعد به بهانه این که سربازان عثمانی در هرزه گوین در تعقیب شورشیان از مرزهای جنوبی کشور عبور کرده اند اعلان جنگ داد. بدینسان نخستین بحران بالکان آغاز شد. این اعلانها روسیه و اتریش را واداشت که واکنشها و تمایلات خود را در منطقه رایک سنات [۳۹] (۸ جولای) در بوهم جنوبی، هماهنگ کنند. بنا بر قراردادی که میان آنها منعقد شد مقرر گردید که آنها موقتاً در جنگ دخالتی نکنند. اما اگر عثمانیها، صربها و مردم مونت نگر و را مغلوب کردند، آنها وارد

جنگ شوند تا سلطان از وضع موجود به نفع خود استفاده نکند بلکه به جای آن به مונته نگرو استقلال دهد و در مورد بوسنی و هرزه گوین مطابق با مفاد یادداشت قبلی برلین عمل شود. اما در صورت شکست عثمانیها، تعبیر هر یک از طرفین درخصوص مفاد یادداشت برلین متفاوت بود. تعبیر اتریشیها این بود که در ازای دستاوردهای ارضی روسها در بسارایا و آنا تولی شمال شرقی، بوسنی و هرزه گوین به آنان تعلق خواهد گرفت و متصرفات صربستان تنها به نواحی نووی بازار و صربستان قدیم محدود خواهد شد؛ در حالی که بنا بر تعبیر روسها در ازای صربستان و مונته نگرو که به آنان تعلق می گرفت، بخشهایی از بوسنی و هرزه گوین به تصرف اتریش درمی آمد و حکومت هابسبورگ تنها کروآسی عثمانی و بخشهایی از بوسنی در نزدیکی مرز اتریش را در اختیار می گرفت تا بدینسان در متصرفات مربوط به روسیه توازنی ایجاد شود.

افکار عمومی بریتانیا در نتیجه اقدامهای صربستان و مונته نگرو سخت بر آشفته شده بود، اما از آنجا که تزار هنوز تمایلی به مداخله آشکار نداشت، طرفداران وحدت اسلاوها تنها توانستند به اظهار همدردی اکتفا کنند، اگرچه در عین حال صدها تن از نیروهای داوطلب روسی به صربستان اعزام شدند و فرماندهی روسی به نام چرنایف به مقام فرماندهی لشکر صربی منصوب شد. اما در آن زمان وحدت بالکان درهم شکسته شده بود. پادشاه امپراتوری عثمانی یعنی شاه کارول مداخله ای نکرد و تمایلی نداشت که با کمک به یکی از همسایگان خود قلمرو تحت حکومتش را وسعت دهد، اگرچه وی کوشید که با استفاده از بحران موجود دامنه نفوذ خود را در استانبول گسترش دهد و در این برهه تقاضا کرد که ملت وی ملت رومانی نامیده شود و به وی اجازه داده شود که فردی را به استانبول گسیل دارد تا نماینده او در باعالی و در برابر سفرای خارجی مقیم استانبول باشد. یونان نیز بیطرف ماند، اگرچه این کشور با استفاده از وضع موجود، یونانیان کورت را واداشت که از مشارکت در انتخابات شوراهای اداری که در آن زمان در حال انجام بود، امتناع کنند بدین امید که شاید باعالی مجبور شود به نسبت جمعیت آنان و نه فقط براساس رعایت حق تساوی میان مسلمانان و یونانیان، کرسی نمایندگی به آنان اختصاص دهد. صربستان برای درگیری در جنگ آماده نبود خاصه با عثمانیها که طی سالهای آخر حکومت عبدالعزیز تفنگها و توپهای جدیدی ساخته یا خریداری کرده بودند. میلان نیز تصمیم گرفت که نیروهای خود را تقسیم کند بدین امید که در عین مقاومت در برابر نیروهای مهاجم عثمانی که از راه بلغارستان و مقدونیه به صربستان وارد می شدند، در تصرف بوسنی با نیروهای مונته نگرو همکاری کند. اما این اقدام نیروهای تحت رهبری چرنایف را چندان کاهش داد که عثمانیها طی یک هفته نبرد توانستند آنان را درهم بشکنند (۲۴-۱۹ اوت ۱۲۹۳ هـ. ق. / ۱۸۷۶ م)، اگرچه آنان از بیم مداخله خارجی نتوانستند به پیروزی نهایی دست یابند. نیروهای مונته نگرو در برابر تهاجم سربازان عثمانی به فرماندهی احمد مختار پاشا در امتداد مرز

بوسنی تا اندازه موفق شدند، اما با شکست صربها، آنان نیز بیدرنگ عقب نشستند و بدینسان بحران خاتمه یافت.

خلع مراد پنجم

در استانبول، مدحت هنوز بر روی پیش نویس قانون اساسی خود کار می کرد، اما برانگیخته شدن احساسات عمومی علیه اروپا فوراً توجه وی را جلب کرد. با کمکها و تحریکاتی که از سوی مصر و تونس انجام می گرفت وضع مذهبی آشفته ای در پایتخت ایجاد شده بود. در این احوال، از دست رفتن درآمدهای بوسنی و بلغارستان توأم با هزینه های بسیج جدید نیرو و سرازیر شدن آوارگانی از ولایات آشوب زده، حکومت را حتی از تلاش به منظور پرداخت سود دیون خود بازداشت؛ بنابراین، در ماه جولای، محمد رشدی همه پرداختهای مربوط به بدهیهای کشور را به حالت تعلیق در آورد و این اقدام واکنشهای بسیاری را در محافل بانکی اروپایی برانگیخت. وزیر اعظم از سرنومیدی از توده های مردم تقاضا کرد که برای کمک به دولت مالیاتهایی داوطلبانه یا وجوهی به عنوان قرض بدهند که در بسیاری موارد این تقاضا بدون توجه به میزان استطاعت مردم مطرح می شد. اسکناسه های جدیدی بی هیچ پشتوانه واقعی به چاپ رسید. این اسکناسه ها سرعت از ارزش افتاد و کل نظام مالی عثمانی همراه با آن سقوط کرد. با توجه به این که هزاران نفر از اتباع عثمانی در ارتش این کشور استخدام بودند، بسیاری از محصولات کشاورزی امپراتوری برداشت نشده بر روی زمین ماند و در چنین موقعیتی بحران مالی تشدید و قحطسالی و آشفته گویی در گوشه و کنار کشور بروز کرد.

برای مبارزه با بحران داخلی و خارجی رهبری مقتدری لازم بود، اما در وضع مراد پنجم هیچ نشانی از بهبودی حاصل نشد. پزشکی از اهالی وین که زمانی ملکه ویکتوریا را معالجه کرده بود در ۱۰ ماه اوت از استانبول دیدار می کرد و طی همین دیدار بود که از وی برای معالجه سلطان دعوت شد؛ وی پس از معاینه سلطان گزارش کرد که سلطان افسرده و عصبی است و او قادر است که وی را معالجه کند تنها با این شرط که سلطان دیگر از شرب خمر پرهیز و هرچه بیشتر استراحت کند. اما مراد هنوز در رأس کشور بود و تنها با امضای وی بود که قوانین و فرامین، قراردادهای سیاسی و سایر تصمیمات مهم حکومتی رسمیت می یافت. برای حکومت دشوار بود که بدون حضور شخص سلطان به اداره امور ادامه دهد. در این زمان پیشنهادهایی مطرح شد مبنی بر این که شاهزاده عبدالحمید بر تخت نشیند یا لاقلاً قائم مقامی قصر مراد را برعهده گیرد. اما در حکومت عثمانی سنت قائم مقامی هیچ سابقه ای نداشت و عبدالحمید تأکید داشت که وی تنها در صورتی اداره حکومت را خواهد پذیرفت که پس از معاینه پزشکی غیر قابل علاج بودن سلطان اعلام شود. به نظر می رسید که عبدالحمید برای قبول حکومت کاملاً

آماده بود. عبدالحمید شاهزاده‌ای زیرک و جاه‌طلب و بسیار اهل مطالعه بود؛ وی با افکار آزادیخواهانه‌اش آشنایی داشت و معتقد بود که می‌تواند امپراتوری را از خطر سقوط و فروپاشی برهاند. عبدالحمید برای جلب پشتیبانی مدحت در بیرون قصر با وی ملاقات کرد و متعهد شد که اگر وی زمام امور را در دست گیرد با تصویب قانون اساسی جدید موافقت و تنها براساس پیشنهادهای وزیران عمل و افراد مورد نظر آنان را به دبیری دربار منصوب خواهد کرد. مدحت با درخواست عبدالحمید موافقت کرد چرا که در نظام جدید تحقق حکومتی مبتنی بر مجلس وعده داده شده بود.

این چنین بود که در ۳۱ اوت هیأت وزیران تصمیم گرفتند که مراد را از سلطنت خلع کنند. شیخ الاسلام با صدور فتوایی اقدام دولت را با استناد به سابقه بیماری سلطان و بنا بر تأیید پزشکان استانبول که معالجه سلطان را تقریباً غیرممکن اعلام می‌کردند، موجه دانست. روز بعد، همه اعیان و بزرگان استانبول در اتاقهای دیوانعالی کشور در قصر توپ قاپی گرد آمدند. مراد از سلطنت خلع شد و همه بزرگان کشور در برابر حکومت سلطان جدید، عبدالحمید دوم، سوگند وفاداری یاد کردند. مراد سپس به قصر چراغان منتقل شد. پس از آن که نگرانیها و دل مشغولیهای حکومت برطرف شد، وضع روحی مراد بهبود یافت و وی را بر آن داشت که گاه در امور سیاسی مداخله کند و حتی تلاشهایی به منظور بازپس گیری حکومت صورت دهد؛ وضع مراد این چنین بود تا این که در ۲۹ اوت سال ۱۳۲۲ هـ. ق / ۱۹۰۴ م به مرگی طبیعی درگذشت. بدینسان پس از مراد که فردی متزلزل و بی ثبات بود، مردی زمام امور را در دست می‌گرفت که بعدها به مدت ۳۳ سال بر اریکه قدرت تکیه زد.

یادداشت‌های فصل دوم

1 Lütfti, VI, 41-42.

2 Kaynar, p. 100.

3 Ercüment Kuran, "Reşit Paşa," IA, X, 701-705.

4 Lütfti, VI, 60, 64-65.

5 The original Ottoman text, now found in the Treasure Room of the BVA in Istanbul, was published in TV 187 (15 Ramazan 1255). A facsimile can be found in *Tanzimat*, Istanbul, 1940, I, opposite p. 48. Copies are in *Diüstur*¹, I, 4-7, and Lütfti, VI, 61-64. Transcriptions to Latin letters are in Kaynar, pp. 172-173, Karal, OT, V, 263-266, and *Mufasssal Osmanlı Tarihi*, V, 2182-2185. The official French translation is reproduced by A. Ubicini, *Lettres sur la Turquie*, 2nd ed., Paris, 1853, I, 527-530; Young, *Corps de droit Ottoman*, Oxford, 1905-1906, I, 29-35; Engelhardt, *La Turquie et le Tanzimat*, 2 vols., Paris, 1882-1884, I, 257-261. A contemporary, but only partial, English translation appears in F. E. Bailey, *British Policy and the Turkish Reform Movement*, Cambridge, Mass., 1942, pp. 277-279; Hurewitz, *Diplomacy*², I, pp. 269-271 (translation by Halil Inalcik). The translation here is our own.

6 Davison, pp. 83-93.

7 The name was changed from *sadr-ı azam* to prime minister (*baş vekil*) by Mahmut II in 1838, restored to grand vezir in 1839, remained that way through the Tanzimat period, was changed to prime minister and back again in 1883. For a list of the Tanzimat grand vezirs, see pp. 438–440.

8 *Dahiliye Nezaretinin vعاائف-i esasıyesını havi kararname* (Decision on the basic duties of the Ministry of the Interior), 16 Zilkade 1285/February 28, 1869, Istanbul University Library 83306.

9 BVA, Bab-ı Asafı section, Dossier collection, file 60 no. 116; BVA, Irade/Meclis-i Mahsus 3169.

10 TV 191 (17 Zilkade 1255); BVA, Maliyeden Müdevvere 8999, pp. 38, 40.

11 BVA, Maliyeden Müdevvere 8999, fol. 54–55.

12 BVA, Bab-ı Asafı, Teşkilât-ı Devair 16/6; Meclis-i Tanzimat, I, 72–73; Irade/Meclis-i Vâlâ 53, 12 Cemazi I 1275.

13 BVA, Bab-ı Asafı, Teşkilât-ı Devair 16/19.

14 Maliye Nezareti, *Ihsaiyat-ı Maliye. Varidat ve Masarif-i Umumiye'yi Muhtevvidir*, vol. I (1325/1909–1910), Istanbul, 1327/1911–1912, pp. 4–6; TV 566 (26 Rebi II 1275/1858), 567 (18 Cemazi II 1275/1859); BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 1788.

15 BVA, Mesail-i Mühimme 10, Irade dated 8 Rebi II 1256/1840; Irade, Meclis-i Mahsus 1588, *nisâname* dated 26 Zilkade 1286/February 27, 1870; Teşkilât-ı Devair 11/25; TV 173 (28 Şaban 1254), 176 (21 Zilkade 1254), 180 (6 Rebi II 1255), 237 (26 Zilhicce 1257), 282 (4 Rebi I 1261), 302 (14 Cemazi II 1262), 405 (14 Cemazi II 1265), 426 (8 Şaban 1266), 167 (14 Rebi II 1254), 170 (13 Cemazi II 1254), 192 (26 Zilkade 1255).

16 BVA, Teşkilât-ı Devair 19/1, 25/2, 19/2, *irades* of 3 Zilkade 1283, 5 Zilkade 1283, and 11 Zilkade 1283.

17 This discussion is based primarily on S. J. Shaw, "The Central Legislative Councils in the Nineteenth Century Ottoman Reform Movement Before 1876," *IJMES*, 1 (1970), 51–84.

18 BVA, Meclis-i Tanzimat, I, 4–6; TV, 519.

19 Shaw, "Ottoman Legislative Councils," pp. 54–63.

20 September 26, 1854. BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 79; Meclis-i Tanzimat, I, 1–3, 6–10; TV 519 (14 Cemazi I 1271).

21 Shaw, "Ottoman Legislative Councils," pp. 63–69.

22 Shaw, "Ottoman Legislative Councils," pp. 69–73.

23 April 2, 1868; BVA, Teşkilât-ı Devair/Meclis-i Mahsus no. 11; Lütfi, XI, 176–178; *Düstur*¹, I, 703–706; TV 963; Young, I, 3–5; *Levant Herald*, May 8, 1868.

24 Shaw, "Ottoman Legislative Councils," pp. 73–84; BVA, Teşkilât-ı Devair 1/25; Lütfi, XIV, 29a–b.

25 TV 1490 (22 Rebi I 1289), 22 (15 Zilkade 1247), 103 (15 Safar 1251), 116 (12 Recep 1251), 197 (12 Safar 1256), 297 (18 Safar 1262), 343 (3 Şaban 1263), 360 (5 Muharrem 1264), 751 (end of Zilhicce 1280), 795 (28 Zilkade 1281), 798 (5 Zilhicce 1281), 845 (2 Muharrem 1283).

26 TV 427, 690, 691, 692, 884, 885, 886, 887.

27 TV 191 (17 Zilhicce 1255), 193 (13 Zilhicce 1255); Lütfi, VI, 152–156; Kaynar, pp. 226–254.

28 Kaynar, pp. 254–258; Lütfi, VI, 93; BVA, Mesail-i Mühimme 2, 23 Şevval 1255.

29 Shaw, "Origins of Representative Government," pp. 53–142; BVA, Irade Dahiliye 356 (29 Cemazi I 1256); Cevdet Dahiliye 14547, 12226, 4893.

30 Shaw, "Origins of Representative Government," p. 53.

31 Istanbul University Library, TY 8975/b.

- 32 BVA, Maliyeden Müdevvire 9061, pp. 35-42; Lütü, VII, 35, 52; TV 238, 240; Inalcık, "Tanzimatın uygulanması," p. 638; BVA, Irade Dahiliye 2710.
- 33 September 22, 1858; BVA, Cevdet Dahiliye 2299; TV 566-574, 576, 578, 618; BVA, Irade Meclis-i Mahsus 2371.
- 34 *Düstur*¹, I, 201; Aristarchi, I, 170; Young, VI, 93-100; BVA, Irade Dahiliye 3507.
- 35 BVA, Irade Meclis-i Mahsus 886, 4976.
- 36 TV 576, 578.
- 37 Ezel Kural Shaw, "Midhat Pasha, Reformer or Revolutionary?" unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, Cambridge, Mass., 1975, pp. 77-95; *Düstur*¹, I, 608-624; TV 773; Aristarchi, II, 273-295; Young, I, 36-45; Testa, VII, 484-493; Davison, pp. 146-151.
- 38 BVA, Name-i Hümayun, XI, 361; Lütü, II, 173, III, 165; Ergin, *Belediye*, I, 338-354, 978-980; BVA, Mesail-i Mühimme 167 (27 Safar 1264), 177/1-2 (9 Şaban 1274); Irade, Meclis-i Valâ 1544; Şerafettin Turan, "Osmanlı teşkilatında hassa mimarlar," *Tarih Araştırmaları Dergisi*, I/1 (1963), p. 178; Cengiz Orhonlu, "Mesleki bir teşekkül olarak kaldırımcılık ve Osmanlı şehir yolları hakkında bazı düşünceler," *Güney-doğu Avrupa Araştırmaları Dergisi*, I, 93-138.
- 39 TV 536 (Muharrem 1267); *Boğaziçi, Şirket-i Hayriye, Tarihçe, Salname*, İstanbul, 1330/1912, pp. 2-8.
- 40 Ergin, *Belediye*, I, 1376-1403. November 1855.
- 41 Ergin, *Belediye*, I, 1403-1456.
- 42 Ergin, *Belediye*, I, 1403, 1415-1423; Aristarchi, III, 63; Young, VI, 149-151; Lütü, IX, 151-152; *Düstur*¹, II, 460-462; BVA, Meclis-i Tanzimat, I, 39-42, 52-59 (11 Cemazi II 1274).
- 43 BVA, Meclis-i Mahsus 886.
- 44 BVA, Meclis-i Valâ 23276.
- 45 BVA, Meclis-i Tanzimat, II, 183-190; *Levant Herald*, 25 Cemazi II 1285; TV 1008, 1009; Young, VI, 149-150.
- 46 Lütü, XIV, 45; BVA, Meclis-i Mahsus 8695.
- 47 TV 1218 (28 Muharrem 1287/May 1, 1870).
- 48 TV 1327 (5 Zilhicce 1287/February 26, 1871); TV 1510 (16 Cemazi II 1289).
- 49 TV 1436 (20 Ramazan 1288), 1576 (10 Rebi I 1290).
- 50 TV 1716 (12 Safar 1292/March 20, 1875).
- 51 September 23, 1293; BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 28-38; *Düstur*¹, IV, 520-522; Young, VI, 151-155; BVA, Yıldız Palace Archives, K37 Z47 Kutu 112, no. 302; Ergin, *Belediye*, I, 1457-1555.
- 52 BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 39-51; Irade Meclis-i Mahsus 1402; Young, I, 69-84; *Düstur*¹, IV, 528-570.
- 53 29 Şevval 1287, BVA, Meclis-i Tanzimat, III, 14-38; Young, I, 47-69; *Düstur*¹, I, 625.
- 54 27 Ramazan 1294; BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 39-51; Irade, Meclis-i Mahsus 480; *Düstur*¹, IV, 528; Ergin, *Belediye*, 1556; Lewis, "Baladiyya," EI², I, 972-975.
- 55 This discussion is a summary of S. J. Shaw, "Ottoman Tax Reforms," pp. 421-459.
- 56 BVA, Kanun-u Kalemiye, Muhtelif 38, pp. 1-5.
- 57 BVA, Buyuruldu IV, 40 (Cemazi I 1262).
- 58 BVA, Cevdet Maliye 10658; Irade, Meclis-i Valâ 5609; Meclis-i Valâ, 7366; Irade, Dahiliye 13563.
- 59 BVA, Kanun-u Kalemiye, Muhtelif 38, pp. 5-8, 97; Irade, Meclis-i Valâ 19710.
- 60 BVA, Irade, Meclis-i Valâ 9828, 13897; Meclis-i Mahsus 232.
- 61 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 532.

- 62 Young, VI, 93-100; *Düstur*¹, I, 200-208; BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 886. On the budget system introduced by Fuat, see Shaw, "Ottoman Tax Reforms," pp. 449-451.
- 63 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 910.
- 64 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 2606; *Düstur*¹, IV, 810-812; Young, VI, 120-123.
- 65 BVA, Irade, Dahiliye 31455; Meclis-i Mahsus 1270.
- 66 *Düstur*¹, II, 41; BVA, Meclis-i Tanzimat I, 48, VII, 132-144.
- 67 BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 13897; Meclis-i Mahsus 1190.
- 68 *Düstur*¹, II, 41, 49, IV, 804; BVA, Meclis-i Mahsus 2554, 3077.
- 69 BVA, Irade, Dahiliye 45606; Meclis-i Mahsus 1663; Dahiliye 47558; Kanunname-i Askeri, IV, 10, 17, 46.
- 70 BVA, Meclis-i Mahsus 3669; Young, II, 396-402.
- 71 *Düstur*¹, IV, 407; *Ihsaiyat-ı Maliye* I 45-46.
- 72 BVA, Meclis-i Mahsus 4063.
- 73 BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 35822 (18 Safar 1284).
- 74 18 Cemazi II 1286; BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 25822; Meclis-i Tanzimat, I, 247.
- 75 BVA, Nizamat, IV, 55; Irade, Meclis-i Mahsus 4706, 4795.
- 76 BVA, Meclis-i Tanzimat, III, 14; Irade, Meclis-i Vâlâ 13.
- 77 *Düstur*¹, III, 318; BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 1517.
- 78 *Düstur*¹, V, 886, 971; BVA, Nizamat, II, 323; Young, VI, 17; BVA, Meclis-i Mahsus 3927. For separate regulations on rock quarries, dated 24 Rebi I 1305, see BVA, Nizamat, II, 29, and *Düstur*¹, V, 971; also Meclis-i Mahsus 4022.
- 79 BVA, Buyuruldu, II, 144.
- 80 BVA, Irade, Dahiliye 5210.
- 81 BVA, Irade, Dahiliye 4; Meclis-i Vâlâ 15679, 15247.
- 82 21 Rebi II 1259. BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 56981.
- 83 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 5087.
- 84 *Düstur*¹, II, 565; BVA, Meclis-i Mahsus 946.
- 85 BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 5378.
- 86 8 Zilkade 1278; BVA, Buyuruldu, III, 179-181.
- 87 *Düstur*¹, II, 712; BVA, Meclis-i Mahsus 37.
- 88 21 Cemazi II 1278/November 24, 1861. BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 1045.
- 89 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 1206; Meclis-i Vâlâ 22148; Meclis-i Tanzimat, II, 286-287, III, 6-7.
- 90 BVA, Irade, Meclis-i Mahsus, 1081, 1219.
- 91 BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ, 812, 74; *Şurayı Devlet*, 108.
- 92 For detailed figures on the various state revenues and the budgetary situation in the nineteenth century, see Shaw, "Ottoman Tax Reforms," pp. 451-459.
- 93 *Salname-i Devlet-i Aliye*, Istanbul, 1268/1852.
- 94 BVA, Meclis-i Vâlâ 17787/2; Meclis-i Tanzimat, I, 70-72.
- 95 TV 453, 449; Berkes, pp. 177-178; Fatma Aliye, *Cezdet*, pp. 60-68.
- 96 Faik Reşit Unat, *Türkiye Eğitim Sisteminin Gelişmesine Tarihi Bir Bakış*, Ankara, 1964, pp. 49-57.
- 97 BVA, Meclis-i Tanzimat, II, 221-245; TV, 1125-1129; *Düstur*¹, II, 184-185; Young, II, 355-373; Aristarchi, III, 277-278; "Maarif Nezaretinin Tarihçesi," *Salname-i Nezaret-i Maarif*, Istanbul, 1316/1898-1899, pp. 16-32; Faik Reşit Unat, *Türkiye Eğitim Sisteminin Gelişmesine Tarihi Bir Bakış*, Ankara, 1964, pp. 92-119.
- 98 The figures for 1858 and 1867 are from the official government yearbooks, *Salname-i Devlet-i Aliye* for those years. Those for 1895 are from the official statistical presentation, *Istatistik-i Umumi*, pp. 13, 18, 53-87.
- 99 *Istatistik-i Umumi*, pp. 53-87; BVA, Irade, Dahiliye 3087.

- 100 *Istatistik-i Umumi*, p. 27; BVA, Irade, Meclis-i Valâ 367.
- 101 The figures for 1831 come from E. Z. Karal, *Osmanlı İmparatorluğunda İlk Nüfus Sayımı, 1831*, Ankara, 1943; those from the 1843 conscription census are in Ahmet Cevât, *Tarih-i Askeri-i Osmani*, vol. III, MS TY 4178, Istanbul University Library, pp. 33-34. The complete 1882 census is in the Istanbul University Library, TY 4807. The 1895 census is in *Istatistik-i Umumi*, pp. 1-21; the complete 1906 census is in MS TY 947, Istanbul University Library; figures are adjusted from the later census to account for lost provinces and shifted territories.
- 102 *Düstur*¹, I, 11; Young, I, 29-33; Hurewitz, *Diplomacy*,² II, 315-318; the translation is our own.
- 103 Hıfzı Veldet, "Kanunlaştırma Hareketleri ve Tanzimat," *Tanzimat*, pp. 139-209; Ebül'ulâ Mardin, "The Development of the Shari'a under the Ottoman Empire," S. S. Onar, "The Majalla," and H. J. Liebesny, "The Development of Western Judicial Privileges," in *Law in the Middle East*, M. Khadduri and H. J. Liebesny (eds.), vol. I, *Origin and Development of Islamic Law*, Washington, D.C., 1955, pp. 279-333.
- 104 TV, 579; BVA, Meclis-i Valâ 16565; Ottoman Ministry of Foreign Affairs archives, BVA, dossier 1258; FO 78/1254, no. 12, 24; FO 78/1255, nos. 76, 77, 102, 110; FO 78/1258, no. 264; FO 78/1634; Aziz Akıncan, *Türkiyede Posta ve Telgrafçılık*, Edirne, 1913; Young, IV, 345; Şekip Eskin, *Posta, Telgraf ve Telefon Tarihi*, Ankara, 1942.
- 105 Young, IV, 245-253; *Düstur*¹, II, 310; BVA, Irade, Dahiliye 3162.
- 106 Farley, *Modern Turkey*, 1st ed., London, 1866, pp. 140-191, 2nd ed., 1872, pp. 272-296.
- 107 93 *Senesi martı ibtidasından nihayetine değin bir sene zarfında memalik-i mahruse-i şahane mahsulat-ı arziye ve sinaiyesinden diyar-ı ecnebiyeye giden ve bilcümle diyar-ı ecnebiyeden memalik-i mahruse-i Şahaneye gelen eşyanın cins ve mikdarını mübeyyin tanzim olunan istatistik defterlerinin hulasa-ı al-hulasa cedvelidir*, Istanbul, 1294/1877.
- 108 English tr. from U.S. Congress, spec. sess. (March 1881), Senate Exec. Doc. III/3; see also Young, II, 3-9; Aristarchi, II, 14-22; Hurewitz, I, 149-153; *Düstur*¹, I, 7-14.
- 109 Davison, pp. 114-126; Young, II, 79-92; *Düstur*¹, II, 938-961; L. Arpee, *The Armenian Awakening: A History of the Armenian Church, 1820-1860*, Chicago, 1909.
- 110 *Düstur*¹, III, 902-961; Davison, pp. 126-129; Young, II, 21-34; BVA, Irade Dahiliye 1403.
- 111 Davison, pp. 129-131; Young II, 144-155; *Düstur*¹, II, 962-975; BVA, Irade, Şurayi Devlet 507.
- 112 Jale Baysal, *Mütefferrika'dan Birinci Meşrutiyete kadar Osmanlı Türklerinin Bastıkları Kitaplar*, Istanbul, 1968.
- 113 Davison, pp. 176-182.
- 114 Şerif Mardin, *The Genesis of Young Ottoman Thought*, Princeton, 1962.
- 115 *Muahadat Mecmuası*, IV, 242-244.
- 116 *Salname-i Bosna*, 1287/1870, pp. 44-45.
- 117 Cevdet "Maruzat," TTEM, no. 2 (79), p. 107.
- 118 BVA, Girid Mesalihî dosyası, Irade no. 279.
- 119 Inal, *Son Sadrazamlar*, I, 259-314. Pakalın, *Son Sadrazamlar*, I, 1-188; Ali Fuat (Türk geldi), *Rical-i mühimme-i siyasiye*, Istanbul, 1928, pp. 1529-1555.
- 120 Davison, pp. 314-315.
- 121 TV 1497 (11 Rebi II 1289/June 18, 1872); BVA, Teşkilat-i Devair 10/22, 8 Rebi II 1289/June 15, 1872.
- 122 BVA, Teşkilat-i Devair 19/25, 4 Cemazi II 1289/9 August 1872; *La Turquie*,

August 5, 11, 1872.; Pakalın, *Son Sadrazamlar*, p. 217; Lütfi, XIV, 29a-b; Shaw, "Ottoman Legislative Councils," pp. 83-84.

123 Davison, pp. 287-289; Midhat, *Tabsira-ı İbret*, pp. 134-137; Mahmut Celaluddin, *Mirat-ı Hakikat*, I, 37-38.

124 These figures have been secured from the budgets cited in S. J. Shaw, "Ottoman Tax Reforms" pp. 449-450.

125 Davison, p. 283.

126 Davison, pp. 317-346; Mahmut Celaluddin, *Mirat ul-Hakikat*, I, 96-106; Haluk Şehsuvaroğlu, *Sultan Aziz, Hayatı, Hal'i, Ölümü*, Istanbul, n.d., pp. 86-205; I. H. Uzunçarşılı, *Yıldız*.

127 Davison, pp. 346-349; *Levant Herald*, July 17, 1876.

اوج تنظیمات: سلطنت عبدالحمید دوم ۱۷۲۳-۱۲۹۷ ه.ق/۱۹۰۹-۱۸۷۹ م

عبدالحمید دوم در جوانی به سن ۳۴ سالگی به سلطنت رسید؛ وی اندکی پس از جلوس پدر در ۲۱ سپتامبر سال ۱۲۵۸ ه.ق/۱۸۴۲ م از زنی به نام تیرمزگان که یکی از زنان صیغه‌ای حرم عبدالمجید بود، متولد شده بود. طی سالهایی که وی شاهزاده‌ای در دربار بود، ظاهراً خود را با دور نگه داشتن از سبکسریهای جدید به شیوه اروپائیان که تحت نفوذ پدرش در دربار متداول شده بود، از دیگر برادران متمایز کرده و از ولخرجیها و زیاده‌رویها تا سرحد خساست، اجتناب کرده بود. وی همچنین مدت زیادی از اوقات خود را در خارج از آپارتمانهای خود در قصر دلمه باغچه، در خانه‌ای تابستانی در تنگه بوسفور مشرف بر طریبه - عشرتکده کوچکی در کاغذخانه واقع در خلیج زرین - و در خانه مادرش در ماچکا، حومه‌ای بیرون از بی اوغلو، و در قصر خواهرش بسر برد و در این فرصتها بود که او می‌توانست با اقشار گوناگون عثمانی و برخی خارجیان تماسهایی داشته باشد و با آنان درباره مشکلات امپراتوری و چگونگی حل آنها بحث کند. در این نخستین روزها از جمله افرادی که بویژه با وی ارتباط نزدیکی داشتند، فردی انگلیسی به نام تامسون بود که در کنار مزرعه‌ی وی در طریبه مزرعه‌ای داشت و نیز دوتن از دیوانیان دون پایه تنظیمات به نامهای ابراهیم ادهم افندی و محمد عزت صفت افندی بودند که هر دو آنان از مشهورترین وزیران آموزش و پرورش عثمانی در قرن نوزدهم به شمار می‌رفتند و بعدها مدتی نیز در مقام وزیر اعظم به عبدالحمید خدمت کردند. امور مالی وی را یک بانکدار معروف ارمنی از اهالی غلظه به نام هاگوب ظریفی بیگ برعهده داشت؛ عبدالحمید دوم توانست از او درباره امور مالی و اقتصادی دانشی کسب کند که بعدها برایش بسیار سودمند واقع شد. بنابراین، شاهزاده جوان فردی صادق و خالص و تاحدودی خیره‌سر و لجوج بود که اراده کرده

بود خود را حتی الامکان برای قبول مسؤولیت بزرگ نجات امپراتوری آماده کند.

بحران بین‌المللی

سالهای نخست سلطنت عبدالحمید تقریباً سالهایی سخت و نامساعد بود. شاهزادهٔ میلان در واکنش به فاجعه‌ای که در آلكسیناتز، تنها یک هفته پیش از جلوس عبدالحمید، اتفاق افتاده بود، پیشنهاد صلح داده بود. اما کار گزاران ایگناتیف در بلغراد برغم این واقعیت که در پشت سر، در سن پترزبورگ، تزار و بسیاری از وزیرانش تا این زمان از قبول فکر گسترش نفوذ روسیه از طریق صربستان سر باز زده بودند، هیجان جنگی جدید را دامن می‌زدند؛ آنان در مقابل، خواستار بلغاری مستقل و وسیع بودند که به بهای جاه طلبیهای صربستان در جنوب تمام می‌شد و همچون سنگ بنای اقتدار روسیه در منطقه به شمار می‌رفت. سفیران مستقر در استانبول به بابعالی پیشنهاد می‌کردند که محتاطانه عمل کند و به درخواست میلان تن در دهد؛ اما پاسخ عثمانیها به تقاضای میلان که در اثر بروز رویدادهای مربوط به جلوس سلطان جدید به تأخیر افتاده بود، تصریح می‌کرد که صربها پیش از پذیرش صلح از سوی عثمانیها، بایستی به محدودیت تسلیحاتی تن در دهند و قدرتهای خارجی بایستی امپراتوری را در برابر خطر حمله‌ای جدید حفظ کنند. برغم آشوبهایی که به حمایت از وحدت قوم اسلاو انجام می‌شد، میلان به سلطان جدید اعلام وفاداری کرد و به نیروهای عثمانی اجازه داد که چهار قلعهٔ مهم نظامی در داخل کشور واقع در بلغراد، بوغوردلن، سمندریا و فزالاسلام را به تصرف خود در آورند؛ همچنین موافقت شد که نیروهای شبه نظامی ملی صرب منحل و ناسیونالیستهای بلغاری که به قلمرو صربستان پناهنده شده بودند، باز گردانده شوند و برای جبران خسارات ناشی از جنگ بر میزان مالیاتهای پرداختی به بابعالی افزوده شود. مآلاً این که میلان پیشنهاد داد که بخش بلغراد- نشین از خط راه آهن روملی را تکمیل کند؛ تکمیل این بخش از خط راه آهن مذکور امکان ارتباط مستقیم با اروپا را برای عثمانیها فراهم می‌آورد، این آرزویی بود که از دیرباز عثمانیها در سر داشتند و تا آن روز صربها با انجام آن مخالفت کرده بودند. قدرتهای خارجی از همه درخواستهای میلان حمایت کردند بجز مواردی که بر محدودیت نیروهای مسلح صرب و تأسیس پادگانهای عثمانی در قلمرو آنان اشاره داشت. بریتانیا آرزو داشت بندهایی را اضافه کند که بنا بر آن بابعالی مجبور شود به بوسنی و هرزه گوین خودمختاری اعطا کند و همچنین متعهد شود که در بلغارستان دست به انجام اصلاحاتی اساسی زند، اما برای آن که در رسیدن به یک راه حل برای برطرف کردن بحران اضطراری تأخیر نشود از درج بندهای مذکور صرف نظر شد.

اما درحالی که سفیر روسیه در استانبول پیشنهادهای جدید را پذیرفت، چرنایف که هنوز

فرماندهی لشکر صرب و پان اسلاوهای مستقر در بلگراد را برعهده داشت، میلان را به عدم قبول این درخواستها واداشت. صربها دوبار مواضع عثمانیها را در آلکسیناتز مورد حمله قرار دادند (۲۲/۲۳ سپتامبر و ۲۸ سپتامبر) اما خود تارومار شدند و بسیاری از افسران روسی نیز زندگی خود را در این جنگ از دست دادند. میلان همه مردان قوی بنیه بلگراد را حتی الامکان بسیج کرد و خود در رأس تیپ نیروهای نامنظم به جبهه شتافت. در استانبول ایگناتیف مداخله کرد و به عثمانیها هشدار داد که اگر صربها را به حال خود نگذارند روسها با آنان وارد جنگ خواهند شد. این هشدار روسها مؤثر واقع شد و لشکر عثمانی از صربستان عقب نشست (۳ نوامبر ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م)؛ و سربازان و نیروهای نظامی ولایتی به سرزمینهای خود مراجعت کردند تا از بار هزینه های مالی بسیار سنگین کشور کاسته شود.

احتمال مداخله روسها خطر جنگ با اتریش را برمی انگلیخت که در پی تحقق چاه طلبیهای خود در حوزه غربی کشورهای بالکان بود. بروز چنین رخدادی اتحاد سه امپراتوری را برهم می زد؛ اتحادی که بیسمارک به منظور رویارویی با چاه طلبیهای انتقامجویانه فرانسه در اروپا در تداوم آن کوشیده بود. بنابراین برای احیای موازنه قدرت در اروپا که وی ایجاد کرده بود، بیسمارک پیشنهاد تقسیم امپراتوری را مطرح کرد به گونه ای که هم توافق اتریش و هم روسیه را جلب کند. بوسنی و هرزه گوین به اتریش واگذار می شد، درحالی که روسیه نه فقط بسارایا جنوبی را در اختیار می گرفت بلکه بر رومانی و بلغارستان نیز به گونه ای سلطه می یافت. سوریه به فرانسه و مصر و برخی جزایر مدیترانه هم به بریتانیا واگذار می شد. اما دیزرائیلی درحالی که به دلیل تبلیغاتی که گلاستون بر سر مسئله «ترور و وحشت» علیه او به راه انداخته بود، قدرتش در حمایت از یکپارچگی عثمانی محدود شده بود، کوشید که با ناکام گذاشتن این راه حل از افزایش قدرت اتریش و روسیه جلوگیری کند؛ زیرا این راه حل بی آن که افزایش توان بریتانیا و فرانسه را هم مدنظر داشته باشد به طور یکجانبه قدرت اتریش و روسیه را افزایش می داد. مآلاً؛ زمانی که با حمله عثمانیها به داخل صربستان احتمال مداخله روسها و درگیری با اتریش شدت یافت، بیسمارک از پیشنهاد خود صرف نظر کرد و به درخواست بریتانیا مبنی بر تشکیل کنفرانسی بین المللی در استانبول به منظور حل مشکل موجود پاسخ مثبت داد (۴ نوامبر ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م).

با باعالی با این فکر مخالف بود، چرا که قبول این پیشنهاد مستلزم آن بود که دولت عثمانی به خواست بریتانیا مبنی بر بازگرداندن مرزهای قبل از جنگ صربستان و مونته نگرو تسلیم شود و متعهد گردد که به ولایات بلغارستان و بوسنی - هرزه گوین خودمختاری مجلی اعطاء کند و در آنها اصلاحاتی انجام دهد، اما تهدیدهای بریتانیا مبنی بر این که به روسها اجازه خواهد داد که به امپراتوری حمله و لشکریان سلطان را منهدم کنند، سرانجام سلطان را مجبور کرد که به خواست

بریتانیا تسلیم شود. بیشتر مذاکرات اصلی میان نمایندگان خارجی و طی هفته‌های اول تشکیل اجلاس آنان در استانبول صورت گرفت. پس از انجام برخی مذاکرات و مباحثات، آنان توافق کردند که مرزهای صربستان و مونته‌نگرو به همان حدود قبلی خود باز گردد و تنها برخی اصلاحات اندک در قلمروهای آنها صورت گیرد که این به سود آنان و به ضرر بوسنی تمام می‌شد. در این زمان بوسنی با برخورداری از خودمختاری حقیقی همراه با هرزه گوین به صورت ولایتی مستقل سازمان می‌یافتند و حکومت آن به حکمرانی واگذار می‌شد که از سوی سلطان منصوب می‌شد و تنها در برابر وی مسئولیت داشت، اما این انتخاب با مشورت و موافقت قدرتهای بزرگ صورت می‌گرفت. در این برهه ایگناتیف در پی تحقق آرمان جدید روسیه یعنی تحکیم اقتدار این کشور در حوزه بالکان بر اساس حمایت از بلغارستانی وسیع بود؛ وی این مقصود را با حمایت از این مسأله دنبال می‌کرد که بلغارستان بیشتر نواحی صربستان جنوبی و سرزمینهای منتهی به دریای اژه و دریای سیاه را در تصرف گیرد؛ اما این سرزمینها باز هم تحت اقتدار سلطان باشد و فردی مسیحی به طور مادام‌العمر از سوی سلطان به حکمرانی این منطقه منصوب شود و نیروهای روسی نیز در آن جا حضور نظامی داشته باشند تا زمینه دولت جدید را فراهم آورند. بریتانیا توانست روسیه را تشویق کند از این خواست خود مبنی بر باز کردن راهی از طریق بلغارستان به دریای اژه صرف نظر کند.

قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م

مدحت با استفاده از فرصتی که کنفرانس بین‌المللی در استانبول فراهم آورده بود، به توجه اعلام رسمی هرچه سریعتر قانون اساسی تدوین شده خود پرداخت؛ قانونی که بر اساس آن حکومتی مبتنی بر مجلس در کشور ایجاد می‌شد. وی استدلال می‌کرد که با اعلام رسمی قانون اساسی قدرتهای خارجی نخواهند توانست به بهانه انجام اصلاحات در امور عثمانی دخالت کنند. از سوی دیگر، عبدالحمید همین که بر تخت نشست در پی آن برآمد که قدرت را فقط در انحصار قصر در آورد و از این روی هیچ عجله‌ای نداشت که چنین قانونی منتشر شود. بنابراین، سلطان به جای آن که افراد مورد نظر مدحت را به مقامهای دربار منصوب کند، شوهر خواهر خود به نام داماد محمود جلال‌الدین پاشا را به اداره امور دفتر شخص خود و وزیر قبلی تجارت را به مقام ریاست اداره امور داخلی قصر (مابین مشیری) و غلام وی بهرام آغا به خواجه سرایی دربار و دوتن از یاران خود، اینگیز سعید (سعید انگلیسی) را به مقام آجودانی مخصوص و کوچک سعید (سعید جوانتر) را به مقام سردبیری دربار منصوب کرد؛ بدینسان سلطان قصر را به صورت پایگاهی از دوستان و یاران خود در آورد و احمد جودت و سرعسکر ردیف پاشا در مقام مشاوران مهم سیاسی وی به خدمت گرفته شدند.

اما مدحت پاشا هر چند تنها در مقام ریاست شورای دولت، هنوز استیلای خود را در هیأت دولت حفظ کرده بود. در پاسخ به درخواستهای مدحت که همچنان تداوم داشت، عبدالحمید (۷ اکتبر) دستور تأسیس کمیسیون قانون اساسی را صادر کرد تا پیش نویس قانون اساسی را تهیه کند. این کمیسیون تحت ریاست مدحت قرار گرفت و روی هم رفته ۲۸ عضو داشت که ۱۶ تن از آنان از دیوانیان، ۱۰ تن از علما و دو تن دیگر از نظامیان بودند. حضور افرادی چون جودت بدین معنا بود که در این کمیسیون دیگر مدحت نمی تواند آن اقتداری را که در کابینه دولت از آن برخوردار بود، اعمال کند. برخی از اعضای کمیسیون از جمله مدحت پیش نویسهایی تهیه کردند. در ماه اکتبر پس از مباحثات بسیار تشکیل مجلس به تصویب کمیسیون رسید. این مجلس از ۱۲۰ نماینده انتخابی از میان مسیحیان و مسلمانان تشکیل می شد؛ دوره قانونی آن سه سال بود و هر سال یک سوّم از کل نمایندگان جای خود را به نمایندگان جدید می دادند. مجلس اعلاایی نیز وجود داشت که حدود ۳۰ تا ۵۰ عضو داشت که همگی از سوی باعالی منصوب می شدند. این پیشنهاد در روزنامه ها منتشر شد و در تاریخ ۱۰ اکتبر به تصویب رسمی اعیان و بزرگان امپراتوری رسید و در تاریخ ۲۸ اکتبر تشکیل مجلس به طور رسمی اعلام شد؛ در همان زمان به حکمران استانبول دستور داده شد که مقدمات انتخاب را فراهم آورد. بنابراین بسیار غیر محتمل است که نمایندگان قدرتهای خارجی که یک ماه پس از این تاریخ برای شرکت در اجلاس کنفرانس استانبول بدین شهر آمده بودند از کوششهای اصلاحی عثمانی، چنان که بعدها ادعا کردند، بی اطلاع بوده باشند.

محمد رشدی هنوز مقام وزیر اعظمی را بر عهده داشت، در مخالفت با بندهایی از قانون که قدرت سلطان را محدود می کرد با افراد سلطان هم صدا شد؛ چنان که قبول نهایی قانون به تأخیر افتاد؛ در حالی که کمیسیون ناچار بود که کار خود را از سر گیرد. اما تشکیل کنفرانس بین المللی برای مدحت بهانه خوبی شد تا اعضای کمیسیون را برای حصول توافق تحت فشار قرار دهد، به طوری که قانون نهایی پیش از ملاقات رهبران کشورهای خارجی به تصویب نهایی برسد. پیش نویس نهایی در اول دسامبر آماده شد و طی چند روز پس از آن درباره مفاد قانون مباحثات مهمی صورت گرفت. مفادی که زبانهای اقلیتهای اصلی کشور را زبان رسمی و همپای زبان ترکی عثمانی قلمداد می کرد، به تصویب نرسید چرا که به زعم مخالفان، وجود چند زبان رسمی مجلس را به برج بابل [۱] تبدیل می کرد. تقاضای عبدالحمید برای حذف بندهای

۱- در تورات، شهری در ناحیه بابل (بین النهرین)، که اخلاف نوح (که به یک زبان تکلم می کردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله به آسمان برسند. برای بلندپروازی چنان شدند که سخن یکدیگر را نمی فهمیدند. بعضی همین را توجیه تعدد زبانهای جهان می دانند. (از دایرةالمعارف فارسی).

مربوط به مسؤولیت وزارتخانه‌ها نیز برغم اعتراضات مدحت مورد قبول قرار گرفت و بدینسان هسته محور طرح مورد نظر مدحت از بین رفت. اگرچه تنها مدحت و رشدی از ماده مربوط به آزادی مطبوعات حمایت می‌کردند، این ماده از قانون اساسی مورد قبول واقع شد تا از بروز هر گونه بحرانی در کمیسیون در آن زمان که نمایندگان کشورهای خارجی برای شرکت در کنفرانس گردمی آمدند، جلوگیری شود. در ۶ دسامبر هیأت وزیران طرح نهایی قانون را تصویب کرد، اما سلطان با اعلام رسمی آن مخالفت می‌کرد، چرا که وی خواستار الحاق ماده‌ای بود که به سلطان اجازه دهد هر کسی را که وجودش به گمان وی برای کشور خطرناک است تبعید کند. در بسیاری از مفاد بخشهای دیگر قانون تضمینهایی بر اجرای عدالت وجود داشت که با درخواست سلطان تداخل پیدا می‌کرد، اما در عین حال هیأت وزیران با قبول آن موافقت کرد و ماده ۱۱۳ به قانون اضافه شد تا موافقت سلطان جلب شود.

با خاتمه یافتن کار کمیسیون، مدحت برای دومین بار به مقام وزیر اعظمی منصوب شد (۱۹ دسامبر ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م). قانون اساسی در ۲۳ دسامبر ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م مشتمل بر ۱۱۹ ماده و ۱۲ بخش اعلام شد؛ اما این قانون اساسی در واقع به شیوه‌ای که قوانین غربی در آن زمان تدوین می‌شد یا بعدها ناظران خارجی در تدوین قوانین به کار گرفتند، تنظیم شده بود. در قانون اساسی یادشده تجربیات و روشهای قبلی عثمانی بسیار بیشتر از آنچه که در ظاهر متصور است، مورد استفاده قرار گرفت. مسأله تفکیک قوا در قانون اساسی جدید بیشتر جنبه‌ی صوری داشت تا جنبه‌ی عینی و ملموس و تغییرات مورد نظر در نهادهای کشور بیشتر بدین منظور صورت می‌گرفت که نشانگر نوعی اصلاحات و تحول در کشور باشد، اما در اصل همان روشهای قدیمی بود که در قالب نهادهای جدید از سر گرفته می‌شد.

سلطنت

حتی لیبرالترین عضو کمیسیون درباره‌ی استقرار جمهوری و برچیدن نظام سلطنتی یا محدود کردن دامنه‌ی اختیارات مقام سلطنت پیشنهادی نکرد. بنابراین اعلام شد پادشاهی عثمانی خلافت عالی اسلام را نیز شامل می‌شد و این مقام همچنان به سالخورده‌ترین عضو سلسله عثمانی واگذار می‌شود (بند ۳ و ۴). شخص سلطان از هر گناهی مبرا است و وی در قبال رفتار و اعمال هیچ فردی مسؤول نخواهد بود (بند ۵)؛ بدینسان کل قانون اساسی بر اراده‌ی خیر سلطان و تداوم آن منوط گردید. تنها شخص سلطان می‌توانست وزیران را عزل و نصب کند؛ بنابراین وزیران فقط در برابر سلطان و نه مجلس مسؤول بودند. ضرب سکه و برگزاری خطبه‌های نماز جمعه به نام وی، انعقاد قراردادها، اعلام جنگ و صلح، فرماندهای نیروهای مسلح، اعلام رسمی قوانین عرفی، نظارت بر اجرای احکام شریعت، اعمال نظر در تغییر احکام قضایی،

افتتاح و انحلال مجلس و تنظیم مقررات مربوط به انتخاب نمایندگان همه از جمله اختیارات سلطان تلقی می‌شد (بند ۷). نه فقط این که تصمیمات مجلس تنها با اعلام رسمی سلطان صورت قانونی می‌یافت، بلکه سلطان می‌توانست بدون تصویب مجلس فرمانی یا حکمی را اعلام دارد؛ هر چند که طی نیم قرن پیش از این برهه تاریخی بندرت چنین مواردی پیش آمده بود. از دیگر اختیارات سلطان این بود که وی می‌توانست در صورت ضرورت همه تعهدات قانون اساسی را نادیده بگیرد یا موقتاً به حالت تعلیق درآورد و همچنین اگر فردی را برای کشور و شخص خود خطرناک می‌یافت، تبعید کند (بند ۱۱۳). بنابراین عبدالحمید همچون نیاکان خود در همه امور از اقتدار لازم برخوردار بود و مدحت پاشا اندکی پس از آن که خطر تهدیدکننده بین‌المللی بر طرف گردید، خود نخستین قربانی این قانون اساسی شد.

قوة مجریه

مدحت در واقع خواستار آن بود که در ادامه روند تلاشهایش به منظور آن که هیأت وزیران تنها در برابر مجلس مسؤول باشد، عنوان نخست وزیر را جایگزین لقب صدراعظم کند. اما در پیش نویس نهایی قانون اساسی نه فقط صدراعظمی باقی ماند، بلکه با واگذاری اختیار عزل و نصب به سلطان از قدرت وی به نحو مؤثری کاسته شد و در واقع سلطان بر تمامی وزیران نظارت یافت. از اختیارات وزیراعظم آن بود که وی می‌توانست جلسه هیأت وزیران را تشکیل دهد و خود ریاست آن را عهده دار باشد (بند ۲۸) و اموری را که از صلاحیت سازمانهای تحت امر وزیران خارج بود، انجام دهد؛ اما وزیراعظم در عین حال بی آن که اقتدار حقیقی بر وزیران داشته باشد، اما تقاضاهای استیضاح و محاکمه پس از تصویب دوسوم مجلس و تأیید سلطان به مرحله اجرا درمی‌آمد (بند ۳۱). هیأت وزیران می‌توانست در مواردی قانون نیز وضع کند، از جمله این که پیشنهادهایی در باب اصلاح قوانین موجود ارائه دهد. اگر مجلس از تصویب قانون پیشنهادی مهمی امتناع می‌کرد، سلطان می‌توانست مجلس را منحل و طی مدتی کوتاه فرمان انتخابات دوباره را صادر کند (بند ۳۵). علاوه بر این، «در موارد اضطراری در صورت تعطیلی مجلس، وزیراعظم احتمالاً می‌توانست با توجه به مسأله خطیر حفظ کشور در برابر خطر و تأمین امنیت فرامینی صادر کند» اگرچه چنین مواردی می‌بایست به محض تشکیل مجلس به تصویب نمایندگان می‌رسیدند (بند ۳۶). همه وزیران می‌توانستند در جلسه‌های هر دو مجلس خود شخصاً شرکت یا افرادی را به نمایندگی از سوی خود اعزام کنند و همچنین آنان می‌توانستند هر زمان که اراده کنند در حضور نمایندگان صحبت و سخنرانی نمایند (بند ۳۷). اگر مجلس وزیری را برای ادای توضیحات احضار می‌کرد، وی می‌بایست شخصاً حضور می‌یافت یا نماینده‌ای را از سوی خود مأمور می‌کرد، اما وی همچنین می‌توانست در صورت

تمایل دفاع خود را به تعویق اندازد و مجلس را بی هیچ مشکلی آزادانه ترک کند (بند ۳۸).

مجلس

پارلمان کشور از دو مجلس تشکیل می‌شد، مجلس نمایندگان (مجلس مبعوثان) و دیگری مجلس اعیان. این مجلس می‌بایست هر سال از اول نوامبر تا اول مارس (بندهای ۴۲ و ۴۳) تشکیل جلسه می‌داد، مگر این که سلطان تصمیم می‌گرفت که «زمان افتتاح مجلس را جلو اندازد یا زمان برقراری مجلس را کوتاه یا طولانی کند» (بند ۴۴). مراسم افتتاح می‌بایست در حضور سلطان یا وزیراعظم به نمایندگی از سوی سلطان و همچنین در حضور وزیران و سایر اعیان و بزرگان کشور با بیانات ملوکانه آغاز می‌شد و در این نطق «وضع امورداخلی امپراتوری و وضع امورخارجی طی یک سال پیشتر تشریح می‌شد و اقدامهایی که انجام آنها طی سال بعد برای امپراتوری ضرورت داشت، توضیح داده می‌شد» (بند ۴۵). همه اعضای مجلس در بیان افکار و عقاید خود آزاد بودند و می‌توانستند آزادانه در باب مسائل رای دهند و از این حیث از هر گونه آزار و اذیتی می‌بایست در امان می‌بودند، «مگر این که قوانین خود مجلس را نقض می‌کردند» (بند ۴۷). نمایندگان تا آن زمان که در مسند نمایندگی بودند از هر گونه بازداشت و پیگردی در امان بودند، مگر این که مجلسهای قانونگزاری مصونیت برخی را با تصویب اکثریت آراء لغو می‌کردند (بندهای ۴۸ و ۷۹). همچنین نمایندگان نمی‌توانستند در یک زمان در هر دو مجلس یا در مقامی اجرایی مشغول به خدمت باشند (بندهای ۵۰ و ۶۲). افرادی که در باب قانونگزاری پیشنهادی داشتند می‌توانستند از طریق وزارتخانه مربوطه اقدام کنند. قوانینی که از تصویب دو مجلس می‌گذشت می‌بایست پیش از تقدیم به محضر سلطان به تصویب شورای وزیران و صدراعظم می‌رسید (بندهای ۵۴-۵۲) و همه بحثها می‌بایست به زبان ترکی عثمانی (بند ۵۷) برگزار می‌شد و با توجه به موقعیتهای گوناگون رای گیری به صورت علنی یا مخفیانه صورت می‌گرفت (بند ۵۸).

نمایندگان مجلس اعیان مستقیماً از سوی سلطان منصوب می‌شدند و شمار آنان از یک سوم شمار نمایندگان مجلس مبعوثان فراتر نمی‌رفت (ماده ۶۰). اعضای مجلس می‌بایست لااقل چهل سال سن می‌داشتند و از سابقه خدمتی شایان توجه برخوردار می‌بودند. نمایندگان مجلس اعیان به صورت مادام‌العمر منصوب می‌شدند، «اما اگر تمایل می‌یافتند که در سازمانهای دیگر حکومتی مشغول خدمت شوند، می‌بایست از مقام خود استعفا می‌کردند» (بند ۶۲). شمار نمایندگان مجلس مبعوثان ثابت بود و هر پنج هزار نفر جمعیت ذکور ملیت عثمانی حق انتخاب یک نماینده داشتند (بند ۶۶). دوره نمایندگی چهارسال بود و هر نماینده نه فقط حوزه انتخابی خود بلکه تمام ملت را نمایندگی می‌کرد (بند ۷۱)، اما برای این که فردی

از یک ناحیه خاص داوطلب انتخاب شود، می بایست در آن محل سکونت می داشت (بند ۷۲). انتخاب ریاست مجلس و دوتن معاونان وی از میان فهرست اسامی که اعضای مجلس در اختیار سلطان می گذاشتند، صورت می گرفت (بند ۷۷).

شورای دولت همچون گذشته دو وظیفه اصلی برعهده داشت؛ یکی این که مرجع عالی رسیدگی به دعاوی مربوط به قوانین اجرایی کشور تلقی می شد و دیگر این که پیشنهادهای ارائه شده از سوی وزارتخانه ها، مجلس اعیان و یا مجلس مبعوثان را «بر اساس اطلاعات و توضیحات سازمانهای مربوطه» به صورت طرحها و لوایح آماده می کرد (بند ۵۳). بدینسان شورای دولت تجربیات لازم در تهیه پیش نویس قوانین را در اختیار می گذاشت و مجلسهای قانونگذاری بدانها وجهه مردمی می بخشیدند و سپس به طور رسمی اعلام می شد.

اعطای قدرتی حقیقی به مجلس مبعوثان در زمینه مسائل حیاتی کشور در واقع برتری نقش مجالس را در نظر پشتیبانان حکومت مبتنی بر قانون اساسی منعکس می کرد. پارلمان می توانست در مورد بودجه سالانه که می بایست بلافاصله پس از شروع جلسه های رسمی سالبانه از سوی شورای دولت تقدیم می شد، اظهار نظر کند (بند ۹۹). دولت حق نداشت مالیاتی را تحصیل کند یا وجوهی را به مصرف برساند که در بودجه رسمی کشور پیش بینی نشده باشد (بندهای ۹۷ و ۱۰۰) و حتی سلطان نمی توانست تصمیمات مجلس را در این گونه موارد به رغم موارد مربوط به قوانین عادی کشور ملغی کند یا نادیده بگیرد. مجلس مبعوثان برای این که به فعالیتهای مالی خود سامان بخشد، دیوان محاسباتی تشکیل داد؛ مقرر شد که این دیوان حسابهای مربوط به همه سازمانهای دولتی و مقامهای رسمی را رسیدگی کند و اعضای آن اگرچه به طور مادام العمر از سوی سلطان منصوب می شدند، اما مجلس مبعوثان با اکثریت آراء می توانست آنان را از مقام خود خلع کند. این مفاد دامنه نظارت مجلس را بر فعالیتهای حکومت تا حدود زیادی گسترش می داد، اما این اختیارات را مفاد دیگری محدود می کرد؛ مفادی که بنابر آن هر وزارتخانه در صورتی که پیش از خاتمه جلسه مجلس موفق نمی شد که رأی موافق مجلس را برای بودجه سال بعد کسب کند، می توانست تحت عنوان «شرایط استثنائی» همان بودجه سال قبل را به کار بندد (بند ۱۰۲). علاوه بر این قانون اساسی تصریح می کرد که در زمان تعطیلی مجلس، «در موارد اضطراری ناشی از وضع استثنائی کشور، وزیران می توانند بنابر فرمان مقام سلطنت منابع مالی لازم را فراهم آورند و هزینه های پیش بینی نشده ای را به بودجه کشور اضافه کنند»، البته مشروط بر آن که طی نخستین اجلاس بعدی مجلس، نمایندگان را از اقدامهای انجام شده آگاه کنند (بند ۱۱۰) و این گونه مفاد امور را کم و بیش به همان روال سابق بازمی گرداند.

حقوق فردی

تقویت گرایشهای ناسیونالیستی (عثمانیسم) سیاست رسمی امپراتوری تلقی شد تا مضمون تساوی اتباع کشور که طی دوره تنظیمات مطرح شده بود، تحقق یابد و از این طریق نظام مبتنی بر جدایی ملتها ملغی شود. «همه اتباع کشور با هر گونه وجوه امیتازی که از آن برخوردارند و بی توجه به نوع مذهب آنان، عثمانی خوانده می شوند» (بند ۸). «همه اتباع عثمانی از آزادی فردی برخوردارند، مشروط بر این که در آزادی دیگران مداخله نکنند (بند ۹)» همه عثمانیها در برابر قانون یکسانند. آنان بدون هیچ گونه تعصبی نسبت به مذهبی که از آن تبعیت می کنند، نسبت به مصالح کشور خود از حقوق و وظایف یکسانی برخوردارند» (بند ۱۷). تصریح شد که انتصاب در مقامهای دولتی تنها بر اساس کفایت و آشنایی مردم با زبان رسمی کشور صورت گیرد (بندهای ۱۸، ۱۹). «هیچ فردی از اتباع عثمانی به دلیل پیروی از مذهبی خاص مورد تعقیب قرار نمی گیرد بلکه تنها هنگامی مورد تعقیب قرار می گیرد که نظم عمومی را برهم زند و یا عفت عمومی را لکه دار کند (بند ۱۱). با این همه، اسلام دین رسمی کشور باقی ماند. مقرر شد که مالیاتها با توجه به ثروت و استطاعت مالی مالیات دهندگان وضع شود (بند ۲۰)؛ از این پس دارایی شخصی افراد غیر قابل مصادره است، مگر به منظور مقاصد عمومی کشور و با پرداخت غرامت کافی (بند ۲۱). خانه افراد از هر گونه تعرضی در امان است: «مقامهای حکومتی نمی توانند بزور وارد خانه کسی شوند، مگر در مواردی که قانون حکم می کند» (بند ۲۲). در بندهای دیگر قانون نیز کوشش شده بود که از انجام هر گونه اقدام خودسرانه نسبت به اتباع کشور جلوگیری شود: «هیچ گونه وجوهی تحت عنوان عوارض یا مالیات یا تحت هر عنوان دیگر از اتباع قابل دریافت نیست مگر بر طبق قانون» (بند ۲۵) و «زجر و شکنجه افراد به هر صورتی مطلقاً ممنوع است» (بند ۲۶).

نظام قضایی

برای تحکیم حقوق مطرح شده در قانون اساسی، بندهایی نیز به نحوه کار شبکه دادگاههای غیر مذهبی که در پی اصلاحات گسترش یافته بودند، اختصاص یافت. مقرر شد که انتصاب قاضیان مادام العمری باشد، (بند ۸۱)؛ دادگاهها طبق قانون سازماندهی شوند (بند ۸۸) و حق هر گونه مداخله ای در امور قضایی از مراجع غیرمسئول سلب شود (بند ۸۶). دادگاههای شریعت به امور مذهبی مسلمانان اختصاص یابند و غیرمسلمانان در این گونه موارد به دادگاههای ملت خود مراجعه کنند. مآلاً، دادگاه جدیدی به نام دیوان عالی تأسیس شد تا به اتهامات مقامهای حکومتی اعم از مقامات اجرایی و اعضای پارلمان رسیدگی کند؛ اعضای این

دیوان ده تن بودند که از میان نمایندگان مجلس اعیان، شورای دولت و دادگاه عالی استیناف انتخاب می شدند. مقرر شد که دیوان عالی در صورت ضرورت با فرمان سلطان آغاز به کار کند و به اتهامات «وزیران، رئیس و اعضای دادگاه تمیز و هر مقام دیگری که خیانت یا تلاش به منظور برهم زدن امنیت کشور باشد، رسیدگی نمایند».

نظام حکومتی ولایات

سرانجام به تشویق مدحت نظام حکومتی ولایات که در سال ۱۲۸۱ هـ.ق/ ۱۸۶۴ م ایجاد شده بود، در قانون اساسی کشور گنجانده شد. بنا بر موارد مندرج در قانون اساسی، شوراهای نمایندگی ولایات، نواحی حومه های کشور مسؤولیت بحث درباره موضوعات مربوط به منافع عامه را برعهده داشتند؛ از جمله اموری که در مورد آن بحث می شد عبارت بود از ایجاد وسایل ارتباطی، تنظیم منافع کشاورزی، گسترش تجارت و بازرگانی و توسعه آموزش عمومی و همچنین اعلام شکایت نسبت به اقدامهای خلاف قانون و تقاضای غرامت برای موارد نقض قانون (بندهای ۱۰۹، ۱۱۰).

اتباع عثمانی

اصلاحات انجام شده در مورد ملتها نیز در قانون اساسی گنجانده شد، چنان که برای هر ملت تشکیل شورایی غیردینی از نمایندگان منتخب آن ملت در سطوح مرکزی و محلی الزامی شد تا به امور داخلی و نیز روابط میان ملت و شوراهای حکومتی و اجرایی رسیدگی کند. سازمانهای شهرداری که در گذشته در استانبول و ولایات تشکیل شد نیز تحت مقررات مستقلی قرار گرفت (بند ۱۱۲)، اما یکی از دستاوردهای مدحت در مقام حکمران ولایت این بود که در قانون اساسی ماده ای گنجانیده شد بدین مضمون که «اداره ولایات بر اصل تمرکززدایی مبتنی خواهد بود» و جزئیات امر در آینده در قانون تعیین و تثبیت خواهد شد.

بنا بر این به طور خلاصه، قانون اساسی سال ۱۲۹۷ هـ.ق/ ۱۸۷۹ م، به شکلی که برای غرب قابل فهم باشد، دستاوردهایی را که اصلاحات تنظیمات طی نیم قرن گذشته در خصوص حقوق بشر و ایجاد نهادهای اصلی به ارمغان آورده بود، در بر گرفت. مجلسی به سبک غربیها ایجاد شد تا شورای دولت را در روند قانونگذاری یاری کند و در برابر بابعالی موازنه ای ایجاد شود. اعضای کمیسیون قانون اساسی که بشدت تحت مراقبت و نظارت سلطان بودند در پی ریزی حکومت جدید که فراتر از تجربه عثمانی بود، به نظامی دست یافتند که مقصودش تحقق همان چشم اندازهای تنظیمات بود.

خاتمه کنفرانس استانبول

البته اعلام رسمی قانون اساسی مصادف شد با افتتاح رسمی کنفرانس استانبول که در وزارت درباری واقع در کشتی سازی سلطنتی در خلیج زرین برگزار می شد. همزمان با برگزاری نخستین جلسه کنفرانس، شلیک توبی که رسمیت یافتن قانون اساسی را اعلام می کرد، همه هیاتهای خارجی شرکت کننده در کنفرانس را شگفت زده کرد. صفرپاشا، دوست دیرینه سلطان و وزیر امور خارجه آن زمان، بی هیچ گونه درنگی به افراد حاضر در کنفرانس اعلام کرد که مسأله اصلاحات مورد تقاضای قدرتها دیگر مسأله ای منتفی شده است، زیرا که انجام این اصلاحات در قانون اساسی پیش بینی شده است. از همین روی، تمامی پیشنهادها قبل از سفر نیز مردود دانسته شد. جدا کردن قلمروهای جدیدی از بوسنی و الحاق آنها به صربستان و مونتنگرو امکان پذیر نبود، چرا که طبق قانون اساسی وحدت و یکپارچگی امپراتوری می بایست حفظ می شد. میان اتباع مسلمان و غیرمسلمان هیچ گونه تمایزی وجود نداشت چرا که در قانون اساسی برای همه اتباع حقوقی مساوی شناخته شده بود. در قانون اساسی کشور با هر گونه مباشرت در نظارت خارجی بر امپراتوری مخالفت شده بود. در قانون اساسی اشاره شده بود که ایجاد نیروهای شبه نظامی مسلح مسیحی تنها همبستگی و توافق اجتماعی مورد نظر قانون اساسی را برهم خواهد زد و دادگاههای مذهبی مستقل برای ملت‌های غیرمسلمان دادگاههای عرفی کشور را که مورد احترام قانون اساسی است دچار آشفتنگی خواهد کرد و مسائل دیگری از این قبیل مطرح شده بود.

عبدالحمید در واقع برنامه خود را برای مدحت ارسال داشت تا به نمایندگان کشورهای خارجی تقدیم شود. بنا بر نظر سلطان می بایست کمیسیون بین المللی تشکیل می شد تا به شکایات بلغارها رسیدگی کند و توصیه‌هایی درباره انجام تحولات در این سرزمین ارائه دهد و شخص سلطان خود در مورد افراد مسؤول در وقایع وحشیانه بلغارستان قضاوت کند. بنا بر برنامه مورد نظر سلطان، حکومت عثمانی متعهد می شد که همه اصلاحات مطرح شده در قانون اساسی را بی هیچ گونه درنگی تحقق بخشد و کشورهای حاضر در کنفرانس خود انجام این وعده‌ها را از سوی سلطان تضمین می کردند. اما مدحت برآستی بیشتر از سلطان در برابر دخالت خارجی سرسختی نشان می داد و این شاید از تجربه شخصی وی در ولایت دانوب ناشی می شد؛ از این روی مدحت با درخواستهای سلطان تنها در حد پیشنهاد برخورد کرد و از طرح آنها در کنفرانس سر باز زد و در برابر تقاضاهای وی همچنان سرسختی نشان می داد.^۱ لرد سالیسبوری - که بیشتر از سایر همکارانش در هیأت دولت و دیزرائیلی از روسیه و تمایلات کشورهای حوزه بالکان حمایت می کرد - بر سر برنامه ای اصلاح شده که بلغارستان را به دو ولایت شرقی و

غربی تقسیم می کرد، به توافق رسید. قرار شد که در بلغارستان و همچنین در بوسنی و هرزه گوین دادگاههای جدید استیفاء تشکیل شود و قاضیان این دادگاهها به طور مادام العمر از سوی قدرتهای وابسته منصوب شوند و همچنین در دادگاههای مذکور علاوه بر ترکی عثمانی از زبانهای محلی نیز استفاده شود. مقرر شد که حکمرانان ولایات نیز با مشارکت قدرتهای خارجی برگزیده شوند و در بلغارستان انتخاب حکمران تنها با مداخله مسیحیان صورت گیرد. مالیات توتون و همچنین مالیاتهای گمرکی به خزانه مرکزی مسترد شود، اما همه مالیاتهای دیگر به مصرف هزینه های محلی برسد و به جای مالیات عشریه مالیات جدیدی بر زمین وضع شود. سربازان مسلمان تنها در شهرها و دژهای اصلی مستقر شوند و در همین حال شبه نظامیان مسیحی و مسلمان حفاظت حومه های مناطقی را برعهده گیرند که بیشتر اهالی آنها از هم کیشان آنان هستند. همه آوارگان چرکسی می بایست به آناتولی بازگردانده می شدند؛ ژاندارمری محلی تحت نظارت افسران محلی تشکیل و نیرویی مرکب از ۵۰۰۰ سرباز بلغاری برای کمک به بلغارستان اغزام می شد؛ علاوه بر اینها برنامه ای تدوین شد که بنا بر آن زمینهایی که به تصرف مسلمانان در آمده بود به کشاورزان مسیحی واگذار می شد و این اقدامها همه تحت نظارت کمیسیونهایی مختلط انجام می گرفت.^۲

درواقع پیشنهادهای جدید نیز همچون پیشنهادهای قبلی مورد قبول باعالی نبود. سالیسبوری تهدید کرد که اگر با برنامه وی موافقت نشود، روسیه حمله خواهد کرد و در این صورت بریتانیا نخواهد توانست امپراتوری را در دفاع از خود حمایت کند.^۳ سه روز بعد، مدحت برنامه پیشنهادی بریتانیا و تهدیدهای سالیسبوری را در مجلس سراسری اعیان که در استانبول تشکیل جلسه داد، مطرح کرد و توضیح داد که ممکن است عثمانیها ناگزیر شوند به تنهایی وارد جنگ شوند، اما بر این نکته تأکید داشت که کاپیتولاسیون به مفهوم خاتمه استقلال عثمانی خواهد بود. سخنان مدحت ظاهراً احساسات اعیان و همچنین توده های مردم کوچک و بازار را تحت تأثیر قرار داد. حتی رهبران ملتها شدیداً علیه پیشنهادهای مداخله خارجی سخن راندند؛ نتیجه این که مآلاً همه اتباع تقریباً به طور یکپارچه با برنامه انگلیس مخالفت کردند و در این موقع مدحت به قدرتهای خارجی اعلام کرد همچنان که قبلاً وعده داده شده است، تنها همان اصلاحات اساسی تنظیمات در ولایات انجام خواهد شد.^۴ ظاهراً سرهنری الیوت سفیر بریتانیا در استانبول مدحت را در مخالفت با برنامه سالیسبوری تشویق می کرد؛ هنری الیوت همراه با دیزارثیلی با سالیسبوری مخالف بودند و تصمیم داشتند هر آنچه در توان دارند برای حفظ عثمانیها انجام دهند. سلطان که ظاهراً از ارتباطهای هنری الیوت با مدحت آگاه نبود، تصمیم مدحت را در رد پیشنهادهای و انجام مذاکره بیشتر به مثابه دعوتی غیر ضروری به جنگ تلقی کرد و در مورد وزیراعظم جدید خود شروع به تجدید نظر کرد. سالیسبوری و نمایندگان آلمانی

آخرین تلاش خود را انجام دادند تا به توافقی دست یابند؛ آنان پیشنهادهای خود را تنها به این خلاصه کردند که برای بلغارستان حکمرانی مسیحی منصوب و ژاندارمری از نیروهای بلژیکی تشکیل شود، اما مدحت از قبول این پیشنهادهای نیز سر باز زد و در نتیجه، کنفرانس در تحقق خواسته‌هایش از هر جهت ناکام ماند (۲۰ ژانویه ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م).

عزل مدحت

عبدالحمید بیش از هر چیز دیگر تحت تأثیر شکست کنفرانس و نه عملکرد قانون اساسی تصمیم گرفت که برای احیای اقتدار قصر چاره‌ای بیندیشد. سلطان به هیچ روی به مدحت علاقه‌ای نداشت چرا که وی بروشنی از مقاصد سیاسی قانون اساسی آگاه بود و از این واقعیت که شهرت ناشی از اصلاحات به وزیر اعظم نسبت داده می‌شد، تنفر داشت؛ وزیر اعظمی که عثمانیها و خارجیان به یک نسبت در تشجیع وی سهیم بودند. نزدیکان درباری سلطان تحت رهبری محمود جلال‌الدین و همسرش جمیله سلطان (خواهر سلطان)، از هر واقعه‌ای سود می‌جستند که سلطان را علیه مدحت برانگیزند. آنها خاصه از این مطلب که مدحت به عثمانیهای جوان ملحق شده است سود می‌جستند و همه اظهارات این گروه را به وی نسبت می‌دادند. برنامه‌های مدحت مبنی بر پذیرش دانش آموزان مسیحی در آکادمی جنگ و عدم قبول برنامه‌های محمود ندیم در سامان بخشیدن به بدیهیهای دولت از سوی مدحت خشم سلطان را برانگیخت. سرانجام عبدالحمید مدحت را مسؤول شکست کنفرانس دانست و اندکی پس از آن که سفیران تام‌الاختیار خارجی استانبول را ترک کردند، تصمیم گرفت او را به سفری طولانی به اروپا اعزام دارد (۵ فوریه ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م). مدحت از مهر وزیر اعظمی برخوردار نبود و بنا بر ماده ۱۱۳ قانون اساسی، مجبور بود که بدین تبعید تن در دهد. یکی از افراد مورد اطمینان سلطان به نام ابراهیم ادهم پاشا که قبلاً ریاست شورای دولت را برعهده داشت، به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. در این دوره، عبدالحمید خود ریاست جلسه‌های شورای وزیران را برعهده می‌گرفت و سیاستهای دولت را درباره‌ی امور خارجی و نیز در مورد سرکوب تظاهرات طلاب دین و از بخت بد حکومت، دانش آموزان آکادمی جنگ، تعیین می‌کرد. چندی نپایید که سلطان توانست اعتراضات بیشتر مردمی را که در مورد انتخابات مجلس بروز کرده بود و بحران بین‌المللی دیگری را که متعاقب آن پدید آمد، مهار کند.^۵

فعالیت‌های دیپلماتیک به منظور اجتناب از بروز جنگ

در این احوال، مدحت درباره‌ی برقراری صلح جداگانه‌ای با صربستان و مونتنگرو و تضعیف موضع قدرتهای خارجی در کنفرانس استانبول و از بین بردن هر گونه تهدیدی از سوی

روسها وارد مذاکره شده بود. پس از خلع مراد، شاهزاده میلان شرایط عثمانیها را پذیرفت و قرارداد صلح در ۲۸ فوریه سال ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م منعقد شد، مشروط بر این که صربستان موقعیت پیش از جنگ خود را باز یابد. صربستان متعهد شد که هیچ گونه استحقاقات اضافی در امتداد مرزهای عثمانی بنا نکند و از هیچ یک از گروههای تروریست داخل قلمرو عثمانی حمایت نکند. همچنین موافقت شد که پرچم عثمانی همچنان بر فراز قلعه بلغراد برافراشته بماند، اما هیچ گونه پادگان نظامی در این منطقه مستقر نشود؛ صربستان در مقابل متعهد شد که آزادی مذهبی همه مسلمانان، یهودیان، ارمنیان و کاتولیکهای داخل قلمرو خود را به رسمیت بشناسد. اما تلاشهای انجام شده به منظور دستیابی به قرارداد صلح مشابه با مونته نگرو نا کام ماند، چرا که این منطقه تحت نفوذ روسها در پی ادامه جنگ بود تا بهانه لازم را برای دخالت مستقیم تزار فراهم آورد.

برغم تدابیری که با بعالی برای دست نشاندهگان متمرّد خود اندیشیده بود، زمینه برای حمله به عثمانیها در حال آماده شدن بود. در سال ۱۲۷۱ هـ. ق/ ۱۸۵۴ م، تهدید مداخله اتریش، روسیه را مجبور کرده بود که امیرنشینها را ترک کند. در این زمان، تزار برای این که سربازانش بتوانند پس از عبور از رومانی، عثمانیها را در نواحی بالکان مورد حمله قرار دهند، ناگزیر بود که همکاری اتریش را جلب کند. برای مدتی تزار کوشیده بود که مفاد مبهم قرارداد را یک اشتات را درباره موضع اتریش در صورت بروز جنگی میان عثمانیها و روسها روشن کند، اما وضع نامنظم لشکریان اتریشی امپراتوری را برغم علاقه اش، از همکاری با روسها در مقابل سلطان بازداشته بود. اما نا کام ماندن کنفرانس استانبول سرانجام به تزار امکان داد که در بوداپست به قرارداد مورد نظرش دست یابد (۱۵ ژانویه ۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م). اتریش از سر خیرخواهی متعهد شد که در صورت بروز جنگی میان روسیه - عثمانی بیطرفی خود را حفظ کند، البته در ازای آن انتظار داشت بوسنی و هرزه گوین را در صورت تمایل به تصرف خود در آورد و صربستان و مونته نگرو و همچنین سنجاق نووی بازار بیطرف باقی بمانند و هیچ یک از طرفین قرارداد مناطق یادشده را اشغال نکنند. بنابراین قرارداد مقرر شد که روسیه بسارایا را به تصرف خود در آورد و هریک از دوطرف قرار داد متعهد شدند که در صورت بروز هر گونه اعتراض و مخالفتی از سوی قدرتهای دیگر یکدیگر را حمایت کنند. در مورد بلغارستان هیچ ماده بخصوصی در نظر گرفته نشد، اگرچه این قرارداد تشکیل هر گونه کشوری وسیعی را در منطقه منع می کرد. اگر امپراتوری بکلی فرو می پاشید استانبول به صورت شهری آزاد و مستقل به حیات خود ادامه می داد و تحت

سلطه هیچ یک از کشورهای یونان و روسیه قرار نمی گرفت، اما کرت، تسالی و ایروس جنوبی به یونان باز گردانده می شد. بدینسان روسیه در مقابل عثمانی آزادی عمل پیدا می کرد و اتریش به قلمروهای وسیعی دست می یافت و همچنین سلطه بیشتر این کشور در مقایسه با روسیه، بر صربستان تحکیم می شد و این همه دستاوردهای اتریش تنها از اعلام بیطرفی این کشور حاصل می شد.

مجلس قانونگذاری عثمانی

مدحت احساس کرده بود برای باعالی بسیار سودمند خواهد بود اگر مجلس جدید یعنی بارزترین دستاورد قانون اساسی بتواند در آن زمان که کنفرانس استانبول هنوز ادامه دارد، در حضور همه نمایندگان خارجی و مطبوعات تشکیل جلسه دهد. بنابراین، کمیسیون علاوه بر تدوین قانون اساسی موقتی انتخابات را نیز تنظیم و در ۲۸ اکتبر ۱۲۹۳ ه.ق/۱۸۷۶ م اعلام کرد. بنا بر قوانین تنظیم شده به دلیل اضطراری که در این برهه وجود داشت، تنها برای این برهه، مقرر شد که نمایندگان نه به انتخاب مردم بلکه به انتخاب اعضای شوراهای ولایات و نواحی برگزیده شوند؛ خود این اعضا قبلاً بنا بر مقررات ولایتی تنظیمات انتخاب شده بودند. باعالی شمار نمایندگان اعزامی از هر ولایت را احتمالاً با توجه به جمعیت آن ولایت تعیین و حکمران هر ولایت شمار نمایندگان مسلمان و غیرمسلمان را مشخص می کرد. قوانین ویژه ای وضع شده بود که طبق آن از مناطق مسیحی نشین بیشتر نمایندگان مسیحی انتخاب می شدند.^۶ ولایات دست نشانده از جمله ولایات رومانی، صربستان، مونته نگرو، مصر و تونس از این قاعده مستثنی بودند چرا که آنها نظامهای مخصوص خود را دارا بودند. لبنان و کرت نیز به منظور حفظ خودمختاری خود از مشارکت در این مجلس امتناع کردند، اگرچه باعالی به آنها اطمینان داد که مشارکت در مجلس به هیچ روی از اختیارات جدید ناشی از خودمختاری آنها نخواهد کاست. انتخابات در ماه نوامبر آغاز شد و تا سال جدید ادامه یافت بجز در بوسنی و سالونیک که حکمرانان آنها کسانی را به نمایندگی برگزیدند که تمایل داشتند نمایندگی جوامع گوناگون را برعهده داشته باشند. در استانبول مقررات جداگانه ای وجود داشت چرا که این شهر هنوز به صورت ولایت یا استان در نیامده بود. استانبول ۲۰ حوزه شهرداری داشت که نواحی انتخاباتی شهر را به وجود می آوردند و هر حوزه می بایست دو نماینده، یکی مسلمان و دیگری غیرمسلمان انتخاب می کرد؛ این نمایندگان به انتخاب همه ساکنان حوزه اعم از مسلمان و

غیرمسلمان برگزیده می شدند. درحالی که قانون اساسی برای همه ولایات امپراتوری به نسبت مساوی نماینده تعیین می کرد، ولایات اروپایی برای این ک قدرتهای خارجی را با امتیازات جدیدی که به مسیحیان اعطاء شده بود تحت تأثیر قرار دهند، نمایندگان بسیار بیشتری را به مجلس اعزام می داشتند؛ چنان که در ازای هر ۸۸۲، ۸۲ نفر جمعیت ذکور این ولایات یک نماینده به مجلس راه می یافت، درحالی که ولایات آناتولی تنها در ازای هر ۱۶۲۱۴۸ نفر جمعیت ذکور منطقه یک نماینده و ولایات افریقا برای هر ۵۰۵۰۰۰ نفر جمعیت ذکور یک نماینده انتخاب می کردند. یهودیان در ازای هر ۱۸۷۵۰ نفر جمعیت ذکور، حق انتخاب یک نماینده (در مجموع چهار نماینده) داشتند؛ مسیحیان در ازای هر ۱۰۷۵۵۷ نفر جمعیت ذکور خود یک نماینده (در مجموع ۴۴ نماینده) و مسلمانان در ازای هر ۱۳۳۳۶۷ نفر جمعیت ذکور خود یک نماینده (در مجموع ۷۱ نماینده) انتخاب می کردند. این نسبت در مجلس دوم که در اواخر سال ۱۲۹۴ هـ.ق/۱۸۷۷ م برگزار شد ثابت ماند.^۷ سلطان ۲۶ عضو مجلس اعیان را که ۲۱ تن آنان مسلمان بودند، انتخاب کرد.

در ۱۹ مارس سال ۱۲۹۴ هـ.ق/۱۸۷۷ م، مجلس طی مراسم باشکوهی در تالار پذیرایی قصر دلمه باغچه با حضور همه وزیران، اعیان و نمایندگان و مقامهای عالی رتبه خارجی افتتاح شد. سلطان بی توجه به قوانین انتخابات که تصریح می کرد ریاست مجلس بایستی به انتخاب نمایندگان مجلس و از میان آنان منصوب شود، وفق احمدپاشا را به ریاست مجلس برگزید. نطق سلطان را دبیر مخصوص وی کوچک سعید قرائت و طی آن بر شکستهای قبلی دولت در انجام اصلاحات، مشکلات ناشی از تهاجمات خارجی و اسناد قرضه و تضمین شده تأکید کرد. در این نطق اظهار شد که سلطان با قانون اساسی و نظام مشروطه بدین منظور موافقت کرده است که از «نظام شورایی به مثابه ابزاری سودمند در راستای پیشرفت نظام اداری و حکومتی کشور استفاده شود»؛ سلطان در این نطق از نمایندگان تقاضا کرد که برای تصویب قوانین مورد نیاز کشور همکار کنند و همچنین وعده داد که حکومت طی مدتی کوتاه قوانین و آیین نامه های جدیدی به مجلس تقدیم کند و در ضمن بر ضرورت پیشرفت کشاورزی، نظام قضایی و دیوانی کشور تأکید کرد. سلطان طی نطقی که منشی مخصوص وی قرائت کرد از تصمیم خود مبنی بر تأسیس مدرسه ای جدید به نام مدرسه خدمات کشوری (مکتب مُلکیه) سخن راند و تصریح کرد که مقصود از تأسیس این مدرسه تربیت مدیران مقتدری است که قوانین جدید را با کارایی و تواضع به کار بندند.^۸ مجلس بعدها در محل ساختمان قدیمی خود یعنی دانشگاه قدیمی واقع

در امتداد جاده مسجد ایاصوفیه تشکیل جلسه داد و با صدور بیانیه‌ای تشکر آمیز از سلطان که مجلس را افتتاح کرده بود، به وی پاسخ داد. طی این بیانیه، مجلس متعهد شد که با پیگیری اعضای مجلس آخرین آثار ناشی از سوء استفاده‌های حکومت مطلقه را ریشه کن کند «مجلس همچنین مخالفت شدید خود را با مداخله خارجی اعلام داشت و اظهار امیدواری کرد که مونتو نگر و همچنین صربستان به شرایط بابعالی گردن گذارند»^۱.

مجالس اعیان و مبعوثان کار خود را آغاز کردند و چنان که در قانون اساسی تصریح شده بود، مجلس مبعوثان جلسه‌هایی علنی و مجلس اعیان جلسه‌هایی غیر علنی تشکیل می‌داد. به طور کلی، نمایندگان مجلس مبعوثان بیشتر از اعضای شوراهایی بودند که آنان را بدین مقام برگزیده بودند و بدینسان طبقه حاکمه جدید و طبقه متوسط جامعه را که در نتیجه اصلاحات و تنظیمات ایجاد شده بودند، نمایندگی می‌کردند. اما نمایندگان مجلس اعیان عمده دیوانیانی بودند که سالها در سازمانها و شوراهای دولتی خدمت کرده بودند و در میان آنان شماری از علما نیز وجود داشت. بنابراین به تعبیری دقیقتر، دو مجلس یادشده بیش از آن که حامی منافع سلطان یا عامه مردم باشند، از منافع طبقه حاکمه ولایات یا پایتخت که در میان مردم شأن و احترامی داشتند، حمایت می‌کردند. با توجه به آن که بیشتر نمایندگان از اقشار و مذاهب مختلف جامعه امپراتوری به مجلس راه یافته بودند و همگی به زبان عادی ترکی و به زبان رسمی و متکلف پایتخت صحبت می‌کردند، بزودی یک نوع احساس برادری و سرسپردگی به قانون اساسی در میان آنان گسترش یافت. بدینسان یک نهاد حقیقی عثمانی به همان مفهومی که واژه «عثمانی» در قانون اساسی تعبیر می‌شد، متولد شده بود.

جنگ روسیه - ترکیه ۱۲۹۵-۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۸-۱۸۷۷ م

استقرار نظام مشروطه در امپراتوری عثمانی برای روسیه به هیچ روی تهدید کننده نبود، اما تزار ناگزیر بود که به وضع قشون خود توجه داشته باشد. لشکری که خود را برای حرکت به سوی جنوب و عبور از امیرنشینها آماده می‌کرد به لحاظ کمی با قشون سلطان مساوی بود، اما از نظر تجهیزات به دلیل خریدهای بی حساب عبدالعزیز در اواخر سلطنتش ضعیفتر به نظر می‌رسید. اما برغم این مسأله، روسها چنان که روند اوضاع بعدها به درستی نشان داد، متقاعد شدند که آنان هنوز هم به دلیل برتری فرماندهی می‌توانند بر عثمانیها غلبه یابند. دسته افسران عثمانی هنوز به طور کامل گسترش نیافته بود و همان رقابتهای سیاسی که مانع ادامه اصلاحات مردان

تنظیمات شده بود، آنان را دستخوش تفرقه کرده بود. بدینسان درحالی که روسیه توانست موافقت رومانی را برای عبور لشکر تزار از این امیرنشین کسب کند (۱۶ آوریل ۱۲۹۴ ه.ق/۱۸۷۷م)، اما پیشنهاد ارائه نیروی کمکی از سوی آن کشور را نپذیرفت، همان گونه که پیشنهادهای مشابه مبنی بر اعزام نیرو از سوی یونان، صربستان و مونته نگرو را نیز رد کرد. سفیر روسیه بابعالی را از اعلام جنگ کشور خود (۲۴ آوریل) آگاه کرد و بیدرنگ پایتخت را ترک کرد. عبدالحمید از امضاء کنندگان معاهده صلح پاریس تقاضای کمک کرد، اما این اقدام چندان مؤثر واقع نشد. دیزرائیلی که هنوز تحت تأثیر تبلیغات سیاسی کلاستون علیه «ترکهای وحشی» دچار مشکل بود، کوشید که با انعقاد معاهده‌ای میان انگلیس و اتریش قرارداد تزار و امپراتور را بی اثر و هرگونه دستاورد احتمالی روسها را محدود کند؛ اما آندراشی در پی آن بود که تنها در صورت تخطی روسها از قرارداد بوداپست، آشکارا وارد عمل شود. بنابراین، دیزرائیلی توانست موافقت هیأت وزیران را مبنی بر دخالت دولت جلب کند و ناگزیر عثمانیها را در نبرد با روسها تنها گذاشت.

مقصود اصلی روسها از نبرد با عثمانی عبور از کوههای بالکان و نزدیک شدن هرچه سریعتر به استانبول و تنگه‌های عثمانی در غرب و در عین حال حرکت به سوی آناتولی شمال شرقی و تصرف قارص، اردهان و ارزروم بود تا از این طریق بابعالی را به پذیرش پیشنهائیهایی که در کنفرانس استانبول از قبول آن سر باز زده بود، مجبور کنند. اگر تزار در موقعیتی قرار می گرفت که بر دریای سیاه نظارت یابد و از طریق آناتولی به اسکندرون می رسیده، می توانست آزادانه به دریای مدیترانه راه یابد. در آن صورت کشورهای اسلاو حوزه بالکان نیز از نظارت عثمانی خارج می شدند و تحت نفوذ شدید روسیه قرار می گرفتند و بدینسان موقعیت او در صف بندی کشورهای اروپایی تقویت می شد. در مقابل، عثمانیها خط دفاعی اصلی خود را در دانوب مستقر کردند؛ آنان در سرزمینهای حدفاصل وارنا و ویدین استحکامات سنگینی احداث و در سیلیستره، روسچوک، نیکوپولیس و ویدین نیروهای تقویتی عمده را متمرکز کردند. کوههای بالکان با استفاده از پایگاههایی در وارنا، شوملا و صوفیه دومین خط دفاعی عثمانیها محسوب می شد. در تنگه داردانل استحکاماتی نباشد تا در صورت گسیل دوباره ناوگان بالتیک روسها به مدیترانه از این تنگه دفاع شود و در شرق امپراتوری، پادگانهای قارص و ارزروم به لحاظ نیروی انسانی به شدت تقویت شد. از آنجا که روسیه هیچ فرصتی نداشت که ناوگان خود را در دریای سیاه بازسازی کند، عثمانیها از این سوی نگرانی نداشتند، اما در پی آن بودند که تنها با گسیل

کشتیهای سبک به دانوب به تدارک نیروهای دفاعی خود در این منطقه کمک کنند. در ژوئن سال ۱۲۹۴ هـ.ق/ ۱۸۷۷ م، روسها با حمله ای دو شاخه در امتداد دانوب پیشروی خود را آغاز کردند؛ شاخه ای از نیروهای مهاجم به داخل دوبروجا حمله کردند و شاخه ای دیگر با عبور از سرزمینها میان روسچوک و نیکوپولیس، با کمک بیشتر اهالی سیستووا که بلغاری بودند، شهر را به تصرف خود درآوردند و کشتار وسیعی از مسلمانان به راه انداختند (۲۷ ژوئن). آنان سپس بر آن شدند که با تصرف ترینوا (۱ جولای) به جاده های بالکان دست یابند و از آن طریق به صوفیه و ادرنه برسند. بنابراین دومین خط دفاعی عثمانیها بسرعت درهم شکست. حملات روسها به داخل بلغارستان شمالی با قتل عامهای وسیع روستائیان ترک توأم بود چرا که روسها از آن بیمناک بودند که روستائیان فعالیتهای ارسال نیرو و تدارک نظامی را مختل کنند. نیکوپولیس قهرمانانه مقاومت کرد و سرانجام تحت فشار رشته حملات دشمن با تحمل تلفات جانی و از دست دادن تجهیزات بسیار سقوط کرد (۱۶ جولای). وقوع چندین حادثه و مصیبت پی در پی استانبول را آشفته کرد. عبدالحمید همه فرماندهان باقیمانده را عزل و سلیمان پاشا فرمانده قبلی آکادمی نظامی را که در این برهه فرماندهی نیروهای اعزامی مستقر در مونتنگرو را برعهده داشت، مأمور کرد که خط دفاعی معابر و گذرگاههای بالکان را تحت نظارت خود درآورد. عبدالحمید برای آن که پشتیبانی عموم را جلب کند، خود را غازی یعنی مجاهد در راه عقیده و جنگ خود را جنگ با کفار خواند و علما را واداشت که این جنگ را جهاد در راه خدا اعلام کنند. وی لوای پیامبر را از محل نگهداری آن در قصر توپ قاپی بیرون آورد و با این اقدام احساسات توده های مردم را چندان برانگیخت که توانست نه تنها نیروی انسانی مورد نیاز بلکه پول لازم برای کمک به تأمین هزینه های سنگین جنگ را نیز از طریق اعانات مردمی فراهم آورد. بدینسان این شیوه دعوت به کمک که بعدها طی نیم قرن حیات عثمانی بارها تکرار شد، متداول گشت.

سلیمان پاشا نیروهای خود را از طریق دریا به دلمه باغچه رساند (آلکساندروپولیس) و بسرعت از طریق خشکی به بلغارستان شمالی وارد شد و نیروهای پیشرفته روسی را از طریق شیبیکا پاس عقب راند؛ سلیمان این منطقه را به تصرف خود درآورد و در آن استحکاماتی بنا کرد. جناح راست نیروهای مهاجم روسی با تصرف ویدین در سیستووا به پیروزی رسیده بود، اما در پلونا با دفاع سخت نیروهای عثمانی به فرماندهی عثمان پاشا روبرو شد که داوطلبان اعزامی از استانبول نیروهایش را تقویت کرده بودند. بنابراین روسها در غرب متوقف شدند و مقاومت

عثمانیها در شیکا و پلونا آنان را از تحقق رویایشان مبنی بر تهاجم سریع به استانبول بازداشت. نبردهای شرقی روسها نیز به همین سرنوشت دچار شد. در آغاز، عثمانیها به دلیل ضرورتی که برایشان پیش آمده بود، متوقف شدند و آن ضرورت این بود که آنان می بایست نیروهای دفاعی خود را در میان تمامی دژها و قلعه های حدفاصل میان دریای سیاه و دریاچه وان تقسیم می کردند چرا که احتمال داده می شد روسها از این نواحی حمله کنند. بنابراین عثمانیها نتوانستند در برابر حمله روسها و سقوط دژهای اصلی یکی پس از دیگری - نخست قلعه اردهان (۱۸ مه، ۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م) و سپس قلعه دوغو بایزید (۲۰ ژوئن) سقوط کرد - چندان مقاومت کنند. عثمانیها در این نبرد تلفات سنگینی را تحمل کردند و تفنگهای زیادی را از دست دادند. روسها در قلعه دوغو بایزید همان کاری را تکرار کردند که در بلغارستان انجام داده بودند؛ آنان مسیحیان محلی را مسلح کردند و برای درهم شکستن مقاومت محلی آنان را به کشتار وسیع روستائیان مسلمان تشویق کردند. در این برهه قارص مرکز فعالیت های تدافعی عثمانی شد و سربازان باقیمانده منطقه همگی تحت فرماندهی احمد مختار پاشا قرار گرفتند که طی اندک زمانی توانستند پیشروی روسها را سد کنند.

پس از آن که کسب پیروزی سریع غیرممکن شد، تزار مجبور شد که با فشارهای سیاسی و دیپلماتیک جدید که حتی دستاوردهای محدود و نبردهای اولیه را به خطر می انداخت، رویارویی کند. وی در آغاز در برابر فشارهای طرفداران وحدت قوم اسلاو برای شروع جنگ تسلیم شده بود. اما کورچاکوف و دیگران هنوز هم از آن بیمناک بودند که مبادا در صورت طولانی شدن بیش از اندازه جنگ، بناچار کشورهای اروپایی مداخله کنند و در داخل کشور انقلابی ایجاد شود. آنان در این برهه پیشنهاد می کردند که جنگ بر اساس شرایط قبل از جنگ خاتمه یابد و یک کشور خودمختار بلغاری تشکیل شود که فقط تا کوه های بالکان گسترش داشته باشد، در حالی که ولایت بوسنی - هرزه گوین به جبران خسارات اتريش به این امپراتوری واگذار شود. دیزرائیلی (که در این زمان لرد بیکونزفیلد [۲] خوانده می شد) کم و بیش توانسته بود حمایت هیأت وزیران را برای حفظ امپراتوری جلب کند، اما هیأت وزیران نمی خواستند قبل از آن که لاقبل با یکی از قدرتهای اروپایی پیمان وحدتی منعقد کرده باشند، در این قاره درگیر

جنگ شوند؛ از این روی تلاشهای آنان بیشتر متوجه آن بود که برای دور نگاه داشتن روسها از استانبول و تنگه های عثمانی، بدین منطقه ناوگانی اعزام دارند (۳۰ ژوئن). سفیر جدید بریتانیا، سرهنری لی یرد [۳]، رابطه بسیار نزدیکی با سلطان پیدا کرد؛ رابطه ای که گویا مقدر بود طی سالهای زیادی باقیمانده دوره مأموریتش حفظ شود. دیزرائیلی و لی یرد در این زمان نقشه لشکرکشی احتمالی بریتانیا به آناتولی و عقب راندن نیروهای روسی را در سر می پروراندند. تب جنگ و برتری طلبی ناشی از احساسات تند میهن پرستانه سراسر انگلستان را فرا گرفت، چرا که توده های مردم می خواستند از طریق جنگ با روسها هند و همچنین خاورمیانه را از سلطه امپریالیسم روس در امان دارند و در همین زمان اخبار مربوط به قهرمانیهای عثمانیها در پلونا و جاده شیکا در مطبوعات سراسری بریتانیا منعکس می شد. اما دیزرائیلی هنوز هم نتوانسته بود به توافق با اتریش، که از پیش بدان امید بسته بود، دست یابد، چرا که اتریش بر برخی از ادعاهای اصلی روسیه از جمله اشغال ساحل راست دانوب و ایجاد کشوری بزرگ از اسلاوها تأکید داشت؛ کشوری که در ازای حمایت روسیه از سیاست خاتمه جنگ، تحت الحمايه این کشور قرار می گرفت.

بدینسان جنگ ادامه یافت. تزار که قبلاً از پیشنهاد کمک کشورهای دوست حوزه بالکان سر باز زده بود، در این برهه از تصمیم خود صرف نظر کرد. صربستان موافقت کرد که در جنگ وارد شود، اگرچه در واقع تا زمانی که از فتح پلونا و پیروزی روسیه اطمینان نیافت، چنین نکرد. از یونانیان نیز تقاضا شد که با حمله به تراکیه عثمانیها را مشغول کنند؛ اما در این زمان، آنان کاملاً تحت تأثیر لشکر عثمانی و تهدید مداخله انگلیس قرار گرفته بودند و از این روی از ارسال هر گونه کمکی سر باز زدند و ارائه کمک را موکول به این کردند که روسیه تضمین کند که اپروس و تسالی را در اختیار آنان قرار دهد. اما رومانی به هیچ وجه در وضعی نبود که از تقاضای روسها سر باز زند یا حتی به دفع الوقت بگذراند. بنابراین، لشکر رومانی روسها را در عملیات جدید محاصره پلونا که هنوز به مقاومت خود ادامه می داد، کمک کرد. عبدالحمید در قدردانی از قهرمانیهای مردم پلونا در برابر روسها به فرمانده آنان یعنی عثمان پاشا و همچنین به مرادپاشا به دلیل تلاشهایش در شرق لقب غازی اعطاء کرد.

شروع فعالیت‌های مجلس

در این احوال، مجلس به امور قانونگذاری مشغول بود. با تجدید نظر در قانون ولایات سال ۱۲۶۳ هـ. ق/ ۱۸۴۶ م، و پس از بحث‌های زیادی میان نمایندگان مسلمان و غیرمسلمان بر سر مسأله ترکیب شوراهای مشورتی، قانون جدیدی تصویب شد. نمایندگان نواحی روستایی با یکدیگر متحد شدند و تصمیم گرفتند که اقتدار مدیران را بر امور شوراها محدود کنند و همچنین اجازه ندهند که شهرداری استانبول بیش از آنچه که شهرهای کوچک به منظور انجام مقاصد مشابه از شهروندان خود مالیات اخذ می‌کردند، مالیات تحصیل کند. قوانین مهم و اصلی مربوط به امور شهرداری به تصویب رسید.

طرح قانون مطبوعات که از سوی وزیراعظم ارائه شده بود، بحث‌های زیادی را برانگیخت؛ بنابراین طرح، دولت می‌توانست مطبوعاتی را که از قوانین دولت تخطی می‌کردند، سانسور یا تعطیل کند. اما در خاتمه، بیشتر این مفاد به تصویب رسید و نمایندگان تنها توانستند که جرایم پولی را کاهش دهند و شورای دولت را مجبور کردند که طرح قانون را بکلی مورد تجدید نظر قرار دهد. بدین ترتیب قانون مذکور در روند قانونگذاری به دست فراموشی سپرده شد و دیگر هرگز در مجلس مطرح نشد. علاوه بر مقررات مربوط به مجلس‌های مبعوثان و اعیان^{۱۰}، قانون مهم انتخابات برای امپراتوری به تصویب رسید؛ برای هر ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت ذکور ساکن در هر سنجاق یک نماینده در نظر گرفته شد و انتخاب کنندگان کم و بیش مطابق با همان نظامی که در سال ۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م در استانبول مورد استفاده قرار می‌گرفت، به صورت غیرمستقیم نمایندگان خود را برمی‌گزیدند. همه اتباع عثمانی که دارای حسن شهرت بودند و سن آنان ۲۵ سال یا بیشتر بود و از محکومین یا ورشکستگان نبودند، می‌توانستند به نمایندگی مجلس انتخاب شوند. نمایندگان کوشیده بودند که نظام مستقیم انتخاباتی برقرار شود و از انتخاب متخلفان مالیاتی اجتناب شود، اما این مفاد از سوی نمایندگان مجلس اعیان رد شد و دوباره منافع گروه‌هایی را مورد توجه قرار دادند که بر افراد خود سیطره داشتند^{۱۱}. این قانون نیز هیچ‌گاه اعلام نشد، چرا که زمانی این قانون به دست سلطان رسید که وی مجلس را منحل کرده بود.

نمایندگان در طرح و بررسی بودجه کشور از خود استقلال رأی نشان دادند؛ آنان شمار کارمندان کشوری و همچنین وجوه پیشنهادی برای حقوق آنان را پیش از تصویب پیشنهادها

سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۳ هـ.ق/ ۱۸۷۷-۱۸۷۶ م، کاهش دادند. اما آنان با همه هزینه‌های مورد نیاز جنگ که کسری بودجه زیادی را موجب می‌شد، موافقت و افزایش مالیات بر درآمد، دارایی و احشام را تصویب کردند تا از این طریق هزینه‌های مورد نظر تأمین شود. نمایندگان مجلس و همچنین قانون استقراض الزامی داخلی را تصویب کردند که بنا بر آن همه مالکان و کارمندان موظف بودند که با توجه به میزان ثروت و امکاناتشان از دولت اوراق قرضه خریداری کنند.^{۱۲} بجز این مورد و اعطای لقب غازی به سلطان مجلس هیچ رابطه مستقیم دیگری با جنگ نداشت. در ۲۲ ماه مه، نمایندگان مجلس به اتفاق آراء از سلطان تقاضا کردند که محمود ندیم را به دلیل بحرانی که در امپراتوری بروز کرده بود محاکمه کند، اما سلطان بدین درخواست توجهی نکرد. در مجلس هیچ انتقاد ویژه‌ای درباره هدایت امور جنگ صورت نمی‌گرفت، اما اسماعیل کمال بیگ که از کارگزاران وزارت امور خارجه و دوست نزدیک مدحت بود، کوشید که با جلب حمایت آزاد گروه‌های خارج از مجلس در داخل مجلس مبعوثان کمیته جنگ تشکیل دهد؛ کمیته‌ای که سازماندهی و هدایت جنگ را برعهده گیرد و این طرح به یقین مورد قبول سلطان قرار نمی‌گرفت و در چند مورد با قانون اساسی منافات داشت.^{۱۳} اسماعیل کمال همچنین ۹۰ تن از نمایندگان را وادار کرد که از سلطان تقاضا کنند که مدحت را دوباره به مقام خود منصوب کند (۲۲ مه)، اما تلاشهای وی دو روز بعد متوقف شد، چرا که در این زمان طلاب علوم دینی در اعتراض به از دست رفتن اردهان خواستار برکناری سرعسکر ردیف پاشا شدند؛ آنان ساختمان مجلس را محاصره کردند و خواستار آن شدند که در جلسات بازجویی وی شرکت کنند (۲۴ مه). سلطان با استفاده از حق ویژه‌ای که قانون اساسی برای وی تصریح کرده بود، اعلام کرد که استانبول در محاصره است و طلاب را تبعید کرد.^{۱۴} این رویدادها اگرچه مستقیماً به مجلس مربوط نمی‌شد، ذهن سلطان را برآشفته و سرانجام وی را بر آن داشت که مجلس را بکلی منحل کند.

نخستین جلسه مجلس سرانجام در ۱۹ ژوئن سال ۱۲۹۴ هـ.ق/ ۱۸۷۷ م، مدتها پس از زمان مقرر به دلیل ضرورت تصویب بودجه کشور و لایحه اوراق قرضه، خاتمه یافت. در دومین جلسه مجلس مسأله انتخابات در دستور کار قرار گرفت، هر چند از آنجا که لایحه انتخابات هنوز به تصویب نرسیده بود و تاریخ برگزاری جلسه دیگر مجلس در ماه نوامبر نزدیک بود، قوانین و آیین‌نامه‌های انتخاباتی ولایتی دوباره به کار گرفته شد. انتخابات در ماههای سپتامبر و اکتبر برگزار شد و نتایج بدست آمده با گذشته هیچ تفاوتی نداشت، اگرچه در این دوره به دلیل

مشکلات ناشی از جنگ، شمار نمایندگان مسلمان آنا تولی کاهش یافته بود^{۱۵}. مجلس دور جدید فعالیت‌های خود را در ۱۳ دسامبر سال ۱۲۹۴ ه.ق/۱۸۷۷ م با نطق سلطان آغاز کرد و این بار اخبار ناگواری که از جبهه‌های جنگ منتشر می‌شد، سبب شد که مراسم افتتاحیه بسیار مختصر و بدور از هیاهو و شور عمومی برگزار شود. سلطان از این که کشورهای دست‌نشانده حوزه بالکان بی هیچ دلیلی قیام کرده بودند اظهار تأسف کرد و شهادت لشکریان خود خاصه شبه نظامیان غیرمسلمان ولایتی را ستود. وی وعده داد مقررات جدیدی را که در آن زمان در شورای دولت درباره مسائلی از قبیل انتخابات، اصلاحات قضایی و اصول محاکمات حقوق در حال تهیه بود، به نمایندگان مجلس تقدیم کند و همچنین اظهار کرد که وی قانون مطبوعات، مقررات مربوط به ولایات و لایحه مالیاتی را که در جلسه قبلی مجلس به تصویب رسیده بود، برای رفع اشکالاتی که بروز کرده بود، به مجلس بازخواهد گرداند^{۱۶}. اما نمایندگان مجلس در پاسخ به سلطان، از این فرصت رسمی برای بیان ناخشنودی خود نسبت به مسئله پیشرفت و اداره امور جنگ استفاده کردند، متعاقب آن در باعالی نیز جنجالی به راه افتاد. وزیراعظم پیشنهاد استعفا داد و در درون قصر، عبدالحمید سرانجام تصمیم گرفت که مجلس مبعوثان را منحل کند.

بحران جدید

جنگ با روسها وضع را بدتر کرده بود چرا که محاصره طولانی مواضع اصلی دفاعی عثمانی در شرق و غرب، سرانجام توان آنان را تحلیل برد. در ۱۴ اکتبر سال ۱۲۹۴ ه.ق/۱۸۷۷ م، ۶۵۰۰ تن از سربازان عثمانی مجبور شدند در آلا داغ خود را تسلیم کنند و در ۱۴ نوامبر مختار پاشا قارص را ترک کرد، هرچند که وی توانست بیشتر نیروها و تجهیزات سنگین خود را با نظم خوبی به پشت جبهه یعنی به ارزروم منتقل کند. همه مناطق شرقی آنا تولی ظاهراً به روی دشمن باز بود و تنها در زمستان موقتاً نیروهایی به پشتیبانی از این مقام اعزام می‌شدند. در مناطق بالکان نیز عثمان پاشا بناچار در برابر فشارهایی که بر نیروهایش وارد می‌شد تسلیم شد و مجبور شد که ۴۲۰۰۰ تن از نیروهای باقیمانده در پلونا را در تاریخ ۱۰ ژانویه سال ۱۲۹۴ ه.ق/۱۸۷۷ م تسلیم دارد و بدینسان جبهه غربی هم بر روی دشمن گشوده شد. پادشاه صربستان، میلان، جسارت لازم را پیدا کرد و استقلال صربستان را اعلام کرد (۲۴ ژانویه) وی همچنین اعلام جنگ داد (۲۸ ژانویه) و پیروت را در مرز بلغارستان تصرف کرد و نیش را به

محاصره و تصرف خود در آورد (۱۱ فوریه). مدافعان جاده شپیکا در ۹ ژانویه مغلوب شدند و طی نبردی که صورت گرفت ۳۲۰۰۰ تن دیگر از نیروهای عثمانی به قتل رسیدند و ۱۰۳ قیسه توپ آنان منهدم شد. سلیمان پاشا خود توانست از جبهه بگریزد و دفاع از صوفیه را برعهده گیرد. اما در این زمان نیروهای عثمانی بیش از اندازه دچار پراکندگی شده بودند. این پایگاه نیز به سرعت سقوط کرد و متعاقب آن ادرنه بی هیچ مقاومتی واقعی تسلیم شد (۲۰ ژانویه). در همین زمان درحالی که سربازان پادگان عثمانی واقع در مونتنگرو در جبهه شرق مشغول بودند، مردم مونتنگرو اعلام جنگ دادند و شهرهای بار (۱۵ ژانویه) و اولگون (۱۹ ژانویه) را تصرف کردند. پیشرویهای سریع روسیه به داخل بلغارستان زنگ خطر را برای بریتانیا و اتریش به صدا در آورد؛ این کشورها در این زمان این مسأله را دریافته بودند که بلغارستان وسیع موردنظر تزار تنها وسیله‌ای برای گسترش سلطه روس به اروپای جنوب شرقی باشد. فرانتس ژوزف طی نامه‌ای به تزار آلکساندر دوم هشدار داد که با تشکیل چنین کشوری مخالفت خواهد کرد و روسیه اگر حتی فقط بسارابیای جنوبی را تسخیر کند، وی بوسنی و هرزه گوین را مطالبه خواهد کرد؛ وی همچنین بر این نکته تأکید کرد که نه تنها روسیه بلکه همه قدرتها باید در معاهده صلح با عثمانی شرکت کنند. بریتانیا نیز اخطار مشابهی به روسیه داد. اما سربازان روسی تحت فرماندهی گراند دوک نیکلاس به سوی استانبول پیشروی کردند و بابعالی را تحت فشار قرار دادند که پیشنهاد ترک مخاصمه‌ای را که در ۳۱ ژانویه در ادرنه درباره آن توافق شده بود، مطرح کند. پیش از شروع کنفرانس صلح، عثمانیها قلعه‌های باقیمانده بلغاری یعنی قلعه‌های ویدین، روسچوک و سیلیستره را تسلیم داشتند و موافقت کردند که به بوسنی - هرزه گوین و بلغارستان خودمختاری اعطا کنند و تحت نظارت اروپا اصلاحاتی را در آنها آغاز کنند؛ عثمانیها همچنین موافقت کردند که روسها با برخورداری از اختیارات کامل از تنگه‌های عثمانی استفاده کنند و بابعالی به آنان غرامت جنگی نیز بپردازد. کوتاه سخن این که امتیازهای یادشده به مفهوم تسلیم بی قید و شرط در برابر مهاجمان پیروزمند تلقی می‌شد. کنفرانسی از نمایندگان دو کشور در سان استفانو (یشیل کوی)، محلی بیرون از استانبول، تشکیل شد تا طی آن معاهده جدیدی دخالت قدرتهای دیگر منعقد شود.

انحلال مجلس

مجلس همچنان درباره لوائح ارجاع داده شده و نیز درباره دو لایحه جدید مربوط به تجدید

سازمان دادگاههای عرفی فعالیت می کرد؛ اما نا کامیهای نظامی مجلس را از کار واقعی خود منحرف کرده بود. و آنان به جای این که به امور قانونگذاری بپردازند، از حکومت انتقاد می کردند و فرماندهی غلط و بی کفایتی افسران و نحوه اداره کلتی فعالیتهای جنگی را احتمالاً همراه با برخی توجیها، به باد حمله می گرفتند^{۱۷}. پیشنهادهایی مبنی بر بازگرداندن مدحت نیز احتمالاً موجب می شد که سلطان نظر مساعدی نسبت به نمایندگان نداشته باشد. علاوه بر این، هیأت نمایندگان ارمنی و یونانی هم میهنان خود را واداشتند که از تقاضای سلطان مبنی بر خدمت در ارتش سر باز زنند، و در همین حال گروههای نمایندگان لیبرال و غیرمسلمان دادخواستهایی را منتشر کردند که از بی اعتمادی نسبت به برخی وزیران و درباریان حکایت می کرد^{۱۸}. آخرین مشکلی که وضع را غیرقابل تحمل کرد در ۱۳ فوریه، یعنی زمان افتتاح مجلس اعیان در حضور سلطان اتفاق افتاد؛ در این روز سلطان از نمایندگان خواست که درباره مسأله تقاضا از ناوگان بریتانیا و دعوت این ناوگان به دریای مرمره به منظور کمک به امر پشتیبانی از استانبول در مقابل حمله احتمالی روسها، نظر دهند. پس از آن که بیشتر نمایندگان موافقت خود را با این امر اعلام کردند، یکی از آنان به نام ناجی احمد که خود فردی نانوا و رئیس این صنف بود به سلطان اعلام کرد: «شما خیلی دیر نظر ما را جویا شدید؛ شما می بایست آن زمان که هنوز امکان دفع خطر وجود داشت، اقدام می کردید. مجلس در برابر موقعیتی که در آن هیچ دخالتی نداشته است، خود را از هر گونه مسؤولیتی مبرا می داند»^{۱۹} این خاتمه کار بود. روز بعد، عبدالحمید مجلس را منحل کرد و تنها به ذکر این نکته اکتفا کرد که مجلس وظیفه خود را انجام داده است. وی خاطر نشان ساخت: «وضع موجود چندان مساعد نیست که مجلس بتواند بخوبی از عهده وظایف خود بر آید.»^{۲۰} عبدالحمید در آغاز همچنین فرمان بازداشت نمایندگان را صادر کرد که بشدت از حکومت انتقاد کرده بودند، چرا که از آن بیمناک بودند که مبادا نمایندگان یادشده اعتماد مردم و نظامیان را تضعیف کنند. اما به اصرار احمد و فیک، عبدالحمید فرمان خود را تعدیل کرد و فقط از نمایندگان خواست که فوراً به خانه های خود مراجعت کنند. در این زمان اگرچه برخی از نمایندگان به این دلیل که سلطان از قانون اساسی کشور تخطی کرده است نسبت به وی معترض شدند، مجلس به هر حال منحل شد^{۲۱}. سلطان پس از بروز چنین پیامد غیرمنتظره و نومیدکننده ای، طی سه دهه حکومت بعدی خود بدون وجود مجلس و طبق اختیاراتی که قانون اساسی به وی اعطاء کرده بود، عمل کرد. وی بسادگی از این بحران استفاده کرده بود و بندهایی را که مدحت و همکارانش به منظور حفظ

قانون اساسی در برابر واکنش محافظه کارانه قبول کرده بودند، به کار بست. در حالی که مجلس منحل و با باعالی تضعیف شده بود، عبدالحمید شالوده اقتدار مطلقه خود را که طی سالهای باقیمانده سلطنتش بر حکومت عثمانی سایه افکند، پی ریزی کند.

معاهده سان استفان نو

در انگلستان، ملکه ویکتوریا تحت حمایت افکار عمومی هیأت وزیران را واداشت که با درخواست دیزرائیلی مبنی بر اعزام ناوگان بریتانیا به استانبول موافقت کنند. همین که موافقت سلطان دریافت شد، ناوگان از تنگه داردانل عبور کرد و در ساحل مقابل استانبول لنگر انداخت. اما این ناوگان نیروی نظامی در منطقه پیاده نکرد چرا که دیزرائیلی هنوز با اتریش به توافق نرسیده بود، اگرچه اتریش درباره شرایط صلح ادرنه به تزار اعتراض کرده بود. بیسمارک هنوز مردد بود و نمی خواست کاری انجام دهد که به تجزیه اتحاد سه امپراتوری بیانجامد. در این احوال، سربازان روسیه به سوی چتالچه که بیرون استانبول و در مجاورت این شهر بود، پیشروی کردند. ساکنان استانبول، از جمله احمد و فیک که در این زمان وزیر اعظم بود از اشغال پایتخت به دست روسها هراسناک بودند. اما در سن پترزبورگ، محافظه کاران موافقت تزار را جلب کردند که در صورتی که بریتانیا نیرو پیاده نکند، سربازان او از تسخیر استانبول و تنگه های آن اجتناب کنند. هیچ یک از دو طرف نمی خواستند که جنگ بازم ادامه یابد. این جنگها خزانه روسیه را تهی کرده بود و تزار با توسل به سیاست انتشار اسکناسهای جدید، سبب تورم و ناخشنودی عمومی شده بود. رومانی در نتیجه جاه طلبیهای متحد خود در بساریا از او هام و تصورات خود دست کشیده بود. اتریش اگرچه با نقشه های روسیه مخالفت داشت، اما اقتصاد منززل این کشور اجازه نمی داد که درگیر جنگ شود. بریتانیا که از سر بی میلی و با تأخیر انجام شد نیز تا اندازه ای به اعتبار این کشور لطمه زد.

در چنین موقعیتی بود که کنفرانس صلح سان استفانو آغاز به کار کرد. از همان آغاز عثمانیها در رویارویی با هر گونه اعتراض که ممکن بود کشورهای اروپایی نسبت به دستاورهای این کنفرانس ابراز دارند، با روسها همداستان شدند. معاهده سان استفانو (۳ مارس ۱۲۹۵ ه.ق/ ۱۸۷۸ م) بر اساس شرایط ترک مخاصمه که یک ماه پیشتر در ادرنه بر سر آن موافقت شده بود و اساساً درخواستهای طرفداران وحدت قوم اسلاو بر آورده می کرد، تدوین شده بود. مقرر شد که مونته نگرو و صربستان استقلال یابند، هر چند که صربستان به دلیل تلاش ناچیز تنها به برخی قلمروهای الحاقی در امتداد مرز جنوبی خود شامل نیش، دره درینا و بخشی از سنجاق

نووی بازار دست می یافت. براساس این معاهده، بابعالی می بایست اعلام استقلال رومانی را به رسمیت می شناخت و مبالغی را به عنوان بخشی از غرامت جنگی به این کشور می پرداخت؛ علاوه براین، حکومت عثمانی می بایست الحاق بساریای جنوبی را به روسیه به رسمیت می شناخت و با واگذاری بخشهایی از دوبروجا به رومانی خسارات ارضی این کشور را جبران می کرد. مهمتر از همه این که قرار شد بلغارستان خودمختار شود و اگرچه هنوز سیاست عثمانی را به رسمیت می شناسد، از حکومت و سپاه محلی برخوردار و امارت آن به خود بلغارها سپرده شود. قلمروهای آن می بایست از دانوب تا اژه شامل ولایات مناستر و سالونیک و بخش قابل ملاحظه ای از نوار ساحلی دریای اژه امتداد می یافت؛ اما بنادر دلمه باغچه و سالونیک به بلغارها واگذار نمی شد، چرا که جمعیت این بنادر بیشتر مسلمان و یهودی بودند. بنابراین، بلغارستان سه برابر وسعت و جمعیتی معادل پنج میلیون تن یافت. امیر این منطقه می بایست به انتخاب مردم برگزیده می شد و قدرتهای خارجی وی را تأیید می کردند و سلطان نیز مقام وی را به رسمیت می شناخت. بنابر قرارداد سان استفانو مقرر شد که سربازان روسیه و نماینده رسمی این کشور به مدت دو سال در این امیرنشین باقی بماند تا در سازماندهی حکومت و نیروی نظامی بومی مسؤولان محلی را کمک کند، حال آن که کارگزاران و سربازان عثمانی می بایست بلغارستان را ترک می کردند. بابعالی نیز موظف شد همه اصلاحاتی را که در کنفرانس استانبول پس از مشورت با اتریش و روسیه درخواست شده بود، آغاز کند. نظام جدید حکومتی که در سال ۱۲۸۵ هـ. ق/ ۱۸۶۸ م آغاز شد، می بایست در اپروس و تسالی نیز تحقق و گسترش می یافت، اگرچه این قلمروها هنوز در اختیار عثمانیها بود و به یونان واگذار نشده بود.

تحت تأثیر تبلیغات روسیه، احساسات ملی گرایی ارمنی در میان برخی روشنفکران امپراتوری عثمانی برانگیخته شده بود و بطریق ارمنی استانبول، نرسیز [۴] به سان استفانو سفر کرد تا از روسها تقاضا کند که در ازای خدمات ارمنیان طی جنگ با عثمانیها، آنان را در تشکیل یک کشور مستقل ارمنی یاری کند. اما روسها بهتر آن می دیدند که ناخشنودی ارمنیان را در امپراتوری عثمانی تحمل کنند، اما کشور مستقل ارمنی که احتمالاً پس از مدتی کوتاه ارمنیان و سایر ملیتهای داخلی روسیه را به طرح چنین تقاضاهایی برمی انگیزت، تشکیل نشود. اما روسها توانستند از عثمانیها درباره انجام اصلاحاتی در نواحی مورد ادعای ارمنیان وعده هایی بگیرند و همچنین در برابر حملات کردها و ترکمنهای عشایر نیز تضمینهایی گرفتند. بدینسان مسأله ارمنیان بروز کرد که روسها طی سالهای بعد با مهارت بسیار آن را گسترش دادند و از آن

به نفع خود سود جستند.

سلطان موافقت کرد و وجه سنگینی به مبلغ ۱/۴ بلیون روبل (معادل ۲۴ بلیون غروش، چهار برابر درآمدهای سالانه دولت) بابت غرامت جنگی پردازد که کمتر از نیمی از این مبلغ از نواحی وسیع دوبروجا، جزایر دانوب و نواحی آناتولی شرقی یعنی نواحی قارص، اردهان، باتوم و دغو بایزید پرداخت می کردند. به همه آنانی که می خواستند قلمروهای جدید روسیه را ترک کنند، اجازه داده شد که اموال خود را طی سه سال بفروشند و بدینسان جریان مدام مهاجرت به داخل قلمرو امپراتوری عثمانی طی سالهای باقیمانده سلطنت عبدالحمید قطعی شد. مقرر شد که همه اتباع، کلیساها و کشیشان ارتدکس امپراتوری «تحت الحمايه» روسها قرار گیرند. عثمانیها توانستند تنها در برابر خواست ایگناتیف مبنی بر حفاظت و اداره مشترک تنگه ها مقاومت کنند، اما شرایط دیگر بسیار قطعی بود و صرف تعهدات مالی سلطه و نفوذ روسها را در آینده تأمین و تحکیم می کرد. ۲۲

واکنش استانبول

جمعیت استانبول در نتیجه مهاجرت آوارگان مسلمانانی که از بلغارستان گریخته بودند، تا آن زمان دوبرابر شده بود. آنان نسبت به مسیحیان و همچنین سلطان که در برابر دشمن منفور سر تسلیم فرود آورده بود، دشمنی شدیدی ابراز می داشتند. بسیاری از ساکنان قدیمی شهر که در فجایع دهشتناک عزیزانشان را از دست داده بودند و بسیاری دیگر که در نتیجه تورم ناشی از این فجایع کاشانه و درآمد خود را از کف داده بودند، در برابر شکست امپراتوری با یأس فروخورده ای واکنش نشان می دادند و این درحالی بود که آوارگان تقریباً در عزم خود مبنی بر وارد کردن امپراتوری به درگیر شدن در جنگ با روسیه، راسخ بودند. علی سوواوی که زمانی از عثمانیهای جوان بود و در این زمان نزد مردم در مقام وحدت طلب مقتدر قوم ترک همچنین صوفی مسلمان شهرت داشت، رهبری حرکت اخیر را در دست گرفت. وی حدود ۳۰ تن از آوارگان را مسلح کرد و به قصد رهایی دادن مراد پنجم و بازگرداندن تاج و تخت وی و در پی آن لغو قرارداد سان استفانو، به قصر چراغان حمله برد. اما نگاهبانان قصر بیشتر مهاجمان را به قتل رساندند و نقشه وی را خنثی کردند (۲۰ مه ۱۲۹۵ هـ. ق. ۱۸۷۸ م). علی سوواوی محاکمه و حلقه آویز شد و تنها پیامد این اقدام را تسخیر شدن عزم سلطان در ایجاد حکومتی مطلقه بود تا از بروز حوادثی مشابه در آینده جلوگیری شود. همدستی مشاور و دستیار اصلی سلطان، اینگلیز سعید پاشا، نیز در این توطئه افشا و در نتیجه از کار برکنار شد. به جای وی قهرمان نبرد پلونا، غازی عثمان پاشا، منصوب شد؛ غازی عثمان همین که از زندان روسها رهایی یافت به وطن بازگشت و طی سالهای باقیمانده سلطنت عبدالحمید یکی از محافظه کاران بانفوذ در قصر بود.

تحرکات دیپلماتیک

ایگناتیف با انعقاد قرارداد سان استفانو حمله خود را آغاز کرده بود، بدین امید که بریتانیا و اتریش را در برابر عمل انجام شده ای قرار دهد که تغییر آن به هیچ روی ممکن نباشد. اما وی توان واکنش بعدی اروپا را ارزیابی نکرده بود؛ واکنشی که نه فقط از سوی دیزرائیلی و امپراتور بلکه از سوی آلمان - که صدراعظم آن، بیسمارک، در این زمان احساس می کرد بایستی از وقوع جنگ میان متحدان روسی و اتریشی به هر روی جلوگیری کند - ابراز شد. تزار همچنین دریافت که بروز چنین جنگی غیرقابل اجتناب خواهد بود، مگر این که وی با تشکیل کنفرانسی به مقصود تجدیدنظر در دستاوردهای معاهده سان استفانو موافقت کند؛ بنابراین، تزار با پیشنهاد بیسمارک مبنی بر برپایی چنین کنفرانسی در برلین موافقت کرد. اما وی فکر نمی کرد که متحدان قبلی اش هم صدا با بریتانیا خواستار تجدیدنظر در همه مفاد معاهده شوند؛ اما پس از آن که چنین وضعی پیش آمد، برای اجتناب از وقوع جنگ بناچار با درخواست آنان موافقت کرد. اتریش تقاضا کرد که وسعت کشور جدید بلغارستان کاهش یابد تا از این طریق از اقتدار روسها در اروپای شرقی کاسته شود و دیگر این که روسیه الحاق نووی بازار و همچنین بوسنی و هرزه گوین به اتریش را بپذیرد. همین که روسیه با این درخواستها موافقت کرد، امپراتور اتریش دیگر همچون گذشته به حمایت از درخواستهای بریتانیا مبنی بر تجدیدنظر کلی در مفاد معاهده علاقه ای نشان نداد. این مسأله بریتانیا را به نوبه خود واداشت که با میانجیگری بیسمارک خود مستقیماً با روسها وارد مذاکره شود و قرارداد مصالحه ای را بپذیرد. براساس آن بلغارستان جدید به منطقه شمال کوههای بالکان محدود می شد؛ بقیه مناطق بلغارستان به صورت ولایتی مستقل به نام رومیلیای شرقی بازگردانده می شد و اصلاحاتی فوری در آن انجام می گرفت. همچنین قرار شد که بیشتر نواحی آناتولی شرقی در ازای موافقت امپراتوری عثمانی با سایر مفاد قرارداد سان استفانو به بابعالی بازگردانده می شد، اما روسیه قارص، باتوم و بسارابیای جنوبی را برای خود حفظ می کرد. (۳۰ مه، ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م).

بنابراین اصول تجدیدنظر در معاهده سان استفانو پیش از برگزاری واقعی کنگره برلین تدوین شد. اما بریتانیا از این امر خشنود نبود. در آناتولی شرقی، روسها هنوز در موقعیتی بودند که می توانستند در مرحله بعدی به سوی دریای مدیترانه یا خلیج فارس پیشروی کنند یا این که قیامهای ارمنیان را دامن زنند. برای این که یکپارچگی سایر مستملکات عثمانی در آناتولی تضمین شود، دیزرائیلی پیشنهاد داد که قبرس به اشغال بریتانیا در آید چنان که نیروهای نظامی این کشور بتوانند به محض اعلان خطر در برابر هر گونه بحرانی واکنش نشان دهند. سلطان از این پیشنهاد به هیچ روی خشنود نبود، اما در برابر تهدید بریتانیا مبنی بر رها کردن قرارداد سان استفانو به همان صورتی که بود، راه دیگری نداشت بجز این که به امضای قرارداد قبرس

(۴ ژوئن ۱۲۹۵ ه.ق/ ۱۸۷۸ م) تن دردهد؛ قراردادی که براساس آن بریتانیا می‌توانست به نام سلطان جزیره قبرس را اشغال کند و اداره امور آن را در دست گیرد. قرار شد که همه درآمدهای مازاد بر هزینه‌ها به صورت خراج به خزانه پرداخت شود و عثمانیها اداره نهادهای قضایی، مذهبی و آموزشی را همچنان در اختیار داشته باشند. بریتانیا در مقابل متعهد شد که از هیچ گونه کمکی به منظور دفاع از آناتولی شرقی در صورت حمله روسها دریغ نورد^{۱۳}. بدینسان زمینه‌های پیروزی نهایی دیزرائیلی در برلین فراهم آمد.

کنگره برلین

برغم همه مقدماتی که فراهم شده بود، پس از برگزاری جلسه دستیابی به یک قرارداد مورد توافق دشوار می‌نمود. لشکریان روسی تضعیف و خزانه تهی شده بود، اما روسیه هنوز با همه توان می‌کوشید حتی الامکان از تحقق قراردادهایی که قبلاً امضاء کرده بود، جلوگیری کند. گروههای ذینفعی که مستقیماً در کنگره نماینده‌ای نداشتند مشکلاتی ایجاد کردند؛ برخی از این گروهها عبارت بودند از مسیحیان بوسنی و هرزه گوین، مسیحیان بلغاری، مسلمانان بلغار که شدیداً در برابر فکر سلطه مسیحیان بر آنان مقاومت می‌کردند و ارمنیانی که باور کرده بودند می‌توانند قدرتهای خارجی را وادارند که با تحت فشار قراردادن عثمانیها نمایندگان امپراتوری عثمانی در کنگره وزیر امور عام المنفعه، قره تودوری پاشا و همچنین سفیر این کشور در برلین، سعدالله پاشا بودند. قدرتهای شرکت کننده در کنگره با اصل قراردادن تمایلات کشورهای خود و عدم توجه زیاد به درخواستهای کشورهای که زمینهایشان تحت نفوذ و سلطه دیگران قرار گرفته بود، کارها را آسان کردند.

کنگره برلین در ۱۳ جولای سال ۱۲۹۵ ه.ق/ ۱۸۷۸ م خاتمه یافت. رؤیای تشکیل بلغارستان بزرگ آن گونه که روسیه در قرارداد سان استفانو در سر می‌پروراند نقش بر آب شد و بلغارستان بزرگ به سه بخش تقسیم شد. بلغارستان خودمختار تنها از دانوب تا کوههای بالکان امتداد می‌یافت و تحت اقتدار عثمانی باقی می‌ماند. لشکری مسیحی در این منطقه مستقر می‌شد و حکومت و امیری مسیحی زمام امور را در دست می‌گرفت، اما این حکومت می‌بایست خراجی سالانه به سلطان می‌پرداخت. قرار شد که امیر بلغار از میان خاندانهای بزرگ اروپا انتخاب شود و سپس این انتخاب به تأیید قدرتهای اروپایی و سرانجام به تصویب سلطان برسد. تشکیلات حکومت جدید می‌بایست تحت نظارت کارگزاران نماینده روسیه، بابعالی و سایر قدرتهای امضاء کننده کنگره برلین قرار می‌گرفت، اما این کارگزاران حق نداشتند بیش از نه ماه در بلغارستان اقامت گزینند. سایر نواحی بلغارستان بزرگ به دوبخش تقسیم می‌شد. ناحیه جنوب کوههای بالکان به نام ولایت روملیای شرقی تحت حکومت سلطان باقی ماند؛ در این

منطقه نظارت مستقیم عثمانی قرار داده شد، البته بدین شرط که عثمانیها متعهد شوند در این منطقه اصلاحاتی انجام دهند. اگرچه جمعیت عمده‌ای از مردم روملیای شرقی مسلمان بودند؛ به انتخاب بابعالی و با تأیید قدرتهای بزرگ حکمرانی مسیحی زمام امور این منطقه را در دست می‌گرفت. امیر روملیا نیرویی نظامی از مسیحیان بومی در اختیار داشت، اما برای حفظ نظم داخلی و دفاع از این ولایت در برابر هرگونه حمله خارجی، وی می‌توانست از سربازان عثمانی مستقر در پادگانها تقاضای کمک کند. شمار لشکریان روسیه در بلغارستان و روملیای شرقی از ۵۵۰۰۰ تن فراتر نمی‌رفت و بیشتر از نه ماه نمی‌توانستند در این ولایت اقامت کنند. کورت تحت حکومت عثمانیها باقی ماند و قرار شد که اصلاحات سال ۱۲۸۵ هـ. ق/ ۱۸۶۸ م به طور کامل انجام شود. در صورت بروز هرگونه اختلاف مرزی میان عثمانی و یونان، قدرتهای خارجی می‌توانستند میانجی شوند. بوسنی و هرزه گوین اگرچه تحت حکومت عثمانی قرار داشت، به اشغال سربازان اتریشی درمی‌آمد و کارمندان غیرنظامی اتریشی براساس مقرراتی که بعداً در مذاکرات میان دو کشور تدوین می‌شد، برای مدتی نامعین اداره امور این منطقه را در دست می‌گرفتند. استقلال مونته‌نگرو به رسمیت شناخته می‌شد، اما امیر این منطقه متعهد می‌شد که با اتباع همه مذاهب به طور یکسان رفتار شود. مقرر شد که صربستان نیز استقلال یابد و قلمرو آن به سوی جنوب تا حدود نیش و به سمت مشرق تا پیروت امتداد یافت؛ هر دوی این نواحی یعنی صربستان و مونته‌نگرو بناچار متعهد شدند که در ازای برخورداری از استقلال بخشی از دیون عثمانی را بپردازند. رومانی مستقل می‌شد و بخشهایی از بساریا را که در سال ۱۲۷۳ هـ. ق/ ۱۸۵۶ م در پاریس در اختیار گرفته بود به روسیه واگذار می‌کرد و در ازای آن جزایر مستقر در دلتای دانوب و همچنین دوبروجا را در اختیار می‌گرفت. رومانی همچنین می‌بایست با تخریب استحکامات واقع در امتداد دروازه‌های آهنین دانوب [۵] موافقت می‌کرد و اجازه می‌داد که ارتباط آزاد در تمامی طول رودخانه برقرار شود و در عین حال از ورود رزمناوهای جنگی جلوگیری می‌کرد.

در شرق امپراتوری، عثمانیها مجبور شدند که قارص، اردهان و باتوم را به روسیه واگذارند. باتوم به صورت بندری آزاد در آمد و تزار وعده داد که در آن استحکاماتی بنا نکند. دره الشکیرت و دغو بایزید که از دستاوردهای سان‌استفانو بود به عثمانیها بازگردانده شد. بابعالی وعده داد که در نواحی ارمنی نشین اصلاحاتی را آغاز و آزادی کامل عرفی و مذهبی را در امپراتوری برقرار کند. مقرر شد که مفاد قراردادهای ۱۲۷۳ هـ. ق/ ۱۸۵۶ م و ۱۲۸۸

ه.ق/۱۸۷۱ م درباره دریای سیاه و تنگه‌ها به قوت خود باقی بماند. حکومت عثمانی هنوز هم مجبور بود که به روسیه غرامت جنگی بپردازد؛ میزان این غرامت در این زمان ۸۰۲/۵ میلیون فرانک ارزیابی شد که می‌بایست سالانه به میزان ۳۵٪ میلیون غروش پرداخت می‌شد و علاوه بر این حکومت عثمانی موافقت کرد در صورتی که این کشور نتواند پرداختهای خود را تکمیل کند، تقاضاهای ارضی دیگر روسیه را بپذیرد.

کوتاه سخن این که امپراتوری عثمانی ناچار شد که دوپنجم از کل قلمرو عثمانی و یک پنجم از جمعیت خود را که حدود ۵/۵ میلیون نفر می‌شدند و به طور تقریبی نیمی از آنان مسلمانان بودند، به روسها تسلیم دارد. امپراتوری عثمانی درآمدهای کلانی را نیز از دست داد، اگرچه بخشی از این خسارات از محل خراجی که دیگر حکومت‌های دست‌نشانده می‌پرداختند و نیز از محل درآمدهای ناشی از توافق کشورهای جدیداً استقلال یافته مبنی بر پرداخت سهمی از قرضه عمومی دولت، تأمین می‌شد. تا آنجا که به بریتانیا مربوط می‌شد، تهدید روسها کاهش یافته بود؛ اما برای عثمانیها، کنگره برلین شکستی دهشتناک تلقی می‌شد؛ شکستی که در نتیجه آن حکومت عثمانی سرزمینها، مردم و ثروتهایی را از دست داد و وضع را برای آنانی که در این سرزمینها باقی مانده بودند، دشوار کرد.

مشکلات خارجی و داخلی ۱۳۲۶-۱۲۹۵ ه.ق/۱۹۰۸-۱۸۷۸ م

طی سالهای پس از معاهده برلین، زمانی که اروپا محتاطانه در پی ایجاد موازنه جدید قوا در منطقه بود، سلسله مداخلات خارجی در امور داخلی عثمانی به بهانه کمک به اقلیت اتباع سلطان، آغاز شد.

حکومت اتریش در بوسنی - هرزه گوین

یکی از مشکلات نسبتاً کوچکی که در حکومت عثمانی می‌بایست درباره آن چاره‌ای می‌اندیشید مسأله بوسنی - هرزه گوین بود که بلافاصله پس از کنگره برلین به تصرف اتریش درآمد. جمعیت مسلمان این ولایات که لاقلاً نیمی از ساکنان آنها را شامل می‌شد با قراردادی که آنان را تحت نظارت مسیحیان قرار می‌داد مخالف بودند و در برابر سربازان اشغالگر بشدت مقاومت می‌کردند و این امر سبب شد که اتریش در ولایت جدید خود حکومتی نظامی ایجاد کند. اگرچه عبدالحمید به دلیل وجود سنتهای دیربای اسلامی در ولایت بوسنی - هرزه گوین نسبت به این مسأله احساسات تندی نشان می‌داد، اما از آنجا که روابط مستحکمی با مردم این ولایت نداشت، در عمل کار چندانی نمی‌توانست انجام دهد. بنابراین، در ۲۱ آوریل سال ۱۲۹۷ ه.ق/۱۸۷۹ م، وی با حکومت اتریش بر این ولایات برای مدت زمانی نامعین موافقت

کرد و تنها تصریح کرد که درآمدهای محلی در خود منطقه مصرف شود؛ به مسلمانان اجازه داده شود که مراسم دینی خود را آزادانه به جای آورند؛ نام سلطان به عنوان خلیفه مسلمانان همچنان در خطبه های نماز جمعه خوانده شود؛ افراد بومی در اداره امور محلی به خدمت گرفته شوند و به آن دسته از مسلمانانی که می خواهند سرزمین خود را ترک کنند اجازه مهاجرت داده شود.

اشغال تونس توسط قوای فرانسه

باید گفت که اشغال قلمروهای دورتر سلطان به دست نیروهای اروپایی الگویی بسیار فراگیر شد. عثمانیها هرگز به طور کامل بر تونس مسلط نشده بودند. در قرن شانزدهم، تونس را ارتش و سپاه دریایی محلی که قدرت آنان عمده بر دزدی دریایی و تجارت برده مبتنی بود، تحت نظارت داشتند. پس از آن که این نیروها در اوایل قرن شانزدهم درهم کوبیده شدند، تونس تحت نفوذ سرمایه داران و سوداگران اروپایی و در پی آن تحت سیطره حکومتهای آنان قرار گرفت که آن سرزمین را از دیدگاه جغرافیای سیاسی کلید تحقق رؤیاهای بلند پروازیهای خود در دریای مدیترانه و شمال آفریقا می دانستند. نخستین کشور اروپایی که به این منطقه راه یافت فرانسه بود که در پی اشغال تونس به سال ۱۲۴۶ هـ. ق/ ۱۸۳۰ م سازمانهای مالی خود را در آن سرزمین ایجاد کرد؛ این سازمانها به بیگها پول وام می دادند و در نخستین گام خود به سوی ایجاد امپراتوری آفریقایی سرمایه گذاریهای گسترده ای را آغاز کردند. تا سال ۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۸۷۰ م فرانسه تنها کشور اروپایی صاحب نفوذ در تونس بود، اما در این زمان با تحقق یافتن وحدت ایتالیا سرمایه گذاری کشاورزی و صنعتی این کشور در تونس آغاز شد بدین امید که این سرزمین نخستین حلقه از یک امپراتوری تازه تأسیس در حوزة میانی مدیترانه باشد. بریتانیا همچنین تحرکات خود را آغاز کرد و در پی کسب موقعیتهایی به منظور دستیابی به مواد خام این منطقه و سرمایه گذاری در آن بود؛ علاوه بر این، بریتانیامی کوشید که از این طریق منافع خود را در آفریقای مرکزی حفظ کند. در این برهه، بیگهای محلی بیشتر از طریق قبول وامها و امتیازات دیگری که از کشورها و گروههای ذینفع خارجی مخالف یکدیگر دریافت می داشتند، امور خود را اداره می کردند؛ آنان تا آنجا که در توان داشتند این گروههای رقیب را بازیچه مطامع خود قرار می دادند، اما مآلاً خودشان نیز در دام مشکلات مالی لاینحل گرفتار آمدند.

پس از جنگ کریمه، مردان تنظیمات در کشاندن بیگهای تونسی به مدار قلمروهای اقدار عثمانی نسبتاً موفق بودند و توانستند موافقت آنان را در به کار بستن قوانین تنظیمات در این کشور و پرداخت مالیات و همچنین ارسال کشتیهایی جلب کنند؛ البته در ازای این کمکها، حکومت عثمانی برای بیگهای محلی، موقعیت و منزلتی بسیار شبیه موقعیت خدیوهای مصر قائل

شد. عامل اصلی نفوذ عثمانی در کشور تونس خیرالدین پاشا بود که طی سالیانی دراز این مقام را بر عهده داشت؛ وی در واقع یکی از بردگان مصطفی رشید پاشا بود که به یکی از بیگها فروخته شده بود و سپس در خدمت به ارباب خود و جانشینانش به مقامهای بالا ارتقاء یافته بود. خیرالدین پاشا نفوذ خود را به کار گرفت که خصومت میان گروههای ذینفع عثمانی و خارجی همچنان تداوم یابد و از این طریق دشمنی کنسولهای خارجی را نسبت به خود برانگیخت و به مخالفان سیاسی خود در دربار تونس امکان داد که زمینه عزل و تبعیدش را فراهم آورند. عزیمت خیرالدین پاشا از تونس و پس از آن ورود دوباره وی به دستگاه عبدالحمید به تضعیف هرچه سریعتر روابط تونس و باعالی انجامید.

مدتی بعد، همچنان که در قاهره و استانبول اتفاق افتاد مشکلات مالی بیگها و دیون خارجی آنها به مداخله اروپائیان انجامید. در سال ۱۲۸۶ هـ. ق/ ۱۸۶۹ م کمیسیون بین المللی به نام کمیسیون دیون تشکیل شد و درآمدهای عمده تونس را تحت نظارت گرفت تا از این طریق دیون تونس را تثبیت و زمینه بازپرداخت منظم آن را فراهم کند. تحت نظارت این کمیسیون، خارجیان بر بیشتر بخشهای خدماتی عمومی و موادخام کشور نظارت یافته و بردشواریهای مالی ولایت افزودند. تونس همچنین در تحرکات دیپلماتیک اروپایی پس از قرارداد برلین وارد شد. ایتالیا از این که قدرتهای بزرگ نتوانسته بودند به زعم این کشور غرامت کافی پردازند، ناخشنود بود و از این که بریتانیا در ازای موافقت فرانسه با قرارداد قبرس واگذاری تونس به این کشور را مطرح کرده بود، بر سرخشم آمده بود. در این زمان، فرانسه آشکارا تمایلی نداشت که در مستعمره ای جدید درگیر ماجراجوییهای شود؛ اما از سوی دیگر نمی خواست که در اثر غفلت این کشور، قلمروی که به آنها واگذار شده است در اختیار ایتالیاییها قرار گیرد. از این روی، فرانسه به بهانه حمله مرزی تونس به الجزایر به این سرزمین حمله کرد و همه کشور را به تصرف خود در آورد و بیگ محلی را واداشت که تحت حمایتی فرانسه را بپذیرد. (۱۲ مه ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م). عثمانیها در این مورد به همه قدرتهایی که در معاهده برلین یکپارچگی عثمانی را تضمین کرده بودند، شکایت بردند و قراردادی را که با بیگ محلی تونس منعقد شده بود، بی اعتبار دانستند. اما هیچ کشوری در مقام پاسخگویی برنیامد و عثمانیها بناچار در مقابل عملی انجام شده، به وضع موجود تن در دادند.

اشغال مصر به دست قوای بریتانیا

مشکلات مالی مصر و رقابتهای سیاسی قدرتهای این کشور را گرفتار وضعی شبیه تونس باهمان پیامدها کرد. سعید و اسماعیل با اعطای صدها امتیاز به سرمایه داران خارجی در واقع آنان را بر اقتصاد کشور حاکم کرده بودند. هزینه های خود آنان حکومت را بدهکار وام

دهندگان خارجی کرده بود. سعید و اسماعیل مجبور بودند که به منظور تأمین پول مورد نیاز برای تداوم فعالیتهای خود به تنزیلهای سنگین و نرخهای گراف سود تن در دهند، چنان که تا سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م دوسوم از بودجه کل کشور تنها به پرداخت سود وامها اختصاص داشت. این وضع مآلاً به تشکیل صندوق وام عمومی [۶] انجامید (مه ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م) و ناظران خارجی از محل عوارض گمرکی، مالیاتهای مربوط به خطوط راه آهن، تباکو و سایر مالیاتهای غیرمستقیم به تحصیل درآمدهای دولتی و پرداخت دیون خارجی پرداختند. در سال ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م، اسماعیل ناچار شد که دولت جدید مصر را به ریاست یکی از ملی گرایان ارمنی به نام نویاریاشا بپذیرد؛ در این دولت کارشناسی انگلیسی وزارت امور مالی و فردی فرانسوی وزارت امور عام المنفعه را برعهده داشت. زمانی که اسماعیل کوشید که به جای این کابینه، کابینه ای روی کار آورد که بیشتر اعضای آن از عناصر ملی باشند، بریتانیا و فرانسه وی را واداشتند که به نفع پسر بی کفایت خود توفیق پاشا از سلطنت کناره گیری کند (۲۶ جولای ۱۲۹۶ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م). توفیق پاشا قانون تصفیه بدهیها را پذیرفت؛ قانونی که به موجب آن پرداخت بدهیها از سایر تعهدات خزانه مصر تفکیک می شد و در نتیجه همه درآمدهای کشور به پرداخت بدهیها اختصاص می یافت. حاصل این که وضع مالی کشور دست کم تثبیت شد، اما به بهای این که تمامی منابع مالی مصر تحت نظارت مستقیم خارجی و در خدمت منافع آن قرار گرفت.

اگرچه ممکن است مداخله خارجی در امور مصر با قوانین مالی بین المللی آن زمانی قابل توجیه بوده باشد، این اقدام واکنش شدید ملی گرایانه را در میان مصریان بومی دامن زد. آنان رفته رفته سیاستهای اقتصادی کشور را محکوم کردند؛ این سیاستها اشرافیت زمیندار ترک - چرکسی و بانکداران و بازرگانان خارجی را که اقتصاد شهری را تحت نظارت گرفته بودند، بر توده های مردم حاکم کرده بود. سلطه فرزندان طبقه اشراف و گروه کوچکی از افسران تحصیل کرده غربی، ارتش را بر سرخشم می آورد، چرا که این افراد علیه کسانی که می کوشیدند از رده های پایتتر ارتش به مقامهای بالا ارتقاء یابند، تبعیضاتی قائل می شدند. این امر در ماه سپتامبر سال ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م موجب بروز شورش گروهی از نظامیان به رهبری احمد عربی پاشا شد؛ وی یکی از چندتن افرادی بود که توانسته بود به گروه افسران راه یابد. سربازان حکومت را در دست گرفتند و درصد برآمدند که به سلطه خارجیان خاتمه دهند. آنان برای مقابله با هرگونه مداخله احتمالی خارجی، نیروهایی را به اسکندریه اعزام داشتند. موقعیت

بریتانیا بنا بر معاهده قبرس که این کشور را در مقام حامی امپراتوری عثمانی قرار می داد؛ بسیار دشوار شده بود. در حالی که افرادی از درون ارتش و هیأت دولت خواستار مداخله بریتانیا در مصر بودند، نخست وزیر گلاستون سیاستی را تدوین کرد که از هر گونه مداخله در امور مصر اجتناب می شد مگر در معیت لشکر عثمانی و به دعوت سلطان. از سوی دیگر فرانسه نه فقط به منظور حمایت از وام دهندگان خود و گسترش امپراتوری افریقایی اش، بلکه همچنین به قصد برهم زدن روابط جدید بریتانیا با باعالی، خواستار مداخله در مصر بود. عبدالحمید خدیو و عربی را تشویق کرد که نظام نظارت خارجی را احیاء کنند؛ نظامی که بسیار شبیه نظام استانبول بود. در این برهه که مسأله دخالت مستقیم مطرح شده بود، گلاستون برای این که بریتانیا از سایر کشورها عقب نماند در پی تشکیل کنفرانس جدیدی از سفیران در استانبول برآمد (ژوئن ۱۲۹۹ ه.ق/۱۸۸۱ م). وزیر اعظم سعید پاشا و کابینه عثمانی می خواستند که به این کنفرانس ملحق شوند، اما عبدالحمید موافقت نمی کرد چرا که وی احساس می کرد تنها دستاورد این کنفرانس آن خواهد بود که به مداخله خارجی وجهه ای قانونی خواهد بخشید. نظری سرانجام غالب شد و سفیران با این مسأله موافقت کردند که عثمانیها خود به تنهایی برای حل مشکلات بکوشند و هیچ گونه مداخله خارجی یک طرفه ای نبایستی صورت گیرد «مگر در مواردی پیش بینی نشده».

عبدالحمید به فوریت راه حل پیشنهادی کنفرانس را مدنظر قرارداد، وی عربی و چند تن از همراهانش را به استانبول دعوت کرد و درویش پاشا را به منظور انجام مذاکرات و انعقاد قرارداد مصالحه ای با خدیو به مصر اعزام داشت. اما در همان زمانی که مذاکرات انجام می شد، ورود کشتیهای خارجی به حریم بندر اسکندریه برخی از ساکنان این منطقه را برانگیخت که چند تن از خارجیان را در خیابانها مورد هجوم قرار دهند و به قتل برسانند. این حادثه و تداوم استقرار استحکامات در بندر اسکندریه، فرمانده کشتیهای بریتانیایی آدمیرال سیمور را واداشت که ضمن هشدار به حکومت عثمانی از آنان بخواهند که نظم را عاده و به احداث استحکامات در این بندر خاتمه دهند. این درخواست بریتانیا نادیده گرفته شد و در نتیجه وی شهر بی دفاع اسکندریه را بمباران کرد (۱۳ جولای ۱۳۰۰ ه.ق/۱۸۸۲ م)، با وجود این در آخرین لحظات اسکادران فرانسوی به بهانه این که اقدام به دفاع از شهر بدون تصویب و موافقت مجلس مبعوثان عملی نیست، از پشتیبانی از نیروهای عثمانی سر باز زد.

پس از بمباران اسکندریه، ناگهان مذاکرات خاتمه یافت. ملی گرایان مصری در این زمان مورد حمایت بیشتر طبقات مردم بودند. کابینه بریتانیا بر سر این که چه باید کرد دستخوش تفرقه شد. باعالی همراه با سفیران کشورهای خارجی در استانبول تصمیم گرفتند که سلطان ۴۰۰۰ تن از سربازان خود را برای حل این مشکل به اسکندریه اعزام دارد. اما عبدالحمید از قبول این

درخواست سر باز زد، بدین بهانه که چنین نیرویی کوچکتر و ضعیفتر از آن خواهد بود که عرابی را به انجام کاری وادارد. وی ترجیح می داد که درباره مشکلات مالی مصر مذاکره ای انجام شود چنان که نظارت خارجی برچیده و به جای آن نظارت عثمانی حاکم شود و علاوه بر این ملی گرایان مصر بتوانند مسؤولیت اجرای اصلاحات مورد نظر سلطان در ولایت اسکندریه را برعهده گیرند^{۲۴}.

زمانی که کارگزاران عبدالحمید برای بار دوم به قاهره اعزام شدند، در بریتانیا طرفداران مداخله آن کشور در مصر، تحت رهبری جوزف چمبرلین که در آن موقع ریاست هیأت بازرگانی را برعهده داشت، رفته رفته غالب شدند؛ آنان خواستار اشغال مصر و سرکوب ملی گرایان بودند تا از این طریق منافع وام دهندگان بریتانیایی را حفظ کنند و همچنین پنبه بیشتر و ارزانتری برای زادگاه چمبرلین یعنی منچستر فراهم شود. فرانسه با هر گونه اشغالگری مخالف بود چرا که اعتقاد داشت این اقدام بریتانیا را بسادگی به ساحل شرقی مدیترانه خواهد رساند و سلطه اقتصادی و فرهنگی فرانسه در این منطقه خاتمه خواهد یافت. اما با توجه به این که گلاستون آماده عقب نشینی بود، طرفداران مداخله غالب آمدند. بریتانیا پس از پیاده کردن نیرو در اسکندریه در تل الکبیر با مصریان درگیر شد و در آنجا به پیروزی بسیار مهمی دست یافت. (۱۳ سپتامبر ۱۳۰۰ هـ. ق/ ۱۸۸۲ م) و چهار روز بعد قاهره به اشغال آنان در آمد؛ بدین سان سلطه بریتانیا بر مصر که بعدها به شکلهای گوناگون به مدت ۷۰ سال ادامه یافت، آغاز شد. عثمانیها نسبت به این لشکرکشی اعتراض کردند اما قدرت آن رانداشتند که وضع را دگرگون کنند و زمانی که بریتانیا تصریح کرد که موقتاً به مصر آمده است تا مشکلات اضطراری این کشور را حل کند، سلطان پذیرفت و قراردادی را با بریتانیا امضاء کرد (۲۴ اکتبر ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م) که بنا بر آن سیادت وی پرداخت منظم خراج مصر به عثمانی همچنان به قوت خود باقی ماند. حکومت عثمانی و بریتانیا می بایست کارگزاران عالی رتبه خود را در کشور حفظ می کردند تا درباره سیاستهای داخلی کشور خدیو را راهنمایی و در برقراری صلح در سودان وی را یاری کنند^{۲۵}.

بریتانیا سلطه خود را بر مصر تحکیم کرد و نوعی حکومت مشترک تحت فرمان کارگزار عالی رتبه خود و فرماندار کل به نام اولین بیرینگ (لرد کرومر) [۷] (۱۳۲۵-۱۳۰۱ هـ. ق/ ۱۸۸۳-۱۹۰۷ م) ایجاد کرد؛ وی مشاوران بریتانیایی را در کنار کارگزاران مصری قرارداد و اقتصاد و تأسیسات صنعتی کشور را نوسازی کرد، درحالی که از گسترش آن نوع

تعلیم و تربیتی که احتمالاً به مصریها امکان دهد که جای اربابان بریتانیایی را در کشور پر کنند، غفلت و ورزشند. بریتانیا در این زمان وضع دشواری داشت و ناگزیر بود درباره مشکلات مالی کشور چاره ای بیندیشد. مداخله بعدی بریتانیا در سرکوب ملی گرایان سودان تحت رهبری مهدی (۱۳۰۳-۱۳۰۲ ه.ق/۱۸۸۵-۱۸۸۴ م) وضع مالی مصر را بازهم وخیمتر کرد و به ایجاد نظام نظارتی بین المللی جدیدی انجامید که مشارکت فرانسه را میسر ساخت و موقعیت مسلط بریتانیا را تعدیل کرد.

در سال ۱۳۰۳ ه.ق/۱۸۸۵ م، بریتانیا سرهنگری دروموندولف [۸] را به استانبول اعزام داشت تا زمینه را برای خروج بریتانیا از مصر و احیای نظارت مستقیم عثمانی بر این قلمرو فراهم آورد. اگرچه عبدالحمید از دیرباز برای بیرون راندن بریتانیائها از مصر تلاش کرده بود، در این برهه در وضعی نبود که بتواند فشار مالی و نظامی مصر را پس از خروج نیروهای بریتانیا تحمل کند. بریتانیا اگرچه عبدالحمید انعقاد قراردادی را با بریتانیا مورد توجه قرار داد که بنا بر آن بریتانیا طی سه سال خاک مصر را ترک کند و در ضمن این حق را داشته باشد که در صورت بروز آشوبهای داخلی یا تهدید خارجی نیرو گسیل دارد، مآلاً به این نتیجه رسید که این اقدام تنها به بریتانیا امکان خواهد داد که نفوذ خود را در استانبول گسترش دهد و از این روی با آن موافقت نکرد^{۲۶}. بدینسان نیروهای بریتانیا در مصر باقی ماندند. عبدالحمید نمی توانست ولایت دست نشاندۀ خود را تحت نظارت گیرد، اما از طریق نماینده عالی رتبه خود در مصر به نام احمد مختار پاشا و خاندان حاکم در آن، تماس با رهبران سیاسی و فکری این ولایت را حفظ کرد. اشراف مصر نیز با «سرزمین مادری» روابط بسیار نزدیکی ایجاد کردند؛ آنان فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به استانبول اعزام می داشتند و در امتداد بوسفور برای خود ویلاهای تابستانی بنا و با افراد طبقات بالای عثمانی روابط خویشاوندی برقرار می کردند. دامنه این روابط چندان گسترش یافت که نفوذ عثمانیها را در مصر بسیار بیش از آنچه که در ظاهر برای بریتانیا محسوس بود، افزایش داد؛ بریتانیائها در پی سالها اعمال نظارت سیاسی و نظامی تنها در سطح زندگی مصریان نفوذ کرده بودند.

بالکان به مثابه انبار باروت

معاهده برلین از هر جهت به اقتدار امپراتوری عثمانی در مقام یکی از قدرتهای مهم اروپایی خاتمه داد و در حوزه بالکان با تلاقی از کشورهای کوچک به وجود آورد که دشمنی میان آنها

منطقه را به انبار باروتی بدل کرد و قدرتهای بزرگ را به رویاروییهای کشانید که به جنگ جهانی اول انجامید. یونان، بلغارستان، رومانی، صربستان و مونته نگرو در این زمان استقلال یافته بودند یا این که از خودمختاری چندان گسترده‌ای برخوردار شده بودند که در همه امور مربوط به خود استقلال داشتند و تنها از نظر اسمی مستقل نبودند؛ بوسنی و هرزه گوین به اشغال اتریش در آمده بود؛ اشغالی که تنها از نظر عثمانیها موقت تلقی می شد. تنها قلمروی که در اروپا برای سلطان باقی مانده بود، نواری از سرزمینهای جنوب کوههای بالکان بود که از دریای سیاه تا دریای آدریاتیک ادامه می یافت و مقدونیه، تراکیه، تسالی و آلبانی را - که در ولایات ادرنه، سالونیک، کوسوو، یانینا، مناستر و اشکودار سازمان یافتند - دربر می گرفت؛ این ولایات در مقایسه با امپراتوری مقتدر اروپایی که زمانی تا دروازه‌های وین گسترش داشت، بسیار ناچیز می نمود. میلیونها تن از آوارگان مسلمان همه چیز خود را در جنگ با همسایگان مسیحی پیروز از دست داده بودند و در این زمان راه به سوی موطنی می پیمودند که هرگز آن را ندیده بودند. اما کسب خودمختاری یا استقلال کشورهای نوظهور بالکان را بندرت راضی می کرد. هریک از این کشورها به زودی خواستار قلمرو بیشتری شدند و ملی گرایان و تمایلات توسعه طلبانه بشدت در آنها تقویت شد؛ این کشورها سرزمینهایی را که مردمشان طی ادوار مختلف تاریخ تحت سلطه گرفته بودند، طلب می کردند صرفنظر از این حقیقت که مردمان دیگری نیز چنین ادعاهایی را مطرح می کردند و در نواحی مورد ادعا در آن زمان مردمان گوناگونی سکونت داشتند. نتیجه این که سرزمینهای به جا مانده امپراتوری عثمانی در اروپا همواره مورد تاخت و تاز بودند و روستاهای بی دفاع مسلمانان قلع و قلم می شدند و گاه چگونگی تقسیم غنائیم کشورهای بالکان را به رویارویی آشکار می کشاند.

هریک از کشورهای حوزه بالکان در مذاکرات برلین مسأله‌ای برای عنوان کردن داشتند. یونان در تسالی و اپیروس قلمروهای جدیدی کسب کرده بودند، اما تعیین خطوط مرزی جدید به انجام مذاکراتی با باعالی موکول شده بود که با واگذاری قلمروهایی که شمار زیادی از ساکنان آنها مسلمان بودند، مخالفت می کرد. در ژوئیه سال ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م، قدرتهای بزرگ عثمانیها را تحت فشار قرار دادند که بیشتر نواحی تسالی و ناحیه آرتا در اپیروس را تسلیم دارند، اما یونان ظاهراً ناخشنود بود و کرت و جزایر اژه، استانبول و بیشتر آناتولی را طلب می کرد، کوتاه سخن این که یونان در پی تحقق مگالوآیدیای [۹] یا «آرمان بزرگ» یعنی سلطه دوباره بر همه قلمروهایی بود که زمانی تحت نظارت امپراتوری بیزانس قرار داشت. معاهده

اصلی سان استفانو سنجاق نووی بازار را میان صربستان و مونته نگرو تقسیم و صربستان را به دریای آدریاتیک مربوط کرده بود. اما عثمانیها بنا بر مفاد معاهده برلین دوباره بر این ناحیه سلطه یافته بودند و از این روی نه تنها به اقتصاد صربستان لطمه زده بودند، بلکه دستیابی مستقیم آنان به اسلاوهای جنوبی در مونته نگرو را نیز غیرممکن کرده بودند. رومانیاییها که به نوبه خود از خیانت روسها در هر دو معاهده سان استفانو و برلین به خشم آمده بودند، آنان را واداشتند که بسارایا را تسلیم کنند - ناحیه اصلی تولید غله که بر مصبهای دانوب نیز سلطه داشت - و به جای آن ناحیه بسیار فقیرتر دوبروجا را بپذیرند که جمعیت آن همگی تاتارهایی بودند که در قالب یک ملیت برآستی رومانیائی نمی گنجیدند. مآلاً، کشور جدید و کوچک بلغارستان بود که میان دانوب و کوههای بالکان محصور بود و تنها به دریای سیاه دستیابی داشت. بلغارستان مقدونیه و رومیلیای شرقی و همچنین امکان دستیابی به دریای اژه را که از دستاوردهای سان استفانو بود، از دست داده بود. این کشور بر سر این که کدام کشور بایستی بر مقدونیه حکومت کند، گونه ای احساس انتقامجویی نه فقط علیه عثمانیها، بلکه علیه صربها و یونانیان را دامن می زد.

اگرچه تزار معاهده برلین را پذیرفته بود، از آنجا که آگاه بود که روسیه بدون جنگ امتیاز بیشتری کسب نخواهد کرد، بیش از هر کشور دیگر از انعقاد این معاهده ناخشنود بود. بیسمارک به جای اتحاد سه امپراتوری، با اتریش متحد شد (۱۲۹۷ ه. ق. / ۱۸۷۹ م) و روسیه را در انزوای دیپلماتیک قرارداد. کشورهای متحد موافقت کردند که در قلمرو امپراتوری عثمانی هیچ جرح و تعدیل دیگر نمی توانست قلمرو بیشتری را به سرزمین خود ملحق کند. روسیه قرارداد تنگه ها را که به موجب آن روسیه از اعزام رزمناوهایش به دریای مدیترانه منع می شد، پذیرفت. آلمان و روسیه موافقت کردند که اتریش در صورت تمایل هر گاه که اراده کند، بتواند بوسنی - هرزه گوین را یکجا به کشور خود منضم کند؛ علاوه بر این همه اعضای اتحاد سه گانه موافقت کردند که بلغارستان رومیلیای شرقی را به سرزمینها خود منضم کند و بلغارستان کشوری نبود که در انجام این اقدام تعجیل نکند.

اتریش برغم اتحادش با روسیه، از معاهده برلین استفاده کرد که نفوذ خود را بر آن دسته از کشورهای بالکان که از سلطه روسها خارج شده بودند، گسترش دهد؛ از این روی اتریش با صربستان (۱۲۹۹ ه. ق. / ۱۸۸۱ م) و رومانی (۱۳۰۱ ه. ق. / ۱۸۸۳ م) معاهداتی منعقد کرد که بر اساس آن متعهد شد که در ازای برخورداری از امتیازات اقتصادی و سیاسی و تعهداتی، خاصه از سوی صربستان، مبنی بر عدم حمایت از شورشهای طرفداران وحدت قوم اسلاو با تحریک چنین آشوبهایی در داخل قلمروهای اتریش، از آنها حمایت کند. اتریش با گسترش فعالیتهای تجاری و اقتصادی خود در این مناطق، شبکه ای از خطوط راه آهن احداث کرد؛ اوج این فعالیتهای

افتتاح خط مستقیم میان استانبول و وین به سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م بود که اتریش را در میان کشورهای اروپایی در مقایسه با آنچه که اندک زمانی پیشتر پیش بنی می شد، موضعی بسیار مقتدرتر بخشید.

الحاق روملیای شرقی به بلغارستان

روسیه در واقع موقعیت خود را در بالکان منحصراً بر حمایت از بلغارستان بنا کرد و به رغم آن که نتوانسته بود همه قلمروهایی را که به موجب معاهده سان استفانو به بلغارها اختصاص داده شده بود حفظ کند، بازهم از آنان انتظار داشت که در ازای تلاشهای این کشور به منظور کسب استقلال، کمک به تشکیل کشوری جدید و تحکیم و تقویت آن با حضور مداوم ارتش روسیه، نسبت به این کشور احساس قدرشناسی داشته باشد. اما احساسات ملی گرایی بیش از هر جایی دیگر در بلغارها تجلی یافت. آنان نمی خواستند که عثمانیها بروند و روسها جایگزین آنان شوند و از سوی دیگر از تمایلات برتری جویانه کارگزاران تزار نیز متفر بودند. بنابراین به گونه ای شگفت آور طی مدتی کوتاه، احساس قدرشناسی نسبت به روسها به دشمنی و سوءظن بدل شد و سیاست روسها را در منطقه تضعیف کرد.

در سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م، نماینده روسیه در بلغارستان نمایندگان مجلس اعیان را به تشکیل جلسه فراخواند و پیش نویس قانون اساسی را به آنان پیشنهاد کرد که بر اساس آن نوعی حکومت مطلقه دلخواه تزار تشکیل شود. اما این مجلس تحت نظارت لیبرالها و سیاستمداران ملی گرا قرار گرفت. طرح پیش نویس قانون اساسی روسها را رد و طرحی را تدوین کردند که بر اساس آن یک مجلس قانونگذاری با حق رأی عمومی افراد ذکور تشکیل می شد. مسؤلیت اجرایی بیشتر بر عهده مجلس بود تا امیر. محدودیت اختیارات امیر در انتصاب وزیران به بروز جنگ با مجلس انجامید و طی چند دهه پس از زندگی سیاسی بلغارستان را تحت تأثیر قرار داد. به رغم اعتراضات روسها، این قانون اساسی پذیرفته شد. آلکساندر امیر باتبرگ به امارت بلغارستان برگزیده شد؛ ظاهراً این انتخاب، انتخابی مطلوب بود، چرا که وی آلمانی بود و از سویی به هر دو خاندان سلطنتی بریتانیا و روسیه وابسته بود. آلکساندر در آوریل ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م زمام امور را در دست گرفت، اما او رفته رفته خوی و خلقی مستبدانه پیدا کرد و به حمایت از سلطه روسها بر بلغارستان پرداخت و همین امر به بروز برخوردهای مداوم با مجلس و حکومت انجامید اگرچه امیر بلغارستان به مداخله مستقیم روسها امیدوار بود، آلکساندر دوم از قبول درخواست وی سر باز می زد و می خواست مجالی فراهم شود که قانون اساسی به مورد اجرا گذاشته شود. اما قتل تزار (مارس ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م) خواست امیر را بر آورد، چرا که تزار جدید، آلکساندر سوم با جنبش مشروطیت و لیبرالیسم بشدت مخالف بود. امیر بلغارستان و

پشتیبانان روسی وی در ماه مه ۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م دست به کودتا زدند، قانون اساسی را به حالت تعلیق در آوردند، وزیران لیبرال را از کار برکنار کردند و با تهدید به استعفا، مجلس را واداشتند که به مدت هفت سال به امیر اختیاراتی نامحدود اعطاء کند. امیر با به راه انداختن انتخاباتی ساختگی توانست مجلسی ترتیب دهد که به وی اجازه حکومتی مطلقه دهد. اما، ژنرالهای روسی تصور می کردند که آنان با توجه به سهمی که در کودتا داشته اند، می توانند بر امیر نظارت داشته باشند و همین تصور رفته رفته امیر را به سوی اتحاد با لیبرالها و محافظه کاران و مخالفت با تزار سوق داد. امیر به منظور جلب حمایت عمومی، به قانون اساسی اصلی متوسل شد. (۱۳۰۱ هـ.ق/۱۸۸۳ م) و تمامی تلاشهای خود را معطوف نقشه هایی کرد که رومیای شرقی را به بلغارستان منضم کند.

در پی تصمیمات کمیسیون بین المللی ولایت خودمختار عثمانی یعنی ولایت رومیای شرقی تشکیل و برای آن قانونی اساسی تدوین شده بود (۲۶ آوریل ۱۲۹۷ هـ.ق/۱۸۷۹ م) که همه جنبه های سازمان و حکومت داخلی را دربرمی گرفت. ولایت رومیای شرقی اقتدار سلطان را به رسمیت می شناخت و خراج سالانه به وی می پرداخت. حکمران ولایت که توسط سلطان و با تأیید قدرتهای خارجی منصوب می شد، می بایست مسیحی می بود و با کمک مدیران مسیحی در بخشهای قضایی، آموزش و پرورش، تجارت، کشاورزی و امور عام المنفعه حکومت می کرد. قرار شده بود که برای اداره امور مالی، ژاندارمری و ارتش بومی ولایت، کارگزاران اروپایی را منصوب کرد و او به ترتیب افرادی را از میان نیروهای آلمانی، بریتانیایی و فرانسوی به خدمت گرفت. وی توانست دزهایی در این منطقه بنا کند و نیروهایی را به حفاظت و پاسداری از آنها بگمارد و در موقع لزوم بنا بر تقاضی حکمران سپاه گسیل دارد. حکمران محلی می بایست از طریق سربازگیری، ارتشی از نیروهای محلی سازمان دهد، اما افسران این نیرو را بابعالی منصوب می کرد. مجلسی محلی مرکب از ۳۶ نماینده انتخابی، ۱۰ نماینده انتصابی از سوی حکمران و ۱۰ تن دیگر که به لحاظ شغل و منصبشان - قاضی، رهبر مذهبی و بازرس امور مالی - انتخاب می شدند، تأسیس شد. تصمیمات این مجلس می بایست به تأیید سلطان می رسید و پس از تصویب وی صورت قانونی می یافت، اما اگر سلطان طی دو ماه چنین نمی کرد، تصمیمات مجلس خودبخود صورت قانونی می یافت. انتظار می رفت که در موقع تشکیل دوباره مجلس استانبول، مجلس رومیای نمایندگان را اعزام دارد.

خزانه عثمانی همه درآمدهای ناشی از عوارض گمرکی و خدمات پست و تلگراف و دوسوم از همه درآمدهای دیگر را دریافت می داشت و تنها درآمدهای باقیمانده به خزانه ولایتی اختصاص می یافت. پیش از سال ۱۲۹۲ هـ.ق/۱۸۷۵ م، مسلمانان در رومیای شرقی اکثریت عمده ای را به وجود می آوردند، اما قتل عامهای وسیع از سوی بلغارها و متحدین روسی آنها و

مهاجرت اجباری آنان سبب شده بود که جمعیت مسیحی اکثریت یابد. زبانهای ترکی، بلغاری و یونانی زبانهای رسمی منطقه محسوب می شدند.

نحستین حکمران روملیا فرزند حکمران یونانی ساموس به نام آلكوپاشا بود. وی یکی از مردان تنظیمات بود که در دستگاه دیوانی به مقامهای بالا ارتقاء یافته بود. اما در این مقام جدید وی هرچه در توان داشت انجام داد که خود را نزد طرفداران اتحاد با بلغارستان محبوب کند؛ در پی همین مقصود بود که وی بلغارها را با توجه به نسبت جمعیت آنان، بسیار بیشتر از اقوام دیگر به مقامهای اجرایی ولایت گماشت و کارگزاران بلغاری را که برای تحریک جمعیت مسیحی به برهم زدن صلح به سود بلغارستان، اعزام شده بودند، مورد حمایت قرار داد. علاوه بر این، وی زمینداران مسلمان را که طی جنگ گریخته بودند و در این زمان خواستار مراجعت به روملیا بودند، تهدید کرد که در صورت بازگشت وجه سنگینی تحت عنوان مالیاتهای عقب مانده برای آنان وضع خواهد شد و آنانی را که به سرزمین خود مراجعت کرده بودند مجبور کرد که زمینهای خود را برای پرداخت دیون خود بفروشند و در نتیجه روستائیان بلغاری دارائیهای آنان را مصادره کردند. به رغم این دشواریها، عبدالحمید از این وضع چندان ناخشنود نبود، چرا که وی درآمدهای زیادی کسب می کرد بی آن که مجبور باشد وجوهی را بابت هزینه های اداری و اجرایی بپردازد. بنابراین عبدالحمید در برابر تخلفات آشکار آلكوپاشا از مفاد مربوط به برقراری حقوق مساوی برای همگان اعتراضی نکرد و قدرتها نیز از آنجا که تنها مسلمانان مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند سکوت اختیار کردند. اما مقاومت آلكو در برابر مداخله روسیه، این کشور و متحدان بلغاری آن را بر آن داشت که از عزل وی حمایت کنند. از آنجا که بابعالی نیز به هر تقدیر از نحوه حکومت وی چندان خشنود نبود، سرانجام به جای وی فردی سازشکار از مردم بلغار به نام گاوریل کرستوویچ (گاوریل پاشا) [۱۰] به حکمرانی روملیا منصوب شد؛ وی متقاعد شده بود که ضعیف باقی بماند تا در نتیجه مورد قبول همگان باشد. اما گاوریل بعدها نشان داد که حتی از آلكو ملی گراتر است؛ وی آشکارا روستائیان مسلمان نواحی مرزی را به داخل تراکیه می راند و ملی گرایان بلغاری را به مقامهای مهم می گماشت و از کارگزاران وحدت طلب بلغاری که به روملیای شرقی اعزام شده بودند، حمایت می کرد.

در ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م، در نزدیکی پایتخت، فیلیب، قیامی وحدت طلبانه برپا شد. در واکنش به فشار سنگین روسها، گاوریل در پی سرکوب این قیام برآمد، اما وی تحت تأثیر گروهی از نمایندگان به رهبری استفان استامبلوف قرار گرفت که

بعدها یکی از شخصیت‌های برجسته سیاسی بلغار شد. استامبولوف به نام مجلس، وحدت با بلغارستان را اعلام کرد و از امیر آلكساندر دعوت کرد که بیاید و حکومت را در دست گیرد. یکبار دیگر قدرتهایی که متعهد شده بودند شرایط معاهده برلین را رعایت کنند فرصتی یافتند که به تعهدات خود عمل کنند و آن را محترم شمارند، اما این بار هم در این کار نا کام ماندند. با باعالی حق داشت که مستقلاً دخالت نظامی کند، اما عبدالحمید مطمئن بود که قدرتها وحدت و یکپارچگی امپراتوری را حفظ خواهند کرد. اتحاد سه امپراتوری در واقع از فکر اتحاد حمایت کرده بود، اما تزار از آنجا که از امیر ناخشنود بود، از همراهی با اتحاد سه گانه سر باز زد و بهای موافقت خود را عزل امیر اعلام کرد. اما نگرانیهایی ایجاد شد مبنی بر این که اتحاد احتمالاً موجب آن خواهد شد که یونان و صربستان بخواهند با تصرف بخشهایی از مقدونیه به جبران مافات پردازند و این اقدام به نوبه خود اتریش را بر خواهد انگیخت که بوسنی - هرزه گوین را به سرزمینهای خود ملحق و مشکلاتی برای عثمانی و روسیه ایجاد کند. برای جلوگیری از چنین اقدامی، کنفرانس جدیدی از سفیران در استانبول برگزار شد (نوامبر ۱۳۰۳ ه.ق/ ۱۸۸۵ م) و در این کنفرانس نمایندگان سه امپراتوری در مخالفت با مسأله وحدت از روسیه پیروی کردند. اما بریتانیا در این زمان از بلغارستان وسیع حمایت می کرد، زیرا این کشور را در منطقه بالکان همچون سدی در برابر نفوذ روسیه تلقی می کرد. فرانسه به حمایت از ملی گرایان بالکان ادامه داد. در این احوال عثمانیها برای این که دوباره متهم به قتل عام نشوند، خواستار آن شدند که قدرتها مداخله نظامی آنان را تأیید کنند، اما قدرتها نمی توانستند چنین مجوزی صادر کنند و در نتیجه هیچ اقدامی صورت نگرفت.

تنها اقدام مستقیم از سوی صربستان انجام شد که به بلغارستان اعلام جنگ داد تا از این طریق بتواند با تصرف برخی نواحی، انتظارات دیرینه خود را تحقق بخشد. بیشتر ناظران پیروزی سهل الوصول صربستان را انتظار می کشیدند، چرا که ارتش بلغارستان افسران روسی خود را از دست داده بود و نیروهای خود را در مرزهای روملیای شرقی متمرکز کرده بود. با شروع درگیری تنها بخشهایی از ارتش، صربها را در بیرون صوفیه مشغول داشتند تا این که آلكساندر همراه با بیشترین قوای ارتش درست بموقع در سلینویتزا [۱۱] در بیرون صوفیه از راه رسید و دشمن را تار و مار کرد (۱۹-۱۷ نوامبر). عاقبت مداخله اتریش صربستان جنوبی را از اشغال دائمی بلغارها رها نید و صلح منعقد شد (۳ مارس ۱۳۰۴ ه.ق/ ۱۸۸۶ م)، درحالی که روملیای شرقی تحت نظارت بلغارستان باقی ماند. درآمدهای عبدالحمید کمتر شده بود و دیگر هیچ

توجهی به قدرتها نداشت؛ قدرتهایی که بارها در انجام تعهداتشان کوتاهی کرده بودند. بنابراین وی تصمیم گرفت که از نزاع آکساندر و تزار به سود خود استفاده کند و بلغارستان را از دست اندازی روسیه دور نگاه دارد و بدینسان از توسعه طلبی بیشتر آنها جلوگیری کند. بلغارستان دوباره اقتدار سلطان را به رسمیت شناخت و امیر آکساندر مقام حکمرانی روملیای شرقی را به مدت پنج سال پذیرفت. بنابراین، میان دو ولایت بلغارستان و روملیای شرقی نوعی وحدت ایجاد شد و پرداخت مالیات به استانبول از سر گرفته شد (۲۴ مارس ۱۳۰۴ هـ.ق/ ۱۸۸۶ م). بدینسان عبدالحمید به صلحی بسیار بهتر از آنچه که احتمالاً انتظار آن می رفت، دست یافت؛ اگرچه آکساندر و هیچ یک از قدرتها در واقع خواستار آن نبودند که اقتدار عثمانی در آن منطقه دیرزمانی ادامه یابد.

با این وصف، وضع جدید با مخالفت ملی گرایان بلغار روبرو شد و تزار سرانجام با استفاده از این موقعیت کوشید خود را از قید امیر خلاص کند. با همکاری نهانی نمایندگان روسیه در صوفیه، چند افسر ارتش و سیاستمدار ترتیب ربودن آکساندر و واداشتن وی به کناره گیری را فراهم آوردند (۲۰ اوت ۱۳۰۴ هـ.ق/ ۱۸۸۶ م). استامبولوف حکومتی مردمی روی کار آورد و به رغم فشار روسها، امیر آلمانی دیگری را به نام فردیناند ساکس کوبرگ [۱۲] به حکمرانی بلغارستان منصوب کرد؛ وی از سال ۱۳۰۴ هـ.ق/ ۱۸۸۷ م تا ۱۳۳۳ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م بر بلغارستان حکومت کرد، اگرچه نخستین بخش از سلطنتی وی (۱۳۱۲-۱۳۰۴ هـ.ق/ ۱۸۹۴-۱۸۸۷ م) تحت نفوذ وسیع استامبولوف سپری شد. فردیناند مآلاً با استفاده از موقعیتی که در اثر مرگ آکساندر سوم و تزار نیکلای دوم (۱۳۱۳ هـ.ق/ ۱۸۹۵ م) فراهم شده بود، کوشید که دوستی دیرینه با روسیه را احیاء کند و متعاقباً قدرتها را تشویق کند که اتحاد روملیای شرقی و بلغارستان را به رسمیت بشناسند. جاه طلبیهای وی عاقبت به بروز درگیری مهم دیگری بر سر مقدونیه میان بلغارستان و بابعالی و همسایگان این امپراتوری در شبه جزیره بالکان انجامید.

مشکلات عثمانی در آلبانی

عبدالحمید در آلبانی نیز با مشکلاتی جدی روبرو شد، اگرچه سالها طول کشید تا این مشکلات صورتی پیچیده و بغرنج یافت. اهالی آلبانی به طور کلی از موقعیت خود در امپراتوری کاملاً خشنود به نظر می رسیدند، و بسیاری از آنان در طبقه حاکم عثمانی مشغول خدمت بودند؛

در داخل آلبانی نیز قبایل مسلمان و کاتولیک نواحی کوهستانی شمال و ارتدکسهای یونانی ساکن نواحی سولی و هاماری جنوب تقریباً از خودمختاری کامل بهره‌مند بودند. اما این وضع از زمان انعقاد قرارداد سان استفانو یعنی از همان زمانی که قدرتها واگذاری بخشهایی از آلبانی را به کشورهای تازه تأسیس بالکان آغاز کردند، رو به تغییر گذاشت. آگاهی ملی آلبانیها رفته رفته افزایش یافت. آنان با کنار گذاشتن اختلافات مذهبی و قومی، در برابر برادران اسلاو به دفاع از خود پرداختند. اتحادیه آلبانی در سال ۱۲۹۶ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م و دست کم با تأیید ضمنی حکومت عثمانی در پریزرن تشکیل شد. این اتحادیه از انعقاد معاهده برلین ناخشنود بود چرا که به موجب این معاهده برخی از قلمروهای آلبانی به صربستان و مونته‌نگرو واگذار می‌شد؛ بنابراین زمانی که سلطان اتحادیه را تحت فشار قرارداد که مقررات جدید را بپذیرد، وضع علیه وی و همسایگان آلبانی در حوزه بالکان دگرگون شد و اتحادیه خواستار به رسمیت شناختن یکپارچگی ارضی آلبانی و برقراری نوعی حکومت خودمختار در چارچوب امپراتوری عثمانی شد. پس از کنگره برلین، عثمانیها آلبانی را به چهار ولایت یائینا، مناستر، اوسکوب و اشکودار تقسیم کردند در حالی که اتحادیه و پشتیبانانش در پی آن بودند که ولایات یادشده را به صورت ولایتی مستقل سازماندهی کنند؛ بنابراین آنان به جنبشی گرایش یافتند که وحدت و یکپارچگی آلبانی را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده بود. بنابر قوانین حاکم بر نظارت ملت، مسلمانان آلبانی می‌بایست تنها زبان ترکی و عربی را می‌آموختند، در حالی که مسیحیان به زبان یونانی و تحت نظارت رهبران ملت ارتدکس تحصیل می‌کردند. زبان و فرهنگ آلبانی به رسمیت شناخته نمی‌شد و این لطمه‌ای بود که ملی‌گرایان در پی جبران آن بودند. ملی‌گرایان فرهنگی و آرزوی کسب خودمختاری در چارچوب امپراتوری پس از آن که با بعالی دالچینورا به سال ۱۲۹۸ هـ. ق/ ۱۸۸۰ م به مونته‌نگرو واگذار کرد، به تمایلات استقلال طلبانه بدل شد. گروههای شورشی آلبانی در کوهها بپا خاستند و مأموران و سربازان عثمانی را مورد حمله قرار دادند. روستاها در برابر مأموران اخذ مالیات مقاومت می‌کردند و خطوط راه آهن مورد تهاجم آنان قرار داشت. پادگانهای عثمانی هنوز می‌توانستند افراد زیادی از راهزنان را سرکوب و نظارت سراسری خود را حفظ کنند، اما آشوب ملی‌گرایانه همچنان گسترش می‌یافت و خود به صورت مشکلی بروز کرد که طی سالهای نخست قرن بیستم هرچه بغرنجتر می‌شد^{۲۷}

مسأله ارامنه

روسها پس از آن که رؤیاهایشان در تسلط یافتن بر اروپای جنوب شرقی از طریق یکی از اقمار خود یعنی بلغارستان نا کام ماند، برای رخنه در امپراتوری عثمانی در پی جایگزین دیگری برآمدند. آنان به یکی از اقلیتهای یعنی ارامنه متوسل شدند که تا آن زمان علیه سلطان نشوریده

بودند. پیش از آن هیچ مشکلی درباره ارمنیان بروز نکرده بود، چرا که آنان به طور کامل در جامعه سنتی عثمانی جذب و جزئی لاینفک از آن جامعه شده بودند و ملت گریگوری آنان تحت نظارت بطریق استانبول استقلال مذهبی و فرهنگی خود را حفظ کرده بود. سوء مدیریتهایی که در این ملت وجود داشت از سلطه سلسله مراتب مذهبی ناشی می شد چنان که در برخی ملت‌های غیرمسلمان دیگر نیز چنین مسأله‌ای وجود داشت. شمار اندکی از ارمنه در واکنش به این وضع ناخشنودی خود را با تغییر مذهب ابراز داشتند، یعنی به مذهب کاتولیک یا پروتستان گرویدند. پذیرش ملت‌های کاتولیک و پروتستان از سوی عثمانی در دوره تنظیمات، برای ارمنه گریگوری ملت‌هایی رقیب به وجود آورد که با ساخت اقتدار سنتی آنان سر ناسازگاری داشتند. جامعه ارمنه از دیرباز تحت سلطه کارگزاران و بانکداران ثروتمند ارمنی و رهبران مذهبی قرار داشت، اما رقابت‌های جدید همراه با فشار تنظیمات، جامعه ارمنی را واداشت که به همان روند دموکراسی که در سایر ملت‌ها آغاز شده بود، تن دردهد. اعضای غیر روحانی جامعه بیش از گذشته در اداره امور سهیم شدند، اگرچه اعضای ثروتمندتر جامعه به سلطه خود از راه‌های مختلف همچنان ادامه می دادند.

ارمنه همواره در تجارت و صنعت عثمانی اهمیتی قابل توجه داشته اند و به همان شیوه‌های متداول در خاورمیانه در اموری از قبیل صرافیه، زرگری، جواهرفروشی، تجارت خارجی، ساختمان سازی، طب و تئاتر تخصص داشتند. علاوه بر این، پس از انقلاب یونان، بیشتر یونانیانی که در امپراتوری باقی مانده بودند از مشاغل رسمی خود در مدارس و دستگاه‌های حکومتی برکنار و به جای آنان ارمنه منصوب شدند. این افراد به دلیل آشنایی با زبانهای خارجی و نیز با امور مالی و همچنین تجربه‌ای که در امر تجارت داشتند، در همه شاخه‌های تشکیلات دقیق و پیچیده تنظیمات، خاصه در وزارتخانه‌های امور مالی، داخلی، خارجی، آموزش و پرورش، دادگستری و امور عام المنفعه و همچنین در سازمانهای خدماتی پست و تلگراف و سرشماری و راه آهن به مشاغل مهم دست یافتند. اگرچه برخی از مسافران و مبلغان اروپایی مدعی شدند که در قلمروهای سلطان بیش از دو میلیون ارمنی وجود دارد، اداره سرشماری عثمانی که از طریق ثبت احوال و صدور شناسنامه همواره اطلاعاتی از وضع جمعیتی کشور در اختیار داشت، شمار جمعیت ارمنه ملت گریگوری را اعم از مرد و زن حدود ۹۸۸،۸۸۷ نفر ذکر کرد. اگر بپذیریم که حدود دوسوم از ۱۶۰۱۶۶ نفر کاتولیک و ۳۶۳۳۹ نفر پروتستانی که در امپراتوری سکونت داشتند، ارمنی تبار بودند، می توان نتیجه گرفت که حدود ۱۶،۱۲۵،۵۰۰ ارمنی در امپراتوری زندگی می کردند؛ با توجه به این که جمعیت کل امپراتوری (به استثنای بخش‌هایی از امپراتوری که هنوز در آنها سرشماری انجام نشده بود شامل یمن، حجاز، طرابلس، بنغازی لیبی، مصر و تونس) حدود ۲۰،۴۷۵،۲۲۵ نفر می شد، جمعیت ارمنه

کشور تنها ۵٪ کل جمعیت را در برمی گرفت. حتی در استانبول که جامعه شهری ارمنی ساکن در آن به مراتب بزرگتر از سایر نواحی امپراتوری بود، تنها ۹۷۷۸۲ نفر گریگوری، ۴۰۷ نفر کاتولیک و ۴۳۰ نفر پروتستان وجود داشت و این ارقام بنا بر سرشماری سال ۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸ م، ۱۸ درصد از جمعیت شهر را که بالغ بر ۵۴۲۴۳۷ نفر می شد، تشکیل می داد. علاوه بر این، در دوره امپراتوری بیزانس و ادامه آن تا زمان استقرار ترکها در آناتولی که از قرن یازدهم شروع می شد، جوامع ارمنی وسیعاً پراکنده شده بودند و تا سال ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۲ م، آنان در همه سنجاقها و ولایات امپراتوری به صورت اقلیتهای کوچکی سکونت یافتند؛ جمعیت ارمنه حتی در شش ولایتی (به جدول ۱-۳ نگاه کنید) که ملی گرایان نشان بعدها آن ولایات را از آن خود تلقی کردند در اقلیت بودند. حتی در سطح قضاها (به جدول ۲-۳ نگاه کنید)، در نواحی روستایی، نواحی که بیشتر ارمنی ولایات در آنها سکونت داشتند، باز هم شمار آنان به اکثریت نمی رسید.

بنا بر این در هیچ یک از ولایات امپراتوری - بجز در دوسنجاق - جمعیت ارمنه اکثریت نمی یافت. آنان در بیرون شهرهای اصلی در کنار کشاورزان مسلمان و عشایر به صورت پراکنده می زیستند؛ وضع این کشاورزان و عشایری که تبار کردی یا ترکی داشتند، اگر نگوییم بدتر، به هیچ وجه بهتر از برادران ارمنی شان نبود. مشکلات اقتصادی و اجتماعی نیز وجود داشت، اما این مشکلات از سوء مدیریت کارگزاران دولت و زمینداران بزرگ و تمایل دیرینه عشایر به حمله به نواحی کشت شده ناشی می شد و این شرایط، مسلمانان و مسیحیان را

جدول ۱-۳: جمعیت ارمنه در شش ولایت: ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۲ م

ولایت	گریگورها	کاتولیکها	پروتستانها	جمع کل	جمعیت کل ولایت	ارمنه (درصد)
ارزروم	۱۰۱،۱۳۸	۶،۷۳۰	۱،۹۷۰	۱۰۹،۸۳۸	۶۵۹،۱۵۵	۱۶/۶
بتلیس	۱۰۱،۳۵۸	۶،۹۴۸	۱،۴۹۸	۱۰۷،۸۰۴	۲۷۶،۹۹۸	۳۸/۹
وان	۶۰،۴۴۸	—	—	۶۰،۴۴۸	۲۶۹،۸۶۰	۲۲/۳
دیار بکر	۴۶،۸۳۳	۹،۹۵۵	۳،۹۸۱	۶۰،۷۶۹	۲۸۹،۵۹۱	۲۰/۹۸
معموره العزیز	۷۳،۱۷۸	۱،۹۱۵	۴،۹۷۱	۸۰،۰۶۴	۴۸۱،۳۴۶	۱۶/۶
سیواس	۱۱۶،۲۵۶	۳،۲۲۳	۱،۹۹۴	۱۲۱،۴۷۳	۹۲۶،۵۶۴	۱۳/۱

جدول ۲-۳: جمعیت ارمنه قضا‌های معم در آناتولی شرقی ۱۳۰۰ هـ. ق/ ۱۸۸۲ م^{۲۸}

قضا	گریگوریها	کاتولیکها	پروتستانها	جمع کل	جمعیت کل ولایت	ارمنه (درصد)
ارزروم	۹،۷۳۰	۷۹۱	۳۲۹	۱۰،۸۵۰	۳۸،۶۸۴	۲۸/۰۴
ارزنجان	۱۲،۶۸۳	—	۸۸	۱۲،۷۷۴	۵۴،۵۳۰	۲۳/۴۳
آدانا	۹،۶۲۲	۳۴۸	۶۳۶	۱۰،۶۰۶	۷۰،۶۶۵	۱۵/۰۰
سیس	۱۴،۰۲۶	۵۶	۸۷	۱۴،۱۶۹	۲۰،۵۲۳	۶۹/۰۳
هاچین	۱۰،۲۰۴	۱۴۵	۶۸۲	۱۱،۰۳۱	۲۴،۰۵۷	۴۵/۸۵
قیصری	۲۵،۲۵۰	۷۶۵	۱،۳۱۵	۲۷،۳۳۰	۱۳۰،۸۹۹	۲۰/۸۷
دیاربکر	۱۲،۰۳۸	۲،۵۶۰	۹۸۳	۱۵،۶۲۶	۶۲،۸۷۰	۲۴/۸۵
سیواس	۲۰،۴۶۶	۱،۵۹۲	۸۹	۲۲،۱۴۷	۸۸،۳۷۵	۲۵/۰۶
طرابزون	۹،۵۴۶	۱،۲۰۹	۹۱	۱۰،۸۴۶	۱۱۷،۵۶۳	۹/۲۲
وان	۳۳،۰۵۳	—	—	۳۳،۰۵۳	۵۱،۱۴۹	۶۴/۶۲

به یک اندازه تحت تأثیر قرار می‌داد. هیچ یک از موارد ناخشنودی ارمنه از درون نظام ملت به بیرون منعکس نمی‌شد، چرا که رهبران ملت حفظ خود در موضع قدرت به حفظ وضع موجود کمک می‌کردند. ارمنیان همچون همه اتباع دیگر سلطان آزاد بودند که به شیوه دلخواه خود زندگی کنند و کلیساها، مدارس و بیمارستانهای آنان به منظور تأمین نیازهای مردم مورد استفاده قرار می‌گرفت و در حفظ آنان کوشش می‌شد. در میان ارمنه هیچ گونه ناخشنودی قابل توجهی احساس نمی‌شد.

اما طی نخستین سالهای قرن نوزدهم بویژه در میان جوامع جدید کاتولیک و پروتستان یک نوع جنبش تجدید حیات فرهنگی شکل گرفت که فعالیتهای تبلیغی غریبان تا اندازه‌ای در ایجاد آن سهم داشت. افراد این جوامع مراکز فرهنگی خود را گسترش دادند و به مطالعه آثار کلاسیک ارمنی روی آوردند؛ آنان کتابهای مقدس خود را به جای آن که به زبان کلاسیک کلیسایی منتشر کنند، به زبان بومی خود طبع کردند و گونه‌ای زبان ادبی را در میان توده‌های مردم رواج دادند که همگان قادر به فهم آن بودند. در واکنش به این اقدامها، ملت گریگوری در همان زمان که تحت فشار حکومت به شیوه‌های دموکراسی متوسل شده بود، به نوبه خود گونه‌ای بیداری فرهنگی را نیز در میان مردم خود تجربه می‌کرد؛ چنان که نفوذ افراد غیر

روحانی به معرفی نظام آموزش غیردینی در مدارس ملت انجامید. بسیاری از ارمنیان ثروتمند فرزندان خود را برای کسب تحصیلات به فرانسه اعزام داشتند و بدین ترتیب آنان تحت تأثیر فرهنگ فرانسه قرار گرفتند. این افراد پس از بازگشت به میهن نه تنها خواستار انجام اصلاحات اساسی در ملت بودند، بلکه از روند دین‌زدایی و استقلال‌طلبی نیز حمایت می‌کردند. طی دهه ۱۲۷۷ هـ.ق/۱۸۶۰ م، برخی از این ملی‌گرایان ارمنی به ترک‌های جوان ملحق شدند و توانستند که فکر حکومت مبتنی بر انتخابات، چه در داخل نظام ملت و چه در جامعه عثمانی را با موفقیت گسترش بخشند. تعداد معدودی که برای ارمنیان تحت حکومت استقلال‌طلب می‌کردند، با مخالفت تشکیلات ملت گریگوری و بازرگانان ثروتمند ارمنی و کارگزارانی که تحت حکومت عثمانی به زندگی مرفه‌ی دست‌یافته بودند، روبرو شدند؛ اما در شرق شورشهایی وجود داشت که از سال ۱۲۷۹ هـ.ق/۱۸۶۲ م آغاز شده بود.

بحران بین‌المللی که در کنگره برلین خاتمه یافت، در دیدگاه‌های ملت ارمنی تغییراتی ایجاد کرد. کسب استقلال صربستان و بلغارستان بسیاری از ارمنیان را برانگیخت که در راه کسب استقلال امید خود را از دست ندهند. حمله روسها به آناتولی شرقی در سال ۱۲۹۴ هـ.ق/۱۸۷۷ م، به تحریک کارگزاران و مدیران ارمنی صورت گرفته بود؛ به تحریک همان کسانی که از سالهای اوایل قرن که قفقاز به تصرف تزار درآمده بود، در خدمت به وی به مقامهای بالایی دست یافته بودند. آنان به منظور جلب حمایت و کمک برخی از برادرانشان در امپراتوری عثمانی علیه سلطان، با آنان تماسهایی برقرار کردند. توده آرامنه عثمانی به صورت اتباع وفادار باقی ماندند، بجز عده معدودی که در رفتارشان احساس بی‌اعتمادی نسبت به سلطان همچنان وجود داشت. با تلاشهای بطریق نرسیز در سن استفانو و برلین به منظور کسب حمایت اروپا از استقلال آرامنه شرق و همچنین در نتیجه تلاشهای بعدی روسها در گسترش ملی‌گرایی ارمنی همچون ابزاری در جهت تضعیف دولت عثمانی، احساس بی‌اطمینانی که گفته شد در برخی ارمنیان وجود داشت، تقویت شد. بدینسان در مبارزه کسب قدرت، عثمانیها و ارمنیان هر دو چون مهره‌ای در دست قدرتها به بازی گرفته شده بودند.

با تشویق روسها، بیشتر ملی‌گرایان ارمنی بر مقاصد سیاسی ملی‌گرایان ارمنی تأکید کردند. زمانی که قدرتهای اروپایی به تقاضاهای ملی‌گرایان مبنی بر کسب خودمختاری یا حتی استقلال توجهی نکردند، آنان برای تحقق مقاصد خود از تشویق و ترغیب مسؤولان نومید و به خشونت متوسل شدند. جوامع انقلابی ارمنی در قلمروهای سلطان بویژه در استانبول، طرابزون، ارز روم و وان، همچنین ارمنیان ثروتمند در امپراتوری روسیه و نیز ارمنیان ساکن در شهرهای مهم اروپا بپا خاستند؛ آنان برای خود نشریات و اعلامیه‌هایی منتشر و از طریق پست خارجی به قلمروهای عثمانی ارسال می‌کردند. خشن‌ترین انجمن ملی‌گرای ارمنی انجمن

تشکیل شده در تفلیس بود که از راه باطوم به ریزه، به قلمرو عثمانی اسلحه و مهمات می فرستاد؛ در همین زمان ارامنه ای که در تبریز زندگی می کردند عوامل و کارگزاران خود را به منظور ایجاد رعب و وحشت در میان روستائیان مسلمان، از طریق مرز به داخل خاک عثمانی می فرستادند. برخلاف موقعیتی که برای صربها و بلغارها وجود داشت، از آنجا که هیچ قلمرو واحد وجود نداشت که در آن جمعیت ارمنیان اکثریت قاطعی داشته باشد، درخواستهای آنان صورتی جدی نمی گرفت. علاوه بر این، چندی نپایید که تزار آلکساندر دریافت که کوششهای وی به منظور تضعیف اقتدار سلطان با افکاری افراطی همراه شده است که ممکن است اتباع خود وی را نیز به انقلاب بکشاند؛ از این روی، اندک زمانی بعد، تزارها حمایتهای خود را قطع کرد.

با توجه به این مشکلات، ارامنه هرچه بیشتر به قهر و خشونت متوسل می شدند تا با ایجاد فضایی رعب انگیز ارمنیان ثروتمند را به پشتیبانی از آرمانهای خود وادارند و همچنین مسلمانان را به انتقامجویی بکشانند که سرانجام حکومتهای بریتانیا و روسیه را مجبور به مداخله کنند. آنان کوشیدند که با واداشتن کارگزاران عثمانی به حمایت از انگیزه های ملی، اعتماد سلطان را نسبت به آنان تضعیف کنند. ملی گرایان انقلابی با تشکیل گروههای چریکی در شرق به مأموران جمع آوری مالیاتها، پستیها و قضات حمله می کردند و روستائیان را از کوچک و بزرگ قتل عام می کردند؛ این افراد در میان روستائیان و بازرگانان ارمنی چنان رعب و وحشتی ایجاد می کردند که آنان از بیم مرگ به آنان پناه و آذوقه می دادند. اما در مجموع، شمار این افراد بسیار اندک، توده ارامنه نسبت به آنان بسیار بی توجه و سیاست عبدالحمید در اداره امور ولایات چندان مؤثر بود که امکان هر گونه پیشروی وسیع را از آنان سلب می کرد. مسلمانان از انجام هر گونه اقدام مقابله به مثل منع می شدند، اگرچه حملات پراکنده ارامنه به گونه ای فزاینده وضع را آشفته و همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان و ارامنه را که در طول سالهای متمادی استمرار یافته بود، دشوار می کرد.

با شکست انقلابیون ارمنی در داخل امپراتوری عثمانی، تنها گروههای خارج از کشور به فعالیت خود ادامه دادند. دو گروه در رأس جنبش قرار گرفت. یکی از این گروهها سازمان دانشجویان ارمنی بل (هونچاک) در فرانسه و سویس بود که به سال ۱۳۰۵ ه.ق/ ۱۸۸۷ م تأسیس شد و گروه دیگر اتحادیه انقلابی ارمنی یا داشناکها بود که در سال ۱۳۰۸ ه.ق/ ۱۸۹۰ م در روسیه بنیان نهاده شد تا همه ملی گرایان ارمنی را متحد کند؛ این گروه پس از سرکوب ارامنه به دست تزار که در ادامه سیاست اصلی وی مبنی بر ریشه کن کردن رادیکالیسم در امپراتوری انجام شده بود، تشکیل شد. برنامه های آنان عبارت بود از تشکیل گروههای عملیاتی به منظور ورود به داخل قلمرو عثمانی و حمله به مأموران حکومتی و ارمنیان و به راه

انداختن کشتارهای دسته جمعی. به زعم آنان این تحریکات سبب می شد که خارجیان دخالت کنند و دخالت خارجیان به تلاشهای ملی گرایان در تشکیل جمهوری مستقل سوسیالیستی کمک می کرد؛ این حکومت احتمالاً در شش ولایت شرقی آناتولی تشکیل می شد و مسلمانان ساکن در آنها از قلمروهایشان بیرون رانده می شدند یا بسادگی همگی به قتل می رسیدند. دانشناکها در استانبول، طرابزون و وان چندین هسته تشکیل دادند، اما تا پیش از سال ۱۳۱۳ ه.ق/۱۸۹۵م در واقع کار چندانی انجام ندادند. از سوی دیگر هونچا که در داخل و خارج از امپراتوری کاملاً موفق بودند و در شهرهای ارزروم، خارپوت، ازمیر و حلب و همچنین در جنوا مراکزی تشکیل دادند. آنان با همکاری سایر گروههای ملی علیه عثمانیها بویژه عثمانیهای مقدونیه، کرت و آلبانی شوریدند. ادبیات انقلابی باز هم از طریق شبکه های پست خارجی به داخل عثمانی راه یافت؛ بمبهایی در اماکن عمومی منفجر شد؛ مأموران حکومتی در پشت میزهایشان و پستیچی ها در راهها و جاده ها به قتل می رسیدند. طی اندک زمانی برغم همه کوششهای حکومت در حفظ نظم، هونچا که به مقصود خود دست یافتند یعنی قبایل و روستائیان مسلمان به اقدامهای تلافی جویانه متوسل شدند. بایستی به خاطر داشت که موج جدید خشونت ارامنه زمانی آغاز شد که میلیونها تن از آوارگان مسلمان که از روسیه، بلغارستان و بوسنی به داخل امپراتوری سرازیر شده بودند داستانهایی از چگونگی به قتل رسیدن عزیزانشان و چپاول خانه ها و اموالشان نقل می کردند؛ بنابراین مدت زمان زیادی نباید که مسلمانان تحت تأثر این اخبار و تحریکات بپا خاستند و آوارگان نسبت به بسیاری از ارامنه احساس نزدیکی می کرد، در این برهه، نگرش متفاوتی پیدا کرده بود. وی مقامهای ارمنی را به خیانت متهم کرد و به حکومت فرمان داد که با اعمال تنبیهات انضباطی در مورد بازرگانان استانبول از اقتدار مهم اقتصادی آنان در کشور بکاهد؛ عبدالحمید همچنین با سازماندهی ژاندارمهای بومی که از عشایر بودند و حمیدیه نامیده می شدند، در سرکوب تروریسم در شرق به نیروهای بومی کمک کردند. اما این اقدامهای عبدالحمید به سود ارمنیان تمام شد.

اقدامهای تروریستی و ضد تروریستی به مدت سه سال ادامه یافت (۱۳۱۱-۱۳۰۸ ه.ق/۱۸۹۳-۱۸۹۰م) و حکومت برای حفظ نظم با قاطعیت عمل کرد، اگرچه این قاطعیت گاه با خشونت نیز توأم بود. اما هونچا که از انجام هر گونه عمل خشونت بار تلافی جویانه که ارمنیان برای اثبات حقانیت خود در اروپا بدان نیاز داشتند، سرباز زدند. آنان در ساسون واقع در جنوب موش که قویترین منطقه ارمنی نشین تلقی می شد کودتایی مهم صورت دادند؛ در این منطقه قبایل غارتگر بسیاری وجود داشتند که در گذشته برای کشاورزان محلی مشکلاتی ایجاد کرده بودند. زمانی که حکمران محلی کوشید که مالیاتهای عقب مانده را تحصیل کند، هونچا که کشاورزان را برانگیختند که از مأموران مالیاتی با تفتنگ و شمشیر استقبال کنند. برای

برقراری نظم لشکری به منطقه اعزام شد؛ شورشیان به کوهها گریختند و در حین فرار روستاهای مسلمان نشین را چپاول و روستائیان ارمنی باقیمانده در منطقه را گرفتار عواقب کارهای خود کردند. این روستائیان گرفتار آتش انتقام سربازان و هنگهای حمیدیه شدند که پس از مشاهده فجایع شورشیان ارمنی در حوالی روستاهای مسلمان نشین یعنی نواحی که جمعیت آنها بکلی قتل عام شده بودند، ساسون را مورد تاخت و تاز قرار دادند.

کشتارهای متقابل به ابتکار سربازان عثمانی و فرماندهان محلی، بدون کسب اجازه از حکومت مرکزی، صورت گرفته بود. اما به هر حال قتل عام صورت پذیرفته بود و مجموعه تبلیغات انقلابی به منظور گسترش واکنش عمومی اروپا شبیه آنچه که پس از رخدادهای اولیه در بلغارستان اتفاق افتاد، آغاز شد. یک بار دیگر، این وقایع به فراموشی سپرده شد و تحریکات خاتمه یافت. حکومت عثمانی متهم شد که دستور تخریب ۲۵ روستا را در منطقه صادر کرده و ۲۰،۰۰۰ تن از روستائیان ارمنی را به قتل رسانده است. با بررسیهای دقیقتری که از سوی کمیسیونی مرکب از نمایندگان خارجی و عثمانی صورت گرفت، مشخص شد که در ادعاهای یادشده مبالغه صورت گرفته است، اما افکار عمومی اروپا و در پی آن افکار عمومی سیاستمدارانش برای باور بدترین چیزها درباره مسلمانان بسیار آماده شده بود. سلطان کوشید که از کشورهای اروپایی دلجویی و زمینه را برای سیاستمدارانش طوری فراهم آورد که بتوانند وضع به وجود آمده را بپذیرند؛ در پی همین مقصود بود که سلطان یک بار دیگر وعده داد اصلاحاتی را که در واقع در همان زمان در حال انجام یافتن بود تداوم بخشد و در نتیجه قدرتهای خارجی از انجام هرگونه مداخله‌ای سر باز زدند.^{۲۹}

از آنجا که پاسخ قدرتهای هونچا کها را نومیذ کرد، آنان در این برهه دوباره کوشیدند که بلوایی سراسری ایجاد کنند. در ۳۰ سپتامبر سال ۱۳۱۳ ه.ق/ ۱۸۹۵ م، به منظور اعتراض به گزارش کمیسیون تظاهراتی سازماندهی شد و طی آن گروههای شورشی نخست به سوی سفارتخانه‌های کشورهای مهم خارجی و سپس به سوی بابعالی راه پیمایی کردند. این اقدام توده‌های مردم پایتخت را به هیجان آورد، آن هم در زمانی که هزاران تن از آوارگان بی پناه و بیکار بوسنی و بلغارستان در عبور از شهر به سوی آناتولی در آن ازدحام کرده بودند. شایعات مربوط به مرگ یکی از افراد پلیس عثمانی ضمن تلاش به منظور آرام کردن وضع، سراسر استانبول را به آشوب کشانید و به کشتار دسته جمعی تظاهر کنندگان و نیز قتل عامهای متقابل انجامید؛ و این خود فضایی از رعب و وحشت ایجاد کرد. عبدالحمید مهیا شد که برای بازگرداندن نظم نیروهای پلیس را اعزام دارد، اما سفیران زبان به اعتراض گشودند که این تصمیم سلطان تنها به منظور سرکوب ارامنه اتخاذ شده است. بنابراین هیچ اقدامی انجام نشد، تا این که خطر گسترش دامنه اغتشاشات در نواحی اروپایی نشین پایتخت احساس شد. در این

زمان بود که آنان سرانجام با استقرار حکومت نظامی و گسیل نیروهای نظامی به منظور خاتمه دادن به دشواریهای موجود، موافقت کردند (۹ اکتبر). در پی این اغتشاشات بلوهای جمعی دیگری از این دست در طرابزون و چندین شهر کوچک و بزرگ دیگر به وقوع پیوست. دوباره فریادهایی در اروپا به اعتراض بلند شد که مسلمانان با همدستی ضمنی حکومت مسیحیان را قتل عام می کنند. اما با توجه به این که هیأت دولت بریتانیا به دلیل اختلافات زیاد از انجام هر گونه واکنشی عاجز بود و نیز از آنجا که روسیه با اتخاذ هر گونه تصمیمی که بریتانیا را بر تنگه های عثمانی حاکم کند مخالف بود، هیچ مداخله ای صورت نگرفت و تروریستهای ضد دولتی یک بار دیگر نومید شدند.

در زمستان سال ۱۳۱۴-۱۳۱۳ ه. ق/ ۱۸۹۶-۱۸۹۵ م، با برهم خوردن نظم و امنیت عمومی، قتل عامهای وسیعی در سراسر آناتولی اتفاق افتاد، اما تا فرارسیدن فصل بهار که ارتش وارد عمل شد، امکان انجام اقدام چندانی وجود نداشت. در استانبول، تروریستهای ارمنی که هنوز امیدوار بودند خارجیان را به مداخله در امور عثمانی بکشانند، یک بار دیگر حملات خود را آغاز کردند. در ۲۰ اوت ۱۳۱۴ ه. ق/ ۱۸۹۶ م، گروهی از ارامنه بانک اصلی عثمانی در بی اوغلو را در اختیار گرفتند^{۳۰}. تروریستها بانک را بمب گذاری کردند و کارمندان آن را گروگان گرفتند و تمهیدات انجام محاصره ای طولانی فراهم آمد بدین امید که شاید توجه اروپائیان را به خود جلب کنند. اندکی پس از این رویداد، دومین گروه از این افراد به بابعالی حمله کردند و پس از مجروح کردن چندین تن از مقامهای رسمی وزیر اعظم را با تپانچه تهدید به قتل کردند. واحدهای انقلابی در محله قدیمی استانبول به راه افتادند و با پرتاب بمب و تیراندازیهای نامحدود با تفنگها و تپانچه هایشان شماری از افراد بیگناه کوچک و خیابان را مقتول و مجروح کردند. بمب دیگری نیز به سوی سلطان که برای شرکت در نماز جمعه عازم مسجد ایاصوفیه بود، پرتاب شد و بیش از ۲۰ تن از محافظان وی به قتل رسیدند. آنان ضمن تقدیم درخواستهایشان به سفارتهای اروپایی از آنان خواستند که کمیسیون تحقیقاتی جدیدی به ولایات شرقی اعزام دارند؛ برای اداره ولایات شرقی حکمرانان و قائم مقامان مسیحی منصوب شوند؛ نیروهای پلیس، ژاندارمری و شبه نظامیان محلی مسیحی به جای مأموران حکومتی امنیت مناطق را در دست گیرند؛ به مدت پنج سال همه مالیاتها بخشوده شود و از آن پس تا میزان چهارپنجم از آنها کاسته شود؛ انقلابیون ارمنی همچنین خواستار آن شدند که بر میزان هزینه های دولتی اختصاص یافته به منطقه به منظور گسترش مدارس و تأمین سایر کمبودها افزوده شود و علاوه بر همه اینها همه ارامنه متهم و محکوم که طی رویدادهای اخیر گرفتار شده بودند مشمول عفوی عمومی شوند و همه اموال مصادره شده به صاحبان آنها بازگردانده شود. عبدالحمید نمی توانست با این درخواستها موافقت کند چرا که با قبول این درخواستها اقتدار خود

را در سراسر امپراتوری از دست می داد؛ از این روی، سلطان همه تقاضاهای آنان را رد کرد. پس از یک روز محاصره، اشغال کنندگان بانک دستگیر شدند و سایر تظاهر کنندگان عقب رانده شدند. به منظور کاهش تنش و جلوگیری از برخوردهای بیشتر، سلطان اندکی بعد عفوی عمومی اعلام کرد و انتصاب مدیران مسیحی را در اداره امور ولایات شرق - اگرچه در بیشتر این نواحی مسیحیان در اقلیت بودند - آغاز کرد.

در این مرحله، لرد سالیسبوری کوشید که حمایت تزار جدید یعنی نیکلای دوم (۱۳۳۶-۱۳۱۲ هـ. ق/ ۱۹۱۷-۱۸۹۴ م) را برای گسیل ناوگان بریتانیایی به استانبول و ترغیب سلطان به قبول درخواستهای ارامنه، جلب کند. اما روسیه از آن بیمناک بود که حمایت از این اقدام، احتمالاً نفوذ بریتانیا را در امپراتوری افزایش دهد و در مخالفت با مداخله یکجانبه با فرانسه همدستان شد و سلطان را تحت فشار قرار دادند. فعالیت سالیسبوری ناکام ماند و هیچ اقدامی صورت نگرفت؛ و با توجه به این که هیچ قدرت خارجی از گروههای ملی ارمنی حمایت نکرد، احتمالاً این گروهها خود دچار منازعات داخلی و تفرقه شدند. چندی نباید که تحریکات خاتمه یافت و در نتیجه روابط میان مسلمانان و ارامنه در بیشتر نواحی امپراتوری عادی شد. در سلسله مراتب دستگاه حکومتی کارگزاران ارمنی دوباره به مقامهای عالی منصوب شدند و بازرگانان و کشاورزان ارمنی تلاشهای خود را از سر گرفتند، اما این اغتشاشات وسیع خسارات و ضایعاتی را برجای گذاشته بودند و هماهنگی که طی قرنهای حکمفرما شده بود، از میان رفته بود. آن گروه از ارمنیان که می توانستند - بازرگانان ثروتمند شهری و همچنین بسیاری از اعضای جامعه انقلابی و روشنفکران - نسبت به بی علافگی توده های ارمنی به امر ملحق شدن به انقلاب یا حتی حمایت از آن واکنش نشان دادند. آنان امپراتوری عثمانی را ترک کردند و به کشورهای ایران، مصر، اروپا و خاصه به ایالات متحده سفر کردند و در آن کشورها سکنی گزیدند. بیشتر تلاشها و مهارت خود را مصروف ساختن زندگینامه جدید برای خود و خانواده هایشان کردند. بنابراین در سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م، مسأله ارامنه برطرف شد و تا جنگ جهانی اول این مسأله به فراموشی سپرده شد. اما بد نیست خاطر نشان کنیم که طی این چندسال آخر، برآستی بر میزان جمعیت ارامنه افزوده شد (به جدول ۳-۳ نگاه کنید) و همچنان که امپراتوری قلمرو خود را در کشورهای شبه جزیره بالکان از دست می داد، نسبت ارامنه در کل جمعیت افزایش می یافت.

جنگ یونان - ترکیه

یکی از شگفت آورترین وجوه روابط خارجی عثمانی طی قرن نوزدهم موقعیت به نسبت کم اهمیت تر یونان بود. از میان کشورهای حوزه بالکان یونان تنها کشوری بود که نسبت به

جدول ۳-۳: جمعیت ارامنه امپراتوری عثمانی ۱۳۳۳-۱۳۰۰

ه.ق/۱۹۱۴-۱۸۸۲ م^{۳۱}

سال	گریگوریا	کاتولیکها	پروتستانها	جمع کل ارامنه	جمعیت کل	ارامنه درصد
۱۸۸۲	۹۸۸۶۸۸۷	۱۰۰،۱۶۰	۳۶،۳۳۹	۱،۱۲۵،۳۸۶	۱۷،۳۷۵،۲۲۵	۶/۴۷
۱۸۹۵	۱۰،۴۲۳،۳۷۴	۸۰،۳۳۴	۴۴،۳۶۰	۱،۱۶۷،۰۶۸	۱۹،۰۵۰،۳۰۷	۶/۱۲
۱۹۰۶	۱۰،۱۴۰،۵۶۳	۹۰،۰۵۰	۵۳،۸۸۰	۱،۱۲۸،۰۴۹	۲۰،۹۴۷،۶۱۷	۶/۱۰
۱۹۱۴	-	-	-	۱،۲۹۴،۸۳۱	۱۸،۵۲۰،۰۱۶	۶/۱۱

بایتخت و همچنین بخشهایی از روملی و آناتولی غربی ادعا داشت. یونانیان بزرگترین اقلیت قومی به شمار می رفتند؛ در سال ۱۳۱۳ ه.ق/۱۸۹۵ م شمار آنان به ۲،۵۶۹،۹۱۲ نفر یا ۱۳/۴۹ درصد می رسید و در چند ولایت مهم امپراتوری یا از اکثریت قاطع برخوردار بودند یا از اقلیتهای مهم به شمار می رفتند^{۳۲}. اتباع یونانی سلطان که در نتیجه انقلاب یونان به خیانت متهم شده بودند توانستند که بموقع از خود رفع اتهام کنند و در مقایسه با ارامنه جامعه تجاری بسیار گسترده تر و ثروتمندتری داشتند. درحالی که ارامنه بر سر مسائل مهم ملی دچار تفرقه شده بودند، یونانیان تقریباً به طور یکپارچه از فکر احیای امپراتوری متحد یونانی - بیزانسی حمایت می کردند. اما به منظور تحقق این مقصود کار چندانی از سوی پادشاهی یونان یا اتباع یونانی سلطان انجام نگرفت. در واقع انجمنی ملی که خواستار تشکیل حکومتی مستقل برای یونانیان بود، تحت عنوان ائتیکه هیتایریا [۱۳] در سال ۱۳۱۲ ه.ق/۱۸۹۴ م در میان افسران ارتش یونان تشکیل شد؛ اما این انجمن برای تحقق مقاصد خود به اعمال قهر و خشونت متوسل نشود. یونانیان که استقلالی ایالتی کسب کرده بودند و از نظر جوامع بین المللی وارثان تمدن باستانی یونان شناخته می شدند، احتمالاً چندان احساس نا کامی نمی کردند که به شیوه های افراطی و تندروانه روی آورند. نگرش ملایم و معتدل یونانیان به کمبود پولی و عدم توانایی مالی آنان در تشکیل ارتشی وسیع مربوط می شد؛ ارتشی که بتواند جاه طلبیهای آنان را تحقق بخشد؛ وجود رقابتهای ساسی داخلی دلیل دیگری بر وجود روحیه ای معتدل در میان آنان بود. لیبرالها تحت رهبری کاریلائوس تریکوپس [۱۴] مورد حمایت طبقه متوسط شهری بودند و محافظه کاران

13- EthniKe Hetairia

14- Charilaos Tricoupes

تحت رهبری تئودور دلیگانس [۱۵] را اعیان و لشکر پشتیبانی می کردند. لیبرالها زمانی که قدرت داشتند اصلاحاتی را آغاز کردند و محافظه کاران که به جای آنان قدرت را در دست گرفتند کوشیدند که با تأکیدی دیگر بر مسأله «آرمان بزرگ» [۱۶] ناخشنودی ایجاد شده را از اذهان بزدایند. یونان بتدریج و تنها از طریق گسترش دامنه نفوذ خود به سمت شمال و به داخل تسالی و اپروس و به داخل مقدونیه و به سوی جنوب به داخل جزایر اژه از جمله کرت، توانست به رؤیاهای خود دست یابد. در بیشتر قلمروهای یادشده اکثریت قابل ملاحظه ای از جمعیت یونانی بودند بجز در مقدونیه که شمار زیادی از جمعیت آن مسلمان و اسلاو بودند و صربستان و بلغارستان بدان چشم طمع داشتند. در سال ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م، قدرتهای خارجی بیشتر نواحی تسالی و اپروس را به یونان واگذار کرده بودند، اما ایجاد بلغارستان همراه با تهدیدی که از سوی صربستان احساس می شد، جاه طلبیهای یونان در مقدونیه را خنثی کرده بود. در سال ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م، زمانی که بلغارستان روملیای شرقی را به تصرف خود درآورد، دلیگانس کوشید که به تلافی این اقدام بلغارستان و سایر نواحی اپروس را در اختیار گیرد و از این طریق احساسات تند یونانیان را آرام کند، اما قدرتها با مسدود کردن بنادر تحت اختیار دلیگانس وی را مجبور به تسلیم کردند. ده سال بعد، خاصه با تشکیل انجمن ائتیکه هیتایریا، دلیگانس کوشید که با تحت نظارت گرفتن کرت، روح جاه طلبیهای ملی را ارضاء کند.

در کرت، با به کار گرفتن قوانین اساسی سال ۱۲۸۵ هـ. ق/ ۱۸۶۸ م، در وضع کلی جامعه بهبود حاصل شده بود. اما تحریکات یونانیان موجب بروز شورش سراسری طی سالهای ۱۲۹۲ هـ. ق/ ۱۸۷۵ م تا ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م شد. عبدالحمید برای بهبود وضع مشاور مورد اطمینان خود، کارتادوری پاشای یونانی را به حکمرانی جزیره اعزام کرد. وی با کنسولهای قدرتهای خارجی در هاله په (کاله په) [۱۷] (اکتبر ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م)، قراردادی امضاء کرد و بنابر آن متعهد شد که در جزیره کرت مجلسی از نمایندگان انتخابی با اکثریت یونانی تشکیل شود. اما گروههای یونانی به فعالیتهای نفوذی خود به داخل شبه جزیره همچنان ادامه می دادند و با تحریکات آنان حمله به مأموران اخذ مالیات و بروز برخوردهای گاه خونین از سر گرفته شد. مآلاً در سال ۱۳۰۷ هـ. ق/ ۱۸۸۹ م، سلطان قانون اساسی و همچنین میثاق هاله په را که مستقیماً از طریق حکمرانان مسلمان اعمال می شد، نهادهای انتخابی را لغو کرد. اما در پی این اقدامها

15- Theodor Deligannes

16- Great Ideals

17- Haleppa

اغتشاشات بیشتری بروز کرد و ملی گرایان یونانی افراد و تدارکات به داخل کشور گسیل داشتند و روسها با اعمال نفوذ خود قدرتها را وادار کردند که سلطان را به احیای قرارداد قدیم و استقرار صلح ترغیب کنند. در اواخر سال ۱۳۱۴ هـ. ق/ ۱۸۹۶ م، عبدالحمید با جایگزین کردن قانون جدید به جای قانون اساسی قدیم موافقت کرد؛ بنابراین قانون برای حکومت مجلس مردمی فراهم می شد و حکمرانی مسیحی زمام امور را در دست می گرفت و همه کسانی که در اغتشاشات شرکت داشتند، مشمول عفو عمومی می شدند. اما برخوردهای میان مسلمانان و یونانیان ادامه یافت و حکومت یونان تحت فشار ملی گرایان قرار گرفته بود که در امور ارمنه عثمانی دخالت کند. بنابراین، در اواخر ماه ژانویه سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م گروهی از شورشیان کرت به یونانیان سرزمین اصلی یونان ملحق شدند. آنان آشکارا علیه سلطان شوریدند و اتحاد رسمی کرت و یونان را اعلام داشتند. در سوم فوریه نیرویی یونانی مرکب از ۱۰،۰۰۰ تن به منظور اشغال جزیره کرت تحت رهبری امیر جورج وارد عمل شد. آنان جز خرابی و ویرانی چیزی بر جای نگذاشتند و هزاران تن از مسلمانان را به قتل رساندند. قدرتها کوشیدند که با مداخله خود قراردادی منعقد کنند، اما قتل عامها ادامه یافت و حکمران را مجبور کرد که با یک رزمنار روسی از مهلکه بگریزد، درحالی که سربازان عثمانی نیز متقابلاً یونانیان را به قتل می رساندند و از مسلمانان دفاع می کردند. در این احوال گویا تنها همین مسأله بود که تمامی توجه مطبوعات اروپایی را به خود جلب کرده بود. قدرتهای خارجی پیشنهاد انعقاد قراردادی را دادند که به موجب آن کرت به استقلال کامل دست می یافت و تمامی سربازان عثمانی از منطقه خارج می شدند. سلطان نمی توانست با این پیشنهاد موافقت کند و در نتیجه بحران ادامه یافت. مسلمانان هاین و کاندیا را محاصره کردند و همه منابع غذایی و سایر منابع تدارکاتی را درهم کوبیدند.

یونان در این زمان کوشید که از موقعیت ایجاد شده در کرت به منظور توسعه مستملکات خود در تسالی سودجوید و جنگی را آغاز کرد که به مدت یکماه به طول انجامید و همین مسأله برای یونان به صورت مصیبت و فاجعه کامل درآمد. امیر کستانین نیرویی کوچک به نواحی مرزی در نزدیکی یانینا گسیل داشت (۱۰ آوریل)، اما لشکر بسیار وسیعتر و مجهزتر عثمانی در مناسرت نه فقط نیروهای اعزامی را عقب راند، بلکه در عمق سرزمینهای تسالی یونان نفوذ کرد، لشکر یونانی را درهم کوبید و ترهالا و لاریسا (ینی شهر) و ترینووا را به تصرف خود درآورد و تا خلیج وولو پیشروی کرد (۵ مه). مردم آتن بیمناک شدند و سقوط دوباره یونان و استقرار حکومت عثمانی در این کشور محتمل به نظر می رسید. اما قدرتهای خارجی و عثمانیها هیچ یک خواستار چنین وضعی نبودند. در این زمان، بریتانیا برای تحکیم موقعیت خود در خاورمیانه بیشتر بر نظارت به مصر و نه بر مسأله حفظ سایر قلمروهای عثمانی تأکید داشت و توجه روسها به

خاور دور معطوف بود. بنابراین، آنان به منظور انعقاد قرارداد متار که جنگ مداخله کردند؛ بنابراین قرارداد، عثمانیها موافقت کردند که سرزمین تسالی را ترک کنند و یونانیان متعهد شدند که میزان کمی از خسارات جنگی را پردازند و همچنین به مسلمانان اجازه مهاجرت به قلمرو عثمانی بدهند و بدینسان موج جدیدی از مهاجرت آغاز شد. بنابراین قدرتهای خارجی یونان را از تحمل عواقب حمله اش در امان داشتند و سپس با وادار کردن عبدالحمید به تأسیس حکومت خودمختار جدیدی در کرت به این کشور پاداش نیز داده شد؛ این حکومت باز هم تحت اقتدار عثمانی قرار داشت، اما حکمران مسیحی آن را سلطان برمی گزید، البته این انتصاب بایستی با تأیید آتن صورت می گرفت. سربازان عثمانی خاک کرت را ترک کردند و حکمران جزیره وعده داد که از همه مسلمانان باقی مانده حمایت کند، اما با وجود شبه نظامیان یونانی در منطقه چندان تضمینی بر این وعده ها وجود نداشت. چندی نباید که قدرتهای خارجی با انتصاب شاهزاده یونانی جورج در مقام نماینده عالی آنها در کرت سلطان را شگفت زده کردند و بدینسان یونان را از هر نظر بر امور کرت حاکم کردند، اگرچه این جزیره تا سال ۱۳۳۱ ه.ق/۱۹۱۲ م به طور رسمی به یونان ملحق نشد. در پی این قرارداد، دوباره صحنه آشنای صفوف آوارگان خسته مسلمان تکرار شد؛ آوارگانی که دست از اموال خود شسته و در پی آینده ای نامشخص در آنا تولی به راه افتاده بودند و تنها چاره گریز از آزار و اذیت را در همین سرنوشت می دیدند. یونان به گونه ای پیروزی دیپلماتیک دست یافته بود، اما شاه و حکومت وی هنوز برای مدتی داغ شکست نظامی را بر دل داشتند. آنان با انجام اقدامهایی به منظور نوسازی ارتش واکنش نشان دادند و کوشیدند که بخشی از شهرت از دست رفته شان را با مشارکت در امور مقدونیه که به گونه ای روزافزون بغرنجتر می شد و قدرت نمایی در این عرصه، احیاء کنند^{۳۳}.

مسأله مقدونیه

دشوارترین، پیچیده ترین و دیرپا ترین مشکلی که عبدالحمید دوم با آن مواجه بود، مسأله مقدونیه بود که از جاه طلبیهای همسایگان شبه جزیره بالکان در سلطه بر مقدونیه ناشی می شد. از زمان برگزاری کنگره برلین تا شروع جنگ جهانی اول، این موضوع بیش از هر مسأله دیگر سیاستمداران اروپایی و عثمانی را به خود مشغول داشته بود؛ مسأله ای که در دامن زدن به رقابتهای و جنگهایی که در اوایل قرن بیستم منطقه را در کام خود فروبرد، سهم بسزایی داشت. مقدونیه در سرزمینهای میان تراکیه و آلبانی واقع می شد و در جنوب با کوههای نواحی اژه، در شمال با کوههای سَر و در غرب با دریاچه اوکرید هم مرز بود. این منطقه ولایات عثمانی شامل

سالونیک، مناستر، کوسوو و شهرهای سرای، اوکریدا، اوسکوپ و بیتولا را دربر می گرفت. جمعیت مقدونیه ترکیبی از گروههای قومی مختلف بود که در آن هیچ یک اکثریت نداشتند و هر گروه بر سر این که کدام گروههای دیگر بایستی با آنان در یک گروه سرشماری شوند، با دیگر گروهها اختلاف نظر داشت. بنابر سرشماریهای دوره سلطنت عبدالحمید چنان که در جدول ۴-۳ نشان داده شده است، جمعیت مسلمانان و مسیحیان یکسان بود.

اگرچه صربها معمولاً همراه با یونانیان در زمره ملت ارتدوکس به حساب می آمدند، بلغارها بازم اکثریت مطلق جمعیت غیرمسلمانان را تشکیل می دادند. به طور کلی، جمعیت شهرها بیشتر از مسلمانان و یونانیان بودند (بجز سالونیک که اکثریت جمعیت آن یهودی بودند)، حال آن که در حومه ها، جمعیت مردم بیشتر مسلمان و اسلاو بودند. اما صرفنظر از شمار قطعی جمعیت در آن زمان، بیشتر ادعاهای مبنی بر اعمال حاکمیت از هیجان و غرور آنها ناشی می شد و هر گروه به حاکمیت دورانی از تاریخ گذشته استناد می کرد که طی آن حکومت ملی اش بزرگترین گستره منطقه را تحت نفوذ داشته است؛ مثلاً یونانیان زمان اسکندر کبیر و امپراتوری بیزانس، صربها امپراتوری استفان دوشان، بلغارها امپراتوری وسیع گذشته و همچنین بلغارستان بزرگ زمان سان استفانورامستمسک توجیحات خود قرار می دادند.

مقدونیه اهمیت استراتژیک داشت. این منطقه بر جاده ارتباطی دره های واردار و مورواوا مشرف بود و برای بلغارستان و صربستان گذرگاهی حیاتی به سوی دریا فراهم می آورد. این منطقه به لحاظ کشاورزی بسیار غنی بود. با توجه به موازنه قدرتی که وجود داشت، برای این که کشوری از کشورهای حوزه بالکان بتواند بر منطقه مسلط شود، کافی بود که بر مقدونیه نظارت یابد. برای عثمانیها مقدونیه نه تنها به مفهوم حکومت بر بیش از یک میلیون نفر مسلمان بود، بلکه همچنین منبع مهم درآمدهای مالیاتی و سدی محکم در مقابل جاه طلبیهای یونان در قلمروهای عثمانی در شرق دور تلقی می شد. قدرتهای خارجی نیز به دلیل نزدیکی مقدونیه به استانبول و تنگه های بوسفور و داردانل به عرصه این کشمکشها وارد شدند. ارتش یونان از ارتش دشمنانش ضعیفتر بود، اما به نظر می رسید که با تحت نظارت داشتن کلیسای ارتدوکس و استفاده از آن گونه ای ارتباط درونی میان یونان و مقدونیه برقرار بود. تأسیس قلمرو اسقفی بلغاری (۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۸۷۰ م) گونه ای موازنه قدرت ایجاد کرد؛ اقتدار مذهبی بلغارستان همراه با منافع مالی و نظامی آن ظاهراً زمینه را برای پیروزی بلغارها مساعد می کرد؛ موقعیت صربستان ضعیفتر از هر کشور دیگر بود، چرا که برای این کشور دشواری می نمود که ثابت کند در مقدونیه طرفدارانی دارد و برای اعمال نفوذ از هر گونه ابزار مذهبی که دشمنانش از آن برخوردار بودند، محروم بود. اما اقتدار اصلی از آن اتریش بود که جاه طلبی اش در گسترش نفوذ خود به نواحی اژه تنها از طریق پیروزی صربها امکان پذیر بود. رومانی نیز با توجه به حضور

والا کها در مقدونیه نسبت به این سرزمین ادعا داشت؛ اما والا کها اقلیتی چندان کوچک بود که می توان این تلاش رومانی را تنها اقدامی به منظور جلوگیری از گسترش اقتدار بلغارستان تلقی کرد. همچنان که این مجادلات گسترش می یافت، جنبشی تجزیه طلب در مقدونیه نضج گرفت؛ طرفداران این جنبش مدعی بودند که ملیت آنان نه بلغاری و نه صربی یا یونانی است بلکه آنان اسلاوهایی کاملاً مستقل هستند که با گویش خاص خود از همه کسانی که مدعی حکومت بر آنان هستند، متمایز و مستقلند. مآلاً این که در میان اقوام ساکن در مقدونیه مسلمانانی وجود داشت که بسیاری از آنان از آوارگان و پناهندگان به سرزمینهای شمال بودند. این قوم بزرگترین ملت واحد در مقدونیه را تشکیل می دادند و با هر گونه ادعایی که آنان را دوباره تحت نظارت مسیحیان قرار می داد مخالفت داشتند؛ همان مسیحیانی که در گذشته بدترین رفتارها را نسبت به آنان روا داشته بودند.

نبرد در عرصه های گوناگون آغاز شد. نخست این که به منظور آموزش و ترویج تعالیم

جدول ۳-۴: جمعیت مقدونیه ۱۳۲۴-۱۳۰۰ هـ. ق/۱۹۰۶-۱۸۸۲ م

۱۹۰۶	۱۹۰۴	۱۸۹۵	۱۸۸۲	
۱۰۱۴۵۰۸۴۹	۱۰۵۰۸۰۵۰۷	۱۰۱۳۷۰۳۱۵	۱۰۰۸۳۰۱۳۰	مسلمانان
۶۲۳۰۱۹۷	۳۰۷۰۰۰۰	۶۰۳۰۲۴۹	۵۹۴۰۳۹۶	ارتدوکس یونانی
۶۲۶۰۷۱۵	۷۹۶۰۴۷۹	۶۹۲۰۷۴۲	۷۰۴۰۵۷۴	ارتدوکس بلغاری
۲۰۹۲۸	-	۳۰۳۱۵	۲۰۳۱۱	کاتولیکهای یونانی
۲۶۰۰۴۲	۹۹۰۰۰۰	-	-	والا کها
-	۱۰۰۰۷۱۷	-	-	صربها
۳۰۰۵۹۴	۹۹۰۹۹۷	۶۸۰۴۳۲	۱۵۱۰۷۳۰	یهودیان و سایر اقوام
۲۰۴۵۵۰۳۲۵	۲۰۹۱۱۰۷۰۰	۲۰۵۰۵۰۵۰۳	۲۰۴۷۶۰۱۴۱	جمع کل

Sources: The figures for 1882, 1895, and 1906 come from regular ottoman census reports cited in note 31. Those for 1904 come from a special survey made by inspector Hüseyin Hilmi paşa, cited in Bayur, türk Inkilabi tarihi, Istanbul, 1940 vol. I, p. 152

مذهبی، هریک از کشورهای متخاصم حوزه بالکان سازمانی ویژه خود داشت تا رهبری کلیساها، مدارس و فعالیتهای فرهنگی در مقدونیه را در اختیار گیرد. سازمانها و انجمنهایی که در نشر تبلیغات ملی گرایانه می کوشیدند عبارت بودند از کمیته سیریل و متدودیوس [۱۸] (۱۳۰۲ هـ.ق/ ۱۸۸۴ م)، انجمن صربی سن اسلاوا [۱۹] (۱۳۰۴ هـ.ق/ ۱۸۸۶ م) و انئیکه هیتایریای یونانی [۲۰] (۱۳۱۲ هـ.ق/ ۱۸۹۴ م). اگر کشورهای حوزه بالکان تنها از طریق همین تشکیلات و سازمانها با یکدیگر مبارزه می کردند، هیچ یک از کشورهای دیگر از جمله مقدونیه و عثمانیها چندان متحمل گرفتاری نمی شدند. اما ملی گرایان بالکان برای گسترش پیام خود به سبک آرامنه گروههایی تروریستی نیز تشکیل دادند. اما خشن ترین این گروهها عبارت بود از سازمان انقلابی داخلی مقدونیه [۲۱] که بلغارها در مقدونیه ایجاد کرده بودند تا مردم این سامان را علیه عثمانیها و همه کسان دیگری که با ادعای بلغارستان مخالف بودند، رهبری کند؛ سازمان دیگری نیز به نام سازمان انقلابی خارجی مقدونیه [۲۲] وجود داشت که برای تعلیم تبعیدیان خارج از مقدونیه و برای همان مقاصد سازمان انقلابی داخلی در شهر صوفیه تشکیل شده بود. سازمان انقلابی داخلی منعکس کننده دیدگاههای مقدونیه بود و در پی تأسیس ولایتی خودمختار بود که به صورت حکومتی فدرال با صربستان و بلغارستان متحد باشد؛ حال آن که، سازمان انقلابی داخلی در شهر صوفیه تشکیل شده بود. سازمان انقلابی داخلی منعکس کننده دیدگاههای مقدونیه بود و در پی تأسیس ولایتی خودمختار بود که به صورت حکومتی فدرال با صربستان و بلغارستان متحد باشد؛ حال آن که، سازمان انقلابی خارجی بیشتر به سوی بلغارستان گرایش داشت و خواستار آن بود که به محض خروج عثمانیها، مقدونیه با بلغارستان متحد شود. صربها و یونانیان سازمانهای تروریستی خاص خود را در مقیاسی کوچکتر داشتند. به منظور حمایت از این گروهها در داخل و خارج از مقدونیه، حکومتها و کنسولهای ملتهای مختلف دخالت می کردند و برای آنان نه فقط پول وامکانات تشویقی، بلکه سلاح و مهمات و گاه حمایتهای قانونی نیز فراهم می آوردند.

در آغاز سال ۱۳۱۸ هـ.ق/ ۱۹۰۰ م گروههای مختلف مبارزات خود را آغاز کردند؛ آنان روستاها را غارت کردند و مقامهای رسمی و همچنین اتباع مسلمان و مسیحی را که از قبول

18- Cyril and Methodius committee

19- Serbian Society of saint slava

20- Greek Ethinke Hetairia

21- Internal Macedonian Revolutionary Organization (IMRo)

22- External Macedonian Revolutionary organization (EMRo)

نظرات آنان سرباز می زدند، به قتل رساندند. این گروههای تروریستی ارا به های پستی و ترنها را متوقف می کردند؛ خارجیان و بومیان مرفه را گروگان می گرفتند و درازای دریافت وجوه مورد نظرشان آنان را آزاد می کردند و کلیساها را منفجر می کردند، ترور و وحشت در مقدونیه سوژه مشترک مطبوعات خارجی شد، بویژه زمانی که مسیحیان و خارجیان نیز آماج این اقدامها قرار گرفتند. اگرچه حکومت عثمانی تنها می کوشید که نظم را اعاده و از همه عناصر جمعیت حمایت کند، بازهم هر اقدام تروریستها به گونه ای موجب سرزنش دولت می شد و مشکلات و گرفتاریهای مسیحیان به گونه ای تقریباً مشخص بزرگتر از آنچه که بود جلوه می کرد، درحالی که مشکلات مسلمانان تقریباً به فراموشی سپرده می شد. قدرتهای امضاء کننده معاهده برلین عثمانیها را تحت فشار قرار دادند که در مقدونیه «اصلاحاتی» صورت دهند بدین امید که این اصلاحات احتمالاً تروریستها را آرام کند. در واکنش به این فشارها، عبدالحمید ولایت جدیدی تشکیل داد که ولایت ثلاثه نامیده می شد و ولایات سالونیک، کوسوو و مناستر را دربر می گرفت؛ مقرر شد که یک کمیسیون ویژه اصلاحات ولایات در روملی مقررات مربوط به ولایت جدید را براساس تحقیقات حسین حمید پاشا، حکمران پیشین یمن، تدوین کند. این مقررات تصریح می کرد که نیروهای پلیس و ژاندارمری مختلط باشند و سازمانهای ویژه ای امور عالم المنفعه و امور خارجی را رسیدگی کند؛ دادگاههای مختلط تشکیل شود و حکمرانی مسیحی زمام امور را در دست گیرد؛ مدارس جدیدی تأسیس شود و بخش عمده ای از درآمدهای مالیاتی ولایت در راه توسعه اقتصاد خود منطقه صرف شود.^{۳۴} اما تروریستها و روسها یا اتریشیها هیچ یک با برنامه و تدبیری که عثمانیها را به حفظ مقدونیه قادر می کرد، موافقت نداشتند. هنگامی که برنامه اصلاحات اعلام شد و مقامهای رسمی به منظور اجرای این برنامه راهی ولایت شدند، سازمان انقلابی داخلی با برپایی قیامی سراسری که مرکز آن در مناستر بود، به مقابله برخاست و بیشتر نواحی ولایت را به تصرف خود در آورد و مسلمانان و مسیحیانی را که نمی خواستند به جنبش ملحق شوند، مورد حمله قرار داد. در همین حال ارتش عثمانی نیز مقابله به مثل کرد. هزاران تن از مسلمانان وحشت زده به سوی استانبول گریختند و همین شمار از مسیحیان نیز به صوفیه متواری شدند. حکومت بلغارستان که بیم داشت سازمان انقلابی داخلی با چنین فعالیتهایی این کشور را به جنگی ناخواسته بکشاند، سرانجام تصمیم گرفت که دست کم با ممانعت از انجام فعالیتهای تروریستی در خاک بلغارستان از وارد شدن در چنین جنگی اجتناب کند (سپتامبر ۱۳۲۱ هـ. ق/ ۱۹۰۳ م)

روسیه و اتریش با هرگونه مصالحه ای که احتمالاً عثمانیها از طریق مذاکره مستقیم با کشورهای بالکان تحمیل می کردند، مخالفت داشتند. در ۲۱ فوریه سال ۱۳۲۱ هـ. ق/ ۱۹۰۳ م، آنان پیشنهادهای اصلاحی خود را در وین اعلام کردند. این کشورها تقاضا کردند که بازرس

ولایتی به کار خود ادامه دهد، بعلاوه هیچ سربازی در منطقه بدون اجازه ویژه به خدمت گرفته نشود و همچنین اصلاحاتی جدید به منظور خشنود کردن اقوام مختلف جمعیت و قدرتهای خارجی انجام شود؛ علاوه بر این آنان درخواست کردند که نیروهای پلیس و ژاندارمری محلی به نسبت جمعیت مسلمانان و مسیحیان از میان آنان به خدمت گرفته شوند و اصلاحات مالیاتی از جمله جایگزین کردن مالیات ثابت ارضی به جای مالیات عشریه تحقق پذیرد. بنابراین درخواست حتی اگرچه اداره امور ولایت تا اندازه ای تحت نظارت خارجی قرار می گرفت، سلطان باز هم خشنود بود چرا که از دخالت مستقیم خارجی اجتناب می شد. اما باز هم همچون گذشته، تروریستها قراردادی را که عثمانیها را همچنان در موضع نظارت بر مقدونیه حفظ می کرد، نمی خواستند. علاوه بر این، مسلمانان مقدونیه نیز از انعقاد چنین قراردادی خشنود نبودند چرا که به موجب آن سربازان و پلیس مسیحی در اداره امور سهیم می شدند؛ از این روی، مسلمانان مقدونیه در کوسوو و تظاهراتی به راه انداختند که طی آن بسیاری از هموطنان مسیحی شان و همچنین کنسول روسیه در اوسکوپ جان خود را از دست دادند. تروریستهای صربی و بلغاری حملات خود را از پناهگاههای کوهستانی آغاز و مسیحیان مقدونیه را تشویق کردند که به قیامی سراسری علیه عثمانیها ملحق شوند. تروریستهای سازمان انقلابی داخلی با تقلید از همان شیوه های ارامنه به بانک عثمانی در سالونیک حمله و آن را منفجر کردند. تنها تروریستهای یونانی که نمی خواستند دشمنان اسلاو آنها بر ولایت نظارت کامل یابند، از عرصه پیکار عقب نشستند و گاه در اعاده نظم با عثمانیها همکاری می کردند.

درواکنش به بروز دشواریهای جدید، تزار نیکلای و امپراتور فرانسیس ژوزف برنامه اصلاحی جدیدی را در مورزتگ [۲۳] (۱۹ اکتبر ۱۳۲۱ هـ. ق/ ۱۹۰۳ م) اعلام کردند و پس از کسب تأیید همه کشورهای امضاء کننده معاهده برلین، آن را به عثمانیها ارائه دادند. آنان در این زمان تقاضا کردند که کارگزاران روسی و اتریشی در مقام مشاور با بازرس کل عثمانی همکاری و همراهی کنند؛ مسؤلیت اصلی این کارگزاران آن بود که به شکایات مسیحیان رسیدگی و موارد سوء مدیریت و بی عدالتی را مشخص کنند. مقرر شد که عفوی عمومی اعلام شود. حکومت عثمانی بنا بر برنامه پیشنهادی می بایست که با اعطای کمکهای مالی روستائیان را در بازگشت به خانه و مزارع خود یاری می کرد. همچنین مقرر شد که شوراهای اداری و دادگاههای مختلط در همه نواحی که جمعیت ترکیب قومی مختلطی دارد آغاز به کار کند و کنسولهای روسیه و اتریش بر انجام همه اصلاحات نظارت داشته باشند. عبدالحمید با بیشتر

مفادی که به نظارت خارجی مربوط می شد موافقت نداشت، اما نمی خواست که مشکل مقدونیه به جنگی فراگیرتر بدل شود و در پی آن بود که خارجیان اصلاحاتی را که به گمان وی مغایر خواست تروریستها بود، انجام دهند. طی مدتی کوتاه اصلاحات آغاز شد، اما در این زمان یونانیان و والا کها که به ترتیب از سوی بطریق یونان و حکومت رومانی حمایت می شدند بسیار بیش از گذشته فعال شدند و با انعقاد قراردادی که احتمالاً به سود بلادها بود، مخالفت کردند. علاوه بر این، برغم این که بلغارستان قرارداد جداگانه ای با باعالی منعقد کرد (۸ آوریل ۱۳۲۲ هـ.ق/ ۱۹۰۴ م) و به موجب آن درخواست خود مبنی بر متوقف کردن فعالیتهای گروههای تروریستی دوباره تأکید ورزید، اما نتوانست به تعهد خود عمل کند. تا پایان سلطنت عبدالحمید، ترورهای سیاسی در سراسر مقدونیه ادامه یافت و تنها در سال ۱۳۲۷ هـ.ق/ ۱۹۰۹ م بود که نیروهای ژاندارمری و پلیس با سازمانی جدید و اصلاح شده توانستند تا حدودی نظم را برقرار کنند.

در این احوال، قدرتها نیز پیشنهاد کردند که از طریق بانک عثمانی و شعبه هایش در مقدونیه اصلاحات مالی جدیدی انجام شود؛ بنابر پیشنهاد آنان شعب بانک عثمانی به صورت سازمانهای مالی هریک از ولایات ثلاثه عمل می کردند. اما عبدالحمید از قبول چنین مشارکت مستقیمی در روند مالی عثمانی سرباز زد. یک کمیسیون مالی بین المللی تشکیل شد که بر امور مالی مقدونیه نظارت کند (۸ مه ۱۳۲۳ هـ.ق/ ۱۹۰۵ م)، اما باعالی مداخله این کمیسیون را نیز نپذیرفت. ناوگان بین المللی مرکب از پنج کشتی به جزیره میتیلینی (۲۶ نوامبر، ۱۳۲۳ هـ.ق/ ۱۹۰۵ م) گسیل شد. این ناوگان در ادامه فعالیتهای خود در پی آن برآمد که پستهای گمرکی مستقر در لمنوس را پیش از آن که عبدالحمید ملاً تسلیم شود، تسخیر کند (۵ دسامبر ۱۳۲۳ هـ.ق/ ۱۹۰۵ م). آلمانیها قرارداد مصالحه ای ترتیب دادند: کمیسیون مالی بین المللی در این زمان تنها متشکل از مشاوران بود و بازرسان را شامل نمی شد و از مشاوران یک تن را عثمانیها منصوب می کردند. این کمیسیون بودجه های ولایات ثلاثه در مقدونیه را تنظیم می کرد، اما پیش از اجرا می بایست به تصویب سلطان نیز می رسید. همه پیشنهادهای مربوط به انجام اصلاحات مالی بیشتر می بایست از کانال قانونگذاری رسمی عثمانی اعمال می شد.

اصلاحات یادشده پس از عقب نشینی قدرتها از جزایر لمنوس و میتیلینی آغاز شد. به منظور تأمین کسری بودجه های ولایتی، حکومت عثمانی پیشنهاد کرد که به جای افزایش مالیاتهای وضع شده برای مردم، عوارض گمرکی از ۸ درصد به ۱۱ درصد افزایش یابد. اما قدرتها همواره در پی آن بودند که اصلاحات را تا آن حد انجام دهند که منافعیشان به خطر نیفتد؛ از این روی آن با پیشنهاد عثمانی تنها با این شرط موافقت کردند که امتیازات تجاری دیگری در سایر نواحی به آنان واگذار شود. بنابراین، بریتانیا توانست موافقت عثمانی را با تمدید مدت امتیاز

احداث راه آهن از میر - آیدین تا سال ۱۳۵۹ هـ. ق / ۱۹۴۰ م جلب کند؛ آلمانیها در وجوه تضمینی پرداخت شده از سوی عثمانیها به بانکهایشان افزایشی به دست آوردند و امتیازات دیگری از این دست نصیب قدرتها شد. بنابراین اصلاحات مالی انجام شد. فعالیتهای مداوم گروههای تروریستی که در این زمان یونانیان با موافقت ضمنی حکومت یونان رهبری آنها را در دست داشتند، مانع اصلی اصلاحات بود چرا که این گروهها حکومت ولایتی را طی سالهای باقیمانده سلطنت عبدالحمید در تنگنای مالی شدیدی قرار داده بودند.

آخرین مرحله مسأله مقدونیه زمانی بروز کرد که پادشاه انگلستان و تزار روسیه در ۹ ژوئن ۱۳۲۶ هـ. ق / ۱۹۰۸ م در ریوال (تالین) [۲۴] واقع در استونی با یکدیگر ملاقات کردند تا در برابر قدرت فزاینده آلمان در قاره اروپا معاهده مشترکی منعقد کنند. به عنوان بخشی از برنامه مورد توافق و به منظور برطرف کردن تمامی اختلافات فیما بین، آنان موافقت کردند که حکمران مقدونیه اگرچه از اتباع عثمانی است، بایستی تنها با توافق قدرتها منصوب شود و شمار وسیعی از مدیران اروپایی که حقوقشان از محل درآمدهای ولایتی تأمین می شود بایستی وی را یاری کنند. اتریش با قرارداد ریوال مخالفت کرد و هنوز امید داشت که با همکاری و میانجیگری صربستان و همچنین آلمان که امیدوار بود با اعمال نفوذ در باعالی جایگزین انگلیس در مقام قدرت بزرگ اروپا شود، نفوذ خود را به سوی دریای آدریاتیک گسترش دهد. در واکنش به برقراری روابط دوستانه میان انگلیس و روسیه و اندکی بعد میان انگلیس و فرانسه که اتحادی سه گانه تشکیل دادند، اتریش و آلمان دوره جدید همکاریهای خود را آغاز کردند که این تحول دشمنیها را تشدید کرد و عاقبت به بروز جنگ جهانی اول انجامید.

ساخت حکومت مطلقه

اگرچه عبدالحمید پس از آن که به قدرت رسید وعده داد که از نهضت مشروطه و حاکمیت قانون اساسی حمایت کند، ملاحظات ناشی از وضع خاندان سلطنت، عدم اطمینان به انسجام یا توانایی سیاستمداران وابسته به باعالی و بحرانهای داخلی و خارجی که امپراتوری را در هم پیچیده بود، سبب شد که وی در اداره امور مملکت سیاستی را اتخاذ کند که به گونه ای فزاینده شخصی، مستبدانه و مطلقه بود. عاقبت عبدالعزیز و بحران روحی مراد پنجم پس از خلع از سلطنت ذهن عبدالحمید را برمی آشفته و احساس ناامنی را در وی برمی انگیزد. وی همچنین باور داشت که همه سیاستمداران عثمانی مردمی خودپرست و فاسدند و دیگر این که در میان

دیوانیان عثمانی افراد آگاه به امور شهری وجود ندارد. جنگ روس - ترکیه در سال ۱۲۹۶-۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸-۸۷۷ م و اغتشاشات پس از کنگره برلین، فعالیتهای گروههای تروریست و تهدیدهای کشورهای همسایه حوزه بالکان و همچنین قدرتهای اروپایی سلطان را متقاعد کرد که مدیریت موثر تنها با استقرار حکومتی متمرکز و نه از راه تقسیم قدرت، امکان پذیر است.^{۳۵}

حتی پیش از کنگره برلین عبدالحمید در پی استقرار حکومتی مطلقه بود که از طریق آن بتواند مقاصد خود را تحقق بخشد. این مسأله از همان زمانی که وی در برابر انتقادهای سیاسی از فعالیتهای جنگی اش واکنش نشان داد، قابل تشخیص بود؛ عبدالحمید با استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی به وی داده بود مدحت پاشا را تبعید و پارلمان را منحل کرد. عبدالحمید خود را فردی اصلاح طلب می دانست و در واقع نیز چنین بود، اما همچون مردان تنظیمات، وی احساس می کرد نمایندگان دموکراتی که طی زمان در مجلس سر بر آورده بودند تنها موجب وقفه در کارها هستند و بی کفایتیها، ناکامیها و ضعف داخلی و شکستها و اختلافات دیگر را ناشی از آنان می دانست. عبدالحمید معمولاً از روش عبدالعزیز در سالهای آخر حکومتش الهام می گرفت و به جای باعالی و دیوانیان حکومت، قدرت را در قصر متمرکز کرد. وی تشکیلاتی از اقتدار و نظارت شخصی بنا کرد که همراه با نظام اداری متمرکزی که در نتیجه اصلاحات تنظیمات ایجاد شده بود، حکومت مطلقه ای ایجاد کرد که بسیار فراگیرتر و کاملتر از حکومتهای خودکامه ای بود که تا آن زمان بزرگترین سلاطین عثمانی توانسته بودند ایجاد کنند. با استفاده از چنین تشکیلات مطلقه ای بود که عبدالحمید توانست از امپراتوری درهم شکسته اش دفاع و آن را احیاء کند، جامعه عثمانی را دوباره حیات بخشد و بیشتر اصلاحاتی را که پس از سال ۱۲۸۸ هـ. ق/ ۱۸۷۱ م به خطر افتاده بود، با موفقیت به سرانجام برساند و بدینسان خود را آخرین مرد تنظیمات معرفی نماید. اما عبدالحمید به بهای متوقف کردن روند تکاملی آرامی که به سوی تحقق یافتن اصلاحات سیاسی اساسی در جریان بود، در انجام مقاصد خود موفق شد؛ منظور از روند تکاملی در انجام اصلاحات سیاسی فراهم آوردن نهادهای انتخاباتی بود که مردم بتوانند از طریق آنها در فرایند حکومت مشارکت کنند. در این جا لازمست که به بررسی نظام حکومت خودکامه سلطان بپردازیم و ببینیم که آیا دستاوردهای چنین نظامی ارزش بهای پرداخت شده را داشته است یا خیر.

استنباطهای شخصی عبدالحمید دوم از مفهوم حکومت

اشتباه است اگر تصور شود که عبدالحمید با این مقصود به حکومت رسید که نظام مطلقه مورد نظر خود را مستقر کند و یا این که وی کوشید که از همان آغاز اختیارات مجلس را محدود

کند. در واقع، وی در مرحله نخست با پذیرش قانون اساسی نظام حکومتی شخصی عبدالعزیز را واژگون کرد؛ عبدالعزیز تنها تضمینهایی کافی اضافه کرده بود که مطمئن شود با بعالی دیگر هرگز همچون گذشته مثل دوره تنظیمات نخواهد توانست تمامی امور را تحت نظارت گیرد. نشانه‌های فراوانی وجود دارد که از جوانی و تأثیرپذیری عبدالحمید در این زمان حکایت کند؛ در این برهه، وی می‌خواست که افکار مدحت را بیاموزد و بیاماید تا بتواند امپراتوری را حفظ کند. طی نخستین سالهای حکومت، وی در برابر افکار جدید بسیار بیشتر از نیاکان بلافصل خود سعه صدر نشان می‌داد. عبدالحمید همراه با مردم عادی در مراسم نماز جمعه شرکت می‌کرد و درباره مشکلات دولت با عثمانیها و خارجیان صحبت می‌کرد؛ وی کار گزاران حکومتی و دبیران و منشیان و روشنفکران را احضار می‌کرد و حتی رهبر جوان عثمانی یعنی نامق کمال را دعوت کرد و به وی گفت: «بیا با هم کار کنیم کمال بیگ، بیا این دولت و سلطنت را به مرتبه‌ای رفیع تر از گذشته ارتقاء دهیم.»^{۳۶}

در روی آوردن عبدالحمید به حکومت مطلقه رخدادها و موقعیتهایی مؤثر بود که پس از جلوس وی اتفاق افتاد. عبدالحمید باور داشت که مخالفت مدحت با مسأله گسترش منابع مالی جدید برای تأمین دیون عثمانی و همچنین مخالفت وی با مداخله کنفرانس استانبول - که صرفنظر از پیامدهای آن فقط از تفروی از مداخله خارجی ناشی می‌شد - امپراتوری را به لحاظ مالی و دیپلماتیک در وضعی دشوار و بحرانی قرار داده است. وی جاه طلبیها و تحریکات سیاستمداران را در همه موارد می‌دید و تأثیر کند کننده مجلس را در روند قانونگذاری مشاهده می‌کرد؛ مجلسی که بر ساختار موجود یعنی شورای دولت و شورای وزیران تحمیل شده بود. برای سلطان دشوار بود که گروههای مختلفی را که به گمان وی در بیشتر موارد با منافع کلی امپراتوری تضاد منافع داشتند، با یکدیگر متحد کند. طرز برخورد قدرتها نیز در تغییر دیدگاه عبدالحمید و بیداری وی تأثیر داشت؛ برخوردها و نگرشهایی که ضمن آن مصایب هزاران نفر از مسلمانان بلغارستان و بوسنی که مورد آزار و اذیت بودند و یا قتل عام می‌شدند، نادیده گرفته می‌شد و مشکلات مسیحیان گواه بر بریت مسلمانان تلقی می‌گردید. علاوه بر این، سوء استفاده قدرتها از جاه طلبیهای کشورهای حوزه بالکان در جهت مقاصد امپریالیستی خودشان و نه برطرف کردن نیازهای آنان، نیز موجب بیداری عبدالحمید شد. ظهور گروههایی در داخل مجلس که به جای حمایت از جنگ، مصایب ناشی از جنگ را دستاویز پیشبرد نظرات و امیال خود قرار می‌دادند، در میان سلسله وقایع طولانی تنها آخرین رخدادی محسوب می‌شد که سلطان جوان را متقاعد کرد که امپراتوری هنوز آمادگی پذیرش دموکراسی را ندارد و دیکتاتوری مطلق تنها راه حفظ کشور در آن دوران دشوار است:

من اشتباه کردم که به تقلید از پدرم، عبدالمجید، خواستم با تشویق و

ترغیب و از طریق نهادهای لیبرالی در کشور اصلاحات کنم. من پای جای جدم، سلطان محمود، خواهم گذاشت. همچون او، من هم اکنون درمی یابم که تنها با اعمال قهر و زور است که می توانم مردمی را به حرکت در آورم که خداوند حمایت از آنان را بر من تفویض کرده است.^{۳۷}

مرکز اقتدار: قصر

پس از سال ۱۲۹۵ هـ. ق. ۱۸۷۸ م، قصر سلطان مرکز اقتدار حکومت بود. سلطان تشکیلات نسبتاً ساده مابین را بنا کرد و عبدالعزیز این تشکیلات را در قصر بیلدیز به صورت دستگاه دیوانی پیچیده ای گسترش داد؛ تشکیلاتی که خود بسیاری از جنبه های حکومت و جامعه را که در سالهای گذشته عمده مستقل عمل می کرده اند، تحت مدیریت، نظارت و بررسی گرفت. پس از سلطان که در همه امور حضوری مسلط داشت، چندین شخصیت مهم دیگر نیز بودند که در مشکلاتی که مورد توجه وی قرار می گرفت، با او مشاوره می کردند و دستیابی وی به افراد و اطلاعات را تحت نظارت قرار می دادند و بدینسان در قدرت حکومت با سلطان سهیم می شدند.

از یک سوی، عثمان غازی پاشا (۱۳۱۵-۱۲۴۸ هـ. ق. ۱۸۹۷-۱۸۳۲ م)، قهرمان پلونا، بود که نفوذی عمیق داشت و در مقام ریاست خدمات دربار (مابین مشیری) و ریاست شورای سلطنتی (سریاوران اکرم) نه تنها دفتر کار شخصی و امور مالی سلطان را اداره می کرد، بلکه ریاست اجرایی را نیز برعهده داشت. وی که علما و نظامیان را نمایندگی و واکنش علیه شیوه های غرب را هدایت می کرد، نفوذی محافظه کارانه بر سیاستهای عبدالحمید به کار بست و رهبری تقویت نهادهای اسلام را در اختیار گرفت. غازی عثمان مشیر سلطان باقی ماند، حتی مواقعی که وی قصر را ترک می کرد تا در مقام وزیر جنگ وظایفی را انجام دهد، چون چشم و گوش سلطان بود و تا پایان عمر در بسیاری موارد همچون قدرت حقیقی کشور عمل می کرد. منشی سلطان (باش کاتب) و کمک منشی سلطان (کاتب ثانی) در اختیارات غازی عثمان پاشا در امور اجرایی، مالی و امور خارجی با وی سهیم بودند؛ این افراد اختیارات رسمی خود در زمینه ارائه مکاتبات و قوانین و احکام پیشنهادی به مقامها را گسترش دادند تا از این طریق به روابط سلطان با سازمان و کارمندان حکومت نظارت یابند؛ تمایلات و سیاستهای سلطان را به آنان ابلاغ کنند و نظرات آن مقامها را در پیامدهای تصمیمات سلطان به وی اطلاع دهند. مقتدرترین رئیس کاتبان کوچک سعید پاشا بود که در اصل به دلیل نفوذ داماد سلطان یعنی داماد محمود پاشا منصوب شد، اما بعدها چندین بار به مقام وزیر اعظمی و همچنین وزارت در بخشهای مختلف رسید؛ بدینسان کوچک سعید پاشا کار گزار اصلی عبدالحمید در حکومت شد.

جان‌شینان وی در مقام رئیس کاتبان علی فؤاد بیگ (۱۲۹۹-۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸-۱۸۸۱ م)، ثریا افندی (۱۳۱۲-۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۹۴-۱۸۸۱ م) و سرانجام تحسین پاشا بود که پس از مرگ عثمان پاشا کم و بیش به جان‌شینی وی در مقام مشاور اصلی منصوب شد و تا زمان خلع عبدالحمید به سال ۱۳۲۷ هـ.ق/۱۹۰۹ م در کنار وی ماند. تا قبل از سال ۱۳۱۱ هـ.ق/۱۸۹۳ م که احمد عزت پاشا به مقام کاتب ثانی منصوب شد، این مقامی کاملاً فرعی تلقی می‌شد. احمد عزت پاشا پس از مرگ غازی عثمان در مقام ریاست دفتر سلطان کار می‌کرد؛ وی با وزیر اعظم و وزیران ملاقات می‌کرد تا درخواستهای سلطان را به اطلاع آنان برساند و گزارشهای آنان را دریافت دارد. احمد عزت ریاست بسیاری از کمیسیونهای مهمی را که سلطان دربارهٔ امور حائز اهمیت ترتیب داده بود، برعهده داشت؛ از جملهٔ این کمیسیونها عبارت بودند از کمیسیون اصلاحات مالی عثمانی، کمیسیون احداث و ادارهٔ راه آهن حجاز و کمیسیون مربوط به بررسی مشکلات دیپلماتیک ناشی از حضور بریتانیا در مصر و مداخلهٔ آنها در منطقهٔ دریای سیاه. احمد عزت متعاقباً پس از سرکوب ترکهای جوان و خاتمهٔ جنگ جهانی اول (۱۳۳۷ هـ.ق/۱۹۱۸ م) به مقام وزیر اعظمی محمد ششم و حیدالدین رسید. طی سالهای تضعیف اقتدار غازی عثمان، کاتب اول و ثانی نفوذ فزاینده‌ای یافتند و پس از مرگ وی مقام مشیری بلامتصدی باقی ماند و در نتیجه کاتبان توانستند به گسترش دامنهٔ نفوذ خود در قصر همچنان ادامه دهند.

تحت اقتدار و نظارت سراسری مشیر و کاتبان و در درون نظام حکومتی شخصی عبدالحمید، بسیاری از افراد و نهادهای با نفوذ دیگر وجود داشتند. همسران و غلامان سلطان نیز تا آنجا که می‌توانستند از طریق خواجه سرای باعالی (دارالسعاده آغاسی) در تصمیمات سلطان اعمال نفوذ می‌کردند. دوتن از خواجه سرایان به نامهای قانی آغا و حافظ آغا مرتبهٔ وزارت یافتند و سلطان آنان را در مرتبه‌ای بالاتر از مشیر و کاتبان و در تشریفات رسمی همردیف وزیر اعظم، شیخ الاسلام، خدید مصر و امیر بلغارستان قلمداد می‌کرد. هیأت مشاوران مقام سلطنت (یاوران اکرم) از رجال مشغول خدمت و بازنشستهٔ حکومت و سران نظامی منصوب شده در مقام عالی مرتبهٔ آجودانی سلطنتی که جدیداً ایجاد شده بود، تشکیل میشد؛ این هیأت دربارهٔ سیاست عمومی کشور و بازرسی دستگاههای کشوری و لشکری به منظور کشف و رفع نادرستیا و خیانتها یا بی‌کفایتها، سلطان را راهنمایی می‌کرد. در قصر، تحت نظارت شخصی سلطان یک سازمان پلیس مخفی (خُفیه) فعالیت داشت که در آغاز، احمد جلال الدین پاشا، یکی از غلامان شخصی سلطان، و سپس یکی دیگر از افراد تحت الحمایهٔ سلطان به نام فهیم پاشا بر آن نظارت یافت؛ فهیم پاشا در این مقام باقی ماند تا زمانی که به دست ترکهای جوان از این مقام خلع شد. لشکری از جاسوسان و ماموران اطلاعاتی (جوړنالچی‌ها) در اختیار این

سازمان قرار داشتند؛ این افراد موظف بودند علیه افکار کسانی که بنا بر ماده ۱۱۳ قانون اساسی خائن تلقی می شدند اعلام جرم کنند یا آنان را از کار برکنار و یا حتی بازداشت و زندانی کنند. بنا بر پیشنهاد مدبر بانک عثمانی زمانی که عبدالحمید هنوز شاهزاده‌ای بیش نبود، یک بانکدار ارمنی به نام، هاگوب ظریفی پاشا، امور مالی شخصی سلطان را اداره و در مورد سیاستهای مالی و اقتصادی وی را راهنمایی می کرد. آلکساندر کاراتودوری پاشای یونانی پس از آن که در مقام نماینده سلطان در کنگره برلین شرکت کرد و مدتی نیز وزارت امور خارجه را برعهده گرفت، بازنشسته و در قصر مشغول خدمت شد؛ در این زمان وی در مقام مشاور سلطان در امور مهم داخلی و خارجی فعالیت می کرد و بر فعالیت وزارت امور خارجه نظارت داشت. در قصر یک دفتر مطبوعاتی نیز وجود داشت که در آغاز فردی ارمنی به نام نشان افندی و سپس برادر وی صفر افندی ریاست آن را برعهده گرفتند؛ آنان اخبار مهم مطبوعات خارجی و داخلی را ترجمه و تلخیص و برای سرگرمی سلطان رمانهای خارجی را نیز ترجمه می کردند. علاوه بر افراد یاد شده مدیران بخشهای قدیمی تر تشکیلات قصر از جمله پیشکار عالی، امام اعظم، رئیس الاطبا و رئیس محافظان شخصی سلطان (سریاوران حرب) حضور داشتند که هر یک به دلیل دور بودن سلطان از امور و اتکاء وی به اخبار و افکار آنان، تا حدودی بر سلطان اعمال نفوذ می کردند.

مآلاً، در آغاز سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م گروهی کاملاً جدید از خدمه قصر ایجاد شد که به سلطان و مشاورانش کمک کند؛ در حالی که بخشهای قدیمی تر و ستادهای مستقر در قصر توپ قاپی بشدت کاهش می یافت. مردان جوان مشغول خدمت در این بخش همگی فارغ التحصیلان مدارس رشدیه بودند. برخی از آنان هم برای گذراندن دوره های آموزشی پیشرفته تر به مدرسه خدمات کشوری (مکتب ملکیه) یا آکادمیهای نظامی اعزام می شدند؛ این افراد پس از فراغت از تحصیل در امور مربوط به خدمات کشوری و ارتش مشاغلی را برعهده می گرفتند و از آنان انتظار می رفت که سلطان را از جدیدترین گرایشها آگاه کنند. بدین ترتیب، عبدالحمید دوم همان نظام قدیمی سپردن امور به افراد تحت الحمایه را که در گذشته به گونه ای مؤثر در خدمت مصطفی رشیدپاشا بود، احیاء کرد و آن را چون اهرمی برای اعمال نظارت قصر بر کل نظام حکومت به کار گرفت.^{۳۹}

سلطان بجز تشکیلات قصر برای اعمال اراده شخصی خود از اهرمهای دیگری نیز سود می جست. در سال ۱۲۹۸ هـ. ق/ ۱۸۸۰ م، پلیس و ژاندارمری امپراتوری که در گذشته در اختیار واحد کمیسیون نظارت (ضبطیه مجلسی) بود و در وزارت امور داخله قرار داشت، به صورت وزارتخانه مستقلی به نام وزارت پلیس (ضبطیه نظارتی) سازماندهی شد و در قالب سلسله مراتبی بسیار سازمان یافته و عمده تحت تأثیر سازمان پلیس فرانسه، در سراسر کشور گسترش یافت. کارگزاران (کمیسرها) تحت نظارت مستقیم وزیر فعالیتهای پلیس را در نواحی

استانبول و سایر شهرهای بزرگ و همچنین در ولایات هدایت و نظارت می کردند. در این زمان، فرماندهی نیروهای پلیس شهری و روستایی منسجم و متحد شد و تقریباً مستقل از مراجع با نفوذ محلی فعالیت می کرد. برای این که پلیس بتواند نه فقط جرایم و جنایات بلکه جامعه را تحت نظارت گیرد، وزارت پلیس عهده دار وظایفی شد که در گذشته سایر بخشها و سازمانها مسؤول انجام آنها بودند؛ از جمله این وظایف عبارت بودند از نظارت بر فعالیتهای مطبوعات، تئاترها و همچنین نظارت بر سفرهای داخلی کشور که این امر مستلزم آن بود که همه اتباع کشور و خارجیان تغییر سکونت و یا سفرهای خود را از محلی به محل دیگر ثبت کنند.^{۳۹} پلیس مشیری قدیم که در گذشته تحت نظارت سرعسکر و همچنین وزارت امور داخلی پلیس استانبول را اداره می کرد از کار برکنار شد و به جای وی وزیر پلیس عهده دار این مسؤولیت شد. سلطان مقام وزارت پلیس را به مطمئن ترین فرد مورد نظر خود، در آغاز به حافظ محمد پاشا که یکی از آجودانهای نظامی وی بود (۱۳۰۲-۱۲۹۸ ه.ق./ ۱۸۸۴-۱۸۸۰ م) و سپس به کمال بیگ (۱۳۰۸-۱۳۰۲ ه.ق./ ۱۸۹۰-۱۸۸۴ م) واگذار کرد که یکی از افراد تحت الحمايه سلطان بود و قبلاً در مقام قاضی القضاة دادگاه تمیز (تمیز محکمه سی) بود، عهده دار مقام وزارت پلیس شد و تا زمان انقلاب ترکه‌های جوان در همین مقام باقی ماند. پلیس مخفی عثمانی که مرکز آن در قصر مستقر بود، ظاهراً تحت نظارت وزارت پلیس بود، اما در واقع مستقل عمل می کرد و بدینسان سلطان دو گونه نیروی پلیس در اختیار داشت که یکدیگر و همچنین تمامی مردم دیگر را زیر نظر داشتند.

نظارت بر دستگاه اداری از طریق دو سازمان اعمال می شد. در سال ۱۲۹۶ ه.ق./ ۱۸۷۸ م، کمیسیون خدمات کشوری (مامورین مُلکبه کمیسیون) تشکیل شد تا وظیفه انتصاب، ارتقا، نظارت، انتقال و بازنشستگی همه کارمندان دولت را کم و بیش به شیوه غربیها انجام دهد. علاوه بر این، کمیسیون ثبت احوال کارمندان کشوری (احوال مامورین کمیسیون سیویل) وجود داشت که با تأسیس شعبه‌هایی در وزارتخانه‌ها و سازمانها اطلاعات دقیق مربوط به زندگی شخصی افراد و اسناد مربوط به فعالیتهای و نظرات و افکار همه کارکنان را ضبط می کرد؛ شعبه‌های یاد شده کمیسیون در هر سازمان و وزارت شمار وسیعی از بازرسان و منشیان را در اختیار داشت که وظیفه‌شان حفظ و نگهداری پرونده پرسنلی هریک از کارکنان دولت بود. این کمیسیونها که مستقیماً تحت نظارت وزیر اعظم فعالیت می کردند همچون اهرمهای کامل اعمال قدرت بر توده‌های کارکنان دولت در خدمت سلطان بودند، چنان که دستگاه پلیس همین مسؤولیت را در مورد کارمندان عالی رتبه، خارجیان و سایر اتباع کشور اعمال می کرد.^{۴۰} همه کارمندان دولت موظف بودند که افراد برجسته‌ای را معرفی کنند که با سپردن تعهدنامه رفتار شایسته آنان و همچنین حسن سلوک آنان را در انجام وظایف محوله ضمانت

کنند.^{۴۱} قوانینی وجود داشت که فعالیتها و انتشارات مطبوعات، مؤلفان و روزنامه‌ها را تنظیم می‌کرد و ناشران و نویسندگان بی‌هیچ گونه تفاوتی موظف بودند که سالانه وجوهی بابت اجازه نامه کار پردازند و تضمینهایی به دولت بپردازند یا افرادی بیرون از محیط کار حسن رفتار آنان را ضمانت کنند. قانون اصلی مطبوعات که به سال ۱۲۷۳ هـ.ق/۱۸۵۶ م اعلام شد پس از ۱۲۹۵ هـ.ق/۱۸۷۸ م به مورد اجرا گذاشته شد و سپس به سال ۱۳۰۳ هـ.ق/۱۸۸۵ م قانونی جدید و جامعتر جایگزین قانون قبلی شد.^{۴۲} پس از آن که مشخص شد قانون جدید نیز پاسخگوی همه نیازها نیست، در سال ۱۳۰۶ هـ.ق/۱۸۸۸ م قانون دیگری تصویب شد.^{۴۳} در سال ۱۲۸۷ هـ.ق/۱۸۷۰ م برای نویسندگان قانون جداگانه‌ای تدوین شد و پس از آن طی حکومت عبدالحمید قوانین دیگری نیز به تصویب رسید.^{۴۴} برای نظارت بر چگونگی فعالیت کتابفروشان، در سال ۱۳۱۲ هـ.ق/۱۸۹۴ م، قانونی هم برای آنان اعلام شد.^{۴۵}

افرادی که افکار و رفتارشان مورد سوءظن بود، از مقامهایشان عزل و گاه تبعید و حتی اعدام می‌شدند. مهمترین نمونه این طرز برخورد از سوی حکومت در مورد اصلاح‌گر مشهور، طراح و مدافع اصلی قانون اساسی یعنی مدحت پاشا اتفاق افتاد. وی در سال ۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸ م، پس از بازگشت از تبعید، به مدت دو سال در مقام حکمرانی سوریه (۱۲۹۶-۱۲۹۸ هـ.ق/۱۸۸۰-۱۸۷۸ م) و سپس برای مدتی کوتاه به حکمرانی ازبیر (۱۲۹۸-۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱-۱۸۸۰ م) منصوب شد. علاقه مداوم مدحت به احیای مجلس باعث گردید که سلطان دستور دهد او را به جرم قتل عبدالعزیز محاکمه و محکوم کنند (۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م). او برای اثبات ادعای خود به مدارک و شواهد کم اهمیتی استناد می‌کرد که کمیته‌ای به ریاست احمد جودت ارائه می‌داد. مدحت در یمن زندانی شد و سه سال بعد در زندان به دست فردی ناشناس به قتل رسید. سرنوشت مدحت درس عبرتی شد برای دیگرانی که احتمالاً فکر مقاومت در برابر اراده سلطان را در سر می‌پروراندند.^{۴۶}

ساخت حکومت و دستگاه قضایی

وزارتخانه‌هایی که طی دوره تنظیمات تأسیس شده بود سیاستها و برنامه‌های مطلوب سلطان را عملی می‌کردند. وزارت داخله (داخلیه) که دیگر بر نیروی پلیس نظارتی نداشت، هنوز بر حکومت ولایتی و محلی، مطبوعات عثمانی زبان، امور سرشماری و مسأله سکونت آوارگان و حمایت از آنان نظارت داشت. وزارت امور خارجه (خارجیه) سازمانهای مربوط به شورای سلطنتی را به سازمان وزارت اعظم و وظایف مربوط به ملت‌ها را به وزارت دادگستری وا گذاشت چنان که در این برهه بیشتر فعالیت‌های وزارت امور خارجه به امور خارجی محدود می‌شد و تنها وظایف فوق‌العاده این وزارت، نظارت بر مطبوعات خارجی زبان و دادگاههای

مختلط و امور مربوط به ملتها، تجارت خارجی و نظارت بر امور همه کارکنان خارجی ساکن در امپراتوری بود. سازمان مربوط به شیخ الاسلام به صورت کمیته‌ای گسترش یافت (باب ولایت فتوا هیاتی) که قوانین شرع را تعبیر و تفسیر و اجرامی کرد. نهاد شیخ الاسلام معاونتی (مستشار) داشت که به امور اداری و مالی رسیدگی و بر موقوفه‌هایی که اداره آنها به علما واگذار شده بود، نظارت می‌کرد؛ مستشار سازماندهی و عزل و نصب همه قاضیان، اداره اموال یتیمان، نظارت بر نشریات مذهبی، مدارس علوم دینی و رسیدگی به امور دانش آموزان و معلمان و مآلاً حفظ و نگهداری مساجد و سایر نهادهای مذهبی را برعهده داشت. شخص شیخ الاسلام که ظاهراً هم‌ردیف وزیر اعظم بود از نفوذ و اقتدار چندانی برخوردار نبود.

نهاد سرعسکری که هنوز کاملاً تحت عنوان وزارت جنگ شهرت نیافته بود، دارای ستاد سراسری (ارکان حریبه) بود که وظایف مربوط به این نهاد را انجام می‌داد. اصلاحاتی را که مستشاران پروسه در سالهای ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م تا ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م در این نهاد انجام داده بودند، سلسله مراتبی دقیقتر و پیچیده‌تر از گذشته در آن ایجاد کرده بود و سازمانهای مستقلی ایجاد شده بود که فعالیتهایی از این قبیل را تحت نظارت داشتند: فعالیتهای نظامی، آماری، امور اردو گاهها و سربازخانه‌ها، فنون نظامی، پیاده نظام، سواره نظام، مدارس، امور دامپزشکی، توپخانه، دادگاههای نظامی و زندانها، آذوقه عمومی، ساختمانها، استحکامات، بهداشت عمومی، ارتباطات و همچنین سازمانهای ویژه نظارت بر فعالیتهای لشکرها و ولایتی. وزارت نیروی دریایی (بحریه نظارتی) دست نخورده باقی ماند، بجز این که در این وزارت ستادی سراسری تشکیل شد که فعالیتهای نیروی دریایی را تحت نظارت وزیر هدایت می‌کرد. کشتی سازی سلطنتی (ترسانه) در این زمان تحت مدیریت افسری عالی رتبه هم‌ردیف سپهبد (مشیر) قرار گرفت که رابطه‌اش با عسکر تقریباً همچون رابطه سرلشکرهایی بود که فرماندهی لشکر ولایتی را برعهده داشتند. وزارت دادگستری (عدلیه نظارتی) که در سال ۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۸۷۰ م تأسیس شد، در این برهه، همه امور مربوط به ملت‌های غیر مسلمان را برعهده گرفت؛ بدینسان عنوان این وزارتخانه تغییر یافت و وزارت دادگستری و فرقه‌ها (عدلیه و مذاهب نظارتی) نامیده شد. این وزارت همچنان بر مجموعه کامل دادگاههای عرفی نظامیه شامل دادگاههای استیناف که در استانبول گسترش یافت، نظارت و مدیریت یافت. وزارت امور (مالیه) به لحاظ تشکیلاتی همواره در حال تغییر و تحول بود تا بتواند از عهده مسؤولیت دشوار حفظ توازن مالی برآید. علاوه بر سازمانهای معمول که به درآمدها و هزینه‌های ویژه‌ای رسیدگی می‌کردند، بخشهای خاصی (تاسیسات عسکریه اعانه کمیسیون) نیز وجود داشت که به تأمین هزینه‌های مالی سازمانهای نظامی، نظارت بر کمیسیون دیون عمومی (دیون عمومی محاسبه سی قلمی)، ثبت دارایی و ممیزی مالیاتهای دارایی و نظارت بر امر ضرب سکه کمک

می کرد. سایر وزارتخانه هایی که از دوره تنظیمات با اندک تغییری به فعالیت خود ادامه دادند، عبارت بودند از وزارتخانه های آموزش و پرورش (معارف عمومیه نظارتی)، اوقاف (اوقاف عمومیه نظارتی) و وزارت تجارت و امور عام المنفعه (تجارت و نفع نظارتی) که به امور خطوط راه آهن، جاده ها و پلها، صنعت و امور آماری نیز رسیدگی می کرد.

علاوه بر وزارتخانه های مذکور، چندین سازمان دیگر نیز وجود داشت که در گذشته به صورت سازمانهای تحت نظارت وزارتخانه ها فعالیت می کردند و سپس به صورت وزارتخانه هایی کامل و مستقل گسترش یافتند. از جمله این وزارتخانه ها عبارت بودند از: وزارت راه آهن حجاز؛ وزارت تجهیزات نظامی (تجهیزات عسکریه نظارتی) که به همت سلطان تأسیس شد تا بتواند فراتر از منابع مالی تخصیص یافته خزانه، پول لازم به منظور تأمین هزینه های ارتش را فراهم آورد؛ شورای محاسبات (دیوان محاسبات) تشکیل شد تا به حسابهای مالی همه وزارتخانه ها و سازمانها شامل وزارت امور مالی، وزارت ثبت اموال (دفتر خاقانی نظارتی) و وزارت مالیاتهای غیر مستقیم (رسومات نظارتی)، وزارت جنگها، معادن و کشاورزی (اورمان و معادن و زراعت نظارتی)، وزارت بهداشت (صحبیه نظارتی)، وزارت پست و تلگراف (تلگراف و پست نظارتی)، پلیس (ضبطیه نظارتی)، صندوق بازنشستگی کارمندان کشوری (ملکیه تکوت صندوقی نظارتی) و صندوق بازنشستگی نظامیان (عسکری تکوت صندوقی نظارتی) رسیدگی کند.

در رأس همه وزارتخانه ها، دفتر وزارت اعظم (صدارت عظمی دایره جلیله سی) که در بابعالی مستقر بود از چندین سازمان ویژه تشکیل می شد و هماهنگی امور کشور را برعهده داشت. بخشهای اداری شورای سلطنتی که در این برهه تحت عنوان سازمان عمیدی شورای سلطنتی مجتمع شده بود، بر امور اداری نظارت داشت و بخش دبیرخانه دفتر وزیر اعظم (مکتوبیه صدر عالی اوداسی) به امور دفتری و مالی دفتر وزیر اعظم رسیدگی می کرد، هر چند که به مرور زمان، کار این بخشها در هم تداخل می یافت. همین بخش از دفتر وزیر اعظم بود که مسؤلیت انجام مراسلات و مکاتبات میان وزیر اعظم و سایر سازمانهای حکومتی را برعهده داشت و پرونده های مربوطه را در بایگانیهای بابعالی (بابعالی اوراق اوداسی) حفظ می کرد؛ همین بایگانیها امروزه منابع دسترسی ما به اسناد و مدارک آن دوره به شمار می روند. بخش بیلکچی و بخش مهم اوداسی که مسؤلیت حفظ اسناد مهم انجمن سلطنتی را برعهده داشت و زمانی تحت نظارت وزارت امور خارجه قرار داشت و سپس اداره امور آن به بابعالی واگذار شد؛ کماکان وظایف دیرینه خود را دنبال می کردند. علاوه بر این، وزیر اعظم بر چند کمیسیون دیگر که از سوی سلطان تشکیل شده بود، ریاست داشت و کارمندان این کمیسیونها بر جمعیت عمومی بابعالی می افزود. این کمیسیونها عبارت بودند از: کمیسیون عالی مهاجران (مهاجران

کمیسیون عالی) که ظاهراً تحت ریاست شخص سلطان بود، صندوق اعانات بابعالی (بابعالی تسهیلات صندوقی) و کمیسیون اداری راه آهن حجاز.

مالاً این که در این برهه شورای دولت به طور کامل در تشکیلات بابعالی که تحت نظارت وزیر اعظم قرار داشت، ادغام شد؛ شورای دولت دوباره ارگان اصلی قانون گذاری و دادگاه عالی استیناف پرونده های اداری کشور شناخته شد. اندکی پس از انحلال مجلس، شورای دولت طبق یک رشته قوانین (۱۲۹۷-۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۸۰-۱۸۷۸ م) تجدید سازمان شد و وظایف اصلی آن بجز در موردی که به عنوان دادگاه عالی استیناف عمل می کرد، احیاء گردید؛ تا این زمان شورای دولت دادگاه عالی استیناف دادگاه های نظامیه نیز شناخته می شد، در حالی که قانون اساسی در اصل چنین اختیاراتی را به دادگاه تمیز (تمیز محکمه سی) تحت نظارت وزارت دادگستری داده بود. سازمان داخلی شورا که به همت محمود ندیم و در آخرین دوره وزیر اعظمی اش گسترش یافته بود، تا اندازه ای احیاء شد و بخشهای اداری جداگانه ای در امور قانونگذاری (تنظیمات)، امور اداری (داخلیه) و امور قضایی (محاکمات) در آن ایجاد شد. اما شیوه اداره این بخشها تغییر کرد چنان که نظام قدیمی انتخاب اعضا ملغی و به جای آن نظام جدید انتصاب کارمندان قلمی دولت و افسران نظامی از سوی وزیر اعظم جایگزین شد و بدینسان بخشهای یادشده از اجزای تفکیک ناپذیر دستگاه اداری بابعالی شد. مجلس اعیان که بنابر مصوبات قانون اساسی ایجاد شده بود، همچنان به فعالیت خود ادامه می داد: یکی از وزیران ریاست آن را برعهده داشت و سایر وزیران و همچنین برخی منصوب شدگان در آن عضو بودند. تحت این شرایط، اختلافات فکری میان شورای دولت و شورای وزیران که گاهی اوقات کار قانونگذاری را در گذشته به تعویق انداخته بود، اینک در شورای دولت رخ می نمود؛ در صورتی که موردی پیش می آمد در شورای دولت و پیش از آن که جزئیات پیش نویس قوانین و مقررات تدوین شود، بروز می کرد و تأیید این قوانین با اندک تغییری از سوی شورای وزیران تقریباً قطعی بود.

بدینسان روند قانونگذاری به گونه ای موثرتر می توانست ادامه یابد، اگرچه دستیابی به چنین امکانی به بهای بی توجهی به نظرات مردم بود که از طریق اعضای انتخابی شورا و سپس از طریق اعضای انتخابی مجلس مبعوثان اعمال می شد.

شورای دولت دادگاههای اداری خود را همچنان حفظ می کرد تا بتواند از این طریق به پرونده های استیناف و نیز پرونده های محاکم بدایت که منشأ آن در حکومت مرکزی بود، رسیدگی کند. در سال ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م قانونی تکمیلی اعلام شد که به موجب آن مقرر گردید زمانی که تصمیمات شورای دولت با تصمیمات دادگاه تمیز مغایرت پیدا می کند، کمیته ویژه ای به نام کمیته عالی استیناف بایستی تاسیس شود و در آن کمیته از هر شورا سه عضو حضور

یابد و ریاست آن را یکی از اعضای شورای دولت برعهده گیرد.^{۴۷} در سال ۱۳۱۳ هـ.ق/ ۱۸۹۵ م دادگاههای اداری شورا تجدید سازمان شد و به صورت دادگاههای بدایت، استیناف و تمیز سازماندهی جدیدی یافت و تحت نظارت وزارت دادگستری قرار گرفت، اگرچه این دادگاهها به لحاظ تشکیلاتی همچنان در شورای دولت باقی ماند.^{۴۸} دوسال بعد، در بخشهای دیگر شورای دولت سازماندهی نهایی انجام شد؛ اداره امور مالی (مالیه) به شورای دولت افزوده شد، درحالی که اداره امور داخلی تنها به بخش خدمات کشوری محدود شد (و بنابراین تغییر نام یافت و عنوان جدید ملکیه دایره سی بدان اطلاق شد) و مسؤولیت آن عبارت بود از بررسی فعالیتهای اداره ها، وزارتخانه ها و کارمندان دولت و تدوین مقررات جدید در این امور. دایره تنظیمات مسؤولیت فوق العاده ای یافت و آن عبارت بود از طرح همه قراردادهایی که به موجب آن به شرکتهای خارجی مستقر در امپراتوری امتیازاتی اعطاء می شد.^{۴۹}

اعضای دستگاه دیوانی عبدالحمید

در این زمان تمامی کارکنان ادارات و سازمانها را فارغ التحصیلان مدارس غیر دینی تشکیل می دادند و در نتیجه در دستگاههای اداری گروهی از کارگزاران لایق و کارآمد به وجود آمده بود. البته در این هنگام مرکز سیاست گذاریهای حکومت بیشتر دربار بود تا بابعالی و وزیراعظم و وزیران همچون ابزاری در اختیار سلطان و اراده فردی وی بودند. از سوی دیگر، در چنین ساختار دیوانی گسترده ای، برای سلطان و درباریان غیر ممکن بود که همه جنبه های حکومت را نظارت و مدیریت کنند. عبدالحمید کوشید که از افزایش قدرت دیوانیان نه فقط با صدور فرمان به وزیران و ایجاد نظام بازرسی و جاسوسی بلکه با تغییر سریع مقامهای آنان جلوگیری کند. تا زمانی که دیوانیان و کارگزاران مایه رنجش سلطان را فراهم نمی آوردند، می توانستند در سایر سازمانهای دولتی مقام و موقعیتی یابند و این اقدام آنان بیشتر شبیه بازی موزیکال چیرز بود. [۲۵] سلطان گاه مدیران عالی رتبه را حتی بیشتر از حد معمول دستخوش چنین عزل و نصبهایی قرار می داد تا این فکر را در سفیران خارجی القاء کند که وی به طریقی تحت تأثیر آنان کار می کند یا این که در سیاستهای کلی سازمانها و دوایر مربوطه تغییراتی ویژه ایجاد کند.

در سراسر دوره سلطنت عبدالحمید گروهی از دیوانیان عالی رتبه وجود داشت؛ این گروه

۲۵- musical chairs، نوعی بازی که بازیکنان تا وقتی موسیقی نواخته می شود درحرکتند و وقتی موسیقی متوقف شد، هرکس که بدون صندلی بماند، بازی را باخته است.

چهارمین نسل از مردان تنظیمات بودند که وظایف حکومت را انجام می دادند، قوانین و مقررات را تنظیم می کردند و اصلاحات و سایر سیاستهای سلطان را به مورد اجرا می گذاشتند. یکی از نخستین افراد این گروه ابراهیم پاشا (۱۳۱۱-۱۲۳۴ ه. ق/ ۱۸۹۳-۱۸۱۸ م) بود که زمانی یکی از افراد تحت الحمایه خسرو پاشا به شمار می رفت. وی نخستین وزیر اعظم عبدالحمید پس از مدحت پاشا بود و طی جنگ روسیه - ترکیه حکومت را اداره می کرد؛ ابراهیم ادهم سپس نخستین چاپخانه جدید حکومت عثمانی را مطبعة امیری در حصارهای بیرون از قصر توپ قابی تأسیس کرد. مقالات وی در نشریات عمومی درباره موضوعات زمین شناسی به گسترش اندیشه علمی غربی در میان دانشمندان و روشنفکران عثمانی کمک کرد و فرزندان او به نامهای عثمان حمیدی، اسماعیل غالب و خلیل ادهم نیز تا دوره استقرار جمهوری به پیشرفتهای علمی و فرهنگی ترکیه کمکهای ارزنده ای کردند.^۵ احمد و فیک پاشا (۱۳۰۹-۱۲۳۹ ه. ق/ ۱۸۹۱-۱۸۲۳ م) که در اصل یکی از افراد تحت الحمایه مصطفی رشید پاشا و سپس یکی از شخصیتهای برجسته گسترش نظامهای قضایی و آموزش و پرورش عرفی و غیر دینی بود، طی دوره کوتاهی در مقام ریاست مجلس مبعوثان (۱۲۹۵-۱۲۹۴ ه. ق/ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ م) و سپس در مقام وزارت اعظم (۱۲۹۵ ه. ق/ ۱۸۷۸ م) و بعدها در مقام حکمرانی بورس (۱۳۰۰-۱۲۹۵ ه. ق/ ۱۸۸۲-۱۸۷۸ م) خدمت کرد. وی دوران بازنشستگی خود را به تألیف نخستین فرهنگ علمی ترکی عثمانی (لهجه عثمانی، چاپ اول، ۱۲۹۳ ه. ق/ ۱۸۷۶ م؛ دومین چاپ تجدید نظر شده، ۱۳۰۶ ه. ق/ ۱۸۸۸ م) و همچنین تألیف تاریخ امپراتوری عثمانی برای مدارس رشیده (فضلکة تاریخ عثمانی) اختصاص داد. احمد و فیک پاشا ۱۶ کمدی مولیر و همچنین شماری از آثار کلاسیک ترکی را ترجمه کرد و خانه و بیشتر زمینهای وی بعدها به روبرت کالج واگذار شد تا برای اسکان اساتید و دانشجویان اختصاص یابد.^{۵۱}

برجسته ترین وزیر و یار تحت الحمایه عبدالحمید، کوچک سعید پاشا (۱۳۳۳-۱۲۵۴ ه. ق/ ۱۹۱۴-۱۸۳۸ م) بود. وی پس از آن که مدتی کوتاه در مقام رئیس دفتر عبدالحمید خدمت کرد (۱۲۹۵-۱۲۹۳ ه. ق/ ۱۸۷۸-۱۸۷۶ م)، مهمترین کار گزار وی در هیأت وزیران شد و در این مقام مدتی با احمد و فیک پاشا رقابت داشت. کوچک سعید در مقام وزیر داد گستری نهاد مدافع عمومی را در دادگاههای نظامیه بنیان نهاد و قوانین جدید تجاری و جنایی وضع کرد. به پیشنهاد سلطان، کوچک سعید در نظام مالی ارتش، برنامه اساسی اصلاحات را آغاز کرد تا از فشار مالی بر خزانه مرکزی کاسته شود. وی همچنین برای سلطان برنامه ای تدوین کرد تا بتواند نظارت تمرکز یافته حکومت را بر ولایات احیاء کند و از این روی تمایلات تمرکززدایی را که در سالهای آخر تنظیمات مشهود بود، نقض کرد. طی هفت دوره که سعید پاشا مقام وزیر اعظمی را برعهده داشت (۱۹۰۸ و ۱۹۰۳-۱۹۰۱ و ۱۸۵۹ و ۱۸۸۵-۱۸۸۲ و ۱۸۸۲

و ۱۸۸۲-۱۸۸۰ و ۱۸۸۰-۱۷۹۹) بیش از هر کس دیگر برنامه‌های سلطان را از روی صداقت و وفاداری تحقق بخشید؛ وی در بودجه کشور موازنه ایجاد کرد؛ بر میزان مالیاتها افزود و درباره قرارداد بدهی عمومی با قدرتهای خارجی مذاکره کرد (۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م)؛ وی همچنین مجلس تجارت استانبول را تأسیس کرد که به تجارت و صنعت ملی سامانی دهد، نظام آموزشی غیر دینی را گسترش داد، نیروی پلیس را سازماندهی کرد و نظام دادگاهها را از نظام اجرایی کشور مستقل کرد تا از این طریق دادگاهها بدون آن که تحت تأثیر مداخلات حکومت قرار گیرند، بتوانند تصمیم‌گیری کنند. کوچک سعید بعدها نظام خدمات کشوری را نوسازی کرد، نظام امتحانات را برقرار کرد و صندوق بازنشستگی را تشکیل داد تا کارمندان سالخورده دولت بی هیچ هراسی از فقر و بیکاری بتوانند از مزایای بازنشستگی بهره‌مند شوند. اما طی سالهای آخر زمانداریش، سعید مورد سوءظن سلطان قرار گرفت و از این روی کوشید که از کارها برکنار بماند تا مبادا به سرنوشت مدحت گرفتار شود. بنابراین سعید پاشا پس از آن که مدتی از انتظار عموم دور ماند، توانست که طی دوره ترکه‌های جوان یک بار دیگر خود را مطرح کند و با حمایت کمیته وحدت و پیشرفت (۱۹۱۲ و ۱۹۱۱)، دوبار به مقام وزارت اعظم و مالا قبل از بازنشستگی به مقام ریاست مجلس اعیان ارتقا یافت. ۵۲

رقیب اصلی سعید و جانشین رسمی وی در مقام وزیراعظمی محمود کامل پاشا (۱۳۳۲-۱۲۴۸ هـ. ق/ ۱۹۱۳-۱۸۳۲ م) نام داشت. وی در قبرس متولد و در بخش خدمات مملکت مصر خدمت کرده و طی سالیانی دراز در دستگاه دیوانی ولایتی عثمانی فعالیت داشت (۱۲۹۷-۱۲۷۷ هـ. ق/ ۱۸۹۷-۱۸۶۰ م). تلاشهای وی به منظور خنثی کردن تحریکات بریتانیا در لبنان در زمانی که مقام حکمرانی این منطقه را بر عهده داشت، توجه سلطان را به خود معطوف کرد و پس از خدمت در مقامهای گوناگون حکومتی، برای نخستین بار در سال ۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م، زمانی که سعید به دلیل الحاق روملیای شرقی به بلغارستان از مقام خود عزل شد، به وزیراعظمی منصوب شد. کامل طی شش سال نخستین دوره وزیراعظمی (۱۳۰۹-۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۹۱-۱۸۸۵ م) پس از تأسیس کمیسیون دیون عمومی، وضع مالی عثمانی را تثبیت کرد و شرکتهای خارجی را به احداث و گسترش خطوط راه آهن و صنایع کشور تشویق کرد تا از این طریق امکانات مالی خزانه را برای بازپرداخت دیون فراهم آورد. اما در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م طی دومین و آخرین دوره وزیراعظمی، کامل کوشید که حمایت دولتهای خارجی را علیه دخالتهای سلطان در امور دولت جلب کند و در نتیجه این تلاشها، نه فقط از مقام خود عزل شد بلکه در معرض خطر مرگ نیز قرار گرفت. وی در مقام حکمرانی از میر به این منطقه تبعید شد و به مدت ده سال در این ولایت اقامت گزید. طی دوره ترکه‌های جوان، کامل دوبار دیگر به مقام وزیراعظمی رسید که یک مرتبه آن هنگامی بود که وی در پی استعفای سعید

بدین مقام منصوب شد (۱۳۲۷-۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۹-۱۹۰۸ م). کتابی که کامل تحت عنوان تاریخ سسیاسیه دولت عثمانیه تألیف کرد و آثار منتشر شده سعید از منابع اصلی تحقیق در این دوره به شمار می‌روند.^{۵۳}

شاید بتوان خیرالدین پاشا را (۱۳۰۸-۱۲۳۸ هـ. ق/ ۱۸۹۰-۱۸۲۲ م) غیر متعارف‌ترین وزیر برجسته عبدالحمید نام برد؛ وی در اصل غلامی چرکسی بود که در استانبول به خدمت گرفته شد و متعاقباً به بیگ تونس اهداء گردید و هم‌اوست که خیرالدین را تحت آموزش قرار داد و سپس وی را در دستگاه حکومت خود ارتقاء بخشید. خیرالدین پس از سالیان دراز خدمت در دستگاه ارباب و جانشین وی در تونس و پس از آن که جانشین خیرالدین گرفتار استقراض خارجی شد، سرانجام گرفتار سیاست بازیهای دربار شد و به استانبول گریخت؛ وی در استانبول با فعالیتهایی که در کمیسیون اصلاحات مالی، تأسیس شده در سال ۱۲۹۶ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م، به منظور انجام اصلاحات در نظامهای مالیاتی و بودجه‌ای امپراتوری انجام داد، توجه عبدالحمید را به خود جلب کرد. خیرالدین تنها برای مدتی کوتاه (۱۲۹۷-۱۲۹۶ هـ. ق/ ۱۸۷۹-۱۸۷۸ م) در مقام وزیر اعظمی خدمت کرد و در بیشتر موارد ناموفق بود چرا که اصل و نسی در خارج از نظام عثمانی داشت و همین موجب رنجش و تنفر همکارانش شده بود. علاوه بر این، هنگامی که خیرالدین به فوریت توجه و اعتماد سفیران بریتانیایی و فرانسوی را جلب کرد، کوشش وی به منظور کسب استقلال نسبی در انجام امور محوله و محدود کردن وزیران به این که تنها در برابر وی پاسخگو و مسؤول باشند، بسرعت به عزل او از مقام وزیر اعظمی انجامید. در واقع پس از این رویداد بود که وی بزرگترین خدمات خود را به امپراتوری ارائه داد. خیرالدین که در عمارت شخصی خود در بخش نیشاتاسی استانبول سکونت داشت پیشنهاد قبول مقام وزیر اعظمی را برای دومین بار به سال ۱۳۰۰ هـ. ق/ ۱۸۸۲ م رد کرد و به جای آن به نوشتن توصیه‌نامه‌های خود به سلطان در همه امور نظام عثمانی ادامه داد و وی را در انجام اصلاحات بعدی تشویق کرد. خیرالدین سلطان را به گسترش مدرسه خدمات کشوری (مکتب مُلکیه) و همچنین افزایش حقوق افراد کارآمد و فراهم آوردن فرصتهایی برای آنان ترغیب کرد؛ فرصتهایی که امکان ارتقای سریع این گونه افراد را فراهم آورد و در نتیجه چنین نیروهایی را به خدمت در دستگاه حکومت جلب کند.^{۵۴} وی اظهار می‌داشت مجلس تنها در صورتی می‌تواند بخوبی در خدمت امپراتوری باشد که انتخابات آن به نحوی انجام شود که مقتدرترین و درست‌ترین افراد به مجلس راه یابند و دیگر این که به گونه‌ای هدایت شود که تنها به مشکلات مطرح شده، رسیدگی کند.^{۵۵} خیرالدین دوباره سلطان را واداشت که به نظامی تن در دهد که در آن وزیران کابینه تنها در برابر وزیر اعظم مسؤول شناخته شوند؛ وی همچنین توضیحی دقیق از دستگاه بابعالی ارائه داد و طی سالهای آخر سلطنت عبدالحمید مقدمات تغییراتی کلی در نظام بابعالی را

فراهم آورد.^{۵۶} خیرالدین پیشنهاد کرد که به جای شورای سلطنتی، شورای وزیران به مثابه تشکیلات اساسی تبادل نظر و سیاست گذاری حکومت مرکزی احیاء شود، اما این پیشنهاد هرگز به مرحله اجرا درنیامد.^{۵۷} خیرالدین بعدها یکی از مشاوران اصلی کوچک سعید شد و وی را درانجام مجموعه ای از اصلاحات اداری که طی دوره وزیراعظمی وی انجام شد، یاری داد.^{۵۸}

نوسازی امپراتوری عثمانی

عبدالحمید برغم همه مشکلاتی که طی سلطنت خود تجربه کرد، درقصر باقی ماند و مشتاقانه به گزارشهای مدیران، جاسوسان و پلیس مخفی خود گوش فرامی داد، به وزیران و قانونگذاران خود سیاستهایی را که بایستی پی گیری شود، خاطر نشان می کرد و خود شخصاً هر قانون پیشنهادی را می خواند و با تلقی خود از چگونگی اداره کشور، آن را تأیید یا اصلاح می کرد. اما در اواخر سلطنت، همچنان که تهدیدهای تروریستی و حملات خارجی شدت می گرفت، بیم عبدالحمید از سرنگونی و به قتل رسیدن سبب شد که وی تمایلات خود را مبنی بر انجام اصلاحات تحت الشعاع برجیدن بساط خیانت و سرکوبی قیام در داخل امپراتوری قرار دهند. حتی در این برهه نیز نهادهای قانونگذاری و اداری ناشی از اصلاحات تنظیمات که طی سالهای نخست حکومت عبدالحمید تقویت شده بودند، همچنان به فعالیتهای اصلاحی خود یعنی تدوین و به کار بستن قوانین و مقررات بسیاری ادامه دادند که در نتیجه این تلاشها بتدریج روند نوسازی نظام عثمانی تکمیل شد.

بیشتر اصلاحات عبدالحمید در پی تحقق برنامه ای بود که وی شخصاً آن را طرح و در سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م به وزیران ابلاغ کرد؛ این اقدام اندک زمانی پس از انجذاب مجلس و برطرف شدن تهدیدات مستقیم خارجی در نتیجه برگزاری کنگره برلین، انجام شد. این اصلاحات همه جنبه های نظام عثمانی شامل امور نظامی، حکومت مرکزی، سازمان ولایات، قوانین دادگاهها، امور مالی، اقتصادی و امور عام المنفعه، آموزش و پرورش، هنرهای مستزفه و سازمان اداری کشور را دربر می گرفت.^{۵۹} اقدامهایی که طی بیشتر سالهای باقیمانده سلطنت عبدالحمید صورت گرفت، به گونه ای شگفت آور تا حدود زیادی از همان برنامه تدوین شده سالهای نخست حکومت وی تبعیت می کرد. برنامه های اصلاحی عبدالحمید چه بود؟ این اصلاحات چگونه تحقق یافت؟ پیامدهای نهایی این تلاشها چه بود؟

امور مالی

شرط اساسی در موفقیت هر برنامه اصلاحی در امپراتوری عثمانی، پیدا کردن راه حلی برای مشکلات مالی کشور بود که مردان تنظیمات را از زمان جنگ کریمه به ستوه آورده بود.

مسأله اساسی در این مورد، بدهی امپراتوری به کشورهای خارجی بود و میزان این دیون در نتیجه سوء مدیریت مالی و همچنین نرخهای بسیار بالای سود تا زمان جلوس عبدالحمید ۸۰ درصد از درآمدهای کشور را به خود اختصاص داده بود. برنامه محمود ندیم برای حل مشکل مالی کشور عبارت بود از بازپرداخت وامهای قدیمی که نرخ سود بالایی داشت از طریق انتشار اوراق قرضه جدید با نرخ سود پایین؛ این راه حل احتمالاً توان مالی دولت را بهبود می بخشید، اما این پیشنهاد مورد قبول مدحت قرار نگرفته بود؛ وی به جای آن طرح کرده بود که در نخستین مرحله پرداخت سود وامها به تعویق افتد و سپس این سود به نصف میزان قبلی کاهش یابد. این فکر را پیروان مدحت عنوان می کردند، اما مسلم بود که چنین برخوردی اعتبار عثمانی را به خطر می انداخت و امکان دستیابی به سرمایه و کارشناس فنی خارجی را در آینده از بین می برد. سعی شد که برای حلی این مشکل به قانون اساسی کشور استناد شود و مجلس مبعوثان بودجه های جدیدی را به تصویب برساند. مجلس مبعوثان در واقع بودجه کشور را به دقت بررسی کرد و حقوق و مستمری کارمندان شاغل و بازنشسته کشوری را که معمولاً قابل دسترس ترین طبقات هستند، کاهش داد. این مجلس برای خود کمیسیون بودجه ای تشکیل داد تا درخواستهای تخصیص بودجه را که در آینده از سوی حکومت مطرح می شد، رسماً بررسی کند. مجلس قانونگذاری از افزایش مالیاتها سرباز زد چرا که بیمناک بود مبادا این اقدام موجب تضعیف بیشتر اقتصاد شود. به جای آن، مجلس از حکومت تقاضا کرد که کشاورزی، تجارت و صنعت را گسترش و استخراج منابع طبیعی را افزایش دهد، چنان که با افزایش طبیعی درآمدها نیازهای کشور برآورده شود.

اما امپراتوری گرفتار جنگ بود و هر چند که مجلس در هزینه های کارمندان حکومت صرفه جویی می کرد، باز هم از تأمین هزینه های فوق العاده نظامی که به میزان دومیلیار غروش بیش از میزان درآمدهای معمولی رسیده بود، ناتوان بود؛ درآمدهای کشورهای کشور در این برهه به دلیل از دست رفتن چندین ولایت، به خدمت گرفتن کشاورزان در ارتش و بیکار شدن مأموران اخذ مالیات در اثر نابسامانی نظام اقتصادی بشدت کاهش یافته بود. این هزینه های اضافی در بودجه فوق العاده و مستقلی پیش بینی می شد؛ بودجه ای که از آن پس یکی از ویژگیهای مشخص نظام مالی عثمانی تلقی می شد و برای تأمین هزینه های جنگ فراگیر و مصیبت بار که کشور را گرفتار کرده بود، وامهای ضروری و اعانات عمومی تدارک می دید. اما نمایندگان مجلس به جای آن که این وامها و هزینه ها را تصویب کنند، جسارت آن را یافتند که درباره فعالیت های مالی رسمی وزارتخانه ها و تقاضاهای بودجه ای آنها از وزیران اطلاعات دقیقتری را جویا شوند و این امر به اتهامات متقابلی انجامید که سلطان را در تصمیم بعدی خود مبنی بر انحلال کامل مجلس راسختر کرد. عبدالحمید غالب شد و سیاست انجام اصلاحات اداری را به کار بست،

اگرچه وی تا پیش از خاتمه جنگ به هیچ وجه اقدامی در این خصوص به عمل نیاورد، بیم داشت انجام هرگونه اصلاحات دربرهه حساس جنگی احتمالاً موجب تضعیف نیروهای جنگی شود.^{۶۰}

همین که مجلس منحل و صلح برقرار شد، عبدالحمید مجال یافت که سیاستهای مالی خود را گسترش دهد. مقصود وی آن بود که بدون استقراض بیشتر از کشورهای خارجی و به عنوان اولین گام دریافتن راه حلی برای بحرانهای مالی کشور، در بودجه کشور موازنه ایجاد کند. عبدالحمید تصمیم جدید خود را با انجام اصلاحات در دستگاههای دیوانی قصر توپ قاپی وزارتخانه های امورداخلی و خارجی آغاز کرد. ارتش به دلیل ادامه تهدیدات خارجی از این اصلاحات برکنار ماند. همه اعیان و اعضای دیگر خاندان عبدالحمید و همچنین وزیران مهم کشور بناچار به کاهش میزان حقوق تن دردادند. هزینه های قصر از خزانه کل برداشت نمی شد و بیشتر برعهده صندوق مخصوص هزینه های سلطنتی بود که تحت مدیریت مؤثرها گوپ پاشا قرار داشت. بودجه کشور از آن که در شورای وزیران مطرح شود، می بایست در کمیسیون اصلاحات مالی به تصویب کارشناسان می رسید. ارزش و قدر کار اعضای کمیسیون به توانایی آنان در کاستن هرچه بیشتر از اقلام بودجه به گونه ای که «هیچ خسارت جدی متوجه کشور نشود» بستگی داشت. اما از آنجا که این کارشناسان خود از اعضای دستگاه اداری کشور و در پی دفاع از منابع اداره و سازمان خود بودند، و این سازمانها و دوایر دولتی نیز در تنظیم بودجه های خود کاملاً مهارت داشتند، دیگر کاهش میزان بودجه تنظیم شده غیر ممکن و نتیجه کار نوید کننده شده بود.

به هر روی، بحران مالی عثمانی از ولخرجیها و زیاده رویها در هزینه های معمول کشور، ناشی نمی شد. حقوق بیشتر کارگزاران حکومت حتی براساس موازین عثمانی ناچیز و اندک بود. در سال ۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م، ارتش و قصر هیچ یک بیشتر از گذشته از درآمدهای کشور بهره مند نبودند و احتمالاً هرگونه تحول مهم در این راستا با انحلال ظاهری هزاران مقام اداری که در واقع دستگاههای حکومتی را فلج کرده بود، توأم بود. مشکل اصلی کشور تقریباً از بدیهیهای خارجی کشور ناشی می شد و افزوده شدن وجوهی که کشور می بایست بابت خسارات جنگی می پرداخت، تحمل آن را برای کشور غیر ممکن کرده بود. عبدالحمید از تزار تقاضا کرد که میزان مورد ادعا را تا میزان سه چهارم کاهش دهد و خاطر نشان کرد که اگر امپراتوری از هم فرو پاشد، نه تزار و نه هیچ کس دیگر به پول خود دست نخواهد یافت و بحران ایجاد شده ممکن است بکلی موجب بروز جنگی جدید شود. تزار نیکلای به این عقیده باور داشت، اما زمانی که از عثمانیها خواست که درازای این خدمت روسیه از سیاستهای دیپلماتیک وی حمایت کنند، سلطان از قبول آن سر باز زد؛ وی نه تمایل داشت به چنین تحمیل

خارجی تن در دهد و نه آن که پیامد کار برایش اهمیتی داشت. بنابراین، در سال ۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م، سلطان موافقت کرد که سالانه ۳۵ میلیون غروش که در کنگره برلین برای مدت ۱۰۰ سال تصریح شده بود، بپردازد و تزار تنها با موافقت خود مبنی بر صرف نظر کردن از پرداخت سود از فشارهای مالی کشور تا اندازه‌ای کاست.

در این زمان تنها اوراق قرضه می‌بایست کاهش می‌یافت، تا سال ۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸ م، میزان اوراق قرضه به صورت سرمایه ۹/۵ میلیون غروش بود و این میزان، باقیمانده ۲۴/۴ میلیارد غروش وام گرفته شده در فاصله سالهای ۱۲۷۱ هـ.ق/۱۸۵۴ م و ۱۲۹۳ هـ.ق/۱۸۷۶ م بود. علاوه بر این، میزان اوراق قرضه داخلی به حدود ۴ میلیارد غروش می‌رسید که مجموعاً بالغ بر ۱۳/۵ میلیارد غروش می‌شد. میزان پرداخت سود این اوراق بیش از یک میلیارد غروش می‌شد که ۴۴ درصد از کل بودجه کشور را به خود اختصاص می‌داد. تا سال ۱۲۹۳ هـ.ق/۱۸۷۶ م، ادامه جنگ بدهیهای فوق العاده‌ای معادل ۷/۴۵ میلیارد غروش بر خزانه تحمیل کرده بود و ۴۳۳/۸ میلیون غروش بر میزانی که می‌بایست سالانه به پرداخت بدهیها اختصاص می‌یافت، افزوده بود.^{۶۱} خزانه تهی بود و بسختی می‌توانست حقوق کارمندان سازمانهای کشوری را که میزان عقب ماندگیهای آنها به چهار یا پنج سال رسیده بود، پرداخت کند. خزانه چندان بی اعتبار شده بود که برای تأمین تعهدات روزانه کشور استقراضهای جدید تنها با نرخ تنزیل بسیار بالا امکان پذیر بود؛ نرخهایی که میزان سود را بازهم افزایش می‌داد؛ و استقراضی که به موجب انعقاد قراردادی در لندن و پاریس و به منظور تأمین هزینه‌های کشور پس از دست رفتن پلونا صورت گرفت، تنها ۶۰/۹ درصد از میزان استقراض شده را پس از کسر تنزیل نصیب کشور کرد! بنابراین بسیار محتمل به نظر می‌رسید که تا سال ۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م، حکومت مطلقه‌ای که عبدالحمید ایجاد کرده بود گرفتار نظارت مالی خارجی و اشغال نظامی آنان شود. موقعیتهایی مشابه آنچه که در امپراتوری عثمانی وجود داشت، پیامدهای مشابهی در تونس و مصر به بار آورده بود. در کنگره برلین، روسها برآستی خواستار مداخله نظامی در کشور و اعمال نظارت مالی بر امور آن شده بودند تا شاید از این طریق حکومت عثمانی بتواند تعهدات اسناد قرضه خود را تأمین کند، اما قدرتهای دیگر از قبول این پیشنهاد سر باز زده بودند، چرا که آنان از مداخله نظامی روسها حتی در معیت نیروهای خود آنان، بیمناک بودند.

این احساس سرانجام راه حل مشکلات مالی کشور را القاء کرد. عبدالحمید به قدرتهای خارجی یاد آور شد در صورتی که دیون این کشور تثبیت و استفاده از آن کاهش نیابد، هیچ یک از کشورهای وام دهنده نخواهد توانست بدهی خود را دریافت دارد؛ هزاران تن از وام دهندگان سراسر اروپا متضرر خواهند شد و در پی آن تغییرات سریع مالی بروز خواهد کرد. رهبران مالی و سیاسی اروپایی اظهار کردند تنها در صورتی با تثبیت دیون خود موافقت خواهند کرد که

نمایندگان نشان بر برخی منابع در آمدی عثمانی نظارت یابند بدین معنا که آنان بتوانند این منابع را اداره و درآمدهای آنها را تحصیل کنند و سپس همه این درآمدها را به پرداخت بدهیها اختصاص دهند. این مسائل اساس قراردادی بود که در اواخر سال ۱۲۹۷ هـ.ق/ ۱۸۷۹ م دربارۀ آن توافق شد. عبدالحمید با صدور فرامینی در فاصله این سال تا سال ۱۳۰۰ هـ.ق/ ۱۸۸۲ م، این تصمیم را به مورد اجرا گذاشت. نخستین فرمان که در ۲۲ نوامبر سال ۱۲۹۷ هـ.ق/ ۱۸۷۹ م منتشر شد تصریح می کرد که پس از آن کشور عثمانی ملزم نیست که سالانه بیش از ۱۳۵ میلیون غروش به پرداخت بدهیها اختصاص دهد. بدین منظور همه مالیاتهای غیرمستقیمی که بر اقلامی چون مشروبات الکلی و نمک و فعالیتهایی چون ماهیگیری و شکار و کالاهایی مثل پوست، تنباکو و اسناد وضع شده بود، به کمیسونی مرکب از نمایندگان بانک عثمانی و بانکهای مهم غلظه واگذار شد تا از طریق نظام مقاطعۀ مالیاتی این امور را اداره کنند. علاوه بر درآمدهای یاد شده خزانه درصدد برآمد منابع مالی دیگری را به آن ضمیمه کند از جمله؛ (۱) درآمدهای حاصل از خراج کسب شده از امیران مונته نگرو، صربستان و بلغارستان، (۲) یک سوم از طرح ۳ درصد افزایش عوارض گمرکی و (۳) هرگونه مالیات جدید دیگری که احتمالاً بعدها وضع خواهد شد. کمیسیون مذکور به نوبه خود موافقت کرد که هرگونه اضافه در آمد ناشی از نظام پیشرفته اداری خود را با حکومت تقسیم کند. عبدالحمید قدرتهای اروپایی را تشویق کرد که به عنوان بخشی از بدهیهای خارجی عثمانی که به موجب قرارداد جدید می بایست پرداخت می شد، پرداخت خسارات جنگی روسیه را نیز ملحوظ دارند. جلسات متعددی که در استانبول برگزار شد به صدور فرمان معروف عبدالحمید به نام فرمان محرم انجامید؛ این فرمان در ۲۳ نوامبر سال ۱۲۹۹ هـ.ق/ ۱۸۸۱ م اعلام شد. بنابر مفاد این فرمان باقیمانده بدهی عمومی عثمانی شامل بدهیهای داخلی و خارجی و سوده های پس افتاده از سال ۱۲۹۴ هـ.ق/ ۱۸۷۶ م، به میزان ۲۱۹۳۸/۶ میلیون غروش ارزیابی شد. با به کار گرفتن نظامی پیچیده در مورد وامهای گوناگون تقریباً نیمی از وامهای یاد شده یعنی تا ۱۲۴۳۰/۵ میلیون غروش کاهش یافت؛ قدیمترین وامهای عثمانی که به سال ۱۲۷۵ هـ.ق/ ۱۸۵۸ م باز می گشت تا حدود ۵۸ درصد و جدیدترین آنها که وامهای خارجی را شامل می شد تا ۵۰ درصد و در مورد وامهای داخلی تا ۴۱ درصد کاهش یافت. به منظور حفظ موازنه کمیسیون دیون عمومی خارج از وزارت مالیه تشکیل شد. این کمیسیون هیأتی از نمایندگان انگلیس، هلند، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش - مجارستان و امپراتوری عثمانی و همچنین نماینده ای ویژه از سوی بانکداران غلظه را دربر می گرفت؛ هریک از نمایندگان مذکور به مدت پنج سال برای خدمت در کمیسیون مأموریت می یافت. هریک از نمایندگان کمیسیون هیأتی از کارشناسان مالی در اختیار داشت که وی را در امور مالی یاری می کردند و شمار کل آنان به ۵۰۰۰ تن می رسید؛

از این شمار حدود ۲ درصد خارجی و بقیه عثمانی بودند و از میان عثمانیها حدود ۷ درصد مسیحی بودند. بنابراین، کمیسیون دیون عمومی به صورت خزانه مستقل عثمانی به منظور تأمین بقیه بدهیهای عمومی عثمانی تشکیل شد؛ این دیون نه فقط اوراق قرضه خارجی و داخلی بلکه پرداخت خسارات جنگی روسیه و تعهدات گوناگون حکومت نسبت به کارمندان بازنشسته و مالکان قدیمی تیمارها و مقاطعه‌ها را شامل می‌شد. کمیسیون دیون عمومی اداره و تحصیل مالیاتها و درآمدهایی را که در گذشته برعهده بانکداران غلظه بود و همچنین شماری از منابع درآمدی دیگر شامل مالیاتهای غیر مستقیم کالاها و غیره چون نمک، توتون، ناس و مشروبات الکلی را که قبلاً تحت نظارت دایره مالیاتهای غیر مستقیم تحصیل می‌شد، برعهده داشت؛ تحصیل عشریه تولید ابریشم و هر گونه درآمد جدیدی که احتمالاً از افزایش مالیات بر منافع و وضع مالیات جدیدی به نام مالیات بر درآمد (پاتنت و رجیسی) ناشی می‌شد، به کمیسیون دیون عمومی واگذار شد. روملیای شرقی، قبرس، یونان، بلغارستان و مونه‌نگرو می‌بایست خراجهای خود را به طور مستقیم و به عنوان بخشی از سهمشان در پرداخت بدهیها، به کمیسیون می‌پرداختند. بدهیهای دولت عثمانی که بدینسان کاهش یافت حدود ۲۰ درصد از بودجه جاری کشور را به خود اختصاص می‌داد که برای دولت کاملاً قابل تحمل بود. عبدالحمید سپس برنامه اصلاحات مالی خود را آغاز کرد تا موازنه درآمدهای کشور افزایش یابد و در نتیجه درآمدهای از دست رفته جبران شود و ارتش بی آن که متحمل استقراض بیشتری شود، تقویت گردد.

نخستین مقصود سلطان در برنامه اصلاحی سال ۱۲۹۶ ه.ق/ ۱۸۷۹ م «ایجاد مقرراتی برای سازمان و فعالیتهای داخلی وزارت مالیه» بوده است.^{۶۲} این اصلاحات طی سلسله اقدامهایی صورت گرفت که دوایر وزارتخانه را که در اوایل دوره تنظیمات ایجاد شده بود، تجدید سازمان کرد. بین سالهای ۱۲۹۷ ه.ق/ ۱۸۸۰ م و ۱۳۰۵ ه.ق/ ۱۸۸۷ م کمیته‌های مستقلی تشکیل شد که کار مدیریت، بازرسی و نظارت مالی را هماهنگ کنند. امور مالی که در گذشته برعهده کارمندان دوایر دیگر - بویژه حکمرانان ولایتی و شهرداران و کارمندان دون پایه تری که وظایف اجرایی و اداری آنان عمده تحت نظارت وزارت داخله بود - گذاشته شده بود، به وزارت امور مالی واگذار شد. به منظور هماهنگ کردن فعالیتهای این بخشها، سلطان طرح ایجاد سازمان جدیدی را به نام تحصیلات عمومی نظارتی در وزارت مالیه پیشنهاد کرد؛ وی همچنین پیشنهاد کرد که در هر ولایتی یک نفر به عنوان مدیر تحصیلات (تحصیلات مدورو) و یک نفر به عنوان معاونت مدیر تحصیلات (تحصیلات مدور معاونی) در حومه‌ها و نواحی منصوب شود. به جای افسران نظامی محصلان مالیاتی که براساس مقررات منتشر شده که زمان تحصیل درآمدهای دولت و وظایف کمیته‌های تحصیل و تهیه رسید به منظور ارائه به مالیات دهندگان را به تفصیل بیان می‌کرد، درآمد تحصیل می‌کردند.^{۶۳} تمایلات و آرزوهای

سلطان در نظامنامه تحصیل درآمدها (تحصیل اموال نظامنامه سی) که در تاریخ ۱۱ نوامبر سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م وضع شد، تحقق یافت؛ علاوه بر این مقررات دیگری به تصویب رسید که اختیارات و وظایف بخش مستقل تحصیل مالیاتها را بدقت روشن می کرد. به منظور ایجاد تمرکز در فعالیتهای مالی کشور و بازداشتن وزیران و دوایر از گسترش نظامهای مالی و محاسباتی، کمیسیون اصلاحات مالی در وزارت مالیه تشکیل شد تا فعالیتهای مالی و فرآیندهای تخصیص و تصویب بودجه همه دوایر حکومت را هماهنگ کند و همه این بودجه‌ها را پیش از آن که به شورای وزارتخانه‌ها ارسال شود، در بودجه سالانه کشور منظور دارد. علاوه بر این، همچنان که سلطان پیشنهاد کرد به منظور «تدارک روشی همگانی در انجام محاسبات کشور» و «تشکیل سازمانی محاسباتی به منظور اداره آن»^{۶۴}، در خارج از وزارت مالیه، دیوانی به نام دیوان محاسبات تشکیل شد (۱۸ نوامبر ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م) و این دیوان می توانست که فعالیتهای مالی همه دوایر حکومتی از جمله وزارت مالیه را بررسی کند؛ بدینسان برای نخستین بار وزارتخانه‌ها و سازمانهای حکومتی تحت نظارت مالی مرکزی قرار گرفت. مآلاً این که به منظور هماهنگ کردن همه شعب و دوایر گوناگون وزارت مالیه و شورای حسابرسی و به منظور کسب نظر مشورتی کارشناسان مالی بخش خصوصی، کمیته مشاوره مالی (هیأت مشاوره مالی) تشکیل شد (۳ فوریه ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م) و این کمیته در جلسات رسمی خود که از آن پس تشکیل می شد، درباره فعالیتهای همه سازمانها و تشکیلات حکومتی و غیر حکومتی مربوط به امور مالی رهنمودهایی در اختیار می گذاشت.^{۶۵}

علاوه بر این، سلطان اصلاحات چندی در امور مالیاتی انجام داد بدین معنا که مالیات بر سود را در سراسر امپراتوری از جمله استانبول گسترش داد؛ اما تلاش وی به منظور جایگزین کردن مالیات بر درآمد - که درآمدهای خارجیان مقیم امپراتوری و همچنین عثمانیها را شامل می شد - به جای مالیات بر سود، در نتیجه مخالفت سفیران اروپایی که جوامع تجاری خود را نمایندگی می کردند، ناکام ماند. اصلاحات مهم دیگری در مالیات عشریه، مالیات بر احشام، دارایی و خدمات نظامی صورت گرفت و پس از آن که تحصیل مالیاتهای غیر مستقیم به کمیسیون دیون عمومی واگذار شد، منابع مهم درآمدهای مالیاتی در اختیار خزانه قرار گرفت.

دستاوردهای نهایی اصلاحات مالی عبدالحمید و تلاشهای کمیسیون دیون عمومی افزایش قابل توجه در مجموع درآمدهای کشور بود؛ این درآمدهای از میزان ۱۶۱۵ میلیون غروش در سال ۱۲۹۹-۱۲۹۸ هـ. ق/ ۱۸۸۱-۱۸۸۰ م، یعنی یک سال پیش از صدور فرمان محرم، به میزان ۱۷۲۲/۷ میلیون غروش در سال ۱۳۱۷-۱۳۱۶ هـ. ق/ ۱۸۹۹-۱۸۹۸ م و ۲۲۹۰/۵ میلیون غروش در سال ۱۳۲۵-۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۹۰۷-۱۹۰۶ م افزایش یافت که افزایشی به نسبت کم معادل ۷/۴ درصد را طی هفده سال نشان می دهد. اما همین که اصلاحات به طور کامل انجام شد،

افزایش سریع درآمدهای کشور، میزان افزایش کل را طی یک ربع قرن تا سال ۱۳۲۵ هـ.ق/۱۹۰۷ م به ۴۳ درصد رساند. خوب است این نکته را خاطر نشان کنیم که سهم کمیسیون دیون عمومی از این درآمدها به طور ناچیز از ۶/۰۲ درصد از کل درآمدها در سال ۱۳۰۰-۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۲-۱۸۸۱ م به ۷/۷ درصد در سال ۱۳۱۶ هـ.ق/۱۸۹۸ م افزایش یافت و این میزان چندان اندک بود که نمی توانست نظارت اروپایی را بر کمیسیون تضمین کند (به جدول ۳-۶ نگاه کنید). طی همان یک ربع قرن، بودجه های بسیاری از دوایر به طور اساسی کاهش یافت، اما هزینه های افزایش یافته برای ارتش، دفتر وزیر اعظم و امرای خاندان سلطنتی بازمه کسر بودجه سالانه ای را بر خزانه تحمیل می کرد (به جدول ۳-۵ نگاه کنید).

هزینه های ویژه - از جمله هزینه های مربوط به اسکان آوارگان، احداث راه آهن حجاز، کمک مالی به هلال احمر و پرداخت وجوه لازم برای تهیه تجهیزات نظامی همچون رزمندها و

جدول ۳-۵؛ تغییرات ایجاد شده در تخصیص بودجه دوایر دولتی در سالهای ۱۳۲۵-۱۲۹۸ هـ.

ق/۱۹۰۷-۱۸۸۰ م (بر حسب میلیون غروش)

دوایر و بخشهای دولتی	بودجه سال ۱۸۸۰-۱۸۸۱	بودجه سال ۱۹۰۸-۱۹۰۷
نیروی دریایی	۹۸/۹	۶۰/۸
پلیس	۱۸۵/۱	۱۳۰/۶
هزینه های سلطنتی	۱۰۵/۹	۵۷/۷
مجالس قانونگذاری (به استثنای شورای دولت)	۱۱/۳	۱/۳۲
وزارت امور مالی	۱۰۷/۲	۹۹/۳
مالیاتهای غیرمستقیم (شامل کمیسیون دیون عمومی)	۴۳/۱	۴۰/۱
ارتش	۵۴۷/۴	۵۹۸/۱
وزیر اعظم (شامل شورای دولت و وزارت امور داخلی)	۵۶/۹	۱۱۴/۰۹
تأمین هزینه های امرای سلطنتی	۲۲/۲	۳۵/۷
دادگستری	۴۲/۶	۵۱/۹
علمیه	۱۸/۶	۲۷/۴

جدول ۶-۳؛ بودجه امپراتوری عثمانی در زمان سلطان عبدالحمید دوم، ۱۳۲۴-۱۲۹۴ هـ.ق/۱۹۰۶-۱۸۷۷ م (برحسب میلیون غروش)

سال مالی	درآمدها	هزینه‌ها	کسر بودجه	کسر بودجه فوق‌العاده	کل کسر بودجه	درصد درآمدهای اختصاص یافته به دیون عمومی
۱۸۷۷-۱۸۷۸	۱۹۷۲/۵	۲۹۴۷/۱	-۹۷۴/۶	-۲۵۸۷/۸	-۳۵۶۲/۴	۱۷۴/۴
۱۸۸۹-۱۸۹۰	۱۷۹۳/۹	۱۸۷۳/۳	-۷۹/۴	-۳۳۸/۱	-۴۱۷/۵	۵۳۳/۸
۱۸۹۰-۱۸۹۱	۱۷۷۶/۷	۱۸۲۸/۵	-۵۱/۸	-	-	۵۵۴/۰
۱۸۹۷-۱۸۹۸	۱۸۲۹/۱	۱۲۴۴/۸	-۴۱۵/۷	-	-	۶۴۸/۳
۱۹۰۴-۱۹۰۵	۲۰۲۵/۸	۲۱۲۳/۲	-۹۷/۴	-	-	۷۳۳/۱
۱۹۰۵-۱۹۰۶	۲۲۲۹/۱	۲۲۹۷/۱	-۶۸	-	-	۷۳۳/۱

Sources: *İhsaiyat-ı Maliye*, v ol. I, pp. 402-403; The Budget of 1296/1880-1 is in BVA, *Yıldız K36/156/11*; that of 1297/1881-2 is in *yıldız k36/142/156*; that of 1314/1898-9 is in BVA, *Bab-i Âli Evrak odası 104786*; that of 1324/1906-7 is in BVA, *İrade Maliye 1324 Safar no.42*. Information on the collections of the public Debt commission is in BVA, *Bab-i Âli Evrak odası 106313, 13 şaban 1317*. A full list of the budgets involved, along with additional information on the treasury revenues, is in S.J. Shaw, "The Nineteenth century ottoman Tax Reforms and Revenue System" *IJMES*, Vol. VI (1957), pp. 421-459.

تفنگهای جدید - در بودجه فوق العاده سالانه ملحوظ می شد. این بودجه فوق العاده که عمده تحت نظارت بانک کشاورزی قرار داشت و گاه این بانک از وجوه اضافی بودجه برای پرداخت کسورات استفاده می کرد، سالانه تا میزان ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون غروش می رسید. مالیاتهای ویژه ای علاوه بر مالیاتهای رسمی وضع شد تا منابع و سرمایه های فوق العاده را افزایش دهد. اما زمانی که کمبودها فزونی می گرفت، بانک به خزانه تھی شده متوسل می شد. برای تأمین همه این کسورات مالی حکومت ناگزیر بود که دوباره به وام دهندگان خارجی متوسل شود که اعتمادشان نسبت به اصلاحات عبدالحمید و همچنین وجود کمیسیون دیون عمومی آنان را به سرمایه گذاری در امپراتوری ترغیب کرده بود. بین سالهای ۱۳۰۴ هـ. ق/ ۱۸۸۶ م، ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م، ۱۹ قرارداد استقراض خارجی منعقد شد که در مجموع معادل ۱۲ میلیارد غروش، سرمایه خارجی به کشور راه یافت و از این میزان تنها معادل ۱۰/۸ میلیارد غروش در واقع دریافت شد چرا که بقیه آن بابت تنزیل کسر شده بود. ۶۶ در نتیجه این اقدامها، میزان درآمدهایی که به پرداخت بدهیها اختصاص یافت از ۲۸/۸۳ درصدی که در بودجه سال ۱۳۰۰-۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۲-۱۸۸۱ م ملحوظ شده بود، به ۳۱/۱۶ درصد درآمدها در سال ۱۳۲۵-۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۹۰۷-۱۹۰۶ م افزایش یافت. وضع مالی کشور در مقایسه با سال ۱۲۹۲ هـ. ق/ ۱۸۷۵ م بهتر شده بود، اما نتیجه این تلاشها برای عبدالحمید و قدرتهای خارجی، آن چنان که در سال ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م امور مالی امپراتوری را سامان می دادند، خشنود کننده نبود.

با وجود این، سلطان برای متعادل کردن بودجه کشور، علاوه بر انعقاد قراردادهای استقراض، اقدامات دیگری نیز به عمل آورد. وی گسترش اقتصادی کشور را تشویق کرد تا پایه مالیاتی اقتصاد کشور را تحکیم کند. سلطان با کمک کمیسیون دیون عمومی توانست بسیاری از صنعتگران اروپایی، بانکداران و سوداگران اروپایی را به سرمایه گذاری در بخشهای مختلف همچون مور عام المنفعه که می توانست در گسترش سریع اقتصاد امپراتوری مؤثر باشد، جلب کند.

خطوط راه آهن

احداث شبکه راه آهن که اندکی پس از جنگ کریمه آغاز شد و به دلیل بحرانیهای مالی اوایل دهه ۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۸۷۰ م نیمه تمام ماند، طی سلطنت عبدالحمید یکی از بخشهای مهمی بود که علاقه اروپائیان را به سرمایه گذاری در آن جلب کرده بود. بیشتر خطوط اولیه راه آهن را شرکتهای اروپایی تحت تأثیر تضمینهای حکومت عثمانی انجام داده بودند، اما تا سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م تنها ۱۷۸۰ کیلومتر راه آهن در امپراتوری احداث شده بود. بجز مسافت کوتاهی

که در جلگه آدانا ریل گذاری شده بود، بقیه خطوط راه آهن در تراکیه یا ولایات منتهی الیه غربی آناتولی احداث شده بود تا دره های حاصلخیز را به ساحل دریا یا استانبول را به بقیه نواحی امپراتوری اروپایی مربوط کند. عبدالحمید کوشید که با از سر گرفتن احداث خط راه آهن در مقیاسی گسترده اقتصاد امپراتوری را گسترش بخشد. از آنجا که امپراتوری فاقد سرمایه و تجربه کافی بود، سلطان برای احداث خط راه آهن در مقیاسی وسیع به شرکتهای خصوصی اروپایی روی آورد. وی برای آن که رقابتها و خصومتهای سیاسی و درونی حکومت را تحت الشعاع مسائل اقتصادی کشور قرار دهد، قدرتهای خارجی را به رقابت بر سر مسائل توسعه امپراتوری سوق داد. وضع بدین منوال بود که در ۲۷ سپتامبر سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م، سلطه دیرینه بریتانیا فرانسه و اتریش بر اقتصاد عثمانی با امضای قراردادی مبنی بر مشارکت بانک آلمان [۲۶] در احداث راه آهن و عملیات نهایی احداث خطی جدید به مخاطره افتاد؛ قرار بر این بود که با احداث این خط جدید، خط قدیمی حیدر پاشا - ایزمیت به آنکارا و مالا به بغداد و خلیج فارس گسترش یابد. بریتانیا و فرانسه نسبت به این بی حرمتی عثمانی چندان شدید واکنش نشان دادند که آنان نیز در کنسرسیوم پذیرفته شدند. حکومت عثمانی تضمین کرد تنها در صورتی که درآمدهای ناخالص شرکتهای سطحی کمتر از میزان توافق شده رسید، با پرداخت حداقل میزان در آمد ناخالص درازای هر کیلومتر خط آهن که در کشور احداث می شد، در آمد کسب شده را به سطح مورد توافق افزایش دهد. برای تأمین هزینه مالی این تضمین حکومتی، دولت درآمدهایی را که تحت کمیسیون بدهی عمومی قرار نداشت - معمولاً عشریه ها یا مالیات احشام که در نواحی مسیر خط راه آهن اخذ می شد - بدین منظور اختصاص می داد، بدین امید که درآمدهای کل خزانه از این نواحی افزایش یابد. از آنجا که کارشناسان امور مالی براستی نمی توانستند به کار آبی دولت در این زمینه اطمینان داشته باشند، درآمدهای یاد شده را معمولاً کمیسیون دیون عمومی اخذ و تأمین می کرد؛ کمیسیون دیون عمومی پس از تأمین کمبود مالی حاصل از هر خط راه آهن، باقیمانده درآمدهای به دست آمده را به خزانه تحویل می داد. در نتیجه این الزامات و مقررات، طی سالهای باقیمانده سلطنت عبدالحمید، خطوط دایر راه آهن در امپراتوری و همپای آن درآمدهای خزانه بشدت افزایش یافت. کل مسافت ریل گذاری شده تا سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۸-۱۹۰۷ م، ۵۸۸۳ کیلومتر افزایش یافت و این مسافت سه برابر بیش از مسافت ریل گذاری شده در زمان جلوس عبدالحمید بود. در همین زمان، درآمدهای حکومت از خطوط راه آهن تقریباً ده برابر شد؛ یعنی از ۸۰/۵ میلیون

غروش در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۵ هـ. ق/۱۸۸۸-۱۸۸۷ م به ۷۴۰/۰۴ میلیون غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ. ق/۱۹۰۸-۱۹۰۷ م افزایش یافت. مهمترین توسعه‌ای که در گسترش شبکه راه آهن کشور ایجاد شد، احداث خط آهن حجاز بود که دولت هزینه مالی آن را از طریق اعانه ملی و کمکهای خزانه تأمین کرده و از کمکهای فنی آلمان نیز بهره‌مند شده بود؛ عبدالحمید در پی آن بود که با احداث این خط راه آهن سوریه را با شهرهای مقدس مکه و مدینه مربوط کند. گسترش خط راه آهن آناتولی از آنکارا به بین‌النهرین، تا پایان سلطنت عبدالحمید حتی تا زمان خاتمه جنگ جهانی اول به طور کامل تکمیل نشد و این از تحولات اقتصادی و سیاسی کشور ناشی می‌شد، هرچند که تأثیر قطعی احداث این خط راه آهن بر اقتصاد و جامعه عثمانی و همچنین بر فعالیتهای حکومتی مستلزم بررسی و ارزیابی بیشتری است که در بخشهای بعد بدان خواهیم پرداخت.

سنگفرش کردن جاده‌ها

شبکه خطوط راه آهن با احداث شبکه‌های ارتباطی دیگر در امپراتوری تکمیل شد. کار اجباری که سابقه آن به سال ۱۲۸۶ هـ. ق/۱۸۶۹ م باز می‌گشت، دوباره به منظور احداث جاده‌ها و تعمیر آنها تا سال ۱۳۰۷ هـ. ق/۱۸۸۹ م احیاء شد. پس از این مرحله، روستاهای مجاور جاده‌ها به جای تأمین نیروی کار اجباری به تساوی مشمول مالیات جدیدی شدند. در وهله نخست بانک کشاورزی و سپس وزارت امور عام‌المنفعه از این مالیات به منظور تأمین هزینه مالی فعالیتهای عمده جاده‌سازی استفاده کردند، اگرچه در بسیاری موارد روستائیان به جای پرداخت پول نقد همچنان نیروی کار و احشام خود را در اختیار می‌گذاشتند.^{۱۷} وجوه کل اختصاص یافته به جاده‌سازی طی سلطنت عبدالحمید از ۱۴/۳۹ میلیون غروش در سال ۱۳۰۹ هـ. ق/۱۸۹۱ م به ۳۱/۵ میلیون غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ. ق/۱۹۰۸-۱۹۰۷ م افزایش یافت و تنها چهار سال بعد، طی نخستین سالهای دوره ترکهای جوان، به عنوان حقیقتی غیر قابل انکار تا ۶۰/۷ میلیون غروش افزایش پیدا کرد. در فاصله سالهای ۱۲۹۹ هـ. ق/۱۸۸۱ م و ۱۳۱۵ هـ. ق/۱۸۹۷ م یعنی سالهایی که منحصرآ آمار و ارقام دقیق از آنها در دست است؛ در این سالها به طور متوسط سالیانه ۸۲۳ کیلومتر جاده‌های جدید احداث و ۴۵۰ کیلومتر جاده مرمت شد. کل مسافت جاده‌های ایجاد شد از ۶۵۰۰ کیلومتر در سال ۱۲۷۵ هـ. ق/۱۸۵۸ م به ۱۴۳۹۵ کیلومتر در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/۱۸۹۵ م و ۲۳۶۷۵ کیلومتر در سال ۱۳۲۲ هـ. ق/۱۹۰۴ م افزایش یافت. این مسافت برای امپراتوری که ۲۰ میلیون نفر جمعیت و ۳،۲۷۲،۳۵۴ کیلومتر مربع وسعت داشت، چندان قابل توجه نبود؛ اما با توجه به این که بیشتر مردم برای حمل و نقل کالاهای خود از چارپایان و ارابه‌ها استفاده می‌کردند، جاده‌های مستقیم نیاز آنان را تأمین

می کرد، چنان که طی قرن‌ها نیز چنین بود. احداث جاده‌های جدید بدین منظور صورت می گرفت که فعالیتهای مالیاتی و نظامی حکومت و تلاشهای آن را در راستای گسترش کشاورزی و تجارت داخلی تسهیل کند.^{۶۸}

خطوط کشتیرانی و امور لنگرگاهها

عبدالحمید به حمل و نقل دریایی توجه بسیاری نشان نداد و کشتیهای بخاری که وجود داشت، عمده بر ابتکار و فعالیت شرکتهای خصوصی اروپایی و عثمانی متکی بود که از زمان شروع دوره تنظیمات فعالیت خود را در امپراتوری آغاز کرده بود. یک ناوگان دولتی به نام اداره مخصوص وجود داشت که دراصل به ابتکار عبدالعزیز و به عنوان خط خصوصی سلطان و از محل بودجه سلطنتی شروع به کار کرد. عبدالحمید اداره آن را به یک شرکت خصوصی عثمانی واگذار کرد؛ در اداره این خط سرمایه و مدیریت خارجی نیز تا اندازه ای سهم بود، اما وزارت کشتیرانی یادشده بیش از ۹۵ کشتی در ظرفیتهای مختلف در اختیار نداشت. این کشتیها بین بنادر داخلی و نیز بنادر داخلی و مصر در رفت و آمد بودند. علاوه بر این، شرکتی قدیمی به نام شرکت خیریه وجود داشت. کشتیهای این شرکت مسافران را در امتداد تنگه بوسفور و جزایر دریای مرمره جابجا می کردند و خدمات خارجی شرکت نیز بیشتر در سواحل آناتولی در دریای سیاه و دریای مرمره و همچنین در بنادر دورتر داخلی و خارج از امپراتوری متمرکز شده بود. در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م حدود ۵۰،۰۰۰ کشتی با پرچم عثمانی تردد می کردند که از این تعداد تنها ۳۰۴۷ فروند آن با نیروی بخار حرکت می کردند. تا سال ۱۳۲۳ هـ. ق/ ۱۹۰۵ م این رقم به ۶۸۷۶۹ فروند افزایش یافت که ۴۷۵۶ فروند آن کشتی بخار بود.

تعمیر و نگهداری امکانات اسکله‌ها و لنگرگاهها به صورت امتیاز به مؤسسه‌های خصوصی واگذار شد. برای مثال، شرکت بازرگانی و باراندازهای استانبول [۲۷] در سال ۱۳۰۸ هـ. ق/ ۱۸۹۰ م تأسیس شد؛ این شرکت باراندازهایی را ایجاد کرد که هنوز در حدفاصل میان شاخ زرین و توپخانه مورد استفاده قرار می گیرد. شرکت یادشده و شرکتهای دیگر سالانه وجوهی مقرر به خزانه می پرداختند و همچنین این امکان را برای کشتیهای بخار فراهم آوردند که از استانبول و سایر بنادر مهم امپراتوری استفاده کنند. اگرچه شمار قایقهای پارویی استانبول از ۴۶۵۳۱ فروند در سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م به ۳۷۵۶۷ فروند در سال ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۱۹۰۴ م رسید، شمار کشتیهای بخار طی همان دوره تقریباً سه برابر شد یعنی از

۱۵۴۸ فروند به ۵۱۶۱ فروند و ظرفیت آنها از ۱۷۱۸۸۲ تن به ۲۳۷۵۴۳۰ تن افزایش یافت.^{۶۹}

پست و تلگراف

طی دوره سلطنت عبدالحمید، به منظور جبران شکست نسبی در گسترش شبکه جاده‌ها، ابزار و امکانات ارسال پیام در داخل و خارج از امپراتوری توسعه یافت. خطوط تلگراف در امتداد خطوط راه آهن گسترش یافت و طول خطوط زمینی از ۲۳۳۸۰ کیلومتر در سال ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۲ م به ۴۹۷۱۶ کیلومتر در سال ۱۳۲۲ هـ.ق/۱۹۰۴ م رسید، در حالی که خطوط زیردریایی تغییری نکرد و تقریباً به همان میزان باقی ماند. طول خطوط زیردریایی در سال ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۲ م، ۶۱۰ کیلومتر و در سال ۱۳۲۲ هـ.ق/۱۹۰۳ م، ۶۲۱ کیلومتر بود. طی همین مدت شمار تلگرام‌های مخابره شده از حدود یک میلیون به سه میلیون افزایش یافت، حال آن که درآمدهای این تأسیسات از ۳۹/۲ به ۸۹/۳۸ میلیون غرورش رسید. اگرچه دست کم نیمی از این درآمد صرف هزینه‌ها می‌شد، اما سود قابل ملاحظه‌ای عاید خزانه می‌گردید.^{۷۰} تأسیسات تلگراف عثمانی را در اصل در سال‌های بلافاصله پس از جنگ کریمه، خارجیان اداره می‌کردند، اما برای تربیت کادر متخصص، مدارس عثمانی بسرعت متخصصانی کاردان و بسیار فداکار را تربیت کردند که اداره شبکه را بجز در مورد بخشهای خارجی، پس از سال ۱۲۹۳ هـ.ق/۱۸۷۶ م در دست گرفتند.

گسترش شبکه پستی عثمانی به دلیل رقابت سختی که از سوی دفترهای خارجی پستی فعال در امپراتوری اعمال می‌شد، دشوارتر بود. از آنجا که تا سال ۱۲۵۷ هـ.ق/۱۸۴۱ م هیچ بخش یا سازمان پست عثمانی وجود نداشت، هرگونه فعالیت خارجی از همان آغاز مورد استقبال قرار می‌گرفت. از مدت‌ها قبل یعنی حدود سال ۱۱۳۴ هـ.ق/۱۷۲۱ م، به اتریش اجازه داده شده بود که میان این کشور در استانبول و وین یک سرویس پستی منظم برقرار شود و در سال بعد بود که روسیه نیز خواستار همین امتیاز شد. در آغاز، این بنگاههای خدماتی تنها به منظور مکاتبات رسمی دایر می‌شد و ارتباطات را مأموران پستی عثمانی (تاتارها) برقرار می‌کردند که دسته‌های ویژه‌ای از ینی چریها حمایت از آنان را در قلمرو سلطان بر عهده داشتند. در سال ۱۱۴۲ هـ.ق/۱۷۲۹ م، بازرگانان بریتانیایی و اتریشی ساکن در امپراتوری حق استفاده از این بنگاهها را برای مراسلات خود نیز کسب کردند. در سال ۱۱۵۲ هـ.ق/۱۷۳۹ م، اتریشها اجازه یافتند که برای حمل محموله‌های پستی و حفاظت از آنها، از کارگزاران و مأموران خود استفاده کنند و در سال ۱۱۹۸ هـ.ق/۱۷۸۳ م روسیه همین خواست را مطرح کرد. در این مرحله، همه اروپائیان و عثمانی‌هایی که علاقمند بودند به منظور ارسال نامه‌ها و بسته‌های پستی به خارج از امپراتوری از پست اتریش و در مقیاسی بسیار محدودتر از پست روسیه استفاده

می کردند، درحالی که ارتباطات داخلی تنها از طریق پست اختصاصی تا قارها انجام می شد. در قرن نوزدهم، سایر قدرتهای مهم اروپایی اجازه یافتند که برای خود در داخل امپراتوری تشکیلات پستی برقرار کنند؛ از جمله این کشورها عبارت بودند از فرانسه در سال ۱۲۲۷ هـ.ق/۱۸۱۲ م، برتانیای در سال ۱۲۴۸ هـ.ق/۱۸۳۲ م، یونان در سال ۱۲۵۰ هـ.ق/۱۸۳۴ م، آلمان در سال ۱۲۸۷ هـ.ق/۱۸۷۰ م، مصر در سال ۱۲۹۰ هـ.ق/۱۸۷۳ م، و مالاً ایتالیا در سال ۱۳۲۶ هـ.ق/۱۹۰۸ م. درحالی که انتظار می رفت این تشکیلات پستی تنها به ارسال نامه ها و بسته های پستی میان استانبول و کشورهای خود مبادرت کنند، بسی زود نامه هایی از کنسولخانه هایشان در داخل امپراتوری دریافت داشتند که آدرس گیرنده آنها نه فقط در اروپا بلکه در داخل، بویژه در استانبول و از میر، بود. بدینسان خدمات پستی داخلی نیز برقرار شد. اداره پست عثمانی پس از تأسیس در سال ۱۲۵۷ هـ.ق/۱۸۴۱ م، به دلیل وجود این گونه رقابتها، گسترش تشکیلات خود را دشوار یافت و نتوانست برای تأمین هزینه های لازم به اندازه کافی مشتری جذب کند. تنها از سال ۱۲۸۰ هـ.ق/۱۸۶۳ م یعنی همان سالی که به جای استفاده از مهرهای پستخانه، تمبرهای پستی متداول شد، پیشرفتهای واقعی صورت گرفت. یک شرکت خصوصی به نام لیانوس و شرکا در سالهای ۱۲۸۲ هـ.ق/۱۸۶۵ م و ۱۲۹۰ هـ.ق/۱۸۷۳ م پست شهری مستقلی را اداره می کردند؛ اما این شرکت بعدها منحل شد و خدمات پستی آن را اداره پست عثمانی عهده دار شد. علاوه بر این، کشتیرانی داخلی و خارجی برای انجام خدمات پستی و امپراتوری با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند، اما اندکی پس از به قدرت رسیدن عبدالحمید خدمات پستی آنان نیز به اداره پست عثمانی واگذار شد.

خدمات پستی عثمانی طی نخستین سالهای سلطنت به طور قابل ملاحظه ای گسترش یافت و از ۱۱/۵ میلیون نامه و بسته پستی حمل شده در سال ۱۳۰۶ هـ.ق/۱۸۸۸ م به ۲۴/۳۸ میلیون نامه و بسته در سال ۱۳۲۲ هـ.ق/۱۹۰۴ م افزایش یافت. اما حکومت عثمانی متقاعد شد که اگر رقابت خاتمه یابد سود بیشتری عاید خزانه خواهد شد. تمایل حکومت به متوقف کردن ارسال مواد مخرب به داخل امپراتوری این احساس را تقویت می کرد؛ چرا که از این طریق پلیس که با توجه به قانون کاپیتولاسیون محدود شده بود و تنها بر محموله های متعلق به اداره پست عثمانی نظارت قانونی داشت، مجبور به مداخله نمی شد. نخستین تلاش به منظور خاتمه دادن به رقابتها در سال ۱۲۹۱ هـ.ق/۱۸۷۴ م انجام شد؛ اما دولت به دلیل مخالفت شدید قدرتها از این خواست صرف نظر کرد. در سال ۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م، مراکز پستی مصری و یونانی برچیده شد و اداره پست عثمانی خدمات پست خارجی را عهده دار شد؛ این سازمان پستی نامه ها و بسته های پستی را از طریق دریا به مارسه، بریندسی و وارنا و سپس از راه خشکی و به وسیله راه آهن حمل می کرد. بابعالی همچنین کوشید که با رد درخواست مراکز پستی خارجی مبنی بر ارسال

بسته‌های پستی به امپراتوری، فعالیت‌های آنان را متوقف کند، اما فشار سفیران خارجی در استانبول یک بار دیگر این تلاشها را خنثی کرد.

در آغاز سال ۱۳۱۹ هـ. ق/ ۱۹۰۱ م، اداره پست عثمانی روش جدیدی را آزمود؛ سازمان پست عثمانی در پی رقابت با رقیبان خارجی خود کوشید که خدمات بهتری ارائه دهد و اعلام کرد در صورتی که تمبر پستی به تعداد زیاد و یکجا خریداری شود تخفیفهایی قائل شود و علاوه بر این با شماره گذاری این تمبرها برای دارندگان این تمبرها امکانی فراهم آورد که در قرعه کشی همگانی و احتمالاً کسب جوایزی شرکت کنند. سازمانهای پستی خارجی شیوه‌ای مشابه اتخاذ و برای خود شعبه‌هایی جداگانه در استانبول و از میر و در سراسر امپراتوری ایجاد کردند و خدمات داخلی را بی هیچ کم و کاستی ارائه دادند، چنان که درآمدهای پستی عثمانی پس از سال ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۱۹۰۴ م برآستی تنزل یافت. تنها در پی بحران بوسنی بود که حکومت عثمانی توانست در سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م سازمان پستی انتریش و سایر سازمانهای پستی خارجی در خارج از استانبول و از میر را منحل کند. با شروع جنگ جهانی اول، مآلاً باعالی توانست که در اول اکتبر سال ۱۳۳۳ هـ. ق/ ۱۹۱۴ م سازمانهای پستی خود را جایگزین سازمانهای منحل شده کند. سازمانهای پستی خارجی به طور قطع مانع گسترش سازمان پستی عثمانی شده بودند، درحالی که مقاومت قدرتهای خارجی در برابر ملی کردن خدمات پستی اصل دولتی کردن انحصارات پستی را که در داخل کشورهای خودشان برقرار شده بود، نقض می کرد. از سوی دیگر، وجود شبکه‌های پستی رقیب اتباع سلطان را از گونه‌ای خدمات پستی بهره‌مند می ساخت که احتمالاً آنان نمی توانستند فقط از خدمات پستی عثمانی بهره‌مند شوند.^{۷۱}

در سال ۱۲۹۹ هـ. ق/ ۱۸۸۱ م، اداره پست عثمانی ارتباط تلفنی را به طور آزمایشی میان اداره مرکزی در استانبول و شعبه‌های آن به ترتیب در غلظه و امینونو واقع در بخشهای جدید و قدیمی شهر برقرار کرد، اما به دلیل بیم شدید سلطان از برق، استفاده از هر گونه وسیله برقی به منظور مقاصد شخصی طی سالهای باقیمانده حکومت عبدالحمید ممنوع اعلام شد. تنها پس از سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م بود که برق با موارد استفاده متعدد آن در سراسر استانبول و نیز سایر نواحی امپراتوری متداول شد.

کشاورزی

مدتی به طول انجامید تا کشاورزی توانست توجه مسؤلان را چنان که باید به خود معطوف کند. تا سال ۱۳۱۱ هـ. ق/ ۱۸۹۳ م، سیاستهای کشاورزی را شاخه‌ای از وزارت تجارت و امور عام‌المنفعه تحت عنوان (زراعت مدورو) تعیین می کرد. طی این مدت تنها مدیری که

براستی کارایی موثر و فعالی داشت، آماسیان افندی ارمنی (۱۳۰۶-۱۲۹۸ ه.ق/۱۸۸۸-۱۸۸۰ م) بود. وی بازرسان کشاورزی را به منظور آموزش و راهنمایی کشاورزان در امور مربوط به شیوه‌های کشاورزی و انواع محصولات به ولایات گسیل داشت و جوانان عثمانی را که عمده‌ارمنی بودند به منظور گذراندن دوره‌های آموزشی در مدارس اروپایی به این کشورها اعزام کرد. در سال ۱۳۱۱ ه.ق/۱۸۹۳ م، امور کشاورزی به وزارت جدید جنگلها، منابع و کشاورزی (نظارت اورمان و معادن و زراعت) واگذار شد که در آن کشاورزی در درجه نخست اهمیت قرار داشت. مقام وزارت را فردی کاتولیک از مردم سوریه به نام سلیم ملهمه افندی برعهده گرفت؛ وی می‌توانست سیاستهای مورد نظر خود را اعمال و وجوه مورد نیاز را با توجه به این که برادرش یکی از مقامهای عالی رتبه پلیس مخفی عثمانی بود، کسب کند. سلیم هیأتی از کارشناسان حرفه‌ای کشاورزی ایجاد کرد که در آن ارمنیان اکثریت داشتند؛ شمار فزاینده‌ای از مسلمانان و یونانیان نیز برای کسب آموزشهایی در زمینه کشاورزی به اروپا اعزام شدند. زمانی که این گروه به کشور مراجعت کردند، شبکه بازرسان کشاورزی به بیشتر ولایات گسترش یافت، اگرچه تا زمانی که کادر مورد نیاز تأمین نشده بود، بسیاری مجبور بودند که در بیش از یک ناحیه خدمت کنند و این کمبود مانع کارایی موثر آنان بود. همین که کادر مورد نیاز فراهم شد، مدرسه کشاورزی خلخال درست در شرق استانبول در کوچک چکمه (۱۳۱۰ ه.ق/۱۸۹۲ م) ایجاد گردید. چندی نباید که فارغ‌التحصیلان این مدرسه به ولایات بومی خود بازگشتند تا سیاستهای وزارتخانه را در آن مناطق اجرا کنند. رشته‌های آموزشی هم مسائل نظری و هم امور عملی کشاورزی را شامل می‌شد؛ از جمله این رشته‌ها عبارت بود از شیمی، ریاضیات، قوانین مربوط به زمین و امور مالیاتی و همچنین دروسی از قبیل چگونگی استفاده از ماشینها و ابزار کشاورزی و کشت انواع مختلف محصولات. رشته تحصیلی دامپزشکی نیز در سال ۱۳۱۳ ه.ق/۱۸۹۵ م به مجموعه رشته‌های تحصیلی مدرسه خلخال افزوده شد. وزارت جنگلها، معادن و زراعت همچنین در پی آن بود که مدارس مقدماتی کشاورزی بیشتری در نواحی دیگر امپراتوری ایجاد کند، اما در واقع، تنها ده مدرسه در سالونیک و بورسا از محل وجوه محلی تأسیس شد. فارغ‌التحصیلان این مدارس در گسترش روشهای نوین کشاورزی در گوشه و کنار امپراتوری به فارغ‌التحصیلان مدرسه خلخال ملحق شدند. علاوه بر این به منظور کمک به بازرسان در نشر آگاهیها و اطلاعات کشاورزی، مزارع نمونه‌ای در آدانا، سیواس، قونیه و ایزمیت در آناتولی و در دمشق و حلب واقع در ایالات عربی و در مناستر در اروپا ایجاد شد. این مزارع به منظور تجربه و نمایش روشها و ابزار آلات جدید کشاورزی در نظر گرفته شد.^{۷۲}

از سالها قبل یعنی از سال ۱۲۹۳ ه.ق/۱۸۷۶ م، انجمنهای تجارت و کشاورزی (تجارت

جمعیتی) و (زراعت جمعیت) هر دو به منظور گسترش تحولات اقتصادی تشکیل شده بود. اعضای افتخاری که از میان کشاورزان و بازرگانان برجسته هر ناحیه برگزیده می شدند، به گروههای مشورتی و ترویجی کشاورزی ملحق شدند. آنان هر هفته یکبار تشکیل جلسه می دادند و برای حکومت استانبول گزارشها و توصیه هایی رسمی از چگونگی توسعه محلی کشاورزی و توسعه آن در سراسر امپراتوری تهیه می کردند.^{۷۳} اما نتایج این اقدامها محدود بود و بنابراین، در سال ۱۲۹۸ هـ.ق/ ۱۸۸۰ م سعید پاشا آنان را در بخشهایی به نام تجارت اوداسی و کشاورزی (زراعت اوداسی) در مراکز ولایات تجدید سازمان کرد؛ در این واحدها شرایط عضویت سازماندهی و مقررات یکسان بود، اما حکمرانان ولایات بر آنها نظارت داشتند بدین امید که آنان با کسب نظرات مشورتی مدیریت مؤثری داشته باشند. گزارشهای مفصل و طولانی که توسط بخشهای یادشده به وزارت ارسال شد، زمینه را برای تدوین بسیاری از مقرراتی را که سالهای بعد اعلان شد، فراهم آورد. بخش مربوط به استانبول نشریه ای را تحت عنوان ژورنال اتاق تجارت قسطنطنیه [۲۸] منتشر کرد؛ نخستین شماره این نشریه در سال ۱۳۰۳ هـ.ق/ ۱۸۸۵ م انتشار یافت که اخبار مهم اقتصادی را به آگاهی مردم می رساند. اتاقهای بازرگانی عثمانی در مراکز گوناگون اروپایی تأسیس شد تا فروش کالاهای عثمانی را در خارج از کشور تبلیغ و ترویج کند و بدینسان تجارت کشاورزی در نخستین سالهای قرن بیستم رونق گرفت.^{۷۴}

اما همه این سازمانها نتوانستند مهمترین مشکل کشاورزی یعنی مسأله تأمین بودجه لازم برای کشاورزان را حل کنند؛ بودجه ای که کشاورزان می توانستند با استفاده از آن بذرو تجهیزات مورد نیاز خود را فراهم آورند، بی آن که مجبور باشند به نرخ سود بسیار گزافی که صرافان به طور سنتی طلب می کردند، تن دردهند. از سالها قبل یعنی از سال ۱۲۶۰ هـ.ق/ ۱۸۴۴ م، حکومت به شوراهای ولایتی دستور داده بود که به کشاورزان وامهایی با بهره پایین اعطاء کنند؛ اما بدون برخورداری از سرمایه ذخیره یا تمهیدات تشویقی، این تلاشها تأثیر بسیار اندکی داشت. پس از سال ۱۲۸۱ هـ.ق/ ۱۸۶۴ م در ادامه اصلاحات ولایتی، صندوقهای تعاونی نواحی (مملکت صندقی)، طی حکمرانی مدحت پاشا در بسیاری از قضااهای ولایت دانونب تشکیل شد تا وامهای کم بهره در اختیار کشاورزان قرار دهد. تا سال ۱۲۸۸ هـ.ق/ ۱۸۷۱ م، این صندوقها در همه ولایاتی که اصلاحات در آنها آغاز شده بود، گسترش یافت.^{۷۵} در سال ۱۳۰۱ هـ.ق/ ۱۸۸۳ م، این صندوقها تحت نظارت وزارت تجارت و امور

عام المنفعه و نیز وزارت کشاورزی قرار گرفت و وجوهی نیز از یک درصد اضافه مالیاتی که به عنوان منافع اعانه حصیه بر عشریه تعلق می گرفت، فراهم آمد. اما به موازات افزایش منابع مالی، مشکلات نیز فزونی می گرفت. اعیان ثروتمند محلی به اعمال نظارت بر شوراها و سیاست گذاریهای اعطای وام در راستای حمایت از منابع گروهی خودشان، ادامه دادند؛ از این روی، نرخ سود وامهای کوچکتر افزایش یافت درحالی که وامهای بزرگتر و بلند مدت تر با نرخ سود پایین به اعضای طبقه اعیان اعطاء می شد و در نتیجه در مقایسه با گذشته، سرمایه کمتری به صورت وام در اختیار کشاورزان قرار می گرفت.^{۷۶}

بنابراین مآلاً در سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م، بانک کشاورزی (زراعت بانکسی) تأسیس شد که کل نظام اعتباری کشاورزی را تحت نظارت گیرد و در آن اصلاحاتی انجام دهد. این بانک مآلاً نه تنها به صورت منبع اصلی کسب سرمایه کشاورزی در امپراتوری، بلکه به صورت بزرگترین بانک کشور درآمد که تا به امروز این موقعیت را در جمهوری ترکیه حفظ کرده است. بانک کشاورزی را که هنوز تحت نظارت وزارت تجارت و امور عام المنفعه قرار داشت، شورایی اداری مرکب از نمایندگان از شورای دولت، شورای محاسبات و اتاقهای بازرگانی و کشاورزی استانبول و نیز برخی مقامهای عالی رتبه وزارت اداره می کردند. این بانک که جایگزین شبکه صندوقهای سود شده بود، بزودی ۴۰ شعبه در سراسر امپراتوری افتتاح کرد که هر کدام تحت ریاست مدیرانی از استانبول قرار داشت؛ مدیرانی که از نظرات مشورتی انجمنهای افتخاری محلی برخوردار می شدند. سرمایه بانک از عایدی حاصل از اضافه مالیاتها، سپرده های شخصی (که سودی معادل ۴/۵ درصد به آنها تعلق می گرفت) و سودهای دریافتی از وامها فراهم می شد و اضافه درآمدها به خزانه مرکزی واریز می شد. وام در وهله نخست تنها به زارعین تعلق می گرفت، اما حوزه معنایی این واژه کم کم گسترش یافت و نه فقط کسانی را که خود بر روی زمین کار می کردند، بلکه همه کسانی را که کار گزاران مزدوران را بدین منظور استخدام می کردند، نیز شامل می شد. زمینداران بزرگ هنوز بخش عمده وامها را به خود اختصاص می دادند، و بیشتر کشاورزان متکی به صرافان و وام دهندگان باقی ماندند. بانک صرفاً به منظور کمک به مصیبت دیدگان حوادث طبیعی یا کمک به کسانی که می خواستند ماشین آلات جدید کشاورزی بخرند از میزان وثیقه لازم و یا سختگیریهای معمول در اعطای وام می کاست.^{۷۷}

بانک کشاورزی مسؤلیت تأمین هزینه های مالی توسعه کشاورزی و آموزش و پرورش را برعهده گرفت. به منظور تأمین بودجه مورد نیاز مدارس، مزارع نمونه، حقوق مربیان و بازرسان و هزینه خرید بذر و تجهیزات مورد نیاز مزارع نمونه و برخی کشاورزان و پرداخت وجوه لازم برای برپایی نمایشگاهها، بانک بودجه ای مشخص را در اختیار وزارت مسؤل قرار داد. اما

تقسیم مسؤلیت میان وزارت تجارت و تشکیلاتی که بعدها تحت عنوان وزارت جنگها و کشاورزی شهرت یافت، مشکلاتی را به بار آورد. وزارت بانک کشاورزی را به گسترش منافع تجاری و صنعتی و قبول مسؤلیت تحصیل و توزیع سهم اضافه مالیات، سهم کمک به تجهیزات و تمبر کمک به آوارگان تشویق کرد؛ سهم اضافه مالیات به منظور کمک به وزارت آموزش و پرورش در تهیه وجوه مورد نیاز برای تشکیل مدارس و استخدام مربیان جدید و سهم کمک به تجهیزات نظامی به منظور کمک به دولت در تهیه تجهیزات مدرن مورد نیاز ارتش و نیروی دریایی و الصاق تمبر کمک به آوارگان بر همه اسناد دولتی علاوه بر تمبرهای مالیاتی، به منظور کمک به تأمین هزینه های مالی اسکان آوارگان وضع شد. وزارت تجارت همچنین مسؤلیت تأمین نیروی انسانی مورد نیاز جاده سازی و تحصیل مالیاتهایی را که به جای کار اجباری وضع شده بود، برعهده گرفت؛ گاه وزارت تجارت دریافت وجوه یادشده را به مقامهای محلی مسؤول امر جاده سازی واگذار می کرد، اما بیشتر اوقات خود مدیریت این اقدام جاه طلبانه را برعهده می گرفت. همه این تلاشها باعث شد که فعالیت کارمندان و بودجه های تخصیص داده شده را از مسیر اصلی که همان توسعه کشاورزی بود، منحرف شود. درآمدهای وزارت تجارت بیشتر اوقات صرف جبران کسری مالی سالیانه خزانه مرکزی و نیز بودجه تکمیلی می شد.^{۷۸} تنها امکان موجود در صورت عدم تحقق این اقدامها استقراض خارجی بود و همین امر مسأله را توجیه می کرد؛ اما شیوه تحقق این تلاشها بویژه سبب شد که کشاورزی مهمترین عامل حفظ کل نظام تلقی شود و بنابراین توسعه محور اصلی اقتصاد محدود گردد.

با وجود این، کشاورزی عثمانی طی دوره سلطنت طولانی عبدالحمید به گونه ای قابل ملاحظه گسترش یافت. توسعه شبکه راه آهن و حضور کارگزاران شرکتهای خارجی که مشتاقانه در پی فروش محصولات خود بودند، به امر گسترش کشاورزی کمک کرد. کشاورزان بسیار کمتر از آنچه که در گذشته - یعنی زمانی که استفاده از ماشینهای جدید آشکار و امکان خرید آنها فراهم شد - تصور می شد، از خود محافظه کاری نشان داده اند. آوارگان و مهاجران تازه اسکان یافته بویژه از تلاشهای جدید بهره مند شدند و این شاید از آنجا ناشی می شد که آداب و رسوم و عرف محلی نمی توانست مانع انجام تلاشها شود. بیشتر این تلاشها از تشویق مأموران محلی و نیز تشکیلات کشاورزی و تجاری ناشی می شد. بخشودگیهای مالیاتی و عوارض گمرکی که بر ماشین آلات کشاورزی وارد شده تعلق گرفت، به کاهش قیمتها کمک کرد و هرچند که این بخشودگیها در سال ۱۳۰۳ ه.ق/ ۱۸۸۵ م ملغی شد، فشار انجمنهای روستایی سبب شد که این قانون در سال ۱۳۰۸ ه.ق/ ۱۸۹۰ م احیاء شود. در آغاز، از تجهیزات سنگین انگلیس و ایالات متحده آمریکا استفاده شد، اما آلمان بتدریج بر بازار عثمانی سلطه اقتصادی یافت چرا که صنعتگران عثمانی خواستار آن بودند که برای رفع کمبودهای

خود در صحراهای نسبتاً سنگلاخ و ناهموار آنا تولی، در ساخت ماشین آلات کشاورزی اصلاحاتی ایجاد و ماشینهای سبکتری تولید کنند. اما یک بار دیگر، زمین داران بزرگ بیشتر از هر قشر دیگر امکان یافتند که ماشین آلات خریداری کنند و وام دریافت دارند؛ بنابراین گرایش به گسترش املاک بزرگ تسریع شد.^{۷۹}

با توزیع بذراصلاح شده گندم و جو آمریکایی تولید این محصولات تشویق شد؛ کشت جو به منظور پاسخ گویی به تمایل جدید عثمانیها برای نوشیدن آبجورونق یافت. تولید کنندگان غله در آنا تولی برای ایجاد و گسترش بازارهای فروش در استانبول هدایت و تشویق شدند. بازار غله استانبول از دیرباز به منابع کشاورزی کشورهای بالکان متکی بود چرا که این منابع اولاً در دسترس و ثانیاً فراوان بود. تولید انگور نه تنها به منظور تأمین شراب مورد تقاضای امپراتوری بلکه به عنوان یک محصول مهم صادراتی مورد تشویق قرار گرفت؛ انگور بیشتر به صورت کشمش صادر و تا حدود ۲۰ درصد از کل میزان صادرات امپراتوری را شامل می شد. مبارزه با تهاجم شته که طی دهه ۱۲۸۷ ه.ق/ ۱۸۷۰ م، تا کستانهای فرانسوی را نابود کرده بودند، همواره ادامه داشت. با وارد کردن همان تاکهای آمریکایی که توانست صنایع شراب سازی فرانسه را احیاء کند، عاقبت این صنایع در امپراتوری نیز موفق شد. صنایع ابریشم بافی و دخانیات تحت نظارت مستقیم کمیسیون دیون عمومی قرار گرفت صنعت ابریشم بافی از طریق وارد کردن تخم و پیلۀ کرم ابریشم با کیفیت بالا و با استفاده از روشهایی که پاسور در جلوگیری از آفت زدگی ترویج کرده بود و همچنین به سبب دوره های آموزشی که در مدارس کشاورزی و انستیتوی پرورش کرم ابریشم (حریر دارالتعلیم) تربیت داده شده بود، توسعه یافت. در سال ۱۳۰۱ ه.ق/ ۱۸۸۳ م، کمیسیون دیون عمومی انحصار توتون را به شرکت خصوصی آلمانی - فرانسوی به نام شرکت تنباکوی رژی امپراتوری عثمانی^{۸۰} واگذار کرد. این شرکت در ازای برخورداری از این امتیاز سالانه مبلغ ثابتی معادل ۷۵ میلیون غروش به دولت می پرداخت و سود دریافتی را با خزانه عثمانی تقسیم می کرد. رژی این حق انحصاری را داشت که کل توتونی را که در سراسر امپراتوری به معرض فروش گذاشته می شد، بخرد و به فرآورده های دخانی تبدیل کند و کشت آن را نیز تحت ضوابطی دقیق تنظیم کند. این شرکت وامهای بدون بهره در اختیار کشاورزان توتونکار قرار می داد، اما در ازای آن کشاورزان تعهد می سپردند که محصولاتشان را در اختیار شرکت قرار دهند. قبل از برداشت محصول، کار گزاران شرکت و کشاورزان محصول تولید شده را ارزیابی و ثبت می کردند تا در برداشت و فروش این محصول خلافی صورت نگیرد. پس از این مرحله مقدماتی، توتون برداشت شده در انبارهای رژی ذخیره و قیمت فروش از طریق مذاکره با کشتکاران تثبیت می شد و در صورت اختلاف از طریق داوری برطرف می گردید. شرکت رژی فروش محصولات در سراسر امپراتوری را برعهده داشت؛ این شرکت

قیمتها را خود تعیین و فروشگاهها را نیز خود انتخاب می کرد و سایر فروشگاههایی که محصولات توتون خارجی را به فروش می رساندند تنها در صورت کسب اجازه از رژی می توانستند به داد و ستد خود ادامه دهند. خزانه انتظار داشت که سالانه به همان میزان پرداخت شده به کمیسیون دیون معینی حدود ۷۵ میلیون غروش دریافت دارد، اما در واقع بندرت می توانست به چنین میزانی دست یابد و میانگین میزان دریافتی آن طی سالهای ۱۳۰۲ هـ.ق/۱۸۸۴ م و ۱۳۲۵ هـ.ق/۱۹۰۷ م از ۴۲ میلیون غروش فراتر نمی رفت. این کمبود از هزینه های گزاف رژی در انبار کردن، تولید و فروش توتون ناشی می شد که پیش از تعیین سهم سود، از درآمد ناخالص کسر می شد.

محصول جدید و مهم دیگری که کشت آن در اواخر قرن نوزدهم گسترش یافت، پنبه بود که عمده در آناتولی جنوبی و در حوالی از میر و آدانا کشت می شد. همچون مصر، این محصول نخستین بار در دهه ۱۳۸۰ هـ.ق/۱۹۶۰ م در کشور عثمانی و به منظور استفاده از کمبود جهانی ناشی از جنگ داخلی آمریکا کشت شد. پس از این برهه، تولید پنبه به دلیل رقابت جدید پنبه خالص آمریکایی کاهش یافت، اما حکومت با توزیع بذر آمریکایی و نیز برقراری بخشودگیهای عشریه، ادامه کشت این محصول را مورد تشویق قرار داد. مآلاً، زمانی که تقاضای جهانی برای پنبه یک بار دیگر از مقدار کشت شده فزونی گرفت، عثمانیها آمادگی آن را یافتند که در بازار جهانی شرکت کنند و طی آخرین دهه سلطنت عبدالحمید، صادرات پنبه ۲۵ درصد افزایش یافت، اگرچه این افزایش تولید سبب کاهش تولید جوبات شد و کشور عثمانی بناچار بارها مجبور شد که برای تأمین نیازهای داخلی از کشورهای خارجی آذوقه وارد کند.

از آنجا که بررسهای آماری کشاورزی طی سالهای نخست سلطنت عبدالحمید به اندازه کافی در اختیار نیست، مشکل است که بتوان از گسترش کشت محصولات گوناگون توضیحی قطعی و دقیق به دست داد. اما افزایش مالیاتهای عشریه را از ۲۵/۷ میلیون غروش در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۵ هـ.ق/۱۸۸۸-۱۸۸۷ م، به ۶۹۰/۵ میلیون غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۷ هـ.ق/۱۹۰۹-۱۹۰۸ م، که تقریباً معادل ۶۰ درصد می شد، می توان به موفقیت سیاستهای حکومت در امر کشاورزی نسبت داد.^{۸۱} تغییر تدریجی نظام مالیاتی از مقاطعه داری مالیاتی به صورت تحصیل مستقیم مالیاتها احتمالاً ممکن است برخی افزایشهای درآمدهای مالیاتی را توضیح دهد، اما آمار میزان محصولات صادراتی - ارزش غله بارگیری شده از آناتولی در سال ۱۲۹۵-۱۲۹۴ هـ.ق/۱۸۷۸-۱۸۷۷ م از ۴۶۵ میلیون غروش به ۷۵۳/۹ میلیون غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ.ق/۱۹۰۸-۱۹۰۷ م افزایش یافت - نشانگر افزایش تولید کشاورزی در این سالهاست -^{۸۲} وامهای دریافت شده از بانک کشاورزی نیز از ۱۰۸۴۲ فقره به ارزش ۱۶/۲

میلیون فروش در سال ۱۳۰۷ هـ. ق/ ۱۸۸۹ م به ۴۷۰۹۷ فقره به ارزش ۱۰/۹ میلیون فروش در سال ۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۷ م، افزایش یافت.^{۸۳} تا پایان سلطنت عبدالحمید، کشت غله برحسب سطح زیر کشت و نیز ارزش کل تولید، (به جدول ۷-۳ نگاه کنید)، به عنوان محصول اصلی کشت سایر محصولات را همچنان تحت الشعاع قرار می داد.

طی دوره تنظیمات به توسعه دآمداری توجه شد چنان که طی حدود چهار دهه، مالیاتهای مربوطه تا بیش از ۵۰ درصد از ۷۲/۸ میلیون فروش در سال ۱۲۵۵ هـ. ق/ ۱۸۳۹ م تا ۱۸۳/۹ میلیون فروش در سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م افزایش یافت. اما طی سالهای باقیمانده قرن سود دآمداری کاهش پیدا کرد. بنابراین مالیاتهای ناشی از دآمداری در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۷ تنها تا میزان ۱۸۶ میلیون فروش افزایش یافت و این بخش از اقتصاد را در مقایسه با سالهای قبل، به صورت بخشی کم اهمیت تر در آورد.^{۸۴}

معادن

طی قرن نوزدهم، به موازات کوشش صاحب امتیازان خارجی برای رفع نیازهای صنایع

جدول ۷-۳؛ محصولات مهم عثمانی در سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م

عشریه پرداختی (برحسب میلیون فروش)	ارزش محصول (برحسب میلیون فروش)	میزان کمی محصول برحسب میلیون کیلوگرم	سطح زیر کشت برحسب میلیون جریب	
۶۶۰/۵	۵۵۰۰/۳	۱۴۹/۹	۱۱۹۰۰،۰۰۰	غله
۲۰	۲۰۲/۹	۶۵/۵	۷۰۱،۷۶۶	زیتون
۲۶/۹	۱۹۸/۱	*	*	ابریشم
۱۲/۳	۱۴۴/۵	۷۲/۳	۷۴۱،۳۶۵	گردو
۱۴/۳	۱۰۹/۶	۴۱/۲	۹۹۱،۴۸۷	پنبه و خشخاش
۱۲/۴	۸۱/۶	۱۲۴/۱	۱۳۰۰،۰۰۰	میوه و سبزیها
۹/۵	۵۰/۲	۶۶/۸	۷۴۳،۸۸۲	انگور
۲۹/۵	*	۳۳/۷	۱۱۹،۰۶۸	توتون

Source: Ihsaiyat-i Maliye, I, 78-85.

*در این گونه موارد آمار و ارقامی در دست نیست.

ایجاد شده در کشورهایشان، استخراج طبیعی عثمانی نیز افزایش یافت. معادن عثمانی از دیرباز از سوی حکومت به مقاطعه داران مالیاتی واگذار می شد و خزانه یک پنجم از محصول استخراج شده را دریافت می داشت. اما پس از اعلام نخستین قانون معادن عثمانی در سال ۱۲۷۸ هـ. ق/ ۱۸۶۱ م و قانون تجدید نظر شده آن در سال ۱۲۸۶ هـ. ق/ ۱۸۶۹ م بود که شرایط برای فعالیت کارگزاران خارجی چندان مطلوب شد که آنان توانستند استخراج معادن را در مقیاسی وسیع گسترش دهند. قانون نهایی تنها از یک تا پنج درصد از منابع کانی استخراج شده را بنابر میزان گستردگی استخراج و دشواری آن به دولت اختصاص می داد. از این روی، در اواخر دوره تنظیمات استخراج معادن مشخصاً افزایش یافت. منابع ذغال در عرقلی، مس و آهن در ارغانی، طلا و نقره در بولگارداغ، معادن نقره در گوموش و حاجی کوی، ذخایر سنگ در اسکی شهر و منابع خاک رس در آنکارا بیش از منابع معدنی دیگر در کشور فعال بودند. اداره معادن عثمانی مبارزه موفقیت آمیزی را به منظور جلب فعالیتهای خارجی آغاز کرد و در سال ۱۳۰۵ هـ. ق/ ۱۸۸۷ م مقرراتی را به تصویب رساند که مدت اجاره را تا ۹۹ سال مجاز می دانست؛ اما در ازای آن اداره معادن می بایست مالیاتهایی به خزانه می پرداخت که میزان آن تا ۲۵ درصد از ارزش کل مواد استخراج شده را شامل می شد. با وضع یک نوع مالیات فوق العاده بر حجم درآمدهای کشور در مقایسه با قوانین و مقرراتی که در گذشته حاکم بود، افزوده شد؛ از سوی دیگر همین افزایش درآمدها سود کافی در اختیار استخراج کنندگان قرار می داد، چندان که آنان را به ادامه و گسترش فعالیتهایشان تشویق می کرد.^{۸۵} تا زمان خاتمه سلطنت عبدالحمید، مجموع کل مواد استخراج شده ۴۳۲۳۴ تن می شد که ۱۹/۵۸۶ تن از آن کروم (۴۵ درصد)، ۷۳۴۳ تن برآکس (۱۷ درصد)، ۶۳۹۶ تن سنگ سمباده (۱۴ درصد)، ۵۷۳۳ تن منگنز (۱۳ درصد) و به میزانی کمتر سرب، طلا، ذغال سنگ لیگنیت و آرسنیک بود که بیشتر آنها به بریتانیا و به میزانی بسیار کمتر به آلمان صادر می شد.^{۸۶} بدینسان پیشرفتهایی صورت گرفت، اما استخراج منابع کانی با زهم به دلیل کافی نبودن وسایل حمل و نقل و کمبود کارخانه های عثمانی که بتواند از این مواد استفاده کند، محدود ماند. سعید پاشا بویژه از این مشکل آگاه بود، اما در واقع تلاش چندان بی نتیجه به منظور رفع این مشکلات تا زمان فرارسیدن دوره جمهوری انجام نشد.^{۸۷}

استخراج نمک به منظور برطرف کردن نیازهای مردم امپراتوری همچنان به طور گسترده انجام می شد. استخراج این ماده از دیرباز به کوشش مقاطعه داران مالیاتی انجام می شد، اما سود حاصل از آن برای دولت چندان جالب توجه نبود که در سال ۱۲۵۶ هـ. ق/ ۱۸۴۰ م نظارت و مدیریت مستقیم تشکیلات را با انحصاری کردن استخراج نمک، برعهده گرفت و از آن پس انحصار استخراج در اختیار دولت باقی ماند. مدیران دولتی به امر خرید نمک از کسانی

که این ماده را طی فرآیندهایی عمده از دریاچه های اصلی نمک در آنا تولی مرکزی تهیه و استخراج می کردند، منصوب می شدند. توزیع و فروش نمک در آغاز تحت نظارت سراسری دایره مالیات غیر مستقیم (رسومات امانتی) قرار داشت و سپس این مسؤلیت پس از سال ۱۲۹۹ هـ.ق/۱۸۸۱ م به کمسیون بدهی عمومی واگذار شد. تولید نمک طی سلطنت عبدالحمید تا ۶۶ درصد افزایش یافت؛ در حالی که میزان صادرات شش برابر شد. از ۱۷/۹ میلیون کیلوگرم به ۱۱۴/۶ میلیون کیلوگرم در سالهای ۱۳۳۱ هـ.ق/۱۸۹۲ م و ۱۳۲۷ هـ.ق/۱۹۰۹ م افزایش یافت. درآمدهای خزانه از محل استخراج نمک طی سلطنت عبدالحمید تقریباً دو برابر شد یعنی از ۶۵/۶ میلیون غروش به ۱۱۵/۳ میلیون غروش در سالهای ۱۳۰۵ هـ.ق/۱۸۸۷ م و ۱۳۲۶ هـ.ق/۱۹۰۸ م رسید؛ این میزان در آمد حدود ۵ درصد از درآمدهای کل کشور را شامل می شد.

جنگلداری

در مورد افزایش بهره برداری از جنگلها مشکلات چندان زیادی وجود نداشت، بجز این که پس از استفاده نامحدود از الوارهای جنگلی و تخریب ناشی از آتش سوزیها می بایست منابع جنگلی باقیمانده به طریقی حفظ می شد. ازدیرباز، جنگلها به روستاها، افراد یا مؤسسه های خیریه تعلق داشت. حتی جنگلهایی که در مالکیت دولت بود - جنگلهای نواحی کوهستانی که دسترسی به آنها دشوار بود - بدون هیچ گونه تعهد پرداخت مالیات می توانست مورد استفاده افراد قرار گیرد؛ بدینسان جنگلها تقریباً بسرعت تخریب شد. در سال ۱۲۶۳ هـ.ق/۱۸۴۶ م دستگاه تنظیمات دایره ای به نام دایره جنگلداری تأسیس کرد؛ اما همچون دوایر مربوط به کشاورزی و آموزش و پرورش، این دایره نیز به وزارتخانه های گوناگونی از جمله وزارت امور مالی و وزارت امور عام المنفعه و تجارت و مآلاً به وزارت معادن و کشاورزی واگذار شد؛ هیچ یک از وزارتخانه های یادشده نتوانستند کارمندان کافی در اختیار این تشکیلات قرار دهند یا به لحاظ سیاسی از آن چندان حمایت کنند که بتواند به صورت سازمانی فعال و کارآمد انجام وظیفه کند.

با تصویب قانون اراضی سال ۱۲۷۴ هـ.ق/۱۸۵۷ م، تلاش شد که با وضع عشریه برای کسانی که از اشجار جنگلهای دولتی و اراضی روستایی استفاده می کنند، بهره برداری از این منابع تحت نظارت قرار گیرد. اما روستائینی که در نزدیکی منابع طبیعی جنگلی سکونت داشتند می توانستند در ازای تأمین نیازهای نیروهای مسلح بدون پرداخت مالیات عشریه یا محدودیتهای دیگری هراندازه که می خواهند از چوبهای جنگلی استفاده کنند.^{۸۸} در سال ۱۲۸۷ هـ.ق/۱۸۷۰ م، یک آکادمی جنگلداری (اورمان مکتبی) تأسیس شد و با تصویب نخستین نظامنامه جنگلها (اورمان نظامنامه سی) همه جنگلها صرفنظر از این که اراضی مورد نظر در

تملك چه كسى باشد، تحت نظارت و رياست دايره جنگلداری قرار گرفت.^{۸۹} دايره جنگلداری در مورد مسائلي از قبيل قطع درخت قوانيني دقيق تدوين كرد و ماليات عشريه را در مورد استفاده از الوار و محصولات جنگلي در اراضي روستايي و همچنين اراضي دولتي تعميم داد. علاوه بر اين، همه كساني كه در محدوده املاك دولتي، اراضي جنگلي داشتند، مشمول ماليات جديد و ويژه‌اي (اجازه زمين) مي شدند و مي بايست كه قوانين دايره جنگلداری را در بهره برداري از املاك خود رعايت مي كردند. يك بخش مستقل جنگلداری تشكيل شد كه بازرسان خود را به نواحی جنگلي امپراتوری اعزام می داشت تا قوانين دايره جنگلداری را اعمال كنند، مجوز رسمي استفاده از منابع جنگلي صادر و مالياتها را تحصيل كنند و همچنين بر اموری چون قطع اشجار نظارت داشته باشند. اما دايره جنگلداری به لحاظ نیروی انسانی چندان قوی نبود. برغم تصویب قانون، قطع اشجار بشدت ادامه یافت و سياستهای حفاظت یا بازپروری جنگلها نتوانست موفقیتي حاصل کند. در این احوال بزرگترین مقصر در واقع حکومت بود. در سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م، ۴/۲۷ ميليون جريب اراضي جنگلي در امپراتوری و خاصه در ولايات آيدین (۷۵۳۱۳۶ جريب)، قسطنونو (۶۷۷۰۱۳ جريب) و سالونيك (۶۳۹۹۱۰ جريب) وجود داشت. در حالی كه سالانه تنها ۱/۱۴ ميليون متر مكعب الوار به منظور استفاده خصوصي از جنگلها از طريق قطع اشجار فراهم می شد، دست كم ۹/۹ ميليون متر مكعب برای تأمين نیازهای نیروهای مسلح، احداث راه آهن و ساختمانهای دولتي به مصرف می رسید.^{۹۰} بنابراین جای شگفتی نیست كه در سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م، تنها ۳/۲ ميليون جريب اراضي جنگلي در امپراتوری باقي مانده بود كه از این مقدار ۳۱۹۳۴۰ جريب در ولايت آيدین، ۲۸۹۷۹۱ جريب در قسطنونو و ۳۰۴۲۵۶ جريب در سالونيك وجود داشت.^{۹۱} اتخاذ سياستی مؤثر به منظور حفظ جنگلها می بايست تا زمان استقرار جمهوری به تعويق می افتاد.

توسعه صنعتی

تأکید بر کشاورزی و مواد خام با طرز فکر رایج در مدرسه منچستر كه حامی تجارت آزاد بود، بخوبی همخوانی داشت؛ این مدرسه القاء می كرد كه هر كسوری بایستی به انجام كاری مبادرت ورزد كه ب بهترین وجه از عهده آن بر می آید. بنابراین بریتانیا به گسترش تولیدات صنعتی روی آورد و در این زمینه به موفقیتهایی نایل شد. در حالی كه تلاش کشورهای توسعه نیافته بر تولید مواد خام و خرید كالاهاى بریتانیایی متمرکز شد. در رویارویی با رقابت صنعت اروپا، حتی صنایع هواپیماسازی عثمانی كه توسعه یافته بود، دچار مشكل و مضيقه شد. سياست گذاران و متفكران دربی آن بودند كه این تمایل غالب را حفظ كنند و صنعت عثمانی را چنان پی ریزی كنند كه امپراتوری و مردم آن نیز بتوانند در ثروت و رفاه جهانی سهم شوند.

بنابراین، عبدالحمید صنایع موجود اسلحه سازی و تولید پوشاک را گسترش داد؛ صنایعی که در اصل به منظور تأمین نیازهای نیروهای مسلح تدارک شده بود. کارخانه های چینی سازی و پارچه بافی که به همت عبدالعزیز و به منظور تأمین نیازهای قصر تأسیس شده بودند، تولید کالاهایی را آغاز کردند که عامه مردم قدرت خرید آن را داشته باشند. سرمایه های خصوصی در راه گسترش کارخانه ها و رقابت با کارخانه های اروپایی تشویق شد. در نتیجه، تا پایان سلطنت عبدالحمید، در استانبول چندین کارخانه خصوصی تولید آجر، پارچه پنبه ای، کاشی و شیشه وجود داشت. کارخانه های تولید چرم در استانبول، دیار بکر و موصل قرار داشت. در سالونیک کارخانه های کاشی پزی، آجروسازی، آجرپزی و کارخانه های پارچه های پنبه ای فعالیت می کردند. ایزمیت کارخانه های کاغذسازی و پارچه بافی نسبتاً مهمی داشت و علاوه بر این یک کارخانه تولید نخ پنبه ای و پشمی نیز در این شهر فعالیت می کرد. کارخانه های فرش بافی در اورفه، گوروس و اوشاق و کارخانه های ابریشم بافی در بورسا، ایزمیت، حلب و ادرنه وجود داشت. علاوه بر این کارخانه ها، حدود ۱۵۰۰ کارخانه کوچک دیگر از انواع گوناگون در گوشه و کنار امپراتوری فعال بود. ۱۲ اما این کارخانه ها هنوز در مقیاسی کوچک فعالیت داشتند و به لحاظ کیفی و از نظر قیمتها قادر به رقابت با کارخانه های اروپایی نبودند. علاوه بر این، قدرتهای خارجی با افزایش تعرفه های گمرکی در مورد واردات و افزایش هزینه مواد خام عثمانی، با تلاشهای عثمانی در حمایت از صنعت نوپای این کشور مخالفت می کردند قدرتهای خارجی از حق کاپیتولاسیون استفاده کردند که تا ترکها را برجای خود نشانند. این قدرتها همچنین از در اختیار گذاشتن سرمایه و ایجاد انگیزه کافی برای توسعه صنایع عثمانی - آن سان که در مورد ارتباطات، مواد خام و محصولات کشاورزی به فوریت چنین کردند چرا که سرمایه گذاری در این امور به نحوی به سود آنها بود - سرباز زدند. بنابراین، صنعت عثمانی توسعه نیافته باقی ماند و مردم امپراتوری تقریباً در مورد تولیدات نساجی و سایر تولیدات صنعتی به اروپا متکی بودند.

تجارت و بازرگانی

تجارت خارجی عثمانی در نتیجه اقدامهای انجام شده شکوفا شد. صدها تن از بازرگانان اروپایی و عثمانی با بارگیری مواد خام عثمانی و ارسال آنها از طریق دریا به کشورهای اروپایی و دریافت کالاهای صنعتی و فروش آنها در داخل کشور، به رفاه و ثروت دست یافتند. از سوی حکومت اقدامهای تشویقی صورت می گرفت، اما دامنه آن چندان گسترده نبود. طی سلطنت عبدالحمید وزارت تجارت و امور عام المنفعه وجود داشت اما بیشتر فعالیتهای آن بر روی اموری از قبیل گسترش خطوط راه آهن و جاده ها متمرکز بود و مسائل مربوط به تجارت به دایره کوچکی

سپرده شده بود که تنها یک مدیر و منشی وی در آن فعالیت داشتند. تشویقهای سازمان یافته متمرکز عمده از طریق فعالیتهای اتاق بازرگانی انجام می شد که به همت عالی پاشا در دهه ۱۲۷۷ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م فعالیتهای خود را آغاز کرده بود؛ اتاق بازرگانی استانبول فعالیتهای سیزده اتاق دیگر را که در مراکز ولایات مهم عثمانی فعالیت داشتند، هماهنگ می کرد. ۹۷ این اتاقها

جدول ۳-۸: صادرات مهم عثمانی در سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م (برحسب میلیون غروش)

محصولات کشاورزی	سایر کالاها
انگور	۱۳۵/۸ ابریشم
انجیر	۶۴/۸ انواع تفنگ
روغن زیتون	۴۷/۰ مواد کانی
تریاک	۲۳/۱ دارو
گردو	۱۰ ماهی نمک سود
پنبه	۸/۱ اسفنج
جو	
پشم	
پوست گوسفند	
کنجد	
قهوه	
ذرت	
عدس	
توتون	
نمک	
خرما	
فندق	
گندم	
مرکبات	
خشکبار	

که در اصل به صورت صنفهای بازرگانی سازمان یافته بودند، استانداردها و فعالیتهای اعضای خود را تنظیم می کردند و حکومت را در همه سطوح تحت فشار قرار می دادند که با احداث یا مرمت باراندازها و جاده ها و انجام تسهیلاتی در نظام مالیاتی و لغو عوارض گمرکی داخلی، در تجارت کشور رونقی ایجاد کند. آنان استفاده از نظام اعشاری را در اندازه گیریها متداول کردند و مدارس تجارت و بازرگانی در کشور افتتاح کردند که تجار نوپا را در درک قوانین و روشهای تجاری اروپا یاری رساند. ایجاد بازار سهام، شرکتهای بیمه و بانکها از جمله فعالیتهای اتاقهای بازرگانی در کشور بود؛ از فعالیتهای دیگر این اتاقها این بود که حکومت را مجبور کردند که با وضع قوانینی در امور بانکی و تجاری تسهیلاتی ایجاد کند.

جدول ۹-۳؛ واردات مهم عثمانی در سال ۱۳۱۵ ه.ق/۱۸۹۷ م (برحسب میلیون غروش)

محصولات کشاورزی	منسوجات و پوشاک	سایر کالاها
شکر	پارچه های درشت باف	۱۳۹/۴ الوار ۳۶/۴
قهوه	پارچه های پنبه ای	۱۱۷/۸ ذغال سنگ ۲۷
برنج	چلوار	۶۹/۵ دارو ۲۲/۷
آرد	زیرپوش زنانه	۶۴/۱ کاغذ ۲۰/۶
گندم	تور	۵۶/۲ مس ۱۷/۳
گاو	پارچه کشمیر	۴۱/۸ مشروبات الکلی ۱۶/۷
روغن حیوانی	موصلین (چیت موصلی)	۴۰/۲ شیشه ۱۶/۱
وانیل	کتان	۳۵/۱ جرم مراکشی ۱۵/۸
	نمد	۳۱/۹ میخ ۱۲/۶
	پوشاک آماده	۲۴/۴ ظروف سفالی ۱۱/۹
	پارچه های دست باف	۲۱ کبیاک ۹/۴
	کلاههای فزه ای	۲۰/۹ کبریت ۸/۹
	دستمال	۱۲ ریسمان ۷/۴
	پتو	۱۲ ساعت ۷
	زیرپوش	۱۰/۱ آجر ۶
	بند کفش	۷/۶

جدول ۱۰-۳؛ موازنه تجارت عثمانی، ۱۳۳۱-۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۹۱۲-۱۸۷۸ م (برحسب میلیون غروش)

سال	ارزش صادرات	ارزش واردات
۱۸۷۸-۱۸۷۹	۸۳۹/۶	۲۰۰۰/۴
۱۸۷۹-۱۸۸۰	۸۷۶	۱۹۴۱/۷
۱۸۸۰-۱۸۸۱	۸۴۹/۷	۱۷۸۹/۷
۱۸۸۱-۱۸۸۲	۱۱۳۹/۵	۱۹۴۸/۶
۱۸۸۲-۱۸۸۳	۱۰۹۶/۴	۲۰۱۹/۲
۱۸۸۳-۱۸۸۴	۱۲۳۹	۱۹۷۵/۷
۱۸۸۴-۱۸۸۵	۱۲۷۹/۸	۲۰۶۳/۷
۱۸۸۵-۱۸۸۶	۱۲۰۷/۶	۲۰۰۰/۳
۱۸۸۶-۱۸۸۷	۱۲۷۰/۷	۲۰۷۰/۳
۱۸۸۷-۱۸۸۸	۱۱۲۸/۹	۲۰۱۰/۵
۱۸۸۸-۱۸۸۹	۱۳۰۴/۶	۱۹۴۵/۶
۱۸۸۹-۱۸۹۰	۱۵۲۷/۲	۲۱۰۴/۱
۱۸۹۰-۱۸۹۱	۱۲۸۳/۶	۲۲۹۱/۴
۱۸۹۱-۱۸۹۲	۱۵۳۷	۲۴۵۵/۳
۱۸۹۲-۱۸۹۳	۱۵۵۷/۲	۲۴۴۶/۵
۱۸۹۳-۱۸۹۴	۱۳۲۶/۲	۲۴۱۰/۸
۱۸۹۴-۱۸۹۵	۱۳۵۷/۳	۲۴۰۷/۵
۱۸۹۵-۱۸۹۹ (میانگین)	۱۴۵۷/۷	۲۳۲۱/۳
۱۸۹۹-۱۹۰۷ (میانگین)	۱۶۷۲/۲	۲۶۵۵/۲
۱۹۰۷-۱۹۰۸	۱۹۲۱/۳	۳۴۷۶/۳
۱۹۰۸-۱۹۰۹	۱۸۴۳/۹	۳۱۴۳/۲
۱۹۰۹-۱۹۱۰	۱۸۲۹/۹	۳۵۹۳/۶
۱۹۱۰-۱۹۱۱	۲۱۹۳/۹	۴۱۲۵/۷
۱۹۱۱-۱۹۱۲	۲۴۷۱/۲	۴۴۹۹

Sources: For 1878-1895, Istatistik-i Umumi, p. 109; for 1895-1911, Ihsaiyat-i maliye, I, 164-165, III, 130-1310

طی سلطنت عبدالحمید، صادرات تا بیش از ۱۰۰ درصد یعنی از میزان تنها ۸۳۹/۶ میلیون غروش در سال ۱۲۹۷-۱۲۹۶ هـ.ق/ ۱۸۷۹-۱۸۷۸ م به ۱/۹ میلیارد غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ.ق/ ۱۹۰۸-۱۹۰۷ م افزایش یافت؛ این افزایش میزان صادرات بیشتر تحت تأثیر افزایش سودهای کشورهای اروپایی به ضرر امپراتوری عثمانی انجام می شد. چنان که می توان انتظار داشت صادرات اساسی عثمانی محصولات کشاورزی و در رأس همه انگور، روغن زیتون و تریاک بود و کالاهایی چون ابریشم، انواع تفنگ و مواد کانی سهم عمده ای از صادرات را به خود اختصاص می دادند (به جدول ۸-۳، نگاه کنید). خریداران عمده محصولات و کالاهای عثمانی کشورهای انگلیس و فرانسه و پس از آنها اتریش، ایتالیا، آلمان و روسیه بودند. اما واردات از این کشورها حتی بیش از این میزان افزایش یافت (به جدول ۹-۳، نگاه کنید) چرا که صنعت عقیم شده عثمانی مردم را به سوی کالاهای اروپایی سوق داد، چنان که آنان بیشتر پوشاک و پارچه مورد نیاز و سایر مایحتاج خود را از قبیل مواد دارویی و شکر از اروپا تهیه می کردند. بنابراین، واردات از میزان ۲ میلیارد غروش در سال ۱۲۹۷-۱۲۹۶ هـ.ق/ ۱۸۷۹-۱۸۷۸ م، با کسر بازرگانی ۱/۱ میلیارد غروش، به ۳/۴ میلیارد غروش در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۵ هـ.ق/ ۱۹۰۸-۱۹۰۷ م، با کسر بازرگانی ۱/۵ میلیارد غروش، افزایش یافت. تنها فرانسه طی این سالها موازنه تجاری قابل قبولی با امپراتوری عثمانی داشت، درحالی که بریتانیا، اتریش و بویژه ایتالیا چندان مازاد تجاری داشتند که دستیابی به هرگونه موازنه مطلوب برای عثمانیها غیر ممکن بود (به جدول ۱۰-۳ نگاه کنید).

مهمترین بندر امپراتوری از میر بود که در سال ۱۳۱۵ هـ.ق/ ۱۸۹۷ م ۵۰۱/۶ میلیون غروش واردات و صادرات در آن تخلیه و بارگیری شده بود؛ بلافاصله پس از امیر، بنادر استانبول (۲۵۸/۴ میلیون غروش)، بیروت (۱۴۲/۲ میلیون غروش)، سالونیک (۹۵/۱ میلیون غروش)، بغداد (۸۰/۵ میلیون غروش)، اسکندرون (۷۳/۶ میلیون غروش) و طرابزون (۶۷/۷ میلیون غروش) اهمیت داشتند.^{۹۴}

جامعه عثمانی در عصر عبدالحمید دوم

جمعیت کل امپراتوری عثمانی در سال ۱۳۱۵ هـ.ق/ ۱۸۹۷ م، با احتساب ولایاتی چون مصر، تونس، بلغارستان، قبرس، بوسنی - هرزه گوین و لبنان، ۳۹،۰۹۶،۲۹۴ نفر بود؛ این ولایات تحت اقتدار سلطان بودند، اما امپراتوری بر آنها نظارت اجرایی نداشت. اما اگر همه ولایاتی را که حکومت از نظر اجرایی بر آنها نظارتی نداشت از آمار جمعیتی کنار بگذاریم، یعنی به عبارت دیگر ولایات یادشده و ولایات یمن، حجاز، لیبی و نواحی آناتولی شرقی و

ولایات عرب را در سرشماری به حساب نیاوریم، جمعیت واقعی کشور که به منظورهای مالیاتی سرشماری می شدند به ۱۹۰۵۰۳۰۷ نفر می رسید؛ از این تعداد، ۱۴،۱۱۱،۹۴۵ نفر یعنی ۷۴ درصد از جمعیت مسلمانان و ۴۹۳۸۳۶۲ نفر یا ۲۶ درصد غیر مسلمانان بودند (به جدول ۱۱-۳ نگاه کنید). جمعیت کشور نسبتاً مسن بود؛ ۱۹ درصد از جمعیت یعنی ۳/۶ میلیون نفر تقریباً کمتر از ده سال و ۹/۷ میلیون نفر دیگر یا ۵۰/۱ درصد بین ۱۰ و ۴۰ سال و ۶/۷ میلیون نفر یا ۳۱ درصد از جمعیت بیشتر از ۴۰ سال داشتند. میزان موالید سالانه تنها ۳/۷۵ درصد بود و با توجه به نسبت جمعیت مسلمانان در جمعیت کل کشور، میزان موالید مسلمانان اندکی بیشتر از سایر ملتها بود. میزان مرگ و میر ۲/۱۲ درصد بود و در نتیجه میزان رشد جمعیت حدود ۱/۶۳

جدول ۱۱-۳؛ ترکیب جمعیتی عثمانی در سال ۱۳۱۵ هـ. ق/۱۲۸۹۷ م

ملت	جمعیت ذکور	جمعیت اناث	جمعیت کل	درصد
مسلمان	۷۴۴۹۹۷۹۸	۶۶۱۲۱۴۷	۱۴۱۱۱۹۴۵	۷۴/۰۷
یونانی	۱۳۴۱۰۴۹	۱۲۲۸۸۶۳	۲۵۶۹۹۱۲	۱۳/۴۹
ارتدکس ارمنی	۵۴۶۰۳۰	۴۹۶۳۴۴	۱۰۴۲۳۷۴	۵/۴۷
بلغاری	۴۴۹۲۸۶	۳۸۰۹۰۳	۸۳۰۱۸۹	۴/۳۶
کاتولیک	۶۵۹۱۲	۵۴۵۶۷	۱۲۰۴۷۹	۰/۶۴
یهودی	۱۱۷۷۶۷	۹۷۶۵۸	۲۱۵۴۲۵	۱/۱۳
پروتستان	۲۲۹۶۳	۲۱۳۹۷	۴۴۳۶۰	۰/۲۴
لاتین	۱۲۲۸۰	۱۰۰۵۵	۲۲۳۳۵	۰/۱۲
مارونی	۱۵۲۶۲	۱۷۱۵۴	۳۲۴۱۶	۰/۱۷
کلدانی	۳۸۶۶	۱۹۰۲	۵۷۶۸	۰/۰۳
سریانی	۱۹۵۰۰	۱۶۰۵۴	۳۵۵۵۴	۰/۱۸
قبطی	۱۰۳۰۹	۹۲۴۱	۱۹۵۵۰	۰/۱۰
جمعیت کل	۱۰۱۰۴۰۲۲	۸۹۴۶۲۸۵	۱۹۰۵۰۳۰۷	۱۰۰

Source: İstatistik-i Umumi, pp.15,16; The figures come from the official ottoman census/identity card counts that were constantly kept up to date in the census department and police ministry—see BVA, Teşkilat-i Devair, Dosya 26/1-3.

جدول ۱۲-۳: جمعیت مسلمانان و غیر مسلمانان عثمانی ۱۳۱۵-۱۳۰۲ هـ.ق/۱۸۹۷-۱۸۸۴ م

سال	مسلمانان	غیر مسلمانان	جمعیت کل
۱۸۸۴	۱۲۵۹۰۳۵۲	۴۵۵۳۵۰۷	۱۷۱۴۳۸۵۹
۱۸۸۵	۱۲۷۰۷۶۳۸	۴۵۷۸۷۷۴	۱۷۲۸۶۴۱۲
۱۸۸۶	۱۲۸۲۴۹۲۴	۴۶۰۳۰۴۱	۱۷۴۲۷۹۶۵
۱۸۸۷	۱۲۹۴۲۲۱۰	۴۶۳۷۳۰۸	۱۷۵۷۹۵۱۸
۱۸۸۸	۱۳۰۵۹۴۹۶	۴۶۶۱۵۷۹	۱۷۷۲۱۰۷۵
۱۸۸۹	۱۳۱۷۶۷۸۲	۴۶۸۵۸۴۲	۱۷۸۲۶۶۲۴
۱۸۹۰	۱۳۲۹۴۰۶۸	۴۷۰۱۱۰۹	۱۸۴۰۰۱۷۷
۱۸۹۱	۱۳۴۱۱۲۵۴	۴۷۳۴۳۷۶	۱۸۱۴۵۷۳۰
۱۸۹۲	۱۳۴۱۱۳۶۱	۴۷۶۳۳۸۱	۱۸۱۷۴۷۴۲
۱۸۹۳	۱۳۵۷۸۶۲۷	۴۷۷۶۷۳۸	۱۸۳۱۶۲۹۵
۱۸۹۴	۱۳۶۴۵۹۰۳	۴۸۰۴۹۴۲	۱۸۴۵۰۸۴۵
۱۸۹۵	۱۳۷۶۳۲۴۹	۴۸۳۲۱۴۹	۱۸۵۹۵۳۹۸
۱۸۹۶	۱۳۸۹۰۹۱۰	۴۸۴۸۸۴۹	۱۸۷۳۹۷۵۹
۱۸۹۷	۱۴۱۱۱۹۴۵	۴۹۳۸۳۶۲	۱۹۰۵۰۳۰۷

Source: Istatistik-i Umumi, p. 15; Istanbul University Library, Ty 5651.

درصد یعنی تنها ۳۱۰،۰۰۰ نفر بود.^{۹۵} در واقع افزایش جمعیت امپراتوری مشخصاً، کمتر از میزان افزایش جمعیت طی سلطنت عبدالحمید بود و از ۱۷،۱۴۳،۸۵۹ نفر در سال ۱۳۰۲ هـ.ق/۱۸۸۴ م به ۱۹،۰۵۰،۳۰۷ نفر در سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، یعنی به طور متوسط ۰/۷ درصد افزایش یافت؛ اما از سوی دیگر، جمعیت امپراتوری به دلیل فعالیتهای تروریستی و اقدامهای ضد تروریستی و وارد آمدن تلفات به همه اقشار و عناصر گوناگون جمعیتی، دست نخورده باقی ماند (به جدول ۱۲-۳ نگاه کنید). اگر بدین مسأله توجه شود که طی همین سالها ۲۰۲،۸۲۲ نفر از آوارگان مسلمان به امپراتوری وارد شدند (حدود ۸۱۲۱۹۳ نفر دیگر نیز در فاصله سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۸۴ نیز به امپراتوری وارد شده بودند) و دیگر این که گروههای وسیعی از مسیحیان به دلیل وجود اشکالات در مقدونیه به بلغارستان و یونان پناهنده شدند، این نکته آشکارتر خواهد شد که مسلمانان بسیار بیشتر از گروههای غیر مسلمان، از نظر کاهش جمعیت

صدمه دیدند.

این روندها و گرایشها طی سالهای باقیمانده امپراتوری ادامه یافت و این نکته طی گزارشهای آماری سالهای بعد آشکار می شود (به جدول ۱۳-۳ نگاه کنید). کاهش جمعیت در آمار سال ۱۳۳۳ هـ. ق/۱۹۱۴ م به ۸/۵ میلیون نفر نشانگر ازدست رفتن مقدونیه و یانینا طی جنگهای بالکان است، اما اگر جمعیت قلمروهای ازدست رفته را که در سرشماری سال ۱۳۲۴ هـ. ق/۱۹۰۶ م، ۲،۴۵۵،۳۲۹ نفر بود به آمار سال ۱۳۳۳ هـ. ق/۱۹۱۴ م اضافه کنیم، رقم به دست آمده، ۲،۰۹۷۵،۳۴۵ نفر بویژه با توجه به جمعیت کل در سال ۱۳۲۸ هـ. ق/۱۹۱۰ م که ۲،۰۷۰۶۱۷۰ نفر سرشماری شده بود، قابل مقایسه است. این رقم با توجه با ارقام آوارگان بلغاری و یونانی که امپراتوری را ترک کردند و نیز جمعیت یهودیانی که در سالونیک باقی ماندند، تأیید می شود. با احتساب این که هزاران تن از مسلمانان به کشور عثمانی پناهنده شدند، مجموع کل جمعیت ازدست رفته ۱۹۱۸۸۰۱۰ نفر خواهد شد. بنابراین با توجه به رقم مربوط به سال ۱۳۳۳ هـ. ق/۱۹۱۴ م یعنی رقم ۲۰۹۷۵۳۴۵ نفر، درمی یابیم که میانگین

جدول ۱۳-۴: جمعیت امپراتوری عثمانی براساس گروههای مذهبی در سال ۱۹۲۴ هـ. ق/۱۹۰۶ م

و ۱۳۳۳ هـ. ق/۱۹۱۴ م

۱۹۱۴	۱۹۰۶	
۱۵۰۰۴۴۸۴۶	۱۵۰۵۱۸۴۷۸	مسلمانان
۱۰۷۹۲۰۲۰۶	۲۰۸۳۳۰۳۷۰	یونانیان
۱۰۲۹۴۰۸۳۱	۱۰۱۴۰۵۶۳	ارامنه
۱۴۰۹۰۸	۷۶۲۰۷۵۴	بلغارها
۱۸۷۰۰۷۳	۲۵۶۰۰۰۳	یهودیان
-	۵۳۰۸۸۰	پروتستانها
۱۸۶۰۱۵۲	۳۳۲۰۵۶۹	سایر فرقه های مذهبی
۱۸۰۵۲۰۰۱۶	۲۰۰۸۹۷۰۶۱۷	مجموع کل جمعیت*

* جمعیت کل در سال ۱۹۱۰، ۲۰۷۰۶۱۷۰ بود که نسبت به آمار جمعیت کل در سال ۱۹۰۶،

۲۴۰،۰۰۰ نفر کاهش جمعیت داشته است.

افزایش جمعیت از سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، ۶/۰ درصد یعنی به همان میزان سالهای قبل بوده است.^{۹۶}

زندگی شهری

طی سلطنت عبدالحمید، زندگی شهری به گونه‌ای بارز تغییر کرد. در استانبول، از میر، ادرنه، سالونیک و سایر شهرهای مهم، خیابانها و پیاده‌روها سنگفرش شد و بالامپهای گازی روشنایی شهر تأمین و به نظافت و بهداشت اهمیت داده می‌شد. واگنهای عمومی که معمولاً امتیاز اداره آنها به خارجیان واگذار می‌شد، در خیابانهای شهر رفت و آمد داشتند. هزاران تاجر خرده‌پا وجود داشتند که کالاها و وسایل تجملی خود را در هر نقطه از جهان به فروش می‌رساندند. هزاران دفتر پستی، شبکه تلگراف و خطوط کشتیرانی ارتباط داخلی و خارجی را تأمین می‌کرد. ارائه خدمات پزشکی به شیوه‌های جدید طاعون را که همواره خطری تهدید کننده بود، ریشه کن کرد و برای عموم مردم در مقایسه با سده پیش از آن، زندگی سالم و مطمئن تری به ارمغان آورد.

بیشتر از هر جای دیگر در امپراتوری، ترکیب جمعیتی در شهر استانبول به صورت پدیده‌ای بارز جلوه گر می‌شد؛ استانبول که هنوز پایتخت امپراتوری وسیع و شاید جهان وطنی‌ترین شهر جهان تلقی می‌شد، بسیاری از اقوام امپراتوری را در کنار ساکنان خارجی و بیگانگان تازه وارد از کوره راههای سراسر جهان در خود جای داده بود. استانبول به صورت شهری ممتاز در میان شهرهای امپراتوری، به لحاظ موقعیت و هیأت ظاهری نشانگر نوسازی ایجاد شده در امپراتوری طی نیم قرن گذشته بود. اما استانبول مشکلات خاص خود را داشت، از جمله مشکلات اصلی این که استانبول می‌کوشید جمعیت بسرعت روبه رشد را در خود جای دهد؛ جمعیتی که از حدود ۳۹۱۰۰۰ تن در سال ۱۲۶۰ هـ.ق/۱۸۴۴ م به ۴۳۰۰۰۰ تن در سال ۱۲۷۳ هـ.ق/۱۸۵۶ م، بلافاصله پس از جنگ کریمه، و ۵۴۷۴۳۷ نفر در سال ۱۲۹۵ هـ.ق/۱۸۷۸ م و سپس طی یک دوره دیگر انفجار جمعیت، در سال ۱۳۰۴ هـ.ق/۱۸۸۶ م به ۵۸۱۵۲۷ نفر رسید، یعنی تنها طی ۴۰ سال، جمعیت کشور بیش از ۱۰۰ درصد افزایش داشت. این رقم اعلام شده، ۱۰۰۰۰۰ تن افراد خارجی را که طی همین دوره به امپراتوری وارد شده و در آنجا رحل اقامت افکنده بودند، نیز شامل می‌شد. میزان موالید در استانبول بیشتر از جاهای دیگر نبود و رشد سریع جمعیت نه فقط از پیامدهای طبیعی گسترش حکومت و تجارت در شهر اصلی امپراتوری وسیع، بلکه از نتایج تمرکز هزاران تن از آوارگان مسلمان در شهر نیز ناشی می‌شد و استانبول برای کسانی که از اروپا، روسیه و حتی الجزیره می‌گریختند همچون گذرگاهی عبوری به حساب می‌آمد. حکومت برای این که بتواند جمعیت آواره را هرچه سریعتر در روستاها اسکان دهد، آنان را به

حوالی شهر می راند؛ اما بازهم همواره حدود ۲۰۰۰۰۰ تن آواره در خیابانهای پایتخت سرگردان، بی پناه و معمولاً بیکار به چشم می خوردند که از راه کمکهای دولتی و صدقات مساجد و در نهایت از طریق مالیاتهایی که بر منابع شهری و وسایل بهداشتی وضع می شد، معاش آنان تأمین می شد؛ اما این افراد همواره آماده بودند که برای بیان دردها و ناکامیهایشان دست به

جدول ۱۴-۳؛ ترکیب جمعیتی مذاهب گوناگون در استانبول ۱۲۹۸-۱۲۶۰ هـ. ق/ ۱۸۸۰-۱۸۴۴ م

نسبت جمعیت ذکوره جمعیت اناث به درصد در سال ۱۸۸۸	۱۸۸۶	۱۸۷۸	۱۸۵۶ (بر آورد)	۱۸۴۴ (بر آورد)	
۹۱	۳۸۴۸۳۶	۲۰۳۱۴۸	۲۱۴۲۲۹	۱۹۵۸۳۶	مسلمانان
۶۶	۱۵۲۷۴۱	۹۶۰۴۴	۹۷۱۳۶	۷۵۹۹۴	یونانیان
۷۸	۱۴۹۵۹۰	۹۷۷۸۲	۸۰۱۷۹	۸۵۴۳۸	ارامنه
۱۰	۴۳۷۷	۲۵۲۱	-	-	بلغارها
۱۰۱	۶۴۴۲	۵۶۱۰	۱۰۸۷۴	۱۰۳۰۳	کاتولیکها
۹۷	۲۲۳۹۴	۱۹۲۲۳	۲۶۰۴۷	۲۴۰۸۳	یهودیان
۸۲	۸۱۹	۵۱۱	۴۶۸	-	پروتستانها
۱۱۰	۱۰۸۲	۳۹۰	۱۲۴۱	-	لاتینها
-	۱۲۹۲۴۳	۱۲۲۲۰۲	-	-	خارجیان

Sources: The figures for 1844 and 1856 come from Istanbul University Library, TY 8949; those for 1878 and 1886 from *Bâ Irade-i Seniye-i cenâb-i padişahi buda i cra olunan Tahrir-i sabik yoklamasi mucibince Der saadet Ve Bilad-i selasede mevcud nüfusun Istatistik cetvlidir*, Istanbul, 1302, hereafter abbreviated as *Der saadet nüfus*, pp. 2-4. The census reports for 1844 and 1856 include only male subjects, since they were for tax and conscription purposes; thus to provide comparative figures with the later tables, the same ratios of men and women found in the 1886 report have been used to estimate a female population figure and calculate an estimated total figure in the two earlier reports.

شورش و قیام بززند. چنان که در آمارهای جمعیتی بعدی استانبول دیده می شود، این وضع در بیشتر سالهای حکومت عبدالحمید ادامه داشت. این ارقام عبارت بودند از ۹۰۳۴۸۲ نفر در سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، ۸۶۴۵۶۶ نفر در سال ۱۳۲۴ هـ.ق/۱۹۰۶ م، ۸۵۵۹۷۶ نفر در سال ۱۳۲۹ هـ.ق/۱۹۱۰ م و پس از ورود انبوه جمعیت پس از جنگهای بالکان این رقم به ۹۰۹۹۷۸ نفر رسید. در سال ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷ م، پس از آن که جمعیت عثمانی طی جنگها دچار تلفات سنگین و شهرهای امپراتوری ویران شدند، رقم جمعیت استانبول پیش از آن که طی سالهای استقرار جمهوری دوباره سیر صعودی خود را آغاز کند، به ۶۹۰۸۵۷ تن کاهش یافت. همه گروههای جمعیتی در توسعه استانبول طی سالهای ۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸ م و ۱۳۰۴ هـ.ق/۱۸۸۶ م سهیم بودند (به جدول ۳-۱۴ نگاه کنید)؛ این سالها تنها سالهایی است که از آنها بررسیهای آماری دقیق در دست است. شمار مسلمانان تا ۹۰ درصد، مسیحیان تا ۶۰ درصد، ارمنیان تا ۵۳ درصد و یهودیان تا ۱۳۱ درصد افزایش یافت.

دستگاه حکومتی عمده در انحصار مسلمانان بود و ۹۵/۴ درصد از مقامها در تصدی آنان و تنها ۴/۶ درصد در اختیار گروههای اقلیت بود. در واقع ۱۱/۴ درصد از همه ساکنان مسلمان استانبول به طریقی برای حکومت کار می کردند. در حالی که یک چهارم از جمعیت مسلمانان در تجارت و صنعت مشغول بودند، این تنها ۳۹ درصد از کل کسانی را که در این مشاغل فعالیت داشتند، شامل می شد، در حالی که اقلیتها ۶۱ درصد مشاغل تجاری و صنعتی را در اختیار داشتند. در میان گروههای اقلیت، تقریباً همه ساکنان بلغار در استانبول (۸۱/۴ درصد) و ۴۳ درصد از ارمنه، ۳۶/۸ درصد از یونانیان و ۳۱ درصد از یهودیان جذب فعالیتهای تجاری و صنعتی شده بودند. عشق به تحصیل در میان اقلیتها نیز کاملاً بارز بود، چنان که ۵۲ درصد از کرسیهای دانش آموزی موجود در شهر را، برغم شمار اندکشان، به خود اختصاص داده بودند. ۴۱ درصد از یونانیان و ۳۸/۶ درصد از ارمنیان دانش آموز بودند، در حالی که تنها ۳۶ درصد از مسلمانان و یهودیان به امر تحصیل اشتغال داشتند (به جدول ۳-۱۵ نگاه کنید).

دستگاه اداری حکومت

دست اصلاحگر سلطان در چندین بخش دیگر حکومت اصلاحاتی ایجاد کرد. آغاز اصلاحات اداری به دوره کوتاه اقتدار مجلس باز می گردد یعنی زمانی که برای اداره امور سازمانهای ولایتی و شهرداریها قوانین مهمی از سوی مجلس اعلام شد. نظامنامه ولایتی سال ۱۲۹۴ هـ.ق/۱۸۷۶ م با ارائه پیشنهادهایی از سوی نمایندگان غیر مسلمان مبنی بر برخوردار شدن هم کیشانشان از کرسیهای مساوی نمایندگی در شوراهای مشورتی برغم نسبت اندک جمعیت آنان در کل جمعیت، به تأخیر افتاد؛ اما این پیشنهاد مآلاً رد شد و قرار شد که گروههای

جدول ۱۵ - ۳؛ ترکیب شغلی جمعیت استانبول در سال ۱۳۰۴ هـ. ق / ۱۸۸۶ م

مجموع کل	امور مذهبی و کودکان	دانش آموزان	تجارت و صنعت	کارمندان دولت	ملت
	شماره افراد درصد از کل جمعیت	شماره افراد درصد از کل جمعیت	شماره افراد درصد از کل جمعیت	شماره افراد درصد از کل جمعیت	شماره افراد درصد از کل جمعیت
۲۰۱۳۹	۵۴۰۸۳ ۲۶/۸	۷۳۶۹۹ ۳۶/۴	۵۱۰۷۳ ۲۵/۴	۲۲۹۸۴ ۱۱/۴	مسلمانان
۹۱۸۰۴	۱۹۸۷۳ ۲۱/۶	۳۷۷۱۷ ۴۱	۳۳۸۲۶ ۳۶/۸	۳۴۸ ۰/۰۴	یونانیان
۸۳۸۷۰	۱۴۹۹۸ ۱۷/۸	۳۲۳۹۹ ۳۸/۶	۳۵۹۷۹ ۴۳	۴۹۴ ۰/۰۶	ارمنیان
۳۹۷۷	۱۰۴ ۲/۶	۶۳۴ ۱۵/۹	۳۲۳۸ ۸۱/۴	-	بلغارها
۳۲۰۹	۴۲۶ ۱۳/۳	۸۴۵ ۲۶/۳	۱۷۸۳ ۵۵/۵	۱۵۵ ۴/۹	کاتولیکها
۲۲۳۹۴	۷۲۴۴ ۳۲/۳	۸۰۶۷ ۳۶/۲	۶۹۸۴ ۳۱/۱	۹۹ ۰/۰۴	یهودیان
۴۸۸	۱۴۴ ۲۹/۴	۲۱۸ ۴۴/۷	۱۲۳ ۲۵/۳	۳ ۰/۰۶	پروتستانها
۵۲۸	۱۰۹ ۲۰/۷	۱۴۰ ۲۶/۵	۲۵۱ ۴۷/۵	۲۸ ۵/۳	لاتینها
۴۰۷۶۰۹		۱۵۳۲۱۹	۱۳۳۲۹۷	۲۴۱۱۲	مجموع کل

Source: Der Saadat Nüfus, p.6.

مذهبی و اقتصادی به نسبت جمعیت شان از کرسیهای نمایندگی برخوردار شوند. مهمترین تأثیر نظامنامه جدید و نخستین اصلاحات انجام شده در نظام ولایتی سال ۱۲۸۱ هـ. ق/ ۱۸۶۴ م، ایجاد سطح جدیدی در تقسیمات کشوری بود؛ در نتیجه تحولات یاد شده در تقسیمات کشوری ناحیه نیز مطرح شد که عبارت بود از چند روستای نزدیک به هم در محدوده قضا که بین ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تن جمعیت داشت. هر ناحیه مدیر و شورایی مشورتی داشت و در اموری از قبیل ارزبایی و تحصیل مالیاتها، امور عام المنفعه محل، کشاورزی و آموزش و پرورش نظارت می کرد. در این زمان شوراهای ولایتی به صورت مجلسهای عمومی مرکب از نمایندگان برگزیده سنجاقها برای مدت چهار سال تحول یافتند.^{۹۷}

برای استانبول قانون شهری جدیدی تنظیم شد که کم و بیش همان سازمان قدیمی را حفظ می کرد. شهردار (شهر امینی) با کمک شورایی مرکب از شش عضو اداره امور شهر را برعهده داشت. اما شهر در این زمان به ۲۰ بخش تقسیم می شد و هر بخش را شورایی مرکب از ۸ تا ۱۲ عضو انتخابی اداره می کرد؛ شوراهای یاد شده به مختارها و مأمورین پلیس در اجرای وظایف محوله یاری می کردند.^{۹۸} نواحی بسیار زیادی به گونه ای غیر مدبرانه و با تحمل هزینه های بسیار سنگین بسرعت تشکیل شدند و در سال ۱۲۹۸ هـ. ق/ ۱۸۸۰ م شمار آنها به ده ناحیه کاهش یافت.^{۹۹} علاوه بر این، در مورد امور شهرداریهای ولایات قانون جدیدی به تصویب رسید و براساس آن برای شهرهای کوچک و بزرگ امپراتوری سازمان شهرداری مستقلی، تحت نظارت وزارت امور داخلی تشکیل شد. شوراهای اداری محلی مختار (شهردار) را از میان اعضای خود برمی گزیدند و مجالس شهرداری شامل نمایندگان حکومت و شوراها برای تصویب بودجه های شهرداری سالی دوبار تشکیل جلسه می دادند.^{۱۰۰}

در واکنش به مداخله نمایندگان قدرتهای خارجی در امور اداری عثمانی، عبدالحمید سیاست خود را بر روی تمرکز نظارت بر حکمرانان و کارمندان دولت در سراسر کشور معطوف کرد و حتی اغلب علاوه بر روابط رسمی آنان با وزارت امور داخله، میان آنان و قصر خطوط ارتباطی مستقیمی برقرار می کرد و پیش از اعمال هر گونه نظارت و اقتداری از استانبول، با کمترین هزینه و فعالیتی چنین نظارتی را اعمال می کرد. عبدالحمید در برنامه اصلاحی خود به سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م بر مسأله ضرورت گسترش خدمات دولتی در مسیر و جایگاه شایسته ای که زمانی از آن برخوردار بوده است، تأکید کرده بود؛ وی همچنین بر ضرورت نهادی کردن ساختار گسترده دیوانی که در زمان توسعه کارایی و تأثیر تنظیمات ایجاد شده بود، تأکید کرده بود. برای اطمینان یافتن از این که دیوانیان آموزشهای لازم را بخوبی فرا گرفته اند، نظام آموزشی غیر دینی گسترش یافت. علاوه بر این، برای تربیت دیوانیانی آگاه به مسائل حقوقی و امور مالی بترتیب مدارس حقوق (مکتب حقوق) و مالیه (مکتب مالیه) افتتاح شد و

در صورت بلامتصدی بودن مقامی از مقامهای ولایتی، فارغ التحصیلان مدارس یادشده در اولویت نخست قرار می گرفت. تأسیس کمیسیون ثبت احوال کارمندان کشوری احتمالاً قدرت ابتکار را از آنان سلب کرده بود، اما معیارهای عمومی کارایی و صداقت و درستی در کار اهمیت کیفی یافته بود.^{۱۰۱} نظام دستمزدها پیچیده شد. براساس این نظام کارگزاران و کارمندان دولت از نظر میزان حقوق در سلسله مراتبی مبتنی بر درجه و موقعیت قرار می گرفتند و بدینسان به ملاحظات مبتنی بر روابط که اغلب موجب افزایش درآمدهای گروهی اندک شده بود، خاتمه داده شد. وزیر اعظم ماهانه ۲۵۰۰۰۰ غروش، وزیران ۲۰۰۰۰۰ غروش، معاونان ۱۰۰۰۰۰ غروش و مدیران محلی از ۳۰۰۰۰ غروش تا ۱۰۰۰۰۰ غروش بنا بر اهمیت بخشی که در آن مشغول فعالیت بودند، و منشیان ادارات بنا بر اهمیت مقامشان در دستگاه اداری حداکثر ۱۰۰۰ غروش دریافت می داشتند. حکمرانان ولایات سه رقم دستمزد، ۲۰۰۰۰، ۱۷۰۰۰ یا ۱۵۰۰۰ غروش در ماه دریافت می کردند. حقوقهای بالایی از این دست به اعضای طبقات نظامی و مذهبی نیز داده می شد تا بدینسان وسوسه رشوه خواری در جامعه ریشه کن شود، اگرچه این امر دوباره زمانی که مشکلات مالی پرداخت بموقع و کامل حقوقها را به مخاطره انداخته بود، به صورت مشکلی جدی رخ نمود.

توسعه نظامی

عبدالحمید طی نخستین سالهای سلطنت بیشترین توجه خود را به امر نوسازی نیروهای مسلح معطوف کرد. شاید مهمترین تحول انجام شده در این سالها تجدید نقش دیرینه نظامی نیا کانش بود. وی مقام فرماندهی کل قوا را که بنا بر قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ.ق/ ۱۸۷۶ م بر عهده سلطان گذاشته می شد، عهده دار شد و مقام سرعسکر را به صورت یک مقام کاملاً دست نشانده تحت نظارت گرفت و اقتدار خود را از طریق چندین کمیسیون نظامی اعمال کرد. کمیسیون عالی تفتیش نظامی (تفتیش عمومی عسکری کمیسیون عالی سی) تحت ریاست شخص سلطان و به منظور بازرسی ارتش و قانونی کردن تحولات اساسی سازمان یافت، غازی احمد مختار پاشا مقام مدیریت اجرایی را عهده دار شد و چهل تن از افسران در مقام اعضای کمیسیون مشغول فعالیت شدند که در میان آنان کسانی از نزدیکان سلطان بودند که در حکم چشم و گوش سلطان در ارتش محسوب می شدند. عثمانیها کمکهایی فنی مورد نیاز خود را عمده از آلمان دریافت می داشتند و از آنجا که این کشور در خاورمیانه منافع مستقیمی نداشت، بیشتر مطلوب عثمانیها قرار می گرفت. هلموت فون مولکته [۲۹] که در این زمان ریاست ستاد کل

آلمان را برعهده داشت شماری از بهترین افسران خود را که در میان آنان فون در گولتز [۳۰] نیز بود، به امپراتوری اعزام کرد؛ فن در گولتز به مدت یک دهه در خدمت سلطان بود و سپس طی جنگ جهانی اول به فرماندهی لشکر ولایات عربی منصوب شد.

سلطان در واقع قصد آن کرده بود که همه نیروهای مسلح خود رانوسازی کند، اما تنگناهای مالی وی را واداشت که بر اتکای دیرینه عثمانی بر نیروی زمینی تأکید کند. نیروی دریایی که تحت نظارت عبدالعزیز تقویت شده بود دچار فساد و تخریب نسبی شد و امپراتوری پیش از هر چیزی برای تسلیحاتی از قبیل توپ و سایر جنگ افزارها به صنعت آلمان روی آورد. در فاصله سالهای ۱۳۰۳ هـ.ق/۱۸۸۵ م و ۱۳۰۶ هـ.ق/۱۸۸۸ م توپهای بزرگی که به کوشش کروپ ساخته شد برای حفاظت از تنگه‌ها و همچنین خط دفاعی غلظه در شمال استانبول به کار گرفته شد^{۱۰۲}. تفنگ جدید آلمانی به نام ماوزر جایگزین کارابینه‌های قدیمی شد. ستاد کل ارتش (ارکان حربیه) تجدید سازمان شد و وظیفه آن تنها به تهیه و تدارک مطالعات ستادی و گردآوری داده‌ها و آمارهایی در زمینه ارتش محدود شد، درحالی که ستاد کل دولتی نیز (معیت ثنیه ارکان حربیه) به منظور انتقال آمال و خواسته‌های سلطان به گونه‌ای مستقیم به اصل تشکیلات نظامی تشکیل شد^{۱۰۳}.

در سال ۱۳۰۴ هـ.ق/۱۸۸۶ م نظام سربازگیری تجدید سازمان شد و تشکیلاتی جامع‌تر یافت نواحی نظامی نواحی سربازگیری نیز شناخته شد و مراکز ذخیره (ریف) وظیفه جذب و تربیت نیروهای نظامی را برعهده داشت و تحت نظارت این مراکز حکومت اطمینان حاصل می‌کرد که تنها افراد مستعد جذب نظام می‌شوند. برای گسترش خدمت اجباری برای همه افراد ذکور مسلمانی که ۲۰ سال یا بیشتر داشتند کوششهایی صورت گرفت؛ اگرچه که ساکنان استانبول و حومه‌های آن و نیز حومه‌های آلبانی، حجاز و نجد در عربستان و طرابلس و بنغازی در شمال آفریقا از بخشودگیهای سنتی برخوردار می‌شدند. عشایر ترکمن، کرد و اعراب از خدمت سربازی معاف بودند، اما مهاجران آواره ترک مشمول این بخشودگی نمی‌شدند و مرکز مهمی برای جذب نیروی انسانی در ارتش به حساب می‌آمدند^{۱۰۴}. بند مربوط به اعزام افراد جایگزین (بدل شخصی) ملاً منسوخ شد، اما معافیت در ازای پرداخت وجه نیز به قوت خود باقی ماند. دانش آموزان مدارس دینی و غیر دینی تا زمانی که به تحصیل اشتغال داشتند، از خدمت نظام معاف بودند. در این زمان تنها سه سال خدمت فعال ضرورت داشت و پس از این مدت مشمول می‌بایست مدت شش سال دوره ذخیره فعال (احتیاط) را می‌گذراند و مدت نه

سال نیز به عنوان ذخیره غیرفعال (ریف) و دو سال آخر را تحت عنوان نیروی گارد داخلی (مستخفظ) خدمت می کرد.

طی سالهای آخر سلطنت عبدالحمید واحد جدید دیگری به نام سواره نظام حمیدیه به تقسیمات لشکری اضافه شد (۱۳۰۹ هـ ق / ۱۸۹۱ م)؛ واحد سواره نظام از قبایل کرد و ترکمن آناتولی شرقی تشکیل می شد، در آغاز، مقصود از سازماندهی واحد جدید رویارویی با نیروهای قزاق در کریمه^{۱۰۵} و همچنین اعمال نظارت بر قبایل از طریق ایجاد سازمان جدیدی بود که چنین مسئولیتی را عهده دار شود. واحد سواره نظام نخست در نواحی عشایری جدید در نزدیکی مرز روسیه در ولایات وان، بتلیس و ارزروم با استعداد حدود ۵۰۰۰۰ تن تشکیل شد؛ این تعداد افراد به هنگهایی مشتمل بر ۷۶۸ تا ۱۱۵۲ نفر تقسیم گردید.^{۱۰۶} هر قبیله یک یا چند هنگ نیرو در اختیار می گذاشت و قبایل کوچکتر هنگهای مشترکی تشکیل می دادند. به این افراد تنها زمانی حقوق پرداخت می شد که به کاری فعال اشتغال داشتند، اما آنان و خانواده هایشان از پرداخت هر گونه مالیاتی به جز عشریه و مالیات احشام معاف بودند. انتظار می رفت که تنها در موقع رزم سلاح در اختیار آنان گذارده شود.^{۱۰۷} جوانان معمولاً در سن ۱۷ سالگی به خدمت وار می شدند و مدت سه سال کارآموزی می کردند؛ پس از طی این دوره، افراد یادشده تا سن ۴۰ سالگی به واحدهای ذخیره ملحق می شدند. فرماندهی هنگها را رؤسای قبایل برعهده می گرفتند، اما افسران رسمی ارتش نیز در کنار آنان خدمت می کردند تا هم این گونه افراد را آموزش دهند و هم اطمینان حاصل کنند که فرماندهی سراسری اعمال می شود. برای تربیت افسران ترکمن و کرد محلی مدرسه ای عشایری (عشیرت مکتبی) تشکیل شد، اما هر سال فقط ۱۵ تن از این مدرسه فارغ التحصیل می شدند. شماری از افسران غیر ارشد عشایری نیز به منظور کسب آموزشهای لازم به سواره نظام و مدارس نظامی وارد شدند و بیشترین فرماندهان مورد نیاز واحدهای محلی از میان همین افسران برگزیده می شدند که پس از طی دوره های آموزشی به زادبوم خود مراجعه می کردند. واحدهای عشایری رشدی کاملاً سریع داشتند و در سال ۱۳۱۰ هـ ق / ۱۸۹۲ م، شمار آنها به ۴۰ هنگ، در سال ۱۳۱۱ هـ ق / ۱۸۹۳ م به ۵۶ هنگ و در سال ۱۳۱۷ هـ ق / ۱۸۹۹ م به ۶۳ هنگ رسید و این هنگها همگی به منظور سرکوب تروریسم در آناتولی شرقی سازمان می یافتند. اما پیشنهادهای مبنی بر به کارگیری روشهای مشابه در سایر نواحی امپراتوری هرگز به مرحله اجرا درنیامد^{۱۰۸} و نظام یاد شده پس از خلع عبدالحمید کارایی خود را از دست داد.

دستگاه قضایی

مهمترین مشکل بخش قضایی عدم انسجام و وحدت درونی بود. دست کم چهار نظام

داد گاهی در امپراتوری فعالیت داشت که مراجع حکومتی گوناگون بر آنها نظارت می کردند. هریک از این چهار نظام در گروههای مختلفی از مردم با روشها و قوانین گوناگونی حکم می کرد. دادگاههای عرفی نظامیه به پرونده های جنایی و مدنی اتباع عثمانی به جز موارد ازدواج، مرگ، طلاق و ارث که هنوز در محدوده وظایف دادگاههای ملت بود، رسیدگی می کرد. دادگاههای کنسولی به اختلافات تجاری مربوط به اتباع حوزه قضایی خود و سایر اموری که در نتیجه قراردادهای کاپیتولاسیون بر عهده آنها گذاشته شده بود، رسیدگی می کردند. دادگاههای نظامیه و دادگاههای مختلط تجاری تحت نظارت شیخ الاسلام قرار داشتند؛ دادگاههای مذهبی غیرمسلمان در وهله نخست تحت نظارت دفتر امور بیگانگان و سپس دفتر نخست وزیری فعالیت می کردند و دادگاههای کنسولی تحت ریاست دفتر امور بیگانگان باقی ماندند. هریک از این تشکیلات نظارت کننده، مقررات و معیارهای گوناگونی را اجرا و اعمال می کرد و بدینسان بر پیچیدگی اوضاع هرچه بیشتر می افزود.

در این تشکیلات پیچیده دشواریهای زیادی وجود داشت. قاضیان نظامیه و دادگاههای شرع از موقوفات یا خزانه سلطنتی حقوقی دریافت نمی کردند و تنها از مراجعان و دادخواهان وجوهی دریافت می داشتند. اما استقلال مالی نفوذ اداری را از بین نبرد، چرا که حکومت با برخورداری از اختیارات خود مبنی بر عزل و نصب قاضیان، اعمال نظارت می کرد. علاوه بر این، قاضیان خود تمایل داشتند که کمبود درآمد خود را از راه رشوه خواری تأمین می کردند. مردان تنظیمات به دفعات وعده دادند که دادگاهها از حکومت مستقل شوند، اما شورای دولت و دادگاههای استیناف استانبول تحت نظارت مستقیم وزیراعظم باقی ماند، در حالی که بر دادگاههای ولایتی حکمرانان و افراد تحت امرشان نظارت می کردند. نمی توان گفت که در دادگاههای کنسولی فساد وجود نداشت، زیرا کسانی که استطاعت پرداخت وجوه لازم را داشتند، اغلب مورد توجه قاضیان نیز بودند. بهتر از هر مسأله ای تراکم کار و انبوه مراجعان نظامیه بود. پرونده های ارجاعی ماهها به تعویق می افتاد و متهمان بدون امکان سپردن وثیقه در زندان نگاه داشته می شدند. اگر فرضاً مجال استیناف وجود می داشت، این دادگاهها چندان تحت تأثیر قاضیان اصلی و نیز کارگزاران رسمی حکومت بودند که محکومین بندرت می توانستند قبل از گذراندن سالهای زیادی از محکومیت، به دادگاههای استیناف مراجعه کنند.^{۱۰۹} هیچ گونه مدرسه خاصی وجود نداشت که قاضیان را برای اجرای نظامهای حقوقی عرفی حاکم بر دادگاههای شرع اسلامی تربیت کند و مردان تنظیمات از بیم دشمنی علما از انجام هر گونه مداخله ای در دادگاههای شرع اجتناب می کردند.^{۱۱۰} بیشتر قضاوتها را لشکرهای ولایتی انجام می دادند و به مردم فرصت چندانی داده نمی شد که از حقوق خود دفاع کنند. البته به همین دلیل بود که بیگانگان مقیم امپراتوری بر ادامه فعالیت دادگاههای کنسولی خود تأکید داشتند.

قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ.ق/ ۱۸۷۶ م این مشکلات را تشخیص داده بود، اما برای حل آنها کار چندانی انجام نداده بود. بنابر قانون اساسی جدید، بر اصول کلی تأکید شد از جمله این که از حقوق افراد می‌بایست حمایت می‌شد؛ قاضیان مستقل از نظارت حکومت فعالیت می‌کردند و از فقیران و تهیدستان حمایت سراسری به عمل می‌آمد. بر عهده مجلس بود که اصول یادشده را به دقت تفسیر کند، اما پس از انحلال مجلس، اصلاحات حقوقی به سلطان و انواده شد. عبدالحمید در برنامه اصلاحی خود در سال ۱۲۹۷ هـ.ق / ۱۸۷۹ م، انجام اصلاحات مهمی را در دستگاه قضایی به دقت برشمرد و آرزو کرد که این اصلاحات تحقق یابد:

(۱) فعالیت کامل در جهت اجرای قانون مربوط به سازمان و وظایف دادگاههای عرفی؛ (۲) تهیه و تنظیم قانونی درباره آیین دادرسی در دادگاههای بدوی؛ (۳) تهیه و تنظیم قانونی درباره آیین دادرسی در دادگاههای استیناف؛ (۴) تهیه و تنظیم مقرراتی درباره اجرای احکام شرعی؛ (۵) چنان که تا این زمان در مورد دادگاههای بدایت استانبول اتفاق افتاده بود، کارمندان و کارکنانی ویژه به منظور اجرای احکام شرعی دادگاههای ولایات، استانها و نواحی استخدام و کارگزاران ارتش از انجام چنین مسؤلیتهایی معاف شوند؛ (۶) انتصاب بازرسان قضایی در هر ولایت؛ (۷) انتصاب دادستانهایی در دادگاههای استیناف ولایات و انتصاب معاون دادستانها در دادگاههای بدایت استانها و با گماردن افراد صالح در مقام دادستان دادگاههای مراتب پایینتر به نگرانی مدعیان و مدافعان از دادگاههای یاد شده خاتمه داده شود؛ (۸) تقسیم دادگاههای بدوی به دو شعبه مدنی و جنایی و انتصاب رؤسای فرعی برای هریک از دادگاههای استیناف^{۱۱۱}.

این اصلاحات و اصلاحات دیگری از این دست با تصویب و اجرای سلسله قوانین طی چند سال بعد، تحقق یافت.

نخستین گام در جهت انجام اصلاحات تجدید سازمان و گسترش وزارت دادگستری بود که در اصل در سال ۱۲۸۷ هـ.ق/ ۱۸۷۰ م به همت عالی تأسیس شد. در ۴ مه سال ۱۲۹۶ هـ.ق/ ۱۸۷۹ م، نظامنامه جدید و مهمی تدوین و اعلام شد که به موجب آن وزارت دادگستری نه فقط بر دادگاههای نظامیه بلکه بر دادگاههای استیناف شورای دولت و دادگاههای مذهبی به جز دادگاههای شرع مسلمانان که تحت نظارت شیخ الاسلام باقی ماند، نظارت می‌یافت. وزارت دادگستری به دوایری تقسیم می‌شد که دادگاههای جنایی و مدنی، دادگاههای ملت که به غیر مسلمانان مربوط می‌شد و دادگاههای تجاری مختلط را دربر می‌گرفت. برای نخستین بار وزیر دادگستری یکی از اعضای شورای وزیران شد و این عضویت به وی و مشاورانش قدرت می‌داد که اختیارات قانونگذاری خود را گسترش بخشند^{۱۱۲}.

مدرسه جدید حقوق (مکتب حقوق شاهانه) در سال ۱۲۹۵ هـ.ق/ ۱۸۷۸ م به منظور تربیت کارمندان کشوری و نیز قاضیان مورد نیاز دادگاههای نظامیه تأسیس شد، این مدرسه طی دهه بعد بسرعت گسترش یافت و هر سال ۱۰۰ نفر پس از کسب آموزشهای کامل از آن فارغ التحصیل می شدند. همین که دسترسی به قاضیان جدید امکان پذیر شد، شبکه دادگاههای نظامیه به ولایات دورتر گسترش یافت و دادگاههای جنایی و مدنی به دادگاههای بدایت و استیناف تقسیم شد و در رأس این دادگاهها دادگاه استئناف استانبول (محکمه تمیز) قرار داشت. دادگاههای جدید تجاری (تجار محکمه سی) در مراکز تجاری مهم افتتاح شد^{۱۱۳}. پس از اصلاحات یاد شده مجموعه نظامنامه های جدیدی اعلان شد و منظور آن بود که در نتیجه اجرای این قوانین تنها مقتدرترین کارشناسان حقوقی در مقام قضاء منصوب شوند و از حقوق و ارتقای درجه مناسب برخوردار شوند و دیگر این که افراد بی کفایت و فاسد از دستگاه قضایی کشور کنار زده شوند^{۱۱۴}.

در سال ۱۲۹۸ هـ.ق/ ۱۸۸۰ م و ۱۲۹۹ هـ.ق/ ۱۸۸۱ م، دو قانون وضع شد که خواست سلطان را مبنی بر تحقق آیینهای رسمی و کلیشه ای در دادرسیهای دادگاههای جنایی و مدنی عملی می کرد و به فرد اطمینان می داد که وی بی مداخله کارگزاران رسمی دولت یا کسان دیگری به خوبی مورد محاکمه قرار خواهد گرفت^{۱۱۵}. حقوق و وظایف شاکیان و دادخواهان و کارمندان دادگاهها به دقت روشن شد و افرادی در مقام و کلای تسخیری انتخاب شدند. قوانینی دیگر وظایف و کلارا تصریح می کرد. قاضیان و افراد تحت امرشان حقوق دریافت می داشتند و آنان نمی توانستند بیش از یک پنجم از درآمدهای دادگاه را نزد خود نگاه دارند و می بایست باقیمانده وجوه را به خزانه ارسال می داشتند. اجرای تصمیمات دادگاهها برعهده پلیس ولایات و شهرها گذاشته شد و ارتش از انجام هرگونه مداخله ای منع شد. مقررات ویژه ای تصویب شد که به منظور حمایت از توده های مردم، پیگرد و توقیف خودسرانه افراد را در منازلشان منع می کرد، مگر در مواردی که دادگاهها مجاز می شمردند و این قوانین در واقع تحقق بندهایی از قانون تلقی می شد. بازرسان حقوقی همین که از مدارس حقوق فارغ التحصیل می شدند به منظور حصول اطمینان از این که مقررات جدید رعایت می شود، به ولایات اعزام می شدند. دادگاههای جدید بدایت و استیناف در ولایات دورتر ایجاد و بدینسان از تراکم پرونده ها جلوگیری شد. هزینه های دادگاهها به دقت تنظیم شد؛ بنابراین حتی تهیدست ترین اتباع عثمانی نیز می توانستند برای دادرسی به دادگاه مراجعه کنند^{۱۱۶}.

با این تلاشها، سوء استفاده ها و بی عدالتیها در دستگاه قضایی به کلی ریشه کن نشد چرا که در این کشور نیز به همان اندازه کشورهای دیگر مشکل سوء استفاده و بی عدالتی مطرح بود. اما در مجموع، سطحی از صداقت و کارایی برای تمامی مردم بی توجه به مذهب آنان

ایجاد شد چندان که با هیچ دوره‌ای از تاریخ عثمانی قابل مقایسه نبود. تحت مدیریت چندین تن از وزیران مقتدر دادگستری که برجسته‌ترین آنان احمد جودت پاشا بود، قوانین جدید به مورد اجرا گذاشته شد. امر دادگستری جنبه نهادی به خود گرفت و از توده مردم کشور حمایت شد. اما روشنفکران و شورشیان چنین نظامی را محدود کننده یافتند، و زمانی که متهم شدند که قوانین را نادیده گرفته‌اند، زبان به اعتراض گشودند که نقص از سازمان قضایی کشور است. بیشتر اروپائیان ساکن امپراتوری و اقلیتهای متکی به آنان بیش از اندازه در برابر مسلمانان تعصب به خرج می‌دادند. از این روی این گونه افراد بی توجه به این که کشور عثمانی کشوری پیشرفته است، محاکمه در دادگاههای عثمانی را شایسته خود نمی‌دانستند. بنابراین قدرتهای خارجی کاربرد مقررات را در دادگاههای مختلط و کنسولی نپذیرفتند و نظام قضایی را همچنان چندپاره نگاه داشتند و مدعی شدند که مسلمانان شایستگی آن را ندارند که درباره غیر مسلمانان درست و صادقانه حکم کنند. اگرچه برخی از افراد برجسته از مداخله قصر در رنج بودند، چنین مواردی بندرت پیش می‌آمد. این مسأله به نحوه قضاوت در مورد توده مردم که حقوق آنان بسیار بیشتر از گذشته تحت حمایت حکومت بود، ارتباط چندانی پیدا نمی‌کرد.

آموزش و پرورش

برای کسانی که تصدی اجرای برنامه اصلاحی و نوسازی تنظیمات را برعهده داشتند، آموزش غیر مذهبی مقصودی واقعی و عینی تلقی می‌شد و برای کسانی که می‌بایست چرخ حکومت، دستگاه قضایی و ارتش را به حرکت در آورند، فراگیری چنین آموزشهایی ضرورت داشت. عبدالحمید در برنامه اصلاحی خود به سال ۱۲۹۷ هـ. ق/ ۱۸۷۹ م تأکید کرد: «اگر در سازمان آموزشی عمومی موجود کاستیها و اشکالاتی وجود دارد، بایستی به کلی برطرف شود.» از این روی، وی برنامه گسترده‌ای را به منظور توسعه مدارس در همه سطوح و در سراسر امپراتوری پیشنهاد کرد.^{۱۱۷}

اما طی سالهای نخست سلطنت عبدالحمید اقدام چندانی صورت نگرفت. نظام قدیمی تنظیمات با اتکاء به وجوه محلی و ابتکارات مردم بومی مدارس ایجاد کرده بود که سرانجام موجب تحولاتی نامنسجم و بی برنامه در گوشه و کنار امپراتوری شد. وجود چندین نظام آموزشی مستقل که از سوی دولت، ملتها و سازمانهای گوناگون خارجی ایجاد شده بود، از ایجاد وحدتی که ممکن بود انجام اصلاحات در نظام آموزشی را تسهیل کند، جلوگیری می‌کرد. مرتبی به تعداد کافی و یقیناً بودجه کافی در اختیار نبود. به دلیل نبود شبکه گسترده‌ای از مدارس ابتدایی غیر مذهبی، تعداد کافی دانش آموز مستعد که بتوانند از آموزشهای فنی و تخصصی ارائه شده در مدارس جدید سطوح بالاتر بهره مند شوند، تربیت نمی‌شد و در نتیجه، روند

پیشرفت کند می‌شد. در سال ۱۳۰۱ هـ.ق/۱۸۸۳ م، سلطان اضافه مالیات قدیمی (اعانه ورجیسی) را که از سال ۱۳۰۴ هـ.ق/۱۸۸۶ م، به میزان یک دهه به مالیات عشریه تعلق می‌گرفت و مقصود از آن تأمین سرمایه لازم برای بانکهای کشاورزی بود، تا میزان ۳۹ درصد (ظاهراً یک هفتم و یک چهارم) افزایش داد؛ با این افزایش، در نظام آموزشی کشور پیشرفتی غیر منتظره ایجاد شد. دوسوم از وجوه به دست آمده به توسعه کشاورزی و یک سوم باقیمانده به نام سهمیه اعانات آموزش و پرورش (معارف حصه اعانه‌سی) به احداث مدارس دولتی جدید اختصاص یافت^{۱۱۸}. با توجه به این اعانات، آموزش غیر مذهبی دولتی به سرعت گسترش یافت. در مورد مدارس فنی سطوح بالاتر در زمان سلطنت عبدالحمید آمار کاملی در دست نیست، اما می‌دانیم که مدرسه خدمات کشوری طی سالهای ۱۲۹۶ هـ.ق/۱۸۷۸ م تا ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، ۶۲۰ تن فارغ التحصیل داشته است و طی سالهای ۱۳۰۳ هـ.ق/۱۸۸۵ م تا ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م از مدرسه عالی حقوق، ۵۰۲ تن و طی سالهای ۱۲۹۱ هـ.ق/۱۸۷۴ م تا ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، از مدرسه عالی پزشکی ۸۸۲ نفر و طی همین مدت از مدرسه فنون صنعتی ۳۵۲ نفر فارغ التحصیل شده‌اند. پس از افتتاح مدرسه عالی دامپزشکی در سال ۱۳۰۹ هـ.ق/۱۸۹۱ م، در هفت سال اول به طور متوسط سالی ۴۲ نفر در مدرسه ثبت نام کردند و ۴۰ نفر نیز طی همین مدت فارغ التحصیل شدند. میانگین تعداد دانشجویان ورودی به مدرسه کشاورزی حلقه‌لی طی سالهای ۱۳۱۰ هـ.ق/۱۸۹۲ م، ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۸ م، ۷۷ تن بود و تعداد ۳۹ نفر نیز در این مدت فالاغ التحصیل شدند. تمرکز مدارس در استانبول مشکلی ایجاد کرد که با صرف وجوه یک دهه اضافه مالیات در سراسر امپراتوری برطرف شد؛ چنان که تا سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م یک درصد از مدارس ابتدایی، ۷ درصد از مدارس رشدیه و ۶/۳ درصد از مدارس اعدادیه در استانبول متمرکز بود^{۱۱۹}.

تا پایان سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، شبکه مدارس نظامی مشتمل بر ۲۹ مدرسه رشدیه بود؛ از این تعداد، ۶ مدرسه در استانبول و در هر یک از مراکز ولایات دیگر نیز یک مدرسه وجود داشت و در مجموع شمار دانش آموزان آنها به ۸۲۴۷ تن می‌رسید. مدارس عالی نظامی ۱۵۳۵۱ نفر دانش آموز داشت که ۱۵۳۲۸ نفر آنان مسلمان، ۱۱ نفر یهودی، ۱۰ نفر یونانی و ۲ نفر ارمنی بودند. از سال ۱۲۹۰ هـ.ق/۱۸۷۳ تا ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، ۳۹۱۸ نفر از آکادمی جنگ و ۶۶۹ تن از مدرسه عالی مهندسی، ۳۶۰۲ نفر از مدرسه پزشکی ارتش و ۱۲۶ نفر از بخش خدمات کشوری مدرسه مهندسی ارتش فارغ التحصیل شدند؛ شمار این افراد در مجموع ۷۱۳۱۳ نفر می‌شد که در مقایسه بسیار بیشتر از فارغ التحصیلان آکادمیهای عالی کشوری طی همین سال بود^{۱۲۰}. نیروی دریایی نظام آموزشی بسیار محدودتری داشت؛ تنها یک مدرسه رشدیه با ۳۰۳ دانش آموز، یک مدرسه تجاری دریایی (قپودان تجارت مکتبی) با ۱۰۷ دانش آموز،

آکادمی دریایی (بحریه شاهانه) با ۴۲۹ دانش آموز و مدرسه تربیت کاتب (منشاء کتاب) با ۲۰ دانش آموز و مدرسه موشک سازی (هیده خانه) با ۹۷۴ دانش آموز تحت نظارت آموزشی نیروی دریایی فعالیت می کرد. از سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م، تا ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م، ۱۷۵۸ دانش آموز از مدارس یادشده فارغ التحصیل شدند که میانگین سالانه آنها ۱۶۰ نفر می شد^{۱۲۱}. ملتهای گوناگون غیر مسلمان در سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م، ۵۹۸۲ مدرسه ابتدایی با ۸۰۲۵ تن مربی و ۳۱۷۰۸۹ نفر دانش آموز در اختیار داشتند؛ ۶۸۷ مدرسه از کل مدارس ابتدایی را مدارس رشدیه تشکیل می دادند که ۲۲۷۴ تن مربی و ۲۳۱۹۲ تن دانش آموز داشتند. همچنین، ۷۰ مدرسه اعدایه وجود داشت که ۵۸۴ نفر مربی و ۱۰۷۲۰ تن دانش آموز را جذب کرده بود؛ این مدارس در سراسر امپراتوری پراکنده بودند و تنها ۲۴ درصد از مدارس اعدایه در استانبول متمرکز شده بود^{۱۲۲}. در مورد ملتها، ارتدکسهای یونانی بیشترین شمار مدارس را در اختیار داشتند (۴۳۹۰) و پس از آنها بلغارها که در واقع علاقه خود به مقدونیه را منعکس می کردند (۶۹۳)، گرجیهای ارمنی (۶۵۳)، یهودیان (۳۳۱)، پروتستانهای ارمنی (۱۹۸)، صربها (۸۵)، والاکها (۶۳)، کاتولیکهای یونانی (۶۰) و کاتولیکهای دیگر (۵۰)، در مراتب بعدی قرار می گرفتند^{۱۲۳}.

مآلاً باید از مدرسی نام برد که مبلغان خارجی آنها را اداره می کردند؛ ۲۴۶ باب مدرسه از این دست در سطح ابتدایی فعالیت داشتند که با ۷۲۸ مربی و ۱۶۶۲۹ نفر دانش آموز کار می کردند. ۷۴ باب مدرسه در سطح رشدیه فعالیت داشتند که تعداد ۵۵۱ معلم و ۶۵۵۷ دانش آموز در اختیار داشتند و ۶۳ مدرسه اعدایه مشتمل بر دبیرستانهایی چون روبرت کالج وجود داشت؛ این کالج را ارمنیان اداره می کردند و ۴۶۴ مربی و ۸۳۱۵ نفر دانش آموز داشت. مبلغانی از ایالات متحده بیشترین شمار مدارس (۱۳۱) را در اختیار داشتند و پس از آنها فرانسه (۱۲۷)، انگلیس (۶۰)، آلمان (۲۲)، ایتالیا (۲۲)، اتریش (۱۱) و روسیه (۷) در مراتب بعدی قرار می گرفتند. مقصود از تأسیس این مدارس ظاهراً تدارک زمینه های آموزش عالی بود، اما در واقع ادیان خود را تبلیغ می کردند. بنابراین، بیشتر دانش آموزان غیر مسلمانانی بودند که در جریان مطالعاتشان به ارزشهای فرهنگی و طرز تفکر غربی وابسته و از ارزشهای اسلامی روی گردان می شدند. گروههای تبلیغی از نفوذ حکومتهای خود به منظور مقاومت در برابر همه تلاشهای عثمانی در اعمال کوچکترین نظارتی بر برنامه هایشان استفاده می کردند، در همین حال گاهی دولت های خارجی در امور اقلیتها دخالت می کردند و به تمایلات ملی گرایانه آنان دامن می زدند.

شبکه مدارس غیر دینی کشور نیز با مشکلاتی روبرو بود که هرگز به طور کامل برطرف نشد. شبکه گسترده آموزش و پرورش در بیشتر موارد هیچ کارایی نداشت و پول بسیار زیادی

مصرف می کرد، با وجود این، زمانی که توزیع بودجه حصه و نیز استخدام و بسیج معلمان به شوراها محلی واگذار شد، نظام نظارتی کارایی به وجود آمد چرا که شوراها محلی از شرایط و نیازهای محلی و توانایی مربیان بیش از دستگاه دیوانی مستقر در استانبول آگاهی داشت. این تحول یکی از معدود موارد اقدامهای انجام شده در زمان سلطنت عبدالحمید به هنگام تمرکززدایی حکومت بود. متون درسی زیادی به زبان عثمانی وجود نداشت و وزارت آموزش و پرورش ناگزیر بود برای تأمین نیازهای دانش آموزان صدها کتاب درسی را ترجمه و منتشر کند. در جریان این تلاشها، حکومت عثمانی می بایست واژگان فنی زبان عثمانی و سبک زبان نوشتاری را به گونه ای که برای دانش آموزان قابل فهم باشد، گسترش می بخشید. به رغم این دشواریها، نظام آموزشی کشور موفق شد و دروس زیادی را برای خواندن و نوشتن آماده کرد. اگرچه نظام جدید بر روشهای قدیمی آموزشی که در آن زمان برای نخستین بار در اروپا مورد اعتراض قرار گرفته بود، تأکید می کرد، اما در عین حال آزاداندیشی را به بسیاری آموخت و نسلی که در دوره عبدالحمید از مدارس فارغ التحصیل شدند، همان کسانی بودند که جمهوری ترکیه را پی ریختند. مدارس دولتی، مدارس ملتها و مدارس خارجی هر یک در آموزش نحوه اندیشیدن روش مستقلی اتخاذ کردند؛ هر یک راه و مقصودی جداگانه برگزیدند و طبقات تحصیلکرده آنها در مقابل و حتی دشمن یکدیگر بودند و نمی توانستند با یکدیگر تفاهم یابند و یا بر یکدیگر ارج نهند؛ از این روی بود که اتحاد و همبستگی ملی که برای حفظ انسجام امپراتوری ضرورت داشت غیرممکن به نظر می رسید. این مسأله نیز، طی دوره استقرار جمهوری ترکیه حل شد.

در رأس نظام جدید آموزشی غیر دینی دانشگاه عثمانی (دارالفنون عثمانی) قرار داشت که کاملاً تجدید سازمان و بازگشایی شد؛ این تحول جدید به تشویق سعیدپاشا و به منظور بزرگداشت آغاز بیست و چهارمین سال سلطنت سلطان عبدالحمید انجام گرفت. دارالفنون عثمانی تحت مدیریت سراسری وزارت آموزش و پرورش مشتمل بر چهار دانشکده سازمان یافت: دانشکده الهیات (علم عالیة دینی)، دانشکده علوم ریاضی (علوم راضیه)، دانشکده علوم طبیعی (علوم طبیعی) و دانشکده ادبیات (علوم ادبیه). مدارس عالی حقوق و پزشکی در این برهه به عنوان دانشکده های الحاقی تلقی می شدند. دانشجویانی که علاقمند بودند ادامه تحصیل دهند، می بایست حداقل ۱۸ سال سن می داشتند، از منش و اخلاق نیکو برخوردار می بودند، محکومیت جنایی یا معلولیت جسمانی نیز نمی داشتند، از یکی از مدارس اعدادیه یا دبیرستانها یا آکادمیهای فنی عالی فارغ التحصیل شده بودند یا این که می بایست از عهده امتحانات ورودی برمی آمدند. شمار ثبت نام سالانه در هر دانشکده فقط ۲۴ تا ۳۰ دانشجو بود و امتحانات ورودی تنها در صورت ضرورت برگزار می شد. در خاتمه هر سال تحصیلی امتحاناتی برگزار می شد و تنها کسانی که در این امتحانات موفق می شدند به سطح بالاتر راه می یافتند. کلاسهای درس در

تمام ایام سال بجز روزهای یکشنبه و جمعه و ایام ماه مبارک رمضان و همچنین یک ماه پس از امتحانات پایان سال و تعطیلات ویژه دولتی، برگزار می‌شد. دانشکده الهیات در زمینه معارف قرآنی و تفسیر، حدیث، فقه، فلسفه و مذهب دروسی تدریس می‌کرد. دانشکده‌های علوم ریاضی و طبیعی مشترکاً دروس ریاضیات، جبر، مهندسی، حساب، فیزیک، شیمی، بیولوژی و کشاورزی و زمین‌شناسی ارائه می‌دادند. در دانشکده ادبیات تاریخ عثمانی و جهان، فلسفه و منطق، ادبیات عثمانی، عربی، فارسی و فرانسه، جغرافیای عمومی و عثمانی، باستان‌شناسی و تعلیم و تربیت تدریس می‌شد؛ دانشگاهی که تا به امروزه بدون هیچ وقفه‌ای همچنان فعال است.^{۱۲۴}

توسعه فرهنگی

گسترش سوادآموزی در میان مردم در زمان سلطنت عبدالحمید، به توسعه فعالیت‌های فرهنگی کمک کرد. کتابخانه‌های عمومی زیادی ساخته شد. مطبوعات عثمانی رونق گرفت و هزاران کتاب، نشریه، روزنامه و جزوه در دسترس مشتاقان قرار گرفت. مؤلفان و نویسندگان با استفاده از مطبوعات نقش رهبری فرهنگی علما را تضعیف و به آموزش عمومی مردم کمک کردند.^{۱۲۵}

جالب اینجاست که انفجار فرهنگی با تقویت گرایش به سانسور همراه بود و این سانسور را نه فقط سلطان خود کامه بلکه نمایندگان اعمال می‌کردند که آزادانه انتخاب و به مجلس اعزام شده بودند. و علاوه بر سانسور نسبت به انتقادهای طرح شده کاملاً حساسیت نشان می‌دادند. قانون جدیدی وضع شد که انتقاد عمومی از مأموران دولت را منع می‌کرد؛ مطبوعات در صورت ارتکاب اشتباهی در گزارش اظهارات مقامات جریمه مالی میکرد و انتشار مطبوعات کنایه آمیز و طنزنویس را به کلی منع می‌کرد.^{۱۲۶} عبدالحمید در وزارت آموزش و پرورش بخش مستقلی به نام دایره سانسور ایجاد کرد که قوانین گوناگون مطبوعاتی و انتشاراتی را به مورد اجرا می‌گذاشت. انتقاد از سلطان ممنوع بود، اما امکان انتقاد ملایم از وزیران وجود داشت. آثار برخی نویسندگان «آشوبگر» از جمله نامق کمال و ضیاء پاشا و از نویسندگان اروپایی کسانی چون راسین، روسو، ولتر، هوگو و زولا تحریم شد. کاربرد برخی واژه‌های خاص و برانگیزنده چون «آنارشی»، «آزادی»، «اعتصاب»، «قانون اساسی»، «انقلاب»، «کشتار»، «سوسیالیسم»، «دینامیت»، و «مراد» غیرممکن گردید. مطبوعات و روزنامه‌ها در صورتی که از قانون تخلف می‌کردند یا به پرداخت جریمه محکوم می‌شدند و یا به حالت تعلیق درمی‌آمدند. اما درواقع گستردگی و حجم بسیار زاید نشریات مانع از اجرای کامل سانسور می‌شد، به طوری که قوانین مطبوعات تنها به صورت اتفاقی و پراکنده و به طور مسلم

بسیار خوردسرا نه و با خام دستی اعمال می شد. با این حال اعمال این قوانین تأثیر چندانی نداشت؛ تأثیری از آن دست که طی دوران اخیر در گوشه و کنار جهان وجه مشخصه چنین تلاشهایی بوده است. روزنامه و کتابهایی که تحت یک عنوان ممنوع می شدند، تحت اسامی جدیدی انتشار می یافتند. مواد و مطالب «فته انگیز» در بیشتر موارد از محدودیتهای سانسور ظفره می رفتند. بسیاری از آثار همچنان در خارج از کشور تهیه و تألیف و از طریق پس خارجی به داخل کشور ارسال می شد. بیشتر نویسندگان موفق می شدند که بدون تخلف از قانون نیازهای مطالعاتی عمومی را فراهم آرد و بدینسان بود که هزاران رمان، مقاله، رساله و سایر انواع آثار به رشته تحریر درآمد، چندان که این دوره به لحاظ گستردگی و تنوع دامنه انتشارات یکی از فعالترین دوره های فرهنگی تاریخ عثمانی شد؛ دوره ای که به لحاظ پیشرفتهای فرهنگی شاید فقط از نخستین دهه های قرن بیستم کم اهمیت تر تلقی شود.

آموزش عمومی احمد مدحت افندی

طی دوره عبدالحمید گسترش صنعت چاپ، تأکید بر امر آموزش و پرورش و تأثیر فنی، اقتصادی و نیز سیاسی اروپا بر عطش فراگیری هرچه بیشتر می افزود. روزنامه های عمومی و سراسری آن زمان همچون روزنامه های صباح، وقت و ترجمان حقیقت و نیز نشریات دوره ای، کتابها و نمایشنامه ها، به منظور پاسخگویی به چنین نیازی منتشر می شدند.

یکی از افراد محبوب نزد مردم در این زمان احمد مدحت افندی (۱۳۳۱-۱۲۷۲ ه.ق/۱۹۱۲-۱۸۵۵ م) بود که طی زندگی طولانی خود در همه نشریه ها و روزنامه ها آثاری منتشر می کرد. وی در استانبول و در خانواده ای تهیدست چشم به جهان گشود و بعدها همراه با برادر خود که یکی از کارگزاران حکومت بود به بلغارستان و سپس به نیش سفر کرد؛ در نیش، احمد مدحت به تحصیل در مدارس غیر دینی پرداخت و در سال ۱۲۸۱ ه.ق/۱۸۶۴ م در ولایت دانوب و سپس در بغداد به خدمت مدحت پاشا در آمد و مدیریت روزنامه ها و سالنامه های منتشر شده در ولایت را برعهده گرفت؛ احد به طور کلی می کوشید که اصلاحات ولایتی را در میان توده های مردم تبلیغ و ترویج کند. وی همراه با مدحت پاشا به استانبول مراجعه کرد و در زمانی که وی به مقام وزیراعظمی منصوب شد، مقام سردبیری روزنامه جدید ارتش به نام جریده عسکریه را برعهده گرفت. در این احوال، مدحت افندی خود به تحصیل علوم جدید پرداخت و کوشید که رؤیاهای ادبی خود را تحقق بخشد و از این روی برای خود مطبوعه کوچکی تأسیس کرد و دو روزنامه منتشر کرد که انتشار آن چندان نپایید. وی روزنامه ای ادبی به نام چنته منتشر کرد که تنی چند از نویسندگان لیبرال مسلک در آن مقالاتی می نوشتند. سرپیچی از قوانین مطبوعات و تن در ندادن به سانسور به تبعید احمد مدحت به رودس انجامید؛ و در این جا بود که

وی مدت چهار سال از زندگی خود را به تدریس در مدرسه‌ای گذراند تا این که مآلاً پس از جلوس عبدالحمید به استانبول بازگشت.

در این زمان مدحت بدین نتیجه رسید که وظیفه‌اش در زندگی آموزش مردم و نه تحریک آنان به انقلاب است. بنا بر این وی در بازگشت تصمیم گرفت که نظم سیاسی را به همان گونه‌ای که وجود داشت بپذیرد و برای تحقق مقاصدش در چارچوب نظام موجود فعالیت کند. مدحت نظر مثبت و مساعد سلطان را نسبت به انتشار کتاب خود به نام اس انقلاب (مبانی انقلاب) جلب کرد؛ در این کتاب وی تحریکات سیاسی را که همزمان با جلوس سلطان و پس از آن رخ داد و همچنین مسأله پذیرش قانون اساسی را توصیف کرده و تا اندازه‌ای به توجیه تعلیق مجلس پرداخته بود. پاداش تألیف این کتاب از سوی سلطان انتصاب وی به مقام مدیریت انتشارات سلطنتی (مطبعة امیر) و سردبیری روزنامه رسمی تقویم وقایع بود. اندک زمانی بعد به سال ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م، با کمک مالی سلطان، مدحت روزنامه ترجمان حقیقت را پایه‌گذاری کرد. با توجه به این که بخش ادبی روزنامه را داماد مدحت به نام معلم ناجی که او نیز نویسنده‌ای مشهور بود اداره می‌کرد، روزنامه طی مدتی کوتاه، یکی از فراگیرترین نشریه‌های عصر شد؛ در این بخش از روزنامه نه فقط از سردبیری بخش بلکه از نویسندگان برجسته‌ای چون احمد راسم، احمد جودت و حسین رحمی (گورینار) و بسیاری از نویسندگان دیگری که تا عصر استقرار جمهوری قلم می‌زدند، قصه‌های کوتاه و مقالاتی به چاپ می‌رسید. مدحت نویسنده‌ای پرکار بود. وی ۳۳ رمان قابل توجه و معتبر و نیز آثاری در زمینه‌های تاریخ، علوم، فلسفه و مذهب نگاشت که در عین آن که جنبه تفننی داشت خالی از مسائل تربیتی و آموزشی نیز نبود. مدحت زبان و سبک ساده‌ای را به کار می‌گرفت تا کسانی که از سواد کمتری برخوردارند نیز بتوانند از نوشته‌های وی بهره‌مند شوند و در خلال داستان از هر فرصتی سود می‌جست که اطلاعات دایرةالمعارفی وسیعی در اختیار خواننده قرار دهد. وی همواره دری آن بود که مردم را آگاه کند و آثاری مردمی شامل تاریخ عمومی، کائنات، تاریخ ۱۳ جلدی درباره کشورهای اروپایی و داستانهایی تخیلی و ماجراجویانه به رشته تحریر درآورد. مدحت همچنین به خدمات خود در برخی مسؤولیتهای خاص دولتی ادامه داد و در مقام رئیس‌الکتاب بخش خدمات قرنطینه مدتی خدمت کرد؛ وی سپس در مقام نماینده عثمانی در کنگره بین‌المللی خاورشناسان که به سال ۱۳۰۶ هـ. ق/ ۱۸۸۸ م در استکهلم برگزار شد، شرکت کرد. شرح سفرهای مدحت بعدها در کتاب وی به نام سفر به اروپا [۳۱] نقل شد. اگرچه کتابهای این نویسنده به دلیل شهرت بسیار وی و سبک ساده نویسنده‌اش، خوانندگان زیادی

داشت، روشنفکران او را تحقیر می کردند. در همین زمان، رابطه نزدیک مدحت با قصر وی را نزد ترکهای جوان بی حرمت کرده بود و پس از خلع عبدالحمید به دست ترکهای جوان، وی از روزنامه اش بیرون رانده شد. بعدها مدحت کوشید که نوشتن را از سر گیرد، اما مطبوعات لیبرالی زمان و نیز تغییر نگرش و ذائقه مردم که در این برهه آثار وزین تری را می طلبید، وی را ناکام کرد. اما به او اجازه ندادند که در دانشگاه و دارالمعلمین به تدریس تاریخ مشغول شود؛ وی تا زمان مرگش به صورت فردی گمنام در همین مراکز به امر تدریس اشتغال داشت^{۱۲۷}.

آغاز دوره پژوهشهای جدید: آثار شمس الدین سامی

زمانی که احمد مدحت می کوشید که مطالب خواندنی جدیدی به مردم عرضه کند، سایر نویسندگان تلاش به منظور گسترش ابزار و روشهای پژوهش علمی و کاربرد آنها در علوم اجتماعی بویژه در زمینه مطالعه تمدن عثمانی را آغاز کردند. در میان پایه گذاران پژوهش به سبک جدید در امپراتوری عثمانی و ترکیه شمس الدین سامی (۱۳۲۲-۱۲۶۷ هـ.ق/ ۱۹۰۴-۱۸۵۰ م) بود. شمس الدین در آلبانی و در میان خانواده ای زمیندار متولد شد؛ وی و برادرانش بیشتر سالهای نخست زندگی خود را برای برادر بزرگتر که املاک خانوادگی را اداره می کرد، کار کردند. شمس الدین آموزشهای اولیه را در یانینا و دست کم بخشی از آن را در مدرسه ای وابسته به ملت یونانی فرا گرفت و در همین دوره بود که وی از زبانهای یونانی، فرانسوی و ایتالیایی آگاهیهای خوبی کسب کرد و زبانهای فارسی و عربی را طی آموزشهای مخصوصی فرا گرفت. بنابراین، شمس الدین در مقایسه با یک پسر بچه مسلمان عادی هم عصر خود، از افق آگاهی گسترده تری برخوردار بود. وی پس از ورود به حرفه منشیگری در یانینا، به استانبول سفر کرد (۱۲۸۹ هـ.ق/ ۱۸۷۲ م) و در دایره سانسور و وزارت امور داخلی به شغل منشیگری مشغول شد. شمس الدین فعالیت در زمینه های ادبی را نیز آغاز کرد و کار در چندین روزنامه لیبرال را پذیرفت تا این که این روزنامه ها به تعطیلی کشانده و ترکهای جوان نیز تبعید شدند (۶ آوریل ۱۲۹۰ هـ.ق/ ۱۸۷۳ م). همچون احمد مدحت، شمس الدین جوان تصمیم گرفت که در زندگی خود به جای آن که گرفتار زنجیره بی پایان تبعیدها و بازگشتها شوند یعنی همان مصیبتی که نویسندگان سیاسی لیبرال بدان دچار شده بودند - به آگاه کردن مردم بپردازد. از این روی، وی کار در روزنامه را رها کرد و در بدو امر مانها و نمایشنامه های فرانسوی را ترجمه و سپس آثار خود را منتشر کرد. نمایشنامه غم انگیز وی به نام بیسه که به موقعیت آلبانی اشاره داشت در آوریل ۱۲۹۱ هـ.ق/ ۱۸۷۴ م در تئاتر جدیدک پاشا به اجرا درآمد. شمس الدین به مدت دو سال سردبیری روزنامه طرابلس به نام طرابلس گارپ را بر عهده داشت و پس از جلوس عبدالحمید به استانبول مراجعت کرد؛ پس از مراجعت به استانبول بود که وی سردبیری نشریه مخور را پذیرفت و در این زمان سردبیر و صاحب امتیاز روزنامه به نام

ابوضیاء توفیق به همان سرنوشت لیرالها یعنی تبعید به رودس دچار شده بود.

شمس الدین زمانی که در نشریه محرر مشغول کار بود با تاجر ثروتمند از یونان به نام پادوپولیس آشنا شد؛ وی هزینه‌های مالی فعالیت‌های ابوضیاء را تأمین می‌کرد و طی مدتی کوتاه این دو نفر مشترکاً روزنامه صبح را که بعدها یکی از مشهورترین و یقیناً دیربای‌ترین روزنامه‌های امپراتوری شد، تأسیس کردند؛ روزنامه صبح هر روز صبح با تیراژ ۱۰۸۲۱ نسخه منتشر می‌شد (۱۳۳۵-۱۲۹۳ ه.ق/ ۱۹۱۶-۱۸۷۶ م). اما شمس الدین با شریک ثروتمند خود اختلاف نظر پیدا کرد و تنها پس از ۱۱ ماه از همکاری در روزنامه سر باز زد و مهربار رودس شد و سپس به عضویت کمیسیون محمولات نظامی (سویات عسکریه کمیسیونو) که به منظور تسهیل در امر حمل و نقل تدارکات نظامی در جنگ روسیه - ترکیه ایجاد شده بود، درآمد. در بازگشت به استانبول، شمس الدین روزنامه دیگری را به نام ترجمان شرق منتشر کرد و خود مدیریت آن را بر عهده گرفت؛ این روزنامه بر گزارش‌های کنگره برلین و مسأله جدیداً طرح شده آلبانی تأکید داشت و با توجه به اصل و نسب خود وی و نیز فعالیت‌های برادرش به ملی‌گرایان آلبانی نزدیک شد. وی چندین مقاله نوشت که طی آن از مواضع و دیدگاه‌های آلبانی دفاع شده بود و سرانجام این روزنامه در اکتبر سال ۱۲۹۶ ه.ق/ ۱۸۷۸ م از سوی دایره سانسور تعطیل شد. شمس الدین به اتحادیه فرهنگی آلبانی در استانبول ملحق شد و نه فقط از خواست‌های ملی آلبانی به دفاع پرداخت بلکه چندین کتاب دستور زبان و فرهنگ لغت نیز به چاپ رساند تا از این طریق لغبای لاتین را ترویج و برای زبان آلبانی سنت ادبی مستقلی را پایه‌گذاری کند.

شمس الدین با کسب پشتیبانی یکی از صاحب امتیازان سابق روزنامه صبح و ترجمان شرق به نام مهران افندی انتشار مجموعه‌ای جدید تحت عنوان کتابخانه جیبی (جیب کتابخانه سی) را آغاز کرد؛ این مجموعه آثار کلاسیک عثمانی، ادبیات اسلامی و نیز کتابهایی در مورد موضوعات جدیدتر در اختیار مردم قرار می‌داد و بدینسان در اصل دائرةالمعارف به صورت مجموعه‌ای مسلسل تشکیل شد با همین مجموعه بود که وی دوباره مورد توجه قصر قرار گرفت. عبدالحمید، شمس الدین را به مقام دبیری و سپس به عضویت در کمیته بازرسی نظامی که به منظور اعمال نظارت نزدیک بر ارتش تشکیل شده بود، منصوب کرد و او تا پایان عمر در همین مقام باقی ماند. با پشتیبانی دربار، شمس الدین توجه خود را از مسأله گسترش زبان آلبانی به مطالعه ترکی عثمانی معطوف کرد و بیشترین فعالیت‌های خود را بدین امر اختصاص داد، چنان که مجموعه‌ای از فرهنگها و فهرستهای مآخذ به کوشش وی منتشر شد. اثر تاریخی وی به نام فرهنگ ترکی - فرانسوی [۳۲] بعدها به صورت قاموس ترکی گسترش یافت و بیش از هر اثر

دیگر، زبان ادبی عثمانی را که در آثار نویسندگان قرن نوزدهم متحول شده بود، منعکس می کرد. شاید بزرگترین موفقیت وی تدوین قاموس الاعلام باشد که تقریباً دائرةالمعارفی از تاریخ، جغرافیا و آگاهیهای علمی معاصر همراه با زندگینامه های شخصیتهای برجسته سیاسی و ادبی بود. شمس الدین در این اثر تنها به ذکر منابع و مآخذ پرداخته است و مقایسه و تحلیلی دقیق ارائه داده است. وی به تاریخ عثمانی خاصه به دوره ترکهای پیش از عثمانی و گویشهای ترکی عثمانی در ولایات امپراتوری نیز علاقمند بود. در این زمان شمس الدین چهره برجسته ادبی در استانبول شناخته می شد و منزل وی در ارزنکوی واقع در سواحل آناتولیایی دریای مرمره تا زمان مرگ وی که در سن ۵۴ سالگی در ۱۸ ژوئن ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۱۹۰۴ م اتفاق افتاد، به صورت مرکز مهم بحثهای ادبی و علمی درآمد. بسیاری از طرحهای پژوهشی شمس الدین ناتمام ماند، اگرچه وی در واقع الگوی تحقیقات تاریخی، زبانشناختی و ادبی را که طی سالهای بعد پیگیری شد، ارائه داده بود. ۱۲۸

نخبه گرایی و نماد گرایی: جنبش ثروت فنون

در برابر مثنوی و روشهای سیاسی سرکوبگرانه عبدالحمید، واکنشهایی کاملاً متفاوت وجود داشت. در این برهه نشریه معروف ثروت فنون شهرت داشت؛ این نشریه در سال ۱۳۰۹ هـ. ق/ ۱۸۹۱ م به کوشش احمد احسان تأسیس شده بود تا از طریق آن ادبیات انعکاس و گسترش یابد. نشریه ثروت فنون آثار اولیه بسیاری از نویسندگان و شاعران برجسته را به چاپ رساند. از جمله این افراد عبارت بودند از توفیق فکرت (۱۳۳۴-۱۲۸۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵-۱۸۶۷ م) که طی روزهای اوج موفقیت نشریه سردبیری آن را بر عهده داشت، عبدالحق حمید (۱۳۵۶-۱۲۷۰ هـ. ق/ ۱۹۳۷-۱۸۵۳ م)، جناب شهاب الدین (۱۳۴۲-۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۹۲۳-۱۸۷۰ م) و سلیمان نظیف (۱۳۴۶-۱۲۸۷ هـ. ق/ ۱۹۲۷-۱۸۷۰ م) و رمان نویسانی چون خالد ضیا عشاق لبقیل (۱۳۶۵-۱۲۸۲ هـ. ق/ ۱۹۴۵-۱۸۶۵ م) و حسین جاهد یالچین. آثار این مکتب ادبی به نام ادبیات ثروت فنون شهرت یافت.

تحت نفوذ مکتب پاراناسی فرانسه [۳۳]، فکرت و بسیاری از نزدیکانش بر نظریه هنر برای هنر تأکید داشتند، شعر را بر نثر ترجیح می دادند و به قالب و تکنیک بیش از محتوی اهمیت می دادند. نپرداختن به وضع موجود، لذت از توصیف صحنه هایی از زیباییهای طبیعت،

۲۳- french parnassian school، پاراناسی وابسته به کوه « پاراناسوس » در یونان قدیم که معبد خدای آپولو و خدایان شعر و شاعری بوده است. مکتب پاراناسی مکتب شعری فرانسه در قرن نوزدهم که به سجع و قافیه اهمیت خاصی می داده و احساسات را در شعر چندان مورد توجه قرار نمی داده است.

نمادگرایی به منظور ارضای مقاصد هنری و انتخاب واژه‌های مهجور عربی و فارسی به منظور ایجاد حس شعری از جمله ویژگی‌هایی بود که مکتب ثروت فنون را برای رهایی از قیدهای سانسور و گریز از محدودیت‌های آن مناسب می‌کرد. اگرچه پیروان مکتب یادشده از ابراز انتقادهای اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای آشکار و بدیهی طفره می‌رفتند، در نوشته‌هایشان نوعی روح بدبینی و یأس و حرمان به چشم می‌خورد. برخی آثار پراکنده‌ای هم که گاه خطاب به حکومت مطلقه عبدالحمید زبان به اعتراض می‌گشود، از جمله سیس (روباه) تألیف فکرت که از جو مایوس‌کننده حاکم بر استانبول شکوه می‌کرد، از همین زبان نمادگرایی سود می‌جست. کتابهای رمانی که برای خوانندگان خاصی تألیف شده بود نارسائیهای اجتماعی و فکری عصر را منعکس و در ضمن جامعه طبقه بالای عثمانی را که با غرب ارتباط نزدیکی داشت، تحلیل می‌کرد. سبک پیچیده نویسندگان مکتب ثروت فنون کار را برای مأموران سانسور دشوار می‌کرد چرا که آنان از فهم مطلب عاجز می‌ماندند، بدینسان بیشتر آثار و تألیفات این نویسندگان بی‌توجه مأموران رسمی سانسور به چاپ می‌رسید اگرچه نویسندگان این مکتب در میان مردم نفوذی نداشتند و به اصلاح جامعه نیز علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، اما آثار آنان انعکاس کامل دوره سلطنت عبدالحمید بود.

اما این جنبش ادبی بسیار زودگذر و بی‌دوام بود. میان توفیق فکرت و احمد احسان اختلافاتی بروز کرد. این مسأله خود سر آغاز سقوط جنبش بود. با تشدید سوءظنهای قصر نسبت به اشعار و متونی که بیش از یک برداشت فکری از آنها استنباط می‌شد و سرانجام با تعطیل نشریه ثروت فنون به سال ۱۳۱۵ هـ. ق/ ۱۸۹۷ م، روند سقوط تکمیل شد. تا سال ۱۳۱۹ هـ. ق/ ۱۹۰۱ م که احمد احسان جنبش ادبی مذکور را احیاء کرد، اعضای گروه پراکنده شده بودند. بسیاری از نویسندگان پیشین این جنبش طی دوره ترکهای جوان و استقرار جمهوری جذب مشاغل مهم ادبی شدند، اما نشریه ثروت فنون دیگر نتوانست همچون گذشته به عنوان نشریه مهم ادبی کشور اهمیت خود را حفظ کند.^{۱۲۹}

اعتراض سیاسی: جنبش ترکهای جوان

طی دوره سلطنت عبدالحمید در نتیجه شکوفا شدن آموزش و پرورش علاوه بر آن که صدها تن مأمور دیوانی، دکتر، افسر و نویسنده خواستار فعالیت در چارچوب نظام، تربیت شدند، افکار سیاسی لیبرالی اروپای غربی نیز به اذهان آنان راه یافت. این گروه از عثمانیها همچون عثمانیهای جوان نسل گذشته یکی از اصول اساسی تنظیمات را که از سوی عبدالحمید نیز ترویج و تأیید می‌شد، رد می‌کردند؛ بنابراین اصل نوسازی واقعی جز با وجود طبقه‌ای از نخبگان در رأس نظام امکان‌پذیر نبود. آنان معتقد بودند که اصلاحات مادی هر چند با موفقیت

انجام شوند، سرانجام محکوم به شکست و اضمحلال هستند مگر این که با اصلاحات اساسی سیاسی و اجتماعی توأم باشند.

این عناصر لیبرال که از گروههای مخالف تحت عناوین مختلف در داخل و خارج از امپراتوری تشکیل شده بودند، طی سالهای سلطنت عبدالحمید بتدریج ائتلافی ابتدایی ایجاد کردند که در سراسر اروپا به نام ترکهای جوان خوانده می شد. یکی از این گروهها که کمیته اتحاد و پیشرفت نامیده می شد مآلاً در سال ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م توانست سلطان را مجبور به احیای مجلس و در پی آن مجبور به استعفا کند.

ترکهای جوان هر یک پیشینه ای جداگانه داشتند و مخالفت خود را به گونه ای متفاوت ابراز می کردند. بسیاری از آنان را محصلان برجسته ترین آکادمیهای عبدالحمید یعنی محصلان ممتاز و مورد توجه دبیرستان سلطنتی غلظه سرای، آکادمی سلطنتی جنگ در پنگالتی، آکادمی خدمات کشوری و مدرسه پزشکی ارتش تشکیل می دادند. بسیاری از ترکهای جوان از بقایای سرخورده عثمانیهای جوان بودند که بر کناری مدحت پاشا از مقام وزیراعظمی و شکست قانون اساسی آنان را نوید کرده بودند. این افراد سالهایی را در پاریس، لندن، جنوا، بوخارست و پس از اشغال بریتانیا در مصر در تبعید بسر برده بودند و طی این مدت مخالفت خود را از طریق انتشار خبرنامه های کوچکی ابراز می داشتند؛ در میان این خبرنامه ها، خبرنامه ترکهای جوان [۳۴] که به کوشش خلیل غانم - از مارونیهای لبنان و نماینده پیشین مجلس به سال ۱۲۹۴ هـ. ق/ ۱۸۷۷ م - در پاریس منتشر می شد چندان دوام آورد که سرانجام جنبش جدید در اروپا به همین نام خوانده شد.

طی سالهای نخست حکومت عبدالحمید سانسور مطبوعات چندان قوی نبود و نظام پلیسی کشور چندان مقتدر نبود که بتواند شمار فزاینده روشنفکران، دانش آموزان و دانشجویان و کارمندان را از ابراز مخالفت با حکومت باز دارد. نغمه های مخالفت بویژه در اواخر سالهای دهه ۱۲۹۸ هـ. ق/ ۱۸۸۰ م شدت گرفت. در این سالها سلطان کوشید که با کاهش شمار کارمندان و وزارتخانه ها و ارتش در بودجه دولت موازنه ایجاد کند و از این روی بسیاری از فارغ التحصیلان مدارس را که در استخدام دولت بودند از کار برکنار کرد؛ در صورتی که این فارغ التحصیلان، استخدام با حقوق مکفی در ادارات دولتی را حق خود می دانستند. سازمان واقعی نخست بار در ماه مه سال ۱۳۰۵ هـ. ق/ ۱۸۸۷ م، زمانی که کاظم ندیم دورو و پنج تن از دانشجویانش گروهی به نام انجمن اتحاد و ترقی (اتحاد و ترقی جمعیتی) تشکیل دادند، در آکادمی پزشکی

سلطنتی ایجاد شد. ظاهراً این سازمان چندان نپایید، اما دو سال بعد در مه ۱۳۰۷ هـ. ق/ ۱۸۸۹ م یکی از نخستین اعضایش که مسلمانی آلبانیایی به نام ابراهیم تمو بود همراه با دانشجویی قفقازی به نام محمد رشید و دو تن از کردها، عبدالله جودت و اسحاق سوکوتی به سازمان ملحق شدند تا گروه را نخست تحت عنوان جمعیت اتحاد عثمانی (اتحاد عثمانی جمعیتی) و سپس تحت عنوان جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی (عثمانلی اتحاد و ترقی جمعیتی) بازسازی کنند. آنان برنامه خود را مبنی بر دعوت به طرفداری از قانون اساسی، عثمانیسم و آزادی تنظیم کردند و مدعی بودند که این برنامه با جایگزین کردند عبدالحمید با یکی از برادرانش - سلطان پیشین یعنی مراد پنجم یا محمد رشاد که مآلاً به قدرت رسید - تحقق خواهد یافت. گروههای دیگر نیز تحت تأثیر تغییر علائق و گرایشهای اعضایشان و نه سرکوب عملی حکومت افت و خیزهایی داشتند.

اما با گذشت زمان، هسته‌ای مستحکم از لیبرالهای فداکار ایجاد شد که مصمم بودند بی توجه به مشاغل و موقعیت خصوصی خود به حکومت استبدادی عبدالحمید خاتمه دهند. این افراد که در آغاز در داخل امپراتوری فعالیت می کردند ناچار شدند که فعالیتهای خود را به خارج از کشور منتقل کنند. نخستین فرد از افراد گروه یادشده که رهبری گروه را در دست گرفت شخصی به نام احمد رضا (۱۳۴۹-۱۲۷۶ هـ. ق/ ۱۹۳۰-۱۸۵۹ م) بود؛ احمد رضا در خانواده‌ای دیده به جهان گشود که هم از طرف مادر و هم از طرف پدر ثروتمند بود. مادر وی اتریشی و پدرش از عثمانیهای طرفدار انگلیسی بود. رضا پس از خاتمه تحصیلاتش در فرانسه به وزارت کشاورزی وارد شد بدین امید که در وضع روستائیان عثمانی بهبودی ایجاد کند. وی زمانی که دریافت که توسعه کشاورزی بدون آموزش روستائیان غیرممکن است، در وزارت آموزش و پرورش استخدام و در مقام مدیریت آموزش و پرورش ولایت خداوندگار به کار مشغول شد، اما زرق و برق زندگی تجملی که ثروت خانوادگی به وی عرضه می داشت، سرانجام سبب شد که وی در پی سفر به پاریس به منظور بازدید از نمایشگاه بین المللی سال ۱۳۰۷ هـ. ق/ ۱۸۸۹ م، در آنجا رحل اقامت افکند. اندکی بعد، رضا از طرفداران جنبش اثبات گرایی [۳۵] اگوست کنت شد. پیش از آن که وی علاقه‌ای مستقیم به امور عثمانی پیدا کند، پنج سال از عمر خود را صرف اندیشه‌های روشنفکرانه کرد و در سال ۱۳۱۲ هـ. ق/ ۱۸۹۴ م مجموعه‌ای از نامه‌های غیررسمی خود به سلطان را منتشر کرد. طی این نامه‌ها، رضا خواستار استقرار حکومت قانون شده بود؛ حکومتی که در خدمت مردم باشد و نه بازیچه‌آمال دیوانیان. او به منظور توجیه درخواست خود

مبنی بر استقرار مجلس، به سنت دیرینه اسلامی و عثمانی یعنی مشورت استناد می کرد؛ رضا در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م همراه با خلیل غانم و با استفاده از ثروت شخصی خود نشریه ای دوزبانه (ترکی عثمانی و فرانسوی) به نام مشورت که هر دو ماه یکبار منتشر می شد، به راه انداخت. وی بسیاری از تبعیدیان عثمانی را گرد خود جمع آورد و یکی از مهمترین گروههای ترکهای جوان در اروپا را تشکیل داد؛ این گروه خواستار تحقق رؤیای اثبات گرایی، برقراری نظم و امکان پیشرفت (انتظام و ترقی) بودند. نشریه مشورت که از طریق پستهای خارجی به داخل امپراتوری راه می یافت در میان گروههای روشنفکری توزیع می شد و از این طریق افکار و اعمال لیبرالی را در امپراتوری ترویج می کرد.

پس از احمد رضا تنها کسی که در گسترش جنبش ترکهای جوان اهمیت داشت، محمد مرادافندی (۱۳۳۱-۱۲۷۰ هـ. ق/ ۱۹۱۲-۱۸۵۳ م) نام داشت؛ وی از ترکهای قفقازی داغستان در ساحل خزر بود و پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در روسیه تزاری در سال ۱۲۹۰ هـ. ق/ ۱۸۷۳ م به امپراتوری عثمانی گریخته بود؛ چرا که وی احساس کرده بود که به عنوان یک مسلمان از موقعیتهای بهتری برخوردار خواهد شد. چندی نباید که وی در استانبول، نخست در ستاد کمیسسیون بدهی عمومی (۱۲۹۱ هـ. ق/ ۱۸۷۴ م) و سپس به عنوان معلم در مدرسه خدمات کشوری (۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م) استخدام شد. محمد مراد با چند تن از نویسندگان لیبرال آشنا شد و انتشار آثار خود شامل یک دوره تاریخ عمومی در شش مجلد و تاریخ عثمانی در یک مجلد (عثمانلی تاریخی)، را آغاز کرد. وی سپس رمانی بر اساس زندگینامه شخصی خود به نام (نخستین میوه یا میوه ممنوعه؟)^{۳۶} چاپ کرد و سپس در ادامه فعالیتهای خود چندین برنامه اصلاحی به سلطان پیشنهاد داد. اما طولی نکشید که محمد مراد پس از تحقق پیشنهادهای احساس نوپیدی کرد و در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م به خارج از کشور و نخست به مصر سفر کرد. با تشویق کارگزار عالی رتبه عثمانی در مصر یعنی مختار پاشا که سالهای زیادی تصدی این مقام را بر عهده داشت (۱۳۲۴-۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۹۰۶-۱۸۹۵ م)، وی روزنامه خود را به نام میزان منتشر کرد. او سپس به اروپا سفر کرد و گروهی از طرفدارانش را گرد خود جمع آورد. میزان از طریق سازمانهای پستی بریتانیا و فرانسه به داخل کشور راه می یافت و واکنشهای زیادی را برمی انگیزت.

در داخل امپراتوری، کمیته اتحاد و ترقی همچنان گسترش می یافت و نه تنها در میان معلمان و دانش آموزان بلکه در میان برخی کارمندان، افسران ارتش و حتی علما نیز نفوذ کرده

بود. ابراهیم تمو فعالیت‌های خود را مبنی بر تشکیل جلساتی در شهرهای اصلی رومانی، بلغارستان و آلبانی آغاز کرد. اما تقریباً در اواخر سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م کوششی ناموفق در انجام کودتایی که با همکاری فرمانده پادگان استانبول به نام کاظم دورو صورت گرفت، به سرکوب گروه استانبول انجامید و کسانی از اعضای گروه موفق شدند به خارج از کشور بگریزند. ورود انبوه اعضای جدید که از استانبول آمده بودند، مدت جنبش را در مناطق دیگر بشدت افزایش داد. در مصر، اسحاق سوکوتی هسته‌ای جدید تشکیل داد و انتشار چندین روزنامه را آغاز کرد. وی سپس دامنه فعالیت خود را به جنوا کشانید و در این منطقه با همکاری «میزانچی مراد» و عبدالله جودت، شعبه جدیدی از گروه را سازمان داد و انتشار روزنامه عثمانلی را آغاز کرد. احمد رضا همچنین همکاران جدیدی یافت که به استحکام گروه کمک کردند. اما زمانی که گروه‌های مختلف ترک‌های جوان در خارج از کشور در مخالفت با سلطان هم‌نوا شدند، اعضای کمیته اتحاد و ترقی به دلیل اختلافات شخصی و نیز عقیدتی نتوانستند با یکدیگر متحد شوند. در میان رهبران اصلی کمیته، احمد رضا محافظه کارتر و میانه‌روتر از همه بود. وی از نظام‌های اجتماعی کم و بیش به همان صورت موجود حمایت می‌کرد و امیدوار بود که بسادگی بتواند سلطان را به دموکراتیزه کردن حکومت و تشکیلات اداری و برکناری عناصر فاسد ترغیب کند. مراد گامی فراتر نهاد و بر ضرورت انجام اصلاحات اساسی در همه زمینه‌ها و حفظ امپراتوری در برابر تهاجم مسیحیان تأکید و عبدالحمید را نیز به دلیل ناتوانی حکومت در رویارویی با تروریسم، سرزنش کرد، اما در عین حال وی از تحولات صلح آمیز از طریق مشورت و نه انجام انقلاب حمایت می‌کرد. اعضای گروه در برابر ادعاهای گروه‌های اقلیت ملی گرا که در اروپا فعال بودند، به تلاش‌های خود در حفظ وحدت و یکپارچگی کشور همچنان ادامه می‌دادند؛ اما مخالفت آنان با سلطان به نسبت نا کامیابی که نصیبشان می‌شد، شدت می‌گرفت.

سلطان نیز از انتقادهای وی غفلت نمی‌کرد. وی همواره خود را فردی اصلاح‌گر می‌دانست و در حالی که از کسانی که بیهوده در اروپا عمر می‌گذرانند و از انجام کارهای سخت که لازمه نوسازی امپراتوری است ابا داشتند، سخت خشمگین بود؛ عبدالحمید تا حد ممکن تلاش کرد که میزبانان اروپایی را به سرکوب آنان ترغیب کند، اما همدلی افکار عمومی اروپائیان و توانایی و مهارت ترک‌های جوان در سفرهای آزادانه‌شان از محل تبعید در یک کشور به تبعید گاهی در کشور دیگر، این تلاشها را بی نتیجه گذاشت. برای مقابله با مخالفان روشی بسیار مؤثرتر وجود داشت که باروش یادشده در تضاد بود. از آنجا که بسیاری از تبعیدیان تنها به دلیل نا کام ماندن در کارشان یا به دلیل عدم دستیابی به مقامها و درجات عالی به مخالفت با حکومت سوق داده شده بودند، عبدالحمید رفته رفته به آنان فرصتهایی داد که افکار و

آمال خود را در حکومت تحقق بخشند. در سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، سلطان یکی از اعضای برجسته پلیس مخفی خود را به نام احمد جلال الدین پاشا به اروپا اعزام کرد که مخالفان را دعوت به کار کند؛ وی با بهره گیری از پیروزی جدید عثمانیها در برابر یونانیان به عنوان دستاوردی بزرگ برای حکومت عثمانی به آنان وعده داد که در صورت ترک محاصره و بازگشت به میهن در مقامهای عالی حکومت منصوب خواهند شد. نخستین کسی که در برابر این تلاشهای جدید عبدالحمید تسلیم شد، مراد بود که بسیاری از دوستانش از جمله نخستین پایه گذاران جنبش، عبدالله جودت و اسحاق سوکوتی را به مراجعت به میهن ترغیب کرد. بنابراین تا پایان سال ۱۳۱۵ هـ.ق/۱۸۹۷ م، جنبش ترکهای جوان متفرق و بی تحرک شد و در این زمان تنها احمدرضا در بیرون از امپراتوری در اروپا سکونت داشت.

جنبش ترکهای جوان در سال ۱۳۱۹ هـ.ق/۱۹۰۱ م یعنی زمانی احیاء شد که داماد محمود پاشا (۱۳۲۵-۱۲۷۰ هـ.ق/۱۹۰۳-۱۸۵۳ م)، نوه محمود دوم و شوهر خواهر سلطان از سلطان ضربه خورد. حمایت داماد محمود پاشا از قانون اساسی و درگیر شدن او در مسئله علی سوواوی به اخراج وی از قصر و انتصابش در مقامهایی بسیار پست تر از آنچه که وی خود را به لحاظ درجه و اعتبار شایسته اش می دانست، انجامید. داماد محمود همراه با دو پسرش به نامهای امیر صباح الدین و لطف الله با یک کشتی باری فرانسوی از امپراتوری گریختند و همه تلاشهای احمد جلال الدین و دیگران برای بازگرداندن وی به میهن عقیم ماند. اندکی بعد، با ورود اسماعیل بیگ ولورا، مسلمان آلبانی الاصلی که پیش از ملحق شدن به جنبش ملی گرای آلبانی مشاغل مهم عثمانی را اشغال کرده بود، مهاجرتهای سیاسی افزایش یافت. اگرچه داماد محمود در آغاز به دلیل خدمات طولانی احمدرضا در جبهه مقدم ترکهای جوان در اروپا با وی بیعت کرده بود، اما طولی نکشید که وی و خاصه پسرش امیر صباح الدین (۱۳۶۸-۱۲۹۵ هـ.ق/۱۹۴۸-۱۸۷۷ م) در جبهه رهبران مخالف قرار گرفتند. صباح الدین برای خود گروهی مستقل به نام جمعیت ابتکار شخصی و تمرکززایی (تثبیت شخصی و عدم مرکزیت جمعیتی) تشکیل داد و نظرات این گروه را از طریق روزنامه خود به نام ترقی منعکس می کرد. وی بسیار افراطی تر از سایر ترکهای جوان بود و از انجام تحولات اجتماعی اساسی و عزل سلطان پشتیبانی می کرد. صباح الدین در پی آن بود که نه فقط به تبعیض میان طبقات حاکم و توده های مردم خاتمه دهد بلکه نهادهای تمرکز یافته ای را که در نتیجه اصلاحات تنظیمات ایجاد شده بود، منسوخ و نظام دیرینه غیر متمرکز، عثمانی را احیاء کند. وی معتقد بود که تشکیلات محلی باید تحصیل مالیاتها، امور شهرداری و قضایی را بر عهده گیرند و بر اساس مشکلات و نیازهای محلی چاره جویی کنند؛ طبق عقیده او ابتکارات فردی و محلی می توانند از طریق آنچه که به تعبیر او تأیید آنگلوسا کسون بر تلاشهای فردی نامیده می شد، پرورش یابند و انگیزه نفع

شخصی به مثابه مشوق افراد در گسترش منابع امپراتوری بهترین وسیله برای اعاده قدرت امپراتوری و دفاع از آن در برابر دشمنان است. احمدرضا و مراد از مداخله اروپائیان و نیز از انجام اقدام انقلابی بیم داشتند، اما صباح الدین و گروه وی از کاربرد هر وسیله ممکن از جمله تدارک انقلاب و اعمال فشار از سوی قدرتها حمایت می کردند. از آنجا که افکار صباح الدین با درخواستهای بسیاری از گروههای ملی استقلال طلب در نواحی خاص این گروهها هماهنگی داشت، وی از پشتیبانی و کمکهای آنان استقبال می کرد. صباح الدین به منظور جلب حمایت انگلیس و فرانسه و وادار کردن سلطان به کناره گیری از مقام سلطنت و تحقق اصلاحات مطلوب، گروههای مختلف استقلال طلب را متحد کرد و دشمنان عثمانی سلطان را واداشت که سلطان را به ارتکاب خیانت متهم کند.

اندکی پس از مرگ داماد محمود، امیر شهاب الدین کوشید که با تشکیل کنگره ای سراسری از لیبرالهای عثمانی که از چهارم تا نهم فوریه سال ۱۳۲۰ هـ. ق/ ۱۹۰۲ م در پاریس برگزار شد، اختلافات را حل کند. نخستین کنگره نه فقط از عناصر گوناگون لیبرال وابسته به ترکهای جوان که در سراسر اروپا پراکنده بودند، بلکه همچنین از گروههای ملی اقلیت تشکیل شد. احمدرضا و گروه وی نیز در کنگره حضور یافتند، اگرچه آنان از این که اقلیت کوچکی از عثمانیهای غیرمسلمان بودند، چندان خوشحال به نظر نمی رسیدند. صباح الدین کوشید که با تأکید بر تصویب یک قطعنامه جامع که در آن مشکلات امپراتوری ناشی از حکومت عبدالحمید دانسته شود، گروهها مختلف را با هم همراه کند؛ از این روی وی بر آرمان عثمانی مبتنی بر برقراری مساوات میان همه گروهها و نژادهای ساکن در امپراتوری تأکید می کرد و وعده ادامه وفاداری نسبت به خاندان عثمانی و تداوم یکپارچگی ارضی امپراتوری می داد. اما گروه اقلیتی از نمایندگان موفق شدند قطعنامه ای را تصویب کنند که پشتیبانی کامل اعضای کنگره را از اجرای کامل همه «اصلاحات» وضع شده به موجب قراردادهای سالهای ۱۲۷۳ هـ. ق/ ۱۸۵۶ م و ۱۸۶۱ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م، اعلام می داشت برای احمدرضا این تحول موفقیتی بسیار بزرگ تلقی می شد چرا که به موجب آن مداخله اروپا در امور عثمانی امکان پذیر می شد و برای ارمینان دستاورد چندانی نداشت چرا که آنان در پی کوششهای مفصلتری بودند تا بتوانند به منظور کسب خودمختاری یا استقلال برای مردمشان در آناتولی شرقی، مداخله خارجی را به طور عینی تری تحقق بخشند. هیچ یک از گروههای اقلیت در واقع خواستار حمایت از حکومتی مبتنی بر قانون اساسی و انجام اصلاحات که احتمالاً به تقویت امپراتوری بیانجامد، نبودند. بنابراین، کنگره بدون دستیابی به توافق نهایی منحل شد و تنها دشمنی میان صباح الدین و احمدرضا را دامن زد.

در واکنش به فعالیتهای ترکهای جوان و به منظور کمک به امر استحکام بخشیدن

امپراتوری در برابر همه خطرات داخلی و خارجی، عبدالحمید دو جنبش را تقویت کرد: (۱) اسلامیسم که بر احیای ارزشها و سنتهای اسلام به عنوان دین و فرهنگ و همچنین تحقق آرمان برقراری وحدت میان مسلمانان همه جهان تأکید داشت: و (۲) ترکیسم که به سنتهای ترکی فرهنگ عثمانی اهمیت می داد و در پی آن بود که احساس وحدت در میان ترکهای جوان را زنده کند.

اسلامیسم و پان اسلامیسم

طی سالهای سلطنت عبدالحمید، فراگیرترین نیروی عقیدتی در امپراتوری اسلام گرایی بود؛ نهضت اسلام گرایی خواستار احیای ارزشها و سنتهای تمدنی بود که جدیدترین تجلی آن امپراتوری عثمانی شمرده می شد. اگرچه نهضت اسلام گرایی را سلطان تشویق و ترویج می کرد و خود از آن بهره می برد، اما دامنه آن از محدوده زمان و قلمرووی فراتر رفت. این نهضت در اواخر دوره تنظیمات و بیشتر در واکنش به شیوه رفتار روسها با میلیونها مسلمان و نیز کشورهای تازه استقلال یافته بالکان آغاز شد. داستانهایی از آزار و اذیت و بیرحمی نسبت به مسلمانان از کریمه تا بلغراد و سرایه وو و نیز از هند تا الجزایر به گوش می رسید و با تسامح و حسن رفتاری که نسبت به غیرمسلمانان در امپراتوریهای بزرگ اسلامی از جمله امپراتوری عثمانی به عمل می آمد، مقایسه می شد. جنبش تنظیمات همچنین متهم می شد که علما را تضعیف کرده و آرمانها، سنتها و نهادهای اسلام را با تقلید از روشهای اروپایی نادیده گرفته است. وضع مالی عثمانی دچار نابسامانی بود چرا که اروپائیان با استفاده از حق کاپیتولاسیون به تخریب صنایع سنتی عثمانی پرداخته بودند و علاوه بر آن اتکای ویرانگر به وامهای خارجی با نرخ بهره بالا و احساس ناامنی عمومی و عدم اطمینان را تشدید می کرد. اشغال تونس از سوی نیروهای فرانسه و تصرف مصر به دست قوای انگلیس احساس ناامنی را در میان مردم دامن می زد. مطبوعات و سیاستمداران اروپا آخرین بهانه را به دست دادند، آنان با به راه انداختن سر و صدا و جو سازی درباره مرگ چند مسیحی در امپراتوری عثمانی آن هم در زمانی که مسلمانان بالکان و نواحی آسیای مرکزی روسیه در مقیاسی وسیع قتل عام می شدند، ظاهراً در پی آن بودند که آتش تعصبات مذهبی قرون وسطایی را دوباره شعله ور سازند. بنابراین، نامق کمال و سایر عثمانیهای جوان در واکنش نسبت به تعصب اروپایی با تأکید بر معتقدات اسلامی، بر عبدالحمید پیشی جستند و نسبت به نفوذ غربیها و بیگانگان به همان شدتی که از سوی برخی واپس گراترین علمای مذهبی عنوان می شد، زبان به اعتراض گشودند. بویژه در واکنش به ادعاهای ارنست رنان مبنی بر این که اسلام دشمن علم و فلسفه است، کمال پیشرفتهای بسیاری را که در همه زمینه های فرهنگ و تمدن تحت حاکمیت امپراتوریهای بزرگ اسلامی در گذشته انجام

شده بود، خاطر نشان کرد. چندی نباید که همه این احساسها به صورت جنبشی بروز کرد که خواستار برقراری روابط با همه مسلمانان مظلوم جهان از جمله مسلمانان هند که تحت سلطه بریتانیا بودند، مسلمانان مصر، مسلمانان ساکن در آسیای مرکزی روسیه و مسلمانان الجزایر و تونس که تحت سلطه فرانسه قرار داشتند، بود؛ این جنبش در پی آن بود که میان مسلمانان جهان اتحاد برقرار کند و از این طریق از آنان و شیوه زندگی شان در برابر دست اندازیه‌ها و القاتل‌های غرب دفاع کند.

بنابراین، عبدالحمید صرفاً به اندیشه‌ای تمسک جست که پیش از آن در میان همه طبقات مردم مسلمان گسترش یافته بود و او با استفاده از این زمینه فکری کوشید که توان خود را در مقابل دشمنان داخلی و خارجی قوام بخشد. تحت نظارت مشیر دربار یعنی غازی عثمان پاشا و از محل خزانه کشور و همچنین خزانه شخصی سلطان مدرسی ویژه مسلمانان تأسیس شد تا جوانان مسلمان عثمانی را برای رقابت موقت آمیز با همتایان غیرمسلمان آماده کند. مستمری، حقوق و سایر درآمدهای مربوط به علما افزایش یافت. مساجد و آثار مذهبی دیگر مرمت و بازسازی شد. حکومت بار دیگر تعطیلات اسلامی را مورد تأکید قرار داد و اعیاد عمومی رسماً مورد توجه دولت قرار گرفت. استفاده از ترجمه‌های غربی اصطلاحات عثمانی و عربی در اماکن عمومی و علائم خیابانی منع شد. درسهای علوم اسلامی و زبان عربی به برنامه‌های مدارس غیردینی افزوده شد. استفاده از زبان عربی به عنوان زبان فرهنگ و حتی زبان اداری کشور تشویق شد، هر چند که سعید پاشا سلطان را از آرزوی خود مبنی بر مساوی دانستن عربی با ترکی عثمانی به مثابه زبان رسمی کشور منصرف کرد. اعراب سوریه و لبنان در مقامهای بالای حکومت منصوب شدند؛ این افراد در تصدی چنین مقامهایی بر همتایان بالکانی خود اولویت داشتند. عبدالحمید در پی آن بود که خود را در مقام خلیفه مسلمانان معرفی و تثبیت کند. وی از اختیارات قدیمی خود مبنی بر انتصاب مقامهای رسمی مذهبی در قلمروهای پیشین عثمانی که در این زمان تحت حاکمیت خارجی قرار داشتند، سود جست تا از این طریق نفوذ خود را در میان جمعیت‌های مسلمان این نواحی حفظ کند. بنابراین گزینش و انتصاب قاضیان، معلمان و سایر علمای اعزامی به مصر، قبرس، کریمه، بوسنی، هرزه گوین و بلغارستان بر عهده سلطان بود. حکومت عثمانی هر گاه که از اخبار حاکی از سوء مدیریت یا اعمال ظلم بر مسلمانان آگاه می‌شد، بی توجه به مرزهای شناخته شده، رسماً مداخله و اعتراض می‌کرد. رهبران با نفوذ مسلمان از هر نقطه جهان برای بازدیدهای طولانی به استانبول دعوت می‌شدند تا از این طریق زمینه انجام ملاقاتهایی که برای گسترش نفوذ سلطان و خلیفه مسلمین ضرورت داشت یا احتمالاً بعدها ضرورت می‌یافت فراهم شود. به بریتانیا، فرانسه و روسیه با تأکید بیشتر هشدار داده شد که تجاوز به امپراتوری عثمانی یا به مسلمانان ساکن در خود آن کشورها، احتمالاً قیام یکپارچه

مسلمانان را عیله آنان بر خواهد انگیخت و عثمانیها نیز بشدت از آن قیام حمایت خواهند کرد. بنابراین اسلام گرایی همچون سلاحی عقیدتی در دست سلطان و در مبارزه با امپریالیسم قدرتهای غربی و نیز جنبشهای اقلیتهای ملی گرا که امپراتوری را تهدید می کردند، به کار می رفت.

سلطان در این تلاش جدید خود به گونه ای قابل ملاحظه موفق بود. برغم همه اعتراضهایی که نسبت به حکومت وی ابراز می شد، شخص سلطان و نهاد سلطنت - خلافت وی بشدت مورد احترام توده های مردم بود. به رغم اظهارات بعدی قدرتها در رد این مسأله، اسلام گرایی آنان را نیز مرعوب کرده بود. در آن زمان، قدرتهای خارجی جنبش اسلام گرایی را بسیار جدی می گرفتند و با مسلمانان خارج از امپراتوری که از استانبول دیدار می کردند و با افراد عثمانی که برای ملاقات مسلمانان ساکن در امپراتوری آنان به کشورهای آنان مسافرت می کردند، همچون جاسوسانی برخورد می کردند که ثبات حاکمیت آنان را در معرض تهدید قرار داده اند. طی سالهای باقیمانده سلطنت طولانی عبدالحمید و پس از اشغال مصر به دست قوای بریتانیا تجاوز کشورهای اروپایی به منافع عثمانی عمده خاتمه یافت و رقابتهای امپریالیستی قدرتها از حالت نظامی به صورت اقتصادی در آمد؛ این واقعیت دست کم تا اندازه ای از آنجا ناشی می شد که عبدالحمید در کاربرد اسلام همچون سلاحی مؤثر در عقب راندن متجاوزان موفق بود.

ترکیسم و پان ترکیسم

بسیاری از همان عواملی که پان اسلامیسم را برانگیخت به بروز ظهور حرکتهای اولیه ناسیونالیسم ترکی نیز دامن زد. اندیشه ملت که در قرن نوزدهم در اروپا گسترش یافته بود و بسیاری از ملی گرایان اقلیتهای عثمانی را به خود جذب کرده بود، نمی توانسته به طور کامل از فکر و نظر روشنفکران عثمانی دور مانده باشد. اگرچه عثمانیسم فکر وطن را ترویج می کرد و همه اتباع کشور را بی توجه به مذهب و نژاد در برابر قانون یکسان و وفادار به یک حکومت می دانست، امتناع ملی گرایان گروههای اقلیت از پذیرش این تساوی، موفقیت جنبشهای متحد ملی در آلمان و ایتالیا و تمایلات ملی گرایانه گروههای مسلمان غیر ترک به آگاهی فزاینده هویت ترکی انجامید و بناچار گسترش ناسیونالیسم ترکی را دامن زد. این طرز تفکر ملی گرایانه بیشتر از فلاسفه و خاورشناسان اروپایی سرچشمه می گرفت. متفکر فرانسوی به نام دو گوینو [۳۷] خون و نژاد را مهمترین عوامل مؤثر در پیشرفتهای انسانی و

تاریخ بشر می دانست و برخی نژادها را به طور طبیعی بر برخی دیگر برتری می داد. شماری از ترک شناسان اروپایی فعالیت‌هایی را در زمینه کشف گذشته تاریخی ترکها، تمدنهای بزرگ آنان در آسیای مرکزی و تأثیر زبان و فرهنگ آنان در تاریخ آغاز کردند. دوگینی [۳۸] در نیمه قرن هجدهم به ترکها نشان داد که آنان مدتها پیش از ظهور امپراتوری عثمانی در صحنه تاریخ کارهای بزرگی انجام داده‌اند. کتاب دستور زبان ترکی، نوشته‌ای ال. دیوید، (لندن، ۱۸۳۲)، نخستین پژوهش نظام دار مربوط به عنصر ترکی در ترکیه عثمانی را ارائه داد و ضمن آن از لهجه‌های گوناگون ترکی و فضائل فرهنگ عثمانی که در گذشته هم عثمانیها و هم اروپائیان از آنها غافل مانده بودند، بسیار ستایش کرد. در سال ۱۲۸۶ هـ. ق/ ۱۸۶۹ م، مصطفی جلال‌الدین پاشا - لهستانی الاصلی که به اسلام گرویده بود - دوباره همین مسأله را مطرح کرد و در اثر خود به نام ترکهای دوران باستان و جدید [۳۹] (استانبول، ۱۲۸۶ هـ. ق/ ۱۸۶۹ م) بر وحدت نژادی ترکها که به گمان وی بخشی از نژاد «توروآریان» و نه نژاد مغول محسوب می شدند، تأکید داشت و سهم آنان را در ایجاد تمدنهای جهانی یاد آور شد. جلال‌الدین پاشا با مرتبط دانستن ترکها و افرادی که تبار هند و اروپایی داشتند، بحثی را مطرح کرد که احتمالاً از تعصب دیرینه اروپائیان در برابر ترکها می کاست. در این زمان آرمینیوس وامبری [۴۰] [۱۳۳۲-۱۲۴۸ هـ. ق/ ۱۹۱۳-۱۸۳۲ م] شخصیتی بسیار متنفذ بود؛ وی مردم شناس و ترک شناسی مجاری بود که سالهای زیادی را در امپراتوری عثمانی و آسیای مرکزی گذاراند و یکی از دوستان نزدیک و مشاور سلطان به شمار می رفت. وامبری ترکها، مجارها، فنلاندیها و استونیها را در گروه زبانی و نژادی تورانی قلمداد می کرد و درباره زبان، فرهنگ و تمدن ترکها مطالبی در سراسر اروپا (با ترجمه عثمانی) منتشر کرد. لئون کاهون (۱۳۱۸-۱۲۵۷ هـ. ق/ ۱۹۰۰-۱۸۴۱ م) در دهه ۱۲۷۷ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م در پاریس با ترکهای جوان ملاقات کرد و در اثر خود به نام مقدمه‌ای بر تاریخ آسیا [۴۱] به ترکها اظهار علاقه کرد؛ در این کتاب وی ترکها را از تبار تورانیان قلمداد کرد و بر تأثیر آنان در انتقال عناصر فرهنگ چینی به فرهنگ ایرانی و نیز اروپایی تأکید ورزید. وامبری تمدنهای بزرگ ترکی را به شیوه‌ای توصیف کرد که علاقه و باور اروپائیان و ترکها را به یک اندازه جلب کند. پژوهشهای دقیقتری که به همت دانشمندانی چون رادولف، تامسون و دیگران در مورد کتیبه‌های به جا مانده از ترکهای دوران

38- A.J.de Guignes

39- les Turcs anciens et modernes

40- Arminius vambery

41- Introduction a l'Histoire de l'Asie

باستان انجام شد، نیز این احساس را تقویت کرد که درباره تاریخ ترکها و سهم آنان در ایجاد تمدن جهانی شواهد و آثار زیادی وجود دارد که یا به فراموشی سپرده شده‌اند یا از وجود آنها غفلت شده است.

آگاهی عثمانیها از ترکهای غیرعثمانی نیز به دلیل هجوم انبوه مهاجران به داخل امپراتوری و نیز داستانهای حاکی از آزار و اذیت و ظلمی که پس از جنگ کریمه بر آنان اعمال شد، افزایش یافت. در میان ترکهای باقیمانده تحت سلطه روسها این گرایش وجود داشت که تماسهای خود را با اعزام فرزندانشان به استانبول به منظور ادامه تحصیلات و نیز با انجام دیدارهایی از استانبول، افزایش دهند و از این طریق روابطی نزدیک برقرار و تبادل اطلاعات کنند؛ وجود همین تماسها و روابط، آگاهیهای عثمانیها را از ترکهای غیرعثمانی هر چه بیشتر تقویت می کرد. در میان بازدیدکنندگان از استانبول، بویژه بسیاری از روشنفکران آسیای مرکزی وجود داشتند که مهاجرت فزاینده‌ای را به داخل امپراتوری آغاز کردند و طی اقامتهای طولانی در امپراتوری به تدریس زبان و تاریخ مردم خود پرداختند. ترکهای امپراتوری روسیه فعالیتهای فکری قابل توجهی داشتند و این فعالیتها عمده در کریمه و غازان متمرکز بود و بیشتر تحت تأثیر افکار لیبرالی غربی و نیز نوشته‌های عثمانیهای جوان و ترکهای جوان قرار داشت. رهبری این روشنفکران را فردی به نام اسماعیل بیگ گاسپرینسکی (۱۳۳۳-۱۲۶۸ ه.ق/۱۹۱۴-۱۸۵۱ م) بر عهده داشت؛ وی در سال ۱۲۴۹ ه.ق/۱۸۸۳ م در کریمه روزنامه‌ای به نام ترجمان منتشر کرد که در برابر ناسیونالیسم روسی بر وحدت همه ترکها تأکید داشت و می کوشید که سبک ادبی فراگیری را گسترش دهد که درک آن برای همگان آسان باشد. وی در سال ۱۲۹۱ ه.ق/۱۸۷۴ م و ۱۲۹۲ ه.ق/۱۸۷۵ م به استانبول آمد که پیام خود را در میان مردم نشر دهد. نویسنده آذربایجانی به نام میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۷ ه.ق/۱۸۷۸-۱۸۱۲ م) در باکوروزنامه‌ای منتشر کرد و نمایشنامه‌هایی به زبان ترکی نگاشت، آن هم در زمانی که هنوز این گونه آثار ادبی در قلمروهای عثمانی هنوز چندان فراگیر نشده و مورد استقبال عامه قرار نگرفته بود.

آذربایجانی دیگری به نام آقاوگلو احمد (۱۳۵۸-۱۲۸۶ ه.ق/۱۹۳۹-۱۸۶۹ م) که در پاریس مطالعه کرده بود با ترکهای جوان آشنا شد و پس از این آشنایی روزنامه‌ای نیز در قفقاز منتشر کرد که پیام ترکهای جوان و نیز آرزوی مشخص وی را مبنی بر وحدت ترکها در مقابل روسها تبلیغ می کرد. مآلاً وی در گسترش ناسیونالیسم ترکی در امپراتوری عثمانی پس از خلع عبدالحمید سهمی عمده بر عهده گرفت. نویسندگانی جغتایی و ازبک از منطقه ولگا وجود داشتند که بیشتر در خانقاههای درویش فعالیت داشتند و مطالعات و آثارزبانی و تاریخی آنان نیز عامل موثری در ترویج ناسیونالیسم در امپراتوری عثمانی بود. بعدها، این افراد به استانبول عزیمت

کردند و در اسکودار برای خود تکیه‌ای ایجاد کردند که نخستین مرکز مطالعات ترکی در امپراتوری شد. در رأس این جماعت بخار علی سلیمان افندی بود که در کتاب خود به نام لغت جغتای و ترکی عثمانی (زبانهای جغتایی و ترکی عثمانی) (استانبول ۱۳۴۷ ه. ق/ ۱۹۲۸ م) برای نخستین بار برای خوانندگان عثمانی خود از لهجه جغتایی سخن گفت و نیز بر ارتباط نزدیک این لهجه با تحولات اولیه زبان ترکی عثمانی تأکید کرد.

مآلاً، یکی از مهمترین روشنفکران روسی - ترکی که به امپراتوری عثمانی وارد شد، یوسف آقچورا (۱۳۵۲-۱۲۹۳ ه. ق/ ۱۹۳۳-۱۸۷۶ م) بود؛ وی در سیمبیرسک واقع در ولگا متولد شد و همچون همشهری اش، نیکلای لنین غازی الاصل بود. یوسف در جوانی به استانبول آمد و در مدارس نظامی عبدالحمید مشغول تحصیل شد. وی سپس درباره برادران ترک خود در روسیه مطالبی را به رشته تحریر در آورد و به جنبش ترکهای جوان ملحق شد و همین مسأله سبب شد که وی را برای مدتی به لیبی تبعید کردند. وی از تبعیدگاه خود به پاریس گریخت و در مدرسه علوم سیاسی به تحصیل پرداخت و به جنبش رادیکال امیر صباح الدین ملحق شد؛ او در این جنبش، ضرورت مبارزه برای تحکیم سلطه ترکها را جایگزین آرمان پیشین جنبش مبنی بر تجمع همه اقلیتها در امپراتوری تمرکز نیافته کرد و بر آن تأکید ورزید. در واکنش به تمایل عثمانیستی ترکهای جوان، یوسف به روسیه مراجعت کرد و در آنجا اثر معروف خود به نام اوچ طرز سیاست (سه قسم سیاست) و رساله‌های دیگر خود را انتشار داد. او در این آثار بر ناسیونالیسم ترکی و وحدت تأکید کرد. وی آثار منتشر شده خود را از طریق پست روسی به امپراتوری عثمانی ارسال می‌داشت و طرفداران زیادی را جلب کرد. او پس از انقلاب سال ۱۳۲۶ ه. ق/ ۱۹۰۸ م به محض این که به استانبول بازگشت، با استفاده از شهرت کسب شده به صورت یکی از طرفداران برجسته ناسیونالیسم ترکی در امپراتوری ظهور کرد.

البته، ناسیونالیسم ترکی اگر به دستاوردهای معقول خود دست می‌یافت، هم عثمانیسم و هم اسلامیسم را نقض می‌کرد. اگر امپراتوری به صورت یک کشور با ملیت ترکی ظهور می‌کرد، دیگر نه فقط بیشتر اقلیتهای غیرمسلمان بلکه مسلمانان غیر ترک نیز که به دلیل مسلمان بودنشان از امپراتوری حمایت می‌کردند، سهمی در قدرت و اداره حکومت نداشتند. بنابراین، عبدالحمید نویسندهگان ناسیونالیست ترک را سرکوب کرد، اگرچه وی در بسیاری موارد با آنان هم احساس بود. با این همه و برغم این سرکوب شور و احساسات ناسیونالیستهای ترک گاه در روزنامه‌ها و نشریات فرصت بروز می‌یافت. برای نخستین بار در تاریخ، رفته رفته کاربرد واژه «ترک» با نوعی احساس غرور همراه شد و بتدریج مفهوم ضمنی کم اهمیت تر خود را (به مفهوم آدم ساده) که بسیار شبیه مفهوم واژه «عرب» در مورد قبایل بدوی ولایات شرقی بود، از دست داد. صفت «ترکی» در این زمان کم کم در بسیاری روزنامه‌ها

جایگزین صفت «عثمانی» شد و در بیشتر موارد در عناوین بالای صفحات روزنامه‌ها به کار می‌رفت. واژه «ترکستان» که ترجمه صریحی از واژه «ترکی» بود و اروپائیان از دیرباز آن را در مورد امپراتوری عثمانی به کار می‌بردند، در این زمان وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت. در این زمان واژه «عثمانی» برای متمرکز کردن ترک‌های امپراتوری از ترک‌های سایر کشورها به کار می‌رفت. واژه ملت که در گذشته بر مفهوم جوامع مذهبی مستقر در امپراتوری دلالت داشت، در این زمان، در مفهوم جدید آن به کار رفت و اصطلاح ملیت نیز به مفهوم هویت ملی متداول شد. در کتابهای تاریخی به ارتباط عثمانیها با عشایر ترک باستانی در آسیای مرکزی توجه شد. در حالی که مورخین عثمانی اوایل قرن نوزدهم از جمله نامق کمال در آثار خود، مبدأ تاریخ عثمانی را از زمان استقرار آنان در آناتولی در قرن یازدهم ذکر می‌کردند، مورخین عثمانی عصر عبدالحمید تاریخ خود را از دورانی بسیار دورتر آغاز می‌کردند. احمد جودت پاشا در مقدمه مطالعات خود درباره امپراتوری در سالهای ۱۱۸۸ هـ. ق/ ۱۷۷۴ م تا ۱۲۴۲ هـ. ق/ ۱۸۲۶ م، خاطر نشان کرد که اسلام در اوایل ظهور خود در میان دو ملت عرب و ترک حاکمیت یافت و ترکیسم حاکم بر امپراتوری عثمانی در عظمت این مکتب سهم بسزایی داشته است. ۱۳۰ احمد مدحت افندی نخستین نویسنده نامدار عثمانی بود که تاریخ دقیق و مفصل از ترک‌های پیش از عثمانی ارائه داد و طی آن بر ارتباط میان ترک‌ها با عثمانیها و نیز اهمیت آنان در گسترش تمدن جهانی تأکید کرد ۱۳۱ و در عین حال کوشید که وجود هر گونه رابطه با تمدن یونانی را بی اعتبار جلوه دهد. میزانچی مراد نیز در تاریخ عمومی خود از امپراتوریهای بزرگ ترک در آسیای مرکزی یاد کرد ۱۳۲ و در اثر خود بر اهمیت ترک‌ها در احیای اسلام در قرن دهم و قرنهای پس از آن تأکید ورزید.

در حالی که کتابهای جدید مربوط به تاریخ عثمانی بیشتر به مسائلی از قبیل گسترش ناسیونالیسم ترکی و سهم ترک‌ها در تعالی بخشیدن و عظمت دادن تمدن اسلامی و پیشینه دیرینه امپراتوری عثمانی می‌پرداختند، مطبوعات عمومی کشور انتشار شرح حال ترک‌های ساکن کریمه، چین و سمرقند را و جهت همت خود قرار دادند؛ این مطبوعات هر گونه تحرک حاکمی از بیداری ملی در میان ترک‌ها را با اشتیاق زیاد ارج می‌نهادند و آثار ترک‌شناسان نامدار معاصر را تبلیغ و ترویج می‌کردند. تنها زمانی که ضرورت دفاع از ترک‌ها در برابر روسها مطرح شد، عبدالحمید سانسور مطبوعات را آغاز کرد؛ وی از آن بیمناک بود که شاید مطبوعات امیدهایی را در میان مردم ایجاد کنند که حکومت از تحقق آنها عاجز باشد یا احتمالاً حمله جدید روسها به امپراتوری را در پی داشته باشد. ناسیونالیسم ترکی که در این راستا خاموشی یافته بود، به نوعی ناسیونالیسم آناتولیایی دامن زد و آناتولی را به عنوان وطن واقعی ترک‌ها مورد تأکید قرار داد؛ ناسیونالیسم جدید معتقد بود که این الحاق اروپای جنوب غربی و مردمان آن به امپراتوری بوده

است که سبب انحطاط امپراتوری شده است. برای نخستین بار از روستائیان ترک آناتولی به مثابه عامل اصلی اقتدار کشور ترک تقدیر شد. اگر ترکیه می خواستند زبان عثمانی را از سلطهٔ واژگان و عبارات عربی و فارسی رهایی بخشند، می بایست زبان ترکی را که زبان روستائیان آناتولی بود، تدریس می کردند و حتی همین زبان را الگوی خود قرار می دادند. احساسات میهن پرستانه بویژه طی جنگهای میان عثمانی و کشورهای بالکان بیش از هر قشر و گروه اجتماعی دیگر در میان روستائیان آناتولی تجلی می کرد. در چنین احوالی اگر ملت ترک می خواست که در برابر حملات خارجی دوام آورد، می بایست بیش از هر چیز به حفظ و بقای آناتولی اهمیت می داد.

برای انجام اصلاحاتی در زبان عثمانی و بویژه به منظور گسترش عناصر ترکی این زبان، انجمن دانش به احمد جودت و محمد فؤاد مأموریت داد که دستور ترکی را تدوین کند. آنان ملهم از اثر دیوید میان عناصر ترکی، عربی و فارسی زبان تفاوت قائل شدند (۱۲۶۸ ه.ق/۱۸۵۱ م). بسیاری از نویسندگان عثمانی برای نشر افکار خود زبان ساده تری را به کار گرفتند. در سال ۱۲۹۴ ه.ق/۱۸۷۷ م، احمد وفیق که از سیاستمداران عثمانی بود فرهنگ عثمانی جدیدی را منتشر و برویژگی بارز آن که همان لهجهٔ ترکی بود، تأکید کرد. کتابهای دستور و فرهنگهای دیگری در پی آثار یادشده منتشر شد و مآلاً در پی همهٔ این تلاشها اثر شمس الدین سامی انتشار یافت. البته دولت و سایر کسانی که از سیاست رسمی عثمانیستی حمایت می کردند، در برابر اقدامهای انجام شده مقاومت کردند؛ سیاست رسمی دولت بر این مسأله تأکید داشت که امپراتوری و زبان آن در واقع آمیزه‌ای از اقوام گوناگون و زبانها و فرهنگهای آنان است. از این روی تنها پس از سقوط عبدالحمید بود که طرفداران زبان ترکی اقتداری واقعی یافتند. ۱۳۳

طلیعة انقلاب

در حالی که پلیس سلطان پس از سال ۱۳۱۵ ه.ق/۱۸۹۷ م، به سرکوب شدید کمیته اتحاد و ترقی [۴۲] ادامه می داد. شرایطی ایجاد شد که در پرورش و تقویت انگیزه‌های این کمیته مؤثر افتاد. از این شرایط یکی این که مدارس عبدالحمید شمار فزاینده‌ای از دیوانیان، افسران و روشنفکرانی را تربیت کرد که برخلاف بیشتر عثمانیهای جوان و ترکه‌های جوان که پیش از آنان از مدارس یادشده فارغ التحصیل شده بودند، از طبقات پایین جامعه بودند و به طبقهٔ حاکم

موجود هیچ گونه وابستگی نداشتند و در پی آن بودند که برای تحقق مقاصد خود و تغییر نظام در صورت لزوم متوسل به قهر و زور شوند. خاصه در ارتش، افسران تحصیلکرده و آشنا به امور سیاسی که به طبقات پایین جامعه تعلق داشتند، بیشتر مناصب رده افسری را در اختیار گرفتند؛ این افسران طی سالهای جنگ طولانی و ناموفق با تروریستهای مقدونیه و تروریستهای ارمنی خسته و مأیوس شده بودند. اگرچه عبدالحمید هزینه های نظامی خود را به دلیل مشکلات مالی محدود کرده بود، بیشتر این افسران جوان متقاعد شدند که سلطان به دلیل بیمی که از حضور آنان در ارتش احساس می کند از گسترش این نهاد جلوگیری می کند و این توصیه آنان چندان هم بی اساس نبود. این افسران معتقد بودند که اگر حکومتی مطلوبتر زمام امور را در دست گیرد و سیاستمداران کهنه کار از صحنه خارج شوند، آنان خواهند توانست تروریستها را سرکوب و نظم را اعاده کنند. بسیاری از آنان همچنین تحت تأثیر تبلیغات کمیته اتحاد و ترقی از برنامه های اصلاحات اجتماعی حمایت می کردند، اما خواست آنان در درجه دوم اهمیت قرار داشت و خواسته فوری و اصلی آنان این بود که به آنچه که به گمان آنان تلاشهای بازدارنده سیاستمداران از پیشرفت نظام ارتش تلقی می شد، خاتمه داده شود.

با شروع قرن بیستم، یأس و ناخشنودی مشابهی نیز در میان دیوانیان عثمانی پدیدار شد. اصلاحات قانونی و کاربرد آن وسیعاً ادامه یافت. اما همچنان که تروریسم و حملات ترکهای جوان افزایش می یافت، سلطان هرچه بیشتر بدگمان می شد و بر فعالیتها و اقتدار پلیس خود می افزود؛ سلطان دیوانیان کشور را شدیدتر از هر زمان دیگر تحت نظارت داشت و حتی در میان وزیران اعظم بیم و هراس انداخته بود و در قصر چنان اقتدار و نظارت متمرکزی ایجاد کرده بود که هیچ فردی از مقامات بی اجازه مستقیم شخص وی قادر به انجام کاری نبود. در حالی که سلطان طی سالهای نخست سلطنت خود، بر تمام امور جزئی حکومت اعمال نظارت می کرد ولی در این زمان صرف وقت و تمرکز بر روی توطئه هایی که علیه وی در جریان بود، حملات تروریستی اقلیتها و بی اعتمادی عمومی وی نسبت به دیوانیان، سبب شد که از انجام وظایف اداری هرچه بیشتر منحرف شود. از آنجا که مدیران پیش از انجام هر گونه فعالیت ناچار بودند از دربار کسب تکلیف کنند، تشکیلات حکومت در تمامیت خود رفته رفته دستخوش رگود و بی تحرکی شد. در چنین احوالی دستگاههای اداری هرچه بیشتر دچار فساد و سوء استفاده می شد. ادامه کسر بودجه و فعالیتهای تروریستی سبب شد که بسیاری احساس کنند که شاید سه دهه حکومت برای سلطان عبدالحمید کافی باشد.

اما جنبش مخالفان در سالهای نخست قرن بیستم و در ولایات آن هم عمده در میان افسران ارتش در دمشق، گروهی از افسران جوان لشکر پنجم از جمله ستوانی جوان به نام مصطفی کمال که در همان اوان یعنی در ژانویه سال ۱۳۲۳ هـ. ق/ ۱۹۰۵ م از آکادمی جنگ

فارغ التحصیل شده بود، یک گروه زیرزمینی ناشناخته به نام انجمن وطن تشکیل دادند. شاخه‌های این گروه در میان برادران افسر در اورشلیم و یافا سازماندهی شد و بیانیه‌هایی تنظیم شد که طی آن اعضای انجمن خواستار اجرای کامل قانون اساسی از سوی سلطان و تشکیل حکومتی قانونی شده بودند؛ حکومتی که بتواند نیازهای ارتش و سایر ارگانهای حکومتی را بخوبی برآورده سازد. این گروه بسرعت تغییر نام داد و نام انجمن وطن و آزادی (وطن و حریت جمعیتی) را بر خود نهاد که شماری از دیوانیان ولایات را نیز دربرگرفت. از آنجا که افسران عالی‌رتبه تر ارتش برغم ناخشنودیشان از وضع کشور با انقلاب مخالف بودند، افسران جزء نمی‌توانستند اقدام مستقیم مهمتی انجام دهند؛ به هر حال، سوریه از پایتخت بسیار دور بود و نمی‌توانست نفوذ زیادی بر حکومت مرکزی داشته باشد و علاوه بر این در اعراب محلی نیز تمایلی دیده نمی‌شد زیرا آنها هنوز علیه سلطان به دشمنی و قیام برنخاسته بودند.

در این زمان به احتمال بسیار زیاد، مصطفی کمال پیشنهاد کرد که گروه یادشده در میان افسران همقطار در زادگاهش، سالونیک، هواخواهان و یارانی گرد آورند. سالونیک به عنوان یکی از شهرهای مهم مقدونیه برای انجام اقدامهای انقلابی بسیار بیشتر از دمشق مناسب بود. سالونیک از دیرباز پیش از هر شهر دیگر عثمانی با اروپا در تماس بود و بسیاری از شهروندان آن بسیار بیشتر از همتایان عثمانی خود در شهرهای دیگر، از جریانات فکری اروپا آگاهی داشتند. جمعیت قابل توجهی از مردم شهر را یهودیان تشکیل می‌دادند و گروه وسیعی نیز یهودیانی بودند که به اسلام گرویده بودند و دنمس [۴۳] نامیده می‌شدند؛ این بخش از جمعیت بر دین حاکم به ظاهر ایمان داشتند، اما در باطن بر بسیاری از باورها و آیینهای دیرینه خود پای بند بودند و موقعیتی را به وجود آورده بودند که از پذیرش کامل آنان در جامعه مسلمانان ممانعت می‌کرد. بازرگانانی که در این مرکز تجاری زندگی می‌کردند دشواریهای مالی و اقتصادی را بشدت احساس می‌کردند. سالونیک همچنین یکی از مراکز لشکر سوم مقدونیه بود و افسرانی که در این مرکز خدمت می‌کردند از ناتوانی خود در سرکوب تروریستها و در نتیجه از مرگ صدها تن از همقطارانیشان که مستقیماً حکومت را مسؤول آن می‌دانستند، خشمگین بودند. علاوه بر این، دوری از مراکز و حضور نیروی ژاندارمری که از سوی قدرتهای خارجی بر امپراتوری تحمیل شده بود، سالونیک را بسیار کمتر از استانبول در معرض فعالیتهای دستگاه پلیس سلطان قرار داده بود.

بنابراین زمانی که مصطفی کمال در اوایل سال ۱۳۲۴ هـ. ق/ ۱۹۰۶ م مفهوم وطن و

آزادی را در میان مردم تبلیغ کرد، با استقبال آنان روبرو شد. وی در میان نظامیان لشکر سوم همراهانی یافت؛ از جمله این افراد یکی جمیل بیگ بود که مقام آجودانی حکمران نظامی مقدونیه را بر عهده داشت و دیگری طلعت بیگ، کارمند پست بود که بعدها یکی از چهره‌های سرشناس ترک‌های جوان شد. مصطفی کمال این افراد را به صورت شاخه‌ای از جمعیت دمشق، اما تحت عنوانی دیگر به نام جمعیت آزادی عثمانی (عثمانلی حریت جمعیتی) سازماندهی کرد. مصطفی کمال خودسرانه مسؤولیت خود را در دمشق رها کرده بود و می‌بایست پیش از آن که غیبت وی رسماً آشکار شود، به سوریه بازگردد. وی متعاقباً برای انتقال به لشکر سوم اجازه رسمی دریافت کرد و در ژوئن سال ۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۷ م به سالونیک بازگشت؛ اما پس از مراجعت به سالونیک، وی دریافت که رهبری این منطقه را در این زمان دیگران بر عهده گرفته‌اند و در روند رخدادهای بعدی وی تنها مطیع اوامر دیگران بود.

گروه جمعیت آزادی عثمانی بسرعت در میان افسران و کارمندان دولت ولایات مقدونیه نفوذ یافته بود و افراد این گروه به صورت هسته‌های کوچک و به نسبت تروریستهای بلغاری سازماندهی شده بودند. سازمان جدید ظاهراً جلسه‌های خود را در لژهای فرامانسنوری برگزار می‌کرد و کمک‌های مالی و حمایت‌های دیگری از یهودیان مسلمان شده یا از دونمس‌ها دریافت می‌داشت؛ چرا که دونمس‌ها امیدوار بودند که پیروزی سازمان احتمالاً وضع آنان را در جامعه عثمانی بهبود بخشد. این سازمان همچنین با گروه‌های ملی و مسلمان آلبانیایی که در شمال سازماندهی شده بودند، تماس گرفت و اختلاف نظرهای موجود درباره چگونگی تشکیلات نهایی امپراتوری را تحت الشعاع خواست مشترک‌ان یعنی مبارزه با سلطان قرار دادند. در فوریه سال ۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۷ م با ترک‌های جوان ساکن در پاریس و عمده‌با جناح احمدرضا روابطی برقرار شد و این دو گروه تحت عنوان تشکیلات مستقر در پاریس یعنی کمیته اتحاد و ترقی (۲۷ سپتامبر ۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۷ م)، با اعتقاد به مقصودی مشترک یعنی احیای قانون اساسی با یکدیگر متحد شدند. گروه سالونیک سازمان و استقلال خود را حفظ کرد و احمدرضا موافقت کرد که تنها با نظرات تشویقی خود در تصمیمات سازمان مداخله کند.^{۱۳۴}

در ۲۷-۲۹ دسامبر سال ۱۳۲۵ هـ. ق/ ۱۹۰۷ م، دومین کنگره ترک‌های جوان در پاریس برگزار شد تا طی تلاش‌های جدید خود همکاری همه جناح‌ها را علیه دشمن مشترک جلب کند. در این زمان، ریاست مشترک کنگره را نه فقط احمدرضا و امیر صباح‌الدین بلکه همچنین مالومیان [۴۴] از فدراسیون انقلابی ارمنی (داشناکها) بر عهده داشتند؛ مالومیان امیدوار بود که با

استفاده از اقتدار ترکه‌های جوان به مقاصد ملی خود نائل شود. در بسیاری موارد، ارمنیان در دستیابی به اهداف خود موفق می‌شدند، چرا که ترکه‌های جوان متقاعد شده بودند که رویه‌ای انقلابی تر و قهرآمیزتر از گذشته اتخاذ کنند. در آخرین بیانیه اعلام شد که سلطان بایستی از سلطنت خلع شود و به جای حکومت موجود حکومتی قانونی و مبتنی بر انتخابات بر سر کار آید و برای دستیابی به چنین مقصودی از هر وسیله‌ای از جمله در صورت لزوم از خشونت انقلابی استفاده شود. در داخل امپراتوری لازم بود که مقاومت مسلحانه در برابر ظلم همراه و دوشادوش مقاومت صلح آمیز در قالب انجام اعتصابات، عدم پرداخت مالیاتها و تبلیغ سازماندهی شود و در صورت شکست همه این راهها، قیامی یکپارچه و سراسری تدارک شود. برای حفظ وحدت سازمانی، احمدرضا در آغاز از سرب‌بی میلی با بیانیه موافقت کرد. اما چندی نپایید که وی در برابر گزافه‌گویی ارمنیان و کنش نشان داد؛ آنان مدعی شده بودند که ترکه‌ها در واقع همان روشهایی را که آنان قبلاً در آناتولی شرقی به کار گرفته بودند، پذیرفته‌اند. احمدرضا یک بار دیگر از صباح‌الدین جدا شد و به مواضع اصلی خود بازگشت و بدینسان آشتی و تفاهم گروه‌های مختلف در اروپا نتیجه‌ای به بار نیاورد و مآلاً این گروه‌ها در زمان انقلاب ترکه‌های جوان، هیچ نقش مؤثری در تحقق و شکوفایی آن ایفا نکردند.

انقلاب ترکه‌های جوان

انقلاب ترکه‌های جوان یکی از شگفت‌انگیزترین رخدادهایی از این دست است که تاکنون در تاریخ اتفاق افتاده است. برای این انقلاب، لاقلاً به آن صورتی که رخ نمود و در آن زمانی که بروز کرد، برنامه‌ای از پیش تعیین شده وجود نداشت؛ این انقلاب در حقیقت حتی اتفاق نیفتاد و در واقع عبدالحمید را خلع نکرد. اما وی در اثر این انقلاب ناگزیر شد که مجلس را فراخواند و در واقع اقتدار خود را در بیشتر امور به مجلس واگذار کند.

انقلاب ترکه‌ها در واقع آخرین قیام از مجموعه قیامهای کوچکی بود که از سال ۱۳۲۵ هـ.ق/۱۹۰۷ م، بیشتر به دلایل اقتصادی و مالی و نه مسائل عقیدتی رخ داده بود. وضع کشاورزی در آناتولی خوب نبود. مالیاتها به کندی وصول می‌شد و در نتیجه حقوق کارکنان دولت عقب می‌افتاد و بیشتر ارتقای مقامها به حالت تعلیق درمی‌آمد. بسیاری از سربازان و افسران و نیز کارمندان دولت با کناره‌گیری از مشاغل خود ناخشنودی خود را ابراز می‌داشتند. در آناتولی و روملی کمیته اتحاد و ترقی تبلیغاتی کرده بود، اما این تبلیغات تأثیر چندانی بر جای نگذاشته بود. سربازان مقدونیه بویژه ناخشنود بودند چرا که در این منطقه تروریسم مسیحی شدت یافته بود و در این زمان از سوی کلیساهای یونانی منطقه حمایت می‌شد. رهبران کمیته اتحاد و ترقی در سالونیک در آغاز کوشیدند که از این وضع استفاده کنند، فقط بدین منظور که

قدرتها را از حضور و توانایی کمیته در برقراری نظم در مقدونیه تنها در صورتی که اختیارات کامل بدان داده شود، آگاه کنند (ماه مه سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م). آنان با اظهار این مطلب که همه مردم مقدونیه از ظلم سلطان در رنجند، چنین نتیجه می گرفتند که تشکیل مجلس در حل مسأله مقدونیه مؤثر خواهد بود؛ همه اتباع عثمانی خواهند توانست در جهت رفاه عمومی تلاش کنند و همه در برابر قانون یکسان خواهند بود و در نتیجه ضرورتی نخواهد داشت قدرتهای خارجی به منظور حمایت از اتباع سلطان در امور عثمانی مداخله کنند.^{۱۳۵} نمایندگان قدرتهای خارجی این تقاضای کمیته را که سازمانی گمنام و به ظاهر غیرقانونی و متشکل از ترکهای مسلمان بود، نادیده گرفتند و در نتیجه شمارش معکوس به سوی انفجار انقلاب ادامه یافت.

عبدالحمید شماری از کارگزاران خود را به مقدونیه اعزام کرد که در وضع این منطقه تحقیق و عوامل ناآرامی را شناسایی کنند. یکی از این افراد رئیس پلیس سابق، ناظم بیگ، بود که در ۱۱ ژوئن - اندکی پیش از آن که همراه با گزارشی که تهیه کرده بود به استانبول مراجعت کند - در سالونیک مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجروح شد. پس از این حادثه سلطان هیأتی کامل از بازرسان را ظاهراً به منظور تحقیق درباره تلاشهای لشکر سوم علیه سازمان انقلابی داخلی مقدونیه و تروریستهای یونان و در واقع به منظور شناسایی رهبران انقلابی منطقه و محاکمه آنان به سالونیک گسیل داشت. فرمانده کل لشکر سوم و معاونان اصلی وی نیز به دلیل بروز ناخشنودی در میان ارتشیان تویخ و پس از عزل آنان افسرانی وفادارتر نسبت به دربار به جای آنان منصوب شدند. جاسوسان بسیاری به منطقه اعزام شدند که فعالیتهای انقلابی در میان سلسله مراتب ارتش را کشف کنند. یکی از این افراد ظاهراً هسته‌ای از کمیته اتحاد و ترقی را که تحت نظارت آجودان کل احمد نیازی بیگ فعالیت می کرد، کشف کرد؛ احمد نیازی پس از کشف فعالیتهایش بیدرنگ همراه با افراد تحت امر خود به کوههای اطراف پناه برد (سوم جولای سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م) و نوعی جنبش مقاومت چریکی علیه مقامهای ولایتی در نزدیکی اوکرید و مناستر سازمان داد؛ وی به مردم این نواحی دستور داد که مالیاتها خود را تا زمان احیای قانون اساسی به جای مقامهای دولتی به وی بپردازند. افسران رده‌های پایینتر ارتش از جمله انوریگ جوان از این حرکت احمدنیازی پیروی کردند. سلطان یکی از مشاوران اصلی نظامی خود به نام شمسی پاشا را به مقام فرماندهی ویژه لشکر مقدونی منصوب و به سرکوب شورشیان مأمور کرد، اما در مناستر، یکی از کارگزاران کمیته اتحاد و ترقی وی را به قتل رساند (۷ جولای ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م). روحیه پشتیبانان سلطان از این امر تضعیف شد و طرفداران کمیته از ناتوانی دولت در حفاظت از جان یکی از برجسته‌ترین فرماندهان ارتش، امیدوار شدند و جسارت بیشتری یافتند.^{۱۳۶}

در این برهه دیگر زمام امور بگلی از دست دولت خارج شده بود. سپاهی که برای

سرکوب شورشیان مقدونیه از آناتولی گسیل شد به شورشیان ملحق گردید و در همین حال بیشتر کارگزاران سلطان گرفتار و کشته شدند. در مناستر، فیروزویک [۴۵]، سیروز، اوسکوپ و سایر شهرهای کوچک و بزرگ شورشهایی از سوی نظامیان و غیرنظامیان برپا شد و شورشیان طی برگزاری اجتماعات عمومی که در فاصله ۲۰ تا ۲۳ جولای برگزار گردید، حمایت خود را از قانون اساسی اعلام و با ارسال تلگرامهایی به سلطان درخواستهای خود را مطرح کردند. کمیته اتحاد و ترقی در سالونیک که در این برهه شورشی علنی را تدارک ندیده بود غافلگیر شد و تنها در ۲۷ جولای زمانی که با سلسله حوادثی سریع و پیاپی روبرو شد، موافقت خود را با خواسته شورشیان اعلام کرد. در این مرحله، سیاستمدار بزرگ یعنی عبدالحمید که طی سه دهه خود و امپراتوری تحت فرمانش را در برابر دشمنان مقتدر داخل و خارج از امپراتوری حفظ کرده بود، تصمیم گرفت که بر شورشیان فائق آید. به هر حال، برغم همه مطالب، این عبدالحمید بود که قانون اساسی کشور را اعلام کرده بود و از این روی می توانست مدعی شود که طی همه سالهای حکومت مطلقه اش بر اساس مفاد قانون عمل کرده است، زیرا قانون اساسی هیچگاه به حالت تعلیق درنیامده بود. وی احساس می کرد که اجازه داده است کمیته با مطرح کردن خود در مقام مدافع قانون اساسی طرفدارانی گرد آورد. بنابراین، سلطان راه حل مشکل را در آن دید که با فراخوانی پارلمان و در نتیجه احیای ارگان انتخابی حکومت که در قانون اساسی پیش بینی شده بود و بر آوردن خواسته ای که مورد موافقت همه گروههای شورشی بود، خود را برای مقابله با حرکت بعدی شورشیان آماده کند. فراخوانی مجلس فوری ترین نشانه تغییر سیاست عبدالحمید و روی آوردن به حکومت مبتنی بر قانون اساسی بود. بنابراین، بودن هیچ گونه انقلاب واقعی، بدون آن که قصر مورد تاخت و تاز سربازان قرار گیرد و بدون آن که خونی ریخته شود، انقلاب ترکهای جوان در واقع اتفاق افتاد (۲۳ جولای سال ۱۳۲۶ هـ.ق/ ۱۹۰۸ م). سلطان اعلام کرد که وی مجلس را منحل کرده است تا کارنوسازی کشور را تکمیل کند و حال زمان آن رسیده است که مجلس بازگشایی شود و بنابراین مجلس می تواند در مسؤلیت دشوار حفظ امپراتوری در برابر دشمنان سهیم شود. اما به عبارتی دقیقتر، سلطان در این برهه از زمان در مقابل شورشیان تسلیم شده بود. اگرچه سلطان هنوز می بایست سالی دیگر بر اریکه قدرت باقی بماند، اما در واقع دوره اقتدار او خاتمه یافته بود و دوره اقتدار ترکهای جوان از راه می رسید. ۱۳۷

یادداشت‌های فصل سوم

- 1 Mahmut Celaledin, *Mirat-ı Hakikat*, I, 227-230; Ahmet Midhat, *Zübdet ul-Hakayik*, Istanbul, 1295/1878, pp. 89-91; Karal, OT, VIII, 30.
- 2 FO 198/42, no. 157, Salisbury to Derby, January 11, 1877.
- 3 FO 198/42, no. 158, Salisbury to Derby, January 12, 1877.
- 4 Ahmet Midhat, *Zübdet ul-Hakayik*, pp. 91-118, FO 198/42, no. 159, Salisbury to Derby, January 12, 1877.
- 5 Davison, pp. 394-402; Mahmut Celaledin, *Mirat-ı Hakikat*, I, 266-268; Karal, OT, VIII, 9-14; Shaw (E. K.), "Midhat Paşa," pp. 287-383, has a detailed analysis of the Constitution as well as the Istanbul Conference.
- 6 BVA, Yıldız Doc. 1/2, 10 Şevval 1293/1876.
- 7 Devereux, pp. 123-145; BVA, Bab-ı Ali Evrak Odası, 10762.
- 8 *Zabıt Ceridesi*, I, 7-12; Devereux, p. 113; Ali Haydar Midhat, *Life of Midhat Pasha*, pp. 157-160.
- 9 *Zabıt Ceridesi*, I, 44-60; Devereux, pp. 186-187, M. K. *Türkiyede Meclis-i Mebusan*, Cairo, 1293/1876, pp. 251-263; BVA, Irade Dahiliye 4726.
- 10 *Diüstur*¹ IV, 20-58; BVA, Irade Meclis-i Vala 1324.
- 11 *Zabıt Ceridesi*, I, 231-232, 248-259, 294-297, 326-327.
- 12 *Zabıt Ceridesi*, I, 338-344; *Levant Herald*, June 9, 12, 20, 1877; Devereux, p. 206.
- 13 *Zabıt Ceridesi*, I, 271-278; BVA, Irade Dahiliye 5347.
- 14 *Zabıt Ceridesi*, I, 280-282; Devereux, pp. 193-194; BVA, Irade Dahiliye 3625.
- 15 Devereux, pp. 136-145.
- 16 *Zabıt Ceridesi*, II, 7, 10; *Levant Herald*, December 14, 1877; Sait Paşa, *Hatırat*, I, 14; Devereux, pp. 117-118.
- 17 *Zabıt Ceridesi*, II, 31, 86-91, 70-73, 104, 181-187.
- 18 *Stamboul*, November 26, December 10, 12, 26, 27, 1877; Devereux, pp. 223-224, 236-242.
- 19 *Zabıt Ceridesi*, II, 401; tr: by Devereux, pp. 243-244.
- 20 *Zabıt Ceridesi*, II, 406.
- 21 Mahmut Celaledin, *Mirat-ı Hakikat*, III, 60-62; *Zabıt Ceridesi*, II, 410-411; *Levant Herald*, 20, 21 February 1878; Devereux, pp. 247-248.
- 22 *Muahedat Mecmuası*, IV, 183-186.
- 23 Mahmut Celaledin, *Mirat-ı Hakikat*, III, 134-137; Karal, OT, VIII, 71-72.
- 24 Inal, VII, 1013; Karal, OT, VIII, 96-97; Ali Vehbi Bey, *Pensées et Souvenirs d'Abdul-Hamid* (Paris, 1910), p. 96.
- 25 Bayur, *Kâmil Paşa*, p. 132; Karal, OT, VIII, 98-9; Bab-ı Ali, Hariciye Nezareti, *Mısır Meselesi*, Istanbul, 1334; W. L. Langer, *European Alliances and Alignments, 1871-1890*, New York, 1956, pp. 251-280.
- 26 Bayur, *Kâmil Paşa*, p. 134.
- 27 Skendi; Halil Inalcık, "Arnawutluk," EI², I, 653-658.
- 28 The 1882 census figures are found in Istanbul University, TY4807; for a complete discussion of the census, see pp. 239-243.
- 29 The reports of the investigatory commission are found in BVA, Yıldız Palace Archives, K22/Z153/415, K9/Z72/1072, K11/Z120/1222, K14/Z126/390; the subsequent reforms are described in BVA, Yıldız Palace Archives, K31/Z158/1727, K31/Z158/2016, K31/Z158/2020, K31/Z158/2021, K31/Z45/1915M, K31/Z45/2023; and K31/Z111/985; Langer, *Diplomacy of Imperialism*, pp. 145-166; Nalbandian, pp. 104-124.
- 30 The building is now used as the Istanbul Men's Lycee (Istanbul Erkek Lisesi),

just off Taksim Square Langer, pp. 322–327; Nalbandian, pp. 165–178.

31 The 1882 population records are in the Istanbul University Library, TY4807; for 1895 in *Istatistik-i Umumi*, pp. 1–26; for 1906 in the Istanbul University Library TY 947; and for 1914 in *Tableaux indiquant le nombre des divers éléments de la population dans l'Empire Ottoman au 1 Mars 1330 (14 Mars 1914)*, Constantinople, 1919. The Armenian terrorist activities are described in the report of Nazım Paşa to Abdulhamit II, *Ermene Tarih-i Vukuatı*, Yıldız Palace Archives BVA, K36/Z131/139(80), partly duplicated, but with additional information, in a report of the Ministry of Security (*Nezarat-i Zabtiye*), dated 9 Şaban 1312/February 6, 1895, in Yıldız K35/Z50345. The activities of the groups outside the empire, especially in Russia, are described in K35/Z50/334M. The best scholarly account of the situation is Langer, *Diplomacy of Imperialism*, pp. 145–166, 195–212.

32 Eighteen percent (161,867) in Istanbul, 29.3 percent (288,968) in Edirne, 15.5 percent (229,598) in Aydın, 88.25 percent (286,716) in the Aegean Islands, 38 percent (272,203) in Monastir, and 53 percent (287,812) in Janina.

33 *Mufassal Osmanlı Tarihi*, VI, 3368–3383; Karal, OT, VIII, 112–125; Langer, *Diplomacy of Imperialism*, pp. 315–320, 355–378, 383–384.

34 BVA, Yıldız Palace Archives, K37/3576.

35 FO 78/2951, no. 442, 28 May 1879; quoted in Shaw, "Promise of Reform," pp. 364–365.

36 Inal, III, 1277–1278.

37 *Zabıt Ceridesi*, II, 401, tr. in Devereux, p. 244; Sait Paşa, *Hatırat*, II, 32–34, 83–84.

38 Abdulhamit's palace organization and policies are described in the reports of the Reform Commission (*Islahat Komisyonu*) established in 1879 to reorganize the palace service, found in BVA, Yıldız Palace Archives no. 140 (63) and 140 (64). See also the memoirs of his last chief scribe, Tahsin Paşa, *Abdülhamid ve Yıldız Hatıraları*, Istanbul, 1931, pp. 18–26, 118–121; Osman Nuri, *Abdul-Hamid-i Sami ve Devr-i Saltanatı*, Istanbul, 3 vols, 1327/1911, II, 496–532, 537–563; Karal, OT, VIII, 264–265.

39 The principal Police Regulation and Instructions, dated March 16 1296/19 Rebi II 1298, is in the Yıldız Palace Archives, no. 2290/(47)80. A description of the Ottoman police system by Bonin, a French adviser, dated March 7, 1300/1884, is in Yıldız K14 no. 88/27. See also the Police Regulation of 1907 (5 Rebi I 1325) in *Düstur*¹, VIII, 666–693; and Derviş Okçabol, *Türk Zabıtı Tarihi ve Teşkilâtı Tarihiçesi*, Ankara, 1940, pp. 71–75.

40 *Düstur*¹, IV, 63–66, V, 965, VI, 3; BVA, Yıldız Palace Archives, nos. K37, 47/37, and K36, 47/36; for reports on these commissions, see Yıldız, K14 nos. 1239 and 1339.

41 *Düstur*¹, IV, 692–694; BVA, Irade, Şurayı Devlet 2735.

42 BVA, Irade, Meclis-i Valâ 16095 (12 Cemazi II 1273/1857); *Düstur*¹, V, 992–1000.

43 BVA, Nizamât, VI, 3.

44 *Düstur*¹, II, 229, III, 931, V, 263; *Maarif Nezaretci Salnamesi*, Istanbul, 1916, pp. 170–90.

45 *Düstur*¹, VI, 1544.

46 Uzunçarşılı, *Yıldız*.

47 BVA, Yıldız K14 no. 2061, doc. 17, 18, 19, 13, 14, 16; *Düstur*¹, V, 1076–1077.

48 29 Recep 1311; BVA, Nizamât VI, 344; *Düstur*¹, VI, 1459, 1474; Young, I, 6–7; Aristarchi, II, 38; BVA, Teşkilat-ı Devair, Dosya 25/2, doc. 23/1, 24.

49 11 Şaban 1314; *Düstur*¹, VII, 150; BVA, Nizamât, VII, 273; BVA Teşkilat-ı Devair, Dosya 26, 26/1, 26/2.

50 E. Kuran, "İbrahim Edhem Pasha," EI², III, 993; Inal, II, 600–635; Pakalın, *Son Sadrâzamlar*, II, 403–477.

51 Ahmet Hamdi Tanpınar, "Ahmet Vefik," IA, I, 207–210; Murat Uraz, *Ahmet*

I'cfik Paşa, Istanbul, 1944; Inal, II, 651-738; Pakalın, *Son Sadrâzamlar*, III, 45-359.

52 E. Kuran, "Küçük Said Paşa as a Turkish Modernist," *IJMES*, I (1970), 124-132; idem., "Said Paşa," *IA*, X, 82-6; Pakalın, *Son Sadrâzamlar*, V (1948); Sait Paşa, *Hâtrât*; Ali Fuad Türkgeldi, *Görüp İştiklerim*, 2nd ed., Ankara, 1951, pp. 8-112.

53 Bayur, *Kâmil Paşa*; Inal, III, 1347-1372.

54 Yıldız Archives, K31/Z97/1520.

55 Yıldız K31/Z97/1526.

56 Yıldız K31/Z97/1520.

57 Yıldız K31/Z97/2252.

58 Inal, II, 895-960, Pakalın, *Son Sadrâzamlar*, IV, 313-377.

59 Shaw, "Promise of Reform," pp. 359-365.

60 *Zabıt Ceridesi*, I, 335, 338-339; Karal, *OT*, VIII, 416-419.

61 *Maliye Vekâleti Mecmuası*, VI, 5.

62 Shaw, "Promise of Reform," p. 361.

63 Shaw, "Promise of Reform," p. 362.

64 Shaw, "Promise of Reform," p. 361.

65 The regulation reorganizing the Ministry of Finance is in *Düstur*¹, IV, 716; The Administrative Committee of the department received its regulation on 9 Safar 1297/January 22, 1880 - *Düstur*¹, III, 674-716; the ministry's administration was reorganized and an Inspection Committee established on 18 Şeval 1301/August 14, 1884 - *Düstur*¹, V, 75-78; the Financial Control Committee was established on 17 Safar 1306/October 24, 1888 - *Düstur*¹, VI, 231, BVA, Irade Meclis-i Mahsus 4293, Nizamât, I, 40. The Department of General Collections was organized by the Collection of Revenues Regulation (*Tahsil-i Emval Nizamname*), issued on November 11, 1879/25 Zilkade 1296 - BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 3031, Meclis-i Tanzimat, VI, 1; *Düstur*¹, IV, 382; it was amended on 19 Muharrem 1304/November 18, 1886 - *Düstur*¹, V, 664; Nizamât, II, 193; Irade Meclis-i Mahsus 3668; and on 1 Şaban 1311/February 7, 1894 - *Düstur*¹, VI, 1461; Nizamât, VI, 211. The initial regulations on collections were issued on 11 Şevval 1299/August 26, 1882 - *Düstur*¹, *Zeyil* 2, pp. 8-12, 24 Şaban 1302/June 10, 1885 - BVA, Irade Meclis-i Mahsus 3466, and 11 Şaban 1320/November 13, 1902 - BVA, Irade Maliye 1320 Şaban no. 9. The basic regulations for the Financial Reform Commission were issued on 2 Zilkade 1295/October 28, 1878 - BVA, Irade Dahiliye 63157, with Ohanes Efendi as its first director. It was reorganized on 15 Cemazi I 1321/August 10, 1903 - BVA, Bab-ı Âli Evrak Odası 163982, with new additions issued on 7 Şaban 1322/October 17, 1904 - *Düstur*¹, VIII, 90-92; BVA, Nizamât, X, 170. The Central Accounting Council was originally established by the Tanzimat in 1863 (BVA, Buyuruldu, V, 71-74), but was disbanded after a year. Abdulhamit restored it on 3 Zilhicce 1296/November 18, 1879 - BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 1397; Teşkilat-ı Devair, Dosya 16/4, 16/5, 25/2.

66 *Maliye Vekâleti Mecmuası*, VI, 6-7.

67 Heidborn, *Manuel de droit public de l'Empire ottoman*, 2 vols. Vienna, 1908-1912, II, 264-266; Quataert, p. 54.

68 *Istatistik-i Umumi*, p. 152; *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 52-54, III, 48-49.

69 *Istatistik-i Umumi*, p. 145; Devlet-i Osmaniye, *Limân Istatistikleri*, Istanbul, 1323.

70 *Istatistik-i Umumi*, pp. 162-163, 157; Devlet-i Osmaniye, *Telgraf Istatistikleri*, Istanbul, 1323.

71 Ali Nusret Pulhan, *Türk Pulları Kataloğu*, vol. XII, Istanbul, 1974, pp. 35-104, 927-982; also Aziz Akıncan, *Türkiyede Posta ve Telgrafçılık*, Edirne, 1913; *Istatistik-i Umumi*, pp. 157-158, 162-163.

72 Quataert, pp. 92-128.

- 73 *Düstur*¹, III, 570–572, Aristarchi, V, 270–271.
- 74 Sait Paşa, *Hatırat*, II/2, 4–5, II/1, 176.
- 75 Quataert, pp. 64–69.
- 76 Atasağun, pp. 2–4, 7; Du Velay, p. 205.
- 77 De Velay, pp. 205–210; Atasağun, pp. 5–11; Sait Paşa, *Hatırat*, I, 175.
- 78 Quataert, pp. 132–136; Atasağun, pp. 115, 166–167, 205–209, 229–230, 274–275.
- 79 Atasağun, pp. 329–332; Quataert, pp. 150–153.
- 80 Quataert, pp. 155–186; *Düstur*¹, II, 437; Vital Cuinet, *La Turquie d'Asie*, 4 vols., Paris, 1890, I, 28–29, III, 406–412, IV, 440–441; BVA, Bab-ı Âli Evrak Odası, 128387, 131438, 151706, 159642, 180317, 231847, 190774, 203203.
- 81 *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 86, III, 64.
- 82 Quataert, p. 261.
- 83 Quataert, pp. 375–376.
- 84 *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 66–69.
- 85 The Mines Regulation of 1861 is found in BVA, Meclis-i Tanzimat, II, 14, and BVA, Irade Meclis-i Vâlâ 13; that of 1887 is in *Düstur*¹, V, 886, BVA, Nizamat, II, 323, BVA, Irade Meclis-i Mahsus 4927, and Young, VI, 17. Stone quarries were regulated in a separate law found in *Düstur*¹, V, 971, BVA, Irade Meclis-i Mahsus 4022, Nizamat, II, 99; the new Mines Regulation of 1906 is in *Düstur*¹, VIII, 438, BVA, Nizamat, XI, 109, and Irade, Kavanin ve Nizamat, 1324 Safar no. 4.
- 86 *Istatistik-i Umumi*, pp. 99–101; *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 98–104; Karal, OT, VIII, 455–458.
- 87 Sait Paşa, *Hatırat*, II/2, pp. 7–8, 19, 401; Karal, OT, VIII, 455–458.
- 88 *Düstur*¹, I, 165; Young, VI, 45–83.
- 89 *Düstur*¹, II, 404; BVA, Meclis-i Tanzimat, II, 266.
- 90 *Istatistik-i Umumi*, pp. 102–6.
- 91 *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 278–279, 92–97.
- 92 *Istatistik-i Umumi*, pp. 139–140.
- 93 *Istatistik-i Umumi*, p. 140.
- 94 *Ihsaiyat-ı Maliye*, I, 164–165; *Istatistik-i Umumi*, pp. 109–110.
- 95 *Istatistik-i Umumi*, pp. 19–21, 24–25.
- 96 The population figures for 1884–1897 come from *Istatistik-i Umumi*, p. 15; for 1906 from Istanbul University Library, manuscript TY 947; for 1910 from *Ihsaiyat-ı Maliye*, III, 8–9; and for 1914 from *Tableaux indiquant le nombre des divers éléments de la population dans l'Empire Ottoman au 1^{er} Mars 1330/14 Mars 1914*, Constantinople, 1919.
- 97 *Zabıt Ceridesi*, I, 62–66, 82–87, 91–98, 105–113, 122–129, 132–136, 160–168, 191–194; Sait Paşa, *Hatırat*, I, 208–210; *Düstur*¹, III, 93; Aristarchi, V, 50; BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 10; Meclis-i Mahsus 2382; because the Assembly was proroged, the bill was put into force as a temporary decision (*Kararname*) of the sultan, a new kind of law, and it was not actually promulgated until 1896; Young, I, 99–105; *Düstur*¹, III, 120, VI, 224; BVA, Yıldız K37/Z47/47).
- 98 27 Ramazan 1294/October 5, 1877 – BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 28–38; *Düstur*¹, IV, 420–553; Ergin, *Belediye*, II, 31; Young, VI, 151–155 (omits articles 10–62); Yıldız K37/Z47/302.
- 99 BVA, Irade, Şurayı Devlet 346.
- 100 *Düstur*¹, IV, 528–570; Young, I, 69–84; BVA, Meclis-i Tanzimat, V, 39–51; Devereux, 198–199; *Zabıt Ceridesi*, I, 276–282, 300–320, 364–365.
- 101 *Düstur*¹, IV, 823; BVA, Meclis-i Tanzimat, VI, 67; BVA Irade, Meclis-i Mahsus 2974. 24 Muharrem 1297/January 11, 1880 – *Düstur*¹, IV, 491, 753; BVA, Irade Şurayı Devlet 2735.

102 Von der Goltz, *Generalfeldmarschall Colmar Freiherr von der Goltz Denkwürdigkeiten*, Berlin, 1929, pp. 124–125; Griffiths, pp. 68–69.

103 FO 195/2053, 22 May 1890.

104 Young, II, 395; Griffiths, pp. 75–84; *Asakir-i Nizamiye-i Şahaneinin Suret-i Ahzâm Mübeyyin Kanunname-i Hümayun*, Istanbul, 1302.

105 FO 195/1718, May 5, 1891.

106 FO 195/1718, May 5, 1891.

107 FO 195/1981, December 30, 1897; Griffiths, p. 122.

108 Griffiths, pp. 123–124.

109 Karal, OT, VIII, 342–343.

110 Karal, OT, VIII, 344.

111 Shaw, "Promise of Reform," p. 361.

112 *Düstur*¹, IV, 125–131; BVA, Meclis-i Tanzimat, VI, 83–87, Irade, Şurayı Devlet 2471.

113 BVA, Yıldız K35/Z44/2250.

114 The basic regulations on the choice of provincial judges were issued on 6 and 25 Şevâl 1296/September 23 and October 12, 1879 – BVA, Meclis-i Mahsus 3025 and 3007; they were revised on 7 Rebi II 1300/February 13, 1883 – *Düstur*¹, V, 1058–1062; Young, I, 182–184; BVA, Nizamât, III, 103; BVA, Irade, Meclis-i Mahsus 4079. Judges also were closely watched over by the *Sicil-i Ahvâl* Commission, and records were kept of all their decisions as well as any mistakes made during their careers; 22 Cemazi II 1305/March 5, 1888 – *Düstur*¹, V, 1058–1062; BVA, Irade, Meclis-i Vâlâ 4079; Istanbul University Library, TY3398.

115 Both laws were promulgated on 19 Cemazi II 1296/June 13, 1879. That of Civil Procedures is in BVA, Meclis-i Tanzimat, VI, 16, and of Criminal Procedures in BVA, Meclis-i Tanzimat, VI, 98 and Irade, Meclis-i Mahsus 508; the latter was revised on 10 Cemazi I 1313/October 13, 1895 – *Düstur*¹, VII, 31.

116 BVA, Yıldız K35/Z14 no. 4.

117 Shaw, "Promise of Reform," p. 363.

118 27 Rebi II 1301/February 26, 1884 – text not located.

119 *Istatistik-i Umumi*, pp. 62–63.

120 *Istatistik-i Umumi*, pp. 74–75.

121 *Istatistik-i Umumi*, pp. 80–81.

122 *Istatistik-i Umumi*, pp. 82–83.

123 *Istatistik-i Umumi*, pp. 83–85.

124 BVA, Irade, Makatib Dosya 58, file 3.

125 *Istatistik-i Umumi*, p. 67; *Salname-i Devlet-i Aliye-i Osmaniye, 1326 (1910–1911) sene-i maliye*, pp. 402–425.

126 *Zabıt Ceridesi*, I, 144, 171, 201, 224; *Düstur*¹, II, 229, 231, 431, 444; BVA, Meclis-i Mahsus 2659.

127 Bernard Lewis, "Ahmed Midhat," EI², I, 289–290; Sabri Esat Siyavuşgil, "Ahmed Midhat Efendi," IA, I, 184–187; Ahmet Hamdi Tanpınar, *XIX. Asır Türk Edebiyatı Tarihi*, I (Istanbul, 1956), pp. 433–466.

128 Ömer Faruk Akun, "Şemseddin Sami," IA, XI, 411–422; Hikmet Dağhoğlu, *Şemseddin Sami*, Istanbul, 1934.

129 Nihat Sami Banarlı, *Resimli Türk Edebiyatı Tarihi*, Istanbul, n.d., pp. 299–329; Hasan Ali Ediz, "Servetifünun," *Aylık Ansiklopedi* II, 729–731; Tahir Alangu, *Serveti Fünun Edebiyatı Antolojisi*, Istanbul, 1958.

130 *Cevdet*¹, I, 14.

131 *Mufassal Tarih-i Kurun-i Cedide*, Istanbul, 1303/1885–1886, I, 122.

132 *Muhtasar Tarih-i Umumi*, Istanbul, 1302/1884-1885, pp. 21-25.

133 The rise of Turkish cultural nationalism in Abdulhamit's period is best described by David Kushner, *The Origins of Turkish Nationalism*, London, 1977. See Karal, OT, VIII, 550-564; Berkes, pp. 313-322; H. N. Orkun, *Türkçülüğün Tarihi*, Ankara, 1914.

134 Bayar, I, 126-131, 239-251.

135 Niyazi, pp. 50-60.

136 Bayar, I, 132-138.

137 E. Ramsaur, *The Young Turks: Prelude to the Revolution of 1908*, Princeton, N.J., 1957; and Ahmad, pp. 1-13.

دورهٔ ترکهای جوان، ۱۳۳۷-۱۳۲۶ هـ.ق/۱۹۱۸-۱۹۰۸ م

طی دورهٔ ترکهای جوان، نظرگاههای اساسی که در قرن نوزدهم نیروی محرکهٔ لازم برای انجام انقلاب را فراهم آورده بودند، تعمیق، تسریع و قطبی شد؛ این نظرگاهها عبارت بودند از عثمانیسم و ناسیونالیسم، لیبرالیسم و محافظه کاری، اسلامیسیم و ترکیسم، دموکراسی و استبداد، تمرکزگرایی و تمرکززدایی؛ همهٔ نظرگاههای یادشده چندان تشدید شده بود که اگر رخدادهای جنگ جهانی اول چنان انفجاری ایجاد نکرده بود، امپراتوری خود از دورن منفجر می شد. این دوره از تاریخ ترکیه تقریباً بیش از هر دورهٔ دیگر نظر پژوهشگران تاریخ جدید عثمانی را جلب کرده است و چنان بدقت در جزئیات آن غوررسی شده است که مشکل می توان باور کرد این دوره چنین کوتاه بوده باشد. اما سیاستها، جنگها و شخصیتهای این دوره، پژوهشگران تاریخ این برهه را چندان منحرف کرده است که دربارهٔ نوسازی انجام شده در این عصر که حتی روزهای جنگ نیز ادامه داشت تقریباً هیچ بررسی قابل توجهی تا به امروز صورت نگرفته است. طی این دورهٔ ناگوار، چهار جنگ تودهٔ مردم امپراتوری را قتل عام کرد، تنشهای داخلی را به مرحلهٔ انفجار رسانید و حاصل همهٔ تلاشهای سلاطین و اصلاحگرانی را که کوشیده بودند طی سدهٔ پیشتر، امپراتوری را بی باکانه حفظ کنند، در معرض نابودی قرار داد. با وجود این، عصر جدید عصر تجدید حیات بود که طی آن دستاوردهای تنظیمات و عبدالحمید دوم به گونه‌ای با یکدیگر تلفیق شدند که مبانی جمهوری ترکیهٔ جدید را پی ریختند.

واکنش در برابر انقلاب

انقلاب ترکهای جوان تلاش و همکاری کمیتهٔ اتحاد و ترقی و سایر گروههای

ناسیونالیست مستقر در اروپا را به خود جلب کرده بود، چنان که به حمایت از مسألهٔ احیای قانون اساسی که از سوی سلطان مطرح شده بود، سریعاً موجی از تظاهرات توده‌ای بر پا شد؛ تظاهراتی که نظیر آن طی تاریخ دیرپای عثمانی نه در استانبول و نه در هیچ شهر مهم دیگر عثمانی اتفاق نیفتاده بود. گروههای عظیمی از مردم خوشحال، اعم از ترکها، اعراب، یهودیان، یونانیان، صربها، بلغارها، ارمنیان و اروپائیان ضمن اجتماع در خیابانها ندای جاودانهٔ برادری برای خیر و صلاح عمومی را سر دادند. «مردان و زنان به صورت امواجی یکپارچه از انسانهای مشتاق حرکت کردند و صحنهٔ بدیع و شگفت‌انگیزی را به نمایش گذاشتند؛ آنان با شور و هیجانی زایدالوصف شادی می کردند و گاه از شدت شوق چنان می گریستند که گویی دیگر تمام کاستیها و زشتیها از میان رفته است...»^۱ اما منظور آنان از این فریادها چه بود؟ جمعیت یکصدا فریاد می زد: «به ما بگوئید که منظور از قانون اساسی چیست؟» سخنگویی از سوی دولت چنین پاسخ داد:^۲ «قانون اساسی مسأله‌ای چندان بزرگ است که تنها خران از آن بی خبرند.» قانون اساسی به مثابه اکسیری عمومی که دواي هر دردی است، تبلیغ شده بود؛ در این احوال هر کسی تصور می کرد که با تشکیل پارلمان همه مشکلاتی که طی دورهٔ حکومت مطلقه بتدریج ایجاد شده بود، بیدرنگ حل خواهد شد. از جمله این مشکلات تروریسم گروههای ملی گرای اقلیت و درخواستهای آنان مبنی بر کسب خودمختاری یا جدایی از امپراتوری بود. از سوی دیگر گروههای ملی گرای ارمنی و یونانی فکر می کردند که همکاری آنان با ترکهای جوان در پاریس سبب خواهد شد که حکومت جدید به همهٔ درخواستهای آنان پاسخ مثبت دهد. بنابراین از دیدگاه همه گروهها چنین تصور می شد که دورهٔ حکومت آزادی و سعادت فرا رسیده است؛ تنشها خاتمه خواهد یافت و امپراتوری در واقع برقرار خواهد ماند.

سلطنت عبدالحمید دوم در چارچوب قانون اساسی

شادی مردم شادی خام و زودرسی بود. با توجه به این که گروههای گوناگون ناسیونالیستی خواستهای خود را تحت الشعاع مقصودی فوری تر یعنی احیای حکومت مبتنی بر قانون اساسی قرار داده بودند، از بسیاری تناقضهای ذاتی و درونی برنامه‌های خود غافل ماندند. تحقق سریع این مقصود سبب شد که ائتلاف سست گروههای مختلف و ناهمگون از هم فرو پاشد و اختلافات و دشمنیهای دیرینه دوباره رخ نماید.

«انقلاب» را کمیتهٔ اتحاد و ترقی که بیشتر اعضایش در داخل امپراتوری و بویژه در ارتش فعالیت داشتند، ایجاد کرده بود. اما این تشکیلات نیز دستخوش تفرقهٔ داخلی شد. در حالی که برخی از اعضای کمیته در حمایت از برادرانشان در پاریس، از قانون اساسی پشتیبانی کردند، بیشتر اعضای دیگر بدین امید بودند که این حمایت مایهٔ ارتقای مقام آنان و افزایش

دستمزدهایشان شود و علاوه بر این حکومت استانبول پشتیبانی لازم را از آنان به عمل آورد، چندان که بتوانند شورشیان ولایتی را سرکوب کنند. بنابراین، کمیتهٔ اتحاد و ترقی خود بر نامهٔ سیاسی واقعی بجز احیای مجلس تدوین نکرده بود. دربارهٔ چگونگی رفتار با سلطان نیز توافقی وجود نداشت. شماری از لیبرالها تا آنجا پیش رفتند که خلع وی را از مقام سلطنت خواستار شدند، اما هرگز از برچیده شدن سلسله عثمانی سخنی بر زبان نیاوردند. تمایل مردم نسبت به مسألهٔ سرنگونی سلطان عمدهٔ تحت تأثیر کوشش وی در احیای قانون اساسی تضعیف شد و مردم از این بابت خود را مدیون سلطان می دانستند. بنابراین عبدالحمید بر اریکهٔ قدرت باقی ماند و ظاهراً بر آن بود که همهٔ امور مملکت طبق موازین قانون اساسی اداره شود. کمیتهٔ اتحاد و ترقی که اعضایش هنوز برای عموم شناخته شده نبود، در شهرهای دورتر و بیشتر در سالونیک باقی ماند و تنها به صورت گروه فشار در پی آن بود که حکومت جدید به طور قطع موفق شود. اما کمیتهٔ اتحاد و ترقی کمیتهٔ ای مرکب از هفت نفر را به استانبول اعزام کرد. بعدها سه تن از این هفت نفر از مشهورترین شخصیت‌هایی شدند که طی تلاشهایی به منظور استقرار حکومت جدید و برگزاری انتخابات مجلس کمیته را نمایندگی می کردند؛ این سه تن عبارت بودند از: سرگرد ستاد جمال بیگ (بعدها در مقام وزیر جنگ به نام جمال پاشا)، طلعت بیگ (بعدها در مقام وزیر امور داخلی به نام طلعت پاشا) و جاوید بیگ (بعدها در مقام وزیر امور مالی و عام المنفعه به نام جاوید پاشا). اما حکومت تنها در دست سیاستمداران کهنه کار باقی ماند و مقام وزیراعظمی نخست به سعید پاشا (۲۲ جولای تا ۱۴ اوت سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م) و سپس به محمد کمال پاشا (۵ اوت ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م تا ۱۴ فوریهٔ ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م) واگذار شد؛ سعید پاشا در این زمان به دلیل انتقادهایی که در روزهای آخر سلطنت عبدالحمید از وی به عمل آورده بود، در میان شورش مردم همچون قهرمانی مورد توجه بود و محمد کمال پیش از این دو بار تصدی مقام وزیراعظمی را، در سالهای ۱۳۰۹-۱۳۰۳ هـ. ق/ ۱۸۹۱-۱۸۸۵ م و سپس برای مدتی کوتاه در سال ۱۳۱۳ هـ. ق/ ۱۸۹۵ م، بر عهده گرفته بود.

تصمیم کمیتهٔ اتحاد و ترقی بر این بود که خود حکومت را در دست نگیرد بلکه تنها از طریق کمیتهٔ هفت نفره بر آن اعمال نفوذ کند و به عبارت دیگر قدرت حکومت را در اختیار داشته باشد بی آن که مسؤولیتی در اعمال آن داشته باشد؛ چنین دیدگاهی وضع سیاسی دشورای ایجاد کرده بود. هیچ کس به طور قطع آگاه نبود که قدرت و مرکز اصلی تصمیم‌گیری در کجاست. آیا هنوز سلطان است که تنها مرجع تصمیم‌گیری و سرمنشأ قدرت شناخته می‌شود؟ آیا این اقتدار می‌بایست از طریق وزیراعظم اعمال شود؟ یا این که مجلس پس از آن که کار رسمی خود را آغاز کند، بایستی رهبری جامعه را بر عهده گیرد؟ بنابراین بی تردید پیامد چنین وضعی چیزی جز آشفتگی و جدال نیروها نبود. در ولایات، فعالان سیاسی از وضع

موجود سود جستند و در راستای مقاصد خود حکومت را واداشتند که حکمرانان و سایر مدیرانی را که از نظر آنان متهم به فساد و سوء مدیریت بودند، از کار برکنار کند؛ این اقدامها گاه از روی عدالت انجام می شد، اما در بیشتر موارد تنها برای تسویه حسابهای کهنه بود. حکومت استانبول نامطمئن از اختیارات خود و تصمیم کمیته اتحاد و ترقی، معمولاً بدون اتخاذ سیاستی مشخص، خود کشور را اداره می کرد.

همه این اختلاف نظرها به سرانجام مشخصی ختم شد؛ در اول و سوم ماه اوت فرمان مقام سلطنت که در اصل اصلاحیه‌ای بر ماده ۱۱۳ از قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م بود، صادر شد؛ این ماده از قانون اساسی دست عبدالحمید را در برقراری حکومت خود کامه باز گذاشته بود و حتی چنین حکومتی را تشویق می کرد. پلیس مخفی حکومت در این زمان منسوخ شد. سایر نیروهای باقیمانده پلیس تنها بر اساس قانون اساسی می توانستند فعالیت کنند. همه عثمانیها از مذهب و دین، از حقوق قانونی مساوی برخوردار می شدند. بازداشت یا زندانی کردن بدون دلیل افراد غیرقانونی بود. دادگاهها می بایست فارغ از هرگونه اعمال نفوذ خارجی و با آزادی کامل قضاوت می کردند. طبق قانون، حریم خانه و محل سکونت اتباع عثمانی از هرگونه تجاوزی در امان بود، مگر به حکم دادگاهها و مطابق قانون. اتباع عثمانی می توانستند به هر منظوری به کشورهای خارجی سفر کنند و دیگر احتیاجی به کسب اجازه ویژه نبود. حکومت دیگر مطالب مطبوعات را پیش از نشر بررسی و سانسور نمی کرد (اما ناشران در صورتی که قوانین مطبوعات و نشر را نادیده نمی گرفتند، پس از نشر باز هم در معرض تهدیدهای حکومت بودند). فراتر از مفاد قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م، تضمینهای ویژه‌ای مقرر شد. از آن پس، حکومت نمی توانست پاکت نامه‌های خصوصی مردم را باز کند یا بسته‌های پستی محتوی مطبوعات را توقیف کند. آموزش و تحصیل از اعمال هرگونه نظارت دولتی رها شد. کارکنان دولت تنها به دلخواه خود در مقامهای کشوری منصوب می شدند (افسران ارتش از این قانون مستثنی بودند) و می توانستند از اجرای فرامینی که مخالف قانون یا قانون اساسی کشور بود، سر باز زنند. همه وزیران، حکمرانان و اعضای شورای دولت را وزیر اعظم با تأیید سلطان انتخاب می کرد و مقرر شد که همه کارکنان دون پایه تر را وزیران مسؤول و حکمرانان ولایات به شیوه‌ای مشابه منصوب کنند، در حالی که ترفیع و عزل مقامها هنوز هم منوط به تأیید مقامهای عالیتر بود. تنها شیخ الاسلام و وزیران جنگ و نیروی دریایی از این قاعده مستثنی بودند و عزل و نصب آنان مستقیماً از سوی سلطان صورت می گرفت و وزیر اعظم و شورای وزیران تنها مقام مشاوره داشتند. قرار شد که بودجه کشور سالانه منتشر شود و برای به رسمیت شناختن مدیریت وزیران و تشکیلات ولایات مقررات جداگانه‌ای تدوین شود.^۳ بلافاصله پس از اقدامهای یادشده، بر سر مسأله انتصاب وزیران جنگ و نیروی دریایی

اختلافاتی بروز کرد. به منظور مقاومت در برابر تلاشهای هیأت هفت نفری برای اعمال نظارت بر فعالیتهای دو وزارتخانهٔ یادشده، سلطان و سعید پاشا مقررات ویژه‌ای وضع کردند که نظارت کشوری را بر نیروهای مسلح حفظ کند، اما مآلاً کمیتهٔ اتحاد و ترقی غالب شد و چندی نگذشت که فردی مطبعت به نام کمال پاشا به جای سعید منصوب شد. بدینسان کمیتهٔ هفت نفری از صحنه سیاست خارج شد و کمیتهٔ اتحاد و ترقی اعلام کرد که کمیتهٔ هفت نفری تنها مسؤولیت پاسداری از قانون اساسی را برعهده خواهد داشت و اداره واقعی حکومت به دولت واگذار خواهد شد.^۴

بنابراین حکومت پاشا طی بیشتر ماههای باقیماندهٔ سلطنت عبدالحمید، ادارهٔ امور را بر عهده داشت و این مسؤولیت ظاهراً با همکاری کامل سلطان اعمال می‌شد. در ۶ اوت ۱۳۲۶ ه.ق/۱۹۰۸ م، برنامه‌ای دقیق منتشر شد که در آن اصلاحات مالی، تجدید سازمان تشکیلات اداری و نیروهای مسلح و تلاش به منظور ایجاد موازنه در بودجهٔ کشور را وعده می‌داد. همچنین قرار شد که برای توسعهٔ اقتصادی کشور قراردادهایی منعقد شود و اقدامهایی صورت گیرد. پیش‌بینی شد که آموزش و پرورش و کسب دانش از سوی حکومت تشویق شود و برای تحقق اصل تساوی نژادها که در قانون اساسی کشور تصریح شده بود، غیرمسلمانان نیز همچون مسلمانان به خدمت نظام گرفته شوند و مالیاتی که در ازای عدم خدمت نظام وضع شده بود، هرچه سریعتر ملغی گردد؛ امتیازات ویژه‌ای که خارجی‌ان بنا بر قوانین کاپیتولاسیون از آن بهره‌مند می‌شدند با توافق قدرتهای خارجی منسوخ شد و برای این که خارجی‌ان به اقتدار حکومت گردن گذارند، مقرر شد که در دستگاه حکومتی اصلاحاتی انجام شود. در برنامه جدید پیش‌بینی شد که امتیازات خاص ملتها خاتمه یابد و همهٔ اتباع عثمانی از هر مذهبی از حقوق و قوانین یکسانی برخوردار شوند.^۵

در پی برنامهٔ اعلام شده، مجموعهٔ کاملی از قوانین و مقررات تدوین و تنظیم شد. زندانیان سیاسی بخشوده و از زندان آزاد شدند و زندانیان عادی در صورتی از زندان آزاد شدند که دست کم دوسوم از مدّت محکومیت و یا بیشتر از ۱۵ سال را در زندان گذرانده بودند. دادگاههای حکومت نظامی که برای سرکوب شورشیان در مقدونیه تشکیل شده بود، برچیده شد. شورای مشورتی جدیدی در وزارت جنگها، معاون و کشاورزی تشکیل شد که مجلس را در انجام اقدامهایی که بایستی به منظور توسعهٔ اقتصادی کشور انجام می‌شد، راهنمایی کند. اقدامهایی صورت گرفت که دستگاه اداری تجدید سازمان و برای تخفیف بحران اضطراری بودجه کشور از شمار کارکنان دولت کاسته شود؛ اما این تلاشها با اعتراض بسیار شدید مخالفان روبرو شد چندان که دیگر هرگز کوششی کامل بدین منظور صورت نگرفت. حکومت با مشکل بسیار اساسی بودجه مواجه بود و اغلب برای تأمین هزینه‌های روزانه خود

پول در اختیار نداشت. اما کمال پاشا هر آنچه در توان داشت، انجام داد و بسیاری از وزارتخانه‌های را که عبدالحمید برای مقاصد خاص ایجاد کرد از جمله وزارتخانه‌های بهداشت و تدارکات نظامی را منسوخ و وظایف آنها را به وزارتخانه‌های رسمی کشور محول کرد. بجز در مورد ارتش، حقوق کارکنان سایر سازمانهای دولتی کاهش یافت و کمیسیون جدیدی تشکیل شد که خریدهای حکومت را هماهنگ کند و از این طریق مقادیر زیادی پول طی مدتی کوتاه پس انداز شد. به منظور محدود کردن ترفیع مقامها در سازمان حکومت و نهاد مذهب قوانینی تنظیم شد و به ارتش اخطار شد که در هزینه‌های خود حتی الامکان صرفه جویی کند. کمیته ویژه‌ای تشکیل شد که ابزار و راههای کاهش پرداختهای سودسالانه را که به صاحبان اوراق قرضه تعلق می‌گرفت، بررسی و پیشنهاد کند؛ و بودجه فوق‌العاده همراه مالیاتهای ویژه‌ای که بر دستمزدهای کارمندان دولت و افسران نظامی به منظور تأمین این بودجه تحمیل می‌شد، ملغی گردید. شورای دولت تجدید سازمان شد و چهار بخش مختلف قانونگذاری (تنظیمات)، امور داخلی (مُلکیه)، امور مالی (مالیه) و آموزش و پرورش (معارف) را در بر گرفت؛ این سازماندهی بدین منظور صورت گرفت که شورای دولت قوانین مورد نظر مجلس را با دقت بیشتری تنظیم کند و وزارتخانه‌های تجارت و امور عام‌المنفعه در هم ادغام شدند و دوباره بسیاری از کارمندان دولت مشاغل خود را از دست دادند.^۶ مآلاً، قوانین انتخابات اعلام شد و برای تشکیل مجلس تمهیداتی صورت گرفت.

در این احوال، با آزادی مطبوعات و مجامع سیاسی که تا آن زمان در امپراتوری عثمانی سابقه نداشت، روزنامه‌ها و احزاب سیاسی شکوفا شدند و امپراتوری مبارزه سیاسی واقعی را تجربه کرد. دو گروه سیاسی عمده در عرصه سیاست رخ نمود که با یکدیگر و بر سر کسب قدرت مبارزه داشتند. نخستین گروه، کمیته اتحاد و ترقی بود که گرچه در واقع تشکیلات حزبی نداشت، سیاستهای خود را به صورت بیانیه‌ای سراسری منتشر می‌کرد و داوطلبانی را که متعهد می‌شدند از مفاد بیانیه پیروی کنند، مورد پشتیبانی قرار داد؛ بدینسان گروهی تشکیل شد که تحت عنوان وحدت طلبان (اتحاد چیلر) شهرت یافت. در میان افراد این گروه احمد رضا نیز وجود داشت که در این زمان به پاریس بازگشته بود و پس از اندکی ریاست مجلس مبعوثان را بر عهده گرفت. از دیگر شخصیت‌های برجسته این گروه طلعت و انور بودند که در میان چند نفر اعضای کمیته اتحاد و ترقی خود را نشان داده بودند؛ علاوه بر افراد یادشده کسان دیگری مبارزه‌ای سراسری را آغاز کرده بودند، اگرچه در مورد برخی جزئیات با یکدیگر اختلاف نظر نیز داشتند. برنامه اساسی کمیته اتحاد و ترقی در این زمان عبارت بود از اصلاحات سیاسی، آزادی عمومی، تحکیم سلطنت و وحدت ملی، توسعه کشاورزی و صنعتی و مالیات بندی عادلانه.^۷ مهمترین گروه مخالف حزب اتحاد لیبرال عثمانی (عثمانلی احرار فرقه سی) بود که

امیر صباح الدین به محض بازگشت از پاریس آن را تأسیس کرده بود. روزنامهٔ اقدام که در استانبول منتشر می شد مهمترین ارگان این گروه بود که در میان اعضایش وزیراعظم و دیگرانی وجود داشتند که از دعوت امیر در تمرکززدایی و برقراری تساوی کامل دربارهٔ اقلیتها حمایت می کردند و بدینسان توانسته بودند پشتیبانی اقلیتها را نیز جلب کنند. اما اتحاد لیبرال در ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م تشکیل شد و بنابراین، فرصت چندانی نیافت که در این مبارزه شرکت کند. افراد محافظه کارتر که افکار و نظرات اسلامی را نمایندگی می کردند و در گذشته مورد توجه سلطان بودند به دلیل بیمی که از کمیتهٔ اتحاد و ترقی داشتند به صورت گروهی مستقل متشکل نشدند، اما دربارهٔ ضرورت حفظ اسلام به عنوان مبنای دولت و امپراتوری مطالبی را آرام گوشزد می کردند. مسائل مورد اختلاف عبارت بود از نوسازی و غرب گرایی و تمرکزگرایی در برابر تمرکززدایی و همچنین اسلامیسیم و ترکیسم و نیز این که تمایلات اقلیتها دیگر چندان مورد تأکید قرار نگیرد، البته مشروط بر این که آزادی و برابری جدید به همهٔ این ضرورتها پاسخ مثبت دهد.^۸

اما طمع ورزی قدرتها و همسایگان امپراتوری چشم انداز دموکراسی را برهم زد؛ قدرتها و همسایگانی که به قلمرو دموکراتیک و مبتنی بر قانون اساسی ترکهای جوان همان اندازه چشم داشتند که قبلاً به قلمرو عبدالحمید مستبد چشم طمع دوخته بودند. حتی زمانی که مبارزه سیاسی شدت گرفت، آنان از خلأ موقت قدرت در استانبول سود جستند تا به حکومت امپراتوری ضربه زنند و این زمانی اتفاق افتاد که احتمال بروز واکنش سریع از سوی حکومت عثمانی ضعیف بود. در ۱۵ اکتبر سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م، اتریش بوسنی - هرزه گوین را یکسره به قلمروهای خود ملحق کرد و بلغارستان استقلال خود را اعلام نمود؛ بدینسان اقتدار سلطان در این سرزمینها ملغی شد و پرداخت خراج به خزانه سلطان متوقف گردید. روز بعد، یونان با استفاده از خلأ قدرتی که در اثر خروج قدرتهای خارجی از سرزمین کرت به وجود آمده بود، این سرزمین را به یونان منضم کرد (الحاق این سرزمین به یونان در ۲۷ جولای تکمیل شد). در همهٔ این موارد، اعتراضات عثمانی نسبت به امضاء کنندگان پیمان برلین که گمان می رفت اجرای مفاد آن را تضمین خواهند کرد، با هیچ واکنشی روبرو نشد. بابعالی سرانجام مجبور شد که بحران را مستقلاً خود برطرف کند. بناچار اقدامهایی اتخاذ شد که از قیامهای داخلی علیه اقلیتها جلوگیری کند و با آنانی که از تمهیدات خود سرباز زده بودند مستقیماً وارد مذاکرهٔ صلح شد. بنا بر مفاد قراردادی که در ۲۶ فوریهٔ سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م امضاء شد، اتریش می بایست سنجاق نووی بازار را درازای به رسمیت شناخته شدن سلطهٔ این کشور بر بوسنی و هرزه گوین، تخلیه می کرد و علاوه بر این ۲۰۰/۵ میلیون غروش خسارت مالی می پرداخت و به بابعالی کمک می کرد که موافقت سایر قدرتها را با برچیده شدن همهٔ دفترهای پست خارجی و همهٔ امتیازات

مربوط به قوانین کاپیتولاسیون در امپراتوری جلب کند. قرارداد صلحی نیز با بلغارستان منعقد شد (۱۹ آوریل ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م). روسیه وعده داد که ۴۰ فقره از ۷۴ فقره بازپرداختهای عثمانیها را که آخرین اقساط بازپرداختی عثمانیها بابت غرامات جنگی بود، ببخشد؛ بدینسان روسیه توانست با کشور عثمانی قراردادی منعقد کند. در ازای این اقدام روسها، بلغارها می بایست وجوهی را که به سلطان مدیون بودند، به روسیه می پرداختند. در هر دوی این موارد، سلطان در مقام خلیفه مسلمانان بر زندگی دینی مسلمانان ولایات از دست رفته همچنان نظارت می کرد و قاضیان و مدرسین مذهبی و نیز مفتیان اعظم را که نماینده سلطان در امور مذهبی به حساب می آمدند و به منافع و علائق مسلمانان در ولایات مسلمان نشین اهمیت می دادند، خود منصوب می کرد. اتریش و بلغارستان وعده دادند که هزینه اداره مدارس و مساجد اسلامی را تأمین کنند و برای اجرای آزادانه مراسم و شعائر دینی اسلام تسهیلاتی فراهم آورند. بدینسان بحران برطرف شد. در این احوال، خسارت دیدگان واقعی صربستان و مونته نگرو بودند که جاه طلبیهایشان در دستیابی به آدریاتیک با ملحق شدن بوسنی و هرزه گوین به اتریش تحقق نیافته بود. روسیه نیز چندان خوشنود نبود، چرا که اتریش به رؤیاهای خود دست یافته بود بی آن که برای حفظ تعادل قدرت در اروپای مرکزی بهایی پرداخته باشد. بنابراین تزار مآلاً از اتحاد قدیمی سه امپراتور خارج شد و با کشورهای بریتانیا و فرانسه اتحاد سه گانه ای برقرار کرد و سرانجام روندهای برقراری اتحاد دیپلماتیک که عاقبت مستقیماً به بروز جنگ جهانی اول انجامید، تکمیل شد.

آرامش سیاسی تقریباً نتوانست احساس عمومی عثمانی را تسکین دهد. طی مدتی بسیار کوتاه، حکومت جدید قلمروهایی بیش از آنچه که عبدالحمید از سال ۱۳۰۰ هـ. ق/ ۱۸۸۲ م بناچار از دست داده بود، تسلیم بیگانگان کرد. دوره جدید همکاری و امیدورای بسرعت سپری شد. مسلمانانی که پذیرفته بودند قانون اساسی به تلاشهای اروپائیان به منظور تجزیه امپراتوری خاتمه خواهد داد، در این زمان رفته رفته دوباره به سوی سلطان قدیم گرایش یافتند. ملی گرایان اقلیتها نوید از این که حکومت قلمروهای یادشده را تسلیم کرده بود، امیدهای خود را مبنی بر کسب خود مختاری یا حتی استقلال از دست رفته تلقی می کردند. توده مردم با توجه به واکنشهای اقلیتها دریافتند که امید آنان مبنی بر این که روزی همگی در کنار هم برای حفظ امپراتوری فعالیت خواهند کرد، سرابی بیش نیست. همه اختلافات و دشمنیهای قدیمی به رغم تلاشهای حکومت در حفظ وحدت در میان مردم، از سر گرفته شد. و دربار که پیش از این امیدوار بود قانون اساسی بتواند مشکلات لاینحل قصر را حل کند، در این برهه خود به تشویق و حمایت از کسانی پرداخت که می خواستند با استفاده از موقعیت اقتدار سلطان را احیاء کنند. اما زمان میان از دست رفتن قلمروها و برگزاری انتخابات بسیار کوتاه بود و امکان

هیچ گونه تغییر سیاسی مهمی وجود نداشت خاصه این که کمیتهٔ اتحاد و ترقی و ارتش هماهنگ با حکومت زمام امور کشور را برآستی در دست گرفته بودند. برگزاری انتخابات به ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م موکول و در آن تاریخ تحت نظارت قانون انتخابات اعلام شده از سوی حکومت برگزار شد. انتخابات هنوز هم به طور غیرمستقیم برگزار می شد چنان که مردم انتخاب کنندگان را برمی گزیدند و این افراد نمایندگان واقعی را برمی گزیدند. مبارزات بجز در مقدونیه که حکومت یونان و بطریق با مداخلهٔ خود داوطلبانی موافق نظرات خود را انتخاب کرده بودند، به گونه ای آرام همچنان ادامه داشت. میزانچی مراد که در این زمان در زندان نبود، از اتحاد لیبرالها با قوت هرچه تمامتر حمایت می کرد، اگرچه این اتحاد متهم شده بود که از حکومت یونان، دانشا کها و حتی مقام بطریق در ازای حمایت از طرفداران اقلیتها، وجوهی دریافت می داشته است. سفیر یونان اعلام کرد که ۶/۵ میلیون یونانی در امپراتوری وجود دارند و خواستار آن شد که یک چهارم از کرسیهای مجلس جدید به آنان اختصاص داده شود و دیگر این که زبان یونانی به رسمیت شناخته شود. دانشا کها خواستار حقوقی مشابه یونانیان برای ارمنیان شدند. در واکنش به این درخواستها، مسلمانان بیش از پیش به افکار اسلامی و ترکی روی آوردند؛ اما از آنجا که مسلمانان هیچ کاندیدیابی نداشتند، کمیتهٔ اتحاد و ترقی پیروز شد و همهٔ ۲۲۸ کرسی نمایندگی را بجز یکی که نصیب اتحاد لیبرال شد، به خود اختصاص داد. ترکها با به دست آوردن ۱۴۳ کرسی آشکارا اکثریت یافتند در حالی که ۶۰ کرسی به اعراب، ۲۷ کرسی به آلبانیاییها، ۲۶ کرسی به یونانیان، ۱۴ کرسی به ارمنیان، ۱۰ کرسی به اسلاوها و ۴ کرسی به یهودیان اختصاص یافت.^۱ انتخابات بدرستی انجام شده بود؛ همه ملتها به نسبت جمعیت واقعی شان نماینده داشتند و دست کم چنین به نظر می رسید که در امپراتوری دموکراسی مجالی دوباره یافته است. نمایندگان مجلس اعلی یا مجلس اعیان طی اندک زمانی از سوی شورای وزیران منصوب شدند و پارلمان و حکومت برای استقرار حکومت جدید عثمانی که قرار بود کشور را بر اساس قانون اساسی اداره کند، کاملاً آماده به نظر می رسیدند.

در ۱۷ دسامبر سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م، شهر قدیمی استانبول شاهد یکی از مهمترین صحنه های تاریخ دیرپای خود بود. سلطان عبدالحمید در حالی که در کالسکه ای رویا نشسته بود از خیابانهای تاریک شهر عبور می کرد؛ وی موقع افتتاح مجلس جدید که در عمارت وزارت داد گستری واقع در پشت مسجد ایاصوفیه تشکیل جلسه داده بود، برای جمعیت حاضر در اطراف عمارت دست تکان می داد و بدینسان به ابراز احساسات آنان پاسخ می گفت. منشی مخصوص سلطان نطق وی را ایراد کرد؛ سلطان در این نطق توضیح داد که چرا وی از سال ۱۲۹۵ هـ. ق/ ۱۸۷۸ م مجلس را تعطیل کرده است و متذکر شد که وی به پیشنهاد مشاورانش

اجرای این بخش از قانون اساسی را تا زمان کسب آمادگیهای لازم برای امپراتوری، افزایش سطح سواد مردم و انجام کامل اصلاحات اساسی به تعویق انداخته است. سلطان چنین اظهار داشت: «با خشنودی از این که تحقق کامل این آرزو شادی کنونی و آینده امپراتوری و کشورم را افزونی خواهد بخشید، اعلام کردم که بیدرنگ و برغم خواست مخالفان اجرای قانون اساسی از سر گرفته شود.»^{۱۰} در واکنش به نطق سلطان، هر دو شورا سلطان را به دلیل احیای قانون اساسی ستودند و از آن دسته از مشاوران سلطان که در گذشته موجب گمراهی وی شده بودند، انتقاد کردند. سپس آنان حمایت سراسری خود را از تلاشهای حکومت در بازپس گیری قلمروهایی که چندی پیشتر از امپراتوری جدا شده بود، اعلام کرد.^{۱۱}

اما برای حکومت جدید امکان موفقیت چندان نبود. مجلس تنها بدین امر کمک کرد که همه توجّهات معطوف به اختلافات و رقابتهایی شود که موقتاً آرام گرفته بود. نمایندگان اقلیت هر آنچه در توان داشتند انجام دادند که در روند امور مادام که خواستههایشان تحقق نیافته، اخلال شود. نمایندگان و وزیران مسلمان بر سر این مسأله اختلاف داشتند که آیا از مشی کمیته اتحاد و ترقی یا از سلطان پیروی کنند و یا این که خود سیاست مستقلی اتخاذ کنند. چندی نباید که بحثهای بی پایان مجلس بیشتر قوانینی را که شورای دولت آماده کرده بود، متوقف کرد. عبدالحمید همین که دریافت بابعالی در رویارویی با تجاوز خارجی تا چه اندازه ناموفق بوده است و نیز مجلس در تصویب قوانین تا چه حد بی کفایت بوده است، خود مجبور به مداخله شد. پشتیبانان اسلام، احتمالاً و نه بیقین، تحت حمایت سلطان آشکارا سر به شورش برداشتند. واکنش در برابر روحیه دین زدایی قانون اساسی، ظاهر شدن زنان بی حجاب در خیابانها و مساوی شناختن حقوق غیرمسلمانان با مسلمانان سبب شد که محافظه کاران اسلامی آشکارا علیه قانون اساسی به مبارزه برخیزند؛ آنان اعلام کردند که علت انحطاط امپراتوری دور شدن از مبانی اساسی اسلام بوده است و اسلام می تواند با توجه به مقتضیات روز نیازهای جامعه را پاسخگو باشد؛ اسلام می تواند قوانینی را تهیه و تنظیم کند که همه ابعاد اجتماعی و سیاسی زندگی را در بر گیرد و این گرایش با اخذ تکنولوژی غرب هیچ منافاتی ندارد. این عقیده در سراسر امپراتوری و نه فقط در میان علما بلکه در میان کارمندان دولت و ارتشیان و فرقه های دراویش و نیز در میان توده های مردم طرفدارانی پیدا کرد. کوششهای حکومت جدید در کاراتر کردن حکومت ولایتی و سرباز گیری افراد بدون توجه به مذهب و قوم آنان نیز خشم قبایل آناتولی شرقی را که همواره بر خودمختاری ولایات خود اصرار داشتند، برانگیخت. در استانبول جشنی بر پا شد که رهبری آن را کمال پاشا بر عهده داشت و همه کسانی که از نظم جدید ناراضی بودند و از جمله مقامهای رسمی و افسران اخراجی ارتش و جاسوسان سابق دربار به این جنبش ملحق شدند. توده مسلمانان استانبول - صنعتگران و بازرگانان، صاحبان قهوه خانه ها و

گرمابه‌های عمومی، باربران، ماهیگیران، روستائیان که برای فروش محصولاتشان در پایتخت حضور داشتند، آوارگانی که جدیداً به شهر وارد شده بودند - به جنبش کمال پاشا پیوستند و مذهب بسادگی توانست همه را شیفته و مجذوب خود کند.^{۱۲}

در مقابل محافظه کاران، نوگرایان بودند که دیدگاه‌هایی شبیه دیدگاه‌های احمدرضا داشتند، اما در این زمان تحت رهبری مردانی چون عبدالله جودت، احمد مختار و جلال نوری فعالیت می‌کردند. برخی از نوگرایان خواستار آن بودند که برای جلب حمایت و احترام غرب از همه جنبه‌های زندگی غرب تقلید کنند. اما بیشتر افراد این جناح احساس می‌کردند که نوسازی عثمانی بایستی بیشتر تنها در برخی جنبه‌ها و به صورت انتخابی انجام شود؛ به نظر آنان بایستی بهترین دستاوردهای مادی غرب انتخاب شود و مطابق با ضرورت‌های ویژهٔ اسلام و جامعهٔ عثمانی در آنها اصلاحاتی صورت پذیرد. این گروه از نوگرایان براین باور بودند که روشنفکری از طریق گسترش سطح آموزش و پرورش بایستی با انجام اصلاحات توأم شود چنان که جمعیت کل کشور از این اصلاحات پشتیبانی کند و از دستاوردهای آن نیز بهره‌مند شود. اما نوگرایان دچار تفرقه و اختلاف نظر شدند. آنان که نمی‌خواستند رهبری کمیتهٔ اتحاد و ترقی را در حزب وحدت طلبان بپذیرند یا کسانی که با سیاستهای تمرکززدایی اتحاد لیبرالی مخالف بودند، در سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م به انجمن رفاه عمومی (سلامت عمومی کلوبو) و سپس به حزب دموکراتیک عثمانی (عثمانلی دموکرات فرقه سی) ملحق شدند. این گروه تحت رهبری افراد قدیمی ترکهای جوان چون ابراهیم تمو، عبدالله جودت و ابراهیم ناجی، در واقع در انتخابات سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م شرکت نکرد، اما توانست برخی از اعضای کمیتهٔ اتحاد و ترقی را ترغیب کند که افکار و آمال این گروه را نمایندگی کنند؛ افکار و آرمانهایی که در روزنامهٔ ترکیه و همچنین در روزنامه‌هایی در ازمیر، مناستر و حلب از آنها تبلیغ می‌شد و نشانگر حمایت و سازماندهی بسیار وسیع این گروه بود. علاوه بر این، نمایندگان ارمنی و یونانی در مجلس گروه مستقلی ایجاد کردند که تمامی فعالیتهای خود را بر روی مسألهٔ خودمختاری یا استقلال مقدونیه و ولایات آناتولی شرقی متمرکز کرده بود؛ این گروه در پی آن بود که عمدهٔ با ایجاد تفرقه در میان نمایندگان مجلس به مقاصد خود دست یابد، بدین امید که شاید با هرج و مرج سیاسی در تحقق آرمانهایشان موفق شوند.

در همین احوال که اختلافات و دشمنیها فروکش نکرده بود، کامل پاشا کوشید که با استفاده از اختلافات گروهی و به بهای بی‌اعتبار کردن قصر، مجلس و کمیتهٔ اتحاد و ترقی اساس قدرت خود را مستحکم کند. در نخستین گام، کمیتهٔ اتحاد و ترقی از مخالفت‌های خود با کامل پاشا دست کشید، چرا که احساس می‌کرد وی در این برههٔ حساس بهترین انتخاب است، اما در عین حال کمال پاشا می‌دانست که موضع جدید کمیته از اقتدار این تشکیلات ناشی می‌شود

و از این روی کوشید که با استفاده از موقعیت افراد مورد اطمینان خود را در مقام وزارت جنگ و نیز وزارت نیروی دریایی منصوب کند (۱۰ فوریه سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م). پس از این اقدام، کمیته اقتدار حقیقی خود را آشکار کرد. کمیته توانست با اعمال نفوذ خود نمایندگانی را به مجلس بفرستد که همگی مخالف کمال بودند و وی را به سود یکی از افراد کمیته به نام حسین حلمی که وزیراعظم جدید کشور شد، مجبور به استعفا کنند. کمیته اتحاد و ترقی کوشید که این اختلافات را برطرف کند، اما سلطان و محافظه کاران نمایش قدرت وزیراعظم را تهدیدی بر بقای اقتدار خود می دانستند و روند رخدادها به گونه ای بود که از تحولات سیاسی مهمی خبر می داد.

شورش ۱۳ آوریل ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م

نوگرایان چندان دستخوش اختلاف و تفرقه شده بودند که اتخاذ هر گونه اقدام جدی علیه کمیته اتحاد و ترقی برایشان غیرممکن بود. اما برای محافظه کاران وضع به گونه ای دیگر بود. آنان چنین تصور می کردند که خلع کمال پاشا اگر اعتراضی را در پی نداشته باشد، به اقتدار سلطان در نظارت بر حکومت و بنابراین توانایی آنان در محدود کردن اقدامهای «غیرمذهبی» حکومت خاتمه خواهد داد. تنشها در پایتخت شدت گرفت. طلاب علوم دینی در گوشه و کنار پایتخت اجتماع می کردند و تعلیق قانون اساسی کشور را طلب می کردند. سربازان ارتش تحت حمایت افسرانشان در سربازخانه ها آشکارا زبان به اعتراض گشودند. بسیاری از صنعتگران و کارگران که خود تحت نفوذ رهبران مذهبی فرقه های رسمی و متصوفه بودند، با شوق و التهابی فزاینده درباره تهدید شریعت و خطر سلطه مسیحیت سخن راندند.

یکی از افراد مخالف حافظ درویش وحدتی بود که این ناخشنودی را به صورت شورشی علیه حکومت سازمان داد. وی که ظاهراً یکی از اعضای فرقه بکتاشی بود، در ۱۰ نوامبر سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م انتشار روزنامه ای را به نام ولکان آغاز کرد؛ این روزنامه پیام مردمی و عرفانی اسلام را با مخالفت شدید با دین زادی حکومت و نیز نفوذ اقلیتها و نمایندگان خارجی تلفیق می کرد.^{۱۴} طی مدتی کوتاه، حافظ درویش جمعیت اتحاد اسلامی (اتحاد محمدی جمعیتی) را تشکیل داد که خواستار حکومت شریعت به جای قانون اساسی و استفاده از اسلام در نوسازی کشور و رهایی امپراتوری بود. وی خواستار آن بود که مدارس و دادگاههای عرفی منسوخ و به جای آنها مدارس و دادگاههای دینی مشغول به کار شوند و به عنوان بهترین ابزار رهایی امپراتوری، اقتدار سلطان احیاء شود. در حالی که عبدالحمید ظاهراً از تدارک کمکهای مالی برای روزنامه و سازمان جدید امتناع می کرد، ظاهراً عناصر دیگری از دربار و از جمله یکی از پسران سلطان به نام برهان الدین افندی که براستی یکی از اعضای جمعیت شد، از دادن

چنین کمک‌هایی دریغ نمی‌کردند.^{۱۵} در این زمان روزنامهٔ ولکان مبارزه‌ای فعال علیه حکومت را آغاز کرد. جمعیت اتحاد اسلامی رسماً اعلام کرد که خواستار استقرار حکومتی است که رسالتهای اساسی حکومت اسلامی را تحقق بخشد؛ حکومتی که از شریعت و احکام اصلی اسلام حمایت کند و امکان تعالی آن را فراهم آورد؛ نور وحدت الهی را بر سراسر امپراتوری بگستراند و مسلمانان سراسر جهان را از سلطهٔ حکومت ظلم غیر مسلمانان برهاند. مقاصد فوری این جمعیت عبارت بود از: افزایش منافع مسلمانان، حمایت از اصل اسلامی مشورت در مبانی حکومت، کاربرد سریعتر شریعت در مجموعه قوانین دادگاههای عرفی و تشویق و گسترش سنن و اخلاق اسلامی در زندگی روزانهٔ همهٔ مسلمانان امپراتوری.^{۱۶}

در سوم آوریل سال ۱۳۲۷ ه.ق/۱۹۰۹ م، جمعیت اتحاد اسلامی نخستین جلسهٔ عمومی خود را در مسجد ایاصوفیه برگزار کرد و با استفاده از مراسم جشن میلاد پیامبر (ص) در کسب حمایت‌های مردمی بیشتر سود جست. وحدتی برای مردم نطق پرشوری ایراد کرد و ضمن آن خواستار مبارزه با دین‌زدایی حکومت شد و چنین اذعان کرد که مسلمانان همچون غیرمسلمانان بایستی بتوانند که برای دفاع از آرمانها و حقوق اجتماعی‌شان تشکیلاتی داشته باشند.^{۱۷} شعبه‌های جمعیت در سایر شهرها تشکیل شد و این شعبه‌ها به نوبه خود به طرح درخواستهای مردمی پرداختند و ضمن آن خواستار احیای شریعت شدند. چندی نباید که انجمن در لشکر اول استانبول طرفدارانی پیدا کرد و این لشکر کلید دستیابی به شهر بود. جمعیت اتحاد اسلامی از طریق همکاری با گروه اتحاد لیبرال مبارزه با حکومت را آغاز کرد. حمایت‌های بی‌سابقهٔ مردمی، محافظه‌کاران را به سوی اتخاذ اقدامی علنی سوق داد.^{۱۸} طی شب دوازدهم و سیزدهم آوریل، سربازان لشکر اول در مقابل مسجد سلطان احمد به طلاب علوم دینی ملحق شدند و به سوی عمارت مجلس که در آن نزدیکی بود، به راه افتادند و مجلس را به محاصرهٔ خود در آوردند. وزیراعظم از تنش فزایندهٔ جامعه آگاه بود، اما چنین انفجار ناگهانی را پیش بینی نکرده بود؛ بدینسان هنگامی که وی از وضع آگاه شد، تنها رئیس پلیس خود را به محل اجتماع شورشیان اعزام کرد تا وی را از آنچه که اتفاق افتاد، آگاه کند. تظاهر کنندگان درخواستهای خود را به وی ارائه دادند که عبارت بودند از: دولت بایستی استعفا دهد و بسیاری از نمایندگان را تبعید کند؛ قوانین شریعت به طور کامل رعایت شود؛ همهٔ افسران برکنار شده به خدمت فرا خوانده شوند و به نفوذ کمیتهٔ اتحاد و ترقی در ارتش خاتمه داده شود. احمدرضا از ریاست مجلس مبعوثان عزل و به جای وی «مسلمانی حقیقی» منصوب شود. درخواستهای شورشیان به نمایندگی که در مجلس اجتماع کرده بودند ارائه شد، اما از آنجا که آنان چنین اختیاراتی نداشتند که با درخواستهای مطرح شده موافقت کنند، تنشها شدت گرفت. جمعیت شورشی به داخل عمارت مجلس هجوم بردند و در حالی که نمایندگان وحشت زده می‌گریختند، دو تن از

آنان که اشتباهاً تصور می‌شد احمد رضا و حسین جاهد بیگ - سردیر روزنامه طین که از کمیته اتحاد و ترقی حمایت می‌کرد - باشند، به قتل رسیدند. حکومت دچار بحران شده بود. وزیر جنگ از صدور فرمان به ارتش که شورشیان را متفرق سازند، اجتناب می‌کرد. از وزیر اعظم حسین حلمی، هیچ کاری ساخته نبود؛ وی شتاب زده خود را به قصر بیلدیز رساند و استعفای همه وزیران کابینه را تقدیم سلطان کرد. عبدالحمید نه فقط با استعفای وی موافقت کرد، بلکه دبیر اول خود را نیز با حکمی مبنی بر قبول همه درخواستهای شورشیان به ایاصوفیه اعزام داشت. کمیته اتحاد و ترقی هیچ‌گاه در استانبول اقتداری نیافته بود؛ اقتدار این کمیته عمده از تهدید عملی لشکر مقدونیه ناشی می‌شد و در این زمان کاملاً شکست خورده به نظر می‌رسید. اعضای کمیته در استانبول متواری شدند و دفترهای مرکزی روزنامه شان چپاول شد. صرف نظر از این که سلطان آیا براستی در طرح این آشوب دستی داشته است یا خیر، وی از وضع موجود برای احیای قدرت خود سود جست و افراد خود را در مقام وزیر جنگ و وزیر درباری منصوب کرد و بدینسان نظارت خود را بر نیروهای مسلح دوباره اعمال کرد. احمد توفیق پاشا به مقام وزیر اعظمی منصوب شد و کابینه جدید وی کار خود را آغاز کرد؛ احمد توانست سلطان را متقاعد کند که وی تنها در صورتی با سلطان همکاری خواهد کرد که بتواند افراد مورد نظر خود را در وزارت‌های مهم منصوب کند. از آن دسته از نمایندگان که هنوز در استانبول بودند دعوت شد که یک بار دیگر مجلس را تشکیل دهند. اسماعیل کمال به ریاست جدید مجلس منصوب شد، در همین حال میزانچی مراد که از دیرباز اسلام‌شناسی حقیقی محسوب می‌شد، از حکومت جدید حمایت کامل به عمل آورد و بدینسان پشتیبانی اتحاد لیبرال را نیز نصیب آنان کرد.

سلطان دوباره زمام قدرت را در دست گرفت و کمیته اتحاد و ترقی در استانبول متلاشی شد. افسران ارشد ارتش در مقدونیه که ضرورتاً عضو کمیته هم نبودند، فرماندهی اعاده نظم را تحت رهبری فرمانده لشکر سوم یعنی محمود شوکت، رئیس جوان ستاد لشکر سوم به نام مصطفی کمال و چند تن از افسران بر عهده گرفتند؛ افسرانی از جمله عصمت (اینونو) و انوریگ که بعدها به لحاظ سیاسی و نظامی هر دو، شهرتی یافتند. کمیته اتحاد و ترقی کوشید که پشتیبانان خود را در سراسر امپراتوری دوباره سازمان دهد و از گروه‌های اقلیت ملی که از سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م با کمیته همکاری کرده بودند، نیز تقاضای کمک کند. تنها دستاورد این اقدام برپایی قیام ارمنیان در آدانا بود که از سوی پادگان محلی بشدت سرکوب شد؛ قتل‌عامها و کشتارهای متقابل ادامه یافت تا این که سرانجام حدود ۳۰۰۰۰ تن از مردم مذاهب گوناگون به قتل رسیدند (۱۴ آوریل، ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م). محمود شوکت چنین نتیجه گرفت که راه‌حلهای سیاسی پیشنهاد شده از سوی کمیته اتحاد و ترقی مؤثر نخواهد بود و تنها از طریق مداخله نظامی علنی وضع بهبود خواهد یافت. در اتخاذ چنین موضعی از سوی

محمود شوکت، بویژه مصطفی کمال از وی پشتیبانی کرد؛ مصطفی کمال پس از موفقیت‌های اولیه‌ای که در سازماندهی کمیته اتحاد و ترقی کسب کرده بود، از سوی رهبران کمیته کنار زده شد. او پس از آن تشکیلات را رها کرد و با مشارکت نظامیان در امور سیاسی به مخالفت پرداخت. در این زمان، مصطفی کمال لشکر مقدونیه را برای حرکت به سوی پایتخت سازمان داد؛ وی واگنهای ترن را مملو از سربازان کرد و «لشکر عملیات» (حرکت اردوسی) را سازماندهی کرد که در این برهه تحت فرماندهی حسین حسنو به سوی استانبول به راه افتاد. از آنجا که لشکر عملیات با هدف اعادهٔ نظم وارد عمل شده بود، عبدالحمید در آغاز با این اقدام موافقت و از ورود آنها به استانبول استقبال کرد. اما دیری نپایید که لشکر عملیات رویه‌ای دقیقاً مخالف با آنچه سلطان انتظار داشت، در پیش گرفت. بیشتر نمایندگان و اعضای مجلس اعیان به اعضای قبلی و فعلی کابینه ملحق شدند تا با نظامیان ترن در حال پیشروی به سوی استانبول در خارج شهر در یشیل کوی (سان استفانو) دیدار کنند، بدین امید که موافقت آنان را با بازگشایی مجلس و دفاع از قانون اساسی بدون برخورد نظامی جلب کنند. در ۲۲ آوریل سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م، نمایندگان مجلس مخفیانه و تحت عنوان مجلس عمومی ملی (مجلس عمومی ملی) و با ریاست وزیر اعظم پیشین، سعید پاشا، که در این زمان ریاست مجلس اعیان را بر عهده داشت، تشکیل جلسه دادند. نمایندگان برای آن که به ارتش اطمینان خاطر دهند که آنان در شورش ضد انقلابی مشارکتی نداشته‌اند و از حکومت جدید نیز پشتیبانی نکرده‌اند، تصمیم گرفتند که عبدالحمید را از سلطنت خلع کنند، اما برای این که خطر مقاومت در استانبول را کاهش دهند، این بخش از تصمیمات را افشاء نکردند. در بامداد روز ۲۴ آوریل، لشکر عملیات به ایستگاه راه آهن استانبول رسید و پایتخت را به تصرف خود درآورد. سلطان دستور داد که هیچ مقاومتی صورت نگیرد، اما برخی از پشتیبانانش سنگر گرفتند و در نزدیکی بابعالی و نیز در سربازخانه هایشان در تقسیم و اوسکودار دلیرانه جنگیدند. اما تا پایان روز، این مقاومتها درهم کوبیده شد. محمود شوکت حکومت نظامی اعلام کرد و دادگاههای نظامی محاکمه مخالفان را آغاز و عوامل اصلی برپایی شورش یا مقاومت در برابر لشکر عملیات را که پس از ورود لشکر به شهر صورت گرفت، اعدام یا تبعید کردند. افسران نظامی برای تحصیل مالیاتها به ولایات اعزام شدند تا هزینه‌های لازم برای ادارهٔ حکومت را تأمین کنند. بنابراین لشکر به نام قانون اساسی و دموکراسی نظارت مطلقه‌ای را بر کشور اعمال کرد.^{۲۰}

سه روز پس از این رخداد، آخرین گام نیز برداشته شد. در ۲۷ آوریل، مجلس دوباره تحت عنوان مجلس عمومی ملی، این بار در مسجد ایاصوفیه و به ریاست سعید پاشا، تشکیل جلسه داد. مجلس ملی با کسب فتوایی خلع سلطان را به اتهام همدستی در برپایی شورش ضد انقلابی و کشتاری که متعاقب آن اتفاق افتاد و همچنین به اتهام چپاول ذخایر کشور و حکومت

برادرش محمد پنجم (رشاد) را اعلام کرد.^{۲۱} سلطان و اعضای خانواده اش را فوراً همان شب با ترون ویژه‌ای به سالونیک اعزام کردند، چنان که صبح روز بعد مردم و پشتیبانان سلطان در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفتند که امکان هیچ گونه مخالفت عملی در برابر آن برایشان وجود نداشت. عبدالحمید پس از ۳۳ سال سلطنت در حالی که هنوز ۶۶ سال بیشتر نداشت، این رخدادها را مشیت الهی دانست و در سالونیک زندگی آرامی را آغاز کرد تا این که در سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م از بیم آن که میادای طی جنگهای بالکان به دست دشمن بیفتد به استانبول فرا خوانده شد. از این پس وی در بیلربی در ساحل آناتولیایی تنگه بوسفور اقامت گزید و شش سال بعد در ۱۰ فوریه سال ۱۳۳۷ هـ. ق/ ۱۹۱۸ م درگذشت. بدینسان زندگی یکی از برجسته ترین سلاطین عثمانی در هاله‌ای از ابهام و با خواری خاتمه یافت.^{۲۲}

دموکراسی در چارچوب قانون اساسی ۱۳۲۹-۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۱۱-۱۹۰۹ م

مدتها چنین تصور می شده است که انقلابهای سالهای ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م و ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م سر آغاز یک دوره سلطه مستقیم کمیته اتحاد و ترقی بوده است. این فرض هر چند که در باره آخرین سال اقتدار عبدالحمید نادرست است، حتی در مورد دوره دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی که در سالهای بعد تا زمان جنگ فاجعه بار ترکیه و ایتالیا در تریپولیتانیا ادامه داشت، نیز کمتر با واقعیت وفق می کند. همان گونه که مشاهده کردیم، شورش ضد انقلابی سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م کمیته اتحاد و ترقی و پشتیبانانش را دچار تفرقه و از هم پاشیدگی کرد، و این افسران ارشد لشکر مقدونیه بودند که مجلس را احیاء و برای حفظ نظم سلطان را از مقام سلطنت خلع کردند. این اقدام نه تنها به نوبه خود سر آغاز دوره جدیدی از سلطه کمیته اتحاد و ترقی بود، بلکه بیش از آن، سر آغاز استقرار حکومتی مبتنی بر قانون اساسی و دموکراسی به شمار می رفت. این حکومت به طور غیر مستقیم تحت نفوذ محمود شوکت پاشا اداره می شد که فرماندار حکومت نظامی استانبول و همچنین بازرس لشکرهای اول، دوم و سوم شده بود؛ بدینسان گونه‌ای مداخله محدود نظامی در امور سیاسی کشور آغاز شد؛ مداخله و مشارکتی که همواره گاه به گاه در کشور تجربه می شده است.

در واکنش به تحولات انجام شده، کمیته اتحاد و ترقی خود عمده به صورت یک حزب سیاسی داخلی در آمد. کوشش این حزب بر این بود که با گسترش حضور خود در سراسر امپراتوری و سازماندهی سیاسی آن و همچنین توسعه برنامه‌ای که بتواند توده‌های مردم را به خود جلب کند، اقتدار گذشته خود را بازیابد. چنین بود که برغم اولین کنگره حزب که در سال ۱۳۲۶ هـ. ق/ ۱۹۰۸ م مخفیانه در سالونیک برگزار شد و بیانیه علنی آن باز هم به حمایت از اهداف بیان نشده کمیته مقدونی محدود می شد، کنگره ۱۳ نوامبر سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م و

همه کنگره های حزبی متعاقب آن کاملاً علنی بر گزار شد. «کلوپهای میهن پرستی» مخفی که در گذشته در مراکز ولایت تشکیل می شد، در این برهه مراکز علنی حزب اعلام شد، اما همه این مراکز هنوز تحت نظارت شدید رهبران استانبول و سالونیک قرار داشت. اعضای نظامی کمیته در امور سیاسی مشارکتی فعال نیافتند، اما نفوذ آنان در پس همه امور حزبی احساس می شد. برنامهٔ کمیته برنامه ای کاملاً غیردینی و انعکاسی از سیاستهای نوگرایانه روشنفکران بود. برنامه تدوین شده از نظام پارلمانی حمایت می کرد؛ نظامی که در آن بخشی از نمایندگان مجلس از سوی سلطان و بخشی از سوی مجلس مبعوثان برگزیده می شدند. انتخاب شوندگان می بایست از افراد ذکور بالاتر از ۲۰ سال و برخوردار از بعضی از ویژگیهای خاص می بودند. انتخابات هنوز هم به طور غیرمستقیم انجام می شد، اما مادهٔ ۱۱۳ بنا بر برنامه جدید بکلی منسوخ می شد. طبق برنامهٔ جدید همه عثمانیها در برابر قانون مساوی بودند و مجاز بودند مشروط بر این که نظم عمومی بر هم نخورد، اجتماعاتی تشکیل دهند و در مورد موضوعهای سیاسی کشور بحث کنند؛ پیش بینی شد که سانسور مطبوعات لغو شود، اما قوانین مطبوعات کماکان به قوت خود باقی بماند؛ آموزش ابتدایی اجباری و رایگان باشد و تدریس به زبان اکثریت دانش آموزان هر مدرسه ارائه شود، اما در سطوح متوسطه و عالی، آموزش داوطلبانه و تدریس تنها به زبان ترکی باشد. همچنین پیش بینی شد که با تصویب قوانین جدید روابط میان کارگران و کارفرمایان تنظیم شود؛ نظام مالیاتی کشور با توجه به ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی کشور، اصلاح شود. کوششهایی صورت گیرد که اقتصاد کشور توسعه یابد و مالکیت کشاورزان بر اراضی برقرار شود. همهٔ این موارد از اصول برنامه ای بود که بسادگی می توانست مورد قبول عبدالحمید و مردان تنظیمات قرار گیرد. ناسیونالیسم افراطی ترکی که بعدها گسترش یافت، هنوز بروز و ظهوری نیافته بود؛ بر اساس سنتی دیرینه قرار شد که ترکی عثمانی زبان رسمی کشور باشد.^{۲۳}

پس از رخدادهای سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م که طی آن هر دو حزب اتحاد لیبرال و اتحاد اسلامی از صحنهٔ سیاست کشور برچیده شدند، تنها حزب کوچک دموکراتیک عثمانی باقی ماند که در امور انتخابات و پارلمان با کمیته اتحاد و ترقی مخالفتهایی ابراز کند. بنابراین، در بیشتر موارد، مبارزه اصلی بر سر کسب قدرت در حکومت، میان محمود شوکت به نمایندگی از سوی نظامیان و کمیته بود. در این جدالها معمولاً محمود شوکت غالب می شد، اگرچه کمیته با انتصاب دو تن از اعضایش به نامهای جاوید بیگ (نماینده سالونیک) و طلعت بیگ به ترتیب در مقامهای مهم وزارت امور مالی و وزارت امور داخله تا اندازه ای اعمال نفوذ می کرد. شوکت کوشید که اعضای ارتش را از سیاست و فعالیت در کمیته دور نگاه دارد. اما وی همچنین در برابر تلاشهای حکومت در اعمال نظارت بر بودجهٔ ارتش و بنابراین اعمال نظارت

در امور آن نیز مقاومت کرد. با وجود چنین کشمکشهایی از هر دو سوی، اعضای گروه پارلمانی کمیته همکاری با یکدیگر را غیرممکن یافتند. در فوریه سال ۱۳۲۸ هـ. ق/ ۱۹۱۰ م، برخی از آنان گروه ویژه‌ای به نام حزب مردم (اهالی فرقه سی) تشکیل دادند و بدینسان اختلافات درونی خود را آشکار کردند.^{۲۴} اندکی بعد هیأت متفقۀ عثمانیه نیز تشکیل شد که اعضای گروههای ملی اقلیت و نیز اعضای از احزاب منحلۀ سیاسی را که هنوز در عرصۀ سیاست فعال بودند و از امپراتوری غیرمتمرکز حمایت می کردند، شامل می شد.^{۲۵} علاوه بر این گروهها و احزاب، گروه لیبرالهای میانه‌رو (معتدل لیبرالز) تحت رهبری اسماعیل کمال نیز وجود داشت که نمایندگان آلبانی و ولایات عربی را به خود جذب کرده بود.^{۲۶} اما هیچ یک از احزاب و گروههای یادشده به دلیل ادامه حکومت نظامی نمی توانستند آشکارا در سیاست مداخله کنند؛ بدین ترتیب آنان تنها به صورت گروههای پارلمانی عمل می کردند و در مخالفت با کمیته اتحاد و ترقی و نیز مخالفت با حکومت آن گاه که از سیاستهای کمیته حمایت می کرد، همکاری داشتند؛ گروههای مذکور همچنین نسبت به سیاست عمومی کشور نگرشی محافظه کارانه تر داشتند و در پی آن بودند که با استقرار حکومتی غیرمتمرکز به تقاضاهای ملی گرایانه پاسخ دهند. در نوامبر سال ۱۳۳۰ هـ. ق/ ۱۹۱۱ م همه گروههای مخالف به حزب حریت و ائتلاف (حریت و ائتلاف فرقه سی) ملحق شدند؛ رهبری این حزب را اسماعیل حقی پاشا، نماینده آماسیا، و داماد فرید پاشا، عضو مجلس اعیان، و رضا نور، نماینده گومولچین، بر عهده داشتند.^{۲۷} همچنین دو گروه افراطی زیرزمینی نیز وجود داشت. حزب اصلاحات رادیکال عثمانی (اصلاحات اساسیه عثمانیه فرقه سی) در پایان سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م، به همت سفیر عثمانی در سوئد به نام شریف پاشا، تشکیل شد؛ این حزب خواستار آن بود که با اقدام انقلابی یعنی قتل رهبران، حکومت را براندازد، به حکومت نظامی خاتمه دهد و با برگزاری انتخابات مجلسی جدید تشکیل دهد.^{۲۸} حزب سوسیالیست عثمانی (عثمانلی سوسیالیست فرقه سی) نیز در سال ۱۳۲۸ هـ. ق/ ۱۹۱۰ م به رهبری حسین حلمی، ناشر روزنامه اشتراک، در استانبول تشکیل شد؛ این حزب بیشترین حمایتها را از گروههای ارمنی و بلغاری مجلس دریافت می داشت. اما همه گروههای چپ و راست را ارتش سرکوب کرد و آنان را واداشت که فعالیتهای خود را به اروپا منتقل کنند و از این برهه به بعد، دیگر آنان در سیاستهای داخلی امپراتوری تأثیر چندانی نداشتند.^{۲۹}

اصلاحاتی که در سال ۱۲۹۳ هـ. ق/ ۱۸۷۶ م در قانون اساسی ایجاد شد، بهترین مصوبات سالهای پیش از جنگ ایتالیا بود. پس از مجموعه بحثهای بسیار زیادی که در مجلس معبوثان صورت گرفت، تصویب قانون جدیدی (۲۱ اوت سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م) موازنه قدرت در حکومت را بکلی تغییر داد. اقتدار سلطان و دربار بشدت کاهش یافت. طبق قانون اساسی

سلطنت به خاندان عثمانی واگذار شده بود، اما پس از اصلاحات جدید و گذاری مقام سلطنت منوط می‌شد به انجام سوگندی که سلطان هنگام جلوس در مجلس ملی کشور یاد می‌کرد و او در این سوگند متعهد می‌شد که به شریعت و قانون اساسی هر دو، احترام بگذارد و نسبت به وطن و ملت خود وفادار بماند؛ بدینسان قانون اساسی جدید به مجلس اختیار می‌داد که در صورت لزوم سلطان را از مقام خود خلع کند (ماده ۳). اما سلطان هنوز می‌توانست خزانه خصوصی، ثروت و املاک خود را حفظ کند (ماده ۶). در قانون اساسی جدید، وزیران و وزیراعظم بیشتر در برابر مجلس مسؤول بودند تا در برابر سلطان و او موظف بود که طی چند روز پس از هر انتخابات از مجلس بخواهد که تشکیل جلسه دهد و نیز اجازه دهد که مجلس دست کم در هر فاصله معین جلسه‌ای داشته باشد؛ بنابراین اقتدار واقعی سلطان در اعمال نظارت بر امور حکومت بسیار محدود شد. حتی همین حقوق محدود سلطان در بندهای بعدی قانون اساسی محدودتر شد. حق انعقاد قرارداد منوط به تصویب نهایی مجلس شد. سلطان تنها می‌توانست شیخ الاسلام و وزیراعظم را برگزیند، حال آن که وزیراعظم به تنهایی می‌توانست سایر افراد کابینه را انتخاب کند، البته تنها بدین شرط که سلطان انتخاب آنان را تأیید کند (ماده ۲۷). رئیس و معاون دو مجلس را در این زمان اعضای دو مجلس انتخاب می‌کردند و دیگر سلطان در این انتخاب دخالتی نداشت و تنها تأیید برگزیدگان مجلس بر عهده وی بود (ماده ۷۷). ماده ۱۱۳ تغییر کرد و در نتیجه حکومت اجازه یافت که در موقع لزوم اعلام حکومت نظامی کند و همه قوانین و احکام عادی کشور را به حالت تعلیق در آورد، بی آن که هیچ دخالتی از سوی سلطان صورت گیرد. مآلاً این که طبق قانون جدید مقرر شد که منشی سلطان و حاجب اعظم (مابین چی) و کارمندان تحت امرشان را کابینه و نه سلطان تعیین کند و این افراد تنها در برابر کابینه مسؤول باشند؛ با توجه به مفاد جدید قانون اساسی کاملاً روشن بود که سلطان جدید دیگر قادر نخواهد بود همچون عبدالحمید در دربار خود حکومتی تشکیل دهد.

برای محدود کردن اختیارات بابعالی در رابطه با مجلس، در قانون اساسی جدید اصلاحاتی ایجاد شده بود. وزیران در برابر مجلس مبعوثان و نه وزیراعظم مسؤول بودند (ماده ۲۹). اگر هیأت دولت در هر موردی از جمله در مورد مسائل مالی با مجلس اختلاف نظری پیدا می‌کرد، مآلاً مجلس غالب می‌شد و هیأت دولت در صورت عدم پذیرش وضع موجود، مجبور به استعفا می‌شد (ماده ۳۰). اگر هیأت دولت استعفا می‌داد و همان وزیراعظم یا وزیراعظم دیگری دولتی تشکیل می‌داد که نمی‌توانست موافق و هماهنگ با نظرات نمایندگان کار کند، سلطان بناچار مجلس را منحل و انتخابات جدیدی برگزار می‌کرد. اما اگر مجلس جدید نیز از خواست مجلس قبلی پیروی می‌کرد، مآلاً هیأت دولت می‌بایست مطابق نظر مجلس عمل می‌کرد (ماده ۳۵). مجلس مبعوثان می‌توانست وزیراعظم یا هر وزیر دیگری را استیضاح کند و

اگر مجلس پس از استماع اظهارات وزیراعظم به وی رأی منفی می داد، می بایست استعفا می داد. اگر وزیراعظم بدین ترتیب طرد می شد، تمامی اعضای دولت وی نیز ساقط می شدند و دولت جدیدی می بایست زمام امور را در دست می گرفت (ماده ۳۸).

زمانی که مجلس اجلاسیه ای نداشت، هیأت دولت می توانست تصمیمات خود را مستقیماً حسب الامر سلطان اعلام کند، اما این موارد تنها در موقعیهای بسیار اضطراری که کشور یا نظم عمومی به خطر می افتاد، عملی بود و به محض این که مجلس تشکیل می شد می بایست نظر خود را مبنی بر تصویب یا رد تصمیمات اتخاذ شده اعلام می داشت (ماده ۳۶). هر دو مجلس حق انشاء قانون یافتند و تصمیمات این دو مجلس بدون تأیید یا مداخله هیأت دولت، برای اعلام رسمی تقدیم سلطان می شد. سلطان می بایست که طی دو ماه قانون ارائه شده را رسماً اعلام دارد یا این که آن را به مجلس ارجاع دهد. در این صورت قانون مذکور تنها پس از اخذ آراء دو سوم از نمایندگان تصویب می شد و پس از تصویب، برای اعلام رسمی به سلطان ارائه می شد و این بار سلطان موظف بود که قانون ارجاع شده را رسماً ابلاغ کند (بندهای ۵۴-۵۳). بنا بر این حق رد سلطان تنها موجب به تأخیر افتادن ابلاغ رسمی قانون می شد. هر دو مجلس کشور می بایست از اول نوامبر تا اول ماه مه هر سال تشکیل جلسه می دادند و برای تشکیل این جلسات فراخوانی یا اجازه حکومت و سلطان ضرورتی نداشت. دوره فعالیت آنها نیز می توانست با تصویب مجلس و اعلام رسمی آن بیشتر شود (بند ۴۳). نمایندگان مجلس هنوز حق تصویب بودجه هزینه سالانه و استیضاح وزیران درباره محتوای آن را برای خود حفظ کرده بودند، اما تنها هیأت وزیران می توانستند درباره چگونگی ارزیابی و تحصیل مالیاتها تصمیم بگیرند (ماده ۸۰).

در نهایت، حقوق و اختیاراتی که قبلاً در قانون اساسی تصریح شده بود، در اصلاحات جدید به تفصیل مشخص گردید. اتباع عثمانی در این زمان از هر گونه پیگرد، بازداشت یا حبس در امان بودند مگر در مواردی که قانون تصریح کرده بود (ماده ۱۰). آزادی مطبوعات اعلام شد و مقرر گردید که پیش از انتشار، هیچ گونه سانسوری در مطبوعات اعمال نشود (ماده ۱۲). بنا بر اصلاحات جدید گشودن نامه ها و محموله های پستی ممنوع بود مگر در مواردی که دادگاه حکم می کرد (ماده ۱۱۹). اما در حالی که تشکیل اجتماعات برای عثمانیها آزاد اعلام شد، فعالیت همه انجمنهایی که برای برهم زدن یکپارچگی کشور و نظم عمومی و همچنین ایجاد تفرقه در میان اقوام و نژادهای مردم یا خدشه دار کردن قانون اساسی می کوشیدند، غیر قانونی اعلام شد (ماده ۱۲۰).^{۳۰}

اما با توجه به این که رهبران سیاسی در مجلس بیشتر وقت خود را صرف قدرت نمائیهای سیاسی می کردند، برای گسترش برنامه ای متمرکز در قانونگذاری کشور که آمال و افکار

گروه‌های مختلف را تحقق بخشد، فرصت چندانی وجود نداشت. طی سه سال پیش از شروع جنگ ایتالیا در مقایسه با سالهای بعدی حکومت مطلقه، قوانین بسیار کمتری به تصویب مجلس رسید و بیشتر این مجموعه قوانین به مسؤولیت مجلس در مورد رسمیت بخشیدن بودجه سالانه و در صورت لزوم تأمین بودجه تکمیلی کشور - که در قانون اساسی تصریح شده بود - مربوط می‌شد.^{۳۱} کوششهای بیشتری صورت گرفت که با کاهش گسترده دستگاه دیوانی، کاهش حقوق کارمندان دولت و محدود کردن ترفیع مقامها، در بودجه دولت موازنه‌ای ایجاد شود.^{۳۲} شبکه جدیدی از بازرسان مالی ایجاد شد که به منظور حصول اطمینان از تحصیل بموقع و کامل مالیاتها و جلوگیری از حیف و میل منابع مالی حکومت به گوشه و کنار امپراتوری اعزام می‌شدند.^{۳۳} در بخش تحصیل مالیاتها و روشهای آن دوباره تجدیدنظر شد.^{۳۴} کمیسیون به نام کمیسیون اصلاحات مالی در وزارت امور مالی ایجاد شد که به منظور ایجاد حداکثر افزایش در درآمدها و کاهش هزینه‌ها تغییراتی را در سازمان و شیوه‌های تحصیل مالیات پیشنهاد کند.^{۳۵} مأموران تحصیل مالیاتها وظیفه تحصیل و توزیع سهام اضافه مالیات را که برای انجام امور عام المنفعه و آموزش و پرورش اخذ می‌شد، نیز بر عهده می‌گرفتند و از محل این درآمدها خزانه سهم خود را دریافت و از این طریق به تعهدات مالی خود عمل می‌کرد.^{۳۶} نظام حسابداری جدید و متمرکز ایجاد شد که بر منابع مالی عمومی تحت اختیار کارکنان دولت، وزیران و سازمانها نظارت مؤثرتری اعمال کند.^{۳۷} مالیاتهای فردی نیز دوباره تنظیم شد و به طور کلی افزایش یافت. تحت تأثیر فعالیتهای مداوم مجلس و اداره حسابداری، مالیاتهای ناشی از درآمدها به گونه‌ای قابل ملاحظه تا میزان تقریبی ۱۰۰ درصد از مالیاتهای ارزیابی شده افزایش یافت، اما هزینه‌ها حتی با سرعتی بیش از این فزونی گرفت، خاصه در مورد ارتش (که در فاصله سالهای ۱۳۱۹ هـ.ق/۱۳۲۸ م از ۵۹۶/۷ تا ۸۹۴/۸ میلیون غروش افزایش یافت)، نیروهای ژاندارمری و پلیس (از ۱۲۰/۴ میلیون غروش به ۱۶۶/۱ میلیون غروش) و هزینه مجلس به تنهایی در این زمان به حدود ۱۰۰ میلیون غروش بالغ شد که این حقوق نمایندگان و سایر هزینه‌های اداری آن را در بر گرفت - در نتیجه، کمبود بودجه طی دوره ترکهای جوان چنان که در جدول ۱-۴ نشان داده شده است، همچنان افزایش یافت.

سایر فعالیتهای قانونگذاری بیشتر به چگونگی مبارزه با حملات تروریستی گسترش یافته در مقدونیه و آناتولی شرقی اختصاص داشت که پس از بروز شورش ضد انقلابی در این ولایت بروز کرده بود. با تصویب «قانون افراد ولگرد و مجرمان مظنون» (۸ مه سال ۱۳۲۷ هـ.ق/۱۹۰۹ م) حکومت امکان یافت که افراد مظنون به فعالیت علیه منافع امپراتوری را مورد تعقیب قرار دهد. افراد مظنون را بدون هیچ دلیل مشخصی می‌توانستند بازداشت کنند و به دادستانی تحویل دهند و دادستانی می‌توانست آنان را به دو تا چهار ماه کار اجباری عام المنفعه

جدول ۴-۱: درآمدها و هزینه‌های عثمانی، ۱۳۲۹-۱۳۲۶ هـ. ق/۱۹۱۱-۱۹۰۸ م

سال مالی	مجموع درآمدهای تحصیل شده (غروش)	درصد ارزیابی	هزینه‌ها (غروش)	میراں کسری (غروش)
۱۳۲۴/۱۹۰۸-۹	۲,۵۱۹,۷۹۱,۵۹۲	۹۲/۱۶	*	*
۱۳۲۵/۱۹۰۹-۱۰	۲,۶۹۲,۶۹۳,۶۳۸	۹۶/۴۴	۲,۷۷۵,۲۶۳,۳۶۳	۸۲,۵۶۹,۵۲۷
۱۳۲۶/۱۹۱۰-۱۱	۲,۸۷۸,۳۰۳,۰۷۸	۹۸/۱۴	۳,۳۷۴,۵۱۱,۳۱۹	۹۶,۲۰۸,۲۴۱

* در این مورد رقمی در دست نیست.

Source: Ihsaiyat-i Maliye, vols. I'III' especially. I'402-433.

محکوم کند. بنا بر قانون جدید، پلیس می‌توانست مجرمان مظنون را تا ۴۸ ساعت در بازداشت نگاه دارد و اگر دلایلی مبنی بر اقدامهای غیرقانونی یا توطئه‌های آنان کشف می‌شد، برای انجام مجازاتهای قانونی به دادستان تحویل داده می‌شدند. هر کس که با خود سلاح حمل می‌کرد به شش ماه حبس محکوم می‌شد. آنانی که در گروههای مسلح مشارکتی فعال داشتند، به ده سال زندان محکوم و رهبران و مسؤولان سازمانی شان اعدام می‌شدند. خانواده‌های افرادی که در چنین گروههایی فعالیت داشتند، نیز مستوجب تیبیه بودند و اموال آنان را دولت به موجب قانون می‌توانست مصادره کند. به ارتش دستور داده شد که برای دستگیری و خلع سلاح باندهای مسلح «گردانهای تعقیب» تشکیل دهد و همه اتباع عثمانی موظف بودند که وجود چنین گروههایی را در سراسر کشور گزارش دهند و برای مبارزه با آنها با ارتش همکاری کنند.^{۳۸} قانون اجتماعات عمومی تصریح می‌کرد که برای برگزاری هرگونه گردهمایی عمومی از دولت کسب اجازه شود و برای کسب مجوز می‌بایست زمان و مکان برگزاری گردهمایی، موضوعهای مورد بحث و افراد مسؤول برگزاری مشخص می‌شد تا در صورت بروز هرگونه تخلفی مجازات آنان میسر باشد. برگزاری هرگونه گردهمایی و اجتماع عمومی در حریم سه کیلومتری بابعالی یا مجلس در زمان برگزاری جلسه ممنوع بود. برگزاری این گونه اجتماعات نمی‌بایست در جریان عادی تردها در معابر اصلی و پیاده‌روها اختلالی ایجاد می‌کرد. مأموران حکومتی می‌بایست به منظور نظارت بر چگونگی رعایت قوانین در همه اجتماعات شرکت می‌کردند.^{۳۹} قانون انجمنها تصریح می‌کرد در همه انجمنها ثبت قانونی داشته باشند و از تشکیل گروههای اداری تمایلات ملی‌گرایانه و نژادپرستانه یا گروههایی که از اقدامهای خلاف قانون یا اخلاق عمومی حمایت می‌کردند، جلوگیری به عمل

می آورد.^{۴۰} قانون جدید مطبوعات کم یا بیش همان مفاد قانون زمان عبدالحمید را تأیید می کرد؛ بنا بر این قانون، روزنامه ها در صورت نشر اخباری که موجب برهم زدن نظم عمومی می شد یا به افراد لطمه ای وارد می آورد یا این که اقدامهای خلاف قانون اساسی را تشویق می کرد، به لحاظ مالی و قانونی مسؤول بودند.^{۴۱} مطبوعات و ناشران نیز به همین شیوه محدود می شدند.^{۴۲} استانبول و حومه های آن به صورت ولایت جدیدی سازماندهی و همراه با آن شهرداری نیز در آن تشکیل شد؛ سازمان پلیس (امنیت عمومی مدورلوگو) جدیدی هم تحت نظارت حکمران و در نتیجه تحت نظارت حکومت مرکزی ایجاد شد تا پایتخت را به گونه ای مؤثرتر از گذشته، محافظت کنند.^{۴۳} بنا بر این جامعه عثمانی پس از احیای قانون اساسی، به بهانه حفظ نظم عمومی بسیار بیشتر از زمان عبدالحمید دچار محرومیت شده بود.

برقراری این محدودیتها بیش از هر چیز به منظور مایوس کردن تروریستها و افراطی ترین عناصر راست و چپ بود. نظام حقوقی کشور از آنجا که به اکثریت وسیع اتباع مردم مربوط می شد، همچنان رو به پیشرفت بود. وزارت دادگستری گسترش یافت و در سازماندهی آن تجدیدنظر شد تا نظارت بر دادگاهها بهتر صورت گیرد و علاوه بر آن از کارایی و صداقت قاضیان اطمینان حاصل شود.^{۴۴} شبکه جدیدی از بازرسان قضایی شروع به کار کردند تا مطمئن شوند که در امور دادگاهها مداخله ای صورت نمی گیرد و دیگر این که قضاوتها بر اساس قانون انجام می شود.^{۴۵} علاوه بر این، دادگاههای ولایتی از قید نظارت حکمرانان بکلی خارج شدند و در بیشتر جاها دادگاههای مستقلی هم در سطوح بدوی و هم در سطوح استیناف مشغول به کار شدند که پرونده های مدنی، جنایی و جنحه را رسیدگی می کردند.^{۴۶}

حکومت جدید به منظور نوسازی نیروهای مسلح تلاشهایی را آغاز کرد که در روزهای آخر سلطنت عبدالحمید از آنها غفلت شده بود. توپها، تفنگها و جنگ افزارهای جدید در مقیاسی گسترده و عمده از آلمان، بریتانیا و ایالات متحده خریداری شد. مشاوران خارجی به کشور دعوت شدند تا طرز استفاده از این سلاحها را به عثمانیها بیاموزند و با تصویب مجموعه قوانین جدیدی نظام ارتش نوسازی شد. شورای نظامی مشورتی جدیدی (شورای عسکری) در نهاد سرعسکری تشکیل شد و این شورا برای نوسازی سازمان و فعالیتهای ارتش آیین نامه های بسیار زیادی تدوین کرد.^{۴۷} نیروهای ذخیره تجدید سازمان شدند و تجهیزات و آموزشهای اضافی به آنان داده شد.^{۴۸} خدمات پزشکی و دامپزشکی ارتش گسترش یافت و تشکیلات آنها نوسازی شد.^{۴۹} اما اصلاح ارتش کاری دشوار بود و واکنش دیوانسالاری نظامی در برابر تحولاتی که صورت می گرفت، بسیار کند بود، در حالی که رقابتهای سیاسی میان افسران کمیته اتحاد و ترقی و دشمنانشان زمینه همکاری برای منافع عمومی کشور را دشوار می ساخت.

با توجه به این که کساد مالی همه بخشهای دیگر را تحت فشار قرار داده بود و مجلس

در مرداب کشمکشهای سیاسی که به ارتش و امور مالی کشور مربوط نمی شد فرو رفته بود، تا پایان سال ۱۳۲۹ هـ.ق/ ۱۹۱۱ م کارچندان دیگری انجام نگرفت. تنها به منظور تشویق راه اندازی تراموهای شهری و احداث جاده های عمومی و توسعه خطوط راه آهن، چند قانون به تصویب رسید.^{۵۰} تراموهای استانبول طی مدت زمانی طولانی برقی شد^{۵۱} و در خلیج شاخ زرین کشتیرانی دولتی دایر گردید.^{۵۲} با استفاده از درآمدهای ناشی از اضافه مالیات آموزشی، شبکه مدارس غیردینی گسترش یافت و به صورت جدیدتری نوسازی شد، اما در سازمان اصلی و مقررات به جای مانده از زمان عبدالحمید، هیچ تحول اساسی صورت نگرفت. تنها مدارس جدیدی که تأسیس شد به افسران غیر ارشد ارتش و تفنگداران پیاده نظام اختصاص یافت.^{۵۳} برای توسعه اقتصادی کشور تنها به خدمات ظاهری و زبانی اکتفا می شد و برای تشویق کشت برنج^{۵۴} تجدید سازمان نظام جنگداری^{۵۵} و اطاقهای بازرگانی^{۵۶} مقررات جدیدی تدوین شد؛ همچنین برای انتقال دایره کشاورزی از وزارت تجارت به وزارت جنگها، معادن و کشاورزی آیین نامه هایی آماده شد و بدین ترتیب به جدالهای دیرینه ای که از موقعیت بینابینی این تشکیلات در میان دو وزارتخانه ناشی می شد، خاتمه داده شد.^{۵۷} در مفاد مربوط به قانون بازنشستگی کارمندان دولت اصلاحاتی لیبرالی صورت گرفت^{۵۸} و استخدام کارشناسان خارجی محدود شد تا عثمانیهای آموزش دیده و متخصص بیشتر از گذشته امکان خدمت یابند^{۵۹}؛ همچنین، سازمانی از بازرسان خدمات ملکیه ایجاد شد که اطاعت کارمندان از قانون و احترام به حقوق اتباع را در میان آنان تحکیم کند.^{۶۰} اما همه اقدامهای انجام شده به همین موارد یادشده محدود می شد و تلاشهای محدودی هم که صورت گرفت با تمایلات و خواستهای کمیته اتحاد و ترقی و توده های مردم بسیار متفاوت بود.

اختلافات داخلی و قیام آلبانی (۱۳۳۱-۱۳۲۸ هـ.ق/ ۱۹۱۲-۱۹۱۰ م)

حکومت جدید نمی توانست معجزه کند و روابط میان اقوام و نژادهای امپراتوری همچنان وخیمتر می شد. دانشا کهای ارمنی موج جدیدی از وحشت و تروریسم را در میان مردم آنا تولی شرقی به راه انداختند و جنگ تبلیغی اروپایی خود را مبنی بر کشتار عمومی به دست عثمانیها شدت بخشیدند. تروریستهای یونانی مقدونیه نیز به همین منوال فعال بودند. افکار عمومی استانبول بر این باور بود که تروریستها عامل اصلی حریق بوده اند که قصر چراغان را تخریب کرده بود؛ قصری که چندی پیش برای استفاده پارلمان آماده شده بود و علت ظاهری آتش سوزی در آن اتصال برق بود (ژانویه ۱۳۲۸ هـ.ق/ ۱۹۱۰ م). در این آتش سوزی مدارک و آرشیوهای پارلمان از دست رفت و سپس بناچار تشکیلات مجلس به ساختمان کوچکتر و آکادمی هنرهای زیبا در بخش فند کلی پایتخت (محل امروزی لیسه دخترانه آنا تورک) منتقل

شد و تا زمان سقوط امپراتوری در همین محل باقی ماند. ادامهٔ ادعاهای یونان در مورد قبرس و درخواستهای نمایندگان یونان در مجلس برای برخورداری از سهمیه قابل توجهی از افسران ارتش و کارمندان دولت به بحرانی تر شدن وضع کمک می کرد.

مسئلهٔ آلبانی خود مشکل دیگری بود. از آنجا که بسیاری از مردم آلبانی در جنبش ترکهای جوان درگیر شده بودند - از جمله کسانی چون ابراهیم تمو و احمد نیازی - ملی گرایان احساس می کردند پیروزی نهضت طرفداران قانون اساسی به معنی تحقق همه رؤیاهایی خواهد بود که از زمان برگزاری کنگرهٔ برلین در سر می پروراندند. اما عثمانیسم به مفهومی که در عصر ترکهای جوان گسترش یافت، اساساً به مفهوم همکاری در چارچوب امپراتوری متحد و نه به معنای خودمختاری، آن چنان که ملی گرایان آلبانی تصور می کردند، تلقی می شد. ترکهای جوان در آغاز فعالیتهای انجمنهای ناسیونالیستهای آلبانی را محدود و سرکوب نکردند، اما آنان نیز در آلبانی همچون سایر نواحی امپراتوری، ستادهای حزبی خود را دایر کردند؛ ستادهایی که در حمایت از عثمانیسم با ناسیونالیستها مبارزه می کردند. در واکنش به این تلاشها، ناسیونالیستها درخواستهای خود را مبنی بر کسب خودمختاری، گسترش زبان آلبانی و انتصاب آلبانیاییها در مقامهای مهم ولایتی از سر گرفتند. اسماعیل کمال ولورا در مقام نمایندهٔ مردم برات به مجلس راه یافت و به عنوان مهمترین عامل ناسیونالیستهای آلبانی در پایتخت فعالیت خود را آغاز کرد. مشارکت سربازان آلبانیایی در شورش ضد انقلابی سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م و همکاری اسماعیل کمال با اتحاد لیبرال جو سوء تفاهم را تشدید کرد. ترکهای جوان تصور می کردند که در برابر مسیحیان، مسلمانان آلبانیایی همگی از حکومت مرکزی حمایت خواهند کرد، اما این مسائل بسیار پیچیده می نمود. بسیاری از مسلمانان ناسیونالیستها را مورد پشتیبانی قرار دادند و هویت آلبانیایی خود را بر هر چیز دیگر مقدم شمردند در حالی که بسیاری از مسیحیان، خاصه قبایل گگ [۱] در شمال به مخالفت با مسلمانان برخاستند، چرا که آنان بیم داشتند که در آلبانی خودمختار امتیازات دیرینهٔ خود را از دست بدهند.

قیام آلبانی مآلاً زمانی که در زمستان و بهار سال ۱۳۲۸ هـ. ق/ ۱۹۱۰ م بروز کرد، به همان اندازه که با تلاشهای جدید حکومت در افزایش میزان کارایی و تمرکز حکومت سر جنگ داشت، جنبشی ملی نیز تلقی می شد. سرشماری و مقررات مالیاتی جدید بویژه ساکنان کوهپایه ها را که از دیرباز استقلال خود را حفظ کرده و از خدمت در ارتش عثمانی سر باز زده بودند، تحت تأثیر قرار داد. مقصود از تصویب قوانین ضد گروههای اخلاکگر و انجمنهای ملی

بیشتر از هر جای دیگر، سرکوب دسته‌های شورشی و انجمنهای ملی آلبانی بود، چرا که این سرزمین از دیرباز مامن گروههای مسلحی بود که طی سده‌های طولانی بر کوهستانهای آلبانی فرمان رانده بودند. این قوانین مخالفت‌های عمومی با اعمال محدودیت‌های حکومتی را به حمایت آشکار از ناسیونالیستها بدل کرد. سرکوب خشونت‌بار قیامهای اولیه که به فرمان شوکت انجام شد، گروههای جدیدی از مردم را به توده پشیمانان ناسیونالیستها ملحق کرد. مونته‌نگرو حمایت از شورشیان را آغاز کرد و نه تنها حمایت از آوارگان آلبانیایی و مسلح کردن آنان را و جبهه همت خود قرار داد، بلکه در اروپا نیز به توجیه وضع آنان پرداخت؛ مونته‌نگرو از سلطان تقاضا کرد که عفو عمومی دهد، در ازای همه سلاحها و دارائیهای مصادره شده غرامت دهد و دیگر این که رؤسای شهرداری و نواحی ولایت از میان آلبانیائها منصوب شوند. طی زمستان سال ۱۳۲۹ هـ.ق/۱۹۱۱ م مشکل آلبانی تشدید شد و ناسیونالیستها تقاضا کردند که درآمدهای مالیاتی به نسبت هزینه‌های این ولایت کاهش یابد. آلبانیائهای کاتولیک قیام را آغاز کردند، اما چندی نپایید که هزاران تن از مسلمانان با طرح «آزادی، عدالت و خودمختاری» به قیام ملحق شدند. در ژوئن سال ۱۳۲۹ هـ.ق/۱۹۱۱ م سلطان برای آرام کردن وضع، خود از کوسوو و دیدار کرد، فرمان عفو عمومی را امضاء نمود و به آلبانیائها امتیازات بسیاری اعطاء کرد؛ از جمله تأسیس مدارس آلبانیایی، انجام خدمت نظام تنها در محدوده قلمرو ولایت آلبانی، لغو سربازگیری و همه اقسام مالیاتها به مدت دو سال و استخدام مأموران ساکن آلبانی در مقامهای مربوط به این ولایت. اگرچه اتخاذ این تصمیمات منطقه شمال را آرام کرد، در جنوب آلبانی شورش شدت گرفت و یک کمیته ملی آلبانیایی در ولورا تشکیل شد که خواستار اتحاد ولایات اشکودار، کوسوو، مناستر و یانینا به صورت ولایتی آلبانیایی و مستقل بود که مجلس، حکومت و ارتش مستقل داشته باشد (۱۵ مه ۱۳۲۹ هـ.ق/۱۹۱۱ م). حکومت عاقبت بیشتر درخواستهای شورشیان را گردن نهاد، اما این راه حل باز هم تسکینی موقتی بود. در این زمان اسماعیل کمال و همکارانش متقاعد شده بودند که در صورت بروز جنگ میان عثمانی و ایتالیا در طرابلس و تحقق وعده‌های ایتالیا و همچنین مونته‌نگرو مبنی بر حمایت از آنان، قادر خواهند بود که به امتیازاتی بسیار فراتر از کسب خودمختاری دست یابند. در ژوئن سال ۱۳۳۱ هـ.ق/۱۹۱۲ م، آلبانی دوباره دستخوش شورشی علنی و فراگیر شد و شورشیان در این برهه خواستار آلبانی متحد و استقلال کامل بودند؛ سرزمینی که اداره امور آن به دست افراد همان سرزمین و در جهت منافع اهالی آن باشد.

نخستین نشانه‌های بروز و ظهور ناسیونالیسم ترکی

قیام مردم آلبانی بیش از هر رخداد دیگر ترکیها را متقاعد کرد که آشتی دادن گروهها و

منافع ملی مختلف و تحقق آرمان دستیابی به امپراتوری متحد، امری غیرممکن است. محافظه کاران با طرح مسألهٔ بازگشت به اسلام واکنش نشان می‌دادند، در حالی که طرفداران سیاست‌های غیرمذهبی با حمایت از قانون خواستار احیای ناسیونالیسم ترکی بودند. گروه‌های طرفدار قوم ترک که از زمان شورش ضد انقلابی سکوت کرده بودند، یک بار دیگر فعال شدند و پشتیبانی وسیع توده‌های مردم را به خود جلب کردند. در ژانویه سال ۱۳۲۷ هـ.ق/ ۱۹۰۹ م، انجمن ترکی (ترک درنقی) تشکیل شده بود که فعالیتهای آنان را هماهنگ کند؛ این انجمن تحت همین عنوان نشریه‌ای منتشر می‌کرد که حمایت از افکار و نظرات انجمن را در برنامه داشت، اما توجه چندان را برنیا نگیخت. اما در این زمان، با توجه به این که در میان توده‌های مردم علاقهٔ جدیدی نسبت به این افکار پیدا شده بود، رهبران انجمن تشکیلات خود را انجمن وطن ترکی (ترک یوردو جمعیتی) نامیدند (۳۱ اوت سال ۱۳۲۹ هـ.ق/ ۱۹۱۱ م). و آن را به صورت جنبشی بزرگ در میان مردم گسترش دادند. تحت رهبری اچوره و احمد آقا اوغلو انجمن پیام خود را در نشریهٔ معروف ترک یوردو (وطن ترکی) منتشر کرد. آنان برای آسان کردن زبان ترکی عثمانی و به منظور انعکاس زبان گفتاری مردم مبارزه‌ای ملی را آغاز کردند و کوشیدند که ارتقای منافع سیاسی و اقتصادی ترک‌های سراسر جهان و نیز ترک‌های داخل قلمروهای عثمانی را وجههٔ همت خود قرار دهند.^{۶۱} کمیتهٔ اتحاد و ترقی خود نیز - که از دیرباز پشتیبان اصلی عثمانیسم بود - از آرمان کمیته مبنی بر این که اقلیتها را می‌توان در چارچوب امپراتوری واحد حفظ کرد، نومید شد و شدیداً به سوی ناسیونالیسم ترکی متمایل شد.^{۶۲}

جنگ طرابلس

اما گرایش ترک‌های جوان به ناسیونالیسم ترکی هنوز تازه آغاز شده بود که موج جدید حملات خارجی به امپراتوری تحرک نهایی را در گرایش جدید ایجاد کرد؛ حملات خارجی به داخل امپراتوری با تجاوز نظامی ایتالیا به طرابلس و بنغازی در سال ۱۳۲۹ هـ.ق/ ۱۹۱۱ م آغاز شد. پادشاهی ایتالیا در رؤیای دستیابی به امپراتوری بود که شکوه امپراتوری کهن روم را احیاء کند. بیشتر قلمروهای افریقایی مجاور مدیترانه را پیش از این بریتانیا و فرانسه متصرف شده بودند و تنها طرابلس باقی مانده بود که ظاهراً دستیابی به آن معقول به نظر می‌رسید. عثمانیها در این منطقه تنها حکومتی اسمی داشتند. پادگانهای نظامی قدرت چندانی نداشتند، حکومت محدود و بی کفایت و وضع اقتصادی نابسامان بود. در داخل طرابلس، قبایل بدوی سکونت داشتند که بتازگی تحت نفوذ جنبشی اسلامی قرار گرفته بودند؛ این جنبش نیز به تضعیف بیشتر اقتدار عثمانی در طرابلس کمک می‌کرد. از سوی دیگر، طرابلس به ایتالیا نزدیک بود.

بازرگانان ایتالیایی در گذشته در طرابلس فعالیت‌هایی کرده بودند و اعتراضاتشان دربارهٔ سوء رفتار با آنان و نیز در مورد موقعیت دشوار جامعه، زمینه را برای مداخلهٔ نظامی ایتالیا فراهم آورد. علاوه بر این، جاه‌طلبی‌های ایتالیا در طرابلس بویژه چیزی نبود که بتوان آن را پنهان کرد. در سال ۱۳۱۸ هـ.ق/۱۹۰۰ م، فرانسه با اشغال طرابلس از سوی ایتالیا در ازای تصرف مراکش که خود انتظارش را داشت، موافقت کرد. دو سال بعد اتریش نیز در ازای حمایت ایتالیا از جاه‌طلبی‌های این کشور در بوسنی - هرزه گوین همچون فرانسه با اشغال طرابلس از سوی ایتالیا مخالفت نکرد. بریتانیا به عنوان بخشی از تلاش‌هایش به منظور جلب موافقت ایتالیا با مشارکت در پیمان اتفاق مثلث [۲] که در حال شکل‌گیری بود، جرگهٔ موافقین اشغال از سوی ایتالیا پیوست. در سال ۱۳۲۷ هـ.ق/۱۹۰۹ م روسیه نیز در ازای حمایت ایتالیا از جاه‌طلبی روسیه در واداشتن با بعلالی به گشودن تنگه‌های عثمانی بر روی رزمناوهای این کشور، با تجاوز ایتالیا موافقت کرد. اگرچه آلمان و اتریش از آن بیمناک بودند که تجاوز ایتالیا به داخل امپراتوری عثمانی احتمالاً موجب بروز بحران مهم جدیدی خواهد شد، نمی‌خواستند که ایتالیا از آنان رنجیده و باز هم به سوی برقراری ارتباط نزدیکتری با بریتانیا و فرانسه سوق داده شود. بنابراین، همین که فرانسه در مراکش موقعیتی کسب کرد و مطبوعات و مردم ایتالیا برای انجام اقدامی تلافی‌جویانه در طرابلس تهییج شدند، حکومت ایتالیا تصمیم گرفت که وارد عمل شود.

حکومت ایتالیا مدتی نسبت به مسألهٔ بدرفتاری با اتباعش در طرابلس و بنغازی اظهار نگرانی کرده بود و عثمانیها کوشیده بودند که با دادن تضمینها و وعده‌هایی از بروز جنگ اجتناب کنند. اما ایتالیائها که در این برهه تصمیم به حمله گرفته بودند، از پیشنهادهای عثمانی سر باز زدند. ۶۳ در ۲۹ سپتامبر سال ۱۳۲۹ هـ.ق/۱۹۱۱ م، ایتالیا رسماً اعلان جنگ داد. یک روز پس از این تاریخ، طرابلس در محاصره دریایی قرار گرفت. بریتانیا اعلان بیطرفی کرد. در ۴ اکتبر، طرابلس بمباران شد و نیروی اعزامی ایتالیایی در توپرواق پیاده شد. شمار نیروهای نظامی عثمانی در این دو ولایات حداکثر به ۱۵۰۰ تن رسید. به دلیل موقعیتی که بر کشورهای حوزهٔ بالکان حاکم بود، حکومت استانبول تصمیم گرفت تنها به اعزام نیروهای کمکی محدودی اکتفا کند، اما همین نیروهای اندک تحت فرماندهی دو تن از افسران جوان و باهوش که هر دو از اعضای کمیتهٔ اتحاد و ترقی بودند، قرار گرفت. از این دو تن یکی انوریگ بود که بتازگی با یکی از شاهزاده‌های خاندان سلطنتی ازدواج کرده بود. او فرماندهی نیروهای بنغازی

۲- Triple Entente؛ اتفاق مثلث اتحادی غیررسمی بود که در مقابل اتحاد مثلث میان روسیه و انگلیس و فرانسه در آغاز قرن بیستم تشکیل شد.

را بر عهده گرفت؛ دیگری مصطفی کمال بیگ بود که به فرماندهی نیروهای طرابلس و ادرنه منصوب شد. اما پیش از ورود نیروهای عثمانی، ایتالیا آنها همه نواحی ساحلی را پشت سر گذاشتند. کمال و انور نیروهای خود را در منطقه پیاده کردند و به سوی سرزمینهای داخلی طرابلس پیشروی کردند؛ آنان فرماندهی سایر نیروهای عثمانی مستقر در طرابلس را بر عهده گرفتند و برای تدارک مقاومت مسلمانان در برابر کفار طی جنگی مقدس به عشایر سنوسی ملحق شدند.^{۶۴} در ۴ نوامبر، ایتالیا الحاق دو ولایت طرابلس و بنغازی را رسماً اعلام کرد، اما نظارت آن تنها به نواحی ساحلی محدود می‌شد. در حالی که عثمانیها و سنوسی مبارزه چریکی موثری را از داخل آغاز کردند. در واکنش به این تلاشها، ایتالیا آنها ارسال سلاح و مهمات به مونه‌نگرو و آلبانی را آغاز کردند و ماجراجوئیهای جدیدی را علیه بابعالی دامن زدند.^{۶۵}

ظهور و سقوط کمیته اتحاد و ترقی

در استانبول، پیامد سیاسی فوری ناشی از پیروزیهای ایتالیا، سقوط سریع ستاره بخت وحدت طلبان بود که مآلاً به استعفای وزیراعظم، ابراهیم حقی پاشا، انجامید (۲۸ سپتامبر)؛ وی همان کسی بود که در گذشته به حسن رابطه خود با ایتالیا می‌باید. چندین گروه از کمیته اتحاد و ترقی جدا شدند و حزب جدید را تشکیل دادند که ضمن درخواست حمایت حکومت از خلافت و سلطنت، از شیوه‌های دموکراتیک پیش‌بینی شده در قانون اساسی نیز پشتیبانی می‌کردند.^{۶۶} محمود شوکت که در این زمان وزیر جنگ بود همه تغییرات انجام شده در طرابلس را ناشی از مداخله کمیته اتحاد و ترقی در ارتش تلقی می‌کرد و کمیته نیز از حمایت قبلی خود از مسأله دوستی با آلمان در رنج بود، چرا که آلمان و ایتالیا با یکدیگر متحد شده بودند.^{۶۸} کمیته اتحاد و ترقی کوشید که با سازماندهی تحریم سراسری کالاهای ایتالیایی و تشویق مجلس به لغو حقوق کاپیتولاسیونی ایتالیا و اخراج ایتالیاییها از مقامهای دولتی شهرت خود را بازیابد. کمیته که در احیای شهرت از دست رفته اش تنها تا اندازه‌ای موفق بود، مجبور شد که به تشکیل حکومتی ائتلافی مرکب از شماری از نمایندگان مخالف تحت رهبری سعید پاشا در مقام وزیراعظم تن در دهد (۳۰ سپتامبر سال ۱۳۲۹ ه.ق/ ۱۹۱۱ م.). سعید از بریتانیا تقاضا کرد که عثمانیها را در طرابلس یاری کند و پیشنهاد کرد که در ازای این اقدام، به پیمان اتفاق مثلث ملحق شود و بدینسان مستقیماً از سیاست کمیته اتحاد و ترقی تخطی کرد؛ اما بریتانیا به پیشنهادهای سعید توجهی نکرد و بدانها واقعی ننهاده. روسیه از آن بیمناک بود که جنگ عثمانیها را به موضعی بکشاند که تنگه‌های خود را بر روی کشتیهای این کشور مسدود کند و از این روی می‌کوشید که در این جنگ میانجیگری کند؛ روسیه پیشنهاد کرد که بابعالی و مقدونیه

مشکلاتی برای عثمانی ایجاد خواهد شد؛ اما سعید پاشا این پیشنهاد را نپذیرفت و بنا بر این هیچ کاری صورت نگرفت.

پیروزی حزب اتحاد لیبرال - این حزب در این زمان به عنوان حزب آزادی و ائتلاف (حریت و ائتلاف فرقه سی) احیاء شده بود - در یک انتخابات فرعی پارلمانی در استانبول که در اواخر سال ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۱۱ م برگزار شد، حزب را تشویق کرد که پیشنهاد کند در امر ناتوانی حکومت در دفاع از طرابلس، رسیدگی همه جانبه‌ای صورت گیرد؛ در همین احوال، چند تن دیگر از اعضای کمیته اتحاد و ترقی به جبهه مخالفان ملحق شدند. بنا بر این از آنجا که نظارت حکومت به مجلس رفته رفته تضعیف می‌شد، کمیته اتحاد و ترقی سعید پاشا را تشویق کرد که با اصلاح ماده ۳۵ قانون اساسی در انحلال مجلس بکوشد؛ با اصلاح ماده ۳۵ سلطان می‌توانست اختیارات گذشته خود را باز یابد یعنی مجلس مبعوثان را بی آن که بهانه‌ای مبنی بر وجود اختلاف میان مجلس و کابینه وجود داشته باشد، منحل کند. اتحاد لیبرال با برگزاری انتخابات در این برهه مخالفت داشت چرا که دریافته بود تنها کمیته اتحاد و ترقی از اسباب و لوازم سیاسی کافی برخوردار است، اما برای نمایندگان این گروه دشوار بود با سعید پاشا به مخالفت برخیزند چرا که آنان در گذشته از چنین اقدامی به منظور تقویت اقتدار سلطان حمایت کرده بودند، با این همه، اصلاحات مجلس مبعوثان در ۱۳ ژانویه سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م با شکست روبرو شد. اما این ناکامی اختلاف میان مجلس و هیأت دولت را که بهانه مناسبی بود برای انحلال مجلس از سوی سلطان، بارز کرد و بدینسان هنوز بیشتر از دوروز از این تاریخ نگذشته بود، که سلطان مجلس را منحل کرد. ۶۹ مبارزه انتخاباتی همه جانبه‌ای آغاز شد، اما مطبوعات جدید، اجتماعات عمومی مردم و قوانین تشکیل انجمنها همگی در حمایت از نامزدهای انتخاباتی کمیته اتحاد و ترقی به کار گرفته شدند؛ علاوه بر این، استفاده از سازمان سراسری حزبی که خود مزیتی فوق العاده بود، پیروزی قاطع کمیته را تضمین می‌کرد. ۷۰ در این زمان، ایتالیاییها کوشیدند که با اشغال جزایر دود کانز (۲۰ مه - ۲۴ آوریل) و بمباران دزهای ورودی تنگه داردانل عثمانیها را تحت فشار قرار دهند و از این طریق خود را از بن بست که در طرابلس گرفتارش شده بودند، برهانند؛ این اقدام ایتالیا مآلاً به مسدود شدن تنگه‌های عثمانی انجامید یعنی همان چیزی که روسها از وقوع آن بیمناک بودند. اما این تلاش ایتالیا، حمایت عمومی از کمیته اتحاد و ترقی را به عنوان تنها نیروی سیاسی که می‌تواند مقاومت ملی را سازمان دهد، تحکیم کرد، چنان که این کمیته از هر زمان دیگر مقتدرتر به نظر می‌رسید. زمانی که مجلس جدید بار دیگر در نیمه ماه مه تشکیل جلسه داد، اعضای بیشتری از افراد کمیته اتحاد و ترقی در کابینه سعید پاشا منصوب شدند از جمله این که جاوید بیگ به مقام مهم وزارت مالیه منصوب شد. علاوه بر این، در این زمان کمیته اتحاد و ترقی توانست اصلاحات قانون اساسی را

به تصویب برساند؛ اصلاحاتی که بر اقتدار سلطان افزود و بدینسان آنان پیروزی را که از طریق انحلال مجلس در پی تحقق آن بودند، کسب کردند.^{۷۱}

اما کمیته اتحاد و ترقی برای دستیابی به پیروزی، شالوده‌های اساسی حمایت سیاسی خود را از دست داد. در این زمان اعضای کمیته بیشتر از سیاستمداران غیرنظامی بودند که می‌کوشیدند مقام خود را حفظ کنند و از این روی تلاشهای کمیته نه فقط مخالفان کمیته بلکه بسیاری از اعضای شاغل در ارتش را نگران می‌کرد؛ در گذشته، این گروه از اعضای کمیته به منظور جلوگیری از اعمال نظارت مطلقه‌ای که در این زمان حکمفرما شده بود، از کمیته حمایت کرده بودند و در این برهه از آن روی احساس نگرانی می‌کردند که کمیته از پیروزی خود برای اضمحلال بسیاری از دستاوردهای کسب شده در سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۹۰۹ م استفاده می‌کرد. در نتیجه، شماری از افسران لیبرال برای خود گروهی مستقل به نام گروه افسران رهایی بخش (خلاصکار ضابطان گروبو) تشکیل دادند و استراتژی سیاسی خود را بر خاتمه اقتدار مطلقه کمیته و دور نگاه داشتن ارتش از سیاست مبتنی کردند.^{۷۲} آنان با همکاری با اتحاد لیبرال تهدید کردند که در صورت عدم عدول کمیته از مواضع اتخاذ شده، به انجام برخی اقدامهای خشونت بار متوسل خواهند شد. محمود شوکت برای حمایت از این گروه از مقام وزارت جنگ استعفا کرد و وقوع کودتای جدیدی در کشور بسیار محتمل به نظر می‌رسید. بنابراین، محمود پاشا برغم برخورداری از رأی اعتماد بسیار بالای مجلس مبعوثان که تحت نظارت کمیته اتحاد و ترقی بود، از مقام خود استعفا (۱۷ جولای ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م) و دولت سقوط کرد.^{۷۳} سلطان محمد رشاد کوشید که با مخالفت با افسرانی که در سیاست دخالت می‌کردند و سپس با جایگزین کردن سعیدپاشا با قهرمان سالخورده جنگ روسیه - ترکیه یعنی غازی احمد مختار پاشا (۱۳۳۷ - ۱۲۵۵ هـ. ق/ ۱۹۱۸ - ۱۸۳۹ م) که مدتی ریاست مجلس اعیان را بر عهده داشت و همچنین انتصاب سیاستمداران سالخورده تر در مقامهای مهم سیاسی، بحران را حل کند.^{۷۴} احمد مختار کوشید که کابینه‌ای فراتر از حزب تشکیل دهد و وزیران خود را از میان وزیران اعظم پیشین شامل کامل پاشا (که در این زمان ریاست شورای عالی دولت را بر عهده داشت)، داماد فرید (وزیر امور داخلی) و حسین حلی (وزیر دادگستری) برگزید؛ وی امیدوار بود که بدین ترتیب برای حل بحران پیچیده‌ای که امپراتوری گرفتارش شده بود، سیاستمداران امپراتوری را با یکدیگر متحد و در عین حال افرادی از اعضای کابینه را که با کمیته اتحاد و ترقی ارتباط داشتند، عزل کند.^{۷۵}

اما افسران رهایی بخش تنها به پاره‌ای از مقاصد خود دست یافته بودند. کمیته اتحاد و ترقی در حکومت دستی نداشت، اما مجلس را هنوز در نظارت خود حفظ کرده بود. آنان رفته رفته نغمه انحلال مجلس و برگزاری انتخابات جدید را ساز کردند. احمد مختار در واکنش

به این درخواست ماده ۳۵ قانون اساسی را که در آن تجدیدنظر شده بود، به مجلس اعیان تقدیم کرد. وی برای تصویب این اصلاحیه مشکل خاصی نداشت چرا که اعضای مجلس اعیان بیشتر از افسران سابق بودند که با افسران رهایی بخش همدلی داشتند. در پی تصویب این اصلاحیه، در ماده ۴۳ قانون اساسی نیز اصلاحی صورت گرفت؛ بنابر اصلاحیه جدید ماده ۴۳، در صورت انحلال مجلس، مجلس جدید مبعوثان می توانست برای دو ماه نشست فوق العاده داشته باشد و اگر ضرورت ایجاب می کرد، این مدت می توانست باز هم ادامه یابد. بدینسان، سلطان مجلس را منحل کرد (۵ اوت) و انتخابات جدید برگزار شد، در حالی که احساس عمومی بر این بود که این اقدام به مفهوم پایان دوره کمیته اتحاد و ترقی خواهد بود.^{۶۶} در این زمان کمیته اتحاد و ترقی بود که طی این مبارزه از سوی حکومت محدود می شد. روزنامه اصلی این تشکیلات یعنی روزنامه طنین بکلی به حالت تعطیل درآمد. کمیته در آغاز تمامی این تلاشها را غیرقانونی اعلام کرد و از شرکت در انتخابات سرباز زد، اما زمانی که طلعت همکارانش را متقاعد کرد که این تحریم تنها به نابدی کمیته منجر خواهد شد، اعضای کمیته تصمیم گرفتند که در انتخابات شرکت کنند و بدین ترتیب مبارزه ادامه یافت.

زمینه جنگهای بالکان

در این برهه تهدید امپراتوری از سوی همسایگانش در حوزه بالکان سیاست کشور را تحت تأثیر قرار داد. الحاق بوسنی به اتریش رؤیاهای تجاوز کارانه کشورهای بالکان را برای کسب غرامات و جبران خسارات برانگیخت و به همکاری میان روسیه و اتریش نیز که در گذشته ضامن بقای صلح در منطقه بود، خاتمه داد. صربستان به تحریک روسیه خواستار قلمرو جدیدی شد و خواستار برقراری اتفاق و اتحاد جدیدی در میان کشورهای بالکان شد تا از پیشرویهای بیشتر اتریش در منطقه جلوگیری شود. اگرچه ادامه دشمنیها در مقدونیه برقراری چنین اتحادی را - آن هم درست در زمانی که بوسنی به اتریش ملحق شده بود - غیرممکن می کرد، حمله ایتالیا به طرابلس رهبران بالکان را متقاعد کرد که رقابتهای آنان در مقدونیه بایستی تحت الشعاع سیاست جدید آن یعنی بهره گیری از درگیری عثمانیها در امتداد مدیترانه، قرار گیرد. نخستین پیمان وحدت میان صربستان و بلغارستان (۱۳ مارس سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م) منعقد شد؛ انعقاد این معاهده بر اساس به رسمیت شناختن خودمختاری مقدونیه و خاتمه دادن به مجادلات آنان بر سر این که کدام کشور نظارت بر مقدونیه را در اختیار گیرد، تحقق یافت. در صورت پیروزی بر عثمانیها، صربستان سنجاق نووی بازار و ناحیه نیش را تصرف می کرد و بلغارستان سرزمینهای شرق کوههای رودوپ و استروما را در اختیار می گرفت. علاوه بر این، اگر خودمختاری مقدونیه در عمل غیرممکن می نمود، بلغارستان مناسرت، او کرید را به تصرف

خود درمی آورد و صربستان مقدونیه شمالی را در اختیار می گرفت و بقیهٔ سرزمینهای مقدونیه شامل کومانووو و اوسکوپ با میانجیگری تزار میان طرفین معاهده یعنی صربستان و بلغارستان تقسیم می شد. معاهدهٔ دیگری میان یونان و بلغارستان منعقد شد (۲۹ مه، ۱۳۳۱ ه.ق/۱۹۱۲ م)؛ در این معاهده از مسألهٔ مقدونیه بسادگی صرف نظر شد، در عین حال طرفین قرارداد بر همکاری مشترک میان دو کشور، در صورت حملهٔ عثمانیها، توافق کردند. قرار شد که اگر عثمانیها و یونانیان دوباره بر سر مسأله کُرت با یکدیگر درگیر جنگ شوند، بلغارستان بیطرفی خود را حفظ کند. مونته نگرو با انعقاد قراردادهای نظامی مشابهی با بلغارستان (۲۷ سپتامبر) و صربستان (۱۶ اکتبر) حلقهٔ محاصراتی بابعالی را تکمیل کرد؛ قرارداد با صربستان برآستی روشن می کرد که دشمنی و مخاصمات با عثمانی تا قبل از اکتبر آغاز خواهد شد.^{۷۷}

عثمانیها تقریباً در موقعیتی نبودند که با همهٔ همسایگان خود در بالکان بجنگند. کوشش به منظور بازسازی و تجدید حیات ارتش پس از یک دوره بی توجهی و غفلتی که در اواخر سلطنت عبدالحمید نسبت به آن شده بود، تازه نتایج خود را آشکار می کرد. هزاران توپ و تفنگ در انبارها بی استفاده مانده بود و مردان ارتش هنوز در نحوهٔ استفاده از آنها ناآزموده بودند. اختلاف سیاسی در میان دسته های افسران روحیه و وحدتی را که عبدالحمید طی نخستین سالهای سلطنت خود در تحکیم آن کوشیده بود، تا حدود زیادی تضعیف کرد. علاوه بر این، استعفای محمود شوکت از مقام وزارت جنگ، برکناری بیشتر افسران شاغل در ستاد کل را در پی داشت و رؤسای جدید بخشهای اداری ارتش هنوز نتوانسته بودند که خود را با برنامه های بسیج و طرحهای جنگی که تدارک شده بود، هماهنگ کنند. اشتغال عثمانی در طرابلس هنوز آن چنان که متحدان بالکان پیش بینی می کردند بسیار جدی نشده بود، چرا که عثمانیها به دلیل محاصره ایتالیا نتوانسته بودند برای حمایت از جنگ پارتیزانی، بیش از چند واحد نظامی به منطقه گسیل دارند. با همهٔ این احوال، در این زمان شمار نیروهای مسلح بابعالی از ۲۵۰۰۰ تن فراتر نمی رفت که بسیار کمتر از مجموع لشکرهای کشورهای بالکان بود.

اتخاذ تدابیر مقدماتی: خاتمه دادن به جنگ طرابلس و قیام آلبانی

احمد مختار و کابینه جدید وی متقاعد شدند که وظیفهٔ اصلی آنان در این برهه آن است که تا زمان فراهم شدن امکان مداخلهٔ قدرتها - به منظور متوقف کردن حملهٔ کشورهای بالکان یا بسیج کامل نیروهای عثمانی، هیچ اقدامی صورت ندهند. بنابراین، حکومت کوشش کرد که در وهلهٔ اول مسألهٔ آلبانی را حل کند. در ۹ اوت سال ۱۳۳۱ ه.ق/۱۹۱۲ م، رهبران شورشی آلبانی در شمال پیشنهادهای اصلاحی جدیدی ارائه دادند از جمله این که انجام خدمات نظامی بجز در ایام جنگ در آلبانی مقرر شود؛ از کارمندانی که زبان و آداب و رسوم محلی را می دانند

و نه لزوماً از خود آلبانیاییها برای انجام امور محلی استفاده شود؛ در شهرهای اصلی آلبانی لیسه های جدید و درنواحی بزرگتر مدارس کشاورزی تأسیس شود و مدارس دینی نوسازی و تجدید سازمان گردد؛ برای تدریس در مدارس غیردینی از آلبانیاییها استفاده شود و مدارس و انجمنهای خصوصی اجازه فعالیت یابند؛ تجارت، کشاورزی و امور عام المنفعه آلبانی گسترش یابد و به همه افراد بازداشت شده طی قیام عفو عمومی داده شود و وزیران استانبول که در همان وهله اول کوشیده بودند قیام مردم آلبانی را سرکوب کنند، محاکمه شوند.^{۷۸} آلبانیاییها خود دستخوش تفرقه شدند؛ برخی از آنان به حمایت از کمیته اتحاد و ترقی و برخی دیگر به پشتیبانی از لیبرالها برخاستند، درحالی که بعضی از آنان نیز حتی رؤیای بازگشت حکومت مطلقه عبدالحمید را در سر می پروراندند. بنابراین، پیشنهادهای جدید به منظور ایجاد نوعی مصالحه بود که نه تنها بقای آنان بلکه بقای حکومت عثمانی را تضمین می کرد. از این روی تنها با صرفنظر کردن از آخرین پیشنهاد طرح شده، سرانجام حکومت در ۴ سپتامبر سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م همه پیشنهادهای جدید را پذیرفت و قیام آلبانی خاتمه یافت.

احمد مختار سپس کوشید که به جنگ با ایتالیا خاتمه داده شود؛ ایتالیا در این زمان در نتیجه شکست نیروهایش در انهدام مقاومت عثمانی در داخل طرابلس پس از پیروزیهای اولیه ای که در ساحل کسب کرده بود، روزبروز آشفته تر می شد. بارها مذاکرات صلح دچار اشکال شد چرا که ایتالاییها در برابر تلاشهای عثمانی در محدود کردن نظارت آنان بر طرابلس از خود مقاومت نشان می دادند. قدرتهای پیمان اتفاق مثلث کوشیدند ایتالیا را به انجام مصالحه ترغیب کنند، اما ایتالیا تهدید کرد که رودس و دودکانز را در اختیار خود حفظ خواهد کرد و آلبانیاییها و مردم مونته نگرو را به تجاوزات بیشتر برخواهد انگیخت مگر این که باعالی به همه خواستههای آنان پاسخ مثبت دهد. سرانجام در ۱۵ اکتبر سال ۱۳۳۱ هـ. ق/ ۱۹۱۲ م، در اوشی واقع در نزدیکی اوزان قراردادی منعقد شد که طی آن از همان مفادی که سلطه اتریش را بر بوسنی - هرزه گوین تحکیم کرده بود، تبعیت شده بود. بنابراین قرارداد، لشکر عثمانی می بایست همه واحدهای باقیمانده خود را از طرابلس و سیرنائیک خارج کند. در مقابل، ایتالیا ملزم می شد دودکانز را تخلیه کند و مقام مذهبی سلطان را در این ولایات به رسمیت شناسد و اجازه دهد که نام سلطان در خطبه های نماز جمعه خوانده شود؛ همچنین ایتالیا می بایست معلمان و قاضیان منصوب شده از سوی سلطان را می پذیرفت و موقوفات مذهبی را حفظ می کرد و نماینده عثمانی را برای نظارت در امور مسلمانانی که در این زمان تحت نظارت ایتالیا قرار گرفته بودند، به رسمیت می شناخت. به تحریمهای وضع شده علیه کالاها و افراد ایتالیایی خاتمه داده شد و حقوق کاپیتولاسیون و امتیازات پستی مربوط به ایتالیاییها از سر گرفته شد، اما ایتالیا وعده داد که باعالی را در جلب موافقت کشورهای اروپا با لغو همه این امتیازها، یاری کند. ایتالیا همچنین

سهم ولایت جدید خود را از دیون عمومی عثمانی پذیرفت.^{۷۹} ایتالیا در واقع جزایر دود کانز را به بهانهٔ لزوم حفظ این جزایر از تبعات جنگ بالکان، تخلیه نکرد؛ جنگ بالکان اندکی بعد آغاز شد، اما دست کم بابعالی مجالی یافت که بدون اشتغال بیشتر، با یورش همسایگان خود رویارویی کند.

نخستین جنگ بالکان

در ۱۸ اکتبر سال ۱۳۳۱ هـ. ق / ۱۹۱۲ م، مونتو نگر با پیشروی به سوی آلبانی شمالی و نیز سنجاق نووی بازار جنگ را آغاز کرد. اندکی پس از این اقدام، متحدان این کشور ضمن ارسال آخرین پیام‌های هشداردهنده خود از بابعالی تقاضا کردند که به ولایات باقیماندهٔ اروپایی خود مختاری اعطاء کند و مرزهای جدید را بر اساس مشخصه‌های قومی دوباره تعیین کند؛ آنان همچنین خواستار آن شدند که حکمرانان این ولایات مسیحی باشند، در ولایات شوراهای اداری انتخابی ایجاد شود، آموزش رایگان برقرار و نیروهای نظامی و ژاندارمری بومی دایر گردد؛ اصلاحات جدید تحت نظارت مسیحیان انجام شود و لشکریان عثمانی همگی به فوریت از حالت آماده باش جنگی خارج شوند. به روشنی انتظار می‌رفت که حکومت عثمانی با این پیشنهادها موافقت نکند و طی روزهای بعد اعلانهای جنگ از هر سو فرارسید. یونان نیز رسماً الحاق کرت را به سرزمین خود اعلام کرد.^{۸۰}

این جنگ برای عثمانیها مصیبت بار بود، بویژه آن که ناوگان یونانی نه فقط چند جزیرهٔ دریای اژه را به تصرف خود درآورد، بلکه توانست از گسیل نیروهای کمکی آناتولی از طریق دریای اژه به پادگانهای بلغراد در روملیا جلوگیری کند. بلغارها، می‌خواستند که بی‌درنگ به سوی مقدونیه حرکت کنند اما بیم ناشی از تهاجم عثمانی از طریق استانبول آنان را واداشت که بیشتر نیروهای خود را به سوی پایتخت عثمانی گسیل دارند و بدین ترتیب به صربها و یونانیان امکان دادند که پیش از رسیدن نیروهای بلغارها به مقدونیه، این سرزمین را فتح و میان خود تقسیم کنند. بلغارها بسرعت به سوی تراکیهٔ شرقی پیشروی کردند و نیروهای دفاعی اصلی عثمانی را در کر کلارلی (۲۴-۲۲ اکتبر) درهم کوبیدند و ادرنه را به محاصرهٔ خود درآوردند. با توجه به این که افسران کمیتهٔ اتحاد و ترقی و دشمنان سیاسی آنان هم دربارهٔ استراتژی جنگی و هم مسائل سیاسی با یکدیگر سرجنگ داشتند، لشکر عثمانی بی‌هیچ گونه نظامی به خط دفاعی جدیدی در لوله بورغاز عقب نشست و در این منطقه بود که بلغارها نیروهای عثمانی را دوباره تار و مار کردند (۲ نوامبر-۲۱ اکتبر) و سپس به سوی چتالجه، آخرین نقطهٔ دفاعی قبل از استانبول، پیشروی کردند. بنابراین تنها طی یک ماه جنگ همهٔ قلمروی تراکیه از دست رفت و بلغارها ادرنه و استانبول را محاصره کردند.

صربها در پیشروی خود به سوی غرب، بسرعت بیشتر نواحی مقدونیه شمالی شامل کوسوو (۲۳ اکتبر) را اشغال کردند و سپس برای تصرف پریشینا و نووی بازار به نیروهای مونه نگر و ملحق شدند و باقیمانده نیروهای عثمانی را در کومانووا (۲۴-۲۳ اکتبر) را درهم کوبیدند. صربها سپس بیشتر نواحی آلبانی شمالی را به تصرف خود درآوردند و اسکودار را نیز محاصره کردند. در جنوب، یونانیان به سوی غرب و شمال به داخل سرزمین مقدونیه حمله کردند و به پره وزا (۳ نوامبر) و سرانجام به گنج گرانهای سالونیک دست یافتند و اندکی پیش از ورود بلغارها به این سرزمین رسیدند. بخش دیگری از نیروهای یونان پیروس را متصرف شدند و یا نینا را به محاصره خود درآوردند و بیشتر نواحی آلبانی شمالی را نیز به اشغال خود درآوردند. بنا بر این طی دو ماه، عثمانیها همه قلمروهای باقیمانده خود را در اروپا، بجز چهار شهر محاصره شده از دست داده بودند.^{۸۱}

در استانبول، شکستها، کمبود مواد غذایی و ناتوانی حکومت در پرداخت حقوق کارکنان دولت و معلمان یک رشته تظاهرات خشونت آمیز را در پی آورد که طی اندک زمانی دامنه آنها به سایر شهرهای بزرگ امپراتوری کشیده شد. برای نخستین بار طی زندگی نسل جدید عثمانی، جوانان عثمانی و ولایات در صحنه های نبرد در کنار یکدیگر می جنگیدند و در کنار یکدیگر می مردند، درحالی که هیچ خانواده ای نبود که فردی از اعضای خدا را از دست نداده باشد. آنانی که از دیرباز در سایر ولایات اروپایی دارائیهایی داشتند، همه آنها را از دست داده بودند و بسیاری دیگر گرفتار فقر و تنگدستی شده بودند. هزاران تن از آوارگان و پناهندگان از شمال وارد شدند. محنت و بدبختی همه شهر را فرا گرفته بود و همه حکومت را مسؤول چنین وضعی می دانستند. کمیته اتحاد ترقی بر اهمیت موقعیت خود به عنوان ائتلافی از افسران و کارمندان میهن پرستی که احیاء و نوسازی امپراتوری را آرزو می کردند، تأکید کرد. این کمیته در این برهه از زمان از دولتی فراتر از حزب حمایت می کرد؛ دولتی که بتواند همکاری همگان را تحت تأثیر انگیزه هایی عمومی جلب کند. اما اتحاد لیبرال و گروه افسران رهایی بخش اگرچه از سیاستهای احمد مختار و حکومت وی شدیداً انتقاد می کردند، مصمم بودند که کمیته اتحاد و ترقی را به هیچ روی در قدرت سهیم نکنند.^{۸۲} بنا بر این، زمانی که کابینه احمد مختار استعفا کرد، جناح مخالف سلطان را مجبور کردند که به جای وی کامل پاشا را منصوب کند؛ دلیل حمایت آنان از این انتصاب ظاهراً آن بود که کامل پاشا می توانست با استفاده از موقعیت مثبت روابط خود با بریتانیا قدرتهای خارجی را به مداخله در امور داخلی عثمانی ترغیب کند، اما علت اصلی پشتیبانی آنان از کامل پاشا در واقع دور نگاه داشتن کمیته از صحنه قدرت بود.^{۸۳} اما تدبیر جدید چندان مؤثر نیفتاد. گروه کشورهای اتفاق مثلث نمی خواستند که با مخالفت با پیشروی کشورهای بالکان، دست اتریش را برای سلطه بر این سرزمینها باز بگذارند و در این احوال،

کمیتهٔ اتحاد و ترقی به منظور کسب نظارت حکومتی، از موضع میهن دوستانهٔ خود صرفنظر و دورهٔ جدیدی از اعمال خشونت را آغاز کرد. کامل پاشا در نخستین گام از قدرتهای خارجی تقاضا کرد که برای حفظ امپراتوری در برابر پیشروی بلغارها، ناوگانهای خود را به استانبول گسیل دارند (۶ نوامبر). کمیتهٔ اتحاد و ترقی از آن بیمناک بود که کامل پاشا در مقابل بلغارها تسلیم شود و از این روی از جنبش مقاومت حمایت کردند و این حمایت آنان وزیراعظم را برانگیخت، که پلیس خود را برای تعطیل انجمنها و روزنامه‌های کمیته و همچنین سرکوب تظاهرات عمومی گسیل دارد. وحدت طلبان بازداشت و زندانی شدند و برخی از آنان به اروپا گریختند.^{۸۴} عبدالحمید درست در زمانی به استانبول بازگردانده شد که در برابر تهاجم یونانیها به سالونیک، درامان بماند. با توجه به این که کمیتهٔ اتحاد و ترقی دست کم به طور موقت متلاشی شده بود و بلغارها هنوز در چتالجه باقی مانده بودند، حکومت توانست موافقت همه احزاب و گروههای باقیمانده را در مورد متارکهٔ جنگ جلب کند (۳ دسامبر).

مذاکرات صلح در ۱۶ دسامبر در لندن آغاز شد و در این مذاکرات سِر ادوارد گری [۳] در مقام میانجی فعالیت داشت. کشورهای بالکان خواستار آن شدند که عثمانی همهٔ مملکات خود را در اروپا و نیز جزایر دریای اژه را واگذار کند. عثمانیها که در نتیجه مقاومت شان در برابر بلغارها در منطقهٔ چتالجه و نیز افزایش سریع شمار مردان مسلح خود، تشجیع شده بودند، از قبول این درخواست سرباز زدند و با اجرای برنامه‌ای مبنی بر واگذاری قلمروهای فتح شده مخالفت کردند، فقط در مورد ولایات ادرنه و آلبانی موافقت کردند که تحت نظارت حکومتی از سوی قدرتها، از حق خودمختاری برخوردار شوند. جزایر دریای اژه واگذار نمی شدند، اما با بعالی پذیرفت که به تصمیم قدرتها دربارهٔ کرت گردن نهد. مقدونیه نیز تحت حکومت یکی از اعضای خاندان عثمانی به صورت ولایتی خودمختار درمی آمد. اما در این زمان، کشورهای بالکان وقت گذرانی می کردند و کنفرانس در معرض انحلال قرار گرفت. سپس گری قدرتها را واداشت که مصالحه‌ای را پیشنهاد کنند که ضمن آن امپراتوری عثمانی بتواند تنها بخشهایی از تراکیه شرقی را برای خود حفظ کند؛ بخشهایی که در جنوب خط مرزی میان میدیا [۴] در دریای سیاه و اینز [۵] در محلی که رودخانه ماریتسا به دریای اژه می ریزد، واقع می شود. بدینسان، ادرنه به بلغارستان واگذار می شد و قدرتها در مورد جزایر اژه به تصمیمی نهایی دست می یافتند.^{۵۸} در این مرحله، لشکر عثمانی احساس کرد که بلغارها چندان گسترش یافته‌اند و قدرت خود آنان

3- Sir Edward Grey

4- Midye

5- Enez

چندان تحکیم شده است که در صورت ادامه جنگ، تراکیه شرقی قابل استرداد خواهد بود و ادرنه نیز رهایی خواهد یافت. اما هیأت دولت به این تصمیم رسید که نمی تواند صریحاً با پیشنهاد قدرتها مخالفت کند، چرا که آنان خود در گذشته خواستار مداخله قدرتهای خارجی شده بودند. بنابراین دولت با پیشنهاد مطرح شده موافقت کرد، اما بدین شرط که ادرنه همچنان در قلمرو امپراتوری باقی بماند چرا که جمعیت آن بیشتر مسلمان بودند و دیگر این که منطقه میان این سرزمین و تنگه داردانل به صورت امیرنشینی بی طرف و مستقل در آید که بتواند همچون منطقه ای حایل تنگه های عثمانی را در برابر تهاجم مستقیم بلغارها حفظ کند.^{۸۶} اما کمیته اتحاد و ترقی رفته رفته از آن نگران شد که مبادا کامل پاشا شهر مقدس ادرنه را در ازای دستیابی به صلح از دست بدهد. در ۲۳ ژوئن سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م، کمیته حرکت معروف «حمله به بابعالی» را سازمان داد. انور گروهی از نظامیان را به داخل عمارت بابعالی نفوذ داد؛ این گروه به طور ناگهانی جلسه هیأت وزیران را مورد حمله قرار دادند و با تهدید اسلحه کامل را مجبور به استعفا کردند.^{۸۷} این که کمیته اتحاد و ترقی بیشتر در پی حفظ ادرنه بوده است تا کسب اقتدار کامل، طی روزهای بعد و از اقدامهای این کمیته آشکار شد. جمال بیگ فرمانده لشکر اول در استانبول مستقر شد و اعلامیه مصالحه جویانه ای را منتشر کرد که طی آن از همه گروهها و دسته ها تقاضای همکاری کرده بود و در ضمن وعده داده بود که گروههای سیاسی می توانند مادام که از قوانین تخطی نکرده اند، به فعالیتهای خود ادامه دهند. انور طی ملاقات خود با سلطان تنها از وی تقاضا کرد که دولتی مرکب از همه احزاب زمام امور را در دست گیرد. محمود شوکت پاشا که سربازی مقتدر و غیرسیاسی بود، وزیر اعظم شد؛ مأموریت وی آن بود که برای حفظ تراکیه شرقی از هیچ تلاشی دریغ نکند.^{۸۸} در کابینه جدید تنها سه وزیر از حزب وحدت طلبان منصوب شدند و وزیر اعظم خود وزارت جنگ را نیز عهده دار شد. بنابراین بازگشت کمیته اتحاد و ترقی به عرصه قدرت، با توجه به این که تأمین منافع امپراتوری بیش از هر چیز دیگر مورد نظر بود، با توسل به قهر و اجبار محقق نشد.^{۸۹}

حکومت جدید در موقعیتی دشوار زمام امور را در دست گرفت. درآمدهای مالیاتی کسب شده از آنا تولی بندرت می توانست فقدان درآمدهای مالیاتی حوزه روملی را جبران کند. لشکر عثمانی از هم متلاشی شده بود و مردم وضع دشواری داشتند. عزل کامل، هیأتهای شرکت کننده در کنفرانس لندن را نسبت به ادامه متارکه و آتش بس در جنگ بدبین کرده بود. وظیفه محمود شوکت آن بود که بر بقای ادرنه و تراکیه شرقی تأکید ورزد، اما کنفرانس لندن را دست کم تا آن زمان فعال نگاه دارد که بتواند لشکر عثمانی را بازسازی و مردم داخل کشور را آرام کند. وی به قدرتها پیشنهاد مصالحه داد و موافقت کرد که تنها بخشهایی از ادرنه در ساحل راست ماریتسا را واگذار کند و بخش اصلی شهر را که در ساحل چپ ماریتسا قرار داشت و بیشتر

جمعیت آن مسلمان بودند و دارای مساجد و مقابر قدیم بود، حفظ کرد. قدرتها می توانستند درباره سرنوشت جزایر اژه تصمیمی اتخاذ کنند، اما بابعالی ناچار بود برخی از این جزایر را برای خود حفظ کند، چرا که برای دفاع از آناتولی اهمیتی استراتژیک داشتند. مآلاً محمود شوکت برخی پیشنهادهای جدید ارائه داد از جمله این که قدرتها به نوبه خود به امپراتوری اجازه دهند که عوارض گمرکی عثمانی را مقرر دارد و در مورد خارجیان همان مالیاتهایی را وضع کند که بر عثمانیها وضع شده بود و سرانجام این که سایر مفاد مربوط به حقوق کاپیتولاسیون را لغو کند (۳۰ ژانویه سال ۱۳۳۲ هـ. ق / ۱۹۱۳ م).^{۹۰} اما بلغارها از قبول پیشنهادهای ارضی عثمانی سرباز زدند و کنفرانس لندن منحل شد.

در سوم فوریه متارکه موقت خاتمه یافت و بمباران ادرنه از سر گرفته شد. در این زمان، بلغارها مبارزه ای را آغاز کردند که طی آن هزاران تن از روستائیان ترک در تراکیه قتل عام و صدها تن دیگر به سوی پایتخت کشور آواره شدند که این امر ناتوانی حکومت را در پشتیبانی از جنگ تشدید می کرد. بلغارها همچنین حمله ای سراسری به چتالجه را آغاز کردند، اما پس از دو هفته جنگ بی وقفه دوباره به عقب رانده شدند (۱۸-۳۰ مارس). اما محمود شوکت به دلیل ضعف مالی از بازسازی ارتش ناتوان بود. در ۲۸ مارس، ادرنه از فشار قحط و گرسنگی تسلیم شد و در نتیجه جو عرب و وحشت حاکم گردید؛ جوی که شهر هرگز نتوانست کاملاً از آن رهایی یابد. پیش از این در ۶ مارس، یانینا به دست یونانیان سقوط کرده بود. اسکودار در ۲۲ آوریل سقوط کرد و بدینسان سرانجام، سلطه عثمانی در اروپا بجز استانبول خاتمه یافت. کامل پاشا کوشید که با استفاده از وضع موجود، ضد کودتایی را سازمان دهد که کمیته اتحاد و ترقی را بکلی از عرصه قدرت محو می کرد و دوباره اتحاد لیبرال را به قدرت می رساند. کامل پاشا ظاهراً طی سفرهایی به قبرس و مصر حمایت بریتانیا را در ازای وعده هایی مبنی بر واگذاری مقامهای مهم اجرایی و مالی حکومت به کارشناسان خارجی، جلب کرده بود.^{۹۱} اما حکومت از نقشه های وی آگاه شد و در بازگشت به استانبول، کامل پاشا بازداشت شد (۲۸ مه سال ۱۳۳۲ هـ. ق / ۱۹۱۳ م). در این احوال، در روایی با همه دشواریها و مصایب، محمود شوکت مجبور بود که پیشنهاد متارکه دهد و با شرایط صلح قدرتها بی هیچ گونه تردیدی موافقت کند (۳۱ مارس سال ۱۳۳۲ هـ. ق / ۱۹۱۳ م). در ۱۶ آوریل آتش بس برقرار شد و در ۳۰ مه مذاکرات صلح از سر گرفته شد و ده روز پس از این تاریخ معاهده لندن به امضاء رسید و مرز میدیا - انز خط مرزی جدید عثمانی شناخته شد و تراکیه و ادرنه در تصرف دشمن باقی ماند. بابعالی همه حقوق عثمانی در کرت را واگذار و حل و فصل مسایل مربوط به مالکیت جزایر دریای اژه و تعیین مرزهای آلبانی را به قدرتها خارجی محول کرد.^{۹۲} کامل پاشا در بازداشت باقی ماند، اما نقشه های اتحاد لیبرال برای انجام کودتا ادامه

یافت و با انعقاد معاهده لندن تشدید شد. نقشه‌هایی طرح شد که نه فقط وزیراعظم بلکه افراد مهم کمیته اتحاد و ترقی به قتل برسند و از این طریق انتقام حمله آنان به بابعالی و عزل کامل، گرفته شود. اما سرانجام، تنها محمود شوکت در میدان بایزید درحالی که با اتومبیل از محل وزارت جنگ به سوی بابعالی در حرکت بود، به ضرب گلوله از پای درآمد. جمال پاشا بیدرنگ در پایتخت اعلام حکومت نظامی کرد. چند تن از قاتلان دستگیر و رهبران شان بازداشت شدند. کمیته اتحاد و ترقی پس از قتل محمود شوکت نظارت کامل حکومت را در دست گرفت. اعضای اتحاد لیبرال که در این قتل دستی نداشتند، بازداشت و به تبعید فرستاده شدند. یک دادگاه حکومت نظامی ۱۶ تن از رهبران اتحاد لیبرال را محاکمه و آنان را محکوم به مرگ کرد، از جمله این افراد امیر صباح الدین (که غیباً محکوم شده بود) و شماری از سربازانی بودند که در قتل مشارکت کرده بودند.^{۱۳} کمیته اتحاد و ترقی یکی از اعضای خود به نام محمد سعید حلیم پاشا را که امیری مصری و نوه محمدعلی بود به وزیراعظمی منصوب کرد و چهارتن دیگر از اعضایش را به مقامهای مهم کابینه گماشت. بدینسان دیکتاتوری کمیته که بعدها امپراتوری را به ورطه مصیبت بار جنگ جهانی اول سوق داد، آغاز شد (۱۲ ژوئن سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م).^{۱۴}

دومین جنگ بالکان

اما جنگ کشورهای بالکان هنوز خاتمه نیافته بود، چرا که اختلافات میان کشورهای متحد درباره تقسیم غنایم بزودی موازنه نظامی را برهم زد. با طرح مسأله آلبانی قراردادی که پیش از شروع جنگ میان کشورهای بالکان منعقد شده بود، بی اعتبار گردید. همچنان که جنگ ادامه می یافت و عثمانیها مکرراً دچار شکست می شدند، آلبانیها رفته رفته احساس کردند که احتمالاً می توانند به جای حقوق خودمختاری اعطاء شده مرکب از مسلمانان و مسیحیان اولونیا (والونا) تشکیل جلسه داد و استقلال کامل آلبانی را رسماً اعلام کرد و اسماعیل کمال ولو را به ریاست جمهوری این کشور انتخاب کرد. آلبانیها بسرعت حمایت ایتالیا و اتریش را جلب کردند؛ ایتالیا امیدوار بود که از این کشور تازه تأسیس همچون پایگاهی برای تحکیم اقتدار خود در آدریاتیک سود جوید و اتریش امیدوار بود که با استفاده از موقعیت این کشور بتواند از گسترش اقتدار صربستان از طریق دستیابی به گذرگاهی مستقیم به دریا جلوگیری کند. در ۱۲ اکتبر سال ۱۳۳۱ ه.ق/ ۱۹۱۲ م، حتی پیش از آن که عثمانیها به کنفرانس مراجعت کنند، سفیرانی که در لندن تشکیل جلسه داده بودند، استقلال آلبانی را به رسمیت شناختند و صربستان و مونته نگرو را با اعمال فشار به عقب نشینی از قلمروهایی که عثمانیها متصرف شده بودند، واداشتند. همین که معاهده لندن امضاء شد و اشغال کنندگان

عقب نشینی کردند، مآلاً آلبانی استقلال خود را کسب کرد؛ اگرچه اختلافات میان اتریش و ایتالیا بر سر این که کدام کشور بر آلبانی سلطه خود را اعمال کند، عاقبت به انتخاب یک امیر ضعیف آلمانی به نام ویلیام وید و بروز مشکلات داخلی در آلبانی انجامید؛ مشکلاتی که کشور را طی سالهای پیش از جنگ جهانی اول بشدت دستخوش تفرقه کرد.

اما با توجه به این که صربستان از آلبانی محروم شد، این کشور احساس کرد که می تواند در مورد قلمروهای مقدونیه که در گذشته به بلغارستان واگذار شده بود، بویژه در مورد نواحی که بلغارستان در جنوب او کرید و وِلیس [۶] به تصرف خود در آورده بود، ادعای خسارت کند. یونانیان در این مورد به صربها کمک کردند چرا که دور نگاه داشتن بلغارها در قلمروهایی هرچه دورتر از سالونیک برای آنان خشنود کننده بود؛ از این روی، یونانیان موافقت کردند که در راه دستیابی به مرزی مشترک در مقدونیه، در غرب واردار، با صربها همکاری کنند و تنها بخشهای شرقی ولایت را به بلغارها تسلیم دارند. روسیه کوشید که در این مجادله میانجیگری کند و از همه گروههای ذینفع درخواست کرد که در سن پترزبورگ تشکیل جلسه دهند. بلغارها از حضور در این جلسه امتناع کردند، بنابراین قرارداد انعقاد شده سمت و سویی مخالف آنان یافت و زمینه را برای بروز یک جنگ برادر کشی که تنها می توانست به نفع عثمانیها تمام شود، فراهم آورد.

بلغارها آرام نداشتند. آنان در بیشتر جنگهای نخستین بالکان حضور یافته بودند، اما در این زمان متحدانشان می کوشیدند که جاه طلبیهای خود را به بهای فدا کردن بلغارها تحقق بخشند. بنابراین، در ۳۰-۲۹ ژوئن، بلغارها حمله غافلگیرانه ای را به دو متحد اصلی خود در مقدونیه، صربستان و یونان آغاز کردند. اما چندی نپایید که رومانی و مونته نگرو به یونان ملحق شدند و بلغارها در حالی که تحت محاصره قرار گرفته بودند و نیروهای خود را از دست داده بودند، بزودی تسلیم شدند. در این احوال، کمیته اتحاد و ترقی مطبوعات و مردم عثمانی را به حمایت از مسأله استرداد برانگیخت. اعضای کابینه دچار چنددستگی شدند و برخی از آنان بیم داشتند که مبادا چنین درخواستی تنها به بروز جنگ فاجعه بار جدیدی بیانجامد. اما عاقبت، طلعت و انور پیروز شدند. در ۲۱ جولای لشکر عثمانی توانست همه تراکیه شرقی را دوباره اشغال کند و بی آن که با هیچ گونه مقاومتی روبرو شود، به سوی ادرنه پیشروی کند، چرا که بلغارها برای رویارویی با متحدان سابق خود لشکر خود را عقب کشیده بودند. درواکنش به حمله عثمانی، بلغارها بیدرنگ اعلام صلح کردند، اگرچه این صلح بنا بر معاهده ای که در بوخارست منعقد

شد (۱۰ اوت)، به ضرر آنان تمام شد. یونان توانست قلمرو خود را در مقدونیه واقع در شمال سالونیک و ماورای کاوالا در شرق گسترش دهد و همه نواحی اپیروس شامل یانینا را که مورد ادعای آلبانی بود، به تصرف خود در آورد. صربها قلمرو صربستان قدیم و بیشتر نواحی مقدونیه شمالی را اشغال و بدین ترتیب وسعت سرزمینهای خود را دو برابر کردند، اگرچه این کشور ناچار بود نووی بازار را میان صربسان و مونته نگرو تقسیم کند. بلغارستان تنها بر بخش کوچکی از مقدونیه شرقی سلطه یافت، اما دست کم بر حدود ۸۰ مایل خط ساحلی دریای اژه شامل بندر آلكساندرو پولیس (دده آچه) نظارت پیدا کرد و از این طریق مستقیماً به دریای آزاد راه یافت. مرزهایی که بدینسان تشکیل شد طی چند معاهده جداگانه‌ای که با بلغارستان (۲۹ سپتامبر، ۱۳۳۲ هـ.ق / ۱۹۱۳ م)، صربستان (۱۴ نوامبر ۱۳۳۲ هـ.ق / ۱۹۱۳ م) و یونان (۱۴ مارس ۱۳۳۳ هـ.ق / ۱۹۱۴ م) منعقد شد، به تصویب رسید؛ این معاهدات همچنین وضع املاک و دارائیهای عثمانیها و مسلمانان ساکن در قلمروهای از دست رفته را روشن می‌کرد. به همه اتباع عثمانی امکان داده شد که طی مدت چهار سال درباره اقامت خود در سرزمینهای تحت سلطه مسیحیان یا احتمال مهاجرتشان از این سرزمینها تصمیمی اتخاذ کنند؛ این اتباع اگر تصمیم به ترک این سرزمینها می‌گرفتند، می‌توانستند املاک خود را بفروشند و دارائیهای خود را به استانبول منتقل کنند. قرار شد آنانی که در سرزمینهای مسیحی باقی می‌مانند، بی‌هیچ گونه تبعیضی از همان حقوق مدنی و سیاسی همسایگان مسیحی خود برخوردار شوند. حکومتهای جدید می‌بایست آزادی این گونه افراد را در انجام مراسم و مناسک دینی و حفظ فرهنگهای بومی تأمین می‌کردند و در مدارس غیردینی زبان ترکی در کنار زبان رسمی کشور تدریس می‌شد؛ امور مذهبی را مفتیان اعظم منتخب علمای محلی نظارت می‌کردند و خود این علما بر مدارس و موقوفات مسلمانان تحت رهبری و رهنمودهای کلی شیخ الاسلام در استانبول، نظارت داشتند.

همچنین مقرر شد شهرها یا روستاهایی که جمعیت قابل ملاحظه‌ای از آنها مسلمان هستند، بتوانند برای خود شورای جامعه مسلمانان (ملت) برگزینند تا به امور محلی مسلمانان از قبیل مدارس و اداره موقوفات مذهبی رسیدگی و در حکومت مرکزی مسلمانان را نمایندگی کنند.^{۹۵} بجز قلمروهای بلغارهای در دریای اژه که پس از جنگ جهانی اول به یونان واگذار شد، مرزهایی که در تراکیه و مقدونیه بدین ترتیب شکل گرفت، تا به امروزه باقی مانده است. بدین منوال مسأله مقدونیه خاتمه یافت. آلبانی استقلال یافت، اگرچه نتوانست بر همه سرزمینهایی که انتظارش را می‌کشید، دست یابد. تا میزان ۳۰ درصد بر وسعت بلغارستان افزوده شد و از طریق گذر گاهی به دریا راه یافت. قلمرو صربستان تا ۸۲ درصد گسترش و جمعیت آن بیش از ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد. دستاوردهای یونان و مونته نگرو قابل مقایسه

بودند. در واقع تنها عثمانیها دچار خسارت شده بودند؛ آنان ۸۳ درصد از زمینها و ۶۹ درصد از جمعیت خود را در اروپا و همچنین بیشتر در آمدها و آذوقه‌ای را که پیش از این هر سال به استانبول سرازیر می‌شد، از دست دادند. بدین ترتیب، متحدان بالکان بیش از هر چیز برای منافع خود کوشیده بودند، اما ناکامیها و دشمنیها همچنان باقی ماند و با نزدیک شدن جنگ جهانی اول دشواریهای جدیدی را در پی آورد.

کمیتهٔ اتحاد و ترقی بر اریکهٔ قدرت

اشغال دوبارهٔ ادرنه احساسات عمومی را چندان تشدید کرده بود که حق کمیتهٔ اتحاد و ترقی در اعمال حکومت بی‌چون و چرا بی‌هیچ بحث یا مخالفت اضافی مورد قبول و تأیید قرار گرفت. گروه اصلی مخالف دولت یعنی اتحاد لیبرال به دلیل همدستی در ماجرای قتل محمود شوکت بکلی منحل شده بود. امپراتوری بامشکلاتی جدی روبرو بود که حل آنها مستلزم رهبری قدرتمندی بود. بناهای عمومی همچون مساجد و مدارس مملو از مجروحان جنگ بود و هزاران تن از آوارگان جنگ از ولایات از دست رفته عثمانی به سوی استانبول سرازیر شده بودند. بسیاری از خانواده‌ها اموال، مسکن و نان آور خود را از دست داده بودند و بناچار می‌بایست خود را با شیوه‌های جدید زندگی در سرزمینهای اشغالی وفق می‌دادند. اقتصاد کشور می‌بایست بازسازی و شبکه تأمین آذوقهٔ مردم شهرها تجدید سازمان می‌شد. برای این که دستگاه حکومت بتواند با نیازها و ظرفیتهای کشوری بسیار کوچک هماهنگی یابد، بناچار می‌بایست در آن جرح و تعدیلهایی صورت می‌گرفت. تجدید نظر در نظام مالیاتی کشور نیز ضرورت داشت. نیروهای مسلح نیز برای این که آمادگی لازم برای رویارویی با تهاجمات احتمالی آینده از سوی کشورهای همسایهٔ امپراتوری را داشته باشند، می‌بایست بازسازی می‌شدند. احیای جامعهٔ عثمانی و تقویت روحیه اجتماعی پس از ضربات بسیار زیادی که طی جنگ بر آن وارد آمده بود، ضرورتی انکارناپذیر داشت. در این احوال تنها کمیتهٔ اتحاد و ترقی بود که از سازمان، نیروی انسانی و برنامه لازم برای تحقق این برنامه‌ها برخوردار بود. بنابراین ملت عثمانی به طور طبیعی به همین تشکیلات روی آوردند و بدان امکان دادند که در مواقع بروز بحران با برخورداری از اختیارات کامل به اعمال شیوه‌های مطلقه متوسل شود؛ اختیارات و شیوه‌های دیکتاتورمنشانه‌ای که پیش از آن در هیچ دوره از تاریخ عثمانی فرد یا گروهی موفق به تحصیل آن نشده بود.

در این زمان قدرت در انحصار باعالی قرار داشت و سلطان و مجلس هر دو بدون اعتراض چندانی بدان تن در داده بودند. مجلس که به هر حال تقریباً تمامی نمایندگان از افراد مورد توجه کمیته بودند، هر از گاه تشکیل جلسه می‌داد و بیشتر قوانین تحت عنوان فرمان سلطان

(اراده) و به صورت قوانین موقت (قانون موقت) یا تصمیمات حکومتی (قرارنامه) اجرا می شد تا زمانی که موعد تصویب آن در مجلس فرا می رسید؛ اما در واقع این قوانین بی هیچ تغییری به صورت اجزایی دائمی از نظام حقوقی عثمانی باقی می ماند.

طی این دوران حساس و بحرانی وزیراعظم سعید پاشا (۱۳۳۶-۱۳۳۲ هـ.ق/ ۱۹۱۷-۱۹۱۳ م) که خود یکی از اعضای کمیته اتحاد و ترقی بود، ظاهراً قدرت را در دست داشت؛ اما اقتدار واقعی در کابینه دولت به دست رهبرانی از کمیته افتاده بود که پیش از این و طی بحرانهای بالکان چهره نموده بودند و اقدامهای متهورانه شان در زمانهای حساس اقتدارشان را تثبیت و تأیید کرده بود. خاستگاه فرزندان طبقه حاکم و دستگاه دیوانی تنظیمات یعنی نسل جدید رهبران ملی کشور دیگر همچون گذشته از طبقات پایین ارتش و دستگاه اداری دولت نبود و این نسل در پی آن بود که امپراتوری را به گونه ای نوسازی کند که منافع همه طبقات را تأمین کند. رهبران کمیته اتحاد و ترقی که از سیاستهای غیر مذهبی و گرایشهای نوگرایانه حمایت می کردند و در بسیاری موارد بسیار بیش از اصلاح طلبان نسلهای گذشته جسور و بی باک بودند، در این برهه پی ریزی شالوده ای جدید را آغاز کردند که می بایست طی سالهای بعد دنبال می شد. در میان این رهبران و مقدم بر همه آنان رهبر و استراتژیست برجسته حزبی، طلعت پاشا (۱۳۴۰-۱۲۹۱ هـ.ق/ ۱۹۲۱-۱۸۷۴ م) بود. طلعت پس از مرگ پدر، بناچار تحصیلات مقدماتی نظامی خود را رها کرد تا در اداره پست برای خود کاری بیابد. طلعت در زادگاه خود، ادرنه، و سپس در سالونیک به ترکهای جوان ملحق شد و در این دوران با استفاده از موقعیت شغلی خود توزیع نامه ها و مراسلات آنان را در مقدونیه بر عهده گرفت؛ ضمن همین گونه فعالیتها بود که وی در مقام یکی از استراتژیستهای برجسته حزبی ظهور کرد. در دسامبر سال ۱۳۲۶ هـ.ق/ ۱۹۰۸ م، طلعت در مقام یکی از نمایندگان کمیته ادرنه در مجلس به استانبول رفت و هم او بود که اعضای را که از شورش ضد انقلابی جان سالم بدر برده بودند، واداشت که به پیشیل کوی عزیمت کنند و با ارتش وارد صلح شوند. طلعت پس از خلع عبدالحمید فعالانه در گیر کار حکومت بود و طی سالهای باقیمانده دوره ترکهای جوان بیشتر در مقام وزیر امور داخلی فعالیت داشت.^{۹۶}

دومین شخصیت مهم از حکومت سه نفری کمیته اتحاد و ترقی که به گونه ای فزاینده، پس از سال ۱۳۳۲ هـ.ق/ ۱۹۱۳ م کشور را تحت سلطه گرفت، جمال پاشا (۱۳۴۱-۱۲۸۹ هـ.ق/ ۱۹۲۲-۱۸۷۲ م) نام داشت که در ارتش اقتدار خود را آشکار کرده بود. وی از مقام خود به عنوان بازرس راه آهن در مقدونیه، بسیار شبیه همان شیوه ای که طلعت در اداره پست عمل کرده بود، در راه گسترش پیام کمیته و سازماندهی هسته های آن استفاده کرده بود. پس از انقلاب، وی تحت ریاست طلعت عضو کمیته اجرایی کمیته اتحاد و ترقی شد و در لشکر عملیات

که به استانبول وارد شد، فرماندهی چند واحد نظامی را بر عهده گرفت؛ پس از این عملیات بود که جمال پاشا به دلیل نقشی که در سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۰۹ م و در سال ۱۳۲۸ هـ.ق / ۱۹۱۰ م در مقام حکمران نظامی استانبول در سرکوب شورش ضد انقلابی و سپس در سال ۱۳۳۱ هـ.ق / ۱۹۱۲ م پس از حمله به بابعالی و قتل محمود شوکت ایفاء کرده بود، به مقامهای بالا ارتقاء یافت.

مالاً این که مقتدرترین شخصیت در میان رهبران کمیته اتحاد و ترقی انورپاشا (۱۳۱۴-۱۲۹۹ هـ.ق / ۱۹۲۲-۱۸۸۱ م) نام داشت؛ انور افسر رسمی ارتش بود و چنان که در گذشته دیدیم، وی در برابر تروریستهای مقدونیه و ایتالیا بیهای طرابلس بی باکانه جنگیده بود. او در سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۰۹ م، در مقام وابسته نظامی به برلین اعزام شد و سپس در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۹ هـ.ق / ۱۹۱۱-۱۹۱۰ م با نظامیان ارشد آلمان تماسهای نزدیکی برقرار کرد؛ طی این تماسها انور شیفته نظامی گری آلمان شد به گونه ای که این شیفتگی سالهای باقیمانده عمر وی را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داد. ازدواج انور با امینه سلطان، دختر امیر سلیمان افندی، و سپس خدمت وی در طرابلس ظاهراً دشمنی مصطفی کمال را که از افسران همقطار وی بود، برانگیخت؛ همین دشمنی و رقابت سبب شد که مصطفی کمال از دستگاه رهبری کمیته دور نگاه داشته شود. اما در میان رهبران کمیته اتحاد و ترقی، انورپاشا تنها زمانی توانست مقام اول را از آن خود کند که حمله مشهور به بابعالی را رهبری کرد (۲۳ ژانویه سال ۱۳۳۲ هـ.ق / ۱۹۱۳ م و همچنین در عملیات بازپس گیری اردنه طی دومین جنگ بالکان فرماندهی نیروها را بر عهده گرفت؛ ضمن همین فعالیتها بود که انورپاشا طی سال بحرانی و حساس پیش از شروع جنگ جهانی اول، به مقام وزارت جنگ دست یافت.^{۹۸}

سه تن اعضای کمیته اتحاد و ترقی هر یک شخصیت منحصر به فردی داشتند. طلعت در مقایسه با دو تن دیگر به مراتب شخصیتی برجسته تر و زیر کتر داشت و سیاستمداری شاخص، «مردی تیزهوش و بانفوذ بود که در موقع لزوم قاطعیت و اقتدار داشت، اما هرگز متعصب و کینه توز نبود. نقش جمال در سرکوب مخالفان وی را سربازی حرفه ای و ماهر معرفی کرد؛ سربازی کاملاً بی باک که به هنگام برخورد با دشمن هیچ رحم به دل راه نمی داد. اما انور، سرباز سربازان، قهرمان ملی، چابک، نیرومند، با شهامت و وفادار به همقطاران و دوستانش شناخته می شد؛ سربازی که صادقانه به میهن خود عشق می ورزید و خود را وقف ملتش کرده بود و به عنوان سربازی خوب و مدیری بی اندازه مقتدر در نزد مردم شهرت داشت. این دو تن با توجه با استعدادی که از خود بروز داده بودند توانستند در میان اعضای شورای دولت تقریباً همه اختیارات را از آن خود کنند، بویژه پس از آن که امپراتوری بار دیگر در گیر جنگ شد. برنامه کمیته اتحاد و ترقی از طریق بیانیه اجلاس کنگره کمیته که تقریباً همه ساله تا سال

۱۳۳۲ هـ. ق/ ۱۹۱۳ م، برگزار می‌شد، مطرح می‌گردید. در این برنامه‌های اعلام می‌شد که حکومت بایستی با «گسترش مسؤولیت» هریک از کارکنان دولت بر میزان کاراییهای خود بیفزاید و به آنان چنان اختیاراتی داده شود که بدون لزوم کسب اجازه از مقامهای مافوق در مورد هر اقدام کوچک و بزرگ، خود بتوانند مستقلاً عمل کنند؛ دیگر این که با «تفکیک مسؤولیتهای» دفاتر، سازمانها و وزارتخانه‌ها و نیز تعیین وظایف هریک از کارمندان حکومت مرکزی و همچنین مشخص کردن حدود اختیارات حکومت مرکزی و حکومت ولایات، توانائیها و خلاقیتهای حکومت را افزایش دهند. قرار شد که ملت استقلال اقتصادی خود را بازیابد؛ حقوق کاپیتولاسیون ملغی اعلام شود و تبعیض حقوقی میان خارجیان و اتباع عثمانی محو گردد، چنان که حکومت بتواند سیاستهای مالی و اقتصادی کشور را در راستای منافع ملی خود و به منافع قدرتهای بیگانه گسترش بخشد در برنامه‌های کمیته پیش‌بینی شده بود که مجلس اختیارات بیشتری پیدا کند و قرار شد که نمایندگان و اعیان از حقوقهای بیشتری برخوردار شوند. نمایندگان گانی که عضو دستگاه حکومتی یا دستگاه پلیس کشور بودند، ملزم شدند برای این که در تصمیم‌گیریهای سیاسی استقلال رأی داشته باشند، پیش از ورود به مجلس از کار خود استعفاء دهند. مقرر شد به منظور کمک به امر پیشرفت کشاورزی و امه‌های کم بهره در سطحی وسیع در اختیار کشاورزان قرار گیرد و همچنین به آنان اجازه داده می‌شود که برای خود تعاونیها و سازمانهای مستقلی تشکیل دهند تا آنان را در بازاریابی و فروش محصولاتشان مورد حمایت قرار دهند. صنعتگران می‌توانستند برای حفظ منافع خود تشکیلات صنفی‌شان را به صورت اتحادیه‌های صنفی گسترش دهند. مقرر شد که مالیات عشریه بیش از میزان یک دهم تحصیل نشود و مالیاتهای اضافی وضع شده ملغی گردند و هزینه‌های آموزش و پرورش و امور عام‌المنفعه از منابع دیگر تأمین شوند. لغو کامل و فوری نظام مقاطعه‌داری مالیاتی در برنامه‌های کمیته گنجانیده شد و مالیات بر سود به صورت مالیاتی همه‌جانبه به نام مالیات بردرآمد گسترش یافت، تا همه مردم در تحمّل بار سنگین مالی حکومت، مطابق با امکانات خودشان، سهم شوند. پیش‌بینی شد که مالیاتهای احشام کاهش یابد و تنها زمانی از کشاورزان اخذ شود که آنان بتوانند دیون خود را نقداً داشته باشند، نه این که مجبور باشند احشام خود را به جای مالیات تسلیم دارند. پیش‌بینی شد که تلاشهایی به منظور پیشرفت دامپروری و گسترش صنعت و تجارت و تسهیل در امر تشکیل شرکتها صورت پذیرد. از همه مهمتر این که قرار شد حکومت تجدید سازمان شود و امور نظم و نسق یابند. به هرگونه فساد از قبیل پارتی‌بازی و ناندبازی خاتمه داده شود و نواحی مختلف اجازه یابند که سیاستهای خاص خود را اتخاذ کنند و آموزش و پرورش و امور عام‌المنفعه را با توجه به ضرورتهای محلی سامان دهند. قرار شد کوششهایی جدی در جهت گسترش بهداشت عمومی و ریشه کن کردن امراضی که توده

مردم را با مشکلاتی جدی روبرو کرده بود، صورت گیرد. برای تأمین نیازهای محلی بدون آن که تشکیل جلسه دولت و درخواست از آن ضرورتی داشته باشد، مقرر شد پول کافی در اختیار شهرداریها قرار گیرد. قرار شد که مدارس خصوصی، دینی و خارجی تحت نظارت حکومت قرار گیرد و آموزش ابتدایی برای همگان رایگان و اجباری شود. برای تحکیم وحدت جامعهٔ عثمانی، در همه مدارس از زبان ترکی برای آموزش استفاده گردد. بدین منظور، تربیت مربیان بیشتری ضرورت می یافت و آنان می بایست به جای اقامت در شهرهای بزرگ، رهسپار حومه ها و روستاها می شدند. دانش آموزان و معلمان که در کار خود شایستگی ویژه ای بروز می دادند، می بایست با دریافت اضافه حقوق و پاداش تشویق می شدند. برای پاسخگویی به ضرورت‌های دنیای جدید قرار شد که در مدارس دینی اصلاحاتی صورت گیرد و برای پشتیبانی از نهادهای دینی و فرهنگی که در گذشته ادارهٔ امور آنها بر عهدهٔ موقوفات بود، مقرر شد تمهیدات جدیدی به کار گرفته شود. همچنین مقرر شد که برای کمک به امر گسترش آموزشگاهها و مدارس عالی فنی از کارشناسان خارجی دعوت شود.^{۱۰۰}

ضیاء گو کالپ و شالوده‌های ناسیونالیسم ترکی

با از دست رفتن قطعی قلمروهای اصلی غیرمسلمان نشین در امپراتوری و با تداوم جاه طلبیهای کشورهای بالکان و روسیهٔ تزاری، افکار عمومی عثمانی در روی گردانی از عثمان گرایی و حمایت از ترک گرایی کمیتهٔ اتحاد و ترقی همراه شد. در گسترش مبانی ایدئولوژیک ناسیونالیسم هم در داخل و هم در خارج از کمیتهٔ اتحاد و ترقی، بویژه جامعه شناس و فیلسوف برجستهٔ عثمانی، ضیاء گو کالپ (۱۳۴۳-۱۲۹۳ ه.ق / ۱۹۲۴-۱۸۷۶ م) بسیار مؤثر بود. آثار وی در گسترش و ارتقای سطح فکری امپراتوری در آخرین روزهای حیاتش و جمهوری ترکیه که در پی آن استقرار یافت، سهم بسیاری داشت.

گو کالپ که در نخستین سال سلطنت عبدالحمید در دیار بکر متولد شده بود، در ناحیه ای مختلط از اقوام ترک و گُرد بزرگ شد؛ وی به هر دو زبان کردی و ترکی صحبت می کرد، اما چندان نباید که او بر پیشینه و روابط ترکی خود تأکید ورزید و به موضوعات مربوط به نژاد و فرهنگ ملی علاقمند شد. ضیاء در اوآن جوانی از آموزشهای دینی و غیردینی بهره مند شد و با دیدگاههای چندتن از فلاسفه و روشنفکرانی که به دستور سلطان از استانبول تبعید شده بودند، آشنا گردید؛ یکی از این افراد که از پایه گذاران کمیتهٔ اتحاد و ترقی در مدرسه پزشکی لشکر استانبول به نام عبدالله جودت بود که علاقهٔ خود را به جامعه شناسان فرانسه معطوف کرد. اندکی پس از سفر به استانبول به منظور ادامهٔ تحصیلات (۱۳۱۴ ه.ق / ۱۸۹۶ م)، ضیاء در فعالیتهای سیاسی ترکهای جوان وارد شد و در نتیجهٔ همین فعالیتها به زندان افتاد و طی یک سال

به زادگاهش باز گردانده شد؛ بدینسان تحصیلات عالی وی پیش از آن که در واقع شروع شود، خاتمه یافت. طی این دوران پدر ضیاء که از دیوانیان دون پایه حکومت بود درگذشت. اما مستمری وی و ثروت مادری به ضیاء مجال می داد که تمامی وقت خود را صرف مطالعه فلسفه، روانشناسی و جامعه شناسی کند؛ اما ضیاء برای آن که توجه پلیس سلطان را به خود جلب نکند، مدتی از انتشار آثار خود اجتناب کرد. پس از خلع عبدالحمید، گو کالپ فعالیتهای جدید خود را آغاز کرد از جمله این که در شاخه محلی کمیته اتحاد و ترقی به تدریس پرداخت، سردبیری چندین روزنامه محلی را برعهده گرفت، آثار خود را منتشر و در مقام متفکری با نفوذ و مقتدر ظهور کرد.

ظهور گو کالپ در عرصه ملی در پاییز سال ۱۳۲۷ هـ. ق / ۱۹۰۹ م و به طور ناگهانی یعنی زمانی اتفاق افتاد که وی به نمایندگی از سوی مردم دیار بکر در نخستین کنگره اتحاد و ترقی در سالونیک حضور یافت. نوشته ها و سخنرانیهای وی ظاهراً رهبران کنگره را تحت تأثیر قرار داد و از این روی، وی را به عضویت در شورای اجرایی حزبی برگزیدند؛ مقامی که گو کالپ تا سال ۱۳۳۷ هـ. ق / ۱۹۱۸ م یعنی زمانی که این مقام برجیده شد تصدی آن را برعهده داشت.

گو کالپ در سالونیک اقامت گزید و تدریس در لیسه تحت نظارت کمیته اتحاد و ترقی را آغاز و در مقام نخستین معلم جامعه شناسی در سطح امپراتوری ظهور کرد. وی همچنین در مقام مدیریت سازمان جوانان حزب نیز خدمت کرد. طی مدتی کوتاه، گو کالپ پرنفوذترین نظریه پرداز کمیته اتحاد و ترقی شد و مقالات زیادی نگاشت و طی سخنرانیها و تدریسهای خود به نشر افکاری پرداخت که طی سالهای طولانی مطالعه آنها را تدوین کرده بود. وی آگاهانه از درگیر شدن در یک زندگی فعال سیاسی اجتناب می کرد و فعالیتهای فلسفی، روانشناختی و علمی را بر تصدی مقامهای حکومتی ترجیح می داد. گو کالپ تنها پس از آن که ستاد حزبی کمیته اتحاد و ترقی طی نخستین جنگ بالکان به استانبول منتقل شد، در این شهر سکونت گزید. در این برهه، وی با نخستین گرایشهای شدید کمیته اتحاد و ترقی نسبت به عثمانیسم همصدا شد و تنها پس از آن که عدم همکاری اقلیتها وی را نوید کرد، به ناسیونالیسم ترکی روی آورد. ضیاء نخستین استاد جامعه شناسی در دانشگاه استانبول شد و به سازمان اجاق ترکی (ترک اجاقی) ملحق گردید و در نشر ترک اردو (وطن ترکی) به یوسف آقچورا کمک کرد. وی کمیته اتحاد و ترقی را واداشت که در آموزش و پرورش اصلاحاتی اساسی ایجاد کند و طی جنگ، سیاستهای افراطی غیرمذهبی خود را ترویج و در مواردی خاص تدوین کرد. بسیاری از پیروان و شاگردان وی در این زمان از جمله فؤاد کوپر ولوی مورخ و خالد ادیب رمان نویس و یحیی کمال شاعر و عمر سیف الدین نویسنده و روزنامه نگارانی به نامهای احمد امین یالمن و خالد رفقی عطای طی دوره جمهوری به مقامهای برجسته و مؤثری دست یافتند درحالی که

گو کالپ خود واپسین سالهای زندگی اش را در منزل خود در دیار بکر و در آنکارا سپری و با انتشار کوچک مجموعه (روزنامهٔ کوچک) خود از جنبش احیای ملی ترکی حمایت می کرد. مرگ گو کالپ در ۲۵ اکتبر سال ۱۳۴۳ هـ. ق / ۱۹۲۴ م جمهوری جوان را از وجود یک نظریه پرداز از خود گذشته و تشویقهای دائمی وی محروم کرد.

اصلاحات به دو صورت تحقق می یابد، یا توانایی مسؤولان و مقامات و اعمال قدرت آنها زمینهٔ اجرایی آن را فراهم می سازد چنان که طی دوره های تنظیمات و حکومت عبدالحمید چنین بود و یا آمادگی جامعه برای قبول اصلاحات انجام آن را میسر می کند. افکار ضیاء گو کالپ جنبش روشنفکرانه ای را به وجود آورد که اذهان عامه را برای القاء ضرورت تبدیل امپراتوری به یک کشور، نظام دینی به نظام غیردینی و اندیشه های شرقی به اندیشه های غربی آماده می کرد. رشته اصلاحات سریعی که از سال ۱۳۳۲ هـ. ق / ۱۹۱۳ م آغاز شد و طی نخستین دههٔ استقرار جمهوری ادامه یافت، با استفاده از مبانی ایدئولوژیک و پشتیبانی فکری آثار مکتوب گو کالپ تقویت و حتی در بسیاری موارد امکان پذیر شد. بدینسان تغییراتی که در گذشته به عنوان اصلاحاتی اجتناب ناپذیر به منظور حفظ و بقای امپراتوری مورد قبول قرار می گرفت و در عین حال مخالفت و تحقیر عامه را به دنبال داشت، در این برهه به منزلهٔ اهدافی مطلوب با استقبال عمومی مردم مواجه شد. در این زمان امپراتوری در موقعیتی بود که حفظ آن غیرممکن می نمود. اما افکار گو کالپ به جای آن که بیانگر سوک از دست رفتن امپراتوری باشد، ابزار لازم را برای ایجاد کشوری جدید فراهم آورد؛ کشوری با پیشینه ای مستحکم و پربار و آینده ای امیدوار کننده و اطمینان بخش. این خوش بینی و این نگرش سازنده پرتوی بود که به احداث جامعهٔ جدید عثمانی انجامید.

گو کالپ نوشتن را زمانی آغاز کرد که اسلامیسیم و عثمانیسیم گرایشهای فکری غالب تلقی می شدند. در آن زمان، نشانه هایی از بیداری و جنبش ترک گرایی وجود داشت، ام این جنبش بر فلسفه ای واقعی متکی نبود که آن را حیات و اقتدار بخشد. گو کالپ به نوعی ناسیونالیسم مبتنی بر مبانی علوم اجتماعی عقیده داشت؛ ناسیونالیسمی که اقتدار خود را از دستها، آداب، هنر، رسوم نیاکان، زبان و آگاهی اجتماعی مردمی که با هم ملت را تشکیل می دادند، کسب می کرد. وی برنامهٔ خود را در دو جبهه آغاز کرد: (۱) روش اثبات گرایی - جامعه شناختی که دانش وی را به شکلی مدون ارائه و افکارش را به عنوان بخشی از یک بحث نظام دار، عالمانه و کاملاً منطقی معرفی می کرد؛ و (۲) جنبهٔ تبلیغی و ترویجی آثار وی که بیشتر به صورت اشعار مدرسی و آموزشی و به منظور سهولت در امر انتقال افکار از طریق حفظ و تکرار نگاشته می شد. وی تحت تأثیر افسانه های کهن عثمانی قصه هایی برای کودکان نوشت و در این احوال با تتبع در تاریخ گذشته ترکی و آگاهی از پیوندهای تاریخی با ترکهای آسیای

مرکزی، افتخار و غرور جدید خلق کرد. این توسعه طلبی فکری گونه‌ای تسلی‌جویی و گریز از واقعیتها را به دنبال داشت، آن هم در زمانی که مرزهای واقعی امپراتوری عثمانی روز بروز محدودتر می‌شد.

گو کالپ بر این عقیده بود که ملتها طی سه مرحله رشد و توسعه یافته‌اند. در نخستین مرحله جوامع قبیله‌ای وجود داشت که در آنها زبان و نژاد امتیاز تلقی می‌شد. سپس، جوامع دینی مبتنی بر وحدت مذهبی شکل گرفت. و ملاً، ملت ایجاد شد که در آن مفاهیم اساسی فرهنگ و تمدن می‌بایست مصداق می‌یافت. وی معتقد بود که فرهنگ به ملت تعلق دارد، حال آن که تمدن مقوله‌ای بین‌المللی است. یک ملت ممکن است تمدن خود را از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر تغییر دهد، اما هرگز نمی‌تواند فرهنگ خود را تغییر دهد مگر این که هویت خود را از دست بدهد. بنابراین هر ملتی باید فرهنگ خود را حفظ کند و از آن برای تشویق و ترویج پیشرفتهای خلاق و هنرمندانه سود جوید. در مورد مسأله ناسیونالیسم، گو کالپ از تاریخ، جامعه‌شناسی و فولکلور ترکی مثالهایی می‌آورد. وی اظهار کرد که به آموزش و پرورش مبتنی بر ناسیونالیسم معتقد است اما با تبعیض نژادی و وابستگی کورکورانه به گذشته مخالف است. گذشته تاریخی، سنتها و پیشینه اسلامی می‌تواند برای مشارکت ترکها در تمدن معاصر اروپایی شالوده‌محکمی فراهم آورد. بنابراین از دیدگاه گو کالپ سه مقوله ترویج «ترک‌گرایی، اسلام‌گرایی و نوگرایی» باهم سرسازگاری دارند، چرا که همه این گرایشها در ارتباط با یکدیگر در پی آنند که مبانی دولت و جامعه هر دو را تحکیم کنند.

گو کالپ مسأله از میان برداشتن و زدودن همه دوگانگهایی را که به گسستگیهای فلسفی و عملی انجامیده بود و از انجام هرگونه پیشرفتی ممانعت می‌کرد، و جهت‌همت خود قرار داد. وی با اتخاذ الگوها و روشهای غربی بی‌آن که عناصر فرهنگ و هویت ملی نادیده گرفته شوند، موافق بود. تلقی وی از فرهنگ (حرث) بر سنت و احساس عامیانه مبتنی بود و او آن را هسته اقتدار ملی می‌دانست. زیبایی‌شناسی، هنرها و صنایع، ادبیات، موسیقی و اخلاق همه از مردم (خلق) الهام می‌گرفتند. بر این اساس، زبان پیچیده عثمانی با عناصر عربی و فارسی، می‌بایست جای خود را به زبان و گرامر ساده‌ترکی که مردم بدان صحبت می‌کردند، می‌داد؛ اگرچه ممکن بود که برای حفظ غنای زبان واژه‌های عربی و ترکی که تا آن زمان به زبان راه یافته بود، از زبان ترکی طرد نشوند. برخی از دانشجویان و پیروان گو کالپ در پی آن بودند که این افکار را به صورت عقیده و نظریه‌ای گسترش دهند و ضمن آن تقاضا کنند که زبان از طریق طرد همه واژه‌های غیرترکی پاکسازی شود. در شعر، وی احساس کرد وزن قدیمی عروض که بر نظامی از هجاهای کوتاه و بلند مبتنی بود، با جریان روان زبان ترکی همخوانی ندارد و به جای آن بایستی از وزن هجایی مبتنی بر شمارش هجاها استفاده کرد. مجموعه‌ای از اشعار وی به نام قرزل

الما (سیب سرخ) در سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۳ ه.ق/ ۱۹۱۵-۱۹۱۴ م منتشر شد؛ در این مجموعه تنها یک شعر با وزن قدیمی سروده شده بود و برغم این حقیقت که بسیاری از شاعران برجستهٔ معاصر گو کالپ همچون یحیی کمال، محمد عاکف و احمد هاشم همچنان با استادی و تبحر از وزن عروض قدیم استفاده می کردند، وی به وزن هجایی علاقمند شد و استفاده از این وزن همچنان تا به امروزه ادامه یافته است.

گو کالپ اصلاحات تنظیمات را به دلیل عدم موفقیت در گسترش شالودهٔ فرهنگی ملت مورد انتقاد قرار داد. تنظیمات به گونه ای کورکورانه بی هیچ تلاشی در تشخیص آنچه که برآستی مورد نیاز بود و آنچه که از سنتهای ملی ترکی قابل قرض گیری بود، همه چیز خود را از اروپا اخذ کرده بود. تنظیمات بی آن که درمبانی فرهنگی و فلسفی اعمال نفوذ کند، از مظاهر خارجی تمدن اروپا تقلید کرده بود. در نتیجهٔ این اصلاحات، مدارس و دادگاههای غیردینی تأسیس شده بود، اما نهادهای سنتی اسلامی منسوخ نشده و یا در آنها اصلاحاتی صورت نگرفته بود، بدینسان گونه ای دوگانگی تهدیدکننده ایجاد شده بود که هرگونه موفقیت احتمالی کسب شده را بی اهمیت می کرد. تنظیمات به جای متحد کردن ملت، فاصلهٔ میان فرمانروایان و تودهٔ مردم را بیشتر کرده بود.

نگرش گو کالپ به دین اسلام کوششی بود در جهت حفظ عناصر اساسی و طرد عناصر بازدارنده پیشرفت جامعهٔ ترکی. بنابراین برای گسترش نوعی نگرش عقلانی به مسأله دین، وی جنبشی را آغاز کرد که اگرچه در نتیجهٔ نگرش به مراتب غیر دینی تر جمهوری تعدیل شده بود، بتدریج خود را برزندگی ترکها در دنیای معاصر تحمیل می کرد. برای وی، اسلام مهمترین سرچشمهٔ اخلاق بود و برای پاسخگویی به نیازهای زمان آمادگی کامل داشت. از دیدگاه گو کالپ برای نجات دین و همچنین ملت، جدایی آن دو از یکدیگر ضرورت داشت و از این طریق بود که حفظ ارزشهای اساسی و اصول اسلام در همجواری با یک فرهنگ جدید و ملی ترک امکان پذیر می شد. بنابر نگرش وی، قانونگذاری می بایست از محدودیتهای احکام دینی خلاص و مذهب به علمای دین سپرده می شد. شیخ اسلام خود می بایست به همان میزانی که دستگاه قانونگذاری از دخالت وی برکنار بود، از نظارت این دستگاه در امان می ماند. موقوفه های مذهبی نیز می بایست برچیده می شد، چرا که این موقوفه ها بیشتر ثروت ملت را در اختیار گرفته بودند و بسیاری از متولیان بی کفایت مجال یافته بودند که از سرمایهٔ این موقوفه ها به گونه ای ناصحیح استفاده کنند. مدارس و دادگاههای دینی می بایست منسوخ می شدند تا به دوگانگی دیرینهٔ عناصر دینی و غیردینی جامعه عثمانی خاتمه داده شود. نظام حقوقی غیر دینی می بایست جایگزین نظام حقوقی دینی می شد. زن بایستی همان موقعیتی را که در جامعهٔ باستانی ترکی از آن برخوردار بود، باز می یافت. اگرچه در احکام اسلامی به مسأله برچیدن

تبعیضات ناروای میان مردان و زنان اهمیت داده شده بود، در بازتاب جدید آن، زنان در مرتبه‌ای پایین نگاه داشته شده بودند و از این که زنان نتوانند جایگاه واقعی و حقیقی خود را در میان ملت ترک بیابند، جلوگیری می‌شد. زنان می‌بایست از همان تحصیلات مردان برخوردار می‌شدند، آنان باید اجازه می‌یافتند برای امرار معاش خود همچون مردان به فعالیت پردازند. آنان نمی‌بایست بیش از این در معرض تحقیری واقع می‌شدند که ذاتی رسم چند همسری بود؛ رسمی که اسلام سنتی آن را مجاز می‌شمرد. خانواده می‌بایست به صورت واحد اصلی جامعه گسترش می‌یافت و در تحقق چنین مقصودی بود که به همان سبک اروپائیان اتخاذ نام خانوادگی برای هر خانواده ضرورت یافت. بنابراین، اسلام تنها به صورت یک دین ملی مطرح می‌شد که فرهنگ ملی کشور را تکمیل می‌کرد. استفاده از مذهب به منظور حفظ روابط با برادران مسلمان در جهان عرب، آسیای مرکزی و خاور دور ممکن بود، اما منافع ملت ترک می‌بایست در رأس همه علائق دیگر قرار می‌گرفت. اسلام می‌بایست در فرهنگ ترکی هضم می‌شد. سنتهای ترکی می‌بایست جایگزین سنتهای عربی می‌گردید و شعائر و نیایشها می‌بایست به زبان ترکی. و به روشهای ترکی برگزار می‌شد و قرآن نیز می‌بایست به زبان ترکی تدریس می‌شد تا مردم بتوانند بسیار پیش از آن زمانی که تنها به حفظ عبارات به زبانی بیگانه اکتفا می‌کردند، از مضامین دینی خود آگاه شوند.^{۱۰۱}

اسلام طلبان و جنبش وحدت اسلامی

اگرچه کمیته اتحاد و ترقی بر ناسیونالیسم ترکی تأکید داشت، احساسات شدید اسلام طلبی که طی سلطنت عبدالحمید تقویت شده بود، به فراموشی سپرده نشد. این واقعیت که ترکها در ساخت امپراتوری در این برهه بیش از هر قوم دیگر با برادران عرب مسلمان خود سهیم بودند، حتی احساسات بسیاری از مردم را تشدید کرد که برای بقای امپراتوری، بایستی به جای عثمان گرایی و ترک گرایی بر اسلام تأکید شود. اما این گروه از رهبری مؤثر و مقتدری برخوردار نبود. مهمترین گروه اسلامی، جمعیت اتحاد اسلامی، پس از شکست ضد انقلاب در بهار سال ۱۳۲۷ هـ. ق / ۱۹۰۹ م به طور ناگهانی برچیده شد. پیام اساسی این جمعیت آن بود که اسلام بایستی دین رسمی کشور اعلام شود؛ چگونگی تأسیس حکومت و این که آیا این حکومت، حکومتی مطلقه یا مبتنی بر قانون اساسی است، هیچ اهمیتی نداشت و آنچه که اهمیت داشت آن بود که وظیفه اصلی حکومت اجرای احکام اسلامی باشد، و از آنجا که ترکهای جوان از شریعت پیروی نمی‌کردند، دنیاگرا و بیدین تلقی می‌شدند و می‌بایست که تشکیلات آنان برچیده می‌شد. اگرچه جمعیت اتحاد اسلام برچیده شد، فلسفه آن را سعید نورسی (۱۳۸۰-۱۲۸۴ هـ. ق / ۱۹۶۰-۱۸۶۷ م) زنده نگاه داشت. وی گروهی از طرفداران

مذهب را تحت عنوان «پیروان نور» (نورچی) رهبری و تا پایان عمر یعنی تا دورهٔ جمهوری همچنان از استقرار نظام مطلقهٔ مذهبی حمایت می‌کرد.^{۱۰۲}

یک گروه اسلام طلب و مقتدر دیگر به نام جمعیت علمیه اسلامیة وجود داشت؛ این گروه فعالیت خود را از سال ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۰۸ م آغاز کرد و با نشر ماهنامه‌ای تحت عنوان بیان الحق به تبلیغ افکار خود در میان مردم پرداخت. رهبری این گروه را مصطفی صبری بر عهده داشت که طی اشغال استانبول به دست نیروهای متفقین پس از جنگ جهانی اول (۱۳۴۲-۱۳۳۷ هـ.ق / ۱۹۲۳-۱۹۱۸ م) بیشترین بدنامی را برای خود به بار آورد؛ در این زمان مصطفی صبری رهبری شماری از علما را که در مبارزه با اقدامهای غیر دینی ترکهای جوان با بریتانیا همکاری می‌کردند، بر عهده داشت. صبری کسانی را رهبری می‌کرد که احساس می‌کردند اسلام در واقع می‌تواند خود مهمترین ابزار نوسازی امپراتوری تلقی شود؛ به عقیدهٔ آنان مسلمانان برای انجام اصلاحات دینی به شیوهای دلخواه خود و نیز برای دفع حملات غیر مسلمانان می‌بایست با هم متحد می‌شدند.^{۱۰۳}

روشنفکرترین گروه اسلام طلب گروهی بود که شاعر عثمانی، محمد عاکف (۱۳۵۵-۱۲۸۷ هـ.ق / ۱۹۳۶-۱۸۷۰ م) آن را رهبری می‌کرد و گروهی از روشنفکران محافظه کار نیز وجود داشت که افکار خود را در نشریهٔ ماهنامهٔ صراط مستقیم که بعدها سبیل الرشاد نام گرفت، منتشر می‌کرد. عاکف و پیروانش مدعی بودند که حکومت مطلقهٔ عبدالحمید به همان اندازهٔ ترکهای جوان از دین ساده و بی تکلف پیامبر و خلفای حنیف تخطی کرده است و بر انطباق کامل قانون اساسی با دموکراسی اسلام تأکید داشتند و معتقد بودند که مجلس بایستی نخستین تجلیگاه احکام شورا در میان مؤمنان باشد. اما آنان به سبب تلاش اصلاح طلبان در اجرای سیاستهایی که نهادهای غربی را در جامعه متداول و میان مسلمانان و غیر مسلمانان، تساوی برقرار می‌کرد، با آنان اختلاف نظر داشتند. سیاستهایی که بر اتحاد با ترکهای جهان به بهای از دست رفتن پیوندهای جهان مسلمانان تأکید داشت نیز از نظر آنان محکوم بود. تمدن غربی اخلاق اسلامی را فاسد کرده بود و مسلمانان مجبور بودند که برای رهایی خود از سلطهٔ امپریالیسم، به ارزشهای دیرینه خود باز گردند و اتحاد میان مسلمانان احیاء شود. اسلام تنها می‌توانست از علم و تکنولوژی غرب بهره مند شود و می‌بایست از پذیرش عناصر و شیوهٔ حکومتی غرب که به تضعیف جامعهٔ اسلامی می‌انجامید، اجتناب می‌کرد. میان قشر تحصیلکرده و تودهٔ مردم فاصلهٔ عظیمی وجود داشت. افراد تحصیلکرده می‌کوشیدند که از غرب تقلید کنند، اما تودهٔ مردم بخوبی آگاه بود که این تقلیدها عاقبت به سقوط آنان خواهد انجامید. روشنفکران هنوز بر این باور نبودند که ملتها بایستی با توجه به سابقه و پیشینهٔ تاریخی و تجربیات خود راههای گوناگون پیشرفت را تجربه کنند و نیز باور نداشتند که مسیر جهان

اسلامی همان مسیر تجربه غرب نیست. ۱۰۴

تجدد گرایان

اما در موقعیت منزلزل امپراتوری و تحت تأثیر نفوذ مشترک کمیته اتحاد و ترقی و پیام روشنفکری ضیاء گو کالپ، آنانی که از نوگرایی حمایت می کردند توانستند طی واپسین سالهای حکومت ترکه‌های جوان بر زندگی عثمانی تسلط یابند. آنان که افکار خود را براساس ضرورت اتحاد با ترکها و مسلمانان خارج از امپراتوری استوار کرده بودند، احساس می کردند که تنها چاره حفظ امپراتوری نوسازی آن است و دیگر این که غرب تنها الگوی مورد اعتماد می باشد. رهبری گروه تجدد گرایان را شاعر عثمانی توفیق فکرت بر عهده داشت که بیش از آن که با خود اسلام مخالف باشد با سلطه این دین بر امور دولت و جامعه مخالف بود. اما از آنجا که به اعتقاد مسلمانان راستین، اسلام همه جنبه‌های زندگی را شامل می شد و از آنجا که کشور اسلامی صدر اسلام براساس مذهب اداره می شد، این نگرش توفیق فکرت بازهم احساسات تند اسلام گرایان را علیه وی برانگیخت. یکی دیگر از پشتیبانان ثابت قدم نوسازی کشور و از نخستین پایه گذاران کمیته اتحاد و ترقی، دکتر عبدالله جودت (۱۳۵۱-۱۲۸۹ ه.ق/ ۱۹۳۲-۱۸۶۹ م) بود که نخستین بار افکار خود را در نشریه اجتهاد در جنوا منتشر کرد. وی از همه کسانی که خواستار بازگشت به گذشته بودند، انتقاد می کرد و در برابر آنانی که نمی توانستند انتظارات وی را برآورده سازند، ناشکیبایی نشان می داد. پس از آن که ترکه‌های جوان نتوانستند افکار دموکراتیک خود را تحقق بخشند عبدالله جودت آنان را به باد حمله گرفت. برای وی تنها تمدن دنیای جدید، تمدن اروپا بود. به نظر وی مشکل تنظیمات، ترکه‌های جوان و مشکل عبدالحمید از آنجا ناشی می شد که آنان به اندازه کافی در کسب این تمدن موفق نبودند؛ آنان بسیاری از مبانی کهن را هنوز برجای گذاشته بودند که می بایست برای نوسازی آنها فعالانه می کوشیدند. آنچه که در گذشته می بایست انجام می شد و آنچه که در این برهه می بایست تحقق می یافت، عبارت بود از انهدام مظاهر تمدن کهن و جایگزین کردن آنها با تمدن جدید اروپایی و در نتیجه تبدیل امپراتوری عثمانی به بخشی از جهان غرب. وی با این فکر تنظیمات که اصلاحات بایستی از بالا تحمیل شود موافق بود و اظهار می کرد که مردم را بایستی به سوی نوسازی سوق داد. بدینسان جودت همراه با گو کالپ انگیزه‌های لازم برای اصلاحات مصطفی کمال در سالهای نخست استقرار جمهوری را فراهم آوردند. ۱۰۵

نوسازی تحت حکومت ترکه‌های جوان ۱۳۳۷-۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۸-۱۹۱۳ م
تحت تأثیر نیروی محرکه برنامه حزب و همچنین ضرورت‌های مطرح شده از سوی

روشنفکران و توده مردم برای انجام نوسازی سریع در کشور به منظور حفظ امپراتوری، کمیته اتحاد و ترقی همین که در سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م اقتدار کامل یافت، حرکت جنون آسای خود را به سوی دین زدایی امپراتوری آغاز کرد؛ حرکتی که با اندکی وقفه همچنان در طول جنگ جهانی اول ادامه یافت تا این که رهبران این گروه در پی شکست امپراتوری و اشغال آن از سوی نیروهای متفقین، مجبور به فرار شدند. اصلاحاتی را که کمیته اتحاد و ترقی در دوره آخر اقتدار خود انجام داد، اغلب از نظر کسانی که تنها به مسأله حکومت مطلقه و جنگ می اندیشند، نادیده گرفته می شود. در دوره حکومت ترکه‌های جوان، درست مانند دوره عبدالحمید حکومت مطلقه تنها کسانی را که فعالانه با اساس نظام مخالفت می کردند، مورد آزار و اذیت قرار می داد، اما از نظر روشنفکران و نیز توده مسلمانانی که در این زمان جمعیت اصلی امپراتوری تشکیل می دادند. وجود حکومت مطلقه برای حفظ امپراتوری و آنان کاملاً ضرورت داشت.

به منظور تحقق کامل برنامه کمیته اتحاد و ترقی در سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م، نوسازی دستگاه حکومتی در اولویت نخست قرار گرفت. برای نخستین بار از سالهای اولیه تنظیمات، وزارتخانه‌ها تجدید سازمان و نوسازی شدند. از تقسیم قدرت و حوزه مسؤولیت بخشها و افراد تعریف دقیقتری ارائه شد. ابتکارات فردی کارمندان مورد تشویق قرار گرفت و ساختار اداری کشور صورت معقولی یافت تا بتواند پاسخگوی نیازهای امپراتوری باشد که در مقایسه با امپراتوری تحت حکومت مردان تنظیمات بسیار کوچکتر می نمود. ۱۰۶ در سال ۱۳۳۱ ه.ق/ ۱۹۱۲ م کمیسیون مالی جدیدی (اصلاحات مالیه کمیسیون) تأسیس شد که در نظام مالیاتی کشور اصلاحات مهم و مؤثری انجام داد؛ مقاطعه‌های مالیاتی عشریه بگلی منسوخ شد و میزان مالیاتها به اندازه‌ای افزایش یافت که افزایش هزینه‌ها را جبران کند و در بودجه کشور موازنه ایجاد شود. ۱۰۷ مالیاتی که به صورت کار اجباری در امر جاده‌سازی معمول بود، افزایش یافت و کاربرد آن به استانبول و سایر شهرهای بزرگ که در گذشته از آن معاف بودند، گسترش یافت؛ بدینسان بار مالیاتی کار جاده‌سازی تنها بر مردم روستاها تحمیل نمی شد و در مقایسه با گذشته از میزان این مالیات در روستاها کاسته شد. ۱۰۸ مالیات بر درآمد تحت عناوین مختلف وضع شد تا بودجه مورد نیاز شهرداریها از این طریق تأمین شود. ۱۰۹ فعالیتها مالی همه کارمندان تحت نظارت کمیسونی تازه تأسیس به نام کمیسیون بازرسی مالی قرار گرفت. ۱۱۰ قانون جدید حکومت ولایتی (۱۵ مارس سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م) اقتدار حکمرانان را تحکیم کرد و اصلاحات اداری را - اصلاحاتی شبیه به آنچه که در استانبول انجام شد - گسترش داد. ۱۱۱ اصلاحات انجام شده در نظامهای مالی و قضایی ولایات بر مسؤولیت کسانی که تصدی مقامهای مهم را بر عهده داشتند، افزود. ۱۱۲ سازمان پلیس کشور نیز تجدید سازمان شد و تحت نظارت مقامهای کشوری قرار گرفت؛ امکانات پلیس به لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات

افزایش یافت تا این نیرو بتواند فعالیتهای گروههای تروریست را محدود کند.^{۱۱۳} سازمان کاملاً جدیدی به نام سازمان ژاندارمری به سبک سازمانی که مشاوران خارجی در مقدونیه تأسیس کرده بودند، ایجاد شد و نظارت بر این سازمان از عهده وزارت جنگ خارج و به وزارت امور داخلی واگذار شد و این اقدام نیز بر اختیارات کارمندان کشوری در ولایات افزود.^{۱۱۴}

شهرداری استانبول تجدید سازمان و نوسازی شد و برای کمک به شهردار انجمن شهر (شهر امانتی انجمنی) تشکیل شد؛ انجمنهای حقوقی، بهداشتی و محاسباتی و پلیس برای در اختیار گذاشتن کمکهای مشورتی و راهنماییهای فنی لازم به منظور انجام فعالیتهای مربوط به شهرداری، شروع به کار کرد.^{۱۱۵} با توجه به این که شهرداری استانبول در این زمان از بودجه کافی بویژه از محل درآمدهای ناشی از مالیاتهای جدید، برخوردار بود، توانست برنامه مفصل کارهای عام المنفعه را تحقق بخشد. از جمله این فعالیتهای عبارت بود از: سنگفرش کردن خیابانها و پیاده روها، نصب لامپ برق و احداث شبکه جدید فاضلاب و زهکشی و تجدید سازمان پلیس و آتش نشانی؛ خدمات مهم ارتباطات شهری از قبیل تلفن، تراموا و تونل میان بی اوغلو و غلطه و همچنین خدمات برق، آب و گاز نیز نوسازی شد و گسترش یافت چندان که تا زمان شروع جنگ جهانی اول، استانبول با شهرهای بزرگ اروپایی برابری می کرد. شهرداری استانبول همچنین کوشید که مشکل جمعیت شهر را حل کند. انبوه آوارگانی که از سال ۱۳۲۶ هـ.ق/ ۱۹۰۸ م بر جمعیت شهر افزوده شده بودند و آوارگان جدیدی که پس از جنگهای بالکان به استانبول وارد شده بودند، هرچه سریعتر در بیرون شهر دوباره اسکان داده شدند، اما در پی آوارگیهای ناشی از جنگ جهانی اول، بتدریج مشکلات جدیدی بروز کرد.^{۱۱۶}

علاوه بر این، اجرای یک سلسله پیشنهادهای اصلاحی شدید که از سوی ضیاء گو کالپ عنوان شده بود و در آنها گسترش روند دین زدایی در جامعه عثمانی تأکید شده بود، طی تاریکترین روزهای جنگ به اوج خود رسید. در ۲۶ آوریل سال ۱۳۳۲ هـ.ق/ ۱۹۱۳ م، مقررات جدید وضع شد که نظارت بیشتر دولت را بر علما و دادگاههای شرع اعمال و آنها را ملزم می کرد که در بسیاری از زمینه ها به اقتدار دادگاههای عرفی استیناف (محکمه تمیز) گردن گذارند.^{۱۱۷} آموزش و تربیت قضات کشور تحت ضوابط و قوانین دولتی قرار گرفت و مدارس جدید دولتی به منظور تعلیم علمایی که خواستار خدمت در مقام قاضی دادگاههای شرع بودند، در استانبول تأسیس شد.^{۱۱۸} برای سنجش میزان تحصیلات و صلاحیت قضات، امتحاناتی رسمی تحت نظارت شیخ الاسلام بر گزار شد.^{۱۱۹} همه کارمندان دادگاههای شرع در اختیار وزارت دادگستری قرار گرفتند.^{۱۲۰} و با وضع مقررات جدید، اختیارات دادگاههای شرع به سود دادگاههای عرفی محدود شد.^{۱۲۱}

اما این اقدامها هنوز طلیعه اصلاحات جدید بود. در سال ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۹۱۵ م، گو کالپ پیشنهاد کرد که دادگاهها و مدارس و موقوفات مذهبی جای خود را به تشکیلات مشابه عرفی بدهند و اختیارات شیخ الاسلام تنها به انجام امور دینی منحصر شود. این برنامه از طریق مجموعه اقدامهایی که طی دو سال پس از آن صورت گرفت، تحقق یافت. در اواخر آوریل سال ۱۳۳۵ ه.ق/ ۱۹۱۶ م، شیخ الاسلام از عضویت در هیأت دولت برکنار شد و تشکیلات وی از وزارتخانه به سازمان تقلیل یافت. در ۲۵ آوریل سال ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۹۱۵ م، همه دادگاههای شریعت و نیز دادگاههایی که تحت نظارت وزارت موقوفات به اموال موقوفه‌ها و ایتم رسیدگی می‌کرد، در اختیار وزارت دادگستری قرار گرفت و تصمیمات اتخاذ شده در دادگاههای شرع مورد بازبینی دادگاههای عرفی استیناف قرار گرفت. در این زمان قاضیان مطابق با همان مقررات و معیارهای اعمال شده در مورد دادگاههای استیناف، منصوب، نظارت و منتقل می‌شدند.^{۱۲۲} همه علمای دیگر تحت نظارت مستقیم حکومت قرار گرفتند و برای آنان حقوق و مستمری بازنشستگی متناسب با سایر کارمندان کشوری تعیین شد.^{۱۲۳} اموال موقوفه‌های تحت نظارت وزارت امور مالی قرار گرفت.^{۱۲۴} نظارت بر مدارس دینی به وزارت آموزش و پرورش واگذار شد^{۱۲۵} که مدیران خود را برای تعویض کارکنان و تجدید نظر در برنامه‌های درسی این قبیل مدارس به این نهادها مأمور می‌کرد. دایره جدیدی به نام دایره موقوفات تحت نظارت وزارت امور مالی تأسیس شد تا امور مالی موقوفات و مدارس و مساجد تحت نظارت آنها را رسیدگی کند و درآمدهای اضافی را به منظور مصارف عمومی به خزانه سلطنتی ارسال دارد. بنابراین تنها امور مشورتی مذهبی همچنان بر عهده شیخ الاسلام باقی ماند و حتی این امور نیز تحت نظارت دایره‌ای به نام دارالحکمت الاسلامیه که وابسته به سازمان شیخ الاسلام بود، قرار گرفت^{۱۲۶} انجمنی از شیوخ تشکیل شد که بر همه خانقاهها و تکیه‌های دراویش نظارت می‌کرد تا اطمینان یابد که فعالیتهای این محافل کاملاً مطابق قانون است.^{۱۲۷} دین زدایی سریع مدارس و دادگاهها به دوگانگی که گو کالپ و طرفدارانش از آن انتقاد می‌کردند خاتمه می‌داد. اما این اقدامها نشانگر همه تلاشهای انجام شده نبود. همچنان که جنگ به اوج خود نزدیک می‌شد، در ۷ نوامبر سال ۱۳۳۶ ه.ق/ ۱۹۱۷ م قانون مربوط به حقوق خانواده اعلام شد. اگرچه این قانون اصول اساسی شریعت اسلام و نیز دین یهود و مسیحیت را درباب مسألی از قبیل طلاق، ازدواج و سایر روابط خانوادگی پیروان هر یک از این ادیان شامل می‌شد، اقتدار حقوقی دولت در اجرای این قوانین گسترش جنبش دین زدایی را به گونه‌ای قابل ملاحظه گسترش داد. پیمان ازدواج به صورت یک پیمان عرفی در آمد و برغم این که در این پیمان قوانین مذهبی تصریح شده بود، اساساً از مقررات عرفی کشور تبعیت می‌کرد.^{۱۲۸}

گو کالپ طی دوره اقتدار کمیته اتحاد و ترقی زمینه را برای آزادی زنان هموار کرد. بدین

منظور وی از یک رشته اصلاحات حمایت می‌کرد؛ اصلاحاتی قانونی که میان زنان و مردان در امر ازدواج وارث تساوی برقرار می‌کرد و همچنین اصلاحاتی آموزشی که برای زنان امکان می‌داد همپای مردان در جامعه و زندگی اقتصادی و در انتخاب شغل مشارکت داشته باشند. ۱۲۹ تحصیلات دوره ابتدایی و متوسط دختران از سوی وزارت آموزش و پرورش در سطحی وسیع گسترش یافت و امکان ادامه تحصیل در مدارس عالی نیز برای آنان فراهم شد. نخستین لیسه مخصوص زنان در سال ۱۳۳۰ ه.ق/ ۱۹۱۱ م تأسیس شد. برای آموزش اموری از قبیل آشپزی و همچنین آموزش فنون منشیگری، پرستاری و مشاغلی از این قبیل مدارس حرفه‌ای زنان شروع به کار کرد. زنان ساکن در شهرها کار در مجامع عمومی را آغاز کردند و نه تنها در کارخانه‌های پارچه بافی و دخانیات به جای مردانی که به سربازی می‌رفتند، به کار گرفته می‌شدند، بلکه در فعالیتهای تجاری و فروشگاهها نیز مشغول کار شدند. مدتها پیش از فرمان کشف حجاب از سوی جمهوری، زنان در مجامع عمومی بدون حجاب و با پوششی به تقلید از زنان اروپایی ظاهر می‌شدند. به منظور حمایت از حقوق زنان در شهرهای بزرگ امپراتوری انجمنهایی تشکیل شد. زنان کشور مبارزات عدالت طلبانه‌ای را به رهبری یکی از برجسته‌ترین پیروان گوکالپ به نام خالده ادیب (ادیور) که رمان نویس بود، آغاز کردند. در سال ۱۳۳۵ ه.ق/ ۱۹۱۶ م قانونی تصویب شد که به موجب آن زنان می‌توانستند در صورتی که همسرانشان مردانی زنا کار باشند یا بخواهند بدون اجازه آنان با زنان دیگری ازدواج کنند یا این که پیمان ازدواجشان را نادیده بگیرند، تقاضای طلاق کنند، بدینسان مبانی سنتهای شریعت اسلامی در جامعه تضعیف شد. ۱۳۰

اما زنان برای تحقق تساوی کامل می‌بایست راه درازی را طی می‌کردند. آنان نمی‌توانستند همراه با مردان حتی با همسرانشان به اماکن عمومی از قبیل سالنهای تئاتر و رستورانها وارد شوند و مجبور بودند که در جایگاههایی مجزا از محل مردان که به زنان اختصاص یافته بود، حضور یابند. مدارس عالی و دانشگاهها مختلط نبود و برای زنان کلاسهای ویژه‌ای ترتیب داده شده بودیدین معنا که آنان از پس پرده می‌توانستند به سخنان استاد یا سخنران گوش فرا دهند. آنان نمی‌توانستند در مجامع عمومی سیگار بکشند یا بامردانی از آشنایان و خویشاوندان خود در خیابانها احوالپرسی کنند. سنتهای اجتماعی دامنه روابط میان دختران و پسران را محدود می‌کرد و تدارک ازدواجهای رسمی به قوت خود باقی بود. زنان روستاها بنا بر رسوم و سنتهایی که قرنهای درمیان آنان متداول بود تسلیم محض اراده شوهرانشان بودند. اما تغییراتی که در شیوه زندگی زنان شهری به وجود می‌آمد هنوز قابل توجه بود و امکان آزادی کامل زنان را فراهم آورد؛ چنان که اندک زمانی بعد، جمهوری فرمان آزادی زنان را صادر کرد که بسرعت و به طور کامل و بی‌مخالفت قابل توجهی تحقق یافت. ۱۳۱

طی دوره اقتدار کمیته اتحاد و ترقی، امپراتوری از بسیاری جهات دیگر نوسازی شد. استفاده از برق و تلفن همگانی شد بدین ترتیب که نخست سازمانها و مراکز تجاری و سپس منازل ثروتمندان از این امکانات بهره‌مند شدند. امکانات بهداشتی و نظافت عمومی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای یافت. در سال ۱۳۳۱ ه.ق/ ۱۹۱۲ م، برای نخستین بار استفاده از هواپیما در کشور متداول شد و در جنگ جهانی اول، ارتش عثمانی دارای نیروی هوایی بود.^{۱۳۲} طی حکومت سلیم سوم نظام گاه شماری کشور دستخوش دوگانگی شد و علاوه بر تقویمهای اسلامی که مبتنی بر سالهای قمری بود، استفاده از تقویمهای اروپایی که بر اساس سالهای شمسی تنظیم شده بود، متداول شد و در سالهای تنظیمات گسترش یافت؛ اما در این زمان تقویم اروپایی جایگزین تقویم اسلامی شد و تقویم قمری تنها در مورد انجام تکالیف و فعالیتهای دقیق مذهبی به کار می‌رفت.^{۱۳۳} اما موازین اسلامی تعیین اوقات روزانه و مقیاسهای اندازه‌گیری در کنار موازین اروپایی باقی ماند تا این که در سال ۱۳۴۵ ه.ق/ ۱۹۲۶ م، مقیاسهای اسلامی بکلی منسوخ شد.^{۱۳۴}

پس از فجایع ناشی از جنگ بالکان ضرورت نوسازی نیروهای مسلح به طور کامل احساس شد. یک کمیسیون نظامی آلمانی برای کمک به دولت، به امپراتوری اعزام شد. ژنرال لیمان فون زاندرس [۷] نخست به فرماندهی لشکر اول استانبول (نوامبر سال ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۹۱۳ م) منصوب شد، با این اختیارات که وی رهبری فعالیتهای سایر افسران آلمانی شاغل در سایر دستگاههای عثمانی را بر عهده گیرد. اما بیم قدرتهای دیگر و در رأس همه بویژه فرانسه و انگلیس از آن بود که مبادا این اقدام سبب شود که ارتش آلمان بر ارتش عثمانی نظارت یابد. از این روی توافقی صورت گرفت مبنی بر این که وی به جای تصدی مقام فرماندهی، به مقام بازرسی کل منصوب شود و همقطاران وی نیز تحت امر همکاران عثمانی شان فعالیت کنند. اگرچه آلمانیها پیش از جنگ جهانی اول و طی سالهای جنگ همچنان نقش مهمی در ارتش عثمانی داشتند، نخوت و غرور آنان طی اندک زمانی موجب تفر افسران نظامی عثمانی شد. اتهامات کشورهای هم‌پیمان مبنی بر این که آلمان در واقع بر ارتش عثمانی نظارت می‌کند، کاملاً بی‌اساس بود، زیرا که فرماندهی ارتش تحت مراقبت دقیق انور و همکارانش و در دست افراد عثمانی بود. اما با کمک آلمان، ارتش عثمانی بسرعت نوسازی و تجدید سازمان شد. بودجه سالانه آن تقریباً دو برابر شد. تجهیزات نظامی زیادی از اروپا خریداری و کارخانه‌های اسلحه‌سازی سلطنتی و سایر کارخانه‌های نظامی نوسازی شد.

همه افسران ارشدی که طی جنگهای بالکان رهبری ارتش را بر عهده گرفته بودند، در این زمان بازنشسته یا به بخشهای غیرنظامی منتقل شدند. سایر افسران رده‌های پایتتر ارتقاء درجه یافتند و برای آنان فرصتی فراهم آمد که دانش و توان خود را در امر فرماندهی بروز دهند. انور روح ابتکار و نوآوری را در میان افسران و افراد خود تشویق می‌کرد و خود به آنان روحیه اعتماد به نفس و شهامت می‌بخشید و این همان چیزی بود که کمبودش از زمان عبدالعزیز در ارتش عثمانی احساس شد.^{۱۳۵}

اندکی بعد، جمال پاشا مأموریت یافت که نیروی دریایی را به همان شیوه نوسازی کند. با انتصاب هیأتی از افسران نیروی دریایی بریتانیا به رهبری رییر آدمیرال سر آرتور. ج. لیمپوس [۸] که در تجدید سازمان کامل وزارت دریایی به جمال کمک کرد. در اقتدار فون زاندرس تعادلی ایجاد شد. گرایش قبلی رؤسای دوایر بر این بود که با تن در دادن به تصمیمات شورای دریاداری، از قبول هرگونه مسؤولیتی سرباز زنند، اما با منسوخ شدن شورای یاد شده، این گرایش خاتمه یافت. بنابراین تشکیلات دریاداری به صورت دوایر فنی مستقل تجدید سازمان شد؛ دوایری که مدیرانش مسؤول گسترش و تحقق برنامه‌های اصلاحی بودند، در حالی که مقام فرماندهی نیروی دریایی تنها به امور برنامه‌ریزی، تربیت و آموزش نیروها و فرماندهی جنگ اشتغال داشت. کارخانه‌های کشتی‌سازی سلطنتی مستقر در صامسون، از میر، بیروت و بورسا در ساخت بیشترین و بهترین کشتیها در کوتاهترین مدت با یکدیگر به رقابت پرداختند. در نیروی دریایی نیز بیشتر افسران قدیمی بازنشسته شدند و فرماندهی به جوانان مشتاقی واگذار شد که به تازگی از آکادمی دریایی فارغ‌التحصیل شده بودند. بریتانیا همچنین مجبور شد که در ساخت دوزرمناو جدیدی که قبلاً سفارش شده بود، تعجیل کند. برای تأمین آخرین پرداختها، تلاشی همگانی آغاز و صندوقهای جمع‌آوری اعانات در مدارس، بیمارستانها، جلوی مساجد، قهوه‌خانه‌ها و ایستگاههای راه آهن نصب شد. حتی بچه‌های مدارس در این تلاش همگانی شرکت جستند و دوزرمناو سفارش شده به انگلیس به نام نخستین سلطان عثمانی و سلطان وقت سلطان عثمانی و رشادیه نامگذاری شد. همچنین ترتیباتی داده شد تا در موقع تحویل رزمناوها، اوت ۱۳۶۴ هـ. ق / ۱۹۴۴ م، مراسم و جشنهای میهن پرستانه بر هزینه‌ای برگزار شود؛ منظور از برگزاری این جشنها آشکارسازی برنامه‌سریازگیری اجباری به منظور بازسازی ارتش و حصول اطمینان از این امر بود که امپراتوری دیگر هرگز تن به ذلت نخواهد داد.^{۱۳۶}

ترکهای جوان که نمی‌خواستند هیچ قدرتی بر امپراتوری سلطه یابد، سیاستی را در پیش گرفتند که طبق آن نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای بریتانیا، فرانسه و آلمان در امپراتوری بسیار عقب‌تر از سایر کشورها قرار داشت. برای تحکیم موضع آلمان در امپراتوری، به شماری از شرکتهای آلمانی اجازه داده شد که در احداث خطوط راه آهن عثمانی بویژه خط جدید بغداد سرمایه‌گذاری کنند، اما برغم افزایش مداوم سهم سرمایه‌گذاری آلمان در اقتصاد امپراتوری، با توجه به مجموع کل سرمایه‌گذاریها و میزان واردات و صادرات امپراتوری، این کشور هنوز توان رقابت با بریتانیا و فرانسه را نداشت. فرانسه هنوز بر کمیسیون دیون عمومی سلطه داشت و در نظارت بر بانک عثمانی با بریتانیا همکاری می‌کرد؛ این بانک انحصار قانونی نشر اسکناس را بر عهده داشت و به‌طور منظم کمبودهای جریان پولی خزانه را تأمین می‌کرد. برای این که حضور چشمگیر آلمانیها و بریتانیاییها در نیروهای مسلح تعدیل شود، افسران فرانسوی به خدمت ارتش عثمانی درآمدند تا تشکیلات ژاندارمری کشور را نوسازی کنند. آلمان دو سال پیش از جنگ تشکیلات جدیدی را در وزارت امور مالی دایر کردند و روشهای جدیدی را به کار گرفتند.^{۱۳۷}

در پاسخ به فشارهای اعمال شده از سوی ناسیونالیستهای ترک و درواکنش به تراژدی جنگهای بالکان، افکار رسمی و عمومی کشور به سوی نوعی ملی‌گرایی شدید ترکی گرایش یافت. در ۲۲ مارس سال ۱۳۳۱ ه.ق / ۱۹۱۲ م، انجمن وطن ترک (ترک اردو جمعیتی) جای خود را به تشکیلات دیگری به نام اجاق ترک (ترک اجاقی) داد؛ این تشکیلات بسیاری از رهبران پیشین را به خود جذب کرد، اما در کنار این رهبران چهره‌های جدیدی نیز چون خالده ادیب (ادیور)، احمد آقا اوغلو، فؤاد کوپرولو و دیگرانی ظهور کردند که رهبری مبارزه برای کسب حقوق ملی ترکها را طی سالهای بعد به دست گرفتند. اجاق ترک که در این زمان به سبک کمیته اتحاد و ترقی سازمان یافته بود، در همه شهرها، مدارس و سازمانهای دولتی شعبه‌ای ایجاد کرد. اجاق ترک عمده‌یک سازمان غیر سیاسی تلقی می‌شد. وظیفه این سازمان مبارزه با افکار اسلام خواهانه و عثمان‌گرایانه و متقاعد کردن مردم ترک امپراتوری درباره این مطلب بود که بقای آنان تنها در صورتی ممکن خواهد بود که آرمانهای ناسیونالیسم ترکی را آن چنان که عمده‌از سوی گوکالپ گسترش یافته بود، بپذیرند. مشارکت ترکها در امور اقتصادی و حکومتی که قبلاً در انحصار غیرترکها بود، مورد تشویق قرار گرفت. با ترکهای خارج از امپراتوری تماسهایی برقرار شد و برای نخستین بار کوشش صورت گرفت که با تبلیغات سازمانهای اقلیت در اروپا مبارزه شود. شعبه‌های گروه اجاق ترک در گوشه و کنار امپراتوری به صورت مراکز آموزش بزرگسالان درآمد؛ مراکزی که زبان و تاریخ ترکی را به‌طور یکسان به شهروندان و کشاورزان ترک آموزش می‌دادند و

می کوشیدند که آگاهی از میراث فرهنگی ترکی را در میان مردم گسترش بخشند. حکومت تحت فشار قرار گرفت که استفاده از زبان ترکی را در امور رسمی گسترش دهد و بسیاری از اعرابی را که در زمان عبدالحمید به امپراتوری وارد شده بودند، از کشور اخراج کند. استفاده از زبان ترکی به عنوان زبان اول در امور تجاری و مدارس مربوط به خارجیان و اقلیتها تشویق شد. از آنجا که مدارس دینی و دادگاهها تحت نظارت دولت درآمدند، زبان ترکی به عنوان زبان غالب جایگزین عربی شد. با توجه به این که ناسیونالیسم ترکی طی دوره کمیته اتحاد و ترقی گسترش یافت و سپس در دوره جمهوری برنامه های آن عملی شد، عمده نیرویی سازنده و نه مخرب تلقی می شد؛ نیرویی که مقصودش این بود که هوادارانش را متقاعد کند که خود با تلاش و کوشش جامعه و کشورشان را بسازند و تنها در پی محور عناصر تفرقه انگیز بود؛ همان عناصری که آنان را از انجام چنین مقصودی باز می داشت. ناسیونالیسم ترکی در پی آن بود که همه گروههای قومی غیر ترک را به قبول ملیت جدید وادارد و آنان را به مبارزه در راه ساختن کشوری جدید به جای امپراتوری در حال زوال فراخواند. اما چنین چیزی اتفاق نیفتاد. با توجه به این که ترکها در پی کشف هویت ملی خود بر آمده بودند، مبانی وحدت اسلامی در امپراتوری متزلزل شد و جنبش ملی عرب چندان گسترش یافت که تجزیه امپراتوری را طی اندک زمانی پس از شروع جنگ تسهیل کرد.

امپراتوری عثمانی وارد جنگ می شود

در گیر شدن حکومت عثمانی در جنگ جهانی اول و قرار گرفتن آن در کنار متحدین، به طور قطع اجتناب ناپذیر نبود. برغم تب میهن پرستانه ای که جدیداً در میان مردم بروز کرده بود بیشتر اعضای دولت و کمیته اتحاد و ترقی و بسیاری از ترکها دریافتند که امپراتوری در وضعی نیست که بتواند از انجام هرگونه اقدام نظامی مهم پشتیبانی کند، آن هم اندک زمانی پس از رشته جنگهایی که جمعیت امپراتوری را کاهش داده بود و توان مالی و بنیه نیروهای مسلح را تضعیف کرده بود. اگرچه آلمان ارتش را بازسازی کرده بود، در واقع از بابعالی انتظار نداشت که نیروهای عثمانی بتوانند سهم نظامی عمده ای را در جنگها داشته باشند حتی اگر این کشور تصمیم می گرفت که به متحدین ملحق شود. نوسازی تازه آغاز شده بود. علاوه بر این، بیشتر اعضای کمیته اتحاد و ترقی و توده مردم هنوز خود را به بریتانیا و فرانسه نزدیکتر احساس می کردند تا به آلمان. حکومت مطلقه و نظامی گری آلمان تنها برای انور و افسرانی که در آلمان برخی آموزشهای نظامی را فرا گرفته بودند، جاذبه داشت و بندرت می توانست بر سیاستهای عثمانی در آن روز تأثیر بگذارد و هرگونه تأثیر ناشی از آن ظاهراً به طور کامل با سیاستهای اتخاذ شده از سوی جمال و نیروی دریایی که در حامی اتفاق مثلث بود یا حتی به

گونه‌ای عاقلانه‌تر، موضعی بیطرفانه اتخاذ کرده بود، خشی می‌شد.

اما در پشت صحنه، انور با مهارت خاص خود زمینه را برای انعقاد معاهده‌ای با آلمان هموار می‌کرد. توجیحات وی بسیار ساده می‌نمود. به نظر وی اگر جنگی درمی‌گرفت، روسیه به طور قطع می‌کوشید که متصرفات خود را به ضرر حکومت عثمانی، بویژه در شرق گسترش دهد؛ در همان نواحی که روسیه در آنها به تشویق تروریسم و تحریک آشوب ادامه می‌داد. با توجه به این که روسیه خود از اعضای پیمان اتفاق مثلث بود، جلب حمایت انگلیس و فرانسه برای عثمانی دشوار بود. از سوی دیگر، آلمان هیچ‌گونه جاه‌طلبی ارضی در خاورمیانه نداشت؛ منافع استراتژیک این کشور مستلزم محدود کردن توسعه طلبیهای بیشتر شوروی در منطقه بود. و اگرچه متحد آلمان یعنی اتریش از مدتها قبل چشم طمع به قلمروهای عثمانی دوخته بود، دستیابی به بوسنی و هرزیه گویین مشکلات اقلیت این کشور را چندان تشدید کرده بود که دیگر به گسترش بیشتر قلمروهای اسلاو و الحاق آنها به سرزمینهای خود تقریباً تمایلی نداشت. جمال در اوائل سال ۱۳۳۳ هـ. ق/ ۱۹۱۴ م عملاً به اعضای اتفاق مثلث نزدیک شد تا با تلاشهای انور رویارویی کند، اما بریتانیا و فرانسه بی‌هیچ‌گونه ملاحظه‌ای تقاضای وی را رد کردند. از سوی دیگر، در میان قدرتهای بزرگ ظاهراً تنها آلمان خواستار اتحاد با عثمانی از طریق انعقاد معاهده‌ای علنی بود. اما از آنجا که هنوز مخالفت‌های بسیار در بین مردم در خصوص اتحاد با آلمان وجود داشت، مذاکرات مخفیانه صورت می‌گرفت، چنان که تنها وزیراعظم و وزیرامور خارجه، سعیدحلیم و انور در مراحل اولیه در مذاکرات شرکت می‌کردند. در ۲ اوت سال ۱۳۳۳ هـ. ق/ ۱۹۱۴ م، پس از آن که جنگ در اروپا آغاز شد، میان امپراتوری عثمانی و کشور آلمان عملاً پیمان اتحاد امضاء شد. بنابراین معاهده، حکومت عثمانی تنها در صورتی که حمایت آلمان از اتریش در بحران صربستان (اتریش در ۲۸ ژوئیه به صربستان اعلان جنگ داده بود) به بروز جنگ میان آلمان و روسیه می‌انجامید، می‌توانست به حمایت از متحدین وارد جنگ شود. این در واقع همان چیزی بود که مآلاً تنها چهار روز پس از آن تاریخ یعنی در ۱۶ اوت، اتفاق افتاد. عثمانیها موافقت کردند که فن زاندرس با بر خورداری از تأثیری مهم و آشکار بر فرماندهی کل ارتش به مأموریت خود ادامه دهد و آلمان به نوبه خود وعده داد که در حفظ یکپارچگی ارضی عثمانی در برابر روسیه این کشور را کمک کند. این معاهده افشا نشد و قرار شد تنها زمانی مفاد این معاهده علنی شود که یکی از طرفین بخواهد بدان استناد کند. ۱۳۸ جمال و سایر اعضای هیأت دولت تا قبل از امضای این معاهده از وجود چنین قراردادی بی‌اطلاع بودند و برخی از کسانی هم که مآلاً زبان به اعتراض گشودند، باز سر تسلیم فرود آوردند چرا که دیگر وجود این معاهده را به عنوان یک واقعیت نمی‌توانستند انکار کنند و نیز این که امپراتوری در برابر جاه‌طلبیهای روسیه از حمایت آلمان برخوردار شده بود، یعنی همان چیزی که بریتانیا و فرانسه از ارائه آن دریغ کرده بودند. ۱۳۹

مشکل عمده‌ای که رهبران حکومت در این برهه با آن مواجه بودند، وادار کردن امپراتوری به انجام تعهداتی بود که آنان برغم مخالفت عمومی مردم با انجام آنها موافقت کرده بودند و دیگر این که همین موافقت رهبران دولت نیز می‌بایست به تصویب نمایندگان مجلس مبعوثان می‌رسید، مشروط به آن که آن مجلس اجلاس می‌داشت. مشکل اخیر بدین صورت حل شد که رهبران حکومت از سلطان خواستند که نمایندگان مجلس را بی‌هیچ درنگی پس از تصویب بودجه مالی سال ۱۳۳۳ ه.ق/ ۱۹۱۴ م و نیز تصویب مفاد گوناگون قانون نظام وظیفه در زمان جنگ تا پایان ماه نوامبر مرخص کند.^{۱۴۰} انعقاد این معاهده همچنان از افکار عمومی مخفی ماند بدین امید که حکومت عثمانی بتواند رزمناوهای خود را از بریتانیا تحویل بگیرد و این در حالی بود که سانسور شدید مطبوعات بدقت اعلام می‌شد تا مبادا خبر مربوط به آنان در جایی منتشر شود. با تعطیلی موقت مجلس مبعوثان، حکومت توانست با موافقت سلطان قوانین موقتی را به کار بندد، البته تنها با این شرط که این قوانین بعدها به تصویب مجلس رسانده شود؛ بنابراین در این برهه حکومت توانست با یک سلسله قوانین و مقرراتی که زمینه را برای بسیج کامل کشور فراهم می‌کرد، مقاصد خود را دنبال کند.^{۱۴۱} افکار عمومی به صورت یک معضل باقی ماند، اما در این مرحله، بریتانیا کمکهای لازم را به حکومت عثمانی ارائه داد. در آغاز ماه اوت، دو کشتی سفارش داده شده به انگلیس آماده شدند. ملوانان عثمانی برای تحویل کشتیها به انگلیس اعزام شدند. در استانبول برگزاری هفته‌ای به نام «هفته دریاداری» پیش بینی شده بود که طی آن جشنهای پر هزینه‌ای به منظور استقبال از ورود بزرگترین و جدیدترین کشتیهای ناوگان عثمانی برگزار شد. اما در ۳ اوت، بدون هیچ احتیاط قبلی و ظاهراً بدون هیچ آگاهی از معاهده عثمانی - آلمان که بتازگی امضاء شده بود، وینستون چرچیل، ویر دریاداری انگلیس، بناگاه اعلام داشت با توجه به جنگی که در اروپا در حال بروز است، کشتیهای یادشده به منظور استفاده در دریاداری بریتانیا مصادره شده است. نومییدی و خشم شدید مردم سراسر امپراتوری را فرا گرفت. هزاران تن از دانش آموزان مدارس که برای ساختن این کشتیها کمک مالی کرده بودند، در خیابانها به راه افتادند تا مخالفت خود را نسبت به آنچه که پیمان شکنی و تعصب بریتانیا تلقی می‌شد، ابراز دارند.^{۱۴۲} بسیار محتمل به نظر می‌رسید که اگر در این زمان معاهده میان آلمان و عثمانی افشا می‌شد، بی‌هیچ گونه اعتراضی از سوی مردم، مورد تأیید آنان نیز قرار می‌گرفت.

اما در این مرحله، بیشتر وزیرانی که قرارداد اصلی از آنان پنهان نگاه داشته شده بود، شروع به اشکال اتراشی کردند. پیروزی آلمان در غرب در واقع قطعی به نظر نمی‌رسید. آلمان همچنین از بابعالی تقاضا داشت که از این کشور و نیز اتریش در برابر روسیه حمایت کند، اما سعید حلمی در ازای تقاضا خواستار آن بود که آلمان در برابر حملات احتمالی کشورهای

بالکان، از عثمانی رسماً حمایت کند و حتی انور در ازای حمایت عثمانی، مالکیت جزایر دریای اژه و تراکیه شرقی را طلب می‌کرد و پیشنهاد می‌کرد که به یونان و بلغارستان در جایی دیگر قلمروهایی به عنوان غرامت واگذار شود.^{۱۴۳} اما در این برهه، دوزمنان و دیگر انور و آلمان را به ابزار مناسبی مجهز کردند که به کمک آن می‌توانستند متصرفات دلخواه عثمانی را به دست آورند. دوزمنان و اسکادران مدیترانه‌ای آلمان به نامهای گوین [۹] و برسلو [۱۰] پایگاههای فرانسه در آفریقای شمالی را [۳ اوت] بمباران کردند و سپس به مدیترانه شرقی گریختند، درحالی که نیروی دریای بریتانیا بشدت آنها را تعقیب می‌کرد. انور ترتیبی داد که رزمناوهای یادشده به آبهای عثمانی وارد شوند (۱۱ اوت). در این زمان بریتانیا زبان به اعتراض گشود که عثمانیها در موضعی بیطرفانه، یا بایستی کشتیها و خدمه‌شان را توقیف کنند یا این که آنها را برای ادامه نبرد از آبهای عثمانی اخراج کنند؛ عثمانیها شایع کردند که این کشتیها را از آلمانیها خریداری کرده‌اند، و نام آنها را یاووز سلطان سلیم و مدلی گذاردند و فرمانده اسکادران، آدمیرال زوشون [۱۱] را به فرماندهی ناوگان عثمانی در دریای سیاه گماردند؛ ملوانان آلمانی کشتیها نیز فینه بر سر نهادند و یونیفورمهای عثمانی برتن کردند و به خدمت نیروی دریای عثمانی درآمدند.^{۱۴۴} بیشتر اعضای هیأت دولت با درگیر شدن عثمانی در جنگ لاقبل قبل از ایجاد سپر دفاعی مطلوب، کماکان مخالفت می‌کردند. انور و جمال از سیاستهایی طرفداری می‌کردند که امپراتوری را به حمایت از آلمان وارد جنگ می‌کرد، درحالی که طلعت میان دو گروه میانجی بود. در این زمان آلمان خواستار آن بود که عثمانیها درگیر جنگ شوند و از این روی پیشنهاد می‌کرد که حکومت عثمانی به منظور مشغول کردن روسها و انگلیسیها، حملاتی را به داخل کریمه یا اطراف دریای سیاه، در برابر اودسا، و به سوی کانال سوئز آغاز کند. اما بریتانیا و روسیه حکومت عثمانی را تشویق کردند که بیطرفی خود را حفظ کند و برای دادن تضمینهایی که حکومت عثمانی از دیرباز خواهان آن بود، یعنی تضمین استقلال و تمامیت ارضی آن کشور، مذاکراتی را آغاز کردند و حتی موافقت کردند که در صورت بی طرف ماندن عثمانی در مورد حقوق کاپیتولاسیون امتیازاتی نیز واگذار کنند.^{۱۴۵} رکود نسبی در جبهه غرب و پیروزیهای روسیه در شرق مواضع عثمانیهای طرفدار صلح را بیش از پیش تقویت کرد و مانع تحقق خواستهای انور شد.

بنابراین انور و متحدانش نیز در صدد برآمد که از طریق ایجاد تحریکات بیشتر متحدان

9- Goeben

10- Breslau

11- Admiral Souchon

غربی را وادارند که به امپراتوری عثمانی اعلان جنگ دهند. در ۷ سپتامبر، حقوق کاپیتولاسیون ملغی شد و در نتیجه به طور اخص بر متفقین ضربه محکمی وارد شد. ۱۴۶ در ۱۴ سپتامبر، جمال در مقام وزیر درباری به آدیرال زوشون دستور داد که کشتیهای خود را به دریای سیاه وارد کند و در برخورد با هر کشتی یا پایگاه روسی به نام حکومت عثمانی آنها را مورد حمله قرار دهد؛ بدینسان به طور قطع بهانه دلخواه آنان برای آغاز جنگ تحقق می یافت، اما این دستور از سوی هیأت دولت لغو شد. ۱۴۷ در اول اکتبر، عوارض گمرکی که از دیرباز به موجب حقوق کاپیتولاسیون از سوی قدرتهای خارجی نظارت می شد، به طور یکجانبه تا ۴ درصد افزایش یافت. دفاتر پست خارجی که در امپراتوری فعالیت داشتند از جمله دفاتر پست آلمان تعطیل و مصادره شد. خارجیان ساکن امپراتوری تحت نظارت قوانین و دادگاههای عثمانی قرار گرفتند. ۱۴۸ انور شخصاً دستور داد که تنگه های داردانل و بوسفور بر روی کشتیهای خارجی مسدود شود تا از این طریق از مداخله کشورهای اتفاق مثلث در کشور جلوگیری شود. ۱۴۹ در ۱۱ اکتبر، سفیر آلمان مخفیانه وعده داد در صورت اعلان جنگ از سوی عثمانی، ۲ میلیارد غروش طلا به این کشور بپردازد. ۱۵۰ و وصول طلاها در ۲۱ اکتبر زمینه را برای تحقق مقصود آلمان فراهم کرد. انور و جمال دوباره به زوشون اجازه دادند که روسها را در دریای سیاه مورد تهاجم قرار دهد تا از این طریق بدون اطلاع سایر اعضای کابینه، اعلان جنگ داده شود. در ۲۹ اکتبر، زوشون ساحل روسیه را در دریای سیاه و چندین کشتی روسی را منهدم کرد. سعید حلیم و جاوید از این مسأله خشمگین شدند و انور را مجبور کردند که به زوشون فرمان آتش بس دهد و نیز از حکومتهای اتفاق مثلث عذرخواهی کند. ۱۵۱ اما دیگر بسیار دیر شده بود. انور ضمن عذرخواهی از روسیه مدعی شده بود که ناوگان روسیه در دریای سیاه در واقع عامل و محرک اصلی این رویدادها بوده است. در ۲ نوامبر، روسیه با اعلان جنگ به امپراتوری عثمانی به عذرخواهی این کشور پاسخ داد. بریتانیا و فرانسه سه روز بعد به این جنگ ملحق شدند. بریتانیا نخست الحاق قبرس و اندکی بعد (۱۸ دسامبر) استقلال مصر را تحت حمایت انگلیس اعلان کرد. خدیو عباس حلمی پاشا که در آن زمان در استانبول با سلطان ملاقات داشت از حکومت برکنار و به جای وی حسین کامل پاشا، پسر خدیو سابق مصر یعنی اسماعیل به خدیوی این کشور منصوب شد. پیش از این در ۱۱ نوامبر، سلطان با اعلان جنگ به این اقدام بریتانیا پاسخ داده بود؛ سلطان عثمانی در این اعلان جنگ خود را خلیفه مسلمین خواند و از این مسأله برای اعلان جنگی مقدس علیه کشورهای اتفاق مثلث سود جست و از همه مسلمانان بویژه مسلمانان مستملکات بریتانیایی و روسی درخواست کرد که در جنگ با کفار مشارکت کنند. پرداخت سود به اسناد قرضه عمومی که از سوی سرمایه گذاران ملت‌های دشمن واگذار شده بود، نیز به حالت تعلیق درآمد و بدینسان باعالی را لاقلاً تا خاتمه جنگ از فشار مالی سنگینی رها کرد و

ضربه‌ای دیگر بر نظام منززل جامعهٔ اروپایی وارد آورد (۱۷ دسامبر ۱۳۳۳ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م).^{۱۵۲}

بسیج جنگی و نظارت نظامی آلمان

در استانبول، در پی اعلام جنگ، بسیج همگانی صورت گرفت. مالیاتهای جدید و سنگین جنگی وضع شد و غیر مسلمانان دوباره موظف شدند که مالیات معافیت از خدمت پردازند. برای خانواده‌های کارکنان دولت که به ارتش فراخوانده می‌شدند، مستمری تعیین شد. مجلس تعطیل شد تا اقدامهای فوق‌العاده بی‌هیچ درنگی تحقق یابد. انور تصمیم گرفت که فرماندهی همه عملیات عثمانی در آناتولی شرقی را برعهده گیرد و جمال نظارت بر سوریه را برعهده گرفت، درحالی که هر دو تن مقام وزارت و نفوذ و اقتدار خود را در استانبول حفظ کردند. لیمان فن زاندرس که ترجیح می‌داد موقعیتی فعالتر داشته باشد، در آغاز به فرماندهی لشکر اول منصوب شد که حفاظت از استانبول و حومه‌های آن را برعهده داشت و سپس به جای جمال به فرماندهی نیروهای سوریه منصوب گردید، درحالی که جمال در این زمان تلاشهای خود را معطوف به مقام وزارت کرد. معاون اول زاندرس به نام ژنرال فون زیکت رئیس ستاد ارتش و فون در گولتز به جای فون زاندرس مدتی فرماندهٔ لشکر اول و سپس فرمانده لشکر ششم در بین‌النهرین شد؛ فون فالکنهاین به مقام مستشاری و سپس فرماندهی عملیات و اطلاعات، خطوط راه آهن، تدارکات، مهمات، ذغال سنگ و استحکامات.^{۱۵۳}

مقاصد و استراتژی جنگی

آلمانیها در آغاز بر آن بودند که کمک عثمانیها عمدهٔ علیه آن دسته از کشورهای بالکان به کار گرفته شود که به اعضای اتفاق مثلث پیوسته بودند. اما بیشتر این کشورها یا بیطرف ماندند یا این که به متحدین ملحق شدند. رومانی مورد توجه هردو سوی جنگ بود، اما این کشور جاه‌طلبیایی داشت که قلمروهای کشورهای هردو جناح را دربر می‌گرفت: بسارایا در تصرف روسیه و ترانسیلوانیا، بوکووینا و بنات در اختیار اتریش بود؛ متفقین برای جلب کمک رومانی علیه حملهٔ اتریش به صربستان و گالیسی روسی که در اوت سال ۱۳۳۳ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م سبب شروع جنگ شد و اتریش به منظور بازداشتن رومانی از ارسال هرگونه کمک به متفقین، به این کشور وعدهٔ واگذاری قلمروی را می‌دادند که در اختیار کشور مقابل بود. صربستان که مورد حمله اتریش قرار گرفته بود، هیچ چاره‌ای بجز پیوستن به کشورهای عضو اتفاق مثلث نداشت چرا که امیدوار بود از این طریق بر بوسنی و هرزه گوین و نیز دریای آدریاتیک دسترسی یابد. اما عثمانیها نمی‌توانستند بر صربستان دست یابند چرا که یونان بیطرف ماند؛ یونان با دو گرایش مختلف روبرو بود؛ از یک سو پادشاه یونان کنستانتین به دلیل رابطه‌اش با قیصر تمایل

داشت که به متحدین ملحق شود، اما از سوی دیگر، نخست وزیر کشور یعنی ونیز لوس [۱۲] خواستار پیوستن یونان به کشورهای عضو اتفاق مثلث بود تا از این طریق دستیابی به استانبول که روسیه، عضو مهم اتفاق نیز خواستار آن بود، میسر شود. کلید اصلی حل این موقعیت دشوار بلغارستان بود؛ کشوری که اعضای اتفاق مثلث تنها می توانستند قلمرو عثمانی در تراکیه شرقی و نواحی مقدونیه را که از زمان جنگهای بالکان در تصرف صربستان بود، بدان پیشنهاد کنند. اما از آنجا که متحدین قلمروهای تحت تصرف یونان در مقدونیه شرقی و نیز نواحی دوبروجا را که در سال ۱۳۳۲ هـ. ق/ ۱۹۱۳ م به رومانی واگذار شد، پیشنهاد می کردند، بلغارستان در ۶ سپتامبر سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م به جای کشورهای عضو پیمان اتفاق مثلث به متحدین ملحق شد. پس از مخالفت یونان با تقاضای کمک صربستان که بر اساس معاهده منعقد شده فیما بین آنان در سال ۱۳۳۲ هـ. ق/ ۱۹۱۳ م صورت می گرفت، متفقین به یونان حمله بردند (۲۱ سپتامبر سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م) تا ونیز لوس را در مبارزه اش با پادشاه و غلبه یافتن، بر روی پشتیبانی کنند، اما این قدرتها مجبور به عقب نشینی شدند و این اقدام به اتحاد کشورهای اتریش - آلمان - بلغارستان امکان داد که از هر سوی صربستان را مورد تهاجم قرار دهند و این کشور را به تصرف خود در آورند (اکتبر سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م). اتریشها آلمان را نیز تسخیر کردند، درحالی که آخرین تلاش متفقین برای وارد شدن به بلغارستان از طریق مقدونیه یونان با شکست مواجه شد، و در نتیجه بلغارها بیشتر نواحی مقدونیه را به تصرف خود در آوردند.

بنابراین، با توجه به این که بلغارستان با متحدین با موفقیت کامل همکاری می کرد، استراتژی جنگی آلمان ایجاب می کرد که عثمانیها از جاه طلبیهای جنگی در کشورهای بالکان بر کنار باشند، چرا که هر گونه مداخله ای بی تردید به رویارویی با بلغارها می انجامید؛ اما همین استراتژی در پی آن بود که قوای عثمانی با سرگرم کردن روسها و بریتانیائها و دورنگاه داشتن آنان از صحنه های اصلی نبرد در اروپا، به آلمان کمک کنند، بنابراین، قرار شد که عثمانیها سرزمین مصر را اشغال کنند و قفقاز را مورد تهاجم قرار دهند و مآلاً با اعلان جهاد تلاشهای خود را در این مبارزات و نیز در تضعیف توان دشمن در بسیج نیروهایش، تشدید کنند. آلمان همچنین کوشید که پشتیبانی حکومت ایران را علیه روسها جلب کند، اما روسیه با اشغال نواحی شمال شرقی کشور و اکنش نشان داد (نوامبر سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م) و آلمانها را واداشت که آنان نیز حکومت و لشکر دست نشانده خود را در کرمانشاه مستقر سازند. این اقدام بریتانیا را تحریک کرد که در امتداد خلیج فارس در جنوب و اکنش نشان دهد و سرپرستی

سایکس [۱۳] به فرماندهی پلیس جنوب ایران که پایگاهشان در شیراز بود، منصوب شد؛ این فرد با موافقت تقریبی حکومت تهران از رسیدن کمک از منطقه خلیج فارس به آلمانیها جلوگیری کرد و بدینسان آنان را واداشت که تنها به آنچه که از عثمانیها و فون در گولتز [۱۴] در عراق دریافت می‌داشتند، اکتفا کنند.

مقاصد جنگی عثمانی که از سوی انور و همکارانش دنبال می‌شد، عمدهٔ - نه به طور کامل - همان مقاصدی بود که آلمانیها تعقیب می‌کردند. انور برآستی امیدوار بود که با استفاده از جنگ قلمرو قابل توجهی را در مقدونیه و تراکیه و نیز در آناتولی شرقی، مصر و قبرس به تصرف خود درآورد. اما همچنان که جاه‌طلبیهای وی نیز گسترش می‌یافت که از آن جمله عبارت بودند از: رها کردن خلق ترک قفقاز و آسیای مرکزی از سلطهٔ روسها و دیکتاتوری ارامنه، گسترش نفوذ سلطان - خلیفه بر همهٔ مسلمانان جهان، بویژه مسلمانان هند و رهایی نهایی امپراتوری از سلطهٔ اقتصادی و سیاسی همه قدرتها از جمله آلمانیها.

جبههٔ شمال شرقی ۱۳۳۵-۱۳۳۳ هـ. ق/ ۱۹۱۶-۱۹۱۴ م

در آغاز، استراتژی آلمان حاکم شد، چنان که انور مجبور شد جاه‌طلبیهای خود را نخست محدود به شرق کند. تقریباً همین که وی به وزارت جنگ منصوب شد، به تقویت لشکر سوم مستقر در ارزروم پرداخت؛ این لشکر تمامی ناحیهٔ آناتولی شمال شرقی را از دریاچهٔ وان تا دریای سیاه تحت نظارت داشت. بنا براین تقریباً همزمان با اعلان جنگ، لشکر آمادهٔ حمله بود. انور آخرین تلاش خود را به کسب پشتیبانی اتباع ارمنی سلطان انجام داد، اما مذاکره با رهبران ارامنهٔ روسیه و نیز امپراتوری عثمانی در ارزروم ناموفق ماند. روسیه پیش از این به ارامنه وعده داده بود که برایشان کشوری خودمختار مشتمل بر نه تنها نواحی تحت سلطهٔ روسیه در قفقاز بلکه نواحی مهمی از آناتولی شرقی ایجاد کند. رهبران ارامنه به انور اظهار داشتند که آنها تنها خواستار بیطرفی هستند، اما همدلی آنان با روسها مشهود بود. در واقع، پس از این مذاکره، «چند تن از ارامنهٔ برجستهٔ عثمانی از جمله یک عضو پیشین مجلس، برای همکاری با مقامهای روسیه، مخفیانه وارد قفقاز شدند» و با این اقدام روشن شد که ارامنه برای خنثی کردن اقدام نظامی عثمانی هرچه در توان دارند به کار خواهند گرفت.

با این همه، انور براین عقیده بود که نیروهای امنیتی عثمانی برای مبارزه با هرگونه اعمال تخریبی ارامنه از اقتدار کافی برخوردار هستند و برای انجام حمله‌ای در زمستان تدابیر مقدماتی

اتخاذ گردید. در این احوال، تزار نیکلای دوم خود به قفقاز آمد تا برای همکاری با ارامنه علیه عثمانیها آخرین برنامه ریزیها را انجام دهد و ریاست دفتر ملی ارامنه در تقلیس در پاسخ به این تلاش تزار اعلام کرد:

«ارامنه از سراسر جهان شتابان می آیند تا به رده های مختلف ارتش معظم روسیه بیوندند و با خون خود به پیروزی ارتش روسیه کمک کنند.... اجازه دهید پرچم روسیه آزادانه برفراز تنگه های داردانل و بوسفور به اهتزاز در آید. اعلیحضرتا اجازه دهید به اراده شما مردم تحت انقیاد ترکیه رهایی یابند. بگذارید مردم ترکیه که به جرم اعتقاد به مسیح (ع) رنجها برده اند، برای زندگی جدید در سایه حمایت روسیه، رستاخیز دیگری یابند.»^{۱۵۵*}

ارامنه دوباره به قشون تزاری ملحق شدند و تزار مطمئن از این که سرانجام زمان دستیابی به استانبول فرا رسیده است، به سن پترزبورگ بازگشت.

در اول نوامبر سال ۱۳۳۳ هـ. ق. / ۱۹۱۴ م، با تهاجم روسها در امتداد مرز، مخاصمه آغاز شد؛ اگرچه عثمانیها آنان را متوقف و چند روز بعد، مجبور به عقب نشینی کردند. در ۲۱ دسامبر، انور شخصاً فرماندهی لشکر سوم را در یک عملیات ضد حمله در دست گرفت. در این عملیات، مقصود عثمانیها قطع خطوط ارتباطی روسیه از قفقاز تلقی می شد. کلید عملیات محاصره قارص شهر مرزی ساری قمیش بود که جاده اصلی قارص به سوی شمال از میان آن عبور می کرد. عثمانیها موفق شدند که در ۲۶ دسامبر شهر ساری قمیش را تصرف کنند، اما روسها سپس آن را بازپس گرفتند. ضدحمله بعدی روسها در ماه ژانویه ارتش عثمانی را پراکنده کرد و بیش از سه چهارم از افراد آن درحالی که در جستجوی پناهگاه عقب نشینی می کردند، راه خود را گم کردند. روحیه عثمانیها و موقعیت نظامی آنان در شرق بشدت صدمه دید و زمینه برای حمله جدید روسها به داخل آناتولی شرقی و قیام آشکار ارامنه علیه سلطان، فراهم آمد.^{۱۵۶}

در مراحل ابتدایی نبرد قفقاز، روسها با تخلیه ارامنه ساکن در مرز که به منظور آماده کردن منطقه ای برای نبرد انجام شد، بهترین روشهای سازماندهی را آشکار کرده بودند و ارامنه خود بی هیچ فشاری، داوطلبانه منطقه را ترک کرده بودند.^{۱۵۷} انور به منظور آماده ساختن مرز عثمانی و نیز مقاومت در برابر حمله احتمالی روسها، از همان اقدامهای روسیه تقلید کرد. رهبران ارامنه روسیه در این زمان حمایت خود را از روسیه دشمن علنی کردند و ظاهراً جایگزین دیگری بجز روسیه وجود نداشت. مشخص کردن این که «چه افرادی از ارامنه وفادار خواهد ماند و

* شماره ارجاع ۱۵۴ از متن اصلی جا افتاده است.

کدام افراد به درخواستهای رهبران ارامنه پاسخ مثبت خواهند داد، غیرممکن می‌نمود. «بنابراین همین که فصل بهار فرارسید، در نیمه ماه مه سال ۱۳۳۴ ه.ق/۱۹۱۵ م فرمینی صادر شد که همه جمعیت ارمنی ساکن در ولایات وان، بتلیس و ارزروم از سرزمینهایشان خارج و به سرزمینهای دور از نواحی جنگی منتقل شوند تا بتوانند اسباب تضعیف نیروهای عثمانی را در رویارویی با روسیه و نیروهای بریتانیا در مصر فراهم آورند؛ بدین منظور ترتیباتی داده شد که جمعیت مذکور در شهرها و اردوگاههای ناحیه موصل در شمال عراق اسکان داده شوند. علاوه بر این قرار شد که ارامنه ساکن روستاهای (ونه شهرها) کیلیکیه و نیز روستاهای شمال سوریه به همین منظور به سوریه مرکزی کوچ داده شوند. برای ارتش دستورالعملهای ویژه‌ای صادر شد مبنی بر این که در برابر حملات عشایر از ارامنه حفاظت کنند و برای تأمین نیازهای آنان طی راه پیمائیه و پس از اسکان آنها در مناطق مورد نظر، غذا و سایر مایحتاج به قدر کافی در اختیارشان قرار دهند. به فرماندهان نظامی هشدار داده شد که به هیچ وجه اجازه ندهند که کردها یا اقوامی دیگر از مسلمانان در واکنش به سالها تروریسم ارامنه با استفاده از وضع موجود، در پی انتقامجویی از آنان برآیند. مقرر شد که تا زمان مراجعت ارامنه به سرزمینهایشان پس از پایان جنگ، ارتش از آنان مراقبت و حمایت کند.^{۱۵۸} براساس یک قانون تکمیلی کمیسیون ویژه‌ای تشکیل شد که اموال برخی از افراد مهاجر پس از ضبط به قیمتهای منصفانه‌ای به مزایده بگذارد و درآمدهای تحصیل شده را تا زمان مراجعت صاحبان اموال، به صورت ودیعه حفظ کند. مسلمانان تنها در مقام مستأجری می‌توانستند ساختمانهای ترک شده را به تصرف خود در آورند و موظف بودند که اجاره بهای آنها را به صندوق وجوه امانی بسپارند؛ علاوه بر این به آنان گفته شد که پس از مراجعت مالکان اصلی ساختمانها ناچارند که اماکن متصرفی را تخلیه کنند. قرار شد که ارتش از جان و مال مهاجران در زمان سفر و نیز در زمان استقرار در عراق و سوریه حفاظت کنند و حکومت به محض خاتمه یافتن بحران، مقدمات مراجعت آنان را فراهم آورد.^{۱۵۹}

طی بقیهٔ مدت جنگ، بخش عمده‌ای از ارامنه امپراتوری به قتل رسیدند یا مجبور به فرار شدند. براساس ادعای ارامنه، دومیلیون ارمنی در این جنگ به قتل رسیدند؛ اما در واقع از شمار کشته شدگان این جنگ آماری فراهم نشده است و شمار آنان را تنها می‌توان حدس زد. این ادعای ارامنه ظاهراً بر این فرض استوار بود که جمعیت ارامنه امپراتوری پیش از جنگ ۲/۵ میلیون نفر بوده است. اما سرشماری عثمانی در سال ۱۳۳۳ ه.ق/۱۹۱۴ م، جمعیت ارامنه را ۱/۳ میلیون نفر نشان داده بود. نیمی از این جمعیت در مناطقی سکونت داشتند که در آنها مهاجرت‌هایی صورت گرفته بود، اما با توجه به این که ساکنان شهرها در این مناطق مجاز بودند که در محل زندگی خود باقی بمانند، به نظر می‌رسد که در سال ۱۳۳۵-۱۳۳۴ ه.ق/۱۶-۱۲۹۱۵ م، در واقع حدود ۴۰۰،۰۰۰ تن مهاجرت کرده باشند. علاوه بر این، حدود

۷۰۰،۰۰۰ تن از ارامنه به قفقاز، اروپای غربی و ایالات متحده گریختند. از آنجا که پس از جنگ، حدود ۱۰۰،۰۰۰ تن در ترکیه باقی ماندند، می توان نتیجه گرفت که با توجه به گزارشهای احصائی عثمانی حدود ۳۰۰،۰۰۰ تن و در صورت صحت آمار و ارقام ارامنه، حدود ۱/۳ میلیون نفر جان خود را از دست داده باشند.^{۱۶۰}

ارامنه همچنین احساس می کنند که این کشتارها ناشی از سیاستی از پیش طرح شده از سوی حکومت عثمانی برای قلع و قمع آنان بوده است. این اتهام طی جنگ و سالها پس از آن از سوی چند کمسیون اروپایی نیز تکرار شد اما گزارشهای هیأت دولت عثمانی این موضوع را تأیید نمی کند و بیشتر نشانگر تلاشهای بسیار دولت در شناختن علل و تصحیح موقعیت است که طی آن حدود ۶ میلیون تن از ترکها، یونانیان، اعراب، ارامنه، یهودیان و سایر گروههای قومی و مذهبی، در اثر قیامهای گوناگون، حملات گروههای راهزنی، کشتارهای دسته جمعی و قتل عامهای متقابل، قحطی و نیز در اثر تجاوزات وحشیانه و ویرانگر خارجی کشته شدند؛ تجاوزاتی که در بروز آن تمامی اقشار و گروههای امپراتوری به نوعی مجرم بودند و خود نیز ضمن آن متحمل تلفات شدند و قربانیانی دادند.^{۱۶۱} برای مشخص کردن میزان دقیق قصور و مسؤولیت هریک از گروههای درگیر، مطالعات بسیار دیگری ضرورت دارد.

در آوریل سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م، حتی پیش از صدور فرامین مربوط به تخلیه سرزمینها، داشناکهای ارمنستان روسیه در شهر وان که جمعیت ارمنی آن ۳۳۷۸۹ نفر یعنی مشتمل بر ۴۲/۳ درصد از کل جمعیت می شد - این رقم در مقایسه با سایر شهرهای امپراتوری نشانگر بزرگترین اکثریت ارمنی بود - قیامی ترتیب دادند. اگرچه رهبران محلی ارمنی کوشیدند که پیروان داشناکها را محدود کنند، زیرا می دانستند که آنان در هر گونه ستیز اجتماعی دراز مدت با اکثریت مسلمانان متحمل رنج و مصیبت خواهند شد، ولی آنان تحت تأثیر آشوبگران شمال قرار گرفتند؛ آشوبگرانی که وعده می دادند اگر مردم فقط به اخراج مسلمانان از منطقه کمک کنند و از این طریق وفاداری خود را نسبت به تزار نشان دهند، از کمک نظامی روسیه بهره مند خواهند شد. لشکر روسی قفقاز نیز با کمک نیرویی عظیم از داوطلبان ارمنی که از میان آوارگان آناتولی و همچنین ساکنان محلی قفقاز به خدمت گرفته شده بودند، تهاجم به سوی وان را آغاز کردند. این نیروها در ۲۸ آوریل سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م یعنی تنها یک روز پس از آن که فرمان تخلیه سرزمینهای ارمنی نشین در استانبول صادر شد و مدتها پیش از آن که اخبار صدور فرمان به شرق برسد، ایروان را ترک کردند و در ۱۴ مه به وان رسیدند؛ لشکر مذکور طی دو روز بعد در میان جمعیت مسلمانان محلی کشتار عمومی به راه انداخت، در حالی که پادگان کوچک عثمانی مجبور شد به سمت جنوبی دریاچه عقب نشیند. در وان و تحت حمایت روسها دولتی ارمنی تشکیل شد و با توجه به این که بومیان

مسلمان کشته یا اخراج شده بودند، چنین به نظر می‌رسید که دولت تازه تأسیس احتمالاً بتواند در یکی از قدیمترین مراکز تمدن باستانی ارمنی دوام آورد. یک لژیون ارمنی سازماندهی شد که «برای انجام تهاجمی هماهنگ از سوی روسها به داخل ولایت بتلیس، ترکها را از تمامی ساحل جنوبی دریاچه بیرون راند.»^{۱۶۲} هزاران تن از ارامنه ساکن موش و سایر مراکز مهم شرق به داخل قلمرو جدید ارمنی سرازیر شدند؛ از جمله بسیاری از ارامنه در مسیر مهاجرت خود به سوی موصل، در همان نواحی وان از ستونهای آوارگان جدا شده و روبه سوی ارمنستان آورده بودند. تا نیمهٔ ماه جولای، جمعیت بسیاری از ارامنه که شمار آنان تا حدود ۲۵۰۰۰ تن می‌رسید، در ناحیهٔ وان اجتماع کردند؛ ناحیه‌ای که پیش از بحران یادشده حداکثر تا میزان ۵۰۰۰۰ تن را اعم از مسلمان و غیر مسلمان تغذیه و برای آنان مسکن تهیه کرده بود.^{۱۶۳} اما در اوایل ماه جولای، نیروهای تقویتی عثمانی لشکر روسی - ارمنی را عقب راندند. این تهاجم هزاران تن از ارامنه را که باقتل عامهای خود استقرار دولت کوتاه مدت ارمنی را ممکن کرده بودند، به هراس انداخت. این ترس و نگرانی غیر قابل توصیف بود. پس از یک ماه مقاومت در برابر جودت بیگ، پس از آزادشدن شهر و پس از استقرار حکومت ارمنی، همه چیز نقش بر آب شد. حدود دویست هزار تن از آوارگان در حال فرار به نواحی پشت خطوط نیروهای در حال عقب نشینی روسی بسیاری از اموال و ثروت خود را در اثر حملات کردها از دست دادند و هنگامی که به سرزمین ماوراء قفقاز رسیدند،^{۱۶۴} حدود ۴۰۰۰۰ تن از آنان جان باخته بودند. رقمی که در مورد آوارگان ذکر شد در واقع همهٔ ارامنهٔ ولایات شرقی را که در معرض کوچ اجباری قرار نگرفته بودند، شامل می‌شد. بنابراین ارامنه عمدهٔ به هنگام همراهی با لشکر در حال عقب نشینی روسیه به داخل قفقاز و نه در اثر تلاشهای مستقیم عثمانی به منظور به قتل رساندن آنان، جان باختند.^{۱۶۵}

نبرد داردانل

سرنوشت عثمانی طی جنگ دستخوش تغییرات بسیاری شد؛ گاه جنگ دستاوردهایی بسیار فراتر از بهترین امیدهای انور را به همراه داشت و مصیبتهایی از آن دست که در جنگهای بالکان اتفاق افتاد، به بار می‌آورد. اما به طور کلی، ارتش نتایج ناشی از اجرای برنامه نوسازی را که به همت ترکهای جوان و مشاوران آلمانی آنان اندکی پیش از جنگ در ارتش تحقق یافته بود، آشکار کرد و موفقیتهایی بسیار فراتر از آنچه که دشمنان و دوستان انتظارش را داشتند، به بار آورد تا این که مآلاً با فروپاشی سراسری متحدین اندکی پیش از خاتمه یافتن جنگ، این ارتش نیز اقتدار خود را از دست داد. به یقین یکی از برجسته ترین و موفقترین عملیات عثمانی در گالیپولی اتفاق افتاد؛ در همین منطقه بود که تلاش متفقین در تحکیم موضع خود در داردانل با

تحمل خسارات سنگینی که تقریباً در آغاز جنگ بر آنها وارد آمد، سرکوب شد. نخستین محرک بروز جنگ روسیه بود که به منظور تسهیل حمله‌ای به داخل آناتولی شرقی از بریتانیا درخواست کرد تا با انجام عملیاتی عثمانیها را مشغول دارد. پس از بحثهای بسیار زیاد، بریتانیا تصمیم گرفت که در حمایت از عملیاتی که از سوی چرچیل پیشنهاد شد، حمله‌ای دریایی را آغاز و طی آن «شبه جزیره گالیپولی را (ساحل غربی داردانل) بمباران و تصرف کند و مآلاً به هدف اصلی نبرد یعنی قسطنطنیه دست یابد». تسخیر تنگه‌ها عثمانیها را از درگیر شدن در جنگ، باز می‌داشت و تلاشهای عثمانی را در گسترش نفوذ خود در شرق بی نتیجه می‌گذاشت؛ علاوه بر این با تصرف تنگه‌ها تحقق عملیات برنامه‌ریزی شده بریتانیا در بین‌النهرین آسانتر صورت می‌گرفت، موضع بریتانیا در مصر تحکیم و راه ارسال تدارکات به روسیه از طریق دریای سیاه باز می‌شد.^{۱۶۶}

در ۱۹ فوریه سال ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۹۱۵ م نخستین اسکاادران بریتانیایی مأموریت خود را برای حمله به تنگه آغاز کرد؛ پیش‌بینی می‌شد که اسکاادران بسادگی از تنگه‌ها عبور کند و به استانبول دست یابد. اما کشتیهای بریتانیایی از این امر آگاه نبودند که لشکر اول عثمانی که در این زمان تحت فرماندهی فون زاندرس قرار داشت، این گذرگاه آبی را مین‌گذاری و آتشبارهای قوی خود را در تپه‌های اطراف مستقر کرده است؛ بدینسان یک ماه از آغاز جنگ سپری شد، درحالی که نیروهای بریتانیا به مقصود خود نائل شده و سه فروند از رزمناوهای خود را از دست داده بودند. در نتیجه عملیات جنگی صورت دیگری یافت و قرار شد که سربازان بریتانیایی مستقر در مصر به خاک عثمانی حمله کنند؛ در ۲۵ آوریل چنین حمله‌ای آغاز شد. اما در این احوال، فن زاندرس، خودبه‌گالیپولی آمد و خطوط دفاعی عثمانی را بازهم تحکیم کرد. فرماندهی نیروهای عثمانی به مصطفی کمال واگذار شد که در این زمان رفته رفته در میان مردم شهرت می‌یافت؛ شهرتی که پس از جنگ برای وی بسیار کارساز بود. در برابر مقابله شدید نیروهای عثمانی نیرویی عمده مرکب از سربازان محلی زلاند نو و استرالیا موفق شدند که در شمال کابا تپه در منطقه شبه جزیره موضعی دفاعی ایجاد کنند. پیاده کردن نیروهای نظامی در سایر نواحی سمت شرقی شبه جزیره فقط تا حدودی موفقیت آمیز بود و همین هم با هزینه بسیار بالایی انجام شد، زیرا عثمانیها کماکان در استحکامات خود باقی بودند و حملات بریتانیا را بارها و بارها سرکوب می‌کردند و آنان را به عقب می‌رانند. نیروهای فرانسوی می‌توانستند در کومکاله واقع در سمت آناتولیایی تنگه‌ها پیاده شوند، درحالی که این اقدام اهمیت استراتژیک چندانی نداشت و مآلاً برای کمک به گالیپولی فراخوانده شدند.

اما در واقع با نزدیک شدن فصل تابستان در جبهه جنگ رکود ایجاد شد. تنها امید فرماندهان بریتانیایی به نیروهای تقویتی اضافی بود و تدارک این نیرو برای بریتانیا چندان

سنگین بود که در واقع از عهدهٔ آن بر نمی آمد. در این زمان چرچیل از مقام خویش، لرد اول نیروی دریایی، برکنار شد، اگرچه در کابینهٔ جنگی باقی ماند. قوای بریتانیا هنوز احساس می کردند که آنان چنان در جنگ گرفتار شده اند که دیگر خروج از آن برایشان غیر ممکن است. بریتانیا طی تلاشی به منظور قطع ارتباط شمال - جنوب عثمانی، یعنی ارتباط میان استانبول و نواحی جنوب شبه جزیرهٔ گالیپولی، در شب ۶-۷ اوت، در آنافرلیمانی (سولوابی) واقع در منطقه ای دورتر در شمال کاباتپه، یک بار دیگر نیرو پیاده کرد؛ در حالی که بخشی دیگر از نیروهای بریتانیا در همین زمان ارتفاعات قلعهٔ کیلیدبجر را که از سمت شرق بر تنگه ها مشرف بود، به تصرف خود در آوردند. اما این نیروها یک بار دیگر در برابر مقاومت سرسختانهٔ قوای عثمانی در سواحل گالیپولی متوقف و متحمل تلفات سنگینی شدند و با نزدیک شدن ماههای آخر سال، کابینهٔ جنگی تصمیم گرفت عملیات جنگی را بکلی متوقف کند. تنها موفقیت واقعی بریتانیا در این نبرد، خارج کردن نیروها از سواحل غربی در ۱۹-۱۸ دسامبر و از رأس شبه جزیرهٔ گالیپولی در ۹-۸ ژانویه سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م بود. کوشش نیروهای بریتانیا برای ورود به تنگه ها با شکست روبرو شده بود. در این نبرد بریتانیا ۹۸۰،۲۱۳ و عثمانیها ۰،۱۲۰ نفر مجروح و کشته برجای گذاشتند. عثمانیها در موضعی باقی ماندند که می توانستند علیه روسها یا در مصر علیه بریتانیاییها وارد جنگ شوند. بلغارها و آلمانها تشویق شدند که در نبرد خود با یونان اقدام به پیشروی کنند. روسیه کماکان از کمک نیروهای بریتانیا محروم ماند و روحیهٔ متحدین بشدت تقویت شد.^{۱۶۷}

جبهه عراق

اقدام عثمانی در عراق، واکنشی کاملاً تدافعی علیه تلاشهای بریتانیا بود؛ بریتانیا در این زمان می کوشید از چاههای نفت و پالایشگاههای خود در جنوب ایران محافظت کند و نیز تلاش کرد چاههای جدیدی را که اندک زمانی پیشتر در اطراف موصل و کرکوک و در شمال ایران کشف شده بود، تحت نظارت گیرد و با فراخوانی مسلمانان به جهاد که از سوی کشور عثمانی مطرح شده بود، مبارزه کند. عملیات جنگی بریتانیا در عراق راعدهٔ نیروهای گسیل شده از هندوستان انجام می دادند. رهبری امور سیاسی برعهدهٔ فردی به نام سرپرسی کاکس [۱۵] بود که سالها در میان اعراب خلیج فارس زندگی کرده بود. دفاع سراسری و همه جانبهٔ عثمانی را در آغاز، سلیمان عسکری بیگ رهبری می کرد؛ وی یکی از جوانانی بود که بناگاه از سوی انور

به مقامهای بالا ارتقاء یافت و گرچه شور و اشتیاق زیادی از خود نشان می داد، اما نسبت به وظایفی که برعهده اش بود، تجربه ای واقعی نداشت. بریتانیا در فاو یعنی محلی که شط العرب به خلیج فارس می ریزد، نیرو پیاده کرد (۶ نوامبر سال ۱۳۳۳ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م)، مقاومت چند هنگ عثمانی را درهم کوبید و بصره را پس از اندکی مقاومت به تصرف خود در آورد (۲۱ نوامبر)، در حالی که تنها موفقیت عثمانی حمله آنان به تأسیسات نفتی آبادان از طریق رودخانه بود. ژنرال سر جانز تونزند (۱۶) سپس نیروهای بریتانیا را به سمت بالای رودخانه به سوی بغداد هدایت کرد؛ هدف نهایی او پیوستن به نیروهای روسیه در قفقاز و وارد شدن در تلاشی مشترک برای حمله به آناتولی و بازداشتن عثمانی از جنگ در جبهه شرق بود. اما پیشروی نیروهای بریتانیایی بی اندازه کند بود. آنان برای استفاده از نیروهای کمکی عرب چنان که در عربستان و سوریه اتفاق افتاد، هیچ تلاشی نکردند و ترجیح دادند که در انتظار رسیدن تدارکات به بصره و انتقال آن به بالای رودخانه باقی بمانند. شرایط اقلیمی دشوار بود و نیروهای بریتانیایی از راه پیمائشهای طولانی طی ماههای تابستان اجتناب کردند. ضرورت حفظ هشیاری نسبت به حمله احتمالی آلمانیها از سوی ایران، عملیات نیروهای بریتانیا را متوقف کرد. در حالی که نیروهای بریتانیا در حرکت سریع به منظور استفاده از موقعیت ممتاز اولیه خود ناکام ماندند، دفاع عثمانی در عراق به فون در گولتز پاشا، یکی از مقتدرترین ژنرالهای آلمانی در خدمت سلطان، واگذار شد و او طی اندک زمانی لشکر عراق را به کمک نیروهای جدیدی که در پایان نبرد قفقاز به همت انور گسیل شده بودند، به صورت نیروی رزمی موثری سازمان داد.

پیشروی نیروهای بریتانیا چندان کند بود که آنان کوت العماره در چهارصد کیلومتری شمال بصره را تنها در ۲۹ سپتامبر ۱۳۳۴ هـ.ق/ ۱۹۱۵ م توانستند به تصرف خود در آورند. این نیروها سپس به سوی بغداد حرکت کردند، اما در این زمان عثمانیها آمادگی لازم را کسب کرده بودند. در سلمان پاک، فون در گولتز نیروهای بریتانیا را درهم کوبید (۲۲ نوامبر) و به آنان تلفات سنگینی وارد آورد و در کوت آنان را تحت محاصره گرفت. تونزند تقاضای اعزام نیروی کمکی کرد، اما این نیروی کمکی می بایست راهی طولانی از هند را طی می کرد. در این احوال، فون در گولتز بخشی از نیروهای خود را تحت فرماندهی عمومی انور، خلیل (کوت) پاشا گسیل داشت و او در مسیر دجله به خلیج فارس مواضع مستحکمی ایجاد کرد، چندان که اگر نیروی کمکی مورد تقاضا بریتانیاییها به موقع می رسید، بازهم دستیابی سریع به نیروهای خود را در منطقه کوت برای آنان غیر ممکن بود. تونزند چنان نومید شد که از روسها تقاضا کرد

تا از جانب ایران نیروهای وی را تقویت کنند، اگرچه این تقاضا موجب گسترش نفوذ روسیه در مناطقی از ایران و عراق می‌شد که بریتانیا ترجیح می‌داد همچنان تحت نفوذ خودش باقی بماند. فون در گولتز در اثر ابتلاء به تیفوس در بغداد در گذشت (۶ آوریل ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م)، اما خلیل پاشا محاصره کوت را تشدید کرد، چنان که سرانجام عملیات با موفقیت خاتمه یافت و نیروهای بریتانیا ناچار شدند که تمامی امکانات و افراد خود را تسلیم کنند (۲۹ آوریل ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م) و این شکست فاحش دیگری بود که اندک زمانی پس از خروج از گالیپولی بر آنان وارد می‌شد.

در این زمان خلیل در پی آن برآمد که مواضع خود را در رود دجله علیه نیروهای بریتانیایی و بازگشت احتمالی آنان از بصره تحکیم کند. اما از آنجا که منافع عثمانی بازم تحت الشعاع منافع آلمانیها قرار گرفت، تنها یک هنگ از نیروهای عثمانی در بغداد باقی ماند و خلیل مجبور شد که برای کمک به نبردهای جاه طلبانه آلمانیها در ایران، عمده قوای خود را به داخل این کشور هدایت کند. بنابراین، نیروهای بریتانیا در این زمان تحت فرماندهی سرفردریک موده [۷]، توانستند مراجعت کنند و بدینسان بود که در دسامبر سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م حمله آغاز شد. فردریک موده که از ضعف نیروهای دفاعی عثمانی در امتداد رود آگاهی نداشت، طی یک رشته عملیات و حملات جناحی راه خود را به نواحی بالای دجله باز کرد. او تنها به قطع ارتباط عثمانی‌نهایی که در پشت سر باقی مانده بودند، با پشت جبهه اکفا نکرده، بلکه آنان را واداشت که از منطقه عقب نشینی کنند. نیروهای بریتانیا از دجله عبور کردند و در ۲۲ فوریه سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م کوت دوباره به تصرف آنان درآمد. در آن زمان، خلیل از ایران مراجعت کرد، اما وی توانست پیش از آن که فرمانده نیروهای بغداد یعنی کاظم قره بکر - که بعدها طی جنگ استقلال شهرتی کسب کرد - مجبور شود برای اجتناب از گرفتار شدن نیروهایش در محاصره دشمن شهر را تخلیه کند، خود را به بغداد برساند؛ در نتیجه، بریتانیاییها توانستند شهر را بی هیچ مقاومتی به تصرف خود در آورند (۱۱ مارس ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م). موده بسرعت به سوی شمال حرکت کرد که به نیروهای روسیه که از طریق شمال ایران و قفقاز در حال پیشروی بودند، ملحق شود تا طی اقدامی مشترک موصل را تسخیر کنند. اما موده به دلیل شدت گرما مجبور شد نیروهای خود را متوقف کند و زمانی که وی راهپیمایی خود را از سر گرفت، لشکر روسیه در اثر بروز انقلاب روسیه از هم پاشیده شده بود. اما او در ماه سپتامبر، الرمادی واقع در ساحل فرات را تصرف کرد و بدینسان نظارت بریتانیا را بر عراق مرکزی قطعی کرد. موده خود

دراثر ابتلا به بیماری وبا در گذشت، اما جانشین وی، سر ویلیام مارشال، سایر نواحی عراق بجز موصل را به تصرف خود در آورد. این شهر نیز پس از عقب نشینی نیروهای عثمانی و بنا بر قرارداد آتش بس مُندرس به تصرف قوای بریتانیا درآمد و بدینسان برسر این که پس از پایان جنگ کدام کشور منابع غنی نفت منطقه را تحت نظارت بگیرد، در کنفرانسهای صلح جدالی ناگهانی بروز کرد.

نبردهای مصر

قوای بریتانیا در هند و مصر و نیروهای روسیه در آسیای مرکزی در مقابله با دعوت سلطان مبنی بر برپایی جنبش وحدت اسلامی موفق بودند. اما ممکن است اظهار شود که چون قدرتها مجبور شدند تعداد وسیعی از نیروهای خود را به منظور ممانعت توده‌های مسلمان خود از برپایی قیام در داخل کشور حفظ کنند، دعوت سلطان - معمولاً بیش از آنچه که پذیرفته شده است - موثر بوده است. شاید بزرگترین موفقیت مستقیم این دعوت سلطان را بتوان در لیبی جستجو کرد؛ کشوری که در آن مردم قبیله سنوسیه با ازسر گرفتن قیام خود علیه ایتالیاها در اوایل سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۵ م، واکنش نشان دادند؛ آنان با به خدمت گرفتن افسران عثمانی و با استفاده از پول آلمان ایتالیاها را وا داشتند که بیشتر نواحی کویری لیبی را تخلیه و در نواحی ساحلی که طی نخستین سالهای جنگ تریپولیتانیایی [۱۸] به تصرف ایتالیاها درآمده بود، متمرکز شوند. آنان همچنین حمله به نیروهای بریتانیا را در صحراهای غربی مصر آغاز کردند و اگرچه در جنگهای مستقیم سرکوب شدند، عملیات تخریبی چریکی خود را از پایگاهی در واحه سیوا [۱۹] آغاز کردند تا این که این پایگاه در اواخر سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م به تصرف نیروهای بریتانیا درآمد.

عثمانها نه فقط تحت تأثیر تشویق خدیو مخلوع مصر یعنی خدیو عباس حلمی که به سلطان وعده قیام مردم را می داد، بلکه به دلیل اشغال بندر عقبه در گوشه شمالی دریای سرخ توسط بریتانیا که موقعیت عثمانی را در سوریه و نیز در شبه جزیره عربستان به طور جدی به خطر انداخته بود، در پی آن برآمدند که به مصر حمله کنند. در واکنشی مستقیم، جمال پاشا به حکمرانی سوریه منصوب شد با این مسؤولیت که برای اخراج قوای بریتانیا از مصر لشکری

۱۸- Tripoletanian war، تریپولیتانیا همان طرابلس غرب یا تریپولیس است که در حدود دو قرن پیش از میلاد تبدیل به ایالت رومی تریپولیتانیا شد.

اعزامی را سازماندهی و هدایت کند. جمال پاشا پس از ورود به دمشق به امید جلب کمک اعراب اصلاحات مهمی را آغاز کرد، اما ناسیونالیسم عربی که رفته رفته چهره خود را آشکار می‌کرد، مقاومت محلی را برانگیخت. بنابراین، جمال پاشا مجبور شد که به منظور جلوگیری از بروز قیامی علنی که برنامه‌های وی را درباره مصر ناگام می‌گذاشت، اقدامات شدیدی اتخاذ کند. بدینسان حتی در همان زمانی که جاده‌ها و مدارسی جدید ساخته می‌شد، شورشیان برجسته ملی‌گرازدانی و اعدام می‌شدند و در پی آن سرکوبی سراسری صورت گرفت. حمله جمال پاشا به مصر همچون کوشش وی در آشتی با اعراب چندان موفق نبود. وی در ژانویه سال ۱۳۳۴ ه. ق/ ۱۹۱۵ م، با نیرویی متشکل از حدود ۸۰،۰۰۰ تن از سرزمینهای بایر صحرای سینا عبور کرد، اما بریتانیا با اتخاذ سیاستی دوگانه یعنی به کارگیری قوه قهریه و وعده اعطای نوعی استقلال به اعراب منطقه، موفق شده بود که جنبشهای عربی را سرکوب کند. بنابراین جمال پاشا آن گونه که انتظار می‌رفت با برپایی قیام مصریان روبرو نشد و مقاومت شدید قوای بریتانیا وی را مجبور به عقب نشینی از کانان سوئز کرد، بی آن که هیچ موفقیتی در پی آن حاصل شود. از آن پس، تهدیدهای عثمانی در مورد کانال و مصر به انجام رشته حملاتی محدود می‌شد که بیشتر، فرماندهی آنها برعهده کلنلی باواریایی به نام فردریک کرس فون کرسنشتین [۲۰] بود. در فرماندهی این گونه حملات یک سرگرد جوان آلمانی به نام فرانتس فون پاپن [۲۱] وی را کمک می‌کرد؛ این افسر نظامی پس از نبل به رده‌های بالای قدرت در آلمان در پیروزی نازیها سهم گردید و پس از همین پیروزی بود که وی را طی جنگ جهانی دوم در مقام سفیر آلمان در جمهوری ترکیه به این کشور اعزام داشتند.

وعده‌های پنهانی زمان جنگ

همچنان که جنگ ادامه می‌یافت کشورهای عضو اتفاق مثلث احساس می‌کردند که در رویارویی با متحدین بایستی کشورهایی را با خود همراه کنند؛ همین ضرورت سبب شد که این کشورها تصمیماتی اتخاذ کنند و به موجب آن وعده‌هایی دهند مبنی بر این که در ازای برخورداری از کمکهای گوناگون مورد نیاز در زمان جنگ، سرزمینهایی از قلمرو دشمن و عمده سرزمینهای عثمانی را واگذار خواهند کرد. این وعده‌ها برای روسها کاملاً مطلوب بود چرا که آنان در پی آن بودند که با استفاده از موقعیت جنگ، جاه طلبیهای خود را در تنگه‌های عثمانی و

20- friedrich Kress von Kressenstein

21- franz von papen

در آناتولی شرقی ارضاء کنند، اما برای کشورهای متحد روسیه که برای حفظ تعادل قدرت در اروپا در گذشته از یکپارچگی عثمانی حمایت کرده بودند، وضع کاملاً فرق می‌کرد. در پی این تصمیمات، قراردادهایی منعقد شد که به موجب آن امپراتوری عثمانی تجزیه می‌شد؛ برخی از این قراردادها بویژه آنهایی که ناسیونالیستهای عرب و صهیونیستها را شامل می‌شد، با یکدیگر در تناقض بودند. کشورهای عضو اتفاق مثلث با وعده‌های یادشده در جلب حمایت موثر در طول جنگ موفق بودند، اما این وعده‌ها موجب بروز جدالها و نیز تیرگی روابط در جهان پس از دوران جنگ شد.

در مورد خاورمیانه سه قرارداد مهم وجود داشت که طی زمان جنگ منعقد شد. نخستین قرارداد، با تبادل یادداشت‌هایی میان روسیه، انگلیس و فرانسه در ۱۸ مارس سال ۱۳۳۴ ه.ق/۱۹۱۵ م، منعقد شد؛ قرارداد یاد شده قرارداد استانبول نامیده می‌شد، چرا که در پی این قرارداد مشخص می‌شد که کدام کشور بایستی بر پایتخت کشور عثمانی نظارت یابد. موضوع اصلی قرارداد استانبول آن بود که به روسها اجازه داده شود که استانبول و دو تنگه بوسفور و داردانل را همراه با بخشی از سرزمینهای هر دوسوی تنگه‌ها و جزایر مستقر در دهانه‌های آنها را به تصرف خود در آورند تا از این طریق امکان نظارت کامل بر کشتیرانی و نیز دفاع در برابر تهدیدات خارجی عملی شود. همچنین وعده داده شد که تراکیه شرقی تا مرز انوس - میدیا که قرار بود مرز بلغارستان شناخته شود و سرزمینهای دور از ساحل آناتولیایی بوسفور و رود سقاریه تا خلیج ایزمیت به روسیه واگذار شود. اما قرار شد که استانبول به صورت بندری آزاد در خدمت همه اعضای اتفاق مثلث قرار گیرد. روسیه نیز با تردد آزاد کشتیهای تجارتي از طریق تنگه‌ها و همچنین قلمروهای تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه در بخش آناتولیایی ترکیه موافقت کرد. توافق شد که اما کن مقدس مکه و مدینه و سایر نواحی عربستان و جهان عرب از امپراتوری عثمانی منفک شود و تحت حکومت مستقل عربی قرار گیرد و تقسیم ایران میان روسیه و بریتانیا، چنان که در اصل در سال ۱۳۲۵ ه.ق/۱۹۰۷ م بر سر آن توافق شده بود، همچنان به قوت خود باقی بماند. همچنین بنا بر قرارداد منعقد شده، منطقه بیطرفی که قبلاً همچون حایلی میان روسیه و بریتانیا بود، می‌بایست به بریتانیا تعلق می‌گرفت، بجز اصفهان و بخشهای شرقی در نزدیکی افغانستان که به روسیه واگذار می‌شد.

معاهده لندن (۲۶ آوریل سال ۱۳۳۴ ه.ق/۱۹۱۵ م) که میان متفقین و ایتالیا منعقد شد، به این کشور اجازه می‌داد که بر جزایر دودکانز سلطه کامل یابد؛ جزایری که ایتالیا پیش از آن هرگز از آنها خارج نشده بود. علاوه بر این، به موجب این معاهده، همه حقوق عثمانی در لیبی همراه با بخشی از ساحل مدیترانه‌ای آناتولی یعنی در اصل ولایت آدالیا (آنتالیا) به ایتالیا واگذار شد، چنان که بخش آسیایی ترکیه پس از جنگ تجزیه شد.

شاید مشهورترین و مهمترین قرارداد پنهانی دوران جنگ در خصوص خاورمیانه، قراردادی باشد که در ۱۶ مه سال ۱۳۳۵ ه.ق/۱۹۱۶ م میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد، این موافقتنامه در پی رشته مذاکراتی میان سرمارک سایکس [۲۲] و ژرژ پیکو [۲۳] (و به همین دلیل معمولاً قرارداد سایکس - پیکو نامیده می‌شد) و به منظور کسب پشتیبانی صهیونیستها و شریف مکه یعنی شریف حسین علیه عثمانیها، با آنان نیز وارد مذاکره شده و در این مذاکرات به صهیونیستها وعده داده شد که برایشان در سرزمین فلسطین وطنی ملی ایجاد خواهد شد و به شریف ملکه اطمینان داده شد که تمایلات ملی اعراب نیز به نوبه خود به رسمیت شناخته خواهد شد؛ فرانسه نیز می‌خواست مطمئن شود که جاه‌طلبیهایش برای حکومت ساحل شرقی مدیترانه (لوانت) در این فعل و انفعالات از دست نخواهد رفت. بنابر مفاد این قرارداد، بریتانیا بر عراق جنوبی از بغداد تا خلیج فارس و اضافه بر آن بر بنادر حیفا و عکا در فلسطین دست می‌یافت. فرانسه نیز به نوبه خود ولایت ساحلی سوریه، ولایت آدانا و همه نواحی کیلیکیه را تحت نظارت می‌گرفت؛ قرار شد فلسطین به صورت مرکزی بین المللی در آید، و قلمروهای باقیمانده عربی میان نواحی بریتانیایی و فرانسوی به صورت کشوری عربی یا اتحادیه کشورهای عربی سازمان یابد. اما بعداً توافق شد که این سرزمینها نیز به قلمروهای تحت نفوذ یکی از این دو کشور تقسیم شود؛ فرانسه بر سایر نواحی سوریه و شمال عراق از جمله موصل و بریتانیا بر گستره‌ای میان فلسطین و ایران حکومت کند. با وعده‌هایی مبنی بر واگذاری بیشتر نواحی آناتولی شرقی شامل ارزروم، طرابزون، وان و بتلیس و همچنین بخش وسیعی از شمال کردستان از موش و صرت تا مرز ایران به روسیه، موافقت این کشور نیز جلب شد. قرارداد سایکس - پیکو افشا نشد چرا که موادی از این قرارداد که به ولایات عربی و فلسطین مربوط می‌شد، وعده‌هایی را که در آن زمان به رهبران عرب داده شده بود نقض می‌کرد. مدتی بعد، در محل سن جین دو مورین [۲۴] (۱۷ آوریل ۱۳۳۶ ه.ق/۱۹۱۷ م) قراردادی با ایتالیا منعقد شد، در این قرارداد ناحیه تحت نظارت ایتالیا در اطراف آدانا بیشتر، سرزمینهای جنوب غربی آناتولی شامل ولایات از میر و قونیه و نواحی منتشا، آدالیا (آنتالیا) و ایچل را شامل می‌شد و قلمروی از آناتولی غربی تا بوسفور را تحت نفوذ ایتالیا قرار می‌داد. این قرارداد نیز می‌بایست مخفی نگاه داشته می‌شد چرا که در همین زمان کوشش می‌شد که ونیز لوس [۲۵]، رهبر یونان، با وعده‌هایی مبنی بر واگذاری از میر و بخشهایی از نواحی

22- Sir Mark Sykes

23- Georges picot

24- St. Jean de Maurienne

25- Venizelos

جنوب غربی آناتولی به این کشور، اغوا شود. تنها بخش قرارداد سایکس - پیکو که بعدها تغییر کرد، بخش مربوط به موصل که فرانسه آن را در دسامبر ۱۳۳۷ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م پس از اشغال این سرزمین به دست نیروهای بریتانیا، به انگلیس واگذار کرد و در ازای آن سهمی از حوزه‌های نفتی عراق را پس از آن که به مرحله بهره برداری رسیدند، طلب کرد.

وعده‌های بریتانیا به رهبران غرب بیشتر متوجه رهبران عربستان بود تا سوریه، زیرا رهبران سوریه را جمال پاشا سرکوب کرده بود و از این روی آنان در زمره رهبران مورد نظر بریتانیا نبودند. دو رهبر مهم در شبه جزیره عربستان وجود داشت که یکی از آنان عبدالعزیز بن سعود بود که اقتدار سعودی - وهابی را در سالهای نخست قرن بیستم در نجد احیاء کرده بود و دیگری شریف حسین نام داشت که برغم این که دست نشانده سلطان بود، به گونه‌ای مستقل بر شهرهای مقدس مکه و مدینه حکومت می کرد. قرارداد میان بریتانیا و ابن سعود (۲۶ دسامبر ۱۳۳۴ هـ.ق/ ۱۹۱۵ م) بر اساس قراردادهای مشابهی که در گذشته با سایر رؤسای عرب در امتداد خلیج فارس منعقد شده بود، تنظیم شد؛ ابن سعود در مقام فرمانروای نجد و حومه‌های اطراف آن شناخته شد؛ مقرر شد که بریتانیا به وی کمک مالی دهد و در برابر حملات خارجی از او حمایت کند. ابن سعود نیز به نوبه خود تنها وعده داد که با بریتانیا رابطه‌ای دوستانه داشته باشد و از حمله به سایر رؤسای تحت حمایت بریتانیا خودداری کند و سایر قدرتهای خارجی را از سرزمینهای خود دور نگاه دارد. بنابراین قرارداد یاد شده قراردادی انفعالی بود که حمله به عثمانیها را تکلیف نمی کرد، اما با بازداشتن وی از حمله به شریف حسین، در اقع فرد اخیر را به اتخاذ اقدامی علنی تر تشویق کرد. قرارداد میان بریتانیا و شریف حسین در اوایل سال ۱۳۳۵ هـ.ق/ ۱۹۱۶ م در قاهره و طی مذاکراتی با سرهنگری مک ماهون [۲۶] منعقد شد. بنا بر مفاد این قرارداد، بریتانیا از استقلال کامل تقریباً همه جهان عرب یعنی از مدار ۳۷ درجه تا خلیج فارس در شرق و در جنوب تا شبه جزیره عربستان و دریای سرخ و در غرب تا دریای مدیترانه بجز نواحی ساحلی سوریه در غرب و دمشق، حمص، حماة و حلب، لبنان و احتمالاً فلسطین حمایت می کرد، اگرچه در این قرارداد وضع فلسطین به طور صریح مشخص نشده بود. قرار شد که بریتانیا به استقرار حکومتهای جدید عرب کمک کند و در ازای آن در مقام مشاور اصلی خارجی آنان شناخته شود و در ولایات بغداد و بصره از موقعیتی ویژه برخوردار گردد. طبق قرارداد بریتانیا امنیت شهرهای مکه و مدینه را در برابر تهاجم خارجی حفظ می کرد و کمکهای مالی و نظامی در اختیار شریف حسین قرار می داد تا وی آنچه را که در واقع به صورت انقلاب

عربی ظهور کرد، سازمان دهد. البته، این وعده‌ها با انعقاد قرارداد سایکس - پیکو و نیز وعده‌های مشابهی که طی دوران جنگ به رهبران صهیونیستهای انگلیس و آمریکا داده شده بود، پیشاپیش نقض شده بود؛ در پی همین وعده‌های داده شده به رهبران صهیونیستی بود که اعلامیه بالفور صادر شد و مورد پذیرش هیأت دولت انگلیس قرار گرفت و سپس در ۲ نوامبر سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م به صهیونیستها ابلاغ گردید. در این اعلامیه حکومت بریتانیا اظهار کرد که این کشور «تأسیس میهن یهودی را برای مردم یهود در سرزمین فلسطین با علاقه دنبال می‌کند» و «بهترین مساعی خود را به کار خواهد بست تا این مقصود تحقق یابد ولی باید دانست که هیچ اقدامی که ناقض حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی مقیم فلسطین یا حقوق و شئون سیاسی یهودیان ساکن کشورهای دیگر باشد، صورت نخواهد پذیرفت.»

نخستین حرکتهای انقلاب عربی

در این احوال، شریف حسین با استناد به وعده‌های مک ماهون در ۵ ژوئن سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م قیام عربی را اعلام کرد و اندکی بعد، طی اعلامیه‌ای خود را «پادشاه کشورهای عربی» خواند، اگرچه مخالفت متفقین بویژه مخالفتی که از سوی فرانسه ابراز می‌شد، متعاقباً شریف حسین را واداشت که خود را تنها «پادشاه حجاز» بخواند. لشکر عثمانی مستقر در عربستان، در یمن، در شهرهای مقدس مکه و مدینه در امتداد خط آهن جدید حجاز که مدینه را به دمشق مربوط می‌کرد، مستقر بود؛ این لشکر در اصل نقشی تدافعی داشت. حسین به توصیه چندتن از افسران بریتانیایی از جمله لارنس [۲۷] - که ادعاهای بعدی وی در الهام بخشیدن به نهضت قدری اغراق آمیز به نظر می‌رسد - اعراب بدوی را تحت نظارت خود به صورت لشکری چریکی سازماندهی کرد و فرماندهی آن را به پسر خود امیر فیصل سپرد. تأثیر مستقیم و فوری این جنبش قطع خط راه آهن حجاز و حمله به پادگانهای عثمانی در مکه و جده بود. همه شهرهای دیگر حجاز طی اندک زمانی تحت نظارت نیروهای شورشی قرار گرفت بجز مدینه که همچنان در محاصره این نیروها باقی ماند و یمن که بکلی از نظارت آنان خارج شد. بخش دیگری از نیروهای شورشی عرب تحت فرماندهی امیر فیصل سازمان یافت تا به سوی شمال حرکت کند و سپاهیان بریتانیا را در حمله به سوریه از طریق مصر کمک رسانند. اما با توجه به سرزمینهای خشک و لم برزغ صحرای سینا و همچنین وجود یک لشکر مقتدر عثمانی در سوریه که در این زمان فرماندهی آن برعهده فن زاندرس و مصطفی کمال بود، نیروهای بریتانیا

تعجیلی از خود نشان نمی دادند. اگرچه قیام اعراب که در شبه جزیره عربستان متمرکز شده بود موقعیت عثمانی را در این منطقه متزلزل و دستخوش ازهم گسیختگی کرد، هنوز می بایست نقش مهم و سراسری خود را چنان که بریتانیا انتظار داشت، ایفا می کرد.

اشغال آناتولی شرقی به دست نیروهای روسیه

برغم پیروزی کسب شده در کوت العماره، عثمانیها نتوانستند در برابر انقلاب عربی و حمله پیش بینی شده بریتانیایها از جانب مصر فعالانه واکنش نشان دهند، چرا که حمله روسها به آناتولی شرقی در این زمان نیروهای عثمانی را به خود مشغول کرده بود. بخشی از نیروهای روسی به سمت جنوب، یعنی اطراف دریاچه وان و به سوی موش حرکت کردند، درحالی که بخشی دیگر در شمال، مستقیماً از قارص به سوی ارزروم پیشروی کردند و توانستند این شهرها را محاصره و تصرف کنند (۱۶ فوریه سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م). در پی این تهاجم فجیعترین کشتار عمومی اتفاق افتاد، زیرا بیش از یک میلیون روستایی مسلمان و عشایر مجبور به فرار شدند و هزاران تن از آنان زمانی که می کوشیدند نیروهای عثمانی درحال عقب نشینی به سوی ارزنجان را تعقیب کنند، بر خاک و خون غلتیدند. انور وزیر قلی جنگ یعنی احمد عزت پاشا را به منطقه اعزام کرد تا با کمک نیروهایی که در همان اوان از عملیات پیروزمند گالیپولی باز می گشتند، در نزدیکی ارزنجان، ضدحمله ای را سازمان دهد. اما تلاش وی در بازپس گیری ارزروم در اثر کمبود تدارکات ناکام ماند، چرا که بسیاری از روستائیان ترک این منطقه قتل عام شده یا از منطقه گریخته بودند، درحالی که بیشتر ارامنه به سوریه یا به پشت خطوط نیروهای روسیه پناه برده بودند تا در دام جنگ گرفتار نیابند. روسها به پیشروی خود ادامه دادند و مقاومت طرابزون (۱۸ آوریل ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۱۹۱۶ م) و ارزنجان (اواخر جولای) را درهم شکستند و جاده سیواس - ارزروم را پیش از فرارسیدن فصل زمستان و گُند شدن روند پیشروی نیروها، قطع کردند. عثمانیها در جنوب موفقتر بودند؛ آنان حمله روسها را در اطراف دریاچه وان، هرچند به بهایی سنگین، متوقف کردند و روسها نتوانستند خود را برای انجام حمله ای سراسری به سوی خرپوت و سیواس و همچنین در امتداد ساحل دریای سیاه در بهار آماده کنند. ارامنه سراسر جهان نیز گردنهایی از نیروهای داوطلب را سازماندهی و اعزام کردند تا به عملیات پاکسازی آناتولی شرقی از وجود ترکها ملحق شوند و در نتیجه امکان تشکیل یک کشور مستقل ارمنی در این منطقه فراهم آید. اما روسها در عین حال از حمایت ارامنه خوشحال بودند، از این که می دیدند سرزمینهای آناتولی و قفقاز به صورت کشوری مستقل درمی آید، همچون عثمانیها خشنود نبودند. بنابراین، طی مذاکراتی که به منظور ملحق شدن روسیه به قرارداد سایکس - پیکو صورت گرفت، تنها از متصرفات روسیه در شمال شرق و متصرفات فرانسه در کیلیکیه سخن به

میان آمد، درحالی که درباره تعهداتی که بتواند خودمختاری یا استقلال ارامنه را تضمین کند، هیچ صحبتی نشد. اگرچه آناتولی شرقی مدتی تحت اشغال روسیه باقی ماند، انقلاب سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م روسیه سبب شد که عثمانیها بی هیچ هراسی از نبرهای روسیه باخطرات جدیدی که در عراق، عربستان و سوریه برای آنان بروز کرده بود، روبرو شوند.

سپاه ییلدیریم (آذرخش)

طی زمستان سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م، با توجه به این که حملهٔ روسها متوقف شده و انقلاب عربی هنوز منحصر به حجاز بود، عراق ظاهراً مهمترین خطر برای باعالی محسوب می شد. انور در آغاز کوشید آلمانیها را وادارد که با توجه به اشغال عراق به وعده های خود مبنی بر این که اگر سرزمینهای عثمانی اشغال شوند یا به خطر افتند، برای عثمانیها نیرو، اسلحه و پول ارسال خواهند کرد، عمل کنند. اما انور پس از آن که از دریافت هر گونه پاسخ مشخصی نومید شد، تصمیم گرفت هر آنچه در توان دارد مستقلاً در سازماندهی سپاهی ضربتی به کار گیرد و به کمک آن نخست همه عراق را بازپس گیرد و سپس علیه بریتانیا و اعراب در غرب وارد جنگ شود؛ انور این سپاه جدید را آذرخش نامید بدین منظور که نامش مبین سازمان و عملیات آن باشد. فرماندهی سپاه آذرخش را ژنرال فون فالکنهاین [۲۸] و ۶۵ تن از افسران آلمانی بر عهده داشتند که با حدود ۶۰۰۰ سرباز برگزیده آلمانی اعزام شده بودند و می خواستند که با تلفیق این نیرو در سپاه آذرخش، قدرتی نامحدود با میدان عملی گسترده ایجاد کنند. با توجه به این که روسیه در این زمان در تلاطم انقلاب بود، تقویت سپاه جدید با پنج هنگ برگزیده از آناتولی شرقی و نیز پنج لشکری که در غرب در کنار آلمانیها جنگیده بودند، خالی از خطر تلقی می شد. در اوایل سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م، سپاه ییلدیریم که در این زمان تحت عنوان سپاه هفتم نیز شهرت یافت، ۱۴ لشکر آماده داشت و چندین نفر از بهترین افسران عثمانی از جمله مصطفی کمال در اختیار این سپاه قرار گرفتند. بدینسان مصطفی کمال یک بار دیگر در موقعیتی قرار گرفت که بتواند توانائیهای خود را آشکار کند.

از سرگیری نبرد سوریه ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م

سپاه ییلدیریم هرگز به عراق نرسید. پس از یک سال تدارک، نیروی اعزامی بریتانیا در مصر سرانجام نبرد با سوریه را تحت فرماندهی آر کیبالد موری [۲۹] (دسامبر ۱۳۳۵

28- General von falkenhayn

29- Sir Archibald Murray

ه.ق/ ۱۹۱۶م) آغاز کرد. نیروهای تدافعی عثمانی در نتیجه اختلافاتی در مورد تعیین قلمرو نفوذ سپاه ییلدیریم که برای دفاع از غزه اعزام شده بود و لشکر چهارم سوریه که لشکری منظم و تحت فرماندهی جمال پاشا باقی ماند، تضعیف شد. نیروهای بریتانیا در آغاز با تحمل خسارات سنگین در غزه عقب رانده شدند (مارس ۱۳۳۶ ه.ق/ ۱۹۱۷م) و این شکست موجب شد که موری از فرماندهی بریتانیا در مصر به کنار و به جای وی سرادموند آلن بی [۳۰] منصوب شود. اما پیشروی نیروها در آن زمان به گونه‌ای منظم ادامه یافت و مهاجمان چندان آهسته پیشروی می‌کردند که بتوانند برای تدارک نیروهایشان راه آهنی احداث کنند و این در حالی بود که لشکر عربی فیصل به شرق اردن وارد شد و عقبه را به تصرف خود در آوردند (۶ جولای) و با انجام حملات پی در پی و عملیات تخریبی دیگر عثمانیها را به ستوه آوردند.

به محض سپری شدن تابستان و فروکش کردن گرما، حملهٔ نیروهای مهاجم بریتانیایی علیه خطوط دفاعی عثمانی در بیشتر نواحی فلسطین از غزه واقع در ساحل مدیترانه تا بئر شوا در حاشیه کویر، از سر گرفته شد. پس از نبردی اساسی که به مدت یک هفته ادامه یافت (۲۶ اکتبر تا اول نوامبر)، بئر شوا به دست نیروهای مهاجم بریتانیایی - عربی تصرف شد و پس از سه روز محاصره عکّا نیز سقوط کرد. نیروهای متفق در جبهه‌ای گسترده علیه مقاومت عثمانی وارد کارزار شدند و در نیمه ماه نوامبر رام‌الله و یافا را تسخیر کردند و در امتداد ساحل به پیشروی خود ادامه دادند، در این حال اورشلیم در برابر چندین حملهٔ سنگین مقاومت کرد تا این که سرانجام در ۹ دسامبر تسلیم شد. سپاه ییلدیریم مجبور شد که ستاد خود را از اورشلیم به مناطق دور از جنگ، به ناصریه و پس از سقوط این شهر (۲۷ دسامبر) به سوریه منتقل کند و این اقدام سبب شد که جمال فرماندهی لشکر چهارم را ترک و به استانبول مراجعت کند. دفاع از سوریه و حکومت آن همگی به فون فالکنهاین واگذار شد، در حالی که مصطفی کمال که هیچ‌گاه تمایل چندانی به قبول فرمان آلمانیها نداشت از مقام خود کناره‌گیری کرد و به استانبول بازگشت تا در صورت امکان حکومت را وادار کند که برای نبرد سال بعد تدارکات و تمهیدات بهتری را به کار بندد.

تحولات سیاسی در استانبول

در این احوال، در پایتخت عثمانی، وزیراعظم سعید حلیم سیاست همکارانش را در سوق دادن امپراتوری به سوی جنگ محکوم کرد و پس از چندین تلاش ناموفق در مواجهه با اقتداری

که انور کسب کرده بود، از مقام خود استعفا داد (۳ فوریه ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م). با انتصاب طلعت به جای سعید حلیم، حکومت سه نفرهٔ کمیتهٔ اتحاد و ترقی اسماً و واقعاً به قدرت رسید. وزیر اعظم جدید نیز در مقام وزیر امور داخلی باقی ماند تا نظارت سیاسی خود را بر وضع موجود تحکیم کند. حمله روسها به آناتولی شرقی و علاوه بر آن قحطی و سربازگیری از کشاورزان بر تولید محصولات تأثیر گذاشت و استانبول و سایر شهرهای بزرگ را با کمبود شدید آذوقه روبرو کرد. تیغوس که در میان سپاهیان در حال جنگ در آناتولی شرقی شیوع یافته بود، طی اندک زمانی به مردم شهر نیز سرایت کرد و جان بسیاری را گرفت. افزایش شدید مالیاتها، سرکوب مخالفان از سوی حکومت و اخبار حاکی از شکست آلمانیها در جبههٔ غرب نیز سبب بروز مشکلات شدید روحی شد به گونه‌ای که حکومت دیگر قادر نبود با داعیه‌های میهن پرستانه با آنها مواجه کند. ورود ایالات متحده به جنگ نیز تأثیری بسیار ناگوار داشت (اگرچه امپراتوری عثمانی هرگز به ایالات متحده اعلان جنگ نداد)، به طوری که دیدار رسمی امپراتور و یهلهم دوم از استانبول در سپتامبر سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م و در پی آن دیدار متقابل ولیعهد عثمانی به نام یوسف عزالدین افندی از آلمان نیز در واقع از شدت آن نکاست. برغم وجود سانسور و نظارت پلیس شمار روزافزونی از مردم آشکارا سؤال می‌کردند که چرا بابعالی در گیر چنین جنگی خانمانسوز و مصیبت بار شده است و برای این سؤال آنان هیچ پاسخ روشنی وجود نداشت. تنها انقلاب روسیه ظاهراً مایهٔ امید مردم شده بود.

انقلاب بلشویک و معاهدهٔ برست - لیتوفسک [۳۱]

انقلاب سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م، در واقع تمامی متحدین را امیدوار کرد. بلشویکها اندک زمانی پس از کسب قدرت، قراردادهای پنهانی مبنی بر تجزیه امپراتوری عثمانی را منتشر (نوامبر تا دسامبر سال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۱۹۱۷ م) و با این اقدام کشورهای متفق را بسیار نگران کردند. لوید جورج [۳۲] کوشید که تأثیر این افشاگری را خنثی کند؛ وی اظهار داشت که بریتانیا برآستی در پی آن نبوده است که «ترکیه را از پایتخت خود یا از سرزمینهای غنی و مشهورش در آسیای صغیر و تراکیه... موطن نژاد ترک، محروم کند»^{۱۶۸}؛ در همین احوال وودرو ویلسون [۳۳] در بند ۱۲ از بیانیهٔ ۱۴ ماده‌ای خود چنین اظهار کرد «در بخشهای ترکی امپراتوری عثمانی بایستی حکومتی مطمئن مستقر شود»، اما با افشای گریهای روسیه تعداد کمی از

31- Brest - litovsk

32- lloyd George

33- Woodrow Wilson

مردم کشور این اظهارات را باور کردند. تنها بلشویکها بوضوح از حقوق روسیه در قراردادهای منعقد شده صرف نظر کردند و اعلام داشتند (۵ دسامبر ۱۳۳۶ ه.ق / ۱۹۱۷ م) که دو معاهده تجزیه ترکیه که بر مبنای آن مقرر شده است ولایات ارمنستان از این کشور جدا شود، از نظر آنان ملغی و بی اعتبار است، اگرچه متعاقباً چنین افزودند که «پس از توقف عملیات نظامی، حق تصمیم گیری آزادانه درباره سرنوشت سیاسی ارامنه برای آنان تضمین خواهد شد».^{۱۶۹}

برغم کوششهای متفقین و برخی عناصر روسی که می خواستند با نگاه داشتن روسیه در جنگ از جاه طلبیهای بیشتر آلمان جلوگیری کنند، مذاکرات صلح با متحدین پس از دسامبر سال ۱۳۳۶ ه.ق / ۱۹۱۷ م در برست - لیتوفسک ادامه یافت. نمایندگان عثمانی کوشیدند که ضمن این مذاکرات ولایات شرقی آناتولی را بازپس گیرند، در حالی که آلمان بیشتر از روسیه با این امر مخالفت می کرد. تنها با اعتراض شدید انور در آخرین لحظات بود که ماده ای دیگر به مفاد معاهده افزوده شد و آن عبارت بود از این که علاوه بر تخلیه فوری ولایات آناتولی شرقی و بازپس دادن آنها به ترکیه، نواحی اردهان، قارص و باتوم نیز از وجود سربازان روسی پاک شود. روسیه همچنین موافقت کرد که ایران و قفقاز و نیز لهستان، لیتوانی، اوکراین، فنلاند و ولایات بالتیک را ترک کند و گروههای ارمنی مستقر در روسیه و نیز ولایات اشغال شده ترکی را از حالت بسیج جنگی خارج کند. انور موافقت آلمان را در باز گذاشتن دست وی در قفقاز و نواحی شمال ایران جلب کرد و بدینسان فرصت مناسبی برای تحقق جاه طلبیهای او مبنی بر وحدت قوم ترک در این نواحی فراهم آمد.

رقابت در قفقاز

برای عثمانیها، تضمین حق حاکمیت بر ولایات شرقی با انعقاد قرارداد یک مسأله بود، اما اشغال واقعی آنها مسأله ای دیگر. انور امیدوار بود که به جای ولایات از دست رفته عربی امپراتوری ترک را مستقر کند که دامنه قلمروهای آن از طریق قفقاز به داخل کریمه و آسیای مرکزی گسترش می یافت. اما گروههای ملی بومی قفقاز یعنی گرجیها، ترکهای آذربایجان و ارامنه جمهوری مستقل خود را به نام جمهوری ماورای قفقاز با دولت و لشکر ویژه خود در تفلیس تشکیل دادند (دسامبر سال ۱۳۳۶ ه.ق / ۱۹۱۷ م). بریتانیایها و آلمانها نیز در پی جاه طلبیهای خود می خواستند که نفت باکو و منگنز و سایر منابع و معادن و گرجستان را تحت نظارت خود در آورند.

در پی انقلاب قرارداد ترک مخاصمه میان جمهوری و امپراتوری عثمانی در ارزنجان امضاء شد (۱۸ دسامبر سال ۱۳۳۶ ه.ق / ۱۹۱۷ م)، اما واحدهای ملی ارمنی کشتاری عمومی را در میان کشاورزان ترکی که در قفقاز جنوبی و آناتولی شرقی باقی مانده بودند، آغاز کردند و از

جمعیت ترک ساکن در ولایات ارزروم، ارزنجان، طرابزون و بتلیس که تعدادشان پیش از جنگ به ۲،۲۹۵،۷۰۵ تن می‌رسید، متجاوز از ۶۰۰،۰۰۰ نفر آواره باقی گذاردند.^{۱۷۰} با توجه به این که قرارداد ترک مخاصمه کاملاً نقض شده بود، انور با حمله‌ای سراسری در برابر اقدام آرامنه واکنش نشان داد. نیروهای لشکر سوم در اطراف دیاربکر و موش را علی‌احسان صائب و نیروهای مستقر در ارزنجان را کاظم قره‌بکر فرماندهی می‌کردند که طی اندک زمانی در مقام نخستین رهبران جنگ استقلال ترکها ظاهر شدند. در ۱۴ فوریه، کاظم ارزنجان را تصرف کرد و هزاران تن از آوارگان ارمنی را که در آنجا گرد آمده بودند واداشت که به دنبال لشکر خود به داخل قفقاز عقب‌نشینی کنند. در این زمان، کاظم فرماندهی عملیات دیگری را در رهایی مسلمانان قفقاز بر عهده گرفته بود که خبر مربوط به قرارداد برست - لیتوفسک منتشر شد و وی نیروهای خود را گسیل داشت که قارص، اردهان و باتوم را ضمن عقب‌نشینی روسها به تصرف خود در آورد. زمانی که رامنه ارزروم از تسلیم شدن سرباز زدند، کاظم با یورش ناگهانی شهر را تصرف کرد (۱۲ مارس) و بدینسان سلطه آرامنه در شمال درهم شکسته شد و آنانی که در وان واقع در جنوب متمرکز شده بودند، مجبور شدند که بی هیچ مقاومت بیشتر، از سرزمینهای تصرف شده عقب‌نشینند.

مذاکرات صلح میان عثمانیها و جمهوری ماورای قفقاز در طرابزون آغاز شد. انور پیشنهاد کرد که وی از همه جاه طلبیهای خود در قفقاز صرف‌نظر خواهد کرد، اما در ازای آن انتظار دارد که معاهده برست - لیتوفسک که بنا بر آن ولایات آناتولی شرقی دوباره در اختیار حکومت عثمانی قرار گرفته است، به رسمیت شناخته شود. اما آرامنه جمهوری ماورای قفقاز را تحت فشار قراردادند که از قبول این پیشنهاد سرباز زدند، در نتیجه خصومتها از سر گرفته شد و سربازان عثمانی، در حالی که روسها عقب‌نشینی می‌کردند، سرزمینهای جدیدی را در سمت شرق مورد تاخت و تاز قرار دادند. هزاران تن از آرامنه که به خطوط پشت نبرد عقب‌نشینی کرده بودند و در انتظار پیروزی بودند تا در نتیجه آن بتوانند در خانه‌های جدید خود در آناتولی شرقی سکونت گزینند، در این زمان مجبور شدند که به طور کامل به داخل ارمنستان بگریزند.^{۱۷۱} در باطوم کنفرانس جدید صلح آغاز به کار کرد (۱۱ مه)؛ در این کنفرانس، عثمانیها خواستهای خود را به ولایاتی فراتر از آنچه که به معاهده لیتوفسک - برست بر سر آن توافق شده بود، گسترش دادند و چند ناحیه دیگر را در اطراف تفلیس و نیز اسکندریه و اچمیادزین را طلب کردند و در پی آن بودند که از طریق این نواحی راه آهنی احداث کنند که قارص و جلفا را به باکو یعنی کلید ورود به آسیای مرکزی متصل کند. علاوه بر این، انور تأکید داشت که بازرگانان عثمانی بتوانند آزادانه از طریق قفقاز تردد کنند و دیگر این که جمهوری ماورای قفقاز نیروهای مسلح خود را کاهش دهد تا از این طریق آناتولی را از تهدید احتمالی آرامنه در آینده برهاند. اما اعضای ارمنی

و گرجی هیأت نمایندگی جمهوری در پی آن بر آمدند که به دفع الوقت بگذرانند و بنا بر این لشکر عثمانی یک بار دیگر به نواحی ارمنستان شوروی حمله برد؛ نواحی که از قرن هفدهم در نظارت سلطان قرار نگرفته بود. صدها درخواست کمک از سوی ساکنان ترک این نواحی علیه آزار و اذیتی که بر آنان اعمال می شد، بهانه خوبی برای حمله انور به دست می داد. اما بدیهی است که آلمانیها نیز علاقمند بودند که این نواحی را تحت سلطه خود در آورند، بنابراین، در پاسخ به تقاضاهای ارامنه که از طریق مبلغان آلمانی مطرح شد، وارد عمل شدند و انور را تحت فشار قرار دادند که نیروهای خود را در آناتولی شرقی علیه حملات احتمالی بریتانیا در عراق و سوریه حفظ کند. آنان حتی کوشیدند که عثمانیها را از باطوم بیرون کنند چرا که می خواستند این شهر به عنوان پایانه خط لوله نفتی از باکو به صورت مرکزی برای بارگیری مواد خام از آسیای مرکزی و انتقال آن به کارخانه های آلمان در آید.

مالاً، گرجیها با تشویق آلمانیها از جمهوری ماورای قفقاز جدا شدند و برای خود کشوری مستقل تحت ضمانت آلمان ایجاد کردند (۲۶ مه ۱۳۳۷ ه.ق / ۱۹۱۸ م)؛ ارامنه و ترکهای آذربایجان نیز اندکی بعد همین مشی را اتخاذ کردند. آلمان با روسیه نیز به توافق رسید که (۲۷ اوت، ۱۳۳۸ ه.ق / ۱۹۱۸ م) عثمانیها را از گرجستان و باکو بیرون راند، اما در ازای آن از روسها تقاضا کرد که متعهد شوند مقداری از نفت باکورا برای تأمین سوخت رزمناوهای قیصر ارسال دارند. اما در همین برهه لشکری از نیروهای بریتانیا تحت فرماندهی سرلشکر دانسترویل [۳۴] (این لشکر به همین سبب «دانستر فورس [۳۵] خوانده می شد) از ایران وارد شد تا قفقاز را از تهاجم آلمانیها و عثمانیها حفظ کند؛ این لشکر در نیمه ماه اوت به باکو رسید. در این منطقه، روسهای طرفدار انقلاب اجتماعی و دانشناکهای ارمنی با هم متفق شده بودند تا بلشویکها را از سرزمین خود بیرون رانند و حکومت خود را مستقر کنند؛ بنابراین وضع منطقه کاملاً در حال تغییر و تحول بود. در این احوال، طلعت در برابر فشار آلمان تسلیم شد و قراردادی را امضاء کرد (۲۳ سپتامبر) که ضمن آن متعهد شد عثمانیها از قفقاز عقب نشینی کنند و جمهوری نوظهور آذربایجانی را تحت فشار گذارند که از منافع اقتصادی و سیاسی آلمان در منطقه حمایت کند. اما با توجه به این که دانسترویل در باکو بود، آلمانیها مجبور بودند که از مخالفت خود در برابر حمله عثمانیها صرف نظر کنند. انور سپاه جدیدی را از طریق قفقاز گسیل داشت که دربند را به تصرف خود در آورد (۱۰ سپتامبر) و باکورا از نواحی شمالی جدا کرد. دانسترویل برغم ناراحتی بسیار ارامنه و روسها مجبور به عقب نشینی شد و این مردم ناگزیر همزمان با تسخیر باکو به

ایروان گریختند و این شهر را به صورت پایتخت جدید جمهوری آذربایجان در آوردند، در مخالفت با این حرکت عثمانیها، بلشویکها معاهده برست - لیتوفسک را که میان روسیه و عثمانی منعقد شده بود ملغی اعلام کردند، اما این اقدام نتیجه‌ چندانی نداشت چرا که در این زمان آنان برای پشتیبانی از خواستهای خود اقتداری نداشتند.

اضمحلال امپراتوری عثمانی ۱۳۳۷ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م

پروزیهای انور در قفقاز به بهای شکست در جبهه‌های دیگر حاصل شد. حتی زمانی که نیروهای تحت امر وی به سوی دریای خزر پیشروی می‌کردند، بریتانیاییها از جنوب به سوی قلب امپراتوری درحال پیشروی بودند. محمد پنجم (رشاد) در ۲۸ ژوئن سال ۱۳۳۷ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م در گذشت و پس از رشاد بزرگترین پسر عبدالحمید یعنی محمد ششم (وحیدالدین) بی‌هیچ جنجالی به جای وی زمام امور را در دست گرفت؛ اما وی حتی بیشتر از برادرش آلت دست کمیته‌ اتحاد و ترقی شد. پایتخت کشور مملو از جمعیت آوارگان گرسنه شده بود. کمبود آذوقه بشدت احساس می‌شد و شیوع اجتناب ناپذیر تیفوس و همچنین مسدود شدن تنگه داردانل از سوی متفقین بیش از پیش مشکلات را تشدید می‌کرد.

تقریباً به طور همزمان، متفقین در همه جبهه‌ها شروع به پیشروی و پاکسازی دشمن کردند. در عراق اشغال نواحی شمالی به دست نیروهای بریتانیا و با همراهی قوای آنان از جانب ایران، ادامه یافت. در ششم ماه مه کرکوک سقوط کرد و سایر مدافعان عثمانی در چهل کیلومتری شمال این شهر در آلتین کوپرو تار و مار شدند. بخش دیگری از نیروها به سمت بالای رود دجله حرکت کردند و رشته عملیات کمین عثمانی را درهم کوبیدند و سرانجام موصل را به تصرف خود در آوردند و این درحالی بود که هنوز از قرارداد ترک مخاصمه زمان چندانی نگذشته بود. در سوریه، مقاومت عثمانی شدیدتر بود؛ فرماندهی لشکر عثمانی در این منطقه بر عهده فون زاندرس بود؛ و مصطفی کمال دوباره به وی ملحق شد تا لااقل زمانی که نیروهای عثمانی در مقابل تهاجم سپاه آلن بی به نواحی دورتر شمال عقب رانده شدند، در فرماندهی به او یاری رسانند. سقوط نابلس و شکسته شدن خط دفاعی در امتداد رود شریعه (۲۰ سپتامبر سال ۱۳۳۷ هـ.ق/ ۱۹۱۸ م)، دفاع منظم عثمانی را درهم کوبید و حیفا و عکا هر دو در ۲۳ سپتامبر در برابر مهاجمان تسلیم شدند. ناسیولیستهای عرب مستقر در دمشق آشکارا علیه نظامیان مستقر در پادگان عثمانی شوریدند و بدینسان پادگان عثمانی در این شهر تخلیه شد (اول اکتبر) و حلب و حمص بی‌هیچ مقاومتی چند روز بعد سقوط کردند. ناوگان فرانسوی طی اندک زمانی بیروت را اشغال کرد (۶ اکتبر) و متعاقب آن طرابلس و اسکندرون زمانی که عثمانیها بسرعت درحال عقب نشینی به داخل آناتولی به سوی آدانا بودند تا در داخل قلمرو خود موضع جدیدی اتخاذ

کنند، به اشغال مهاجمان در آمد.

ترک مخاصمه مُندرس [۳۶]

به هر حال قرار بر این شد که دیگر مقاومتی صورت نگیرد. طلعت ضمن بازگشت از برلین، مشاهده کرد که روند اضمحلال لشکر بلغاری آغاز شده است؛ روندی که سرانجام در ۲ اکتبر به پذیرش شرایط تسلیم مطرح شده از سوی متفقین انجامید و چون رابطه مستقیم عثمانی با آلمان بدینسان قطع شد، سرنوشت محتوم عثمانی رقم خورد. در اردوگاه متفقین، بریتانیا اجازه یافت که نیروهای خود را از سالونیک و از طریق تراکیه به استانبول گسیل دارد، در حالی که سایر کشورهای هم پیمانش تنها از حق داشتن نمایندگانی تشریفاتی برخوردار شدند. این امتیاز جدید، نظارت بریتانیا را بر استانبول و تنگه‌ها در خشکی و دریا موجب شد و به این کشور امکان داد که شرایط نهایی ترک مخاصمه را بر عثمانیها تحمیل کند بی آن که با سایر کشورهای متفق مشورت شود و به آنان اطمینان دهد که به محض اجرای ترک مخاصمه بر پایتخت عثمانی نظارت خواهند یافت.

طلعت در آغاز به کوششهای کشور آلمان ملحق شد تا از طریق پریزدنت ویلسون (۵ اکتبر) پیشنهادهایی درباره ترک مخاصمه ارائه دهد؛ وی در این تلاش به بیانیه ۱۴ ماده‌ای خود استناد می کرد تا بتواند از تقسیم دوباره قلمروهای امپراتوری که مورد تقاضای سایر کشورهای متفق بود، جلوگیری کند. پیشنهادهای صلح از طریق کانالهای دیگری نیز مطرح می شد و سرانجام به فرماندهی اسکادران بریتانیا در مدیترانه که تنگه داردانل را مسدود کرده بود یعنی به دریاسالار کالتروپ [۳۷] ارائه شد؛ وی در ۱۱ سپتامبر به مندرس عزیمت کرد تا تدابیر نهایی را اتخاذ کند. طلعت و کابینه کمیته اتحاد و ترقی در ۱۸ اکتبر استعفا کرده بودند، اما در این احوال کسی از افراد برجسته عثمانی یافت نمی شد که برای یک هفته مسؤلیت دولت را بپذیرد تا این که سرانجام احمد عزت پاشا، فرمانده سابق نیروهای عثمانی در شرق، مقام وزارت اعظم را پذیرفت. به منظور انعقاد معاهده صلح، وی کابینه جدیدی تشکیل داد (۱۴ اکتبر) که چندین تن از اعضای کمیته اتحاد و ترقی (بویژه جاوید پاشا در مقام وزیر امور مالی) در آن عضویت داشتند، اگرچه حکومت سه نفری از هم پاشیده شد و افراد آن گریختند. نمایندگان بریتانیا آخرین اجلاسیه مذاکرات در مندرس را به مدت دو هفته به تأخیر انداختند تا این که نیروهایشان

بتواند موصل و حلب را متصرف شوند و نیز اطمینان یابند که آنان به جای فرانسه بر استانبول و تنگه‌های آن مسلط خواهند شد. هیأت نمایندگان عثمانی که در این زمان وزیر جدید جنگ به نام حسین رثوف اوریبی ریاست آن را بر عهده داشت مآلاً در ۲۷ اکتبر به مَندرس گسیل و چهار روز بعد قرارداد ترک مخاصمه منعقد شد.

قرارداد ترک مخاصمه مندرس ده روز پیش از توقف جنگ در جبههٔ غربی امضاء شد. این قرارداد شرایط تسلیم کامل و بی‌قید شرط نیروهای عثمانی را فراهم می‌آورد و این بسیار خشن‌تر و دشوارتر از آن بود که بر اعضای مسیحی متحدین تحمیل شد. بنابراین قرارداد تنگه‌های عثمانی می‌بایست به یکباره گشوده می‌شد؛ دژهای این تنگه‌ها به ملوانان و نیروهای مسلح متفقین تسلیم می‌گردید و عبور رزمناوهای متفقین که برای اقدام علیه بلشویکها در روسیه جنوبی به دریای سیاه گسیل شده بودند، تسهیل می‌شد. قرار شد که همه مینهای کار گذاشته شده پاکسازی یا محل آنها به فرماندهان متفقین اطلاع داده شود. همچنین قرار شد زندانیان متفقین و همهٔ ارمینانی که در زندانهای عثمانی به سر می‌بردند، صرف‌نظر از جرم آنان، بیدرنگ آزاد شوند. نیروهای عثمانی می‌بایست از حالت جنگی خارج و تسلیم شوند و همه بنادر بر روی کشتیهای متفقین باز شوند. متفقین اجازه یافتند که بر دژهای مهم، خطوط راه آهن، تلفن و تلگراف، لنگرگاهها، اسکله‌ها و تونلهایی که از طرطوس در کیلیکه می‌گذشتند، نظارت یابند. نیروهای عثمانی که هنوز در شرق فعال بودند، می‌بایست به نزدیکترین مراکز سپاهیان متفقین تسلیم می‌شدند. مأموران نظامی و غیرنظامی آلمانی و اتریشی مستقر در امپراتوری می‌بایست تسلیم متفقین می‌شدند و ارتباط با متحدین متوقف می‌گردید. بنا بر قرارداد مندرس، نیروهای متفقین مسؤولیت تدارک مواد غذایی برای جمعیت غیرنظامی کشور را بر عهده می‌گرفتند. مآلاً این که «در صورت بروز بی‌نظمی در شش ولایت ارمنی نشین، متفقین اجازه داشتند که هر بخشی از این ولایات را به اشغال خود در آورند» و سپس، هاجین، زیتین و عنیتاب نیز بیدرنگ به اشغال آنان در می‌آمد. ۱۷۲

در ۱۳۱ اکتبر سال ۱۳۳۷ هـ. ق/ ۱۹۱۸ م، مفاد ترک مخاصمه اجرا شد. سربازان عثمانی رفته رفته سلاحهای خود را تسلیم کردند و متفقین آماده شدند که استانبول و سایر شهرهای مهم را به تصرف خود در آورند. بنابراین امپراتوری عثمانی در اختیار متفقین تحت رهبری بریتانیا قرار گرفت؛ این کشورها با استفاده از موقعیتی که فراهم آمده بود، توانستند آرزوهای خود را در مورد امپراتوری عثمانی بر آورده کنند. در این زمان شش ولایت شرقی ارمنستان نامیده می‌شد. در نتیجهٔ ملحق شدن و نیز لوس به جبههٔ متفقین که در آخرین روزها اتفاق افتاد؛ یونانیان با ظاهری پیروزمندانه وارد استانبول شدند و از این روی در تحکیم موقعیت خود از کشورهای دیگر چندان عقب نماندند. در واقع روز انتقامجویی فاتحان فرا رسیده بود.

اشغال امپراتوری به دست نیروهای متفقین

موافقت عثمانی با مفاد ترک مخاصمه بسیار سریع اتفاق افتاد. لیمان فون زاندرس فرماندهی نیروهای سوریه را که تا این زمان بر عهده خود وی بود، به مصطفی کمال واگذار کرد و به استانبول بازگشت. پس از آن که سپاه ییلدیریم به آدانا رسید و به نیروهای متفقین تسلیم شد، متفقین نیز به پایتخت بازگشتند (۱۳ نوامبر). نیروهای آلن بی برای اشغال نواحی سهم خود، به سرعت گسترش یافتند و فرانسویان برای تصرف سرزمینهای اختصاص داده شده به این کشور در کیلیکیه از جمله مرسین، طرسوس، آدانا و همه تونلهای طرسوس نیرو پیاده کردند.^{۱۷۳} بریتانیاییها بخشهایی از موصل را که در اصل بنا بر قرار داد سایکس - پیکو به فرانسویان واگذار شده بود، به تصرف خود در آوردند و بعدها در ازای کسب امتیازات نفتی آنها را واگذار کردند.^{۱۷۴} چندی نپایید که در شرق افشا شد که متفقین در نظر دارند که نه فقط شش ولایت مشخص شده در قرار داد مندرُس، بلکه همچنین سه ناحیه قارص، اردهان و باطوم را به ارامنه بدهند. جمعیت ارمنی این سه ناحیه حتی از ولایات یاد شده کمتر بود و در همین اواخر توسط روسها به امپراتوری بازگردانده شده بود.^{۱۷۵} طی ماه فوریه یعنی زمانی که مقامهای ارمنی بیشتر مشاغل غیر نظامی ولایات اشغال شده شرقی را عهده دار شدند، مقاصد بریتانیا بیش از پیش آشکار شد.

در نواحی شمال مرکزی آناتولی کوششهایی صورت گرفت که در سرزمین باستانی پونتوس کشوری یونانی تأسیس شد؛ کشوری که نواحی صامسون، آماسیا و سیواس را در برگیرد. در سال ۱۳۲۲ هـ. ق/ ۱۹۰۴ م یک انجمن مخفی یونانی که تشکیل چنین کشوری را سرلوحه اهداف خود قرار داده بود، در مرز یفون تشکیل شده بود؛ این انجمن به صورت جنبشی فراگیر گسترش یافته و برای حکومت یونانی فرصتی طلایی فراهم آورده بود که ادعاهای خود را تحمیل کند. در ۹ مارس سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م نیروهای بریتانیایی در صامسون پیاده شدند و پشروی خود را برای تصرف مرز یفون آغاز کردند؛ این اقدام باعث شد که گروههای یونانی دست به قیامی آشکار بزنند و همسایگان مسلمانان را قتل عام کنند، بدین امید که کشوری جدید تأسیس کنند. اما پلیس عثمانی با کمکی که از سراکراه از سوی نیروهای بریتانیایی صورت پذیرفت، با تحمل دشواریهای زیاد موفق شد که نظم را تا حدودی اعاده کند.^{۱۷۶}

در جنوب غربی، اشغال سرزمینها به دست نیروهای متفقین به دلیل دعاوی مختلف و متضاد اراضی که از سوی ایتالیا و یونان مطرح می شد به صورت اقدامی مشترک تحقق یافت؛ ایتالیا و یونان با استناد به قراردادهای زمان جنگ در پی دستیابی به مقاصد ارضی خود بودند و

یونانیان نیز می‌کوشیدند که قرارداد صلح را تغییر دهند و رؤیای دیرینه خود را مبنی بر احیای امپراتوری بیزانس تحقق بخشند. فرماندهی ناوگان متفقین که از میر را تصرف کرد (۷ نوامبر) بر عهده افسری بریتانیایی بود، اما در این ناوگان کشتیها و افرادی از فرانسه و نیز کشورهای متخاصم شرکت داشت. فرماندهی هر یک از نواحی و نیز محاصره‌ای که هنوز علیه آنا تولی اعمال می‌شد، در میان ملیتهای مختلف تغییر می‌کرد. در منطقه‌ای دیگر در جنوب غربی، ایتالیا بیها مارماریس، آنتالیا و بوردور را تصرف کردند تا به موقعیهای وعده داده شده در معاهده سن ژان دو مورین^{۳۸} (ژانویه تا آوریل ۱۳۳۸ ه. ق/ ۱۹۱۹ م) دست یابند و نیز کوشیدند که ادعاهای خود را بر سرزمین قونیه نیز گسترش دهند، اگر چه اشغال قبلی این شهر از سوی بخشی از نیروهای بریتانیا از طرح این ادعا جلوگیری کرد.^{۱۷۷}

مآلاً این که بزرگترین جایزه برای کشورهای متفق استانبول و تنگه‌های آن بود که پس از صرف نظر کردن روسیه از ادعاهایش مبنی بر حاکمیت بر آنها، هیچ کشور دیگری رسماً مدعی حاکمیت بر آنها نشده بود تا این که بریتانیا پیش از انعقاد قرارداد ترک متخاصمه و نیز پس از آن نظارت خود را بر شهر و تنگه‌های آن تحکیم کرد. در ۱۳ نوامبر ناوگان عظیمی از متفقین از تنگه‌ها عبور کرد و در استانبول نیرو پیاده کرد. شهر استانبول رسماً به اشغال متفقین درآمد و نظارت نظامی عمده در اختیار سربازان بریتانیایی بود. نظارت کلی سیاسی و اداری به دریادار کالتورپ در مقام نماینده عالی متفقین واگذار شد که با کمک یک کمیسیون عالی سه نفره مرکب از نمایندگان کشورهای بریتانیا، ایتالیا و فرانسه اداره حکومت را در دست گرفت. سواحل بوسفور دراصل تنها به تصرف نیروهای بریتانیا درآمد، اما در ۱۵ نوامبر ساحل اروپایی آن به قوای فرانسه واگذار شد.^{۱۷۸} نظارت متفقین بر حکومت عثمانی با انتصاب نمایندگان که وزارتخانه‌ها را سرپرستی می‌کردند، اعمال می‌شد تا اطمینان حاصل شود که مقامات و کارگزاران غیرنظامی مطابق با خواست نماینده عالی متفقین انجام وظیفه می‌کنند.^{۱۷۹}

نیروهای متفقین با اعتقادی غیرقابل تردید به حقیقت تبلیغات خود مبنی بر این که ترکها در گذشته میلیونها تن مسیحی را بی‌هیچ دلیلی قتل عام کرده‌اند، به امپراتوری عثمانی وارد شدند و حق حاکمیت آنان را حتی بر خودشان نقض و یک بار دیگر برتری اساسی تمدن غربی را بر تمدن اسلام آشکار کردند. [۳۹] دریادار کالتورپ خود اظهار کرد که «نگرش و تلقی همیشگی ما آن بوده است که به هیچ ترکی ابراز محبت نکنیم...» و «هرگونه برخورد

محبت آمیز و دوستانه‌ای شدیداً ممنوع شده است...»^{۱۸۰} این واقعیت که اقلیتها می‌خواستند از اشغال سرزمینهای عثمانی به دست متفقین به سود خود استفاده کنند، بارها و بارها به هنگام راه پیمایی نیروهای اشغالگر در شهرها آشکار شد؛ نیروهای مهاجم به هنگام ورود به شهرها با استقبال اتباع یونانی روبرو می‌شدند و ارامنه با تکان دادن پرچم متفقین، نیروهای آزادکننده خود را می‌بوسیدند و در آغوش می‌گرفتند. متفقین نیز بدفعات به احساسات این گروهها پاسخ نمی‌دادند. در بسیاری از دولتهای محلی و نیز در خطوط راه آهن و سایر تشکیلات عام المنفعه، مسیحیان جایگزین ترکها و سایر مسلمانان شدند. زمانی که مدارس دولتی بازگشایی شد، تنها به مسیحیان اجازه داده شد که در این مدارس حضور یابند، در حالی که فرزندان مسلمانان مجبور بودند اوقات خود را در خیابانها بگذرانند. شاید ظالمانه ترین اقدام آن بود که مسؤولیت یتیمخانه‌های بزرگ به مبلغین مسیحی (مسیونرها) واگذار شد و آنان در بیشتر موارد با سوء استفاده از موقعیت خود برای هزاران تن از جوانان ترک که طی جنگ خانواده‌های خود را از دست داده بودند، برگه هویت مسیحی صادر کردند؛ آنان برای انجام این اقدام ظالمانه به قانونی کلی متوسل شدند که تصریح می‌کرد همهٔ کودکان یتیمخانه ارمنی یا یونانی هستند، مگر آن که خلاف آن ثابت شود و اثبات این مسأله آن هم در سرزمینی که تمامی اسناد منهدم و همه خانواده‌ها از هم پاشیده شده بودند، بسیار دشوار بود.^{۱۸۱} در بسیاری از نواحی اشغالی خاصه در تراکیه شرقی، آناتولی جنوب غربی، کیلیکیه و ولایات شرقی، کلیه تجهیزات و ماشین آلات حکومتهای محلی و بویژه نیروهای پلیس محلی برای تدارک تجزیه نهایی کشور به اقلیتها واگذار شد. این گروهها به نوبه خود شمار وسیعی از سربازان عثمانی ترخیص شده و نیز هزاران تن از غیر نظامیان را قتل عام کردند، بی آن که هیچ تلاش آشکاری برای مداخله در این امر از سوی متفقین صورت گیرد. تنها ایتالیا ییها در جنوب برای تحت نظارت گرفتن این اقلیتها و حمایت از جمعیت مسلمان کوششهایی به عمل آوردند.^{۱۸۲}

کنفرانسهای صلح

همزمان با شروع برگزاری کنفرانس صلح پاریس در ژانویه سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م، برنامه‌های مختلفی به منظور تجزیه نواحی باقیمانده امپراتوری عثمانی مطرح شد؛ علت به تعویق افتادن دستیابی به یک توافق جمعی در این کنفرانس، تنها تضاد منافع فیما بین کشورهای فاتح بود، نه در نظر داشتن حقوق ملی ملل مغلوب. اختلافات اصلی میان هیأت نمایندگان بریتانیا و فرانسه به سرزمینهای ترکی چندان مربوط نمی‌شد، بلکه بیشتر به سرزمینهای اعراب ارتباط پیدا می‌کرد؛ بریتانیا و در این زمان بیشتر به تأکید لارنس در پی آن بود که به خواستهای ملی اعراب پاسخ مثبت دهد و این خود عمده به بهای صرف نظر کردن از سوریه تمام می‌شد که در

اصل به فرانسه واگذار شده بود و فرانسه بر سهم ارضی خود اصرار داشت تا از این طریق موقعیت دیرینه اش در ساحل شرقی مدیترانه (لوانت) حفظ شود. امیرفصل در مقام نمایندهٔ اصلی اعراب در این کنفرانس شرکت و بر شناسایی کامل حقوق ملی اعراب و تحقق وعده‌های زمان جنگ تأکید کرد. زمانی که وی پیش از ورود به کنفرانس از انگلستان و فرانسه بازدید می‌کرد، از مقاومت فرانسه آگاهی کسب کرد و به منظور برخورداری از حمایت بریتانیا به صهیونیستها قراردادی را به امضا رساند (۳ ژانویه سال ۱۳۳۸ ه.ق/ ۱۹۱۹ م)؛ بنا بر این معاهده، امیرفصل از مهاجرت یهودیان به فلسطین و تأسیس میهن ملی یهودی که در اعلامیهٔ بالفور پیش بینی شده بود، تنها در چارچوب یک کشور کاملاً مستقل عربی استقبال کرد. نمایندگان صهیونیست برای کسب شناسایی رسمی اعلامیه بالفور از طریق وارد کردن آن در معاهدات صلح و نیز به منظور ممانعت از تأسیس یک کشور عربی در سرزمین فلسطین به پاریس سفر کردند؛ آنان به جای تأسیس یک کشور ترجیح دادند که تحت نظارت بریتانیا باقی بمانند چرا که در این صورت آنان احساس می‌کردند که می‌توانند میهن دلخواه خود را تأسیس کنند.

یونان تنها در آخرین روزها و در ازای وعده‌های متفقین به جنگ وارد شد. این وعده‌ها نیز به سبب منافع ایتالیا در آناتولی جنوب شرقی و منافع بریتانیا در استانبول محدود شده بود. اما در این زمان، نخست‌وزیر برجسته یونان، ونیزلوس، به پاریس آمد و مدعی شد که از میر و بیشتر نواحی جنوب شرقی آناتولی به دلیل وجود ارتباط تاریخی دیرینه میان سواحل شرقی و غربی دریای اژه و نیز امکان توسعه اقتصادی مشترک می‌بایست به یونان محلق شود. بریتانیا به دلیل احساسات شدیدی که در این کشور علیه مسلمانان بروز کرده بود و نخست‌وزیر انگلیس یعنی دیوید لویدجورج نیز با آنان همراه بود و همچنین به دلیل تمایل بریتانیا به حاکمیت یافتن یک کشور دوست بر نواحی دریای اژه به طوری که بتواند با هرگونه حمله احتمالی روسها در آینده رویارویی کند، از درخواست یونان پشتیبانی می‌کرد. ارامنه خواستار استقلال کامل کشور خود شدند؛ کشوری که پاداش «قرنهای طولانی رنج» و نیز کمک به متفقین و عمدهٔ کمکهای آنان به روسها تلقی می‌شد و از دریای سیاه تا دریای مدیترانه گسترش می‌یافت.^{۱۸۳} برغم اغراقهایی که در این ادعاها وجود دارد، ارامنه توانستند پشتیبانی بریتانیا را کسب کنند و این بار نیز بریتانیا بدین امید بود که با حمایت از یک کشور دست‌نشاندهٔ دوست در آناتولی شرقی، آرزوی دیرینهٔ خود را مبنی بر ایجاد سدی دائمی در برابر گسترش روسها به سوی مدیترانه از جانب آناتولی شرقی، تحقق بخشند. اما با گسترش ادعاهای ارامنه بر نواحی کیلیکیه که تحت اشغال فرانسه بود، پشتیبانی اولیهٔ این کشور از درخواستهای ارامنه، به خصوصت علیه آنان تبدیل شد. نمایندگان عرب نیز در پی ایجاد کشوری مستقل در همین سرزمینها بودند. کردها، گرجها و آذربایجانها بر سر برخی دیگر از قلمروهای مورد ادعای ارامنه با ترکها که اکثریت قابل

ملاحظه جمعیت را در سراسر این مناطق تشکیل می دادند، اختلاف داشتند. ایران خواستار استرداد نواحی قفقاز بود که طی قرن نوزدهم به روسیه واگذار شده بود و ارمنستان و بیشتر ناحیه کردستان را در جنوب شرق شامل می شد. جمهوری آذربایجان مدعی حاکمیت بر نواحی جنوبی قفقاز و ایروان و نیز باکو و حتی باتوم و قارص بود.^{۱۸۴} در حالی که مباحثه بر سر این نواحی ادامه داشت، نمایندگان ارمنی کوشیدند که پشتیبانی متفقین را نسبت به اجرای برنامه ای جلب کنند که بازگشت ترکها و کردها را به آناتولی شرقی ممنوع می کرد و به جای آنان آوارگان ارمنی را به منظور اکثریت یافتن جمعیت آنان، در این مناطق اسکان می داد. بریتانیا و متحدانش در حالی که همچنان در ظاهر به اظهار همدردی خود ادامه می دادند، در واقع علاقه شان به برآورده ساختن این خواسته های جاه طلبانه را از دست دادند.

در این برهه، ایالات متحد، موقعیتی مستحکم و قطعی یافت. این کشور در معاهدات زمان جنگ درگیر نشده بود و از این روی هیچ تعهدی نداشت، چنان که رئیس جمهور ویلسون در چهارده اصل معروف خود این مسأله را بروشنی تصریح کرد. تأکید وی بر حق خودمختاری با همه دعاوی مطرح شده در کنفرانس صلح، بجز دعاوی اعراب و ترکها، در تضاد بود. بنابراین آرامنه ساکن در ایالات متحده نبردی وسیع را آغاز کردند تا از این طریق رئیس جمهور را وادارند که از اصول خود صرف نظر و از موضع آنان در کنفرانس حمایت کند. لویدجورج تلاش جدیدی را آغاز کرد تا این فکر را گسترش دهد که به جای تعهدات بریتانیا در کمک به آرامنه، ایالات متحده را وادارد که قیمومیت ولایات با همه نواحی آناتولی را بپذیرد و این فکر را در نیمه ماه مه درست همزمان با تصمیم شورای ده نفری درباره برقراری نظام قیمومیت بر ولایات عربی امپراتوری، رسماً اعلام کرد. در واکنش به این اقدام، ویلسون دو کمیسیون تحقیق به خاورمیانه را اعزام کرد؛ یکی از این دو کمیسیون تحت رهبری هنری سن کینگ [۴۰]، ریاست دانشکده اوبرلین، و چارلز کرین [۴۱]، مؤسس یک شرکت بزرگ تولیدی لوله و لوازم بهداشتی به سوریه و کمیسیون دیگر تحت رهبری سرلشکر جیمز جی. هاربرد [۴۲] به آناتولی اعزام شدند. کمیسیون کینگ - کرین در ماههای جولای و اوت به سوریه و فلسطین سفر کرد و از این سفر نتیجه گرفت که ساکنان عرب خواستار یک کشور عربی و مستقل شامل لبنان هستند، اما اگر امکان دستیابی به استقلال کامل میسر نشود، قیمومیت ایالات متحده با بریتانیا را بر خود ترجیح می دهند؛ در این احوال بجز چند گروه طرفدار فرانسه در لبنان، سایر گروهها

40- Henry c.king

41- charles crane

42- James G.Harbord

مخالفت شدیدی را علیه فرانسه ابراز کردند. همهٔ جناح‌ها با تأسیس یک میهن یهودی، به هر شکلی، در میان خود ترجیح نمی‌دادند. بنا بر این کمیسیون یادشده پیشنهاد کرد که آمریکا بر سوریه قیمومیت یابد یا این که قیمومیت بریتانیا برقرار گردد که عراق را نیز در برگیرد و در هر دو کشور نظام پادشاهی مشروطهٔ عربی تأسیس شود. این کمیسیون با تأسیس کشوری یهودی در فلسطین مخالفت کرد و به جای آن پیشنهاد کرد که فلسطین در یک کشور متحد سوری ادغام شود و اما کن مقدس فلسطین بین المللی گردد. کمیسیون هاربور، در همان تابستان به آناتولی سفر کرد. بنا بر گزارش‌های این کمیسیون در اکتبر سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م، روشن شد که بیشتر جمعیت موجود در واقع ترک هستند و با توجه به ادعاهای طرح شده از سوی اقلیت، پیشنهاد شد که بر سراسر منطقه از جمله قفقاز یک نظام قیمومیت حکمفرما شود تا بتواند وحدت سیاسی و اقتصادی را حفظ و امکان دستیابی به یک توافق را میسر سازد. اما ویلسون در موقعیتی نبود که ایالات متحده را به جامعهٔ ملل وارد کند، چه رسد به این که بخواهد چنین باری را نیز بپذیرد، بنا بر این، بر نامهٔ یاد شده لغو شد. ۱۸۵

آخرین معاهداتی که قلمروهای عربی امپراتوری را در بر می‌گرفت، بیشتر در سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م و در اوایل سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م منعقد شد. معاهدهٔ سن - ژرمن (۱۶ جولای ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م) زمینهٔ فروپاشی امپراتوری اتریش - هنگری و واگذاری سایر قلمروهای اسلاو را به اتحادیهٔ صربها، کروآتها و سلونوها که طی اندک زمانی به صورت پادشاهی یوگسلاوی گسترش یافت، فراهم آورد. بلغارستان در پی انعقاد معاهدهٔ نویی [۴۳] (۲۷ نوامبر) تجزیه شد. نواحی غربی آن به یوگسلاوی واگذار شد، در حالی که نواحی کوه‌های رودوپ و امتداد ساحل آن در دریای اژه به یونان تعلق گرفت. قلمرو عثمانی در شمال ادرنه به بلغارستان منضم شد و همچنین اجازه داده شد که این کشور در دریای سیاه ناوگانی تجارتنی داشته باشد و آزادانه بتواند از طریق تنگه‌های عثمانی تردد کند. با انعقاد معاهدهٔ تریانون [۴۴] (۴ ژوئن ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م)، مجارستان ناچار شد که ترانسیلوانیا و بیشتر نواحی بنات را به رومانی واگذارد. در پی کنفرانسی که در سن رمو [۴۵] برگزار شد در مورد بخش‌های عربی امپراتوری عثمانی تصمیم‌گیری شد؛ در این کنفرانس دربارهٔ واگذاری قیمومیت این نواحی با در نظر گرفتن ملاحظات چندی دربارهٔ تمایلات محلی اعراب، توافقی حاصل شد. سوریه همان گونه که وعده داده شده بود به فرانسه واگذار شد، در حالی که بریتانیا به قلمروهای خود در

43- Neuilly

44- Trianon

45- San Remo

فلسطین و عراق دست یافت. قرار شد که قیمومیت بر این کشورها موقتی باشد و تنها به منظور آماده کردن مردم بومی برای دستیابی به استقلال کامل، چنین نظامی حکمفرما شود. اعلامیه بالفور در نظام قیمومیت بریتانیا بر فلسطین تلفیق شد و بدینسان به تمایلات صهیونیستها پاسخ مثبت داده شد. سهم فرانسه در عملیات نفتی موصل مورد تأیید قرار گرفت و به این کشور اجازه داده شد که در امتداد عراق و سوریه تا اسکندرون یک خط لوله نفتی احداث کند، به طوری که بتواند نفت خود را برای ارسال به اروپا بارگیری کند. بدینسان زمینه خشونت و اغتشاشاتی که جهان عرب را پس از جنگ جهانی اول تا زمان کسب استقلال کامل فرا گرفت، فراهم آمد. اما آخرین معاهده منعقد شده با کشور عثمانی به دلیل وجود اختلافات میان متفقین و تضادهای ظاهراً آشتی ناپذیر میان گروههای اقلیت به تعویق افتاد. این معاهده مآلاً در ماه اوت سال ۱۳۳۹ ه.ق/ ۱۹۲۰ م در سور [۴۶] به امضاء رسید، اما در همین احوال حوادثی در آناتولی رخ داد که معاهده مزبور را فاقد هرگونه ارزش عملی کرد.

واکنش ترکها

رخدادهایی از قبیل اشغال سرزمینهای امپراتوری به دست قوای متفقین و قراردادهای صلح که در پاریس منعقد شد، واکنشهای زیادی را در میان حکومت و جامعه عثمانی برانگیخت. بسیاری از عثمانیها احساس کردند که تنها راه حل همکاری با متفقین بویژه بریتانیاست و این همکاری را تنها امید دستیابی به نوعی مصالحه می داشتند که در نتیجه آن می توانستند قلمروهایی را برای ترکها حفظ کنند. در میان این افراد، سلطان وحیدالدین و افراد حکومت استانبول بودند که عمده تحت رهبری وزیراعظم توفیق پاشا (۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ تا ۳ مارس ۱۹۱۹ و ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۴ نوامبر ۱۹۲۲)، داماد سلطان به نام داماد فرید پاشا (۴ مارس ۱۹۱۹ تا اول اکتبر ۱۹۲۰، ۵ آوریل تا ۱۷ اکتبر ۱۹۲۰): علی رضا پاشا (۱۲ اکتبر ۱۹۱۹ تا ۳ مارس ۱۹۲۰) و صالح خلوصی پاشا (۸ مارس تا ۲ آوریل ۱۹۲۰) قرار داشتند؛ این افراد با مقامهای اشغالگر همکاری کامل داشتند و همه افرادی را که به اتهام ارتکاب جرمی، عادلانه یا غیرعادلانه، از سوی نمایندگان عالی متفقین یا کارگزارانشان احضار شده بودند، به زندان می انداختند. طلعت، جمال و انور با یک کشتی باری آلمانی گریختند (۲ نوامبر) و کمیته اتحاد و ترقی دستخوش تجزیه و اموال آن مصادره شد. به جای این کمیته حزب اتحاد لیبرال (حریت و ائتلاف فرقه سی) تحت رهبری داماد فرید احیاء شد؛ سیاستمداران این حزب از آن خشنود بودند که مآلاً پس

از مدتها از کمیتهٔ اتحاد و ترقی انتقام می گرفتند. حزب با اعلام این مسأله که این کمیته اتحاد و ترقی و نه ملت ترک بوده است که در برابر متفقین شکست خورده است، چنین نتیجه گرفت که تنها همین تشکیلات است که با برخورداری از پایگاهی نسبتاً وسیع، قادر خواهد بود که ملت عثمانی را بازسازی و بر آن حکومت کند. اما چندی نپایید که اختلاف میان محافظه کاران و میانه روها که پیش از جنگ در حزب وجود داشت، یک بار دیگر آشکار شد. زمانی که محافظه کاران موفق شدند نظارت بر حزب را در دست گیرند، جناح میانه رو شامل بیشتر ملی گرایان به سوی جنبش ملی جدیدی گرایش یافت که چنان که در آینده خواهیم دید، در همان اوان زمینه های آن در آناتولی فراهم آمده بود.^{۱۸۶}

در این احوال، اعضای باقیماندهٔ کمیتهٔ اتحاد و ترقی به چند گروه سیاسی جدید ملحق شدند. اعضای این کمیته در مجلس حزب تجدد (تجدد فرقه سی) را به وجود آوردند که از مشی سیاسی ملی و غیر دینی حمایت می کرد. این گروه افراد زیادی را در برمی گرفت که بعدها به صورت شخصیتهای برجستهٔ ملی ظهور کردند؛ از جملهٔ این افراد عبارت بودند از یونس نادى که روزنامه نگار بود و توفیق رشدی که بعدها به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد و همچنین شمس الدین گونالتای که در سالهای ۱۳۷۰-۱۳۶۹ ه. ق/ ۱۹۵۰-۱۹۴۹ م نخست وزیر بود. اگرچه این گروه هر گونه ارتباط مستقیم با کمیته اتحاد و ترقی را در می کرد، می کوشید که در گسترش تشکیلات خود، به نواحی آناتولی، و شعبه های محلی کمیته نظارت یابد؛ این سیاست بدین گونه دنبال می شد که حزب یادشده ضمن گسترش تشکیلات محلی رهبران خود را در مقامهایی می گماشت تا به محض سرکوب جنبش در استانبول، از انگیزهٔ ملی گرایانهٔ حزب حمایت کنند.^{۱۸۷} انشعاب دیگری از کمیتهٔ اتحاد و ترقی به نام مردم آزادیخواه عثمانی (عثمانلی حریت پرور عوام فرقه سی) به وجود آمد که سیاستهای لیبرالی اقتصادی و اجتماعی خود را گسترش می داد، و در عین حال هم بر حاکمیت مردمی و هم بر تداوم سلطنت - سلطنتی کم و بیش شبیه به سلطنتی مبتنی بر قانون اساسی و نظام مشروطه که پیش از جنگ در راه استقرار آن تلاش شده بود - تأکید داشت. این جناح می کوشید که همه گروههای سیاسی عثمانی را در برابر اشغال خارجی متحد سازد، اما درخواست بسیاری از اعضای حزب مبتنی بر تصفیه همهٔ اعضای فعال کمیتهٔ اتحاد و ترقی از رده های مختلف حزب و عدم همکاری میان عناصر مختلف به اضمحلال آن انجامید.^{۱۸۸}

برای برقراری اتحاد سیاسی تلاش دیگری از سوی کنگرهٔ ملی (ملی کنگره) صورت گرفت. این کنگره را گروهی تحت رهبری عبدالرحمان شرف بیگ که آخرین مورخ دربار عثمانی بود و نیز دکتر عزت که تخصصش بینایی سنجی بود و پیشتر از آن ریاست جمعیت تعلیم و تربیت ملی (ملی تعلیم و تربیت جمعیتی) را بر عهده داشت، سازمان دادند؛ جمعیت یادشده

طی دوره آخر ترکه‌های جوان کوشیده بود که آرمانهای ناسیونالیسم ترکی را در میان توده‌های مردم گسترش دهد. کنگره ملی که به لحاظ سازمانی هنوز یک حزب کامل تلقی نمی‌شد، جلساتی برگزار کرد و در آن از همه گروه‌های سیاسی مهم مستقر در پایتخت دعوت به عمل آورد؛ کنگره ملی می‌کوشید که با برگزاری این جلسات میان نظرات گروه‌های مختلف تفاهم ایجاد و در مقام سخننگوی ترکه‌های شکست خورده فعالیت کند و همچنین مخالفت عمومی را با صلح در حال تکوین برانگیزد. اگرچه این جنبش ناموفق ماند، اما توانست که با متمرکز کردن افکار عمومی ترکه‌ها بر روی مسأله تهدید کننده اشغال دشمن نقش مهمی را ایفاء کند و برای جنبش ناسیونالیستی که یکبار در آنا تولی رخ نمود، تکیه گاهی فراهم آورد.^{۱۸۹}

سلطان در واکنش علیه احیای کمیته اتحاد و ترقی و گسترش گروه‌های سیاسی مخالف انعقاد قرارداد صلح و اشغال سرزمینهای عثمانی از سوی متفقین، مآلاً مجلس را منحل کرد (۲۱ دسامبر سال ۱۳۳۷ هـ. ق. ۱۹۱۸ م) تا آنان را از یک مرکز اجتماع و تبادل نظر محروم کند و نیز حکومت بتواند تنها به فرمان سلطان و بدون نظرخواهی عمومی حکومت نماید.^{۱۹۰}

بایستی به خاطر داشت که کمیته اتحاد و ترقی به رغم این که در دام تمایلات نظامی و ناسیونالیستی انور و همکارانش گرفتار آمده بود، به صورت حزبی آزادیخواه شهرت یافته و طی جنگ، در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی اصلاحات مهم چندی به عمل آورده بود. در این زمان این کمیته از هم متلاشی شد چرا که وحدت میان حکومت و اشغالگران بهانه‌ای برای انجام واکنش بود. مالیاتهای بسیار سنگینی که بر تهدستان تحمیل می‌شد، دو برابر، سه برابر و حاصل آن نیز باز دو برابر شد تا بودجه مورد نیاز حکومت از این طریق تأمین شود، درحالی که ثروتمندان عمده از فشار مالیاتها در امان بودند. به منظور جلوگیری از بروز هر گونه واکنشی در برابر سیاستهای حکومت و نیز اشغالگران سانسور شدیدی اعمال می‌شد.^{۱۹۱} تشکیلات نیروی زمینی و نیروی دریایی که تشکیلاتی ملی و میهنی بودند منحل و دارائیهای آنها به وزارت جنگ منتقل شد.^{۱۹۲} قانون جدید خانواده منسوخ شد^{۱۹۳} و علما اقتدار خود را بازیافتند. نظارت بر مدارس دینی و دادگاههای شرع دوباره به شیخ الاسلام واگذار شد.^{۱۹۴} برای این که فعالیت دانشجویان «اخلاکگر» تحت نظارت قرار گیرد، در سازمان دانشگاه استانبول تجدیدنظر شد.^{۱۹۵} دادگاههای شرع و وظائف اصلی خود را باز یافتند و آیینهای دادرسی خاص این دادگاهها دوباره احیاء شد، اما دادگاههای عرفی تحت نظارت قرار گرفت.^{۱۹۶} برای این که حکومت بتواند همه مخالفان خود را تحت نظارت گیرد، قانون مربوط به تشکیل اجتماعات و انجمنها تقویت شد.^{۱۹۷} کمیسیون اصلاحات منسوخ شد^{۱۹۸} و تمایل متفقین مبنی بر تنبیه ترکه‌های جوان به اتهام به اصطلاح سهیم بودن در جنایات حکومت پیشین، بازداشت نه تنها افرادی چون وزیر اعظم قبلی یعنی سعید حلیم بلکه روشنفکران برجسته بر آورده شد؛ از جمله این

افراد کسانی چون ضیاء گو کالپ، فؤاد کوپرولو و حسین جاهد بودند که اعلام شد در «کشتارها» دست داشته‌اند و به همین اتهام در اوایل ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰ م برای گذراندن دوران حبس به مالت اعزام شدند.

چندین گروه سیاسی که همگی در مخالفت با کمیتهٔ اتحاد و ترقی اتفاق نظر داشتند و معتقد بودند که در موقعیت اشغال می‌توانند بیشترین توان خود را به کار گیرند، از دولت حمایت می‌کردند؛ در میان این گروه‌ها مهم‌تر از همه یکی حزب صلح و رفاه عثمانی بود (صلح و سلامت عثمانیه فرقه سی) که به کوشش نمایندهٔ پیشین آماسیا به نام ابراهیم حقی پاشا و بسیاری از علما تأسیس شد و دیگری گروهی بود موسوم به جمعیت دوستداران انگلیس (انگلیز محب لر جمعیتی).^{۱۹۹} کسان دیگری نیز بودند که احساس می‌کردند همکاری با متفقین تنها به مثابه مصیبتی اجتناب ناپذیر مطرح است و این که عثمانیها ناگزیر برای بقای خود به اصول ویلسون استناد کنند. این عده در حالی که نسبت به برنامه‌های دیرینهٔ اجتماعی و اقتصادی کمیتهٔ اتحاد و ترقی وفادار بودند، گروه‌های چندی تشکیل دادند؛ از آن جمله می‌توان از کمیتهٔ رفاه عامه (سلامت عامه هیاتی) و جمعیت اصول ویلسون نام برد که شماری از نویسندگان آزادیخواه عثمانی از جمله خالده ادیب را جذب کرده بود؛ خالده ادیب نویسنده‌ای بود که از طریق برخی از آثار قبلی خود در روبرت کالج بیشتر از هر کس دیگری از همکارانش به بریتانیا نزدیک بود و از این روی از تبعید در امان ماند؛ همچنین می‌توان از رفیق خالد (کُری)، جلال نوری، حسین عونى، یونس نادى و احمد امین یا المان نام برد. علاوه بر گروه‌های یادشده حزب وحدت ملی (وحدت ملیه هیاتی) نیز وجود داشت که مؤسس و رهبر آن فردی به نام احمد رضا بود که از رهبران قدیمی ترک‌های جوان بود. اعضای این گروه‌ها با مقام‌های متفقین تماس برقرار می‌کردند و وضع ترک‌ها را برای آنان توضیح می‌دادند؛ آنان معمولاً می‌کوشیدند که از همان حقوق خودمختاری که به مردم غیرترک امپراتوری قبلی عثمانی اعطا می‌شد، برخوردار شوند. اما با طرح این مسایل، خصوصیت حکومت علیه افکار سیاسی آزادیخواهانه (لیبرالی) و نیز دشمنی اشغالگران با میراث اسلامی آنان برانگیخته می‌شد و از این روی چندی نباید که اعضای این گروه‌ها به گروه‌های تندروتر ملحق شدند و برای رهایی ترک‌ها از ظلم اشغالگران از آنان خواستند که به اقدام قهرآمیز متوسل شوند.^{۲۰۰}

یادداشت‌های فصل چهارم

1 Edib, *Memoirs*, p. 258.

2 Edib, *Memoirs*, p. 260.

3 *Düstur*², I, 9-14.

4 Ahmad, pp. 19-20; Şeyhulislam Cemaleddin Efendi, *Hatırat-ı Siyasiye*, Istanbul,

1336/1917-1918, pp. 10-12.

5 *Sabah*, August 16, 1908; Ahmad, pp. 21-23; Kâmil Paşa, pp. 241-253.

6 *Düstur*², I, 1-105.

7 Tunaya, pp. 171-181, 206-210, 239-254.

8 E. F. Knight, *The Awakening of Turkey*, London, 1909, pp. 228-293.

9 Danişmend, IV, 368-369; Ahmad, pp. 24-28; Tunaya, p. 165 n. 4; Bayur, *Kâmil Paşa*, p. 296.

10 TV, December 18, 1908; tr. Ahmad, p. 29.

11 *Düstur*², I, 105-108.

12 Bayar, I, 167-171; Farhi, pp. 275-316; Celal Nuri, *İttihad-ı İslam*, Istanbul, 1918.

13 Tunaya, pp. 254-261.

14 Bayar, II, 344, 388, 391, 399, 402, 407, 631, 632.

15 Tunaya, pp. 261-275; Bayar, I, 167-171.

16 Tunaya, pp. 271-72; Farhi, p. 283.

17 Bayar, I, 291-293, 297-298.

18 Farhi, pp. 286-288.

19 Bayar, I, 141-166, 184-214.

20 Bayar, I, 267-288, 297-299.

21 TV, April 28, 1909; *Düstur*², I, 166-167.

22 The events of the counterrevolution are found in Sina Akşin, *31 Mart Olayı*, İstanbul, 1972; Ahmet Refik, *İnkılab-ı Azim*, İstanbul, 1324/1908-1909; Ali Cevat-Faik Reşit Unat, *İkinci Meşrutiyetin İlâm ve Otuzbir Mart Hâdisesi*, Ankara, 1960; Tarık Tunaya, *Hürriyetin İlâmı*, İstanbul, 1959.

23 Tunaya, pp. 206-212.

24 Tunaya, pp. 294-302.

25 Tunaya, pp. 275-276.

26 Tunaya, pp. 277-285.

27 Bayar, II, 449-454; Tunaya, pp. 315-344.

28 Tunaya, pp. 285-294.

29 Ahmed, p. 69n.

30 *Düstur*², I, 638-644; A. Şeref Gözübüyük and Suna Kili, *Türk Anayasa Metinleri*, Ankara, 1957, pp. 70-73; Aristarchi, 7-18; Ahmad, pp. 59-61.

31 *Düstur*², vols. I, II, III.

32 *Düstur*², I, 357-363.

33 *Düstur*², I, 383-385.

34 *Düstur*², I, 624-629.

35 *Düstur*², I, 749-751.

36 *Düstur*², I, 752.

37 *Düstur*², II, 300-311.

38 *Düstur*², I, 169-174; Bayar, I, 306; Lewis, p. 213.

39 *Düstur*², I, 327-329.

40 *Düstur*², I, 604-608.

41 *Düstur*², I, 395.

42 *Düstur*², I, 404-406.

43 *Düstur*², III, 410-416.

44 *Düstur*², III, 467-479.

45 *Düstur*², II, 33-37.

46 *Düstur*², I, 665-666.

47 *Düstur*², I, 658-663.

48 *Düstur*², II, 189-190.

- 49 *Düstur*², II, 89, III, 643.
 50 *Düstur*², I, 240, 637.
 51 *Düstur*², III, 30.
 52 *Düstur*², II, 22.
 53 *Düstur*², I, 790, II, 77, III, 395.
 54 *Düstur*², I, 268.
 55 *Düstur*², I, 281.
 56 *Düstur*², I, 322.
 57 *Düstur*², III, 73.
 58 *Düstur*², I, 634, 666.
 59 *Düstur*², I, 742.
 60 *Düstur*², II, 171.
 61 Bayar, *Türk İnkılabı Tarihi*, II/4, pp. 400–404.
 62 Bayar, II, 439–449; Lewis, p. 214.
 63 Bayar, II, 487–496, 644–648.
 64 Bayar, II, 488–496, 654–659.
 65 Bayar, II, 486–502.
 66 Tunaya, pp. 186–188.
 67 Tunaya, p. 187; Lewis, p. 216.
 68 Bayar, II, 508–515.
 69 Bayar, II, 457–474.
 70 Bayar, II, 474–482.
 71 Ahmad, p. 106; Bayar, II, 482–483; Lewis, pp. 217–218.
 72 Tunaya, pp. 345–358.
 73 Bayar, II, 517–550.
 74 Ahmad, pp. 107–108; Inal, pp. 1812–1815; Halit Ziya Uşaklıgil, *Saray ve Ötesi*, 3 vols., Istanbul, 1940–1941, III, 47–48.
 75 Bayar, II, 558–569.
 76 *Düstur*², VII, 4–7; TV 119, 23 Şaban 1330.
 77 Stavrianos, pp. 532–533; Miller, pp. 500–501; *Mufasssal Osmanlı Tarihi*, VI, 3485–3487.
 78 Skendi, pp. 434–438; Bayar, III, 781–784.
 79 *Düstur*², VII, 8–14; Bayar, II, 648–653.
 80 Bayar, III, 796–802.
 81 Bayar, III, 846–879; Miller, pp. 501–504; *Mufasssal Osmanlı Tarihi*, VI, 3492–3497.
 82 Bayar, III, 802–814, 846–847, 881–886.
 83 Bayar, III, 986–993.
 84 Bayar, III, 914–932; Ahmad, pp. 114–115.
 85 January 17, 1913; Bayar, III, 954–970.
 86 Ahmad, pp. 116–119.
 87 Ali Fuat Türkgeldi, *Görüp İştittiklerim*, pp. 87–88; Bayar, IV, 1069–1103.
 88 Bayar, IV, 1107–1112.
 89 Bayar, IV, 1115–1117.
 90 Bayar, IV, 1200–1202; Ahmad, pp. 123–124.
 91 Ahmad, pp. 126–129.
 92 Ahmad, pp. 130–131; Bayar, IV, 1202–1222; Stavrianos, p. 537.
 93 Bayar, IV, 1238–1250; Ahmad, pp. 129–130; Türkgeldi, pp. 103–105; Cemal Paşa, *Hâtrât*, pp. 47–53.
 94 Bayar, IV, 1250–1251.
 95 Bayar, IV, 1312; *Düstur*², VII, 15–74.
 96 Faik Reşit Unat, “Talat Paşa,” *Aylık Ansiklopedi*, II, 442–444.

- 97 D. Rustow, "Djemal Pasha," EI², II, 531-532; Cemal Paşa, *Hâtırat*; Djemal Pasha, *Memories of a Turkish Statesman, 1913-1919*, London, n.d.
- 98 D. Rustow, "Enver Pasha," EI², II, 698-702.
- 99 Lewis, p. 222.
- 100 Bayar, II, 421-439; Tunaya, pp. 206-218.
- 101 The best recent study of Gökâlp's life and career is found in Uriel Heyd, *Foundations of Turkish Nationalism*, London, 1950; see also Niyazi Berkes, "Gökâlp, Ziya," EI², II, 1117-1118; Kâzım Nami Duru, *Ziya Gökâlp*, Istanbul, 1949; Ziyaeddin Fahri, *Ziya Gökâlp, sa vie et sa sociologie*, Paris, 1935; Ali Nüzhet Göksel, *Ziya Gökâlp: hayatı ve eserleri*, Istanbul, 1949; Osman Tolga, *Ziya Gökâlp ve iktisadi fikirleri*, Istanbul, 1949; and Cavit Tütengil, *Ziya Gökâlp hakkında bir bibliyografya denemesi*, Istanbul, 1949.
- 102 Tunaya, pp. 261-275.
- 103 Berkes, pp. 340-341.
- 104 Berkes, pp. 341-343.
- 105 Lewis, pp. 230-232; Berkes, pp. 338-340.
- 106 *Düstur*², V, 370, 514, 830, 843; VI, 73, 130, 167, 173, 220, 238, 513, 601, 820, 858, 1036, 1342, 1369, 1409.
- 107 *Düstur*², V, 665; VI, 578, 961.
- 108 *Düstur*², VI, 304.
- 109 *Düstur*², VI, 660.
- 110 *Düstur*², VI, 1369.
- 111 *Düstur*², V, 186-217.
- 112 *Düstur*², V, 217, 232, 660.
- 113 *Düstur*², V, 309, 385.
- 114 *Düstur*², V, 244; Lewis, p. 224.
- 115 *Düstur*², VI, 50-58.
- 116 Ergin, *Belediye*, I, 849-1338; *Düstur*², V, 377; Lewis, pp. 223-234.
- 117 *Düstur*², V, 352.
- 118 *Düstur*², VI, 146.
- 119 *Düstur*², VI, 207, 1027.
- 120 *Düstur*², VI, 207.
- 121 *Düstur*², VI, 1335.
- 122 *Düstur*², IX, 270-271.
- 123 *Düstur*², IX, 272-274.
- 124 *Düstur*², IX, 692-694.
- 125 *Düstur*², IX, 745-753.
- 126 *Düstur*², X, 505-508.
- 127 *Düstur*², X, 554-557.
- 128 *Düstur*², IX, 762-781; X, 52-57.
- 129 Berkes, pp. 390-391.
- 130 *Düstur*², VIII, 853-857.
- 131 Berkes, pp. 385-388; Lewis, pp. 224-225.
- 132 *Düstur*², IX, 99-104.
- 133 *Düstur*², IX, 185-186.
- 134 Berkes, pp. 421-426.
- 135 Liman von Sanders, *Five Years in Turkey*, Annapolis, Md., 1927; Carl Mühlmann, *Deutschland und die Türkei, 1913-4*, Berlin, 1929; Ulrich Trümpener, *Germany and the Ottoman Empire, 1914-1918*, Princeton, N.J., 1968.
- 136 Cemal Paşa, *Hâtırat*, pp. 94-106.
- 137 Cemal Paşa, *Hâtırat*, pp. 109-124.
- 138 E. Jackh, *The Rising Crescent*, New York, 1944, pp. 10-21; Mühlmann, pp. 15-16;

- Trumpener, pp. 15–20; Mahmut Muhtar Paşa, *Maziye bir Nazar*, Istanbul, 1341, p. 233.
- 139 Cemal Paşa, *Hâtırât*, pp. 124–129; Bayur, III/1, pp. 194–274.
- 140 August 2, 1914; *Düstur*², VI, 1412.
- 141 *Düstur*², VI, 1022, 1023, 1025, 1026, 1030, 1036 and passim.
- 142 Irfan and Margarite Orga, *Atatürk*, London, 1962, p. 57.
- 143 Trumpener, pp. 23–25.
- 144 Trumpener, pp. 29–31.
- 145 Trumpener, pp. 23–40.
- 146 *Düstur*², VI, 554.
- 147 Trumpener, p. 39.
- 148 *Düstur*², VI, 558.
- 149 Trumpener, pp. 46–47.
- 150 Trumpener, pp. 49–51.
- 151 Trumpener, pp. 55–57.
- 152 *Düstur*², VII, 125–127; Bayur, III/1, pp. 317–348.
- 153 Mühlmann, p. 326; Trumpener, p. 373.
- 154 Richard Hovannisian, *Armenia on the Road to Independence*, Berkeley and Los Angeles, 1967, pp. 41–42; Bayur, III/3, pp. 1–35; FO 2488/58350, 127233.
- 155 *Horizon*, Tiflis, November 30, 1914, quoted by Hovannisian, *Road to Independence*, p. 45; FO 2485, 2484/46942, 22083.
- 156 Hovannisian, *Road to Independence*, pp. 45–47; Bayur, III/1, pp. 349–380; W. E. D. Allen and P. Muratoff, *Caucasian Battlefields*, Cambridge, 1953, pp. 251–277; Ali İhsan Sabis, *Harb Hatıralarım*, 2 vols., Ankara, 1951, II, 41–160; FO 2146 no. 70404; FO 2485; FO 2484, nos. 46942 and 22083.
- 157 Hovannisian, *Road to Independence*, pp. 47–48; FO 2146/70404, 2130/31341.
- 158 BVA, Meclis-i Vükela Mazbataları, decisions of May 14/27 and May 17/30, 1331/1915, quoted partly in Bayur, III/3, Ankara, 1957, pp. 35–40; *Düstur*², VI, p. 609; May 27, 1915; FO 371/9158, 4376/P.I.O. 206.
- 159 *Düstur*², VII, 737–740, 788; FO 371, File 4241, No. 170751.
- 160 The Ottoman population figures are documented on pp. 239–245; the best account of the Armenian movements and claims can be found in Richard Hovannisian, "The Ebb and Flow of the Armenian Minority in the Arab Middle East," *Middle East Journal*, 28 (1974), 20, and *Republic of Armenia*, I, 126; figures on the immigration from the Ottoman Empire to the United States are given in U.S. Department of Justice, *1975 Annual Report*, Immigration and Naturalization Service, Washington, D.C., 1975, pp. 63–64.
- 161 The best general account of the deportations and the general situation among the Armenians in Anatolia is Bayur, II/3, pp. 18–100, III/3, pp. 35–59, reproducing many secret documents from the Ottoman cabinet meetings held during the war. Close examination of the same documents has revealed no major omissions or exaggerations on the part of Bayur and no evidence to support the charges of official complicity. See also BVA, Bab-ı Âli Evrak Odası, dossiers no. 176908, 189354, 196578, 203987, and 148765, and FO 2130/11985, FO 2488/108070. The most reliable presentation of the Armenian case is in Hovannisian, *Road to Independence*, pp. 48–55. See also FO 371/4241/170751.
- 162 Hovannisian, *Road to Independence*, p. 56; FO 2488, nos. 127223 and 58350.
- 163 BVA, Meclis-i Vükela mazbataları, debates of August 15–17, 1915; Bab-ı Âli Evrak Odası, no. 175, 321, "Van İhtilali ve Katl-i Am," 1 Zilkade 1333/10 September 1915.
- 164 Hovannisian, *Road to Independence*, p. 56.
- 165 Bayur, III/3, pp. 30–34; Ali İhsan Sabis, *Harb Hatıralarım*, II, 185–196; Hovannisian, *Road to Independence*, pp. 53–58; Trumpener, pp. 204–233.

- 166 M. Gilbert, *Winston S. Churchill*, III, 1914–1916, London, 1971, pp. 219–223.
- 167 *Mufassal Osmanlı Tarihi*, VI, 3531–3549; M. Larcher, *La guerre turque dans la guerre mondiale*, Paris, 1926; C. F. Aspinall-Oglander, *Military Operations, Gallipoli*, London, 1929; Alan Moorehead, *Gallipoli*, London, 1956; Gilbert, *Churchill*, III, 248–275, 317–417.
- 168 *Times*, January 6, 1918.
- 169 *Pravda*, January 13, 1918.
- 170 BVA, Bab-ı Ali Evrak Odası, no. 256103; Cevat Dursunoğlu, *Milli Mücadelede Erzurum*, Ankara, 1945, p. 25.
- 171 BVA, Bab-ı Ali Evrak Odası no. 316745, 363467; Hovannisian, *Road to Independence*, pp. 163–168.
- 172 *Türk İstiklal Harbi*, I. *Mondros Mütarekesi ve Tatbikatı*, Ankara, 1962, pp. 27–41.
- 173 *Mondros Mütarekesi*, pp. 57–74.
- 174 January, 1919; *Mondros Mütarekesi*, pp. 77–106.
- 175 *Mondros Mütarekesi*, pp. 107–167.
- 176 *Mondros Mütarekesi*, pp. 173–174.
- 177 *Mondros Mütarekesi*, pp. 128–149.
- 178 *Mondros Mütarekesi*, pp. 107–128.
- 179 Bayar, V, 1421–1423.
- 180 Calthorpe to Curzon, June 6, 1919, FO 406/41, pp. 131–133, No. 58, reproduced in Şimsir, I, 6–10.
- 181 Edib, *Turkish Ordeal*, pp. 7–11, 16–18; BVA, Bab-ı Ali Evrak Odası, no. 116235, 314567, 103465.
- 182 HTVD, no. 4 (June 3, 1953), nos. 64, 65, 68, 69, 71, 77, 83; Ali Fuat Türkgeldi, *Görüp İştiklerim*, I, Ankara, 1949, p. 188.
- 183 Gilbert, *Churchill*, IV, 1916–1922, London, 1975, pp. 472–489; Hovannisian, *Republic of Armenia*, I, 276–283.
- 184 Hovannisian, *Republic of Armenia*, I, 283–291.
- 185 A full exposition of the American involvement is found in Harry N. Howard, *Turkey, the Straits, and U.S. Policy*, Baltimore and London, 1974, pp. 51–129.
- 186 Weiker, p. 43.
- 187 Tunaya, pp. 412–414; Weiker, p. 42.
- 188 Tunaya, pp. 406–407; Weiker, pp. 41–42.
- 189 Tunaya, pp. 417–420; Weiker, p. 43.
- 190 *Düstur*², XI, 72; Bayar, V, 1435–1458, 1544–1545.
- 191 *Düstur*², XI, 117–119.
- 192 *Düstur*², XI, 124, 183.
- 193 *Düstur*², XI, 299–300.
- 194 *Düstur*², XI, 351–352; XII, 69–70.
- 195 *Düstur*², XI, 401–409.
- 196 *Düstur*², XII, 128–132.
- 197 *Düstur*², XII, 280.
- 198 *Düstur*², XII, 435.
- 199 Bayar, VII, 2179–2217, 2384–2390.
- 200 Bayar, V, 1440–1443; VI, 1865–1890.

جنگ استقلال ترکها، ۱۳۴۲-۱۳۳۷ هـ.ق/۱۹۲۳-۱۹۱۸ م

در میان متحدین، ترکها تنها ملتی بودند که توانستند بی هیچ درنگی قراردادهای انتقامجویانه‌ای را که پس از جنگ جهانی اول از سوی متفقین تحمیل شد، بی اعتبار کنند. از آنجا که مقاومت ترکها مآلاً به کوشش مصطفی کمال به پیروزی رسید، مدتها چنین تصور می شد که مقاومت را نیز وی ایجاد کرده است. مصطفی کمال در واقع بیش از هر کسی دیگر در ایجاد جمهوری ترکیه بر ویرانه‌های امپراتوری عثمانی سهم داشت، اما وی با متحد کردن عناصر مقاومت که پیش از آن چهره نموده بودند، توانست از عهدهٔ چنین تحولی بر آید. مصطفی کمال با ایجاد هماهنگی در میان محورهای اصلی مقاومت و بیان مقاصد آنان و تحقق رؤیایها و جاه طلبیهایشان، سرانجام آنان را به پیروزی رسانید.

نیروهای مقاومت ملی

از نخستین روزهای اشغال زمانی که مصطفی کمال هنوز در کیلیکیه به سر می برد، مقاومت علیه متفقین آشکار شده بود. نخستین آثار مقاومت در داخل خود حکومت استانبول چهره نمود؛ در داخل حکومت بود که مقامهای رسمی اندکی پس از انعقاد قرارداد ترک مخاصمه جمعیتی سری به نام قره کل جمعیتی تشکیل دادند و کوشیدند که با استفاده از موقعیت خود با درخواستهای متفقین مخالفت و برای آناتولی سلاح ومهمات ارسال کنند. قایقهای کوچک با استفاده از تاریکی شب در پایتخت بارگیری می شدند و برای تحویل محموله‌های گرانبهای خود به سوی دریای اژه و دریای سیاه گسیل می شدند.^۱ مدارک قابل ملاحظه‌ای وجود دارد مبنی بر این که طلعت پاشا پیش از فرار از کشور، خود نخستین جنبشهای مقاومت را

در تراکیه به راه انداخته بود و دیگر این که مقاومت داخل استانبول را وزارت امور خارجه سازماندهی می کرده است.^۲ زمانی که مصطفی کمال، کاظم قره بکر و سایر افسران برجسته به استانبول باز گشتند تا علیه فرامین صادره مبنی بر خاتمه حالت جنگی کشور به اعتراض برخیزند، سلطان و دیگران به گرمی از آنان استقبال کردند و آنان به مقامهای مهمی در نواحی باقیمانده امپراتوری که تحت اقتدار مستقیم عثمانی بودند، منصوب شدند؛ در این نواحی بود که آنان توانستند تقریباً در قلمروهایی در مجاورت نیروهای متفقین جنبشهای مخالف را هدایت کنند. همچنان که این جنبش در روستاها گسترش می یافت، بسیاری از مقامهای استانبول نیز حتی الامکان می کوشیدند که آن را از قدرتهای اشغالگر پنهان دارند تا این که دیگر زمان برای انجام هر گونه واکنشی از سوی اشغالگران بسیار دیر شده بود.^۳

اما بدون مشارکت فعال توده مردم ترک، اعضای هوادار جنبش مقاومت در حکومت مرکزی نمی توانستند کاری انجام دهند. سنت قدیمی کمک به خود یعنی سازماندهی جامعه به منظور آن که بتواند در صورت عدم وجود حکومتی فعال خود زمام حکومت را در دست گیرد و در مقابل بیگانگان از خود دفاع کند، دوباره مطرح شد. مقاومت سازمان یافته نخست در نواحی از قلمروهای عثمانی آشکار شد که جدی تر و شدیدتر از جاهای دیگر مورد هجوم بیگانگان یا اقلیت قومی منطقه قرار گرفته بودند؛ همان نواحی که در آنها جمعیتهای دفاع از حقوق ترکها به منظور دفاع از منافع محلی سربر آوردند. در آغاز، این جمعیتها می کوشیدند که قدرتهای اشغالگر را متقاعد کنند که قلمروهای آنان در واقع قلمروهایی ترکی است و دیگر این که تحمیل یک حکومت خارجی بر آنان، تجاوز به حقوق انسانی آنان تلقی خواهد شد. پس از آن که گروههای یادشده دریافتند که به درخواستهای آنان توجهی نمی شود، اقتدار محلی را پذیرفتند و نیروهای مقاومت خود را سازمان دادند؛ نیروهایی که در تاریخ ترکیه تحت عنوان نیروهای ملی (قوای ملیه) شهرت یافت. نیروهای ملی که گستره ای از چریکهای خانه بدوش تا نیروهای منظم شبه نظامی را که داوطلبانه به کمیته های سیاسی محلی ملحق شده بودند، شامل می شد، بشدت ناهمگون بودند؛ این نیروها نه فقط سربازان بلکه کارمندان دولت، زمینداران، بازرگانان، صنعتگران، رهبران دینی، روستائیان، عشایر، گروههای راهزنی، اعضای کمیته اتحاد و ترقی و نیز سایر احزاب سیاسی قدیمی، زنان و کودکان را که همگی در واکنش علیه اشغال متحد شده و در آزاد کردن کشور با یکدیگر هم عزم بودند، دربر می گرفت.^۴

در این نخستین روزهای مقاومت، حزب کمونیست ترک از جنبش مقاومت قویاً حمایت می کرد؛ این حزب نخست در میان زندانیان عثمانی اسیر در دست روسها سازماندهی شد؛ برخی از اعضای این حزب به کنگره کاملاً روسی زندانیان بین المللی جنگ که در آوریل سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م به کوشش بلشویکها در مسکو برگزار شد، وارد شدند و بعدها برغم

اعتراضات سفیر وقت عثمانی در مسکو، در ۲۵ جولای در همان شهر برای خود کنگره‌ای مستقل تحت عنوان کنگرهٔ سوسیالیستهای رادیکال ترک تشکیل دادند. رهبر کمونیستهای ترک روشنفکری ترک به نام مصطفی صوفی بود که اندکی پیش از جنگ تحت تعقیب پلیس ترکهای جوان قرار گرفته و از همین روی به روسیهٔ تزاری گریخته بود.^۵ فعالیت آنان در ترکیه پس از جنگ عمدهٔ در واکنش علیه استفاده متفقین از استانبول و تنگه‌های آن در گسیل کشتیها، افراد و تسلیحات به روسیهٔ جنوبی به منظور حمایت از مخالفان بلشویکها خلاصه می‌شد، هر چند که به طور قطع کمونیستها بی‌میل نبوده‌اند که با استفاده از هرج و مرج حاکم بر ترکیه، حکومتی کمونیستی بر سر کار آورند. در اواخر سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م، بلشویکها دفتر مرکزی سازمانهای کمونیستی خلقهای شرق را تحت زعامت کمونیست بین‌الملل تأسیس کردند و مصطفی صوفی مطالبی را به زبان ترکی در روزنامه‌ای به نام بنی دنیا (دنیای جدید) در حمایت از کمونیسم منتشر می‌کرد؛ این روزنامه پس از خروج نیروهای فرانسه مدتی در کریمه و پس از سه سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م در باکو به چاپ رسید. روسها بعدها ادعا کردند که هزاران تن از کمونیستهای عثمانی به نبرد ملی ملحق شده‌اند، اما به نظر نمی‌رسد که چنین ادعایی حقیقت داشته باشد، زیرا شواهد و مدارک نشانگر آنست که فقط در آناتولی «گروه کوچکی از کارگران وابسته به جنبش زیرزمینی - زندانیان سابق ترک در روسیه - وجود داشته است که برغم کوچک بودن فعالیتهايش بسیار فشرده بوده است»^۶ تا پایان سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م، حزب کمونیست ترکیه تحت رهبری صوفی تنها ۲۰۰ عضو در ترکیه داشت که بیشتر آنان از استانبول بودند و در بندر ذغال سنگ زونگولداغ (دریای سیاه)، طرابزون و قفقاز فعالیت داشتند. اما بلشویکها در تبلیغات سراسری خود از جنبش مقاومت ترکیه حمایت می‌کردند، زیرا امید داشتند که این جنبش دست کم روسیه را از برخی از فشارهای متفقین در جنوب برهاند.

آغاز جنگ استقلال

گسترش جنبش به صورت یک جنگ تمام عیار استقلال‌زمانی آغاز شد که یکی از نزدیکترین دوستان کمال در ارتش به نام علی فؤاد جبه سوی در مارس ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م به فرماندهی لشکر بیستم در آنکارا منصوب شد و کارگزارانی را به منظور هماهنگ کردن نیروهای دفاع ملی در آن حوالی، اعزام کرد. در ۱۳ آوریل کاظم قره بکر قهرمان فتوحات قبلی در قفقاز، استانبول را با کشتی ترک کرد تا فرماندهی لشکر پانزدهم در ارزروم و همچنین حکمرانی ولایات وان و طرابزون را عهده‌دار شود؛ وی در این مأموریت تنها قصد داشت که جنبش مقاومت را در میان سربازان و نیز در مردم نواحی تحت فرماندهی خود، برانگیزد.^۷ کاظم

قره بکر به محض ورود به ارزروم، اعلام کرد که وی برای رهایی آناتولی از سلطه دشمن و نیز بازپس گیری قارص، اردهان، باطوم و بخشهایی از قفقاز که به ترکیه تعلق داشت، تلاش خواهد کرد.^۸ وی فرماندهی سپاهی را که هنوز حدود ۱۸۰۰۰ تن نیرو داشت، برعهده گرفت؛ نخستین وظیفه وی در این برهه آن بود که ادوات جنگی بریتانیا را که برای بازگیری به استانبول تدارک می شد، به دست آورد.^۹ زمانی که کاظم قره بکر دریافت که بریتانیا قارص را به جمهوری جدید ارمنی بازپس داده است و در حال تدارک نیرویی جدید به منظور حمله به آناتولی است، به جمعیت دفاع از حقوق ولایات شرقی ملحق و متعهد شد که برای حفظ آناتولی به عنوان قلمروی ترک همواره آماده جنگ باشد.^{۱۰}

دومین حرکت در ۵ مه سال ۱۳۳۸ ه.ق/ ۱۹۱۹ م یعنی زمانی آغاز شد که مصطفی کمال، بزرگترین قهرمان نظامی عثمانی که در جنگها چهره نموده بود؛ به مقام بازرسی کل لشکر نهم منصوب شد. مرکز استقرار این لشکر صامسون واقع در دریای سیاه بود که بیشتر نواحی شرقی و شمال مرکزی آناتولی را تحت نظارت داشت.^{۱۱} مأموریت کمال عبارت بود از اعاده نظم و امنیت در منطقه، جمع آوری سلاح و مهماتی که نیروهای عثمانی تسلیم داشته بودند و جلوگیری از هرگونه مقاومت سازمان یافته علیه حکومت و این دقیقاً همان چیزی بود که متفقین حکومت را به منظور اجرای آن تحت فشار گذاشته بودند. اما برای انجام چنین وظایفی، فرماندهی نه فقط لشکر بلکه همه کارمندان دولت در آن نواحی بدو سپرده شد.^{۱۲} با چنین اختیارات گسترده ای کاملاً روشن است که از وی انتظار می رفت که کاری بسیار بیشتر از تنها جمع آوری سلاح انجام دهد. برخی اظهار می کنند که انتصاب مصطفی کمال بدین مقام تنها یک اتفاق بوده است؛ بدین صورت که متفقین و حکومت بسیار علاقمند بودند که مصطفی کمال به دلیل جارو و جنجالهایی که در مخالفت با قرارداد ترک مخاصمه به راه می انداخت از استانبول دور شود و از طرفی مقام بازرسی کل این لشکر در این زمان بلامتصدی بود و در نتیجه این مقام به وی سپرده شد. برخی دیگر بر این عقیده اند که مخالفان مصطفی بدین سبب وی را به این مقام منصوب کردند که گمان داشتند وی در انجام مأموریتش ناموفق خواهد ماند و در نتیجه شهرت و اعتبار خود را ازدست خواهد داد. اما در واقع چنین به نظر می رسد که مصطفی کمال به این دلیل به مقام فرماندهی لشکر نهم با چنان اختیارات گسترده ای منصوب شد که رده های مافوقش در وزارت جنگ و احتمالاً وزیر اعظم و سلطان کاملاً امیدوار بودند که وی مقاومت را سازمان دهد.^{۱۳} صرف نظر از دلایل موجود، به او اصرار شد که به فوریت پیش از آن که متفقین از انتصاب وی یا مفاد مأموریتش آگاه شوند، استانبول را ترک کند و چنین نیز کرد.^{۱۴}

حمله یونان

در پی مأموریت مصطفی کمال به آناتولی، بلافاصله حادثه‌ای رخ داد که بیشتر از هر چیز دیگر جنگ استقلال ترکها را برانگیخت و این حادثه چیزی نبود جز حمله یونان به آناتولی. با توجه به این که ایالات متحده و ایتالیا با تلاشهای بریتانیا و فرانسه در کنفرانس صلح به منظور کسب قلمروی در حوالی از میر برای یونان مخالف بودند، ونیزلوس سپاهی گسیل داشت که هر آنچه را می‌خواهد متصرف شود؛ وی برای انجام این حمله نظر مساعد لوید جورج و کلمانسو و نیز در آخرین لحظات نظر مثبت ویلسون را که امیدوار بود جاه طلبیهای امپریالیستی ایتالیا بدینسان ناموفق بماند و «خودمختاری» کسب شود، جلب کرد. توجه قانونی این اعزام نیرو در بند هفتم قرار داد ترک مخاصمه مندرس وجود داشت؛ بنابراین ماده، متفقین می‌توانستند «در صورت بروز هر گونه حادثه‌ای که امنیت آنان را به خطر می‌انداخت هر نقطه استراتژیک را به تصرف خود در آورند.» مقاومت ملی بهانه لازم را برای انجام تهاجمی فراهم آورده بود و اندک تحریکی کافی بود که ونیزلوس را به انجام چنین تهاجمی برانگیزد. در ۱۴ مه سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م چند رزمناو متعلق به بریتانیا، آمریکا و فرانسه لشکری کامل از نیروهای یونانی را در بندر از میر پیاده کردند. روز بعد سربازان در میان استقبال پر شور مردم محلی وارد از میر شدند، ناقوس کلیساها به صدا درآمد، کشیشان سربازان مهاجم را می‌بوسیدند و زنان مردان در برابر «آزاد کنندگان» خود زانو می‌زدند. در پی ورود سربازهای یونانی به از میر قتل عام سراسری ترکها آغاز شد. انبوه جمعیت یونانی در خیابانهای شهر به راه افتادند و هر چه را که بر سر راهشان بود غارت کردند و هر ترک مسلمانی را که می‌یافتند، به قتل می‌رساندند و آنانی را که موفق به فرار می‌شدند با کمک متفقین بازداشت می‌کردند. در پاریس، متفقین با برقراری قیمومیت یونان بر از میر و نواحی مجاور آن موافقت کردند و قلمرو تحت نفوذ ایتالیا بر نیروهای دفاعی ترکهای محلی غلبه کردند و بر دره‌های بزرگ و کوچک مندرس نظارت یافتند و این خود بسیار فراتر از آن چیزی بود که متفقین انتظارش را داشتند. در این مرحله، به اصرار متفقین و نیز به دلیل تحکیم مواضع نظامی فتوحات غیر منتظره قبل از انجام هر گونه حمله‌ای از سوی عثمانیها، حمله متوقف شد.

نخستین دوره جنگ استقلال، مه تا مارس سال

۱۳۳۹-۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۲۰-۱۹۱۹ م

جنگ استقلال ترکها چند مرحله مشخص داشت. نخستین مرحله با ورود کمال به صامسون در ۱۹ مه سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م آغاز شد و برای مدت تقریباً یک سال ادامه

یافت. طی این دوره، توجه وی در اصل معطوف به این نکته بود که از مقام بازرسی کل کشور و نیز شهرت خود در کسب موافقت مردم با رهبری اش، استفاده کند. اندکی پس از ورود به صامسون، برای کمال از بیرحمیها و شقاوت بی حد و حصر یونانیان، نه فقط در جنوب غرب بلکه در حوالی طرابزون داستانهایی نقل شد؛ طرابزون همان منطقه‌ای بود که در آن طرفداران ایجاد یک کشور یونانی در سرزمین باستانی پونتوس با به راه انداختن قتل عامهای خودسرانه به منظور قلع و قمع جمعیت ترک منطقه، ورود ارتش یونان را انتظار می کشیدند.^{۱۵} اما کمال هنوز تنها مقام بازرسی کل لشکر را برعهده داشت. گروههای ملی ساکن در منطقه برای خود فرماندهانی داشتند و آنان بی تردید اقتدار وی را به رسمیت نمی شناختند. برای این گروهها اگر قرار بود کسی رهبری جنبش را برعهده بگیرد، این فرد کسی بجز کاظم قره بکر در ارزروم یا علی فؤاد جبه سوی در آنکارا نمی توانست باشد. اما کمال در سایه اعتماد نفسی که وی را در گالیپولی و در سوریه در مقام فرماندهی بزرگ قرار داده بود و باعث شده بود که ترکهای جوان و آلمانیها بدشواری بتوانند بر او اعمال قدرت و نظارت کنند، بزودی رفتاری را در پیش گرفت که نشان داد وی در واقع همان رهبری است که ترکها را از تیره ترین لحظات تاریخ زندگیشان رهایی خواهد بخشید. پیش از پایان یافتن ماه مه، کمال به نیروهای مقاومت محلی و حکمرانان نامه نوشت و طی آن شیوه‌های مقاومت در برابر یونانیان^{۱۶} را خاطر نشان و از وزیر اعظم به دلیل عدم توجه به این مسأله انتقاد کرد.^{۱۷} وی به افسران بریتانیایی در صامسون هشدار داد که ترکها اشغالگری بیگانگان را هرگز تحمل نخواهند کرد و در نامه‌ای سری خطاب به فرماندهان واحدهای تحت امر خود بر ضرورت تدارک یک نیروی چریکی مردمی تا زمانی که برای دفاع از کشور هنوز ارتشی منظم تدارک نشده است، تأکید کرد. چندی نباید که کمال صامسون را به دلیل نظارت شدید بریتانیاییها ترک کرد و به نواحی داخلی یعنی مناطقی که در آنها احتمال بازداشت وی کمتر بود، سفر کرد. اگرچه ظاهراً کمال پیش از آن در استانبول با کاظم قره بکر تماس مستقیمی برقرار نکرده بود، اما در این برهه وی موافقت کاظم قره بکر را مبنی بر اتخاذ اقدامی مشترک جلب کرد و نیز از این خبر خوشحال کننده آگاهی یافت که وی هنوز سلاحهای نیروهای تحت امر خود را تسلیم نکرده است.^{۱۸} بدینسان کمال که در انجام تصمیماتش تشویق شده بود، طی سفر به نواحی شرق کشور، پیام خود را در میان فرماندهان، حکمرانان، شهرداران و نیروهای مقاومت محلی گسترانید و با پشروی یونانیان به سوی مدرس هم عزم کمال و هم واکنش ابراز شده نسبت به وی تقویت شد.^{۱۹} زمانی که بریتانیاییها مآلاً از فعالیتهای کمال آگاه شدند، حکومت استانبول را واداشتند که وی را از کاربردکنار کند و به مأموران آناتولی دستور دهد که از قبول فرامین وی سر باز زنند (۲۳ جولای)؛ اما کمال برای این که وزیر اعظم بیشتر به مخاطره نیفتد، بسادگی از مقام خود استعفا کرد و بدینسان وی رسماً

به صورت یک یاغی تمام عیار در برابر دولت قد علم کرد، هرچند که در واقع همکاری نزدیک وی با برخی از کارگزاران رسمی ادامه یافت.

پروتکل آماسیا

در این زمان مصطفی کمال برای خود یک پایگاه جدید مردمی ایجاد کرده بود تا بتواند با آن خلأ قدرت ناشی از استعفای یک مقام رسمی را پر کند. در ۱۹ ژوئن سال ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م، وی در آماسیا با چند تن از افرادی که می خواستند در رهبری جنبش ملی به وی ملحق شوند، ملاقات کرد؛ از جمله این افراد عبارت بودند از: علی رثوف اوربیگ وزیر پیشین ریاداری و نماینده عثمانی در قرارداد مندرس؛ علی فؤاد جبه سوی فرمانده نیروهای مستقر در آنکارا و رفعت یله که فرماندهی چندین واحد نظامی در نزدیکی صامسون را برعهده داشت. در ۲۱ ژوئن، این سه تن پروتکل آماسیا را امضا کردند و اندکی بعد مورد قبول کاظم قره بکر نیز قرار گرفت؛ این پروتکل کم و بیش به صورت نخستین فراخوان جنبش ملی علیه اشغال خارجی تلقی شد. پیام این توافقنامه ساده بود:

۱- میهن و استقلال ملی به خطر افتاده است.

۲- حکومت استانبول نمی تواند تعهدات خود را عملی کند.

۳- تنها با تلاش و عزم ملی است که استقلال ملی تحقق خواهد یافت.

۴- تأسیس یک کمیته ملی مستقل از هر گونه نظارت و نفوذ خارجی ضرورت دارد و این کمیته موظف است که موقعیت ملی کشور را بررسی کند و تمایل مردم را برای اجرای عدالت به آگاهی مردم جهان برساند.

۵- تصمیم گرفته شده است که در سیواس یعنی امن ترین منطقه در آناتولی بی هیچ درنگی کنگره ای ملی بر گزار شود.

۶- هر ولایت موظف است که بی هیچ درنگی سه نماینده به کنگره سیواس اعزام دارد.

۷- برای حفظ توانایی مقابله با هر حادثه غیر مترقبه، این موضوع بایستی به صورت یک راز ملی حفظ شود.^{۲۰}

کمال همچنین به شماری از شخصیت های برجسته در استانبول نامه نوشت و از آنان دعوت کرد که به مبارزه ملی ملحق شوند و همچنین اضافه کرد که «از این پس استانبول بر آناتولی هیچ حاکمیتی ندارد، بلکه برعکس مجبور خواهد بود از دستورهای آناتولی پیروی کند،» بدینسان برای حوادثی که در پیش بود از قبل اعلام آماده باش کرد.^{۲۱}

بنابراین کمال همزمان با تلاش به منظور جلب حمایت ملی، اقداماتی را نیز برای اخذ هر گونه کمک ممکن از خارج آغاز کرد. درست پیش از برگزاری جلسه آماسیا زمانی که

کمال در حوزه به سر می برد، وی با یک هیأت نمایندگی روسی به سرپرستی کلنل سِمن بودنی [۱] ملاقات کرد. کلنل روسی در این ملاقات به وی پیشنهاد کمک تسلیحاتی کرد بدین امید که از توسعه طلبی ارمنه در قفقاز جلوگیری و نیز از دستیابی متفقین به روسیه جنوبی از طریق دریای سیاه ممانعت شود. بودنی همچنین کمال را تحت فشار قرار داد که به قبول ایدئولوژی کمونیستی در ترکیه جدید تن در دهد، اما مصطفی کمال اظهار داشت که طرح چنین مسایلی باید تا زمان کسب استقلال به تعویق افتد. بنابراین شالوده پشתיانی روسیه از جنبش که بعدها به هنگام سازمان یافتن جنبش ملی، بیشترین اهمیت را یافت، بی ریزی شد.

کنگره ارزروم، ۲۳ جولای تا ۷ اوت سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م

حتی پیش از دعوت کنگره سیواس، جمعیت دفاع از حقوق آناتولی شرقی زمینه برگزاری یک اجلاس منطقه ای را در ماه جولای در ارزروم و در واکنش به تهدید تجاوزات بیشتر ارمنه در شرق فراهم آورده بود. کمال نیز در این اجلاسیه شرکت کرد و از این فرصت برای کسب حمایت کاظم قره بکر و سایر رهبران ملی محلی سود جست. حکومت استانبول به کاظم دستور داد که کمال را بازداشت کند. اما کاظم از اجرای این دستور سر باز زد و بدینسان قیام خود علیه حکومت و نیز قبول رهبری کمال را اعلام کرد. ۲۲ مفاد آن به صورت یک میثاق ملی درآمد که بعدها مورد توجه قرار گرفت. قطعنامه ده ماده ای این اعلامیه اصولی را مطرح کرد که جنگ استقلال بعداً براساس آن آغاز شد و به پیروزی رسید. این اصول عبارت بودند از:

۱- ولایت طرابزون، ناحیه صامسون و ولایات ارزروم، سیواس، دیار بکر، الازیغ، وان و بتلیس که گاه «ولایات شش گانه» نامیده شده اند، مجموعه ای یکپارچه هستند که به هیچ روی تجزیه آنها از یکدیگر یا از قلمرو عثمانی امکان پذیر نیست.

۲- به منظور حفظ یکپارچگی امپراتوری عثمانی و استقلال ملی خود و حمایت از سلطنت و خلافت ضرورت دارد که نیروهای ملی بر سر کار آیند و ملت نیز همچون سلطنت به رسمیت شناخته شود.

۳- از آنجا که هر گونه اشغالگری و مداخله به صورت امری پذیرفته شده در حمایت از تأسیس کشوری یونانی و ارمنی تلقی خواهد شد، اصل دفاع و مقاومت متحد و یکپارچه قطعی است. اعطای امتیازات جدید به مسیحیان به گونه ای که موجب برهم زدن نظارت سیاسی و تعادل اجتماعی شود، ممنوع خواهد بود.

۴- در صورتی که حکومت مرکزی تحت فشار خارجی مجبور شود که بخشی از قلمرو عثمانی را واگذار کند، ما در دفاع از حقوق ملی و نیز سلطنت و خلافت عمل خواهیم کرد و تصمیم خواهیم گرفت.

۵- ما حقوق دینی غیر مسلمانان را که هم میهنان ما هستند، همچنان که در قوانین کشور عثمانی نیز تصریح شده است، دوباره مورد تأکید قرار می دهیم. در مذهب و در ستهای ملی ما بر حمایت از جان، مال و شرف آنان تأکید بسیار شده و با اعتقادات ما عجین شده است. این سیاست را کنگره ما به اتفاق آراء تأیید می کند.

۶- ما خواستار اتخاذ تصمیمی مبتنی بر حق و عدالت هستیم؛ تصمیمی که حقوق تاریخی، فرهنگی و مذهبی را محترم می شمارد و تجزیه سرزمینها و مردم ساکن در محدوده مرزهای ناشی از قرارداد ترک مخاصمه را که در ۳۰ اکتبر سال ۱۳۳۷ ه.ق/ ۱۹۱۸ م به امضاء رسید، و نیز تجزیه مردم ساکن در آناتولی شرقی و همچنین سایر مناطق کشور را که اکثریت جمعیت آنها مسلمان و به لحاظ فرهنگی و اقتصادی تحت سلطه مسلمانان بود، محکوم می کند.

۷- مردم ما به تحولات ترقیخواهانه و بشر دوستانه افتخار می کنند و بدان به دیده احترام افتخار می نگرند و به شرایط و ضرورتهای علمی، صنعتی و اقتصادی خودمان کاملاً آگاهند. بنابراین، در صورتی که به استقلال داخلی و خارجی مردم و کشورمان و یکپارچگی ارضی کشورمان خدشه ای وارد نشود، ما کمکهای علمی، صنعتی و اقتصادی هر کشوری را که در پی گسترش تمایلات امپریالیستی خود در کشور ما نباشد و به اصول ملیت - چنان که در بند ۶ آمده است - احترام بگذارد، با خشنودی پذیرا خواهیم بود. ما برای حفظ انسانیت و صلح خواستار امضای فوری صلحنامه ای بر اساس شرایط انسان دوستانه و عدالت طلبانه ای هستیم که تحقق آنها را از اهداف بزرگ ملی خود می دانیم.

۸- در این عصر تاریخی که ملتها خود سرنوشت خود را تعیین می کنند، ضرورت دارد که حکومت مرکزی ما در برابر اراده ملی تسلیم شود. چنان که حوادث گذشته و پیامدهای آنها روشن کرد، تصمیمات حکومت اگر بر اساس اراده ملی اتخاذ نشود برای مردم هیچ اعتباری ندارد و ملتهای خارجی آنها را محترم نمی شمارند. بنابراین، پیش از آن که ملت ناگزیر برای رفع نگرانی خود امور را خود در دست گیرد، لازم است که حکومت مرکزی بی هیچ درنگی مجلس ملی را فراخواند و تصمیم گیری در خصوص سرنوشت ملت و کشور را بدان محول کند.

۹- «جمعیت دفاع از حقوق آناتولی شرقی» (شریک آنادولو مدافع حقوق جمعیتی) اتحادیه ای است متشکل از همه جمعیتهایی که طی مصیبتها و رنجهای ملت ما سربر آورده اند. این مجلس فارغ از هر گونه منافع حزبی است. همه هموطنان مسلمان اعضای طبیعی این حزب به شمار می روند.

۱۰- یک کمیته انتخابی (هیأت تمثیلیه) به انتخاب کنگره تحت عنوان کنگره فعالیت خواهد کرد که اتحاد ملی را در همه سطوح از روستا تا ولایت ایجاد کند.^{۲۳}

بدینسان کمال بر همکاریانش هنوز در این برهه اعلام می کردند که تلاش دارند ملت عثمانی را حفظ کنند؛ همه اتباع عثمانی اعم از مسلمانان از حقوق مساوی برخوردارند؛ از آنجا که حکومت استانبول تحت نظارت اشغالگران قرار گرفته است، جنبش ملی در آناتولی از حقوق ملت حمایت می کند، اما همه این تلاشها در حمایت از سلطان - خلیفه و به منظور نجات وی خاصه پشتیبانی از ولایت شرقی صورت می گیرد.

اندکی بعد، کنگره ای محلی در آلاشهر برگزار شد (۲۵-۱۶ اوت سال ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م) تا سازمانهای دفاعی محلی نیز بتوانند پشتیبانی خود را از جنبش ملی اعلام دارند: «مقصود از برگزاری کنگره ای از برادران متحد شده در برابر خطری که ملت را تهدید می کند وحدت بخشیدن به جنبش ملی و عقب راندن کامل دشمن است»،^{۲۴} این کنگره الگویی شد برای برگزاری سایر کنگره های ملی و سبب شد که حمایت عمومی از جنبش ملی آشکار شود؛ جنبشی که در این زمان کاملاً تحت رهبری مصطفی کمال قرار داشت.

کنگره سیواس، ۱۱-۴ سپتامبر ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م

درست در همان زمان که اعضای کمیسیون هاربوردر به استانبول وارد شدند، مصطفی کمال کنگره ملی سیواس را افتتاح کرد. هیأت نمایندگان نه فقط از شرق بلکه از تمام نواحی کشور از جمله نقطه دورافتاده ای چون تراکیه در کنگره شرکت می کردند. قطعنامه پذیرفته شده در ارزروم در این زمان به صورت یک درخواست ملی مطرح شد و نام جمعیت دفاع از حقوق ولایات شرقی به جمعیت دفاع از حقوق و منافع ولایات آناتولی و روملی تغییر یافت. مفاد قطعنامه ای که در ارزروم پذیرفته شد، با الحاق چند ماده تکمیلی مورد تأیید دوباره قرار گرفت، چنان که ماده افزوده شده به بند ۳ اظهار می داشت که تشکیل یونانی مستقل در جبهه های آیدین، مانیسا و بالکسیر غیر قابل قبول است. کنگره ملی در محتوا و روح خود اساساً موجب تقویت موضع اتخاذ شده در کنگره ارزروم شد.^{۲۵}

پس از کنگره سیواس، ملی گرایان وارد یک دوره جدید بینایی شدند؛ آنان در این زمان هنوز پیوندهایشان را با استانبول قطع نکرده بودند اما در حال متمرکز کردن نیروهای سیاسی و نظامی خود در جنبشی بودند که به گونه ای اجتناب ناپذیر این قطع رابطه را محقق می ساخت. در ۲۳-۲۲ سپتامبر یک کمیته تحقیقی به رهبری ژنرال هاربوردر به سیواس آمد و با مصطفی کمال ملاقات کرد و طی این ملاقات، اطمینان کامل یافت که آناتولی در واقع ترک باقی خواهد ماند و هیچ گونه قیمومیتی مورد قبول قرار نخواهد گرفت و اجازه برقراری چنین قیمومیتی

داده نخواهد شد. کمیته‌های فوق‌العاده دفاع از حقوق ترکها به منظور متمرکز کردن فعالیت‌های جنبش بویژه در قونیه، بورسا و سایر نواحی غرب تشکیل شد. در برابر مقاومت فزاینده ملی، داماد فرید از مقام وزارت اعظم استعفاء کرد و به جای وی علی‌رضا پاشا (۱۲ اکتبر، ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م) منصوب شد، اما ظاهراً وی حتی بیشتر از رهبران پیشین با مصطفی کمال و دوستانش همکاری کرده بود. در اکتبر سال ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م، وزیر اعظم، وزیر دربار و خود، صالح پاشا را به منظور انجام مذاکراتی با کمال مأمور کرد تا از این طریق بر سر آرمناهای ملی نوعی توافق حاصل شود، دولت استانبول نیز وعده داد که در صورت حصول چنین توافقی، با ملی‌گرایان همکاری خواهد کرد. در ۲۲-۲۰ اکتبر سال ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م، مذاکراتی در آماسیا صورت گرفت که مآلاً به دومین پروتکل آماسیا انجامید. طبق این پروتکل از حکومت خواسته شد که در اصل به همه مفاد قطعنامه کنگره ارزروم و سیواس گردن گذارد و قانونی بودن جمعیت دفاع از حقوق آنا تولی و روملی را به رسمیت بشناسد و نیز متعهد شود که جلسه بعدی مجلس مبعوثان در استانبول برگزار نشود تا بدین طریق مجلس از سلطه بیگانگان رهایی یابد. ولایات تحت سکونت ترکها به دشمنان کشور واگذار نشود؛ هیچ گونه قیمومیتی مورد قبول قرار نگیرد و یکپارچگی و استقلال میهن ترکی حفظ شود؛ به غیرمسلمانان هیچ گونه امتیازی که احتمالاً موجب تضعیف حکومت ملی و موازنه اجتماعی گردد، داده نشود؛ همچنین قرار شد تنها نمایندگان مورد تأیید کمیته نمایندگان ملت به کنفرانسهای صلحی که از سوی متفقین برگزار می‌شود، اعزام شوند.^{۲۶} اما صالح پاشا مآلاً نتوانست هیأت دولت در استانبول را به تصویب قرارداد ترغیب کند. علی‌رضا بعدها اعلام کرد که انتخابات در واقع برای دور جدید مجلس مبعوثان برگزار می‌شود، اما مجلس در ژانویه بعد در استانبول تشکیل جلسه خواهد داد که این خود نقض آشکار پروتکل آماسیا بود.

انتخابات متعاقباً برگزار شد. اما از آنجا که بیشتر نواحی آنا تولی و تراکیه در واقع تحت نظارت ملی‌گرایان بود، انتخاب نمایندگان ملی گرا قطعی بود و آنان به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و مصطفی کمال خود در مقام نماینده مردم ارزروم برگزیده شد. بنابراین، حکومت استانبول به شکلی خاص می‌کوشید که جنبش ملی را در شرایطی که متفقین بشدت بر امور نظارت داشتند، به داخل مجلس بکشاند. حکومت تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد کمال برآستی از ارتش اخراج نشده است بلکه وی تنها استعفا داده است؛ بدنیشان همه درجات و مدالها و نشانه‌های وی باز گردانده شد. (۲۹ دسامبر).

همچنان که انتخابات مجلس برگزار می‌شد، گزارش کمیسیون هاربرود که در اواخر نوامبر سال ۱۳۳۸ ه.ق/۱۹۱۹ م به ملی‌گرایان رسید، بسیار موجب تشویق آنان شد. این کمیسیون برغم آن که قیمومیت آمریکا را مطرح کرد، پیشنهاد داد که همه درآمدها تحت

نظارت ترکها قرار گیرد و نظارت خارجی بر دستگاه مالی ترکیه از جمله بر کمیسیون دیون عمومی متوقف شود؛ همه کشورهای که از مستملکات پیشین ترکیه بوده‌اند به اندازه کافی از اسکناس برخوردار شوند و در قبال تعهدات خارجی و نیز تعهدات پرداخت گرامت امپراتوری به سهم خود شریک باشند. همچنین پیشنهاد شده بود که همه قراردادهای تجاری موجود بویژه قراردادهای منفور کاپیتولاسیون لغو شود و همه دولت‌های خارجی و قشون کشور را ترک کنند. دستاوردهای یادشده برای ملی‌گرایان تا اندازه‌ای پیروزی محسوب می‌شد، با توجه به این که تنها توصیه کمیسیون مبنی بر ایجاد نظام قیمومیت بر کشور، از نکاتی بود که می‌بایست بر آن فائق می‌آمدند.^{۲۷}

آخرین مجلس عثمانی

کمال براستی انتظار نداشت که متفقین گزارش‌ها را بپذیرند یا در صورت عزیمت وی به استانبول، مصونیت پارلمانی را محترم شمرند. بنابراین وی در آناتولی اقامت گزید و مرکز کمیته انتخابی خود را از ارزروم به آنکارا منتقل کرد تا بتواند با نمایندگانی که برای شرکت در مجلس در راه سفر به استانبول بودند، هرچه بیشتر ملاقات کند و پس از برگزاری مجلس با آنان در تماس باشد. کمال همچنین روزنامه‌ای به نام حاکمیت ملیه منتشر کرد تا پیام جنبش را هم در داخل ترکیه و هم در خارج از کشور منعکس کند (۱۰ ژانویه ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰ م).

آخرین مجلس مبعوثان عثمانی در ۱۲ ژانویه سال ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰ م در استانبول برگزار شد. پس از نطق سلطان، تلگرام خوشآمدگویی مصطفی کمال به نام کمیته انتخابی قرائت شد و بدینسان کمیته خود را دولت قانونی و واقعی ترکیه خواند. بریتانیاییها رفته رفته احساس کردند که استانبول آنان را به بازی گرفته است و در واقع حکومت ترکیه آنچه را که در توان داشته، در سرکوب ملی‌گرایان به کار نگرفته است؛ بنابراین آنان با اعمال نفوذ خود وزیر جنگ و ریاست ستاد متشکرک هر دو را از کار برکنار کردند. مقام ریاست ستاد به فوزی چخماق (۱۳۸۰-۱۲۹۳ ه.ق/۱۹۵۰-۱۸۷۶ م) واگذار شد که افسری مقتدر و به نسبت محافظه کار بود؛ کسی که در مقام یکی از مقتدرترین فرماندهان نیروی زمینی شهرت داشت و خود طی اندک زمانی یکی از رهبران نظامی مهم جنبش ملی شد. در ۲۸ ژانویه، نمایندگان به طور پنهانی با یکدیگر ملاقات کردند. پیشنهادهایی مبنی بر انتخاب مصطفی کمال به ریاست مجلس مطرح شد، اما با آگاهی قطعی از این موضوع که بریتانیا مجلس را پیش از آن که بتواند برنامه مورد نظر خود یعنی اعلامیه کنگره وین را به تصویب رساند، منحل خواهد کرد، بحث درباره آن به تعویق افتاد. اعلامیه در ۱۷ فوریه به عنوان میثاق ملی در مجلس مطرح شد و

بدینسان شهرت یافت. مفاد این اعلامیه بدین شرح بود؛

اعضای مجلس مبعوثان عثمانی این مسأله را به رسمیت می شناسند و تأیید می کنند که استقلال کشور و آینده ملت تنها با محترم شمردن کامل اصول ذیل، به طور قطع تأمین خواهد شد؛ این اصول مبین بیشترین فداکاریهاست؛ فداکاریهایی که بایستی به منظور کسب صلحی عادلانه و پایدار تحقق پذیرد و دیگر این که ادامه وجود سلطنت و یک جامعه با ثبات عثمانی بدون در نظر گرفتن این اصول غیر ممکن است:

۱- سرنوشت بخشهایی از قلمرو عثمانی که تحت اشغال خارجی است و در زمان امضای قرارداد ترک مخاصمه به تاریخ ۱۳۰ اکتبر سال ۱۳۳۷ هـ.ق/۱۹۱۸ م، بیشتر جمعیت آن عرب بوده اند، بایستی با مراجعه به رأی قاطبه مردم آن بخشها تعیین شود. در همه قلمروهایی از این دست که اکثریت جمعیت آنها مسلمان عثمانی هستند و به لحاظ مذهبی، نژادی و تمایلات قومی باهم متحدند، نوعی احساس علاقه و صمیمیت و احترام متقابل حکمفرماست، لذا این قلمروها مجموعه ای غیر قابل تجزیه را بوجود می آورند.

۲- ما مراجعه مجدد به آرای عمومی را در مدرسه سنجاق (قارص، اردهان و باتوم) که اهالی آنها نخستین بار پس از رهایی (از اشغال روس) رأی به پیوستن به کشور مادر داده بودند می پذیریم.

۳- وضع حقوقی تراکیه شرقی که به انعقاد معاهده صلح با ترکیه بستگی پیدا کرده است، نیز بایستی از طریق انتخاب آزاد ساکنان این منطقه تعیین شود.

۴- شهر استانبول که مرکز خلافت اسلامی و سلطنت و حکومت عثمانی است و همچنین دریای مرمره بایستی از هر گونه خطری حفظ شود. تا آن زمان که این اصل رعایت شود، هر گونه تصمیم مشترک میان کشور ما و سایر کشورها که به مسأله استفاده از تنگه های دریای سیاه و مدیترانه به منظور بهره برداریهای تجارتهی و ارتباطی مربوط می شود، بایستی محترم شمرده شود.

۵- حقوق اقلیتها همچنان که در معاهده های منعقد شده میان متفقین و دشمنان نشان و بعضی از هم پیمانان نشان تصریح شده است، مورد تأیید و تصدیق ماست، به شرطی که اقلیتهای مسلمان ساکن کشورهای همسایه نیز از حقوقی مشابه برخوردار شوند.

۶- به منظور ایجاد یک نظام حکومتی کاملاً سازمان یافته که به ما امکان دهد که امور سیاسی، حقوقی و مالی خود را گسترش دهیم، ما نیز همچون

کشور دیگر به استقلال و حاکمیت به عنوان شرط اساسی زندگی و حضور مداوم خود نیاز داریم. بنابراین ما با محدودیتهایی که برای پیشرفتهای سیاسی، حقوقی و مالی کشور زیان آورست مخالفت می‌کنیم. شرایط تسویه بدهیهای خارجی ما نیز به همین منوال یعنی در صورتی که اصول ما را خدشه دار نکند، تعیین خواهد شد.^{۲۸}

البته مقامهای بریتانیایی خشمگین بودند. انتخابات و مجلس برای آنان همچون وسیله‌ای برای ابراز حمایت ملی از حکومت استانبول تلقی شده بود، اما اکنون درمی‌یافتند که مجلس منتخب مردم حمایت از فردی را سرلوحه مقاصد خود قرار داده است که آنان او را بزرگترین شیاد عصر می‌دانستند و این فرد کسی جز مصطفی کمال نبود.

واکنش در برابر تصمیمات ملی‌گرایان بسیار سریع صورت گرفت. علیرضا مقاومت ملی را رسماً محکوم کرد و برای سازماندهی گروههای مسلح مخالف ملی‌گرایان ارسال پول به آناتولی را آغاز کرد.^{۲۹} پس از اندک زمانی، شورش گسترده رهبری یک راهزن چرکسی به نام احمد انزوور برپا شد؛ او تحت حمایتهای مالی و تسلیحاتی بریتانیا در پی آن برآمد که نواحی شمال بالکسیر را متصرف شود.^{۳۰} متفقین علی‌رضا را تحت فشار قرار دادند که شخصیتهای برجسته ملی‌گرا در استانبول را بازداشت و مصطفی کمال و همراهانش را محکوم کنند؛ پس از آن که علی‌رضا از انجام این دستور سر باز زد، آنان وی را مجبور به استعفا کردند و فرد مطبعتری را به نام صالح خلوصی پاشا به جای وی منصوب کردند. برای نخستین بار تمامی امکانات حکومت، علیه ملی‌گرایان به کار گرفته شد. در ۱۵ مارس سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م، ۱۵۰ تن از کارمندان برجسته غیر نظامی و افسران عالی‌رتبه ارتش در استانبول دستگیر و به متفقین تحویل داده شدند تا در حالت مراقبت قرار گیرند. بیشتر اعضای سازمان قره‌کل که در این زمان از هم پاشیده شده بود، در میان بازداشت‌شدگان بودند.^{۳۱} روز بعد، در استانبول حکومت نظامی برقرار شد و قشون متفقین به جای پلیس عثمانی نظارت شهر را در دست گرفتند. نیروهای پلیس به مجلس ریختند و برخی از اعضای برجسته مجلس را بازداشت کردند و پس از آن در روز ۱۸ مارس مجلس منحل شد.^{۳۲} کابینه صالح پاشا عزل و مسؤلیت تشکیل دولت یک بار دیگر به داماد فرید پاشا واگذار شد (۵ آوریل) که در این زمان برای تحقق خواستههای متفقین در سرکوب ملی‌گرایان بر سر کار آمده بود. حتی شیخ الاسلام دری زاده عبدالله افندی نیز کمال و همه همراهانش را کافرانی خواند که بایستی بی‌هیچ درنگی به قتل می‌رسیدند.^{۳۳} اندکی بعد، آنان در یک دادگاه ویژه حکومت نظامی (دیوان حرب عرفی) که در استانبول تشکیل شد، غیاباً محکوم به مرگ شدند و بدینسان زمینه یک جنگ تمام عیار داخلی فراهم آمد.

دومین مرحله جنگ استقلال، مارس ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م

تا مارس ۱۳۴۱ هـ.ق/ ۱۹۲۲ م

اقدامهای شدیدی که حکومت استانبول علیه ملی گرایان به کار بست، مرحله جدید و مشخصی را در جنگ استقلال ترکیه آغاز کرد. برای نخستین بار ملی گرایان منحصراً مدعی حکومت بر مردم ترک شدند. مصطفی کمال کمیته انتخابی در آنکارا را تنها حکومت قانونی ترکیه اعلام کرد و به همه کارمندان و افسران نظامی دستور داد که به جای حکومت استانبول از این کمیته تبعیت کنند، چرا که حکومت استانبول در این برهه کاملاً تحت نظارت متفقین قرار گرفته بود.^{۳۴} کمال برای این که به مردم اطمینان دهد که هنوز وی به نام سلطان و برای رهایی وی از سلطه متفقین می جنگد، برای کسب پشتیبانیهای لازم علیه کفار، به جهان اسلام متوسل شد (۱۷ مارس).^{۳۵} تدابیری اندیشیده شد که حکومت و مجلس جدیدی در آنکارا تشکیل شود و از سلطان تقاضا شد که به اقتدار این حکومت تن در دهد.^{۳۶} عده زیادی از پشتیبانان در حالی که گروه تعقیب متفقین از نزدیک آنان را تعقیب می کردند، از استانبول به آنکارا حرکت کردند. در میان این افراد، خالده ادیب و همسرش عدنان ادیور، عصمت اینونو و مهمترین دوست کمال در وزارت جنگ و آخرین رئیس مجلس مبعوثان یعنی جلال الدین عارف وجود داشتند. خارج شدن محمد عارف از استانبول از اهمیت بسیاری برخوردار بود. ادعای وی در مقام ریاست آخرین مجلس عثمانی مبنی بر این که انحلال مجلس اقدامی غیر قانونی و برخلاف قانون اساسی بوده است، به کمال امکان داد که برای حکومت آنکارا خواستار تمامی اختیارات یک حکومت قانونی شود. در ۱۹ مارس سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م، کمال اعلام کرد که ملت ترک مجلس خود را تحت عنوان مجلس کبیر ملی (بویوک ملت مجلسی)^{۳۷} در آنکارا تأسیس می کند. حدود ۱۰۰ تن از اعضای مجلس استانبول که توانستند از دام متفقین بگریزند به ۱۹۰ تن نمایندگان برگزیده گروههای مقاومت ملی از اطراف و اکناف کشور، ملحق شدند. در ۲۳ آوریل سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م، مجلس جدید برای نخستین بار تشکیل جلسه داد و مصطفی کمال را در مقام نخستین رئیس مجلس و عصمت اینونو را که در این برهه به نمایندگی مردم ادرنه انتخاب شده بود، به ریاست ستاد مشترک ارتش برگزید. تصمیم حکومت جدید مبنی بر قیام علیه حکومت استانبول و نه شخص سلطان بسرعت علنی شد. تصمیمات اتخاذ شده عبارت بودند از:

۱- تأسیس یک دولت امری کاملاً ضروری است.

۲- ایجاد مقام ریاست موقت کشور یا ایجاد نیابت سلطنت از نظر مجلس پذیرفته نیست.

۳- ضرورت دار دکه اراده ملت که تبلور عینی آن مجلس است به عنوان مرجع واقعی

اقتدار کشور به رسمیت شناخت شود.

۴- مجلس کبیر ملی ترکیه هم امور اجرایی و هم امور قانونگذاری را شامل می شود. شورای دولت که اعضای آن از میان نمایندگان مجلس انتخاب می شوند و در برابر مجلس نیز مسؤلیت دارند، هدایت و رهبری امور کشور را برعهده می گیرد. ریاست مجلس مقام ریاست شورای دولت را نیز برعهده دارد. سلطان خلیفه به محض این که از قید سلطه خارجی که بدان گردن گزاردۀ بود رهایی یابد، می تواند در چارچوب قانون اساسی به شیوه ای که مجلس تعیین می کند، به جای وی، ریاست شورای دولت را عهده دار شود.^{۳۸}

بنابراین مجلس، دولت واقعی محسوب می شد و شورای دولت امور روزانه آن را انجام می داد. زمان تصمیم گیری درباره سرنوشت سلطنت به زمان مساعدتری، احتمالاً پس از کسب استقلال کامل موکول شد. یک کمیسیون مجلس مأموریت یافت که پیش نویس قانون اساسی را تدوین کند.

مجلس کبیر ملی در مقام حکومت آنکارا:

قانون اساسی سال ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م

در نخستین قانون اساسی ملت ترک نظام جدیدی گنجاینده شد؛ این نظام که در ۲۰ ژانویه سال ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م به تصویب مجلس رسید، سازمان قانون اساسی (تشکیلات اساسیه قانون) نام گرفت. قدرت اجرایی و قدرت قانونگذاری هر دو در مجلس کبیر ملی تبلور و تمرکز یافت که در این زمان تنها نماینده قانونی ملت تلقی می شد؛ قرار بود کشور ترکیه را مجلس خود از طریق حکومت مجلس کبیر ملی اداره کند. این مجلس در مقام یک نهاد قانونگذار اختیاراتی داشت از جمله اعلام یا لغو قوانین کشور، انعقاد معاهدات و اعلان جنگ و اموری از این قبیل؛ علاوه بر این، مجلس در مقام یک نهاد اجرایی دوایری را اداره می کرد و بدینسان حاکمیت دولت از طریق وزیران منتخب در میان این دوایر تقسیم می شد؛ علاوه بر این، حکومت وزیران را در انجام وظایفشان هدایت می کرد و در صورت لزوم آنان را از مقامهایشان برکنار و به جای آنان افراد جدیدی را منصوب می کرد. ریاست مجلس یعنی مصطفی کمال ریاست شورای دولت را برعهده داشت، اما وی و وزیران در همه امور تابع رهنمودها و دستورهای مجلس بودند. تقسیمات کشوری بنا بر تقسیمات قانون اساسی سال ۱۲۹۳ هـ.ق/۱۸۷۶ م، به همان صورت استانها (ولایت)، شهرستانها (قضا) و بخشها (ناحیه) باقی ماند. استانهای کشور اقتدار و استقلال کامل یافتند و شوراهای اداری استانها می توانستند مطابق قوانین مجلس کبیر ملی امور مربوط به بنیادهای مذهبی، مدارس علوم دینی، مدارس دولتی، بهداشت، اقتصاد، کشاورزی، امور عام المنفعه و کمکهای اجتماعی را سامان دهند، درحالی که امور

مربوط به سیاست داخلی و خارجی، امور مربوط به حقوق مذهبی، قضاوت و امور نظامی، روابط اقتصادی داخلی، وضع مالیاتهای سراسری حکومت و اموری که به بیش از یک استان مربوط می شد، همچنان در چارچوب اختیارات مجلس کبیر ملی باقی ماند. بخشداران را می بایست مجلس کبیر ملی تعیین می کرد، اما آنان ملزم بودند که تحت نظارت استانداران فعالیت کنند. بخشها به صورت «واحدهای صنفی و متحد» تعریف شدند که در زندگی محلی خود استقلال داشتند و اداره آنها را می بایست شوراهای اداری منتخب ساکنان آنها برعهده می گرفتند؛ شوراهایی که عمده در حوزه امور قضایی، اقتصادی و مالی محلی فعالیت می کردند. استانهای کشور همچنین براساس روابط اقتصادی و اجتماعی به صورت واحدهای بازرسی عمومی، (عمومی مفتش لیک) سازماندهی می شدند و مسؤول هریک از این واحدها می بایست در برقراری امنیت عمومی به طور کلی و نظارت بر فعالیتهای همه دوایر مستقر در حوزه های بازرسی عمومی، و تنظیم و هماهنگی روابط متقابل میان استانها می کوشید؛ بدینسان استانداران و شوراهای ولایتی تحت اقتدار مجلس کبیر ملی قرار می گرفتند و در واقع بدین ترتیب بر آنها اعمال نظارت می شد. همه نیروهای ملی گرا در لشکری متحد با فرماندهی مرکزی تلفیق شدند؛ قرار شد که وزیران را مجلس منصوب کند و آنها تنها در برابر مجلس مسؤول باشند. همچنین مقرر شد که انتخابات مجالس ملی و ولایتی هر دو سال یکبار برگزار شود و مدت نمایندگی هر دوره دو سال باشد و پیش بینی شد که در مواقع اضطراری دوره مجلس یک سال اضافه بر مدت قانونی خود قابل تمدید باشد. قانون اساسی سال ۱۲۹۳ ه.ق/۱۸۷۶ م و صورت اصلاح شده آن در سال ۱۳۲۷ ه.ق/۱۹۰۹ م در مواردی که قوانین جدید آنها را دربر نمی گرفت، همچنان به قوت خود باقی ماند.^{۳۹}

پس از گذشت اندک زمانی، مفاد میثاق ملی آرمان اساسی مجلس تلقی شد. مجلس همه معاهدات، قراردادهای یا سایر تعهداتی را که پس از ۱۶ مارس سال ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰ م با حکومت استانبول به امضاء رسیده بود، بی اعتبار اعلام کرد؛ بدینسان مجلس انعقاد قراردادها و وضع قوانین به نام ملت ترکیه را منحصراً از اختیارات خود می دانست. مجلس همچنین حق تأیید انتصاب دیپلماتها و سایر نمایندگان را که به کشورهای خارج مأمور می شدند، از آن خود کرد و این امر نه فقط از آنجا ناشی می شد که این مسأله بویژه در قانون اساسی تصریح شده بود، بلکه دلیل اصلی آن کمبود دیپلماتهای ورزیده در آنکارا بود که انتخاب چنین افرادی را از میان نمایندگان مجلس اجتناب ناپذیر می کرد. یکی از نخستین قوانینی که در مجلس جدید به تصویب رسید قانون خیانت ملی بود که هر فرد خائن به ملت را صریحاً محکوم به مرگ می کرد؛ از جمله نخستین افرادی که این قانون درباره آنان اجرا شد، داماد فرید و یارانش بودند.^{۴۰} بدینسان حکومت آنکارا مستقر شد و نهادهای حکومتی به گونه ای اساسی

سازماندهی شدند و اقتدار آن مورد قبول اکثریت مردم کشور قرار گرفت. دلایل تمرکز چنین اقتدار گسترده‌ای در مجلس بسته به دیدگاه‌های اعضا فرق می‌کرد. کمال به منظور برجیده شدن یک مقام اجرایی که متصدی آن حکم جانشینی سلطان را می‌داشت، مجلس را برتر می‌شمرد؛ «نخستین هدف مبارزه ما این است که به دشمنانمان که خواستار جدایی سلطنت از خلافت هستند، نشان دهیم که ملت اجازه چنین اقدامی را نخواهد داد... بر همین اساس تعیین رئیس حکومت، حتی یک رئیس موقت یا یک نایب السلطنه در آناتولی به هیچ وجه نمی‌تواند مطرح باشد. بنابراین ما ناگزیریم حکومتی فاقد رئیس تشکیل دهیم»^{۴۱} از سوی دیگر مخالفان کمال در مجلس نیز از برتری اقتدار مجلس حمایت می‌کردند، اما هدف آنان از این حمایت این بود که قدرت کمال را محدود یا مسدود کنند تا بتوانند مآلاً او را از رهبری جنبش ملی خلع کنند. صرفنظر از دلایل ذکر شده، وجود آزادی نسبی در انتخاب اعضای مجلس سبب شد که نمایندگان گروه‌های مختلف که پیش از آن در هیچ مجلس قانونگذاری عثمانی حضور نیافته بودند، به مجلس راه پیدا کنند و همچنین فرصتی فراهم آید که این گروه‌ها افکار خود را بیان کنند. اعضای مجلس از مقام‌های قبلی حکومت و نیز مقام‌های درحال خدمت اعم از نظامی و غیر نظامی (۴۰ درصد)، پیشه‌وران (۲۰ درصد)، زمینداران محلی و تجار ثروتمند (۲۰ درصد و رهبران دینی مسلمان (۱۷ درصد متشکل بودند.^{۴۲} اعضای مجلس همچنین طیف گسترده‌ای از عقاید سیاسی و اجتماعی را نمایندگی می‌کردند:

میان احساسات دین‌گرایانه و احساسات غیر دینی، رادیکالیسم و واپس‌گرایی، جمهوریخواهی و سلطنت‌طلبی، ترکیسم و عثمانیسم جدال وجود داشت. از یک سوی، آرمان منفعت‌طلبی قومی و وحدت نژادی، از سوی دیگر آرمان تشکیل جامعه‌ای اسلامی مبتنی بر اعتقادات دینی وجود داشت... این آرمانها که هریک می‌توانست در محیط خاص خود بدون بروز برخورد یا لطمه رساندن به دیگر آرمانها، تحقق یابد، در این برهه همگی در مجلس نمایندگانی داشتند و در نتیجه هرروز در برابر یکدیگر جبهه می‌گرفتند، درحالی که زمانی یک گروه و زمانی دیگر گروه مقابل پیروزی می‌یافت.^{۴۳}

طی بیشتر مدتی که جنگ استقلال ادامه داشت، این اختلافات بر روی دو موضوع مرتبط باهم در خصوص آینده ملت ترکیه متمرکز بود، یکی این که ملت ترکیه در آینده چگونه سازمانی داشته باشد و دیگر این که چگونه رابطه‌ای بایستی میان ملت و بلشویکها برقرار شود؛ بلشویک‌هایی که درازای تمایل ترکها به سوی چپ، آماده بودند کمک‌های بیشتری به آنان ارائه دهند. دو طرز تلقی دیگر که همه افکار و گرایشهای موجود حول آن ائتلاف کردند «آرمان

شرقی» و «آرمان غربی» نام داشت. برای پشتیبانان طرز تفکر «آرمان شرقی» شرق سمبل مخالفت با امپریالیسم غرب تلقی می شد که سلطه خود را بر امپراتوری و سایر کشورهای اسلامی گسترانیده بود و حامیان این طرز تفکر روسیه بلشویک را الگوی خود قرار می دادند، چرا که این کشور با امپریالیسم غرب مبارزه و نظم انقلابی جدیدی را جایگزین حکومت تزاری روسیه کرده بود. «آرمان شرقی» نشانگر طرز تفکر گروهی بود که می خواستند به جای نظام قدیمی سلطان - خلیفه، حکومت جمهوری جدیدی را بر اساس حاکمیت و اقتدار آحاد مردم بر سر کار آورند.^{۴۴} از سوی دیگر طرفداران «آرمان غربی» وابستگی و تمایل شدید خود را به گرایش ترکهای جوان مبتنی بر ایجاد حکومتی قانونی بر اساس بنیادهای غربی حفظ کردند. اما علاوه بر این و تا حدودی در واکنش علیه طرز تفکر شرق گرایانه، طرفداران «آرمان غربی» از نظام قدیمی عثمانی مبتنی بر نهاد سلطنت - خلافت به گونه ای محدود و تحت نظارت قانون اساسی حمایت می کردند. آنان با هر گونه اصلاحات افراطی سیاسی، اجتماعی اقتصادی و نیز برقراری هر گونه روابط نزدیک با اتحاد شوروی مخالف بودند. بنابراین پیشنهادهای افراطی شرق گرایان از جمله انتخابات مبتنی بر تشکیلات صنفی یا حق رأی زنان با این توجه که این اصلاحات به مفهوم همان بلشویسم است، با مخالفت روبرو شد.^{۴۵} اما گرایشهای موافق و مخالف این دو گروه در مورد بلشویکها نباید بیش از حد مورد تأکید قرار گیرد. بیشتر شرق گرایان در واقع ترکهای میهن پرست و اصلاح طلبی بودند که افکار و اندیشه هایی مشابه ترکهای جوان داشتند و آن طور که مخالفان آنان مطرح می کردند نیروهایی صرفاً هواخواه کمونیسم نبودند. قانون اساسی سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م دراصل نتیجه تلاشهای همین گروه بود و این قانون بیشتر از آن که انعکاسی از نظام شوروی باشد، نشانگر آرمانهای روسو و انقلاب فرانسه بود.^{۴۶} از سوی دیگر، آنچه که غرب گرایان می خواستند واکنش خود غرب در برابر نظام قدیمی حکومت و تعهد روزافزون نسبت به آرمانهای حاکمیت مردمی را نادیده می گرفت و در عوض بر سنتهای پادشاهی و نظامهای کهنه تر اجتماعی و اقتصادی غریبها تأکید داشت. غربگرایان به حفظ جنبه های سیاسی و تشکیلاتی اسلام علاقه مند بودند، در حالی که شرق گرایان می کوشیدند ثابت کنند که آرمانهای آنان با اصول اساسی اجتماعی سازگاری دارد. روحانیت مسلمان در هردو جناح وجود داشتند و گاه می کوشیدند که میان آنان موازنه ای ایجاد کنند. مآلاً آرمانهای جمهوری ترکی در نتیجه کنش متقابل و پویای میان دو جناح یادشده و نه پیروزی یکی بر دیگری، امکان بروز یافت.^{۴۷} کمال با استفاده از فرصتی که جنگ فراهم آورده بود تقریباً اقتدار مطلقه ای یافته بود و در تدوین برنامه های ترکیه جدید سرانجام بر آن شد که برنامه های رادیکال شرق گرایان را بدون الهامات بلشویکی آن از سوی دیگر لیبرالیسم مبتنی بر قانون اساسی غربگرایان را بدون وجود سلطنت اتخاذ کند. تلفیق این دو گرایش در

یک برنامه مردمی تجلی یافت و در ۱۳ سپتامبر سال ۱۳۳۹ ه.ق/ ۱۹۲۰ م اعلام شد.

جنگ داخلی

با توجه به این که حکومت استانبول هنوز بر سر کار بود و مدعی حاکمیت بر سراسر کشور بود، زمینه برای یک جنگ تمام عیار داخلی فراهم شد. وضع کشور درست شبیه وضعی بود که در اوایل قرن پانزدهم پس از شکست با یزید اول از تیمور لنگ در جنگ آنکارا بر آناتولی حکمفرما شده بود. در هر دو مورد، حاکمیت بر ترکها مسأله مورد نزاع حکومت‌های حاکم بر آناتولی و اروپا بود و دیگر این که امپراتوری را تجاوز خارجی تهدید می کرد و همچنین شورشیان محلی و گروههای راهزنی سراسر منطقه را ناامن کرده بودند. علاوه بر این، در هر دو مورد آناتولی یعنی موطن اصلی مردم ترک و پایگاه سنتهای آنان به پیروزی دست یافت.

در واکنش به اعلامیه‌های مجلس کبیر ملی، حکومت استانبول بازرس ویژه خود را در آناتولی تحت فرمان آنادولو فوق‌العاده مفتش عمومی منصوب و لشکری جدید به نام قوای انتظامیه ایجاد کرد که با کمک نیروهای بریتانیا حقوق حکومت را در آناتولی جاری سازد و همین لشکر بود که در سال ۱۳۳۰ ه.ق/ ۱۹۲۰ م هسته اصلی لشکر خلیفه را به وجود آورد.^{۴۸} سایر گروههای مسلح در پی آن برآمدند که با متحد شدن با یکی از حکومتها برای خود ثروت و قدرت کسب کنند؛ آنان گاه از منافع زمینداران بزرگ و دره بیگهائی حمایت می کردند که در تلاش احیای قدرت خود بودند و گاه به تحریک یونان، بریتانیا یا حتی کمونیستها عمل می کردند. بیشتر این گروهها به صورت نیروهای اندکی گسترده تراز دسته‌های راهزنی، متشکل شده بودند و افراد آنها عمده از اقشار گوناگون روستائیان فاقد زمین، تاتارهای کریمه و آسیای مرکزی و عشایر ترک و کرد تشکیل می شد که برای مبارزه با کسانی که بر سر قدرت بودند همواره آمادگی خوبی داشتند. این لشکرها چندان اقتدار یافتند که در ۱۹ آوریل سال ۱۳۳۹ ه.ق/ ۱۹۲۰ م، مجلس کبیر ملی قانونی را تصویب کرد که اعمال هر گونه تبهکاری علیه ملت‌ها را منع می کرد و نیز دادگاههای مستقلی را (استقلال محاکمه لری) پیش بینی می کرد که می توانست افراد متجاوز را فوراً محاکمه و اعدام کند. این دادگاهها همچون ابزاری مهم در سرکوب مخالفان حکومت مدتها پس از کسب استقلال در خدمت حکومت آنکارا به کار گرفته شد.^{۴۹}

مشهورترین لشکرهای اختصاصی که طی جنگ داخلی در آناتولی فعالیت داشت، لشکر سبز (یشیل اردو) نام داشت که تهدید بزرگی برای همه جناحها به حساب می آمد؛ این لشکر در اصل طی زمستان سال ۱۳۳۹ ه.ق/ ۱۹۲۰ م سازمان یافت تا «آسیا را از لوث نفوذ و اشغال

امپریالیسم اروپایی پاک کند»، اعضای این لشکر را وحدت طلبان سابق تشکیل می دادند که برای کمال چهره‌هایی شناخته شده و مورد احترام بودند؛ از جمله این افراد عبارت بودند از دبیر کل این تشکیلات به نام حقی بهیج بیگ و یونس نادى که روزنامه نگار با نفوذ استانبول بود و مجله‌وی به نام ینی گون (نوروز) اندکی پیشتر از سوی بریتانیایها تعطیل شده بود. او همان کسی است که در سال ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م روزنامه مهم جمهوری ترکیه (جمهوریت) را تأسیس کرد. هدف اصلی لشکر جدید مبارزه با تبلیغات ارتجاعی عوامل حکومت استانبول و متفقین در آناتولی بود؛ آنان این کار را از طریق گسترش جنبش ملی و بسیج روستائیان ترک در جهت حمایت از نیروهای ملی انجام می دادند. از این روی کمال از این لشکر حمایت و حتی آن را تشویق نیز می کرد.^{۵۰} اما در واقع، بسیاری از اعضای لشکر یشیل اردو هدف اساسی تری را دنبال می کردند: آرزوی آنان این بود که وحدت طلبی، پان اسلام (اتحاد اسلامی) و سوسیالیسم را در هم تلفیق کنند تا «با ایجاد اصلاحاتی در انقلاب روسیه، اتحادی سوسیالیستی در جهان اسلام ایجاد کنند.»^{۵۱} بنابراین، چندی نباید که لشکر یشیل اردو شماری از گروههای مخالف حکومت آنکارا را جذب کرد؛ در میان این گروهها نه فقط پشتیبانان حکومت استانبول بلکه وحدت طلبان مخالف کمال و کمونیستهای مرتبط با انترناسیونال سوم نیز دیده می شدند. این نگرش سرانجام مصطفی کمال را بر آن داشت که حقی بهیج را به انحلال تشکیلات وحدت طلبان در اواخر سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م مجبور کند، اگرچه عناصر مخالف کمال در درون تشکیلات طی دو سال پس از آن همچنان خودسرانه عمل می کردند.^{۵۲}

دولشکر مستقل دیگر نیز فعالیت داشتند؛ هردوی این لشکرها تحت رهبری چرکسها بودند و بیشتر افراد خود را از آوارگان تاتار و چرکسهای که تحت فشار روسها به داخل آناتولی رانده شده بودند، تأمین می کردند. یک جنبش چریکی متمایل به چپ تحت رهبری چرکس ائیم وجود داشت که در تلاشهای نخستین خود در سال ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م علیه یونانیان در نزدیکی ازمیر، کاملاً موفق بود و در مقابل لشکر ارتجاعی و متمایل به راست خلیفه و جنبشهای مخالف آنکارا که در سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م به تحریک همین لشکر در منطقه مرمره شرقی برانگیخته شده بود، مدتی از جنبش حمایت کرد. اما سرانجام رفتار چرکس ائیم نسبت به جمعیت شهری اعم از مسلمان و غیرمسلمان روز بروز بیرحمانه تر شد. وی با لشکر سبز (یشیل اردو) متحد شد و گاه از بیانیه‌های گوناگون کمونیستی که منتشر می شد، ابراز حمایت می کرد و به هیچ روی به نظارت مرکزی گردن نمی نهاد؛ نظارتی که برای موفقیت لشکر ملی گرای جدید که از سوی آنکارا در حال شکل گیری بود، اهمیتی اساسی داشت. مآلاً کمال نیرویی عظیم گسیل داشت که لشکر چرکس ائیم را در ژانویه سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م منهدم و خود وی را مجبور کرد که به دامن یونانیان پناه ببرد و مآلاً در ایتالیا به حالت تبعید به سر برسد.^{۵۳}

جنبش محافظه کارتر دیگری نیز وجود داشت که نیروهای آن را چرکسی دیگری به نام احمد انزوور رهبری می کرد؛ این شخص با پول و اسلحه ای که از حکومت استانبول و بریتانیا دریافت می داشت در اکتبر تا دسامبر سال ۱۳۳۸ هـ.ق/ ۱۹۱۹ م و سپس در ماههای فوریه تا ژوئن سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م دو قیام مهم در نواحی بالکسیر و گونن برپا کرد. گروههای تحت امر انزوور که مدتی فرماندهی لشکر خلیفه را نیز برعهده داشتند، حومه ها را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و این موجب شد که مصطفی کمال به مخالفت با وی برخیزد. وی سرانجام در آوریل سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م زمانی که چرکس اثم هنوز به حکومت آنکارا کمک می کرد، سرکوب و رانده شد. انزوور لشکری جدید گرد آورد، اما مجدداً سرکوب شد و طی همین نبرد به قتل رسید و لشکرش در ۱۵ مه سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م پراکنده شد.^{۵۴}

مقتدرترین شورشهای محلی در مناطق بولو، یوزگات و دوزجه برپا شد؛ شورش دوزجه را خاندان دره بیگ چپان اوغلو که می کوشیدند اقتدار گذشته خود را بازیابند، رهبری می کردند تا این که لشکر آنها در دام نیروهای ملی گرا گرفتار و تارومار شد و اعضای برجسته آن در اوت سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م در آماسیا به دار آویخته شدند.^{۵۵} اما چون سرکوب و کاهش اقتدار خاندانهای قدیمی که همزمان با جنگ داخلی احیاء شده بود، مدتی طول کشید، مشکل آفرینی این جنبشها در آناتولی تا دوره استقرار جمهوری همچنان استمرار یافت.

علاوه بر نیروهای یادشده، مصطفی کمال با کمونیستها نیز مخالف بود، اما احساس می کرد که به دلیل ضرورت دریافت کمک از روسها توان سرکوب آنان را ندارد. مصطفی صوفی در روسیه باقی ماند و از آن جا آثار و مکتوباتی در تبلیغ از کمونیسم به داخل آناتولی ارسال می داشت. درواکنش به درخواستهای وی، مصطفی برخی فعالیتهای کمونیستی در سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م را که تشکیل یک سازمان ائتلافی از کمونیستها و وحدت گرایان در آنکارا از آن جمله بود طی سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م تحمیل کرد؛ این سازمان ائتلافی که حزب خلق کمونیست (ترک خلق اشتراکیه فرقه سی) نام داشت با لشکر سبز روابطی داشت.^{۵۶} این سازمان به کمونیستها امکان می داد که برای نخستین بار در ترکیه در انتظار عموم ظاهر شوند. علاوه بر این، در ۱۸ اکتبر سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م، کمال اجازه داد که حزب مستقل کمونیست ترک (ترک کمونیست فرقه سی) تشکیل شود، اما گردانندگان این حزب عمده از یاران نزدیک کمال در مجلس بودند.^{۵۸} این حزب که در مقایسه با گروه اول به مراتب فعالیت کمتری داشت و معتدلتر بود، همچون ابزاری در جهت ایجاد تفرقه و آشفتگی در میان کمونیستها و پشتیبانان نشان به خدمت حکومت در آمد. بااینهمه، چندی نباید که حزب خلق کمونیست چندان فعال شد که اسباب سرکوب خود را فراهم آورد. آخرین اقدام حزب خلق کمونیست که وجودش را برای حکومت غیر قابل تحمل کرد، صدور اعلامیه ای مشترک با

لشکر سبز (یشیل اردو) و ائیم چرکس بود؛ آنان در این اعلامیه مشترک اعلام کردند که برنامهٔ حزبی بلشویکها مصوب انترناسیونال سوم را تأیید کرده‌اند... و با یکدیگر ائتلاف کرده‌اند تا همه جنبشهای انقلابی اجتماعی داخل کشور را متحد کنند و برای تشکیلات مشترک خود عنوان حزب بلشویک جمع‌گرای خلق ترک را اتخاذ کرده‌اند.^{۵۸} کارگزاران کمونیست در حوالی آنکارا و اسکی شهر فعال شدند و با گروههای وحدت‌گرای ارزروم و طرابزون که مراکز اصلی پشتیبانان انور در سراسر جنگ استقلال بود، همکاری می‌کردند.^{۵۹} این اقدام کمال را برانگیخت که از کمونیستها به دلیل فعالیت‌هایشان در خارج از ارگان مردمی یعنی مجلس کبیر ملی انتقاد کند. پس از آن که چرکس ائیم در هم کوبیده و لشکر سبز متلاشی شد، وی کمونیستها را سرکوب و رهبران‌شان را محاکمه کرد، اگرچه اجرای احکام نهایی تا امضای معاهدهٔ میان حکومت آنکارا و مسکو در مارس سال ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م، به تعویق افتاد و احکام صادر شده در مورد بعضی از افراد در مقایسه با برخی دیگر به نسبت سبک بود. تنها اقدام خشونت‌بار علیه کمونیستهای ترکیه زمانی صورت گرفت که مصطفی صوفی و شماری از دوستانش در ۲۸ دسامبر سال ۱۳۳۹ هـ.ق/۱۹۲۰ م از طریق قارص به آناتولی وارد شدند. اگرچه آنان در اوایل ژانویه سال ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م در قارص با علی فؤاد جبه سوی و کاظم قره بکر ملاقات کردند، اندکی بعد بازداشت شدند. آنان ضمن این که به وسیلهٔ یک قایق برای محاکمه به ارزروم برده می‌شدند، توسط گروهی از طرابزونیهای طرفدار انور که ظاهراً بیم داشتند که صوفی تلاشهای انور را بی اعتبار کند، به قتل رسیدند.^{۶۰}

براستی برای انور و پشتیبانانش چه اتفاقی افتاده بود؟ انور، جمال، طلعت و چندتن از دوستانش در شب دوم نوامبر سال ۱۳۳۷ هـ.ق/۱۹۱۸ م بایک کشتی باری آلمانی که عازم اودسا بود از استانبول گریخته بودند. آنان سپس از اودسا به برلین رفته بودند و در آنجا با نامهای مستعار زندگی می‌کردند چرا که متفقین پس از پیروزی خواستار استرداد آنان شده بودند تا به اتهام جنایاتی که رژیم آنان مرتکب شده بود، محاکمه شوند. اندکی بعد، کارل رادک [۲] با وعدهٔ حمایت کامل بلشویکها از «مبارزهٔ ملی ترکها» از آنان دعوت کرد فعالیت‌های خود را در مسکو ادامه دهند. طلعت در آلمان باقی ماند و سرانجام در ۱۵ مارس سال ۱۳۴۰ هـ.ق/۱۹۲۱ م به دست یک تروریست ارمنی به قتل رسید. جمال و انور نخست به مسکو و سپس به آسیای مرکزی عزیمت کردند و در آنجا یک رشته فعالیت‌های سیاسی جدید را آغاز کردند. هدف نهایی آنان این بود که پس از شکست خوردن ناسیونالیستها، برای به دست آوردن مجدد قدرت

در ترکیه، از بلشویکها استفاده کنند. با تشویق بلشویکها انور موجودیت سازمان جدیدی را به نام اتحادیه انجمنهای انقلابی اسلامی (اسلام اختلال جمعیت لری اتحادی) و نیز سازمان وابسته به آن موسوم به حزب شوراها (خلق شورالر فرقه سی) را اعلام کرد؛ اتحاد انجمنهای انقلابی اسلامی یک سازمان انقلابی بین المللی اسلامی و حزب شوراها (خلق شاخه ترکی آن محسوب می شد. در روزهای ۹-۱ سپتامبر سال ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰م، انور در کنگره خلقهای شرقی در باکو شرکت جست و در آنجا با هیأتی که از سوی کمال در کنگره شرکت کرده بود، ملاقات کرد. اما درحالی که کمال به طور کلی تلاشهای انور را تشویق می کرد بدین امید که با استفاده از موقعیت وی بتواند کمک بلشویکها را جلب کند، وی در واقع برای خود هیچ گونه تعهدی ایجاد نکرد. انور از پشتیبانی گروهی کوچک در آناتولی بویژه در طرایزون برخوردار بود و در حدود ۴۰ تن از نمایندگان مجلس کبیر ملی که مخفیانه از آرمانهای وحدت طلبان حمایت می کردند، می کوشیدند که در موقعیتی مناسب انور را به جای کمال منصوب کنند. انور در تابستان سال ۱۳۴۰ ه.ق/۱۹۲۱م درست در همان موقعی که حمله یونان آغاز شد، از مسکو به سوی باتوم حرکت کرد تا در صورت مغلوب شدن کمال، وی بتواند بسرعت وارد آناتولی شود. اما پس از پیروزی کمال بر یونانیان در سقاریه (سپتامبر سال ۱۳۴۰ ه.ق/۱۹۲۱م)، انور از نقشه ها و برنامه های خود برای ترکیه صرف نظر کرد و به امید رهبری مسلمانان آسیای مرکزی علیه نیروهای بریتانیا و روسها، به این منطقه سفر کرد. وی در پی تحقق این مقصود، درحالی که گروهی از مسلمانان را رهبری می کرد، طی نبرد با نیروهای روسیه، در نزدیکی چکن به قتل رسید.^{۶۱} در این احوال جمال پاشا نیز کوشیده بود که تماسهای کمال با بلشویکها را تسهیل کند و پس از آن وی وقت خود را به آموزش و تربیت نظامی ارتش افغان اختصاص داده بود. جمال پاشا در راه سفر به مسکو، ضمن عبور از تقلیس به دست دوتن از تروریستهای ارمنی به قتل رسید (۲۱ جولای سال ۱۳۴۱ ه.ق/۱۹۲۲م).^{۶۲}

نقش سلطان در تحولات جدید

در کشاکش همه این منازعات و دشواریها، سؤال مطرح شده این است که آیا سلطان می خواست یا می توانست رهبری مؤثری اعمال کند یا خیر. چنان که سرهوریس رومبولد [۳] سفیر بریتانیا در استانبول نقل کرده است، اظهار نظرهای سلطان از فعالیتها و سوابق ملی گرایان نشانگر دیده تحقیر آمیز وی نسبت به جنبش بوده است:

گروهی راهزن سلطه کامل خود را برقرار کرده بودند. شمار آنان اندک بود، اما حلقوم مردم را دردست گرفته بودند و از روحیه فرمانبرداری، ترس و فقر آنان به سود خود استفاده می کردند. اقتدار آنان از حمایت ۱۶۰۰۰ افسر نظامی که در پی منافع خود بودند، ناشی می شد.... رهبران آنکارا مردانی بودند که هیچ پایگاهی در کشور نداشتند؛ آنان نه رابطه خونی و نه هیچ رابطه دیگری با کشور نداشتند. مصطفی کمال یک انقلابی مقدونی از اصل و تباری ناشناخته بود. خون هر ملتی از جمله بلغاری، یونانی یا صربی احتمالاً در رگهایش جاری بود. وی بیشتر شبیه صربها به نظر می رسید! بکیر سامی چر کس بود. همه آنان از یک قماش بودند، آلبانیایی، چرکسی و هر چیز دیگری بودند بجز ترک. هیچ ترک واقعی در میان آنان نبود. با این وجود، وی و حکومتش در برابر ترکها قدرتی نداشتند. دژ ترکها چندان مستحکم بود که دسترسی به آن حتی از طریق تبلیغات ممکن نبود. ترکهای حقیقی تا مغز استخوان نسبت به سلطان وفادار بودند، اما مرعوب شده بودند یا با اظهاراتی غلط و غیرواقعی همچون شایعه اسارت سلطان، فریفته شده بودند. این گروههای راهزن کسانی بودند که می کوشیدند سلطان را به اطاعت وادارند. آنان در پی کسب حمایت خارجی بودند و این حمایت را نزد بلشویکها یافته بودند. رهبران آنقوره (آنکارا) هنوز آنان را به بازی گرفته اند. آنان ممکن است زمانی حقیقت را دریابند و از اعمال خود اظهار ندامت کنند که دیگر بسیار دیر شده و ترکیه نیز به سرنوشت آذربایجان دچار شده باشد. ترکهای مسلمان هیچ مصالحه ای با بلشویسم ندارند، چرا که بلشویسم با مذهب آنان ناسازگار است، اما اگر بلشویسم با توسل به زور بر آنان تحمیل شود، چه پیش می آید؟^{۶۳}

نکات یادشده از جمله رهنمودهای آخرین سلطان عثمانی در برهه ای حساس از زندگی مردم بود. اگرچه ممکن است اظهار شود که این نظرات به منظور فرونشاندن خشم متفقین نسبت به جنبش ملی گرا ابراز شده است. این نیز باید خاطر نشان شود که نکته امیدبخشی حاکی از همراهی و همدردی با کسانی که برای نجات کشور می کوشیدند، در آن دیده نمی شود.

آماده شدن آنکارا برای جنگ

در این احوال، کمال می کوشید که لشکر خود را برای رزم سرنوشت سازی که در پیش داشت، آماده سازد. وی نیروهای ملی را برای کسب آموزش، ایجاد انضباط و تجهیز به سلاحهای نظامی به آنکارا فراخواند و نیز آموزشگاه افسری جدید تأسیس کرد. سفیر جدیدی

به مسکو اعزام شد و ارسال اسلحه و مهمات روسی از طریق دریای سیاه در مقادیر فزاینده‌ای آغاز گردید. پس از فروپاشی و سرکوب انجمن قره کل به دست متفقین، گروهی جدید با شالوده‌ای گسترده‌تر در میان سایر کارمندان و افسران تشکیل شد که سازمان دفاع ملی (مدافعه ملیه تشکیلات) نام گرفت. اعضای این تشکیلات ارسال اسلحه و تجهیزات به ملی‌گرایان را آغاز کردند، در همین حال کارمندان پست و متصدیان تلگراف نیز با استفاده از موقعیت خود می‌کوشیدند دشمن را در ارزیابی اقتدار جنبش ملی‌گرا گمراه کنند.

معاهده سور [۴]، ۱۰ اوت ۱۳۳۹ ه.ق/ ۱۹۲۰ م

آخرین شکاف میان آنکارا و استانبول زمانی ایجاد شد که استانبول معاهده سور را پذیرفت؛ معاهده‌ای که خواست متفقین درباره چگونگی رفتار با ترکها در آن ملحوظ شده بود. این معاهده در واقع سندی انتقامجویانه تلقی می‌شد. ولایات عرب بنا بر تصمیمی که پیش از آن در سن رمو اتخاذ شده بود، از یونان جدا شد. یونانیان علاوه بر تراکیه غربی (که در همان اوان از بلغارستان جدا شده بود) بر تراکیه شرقی شامل ادرنه تا مرز چتالجه که تا پایتخت عثمانی فقط ۴۰ کیلومتر فاصله داشت، نیز دست می‌یافت. شهر از میر و حومه‌های آن برای مدت پنج سال تحت حکومت یونان قرار می‌گرفت و پس از این مدت، جمعیت باقی مانده در این منطقه می‌توانست در صورت تمایل خواستار الحاق آن به یونان شود. جزایر واقع در دریای اژه همگی به یونان واگذار می‌شد، در حالی که جزایر دودکانز، از جمله رودس به ایتالیا تعلق می‌گرفت. ارمنستان به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناخته شد که مرزهای آن را رئیس جمهوری ویلسون تعیین کند. همچنین موافقت شد که به قلمرو کردستان واقع در شرق فرات خودمختاری داده شود و نیز در صورت تمایل، کردها بتوانند طی یک سال درباره استقلال منطقه خود تصمیم‌گیری کنند. توافق شد که بر تنگه‌های عثمانی نظارتی بین‌المللی اعمال شود و سرزمینهای مجاور آن خلع سلاح شوند، اما استانبول تحت نظارت عثمانی باقی ماند.

درباره سایر سرزمینهای باقی مانده از کشور عثمانی چه تصمیمی گرفته شد؟ مفاد دیگری از معاهده به طور قطع نشانگر آن بود که حاکمیت ترکها بسیار محدود خواهد بود. لشکر عثمانی نمی‌بایست بیشتر از ۵۰۰۰۰ تن نیرو در اختیار می‌داشت و همه آنان می‌بایست تحت مشاوره افسران خارجی فعالیت می‌کردند. تجهیزات نظامی و نیز نیروی دریایی این کشور می‌بایست محدود می‌شد. قرار شد حقوق کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) اعیان و کمیسون

جدیدی از متفقین تشکیل شود تا نه فقط دیوان عمومی بلکه بودجه، مالیاتها، عوارض گمرکی، پول رایج و وامهای دولتی کشور عثمانی را تحت نظارت گیرد و این مفاد نظارت حکومت را بر سیاستهای خود محدود می کرد. مآلاً این که عثمانیها ملزم شدند که به اقلیتهای غیرمسلمان امتیازات گسترده ای بدهند. بنابراین قلمرو جدیدی که پس از انعقاد معاهده یادشده تحت عنوان کشور ترکیه سربرمی آورد، کشوری تحت نظارت مالی و نظامی قدرتهایی بود که اتباع آنان به استعمار آن همچنان ادامه می دادند. معاهده سور آینده ای نویدکننده را برای ترکها ترسیم می کرد.^{۶۴} اما موافقت حکومت استانبول با معاهده یادشده سلاح جدیدی در دست ملی گرایان ترک بود. مجلس کبیر ملی بی هیچ درنگی اعلام کرد همه امضاء کنندگان معاهده از جمله وزیراعظم خائن به ملت و میهن هستند.^{۶۵}

جنگ ترکها و ارامنه

حکومت آنکارا علاوه بر رویارویی با گروههای گوناگون مسلح ناگزیر بود که در همه بخشهای آناتولی نیز نبردهایی داشته باشد. در جنوب شرق، فرانسویان گاه در اتحاد با گروههای ارمنی از جانب کیلیکیه فشارهایی وارد می آوردند و جنگ چریکی را در این منطقه دامن می زدند. این جنگ دراصل جنگی فرسایشی بود که روستاها را ویران کرده بود، اما مآلاً هیچ گونه پیشروی یا عقب نشینی مؤثری برای جناحهای درگیر به بار نیاورد. بسیار مهمتر از آن جنگ، نبردی بود که با جمهوری تازه تأسیس ارمنی در قفقاز آغاز شد. اگر این جمهوری به مرزهای به دست آمده در سال ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م رضایت می داد، به احتمال بسیار زیاد، جنگی بروز نمی کرد و احتمالاً مقاومت ارامنه در برابر حمله ای که بعداً از سوی بلشویکها صورت گرفت، به مراتب بهتر انجام می شد. اما ارامنه عزم کرده بودند که آناتولی شرقی را فتح کنند و این مسأله برای ملی گرایان راه چاره ای باقی نگذاشت بجز این که برغم خطر تهدید کننده تر یونان، با ارامنه وارد جنگ شوند. حملات ارامنه به روستاهای ترک در ماه مه سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م آغاز شد. اندکی پس از آن، قره بکر به فرماندهی جبهه شرقی منصوب شد (۱۵ ژوئن سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م). وی برای دفع تجاوز ارامنه لشکری سازمان داد و مجلس کبیر ملی را واداشت که دستور حمله را صادر کنند.^{۶۶} برغم مصایبی که روستائیان ترک تحمل کردند، مجلس کبیر ملی در صدور چنین فرمانی به دلیل تهدیدی که از جانب یونان احساس می شد، درنگ کرد و تنها به اعتراضات دیپلماتیک اکتفا کرد.^{۶۷} مآلاً، این تأخیر و تردید نتایج مثبتی به بار آورد، چرا که حمله جدید یونان در ۲۲ ژوئن سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م آغاز شد و اگر بخشی از نیروهای ترک در شرق سرگرم نبرد می بودند، ممکن بود که هرگز نتوانند یونانیان را در این برهه حساس عقب رانند.

تنها پس از آن که خطر یونان در پاییز سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م تحت کنترل درآمد، قره بکر مآلاً توانست موافقت مجلس را با انجام تهاجماتی به ارامنه جلب کند، اما این موافقت تنها حمله به قارص را شامل می‌شد (۷ اکتبر). اما از همان آغاز حمله، قره بکر مصمم بود که بسیار فزاتر از این به داخل قلمرو ارامنه پیشروی کند. ۶۸ در ۱۳۰ اکتبر قارص به تصرف نیروهای مهاجم درآمد. قره بکر سپس به آن سوی قلمرو قدیمی سال ۱۲۹۴ هـ.ق/ ۱۸۷۷ م پیشروی و حکومت ایروان را مجبور کرد که تقاضای ترک مواضعه کند و نیز با انعقاد قرارداد صلحی که در شب ۲-۳ دسامبر در آلکساندریوپول (لنینا کان/ گومرو) به امضاء رسید، موافقت نماید. این معاهده در واقع هرگز به تصویب نرسید، چرا که اندک زمانی بعد، جمهوری ارمنستان به اشغال بلشویکها درآمد و با انعقاد قراردادی میان ترکیه و روسیه که در مارس سال ۱۳۴۰ هـ.ق/ ۱۹۲۱ م در مسکو به امضاء رسید، معاهده یادشده بخودی خود ملغی شد. اما این معاهده در تعیین مرزهای ترکیه شرقی اهمیت داشت و بی هیچ تغییری در قراردادهای بعدی نیز ملحوظ شد، قراردادهایی که تا به امروز کماکان اعتبار خود را حفظ کرده‌اند. ارامنه همچنین ادعاهای مطرح شده درباره قلمرو ترکی را بی اعتبار اعلام کردند و موافقت کردند که نیروهای مسلح خود را کاهش دهند و علاوه بر این، متعهد شدند به ترکها اجازه دهند که از خطوط راه آهن سرزمینهایشان به سمت شمال استفاده کنند. به ترکها اجازه داده شد که الکساندریوپول را اشغال کنند و بدینسان ترکها برای مذاکرات بعدی خود با روسها موقعیت استراتژیک خوبی یافتند. سلاحهایی که از نیروهای شکست خورده ارمنی بجای مانده بود به غرب ارسال شد که در جنگ مقاومت نواحی غرب با یونانیان استفاده شود. ۶۹ این نکته را بایستی خاطر نشان کرد که حمله ترکها به جمهوری ارمنستان چنان که مشهور است، با همکاری ارتش سرخ صورت نگرفت. زمانی که ارامنه سرگرم نبرد با ترکها بودند، بلشویکها آذربایجان را متصرف شدند و تنها پس از حصول توافق بر سر قرارداد صلح بود که آنان به سوی ایروان پیشروی و حکومت آن را شورایی کردند و بدینسان زمینه انعقاد یک قرارداد دوستی میان ترکیه و شوروی که متعاقباً میان دو کشور به امضاء رسید، فراهم شد.

نخستین تهاجم یونان تا نخستین نبرد اینونو

ژوئن سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م

در جنگ استقلال ترکیه، محور اصلی و مهمتر از هر عامل دیگر تهاجم یونان بود. این یونانیان بودند که می‌کوشیدند آناتولی را تسخیر کنند و این یونانیان بودند که می‌بایست در صورت تصمیم بر عقب راندن سایر مهاجمان، درهم کوبیده می‌شدند. نخستین اشغال یونان که بنا بر تعریف بریتانیاییها خط میلنه نام گرفت، از میر و نواحی اطراف آن را شامل می‌شد؛

گستره این مناطق از آیوالیق در ساحل دریای اژه به سوی شمال آغاز و به سوی نواحی داخلی تا آکماز، در سمت جنوب تا آیدین و سپس در سمت غرب به سوی ساحل اژه در نزدیکی سلچوک ادامه می‌یافت و دره‌های باکیر، گدیز و مندرس کوچک و بزرگ را شامل می‌شد. ۷۰ در زمستان سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰-۱۹۱۹ م زمانی که یونانیان مواضع خود را تحکیم می‌کردند و با تمامی توان خود می‌کوشیدند شمار هرچه بیشتری از کشاورزان ترک را به قتل برسانند یا از سرزمین خود بیرون رانند، طرفداران کمال بیشتر نیروهای خود را به منظور کسب آموزشهای لازم به سمت آنکارا عقب کشیده بودند. نیروی کوچکی که در جبهه نبرد با یونان باقی مانده بود، تحت فرماندهی محمد افه قرار داشت و مقاومت فعال، بیشتر برعهده گروههای مسلحی چون گروه چرکس ائم بود.^{۷۱}

کنفرانس سن رمو (۲۶-۱۹ آوریل ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م) علاوه بر ترتیب دادن نظام قیومیت، اشغال کامل ولایت آیدین و تراکیه شرقی را نیز به دست قوای یونان، تأیید کرد و بدینسان از سرگیری تهاجم یونان به آناتولی جنوب شرقی را در اواخر ژوئن سال ۱۳۳۹ هـ. ق/ ۱۹۲۰ م دامن زد. علی فؤاد جبه سوی فرماندهی همه نیروهای ملی‌گرایی را که با یونانیان مقابله می‌کردند، برعهده گرفت، اما با توجه به شمار اندک افراد تحت امرش و تسلیحاتی که در اختیار داشت، چندان امیدی به موفقیت وی نمی‌رفت. نخستین تهاجم در بیرون راندن قوای یونان تا نیمه ماه جولای ادامه یافت و در این احوال شهرهای آلاشهر، بالکسیر، باندیرما و پایتخت قدیمی بورسا یکی از پس دیگری سقوط کردند، در همین حال نیروهای بریتانیا در پی تصرف گملیک و از میر (۶ جولای) تهاجم خود را آغاز کردند. حمله یونان به تراکیه شرقی طی یک هفته کامل شد (۲۷-۲۰ جولای) و تنها فشار متفقین آن کشور را از تسخیر استانبول بازداشت. در ماه اوت، پیشروی نیروهای یونان به داخل آناتولی به تصرف گالیپولی (۴ اوت) و اوشاق (۲۹ اوت) و همچنین قطع راه آهن آیدین - از میر - اغریدیر یعنی خط اصلی حمل و نقل در جنوب غربی، انجامید (۲۶ اوت). در این مرحله بود که قره بکر با این تصور که متفقین یونانیان را از پیشروی بیشتر به ماورای قلمروهای اعطاء شده به آنان در سن رمو باز خواهند داشت، حمله به ارامنه را آغاز کرد.

اما یونانیان در طلب تسخیر سرزمینهای بیشتر می‌بودند. سومین تهاجم آنان در اواخر اکتبر آغاز شد. اعضای مجلس کبیر ملی به هراس افتادند و در صدد برآمدند که مقرر مجلس را به سیواس منتقل کنند. علی فؤاد از مقام فرماندهی جبهه غربی برکنار و به عنوان سفیر به مسکو اعزام شد و جبهه به دو بخش تقسیم گردید. ریاست ستاد مشترک یعنی عصمت (که بعدها لقب اینونو یافت) به فرماندهی بخش غربی منصوب شد، در حالی که آل پی رفعت یله به دفاع از جنوب منصوب شد. عصمت در این زمان کوشید که همه نیروهایی را که در برابر یونانیان،

مستقل عمل می کردند با یکدیگر متحد کند.^{۷۲} حتی زمانی که نیروهای عصمت در تعقیب نیروهای ائیم چرکس بودند، یونانیان حمله خود را در امتداد جبهه ای که از اسکی شهر شروع می شد و تا بورسا و اوشاق ادامه می یافت، از سر گرفتند (۶ ژانویه سال ۱۳۴۰ ه.ق/ ۱۹۲۱ م). اما این بار نیروهای عصمت نخست در رود اینونو واقع در شمال کوتاهیه موضع گرفتند. پس از جنگی منظم در این منطقه که نخستین نبرد اینونو بود، یونانیان عقب نشینی به سوی بورسا را آغاز کردند (۱۰ ژانویه) و این نبرد نخستین پیروزی مهم ترکها را در جنگ رقم زد. اگرچه تلاشهایی صورت گرفت که نیروهای یونانی تعقیب شوند، اما نتیجه ای در بر نداشت زیرا نه فقط نیروهای ترک خسته و فرسوده شده بودند، بلکه سرکوب چرکس ائیم و لشکر سبز نیز ضرورت داشت.^{۷۳}

کنفرانس لندن

متفقین برای نخستین بار دریافتند که ضرورت دارد با ملی گرایان ترک نوعی قرارداد منعقد شود؛ بنابراین کنفرانسی در لندن برگزار شد (۲۱ فوریه تا ۱۲ مارس، ۱۳۴۰ ه.ق/ ۱۹۲۱ م) و در این کنفرانس کوشش شد که ملی گرایان با حکومت استانبول که نمایندگانی از آنان نیز به این کنفرانس دعوت شده بودند، به توافق برسند. اما این کنفرانس هیچ دستاوردی نداشت، چرا که نماینده آنکارا یعنی بکیرسامی تأکید داشت که نماینده استانبول پیش از شروع مذاکرات کنفرانس را ترک کند و از درخواست متفقین مبنی بر این که معاهده سور مبنای بحثها قرار گیرد، سرباز زند. تنها نتیجه مثبت این کنفرانس از تماسهای میان ترکها و وزیر امور خارجه فرانسه یعنی فرانکلین - بویون [۵] حاصل شد؛ تماسهایی که مآلاً موجب شد فرانسه سدّ رابطه با حکومت آنکارا را درهم شکند و حکومت آنکارا را به رسمیت شناسید.^{۷۴}

معاهده ترکیه - شوروی

در همین برهه بود که معاهده دوستی ترکیه - شوروی نیز مآلاً در مسکو به امضاء رسید (۱۶ مارس سال ۱۳۴۰ ه.ق/ ۱۹۲۱ م). این معاهده به حکومت آنکارا امکان می داد که روند خروج از انزوای دیپلماتیک را که از سوی کشورهای متفق تحمیل و از چگونگی سربر آوردن این حکومت ناشی می شد، آغاز کند. حکومت آنکارا در این زمان از سوی قدرتی بزرگ

به عنوان تنها نماینده ترکیه به رسمیت شناخته می شد. علاوه بر این، دعاوی ملی ترکها درباره سرزمین ترک - سرزمینی که اعلامیه میثاق ملی آن را ترکیه می شمرد - و نیز مرزهای این سرزمین در شرق که بنا بر معاهده آلکساندرپول مشخص شده بود، با در نظر گرفتن سه استثناء به رسمیت شناخته شد. این سه استثناء عبارت بودند از: باتوم که قرار شد به جمهوری گرجستان شوروی واگذار شود، اگرچه ترکیه می توانست آزادانه از این سرزمین استفاده کند؛ نخجوان که با توجه به آن که بیشتر جمعیت آن ترک بودند، به صورت یک جمهوری خودمختار تحت حمایت آذربایجان قرار می گرفت؛ و تنگه ها که اگرچه حاکمیت ترکیه بر آنها به رسمیت شناخته می شد، اما قرار شد که سرنوشت نهایی آنها را متعاقباً شش کشور ساحلی دریای سیاه - سه کشور از شش کشور مزبور یعنی روسیه، اوکراین و گرجستان تحت حاکمیت شوروی بودند - با توافق یکدیگر تعیین کنند. هریک از دو کشور شوروی و ترکیه موافقت کردند که هیچ پیمان بین المللی را به رسمیت نشناسند مگر آن که پیمان مورد موافقت طرف مقابل نیز باشد و اتحاد شوروی بویژه متعهد شد که قرارداد سیور را نپذیرد. هردوی این کشورها موافقت کردند که همه معاهدات منعقد شده میان امپراتوری عثمانی و روسیه تزاری، از جمله قرارداد کاپیتولاسیون را ملغی اعلام کنند. قرار شد که معاهدات جدیدی منعقد شود که همه روابط میان دو کشور را تنظیم کند. هردو طرف قرارداد متعهد شدند که از حمایت «گروههای آشوبگر و فعالانتهای اخلاکگرانه آنان در قلمرو یکدیگر جلوگیری کنند»، و بنابراین کمال برای سرکوب کمونیستهای ترک توجیهی قانونی یافت.^{۷۵}

از دومین حمله یونان تا نبرد سقاریه مارس - جولای

۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م

پس از نخستین نبرد اینونو، یونانیان به مواضع قلبی خود در مناطق حدفاصل میان بورسا و اوشاق عقب نشستند. آنان پس از مدتی که به انتظار نتایج کفرانس لندن گذرانده بودند، حمله جدیدی را آغاز کردند (۲۳ مارس ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م). آدابازاری و افیون قره حصار یکی از پس دیگری بسرعت سقوط کرد. عصمت بیگ نیروهای خود را دوباره در امتداد رودخانه اینونو آرایش داد. در این زمان یونانیان بر شدت حمله خود افزودند، چنان که دومین نبرد اینونو از ۲۷ مارس تا اول آوریل ادامه یافت. یونانیان حتی پس از آن که از رودخانه عقب رانده شدند، حملات خود را متوقف نکردند تا این که مآلاً در شب ۶-۷ آوریل عقب نشستند و بدینسان زمینه برای دومین پیروزی مهم ترکها فراهم آمد. اما این بار نیز ترکها به دلیل کمبود نیروی انسانی و تدارکات از تعقیب و سرکوب نهایی آنان بازماندند.^{۷۶}

تابستان سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م از بسیاری جهات، حساسترین دوره جنگهای استقلال

ترکیه بود. در یونان و نیز لوس در انتخابات نوامبر سال ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م سقوط کرده بود و سیاست کشور را در این زمان پادشاه کنستانتین و سلطنت طلبان که دیدگاههایی رومانیک تر و واپس گراتر داشتند، تعیین می کردند. پادشاه و اعضای دولت وی برای تدارک حمله‌ای جدید به از میر سفر کردند (۱۳ ژوئن سال ۱۳۴۰ هـ.ق/ ۱۹۲۱ م)، و جنگ خود را نه در بندر یادشده بلکه عمده در منطقه‌ای آغاز کردند که قرن‌ها پیش صلیبیون بدانجا پا گذاشته بودند. تا این زمان، کمکهای نظامی شوروی به ترکیه محدود بود و ملی گرایان ترک بشدت در کمبود مالی و تسلیحات به سر می بردند. نیمی از بودجه مجلس به دفاع اختصاص یافت و زمانی که پول در اختیار حکومت نبود، حقوق سربازان و کارمندان حکومت بناچار متوالیاً به ماههای بعد موکول می شد.^{۷۷} اما در این زمان، در نتیجه انعقاد قرارداد جدید، حکومت شوروی ارسال کشتیهای اسلحه و پول را آغاز کرد.^{۷۸} با اینهمه، نیروهای ترکیه باز هم از لحاظ تعداد نفرات و تجهیزات ضعیفتر از نیروهای یونان بود.^{۷۹}

کمال در داخل کشور نیز با مشکلاتی سیاسی مواجه بود. اگرچه همه اعضای مجلس کبیر ملی وفاداری خود را نسبت به جمعیت دفاع از حقوق آنا تولی و روملی مورد تأکید قرار داده بودند، به دلیل اختلافات سیاسی که در تمامی دوران جنبش ملی نمایان بود، با گذشت زمان، گروههای پارلمانی گوناگونی تشکیل شده بود. گروههای دست راست از محافظه کاران مذهبی و اقتصادی و نیز پشتیبانان وحدت گرای انور تشکیل می شدند و در میان آنان علما و تنی چند از کارمندان غیر نظامی و بازرگانان نیز به چشم می خوردند. اکثریت نمایندگان مجلس که تمایلات تقریباً چپ گرایانه داشتند هم شرق گرایان و هم غرب گرایان را شامل می شدند و از کمال طرفداری می کردند؛ در همین حال گروه کوچکی از کمونیستهای تندرو وجود داشت که شدیداً چپ گرا بود.^{۸۰} بیشتر محافظه کاران با هر گونه تلاشی به منظور خاتمه دادن سلطنت مخالفت می کردند و حکومت آنکارا را حکومتی موقت می پنداشتند که به محض حصول پیروزی نابود خواهد شد، در حالی که کمال و پیروانش جنگ را نه فقط دوره‌ای از مبارزات نظامی، بلکه موقعیتی می دانستند که با استفاده از آن زمینه برای تشکیل کشوری جدید آن چنان که در قانون اساسی سال ۱۳۴۰ هـ.ق/ ۱۹۲۱ م پیش بینی شده بود، فراهم می شد. در واکنش به مخالفت این جناح، کمال گروهی از طرفداران خود را در مجلس به نام گروه دفاع از حقوق آنا تولی و روملی (آنادولو و روملی مدافعه حقوق گروبو) متشکل کرد. سیاستهای کمال قبل از این که برای تصویب در حضور تمامی اعضای مجلس ارائه شود، تحت رهبری شخص وی در گروه دفاع از حقوق آنا تولی و روملی مطرح می شد.^{۸۱} در واکنش به این اقدام، گروههای مخالف در انجمنی به نام انجمن حمایت از نهادهای مقدس (محافظه مقدسات جمعیتی) ادغام شدند و وفاداری خود را نسبت به سلطان و قانون اساسی ۱۹۲۳ هـ.ق/ ۱۸۷۶ م اعلام کردند؛ در

این اعلامیه بر این مسأله که شالودهٔ دین سالارانهٔ دولت عثمانی تحت رهبری سلطان - خلیفه بایستی ادامه یابد، تأکید شد.^{۸۲} کمال در مجلس از حمایت قطعی اکثریت نمایندگان برخوردار بود، و این موقعیت با انعقاد قراردادی با ایتالیا بیشتر تحکیم شد؛ بنابراین قرارداد ایتالیا از مواضع خود در جنوب عقب نشست و در نتیجه ملی گرایان توانستند بر این منطقه حکومت یابند (مه ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م). وی همچنین اندک زمانی بعد، یعنی زمانی که واحدهایی از ملی گرایان ایزمیت را از یونانیان بازپس گرفتند، کمکهایی دریافت داشت؛ اگرچه زمانی ایزمیت به تصرف ملی گرایان در آمد این شهر به دست قوای یونانی به آتش کشیده و بسیاری از ساکنان آن به قتل رسیده بودند (۲۸ ژوئن سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م).^{۸۳}

نبرد سفاریه

پس از شش ماه تدارک، ارتش یونان که به لحاظ نیروی انسانی و تسلیحاتی بازسازی شده بود، در ۱۳ جولای سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م، حمله جدیدی را آغاز کرد؛ نیروهای یونانی ضمن پیشروی در حدفاصل میان کوتاهیه و اسکی شهر بویژه جناح چپ سپاه ترک را سخت مورد تهاجم قرار دادند تا در صورت امکان ارتباط آن را با آنکارا قطع کنند. عصمت که نیروهای ترک را در خطر محاصره می دید، دستور عقب نشینی را صادر کرد و افیون قره حصار، کوتاهیه و اسکی شهر را به دشمن تسلیم داشت در حالی که تمامی تدابیر دفاعی خود را بر آخرین مرز طبیعی پیش از آنکارا یعنی رود سفاریه متمرکز کرد (۲۳-۲۵ جولای سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م). مجلس به هراس افتاد. قره بکر که در همان اوان از تهاجم پیروزمندانهٔ خود بر ارامنه بازگشته بود و از دیرباز نسبت به برتری کمال در جنبش ملی گرا حسادت می ورزید، در این برهه رهبری جناح مخالف را برعهده گرفت. دشمنان کمال خواستار آن بودند که کمال فرماندهی کل نیروهای مسلح را با اقتدار کامل در دست گیرد تا در صورت شکست نیروهای مسلح که اجتناب ناپذیر می نمود، همه کاستیها و گناهان را متوجه وی کنند. کمال تنها با این شرط فرماندهی کل قوا را پذیرفت (۴ اوت ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م) که وی بتواند از همهٔ اختیاراتی که مجلس طی سه ماه پس از آن تاریخ به وی اعطا می کرد، استفاده کند. هردوی این پیشنهادها به تصویب رسید و وی مسؤولیت کامل تدارکات نیروها به منظور رویارویی با حمله یونان را پذیرفت.^{۸۴}

برغم کمک شوروی، ارتش ترکیه که برای رویارویی با یونانیان آماده می شد، به لحاظ تدارکات با کمبود مواجه بود. هر خانواده موظف شد که یک دست لباس زیر، یک جفت جوراب و یک جفت کفش فراهم آورد. همه لباسهای مردانه موجود در فروشگاهها به ارتش عودت داده شد و قرار شد که قیمت آنها متعاقباً پرداخت شود. چهل درصد از کل موجودی

خواروبار و بنزین مصادره شد. صاحبان وسایل حمل و نقل موظف شدند امکان حمل و نقل مجانی را برای ارتش فراهم آورند. قرار شد بیست درصد از همه دامها و ارابه‌های موجود به ارتش تحویل داده شود و کسانی که تفنگ، سلاح کمربند و مهمات در اختیار داشتند موظف شدند که آنها را به ارتش تسلیم دارند و این اقدام برای مردان دلیر آناتولی ایثاری بزرگ محسوب می‌شد.^{۸۵} همه نبره‌های ذخیره به سقاریه منتقل شدند. کمال مقام فرماندهی کل، فوزی چخماق ریاست ستاد ارتش در آنکارا و عصمت بیگ فرماندهی سربازان مستقر در خطوط نبرد را برعهده گرفت. پیشروی یونانیان به سوی سقاریه در ۱۳ اوت آغاز شد و آنکارا مقصود اصلی این تهاجم تعیین شد. خالده ادیب داوطلب خدمت در ارتش شد و با درجه گروهبانی در جبهه غربی به طبابت مجروحان پرداخت؛ این اقدام وی گامی اساسی در پیشرفت زنان ترک بود.^{۸۶} نبرد زمانی آغاز شد که یونانیان به سقاریه نزدیک شدند و برای مدتی بیش از سه هفته ادامه یافت. غرش توپ در آنکارا کاملاً شنیده می‌شد. بیشتر سیاستمداران و مردمی که در آنجا اجتماع کرده بودند تا برای ملت ترک بجنگند متمایل بودند که در صورت ورود نیروهای یونانی به درون سرزمینهای آناتولی عقب نشینند. لحظه حساس زمانی فرا رسید که ارتش یونان کوشید که خیمه واقع در ۴۰ کیلومتری جنوب آنکارا را تصرف کند. نیروهای مهاجم به مدت یازده روز (۲۱ اوت تا ۲ سپتامبر) شهر را مورد حملات خود قرار دادند و تمامی ساختمانهای شهر را با خاک یکسان کردند، اما ترکها مقاومت کردند. در این زمان جنگ به صورت یک جنگ فرسایشی درآمده بود و به نظر می‌رسید که یونانیان در این نبرد پیروز شوند. اما آنان نیز مشکلات خاصی داشتند. پیشروی از طریق آناتولی خطوط تدارکاتی و ارتباطی آنان را بسیار طولانی کرده بود. غارت روستاها و قتل عام روستائیان ترک منابع غذایی و آذوقه اندکی برای آنها فراهم آورده بود. مهمات آنان تمام شده بود. بنابراین در این برهه تنها زمان بود که نقشی تعیین کننده داشت و می‌توانست پیروزی یکی از طرفین را تضمین کند. در ۸ سپتامبر نیروهای یونان بناگاه دچار شکست و فروپاشی شد. ضد حمله نه چندان گسترده‌ای از جانب ترکها بر جناح چپ چنان موفقیت آمیز بود که کمال به نقطه ضعف دشمن پی برد و از آن به نفع نیروهای خود سود جست. تا روز ۱۳ سپتامبر نیروهای یونان متواری شدند. نبرد ترکها پیروز شده و ملت ترک رهایی یافته بود.^{۸۷} مصطفی کمال پیروزمندانه به آنکارا مراجعت کرد و در آنجا گروهی از شخصیت‌های شهر با اعطای درجه ارتشبدی (مشیر) و نیز عنوان غازی (کسی که در راه عقیده دینی خود با کفار می‌جنگد) به وی، از او تقدیر کردند.^{۸۸}

در این برهه نیز ترکها نتوانستند به پیروزی کامل دست یابند و تا سال بعد از درگیر شدن در جنگ اجتناب کردند. در این احوال، لشکر ترک تجدید سازمان و به لحاظ تسلیحاتی دوباره تجهیز شد. جهان خارج رفته رفته باور کردند که پیروزی بر ترکها غیرممکن است و در نتیجه

در پی آن برآمدند که برای رفع مناقشه اقدامهایی اساسی انجام دهند. نخستین دیلمات خارجی که به ترکیه وارد شد فرانکلین - بویون نام داشت که معاهده‌ای را تحت همین عنوان با کشور ترکیه امضا کرد (۲۰ اکتبر سال ۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م؛ بنابراین معاهده فرانسه موافقت کرد که از کیلیکیه عقب نشیند و اندک زمانی بعد چنین نیز کرد. به رسمیت شناخته شدن حکومت آنکارا از سوی فرانسه به ملی‌گرایان امکان داد که لشکر مستقر در جنوب را از حالت آماده باش خارج کنند و سربازان و سلاحهای آنها را به منظور تدارک حمله نهایی به یونانیان، به غرب گسیل دارند. فرانسه همچنین با پذیرش میثاق ملی به جای معاهده سور موافقت کرد و مرز میان ترکیه و سوریه را که تحت قیمومیتش بود، به صورت کنونی آن در آورد بجز در مورد ختای (اسکندرون) که سرنوشت آن بعدها تعیین شد؛ این شهر در پی رأی گیری عمومی. سال ۱۳۵۷ هـ. ق/ ۱۹۳۸ م، به جمهوری ترکیه منضم شد. در نتیجه نخستین تجدید نظری که در مفاد معاهده سور به عمل آمد، ترکها از اولویتی برخوردار شدند که در همه مذاکرات بعدی خود با سایر قدرتها از آن سود جستند. فرانسه به نوبه خود توانست نیروهای خود را به منظور سرکوب قیامهای ملی‌گرایان عرب که با انعقاد قرار داد صلح نیز مخالفت می کردند، به سوریه گسیل دارد.^{۸۹} بریتانیا با اقدام یکجانبه فرانسه مخالفت کرد، اما خود درباره مسأله مبادله اسیران با حکومت آنکارا به توافق رسید و اسیران مستقر در مالت را راهی کرد. در ۲۲ مارس، وزیران امور خارجه بریتانیا، فرانسه و ایتالیا به حکومتهای استانبول، آنکارا و یونان پیشنهاد ترک منحصمه دادند، اما کمال اظهار داشت که وی تنها پس از آن که لشکرهای خارجی سرزمین ترکیه را ترک کند، با برقراری آتش بس موافقت خواهد کرد. اما یونانیان هنوز در آناتولی بسر می بردند و چنین می نمود که لشکر ترکیه هنوز آمادگی لازم برای بیرون راندن آنان را ندارد.

وضع سیاسی آنکارا

تأخیر ترکیه در بیرون راندن نیروهای یونان از خاک کشور دوباره مخالفت با کمال را در آنکارا برانگیخت. فرماندهان عالی رتبه ارتش از جمله کاظم قره بکر، رئوف اورپی و رفعت بیله از مقام خود استعفاء دادند و پس از شرکت در انتخابات به نمایندگی مجلس برگزیده شدند و همین افراد از سیاستهای نظامی کمال بشدت انتقاد می کردند. مخالفان کمال در مجلس سازماندهی جدیدی یافتند و گروهی به نام دومین گروه دفاع از حقوق را تشکیل دادند؛ در میان اعضای این گروه کسانی از وحدت طلبان، غرب‌گرایان، پشتیبانان خلافت و افرادی که به دلایل شخصی با کمال مخالف بودند، دیده می شدند. هدف اعلام شده این گروه مبارزه با دیکتاتوری و حکومت مطلقه، استقرار حکومت قانون به جای حکومت فردی کمال و استقرار حاکمیت مجلس به طور کلی به جای گروههای منفرد بود. گروه جدید خواستار آن بود که به

فعالیت داد گاههای مستقل ویژه که به منظور محاکمه کسانی که علیه ملت مرتکب جنایاتی شده بودند، خاتمه داده شود؛ این گروه همچنین می خواست قوانینی که به حکومت اختیارات ویژه ای می داد، لغو شود؛ در قوانین انتخابات اصلاحاتی ترقیخواهانه انجام شود؛ قوانینی وضع گردد که ریاست مجلس و وزیران را از وابستگی به گروههای سیاسی منع کند.^{۹۰} گروه جدید در مجلس اکثریت نداشت و از میان ۴۳۷ نماینده ای که در مجموع در مجلس بودند، ۱۱۸ تن به گروه یاد شده وابستگی داشتند. اما با توجه به این که بسیاری از پشتیبانان کمال در بیرون از آنکارا در مأموریت رسمی بودند، بارها اتفاق می افتاد که گروه جدیدی می توانست در میان نمایندگان حاضر در جلسه اکثریت یابد و از این طریق با سیاستهای شورای وزیران مخالفت یا از اجرای آنها جلوگیری کند. در ۸ جولای سال ۱۳۴۱ ه.ق/ ۱۹۲۲ م، گروه جدید با استفاده از یکی از این فرصتها، قانونی را به تصویب رساند که بنابر آن اختیارات کمال در انتخاب وزیران و سپس معرفی آنان به مجلس به منظور اخذ رأی اعتماد آنان، سلب می شد؛ در نتیجه، نظام اصلی که بنابر آن وزیران با رأی مخفی نمایندگان مجلس و از میان آنان انتخاب می شد، احیاء شد. علاوه بر این، ریاست شورای وزیران از ریاست مجلس منفک شد و کمال درحالی که تنها ریاست مجلس را برعهده داشت مآلاً از انتخاب رفیق قدیمی خود رتوف اوربی به مقام ریاست شورای وزیران حمایت کرد (۱۲ جولای سال ۱۳۴۱ ه.ق/ ۱۹۲۲ م). اگرچه اختیارات کمال برای نخستین بار محدود شد، اما هنوز از اقتدار قابل توجهی برخوردار بود و او به مجلس اطمینان خاطر داد که ارتش در واقع به محض آن که آمادگی کافی پیدا کند، یونانیان را از سرزمین ترکیه بیرون خواهد راند.^{۹۱} کمال سرانجام توانست برغم تغییرات انجام شده بیشتر اختیارات خود را حفظ کند چرا که رقبا وی تنها در پشت پرده از مخالفان حمایت می کردند و از آن بیمناک بودند که اگر حمایت خود را علنی کنند، احتمالاً جنبش ملی علیه یونانیان به خطر افتد.^{۹۲}

پیشنهاد های جدید صلح

با توجه به دامنه موفقیت ترکها، پی بردن به این نکته که متفقین با انعقاد قرارداد صلح در پی تحمیل چه مسائلی بودند، بسیار مهم است. وزیران خارجه متفقین ماه مارس در لندن تشکیل جلسه دادند و دوباره پیشنهاد ترک مخاصمه جدیدی که عبارت بود از: تشکیل یک کشور ارمنی در آناتولی شرقی، خروج سربازان ترک از منطقه تنگه های عثمانی، واگذاری از میر و تراکیه شرقی شامل ادرنه به یونان و لغو محدودیت کمی تحمیل شده بر ارتش ترکیه بنابر معاهده سور و افزایش تعداد افراد ارتش تا ۸۵۰۰۰ نفر، لغو نظارت های مالی اروپایی بر حکومت ترکیه که در معاهده سور پیش بینی شده بود، و حفظ حقوق کاپیتولاسیون و کمیسیون دیون عمومی و

درخواستهای دیگری از این قبیله، این پیشنهادها چندان متفاوت از مفاد اعلام شده در میثاق ملی بود که همه گروههای حاضر در مجلس بسادگی می توانستند در رد آنها و نیز درباره طرح دوباره پیشنهاد کمال مبنی بر خروج کامل نیروهای خارجی از انجام هرگونه مذاکره‌ای با یکدیگر توافق کنند.^{۹۳}

تهاجم بزرگ

تدارکات نظامی ارتش ترکیه طی تمامی تابستان سال ۱۳۴۱ ه.ق/۱۹۲۲ م ادامه یافت، درحالی که مخالفت با رهبری نظامی کمال در آنکارا شدت می گرفت. مآلاً در ۲۶ اوت، ارتش ترکیه رفته رفته حرکت به سوی آنچه را که برای ترکها تحت عنوان تهاجم بزرگ (بویوک تعارض) شهرت یافته بود، آغاز کرد. نیروهای ترک در جبهه‌ای به وسعت صد کیلومتر از ایزنیک تا افیون قره حصار پیشروی به سوی دشمن را آغاز کردند. مواضع دفاعی اصلی یونان در ۲۶ اوت مورد حمله قرار گرفت و ایزمیت نیز در همان روز سقوط کرد. در ۳۰ اوت، لشکر یونان در دوملویینار [۶] منهزم شد و نیمی از سربازانش اسیر یا کشته شدند و تجهیزات آن بکلی از بین رفت. در روز اول سپتامبر در همان زمانی که هزاران تن از سربازان یونانی به سوی ازمیر می گریختند، مصطفی کمال مهمترین فرمان خود را خطاب به ارتش ترکیه صادر کرد: «سربازان! نخستن هدف شما دریای مدیترانه است، به پیش!»^{۹۴} برای موفقیت تلاشهای ملی گرایان در مساجد فاتح و ایاصوفیه استانبول مراسم دعا و نماز برگزار شد. در ۲ سپتامبر، اسکی شهر تصرف شد و حکومت یونان از بریتانیا تقاضا کرد که با میانجیگری خود مقدمات ترک محاصره را فراهم آورد تا بتواند دست کم سلطه خود را بر ازمیر حفظ کند.^{۹۵} کمال به این درخواست یونان هیچ توجهی نکرد. بالکسیر در ۶ سپتامبر تسخیر شد و آیدین و مانیسا روز بعد سقوط کردند، درحالی که مانیسا پیش از ترک یونانیان به آتش کشیده شد. حکومت آتن استعفاء کرد. دو روز بعد سواره نظام ترک در میان شادی هزاران تن از مردم به ازمیر وارد شد. بورسا در ۱۰ سپتامبر به تصرف ترکها درآمد. روز بعد نیروهای تحت امر کمال عازم تسخیر بوسفور، دریای مرمره و تنگه داردانل شدند؛ پادگانهای متفقین با کمک سربازان بریتانیا، فرانسه و نیز سربازان ایتالیایی اعزامی از استانبول تقویت شده بود. گملیک و مودانیه در ۱۱ سپتامبر با تسلیم کامل لشکر یونان سقوط کرد. هزاران تن از سربازان و روستائیان یونانی از سراسر آناتولی به داخل ازمیر سرازیر شدند و برای مراجعت به یونان بر کشتیهای حمل و نقل

متفقین سوار شدند. حکومت از میر در این زمان مجدداً به دست ترکها افتاد و تلاشهای پراکنده‌ای صورت گرفت که نظم برقرار و از غارت اموال مردم جلوگیری شود. در ۱۳ سپتامبر، در محله ارمی نشینی شهر آتش سوزی ایجاد شد. حریق در ساختمانهای آغشته به بنزین بسرعت گسترش یافت، درحالی که تلاشهای ارتش ترکیه در اطفای حریق ناکام ماند، چرا که آنان دریافتند که همه لوله‌های آب آتش نشانی شهر قطع و همه مخازن آب شهر تخلیه شده‌اند. طی یک روز حدود ۲۵۰۰۰ ساختمان در آتش سوخت و نیمی از شهر بزرگ از میر ویران شد. شاید آخرین دستاورد ناخوشایند جنگ طرح این ادعا بود که ارتش پیروز ترکیه مسؤول بروز آتش سوزی در دومین شهر امپراتوری کهن است، ادعایی که بسرعت در مطبوعات غربی انتشار یافت. مجرم واقعی این فاجعه هرگز شناخته نشد.^{۹۶}

در این احوال، پیشروی ارتش ترکیه ادامه یافت. در ۱۴ سپتامبر سال ۱۳۴۱ هـ.ق/۱۹۲۲ م، بر گاما و قوش آداسی به دست نیروهای ترک فتح شد و حکومت فرانسه پیشنهاد داد که تراکیه شرقی بازپس داده شود. حکومت استانبول برای کمال تلگرام تبریکی ارسال داشت و از آنچه که به گمان آنان «یکی از بزرگترین پیروزیهای تاریخ عثمانی [!]^{۹۷}» تلقی می‌شد، تقدیر کرد. در ۱۸ سپتامبر، کمال توانست اعلام دارد که ارتش یونان در آناطولی بکلی منهدم شده است.^{۹۸} در همان روز، فرماندهان ارتش متفقین از نیروهای ترک تقاضا کردند که از منطقه خود در تنگه‌ها عقب نشینی کنند و بیطرفی این مناطق و نیز استانبول را حفظ کنند. سپاه بریتانیا برای جنگ آماده شد و از لندن خواست که نیروی کمکی گسیل دارد. اما در داخل کشور، ریاست ستاد گزارش کرد که «زمان به لحاظ موقعیت فصلی برای عملیات زمین به هیچ وجه مناسب نیست و دشواریهایی را که سربازان بایستی تحمل کنند برای ترکها که با این سختیها دیر آشنا هستند، بسیار قابل تحملتر از بریتانیاییهاست.»^{۹۹} دولت بریتانیا تصمیم گرفت که در صورت لزوم در تنگه داردانل در برابر ترکها مقاومت کند و از فرانسه و ایتالیا تقاضای کمک کرد تا بتواند امکان ادامه استقرار یونانیان را در تراکیه شرقی فراهم آورد.^{۱۰۰} اما در ۱۹ سپتامبر، فرانسه مواضع خود را در تنگه‌ها ترک کرد و نیروهای بریتانیا را در رویارویی با ترکها تنها گذاشت. در ۲۴ سپتامبر، سربازان کمال به سوی قلمرو تنگه‌ها حرکت کردند و از قبول درخواستهای بریتانیا مبنی بر ترک منطقه خودداری کردند؛ درگیری نیروهای دو کشور قریب الوقوع می‌نمود. هیأت دولت بریتانیا در تصمیم‌گیری دچار اختلاف شد. مآلاً مسأله به کوشش ژنرال بریتانیایی به نام هرینگتون [۷]، حل شد؛ وی در این

زمان فرماندهی نیروهای متفقین در استانبول را برعهده داشت و افراد تحت امر خود را از گشودن آتش بر روی ترکها برحذر داشت و علیه هرگونه اقدام ماجراجویانه به دولت هشدار داد و کمال را متقاعد کرد که وی می تواند در صورت خودداری از بروز جنگ و تشکیل یک کنفرانس صلح به خواسته‌های خود دست یابد. در ۲۷ سپتامبر، به تشویق وی، ناوگان یونانی استانبول را ترک کرد. در همان روز، کنستانتین، پادشاه یونان، سرنگون شد و در آتن حکومتی جدید بر سر کار آمد. دولت بریتانیا تصمیم گرفت که یونانیان را وادارد که به قلمرو ماورای ماریتسا در تراکیه عقب نشینی کند و این عقب نشینی آغاز شد. این اقدام کمال را متقاعد کرد که به انعقاد قرارداد ترک مخاصمه با بریتانیا تن دردهد و باب مذاکره دربارهٔ ترک مخاصمه گشوده شود (۲۹ سپتامبر) و بدنیشان بوید که بحران برطرف شد. دستاورد میثاق ملی تقریباً دستاوردی واقعی بود. تنها یک مداخلهٔ اساسی می توانست یونانیان را پیروز کند و این همان چیزی بود که بریتانیا دیگر خواستار انجام آن نبود. جنگ استقلال ترکها به مقاصد خود دست یافته بود. آناتولی از وجود دشمنان پاک و تراکیهٔ شرقی تخلیه شده بود. در دوم اکتبر کمال در میان استقبال پرشور مردم به آنکارا وارد شد. جنگ خاتمه یافته بود. ترکها پیروز شده بودند.

قرارداد متارکهٔ جنگ مودانیه

به منظور تهیه مقدمات متارکهٔ جنگ، در ۱۳ اکتبر سال ۱۳۴۱ ه.ق/۱۹۲۲ م، در شهر مودانیه واقع در کرانهٔ مرمره کنفرانسی آغاز به کار کرد. برخلاف قرارداد ترک مخاصمه مدرس، در این زمان نمایندهٔ ترکیه یعنی عصمت اینونو، فرماندهٔ لشکرهای پیروز غربی بود که ریاست کنفرانس را برعهده داشت، درحالی که مقامهای بریتانیایی و یونانی به نمایندگی نیروهای مغلوب در کنفرانس حضور داشتند. اما بریتانیاییها هنوز امیدوار بودند که کمال امتیازاتی دهد و زمانی که وی همچنان درخواست تحقق میثاق ملی را مطرح کرد، آنان بسیار شگفت زده شدند؛ بنابراین، کنفرانس به موضعی بسیار متفاوت با انتظارات اولیه کشانیده شد. درحالی که سربازان بریتانیایی در استانبول خود را برای مقابله با حمله‌ای از سوی طرفداران کمال آماده می کردند، سربازان ترک شهر را دور زدند و به پاکسازی تراکیه از وجود دشمن مشغول شدند. تنها امتیازی که عصمت اینونو به بریتانیا واگذار کرد، انعقاد قراردادی بود که به موجب آن سربازان وی نمی توانستند پیشروی خود را به سوی داردافل گسترش دهند. مآلاً این بریتانیا بود که بناچار می بایست تسلیم می شد. قرارداد ترک مخاصمهٔ مودانیه در ۱۱ اکتبر امضاء شد. بنا بر مفاد قرارداد، لشکر یونان به سوی غرب ماریتسا حرکت و مواضع خود را در تراکیه به متفقین واگذار می کرد و متفقین نیز این مواضع را به ترکها تسلیم می کردند. مقرر شد که متفقین ساحل راست ماریتسا را متصرف شوند و نیروهای متفقین به مدت یک ماه در تراکیه باقی بمانند

تانظم و قانون را در این منطقه برقرار کنند. درازای این اقدام، لشکر کمال می بایست ادامه اشغال نواحی تنگه‌ها را به دست نیروهای بریتانیایی تا زمانی که معاهده نهایی امضاء می شد، به رسمیت می شناخت. این قرارداد استانبول را نیز شامل می شد، چنان که بنا بر این قرارداد، استانبول می بایست برای دستیابی به آزادی اندک زمانی دیگر انتظار می کشید.^{۱۰۱}

در این زمان رفعت یله در مقام نماینده ویژه مجلس کبیر ملی اعزام شد تا به وضع تراکیه سامان بخشد. در ۱۹ اکتبر رفعت به استانبول رسید و او در واقع نخستین نماینده ملی گرا بود که پس از پیروزی به استانبول، پایتخت کهن امپراتوری، وارد می شد و از او استقبال گرم و باشکوه به عمل می آمد. اما بریتانیاییها به صد تن ژاندارمی که با رفعت به استانبول آمده بودند، اجازه ورود ندادند تا روز بعد که رژه پیروزی از مقر قایقرانی سیر کجی تا دیوان یولو و سپس تا مسجد ایاصوفیه - یعنی همان جایی که نماز گزاران برای انجام مراسم شکر گزاری به مناسبت پیروزیهای کسب شده گرد آمده بودند - انجام شد. در این روز، شهر باستانی استانبول شاهد ابراز احساسات عمومی توده‌های مردم و رژه ژاندارمها در پیشاپیش بود؛ صحنه‌ای که پیش از آن هرگز در تاریخ دیرپای استانبول مشاهده نشده بود.^{۱۰۲}

پایان حیات امپراتوری عثمانی

در همان احوال که کشورهای ذینفع برای برپایی کنفرانس صلح - که متفقین پیشنهاد برگزاری آن را در لوزان داده بودند - آماده می شدند، حوادثی سخت و سریع رخ نمود. در انگلیس، محافظه کاران که هرگز از لوید جورج خشنود نبودند، وی را از کار برکنار و به جای او بونارلورا را منصوب کردند، اگرچه لرد کرزون که از دیرباز دوستار یونانیان بود در مقام وزارت امور خارجه باقی ماند. در استانبول، تغییر حکومت حتی از این هم سریعتر و غیر منتظره تر بود. متفقین قرارداد ترک مخاصمه مودانیه را با حکومت پیروزمندانه آنکارا امضاء کردند، اما هنوز در استانبول حکومتی بر سر کار بود که سلطان در رأس آن قرار داشت و توفیق پاشا وزیر اعظم آن بود؛ حکومتی که در واقع کمال و سایر ملی گریان را به مرگ محکوم کرده بود. اما در عین حال سلطنت به عنوان یک مشکل مطرح بود چرا که بسیاری از مقتدرترین پشتیبانان کمال برای سلطان احترام زیادی قائل بودند. بنا بر این کمال چه می بایست می کرد؟

این مسأله را بریتانیا به طریقی حل کرد؛ این کشور برای حکومت‌های استانبول و آنکارا هر دو دعوتنامه‌هایی ارسال داشت (۲۷ اکتبر سال ۱۳۴۱ ه. ق/ ۱۹۲۲ م). درست زمانی که حکومت آنکارا با این دعوت موافقت کرد، توفیق پاشا اظهار داشت که وی خوشحال خواهد بود که به نمایندگان ترکیه در کنفرانس صلح ملحق شود. آیا در این زمان که جنگ تمام شده بود، حکومت استانبول در پی آن بود که اقتدار خود را بازیابد؟ چنین احتمالی وجود نداشت.

صرفنظر از هر گونه ملاحظات دیگر، چنین حرکتی به بهای ازدست رفتن مقام و اقتدار صدها تن از سیاستمداران و مدیران ملی‌گرایی تمام می‌شد که طی سالها رنج در آنکارا بدانها دست یافته بودند. بنابراین، کمال اظهار کرد که وی برای پیشبرد مقاصدی که از تحقق آنها طی روزهای تاریک آنکارا عاجز بوده است، از پشتیبانی کافی برخوردار شده است؛ در جلسه هیأت دولت که در ۱۳۱ اکتبر برگزار شد، وی اعلام کرد که تنها راه حل، برجیده شدن بساط سلطنت و در نتیجه حکومت استانبول است. هیچ کس با این امر مخالفت نوریذید. در روز اول اکتبر سال ۱۳۴۱ ه.ق/۱۹۲۲ م، مجلس کبیر ملی قانون جدیدی را تصویب کرد که بنا بر آن سلطنت از خلافت تفکیک و سلطنت منحل می‌شد. خلیفه در مقام یک شخصیت برجسته و محترم مذهبی مطرح بود که مجلس کبیر ملی به اختیار خود وی را انتخاب می‌کرد. ۱۰۳ با این قانون، حکومت استانبول مبانی مذهبی و شرعی خود را ازدست داد. بنابراین از تمامی طبقه حاکمه عثمانی که موقعیت آنها را سلطان تعیین می‌کرد، خلع ید شد؛ این طبقه تمامی درجات و وظایف خود را از دست داد. رفعت یله به متفقین اطلاع داد که استانبول از آن پس تحت حکومت مجلس کبیر ملی قرار خواهد داشت. در ۴ نوامبر، حکومت توفیق پاشا استعفاء داد و روزنامه رسمی عثمانی به نام تقویم وقایع آخرین شماره خود را منتشر کرد. روز بعد، رفعت یله به وزیران استانبول دستور داد که فعالیتهای خود را متوقف کنند. حکومت استانبول بسادگی برجیده شد. ۱۰۴ مجلس کبیر ملی تدوین قوانینی را آغاز کرد تا براساس آن بتواند فرد انفصال از خدمت یا حقوق کارمندان را که هنوز در استانبول برسر کار بودند، پردازد. البته بسیاری از کارمندان پیش از آن به حکومت آنکارا ملحق شده بودند یا در صدد بودند که بزودی ملحق شوند، چرا که حکومت آنکارا بشدت با کمبود نیروی انسانی مواجه بودند.

آخرین صحنه از درام تاریخ عثمانی نزدیک شد. سلطان وحیدالدین همراه با پسرش، پیشکار مخصوص و چندتن از بردگان و خواجگان با یک ناوشکن بریتانیایی از شهر گریختند؛ سلطان را با این ادعا که جاننش در خطر است، نخست به مالت و سپس به تبعیدگاه دائمی اش در سن مور بردند. ۱۰۵ روز بعد، مجلس وحیدالدین را از مقام خلافت عزل کرد. متعاقباً کمال اعلام کرد که: «مردم ترکیه تمامی حاکمیت را بی هیچ شرطی در دست دارند و مشارکت خلیفه را در امر حکومت به هر مضمون، شکل یا طریقی و تحت هیچ شرایطی نخواهند پذیرفت» ۱۰۶ پس از این اعلام بود که مقام خلافت به عبدالمجید دوم (۱۳۶۴-۱۲۸۵ ه.ق/۱۹۴۴-۱۸۶۸ م) فرزند عبدالعزیز رسید. ۱۰۷ خلیفه جدید خطاب به مسلمانان جهان اعلامیه ای صادر کرد و از آنان خواست که رهبری وی را بپذیرند. در همان روز مراسم سنتی اعلام بیعت با سلطان در قصر توپ قاپی برگزار شد. دست کم به نظر می‌رسید که تمهیدات جدید احتمالاً مؤثر واقع شود و ادامه حضور خلیفه موجب آرامش کسانی شود که احتمالاً در

صورت عدم حضور وی به مخالفت با حکومت آنکارا برمی خاستند.

کنفرانس و معاهده لوزان

در این احوال، کنفرانس لوزان در ۲۱ نوامبر سال ۱۳۴۱ ه.ق/۱۹۲۲ م آغاز به کار کرد. نماینده حکومت آنکارا در این کنفرانس عصمت اینونو بود که مسؤولیتی بسیار دشوار داشت. وی نمایندگی ملتی را برعهده داشت که قرارداد صلح سوز را نادیده گرفته بود، اما متفقین هنوز می کوشیدند که با عصمت اینونو در مقام نماینده ملتی شکست خورده وارد مذاکره شوند. عصمت به دلیل قاطعیتی که در مودانیه از خود نشان داده بود به نمایندگی ترکیه در این کنفرانس برگزیده شد، اما تنها برای حصول اطمینان از این که وی هیچ امتیازی نخواهد داد، وزیر بهداشت یعنی رضانور نیز همراه با وی اعزام شد. اما وجود رضانور در این کنفرانس تقریباً غیر ضروری بود. هر گاه که متفقین پیشنهادهای ناخوشایندی مطرح می کردند، عصمت که بدقت همه چیز را شنیده بود بسادگی وانمود می کرد که پیشنهادهای مطرح شده را نشنیده است. عصمت موضع و موقعیت اساسی حکومت آنکارا را مبنی بر این که با این حکومت بایستی همچون کشوری مستقل و مقتدر همسان با سایر کشورهای حاضر در کنفرانس برخورد شود، حفظ کرد. در بحث از اموری چون نظارت بر وضع مالی و حقوقی ترکیه، حمایت از اقلیتها، حقوق کاپیتولاسیون، وضع تنگه ها و مسائلی از این دست، عصمت از تسلیم شدن در برابر هر گونه پیشنهادی که به طریقی حاکمیت ترکیه را تضعیف می کرد، کاملاً سرباز زد. لرد کرزون نماینده دولت بریتانیا «بیشتر نقش معلم خسته ای را داشت که دانش آموز کودنی را درس می دهد. عصمت از یادگیری مطالب امتناع می کرد. زمانی که یک ناظر آمریکایی از آنان خواست که درباره حق قضاوت کنسولی یا حقوق کاپیتولاسیون در ترکیه بحث کنند، کرزون فریاد برآورد و عصای خود را به دیوار کوبید. عصمت بر حاکمیت کامل تأکید داشت و اظهار می کرد که تنظیم این گونه امور مستلزم زمان است.»^{۱۰۸} یکی از نمایندگان بریتانیا گزارش کرد که «عصمت پاشا که همیشه گروهی پیاده نظام را در معیت خود داشت، در هر مباحثه ای که به موضوع یادشده مربوط می شد غیرقابل نفوذ می نمود و دیرفهمی و سرسختی وی نمایندگان متفقین را سخت عصبانی می کرد.»^{۱۰۹} عصمت با استفاده از ناشنوایی خود می کوشید که فرصت مناسبی به دست آورد و درباره پاسخهای لازم فکر کند؛ این وقت گذرانی وی سایر نمایندگان را خشمگین می کرد، اما عصمت به مقصود خود نایل می شد. وی از رقابتهای موجود در میان متفقین و نیز بیمشان از بلشویکها به سود ترکها استفاده می کرد. همچنان که کنفرانس به فعالیت خود ادامه می داد، کمال با اشغال آخرین شهرهای تراکیه شرقی موضع ترکیه را در کنفرانس بیشتر تحکیم کرد. کمال با سازماندهی حزب سیاسی خود یعنی حزب خلق (خلق

فرقه سی) ۱۱۰ در ۶ دسامبر، موقعیت سیاسی خود را در داخل کشور تقویت کرد. وی همچنین پرونده ای سنگین حاوی مدارک و شواهد لازم به لوزان ارسال داشت که قساوتهای یونانیان را در تراکیه و آناتولی به ترتیب زمان وقوع آنها نقل می کرد. در از میر کنگره ای اقتصادی برگزار شد که بر ضرورت استقلال مالی و اقتصادی ترکیه تأکید داشت. پس از ماههای طولانی رکود، کنفرانس لوزان موقتاً تعطیل شد (۴ فوریه سال ۱۳۴۲ هـ. ق/ ۱۹۲۳ م). زمانی که عصمت به آنکارا بازگشت، به دلیل اعطای چند امتیاز به خارجیان سخت مورد انتقاد قرار گرفت. پس از آن مجلس کبیر ملی پیشنهادهای صلح خود را تدوین کرد (۸ مارس ۱۳۴۲ هـ. ق/ ۱۹۲۳ م) ۱۱۱ و عصمت این پیشنهادها را با خود به کنفرانس لوزان برد؛ پیشنهادهایی که پس از شروع دوباره فعالیت کنفرانس در ۲۳ آوریل، بحثهای جدیدی را برانگیخت. سه ماه دیگر نیز به چانه زدنهای سیاسی گذشت و عصمت در این مدت تنها در پی کسب مهمترین امتیازها بود و این امر نمایندگان کشورهای متفق را فرسوده می کرد؛ کشورهایی که مطبوعات و مردمشان هر چه بیشتر خواستار برقراری صلح بودند. ۱۱۲

مالاً در ۲۴ جولای سال ۱۳۴۲ هـ. ق/ ۱۹۲۳ م، مفاد معاهده لوزان امضاء شد. تمامیت ارضی ترکیه چنان که در میثاق ملی مشخص شده بود به استثنای موصل، مورد توافق قرار گرفت. ترکیه در تراکیه شرقی تا رود ماریتسا و علاوه بر آن شهر قره آقچه را، واقع در ساحل غربی رود، که خط راه آهن از آن عبور می کرد، درازای صرف نظر کردن از همه غرامات مطالبه شده از یونان، برای خود حفظ کرد. یونان جزایر اژه را به دلیل جمعیت یونانی آنها متصرف شد و تنها جزایر ایمبروس [۸] و تندوس [۹] و آبهای اطراف آنها تحت حاکمیت تراکیه قرار گرفت زیرا این دو جزیره به دلیل واقع بودن در مدخل داردانل اهمیت استراتژیک داشتند. مرز میان ترکیه و سوریه بر اساس قرارداد فرانکلین - بویون تعیین گردید و بدینسان موقتاً از ختای (اسکندرون) و انطاکیه صرف نظر شد. برغم آن که ساکنان موصل بیشتر ترک و کرد بودند، بریتانیا نظارت بر منطقه موصل را تحت عنوان قیمومیت بر عراق و برخورداری از ذخایر نفتی این منطقه برای خود حفظ کرد. اگرچه تعیین تکلیف نهایی به انجام مذاکرات مستقیم بین جناحهای درگیر موکول شد، مالاً جامعه ملل مالکیت دائمی آن را به عراق واگذار کرد. از ارمنستان و کردستان ذکری به میان نیامد و مناطق مورد بحث به عنوان مناطق خودمختار به ترکیه واگذار شد. از ارمنستان و کردستان ذکری به میان نیامد و مناطق مورد بحث به عنوان مناطق خودمختار

۸- Imbros (نام کنونی این جزیره امروز است).

۹- Tenedos (نام کنونی این جزیره بوزجا آدا است).

به ترکیه واگذار شد. در ازای آن، ترکیه از همه حقوق و تمامی عناوین خود در مورد قلمروهایی که در خارج از مرزهای تعیین شده براساس معاهده جدید واقع می شد و نیز جزایری که معاهده جدید حاکیست این کشور را بر آن به رسمیت نمی شناخت، صرف نظر کرد. بدینسان سیاست جدیدی اتخاذ شد که ضد سیاست ائتلاف ملل همزبان بود. این سیاست هنوز عنصر اساسی سیاست خارجی جمهوری تلفی می شود. اگرچه معاهده لوزان سبب شد که ترکیه در درون مرزهای خود حاکمیت کامل یابد، مفاد آن ابهام داشت و اجرای آنها مستلزم زمان بود. برای مثال، در قسمتی از معاهده آمده بود که: «هر یک از کشورهای طرف قرارداد به موجب این معاهده تا آنجا که به آن مربوط می شود، لغو کامل کاپیتولاسیون را در ترکیه از هر حیث می پذیرد.» اما ترکیه مجبور بود که قرارداد واگذاری امتیاز را که پیش از ۲۰ اکتبر سال ۱۳۳۳ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م منعقد شده بود معتبر بداند و تنها در سال ۱۳۴۸ هـ.ق/ ۱۹۲۹ م بود که ترکیه توانست بر سیاستهای گمرکی خود نظارت کامل یابد. سایر امتیازهایی که در گذشته به خارجیان واگذار شده بود، بعدها تنها در نتیجه سیاست قاطع و استوار حکومت ترکیه لغو شد. تا آنجا که به دیون عمومی مربوط می شد، معاهده لوزان تنها میزان آن را معین و تعهدات آن را به ترکیه و سایر دولتهای جانشین امپراتوری عثمانی واگذار کرد. مسائل اساسی از جمله وضع کمیسیون دیون عمومی و ارزش پولی این دیون چنان جار و جنجالی در کنفرانس ایجاد کردند که سرانجام از دستور کار کنفرانس حذف شدند. در واقع کمیسیون دیون عمومی طی جنگ برچیده نشده بود، اما همه نمایندگان و کارکنان دشمن، کمیسیون را ترک کرده بودند و پرداخت بدهیها بجز در مورد صاحبان قرضه در کشورهای متحد به حالت تعلیق در آمد. زمانی که متفقین استانبول را تسخیر کردند، با انتصاب نمایندگان خود کمیسیون دیون عمومی را احیاء کردند، در حالی که نمایندگان متحدین به سرزمینهای خود بازگشته بودند و بدینسان وضع به سود متفقین تغییر یافت. مآلاً، پس از مذاکره ای طولانی، بدهی امپراتوری پیشین در مجموع ۱۲۹/۴ میلیون لیره ترک (۱۰۰ غروش معادل یک لیره است) و پرداختهای سالانه به ارزش ۸/۶۶ میلیون لیره ارزیابی شد و سهام جمهوری ترکیه به ترتیب ۸۴/۶ و ۵/۸ میلیون لیره تعیین گردید. اما جمهوری ترکیه از پذیرش فرمان محرم عبدالحمید سر باز زد؛ فرمانی که به موجب آن درآمدهایی به کمیسیون دیون عمومی اختصاص داده می شد تا از محل آن این پرداختها انجام شود و در معاهده لوزان آمده بود، اعتراض داشت و تا سال ۱۳۴۸ هـ.ق/ ۱۹۲۹ م هیچ یک از سهام قرضه دولت پرداخت نشد. مآلاً با میانجیگری جامعه ملل موافقتنامه ای منعقد شد که براساس آن دیون ترکیه کاهش یافت و به میزان ۸ میلیون لیره طلا (۸۰ میلیون لیره کاغذی) و پرداختهای سالانه به ۷۰۰/۰۰۰ لیره طلا (۷ میلیون لیره کاغذی) رسید؛ اجرای این قرارداد از سال ۱۳۵۲ هـ.ق/ ۱۹۳۳ م آغاز می شد. پرداختهای یاد شده تا واریز شدن آخرین اوراق قرضه

در سال ۱۳۶۴ هـ.ق/۱۹۴۴م ادامه یافت. ۱۱۳

مفاد غیراقتصادی معاهده لوزان روشتر و قطعی تر بود. داد گاههای خارجی و مختلط برجیده شد و اتباع خارجی بناچار حاکمیت قضایی داد گاههای ترکی را پذیرفتند. به ناظران خارجی اجازه داده شد که بر داد گاههای ترک نظارت داشته باشند، اما تنها می توانستند گزارش تهیه و در صورت لزوم شکایت کنند. به فعالیت شبکه های پستی خارجی در داخل ترکیه خاتمه داده شد. ترکها اجازه یافتند که بی هیچ گونه محدودیتی از لحاظ نفقات و حجم تسلیحات، برای خود نیروی نظامی مستقلی ایجاد کنند. اما برای جلوگیری از بروز هر گونه برخورد نظامی، ترکها موظف شدند که منطقه ای را در امتداد مرز یونان در تراکیه، غیر نظامی اعلام کنند. مسأله ادعای غرامت زمانی حل شد که یونان متعهد شد غرامت خساراتی را که ارتش یا حکومت آن کشور طی حضورشان در آناتولی برخلاف قوانین زمان جنگ وارد ساخته بودند، بپردازد؛ ترکیه نیز «با توجه به وضع مالی یونان که از طولانی شدن جنگ و عواقب آن ناشی می شد» از ادعاهای خود صرف نظر کرد. ترکها و متفقین متقابلاً از ادعاهای دریافت غرامت برای همه خسارتهای وارد شده در طول جنگ چشم پوشیدند. همه حقوق خارجیان در نظارت بر چگونگی رفتار ترکها با اقلیتها ملغی اعلام شد. ترکیه قاطعانه اعلام کرد که زندگی و آزادی همه ساکنان کشور را بی توجه به اصل و نسب ملیت و زبان آنان تحت حمایت قرار خواهد داد. به اتباع غیر ترک کشور اجازه داده شد که در گفتگوهای شخصی و در محافل عمومی و حتی در پیشگاه داد گاهها به زبان خود صحبت کنند. مآلاً به ترکهای غیر مسلمان اجازه داده خواهد شد که برای خود نهادها و سازمانهای عام المنفعه، مذهبی، اجتماعی و آموزشی مطابق میل خود تأسیس کنند. این مفاد مورد قبول حکومت ترکیه قرار گرفت و کماکان تا به امروز به طور کامل رعایت شده است.

همه دارائیهای متعلق به اتباع کشورهای متفق که طی جنگ مصادره شده بود، بازپس داده شد و داد گاههایی مختلط ایجاد شد که به اختلافات میان اتباع رسیدگی کند. تنها محدودیت واقعی که بر حاکمیت ترکیه، بیرون از قلمرو مالی اعمال شد، مربوط به تنگه ها بود که تحت نظارت یک کمیسیون بین المللی با ریاست دائمی ترکها قرار گرفت. سرزمینهای واقع در هردو سوی تنگه ها غیر نظامی اعلام شد، اما به ترکیه اجازه داده شد که سربازان خود را در صورت لزوم از طریق مناطق بی طرف گسیل دارد و نیز بتواند نیرویی به استعداد ۱۲۰۰۰ تن در استانبول مستقر کند. ترکیه مآلاً قرارداد مونترپو [۱۰] در سال ۱۳۵۵ هـ.ق/۱۹۳۶م، نظارت کامل خود

را بر تنگه‌ها بازیافت.

سرانجام انعقاد قرارداد جداگانه‌ای میان یونان و ترکیه زمینه را برای مبادله اجباری جمعیت شامل حدود ۱/۳ میلیون یونانی و نیم میلیون ترک در مجموع فراهم آورد. این مبادله یونانیانی را که در آناتولی و تراکیه زندگی می‌کردند، بجز آن عده که پیش از سال ۱۳۳۷ ه.ق/۱۹۱۸ م در استانبول زندگی کرده بودند، و نیز همه ترکهایی را که در یونان زندگی می‌کردند، به استثنای ترکه‌های ساکن در تراکیه غربی دربر می‌گرفت. مبادله جمعیت‌های ذکر شده در واقع طی آخرین روزهای جنگ استقلال - همان زمانی که هزاران تن از یونانیان از ازمیر به یونان منتقل شدند - آغاز شده بود. این تبادل جمعیت ساخت جمعیتی هر دو کشور را بیش از گذشته یکدست و همخوان می‌کرد.

بنابراین، معاهده لوزان پیروزی ترکه‌ها را در جنگ استقلال تصدیق کرد و به لحاظ قانونی به رسمیت شناخت. مرزهای ملی تقریباً به طور کامل احیاء شد. در ترکیه جدید خارجیان دیگر از هیچ امتیاز و حقوق ویژه‌ای برخوردار نبودند. برخی از نمایندگان مستقر در آنکارا از واگذاری موصل و ختای انتقاد کردند، اما مجلس در ۲۳ اوت با ۲۲۷ رأی موافق در برابر ۱۴ رأی مخالف با قرارداد یادشده موافقت کرد.^{۱۱۴}

دستاوردهای معاهده لوزان اعتبار و اقتدار لازم را به کمال بخشید تا برنامه پی‌ریزی کشوری نوین را به اتمام رساند. اما نخست می‌بایست سربازان متفقین کشور را ترک می‌کردند. طبق برنامه قرار بود که در ۱۲ اکتبر سال ۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۲۳ م، سربازان بریتانیایی از کشور خارج شوند. میدان مقابل قصر دلمه باغچه برای اجرای مراسم نهایی آماده شد. واحدهای گارد احترام به نمایندگی از سوی ارتشهای متفقین رژه رفتند. زمانی که سربازان بریتانیایی در مقابل پرچم ترکیه ادای احترام کردند، جمعیت ترک صفوف مأموران انتظامی را در هم شکست و شادی کنان به صحنه برگزاری مراسم راه یافت. زمانی که گارد کولدستریم [۱۱] بریتانیا به سوی قایق‌هایشان راه پیمایی می‌کردند، ترکه‌ها شروع به کف زدن و سوت زدن کردند و به اجرای سرودهایی پرداختند. دسته نظامی کولدستریم چنین می‌خواندند: «مصطفی کمال فرمانده ماست» و ترکه‌ها برای آنها کف می‌زدند. سربازان سوار بر کرجهایشان شدند و به سوی میانه بوسفور راندند، درحالی که سربازان بریتانیایی می‌خواندند «دوران خوش گذشته به سر رسید»؛ نخستین - و آخرین - مورد اشغال استانبول مسلمان از سوی بیگانگان خاتمه یافته بود. ۱۱۵ در ۱۶ اکتبر یک لشکر کامل از ارتش ملی ترک در میان استقبال

برشور هزاران تن از ترکها به استانبول وارد شد.^{۱۱۶} در همان روز، داماد فرید پاشا که به یوگسلاوی گریخته بود، در نیش به مرگ طبیعی درگذشت. در ۱۳ اکتبر، مجلس کبیر ملی قانون جدیدی را به تصویب رساند که براساس آن آنکارا پایتخت رسمی کشور شد.^{۱۱۷} در ۲۹ اکتبر مجلس قانون اساسی جدیدی را پذیرفت که کشور را جمهوری اعلام می کرد و حاکمیت را ناشی از مردم می دانست. کمال به مقام نخستین ریاست جمهوری و عصمت اینونو به مقام نخستین وزیر جمهوری ترکیه برگزیده شدند.^{۱۱۸}

تنها یک گام دیگر باقی مانده بود و آن عبارت بود از برچیدن بساط خلافت. عبدالمجید مقام خلافت را از موضعی کاملاً غیر تهاجمی حفظ کرده بود. اما همین که تأثیر شکننده معاهده لوزان از میان رفت، وی به صورت محوری برای جذب مخالفان حکومت در آمد که به تمایلات سلطنت طلبانه وی و احیای مقام سلطان دامن می زدند. زمانی که خلیفه طی نامه ای خطاب به کمال از وی درخواست امتیاز بیشتری کرد، رئیس جمهور چنین واکنش نشان داد: «بگذارید خلیفه و همه جهان بدانند که خلیفه و مقام خلافت که تا کنون حفظ شده است دیگر هیچ مفهوم و وجود خارجی ندارد. نمی توانیم جمهوری ترکیه و استقلال آن را در معرض خطراتی قرار دهیم که از تداوم مقام خلافت ناشی می شود. مقام خلافت برای ما در نهایت چیزی بیشتر از یک خاطره تاریخی نیست.»^{۱۱۹} در ۲۹ فوریه، عبدالمجید در آخرین مراسم سلام لیک [۱۲] حضور یافت؛ این آخرین مراسمی از این دست بود که یک عضو سلسله عثمانی رسماً در آن شرکت می کرد. چهار روز بعد، در ۳ مارس سال ۱۳۴۳ هـ.ق/ ۱۹۲۴ م، مجلس کبیر ملی خلافت را منسوخ کرد و بدینسان به حیات دیربای سلسله و امپراتوری عثمانی خاتمه داده شد.^{۱۲۰} روز بعد، عبدالمجید استانبول را ترک کرد. سرانجام طومار امپراتوری عثمانی تقریباً ۶۴۰ سال پس از بنیانگذاری سلسله به دست عثمان درهم پیچیده شد؛ در این زمان صفحه جدیدی در تاریخ ترکیه گشوده می شد.

یادداشتهای فصل پنجم

- 1 Samih Nafiz Kansu, *İki Devrin Perde Arkası*, İstanbul, 1957, pp. 217-221; Tunaya, pp. 520-533.
- 2 Selek, I, 82; T. Büyükhöğlu, *Trakya'da Milli Mücadele*, 2 vols., Ankara, I, 124; Rifat Mevlanazade, *Türk İnkilâbının İçyüzü*, Aleppo, 1929.
- 3 Bayar, V, 1572-1582.
- 4 Midilli Ahmet, *Türk İstiklâl Harbinin Başında Milli Mücadele*, Ankara, 1928; Bayar, VII, 2368-2383.
- 5 Tunaya, pp. 358-361; Ahmed Bedevi Kuran, *Osmanlı İmparatorluğunda İnkilâp*

۱۲- در دوره عثمانی مردم صف می کشیدند که وقتی سلطان به نماز جمعه می رود به او سلام دهند، به این مراسم سلام لیک می گفتند.

Hareketleri ve Milli Mücadele, İstanbul, 1956, pp. 548-550. Kuran was another Turkish exile in Moscow at the time. İlhan E. Darendelioğlu, *Türkiye'de Komünist Hareketleri, 1910-1973*, Ankara, 1973.

- 6 E. H. Carr, *The Bolshevik Revolution, 1917-1923*, vol. III, London, 1952, p. 299.
- 7 Karabekir, pp. 2-9, 16-17.
- 8 Karabekir, pp. 19-23.
- 9 Rawlinson, *Adventures in the Near East 1918-1922*, London and New York, 1923; Karabekir, pp. 161-162.
- 10 May 30, 1919; Karabekir, pp. 31, 48, 65, 78; Hovannisian, *Republic of Armenia, I*, 426-428.
- 11 Büyükoğlu, *Atatürk Anadolu'da*, pp. 47-48; HTVD no. 1; *Tar. Ves.*, II/12, p. 402.
- 12 HTVD, Sept. 1952, nos. 3-6; Büyükoğlu, *Atatürk Anadolu'da*, pp. 42-46; Selek, I, 172-180.
- 13 Büyükoğlu, *Atatürk Anadolu'da*, p. 43; Lord Kinross, *Atatürk*, New York, 1965, pp. 149-153, 156-157; HTVD, Sept. 1952, n. 6.
- 14 *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, pp. 120-124; Bayar, VI, 1768-1818, 1903-2046, VII, 2253-2263, VIII, 2474-2567.
- 15 Bayar, V, 1457-1465, VIII, 2581-2589, 2752-2755.
- 16 HTVD no. 4, June 1953, doc. 64-65, 69, 71, 77; no. 5, Sept. 1955, no. 92.
- 17 *Atatürk TTB*, pp. 23-24.
- 18 Karabekir, pp. 35-36, 43; F. Kandemir, *Millî Mücadele başlangıcında Mustafa Kemal arkadaşları ve karşıdakiler*, İstanbul, 1964, pp. 35-36.
- 19 *Speech*, pp. 28-30.
- 20 Kili, *Kemalism*; *Speech*, pp. 30-34; *Nutuk*, I, 30-34.
- 21 Bayar, VIII, 2595-2602; *Nutuk*, I, 35, III, 916-917.
- 22 Bayar, VIII, 2632-2656, 2760-2763.
- 23 Goloğlu, *Erzurum Kongresi*, pp. 201-203; Bayar, VIII, 2670-2681, 2764-2778.
- 24 Şerafettin Turan, *Bahşehir ve Alaşehir Kongreleri ve Hacim Muhittin Çarık'ının Kuvayı Milliye Hatıraları*, İstanbul, 1967, pp. 44, 161, 212; *Türk İstiklâl Harbı*, II/1, p. 21; Bayar, VIII, 2718-2736.
- 25 Goloğlu, *Sivas Kongresi*, pp. 232-234; an English tr. can be found in E. G. Mears, *Modern Turkey*, New York, 1924, pp. 624-627; *Tar. Ves.* I/1, June 1941.
- 26 Kili, *Kemalism*, pp. 15-16; *Nutuk*, I, 243; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, p. 62; Selek, I, 310.
- 27 Mears, pp. 631-633; *New York Times*, October 18, 1919.
- 28 Meclis-i Mebusan, *Zabıt Ceridesi*, 4 devre II inikad, 17 Şubat 1336/17 February 1920, p. 114; Goloğlu, *Üçüncü Meşrutiyet*, 1920, pp. 80-1; an English tr. in Mears, pp. 629-631; *New York Times*, October 1, 1922; see also Büyükoğlu, *Trakya'da Milli Mücadele*, I, 195; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, pp. 95, 100, II/6, kp. IV, 15; Ahmed Emin (Yalman), *Turkey in the World War*, New Haven, 1930, pp. 276-277; Kili, *Kemalism*, pp. 224-225.
- 29 *Documents on British Foreign Policy*, First Series, XVII, 59-60.
- 30 *Nutuk*, II, 443; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, 41, VI, 27.
- 31 *Türk İstiklâl Harbı*, II/6 kp. IV, p. 16; Türkgeldi, *Görüp İğittiklerim*, p. 259.
- 32 *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, pp. 97, 101, II/6, kp. IV, 16; Söylemezoğlu, p. 197; Kansu, I, 553; Mears, p. 631.
- 33 Söylemezoğlu, p. 216; Ahmet Hilmi Kalac, *Kendi Kitabım*, İstanbul, 1960, p. 169.
- 34 *Nutuk*, I, 417-419; Kansu, p. 556; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, p. 101; Yalman, *Yakın Tarihte*, II, 54.
- 35 *Atatürk TTB*, IV, 258.
- 36 *Documents on British Foreign Policy*, First Series, XVII, 49-50, February 7, 1921.
- 37 HTVD, no. 13, September 1955, doc. 337; *Nutuk*, I, 421; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, p. 158; Nurettin Peker, *İstiklâl Savaşının İesika ve Resimleri*, 1955, pp. 159-160.
- 38 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, 70-79; Webster, p. 86.
- 39 Kili, *Constitutional Developments*, pp. 160-162; Şeref Gözübüyük and S. Kili, ed., *Türk Anayasa Metinleri*, Ankara, 1947, pp. 86-87; *Atatürk Söylev.*, I, 206-210.
- 40 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/1, p. 145; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, p. 340.
- 41 *Atatürk Söylev.*, I, 58-59.
- 42 F. W. Frey, *The Turkish Political Elite*, Cambridge, Mass., 1965, p. 181; T. Büyükoğlu, "Birinci Türkiye Büyük Millet Meclis'inin Hukuki Statüsü ve İhtilâfı Karakteri," *Belleken*, 24 (1960), 658n; Goloğlu, *Üçüncü Meşrutiyet*, pp. 295-303.
- 43 Samet Ağaoğlu, *Kuvayı Milliye Ruhu*, İstanbul, 1944, pp. 31-32.
- 44 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I, May 11, 1920, V, November 18, 1920, pp. 364-365; Berkes, pp. 438-440.
- 45 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, V, 368-369, XIV, 22.
- 46 *Atatürk Söylev.*, I, 209.
- 47 Edib, *Turkish Ordeal*, pp. 170-173; Halil İbrahim Karal, "Turkish Relations with Soviet Russia During the National Liberation War of Turkey, 1918-1922." unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1967, pp. 160-166.
- 48 HTVD, no. 11 (March 1955), doc. 271; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, 83; VI, 76; Büyükoğlu, *Atatürk Anadolu'da*, I, 58, 85; Goloğlu, *Üçüncü Meşrutiyet*, p. 143.

- 49 Kılıç Ali, *İstiklâl Mahkemesi Hatıraları*, İstanbul, 1955.
- 50 *Speech*, pp. 401-402; Edib, *Turkish Ordeal*, pp. 172-174; Kılıç Ali, *İstiklâl Mahkemesi*, pp. 1-52.
- 51 Yunus Nadi, *Çerkes Ethem Kuvvetlerinin İhaneti*, İstanbul, 1955, p. 11.
- 52 *Speech*, p. 404; Çebesoy, *Hatıraları*, p. 466.
- 53 Selek, I, 317-319; *Speech*, pp. 423-466; Cemal Kutay, *Çerkes Ethem Dosyası*, 2 vols., İstanbul, 1973; Edib, *Turkish Ordeal*, pp. 231-237; Özalp, I, 166-170.
- 54 *Türk İstiklâl Harbı II/2*, p. 84, VI, 71; Özalp, I, 65-71, 108-116.
- 55 Halis Asarkaya, *Ulusal Savaşta Tokat*, Ankara, 1936, p. 121.
- 56 Tevetoğlu, *Türkiye'de Sosyalist* pp. 184-190; Tunaya, p. 532.
- 57 Çebesoy, *Hatıraları*, pp. 507, 509; Tunaya, p. 531, *Atatürk TTB*, II, 358; Tevetoğlu, *Türkiyede Sosyalist*, pp. 184, 303; Hikmet Bayur, "Mustafa Subhi ve Milli Mücadeleye El Koymaya Çalışan Başlı Dışarda Akımlar," *Belleten*, 35 (1971), 587-654.
- 58 *Yakın Tarihte*, I, 297.
- 59 Karabekir, pp. 929-930; *Speech*, pp. 412-414.
- 60 Fethi Tevetoğlu, *Açıkhyorum*, Ankara, 1965, p. 195; Karabekir, p. 114; Sami Sabit Karaman, *İstiklâl Mücadelesi ve Enver Paşa*, İzmit, 1949.
- 61 D. Rustow, "Enver Pasha," *Eİ²*, II, 700-702.
- 62 D. Rustow, "Djemal Pasha," *Eİ²*, II, 531.
- 63 *Documents on British Foreign Policy*, First Series, XVII, pp. 89-90.
- 64 Mears, pp. 634-642. Reşat Ekrem Koçu, *Osmanlı Muahedeleri ve Kapitülasyonlar, 1300-1920 . . .*, İstanbul, 1934, pp. 274-281.
- 65 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I Devre III, 299; *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. IV, 17.
- 66 *Türk İstiklâl Harbı*; III, 92, 273. FO 5042/E692, FO 5211/E15253, FO 5045/E2809, FO 5045/E2736, FO 4963/E14103, FO5041/E357.
- 67 Çebesoy, *Moskova Hatıraları*, İstanbul, 1955, pp. 33-35, 91-92; *Atatürk TTB*, pp. 337-340.
- 68 Karabekir, p. 840.
- 69 Karabekir, pp. 950-952.
- 70 *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, pp. 120-124 and map no. 6.
- 71 Bayar, VII, 2075-2105, 2137-2179.
- 72 *Nutuk*, II, 544; Yunus Nadi, *Çerkes Edhem*, p. 97.
- 73 *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, pp. 194-343.
- 74 *Türk İstiklâl Harbı*, II/3, p. 260; Şimşir, p. 15; Selek, II, 203.
- 75 Webster, p. 93; *Nutuk*, II, 460; Karabekir, pp. 884; *Türk İstiklâl Harbı*, II, 225, 255.
- 76 *Türk İstiklâl Harbı*, II/3, pp. 249-585.
- 77 Selek, I, 106-115, II, 151-158.
- 78 Karabekir, pp. 882, 1165; Çebesoy, *Moskova Hatıraları*, p. 82.
- 79 Selek, II, 189, 232-236, 283.
- 80 Kili; *Kemalizm*, p. 27; Webster, p. 97.
- 81 Tunaya, pp. 553-559; *Tar. Ves.*, III/13 (1949), 12-15.
- 82 Selek, I, 592; Kili, *Kemalizm*, p. 29.
- 83 Rahmi Apak, *İstiklâl Savaşında Garp Cephesi Nasıl Kuruldu*, Ankara, 1942, p. 143; *Türk İstiklâl Harbı*, V, 33, 35; Özalp, I, 179.
- 84 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, XII, 19-21; *Nutuk*, II, 612, *Speech*, pp. 515-517; *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 1., p. 194, IV, 229.
- 85 *Nutuk*, II, 616; *Atatürk TTB*, IV, 394-400.
- 86 *Atatürk Söylev*, 135.
- 87 Özalp, I, 213; TV, II/8, 92; *Nutuk*, II, 618, Selek, I, 287.
- 88 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/12, 264; *Nutuk*, II, 620; *Türk İstiklâl Harbı*, II/2, 584; *Tar. Ves.*, II/8, 96; *Düstur³*, II, 143.
- 89 *Düstur³*, II, 98-107; Hurewitz, *Diplomacy¹*, II, 98-100; *Nutuk*, II, 624; Selek, I, 667; *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 1, p. 10, IV, 249, 252.
- 90 Tunaya, pp. 533-539; Weiker, p. 45; TV, III/13 (1949), pp. 12-15.
- 91 *Nutuk*, II, 633; Goloğlu, *Cumhuriyete doğru*, p. 255; Karabekir, pp. 440-443; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/21, p. 359.
- 92 Weiker, p. 46.
- 93 *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, ktb. 1, p. 325, II/6, ktb. 4, p. 37; Şimşir, p. 377.
- 94 *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 2, p. 277, *Atatürk TTB*, IV, 450.
- 95 Şimşir, p. 479.
- 96 *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 3, p. 156; Edib, *Türkün Ateşle İmtihansı*, p. 292.
- 97 M. Sertoğlu, "Atatürk ile İlgili Üç Belge," *Belgelerle Türk Tarihi Dergisi*, 1/1 (1967), 3-7.
- 98 *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 3, p. 226.
- 99 David Walder, *The Chanak Affair*, London, 1969, p. 281.
- 100 Walder, p. 281.
- 101 *Nutuk*, II, 679; *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 4, pp. 36, 83; Bıyıkhoğlu, *Trakya'da Milli Mücadele*, I, 450-454; Reşat Ekrem (Koçu), *Osmanlı Muahedeleri*, pp. 312-317.
- 102 Fethi Tevetoğlu, *Atatürk ile Samsum'a Çıkanlar*, pp. 77-81.
- 103 *Nutuk*, II, 683, 689, 691; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/24, pp. 314-315; *Türk İstiklâl Harbı*, II/6, kp. 4, pp. 111-112; *Düstur³*, III, 152.

- 104 *Türk İstiklâl Harbî*, II/6, kp. 4, pp. 112-113; Tevetoğlu, *Atatürkle Samsuna Çıkanlar*, p. 86.
- 105 Bıyıklıoğlu, *Atatürk Anadolu'da*, pp. 49-59; Walder, pp. 333-334; *Nutuk*, II, 692; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/24, p. 562; *Türk İstiklâl Harbî*, II/6, kp. 4, p. 112.
- 106 *Nutuk*, II, 699-700.
- 107 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, I/24, pp. 564-565; *Türk İstiklâl Harbî*, II/6, kp. 4, p. 113.
- 108 Davison, "Lausanne," pp. 201-202.
- 109 *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939*, First Series, XVIII, London, 1972, no. 478, p. 690.
- 110 *Nutuk*, II, 718.
- 111 *Türk İstiklâl Harbî*, II/6, kp. 4, p. 213; Sabis, V, 362; Goloğlu, *Türkiye Cumhuriyeti*, Ankara, 1971, p. 139.
- 112 *Documents on British Foreign Policy*, First Series, XVIII, 688-1064; Seha L. Meray, *Lozan Barış Konferansı. Tutanaklar-Belgeler*, Ankara, 1969; Roderic Davison, "Turkish Diplomacy from Mudros to Lausanne," G. A. Craig and F. Gilbert, eds., *The Diplomats, 1919-1939*, Princeton, N.J., 1967, pp. 172-209; Ali Naci Karacan, *Lozan*, İstanbul, 1971; M. Cemil Bişel, *Lozan*, 2 vols., Ankara, 1933.
- 113 Hershlag¹, pp. 27-30; I. Hakkı Yeniay, *Yeni Osmanlı Borçları Tarihi*, İstanbul, 1964, pp. 113-358.
- 114 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/1, pp. 264-284; Davison, "Lausanne," p. 208.
- 115 Walder, pp. 349-352; Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 79-80; Ali Fuat Erden, *Atatürk*, Ankara, 1952, p. 91.
- 116 Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 86-87.
- 117 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/2, pp. 665, 670; *Nutuk*, II, 796.
- 118 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/3, pp. 99, 103.
- 119 *Nutuk*, II, 846-848.
- 120 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/7, pp. 7, 24, 27, 69; *Nutuk*, II, 849.

جمهوری ترکیه، ۱۳۹۵-۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۷۵-۱۹۲۳ م

ترکیه استقلال یافته بود، اما یک دهه جنگ و انقلاب، قتل عام و کشتارهای متقابل، شورشهای مسلحانه، تحریم و اشغال خارجی تلفات زیادی وارد آورده و اقتصاد سرزمینهای جدید ترکیه را در هم شکسته بود.

جامعه و اقتصاد عثمانی در سال ۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۲۳ م

وضع کشور کاملاً آشفته بود. بیشتر جمعیت غیرمسلمان مهاجرت کرده بودند و جمعیت جامعه یونانیان از ۱/۸ میلیون نفر به ۱۲۰۰۰۰ نفر و ارمنه از ۱/۳ میلیون نفر به ۱۰۰۰۰۰ نفر کاهش یافته بودند. دست کم حدود ۲/۵ میلیون ترک طی جنگ جان خود را از دست داده بودند و جمعیت آناتولی و تراکیه شرقی به ۱۳،۲۶۹،۶۰۶ تن رسیده بود^۱. تجارت خارجی بشدت سقوط کرده بود؛ میزان ارزش صادرات کشور از ۲/۵ به ۰/۸ میلیارد فروش و واردات از میزان ۴/۵ به ۱/۴ میلیارد فروش در فاصله سالهای ۱۳۲۹ ه.ق/۱۹۱۱ م تا ۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۲۳ م کاهش یافته بود. درآمدهای کشور از ۲/۸۷ به ۱/۸ میلیارد فروش رسیده بود و در این احوال تنها مایه امیدواری فروپاشی دستگاه گسترده دیوانی استانبول و کاهش هزینه های کشور به رقم ۱/۷ میلیارد فروش بود که در نتیجه برای نخستین بار پس از سالیان دراز، کشور با مازاد بودجه روبرو می شد.^۲ شاخص قیمت خرده فروشی به گونه ای سرسام آور از ۱۰۰ در سال ۱۳۳۳ ه.ق/۱۹۱۴ م به ۱۲۹۷ در سال ۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۲۳ م افزایش یافته بود و افزایش قیمتها طی سالهای باقیمانده دهه ۱۳۳۹ ه.ق/۱۹۲۰ م همچنان ادامه یافت.^۳

تلاش طاقت فرسا طی سالهای طولانی جنگ و عواقب فاجعه بار اقتصادی آن،

می توانست، ملی گرایان جمهوری نوپا را به اتخاذ یک سیاست تجاوز کارانه نظامی شبیه سیاست رهبران ترکهای جوان طی دهه پیشتر، سوق دهد؛ یا ممکن بود که آنان به بهانه بدبختیها و مصیبتیهای که ملت را عاجز کرده بود، حکومتی بشدت ملی گرا، انتقامجو و دیکتاتور بر سر کار آورند، چنان که در آلمان نازی چنین شد. اما جمهوری ترکیه چنین تجربه‌هایی را تکرار نکرد، بلکه سیاستی محافظه کارانه بر اساس ارائه تصویری مثبت از خود و نیز ارزیابی خوش بینانه از آینده‌اش به عنوان یک ملت، اتخاذ کرد. آنچه که در موفقیت این نگرش تأثیری قطعی داشت، تأثیر روانی پیروزی در جنگ استقلال و چگونگی و ویژگی رهبری فراهم آمده طی سالهای شکل گیری ملت - کشور جدید بود. مصطفی کمال که بعدها لقب آتاتورک (به مفهوم پدر ترکها) یافت از شهرت خود در مقام فاتح جهه نبرد در کسب احترام ملت و تشویق و رهبری آنان طی سالهای صلح و بازسازی پس از آن استفاده کرد.

عصر مصطفی کمال آتاتورک، ۱۳۵۷-۱۳۴۲ ه.ق/۱۹۳۸-۱۹۲۳ م

با توجه به آنچه که از شواهد و قراین تاریخی استنباط می شود و با توجه به شرایط زندگی و حرفه آتاتورک - با در نظر گرفتن اصل و نسبش که به طبقات پایین جامعه می رسید و با توجه به تحصیلات و نیز خدمات وی طی دوران جنگ به نظر می رسید که وی ظاهراً مقصود و جهت خاصی را دنبال می کرده است: تولد دوباره ملت ترک از میان خاکسترهای امپراتوری عثمانی. کمال در سال ۱۲۹۹ ه.ق/۱۸۸۱ م در سالونیک متولد شد. پدرش کارمندی در پایینترین سطوح کارمندان کشوری عثمانی بود؛ بنابراین وی از اعضای طبقه حاکم به شمار می رفت، اما آن گونه وفاداری و احترام نسبت به سنتها که سایر ملی گرایان رده‌های بالاتر اجتماعی در سراسر دوران زندگی شان بدان پای بندند، در کمال وجود نداشت. احساس کمال نسبت به نیازها و تفکرات مردم عادی تقریباً در میان همکاران و همراهانش، احساسی منحصر بفرد بود. کمال طی سالهای تحصیل در آموزشگاه مقدماتی نظامی در سالونیک که برای نخستین بار استعداد خاصی از خود بروز داد و معلمش به وی لقب کمال داد، در آکادمی نظامی استانبول که وی در سال ۱۳۱۷ ه.ق/۱۸۹۹ م بدان راه یافت و در مسؤلیتهای نظامی بعدی اش دمشق و استانبول، ویژگیهایی از خود بروز می داد که وی را همقطار و فرمانبرداری سرسخت معرفی می کرد؛ خصوصاتی که بعدها از وی رهبری مقتدری ساخت. همکاری با کمال بسیار سخت بود؛ زمانی که وی در می یافت که دوستان و فرادستانش در امری اشتباه کرده‌اند، صریحاً به آنان تذکر می داد؛ زمانی هم که ثابت می شد نظری درست بوده است، مطمئن می شد که دوستان و همکارانش نیز متوجه شده‌اند. کمال در برابر حماقت افراد و نیز در برابر کسانی که از گردن نهادن به اقتدار وی سر باز می زدند، هیچ گونه بردباری نشان نمی داد. وی نسبت به افراد

زیر دست خود بسیار مقتدرانه عمل می کرد، اما به اقتدار فرادستان خود واقعی نمی نهاد. بنابراین هم در جنبش ترکهای جوان و هم در ارتش، کمال نتوانست به مقامها و درجاتی متناسب با تجربه و استعدادش دست یابد؛ همین مسأله احتمالاً سبب شد که زندگی سیاسی کمال به دلیل اخراج وی از انجمن ترکهای جوان که ملت را دچار پریشانی و فلاکت کرده بود، نابهنگام خاتمه نیابد. پس از دستیابی کمال به قدرت، آنان نخست وی را به لیبی اعزام کردند (۱۳۳۱-۱۳۲۹ ه.ق/۱۹۱۲-۱۹۱۱ م) و سپس در مقام وابسته نظامی به بلغارستان و برلین مأمور شد. طی جنگ جهانی اول، ترکهای جوان کمال را نخست به گالیپولی (۱۳۳۴ ه.ق/۱۹۱۵ م)، سپس به قفقاز (۱۳۳۵ ه.ق/۱۹۱۶ م) و مآلاً به سوریه (۱۳۳۶ ه.ق/۱۹۱۷ م) فرستادند؛ شاید در اصل به این دلیل وی را به خارج از استانبول اعزام می کردند تا از انتقادهای وی در امان بمانند. اگرچه کمال کارایی نظامی آلمانیها را تشویق می کرد، اما با آنچه که وی آن را ادعای بیجای مستشاران نظامی آلمان تلقی می کرد، مخالفت می ورزید و از این روی در میان آلمانیها و اتریشیهایی که با وی خدمت می کردند، شهرتی مشابه کسب کرده بود. اما کمال به هر منطقه ای که اعزام می شد به سبب دانش نظامی و توانایی اش در درک افراد تحت امر خود و نیز روحیه بخشیدن و رهبری آنان برغم مخالفتی که با او ابراز می شد، در کارش موفق می شد؛ همین امر به لحاظ نظامی، برای کمال چنان شهرتی به بار آورد که بعدها طی دوره بحرانی پس از جنگ، وی را در راس کشور قرار داد. همین ویژگیهای فردی سبب شد که ترکها طی جنگ استقلال پیروز شوند. زمانی که رهبران و ژنرالهای محلی از قبول اقتدار وی سر باز زدند، وی مستقیماً به مردم متوسل شد و آنان را مجبور کرد که با تحت فشار قراردادن رهبرانیشان، آنان را به سوی اتحاد با وی سوق دهند. ویژگی قدرت طلبی کمال، عقیده به این که تنها او درست می اندیشد، عدم تحمل نظرات مخالف و مهارتش در توسل به مردم - یعنی همه آن خصوصیات که وی را در میان همقطارانیش به صورت شخصیتی بد و سربازی خوب معرفی کرده بود - در این زمان موجب اتحاد همه نیروهای لازم برای کسب پیروزی ترکها شد. وی همچنین خصوصیت دیگری از خود بروز داد که بیشتر در وی دیده نشده بود و آن عبارت بود از توانایی در پرداختن به نخستین چیزها در نخستین فرصت، منوط کردن اصول بلند مدت به حل مشکلات کم اهمیت تر، تجزیه نیروهای سیاسی و استفاده از آنها و به تعویق انداختن تغییرات اساسی سیاسی تا زمانی که مقدمات انجام آنها فراهم شود. به همین دلیل بود که کمال طی جنگ استقلال، اعلام کرد که وی برای اعاده قدرت سلطان مبارزه می کند و بنابراین پشتیبانی همه سلطنت طلبان را نسبت به جنبش ملی جلب کرد. حتی پس از آن که مجلس کبیر ملی به نام مردم ترکیه تأسیس شد، کمال هنوز چنین عنوان می کرد که این کار بدان دلیل انجام شده که سلطان گرفتار متفقین است و بنابراین نمی تواند رهبری نجات

ملت ترکیه را در دست گیرد. پشتیبانی توده‌ای که پس از عقب راندن یونانیان به سوی دریای سیاه نصیب کمال شد، به وی چنان اقتداری بخشید که در پی برچیدن بساط سلطنت برآمد. و تنها پس از آن که پیروزی نهایی میثاق ملی در لوزان قطعی شد، کمال خلافت را منسوخ و جمهوری ترکیه را تأسیس کرد. همین ویژگی عدم تعجیل در تصمیم‌گیری و احساس انجام هر عمل سیاسی یا نظامی در وقت مناسب خود بود که کمال را طی سالهای استقرار جمهوری بسیار کمک کرد.

مصطفی کمال در تدارک چگونگی آینده‌ای برای ملت ترکیه بود؟ افکار و سیاستهای اصلی وی که طی صدها نطق، برنامه و قانون از همان نخستین روزهای جنگ استقلال تا زمان مرگش به سال ۱۳۵۷ هـ.ق/۱۹۳۸ م به تفصیل بیان شده بود، تحت عنوان کمالیسم شهرت یافت. این افکار و سیاستها در اصل از مبارزات و بحثهای میان شرق‌گرایان و غرب‌گرایان طی نخستین روزهای مجلس کبیر ملی نشأت گرفت و بخشی از آنها در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هـ.ق/۱۹۲۴ م که به جای قانون اساسی زمان جنگ تدوین شد، ملحوظ گردید. همین طرز تلقی بعدها در برنامه سیاسی حزب جمهوریت خلق (جمهوریت خلق پارتیسی) که کمال از آن چون ابزاری اساسی در تحقق مقاصد خود استفاده می کرد، گنجانیده شد. در فوریه سال ۱۳۵۶ هـ.ق/۱۹۳۷ م، همه آرمانیهای کمال در شش طرز تفکر و اصل جداگانه در ماده ۲ قانون اساسی تنظیم شد: جمهوری خواهی، ناسیونالیسم، توده‌گرایی، انقلاب‌گرایی، دین‌ناوابستگی و دولت‌گرایی. این گرایشها شالوده بیشتر برنامه‌های کمال و جانشینانش را از سال ۱۳۴۲ هـ.ق/۱۹۲۳ م تا به امروزه تشکیل می دهد. چهار اصل نخست مبانی اعتقادی (ایدئولوژی) ساخت سیاسی جدید را منعکس می کردند و دواصل آخر سیاستهایی را بیان می کردند که می بایست چارچوب فلسفی اصلاحات لازم را فراهم می آورد.

جمهوری خواهی (جمهوریت چیلیک)

جمهوری خواهی نه فقط شامل ایجاد یک حکومت جمهوری به جای سلطنت بود بلکه محو تمامی نظام اجتماعی عثمانی را که در آن طبقه کوچک هیأت حاکمه بر کشور حکومت و توده مردم از آن پشتیبانی می کرد، نیز در برمی گرفت. تلاشهای کمال در برچیدن بساط سلطنت و خلافت پایان روندی بود که طی آن نگرش قدیمی عثمانی درباره انجام اصلاحات از احیای نهادهای قدیمی تا برچیدن آنها و ایجاد نهادهای جدید تکامل یافته بود. مردان تنظیمات و عبدالحمید دوم این طرز تفکر جدید را بیشتر در مورد دستگاه و تشکیلات ظاهری امپراتوری به کار برده بودند، اما در واقع آن را به مبانی اجتماعی امپراتوری گسترش نداده بودند. در این زمان سلطنت، خلافت و طبقه حاکم در برابر ایجاد یک جمهوری که حاکمیت مردم و حق آنان

را در حکومت بر خود و در راستای حفظ منافع ملت آشکار و سازماندهی می کرد، تسلیم شدند. شعار جدید این بود که «حاکمیت به ملت تعلق دارد» (حاکمیت ملتندیر). قرار بود جمهوری با اراده عموم مردم بر سر کار آید و در خدمت آنان باشد. مردم دریافته بودند که منافع آنان با منافع جمهوری در هم آمیخته است و بقا و سعادت جمهوری برای آنان یک ضرورت غیر قابل اجتناب است.

ناسیونالیسم (ملیت چیلیک)

ناسیونالیسم و بویژه ناسیونالیسم ترکی (ترک چولوک) مهمترین شعار برانگیزنده در جنگ استقلال و برقراری جمهوری بود. از دست دادن قلمروهایی از امپراتوری و سر باز زدن اقلیتها در صرفنظر کردن از تمایلات ملی در راستای ایجاد یک کشور عثمانی چند ملیتی سبب شد که عثمانیسم جای خود را به ناسیونالیسم ترک دهد. قرار اقلیتها طی جنگ، جمعیت مسلمانان ترک را در سال ۱۳۴۶ هـ. ق/ ۱۹۲۷ م به ۹۷/۳ درصد از کل جمعیت افزایش داد جمهوری ترکیه به لحاظ قومی و فرهنگی ترکیبی یکدست پیدا کرد و در موقعیتی قرار گرفت که می توانست مقاصد و اهداف ناسیونالیسم ترکی را بر آورده کند.

آموزه های ملی گرایی از طریق مطبوعات، مدارس و سازمانهای مختلف حکومتی، حزب جمهوریخواه خلق و از طریق سازمان اجاق ترکی (ترک اجاقی) که از ترکهای جوان به ارث رسیده بود، تبلیغ و تفسیر می شد. مهمترین مشکل که می بایست بر آن فائق آمد، احساس حقارتی بود که طی سده ها از سوی عثمانیها و خارجیان به طور یکسان بر ترکها تحمیل شده بود. در واکنش نسبت به این گونه احساسات، در اصول کمال گرایی چنین اظهار می شد که ترکها اعقاب مستقیم بزرگترین نژاد فاتح جهان هستند که در پی ریزی و تکامل تمدن جهانی سهم عمده ای داشته اند و این ترکها بوده اند که بیشتر از هر قوم دیگر در کسب پیروزیهای بزرگ در امپراتوری عثمانی سهیم بوده اند. انجمن تاریخی ترک (ترک تاریخ قوروم) در سال ۱۳۴۴ هـ. ق/ ۱۹۲۵ م بدین منظور تشکیل شد که سهم ترکها را در رخدادهای مهم تاریخ آشکار کند. نظریه های ناسیونالیستی مربوط به زبان و تاریخ تبیین و تدوین شد؛ از جمله این نظریات نظریه زبان خورشیدی بود که معتقد بود زبان ترکی نخستین زبان بر روی کره خاکی بوده است و همه زبانهای دیگر از آن گسترش یافته اند؛ دیگر این که ترکها نخستین مردمان بوده اند و همه دستاوردهای بشری در اصل شالوده و مبانی ترکی داشته اند؛ همچنین این که در آناتولی از آغاز زندگی نوع بشر و نه فقط از سده یازدهم، رشته ای ناگسستنی از تاریخ ترکی وجود دارد؛ و مآلاً این که ترکها نخستین مردمانی بوده اند که تحت عنوان سومریان و هیتیان در تاریخ ظاهر شده اند.

یک عنصر بسیار مهم ناسیونالیسم ترکی، ترکی کردن فزاینده تحت نظارت انجمن زبان ترکی (ترک دل قورومو) بود که در سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م تأسیس شد. زبانهای غربی و فارسی از برنامه‌های درسی حذف شد. واژه‌های غیر ترکی از زبان حذف و به جای آنها واژه‌های کاملاً ترکی به همان صورتی که مردم آنها را به کار می‌بردند یا در متون یافت می‌شد یا بسادگی بر اساس قواعد صرف ترکی ساخته شده بود، متداول شد. خط لاتین جایگزین خط عربی در زبان ترکی جدید شد. ناسیونالیسم زبانی به دو منظور مورد توجه قرار گرفت: یکی به این دلیل که فراگیری خواندن را برای مردم آسانتر کند و دیگر این که ترکهای جوان را از میراث عثمانی خود محروم و ذهنیتی نو و آزاد را جایگزین ذهنیت محافظه کار گذشته کند. بنابراین کمال در پی آن بود نسلی از ترکها را تربیت کند که تنها به نژاد خود افتخار نکند، بلکه به گونه‌ای طبیعی و بنا بر اقتضای زمان اصلاحات و تحولات بیندیشد؛ نسلی که همچون بسیاری از اصلاح طلبان عثمانی در گذشته تنها در پی آن نباشد که ببینند در «روزهای خوش گذشته» امور چگونه رتق و فتق می‌شده است.

نظریه‌های ناسیونالیسم ترکی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به گونه‌ای افراطی طرح می‌شد و در واقع این نظریه‌ها دستاورد پژوهشهای حقیقت طلبانه نبود، بلکه مقصود اصلی از طرح آنها بیشتر استفاده از ناسیونالیسم چون اسلحه‌ای در تحقق مقاصد جمهوری بود و به محض تحقق یافتن این اهداف، بیشتر آرمانهای ناسیونالیستی به فراموشی سپرده می‌شد. ناسیونالیسم ترکی جایگزین تمایلات منطقه‌گرایانه شد و مردم ترک را بر اساس آرمانهای مشترک متحد کرد. این ناسیونالیسم از مبارزات طبقاتی و اختلافات فکری که ممکن بود به انجام تحولات سریع بیانجامد، جلوگیری می‌کرد. گرایش جدید به جای انواع طرز تلقیهای دیگر از قبیل عثمان‌گرایی و پان‌اسلام (اتحاد اسلامی)، احساس یگانگی و همبستگی ملی را در میان مردم ایجاد کرد. ناسیونالیسم ترکی ترکها را تشویق کرد که برای خود سرزمین مستقلی ایجاد کند، بی آن که به تمایلات تجاوزکارانه کسانی که معتقد بودند همه سرزمینهای ترکی بایستی تحت نظارت واحد سیاسی مستقلی قرار گیرند، دامن زده شود. ناسیونالیسم ترکی ناسیونالیسمی امپریالیستی (توسعه طلبانه) نبود؛ در واقع ملی‌گرایی ترکی در پی آن نبود که با بازپس گرفتن سرزمینهایی که زمانی تحت سلطه عثمانیها بود، بزرگی و افتخار کسب کند؛ این موضوع حتی درباره سرزمینهایی که هنوز اقلیتهای قابل ملاحظه‌ای از ترکها در آنها سکونت داشتند، صدق می‌کرد. گرایشهای مبنی بر وحدت ترکها که مورد توجه ترکهای جوان بود نیز نادیده گرفته و سرکوب شد. در این زمان بر ایجاد کشوری جدید برای ترکها تأکید می‌شد؛ کشوری که می‌بایست در چارچوب مرزهای شناخته شده بر اساس معاهده لوزان ایجاد می‌گردید. تنها مقصودی که جمهوری در مورد قلمروهای از دست رفته دنبال می‌کرد، عبارت بود از اطمینان

یافتن از این که با ترکهای ساکن در این قلمروها خوب و عادلانه رفتار شود. وضع بدین منوال بود که در ۵ ژوئن سال ۱۳۴۵ ه.ق/۱۹۲۶ م، میان کشور ترکیه و بریتانیای کبیر معاهده‌ای امضاء شد که بنا بر آن، ترکیه از همه حقوق خود در موصل در ازای دریافت ۱۰ درصد از نفت تولید شده در منطقه صرفنظر می‌کرد و همچنین بریتانیا موافقت کرد که از ایجاد آشوبهای بیشتر به سود کردها یا آرامنه جلوگیری کند؛ بدینسان دوستی دیرینه میان دو کشور احیاء شد و به مشارکت بریتانیا در بازسازی اقتصاد ترکیه انجامید. ناسیونالیسم ترکی نسبت به همسایگان خود حتی نسبت به آنانی که اندکی بیشتر با این کشور در جنگ بودند، خصومت نمی‌ورزید. هدف اصلی ترکیه در این زمان همکاری در راستای کسب و حفظ منافع متقابل بود. در ۳۰ دسامبر سال ۱۳۴۹ ه.ق/۱۹۳۰ م، یونان و ترکیه یک قرارداد دوستی میان خود امضاء کردند که بر اساس آن مشکلات مربوط به مرزها و مبادله جمعیت حل و با برقراری تساوی کشتیرانی در مدیترانه شرقی موافقت می‌شد و وضع موجود مورد تأیید مجدد کشورهای طرف قرارداد قرار می‌گرفت؛ این تأکید دوباره تا اندازه‌ای ناشی از تمایلات بلغاریها در دستیابی مجدد به دریای اژه از طریق ترکیه شرقی بود.^۴ پیمانهای دوستی و قراردادهای تجاری که در سال ۱۳۴۹ ه.ق/۱۹۳۰ م با بریتانیا، مجارستان، آلمان و بلغارستان و سایر کشورهای منعقد شد، نشانگر ورود دوباره ترکیه به جامعه بین‌المللی بود که مآلاً در ۱۸ جولای سال ۱۳۵۱ ه.ق/۱۹۳۲ م با ورود این کشور به جامعه ملل تحقق یافت.^۵ ترکیه که با تجاوز ایتالیا به خاک اتیوپی مواجه شده بود و از انجام عملیاتی مشابه در خاورمیانه بيمناک بود، از جامعه ملل و نیز همسایگان خود در بالکان حمایت کرد و با بریتانیا و فرانسه ارتباط نزدیکتری برقرار کرد. در ۹ فوریه سال ۱۳۵۳ ه.ق/۱۹۳۴ م، ترکیه به معاهده اتفاق بالکان [۱] که در آن میان کشورهای یونان، یوگسلاوی و رومانی منعقد شد، ملحق گردید؛ بنا بر معاهده یاد شده هر یک از کشورهای امضاء کننده متعهد شدند که یکپارچگی ارضی و استقلال یکدیگر را رعایت کنند و تشکیلاتی ایجاد کنند که اختلافات میان کشورهای عضو را حل و فصل نماید.^۶ تنها کشور حوزه بالکان که معاهده اتفاق بالکان را امضاء نکرد، کشور بلغارستان بود که برغم بهبود روابطش با ترکیه همچنان در پی جاه‌طلبیهای در مقدونیه و تراکیه شرقی و دوبروجا بود. تنها مشکل اساسی مانع برقراری روابط حسنه کامل میان ترکیه و کشورهای جهان بود: یکی مسأله تنگه‌ها و دیگری مسأله ولایت اسکندرون. در ۱۱ آوریل سال ۱۳۵۵ ه.ق/۱۹۳۶ م ترکیه از امضاء کنندگان معاهده لوزان اجازه خواست که در تنگه‌های داردانل و بوسفور استحکاماتی

ایجاد کند و حاکمیت کامل خود را بر آنها از سر گیرد. در نتیجه قرارداد مونترئیو (۲۰ جولای، ۱۳۵۵ هـ. ق/ ۱۹۳۶ م) منعقد شد که بر اساس آن پیشنهادهای ترکیه مورد توافق همه امضاء کنندگان بجز کشور ایتالیا قرار گرفت که آن کشور نیز سرانجام با انعقاد قرارداد جداگانه‌ای تسلیم شد (۲ مه سال ۱۳۵۷ هـ. ق/ ۱۹۳۸ م).^۷

حل مسأله اسکندرون (ختای) دشوارتر می نمود چرا که جمعیت ترکها و اعراب در این سرزمین مساوی بود و کشور دیگری یعنی سوریه (که تحت قیمومیت فرانسه بود) نیز در این مسأله درگیر بود. قرارداد فرانکین - بویون (۱۳۴۰ هـ. ق/ ۱۹۲۱ م) حکومتی خودمختار تحت نظارت فرانسه در این منطقه ایجاد کرده بود؛ تأسیس چنین حکومتی در این منطقه تا سپتامبر ۱۳۵۵ هـ. ق/ ۱۹۳۶ م یعنی زمانی که فرانسه به سوریه شامل اسکندرون وعده استقلال کامل داد، اسباب خشنودی ترکها را فراهم آورد. آتاتورک پس از استقلال سوریه خواستار آن شد که اسکندرون جدا از سوریه استقلال یابد (۱۹ اکتبر سال ۱۳۵۵ هـ. ق/ ۱۹۳۶ م). وی همچنین انجمن استقلال ختای (ختای ارگینلیک جمعیتی) را در استانبول سازمان داد تا فعالیتهای اهالی ساکن در نواحی خارج از ولایت را که می خواستند مخالفت و اعتراض خود را آشکارا بیان دارند، متمرکز کند.^۸ سپس، ترکیه مسأله را در جامعه ملل مطرح کرد و مآلاً قرارداد ویژه‌ای منعقد شد که بر اساس آن اسکندرون مستقل و مرزهای آن مشخص می شد، ضمن آن که حقوق ساکنان ترک نیز تضمین می گردید.^۹ ترکیه از انعقاد این قرارداد چندان خشنود شد که با کشورهای ایران، عراق و افغانستان نیز پیمان سعد آباد را امضاء کرد؛ این پیمان برای اعضای خود همان تضمینهای ارضی و کمکهای متقابل را فراهم می آورد که معاهده بالکان در غرب فراهم آورده بود (۸ جولای سال ۱۳۵۶ هـ. ق/ ۱۹۳۷ م).^{۱۰} اما زمانی که حکومت اسکندرون برقرار و انتخابات برگزار شد (۲۹ نوامبر سال ۱۳۵۶ هـ. ق/ ۱۹۳۷ م)، فرانسه در برابر فشار سوریه تصمیم گرفت که تعداد نمایندگان ترک در مجلس محلی، محدود شود. این اقدام ترکیه را خشمگین کرد و موجب شد این کشور معاهده دوستی با سوریه را که در سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م منعقد شده بود، لغو و به جامعه ملل اعتراض کند (۱۵ دسامبر سال ۱۳۵۶ هـ. ق/ ۱۹۳۷ م). مآلاً در فرانسه قراردادی منعقد شد (۳ جولای ۱۳۵۷ هـ. ق/ ۱۹۳۸ م) که بنا بر آن ولایت ختای به چهار ناحیه تحت الحمايه فرانسه - ترکیه تقسیم می شد و سربازان هر دو طرف می بایست نظم کشور را ضمن برگزاری انتخابات عمومی به منظور تعیین سرنوشت کشور تضمین می کردند.^{۱۱} پس از سپری شدن فصل تابستان که صرف مبارزات انتخاباتی شد، نمایندگان ترک با احراز اکثریت یعنی ۲۲ نماینده ترک در برابر ۱۸ نماینده عرب به مجلس ملی راه یافتند (۲۱ جولای). کشور جدید در این زمان ختای نامیده شد؛ ختای از پرچم ترکها استفاده کرد و خواستار اتحاد با آنکارا شد. انجام چنین درخواستی مادام که فرانسه در

این منطقه حضور داشت عملی نبود، اما فرانسه سرانجام در ازای انعقاد یک قرارداد عدم تجاوز با ترکیه (۲۳ جولای سال ۱۳۵۸ ه.ق/۱۹۳۹ م) که در پی آن قرارداد مشابهی نیز با بریتانیا منعقد شد، با الحاق ختای به ترکیه موافقت کرد. در ازای حمایت ترکیه از کشورهای فرانسه و بریتانیا در جنگی که در آن زمان میان این کشورها با آلمان نازی ایجاد شده بود، کشورهای یادشده با حاکمیت ترکیهها بر ولایتی که بر اساس ساخت جمعیتی آن ممکن بود به یکی از همسایگانش ملحق شود.

اگر بخواهیم از تأثیر مخرب ناسیونالیسم ترکی صحبت کنیم، این تأثیر احتمالاً همان روحیه جدا شدن از جهان و نگرش خودمحوارانه‌ای از ترکیه بود که افراد مردم بر خود تحمیل می‌کردند. اگرچه نهادها، رسوم و افکار غربی مورد قبول قرار گرفته بود، آموزش زبانهای خارجی و تاریخ غیر ترکی در مدارس کاهش یافت؛ این امر تا اندازه‌ای واکنشی بود در برابر تأکید بیش از اندازه بر زبانها و تاریخ کشورهای بیگانه در دوران پیش از جنگ جهانی اول و نیز تا اندازه‌ای این خواسته مد نظر بود که نظریه‌های مربوط به زبان و تاریخ رسمی کشور همچنان دست نخورده باقی بماند. برغم آن که مدارس خارجی و مدارس مربوط به اقلیتها اجازه فعالیت داشتند، این گونه مدارس نمی‌توانست گسترش یابد و بویژه آموزش علوم اجتماعی در آنها در چارچوب رهنمودهای تعیین شده از سوی وزارت آموزش و پرورش انجام می‌شد. مطالب روزنامه‌های ترکی تقریباً همگی بر مسائل مربوط به امور داخلی متمرکز بود و این وضع نسلی از افراد تحصیل کرده به وجود آورد که از جهان خارج اطلاع چندانی نداشتند، قادر به مطالعه مطبوعات خارجی نبودند و به دنیا بیشتر بر حسب نوع رابطه‌ای که با ترکیه داشت، می‌نگریستند. در آینده خواهیم دید که این انزوا و خودمحواری چگونه طی جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن درهم شکست.

مردم باوری (خلق چیلیک)

عقیده مردم باوری که از سوی طرفداران کمال مطرح می‌شد رابطه تنگاتنگی با ملی‌گرایی ترکی داشت؛ این طرز تلقی خود از پیامدهای مستقیم جمهوری خواهی بود و منظور این بود که حکومت از آن مردم است نه از آن طبقه حاکم. این عقیده به صورتهای گوناگونی ابراز می‌شد؛ یکی این که همه اتباع جمهوری صرفنظر از طبقه، درجه، مذهب و شغل آنان با یکدیگر مساوی اند. چنین بود که قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ه.ق/۱۹۲۴ م، تصریح کرد که: «مردم ترکیه صرفنظر از مذهب و نژاد از نظر ملیت ترک تلقی می‌شوند» (اصل ۸۸). «همه ترکها در برابر قانون مساویند و انتظار می‌رود که همه آنان بدقت و از سر وجدان بدان گردن نهند. همه امتیازهای خاص گروهی، طبقاتی، خانوادگی و فردی منسوخ و ممنوع می‌شود»

(اصل ۶۹). همه ترکها صرفنظر از اصل و نسب آنان می‌توانند از اعتقادات فلسفی، مذهبی یا هر مسلک دلخواه خود پیروی کنند» (اصل ۷۵). بنا بر این دیگر نمی‌توان به اتباع کشور بر حسب وابستگی شان به ملت‌های مختلف حقوق و مقام‌های متفاوت اعطاء کرد. اگرچه بنا بر معاهده لوزان استقلال ملت‌ها در اصل به رسمیت شناخته شد، وعده برقراری تساوی تحت حکومت جمهوری برای متقاعد کردن یهودیان به این که از حقوق و شئون قانونی جداگانه خود صرفنظر کنند، بسنده بود (۱۸ اکتبر سال ۱۳۴۴ هـ. ق/ ۱۹۲۵ م)؛ سه هفته پس از این اقدام، ارامنه و پس از بحث‌ها و جدلهایی بسیار زیادتر سرانجام در ۷ ژانویه سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م، یونانیان نیز از حقوق و امتیازهای قانونی ویژه خود چشم پوشیدند. ملت‌ها همچنان می‌کوشیدند که رهبری مذهبی و اجتماعی مستقلی را برای هم کیشان تدارک بینند و مدارس و بیمارستان‌ها و نیز مؤسسات اجتماعی برای آنانی که علاقمند به استفاده از این گونه تشکیلات هستند، تأسیس کنند؛ اما حکومت بر این مسأله تأکید داشت که کودکان ملت‌ها تنها آموزش ابتدایی را اجباراً در مدارس دولتی یا مطابق با برنامه اعلام شده وزارت آموزش و پرورش طی کند تا از این طریق پیوندهای مشترک ضروری برای مشارکت کامل در زندگی ترکی فراهم شود، (۲۳ مارس سال ۱۳۵۰ هـ. ق/ ۱۹۳۱ م). ۱۲ گام بعدی در راه برقراری تساوی در سال ۱۳۴۷ هـ. ق/ ۱۹۲۸ م برداشته شد که موادی از قانون اساسی که اسلام را دین رسمی کشور تعیین می‌کرد - از جمله ماده مربوط به ذکر نام الله در سوگندهای رسمی و ضرورت اعمال احکام شریعت از سوی مجلس ملی - از قانون اساسی حذف و مواد دیگری جایگزین آنها شد؛ موادی که دین را از سیاست جدا می‌دانست و جمهوری ترکیه را کشوری دین - ناوابسته اعلام می‌کرد. ۱۳ از آن زمان به بعد، پیروان سایر ادیان در جمهوری ترکیه از حقوقی کاملاً مساوی برخوردار شدند.

دومین فرضیه مهم مردم باوری عبارت بود از حکومت مردم و حکومت برای مردم. سازمان‌های حکومتی می‌بایست چنان گسترش می‌یافتند که بتوانند امکان مشارکت مردم را در روند حکومت فراهم آورند. این کار رسماً از طریق مجلس کبیر ملی انجام می‌شد. مجلس از همان سال‌های اوایل تأسیس هم از اختیارات قانونگذاری و هم اختیارات اجرایی برخوردار شد؛ اختیارات اجرایی مجلس از طریق ریاست جمهوری منتخب مجلس و اختیارات قانونگذاری از طریق شورای وزیران اعمال می‌شد؛ شورای وزیران را ریاست جمهوری انتخاب می‌کرد و اعضای آن تنها در برابر شخص ریاست جمهوری مسؤولیت داشتند. امور قضایی به نام مجلس، مطابق با قانون و از طریق دادگاه‌هایی مستقل از حکومت انجام می‌شد. در آغاز، تنها افراد ذکور تر که ۱۸ سال یا بیشتر داشتند حق انتخاب داشتند، اما در سال ۱۳۵۳ هـ. ق/ ۱۹۳۴ م، زنان نیز حق انتخاب کردن و انتخاب شدن یافتند. نمایندگان برای مدت چهار سال از سوی

مردم انتخاب می شدند، اما این انتخابات تا سال ۱۳۶۶ هـ.ق/۱۹۴۶ م که انتخابات مستقیم متداول شد، از طریق نظامهای انتخاباتی غیرمستقیم صورت می گرفت. مصونیت پارلمانی اعضای مجلس را مفادی قانونی تضمین می کرد؛ مفادی که تصریح می کرد تنها مجلس کبیر ملی می تواند اعضای خود را به منظور انجام محاکمه تحویل محاکم قانونی دهد و در صورتی که گناه وی ثابت می شد، اجرای حکم تا پایان انقضای دوره نمایندگی وی به تعویق می افتاد. اعضای مجلس هر سال اول نوامبر بی آن که از سوی مقامهای حکومت فرا خوانده شده باشند، تشکیل جلسه می دادند و در این جلسه تنها حق داشتند که درباره منحل کردن و برگزاری انتخابات جدید تصمیم گیری کنند. اعضای مجلس یا افراد هیأت دولت به طور دسته جمعی می توانستند قانون وضع کنند. دوره تعطیلات مجلس نمی بایست سالانه بیشتر از شش ماه به طول می انجامید؛ اما اگر در دوران تعطیل موقت مجلس ضرورتی ایجاب می کرد ریاست جمهور یا ریاست شورای وزیران می توانست اعضای مجلس را فرا خواند. علاوه بر این در صورتی که یک پنجم از اعضای مجلس تقاضا می کردند، مجلس می بایست تشکیل می شد. بحثهای مجلس بایستی علنی بر گزار می شد و گزارشهای آن منتشر می گردید؛ اما مجلس علاوه بر جلسه های علنی می توانست جلسه های غیرعلنی نیز داشته باشند و طی آن درباره درستی و مناسب بودن انتشار بحثهای مجلس تصمیم بگیرد. دوره ریاست جمهوری چهار سال تعیین شد، اما مجلس می توانست رئیس جمهوری را برای دوره های بعدی دوباره برگزیند و البته کمال تا پایان عمر در همین مقام باقی ماند. اختیارات رئیس جمهور لاقبل به لحاظ قانونی محدود بود. اگرچه وی یکی از اعضای مجلس بود، نمی توانست در بحثهای مجلس یا در رأی گیریها شرکت کند. وی می توانست طی ده روز پس از تصویب قانونی در مجلس، آن را رد کند، اما رأی اکثریت نمایندگان مجلس می توانست این نظر را لغو کند. همه فرامین صادر شده از سوی سلطان به امضای نخست وزیر و وزیر مربوطه نیز می رسید، در حالی که تنها همین دو تن مسؤلیت اجرای آنها را بر عهده داشتند. اما ریاست جمهوری اختیاراتی نیز داشت و اقتدار وی از آنجا ناشی می شد که وی می توانست شخصاً نخست وزیر را از میان اعضای مجلس انتخاب کند و سایر وزیران به انتخاب نخست وزیر تعیین می شدند، اما پیش از معرفی جمعی آنان به مجلس و کسب تأیید نمایندگان، انتخاب وزیران بایستی به تصویب ریاست جمهوری می رسید. اما همین که انتخاب وزیران مورد تأیید مجلس قرار می گرفت و آنان زمام امور را در دست می گرفتند، در مورد سیاستها و برنامه های حکومت، تنها در برابر مجلس و نه در برابر ریاست جمهور، مسؤول بودند.

اختیارات مجلس از طریق مفادی از قانون اساسی که به بودجه کشور مربوط می شد، افزایش می یافت. دولت می بایست که بودجه کشور را سالانه تنظیم و به منظور تصویب در

اولین نشست، به مجلس ارائه می داد و همچنین می بایست که پیش از شروع سال مالی جدید، گزارشی از وضع مالی کشور تقدیم مجلس می کرد. بودجه کشور برای مدت یک سال تصویب می شد؛ دولت نمی توانست بدون کسب تأیید مجلس بودجه کشور را در مواردی بجز آنچه که در مفاد مربوط به بودجه کشور تعیین شده بود، صرف کند؛ و مجلس همچنین می توانست که برای خود یک سازمان محاسباتی مستقل تأسیس کند تا «درآمدها و هزینه های کشور را تحت نظارت مجلس کبیر ملی قرار دهد» (مواد ۱۰۱ - ۹۵).

یکی از سنتهای قدیمی تنظیمات که در دوره استقرار جمهوری بر جای ماند، شورای دولت (که بعدها دانشتای نامیده شد) بود؛ اعضای این شورا را مجلس از میان کسانی که دارای مقامهای مهم بودند و نیز کسانی که تجربیات ارزشمندی داشتند یا متخصصان و سایر افراد با صلاحیت انتخاب می کرد. وظایف این شورا عبارت بود از: اتخاذ تصمیم درباره اختلافات اداری؛ ارائه نظرات مشورتی درباره محتوا و ویژگیهای قوانین پیشنهاد شده و قراردادها و امتیازات حکومتی؛ تصویب مقررات و قوانین پیشنهاد شده از هیأت وزیران؛ فراهم آوردن زمینه اجرای قوانین تصویب شده در مجلس؛ انجام وظیفه در مقام دادگاه استیناف در امور مربوط به عدالت و تصمیم گیری درباره مجادلات میان سازمانهای حکومتی (مواد ۵۲ - ۵۱). بنابراین، شورای دولت از بسیاری جهات به صورت یک دیوان عالی گسترش یافت و مشارکت آن هم در امور قانونگذاری و هم در امور اجرایی سبب شد که شورای دولت در مقایسه با تشکیلات مشابه خود در کشورهای دیگر، نقشی بسیار فعالتر داشته باشد.

قانون اساسی تصریح می کرد که «قضات در چگونگی انجام محاکمات و در صدور احکام مستقل هستند. آنان از هر گونه مداخله ای در امان خواهند بود و تنها قانون بر آنان حاکم است. مجلس کبیر ملی ترکیه و هیأت وزیران، هیچ یک نمی توانستند حکم صادر شده را احتمالاً تعدیل یا تغییر دهند یا در اجرای آن اعمال نفوذ کنند» (ماده ۵۴). هر کسی حق داشت که در پیشگاه دادگاه برای دفاع از حقوق خود از هر گونه ابزار قانونی استفاده کند. و یک دیوان عالی شامل ۲۱ عضو تشکیل شد؛ از این تعداد، ۱۱ نفر از میان اعضای دادگاه استیناف (تمیز محکمه سی) و ۱۰ تن از میان اعضای شورای دولت انتخاب می شدند؛ دیوان عالی مسؤولیت رسیدگی به تخلفات اعضای هیأت وزیران، شورای دولت و دادگاه استیناف را در انجام وظایفشان بر عهده داشت» (ماده ۶۱).

در تقسیمات کشوری، بخشها و نواحی قدیمی به همان صورت باقی ماندند، اما ولایات بزرگ قدیمی که پس از تنظیمات ایجاد شده بودند، به ۶۲ ولایت جدید تقسیم شدند. حکمرانان ولایات جدید ظاهراً بسیار بیشتر از اسلاف خود در قرن نوزدهم از خودمختاری بهره مند شدند، اما در واقع دامنه این خودمختاری چندان وسیع نبود؛ بنا بر قانون اساسی

حوزه‌های بازرسی سراسری (مفتش لیک) نیز تشکیل شده بود که هر یک حدود ۱۰ تا ۱۴ ولایت را در بر می‌گرفت که امور نظامی، بهداشتی و همچنین بیشتر مسائل مالی و امور آموزش و پرورش منطقه را تحت نظارت داشت. علاوه بر این، در هر ولایت تعدادی مقامات نظامی، مالی و آموزشی وجود داشتند که از سوی وزارتخانه‌های مستقر در آنکارا منصوب شده بودند و در برابر آنان مسؤلیت داشتند؛ وجود این افراد سبب می‌شد که دامنه فعالیت حکمرانان تنها به هماهنگ کردن فعالیتهای آنان و نمایندگی مقام نخست‌وزیر در امور اجرایی و اداری ولایت، محدود شود.

در قانون اساسی در مورد شمار احزاب کشور هیچ‌گونه محدودیتی وجود نداشت. اما طرفداران کمال چنین القاء کردند که اگر گروه‌های مختلف مردم در حزبی که کمال از گسترش کمیته دفاع از حقوق آناتولی و روملی سازمان داده بود، متشکل شوند، به بهترین شکل می‌توان به آنان خدمت کرد؛ این حزب نخست فقط حزب خلق (خلق فرقه سی) نامیده می‌شد و پس از تأسیس جمهوری، حزب جمهوریخواه خلق [۲] (جمهوریت خلق پارتیسی) نام گرفت. طی جنگ استقلال چنان که مشاهده کرده‌ایم، چندین گروه مخالف وجود داشت. اما از میان آنان دومین گروه (آقینچی گروپ) مهم بود، چرا که در این گروه شماری از دوستان و همراهان نزدیک کمال عضویت داشتند. اما از آنجا که این گروه جناح غربگرایان داخل مجلس را نمایندگی می‌کرد و در میان آنان کسانی وجود داشتند که با گرایشهای اساسی طرفداران کمال بویژه تمایلات مبتنی بر دین‌زدایی مخالف بودند، کمال تمهیداتی به کار بست تا در انتخابات دومین دوره نمایندگان مجلس کبیر ملی که در اوت سال ۱۳۴۲ هـ.ق/ ۱۹۲۳ م برگزار شد، اعضای این گروه موفقیتی کسب نکنند، بنابراین نظارت کامل خود را بر روی حزب خود تثبیت کرد^{۱۴}. مخالفت‌های بعدی با دین‌زدایی و تجددگرایی بود که در اصل سبب شد کمال در سالهای بعد احزاب رقیب را منحل کند. اندکی پس از آن که خلافت منسوخ شد، شماری از افراد برجسته نظامی که در انقلاب حضور داشتند، از جمله کاظم قره بکر، علی فؤاد جبه سوی، رفعت یله و رثوف اوربی سیاستهای مبتنی بر دین‌زدایی و تجددگرایی حکومت را به باد حمله گرفتند. کمال با این درخواست که آنان یا از مقامهای نظامی خود و یا نمایندگی در مجلس صرف‌نظر کنند، در برابر تلاشهای آنان واکنش نشان داد. آنان از مقامهای نظامی خود و نیز از حزب جمهوریخواه خلق استعفا کردند (۲۶ اکتبر تا ۹ نوامبر سال ۱۳۴۳ هـ.ق/ ۱۹۲۴ م)؛ بسیاری از آنان به اعضای گروه دوم ملحق شدند تا حزب جمهوریخواه مترقی (ترقی پرور

جمهوریت فرقه‌سی) را سازمان دهند که بسیاری از ناسیونالیستهای غیر نظامی مورد احترام مردم از جمله عدنان ادیور و همسرش خالده ادیب را شامل می‌شد. حزب جدید که هم تمایلات غربگرایان و هم گرایشهای گروه دوم را بر آورده می‌کرد، با برچیده شدن خلافت و سیاستهای مبتنی بر دین زدایی حکومت مخالفت داشت؛ اما همین حزب نیز در نوع خود اصلاح طلب بود. حزب جمهوریخواه مترقی تجارت آزاد و سرمایه گذاری خارجی را بیش از سیاستهای رایج اقتصادی حکومت تشویق می‌کرد و حمایت خود را از گرایشهای جمهوریخواهی، دموکراسی و لیبرالیسم اعلام می‌داشت. حزب جدید با تقلید از سیاستهای حزب جمهوریخواه خلق برای کسب پشتیبانی توده‌ای رفته رفته سازماندهی تشکیلات ملی خاص خود را آغاز کرد. این حزب با انتقاد از مشی کمال در تلفیق سیاستهای حکومت و حزب جمهوریخواه خلق، خواستار آن شد که وی فراتر از حزب عمل کند. کمال در آغاز کوشید که حضور گروه جدید را در عرصه سیاست کشور با نیازها و ضرورت‌های مردم در تجربه عملی دموکراسی هماهنگ و تلفیق کند و تا آنجا پیش رفت که نخست وزیر عصمت اینونو را که همواره آماج انتقادهای آنان بود از مقام خود برکنار و به جای وی علی فتحی اوغبار را منصوب کرد تا انتقادات آنان اندکی فروکش کند. ظاهراً با گسترش حزب جمهوریخواه مترقی موافقت کرد چرا که احساس می‌کرد در این زمان مخالفت با جمهوری چندان تضعیف شده است که این حزب دیگر نمی‌تواند پشتیبانی توده‌ای را جلب کند. اما وجود و حضور حزب جدید موجب شد که بسیاری از پشتیبانان از جناحهای سیاسی گوناگون در کشور بدان پیوندند، چندان که ریاست جمهوری و یارانش طی اندک زمانی به اشتباه خود پی بردند. همین موفقیت بود که اسباب زوال آن را فراهم آورد چرا که در پی این موفقیت شماری از گروههای خشن مخالف به پا خاستند و وجود همین گروهها سرانجام حکومت را به سرکوب همه آنان تشویق کرد.^{۱۵}

در اوایل سال ۱۳۴۴ هـ. ق/ ۱۹۲۵ م، در جنوب غربی آناتولی، قیامی سخت به رهبری کردها آغاز شد. این قیام را کمونیستهای روسی که دیگر نمی‌توانستند از وجود ارامنه در ایجاد تفرقه استفاده کنند، دامن می‌زدند؛ محافظه کاران ترک نیز برای ابراز مخالفت خود با سیاستهای مبتنی بر دین زدایی حکومت، در ایجاد این آشوب بی تأثیر نبودند. شورشیان تحت رهبری شیخ سعید سراسر ناحیه دیار بکر را مورد تاخت و تاز قرار دادند و الازیز و شماری از شهرهای کوچکتر را غارت کردند و به آتش کشیدند. از آنجا که این جنبش در میان گروههای محافظه کار استانبول و سایر مناطق کشور هواداران بسیاری جلب کرد، کمال برای سرکوب این شورش پیش از آن که به صورت نقطه اتکایی برای انجام واکنشی سراسری علیه جمهوری در آید، قاطعانه عمل کرد. در ۱۳ مارس، عصمت به جای علی فتحی عهده دار مقام نخست وزیری شد. وی مجلس را مجبور کرد که قانون اعاده نظم را اعلام دارد (۴ مارس ۱۳۴۴

ه.ق/۱۹۲۵م)؛ بنابراین قانون حکومت برای مدت دو سال عملاً از یک قدرت مطلقه واقعی برخوردار و دادگاه‌هایی مستقل (استقلال محکمه سی) دوباره در آنکارا و ولایات شرقی ایجاد می‌شد تا شورشیان را بر اساس سنگینی جرمشان پس از محاکمه زندانی یا اعدام کنند^{۱۶}. چندی نگذشت که گروه‌های شورشی متلاشی شدند. شیخ سعید و همدستان اصلی اش دستگیر (۱۵ آوریل) و پس از محاکمه در دادگاه مستقل شرق محکوم و اعدام شدند (۲۹ ژوئن)؛ بدینسان موقتاً بر واکنش کردها و محافظه کاران سرپوش نهاده شد.^{۱۷}

اما کمال به تجربه دریافت که ادامه فعالیت احزاب مخالف تنها موجب تمرکز و تعمیق ناخشنودیهای گوناگون خواهد شد. بنابراین در ۳ ژوئن سال ۱۳۴۴ ه.ق/۱۹۲۵م، هیأت وزیران فرمان انحلال حزب جمهوریخواه مرفقی را صادر کرد؛ البته این فرمان پس از آن صادر شد که پایه گذاران حزب در برابر فشارهای حکومت مبنی بر انحلال حزب مقاومت کرده بودند.^{۱۸} در ۱۲ اوت، روزنامه استانبول تعطیل شد و مؤسس و سردبیر آن احمد امین یالمن بازداشت شد، اما ملاً هر دوی این فرامین لغو شد.^{۱۹} در همان روز دادگاه استقلال آنکارا شاعر مشهور کمونیست، ناظم حکمت، و چندین تن از همکارانش را به جرم نشر عقاید کمونیستی محکوم کرد این اقدام نشانگر آن بود که کمال مایل نیست روسها هر اندازه که می‌خواهند از دوستی با ترکها به سود خود بهره برداری کنند.^{۲۰} از آنجا که این اقدامات درست اندکی پیش از اعلام مقررات جدید مربوط به پوشش و صدور فرمان بستن خانقاههای دراویش تحقق می‌یافت، مقصود از انجام آنها روشن بود؛ کمال می‌خواست از این طریق مانع از آن شود که اقلیتی از آشوبگران محافظه کار از دموکراسی جدید در ترویج مردم علیه سیاستهای مبتنی بر دین زدایی دولت استفاده کنند. در ادامه همین روند بود که از میان برداشتن مخالفت سیاسی حزب جمهوریخواه مرفقی نیز ضرورت پیدا کرد.

پس از گذشت اندک زمانی، قانون اعاده نظم و دادگاههای مستقل منسوخ شد (دوم و هفتم مارس سال ۱۳۴۶ ه.ق/۱۹۲۷م)، اما از سرگیری قیام کردها در تابستان ۱۳۴۶ ه.ق/۱۹۲۷م و ۱۳۴۷ ه.ق/۱۹۲۸م که از سوی ائتلافی از گروههای کمونیستی و ارتجاعی در گوشه و کنار حمایت می‌شد، موجب گردید که حکومت برغم خواست اروپائیان، نسبت به پذیرش و تحمل گروههای سیاسی مخالف بی‌میل شود. در اواخر سال ۱۳۴۶ ه.ق/۱۹۲۷م قانون اعاده نظم احیاء شد و تنها پس از آن که آخرین شورش کردها در ۴ مارس سال ۱۳۴۸ ه.ق/۱۹۲۹م سرکوب شد، کمال چندان احساس امنیت کرد که اظهار داشت دیگر تجدید قانون یاد شده ضرورتی ندارد.

در این زمان، کمال به مقصود اصلی نخستین اصلاحات خود یعنی پذیرش سراسری جمهوری و نیز سیاست دین زدایی از سوی مردم دست یافته بود، بنابراین احساس می‌کرد زمان

آن رسیده است که حزب جمهوری خلق فعالیت خود را آغاز کند و معتقد بود که فعالیت چنین حزبی سبب می شود که دستگاه‌های حکومتی و حزب و مردم با سرعتی بیشتر و به شیوه‌ای موثرتر در جهت صلاح عمومی کار کنند. از آنجا که نارضایتی و انتقادات داخلی ناشی از ناسامانیه، در صورتی که مجالی برای بروز پیدا نمی کرد، احتمالاً مضمونی انقلابی می یافت، کمال کوشید تا با مجاز شمردن فعالیت‌های محدود مخالفان، ناخشنودیها را به سمت جنبشی غیرمخرب و قابل کنترل هدایت کند. برای رهبری چنین جریان مخالفی، کمال نخست‌وزیر پیشین خود علی فتحی اوغیار را که از زمان برکناری از مقام نخست‌وزیری در سال ۱۳۴۴ هـ.ق/۱۹۲۵ م سفير ترکیه در فرانسه بود، برگزید. علی فتحی در پی ملاقاتی طولانی با کمال تشکیل حزب جمهوریخواه آزاد را (سیرست جمهوریست فرقه سی) اعلام کرد؛ برنامه این حزب عمده در امور مربوط به سیاست‌های مالی و اقتصادی با برنامه حزب جمهوریخواه مترقی تفاوت داشت، در حالی که در سایر اصول اساسی با آن موافق بود. علی فتحی بزودی کار تشکیل یک سازمان ملی را آغاز کرد؛ در پی این مقصود، وی برای کسب پشتیبانی توده‌ای، حمایت از درخواست حزب مبنی بر لغو انحصارات دولتی و تشویق تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی، کاهش مالیاتها، برقراری روابط نزدیکتر با کشورهای همسایه بالکان و جامعه ملل و ایجاد فضای بازتر و سیاسی، به سراسر کشور سفر کرد^{۲۱}. کمال در تردید بود که آیا به حزب اقتدار پارلمانی کافی اعطاء شود که بتواند مخالفت خود را به گونه‌ای قابل توجه اعمال کند یا این که از بیم تضعیف شدن حکومت، دامنه اختیارات آن محدود شود. مآلاً تنها ۱۵ تن از نمایندگان حزب جمهوری خلق به حزب جمهوریخواه آزاد پیوستند. در میان آنان احمد آقا اوغلو روزنامه نگار، سخنگوی اصلی حزب، نوری جونکر، نخستین دبیر کل، محمد امین یورداکول «شاعر انقلاب» و در کمال تعجب خواهر کمال یعنی مقبوله - هدیه وی به جنبش - به چشم می‌خوردند.^{۲۲}

سرانجام، جمهوریخواهان آزاد همچون پیشینیان خود قربانی موفقیت خود در برانگیختن مخالفت نه فقط پشتیبانان جمهوری بلکه گروه‌های ارتجاعی و کمونیست شدند؛ پشتیبانان جمهوری می‌خواستند که خشونت و اشتباهات حکومت حزب خلق را مورد انتقاد قرار دهند و گروه‌های ارتجاعی و کمونیست در پی آن بودند که برغم تلاش‌های شدید علی فتحی در متوقف ساختن اعمال نفوذهای آنان، از جنبش مخالفان به سود خود استفاده کنند. علی فتحی به نواحی مختلف آناتولی غربی سفر کرد و اجتماعات عمومی که طی این سفرها برگزار می‌شد با رخدادهای بسیاری همراه بود، از جمله این که گروه‌های شورشی افراطی با استفاده از وضع موجود، ساختمانهای حزب جمهوری خلق را مورد حمله قرار می‌دادند. وسعت حمایت مردمی از حزب جدید دوباره حکومت را نگران کرد^{۲۳}. علاوه بر این، وزیران و سایر رهبران سیاسی

که آماج انتقادهای کاملاً بحق حزب جدید قرار گرفته و به بی کفایتی، نادرستی و ناتوانی مهم شده بودند، بدگویی از حزب را آغاز کردند و سرانجام با استفاده از موقعیت خود در دسترسی به رئیس جمهور، وی را متقاعد کردند که بایستی به کار حزب جمهوریخواه آزاد خاتمه داد شود. پس از آن که محافظه کاران در سایر نواحی کشور فعالیت خود را در تشکیل احزاب غیر قانونی آغاز کردند، کمال بتدریج احساس کرد که ثبات و امنیت کشور به خطر افتاده است^{۲۴}.

آخرین ضربه بر پیکره حزب، طی بحثهای مجلس در روز ۱۵ نوامبر سال ۱۳۴۹ ه.ق/ ۱۹۳۰ م، وارد آمد؛ در این روز علی فتحی از بی نظمیها و آشفتگیهای گسترده ای شکایت می کرد که به گمان وی موجب از دست رفتن بسیاری از کرسیهای نمایندگی حزب جمهوریخواه آزاد در انتخابات اخیر شده بود. بیشتر اعضای حزب جمهوریخواه خلق به همان شیوه متداول سیاسی، با نسبت دادن شکست حزب جمهوریخواه آزاد به بی کفایتیهای خود حزب، پاسخ دادند؛ اما یکی از نمایندگان تا آنجا پیش رفت که شخص علی فتحی را متهم کرد که طی جنگ استقلال به کشور خیانت کرده است. علی فتحی نیز با حمله به حزب جمهوریخواه خلق به این اتهام پاسخ گفت. روند نامطلوب بحثها کمال را که خود بدقت ناظر بر بحثها بود، بر آن داشت که هر چه سریعتر فرمان انحلال حزب جمهوریخواه آزاد را اعلام کند (۱۷ نوامبر سال ۱۳۴۹ ه.ق/ ۱۹۳۰ م)^{۲۵}. رهبران حزبی فوراً فرمان ریاست جمهوری را تحقق بخشیدند و حزب رسماً به فرمان هیأت دولت منحل شد (۲۱ دسامبر ۱۳۴۹ ه.ق/ ۱۹۳۰ م)، بدینسان دومین تلاش کمال در ایجاد یک جریان مخالف تحت نظارت، با شکست مواجه شد. اما شماری از نمایندگان حزب جمهوریخواه آزاد تا مدتی بعد به طور غیر رسمی به همکاری خود در مجلس ادامه دادند.^{۲۶}

بنابراین برنامه های کمال تنها از طریق یک حزب یعنی حزب جمهوریخواه خلق تدوین و اجرا می شد و کمال از طریق حزب بر مجلس و در نتیجه بر حکومت نظارت داشت. اعلام شد که حزب یک سازمان سیاسی جمهوریخواه، مردمی و ملی گراست و کمال ریاست دائمی آن را بر عهده دارد. عضویت در حزب تنها به نخبگان جامعه ترک اختصاص داشت که از طریق یک نظام پیچیده شناسایی و آزمون به حزب راه می یافتند. آنان ملزم بودند که انضباط کامل حزب را بپذیرند، در جلسات حزب به طور منظم حضور یابند و مطابق رهنمودهای حزب فعالیت کنند. واحدهای حزبی در سراسر کشور سازماندهی شد تا نمایندگان همه گروههای مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که از مقاصد و آرمانهای حزبی حمایت می کردند، بتوانند از طریق حزب فعالیت کنند. بنابراین، حزب وسیله ای شد برای حل اختلافات موجود در نگرشها و روشها، چنان که تصمیمات حزبی همچون تصمیمات اتخاذ شده در مجلس، نشانگر وفاق کلی ملت دست کم درباره دیدگاههایی بود که مؤید آرمانهای کمالیسم بودند.

برای برطرف کردن کمبودها و کاستیهایی که توسط حزب جمهوریخواه آزاد عنوان شده بود، حزب جمهوریخواه خلق به مهمترین ارگان حکومتی برای آموزش سیاسی توده‌ها و تعلیم آرمانهای جمهوری بدل شد. این نوع برنامه آموزشی بزرگسالان با جنبش اجاق ترکی آغاز شده بود؛ جنبشی که در نخستین تحریک احساسات ملی ترکیه علیه قرارداد صلح و اشغال متفقین نقشی مهم بر عهده گرفته بود. اما توان و انرژی اجاق ترکی در راه مقاصد جنبش ملی مصرف شده بود و در نتیجه این سازمان نتوانست طی نخستین سالهای جمهوری قدرت از دست رفته خود را احیاء کند. بنابراین، در سال ۱۳۵۱ ه.ق/ ۱۹۳۲ م، سازمان اجاق ترکی منحل و شعبه‌های آن در سازمان جدیدی ادغام شد که حزب جمهوریخواه خلق آن را تأسیس کرد؛ این تشکیلات جدید خانه‌های خلق (خلق اولری) نام داشت و در شهرها و شهرستانهای بزرگ ایجاد شد؛ همین سازمان بعدها تحت عنوان اتاقهای خلق (خلق اودالری) در شهرهای کوچک و روستاها تأسیس شد.^{۲۷} مهمترین آرمان تشکیلات جدید آموزش آرمانهای کمال به مردم و ایجاد وحدت ایدئولوژیک در میان نخبگان تحصیلکرده حزب و مجلس و توده‌های مردم بود. بدینسان، دشمنان جمهوری از حمایت احتمالی مردم از افکار مخربشان محروم می‌شدند. خانه‌ها و اتاقهای خلق در چندین سطح عمل می‌کردند. این سازمانهای حزبی به صورت مراکزی برای آموزش بزرگسالان و نیز مدارسی برای آموزش سیاسی ترکیه در همه سنین، فعال شدند. سازمانهای یاد شده همچون مراکزی اجتماعی با برنامه‌های ورزشی، فرهنگی و نمایش فیلم، فعالیت می‌کردند. خانه‌ها و اتاقهای خلق دوره‌های آموزشی و نیز پژوهشها و نشریات خود را در نواحی که حمایت از عقاید و آرمانهای کمال بویژه حمایت از تاریخ، زبان و فرهنگ عامیانه ترکی ضروری می‌نمود، گسترش دادند. بخشهای هنری این تشکیلات نمایشها و کنسرت‌هایی را اجرا و مشارکت مردم را در ارائه موسیقی و هنر جدید تشویق می‌کردند. بخشهای ورزشی بر ورزشهای تیمی و گروهی تأکید می‌ورزیدند تا از این طریق روحیه تعاون و تلاش مشترک را در میان مردم تقویت کنند. بخشهای اجتماعی رسیدگی به امور نیازمندان را وجهه همت خود قرار دادند. بخشهای مربوط به آموزش بزرگسالان در زمینه‌های خواندن، صنایع دستی و هنرهای مستظرفه، بهداشت و سلامت و زمینه‌های دیگری از این دست، دوره‌های آموزشی ترتیب دادند. بخشهای مربوط به امور روستائیان در برخی نواحی تأسیس شد تا وضع بهداشتی و اجتماعی روستائیان را سامان دهند و با ترتیب دادن دیدارهای متقابل احساس وحدت را میان آنان و شهروندان تشویق کنند. ارگان اصلی این جنبش اولکو (نمونه) نام داشت که خانه خلق آنکارا آن را منتشر می‌کرد؛ این نشریه در سال ۱۳۵۱ ه.ق/ ۱۹۳۲ م به سردبیری دبیر کل حزب جمهوریخواه خلق رجب پکر فعالیت خود را آغاز کرد و پس از چهار سال مورخ برجسته ترک فؤاد کوپرولو عهده‌دار سردبیری آن شد که تا سال

۱۳۶۰ هـ. ق/ ۱۹۴۱ م در این مقام باقی ماند. بسیاری از خانه‌های خلق محلی نشریات و کتابهای خاص خود را که شامل مطالبی سودمند درباره تاریخ محلی، فرهنگ عامه و جامعه می شد، منتشر می کردند. علاوه بر این، نشریه دیگری به نام خلق بیلگیسی خبرلری (اخبار فرهنگ عامه) به سردبیری پژوهشگر فرهنگ عامه پرتونالی بوراتوف انتشار یافت؛ وی از این روزنامه همچون یک ابزار مهم پژوهشی درباره گروههای اجتماعی و مذهبی، قبایل عشایری، روشهای کشاورزی و سایر امور مورد علاقه روستاها استفاده می کرد. جنبش خانه خلق در اوج فعالیت خود حدود ۱۳۰۰۰۰ عضو داشت و این در گسترش افکار عمومی در شهرهای کوچک و حومه‌ها بسیار مؤثر بود.^{۲۸}

دیکتاتوری حزب و ریاست آن که با تکیه بر اصل مردم گرایی حاصل شده است - طبق این اصل حزب دربر گیرنده تمام گروههای ذینفع در کشور و ریاست حزب مظهر این اتحاد و ائتلاف گروهی شمرده می شود - به این دلیل که ناقض حق مردم ترک در تعیین سرنوشت خود بوده، مورد انتقاد قرار گرفته است. چنین انتقادی زمانی منصفانه به نظر می رسد که استبداد مطلقه کمال در سوء حکومت، بازپس گیری قلمروهای از دست رفته یا آزار اقلیتها به کار گرفته می شد. اما در واقع سیاستهای حکومت در جهت نوسازی ملت و بهبود زندگی مردم کشور تدوین شده بود. صورتهایی از دموکراسی برقرار شده بود به گونه‌ای که مردم و سیاستمداران می توانستند در استفاده از آن تجربه کسب کنند. سرکوب احزاب مخالف طی بیشتر سالهای حکومت آتاتورک ادامه داشت، اما در عین حال کمال بحثهای سیاسی درباره مسائل مهم را تشویق می کرد و خود در نطقهایش خطاب به مجلس، در مطبوعات و هنگام مسافرت به گوشه و کنار کشور و ضمن تماس با مردم به ایرادات منتقدانش پاسخ می گفت. پاسخ به این سؤال که آیا نظام حاکم در واقع توانست به همان صورت مطلوب خود عمل کند یا خیر، مسأله ایست که با موفقیت دموکراسی ترکی در سالهای پس از مرگ کمال آشکار شد؛ سالهایی که طی آن نهادهای به جا مانده از دوران وی توانست ملتی جدید، با تحرک و دموکرات ایجاد کند.

انقلاب (انقلاب چیلیک)

یکی از آموزه‌های دیگر کمالیسم که نشانگر مبانی فلسفی تحول بود، انقلاب گرایی بود. این آموزه متضمن سرعت و آمادگی و حتی تعصب و اشتیاق برای تبدیل جامعه سنتی عثمانی به جامعه‌ای نوین از طریق یک رشته اقدامات بنیادی بود؛ اقداماتی که می بایست طی یک نسل دستاوردهای موفقیت آمیز می داشت. اتخاذ چنین روشی از ضرورت حمایت از ملت در برابر دشمنان و نیز توجیه اقدامهایی به منظور ایجاد جموری، ناشی می شد. انقلاب گرایی در

اصل استفاده از هر چیزی را شامل می‌شد که بتواند دستیابی به مقاصد انقلابی را که در سال ۱۳۳۸ ه.ق/ ۱۹۱۹ م آغاز شده بود، قطعی کند. بدین گونه بود که حزب جمهوریخواه خلق در سال ۱۹۱۶ ه.ق/ ۱۹۳۵ م اعلام کرد که تشکیلات حزب و دستگاه رهبری کشور تنها به گامهای تدریجی و تکاملی اکتفا نخواهند کرد. حزب خود را متعهد به دفاع از اصولی می‌دانست که به عنوان بخشی از انقلاب تحول یافته بود.^{۲۹}

تجددگرایی که می‌بایست از طریق نهادهایی سربر آورده از جمهوریخواهی و مردم گرایی - به منظور کسب آرمانهای ملی گرایی و با کمک روشهای انقلاب گرایی - تحقق می‌یافت، تحت الشعاع دو آموزه دیگر کمالیسم که چشم انداز و سیاستهای کشور را تبیین و هدایت می‌کرد، قرار گرفت؛ این دو آموزه عبارت بودند از: دین زدایی [۳] و دولت گرایی [۴]

دین زدایی (لایک لیک)

دین زدایی نه فقط مستلزم جدایی دولت از نهادهای اسلامی، بلکه مستلزم زدودن مفاهیم و مناسک سنتی اسلام از اذهان افراد و نوسازی همه جنبه‌های کشور و جامعه بود؛ جنبه‌هایی که بر اساس سنتها و روشهای اسلامی شکل گرفته بود. جدایی دولت از نهادهای اسلامی می‌بایست در اولویت نخست قرار می‌گرفت. پس از تحقق رشته اصلاحاتی که می‌بایست به اتحاد میان مذهب و دولت که ویژگی امپراتوری عثمانی شده بود خاتمه دهد، خلافت منسوخ شد و بدینسان به اقتدار طبقه مذهبی در محدود کردن قدرت دولت و نظارت بر آن نیز خاتمه داده شد. موقعیت و مقام شیخ الاسلام و وزارت موقوفات منسوخ شد و به جای آنها دوایر کوچکی عهده دار امور مذهبی (دیانت اینشلری مدورلوگو) و اوقاف (اوقاف مدورلوگو) شدند که مستقیماً تحت نظارت مقام نخست وزیر قرار داشتند. موقوفات به گونه‌ای مستقل حفظ و اداره می‌شد. اما درآمدهای حاصل از موقوفات به خزانه واریز می‌گردید که بخش اعظم این عواید به مصرف امور عام المنفعه می‌رسید، در حالی که برای اداره امور مساجد و سایر اماکن مذهبی، به لحاظ مالی، تنها به قدر ضرورت تعلق می‌گرفت و فقط حقوق اقلیتی کوچک از کارگاران رسمی مذهبی پرداخت می‌شد. بیشتر علما بازنشسته شدند (۳ مارس ۱۳۴۳ ه.ق/ ۱۹۲۴ م)^{۳۰}. تمامی نظام مدارس دینی برچیده شد و مکتبها و مدارس علوم دینی در یک نظام یکپارچه آموزشی ملی و تحت مدیریت وزارت آموزش و پرورش تلفیق شدند.^{۳۱}

قیامها و شورشهای متناوب محافظه کاران مسلمان اغلب واکنشهایی مستقیم در برابر

3- Secularism

4- Statism

اقدامهای گوناگونی بود که بقایای شالوده اقتدار پیشین آنان را متزلزل می کرد. در ۸ آوریل سال ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م، قانون تشکیلات محکمه ملی (محکمه تشکیلات قانون) اعلام شد؛ بر اساس این قانون محاکم شریعت برچیده شدند، قاضیان این محاکم بازنشسته شدند و اختیارات این محاکم به محاکم عرفی واگذار شد.^{۳۲} اندکی بعد، مجله [۵] و قوانین شریعت منسوخ و به جای آنها مجموعه قوانین جدید عرفی تدوین شد؛ از جمله این قوانین عبارت بودند از: قانون مدنی (قانون ترک مدنی، ۴ اکتبر سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م)^{۳۳}، قانون جزایی (ترک جزا قانون، اول جولای ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م)^{۳۴} و قانون تجارت (ترک تجارت قانون) که به ترتیب بر اساس قوانین سویس، ایتالیا و آلمان تنظیم شد. در ۳۰ نوامبر سال ۱۳۴۴ هـ. ق/ ۱۹۲۵ م، مجلس خانقاههای دراویش (تکه) و زاویه ها و نیز همه زیارتگاههای مذهبی (تربت) را تعطیل و عناوین مذهبی و استفاده از آنها را منسوخ کرد، علاوه بر این، مجلس پوشیدن قبا را در اماکن عمومی بجز در موقعیتهای خاص از جمله در مراسم عزا، منع کرد^{۳۵}. با تجدید نظرهایی که در قانون اساسی شد، موادی از قانون که تصریح می کرد اسلام دین رسمی کشور است و حکومت بایستی از شریعت حمایت کند، منسوخ شد؛ بنابراین، تغییرات یادشده تنها تأییدی بود بر فعالیتهایی که پیش از آن در تضعیف نهادها و رهبران مذهبی صورت گرفته بود؛ اگرچه نفوذ مذهب بر توده های مردم بویژه در روستاها، مدتها ادامه یافت.

تغییرات دیگر بیشتر در جهت تضعیف طبقات مذهبی به گونه ای غیرمستقیم و از طریق تشویق روحیه تجددگرایی در اذهان و دلهای یکایک اهالی جمهوری اعمال می شد. چند همسری منسوخ شد و طلاق می بایست بنا بر حکم دادگاه صورت می گرفت و زنان نیز در بسیاری موارد حق طلاق یافتند. پوشیدن عمامه و فینه در اماکن ممنوع و پوشیدن کلاه رسمی شد و بدینسان همه آثار حاکی از تمایزات مربوط به درجه، طبقه و مذهب محو شد (۲۵ نوامبر ۱۳۴۴ هـ. ق/ ۱۹۲۵ م)^{۳۶}. زنان به عدم استفاده از چادر تشویق شدند، اما هیچ گاه چادر داشتن امری خلاف قانون شناخته نشد. ازدواج رسمی برای همه کسانی که می خواستند ازدواج کنند اجباری شد، اگرچه کسانی که می خواستند ازدواجشان بر اساس موازین شرعی نیز باشد، هیچ گونه منعی نداشتند (اول سپتامبر سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م). در این زمان زنان مسلمان بتدریج در مسابقات زیبایی ظاهر شدند و در سال ۱۳۴۸ هـ. ق/ ۱۹۲۹ م، نخستین ملکه زیبایی زنان ترکیه برگزیده شد^{۳۷}. به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نخست در انجمنهای

۵ - برای این واژه در فرهنگ ترکی استانبولی به فارسی دو معنی ذکر شده است: نشریه قوانین و در قدیم به معنی مجموعه قوانین شرعی.

شهرداری (۳ آوریل سال ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م) و سپس در شوراهای ریش سفیدان روستاها (۲۶ اکتبر سال ۱۳۵۲ هـ.ق/ ۱۹۳۳ م) و مآلاً در انتخابات ملی مجلس کبیر ملی (دسامبر ۱۳۵۳ هـ.ق/ ۱۹۳۴ م) داده شد.^{۳۸} در مدارس دواتی، خدمات کشوری و مشاغل آزاد، زنان براساس حقوقی مساوی با مردان پذیرفته شدند.

تجددگرایان با فرود آوردن چندین ضربه دیگر، جسارت بیشتری یافتند. در سال ۱۳۴۴ هـ.ق/ ۱۹۲۵ م، دستگاہهای بین المللی گاه شماری و زمان سنجی جایگزین نظامهای سنتی اسلامی شد که پیش از آن یعنی در اواخر قرن نوزدهم موارد استفاده آنها بسیار محدود شده بود (۲۶ دسامبر ۱۳۴۴ هـ.ق/ ۱۹۲۵ م)^{۳۹}. شش سال بعد، نظام اندازه گیری متریک جایگزین واحدهای قدیمی اندازه گیری وزن و حجم شد (۲۶ مارس ۱۳۵۰ هـ.ق/ ۱۹۳۱ م)^{۴۰}. ساختمانها و خانه ها به شیوه اروپایی شماره گذاری و همه خیابانها نامگذاری شدند؛ این شیوه جدید تعیین مکان همچون شیوه ای مکمل مرسوم شد، اما هرگز نتوانست جایگزین شیوه قدیمی خاورمیانه ای شود که خانه ها براساس دوری و نزدیکی به میادین و اماکن مهم مجاورشان مشخص می شدند. (۱۰ آوریل ۱۳۴۶ هـ.ق/ ۱۹۲۷ م)^{۴۱}. نوشیدن مشروبات الکلی برای مسلمانان منع قانونی نداشت و تولید و فروش آن در انحصار دولت باقی ماند چنان که همه منافع حاصل از آن عاید خزانه دولت می شد (۲۲ مارس ۱۳۴۵ هـ.ق/ ۱۹۲۶ م)^{۴۲}. تندیسها و تصاویر کمال در اکتبر سال ۱۳۴۵ هـ.ق/ ۱۹۲۶ م برغم سنت دیرینه اسلامی که با پیکره سازی مخالف است در اماکن عمومی ظاهر شدند. بنا بریک ابلاغ دولتی مقرر شد که طغراها و عبارات مذهبی از نماهای بیرونی اماکن عمومی محو شود و استفاده از آنها در ساختمانهای شخصی نیز مذمت می شد (۵ مه ۱۳۴۶ هـ.ق/ ۱۹۲۷ م)^{۴۳}.

گام غیرمستقیم دیگر که در عین حال مؤثرترین گام در جهت محو سنتهای دیرینه مذهبی تلقی می شد، در قلمرو زبان و نحوه استفاده از آن صورت گرفت. در اول نوامبر سال ۱۳۴۷ هـ.ق/ ۱۹۲۸ م، مجلس کبیر ملی همه ترکها را ملزم کرد که با شروع سال جدید، یا از طریق گذراندن امتحان یا با حضور یافتن در مجموعه مدارس ویژه ملی (ملت مکتب لری) که به منظور آموزش الفبای لاتین تأسیس شده بودند، این الفبا را فرا گیرند و از آنها به جای الفبای سنتی عربی استفاده کنند. در نیمه سال ۱۳۴۸ هـ.ق/ ۱۹۲۹ م، همه نشریات به خط جدید لاتین منتشر می شدند، در حالی که استفاده از خط عربی و فارسی حتی برای متون مذهبی کاملاً ممنوع شد^{۴۴}. البته تدریس به این زبانها نیز در مدارس خاتمه یافت (سپتامبر سال ۱۳۴۸ هـ.ق/ ۱۹۲۹ م). ترجمه های ترکی قرآن، که از نظر مسلمانان مذموم و کفر آمیز تلقی می شود، به تشویق حکومت به رشته تحریر درآمد و در ۲۲ ژانویه سال ۱۳۵۱ هـ.ق/ ۱۹۳۲ م در ملا عام قرائت شد و در میان عموم مردم هیجانی برانگیخت. تنها چند روز بعد برای نخستین بار، در

مسجد سلیمانیه، نماز جمعه به زبان ترکی برگزار شد^{۴۵} و دقیقاً یک سال بعد مقرر شد که در مساجد گوشه و کنار کشور زبان ترکی هم در اذان و هم در خود نماز به کار گرفته شود^{۴۶}. از شرکتهای و سفارتخانه‌های خارجی مصرانه خواسته شد که به جای اسامی جغرافیایی متداول، از اسامی ترکی استفاده کنند و به همین منظور تشویق‌هایی برای آنها در نظر گرفته شد؛ بدینسان قسطنطنیه، استانبول و آدریانوپل، ادرنه، نام گرفت. شهروندان موظف شدند که برای خود نام خانوادگی انتخاب کنند (۲۱ ژوئن ۱۳۵۳ ه.ق/ ۱۹۳۴ م) و مجلس در پی این دستور به کمال لقب آتاتورک داد و استفاده از این عنوان را برای سایر مردم ممنوع اعلام کرد؛ کمال نیز به نوبه خود به بسیاری از دوستانش لقب‌هایی اعطاء کرد از جمله لقب اینونو را که محل بسیاری از نبردهای مهم بود به دوست قدیمی خود یعنی نخست‌وزیر اعطاء کرد و او از آن پس به نام عصمت اینونو شهرت یافت^{۴۷}. استفاده از عناوین رسمی همچون بیگ، پاشا و افندی منع شد و همه مقامها و درجات مربوط به این عناوین منسوخ گردید^{۴۸}. آخرین گامها زمانی برداشته شد که پوشش غربی به عنوان لباس رسمی پذیرفته و به جای جمعه روز یکشنبه تعطیل رسمی هفته اعلام شد^{۴۹}.

یکی از عوامل مهم دین‌زدایی گسترش نظام آموزشی در سراسر جمهوری بود. در این نظام تعیین سیاستهای کلی آموزشی بر عهده وزارت آموزش و پرورش بود که با کمک شورای آموزشی (معارف شوراسی) انجام می‌شد؛ اعضای شورای آموزشی عبارت بودند از مقامهای رسمی وزارت و نمایندگان از معلمان و مدیران در سطوح مختلف آموزشی که هر چند وقت یکبار جلسه داشتند و درباره گسترش سیاستهای مربوط به برنامه‌های آموزشی و مقررات آموزشگاهی تصمیم می‌گرفتند. در آغاز کشور به دوازده ناحیه آموزشی تقسیم شد و هر ناحیه تحت نظارت یک مدیر آموزشی (معارف امینی) قرار گرفت که بیشتر از سوی وزیر و نه مقامهای ولایتی منصوب می‌شد و تنها در برابر همین مقام مسؤول بود. اما بعدها، نظارت بر نظام آموزشی غیرمتمرکز شد و نواحی آموزشی برجیده شد؛ هر ولایت مدیریت آموزشی مستقلی (معارف مدورو) یافت که از سوی حکمران منصوب می‌شد و نه تنها اجرای دستورالعملهای وزارت بلکه تعدیل آنها بر اساس مشکلات و ضرورتهای محلی را بر عهده داشت.

در این زمان آموزش عمومی بکلی از مذهب جدا شد؛ آموزش درسهای دینی ممنوع و منحصراً محدود به خانواده‌ها و در صورت امکان محدود به خوجه‌هایی می‌شد که بدون حمایت دولت و به طور پراکنده و فردی عمده در روستاهای کوچکتر فعالیت می‌کردند. آموزش ابتدایی برای همه کودکان، صرف‌نظر از مذهب آنان، اجباری و رایگان شد تا از این طریق امکان آموزش مشترک فراهم شود. ساختار اساسی آموزش ابتدایی، متوسطه و لیسه به جای مانده از سده نوزدهم، همچنان حفظ شد و در محتوی و طول دوره‌های تحصیلی تغییراتی ایجاد شد تا

سطوح پایتتر آموزشی به لحاظ کیفی تقویت گردد و تنها به عنوان سطوحی مقدماتی برای ورود به دوره متوسطه تلقی نشود. به مرور زمان، کارشناسان خارجی از جمله جان دیوئی به ترکیه دعوت شدند که تغییرات بیشتری ایجاد کنند. برنامه‌های گسترده تربیت معلمان جدید و احداث مدارس جدید طی اندک زمانی آرمان اجباری کردن آموزش ابتدایی را در سراسر کشور تحقق بخشید. اما مشکلات تأمین معلمان مورد نیاز برای تدریس در نواحی دورتر روستایی ادامه یافت و همین مشکلات گسترش سطوح عالیتر را به میزانی که ضرورت داشت، محدود می‌کرد. اگرچه بیشتر بر آموزشهای فنی و حرفه‌ای تأکید می‌شد، مدارس همچنان به تدریس مواد ادبی و کلاسیک که با نیازهای بسیاری از مردم بویژه در نواحی روستایی همخوانی نداشت، ادامه می‌دادند. معلمان نیز اگرچه معمولاً از تعلیمات خوبی برخوردار بودند، بزودی جزئی از دستگاه دیوانسالاری آموزشی می‌شدند که با هر گونه ابتکار و نوآوری مخالفت می‌ورزیدند و این مشکل خاص ترکیه نبود. اما در نتیجه تلاشهای حکومت، شمار مدارس طی سالهای ۱۳۴۲ هـ. ق/ ۱۹۲۳ م تا ۱۳۵۹ هـ. ق/ ۱۹۴۰ م افزایش یافت یعنی از ۱۲۴۵۸ تن به ۲۸۲۹۸ تن رسید. شمار دانش آموزان تا میزان اندکی کمتر از ۳۰۰ درصد افزایش یافت یعنی از ۳۵۲۶۶۸ نفر به ۱۰۵۰۱۵۹ نفر رسید. سوادآموزی به طور آهسته، اما پیوسته در حال گسترش بود. در سال ۱۳۴۶ هـ. ق/ ۱۹۲۷ م، تنها ۱۰/۶ درصد از جمعیت (۱۷/۴ درصد از مردان و ۴/۷ درصد از زنان) سواد خواندن داشتند. تا سال ۱۳۵۹ هـ. ق/ ۱۹۴۰ م این رقم تنها به ۲۲/۴ درصد رسید (۳۳/۹ از مردان و ۱۱/۲ درصد از زنان)؛ این ارقام در مورد استانبول بسیار بیشتر از میانگینهای ملی و سراسری بود، اگرچه هنوز بیشتر از نیمی از جمعیت استانبول سواد خواندن نداشتند^۵.

ناهماهنگیهای مربوط به سطح بیسوادی در روستاها و شهرها و در میان مردان و زنان همچنان قابل توجه بود و تنها شمار اندکی از کودکان روستایی می‌توانستند با وجود مخالفت اعضای خانواده‌شان یا برغم وضع بدمالی خود، به سطوح عالیتر تحصیلی راه یابند.

در سطوح عالیتر نیز تشکیلات آموزشی ایجاد شده در نتیجه اصلاحات تنظیمات بر جای ماند، اما نوسازی شد و در این تلاشها بیشتر از کارشناسان و مریبان خارجی کمک گرفته می‌شد. دانشگاه عثمانی (دارالفنون) در سال ۱۳۵۲ هـ. ق/ ۱۹۳۳ م به صورت دانشگاه استانبول تجدید سازمان شد. اما ضمن همین تلاشها، وزارت آموزش و پرورش توانست بیش از گذشته نظارت خود را اعمال کند و بسیاری از اعضای دبیرخانه قدیمی از کار برکنار و به جای آنان پناهندگان آلمانی منصوب شدند؛ کیفیت آموزش ارتقاء یافت، اما زمینه را برای مداخله بیشتر حکومت در سالهای بعد هموار کرد. در ژانویه سال ۱۳۵۵ هـ. ق/ ۱۹۳۶ م، دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا (دیل و تاریخ - جغرافیا فکولتسی) به عنوان هسته اولیه دانشگاه جدید آنکارا افتتاح شد. مدرسه خدمات کشوری استانبول (مکتب مُلکیه) که در همان اوان تجدید سازمان و

در مدرسه علوم سیاسی (سیاسل بیلگیلر اوغولو) ادغام شده بود، به آنکارا انتقال یافت. شمار مدارس حرفه‌ای، فنی و تربیت معلم افزایش یافت؛ آکادمیهای فنی توسعه یافت و دانشکده‌ها و مدارس فنی عالی از نه به بیست و شمار معلمان از ۳۲۸ به ۱۰۱۳ و شمار دانشجویان از ۲۹۱۴ به ۱۲۱۴۷ رسید؛ این ارقام نشانگر پیشرفتی اگرچه نه اساسی، اما قابل توجه بود.^{۵۱}

اگرچه هدف سیاست دین‌زدایی جمهوری کاهش نفوذ روحانیت و ایجاد محیطی بود که در آن فرد بتواند از عقاید مذهبی خود بدون پای بندی به جزئیتهای از پیش تعیین شده و موافقت با اصول دقیق، پیروی کند؛ اما این سیاست برخلاف برخی ادعاهای مطرح شده در پی محو نابودی اسلام نبود. در این برهه هیچ گونه نهاد آتئیستی (الحادی) به سبک شوروی در ترکیه وجود نداشت. تا زمانی که علما برای مداخله در امر اصلاحات تلاش علنی نکردند؛ دولت سیاست مخالفت با روحانیت را در پیش نگرفت. رهبران مذهبی هرگز از انجام وظایف مذهبی خود منع نشدند. اما آموزشهای مدارس غیردینی (عرفی) و خانه‌های خلق حول محور حمله به طرز فکر روحانیان مسلمان و بینش عرفانی در اویش متمرکز بود. جوانان نسبت به ارزشهای شعائر سنتی بی اعتقاد و به تعالیم روحانیان بی توجه بودند. در زمان کمال، حضور در مساجد بیشتر به افراد نسل گذشته محدود می‌شد، بجز در روستاها که علما همچنان نفوذ مؤثری داشتند. اما به طور کلی، تا زمان جنگ جهانی دوم، سیاستهای مبتنی بر دین‌زدایی جمهوری به مقاصد اصلی خود دست یافته بود. رهبران دینی نفوذ خود را بر توده‌های مردم ساکن شهرها از دست داده و دامنه اقتدار آنان در روستاها در نتیجه پیشرفت ارتباطات، برخورداری روستائیان از آموزش و پیشرفتهای اقتصادی و مهاجرت فزاینده آنان به شهرها، کاهش یافته بود. اما همچون سایر برنامه‌های جمهوری، پیروزی جمهوری در تحقق سیاست دین‌زدایی نیز بدون بها نبود. یک نسل کامل از ترکهای مسلمان از هر گونه تحصیل علوم و معارف مذهبی بجز آنچه که به طور پراکنده در خانواده‌ها و به کوشش خوجه‌ها فرا گرفته می‌شد، محروم شدند. ناسیونالیسم توانست تمامی تعهدات معنوی را که زمانی در انحصار مذهب بود، تحت نظارت گیرد اما نتوانست آرامش روحی و جامعیت فلسفی که دستاورد اسلام بود، به مردم اعطا کند. با محو تنش ایجاد شده در اثر دین‌زدایی سریع و حصول نوعی تعادل، می‌بایست بتدریج میان ناسیونالیسم و نیازهای روحی، مصالحه برقرار می‌شد.

دولت‌گرایی و توسعه اقتصادی جمهوری ترکیه

سیاستهای اقتصادی جمهوری در عصر آتاتورک آمیزه‌ای آشفته از تجارت خصوصی و نظارت و مشارکت دولت در برنامه‌ای بود که بعدها تحت عنوان دولت‌گرایی شهرت یافت؛ این اقتصاد مختلط تنها در برخی موارد موفقیت‌آمیز بود.

در زمینه کشاورزی که به طور قطع بزرگترین بخش اقتصاد ترکیه را تشکیل می داد، جمهوری سیاستهای عصر ترکهای جوان را اتخاذ کرد و بر میزان کمکها و طرحهای تشویقی کشاورزان افزود. در سال ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م، قانون سربازگیری ارتش را ملزم می کرد که طی دوره خدمت سربازی، نحوه استفاده از ماشینها و فنون جدید کشاورزی را به سربازان روستایی بیاموزد.^{۵۲} قانون روستا [۶] ابتکار محلی و استفاده از روشهای جدید را تشویق می کرد و امکانات لازم را فراهم می آورد تا کشاورزان در زمینه ارتقای سطح زندگی خود و بسط و توسعه صنایع سودمند داخلی آموزش ببینند (۱۸ مارس ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م).^{۵۳} وزارت کشاورزی تجدید سازمان شد تا بتواند کارایی موثری داشته باشد و آموزشها و راهنماییهای لازم درباره محصولات، شیوه ها و ماشین آلات جدید را در اختیار کشاورزان قرار دهد (۳ مارس سال ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م).^{۵۴} بانک کشاورزی (زراعت بانکسی) به صورت عاملی اساسی در توسعه کشاورزی متحول شد. بانک کشاورزی موظف بود که به پیشنهادهای کمیسیونهای احتیاجات محلی (محلی احتیاج کمیسیونلری) توجه کند چنان که وامهای پرداختی این بانک هم زمینداران بزرگ و هم زمینداران کوچک را شامل شود (۲۴ فوریه ۱۳۴۳ هـ. ق/ ۱۹۲۴ م).^{۵۵} سرمایه بانک افزایش یافت، سود سهام داران به تعویق افتاد و تسهیلات اعتباری تا میزان ۱۰۰ درصد سرمایه افزایش یافت. بانک کشاورزی را خریداری و از این طریق به تثبیت قیمتها کمک کند؛ این بانک همچنین ملزم بود که آلات و ابزار مورد نیاز کشاورزان را به کمترین بها به آنان بفروشد و برای توسعه دادن نواحی قابل کشت زمینهایی را خریداری و آماده کشت کند و در شرکتهای خصوصی که به نحوی در امور کشاورزی فعالیتی دارند، سرمایه گذاری و مشارکت کند. از این روی میزان وامهای پرداختی به روستائیان به گونه ای قابل توجه از تنها ۴/۸ میلیون غروش در سال ۱۳۴۲ هـ. ق/ ۱۹۲۳ م به ۲۵/۹ میلیون غروش در سال ۱۳۴۸ هـ. ق/ ۱۹۲۹ م افزایش یافت و این میزان هنوز با نیازهای کشاورزان تناسب نداشت، هرچند که در مقایسه با گذشته، وضع بسیار بهتر شده بود.^{۵۶} به منظور تأمین نیازهای اعتباری، در ژوئن ۱۳۴۸ هـ. ق/ ۱۹۲۹ م یک نظام جدید اعتبار تعاونی کشاورزی تحت نظارت بانک کشاورزی ایجاد شد. تأسیس حدود ۵۷۲ تعاونی در گوشه و کنار کشور موجب شد که روستائیان بسیار بیشتری از اسارت صرافان و رباخواران رها شوند، اگرچه مآلاً این برنامه نیز با کمبود سرمایه کافی مواجه شد.^{۵۷}

برای کمک به کشاورزان شیوه عالی دیگر نیز آزموده شد. مالیات عشریه که از دیرباز

نشان بارز استثمار روستائیان بود، سرانجام منسوخ و به جای آن مالیات جدیدی بر محصولات وضع شد؛ مالیاتی که تنها ۶ غروش از هر هزار غروش ارزش بولی محصول را در برمی گرفت و سهام قدیمی اختصاص داده شد به امور آموزش و پرورش و امور عام المنفعه را نیز شامل می شد.^{۵۸} این نظام مالیاتی نیز به نوبه خود جایش را به نظام نظارت بر مالیات در آمد کشاورزی داد که فشار باز هم کمتری را بر کشاورزان تحمیل می کرد (مارس ۱۳۴۵ هـ.ق/۱۹۲۶ م). اما این نظام جدید مالیاتی با وضع مالیاتهای فزاینده غیر مستقیم، مالیات بر درآمد و عوارض گمرکی که گسترش تجارت و صنعت را در نواحی شهری باز هم دشوارتر می کرد، حمایتهای دولتی از ساکنان شهرها را قطع کرد. اما با چنین تمهیداتی، جمهوری توانست حمایت یا لاقفل موافقت بسیاری از روستائیان را نسبت به اصلاحاتی که طی سالهای بعد بر پایه سیاست دین زدایی انجام شد، تضمین کند.

در مالکیت اراضی نیز اصلاحاتی آغاز شد. در نخستین گام، مالکیت اراضی وسیع موقوفات تحت نظارت مستقیم دولت قرار گرفت و سطح زندگی شمار وسیعی از کشاورزان ساکن در این روستاها دست کم تا سطحی متناسب با زندگی دیگر کشاورزان، توسعه یافت. مجموعه قوانین مدنی سال ۱۳۴۵ هـ.ق/۱۹۲۶ م مواد مربوط به مالکیت زمین را که در قانون سال ۱۲۷۵ هـ.ق/۱۸۵۸ م تدوین شده بود، یکپارچه کرد و به لحاظ قانونی به آخرین بقایای مالکیت فئودالی خاتمه داد، اگرچه بسیاری از زمینداران در واقع مالکیت خود را بر املاک وسیع ادامه دادند و نظارت خود را بر روستائیان بویژه در جنوب غربی و شمال شرقی حفظ کرده اند. در دهه ۱۳۳۹ هـ.ق/۱۹۲۰ م قوانین گوناگونی به تصویب رسید تا زمینهای دولتی یا زمینهایی را که در همان اوان برای کشت مهیا شده بود، میان روستائیان بویژه آن عده که خلع مالکیت شده بودند و خانه و مزارع شان پیش از جنگ استقلال و طی همین سالها به دست یونانیان و آرامنه سوزانده شده بود و همچنین میان آوارگان کشورهای بالکان و آسیای مرکزی تقسیم شود.^{۵۹} اما در هیچ منطقه نزدیکی، زمین به اندازه مورد نیاز در دسترس نبود یا بدین صورت تقسیم نشد و بدینسان مشکل روستائیان بدون زمین همچنان به صورت مشکل اصلی جمهوری در دوران جدید باقی ماند.^{۶۰}

برای آموزش نحوه استفاده از تجهیزات جدید و روشهای نوین کشاورزی به روستائیان، وزارت کشاورزی کارشناسان و ایستگاههای کشاورزی ولایتی به جای مانده از دوران ترکهای جوان را به خدمت گرفت و برنامه ای را آغاز کرد که با اعلام قانون آموزش روستایی سال ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷ م گسترش یافت. مؤسسات کشاورزی و دامپروری در آنکارا و در گوشه و کنار کشور تأسیس شد.^{۶۱} انجمنهای کشاورزی (زراعت اودالری) که طی دوره تنظیمات ایجاد شده بود، اندکی پیش از جنگ جهانی اول تجدید سازمان شد و توسعه یافت.^{۶۲} فعالیتهای این

انجمنها در آشنا کردن کشاورزان با تجهیزات جدید و توزیع بذر در این زمان با واگذاری امتیازهای وزارتی و بخشودگیهای مالیاتی برای کالاهای وارداتی، مورد تشویق و حمایت قرار گرفت. ۶۳ وزارت کشاورزی همچنین موفق شد قوانینی را به تصویب برساند که کشت محصولات جدید از قبیل فندق، لیمو، چای، سبزیجات و انواع سیب زمینی را تشویق می کرد، شبکه های آبیاری را تأمین و به امر ریشه کنی مالاریا و سایر امراضی که توان کشاورزان را تضعیف می کرد، کمک می نمود. ۶۴ ایستگاههای کشاورزی آزمایشی در سراسر کشور ایجاد شد و وزارت کشاورزی، ادارات و کارکنان خود را در مناطق و نواحی افزایش داد تا بذرها را اصلاح کنند و به کشاورزان در دستیابی به بذر اصلاح شده و استفاده از آنها کمک نمایند. کارشناسان کشاورزی به منظور فراگیری شیوه های جدید به اروپا و آمریکا اعزام شدند. شیوه های جدید حفاظت از جنگلها به کار گرفته شد تا آنچه که از استفاده های بی رویه قرن نوزدهم در امان مانده بود، حفظ شود. شبکه جاده های روستایی از قریب ۱۴۰۰۰ کیلومتر جاده سنگفرش و ۱۴۴۵۰ کیلومتر جاده خاکی در سال ۱۳۴۲ ه. ق/ ۱۹۲۳ م به ۱۸۳۷۸ کیلومتر جاده سنگفرش و ۲۳۱۱۲ کیلومتر جاده خاکی در سال ۱۳۶۰ ه. ق/ ۱۹۴۱ م افزایش یافت و این گسترش جاده های روستایی کمکی بود به کشاورزان که محصولات خود را به بازارها برسانند و مایحتاج خود را خریداری کنند. ۶۵ در نتیجه این تلاشها، تولیدات کشاورزی روی هم رفته در سالهای ۱۳۴۲ ه. ق/ ۱۹۲۳ م تا ۱۳۵۱ ه. ق/ ۱۹۳۲ م تا حدود ۵۸ درصد افزایش یافت؛ غله تا میزان ۱۰۰ درصد، تنباکو تا ۵۷ درصد و کتان در دوران جنگ تا ۶۷ درصد افزایش یافت. ۶۶ از سال ۱۳۵۳ ه. ق/ ۱۹۳۴ م تا ۱۳۶۰ ه. ق/ ۱۹۴۱ م، زمینهای زیر کشت غله از ۶/۵۵ به ۸/۲ میلیون هکتار، زمینهای اختصاص داده شده به کشت سبزیجات از ۴۰۸۶۹۴ به ۴۲۸۷۵۵ هکتار، زمینهای زیر کشت کتان از ۲۴۸۹۶۱ به ۳۲۷۷۸۵ هکتار و زمینهای کشت سیب زمینی از ۵۵۰۷۵ به ۷۲۸۹۹ هکتار و متناسب با آن، تولید انواع محصولات یاد شده افزایش یافت. ۶۷

در نخستین دهه استقرار جمهوری توسعه صنعتی روندی حتی کیندتر از توسعه کشاورزی داشت. یکی از دلایل این کندی پیشرفت صنعتی آن بود که توسعه صنعت ترکیه از سطحی بسیار نازلتر از سطح کشاورزی، آغاز شد. ترکهای جوان با تشویقهایی از قبیل امتیازهای مالیاتی و بخشودگیهای گمرکی برای وارد کردن ماشین آلات صنعتی، به توسعه صنعتی کمک کرده بودند، اما همان دستاوردهای اندک نیز طی جنگهای بعدی تخریب شده بود. ۶۸ علاوه بر این، از آنجا که مدیران و سوداگران ترک سالهای طولانی تحت استیلای سرمایه داران خارجی و اقلیتها به سر برده بودند، در کار خود بی جرئت، متزلزل و بی تجربه بودند و سرمایه ای نداشتند در اختیار نداشتند. کمال و اطرافیان در نخستین مرحله همه شرکها و بنگاههای تجاری

باقیمانده بویژه آنهایی را که عام‌المنفعه بودند، خریداری و استخراج منابع طبیعی را آغاز کردند. حکومت همچنین کوشید که همه امکانات اقتصادی و سرمایه داخلی را به کار گیرد. در ماه اوت سال ۱۳۴۳ هـ.ق/ ۱۹۲۴ م، بانک تجارت (ایش بانکسی) به دستور رئیس جمهور تأسیس شد؛ این بانک در مالکیت خصوصی قرار داشت و سرمایه آن از راه پس انداز تأمین می شد، ولی در عین حال نظارت دولتی بر آن اعمال می شد و منظور از تأسیس آن تأمین سرمایه برای ترک‌هایی بود که می خواستند کارخانه‌ها و شرکتهای تجاری خود را توسعه دهند.^{۶۹} بانک تجارت در چند فعالیت اقتصادی محدود سرمایه گذاری کرد، اما تلاشهای اساسی آن طی دهه‌های ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م و ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م به توسعه معادن ذغال سنگ زونگولداغ در کنار دریای سیاه اختصاص داشت که زیر بنای اصلی صنایع سنگین محسوب می شد.^{۷۰} دستگاهها و ماشین آلات وارد شده به منظور توسعه صنایع صادراتی و کشاورزی از عوارض گمرکی معاف شدند.^{۷۱} در ۱۹ آوریل سال ۱۳۴۴ هـ.ق/ ۱۹۲۵ م، مجلس برای تأمین سرمایه‌ای که دولت برای توسعه صنایع دولتی بدان نیاز داشت بانک صنایع و معادن را تأسیس کرد.^{۷۲} علاوه بر این با تصویب قوانین جدیدی اتاقهای تجارت و صنایع (تجارت و صنایع اودالری) که در زمان عبدالحمید تأسیس شده بود، موقعیت قانونی جدیدی یافت و همین امر موجب تشویق صنعت شد. این اتاقها به صورت دوایری دولتی در گسترش صنایع و امور تجاری فعال شدند و برای تربیت کارآموزان و پیشه‌وران ماهر هزینه لازم را فراهم می آوردند؛ علاوه بر این، دوایر یادشده در رفع اختلافات میان کارگران صنفهای مختلف و نیز تعیین چگونگی استخدام و شرایط آن و تأمین تسهیلات لازم برای پس انداز، بیمه، بازنشستگی و تأمین اجتماعی که پیش از آن بر عهده خوداصناف بود، تلاش می کرد.^{۷۳}

مهمترین قانون مربوط به صنایع در دهه ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م، قانون تشویق صنایع (تشویق صنایع قانونو) بود که در ۲۸ مه سال ۱۳۴۶ هـ.ق/ ۱۹۲۷ م اعلام شد.^{۷۴} به کارخانه‌ها و معادن زمین مجانی تعلق گرفت و همچنین دارائیها، زمین و عایدات آنها، حتی هزینه‌های تلفن و تلگراف آنها مشمول بخشودگیهایی شد تا بدین طریق واگذاری آنها به بخش خصوصی تسهیل شود. ادارات دولتی موظف شدند که محصولات داخلی را حتی زمانی که در مقایسه با کالاهای مشابه قیمتی بالاتر و کیفیتی نازلتر داشتند، خریداری کنند و به دولت اختیاراتی داده شد که به هر کارخانه معادل ۱۰ درصد از تولیدات آن کمک مالی (سوسید) بدهد. در ازای این حمایت دولت، استخدام عمده به شهروندان ترک محدود می شد و کارگران خارجی تنها تحت شرایط بسیار سخت به خدمت گرفته می شدند. آنانی که با توجه به قانون جدید کارخانه‌های جدید تأسیس می کردند، امتیاز انحصاری آن به مدت ۲۵ سال به آنها واگذار می شد، بدون آن که دولت حق مداخله داشته باشد مگر در مواردی که به اجرای خود قانون مربوط می شد.^{۷۵}

اگرچه دهه ۱۳۳۹ هـ.ق/ ۱۹۲۰ م، در صنعت کشور پیشرفتهایی حاصل شد، اما حکومت از میزان پیشرفت واحدهای خصوصی ناخشنود بود. بنابراین در آغاز دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م، دولت گرایی یا به عبارت دیگر گرایش به اعمال نظارت، حاکمیت و مدیریت دولتی بیشتر در بخش صنایع، دوباره تقویت شد. بحران مالی بین‌المللی که در آن زمان همه کشورهای را فرا گرفته بود و نیز انتقادهایی که از حزب جمهوریخواه آزاد صورت می‌گرفت، ظاهراً اعمال اقدامهایی قاطع را که بتواند اقتصاد ترکیه را حفظ کند، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. دولت گرایی آن گونه که در برنامه حزب جمهوریخواه خلق در سال ۱۳۵۰ هـ.ق/ ۱۹۳۱ م تعریف شده بود، مضمونی صریح و دقیق داشت؛ در برنامه خاطر نشان شده بود که زمانی که منافع و مصالح ملی ایجاب کند، دولت می‌تواند به منظور تأمین سعادت و رفاه عمومی، بویژه در بخش صنعت اعمال نفوذ کند. با وجود این دولت به واحدهای خصوصی کماکان اجازه فعالیت می‌داد: «دخالت دولت در هر بخش خاص به شرایط و مقتضیات آن بخش بستگی خواهد داشت. اگر ضرورت چنین مداخله‌ای احساس شود و واحدهای خصوصی فعالی در آن زمینه خاص وجود داشته باشد، در آن صورت در اختیار گرفتن آن واحدها و خلع ید از صاحبان آنها، در هر مورد توسط قانونی ویژه صورت خواهد گرفت...»^{۷۶}

نخستین گام در تحقق برنامه دولت گرایی در سال ۱۳۴۸ هـ.ق/ ۱۹۲۹ م به محض منسوخ شدن معاهده لوزان تحقق یافت؛ در همین زمان بود که به منظور حمایت از صنعت نوپای ترکیه حقوق گمرکی جدیدی وضع شد.^{۷۷} در ۱۱ ژوئن سال ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م، بانک مرکزی جمهوری (ترکیه جمهوری مرکزی بانکسی) با حق انحصاری نشر پول رایج و اعمال نظارت بر آن تأسیس شد. این مسئولیت پیش از آن مشترکاً بر عهده بانک اختصاصی و خزانه دولت بود.^{۷۸} تأسیس این بانک نظارت کامل دولت را برای نخستین بار بر سیاستهای پولی کشور میسر می‌کرد. بانک جدید می‌توانست به پیشرفت اقتصادی کشور کمک کند؛ این کمک از طریق تنظیم سرمایه پولی و نرخ سود و به کار بستن سایر تمهیدات مالی به منظور ایجاد ثبات پولی که در آن زمان رفته رفته در بحرانهای پولی و اقتصادی بین‌المللی گرفتار می‌شد، انجام می‌گرفت.^{۷۹}

سیاست دولتی کردن اقتصاد در ترکیه در اصل در دو برنامه پنج ساله برگرفته از الگوی شوروی در دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م، گسترش یافت. این برنامه‌ها توسعه صنعتی را بر توسعه کشاورزی ترجیح می‌دادند و در توسعه صنایع جدید بر استفاده از سرمایه دولتی، واحدهای اقتصادی دولتی و نظارت دولت تأکید داشتند. از آنجا که سطح زندگی در کشور پایین بود، حکومت در تخصیص همه منابع خود به توسعه کالاهای مولد و سرمایه گذاری از الگوی شوروی تبعیت نکردند. به جای آن، در برنامه ترکیه بر صنایعی تأکید شد که کالاهای مصرفی

تولید می کردند و تولید ماشین آلات و دستگاههای لازم برای صنایع سنگین کمتر مورد نظر بود. این برنامه در پی آن بود که واردات خود را کاهش دهد تا موازنه تجاری مطلوب ایجاد شود و با گسترش صنایع داخلی نیازهای محلی برآورده شود. علاوه بر این صنعتی شدن برای مواد خام داخل کشور که تقاضا برای خرید آنها و در نتیجه قیمتهای آنها به دلیل بحران بین المللی کاهش یافته بود، بازار فروش فراهم می آورد.

نخستین برنامه پنج ساله بویژه توسعه صنایع شیمیایی، سفال سازی، آهن، کاغذ، سولفور، اسفنج، منسوجات پنبه ای، صنایع پشم بافی و تولید کف را در برمی گرفت. صنعت تولید شکر که پیشتر ایجاد شده بود، به دلیل تاثیر مهمی که در اقتصاد کشور داشت، بعدها در برنامه گنجانیده شد. کوشش بر این بود که کارخانه های صنعتی در نزدیکی نواحی ایجاد شود که مواد اولیه مورد نیاز را تولید می کردند؛ دلایل این امر سهولت در امر حمل و نقل، تنوع بخشیدن به اقتصادهای منطقه ای و تأمین کار برای کشاورزان بود. بویژه بر صنعت نساجی تأکید می شد چرا که همان گونه که مشاهده کردیم کسری موازنه تجاری کشور از نیاز به وارد کردن تقریباً تمامی منسوجات ناشی می شد. بانکهای دولتی به مثابه عوامل اصلی اجرای برنامه تحت نظارت سراسری حکومت گسترش یافتند. بانک صنایع و معادن ترکیه به دفتر صنعت دولتی (دولت صنایع آفیس) و بانک اعتبارات صنایع (صنایع یردی بانکسی) تقسیم شد؛ دفتر صنعتی دولتی مسوول ایجاد کارخانه های دولتی و نظارت بر فعالیتهای آنها بود و بانک اعتبارات صنایع برای واحدهای صنعتی خصوصی تأمین سرمایه می کرد.^{۸۰} بعدها این دو بخش تحت عنوان سومر بانک در هم ادغام شدند؛ وظایف سومر بانک عبارت بود از هدایت توسعه صنایع سنگین و سبک (۳ ژوئن سال ۱۳۵۲ هـ. ق/ ۱۹۳۳ م)، اداره کارخانه های دولتی، طرح ریزی و تأسیس کارخانه ها و صنایع جدید مطابق برنامه و با سرمایه های دولتی و مشارکت در سایر فعالیتهای اقتصادی از طریق همکاری با سرمایه های خصوصی؛ از این روی، سومر بانک همچون بانک رسمی اعتباری در خدمت بازرگانان نیز بود.^{۸۱} با گذشت زمان، سومر بانک در همه زمینه های صنعت سرمایه گذاری کرد و سهم بزرگی از تولید منسوجات پنبه ای و پشمی، ذغال کوک، سیمان و چرم را به خود اختصاص داد و انحصار واقعی صنایع تولید مواد ترکیبی، کاغذ، آهن، فسفات، فولاد و روغن موتور را کسب کرد. این بانک همچنین در ارتباط با صنایع سنگین خود، مدارس حرفه ای تأسیس کرد و به دانش آموزانی که متعهد می شدند به تحصیلات خود در ترکیه و خارج از کشور ادامه دهند، بورس تحصیلی اعطا می کرد.^{۸۲} در دوران اخیر، سومر بانک همچنین به منظور فروش محصولات کارخانه ای خود، فروشگاههای زنجیره ای خود را گسترش داده است و به صورت یکی از مراکز اصلی تجارت در کشور در آمده است؛ علاوه بر این سومر بانک از طریق رقابت با صنایع خصوصی و بازرگانان

آزاد، به پایین نگاه داشتن قیمت‌های تجاری کمک کرده است.

سایر بانک‌های دولتی نیز در گسترش اقتصاد ترکیه طی سال‌های حکومت آتاتورک و سال‌های پس از آن سهم عمده‌ای داشته‌اند. اتی بانک (هیتیان بانک) در ژوئن ۱۳۵۴ ه.ق/۱۹۳۵ م به منظور توسعهٔ ثروت‌های طبیعی جمهوری تأسیس شد. این بانک در فعالیتهای مربوط به کشف و استخراج مواد کانی و نفت، وسایل برقی، استخراج ذغال سنگ و توزیع آن و فروش محصولات در داخل و خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌کرد.^{۸۳} دنیز جلیک بانکسی (بانک دریایی) در ۲۷ دسامبر سال ۱۳۵۷ ه.ق/۱۹۳۸ م تأسیس شد تا امور ناوگان ملی شده جمهوری، از جمله کشتیهای مسافری و باری مخصوص مسافتهای دور و نزدیک و تسهیلات بندری و اموری از این قبیل را اداره کند.^{۸۴} زراعت بانکسی (بانک زراعت) همچنان به سرمایه‌گذاریهای وسیع خود، نه فقط در فعالیتهای اقتصادی که به تهیه و توزیع فرآورده‌ها و تجهیزات کشاورزی مربوط می‌شد، بلکه همچنین در فعالیتهای گوناگون دیگر از جمله در بیمه، پنبه بافی، تولید برق، نساجی، جوت (کنف هندی) و صنایع چوب و در بانکهای خصوصی و صندوقهای پس انداز ولایات ادامه می‌داد. املاک کردی بانکسی (بانک اعتباری اموال غیرمنقول) در سال ۱۳۴۶ ه.ق/۱۹۲۷ م با سرمایهٔ دولت تشکیل شد، اما ۴۵ درصد از سرمایه آن به بخش خصوصی اختصاص داشت؛ این بانک برای احداث بناهای خصوصی و دولتی تأمین اعتباری می‌کرد و بعدها در سرمایه‌گذاری واحدهای گوناگون تجاری و صنعتی نیز مشارکت کرد. ایللو بانکسی (بانک ولایات) که در سال ۱۳۵۲ ه.ق/۱۹۳۳ م با سرمایه‌ای از محل پرداخت ۵ درصد از درآمدهای مالیاتی حکومت‌های ولایتی، شهرداریها و بخشدارها تشکیل شد، هزینه‌های مالی طرحهایی را که در برنامه‌های توسعهٔ این تشکیلات پیش‌بینی شده بود، تأمین می‌کرد. علاوه بر این بانکها، بعدها دایرهٔ موقوفات بانکی ویژه به نام وقیفلر بانکسی (بانک موقوفات) تشکیل داد که از درآمدهای ناشی از موقوفات و حسابهای خصوصی به منظور سرمایه‌گذاری در واحدهای گوناگون اقتصادی در داخل و خارج از کشور استفاده می‌کرد.

علاوه بر این، دو شرکت مهم دولتی دیگر تأسیس شدند که از نظر سازمانی به بانک شبیه نبودند: (۱) ادارهٔ محصولات زمینی (توبراق محصوللری آفیس) که به منظور حفظ سطح قیمت‌های کشاورزی از طریق خرید و فروش برخی محصولات خاص تأسیس شد (۲۴ ژوئن ۱۳۵۷ ه.ق/۱۹۳۸ م) و (۲) شرکت انحصارات (انحصارلر) که به منظور اعمال نظارت بر شرکت فرانسوی تنباکو به نام ژری تأسیس شد و بعدها نیز مدیریت انحصارات دولتی بر نواحی‌های الکلی و اقلامی از قبیل کبریت، چای، نمک و برای مدتی نفت و بنزین را بر عهده گرفت.^{۸۶} در میان بانکهای خصوصی مهمترین بانک ایش بانکسی (بانک اصناف) بود که در سال ۱۳۴۳

هـ.ق/۱۹۲۴ م به ابتکار کمال و به منظور تشویق پس اندازها و توسعه اقتصادی تأسیس شد. بانک اصناف هم اکنون مهمترین بانک محسوب می شود و همین بانک بود که در توسعه راه آهن و فعالیتهای اقتصادی از قبیل تولید الوار، ذغال سنگ، شکر، قماش، شیشه، سیمان، تولید برق و سرمایه گذاریهای بیمه شرکت داشت و در چندین فعالیت اقتصادی توسعه طلبانه با سومر بانک همکاری کرد. بانک تجارت برای بازرگانان ترک که به مشارکت در فعالیتهای تجاری خارجی علاقمند بودند، تأمین اعتبار می کرد و از این روی در خارج از کشور چندین شرکت صادراتی و شعبه هایی از آن افتتاح شد. ترک تجارت بانکسی (بانک تجارت ترکیه) با سرمایه ای خصوصی در سال ۱۳۴۳ هـ.ق/۱۹۲۴ م تأسیس شد؛ این بانک بیشتر در بخشهایی از قبیل فروشگاهها، بیمه، تولید برق و صنایع نخریسی و پارچه بافی فعالیت می کرد. این بانکها و سایر بانکهای خصوصی و دولتی تا به امروزه به صورت عوامل اصلی اقتصاد ترکیه فعال بوده اند، اگرچه سرمایه خصوصی از یک سو و برنامه ریزی مستقیم دولتی از سوی دیگر در دوران اخیر تأثیر بسزایی داشته اند.

سرمایه گذاران خارجی مدتی از ورود به بازار وام ترکیه اکراه داشتند چرا که مذاکره بر سر بازپرداخت قرضه قدیمی دولت به بن بست رسیده بود. اما حکومت ترکیه خواستار استقراری شد و در ژوئن سال ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰ م، نخستین بار از آمریکائها و سپس در سال ۱۳۵۳ هـ.ق/۱۹۳۴ م برای اجرای برنامه پنج ساله از حکومت شوروی وام گرفت؛ متعاقباً برای کمک به تأمین هزینه های راه آهن ملی شده و شرکتهای عام المنفعه از بریتانیا، فرانسه و آلمان نیز وامهایی دریافت شد.^{۸۷} این وامها در ترکیب کلی اقتصاد ترکیه تأثیر مهمی نداشت، اما به حکومت امکان داد که تا پایان دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰ م به نظارت خارجی بر امور و خدمات عام المنفعه خاتمه داده شود.

دومین برنامه پنج ساله که در ۱۸ سپتامبر سال ۱۳۵۵ هـ.ق/۱۹۳۶ م به تصویب هیأت دولت رسید، بسیار بیشتر از برنامه نخست بر توسعه صنایع سرمایه ای تأکید داشت و استخراج معادن، تولید برق، ساخت بنادر و ماشین آلات سنگین کارخانه ای از جمله مقاصد اصلی برنامه بود. همان گونه که روسیه بیشترین کمکهای اقتصادی و مشورتی خود را به برنامه نخست اختصاص داد، بریتانیا نیز در دومین برنامه مشارکت کرد. قرار شد که صنایع سنگین داخلی ایجاد شود؛ به همین جهت مقرر شد که مجتمع تولید ذغال سنگ و فولاد در نواحی ساحلی دریای سیاه در حوالی زونگولداغ و قره بوک ایجاد و کارخانه های تولید برق به منظور تولید نیروی مورد نیاز آن و در صورت احتیاج شبکه راه آهن به منظور حمل محصولات آن احداث شود. پیش بینی شد که با احداث کارخانه های نخریسی، سیمان، قند و فرآورده های گوشتی و با تأسیس بندری جدید در طرابزون، ترکیه شرقی صنعتی شود. علاوه بر این قرار شد که برای

ساخت تجهیزات کشاورزی، جوت (کنف هندی)، آلومینیوم و منسوجات، کارخانه‌هایی احداث شود تا وابستگی ترکیه به واردات خارجی در این زمینه‌ها دوباره کاهش یابد. یکی از هدفهای دیگر برنامه این بود که کمبود شدید مسکن را که از سالهای جنگ بر جای مانده بود با پیشرفتهای جدید در امر خانه‌سازی جبران کند و کوشش شود که صادرات کشاورزی افزایش یابد.^{۸۸} اما اجرای برنامه هنوز تازه آغاز شده بود که شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم ادامه آن را متوقف کرد.

مشی دولت گرایانه و برنامه‌های پنج‌ساله با فعالیت بخش خصوصی مخالفتی نداشت، اما شیوه اجرای این سیاست و برنامه‌های دولت به طور قطع سرمایه‌گذاری در بخشهای تحت نفوذ و اختیار دولت را غیرممکن می‌کرد. اگرچه فعالیتهای اقتصادی دولت سهم عمده‌ای در توسعه صنعتی کشور داشت، اما چندان کارساز واقع نشد. حتی زمانی همین امر حکومت را بر آن داشت که به منظور ترغیب کارایی بیشتر واحدهای دولتی و در صورت نیاز به مشارکت سرمایه‌های خصوصی، رقابت بخش خصوصی را تشویق کند. نخستین گام در این مسیر در ۱۷ ژوئن سال ۱۳۵۷ هـ. ق/ ۱۹۳۸ م برداشته شد، یعنی زمانی که طبق قانون مربوط به سازمان، مدیریت و نظارت به بنگاههای اقتصادی بانکها و سایر تشکیلات دولتی به مؤسسه‌های مستقلی (مؤسسه‌لر) تقسیم شدند؛ هر یک از این مؤسسه‌ها از نظارت بر سایر بخشها را بر عهده داشته و خود نیز به تشکیلات جداگانه‌ای (تشکوللر) که به صورت مؤسسه‌های صنفی سازمان می‌یافتند، تقسیم می‌شدند بی آن که وابستگی زیادی به سرمایه داشته باشند. این مؤسسه‌های صنفی در امور مالی و اقتصادی خود مستقل بودند. بر این تشکیلات قوانین بخش خصوصی حاکم بود و انتظار می‌رفت که سودآوری نیز داشته باشند، اما سهام و نظارت کلی بر آنها همچنان بر عهده بانکها باقی ماند. با ترزیک سرمایه خصوصی و در صورت نیاز حتی مدیریت غیردولتی، بارها سعی شد که تشکیلات اقتصادی یادشده به صورت شرکتهای سهامی تضامنی تجدید سازمان شوند.^{۸۹} با اتکاء به قانون جدید، برای مثال سومربانک شرکتهای نخریسی و نساجی، چرم و کفش، مجتمع کارخانه‌های آهن و فولاد و مجتمع صنایع سیمان را ایجاد کرد. قانون ۲۹ مه سال ۱۳۴۵ هـ. ق/ ۱۹۲۶ م، فعالیت تجاری را تنظیم کرد.^{۹۰} هر کس که به لحاظ قانونی توان انعقاد قراردادهایی را داشت، از جمله زنان (با کسب اجازه از همسرانشان) و اتباع بیگانه بجز کارمندان دولت و قضات می‌توانستند در فعالیتهای تجاری وارد شوند. شرکتهای تجاری می‌بایست در دادگاه مالی حوزه فعالیت خود به ثبت می‌رسیدند و در تشکیلات دوایر محلی تجارت و صنعت یا یکی از این دو وارد می‌شدند؛ این دوایر تحت نظارت ماموری اجرایی از سوی وزارت تجارت قرار داشت و سیاستهای تجاری دولت از جمله نظارت بر قیمتها و کیفیت کالاها، بی هیچ گونه حق استیناف، اعمال می‌شد.

یکی از نقاط ضعف مهم در برنامه دولتی کردن، ناتوانی در نوسازی نظام مالیاتی کشور بود که در اصل همان نظام باقیمانده از اواخر سده نوزدهم بود، تنها با این استثناء که به جای مالیات عشریه مالیات زمین مرسوم شد. اگرچه مالیات زمین درآمدهای از دست رفته خزانه را تا اندازه‌ای جبران می‌کرد و مالیات احشام نیز افزایش یافت، تنها ساکنان شهرها بودند که درست برغم نظام مالیاتی عثمانی که در آن مالیاتهای محصولات تولید شده منبع اصلی در آمد دولت محسوب می‌شد، بیشتر هزینه‌های حکومت را تأمین می‌کردند. حتی در میان مالیاتهایی که برای ساکنان شهرها وضع شده بود، مالیاتهای قدیمی وضع شده بر در آمد مالیاتهای غیرمستقیم، بیشترین سهم از درآمدهای دولت را تشکیل می‌دادند و این در حالی بود که تنها پس از جنگ جهانی دوم اخذ منظم مالیات از در آمد، متداول شد.

توسعه صنعتی ترکیه در دهه ۱۳۴۹ ه.ق/ ۱۹۳۰ م، طبقه‌ای در حال رشد از کارگران کشور به وجود آورد؛ طبقه‌ای که وجودش تدوین و اجرای مقررات گوناگون کار و امور اجتماعی را ایجاب می‌کرد. برنامه‌های جمهوری در باب کارگران بازتابی از این عقیده مردم‌گرایانه بود که که جامعه ترکیبی است از گروههای کارورز. وظیفه اصلی دولت آن است که میان منافع همه گروهها همسانی ایجاد کند؛ بدینسان حکومت به وحدت و نظم مورد نظر خود دست می‌یافت و از امتیازات و اختلافات طبقاتی اجتناب می‌کرد. بنابراین در امور مربوط به کار و کارگری تنها از طریق اقدام دولتی نیل به مقصود ممکن بود. اما دولت در اتخاذ هرگونه اقدامی بسیار کند بود چرا که در این زمان نیاز مبرمی به تشویق توسعه صنعتی احساس می‌شد. در این احوال، کارگران از وضع موجود در رنج بودند و برای تغییر شرایط محدود کار و دستمزدها نمی‌توانستند کارچندانی انجام دهند. نخستین قانون مهم کار در ژانویه سال ۱۳۴۳ ه.ق/ ۱۹۲۴ م مطرح شد؛ بر اساس این قانون، همه کارفرمایان موظف بودند تعطیلی لاقل یک روز در هفته یعنی تعطیلی روز جمعه را برای کارگران خود به رسمیت بشناسند، اما پیشنهادهای بعدی درباره محدود کردن ساعات کار تا میزان ۶۰ ساعت کار در هفته که در بسیاری از نشستهای مجلس مطرح شد، ناموفق ماند. قوانین موافق با منافع کارگران در واقع نخستین بار از سوی وزارت بهداشت که در سال ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۹۱۵ م تأسیس شده بود^{۹۱}، مطرح گردید. این وزارت قانون بهداشت عمومی را در مجلس به تصویب رساند؛ بنابراین قانون، برای حفظ سلامت و بهداشت عمومی و تعیین استانداردهای بهداشت برای مؤسسه‌های خصوصی و دولتی، شوراهای بهداشت در سطوح ولایات و حوزه‌های شهرداری تأسیس شد. ساعات کار زنان باردار و کودکان کم سن تا اندازه‌ای محدود و استانداردهای سلامت و بهداشت تعیین شد، اما هیچ‌گاه به کار بسته نشد.^{۹۲} پیشه‌وران و بازرگانان خرده پا نیز اجازه یافتند که برای خود اتحادیه‌هایی (اصناف اوداسی) تشکیل دهند، اما این اتحادیه‌ها تحت

نظارت دواير تجارت باقى ماند که عمده کارفرمایان را مورد توجه قرار می داد، درحالی که کارگران نمی توانستند بر اساس «گرایشهای طبقاتی خود» اتحادیه های کارگری تشکیل دهند. در قوانین جزایی کشور، کارگران از هر گونه اعتصابی منع شده بودند، اگرچه کارفرمایان نیز مجاز نبودند در صورت بروز اختلافی میان آنان و کارگران، آنان را از کار محروم کنند.^{۹۳}

کارگران خارجی مشمول همان مقررات و نیز مشمول قانونی بودند که در سال ۱۳۵۱ ه.ق/۱۹۳۲ م تصویب شد و بنا بر آن تنها شهروندان ترک اجازه داشتند در برخی مشاغل خاص از جمله پزشکی، دندانپزشکی، دامپزشکی و حقوق مشغول کار شوند و استخدام کارشناسان خارجی در این گونه مشاغل مستلزم اجازه نامه های ویژه ای بود. ترکه ها همچنین انحصار برخی فعالیتهای صنفی و حرفه ای از جمله آرایشگری، عکاسی، چاپ، خیاطی و کفافی، خرده فروشی، فروشندگی کالاهایی که تولید آن در انحصار دولت بود و کار در حمل و نقل عمومی را در اختیار داشتند. این محدودیت شغلی موسیقیدانان، کارگران ساختمانی، کارگران ذوب آهن و چوب بری، محافظان، نگهبانان، دربانان، مستخدمان و خدمتکاران مؤسسه های عمومی و خوانندگان و رقاصان کلویهای شبانه را شامل می شد.^{۹۴} اگرچه این محدودیتها ممکن است ناخوشایند به نظر رسد، اما موقعیت امپراتوری عثمانی در این برهه را نیاستی نادیده گرفت؛ موقعیتی که در آن بسیاری از مردم به منظور گریز از قوانین عثمانی تابعیت خارجی می گرفتند و بسیاری از واحدهای اقتصادی تحت مالکیت یا مدیریت خارجی یا اعضای اقلیتها قرار داشت که در برابر مسلمانان و ترکه ها از امتیازات بسیاری برخوردار بودند. اما اتباع بیگانه از حق مالکیت، انتقال، واگذاری و حتی فروش دارائیهای شخصی و املاک خود برخوردار بودند، البته تا زمانی که شهروندان ترک ساکن در کشورهای همان اتباع بیگانه نیز از چنین حقی برخوردار می بودند. و به این افراد اجازه داده شد که در برخی مشاغل تخصصی از جمله خلبانی و کارشناسی فنی هواپیمایی که شمار ترکه ها هنوز تکافوی احتیاجات را نمی کرد، استخدام شوند.

نخستین قانون کار ترکیه تنها در سال ۱۳۵۵ ه.ق/۱۹۳۶ م به تصویب رسید. شمول این قانون بسیار محدود بود و تنها واحدهایی را در بر می گرفت که تعداد کارگرانشان بیشتر از ده نفر بود (تنها ۱۵ درصد از کل واحدهای کارگری در این زمان مشمول این قانون می شدند) و کارگران بخش کشاورزی و دولتی را شامل نمی شد.^{۹۵} در این قانون بر ضرورت ایجاد موازنه میان سرمایه و کار تأکید شده بود و به همین منظور انجام هر گونه اعتصاب از سوی کارگران و تعطیلی واحدها از سوی کارفرمایان منع شده بود؛ علاوه بر این قانون مذکور وجود نمایندگان کارگران را به منظور ابراز ناخشنودی آنان به رسمیت می شناخت و در صورت بروز اختلاف

همه جناحهای درگیر را ملزم به انجام مذاکره و در صورت لزوم موظف به قبول حکمیت می کرد. در بیشتر مواد قانون کوشش شده بود که در وضع کارگران بهبود حاصل شود تا هر گونه بهانه برای انجام اعتصاب از آنان سلب شود. برای نخستین بار ساعات کار هفتگی ۴۸ ساعت، یعنی به طور عادی شش روز در هفته و روزانه هشت ساعت اعلام شد و تعطیل آخر هفته از عصر شنبه آغاز می شد و تا صبح دوشنبه ادامه می یافت. بنا بر قانون کار، کارگران نمی توانستند روزانه بیش از ۳ ساعت و سالانه بیش از ۹۰ ساعت اضافه کار داشته باشند و این مقدار نیز می بایست با موافقت کارگران انجام می شد و اضافه حقوق آنان ۲۵ تا ۵۰ درصد حقوق آنان را شامل می شد. آنانی که مشاغل خود را رها می کردند، ملزم بودند که از کارفرمای خود گواهی کار دریافت دارند که نشانگر کمیت، نوع و کیفیت کار آنان باشد. مقرر شد که زنان باردار مدتی پیش و پس از زایمان از کار معاف شوند و در این مدت نیمی از حقوق خود را از کارفرما دریافت دارند، البته به شرط آن که پیش از آن دست کم به مدت شش ماه نزد همان کارفرما کار کرده باشند.^{۹۶} از آنجا که قانون کار به طور مستمر اجرا نمی شد و کارگران از حق اعتصاب محروم بودند، وضع کلی آنان همچنان نامطلوب ماند.

دستاوردهای اجرای سیاست اقتصادی آتاتورک کمتر از میزانی بود که حکومت ادعا می کرد، اما به طور قطع از آنچه که مخالفان وی ابراز می داشتند، بسیار بیشتر بود. تولید ذغال سنگ طی یک دهه به میزان تقریباً ۱۰۰ درصد یعنی از ۱/۵۹ میلیون تن در سال ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰م به ۳/۰۱۹ میلیون تن در سال ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰م افزایش یافت. طی همین دوره، تولید کروم تا میزان ۶۰ درصد از ۲۸۰۰۰ تن به ۱۷۰۰۰۰ تن افزایش پیدا کرد؛ تولید آهن در قره بوک از صفر به ۱۳۰۰۰۰ تن در سال ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰م رسید؛ و تولید کلی مواد معدنی از شاخص پایه ۱۰۰ در سال ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰م و ۲۳۲ در سال ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰م رسید.^{۹۷} صنعت پارچه بافی چندان توسعه یافت که توانست ۸۰ درصد از نیازهای کشور را تأمین کند. در نتیجه منسوجات وارداتی از ارزش تقریبی ۵۱/۱ میلیون لیره ترک در سال ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷م به ۱۲/۹ میلیون لیره در سال ۱۳۵۸ هـ.ق/۱۹۳۹م کاهش یافت.^{۹۸} در فاصله سالهای ۱۳۴۳ هـ.ق/۱۹۲۴م تا ۱۳۴۸ هـ.ق/۱۹۲۹م، تولید پنبه از ۷۰ تن به ۳۷۷۳ تن، پشم از ۴۰۰ تن به ۷۶۳ تن و ابریشم از ۲ تن به ۳۱ تن رسید.^{۹۹} تولید شکر که تنها از سال ۱۳۴۳ هـ.ق/۱۹۲۶م آغاز شد، در سالهای ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷م تا ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰م از ۵/۱۶۲ تن به ۹۵/۱۹۲ تن رسید.^{۱۰۰} طول خطوط راه آهن در سالهای ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷م تا ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰م، تقریباً دو برابر شد یعنی از ۴۶۳۷ کیلومتر به ۷۳۸۱ کیلومتر رسید، در حالی که طول جاده های احداث شده کشور از ۲۲۰۵۳ کیلومتر به ۱۴۵۸۲ کیلومتر افزایش یافت. در آمد خالص ملی از شاخص پایه ۱۰۰ در سال ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷م به

۱۲۵/۸ در سال ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰ م رسید، در همین حال تجارت خارجی که در دهه ۱۳۳۹ هـ.ق/۱۹۲۰ م با یک کسری کلی مواجه بود، به یک مازاد قطعی در بیشتر سالهای دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰ م دست یافت.^{۱۰۱} در بیشتر سالهای حکومت آتاتورک در بودجه کشور موازنه برقرار بود. افزایش سریع مالیاتها بیشتر هزینه های کشور را تأمین می کرد و علاوه بر آن کاهش قابل توجه هزینه های نظامی به تأمین هزینه های مورد نیاز کمک می کرد؛ هزینه های نظامی در این برهه، بیش از ۳۰ درصد از بودجه کشور را به خود اختصاص نمی داد. ذخایر مالی ترکیه تقریباً شش برابر شد. در همین حال اعمال نظارت بر جریان پول در خارج از کشور به حکومت امکان داد که نرخ برابری لیره ترک را در مقابل دلار بازار جهانی از میزان ۲/۱۲ لیره در سال ۱۳۵۸ هـ.ق/۱۹۳۰ م به ۱/۲۸ لیره در سال ۱۳۵۸ هـ.ق/۱۹۳۹ م برساند.^{۱۰۲}

واپسین سالهای حکومت آتاتورک و مرگ وی

با گذشت زمان و تأیید و تثبیت مادام العمر بودن ریاست آتاتورک، وی هر چه بیشتر مستبدتر می شد و حتی کوچکترین ابراز مخالفت را شورش علیه حکومت تلقی می کرد و از این روی برخی از قدیمیترین دوستانش از جمله رثوف اوربی، خالد ادیب و عدنان ادیور را به دلیل انتقاد از برخی سیاستهای خود تبعید کرد. بدینسان بود که عصمت اینونو پس از بیست سال همکاری با آتاتورک مجبور شد که به نفع جلال بایار که سالهای طولانی وزیر دارایی کابینه اش بود، از مقام نخست وزیری استعفاء کند و دلیل این امر ظاهراً عدم تفاهم در برخی مسائل کوچک با رئیس جمهوری بود. اما اظهارات دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که عصمت اینونو بدین منظور از مقام خود استعفاء کرد که از واکنشهای احتمالی علیه آتاتورک پس از مرگ وی در امان بماند و در نتیجه بتواند جانشینی وی را در دست گیرد.

آتاتورک برنامه کاری سنگینی داشت؛ وی همواره با قطار به گوشه و کنار کشور مسافرت می کرد تا آرمانهای جمهوری را از طریق تصویری که تنها شخص وی قادر به ارائه آن بود، در میان توده های مردم گسترش دهد. اما انزوا و کار سخت، زندگی شخصی آتاتورک را هر چه بیشتر به سوی عیاشی و بی بندوباری سوق داد تا این که سرانجام در سال ۱۳۵۷ هـ.ق/۱۹۳۸ م وی را ناتوان کرد. در ۱۱ مارس، مردم برای نخستین بار از بیماری رئیس جمهور که بعدها معلوم شد مربوط به کبد است، آگاه شدند. در ۲۴ مارس حکومت ترکیه یک قایق به نام سورونه برای استفاده شخصی کمال از انگلیس خریداری کرد و پس از آن، وی بیشتر وقت خود را به استراحت در این قایق می گذارند، حتی جلسه های هیأت دولت را کنار تختخواب خود برگزار می کرد. در ۵ سپتامبر، با وخیمتر شدن حالش، او را به قصر دلمه باغچه انتقال دادند. وی آخرین وصیت نامه خود را نوشت و تمامی ثروتش را به ملت بخشید. در ۱۷ اکتبر، کمال به

حالت اغماء افتاد به طوری که پس از دو روز بسختی به هوش آمد. برای نخستین بار وخامت حال وی برای مردم آشکار شد. شمارش معکوس مرگ وی آغاز شده بود و دانش آموزان مدرسه نظام کوللی سوار بر قایقها در حالی که به افتخار کمال سرودهای ملی کشور را اجرا می کردند، از کنار قصر در حاشیه بوسفور عبور کردند. دو روز بعد جلال بایار متن پیام ریاست جمهوری را در جلسه جدید مجلس کبیر ملی قرائت کرد و این نخستین باری بود که کمال نتوانسته بود شخصاً در مجلس حضور یابد. در ۸ نوامبر سال ۱۳۵۷ هـ.ق/ ۱۹۳۸ م، کمال برای آخرین بار به حالت اغماء افتاد و دو روز بعد، سرانجام بیماری وی را در حالی که هنوز سالهای زیادی از عمرش نمی گذشت، از پای در آورد. مرگ وی موج اندوهی را برانگیخت که در تاریخ ترکیه بی سابقه بود؛ در حضور گروههای مختلف عزادار که به آرامی نظاره می کردند، جنازه رئیس جمهور به وسیله قطار به آنکارا منتقل و در موزه مردم شناسی (۳۰ نوامبر سال ۱۳۵۷ هـ.ق/ ۱۹۳۸ م) به خاک سپرده شد؛ پیکر وی در این مکان باقی ماند تا این که مآلاً در ۱۰ نوامبر سال ۱۳۷۱ هـ.ق/ ۱۹۵۳ م به آرامگاه دائمی و اختصاصی اش در آنیت کبیر (آرامگاه بزرگ) انتقال داده شد.

سالهای حکومت اینونو، ۱۳۷۰-۱۳۵۷ هـ.ق/ ۱۹۵۰-۱۹۳۸ م

در بارهٔ جانشین آتاتورک هیچ گونه اختلاف نظری بروز نکرد. جانشین وی، عصمت اینونو، افسری وفادار نسبت به کمال محسوب می شد که بیش از هر کس دیگر در نوسازی و حفظ کشور به وی کمک کرده بود. مجلس کبیر ملی اینونو را در ۱۱ نوامبر ۱۳۵۷ هـ.ق/ ۱۹۳۸ م به اتفاق آراء به ریاست جمهوری و دو هفته بعد به ریاست دائمی جذب جمهور یخواه خلق برگزید. وی طی سالهای ریاست جمهوری خود با دو بحران اساسی روبرو شد؛ این دو بحران عبارت بودند از جنگ جهانی دوم که کمتر از یکسال پس از به قدرت رسیدن وی آغاز شد و تقاضای فزاینده برای انجام اصلاحات لیبرالی که پس از جنگ مطرح شد.

بیطرفی ترکیه طی جنگ جهانی دوم

اینونو و بسیاری از همراهان و هموطنانش همگی بخوبی به یاد داشتند که در گیر شدن در جنگ جهانی اول چگونه موجب انقراض امپراتوری عثمانی و به خطر افتادن کشور جدید ترکیه شده بود. با اینهمه، شرایط و مقتضیات ترکیه را در چندین پیمان و معاهده بین المللی وارد کرده بود. در برابر تهدید ایتالیا، روابط با بریتانیا طی نیمه دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م پیشرفت کرده بود. در پی همین بهبود روابط بود که ادوارد هشتم پادشاه انگلستان که در کشتی اختصاصی اش

در حال سیر و سیاحت در دریای مدیترانه به سر می برد، از استانبول دیدار کرد. (۵-۴ سپتامبر ۱۳۵۵ هـ. ق/ ۱۹۳۶ م)؛ همچنین اینونو به منظور شرکت در مراسم تاجگذاری جورج ششم (۱۰-۹ مه سال ۱۳۵۶ هـ. ق/ ۱۹۳۷ م) به لندن سفر کرد. طی این دیدار قراردادهای اعتباری (۲۷ مه) منعقد شد که بویژه امکان مشارکت انگلیس را در توسعه صنعتی دومین برنامه پنج ساله فراهم می آورد و به انعقاد یک قرارداد تعهد دوجانبه میان دو کشور انجامید (۱۲ مه ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م)؛ طی اندک زمانی پس از انعقاد این قرارداد، فرانسه و ترکیه معاهده‌ای به امضاء رساندند (۲۳ ژوئن ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م) که به قرارداد ختای منضم شد. ترکها در اصل به دلیل تهدیدی که از سوی آلمان و ایتالیا احساس می کردند و نیز با این تصور که با اتحاد شوروی به دلیل مخالفت شدیدش با نازیسم و فاشیسم مشکلی نخواهد داشت، در این قراردادها و معاهده‌ها وارد شدند. اما انعقاد معاهده‌ای میان نازیها و اتحاد شوروی (۲۳ اوت ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م) و حمله مشترک آنها به لهستان، این احتمال را قوت بخشید که آنان به ترکیه نیز حمله کنند. ترکیه کوشید که در مورد حفظ یکپارچگی ارضی اش از روسها تضمینهایی کسب کند چنان که قراردادهای پیشین این کشور با بریتانیا و فرانسه بتواند به اتحادی علنی تبدیل شود. اما آلمان که در نتیجه انعقاد قرارداد میان بریتانیا و فرانسه با رومانی و یونانی (آوریل ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م) خود را در محاصره می دید، کوشید که از این تلاش جدید جلوگیری کند و دوستی یا دست کم بیطرفی این کشور را جلب کند تا بریتانیا نتواند از طریق قلمرو ترکیه به رومانی کمک ارسال دارد. روسیه از سیاست آلمان حمایت کرد و به تهدید ترکیه ادامه داد تا این کشور متفقین را از حوزه کشورهای بالکان دور نگاه دارد. روسیه خواستار آن شد که از طریق انعقاد یک معاهده کمک دوجانبه میان این کشور و ترکیه (۱۲ اکتبر ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م)، موافقت این کشور را با مسدود کردن تنگه‌ها بر روی رزمناوهای خارجی و استقرار سربازان و نیروی نظامی روسیه در آنها، جلب کند. ترکها اگر نه به هیچ دلیل دیگر، تنها به این دلیل که موافقت با این پیشنهاد به مفهوم نادیده گرفتن پیمان مونترو بود و در نتیجه رویاروشدن با متفقین را در پی داشت، با این درخواست مخالفت کردند.

در ۱۹ اکتبر ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م، ترکیه قرارداد دوجانبه‌ای را با بریتانیا و فرانسه منعقد کرد. اما بنابراین قرارداد، از ورود ترکیه به جنگ جلوگیری شد مگر این که مستقیماً منافع جمهوری به خطر می افتاد؛ از جمله این که اگر در نتیجه بروز جنگی در مدیترانه، ترکیه مورد تهاجم نیروهای اروپایی قرار می گرفت، در این صورت متفقین از ترکیه حمایت می کردند. بنابراین، تعهدات ترکیه در کمک به یونان و رومانی چنان که در معاهده پیش از جنگ بالکان تصریح شده بود، محترم شمرده می شد. به ترکیه اجازه داده شد که صرفنظر از تعهدات دیگر خود، از هر گونه اقدامی علیه اتحاد شوروی پرهیز کند. فرانسه و بریتانیا متعهد شدند که برای

تغییر سلاحهای ارتش و پرداخت بدهیهای تجاری وامهایی به این کشور اعطاء کنند. روسها نسبت به انعقاد این قرارداد برغم این که بنا بر مفاد آن از هر گونه تهاجمی از سوی ترکها در امان می ماندند، بشدت معترض بودند؛ اما درگیر شدن این کشور در لهستان و سپس در آلمان از اظهار خصومت این کشور از طریق تهاجمی علنی جلوگیری می کرد.

جنگ جهانی دوم و فراز و نشیبهای آن ترکیه را از ملحق شدن به متفقین باز داشت. ترکیه از درگیر شدن در جنگ با آلمان نیز اجتناب کرد و بدینسان بیطرفی خود را حفظ کرد. از آنجا که ایتالیا به یونان هجوم برد و این کشور (اکتبر ۱۳۵۹ هـ. ق/ ۱۹۴۰ م) و آلبانی را تصرف کرد و آلمان نیز به نوبه خود یوگسلاوی، یونان، رومانی و بلغارستان را فتح و پس از اشغال کرت در اوایل ۱۳۶۰ هـ. ق/ ۱۹۴۱ م به افریقای شمالی حرکت کرد، ترکیه هر چه بیشتر از متحدان اسمی خود جدا شد و در معرض تهدید آلمانها قرار گرفت، بدون آن که امید زیادی به کسب حمایت بجز از جانب روسیه داشته باشد؛ کشوری که موقعیت آن هنوز چندان روشن نبود. نماینده آلمان در آنکارا در این زمان فرانتس فون پاپن [۷] بود که طی جنگ جهانی اول در مقام دستیار فون فالکنهاین به امپراتوری عثمانی در آمده بود. تا زمانی که پیروزی متفقین محتمل به نظر می رسید، تلاش اصلی وی معطوف به آن بود که ترکیه را از الحاق به متفقین دور نگاه دارد. اما به محض این که پیروزیهای آلمان در اروپا آغاز شد، فرانز فون پاپن کوشید که به طرق گوناگون روابط با ترکیه را مستحکم و تقویت کند. نخستین پیروزی وی در اوایل سال ۱۳۶۰ هـ. ق/ ۱۹۴۱ م زمانی حاصل شد که وی ترکها را واداشت که تنگه های عثمانی را بر روی کشتیهای همه کشورها مسدود کنند و متفقین را از ارسال کمک به روسیه که در آن زمان هنوز در حال جنگ به آلمان بود، بازدارند. وی سپس کوشید برای عبور سربازان آلمانی از ترکیه و حمله به بریتانیایها و فرانسویهای مستقر در عراق، سوریه و ایران کسب اجازه کند و در ازای آن، به ترکها وعده داد که قلمروهایی را در تراکیه واگذار و امنیت ترکیه را تضمین کند. اما ترکیه دریافت که موافقت با پیشنهاد فرانتس فون پاپن به مفهوم اعلان جنگ با متفقین تلقی خواهد شد. بنابراین ترکیه ملاً آنها با انعقاد یک معاهده عدم تجاوز با آلمان موافقت کرد (۱۸ ژوئن ۱۳۶۰ هـ. ق/ ۱۹۴۱ م)؛ معاهده ای که بویژه تعهدات و تضمینهای قبلی جناحها را نقض می کرد. آلمان پس از حمله به روسیه (۲۲ ژوئن ۱۳۵۹ هـ. ق/ ۱۹۴۰ م)، بر تقاضاهای خود از کشور ترکیه افزود، از جمله آن که خواستار مواد اولیه بویژه منگنز و کروم شد، اما ترکها توانستند از قبول این درخواست بدین بهانه که قرارداد تحویل آنها به بریتانیا قبلاً منعقد شده است، سر باز زنند.

سرانجام، ترکیه توانست این فلزها را به بالاترین قیمتها به هر دو کشور بفروشد، و روابط خود را با هر دو سوی حفظ کند. ترکها با انعقاد قراردادی تجاری با آلمان (۱۹ اکتبر سال ۱۳۶۰ هـ.ق/۱۹۴۱ م)، در ازای دریافت جنگ افزار، مقداری کروم به این کشور تحویل دادند اما مقدار جنگ افزار دریافت شده کمی بیشتر بود. در سال ۱۳۶۱ هـ.ق/۱۹۴۲ م، فون پاپن یک بار دیگر ترکها را برای کسب حقوق ترانزیتی به سوی شرق تحت فشار قرار داد؛ وی ادعاهای جدید روسها را در مورد تنگه‌ها که در زمان اتحاد با آلمان، با این کشور مطرح کرده بودند، افشا کرد و علاوه بر آن بقایای پان تورانیسم را در ترکیه تشویق کرد تا با تحریک اقلیتهای ترک اتحاد شوروی به برپایی قیام، این کشور را تضعیف کند. ترکیه از تأیید نهایی این اقدامات اجتناب کرد و چنین توجیه می‌کرد که چنین اقدامهایی اگر آشکارا مورد حمایت حکومت قرار گیرد به قتل عام تمامی جمعیت ترک ساکن در کشور منجر خواهد شد، خاصه آن که ارامنه در داخل حزب کمونیست از اقتدار بسیار زیادی برخوردار شده بودند. در نتیجه، همه آنچه که آلمانیها توانستند بدان دست یابند عبارت بود از انعقاد قراردادهای تجاری جدید، اما ترکیه توانست از قبول هر گونه تعهدی که احتمالاً موجب قطع رابطه این کشور با متفقین می‌شد، اجتناب کند. در همین احوال، متفقین بیطرفی ترکها را مورد تشویق قرار دادند چرا که آنان دیگر در موقعیتی نبودند که ترکیه را در صورتی که به حمایت از آنان وارد جنگ می‌شد، کمک کنند. ۱۰۳

در حالی که ترکیه بدینسان موفق شد که بیطرفی ناپایداری را حفظ کند، وضع اقتصادی داخل کشور در نتیجه جنگ بسرعت وخیم شد. از آنجا که کشور در معرض خطر اشغال خارجی نخست از سوی روسیه و سپس از سوی آلمان قرار داشت، اینونو ناگزیر بود که ارتش را بسیج و بیش از یک میلیون نفر را مسلح کند و بودجه نظامی کشور را دو برابر نماید. بسیج ارتش هزینه سنگینی را بر اقتصاد کشور تحمیل می‌کرد؛ اقتصادی که هنوز برای پذیرش چنین هزینه‌هایی اقتدار کافی را نیافته بود. کاهش هزاران تن از نیروی کار کشور، تولید کشاورزی و صنعتی را به طور آشکار پایین آورد، در همین حال فعالیتهای جنگی و محاصره دریای مدیترانه جریان واردات و صادرات را متوقف کرد و بیشتر کالاها و نیز لوازم یدکی با کمبود شدید روبرو شد و ترکیه بسیاری از بازارهای خارجی خود را از دست داد. نیروهای مسلح نیز با دراختیار گرفتن کالاهایی که مورد نیاز مردم بود، تقاضا برای اجناس را در بازار افزایش می‌دادند. کمبود شدید کالا و تورم سنگینی وجود داشت و شاخص کلی قیمتها در استانبول از ۱۰۱/۴ در سال ۱۳۵۸ هـ.ق/۱۹۳۹ م به ۲۳۲/۵ در سال ۱۳۶۱ هـ.ق/۱۹۴۲ م و ۳۵۴/۴ در سال ۱۳۷۴ هـ.ق/۱۹۵۴ م افزایش یافت، در حالی که شاخص مواد غذایی از ۱۰۰ در سال ۱۳۵۷ هـ.ق/۱۹۳۸ م به ۱۱۱۳ در سال ۱۳۶۴ هـ.ق/۱۹۴۴ م رسید و مآلاً در سال ۱۳۶۵

ه.ق/۱۹۴۵ م به دلیل بازگشایی مدیریتانه در واپسین سالهای جنگ، به رقم ۵۶۸/۸ تنزل یافت.^{۱۰۴} مجموع کل تولید ملی طی سالهای جنگ از ۷۶۹۰/۳ به ۵۹۴۱/۶ میلیون لیره ترک کاهش یافت، در همین حال در آمد سرانه از ۴۳۱/۵۳ به ۳۱۶/۲۲ لیره سقوط کرد که کاهشی معادل یک چهارم را نشان می‌داد.^{۱۰۵}

حکومت برای حل مشکلات مالی خود راههای گوناگونی را آزمود. تصویب قانون دفاع ملی در سال ۱۳۵۹ ه.ق/۱۹۴۰ م به حکومت اجازه می‌داد که در معادن و کارخانه‌ها از نیروی کار اجباری شهروندان استفاده کند.^{۱۰۶} سطح تولید و تجارت خارجی و درآمدهای حکومت کاهش یافت، در حالی که هزینه‌ها افزایش پیدا کرد. بودجه‌های جنگی حکومت با کسری روزافزونی روبرو بود.^{۱۰۷} کوششهایی که برای رفع بحران از طریق چاپ اسکناس و استقراض داخلی صورت گرفت تنها به تشدید تورم در کشور دامن زد. وضع قانون ۱۰ درصد مالیات بر تولید کشاورزی در سال ۱۳۶۱ ه.ق/۱۹۴۲ م تا اندازه‌ای مؤثر واقع شد، اما بخودی خود کافی نبود. تلاش برای سهمیه‌بندی کالاها ناموفق ماند، چرا که خرده‌فروشان و خریداران هر دو فراتر از اهرمهای نظارتی عمل می‌کردند و بازار سیاه پر رونقی ایجاد کرده بودند. مغازه‌داران و عمده‌فروشان به بهای بدتر شدن وضع عموم مردم، بویژه کارمندان دولت که حقوقهایشان به دلیل کاهش درآمدهای دولت کم می‌شد، سودهای کلانی به دست آوردند.

همه این دشواریها و ناکامیها به وضع مالیات بر سرمایه (ورلیک ورجیسی) انجامید که در ۱۱ نوامبر سال ۱۳۶۱ ه.ق/۱۹۴۲ م به تصویب مجلس رسید. مقرر شد که بر ثروتهای حاصل از تجارت که در گذشته مشمول مالیات نمی‌شدند، مالیات وضع شود و روند صعودی قیمت‌ها مهار گردد. روش مالیات بندی کاملاً شبیه موازین مالیاتی کشورهای اروپایی در آن زمان بود؛ مالیات بر سرمایه مالیات مستقلی بود که بر سرمایه همه صاحبان ثروت از جمله بازرگانان، کشاورزان، اصناف و سایر کسانی که مشمول پرداخت مالیات سود سالانه می‌شدند، تعلق می‌گرفت. از آنجا که دستیابی به نوعی ارزیابی عادلانه از طریق خود صاحبان سرمایه کار دشواری بود، این مسؤلیت بر عهده کمیته‌هایی از کارشناسان مالی حکومت و سرمایه‌داران محلی نهاده شد که از سوی بلدیها بر گزیده می‌شدند و تنها در برابر آنان مسؤول بودند. تجدیدنظر در تصمیمات کمیته غیر ممکن بود و متخلفان به پرداخت جرائم نقدی و در صورت عدم پرداخت بموقع جرایم به مصادره اموال، بازداشت و تبعید به اردوگاههای کار محکوم می‌شدند. بنابراین، بیشتر ترکهای مسلمان پرداخت مالیات را تعهدی مبنی می‌دانستند و در پرداخت آن کوتاهی نمی‌کردند. اما بسیاری از شهروندان غیرمسلمان و خارجیان ساکن در ترکیه که این کشور را وطن خود نمی‌دانستند، به هر طریقی می‌کوشیدند که ثروت خود را پنهان و از پرداخت مالیات اجتناب کنند. این اقدام به نوبه خود سبب می‌شد که ارزیابان مالیاتی

میزان سرمایه غیرمسلمانان را بیشتر از آنچه که به نظر می‌رسید، تخمین بزنند. در حالی که بسیاری از غیرمسلمانان در واقع مالیات عادلانه خود را به همان میزان مسلمانان پرداخت می‌کردند، آن عده که ثروت غیرعلنی‌شان برآستی کافی نبود یا به هیچ‌وجه راضی به تولید و افزایش درآمدهای خود نبودند، تحت فشار قرار می‌گرفتند که همه دارایی و تشکیلات کسب و کار یا بخشی از آن را به منظور پرداخت مالیاتهای خود به فروش برسانند. ملاً از آنجا که اقلیتها کماکان بخش عمده تجارت استانبول را در دست داشتند، بیشترین سهم یعنی حدود ۵۳ درصد از مجموع ۳۱۵ میلیون لیره مالیات جمع‌آوری شده از آنان، ۳۶/۵ درصد از مسلمانان و ۱۰/۵ درصد از اتباع خارجی دریافت گردید. خارجیان که به غلط تصور می‌کردند مسلمانان هیچ مالیاتی پرداخت نمی‌کنند یا میزان پرداختی آنان کمتر است، حکومت را متهم به تعصب مذهبی می‌کردند و این بحثی بود که در بیرون از مرزهای ترکیه بهسولت مورد قبول قرار گرفت. تاثیر دیربای این مالیاتها تشویق غیرمسلمانان به انتقال سرمایه و فعالیتهای تجاری‌شان به سایر کشورهای جهان در نخستین فرصت ممکن پس از خاتمه جنگ بود و این تحول سبب شد که مسلمانان طی سالهای بعد در راس بیشتر فعالیتهای تجاری کشور قرار گیرند.^{۱۰۸}

نتها نتیجه مثبت اقتصادی جنگ، طی دو سال بعد (۱۳۶۵-۱۳۶۳ ه.ق/ ۱۹۴۵-۱۹۴۳ م)، یعنی زمانی آشکار شد که ترکیه ضمن نزدیکتر شدن به متحدان غربی خود، اخذ کمکهای اقتصادی به منظور افزایش تولید و صادرات را آغاز کرد، و اعتبار خارجی به میزان کافی دریافت داشت چندان که بتواند بسیاری از خسارات اقتصادی پس از جنگ را جبران کند. در دسامبر سال ۱۳۶۱ ه.ق/ ۱۹۴۲ م، بریتانیا ترکیه را برای وارد شدن در جنگ به نفع متفقین، تحت فشار گذاشت، اما چرچیل این مطلب را که ترکیه نخست بایستی به لحاظ تسلیحاتی کاملاً مسلح شود، پذیرفت. ورود تسلیحات و مشاوران نیروی هوایی متفقین به ترکیه در سال ۱۳۶۲-۱۹۴۳ م آغاز شد، اما اینونو هنوز مقاومت می‌کرد چرا که وی برآستی از آن بیمناک بود که آلمان استانبول را بی هیچ هراسی از عملیات متقابل متفقین بمباران کند. متفقین تأخیرهای ترکیه را درک می‌کردند، اما طی کنفرانسهای مسکو و تهران (اکتبر تا نوامبر سال ۱۳۶۲ ه.ق/ ۱۹۴۳ م)، رهبران متفقین تصمیم گرفتند که ترکیه را در نخستین فرصت ممکن برای ورود به جنگ تحت فشار قرار دهند. اینونو از قبول تصمیمات متفقین تا بهار سال ۱۳۶۴ ه.ق/ ۱۹۴۴ م همچنان طفره رفت؛ در این زمان روند سریع و فزاینده فروپاشی آلمان وی را بر آن داشت که قراردادهای اقتصادی و سیاسی را که به کوشش فون پاپن منعقد شده بود، لغو کند و سرانجام در ۲۳ فوریه ۱۳۶۵ ه.ق/ ۱۹۴۵ م یعنی درست همزمان با عضویت ترکیه در سازمان ملل متحد، به آلمان اعلان جنگ دهد.

بحران پس از جنگ

پایان جنگ در اروپا به مفهوم پایان جنگ برای ترکیه نبود. پس از جنگ جهانی دوم، جمهوری مجبور بود که در برابر کمیس‌های روس که بسیار مشتاق بودند برنامه‌های امپریالیستی تزارها را تحقق بخشند، از خود دفاع کند. حتی پس از اعلان جنگ به آلمان، ترکیه تنگه‌ها را بر روی کشتیهای متفقین که به روسیه تدارکات می‌رساندند، باز کرده بود (۱۲ ژانویه ۱۳۶۵ ه.ق/۱۹۴۵ م)، اما روسها بسیار کمتر از دوستان ترکیه تمایل داشتند که اقدام پیشین این کشور را در مسدود کردن تنگه‌ها فراموش کنند. در ۲۱ مارس، روسها قرارداد دوستی و عدم تجاوز را که در سال ۱۳۴۴ ه.ق/۱۹۲۵ م با ترکیه امضاء کرده بودند، لغو کردند. در همان احوال، درست زمانی که آنان سرگرم گسترش سلطه خود در کشورهای اروپای شرقی بودند، خواستار الحاق دوباره قارص و اردهان در شرق و بخشهایی از تراکیه به کشور بلغارستان شدند که در این زمان تحت نظارت کمونیستها قرار گرفته بود. شورشیها همچنین به منظور اطمینان از این که در جنگ و در صلح به تنگه‌های عثمانی دسترسی خواهند داشت و نیز این که می‌توانند در امتداد تنگه‌های بوسفور و داردانل پایگاههایی ایجاد کنند، خواستار تجدیدنظر در قرارداد مونترو شدند. در سال ۱۳۶۶ ه.ق/۱۹۴۶ م، حکومت شوروی به اعمال فشار بر ترکیه به منظور انعقاد قراردادی با این کشور ادامه داد و نیز با انتشار برخی مدارک که نشانگر طرفداری ترکیه از نازیسم بود، سعی می‌کرد از اقدامهای این کشور پس از جنگ جهانی اول تقلید کند. حکومت ترکیه از درخواستهای روسها سر باز زد و زمانی که گروههای کمونیست داخل کشور برای کسب امتیاز شورشی را آغاز کردند، آنان را سرکوب کرد. فشار روسها افزایش یافت. روسها همچنین به حمایت از چریکهای کمونیست در یونان پرداختند و برغم تاکتیکهای پیشین این کشور در کشورهای بالکان و ایران، انجام برخی حملات به ترکیه بسیار محتمل به نظر می‌رسید.

ملحق شدن ترکیه به غرب

در این موقع یعنی در ۱۲ مارس سال ۱۳۶۷ ه.ق/۱۹۴۷ م، رئیس‌جمهور ترومن [۸] پیشنهاد کرد که به منظور تدارک برنامه‌ای برای ارسال کمکهای اقتصادی و نظامی به ترکیه و یونان و حمایت از آنان در برابر روسها کنگره‌ای تشکیل شود؛ این پیشنهاد بخشی از اصول

سیاسی مورد توجه ترومن در گسترش مقاومت بیشتر در برابر توسعه طلبی شوروی و از عناصر اصلی امنیت آمریکا به شمار می‌رفت. تصمیم‌کنگره مبنی بر اعطای کمکهای درخواست شده از جانب ترکیه، آغاز مرحله فزاینده آمریکا در امنیت و توسعه اقتصادی ترکیه بود که طی سه دهه پس از آن به صورت مسأله‌ای اساسی در سیاستهای هر دو کشور تلقی شد. کارشناسان نظامی آمریکا برای بحث درباره اموری که به انعقاد قرارداد ترکیه - آمریکا در مورد کمکهای نظامی و همکاری دو کشور منجر شد، وارد آنکارا شدند؛ قرارداد یادشده در اول سپتامبر سال ۱۳۶۷ هـ.ق/۱۹۴۷ م در آنکارا تصویب شد. در آغاز سال، ترکیه شروع به دریافت تجهیزات نظامی و کمکهای فنی و اقتصادی لازم برای احداث و توسعه شبکه‌های حمل و نقل از آمریکا کرد و در نتیجه این کمکها ارتش ترکیه به صورت قدرت نظامی مهمی درآمد. برنامه مارشال در ۵ ژوئن سال ۱۳۶۷ هـ.ق/۱۹۴۷ م اعلام شد و در پی آن پذیرش ترکیه در سازمان همکاریهای اقتصادی اروپا سبب تحکیم بیشتر روابط اقتصادی این کشور با ایالات متحده آمریکا شد (۶ آوریل ۱۳۶۸ هـ.ق/۱۹۴۸ م)؛ عضویت ترکیه در این سازمان اقتصادی به انعقاد یک قرارداد مستقیم اقتصادی میان دو کشور انجامید و این قرارداد در واقع دومین رکن اساسی در روابط میان آنها تلقی می‌شد. کمک نظامی ترکیه به تلاشهای سازمان ملل متحد در کره، در ژوئن ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م آغاز شد و متعاقباً عضویت این کشور در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پس از غلبه یافتن بر اعتراضات اولیه بریتانیا و فرانسه نسبت به گسترش تعهدات استراتژیک آنان، ترکیه را به صورت بخشی لاینفک از تلاشهای مشترک کشورهای غربی در دفاع از خود در برابر توسعه طلبی روسیه در آورد و عضویت کامل این کشور را در اتحاد غربی تأیید کرد. این اقدام به انزوای ترکیه که طی جنگ جهانی دوم آغاز شده بود، خاتمه داد. همکاری اقتصادی و نظامی با غرب همچنان از اصول اساسی سیاست خارجی ترکیه بوده است و از آن زمان تا کنون این کشور یکی از ارکان اساسی سیاستهای دفاعی غرب محسوب می‌شود.

لیبرالیسم جدید

راه یافتن ترکیه به جهان غرب در سالهای پس از جنگ همزمان با ظهور نگرشهای جدیدتر و آزادتر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور بود. جنگ چندان موجب گسترش و بروز طبقات و گروههای گوناگون در میان جمعیت ترکیه شده بود که دیگر خشنود نگاه داشتن همه آنان در چارچوب یک حزب واحد یا تحت نوعی سلطه فراگیر که آتاتورک برقرار کرده بود، امکان پذیر نبود. سیاستهای قدیمی دولت گرایی و ضرورت اعمال نظارت‌های شدید طی جنگ شمار کارمندان دولت را بسیار افزایش داده و آنان را به صورت نیروی سیاسی عمده‌ای در آورده بود. علاوه بر این، تا پایان جنگ، میزان باسوادان کشور به ۳۰ درصد افزایش یافته بود

و در شهرها این رقم به ۶۰ درصد جمعیت شهری رسیده بود. در این زمان، روشنفکران طبقه قابل توجهی از مردم ترکیه را تشکیل می‌دادند که پایگاه اصلی آنان دانشگاه بود و از آن طریق می‌توانستند بر افکار عمومی و سیاستهای حکومت تأثیر بگذارند. در نتیجه توسعه اقتصادی دهه ۱۳۴۹ هـ.ق/ ۱۹۳۰ م طبقه متوسطی از صنعتگران و بازرگانان نیز رشد کرده بود که در نتیجه سیاستهای مالی کشور در سالهای جنگ منافع مشترکی یافته بودند؛ سیاستهای مالی کشور مسلمانان را به نسبت ثروتی که داشتند همچون غیرمسلمانان تحت تأثیر قرار داده بود. زمینداران روستایی نیز تلاش به منظور ایجاد طبقه‌ای متوسط از مالکان را آغاز کرده بودند؛ طبقه‌ای که تا اندازه‌ای با طبقه متوسط شهری پیوند داشت و بیشتر بدین امید بود که بتواند نظارت دولت را که عاملی محدودکننده در کسب سود از داراییهای خود محسوب می‌شد، لغو کند. شمار کارگران کارخانه‌ها از ۲۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ هـ.ق/ ۱۹۲۳ م به شمار تقریبی ۳۰۰،۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۹ هـ.ق/ ۱۹۴۰ م افزایش یافته بود و تقریباً دو برابر این تعداد در بخش کشاورزی و صنایع کوچک مشغول به کار بودند. همه این گروهها طی سالهای جنگ سر بر آورده بودند و از حضور و منافع مشخص خود آگاهی کامل داشتند و مصمم بودند که با فعالیت سیاسی وضع خود را در آینده بهبود بخشند.^{۱۰۹}

فشارهای ناشی از تحولات یادشده حکومت و نیز حزب جمهوریخواه خلق را تحت تأثیر قرار داد. واکنش آنان اتخاذ یک رشته اقدامهای لیبرالی بود؛ اقدامهایی که نشان می‌داد حکومت می‌تواند همچنان نیازهای همه گروهها را مورد توجه قرار دهد و آنها را بر آورده کند، چنان که از آغاز تأسیس جمهوری چنین کرده بود. برای آرام نگاه داشتن کارگران شهری، موانع ایجاد اتحادیه‌های کارگری مرتفع گردید و با تصویب قانون اتحادیه کارگری در سال ۱۳۶۷ هـ.ق/ ۱۹۴۷ م، وجود و اعتبار قانونی این اتحادیه‌ها به رسمیت شناخته شد.^{۱۱۰} بنابراین قانون، وجود اتحادیه‌های کارگران و کارمندان مجاز شمرده می‌شد، اما مفاد مربوط به منع اعتصابات و تعطیلی کارخانه‌ها لغو شد. تأسیس چندصد سازمان صنفی و کارگری طی مدتی کوتاه، حاکی از علاقه کارگران به مشارکت جمعی در فعالیتهای صنعتی بود. شمار زیادی از کارگران تا قریب ۷۵۰۰۰ تن، تا اواخر سال ۱۳۶۹ هـ.ق/ ۱۹۴۹ م در اتحادیه‌ها مشغول شدند؛ این رقم تنها بخش اندکی از رقم نهایی بود، اما به طور کلی شروع نسبه مهمی بود.^{۱۱۱} علاوه بر این، وزارت کار (چالیشمه باکانلیقی) نیز در این زمان به منظور تأمین منافع کارگران تأسیس شد.^{۱۱۲} این وزارتخانه توانست چند قانون رفاهی به تصویب برساند؛ از جمله این قوانین عبارت بودند از بیمه حوادث، مرخصی زنان باردار، بورس کار و حتی قانون هشت ساعت کار روزانه و مرخصی استحقاقی.^{۱۱۳} شاید حتی انقلابی تراز این قوانین، تدوین نظام مالیاتی درآمدهای شخصی بود (۳ ژوئن سال ۱۳۶۹ هـ.ق/ ۱۹۴۹ م) که پس از تلاش

فراوان جایگزین نظام قدیمی مالیات بر منافع شد^{۱۱۴} و مالیات بر دستمزدها، حقوقها و درآمدهای حاصل از تجارت، املاک و سرمایه گذاریهای خصوصی را شامل می شد. میزان این مالیات بین ۱۵ تا ۴۵ درصد بود. اما همه انواع درآمدهای کشاورزی، درآمدهای ناشی از نیروی کار داخلی، حق امتیازهای کسب شده از انتشار کتابها و فعالیتهای مربوط به موسیقی و اموری از این قبیل مشمول معافتهای مالیاتی می شدند و بدینسان فشار مالیاتها در مقیاسی حتی بیشتر از گذشته بر جمعیت شهری تحمیل می شد. اندک زمانی پس از این تصمیمات، قانون مالیات شرکتهای سهامی (۷ ژوئن ۱۳۵۹ هـ. ق/ ۱۹۴۰ م) تصویب شد و بنا بر آن ۳۵ درصد از منافع خالص شرکتهای سهامی به عنوان مالیات کسب می شد و در مورد شرکتهای تعاونی و سرمایه گذاری، این میزان مالیاتی به ۱۰ درصد می رسید.^{۱۱۵} ۵۰ درصد از منافع شرکتهای نفتی مشمول مالیات شد، حال آن که حقوق گمرکی، مالیات بر ارث و مالیاتهای غیرمستقیم کاهش یافت تا فشار مالیاتی در میان گروههای مختلف جامعه ترکیه تقسیم شود.^{۱۱۶} مآلاً به منظور تقسیم اراضی کشور و زمینهای موقوفات و نیز املاک خصوصی بالاتر از ۲۰۰ دونوم [۹] در میان روستائیان بدون زمین، قانون تقسیم اراضی (۱۱ ژوئن سال ۱۳۶۵ هـ. ق/ ۱۹۴۵ م) تصویب شد. ماشین آلات کشاورزی و بذر کافی به منظور کشت زمینهای واگذار شده در اختیار روستائیان قرار گرفت. این اقدامها طبقه متوسط روستایی و زمینداران بزرگ را که تنها پس از طی مراحل پیچیده و طولانی می توانستند از دولت غرامت دریافت دارند، تضعیف کرد.^{۱۱۷}

روند گسترش لیبرالیسم در بسیاری قلمروهای دیگر نیز احساس می شد. محدودیتهای اعمال شده از سوی حکومت بر فروش و قیمت گذاری کالاها در فروشگاههای خصوصی کاهش یافت. این فروشگاهها اجازه یافتند که محصولات صنایع دولتی را به فروش برسانند. قانون مطبوعات اصلاح شد به گونه ای که روزنامه ها دیگر مجبور نبودند برای داشتن رفتاری مناسب و رعایت مقررات تعهد بسپارند و حکومت دیگر نمی توانست روزنامه ها را قبل از انجام مراحل قضایی، به طور خودسرانه تعطیل کند.^{۱۱۸} قانون انجمنها اصلاح شد و طبق این قانون تشکیل انجمنها بر اساس «شالوده ای طبقاتی و صنفی» مجاز شمرده شد و دادگاهها و نه حکومت می توانستند این انجمنها را در صورت تخلف از قانون تعطیل کنند.^{۱۱۹} بنا بر این کارگران، کسبه و به گونه ای مشخص دست اندر کاران مطبوعات می توانستند به جای آن که اجباراً در تشکیلات تحت نظارت حکومت و سندیکاها که در گذشته بر آنها سلطه داشتند باقی بمانند، برای خود سازمانهای حرفه ای و صنفی تشکیل دهند.^{۱۲۰} دانشگاهها در اداره امور

داخلی و در امور آموزشی و انضباطی خود استقلال یافتند. انتخاب مقام ریاست دانشگاه بر عهده خود دانشگاهها بود و آنان می توانستند از طریق اعضای انتخابی شورای مدیریت دانشگاه را تحت نظارت گیرند و با کمک کمیته های انضباطی خود در مورد تخطی دانشکده ها و دانشجویان از قوانین و مقررات دانشگاهی اظهار نظر کنند. اما به لحاظ مالی دانشگاهها هنوز تحت نظارت دولت بودند. در سال ۱۳۶۸ ه.ق/ ۱۹۴۸ م، زمانی که دولت تصمیم گرفت چهار تن از اساتید رشته جامعه شناسی دانشگاه آنکارا را به دلیل عقاید مارکسیستی شان از دانشگاه اخراج کند، تنها از طریق توسل به روشهای غیر مستقیم موفق به چنین اقدامی شد؛ بدین صورت که چون شورای دانشگاه از پذیرش این درخواست سر باز می زد، دولت اعتبار لازم برای تأمین حقوقها و دوره های آموزشی دانشگاه را لغو کرد. البته این اقدام دولت زمینه را برای تهاجمات بعدی و خدشه دار کردن آزادی دانشگاهها در سالهای بعد هموار کرد، اما در آن برهه، این اقدامی استثنائی بود و تنها به منظور حفظ دانشگاهها از رسوخ افکار کمونیستی که به از بین رفتن استقلال همسایگان ترکیه در حوزه بالکان کمک کرده بود، صورت پذیرفت.^{۱۲۱}

بروز مخالفتهای سیاسی: حزب دموکرات

همه اقدامهای یاد شده به سود کارگران و روشنفکران تمام شد، اما آنان فراتر از توان حکومت بر انتظارات و درخواستهای خود از دولت می افزودند. کارگران شهری با تشکیل اتحادیه های جدید و کسب منافع جدید خشنود به نظر می رسیدند، اما آنان علاوه بر امتیازهای ذکر شده خواستار دستمزدهای بیشتر و برخورداری از حق اعتصاب بودند، در حالی که کارفرمایان آنان با امتیازات قبلی نیز مخالفت می کردند. در روستاها، مخالفت مالکان از تقسیم اراضی واقعی به گونه ای که در قانون تصریح شده بود، جلوگیری می کرد. روشنفکران بویژه روشنفکران دانشگاهی خواستار آزادیهای سیاسی و فرهنگی هر چه بیشتر بودند، در حالی که کارمندان دولت با هر گونه اقدامی که موقعیت ممتاز آنان را به خطر می انداخت، مخالفت می ورزیدند. در نتیجه، فعالیتهای سیاسی نخست در حزب جمهوریخواه خلق و سپس در بیرون از حزب تشدید شد. علاوه بر این ظهور همزمان مطبوعات مستقل و مردمی به گروههای مختلف ناراضی در داخل کشور امکان می داد که عقاید خود را ابراز دارند و از حمایت گسترده مردم در سراسر کشور برخوردار شوند.

اندکی پس از مرگ آتاتورک، مخالفت با سلطه مطلقه حزب جمهوریخواه خلق حتی در درون حزب نیز ظاهر شد، اما این مخالفتها تحت الشعاع ضرورتهای مهمتر ملی طی سالهای جنگ قرار گرفته بود. اما همین که صلح برقرار شد، حزب دستخوش انشعاب شد و به جناح محافظه کاران و جناحی با عقاید لیبرالتر تقسیم گردید؛ جناح محافظه کار در پی آن بود که

حزب موقعیت ممتاز خود را به عنوان وسیله‌ای در جهت نوسازی کشور به کار گیرد و گروه لیبرالتر احساس می‌کرد برای این که ترکیه بتواند در میان دیگر کشورهای پیشرفته موقعیتی کسب کند، گسترش دموکراسی و لیبرالیسم اجتناب‌ناپذیر است. برغم همه اقدامهای لیبرالی که دولت انجام می‌داد، باز هم گروههایی بودند که خواستار گسترش هرچه بیشتر لیبرالیسم می‌شدند. این افراد و گروهها را چهار تن از اعضای برجسته حزب به نام جلال بایار نخست‌وزیر و وزیر دارایی پیشین، فؤاد کوپرولو، مورخ برجسته و دو تن از نمایندگان به نامهای عدنان مندرس و رفیق کورالتان رهبری می‌کردند؛ این چهارتن متفقاً در اواخر سال ۱۳۶۵ هـ.ق/۱۹۴۵ م حزب را ترک کردند و از طریق روزنامه وطن به سردبیری احمد امین یالمن توانستند برای خود پشتیبانی کسب کنند؛ در ۷ ژانویه سال ۱۳۶۶ هـ.ق/۱۹۴۶ م، این افراد برای تحکیم و تقویت عقاید خود حزب دموکرات (دموکرات پارتی) را تشکیل دادند. دموکراتها تصمیم گرفتند که برای خود سازمانی ملی تشکیل دهند، اما آنان بندرت قادر بودند با حزب جمهوریخواه خلق که با حکومت ارتباطی مستقیم و سازمان یافته داشت و از طریق نظارت مستقیم خانه‌های خلق مستقیماً با مردم در ارتباط بود، رقابت کنند. برخی از اعضای حزب جمهوریخواه خلق در پی آن بودند که از همان آغاز حزب جدید را سرکوب کنند، اما اینونو قویاً از حق تشکل حزب جدید دفاع کرد و در واقع اصلاحاتی در قوانین انتخابات ایجاد کرد تا شیوه رأی‌گیری مخفی را تضمین کند. دموکراتها از آن بیم داشتند که این اقدام به تنهایی کافی نباشد، چرا که حکومت هنوز بر دستگاه انتخاباتی و شمارش آراء نظارت داشت؛ اما در عین حال آنان تصمیم گرفتند که به دلیل پشتیبانی بسیار گسترده‌ای که در پاسخ به دعوت آنان ابراز شده بود، به هر تقدیر در انتخابات سال ۱۳۶۶ هـ.ق/۱۹۴۶ م شرکت کنند.

انتخابات ملی سال ۱۳۶۶ هـ.ق/۱۹۴۶ م

ترکیه در این زمان نخستین مبارزه انتخاباتی واقعی را تجربه کرد؛ در این انتخابات شور و هیجان بسیار زیادی وجود داشت و مشارکت مردم در آن وسیع بود. دموکراتها سریعاً حمایت همه گروههای ناراضی داخل کشور را جلب کردند، اگرچه بسیاری از این گروهها نتوانستند با یکدیگر تفاهم و توافق یابند. اظهار ناخشنودی بویژه از مسئله تورم و موارد بیشماری از ظلم اداری و سوء مدیریتها و اشتباهاتی که طی سالهای طولانی حکومت حزب جمهوریخواه خلق بروز کرده بود، برای دموکراتها فرصتی کافی برای تنظیم برنامه‌ای مدون باقی نگذاشت و آنان تنها به دادن این وعده اکتفا کردند که در صورت پیروزی اوضاع را بهبود خواهند بخشید. مارشال فوزی چخماق که یکی از آخرین قهرمانان بازمانده زمان جنگ استقلال بود، با پشتیبانی خود از دموکراتها به جنبش آنان کمک کرد؛ وی به دلیل تصمیم دولت مبنی بر

بازنشسته کردن وی در سال ۱۳۶۴ ه.ق/ ۱۹۴۴ م پس از ۲۳ سال خدمت و سپردن فرماندهی ارتش به فردی جوانتر و فعالتر، نسبت به دولت خشمگین و ناخشنود بود.

برغم هیجان و اشتیاقی که در انتخابات وجود داشت، حزب جمهوریخواه خلق با کسب اکثریت آراء در انتخابات پیروز شد (۲۱ جولای ۱۳۶۶ ه.ق/ ۱۹۴۶ م) و در مجلس کبیر ملی به ۳۹۵ کرسی دست یافت در حالی که دموکراتها تنها ۶۴ کرسی را از آن خود کردند و شش کرسی نیز به نامزدهای مستقل اختصاص یافت. دموکراتها توانستند اکثریت کرسیهای نمایندگی استانبول یعنی ۱۸ کرسی از ۲۷ کرسی را به خود اختصاص دهند، اما حزب جمهوریخواه خلق در پی سالها تبلیغ در روستاها و نیز تخفیفهای مالیاتی به روستائیان، به نتایج و مقاصد مورد نظر خود دست یافت. اتهاماتی وجود داشت حاکی از آن که دولت ضمن انجام انتخابات تقلب کرده است که در مورد بعضی از آنها احتمالاً دلایل مؤثقی هم وجود داشت. برای بسیاری از اعضا حزب جمهوریخواه خلق از یک سازمان سیاسی صرف فراتر بود و در حکم دین آنها تلقی می شد و در واقع همه زندگی آنان بود؛ حزب برای آنان تبلور ملت بود و بسیاری از آنان برغم فرامین اینونو کوشیدند که با استفاده از موقعیت خود نتایج به دست آمده را تغییر دهند. علاوه بر این، انتخابات زمانی صورت گرفت که دموکراتها در واقع هنوز نتوانسته بودند برای خود پایگاهی ملی کسب کنند و نامزدهای انتخاباتی خود را معرفی کنند. با این همه آنچه که تقریباً مسلم به نظر می رسد این است که اگر انتخابات در محیطی کاملاً سالم نیز برگزار می شد، باز نمی توانستند اکثریت کرسیها را به دست آورند. ۱۲۲

دموکراتها و مبارزه بر سر ماندن

در این زمان دموکراتها تلاش خود را به تدوین برنامه و سازماندهی نیروهایشان معطوف کردند تا در انتخابات بعدی کشور در سال ۱۳۷۰ ه.ق/ ۱۹۵۰ م با موفقیت بیشتر رقابت کنند. این چهار سال دوره دشواری بود و کوچکترین مخالفت، خطر سرکوب آنان را از سوی گروههای افراطی تر حزب جمهوریخواه خلق به دنبال داشت. نخست وزیر جدید، رجب پکر (۱۳۶۶-۱۳۶۷ ه.ق/ ۱۹۴۷-۱۹۴۶ م) رهبری کسانی را در دست داشت که وجود هیچ گونه مخالفتی را در کشور نمی توانستند تحمل کنند؛ علاوه بر این او به بسیاری از برنامه های لیبرالی که قبلاً وعده داده شده بود، تحقق بخشید تا از این طریق جناح مخالف را به لحاظ سیاسی خلع سلاح کند و در ضمن ثابت کند که وجود جریان مخالف غیر ضروری است. همچنین به منظور تثبیت اقتصاد و و پایین آوردن قیمتها، محدودیتهای وارداتی زمان جنگ عمده برچیده شد و بخش عمده ای از پول ارزشمندی که از طریق فروش کروم و منگنز حاصل شده بود، برای وارد کردن سرمایه و کالاهای مورد نیاز زندگی شهری به کار گرفته شد. در این زمان به منظور تحقق

مقررات کنفرانس بین‌المللی برتون وود هر ۲/۸ لیره ترک معادل یک دلار ارزیابی شد؛ کنفرانس یادشده مبادلات پولی کشورهای جهان را در دوران پس از جنگ تنظیم و تثبیت می‌کرد. این اقدام به افزایش عمومی قیمت‌ها انجامید که بیش از هر آنچه که طی دوران جنگ اتفاق افتاده بود، توده مردم را بشدت نگران کرد. یک بار دیگر تجار به ثروتهای کلان دست یافتند و بیشتر آنان کالاهای تجملی وارد می‌کردند که توده مردم با توجه به ضرورتهای معیشتی خود بسختی از عهده خرید آنها برمی‌آمدند.^{۱۲۳} این وضع به نمایندگان دموکرات مجلس که تحت رهبری مندرس قرار داشتند فرصت داد که با حمله به دولت برای خود اعتباری کسب کنند. بدون وجود سنت انتقاد مسئولانه، بحثها همواره سازنده نبود. دموکراتها گاه برای کسب منافع سیاسی بدون توجه به موضوعهای مورد بحث، حکومت را مورد حمله قرار می‌دادند. پکر با اقدامات بازدارنده، گسترش حکومت نظامی، سرکوب سوسیالیستها و کمونیستها، در برابر مخالفان خود واکنش نشان می‌داد؛ وی رفته رفته سرکوب دموکراتها را نیز در برنامه قرار می‌داد، اما اینونو از این کار ممانعت کرد زیرا قصد داشت از ارتباط جدید خود با ایالات متحده، بی‌توجه به عواقبی که ممکن بود دامنگیر حزبش شود، به نفع استقرار حکومتی لیبرال استفاده کند. وی مآلاً برای وادار کردن پکر به کناره‌گیری، از پشتیبانی کافی حزب برخوردار شد (اول سپتامبر سال ۱۳۶۷ هـ. ق/ ۱۹۴۷ م). به جای پکر دولت لیبرال‌تر و بردبارتر حسن سقا (۱۳۶۹-۱۳۹۷ هـ. ق/ ۱۹۴۹-۱۹۴۷ م) بر سر کار آمد که کوشید یک نظام دموکراتیک واقعی ایجاد کند و همه احزاب در ازای احترام به نهادها و آرمانهای اساسی حکومت از حقوق مساوی برخوردار شوند.^{۱۲۴}

در این برهه در حزب جمهوریخواه خلق نیز اصلاحاتی لیبرالی آغاز شد. هرچه بیشتر بر این مسأله تأکید می‌شد که خانه‌های خلق مراکزی فرهنگی و در خدمت خلق هستند و نه مراکزی حزبی. در حالی که اینونو همچنان ریاست حزب جمهوریخواه خلق را برعهده داشت، ریاست واقعی به معاونت حزب واگذار شد تا بدینسان روند جدایی حزب از حکومت آغاز شود. شورای حزب جمهوریخواه خلق که در گذشته متشکل از دوستان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود، در این زمان با رأی کلیه اعضای حزب و از میان خود آنان برگزیده می‌شد و این شورا نیز به نوبه خود دبیر کل و کمیته اجرایی مرکزی حزب را انتخاب می‌کرد. نمایندگان شرکت‌کننده در اجلاسهای حزب جمهوریخواه خلق را در این زمان به جای دبیرخانه مرکزی حزب، سازمانهای محلی انتخاب می‌کردند. جدایی میان محافظه‌کاران و لیبرالهای داخل حزب ادامه یافت، اما همچنان که افکار عمومی از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شد، نفوذ و تأثیر نمایندگان مردم نیز بیشتر می‌شد. برای نخستین بار، حزب جمهوریخواه خلق دریافت که برای حفظ حاکمیت خود ناگزیر است به جای آن که کارگزار مستبد رئیس‌جمهوری دیکتاتور

باشد، تأیید عمومی مردم را نسبت به خود جلب کند. همین که خطر دخالت و سرکوب مخالفان از سوی دولت برطرف شد، عناصر ناهمگونی در حزب دموکرات نیز مبارزه خود را آغاز کردند و همین امر سبب شد که بسیاری از آنان اخراج یا مجبور به استعفاء شوند. اکثریت باقیمانده تحت رهبری پایه گذاران حزب با استفاده از مقررات و انضباط حزبی مخالفان خود را از میدان بدر کردند و سپس در پی آن برآمدند که سازمان حزبی مقتدری در سراسر کشور ایجاد نمایند. آنانی که از حزب اخراج شده بودند برای خود حزبی مستقل به نام حزب ملت (ملت پارتیسی) تحت رهبری عثمان بولو کباشی را تأسیس کردند؛ فوزی چنماق نیز در این حزب فعالیت می کرد. حزب ملت با اعلام حمایت از سیاست خاتمه دادن به سرمایه داری دولتی، کاهش مالیاتها، تأکید بر ذوق و ابتکار و کار فردی و اهمیت دادن به موازین اخلاقی در برنامه های ملی و مذهبی آموزش و پرورش و تأکید بر خانه و خانواده، عناصر محافظ کارتر و مذهبی هر دو حزب را جذب کرد.^{۱۲۵}

ایجاد حزب ملت و لیبرالیزه شدن سیاستهای حزب جمهوریخواه خلق، سرانجام حزب دموکرات را مجبور کرد که برنامه خود را تبیین کند. این حزب تأکید داشت که مجموعه تشکیلات مربوط به انجام انتخابات به دستگاه قضایی واگذار شود و نیز خواستار افزایش آزادیهای سیاسی و اقتصادی و استفاده از کمکهای آمریکای به منظور افزایش سطح زندگی و نه توسعه نیروهای مسلح بود.^{۱۲۶} در واکنش به این برنامه ها، حزب جمهوریخواه خلق در سال ۱۳۶۹ هـ. ق/ ۱۹۴۹ م دولت جدید شمس الدین گونالتای را بر سر کار آورد که وعده داد نه تنها انتخابات آزاد برگزار کند، بلکه بسیاری از درخواستهای جناح مخالف از جمله برقراری کلاسهای اختیاری تعلیمات دینی در مدارس ابتدایی، تشویق فعالیتهای اقتصادی خصوصی، اصلاحات مالیاتی و برنامه های اقتصادی به منظور کمک به توده های مردم را تحقق بخشد.

انتخابات سال ۱۳۷۰ هـ. ق/ ۱۹۵۰ م

قوانین جدید انتخابات دولت را در سرکوب و متوقف کردن مخالفان، محدود می کرد و به همه احزاب اجازه می داد که در مسائل مورد اختلاف با یکدیگر مباحثه و مجادله داشته باشند. حزب جمهوریخواه خلق وعده می داد که سیاست خشن و غیرقابل انعطاف دولت گرایی را تعدیل کند، فعالیت خصوصی را تشویق نماید، اعتبارات کشاورزی را افزایش دهد، سرمایه گذاری خارجی را تشویق کند و در نظام مالیاتی کشور اصلاحاتی ایجاد و تورم را مهار کند. حزب همچنین وعده می داد که به منظور تحت نظارت در آوردن اکثریت نمایندگان مجلس و حذف شش اصل کمالیسم از قانون اساسی، مجلس سنایی تشکیل دهد، اگرچه این

اصول کماکان از اهداف و آرمانهای حزبی باقی می ماند. در این زمان حزب جمهوریخواه خلق که به صورت حزبی مبارزه جو در عرصه سیاست ظاهر شده بود، خواسته های توده های مردم را طرح می کرد که عبارت بودند از: ایجاد مدارس، افزایش اعتبارات، گسترش تجهیزات کشاورزی، تهیه بذر و توسعه آبرسانی در روستاها، توسعه خانه سازی و راه سازی و ایجاد شبکه برق و تلفن در شهرها. دموکراتها فعالیتهای خود را بر محور انتقاد از حزب جمهوریخواه خلق متمرکز کرده بودند. علاوه بر این، آنان خواستار آن بودند که به انحصارهای دولتی خاتمه داده شود، فعالیتهای خصوصی تشویق گردد، در بودجه کشور موازنه ایجاد شود و مالیاتها کاهش یابد تا از این طریق در مشکلات کشور گشایشی ایجاد شود. آنان همچنین وعده می دادند که در صورت پیروزی به انحصار قدرت در مجلس خاتمه خواهند داد و به قوه اجرایی و قضایی نیز، به سبک آمریکا، قدرتی همپای قوه مقننه خواهند بخشید. حزب ملت همچنان بر شیوه ای محافظه کارانه تر و مذهبی تر تأکید داشت اگرچه مبارزه آن برای فعالیت آزاد اقتصادی تا اندازه زیادی تحت الشعاع سیاستهای دموکراتها قرار گرفته بود.^{۱۲۷}

مبارزه انتخاباتی سال ۱۳۷۰ ه.ق/ ۱۹۵۰ م در مقایسه با انتخابات سال ۱۳۶۶ ه.ق/ ۱۹۴۶ م از نظم و امنیت بسیار بیشتری برخوردار بود. هیچ گونه مداخله ای به ضرر مخالفان صورت نگرفت و این به دموکراتها امکان می داد که بویژه برای نخستین بار در روستاها تشکیلاتی ایجاد و پشتیبانی همه کسانی را که طی سالهای طولانی اقتدار حزب جمهوریخواه خلق بجز رنج و سختی نصیبی نبرده بودند، به خود جلب کنند. روستائیان خواستار زمین بیشتری بودند، زمینداران امیدوار بودند که برخی محدودیتهای لغو شود، کارگران از قوانین رفاهی و افزایش دستمزدها حمایت می کردند، کارفرمایان خواستار رهایی بیشتر از نظارت های حکومتی بودند، و روشنفکران آزادی کامل می خواستند و همه این گروهها آرمانها و خواسته های خود را در برنامه حزب دموکرات منعکس می دیدند.

نتایج انتخابات (۱۴ مه سال ۱۳۷۰ ه.ق/ ۱۹۵۰ م) حتی خود دموکراتها را نیز شگفت زده کرد. با توجه به این که ۹۰ درصد از کسانی که حق رأی داشتند در انتخابات شرکت کردند، نامزدهای حزب دموکرات ۵۳/۳ درصد از آراء، حزب جمهوریخواه خلق تنها ۳۹/۹ درصد، حزب ملت ۳ درصد و سایر نامزدهای مستقل ۳/۸ درصد آراء را به خود اختصاص دادند (به جدول ۶-۱ نگاه کنید). از آنجا که در آن زمان نظام حوزه ای متداول بود، در هر حوزه، حزب اکثریت تمام کرسیهای نمایندگی را به خود اختصاص می داد. از مجموع کل ۴۸۷ کرسی نمایندگی مجلس کبیر ملی، دموکراتها ۸۶/۲ درصد و حزب جمهوریخواه خلق تنها ۱۲/۹ درصد از کرسیهای مجلس را به دست آوردند. حزب ملت تنها یک کرسی را از آن خود کرد.^{۱۲۸} پیروزی حزب دموکرات به عوامل زیادی بستگی داشت از جمله اعمال نفوذ

نام حزب	۱۹۵۰	۱۹۵۴	۱۹۵۷	۱۹۶۱	۱۹۶۵	۱۹۶۹	۱۹۷۳
درصد آراء						۶/۶	۵/۳
کرسیهای مجلس						۱۵	۱۳
حزب رستگاری ملی							
میران آراء							۱۰۲۶۵۰۷۷۱
درصد آراء							۱۱/۸
کرسیهای مجلس							۴۸
حزب ترکیه جدید							
بیزان آراء				۱۰۳۹۱۰۹۳۴	۳۴۶۰۵۱۴	۱۹۷۰۹۲۹	
درصد آراء:				۱۳/۷	۳/۷	۲/۲	
کرسیهای مجلس				۶۵	۱۹	۶	
حزب کارگران ترکیه							
بیزان آراء					۲۷۶۰۱۰۱	۲۴۳۰۶۳۱	
درصد آراء					۳	۲/۷	
کرسیهای مجلس					۱۴	۲	
حزب ملت							
بیزان آراء	۲۵۰۰۴۱۴				۵۸۲۰۷۰۴	۲۹۲۰۹۶۱	۶۲۰۳۷۷
درصد آراء	۳/۱				۶/۳	۳/۲	۰/۶
کرسیهای مجلس	۱				۳۱	۶	-
حزب کشاورزان (حزب ملی دهقانان جمهوری خواه)							
بیزان آراء	۴۳۴۰۰۸۵			۱۰۴۱۵۰۳۹۱	۲۰۸۰۹۵۹		
درصد آراء	۴/۸			۱۴	۲/۲		
کرسیهای مجلس	-			۵۴	۱۱		
حزب افراد واجد راي	۸۰۹۰۵۰۷۴۲	۱۰۰۲۶۲۰۰۶۳	۱۲۰۰۷۸۰۶۲۳	۱۲۰۹۲۴۰۳۹۵	۳۰۶۷۹۰۷۳۵	۱۴۰۷۸۸۰۵۵۲	۱۶۰۷۹۸۰۱۶۴
حزب راي دادن							
حزب راي دادن	۷۰۹۵۳۰۵۵	۹۰۰۹۵۰۶۱۷	۹۰۲۵۰۰۹۴۹	۱۰۰۵۲۲۰۷۱۶	۹۰۷۴۸۰۶۷۸	۹۰۵۱۶۰۰۳۵	۱۱۰۲۲۳۰۸۴۳
حزب دهندگان							
درصد رأی دهندگان	۸۹/۳	۸۸/۶	۷۶/۶	۸۱	۷۱/۳	۶۴/۳	۶۶/۸

سالهای دموکراسی ۱۳۸۰-۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۶۰-۱۹۵۰ م

در ۲۹ مه سال ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰ م، مجلس جدید جلال بایار را به مقام ریاست جمهوری و عدنان مندرس را که نماینده استانبول بود به نخست وزیری و فؤاد کوپرولو را به مقام وزارت امور خارجه برگزید. این سه رهبر به ترتیب کارمندان دولت، طبقه جدید و روشنفکران را نمایندگی می کردند. در مجلس اکثریتی قابل توجه وجود داشت که می توانست همه وعده های دموکراتها را تحقق بخشد و با حمایت وسیع اقتصادی و نظامی آمریکا، به نظر می رسید که آینده ای نویدبخش در انتظار حکومت جدید است. قدرت واقعی و رهبری در دست نخست وزیر مندرس و نه رئیس جمهور بود، بدینسان حکومتی روی کار می آمد که در واقع در برابر مردم از طریق نمایندگانی که در مجلس داشتند، مسؤول بود. اما تحقق دموکراسی واقعی چندان ساده نبود. سه مشکل اساسی حکومت را سخت در تنگنا قرار داده بود؛ این مشکلات خصومت شدیدی را میان حکومت و حزب جمهوری خواه خلق که در این زمان در جبهه مخالف قرار گرفته بود، برانگیخت و سرانجام آن را به سوی همان استبدادی که در گذشته بشدت از آن انتقاد می کرد، سوق داد. نخستین مشکل به اقتصاد مربوط می شد. دموکراتها وعده داده بودند که اقتصاد کشور را بسرعت بهبود بخشند و برای تحقق این منظور و همراه با برنامه های اقتصادی کشور، نظارتهای شدید ناشی از سیاستهای دولت گرایانه گذشته را تعدیل و فعالیتهای آزاد اقتصادی را تشویق کنند. در نخستین مرحله، این سیاستها موفقیت آمیز بود. همین که محدودیتهای سرمایه گذاری لغو شد، سرمایه گذاری منابع دولتی و خصوصی یکباره افزایش یافت و اقتصاد بسرعت رشد کرد. برای مثال اعتبارهای بانکی از میزان ۱/۲۷۵ میلیارد لیره ترک در سال ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰ م به ۷/۷۸۷ میلیارد لیره ترک در سال ۱۳۷۷ ه.ق/۱۹۵۷ م و ۹/۵۲۲ میلیارد لیره ترک در سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م ارتقا یافت و سرمایه گذاری در همه بخشهای اقتصاد آغاز شد. ۱۲۹ تولید نیز به گونه ای شگفت انگیز افزایش یافت. در کشاورزی، زمینهای زیر کشت که طی سالهای ۱۳۶۰ ه.ق/۱۹۴۰ م و ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰ م در حد ۱۴/۵ میلیارد هکتار باقی مانده بود، تا سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م به ۲۳/۲۶۴ میلیارد هکتار رسید. ۱۳۰ شمار تراکتورهای مورد استفاده از ۱۷۵۶ دستگاه در سال ۱۳۶۹ ه.ق/۱۹۴۹ م به ۴۲۱۳۱۶ دستگاه در سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م افزایش یافت! ۱۳۱ میزان محصولات کشاورزی تقریباً دو برابر شد و از شاخص ۷۰ در سال ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰ م به ۱۳۰ در سالهای ۱۳۸۱-۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۱-۱۹۶۰ م رسید. ۱۳۲ تولید صنعتی از شاخص ۱۰۰ در سال ۱۳۶۸ ه.ق/۱۹۴۸ م به ۲۵۶ در سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م ارتقاء یافت؛ محصولات کارخانه ای به ۲۷۹، صنایع غذایی به ۳۱۱ و مولدهای الکتریکی به ۳۹۰ رسید! ۱۳۳ میزان استخراج ذغال

سنگ دوبرابر شد. شمار کارخانه‌ها، واحدهای مسکونی و سایر اماکن، خاصه در شهرهای کوچک و بزرگ افزایشی وسیع یافت. طول جاده‌ها متناسب با هرگونه شرایط اقلیمی از ۹۰۹۳ کیلومتر در سال ۱۳۶۸ هـ.ق/۱۹۴۸ م به ۲۳۸۶۲ کیلومتر در سال ۱۳۸۱ هـ.ق/۱۹۶۱ م افزایش یافت؛ وسایل مورد استفاده در حمل و نقل تجاری از ۱۴۱۰۰ دستگاه به ۶۸۴۰۰ دستگاه و اتومبیل‌های شخصی از ۸۰۰۰ دستگاه به ۴۵۸۰۰ دستگاه رسید. ۱۳۴ حتی میزان رشد جمعیت دو برابر شد یعنی از میانگین ۲/۳ درصد در فاصله سالهای ۱۳۶۵ هـ.ق/۱۹۴۵ م و ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م به ۵/۷ درصد تا سال ۱۳۷۵ هـ.ق/۱۹۵۵ م رسید. میانگین میزان رشد جمعیت در پنج سال بعدی، ۵ درصد بود. کل جمعیت که در سال ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷ م، ۱۳/۶۴ میلیون و در سال ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م، ۲۰/۹۴۷ میلیون نفر می‌شد بناگاه در سال ۱۳۷۵ هـ.ق/۱۹۵۵ م به رقم ۲۴/۰۶۵ میلیون و در سال ۱۳۸۰ هـ.ق/۱۹۶۰ م به رقم ۲۷/۷۵۵ میلیون نفر رسید؛ این ارقام نشانگر افزایش میزان مولید و پیشرفت قابل توجه در امر بهداشت و تسهیلات پزشکی بود. ۱۳۵ طی یک دهه شمار مدارس از ۱۸۲۸۲ به ۲۵۹۲۲ باب و شمار دانش آموزان از ۱/۷۸۵ میلیون به ۲/۹۳۲ میلیون نفر افزایش یافت. ۱۳۶ میزان باسوادان کشور از ۳۳/۵ درصد به ۴۳/۷ درصد رسید. ۱۳۷ تولید ناخالص ملی براساس قیمت‌های بازار طی ده سال از ۴۹۶ لیره ترک به ۱۸۳۶ لیره ترک افزایش یافت و تولید خالص ملی براساس ارزش ثابت پولی که سالهای ۱۳۴۶ هـ.ق/۱۹۲۷ م تا ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م دوبرابر شده بود، طی یک دهه حکومت دموکراتها از ۴۳۴ لیره به ۶۰۱ لیره ترک افزایش یافت. در آمد سرانه براساس قیمت‌های رایج از ۹۶ لیره ترک (در سال ۱۳۵۷ هـ.ق/۱۹۳۸ م) به ۴۲۸ لیره ترک (در سال ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م) و ۱۵۹۸ لیره ترک (در سال ۱۳۸۰ هـ.ق/۱۹۶۰ م) و براساس قیمت‌های ثابت بترتیب از میزان ۴۳۲ لیره ترک به ۴۳۴ و ۶۰۱ لیره ترک رسید. ۱۳۸ تعریض جاده‌ها و احداث شبکه جدید راهها در نواحی دورافتاده و نیز گسترش نامعقول ساختمان‌سازی سیمای روستاها، شهرهای کوچک و نیز شهر بزرگ استانبول را تغییر داد.

آمار اعلام شده شگفت‌انگیز است و نشان می‌دهد که توده مردم ترک به یقین از تحولات جدید بهره‌مند شدند. اما پیشرفت بسیار سریع اقتصادی به بهای سست شدن پایه‌های رژیم و به خطر افتادن دموکراسی حاصل شد. بودجه دولت که در اواخر دهه ۱۳۵۹ هـ.ق/۱۹۴۰ م کم و بیش متعادل بود، در این زمان با کسری شدیدی مواجه شد؛ میانگین این کسری بودجه در سال ۲۹۶/۵ میلیون لیره ترک می‌شد که تقریباً ۲۰ درصد از میانگین درآمدها را دربر می‌گرفت. ۱۳۹ بدهیهای عمومی دولت بیش از سه برابر افزایش یافت یعنی طی سالهای ۱۳۷۰ هـ.ق/۱۹۵۰ م و ۱۳۸۰ هـ.ق/۱۹۶۰ م از ۲۵۶۵ میلیون لیره ترک به ۹/۳۴۲ میلیون لیره ترک رسید. ۱۴۰ عرضه پول تا ۴۰۸ درصد یعنی از ۱/۵۹۴ به ۹/۲۵۶ میلیارد لیره ترک افزایش

یافت، درحالی که درآمد ملی در مورد قیمت‌های ثابت تنها ۲۰۰ درصد یعنی از ۸/۸۱۵ به ۱۶/۳۱۲ لیره ترک ترقی کرد.^{۱۴۱} اگرچه درآمد سرانه در قیمت‌های ثابت افزایش یافت، اما این افزایش تنها بر برخی از گروه‌های مردم تأثیر گذاشت. شاخص کلی قیمت‌های کلی فروشی افزایش یافت یعنی طی یک دهه، از میزان ۴۶ به ۱۲۶ و هزینه زندگی در استانبول از ۵۴ به ۱۳۳ رسید.^{۱۴۲} موازنه تجاری که طی سال‌های ۱۳۴۹ هـ.ق/۱۹۳۰ م تا ۱۳۶۶ هـ.ق/۱۹۶۴ م همواره با مازاد مواجه بود - تنها طی چهار سال آخر حکومت حزب جمهوری خواه خلق که حکومت کوشید تقاضاهای مصرف کنندگان را تأمین کند، با کسری مواجه شد - در این زمان با کسری فزاینده‌ای روبرو شد؛ علت این امر آن بود که برغم افزایش صادرات از میزان ۴/۲۶۳ میلیون دلار به ۷/۳۲۰ میلیون دلار، واردات به میزانی بسیار بیشتر یعنی از ۴/۲۷۸ میلیون دلار به ۲/۴۶۸ میلیون دلار رسید. اما بایستی خاطر نشان کرد که بیشتر این واردات را ماشین آلات و مواد سوختی مورد نیاز برای ادامه توسعه اقتصادی کشور تشکیل می داد و نکته قابل توجه دیگر این که پس از سقوط دموکراتها در سال ۱۳۸۰ هـ.ق/۱۹۶۰ م، کسری موازنه تجاری بازهم افزایش یافت و از ۴۹۸ میلیون لیره ترک به ۲۹۰۳ میلیون لیره ترک در سال ۱۳۸۳ هـ.ق/۱۹۶۳ م رسید.^{۱۴۳} به طور کلی، دموکراتها به نرخ رشد قابل ملاحظه ۵ درصد در سال دست یافتند، اما این توسعه چندان شتابزده صورت گرفت که تمامی اقتصاد کشور را پیش از آن که ملت برآستی بتوانند از نتایج آن بهره مند شوند، تضعیف کرد. چشم انداز کشور در درازمدت برآستی امیدبخش بود و اگر حکومت می توانست تأثیرات جانبی را تا زمان آشکار شدن نتایج اقدامات خود تحت نظارت گیرد، احتمالاً مدت زمانی بسیار بیشتر می توانست در قدرت باقی بماند. اما بروز اختلافات در دو منطقه مهم دیگر و نیز واکنش در برابر سیاستهای اقتصادی دولت دستاوردهای غیر قابل انکار آن را تحت الشعاع قرار داد.

دومین مشکل دولت مسأله مذهب بود، چرا که دولت با این اتهام روبرو شده بود که در جهت نقض سیاستهای دین زدایانه کمال تلاش می کند. در واقع این حزب جمهوری خواه خلق بود که در سال ۱۳۷۹ هـ.ق/۱۹۴۹ م در ادامه تلاشهای لیبرالی خود، آموزش علوم دینی را برای آن گروه از دانش آموزان مدارس دولتی که والدینشان تقاضا می کردند، آزاد اعلام کرد. اما در میان طرفداران حزب دموکرات محافظه کاران بسیاری وجود داشتند که با وعده‌هایی مبنی بر گسترش تدریس علوم دینی در مدارس از حزب ملت دور نگاه داشته شده بودند و این وعده‌ها می بایست محترم شمرده می شد. چندی نگذشت که حکومت مندرس آموزش علوم دینی را در همه مدارس گسترش داد و همه کودکان مسلمان موظف شدند که در این کلاسها شرکت کنند مگر این که والدینشان تقاضا می کردند که فرزندانشان از فراگیری علوم دینی معاف شوند. حزب جمهوری خواه خلق به منظور تربیت رهبران دینی دانشکده قدیمی الهیات را احیاء کرده

بود. محل اصلی این دانشکده در دانشگاه استانبول بود، اما بعدها به آنکارا منتقل شد. دموکراتها بودجه این دانشکده را وسیعاً افزایش دادند و مربیان و دانش آموزان بیشتری در آن مشغول تدریس و تحصیل شدند. آنان همچنین برای تربیت کارگزاران دینی در سطوح پایینتر، در سال ۱۳۷۱ ه.ق/۱۹۵۱ م مدارس امام - خطیب را تأسیس کردند، به قرائت اذان به زبان ترکی و ترجمه قرآن خاتمه دادند، زبان عربی را دوباره به کار گرفتند و بزرگداشت و تعطیل روزهای مهم را مورد تشویق قرار دادند. بیشتر این تلاشها در واقع منعکس کننده خواست و احساس توده مردم بود؛ احساسی که حزب جمهوری خواه خلق در تضعیف آن بیش از پیش کوشیده بود، بی آن که چیز دیگری را جایگزین آن کرده باشد. اما از سوی دیگر، رهبران دینی نیز بی تمایل نبودند که مقداری از نفوذی را که در نتیجه اصلاحات آتاتورک از دست رفته بود، بازیابند. کتابها و جزوات دینی دوباره رواج یافتند و برخی از کتابفروشیها تنها به فروش کتابهای دینی اختصاص یافتند و به مرکز فعالیتهای دینی بدل شدند. رهبران دینی رفته رفته در میان مردم و در انظار عمومی ظاهر شدند و بار دیگر وعظ و خطابه علیه سیاستهای ضد دینی آغاز شد. فرقه های دراویش دوباره مورد توجه قرار گرفتند. دولت بودجه های کلانی را به مرمت مساجد و احداث مساجد جدید اختصاص داد.

در این که این اقدامها تأثیری مهم برجای گذاشته باشد، تردید وجود دارد. نسل جدیدی سر بر آورده بود که هیچ رابطه ای با خوجه ها نداشت و هرچند که این خوجه ها می کوشیدند که نفوذ خود را بازیابند، تنها در میان گروه رو به زوال محافظه کاران مذهبی که از پیشتر با آنان حشرو نشر داشتند، موفق می شدند. در نهایت «تجدید حیات مذهبی» به جوانان ترک آرمانی مذهبی بخشید و برای آنان در دوره ای که همه چیز سرعت در حال تغییر بود، پیشینه ای تاریخی و هدایتی معنوی فراهم آورد. اما چندی نپایید که حمایت دولت از مذهب به صورت حربه ای سیاسی در مخالفت با دولت به کار گرفته شد و به مخالف آنان وجهه ای احساسی بخشید و بر دولت اتهاماتی مبنی بر نادیده گرفتن اصل دین زدایی وارد آمد.

سومین مشکل اساسی که مآلاً حکومت دموکراتیک را نابود کرد و همه پیشرفتهای ترکیه را در جهت نیل به دموکراسی به خطر انداخت، مشکل آزادی سیاسی در جامعه بود. دموکراتها و جمهوریخواهان در واقع نمی دانستند که چگونه مسؤولانه ابراز مخالفت کنند یا مخالفت دیگران را تحمل کنند. نتیجه این که حکومت بیشتر با انتقادهای خوشونت آمیز حزب جمهوری خواه خلق درباره سیاستهای اقتصادی و مذهبی کشور مواجه بود و دموکراتها نسبت به این انتقادات بیش از اندازه حساس بودند و با سرکوب مخالفان در برابر آنان واکنش نشان می دادند. مشکلات بیشتر از دانشگاهها نشأت می گرفت زیرا بسیاری از رهبران آنها می کوشیدند که با استفاده از قانون استقلال دانشگاهها مصوب سال ۱۳۶۶ ه.ق/۱۹۴۶ م، دانشگاهها را به

صورت پایگاه‌هایی برای اقدام‌های سیاسی در آوردند. بنابراین قانون دانشگاه‌های ترکیه براساس نظام دانشگاهی آلمان سازمان یافته بود، یعنی شمار مؤسسه‌های آموزشی و کرسیهای استادی اندک بود و بسیاری از مریبان ناچار بودند با دریافت حقوقی کم سالها در دانشگاهها تدریس کنند تا برای آنان کرسی خالی فراهم آید. از آنجا که قوانین بازنشستگی وجود نداشت و مستمری بازنشستگی در مقایسه با حقوقها اندک بود، هیچ یک از آنان بجز شمار کمی، کرسی استادی خود را تا پایان عمرها نمی کردند و این مساله خود موقعیتهای ارتقاء را محدودتر می کرد و در صورت خالی شدن کرسیهایی، مبارزات سختی را برمی انگیزت. با توجه به این که اعضای ناراضی و کم درآمد دانشگاهها برای خود تشکیلاتی ایجاد کرده بودند، جای شگفتی نیست که بسیاری از آنان به سیاست روی می آوردند بدین امید که از طریق همکاری با یکی از گروهها و احزاب به آمال خود دست یابند و گاه در نتیجه برخورداری از مهارت و استعداد تردید ناپذیر خود در بیان افکار و عقاید، در سیاست به موقعیتهای بسیار ممتازی نیز دست می یافتند. یکی از نتایج این موقعیت بروز گرایش بود مبنی بر این که سیاست به کلاسهای درس راه یابد. اعضای دانشکده در امر مشارکت در امور سیاسی فراتر از اختیارات یک شهروند عمل می کردند و می کوشیدند که با استفاده از موقعیتهای دانشگاهی خود نظرات و عقایدشان را به دانشجویان القاء کنند؛ این روند فکری بویژه در دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی که به صورت مرکزی فعال برای ابراز مخالفت‌های سیاسی در آمده بودند، وجود داشت. از آنجا که دموکراتها بر سر قدرت بودند و نیز بیشتر اعضای دانشکده از نگرشهای دولت گرایی در حل مشکلات اقتصادی حمایت می کردند، بیشتر آنان به حزب جمهوری خواه خلق ملحق شدند و رهبری گرایشهای مخالف با حزب حاکم را در دست گرفتند.^{۱۴۴}

دموکراتها برای غلبه یافتن بر همه مخالفان بی هیچ تردیدی در مجلس از اکثریت کافی برخوردار بودند. اما زمانی که انتقاد از آنان در نیمه سال ۱۳۷۳ ه.ق/ ۱۹۵۳ م آغاز شد، تنها یک سال دیگر به انتخابات ملی دوره بعدی باقی مانده بود. رهبران حکومت که بسیاری از آنان خود از دانشگاهیان بودند بخوبی می دانستند که تأثیر کلام روشنفکران و دسترسی آنان به رسانه‌های گروهی تا چه اندازه ممکن است در تزلزل افکار عمومی مؤثر باشد. بدینسان تلاشهای سرکوبگرانه نه تنها علیه دانشگاهها بلکه علیه مطبوعات، حزب جمهوری خواه خلق و سایر احزاب مخالف آغاز شد. در ۱۲ جولای سال ۱۳۷۳ ه.ق/ ۱۹۵۳ م، حزب ملت بدین بهانه که با توسل به مذهب در پی سرنگونی حکومت بوده است، غیر قانونی اعلام شد. بر رهبران شاخه‌ها و بخشهایی از حزب اتهاماتی وارد شد مبنی بر این که عناصر ارتجاعی مخالف اصلاحات آتاتورک را دامان خود پناه می داده‌اند.^{۱۴۵} در روز ۲۱ جولای، مجلس در قانون دانشگاهها تجدید نظر کرد تا از این طریق بتواند نظارت دانشگاهها را بر بودجه و در نتیجه بر

سیاستهای آموزشی و پرسنلی خود محدود کند.^{۱۴۶} در ۱۴ دسامبر قانون جدیدی به تصویب رسید که تصریح می‌کرد «همه اموال منقول و غیر منقول، پول، کلیه مطالبات و سایر چیزهای باارزشی که در مالکیت حزب جمهوری خواه خلق است، بجز اموال منقول موجود در اماکن و ساختمانهایی که منحصراً به عنوان ساختمان حزب مورد استفاده قرار می‌گیرند، بایستی به نفع خزانه ضبط شود.»^{۱۴۷} این اقدام ظاهراً بدان منظور انجام می‌شد تا بخشی از خلع مالکیتهایی که در گذشته از سوی حزب جمهوری خواه خلق در خصوص دارائیهای عمومی صورت گرفته بود، جبران شود؛ اما از آنجا که بدهیهای ادعا شده این حزب بسیار بیشتر از میزان دارائیهای آن ارزیابی می‌شد، همه اموال حزب مصادره و روزنامه آن به نام اولوس بناچار برای مدتی تعطیل شد. خانه‌های خلق نیز مصادر و تعطیل شدند و برغم تلاش دولت در جایگزین کردن آنها با انجمن احیاء شده اجاق ترکی (ترک اجاقلری) تمامی سازمانهای این حزب متلاشی شد؛ اما بعدها در اواخر سال ۱۳۹۵ هـ. ق/ ۱۹۷۵ م، تشکیلات آن احیاء و فعال شد. در ۲ فوریه سال ۱۳۷۴ هـ. ق/ ۱۹۵۴ م، حزب دهقانان (کویو پارتیسی) که بعدها تحت عنوان حزب ملی دهقانان جمهوری خواه گسترش یافت به جای حزب ملت تأسیس شد. در برنامه این حزب تقاضا شده بود که حقوق مذهبی و مدنی تضمین و برای تأیید قوانین مصوب مجلس محکمه‌ای قانونی ایجاد شود. چندی نگذشت که این حزب همکاری با حزب جمهوری خواه خلق را آغاز کرد؛ اما این اقدام حکومت را واداشت که با تصویب قوانینی در برابر حزب دهقانان ناسیونالیست واکنش نشان دهد. بنابراین قوانین، روزنامه نگارانی که مطالب آنان به اعتبار مالی و سیاسی کشور لطمه وارد می‌ساخت یا تجاوز به حریم زندگی خصوصی افراد تلقی می‌گردید، حتی در صورت عدم طرح شکایت از سوی گروهها و اشخاص لطمه دیده، به زندان و پرداخت جریمه محکوم می‌شدند.^{۱۴۸}

قوانین جدید پیش از مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۷۴ هـ. ق/ ۱۹۵۴ م وسیعاً اعمال نشد. اما پس از انتخابات، دموکراتها دریافتند که قدرت خود را کم ارزیابی کرده بودند. موقعیت روبه وخامت کشور در واقع به شهرت آنان در میان بسیاری از مردمی که در پناه حکومت جدید به منافی دست یافته بودند، لطمه‌ای نزده بود. بنابراین، حزب دموکرات در انتخابات سال ۱۳۷۴ هـ. ق/ ۱۹۵۴ م با کسب اکثریت آرای مردم (۵۶/۶ درصد در برابر ۳۴/۸ درصد آرای حزب جمهوری خواه خلق و ۴۸ درصد آرای حزب دهقانان) پیروز شد و بیشتر کرسیهای مجلس (۵۰۵ کرسی از مجموع ۵۴۱ کرسی) را به خود اختصاص داد (به جدول ۱-۶ نگاه کنید). اما همین که مجلس جدید تشکیل شد، مخالفتها بیش از هر زمان دیگر شدت گرفت و دولت نیز متقابلاً واکنش نشان داد. همه کارگزاران و کارمندان دولت از جمله استادان دانشگاه و قضات همین که ۲۵ سال از خدمت آنان می‌گذشت یا به سن ۶۰ سالگی می‌رسیدند، بازنشسته می‌شدند؛

در صورتی که طبق قانون کارمندان دولت با دارا بودن ۳۰ سال سابقه خدمت یا ۶۵ سال سن بازنشسته می شدند و دانشگاهیان حتی می توانستند مدتی بیش از این خدمت کنند (۲۱ ژوئن سال ۱۳۷۴ ه.ق/ ۱۹۵۴ م).^{۱۴۹} بعلاوه در این زمان کارفرمایان اجازه یافتند در صورت تمایل کارمندان خود را اخراج یا بازنشسته کنند، بی آن که لازم باشد دلیل یا بهانه ای برای این کار ارائه دهند؛ مستمری بازنشستگی میزانی معادل نصف تا یک چهارم حقوق کارمندان را بنا بر سابقه خدمت آنان شامل می شد (۴ جولای ۱۳۷۴ ه.ق/ ۱۹۵۴ م).^{۱۵۰} علاوه بر این، به اساتید دانشگاه دستور داده شد که فعالیت های خود را تنها به « آثار مکتوب علمی و آموزشی » اختصاص دهند و از موقعیت خود برای گسترش سیاست های خاص گروهی و حزبی استفاده نکنند. مدرس از این محدودیتها دفاع و چنین استدلال می کرد که این اقدامها درمانهایی هستند بر بیماری وحشتناک دیوانسالاری که در نتیجه باقی ماندن کارمندان بی کفایت در سطوح مقامهای کشوری، تشدید شده است.^{۱۵۱}

طی مدتی کوتاه، قوانین یادشده بویژه در دانشگاهها و دادگاهها اجرا شد. در ۱۳ جولای ۱۳۷۴ ه.ق/ ۱۹۵۴ م، چهارتن از قضات دادگستری و ۱۷ تن از اساتید دانشگاه آنکارا بازنشسته شدند. تا قبل از خاتمه سال، سه تن از روزنامه نگاران زندانی و سه تن دیگر به دلایلی شبیه آنچه که پیشتر ذکر شد، اخراج شدند.^{۱۵۲} در سال ۱۳۷۵ ه.ق/ ۱۹۵۵ م، دبیر کل حزب جمهوری خواه خلق به نام کسیم گولک به اتهام توهین به دولت ضمن ایراد یک سخنرانی سیاسی، به حبس افتاد. زمانی که مسأله قبرس دولت را با مشکلاتی روبرو کرد، پنج روزنامه کشور به حالت تعلیق درآمد، از جمله اولوس، ارگان حزب جمهوری خواه خلق که برای بار دوم به اتهام نادیده گرفتن قوانین سانسور به چنین سرنوشتی دچار می شد. در سپتامبر سال ۱۳۷۵ ه.ق/ ۱۹۵۵ م، یک استاد برجسته علوم اقتصادی در دانشگاه استانبول به نام عثمان اوغیار به اتهام نگارش مقاله ای که در آن نسبت به ارزش و دوام کمکهای آمریکا اظهار تردید شده بود، از خدمت منفصل شد. طی سالهای باقیمانده دهه حکومت دموکراتها، این وضع تشدید شد. دانشگاهها به صورت مراکزی فعال در خدمت فعالیتها و تبلیغات سیاسی حزب جمهوری خواه خلق قرار گرفت و دولت نیز با اخراج و تعلیق، اعمال محدودیتها و حبس و اکتش نشان می داد. در اکتبر سال ۱۳۷۵ ه.ق/ ۱۹۵۵ م، شماری از اعضای حزب دموکرات به دلیل نادیده گرفتن انضباط حزبی اخراج شدند و سایر اعضا در مخالفت با رهبران حزبی از عضویت خود استعفاء کردند. در ۱۱ دسامبر، بسیاری از آنان به یکدیگر پیوستند تا حزب جدید حریت (حریت پارتیسی) را تشکیل دهند؛ این حزب اعلام کرد که از « عقاید کهنه ای » چون لیبرالیسم یا دولت گرایی حمایت نخواهد کرد بلکه ترجیحاً از یک برنامه معقول اقتصادی با حکومتی دموکراتیک و روند قانونگذاری مبتنی بر قانون اساسی پشتیبانی خواهد کرد.^{۱۵۳} و این همان

برنامه و حکومتی است که از سال ۱۳۸۰ هـ.ق/ ۱۹۶۰ م در ترکیه تحقق یافته است. اندکی بعد، حکومت با تصویب قانون جدید انتخابات کوشید که از شمار فزاینده احزاب مخالف به سود خود استفاده کند؛ در این قانون نه فقط ائتلاف احزاب منع شده بود و در نتیجه از ایجاد جبهه‌ای متحد علیه حکومت جلوگیری می‌شد، بلکه هر حزب در صورتی که در هر حوزه تنها به اکثریتی نسبی - و نه مطلق - دست می‌یافت، می‌توانست همه کرسیهای آن حوزه را به خود اختصاص دهد. ۱۵۴

اگرچه در همه روزهای آشوب و بحران سیاسی، شکاف میان حزب دموکرات و جامعه روشنفکران عمیقتر می‌شد، اما دستاوردهای اقتصادی حکومت همچنان حمایت توده‌های مردم را نسبت به دولت جلب می‌کرد. این بویژه در روستاها که بیشترین آراء را داشتند، مشهود بود؛ دولت می‌کوشید که با احداث جاده‌های جدید، شبکه‌های آبیاری و برق‌رسانی، ساختمان‌سازی، تأسیس مدارس و بیمارستانها در روستاها و شهرهای کوچکتر کشاورزان را خشنود کند، در حالی که شهرهای بزرگ مبارزه‌ای بی‌ثمر برای هماهنگ شدن با جمعیت بسرعت در حال رشد را آغاز کرده بودند.

اراضی تقسیم شده از سوی حکومت در میان کشاورزان طی سالهای حکومت مندرس بسیار افزایش یافت و از رقمی معادل ۲/۳۸۹۲۱ هکتار زمین که در سال ۱۳۶۹ هـ.ق/ ۱۹۴۹ م به ۸۳۵۹ خانواده واگذار شد به میانگین ۲۰۰۰۰۰ هکتار در سال رسید که تا سال ۱۳۷۶ هـ.ق/ ۱۹۵۶ م به ۴۵۰۰۰ خانواده تعلق گرفت؛ این رقم سپس به میزان تقریبی ۱۳۰۰۰۰۰ هکتار در سال رسید که تا سال ۱۳۸۰ هـ.ق/ ۱۹۶۰ م در میان خانواده‌های کشاورزان تقسیم شد. ۱۵۵ علاوه بر این، سالانه حدود ۵۰۰۰۰ تراکتور در میان کشاورزان توزیع می‌شد؛ تعاونیهای اعتباری گسترش قابل توجهی یافت و برنامه وسیع برق‌رسانی، روستائیان را از این منبع جدید انرژی بهره‌مند ساخت. بیشتر کارگران شهری، مغازه‌داران، کارخانه‌داران کوچک، دست‌اندرکاران بخش خدمات و سایر ساکنان شهرهای روبه‌رشد نیز در مقایسه با گذشته از زندگی بهتری برخوردار شدند و آنان وجود این امکانات را مغتنم می‌شمردند. بنابراین به طور کلی، در حالی که روشنفکران و کارمندان دولت با توجه به حقوق نسبتاً ثابت خود از تورم و کمبودها به ستوه آمده بودند، وضع توده‌های مردم هیچ‌گاه بدان خوبی نبود و دولت نیز در سیاستهای خود موفق بود. بنابراین در انتخابات ملی اکتبر سال ۱۳۷۷ هـ.ق/ ۱۹۵۷ م، حزب دموکرات دوباره پیروز شد، اگرچه این حزب تنها توانست اکثریت نسبی آراء را کسب کند؛ در این انتخابات حزب دموکرات ۴۷/۲ درصد، حزب جمهوری خواه خلق ۴۰/۶ درصد و حزب جمهوری خواه ملت ۷ درصد و حزب آزادی ۳/۸ درصد از آراء را کسب کرد. دموکراتها با توجه به قانون انتخابات حوزه‌ای، کرسیهای مجلس

را به نسبتی بیشتر از آنچه که در نتیجه آرای عمومی کسب کرده بودند، به خود اختصاص دادند؛ به عبارت دیگر حزب دموکرات ۷۰ درصد از کرسیهای مجلس (۴۲۴ کرسی) را از آن خود کرد در حالی که کرسیهای حزب جمهوری خواه خلق به ۲۹ درصد (۱۷۶ کرسی) و حزب ملت به شش درصد (به جدول ۱-۶ نگاه کند) افزایش یافت. حزب آزادی حتی نتوانست یک کرسی مجلس را از آن خود کند و چندی نگذشت که در حزب جمهوری خواه خلق ادغام شد.^{۱۵۶}

نتایج انتخابات تنها به تشدید بحران سیاسی کمک کرد. حزب جمهوری خواه خلق که سخت نیازمند پیروزی و کسب کرسیهای نمایندگی بیشتری در مجلس بود بر شدت خشونت و حملات خود به مندرس و همکارانش افزود و حکومت با ادامه اعمال سرکوبگرانه و اکنش نشان می داد. خشونت در داخل و خارج از مجلس شدت گرفت و همه جناحهای درگیر بیش از هر چیز در طلب منافع سیاسی خود بودند و کمتر احساس مسؤولیت می کردند. در ماه مه سال ۱۳۷۹ هـ. ق/ ۱۹۵۹ م، مبارز سالخورده، عصمت اینونو ضمن مسافرت در نواحی روستایی و بار دوم موقع بازگشت به استانبول مورد حمله جماعتی از طرفداران حزب دموکرات قرار گرفت. متعاقباً حوادث بیشتری اتفاق افتاد و حکومت مطبوعات را از انتشار اخبار مربوط به آنها بازداشت. وضع اقتصادی کشور نیز بدتر شد. تأکید دولت بر تداوم صنعتی شدن و افزایش سریع سرمایه تورم را تشدید کرد و کشور را در معرض خطر ورشکستگی بین المللی قرار داد.

مالاً در سال ۱۳۸۰ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م، درازای وامهای دریافت شده از یک کنسرسیوم بین المللی، دولت مجبور شد که برنامه تثبیت وضع اقتصادی را به منظور کاهش تورم و احیای نظم پولی کشور، بپذیرد. با کمک صندوق بین المللی پول برنامه ای جدید طرح شد. این برنامه ایجاد محدودیت شدید در تأمین مالی از طریق کسر بودجه و گسترش اعتبارات، کاهش ارزش لیره ترک، تثبیت بدهی عمومی و خاتمه دادن به نظارتهای مربوط به امر قیمت گذاری و اتخاذ روشی عقلانی تر در مورد سرمایه گذاری داخلی را شامل می شد.^{۱۵۷} تورم کاهش یافت، بودجه و تجارت خارجی دوباره با مازاد مواجه شد و به نظر می رسید که بحران خاتمه یافته است.

اما نه دولت و نه مخالفان از اقدامهای انجام شده خشنود نبودند. مشی اصلی دموکراتها همچون گذشته بشدت توسعه طلبانه بود و چندی نگذشت که آنان کوشیدند از برنامه ای که بر آنان تحمیل شده بود سرباز زنند، بویژه از زمانی که کاهش هزینه های سرمایه ای موجب ناخشنودی پشتیبانان آنان هم در روستاها و هم در شهرها شده بود. حزب جمهوری خواه خلق نیز از وضع موجود ناراضی بود چرا که در این وضع پیروزی این حزب که از دیرباز برای کسب آن تلاش کرده بوده، به خطر می افتاد و از این روی می کوشید که روشهای جدید مبارزه با

دولت را تجربه کند. مطبوعات، دانشگاهها و حزب جمهوری خواه خلق دولت را هم به لحاظ اشتباهات اقتصادی گذشته و هم به دلیل نتایج حاصل از سیاستهای جدید تثبیت حاکمیت مورد انتقاد قرار دادند. در فوریه ۱۳۸۰ ه.ق/ ۱۹۶۰ م، آنان شماری از مقامهای عالی رتبه دولت را به فساد و سوء استفاده مالی متهم کردند. برای سرکوب فعالیتهای اینونو و همکارانش، از قدرت سیاسی و نظامی استفاده شد، اما این تلاشها تنها بر شدت مخالفتها افزود. در ۸ آوریل، دوتن از نمایندگان دموکرات طرحی را به مجلس ارائه دادند تا براساس آن در امور حزب جمهوری خلق و مطبوعات تفحص شود. اینونو در پاسخ، طرح ارائه شده و همچنین دولت را بشدت محکوم کرد و چندی نگذشت که این بحث به بدترین اتهامات شخصی بدل شد. پس از آن که مآلاً اعضای حزب جمهوری خواه خلق به حالت اعتراض جلسه را ترک کردند، دموکراتهایی که باقی مانده بودند با استفاده از اکثریت موقت آراء خود لایحه ای را به تصویب رساندند که بر طبق آن کلیه فعالیتهای سیاسی ممنوع و کمیته ای تحت عنوان کمیته بررسی متشکل از وفادارترین نمایندگان دموکرات منصوب می شد (۱۸ آوریل ۱۲۷۷ ه.ق/ ۱۸۶۰ م).

انقلاب ۲۷ مه سال ۱۳۸۰ ه.ق/ ۱۹۶۰ م

اعتصاب اعضای حزب جمهوری خواه خلق و تشکیل کمیته بررسی موجب بروز تظاهرات خشونت آمیز در شهرها شد، اما دولت توانست با استفاده از نیروی پلیس تحت نظارتش و نیز ارتش و همچنین به دلیل برخورداری از حمایت اکثریت مردم در خارج از استانبول و آنکارا، نظم را حفظ کند. اما سرانجام عزم دولت مبنی بر سرکوب مخالفان به بروز شورش علنی انجامید. در ۲۷ آوریل، به کمیته بررسی اختیاراتی داده شد که بر مبنای آن می توانست افراد را بازداشت و روزنامه ها را تعطیل کند یا هر قانون بازدارنده ای را به حالت تعلیق در آورد. در واکنش به این اقدام، دانشجویان و اساتیدی که از نظر سیاسی فعال بودند، آشکارا علیه دولت دست به تظاهرات زدند (۲۸ آوریل) و روز بعد در آنکارا تظاهراتی مشابه برپا شد. برغم این که اکثریت دانشگاهیان احتمالاً با تظاهر کنندگان همدل و همراه بودند، اما مستقیماً در شورش و درگیریها وارد نشدند، تنها بدین امید که بتوانند درسهای خود را به پایان رسانند و از خونریزی اجتناب شود. اما طبق معمول، افراطیها به راه خود ادامه دادند. نیروهای پلیس و سربازان به تظاهر کنندگان حمله کردند و در نتیجه برخوردهایی خونین بروز کرد که طی آن بسیاری مجروح شدند و شماری از دانشجویان نیز به قتل رسیدند. بدینسان سلسله وقایع و حوادثی که بعدها به سقوط دولت انجامید، آغاز شد، اگرچه بنا بر دستور دولت اخبار مربوط به آنها در مطبوعات منعکس نمی شد. دولت بی هیچ درنگی دانشگاهها را تعطیل کرد (۲۹ آوریل) و بدین ترتیب اقدامات خشونت آمیز عده ای معدود، رنجش و ناخشنودی همه دانشگاهیان را به دنبال آورد و

سبب شد که بسیاری از آنان به جماعت تظاهر کنندگان ملحق شوند. از آنجا که کمیته بررسی همچنان به کار خود ادامه می داد، سریعاً شایعاتی مبنی بر بازداشتها و بازجوییهای پنهانی منتشر شد و این خود بر شدت تنشها می افزود. تا این زمان بیشتر روزنامه ها تعطیل شده بودند و از ورود نشریات خارجی که اقدام به نشر اخبار مربوط به وضع داخلی کشور می کردند، به داخل کشور ممانعت می شد.^{۱۵۸}

مآلاً انقلاب در سال ۱۳۸۰ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م اتفاق افتاد، اما این انقلاب به تلاشها و اقدامهای خیابانی چندان مربوط نمی شد و بیشتر از همان نیروهای اجتماعی که انقلاب ترکهای جوان را در نیم قرن پیشتر به پیروزی رسانده و توسط دیوانسالاری جدید ارتش برانگیخته و رهبری شده بودند، نشأت می گرفت. انقلاب سال ۱۳۸۰ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م را دانشجویان و اعضای هیأت علمی دانشکده جنگ و دانشکده علوم سیاسی سازماندهی و برنامه ریزی کردند؛ هر دوی این دانشکده ها گرچه به آنکارا منتقل شده بودند، اما همچنان به عنوان کانال اصلی جذب و آموزش نخبگان نوگرای کشور باقی ماندند. این افراد خود را مدافعان اصلاحاتی می دانستند که با منافع طبقه متوسط که از طریق حزب دموکرات به قدرت رسیده بودند، همسویی نداشت؛ از این روی تهاجم خود را علیه این طبقه آغاز کردند. رهبری شورشیان در همان اوان، در ۳ مه سال ۱۳۸۰ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م، به ژنرال جمال گورسل، فرمانده نیروی زمینی، سپرده شد؛ وی در نخستین گام به نخست وزیر نامه ای نوشت و ضمن آن خواستار انجام اصلاحات شد و سپس برای آن که نقش فعالتری در هدایت و فرماندهی عملیات براندازی داشته باشد، تقاضای مرخصی کرد. در ۲۷ مه که آشوبهای خیابانی به اوج خود رسیده بود، گروهی از افسران به فرماندهی گورسل، هدایت واحدهای مهم نظامی در استانبول و آنکارا را در دست گرفتند و با استفاده از دانشجویان آکادمی جنگ، مدرس، بایار و بیشتر اعضای دیگر کابینه و همچنین بسیاری از نمایندگان حزب دموکرات را بازداشت کردند. سایر عناصر باقیمانده نیروهای مسلح بسرعت اعلام حمایت کردند. حکومت نظامی برقرار شد و کودتا با اندک مخالفتهایی پراکنده در سراسر کشور، حتی از سوی آنانی که هنوز از رژیم مدرس حمایت می کردند، پذیرفته شد.

بدینسان به دوره حکومت حزب دموکرات که تنها یک دهه پیش از آن با خوش بینی بسیار فعالیت خود را آغاز کرده بود، خاتمه داده شد. دولت که به دلیل اجازه برگزاری انتخابات آزاد و نیز قبول نتایج این انتخابات از سوی حزب جمهوری خواه خلق به قدرت رسیده بود، در این زمان اقتدار خود را در اعمال حاکمیت از دست داده بود. تلاشهای دولت در سرکوب مخالفان، ارتش را برای نخستین بار از دوره ترکهای جوان به مداخله در امور سیاسی کشور کشانیده بود. مآلاً، تلاش به منظور هماهنگ کردن تحولات سریع اقتصادی با روند

گسترش آزادیهای سیاسی مشکلات زیادی را به بار آورده بود. روشنفکران خود را نماینده ملتی تلقی می کردند که شهروندان برغم مشکلات موجود از سیاستهای دولت کاملاً خشنود و خوشحال بودند. دولت به نوبه خود شرایطی را که طی آن به قدرت رسیده بود از یاد برده بود و بی هیچ گونه ضرورتی نسبت به هر گونه انتقادی حساس بود و اگر همین حساسیت بی مورد دولت نبود، احتمالاً هیچ گونه مخالفتی را که به سرنگونی آن بیانجامد، بر نمی انگیخت. بر روند تحول دموکراسی ترکیه ضربه گنج کننده ای وارد آمده بود. در این برهه سؤال اساسی این بود که آیا ارتش، چنان که در موقعیتهای مشابه در سایر کشورهای درحال نوسازی اتفاق افتاده بود، زمام امور را در دست خواهد گرفت یا این که روند منظم دموکراسی ترکی از سر گرفته خواهد شد.

کمیته وحدت ملی ۱۳۸۱-۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۱-۱۹۶۰ م

آنچه که طی چند روز بعد اتفاق افتاد نشانگر آن بود که انقلاب واقعی را نظامیان و نه روشنفکران دانشگاهها تحقق بخشیدند. ژنرال گورسل و ۳۸ تن از افسران واحدهای مختلف نیروهای مسلح در تشکیلاتی به نام کمیته وحدت ملی (ملت بیرلیک کمیته سی) سازمان یافتند تا امور کشور را اداره کنند؛ بنابر قانونی موقتی که اندکی بعد اعلام شد (۱۲ ژوئن سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م)، کمیته وحدت اختیارات قانونگذاری پیدا کرد، اگرچه اختیارات اجرایی همچنان در دست شورای غیر نظامی وزیران که منصوب کمیته و تحت نظارت آن بود، باقی ماند.

کمیته وحدت ملی اعلام کرد که «انقلاب علیه هیچ فرد یا گروه خاصی صورت نگرفته است... با هریک از شهروندان صرفنظر از هویت و وابستگی حزبی شان تنها مطابق قانون و اصول عدالت رفتار خواهد شد.» از روشنفکران کشور دعوت شد که قانون اساسی جدیدی تدوین کنند؛ این روشنفکران اندک زمانی بعد کوشیدند که با استفاده از قانون اساسی جدید امیدهای دیرینه خود را در مورد اصلاحات اجتماعی از طریق یک حکومت مطلقه تحقق بخشند. اما کمیته وحدت ملی پاسخ داد که در پی آن نیست مدتی بیشتر از حد لازم برای محاکمه و مجازات خائنین به دموکراسی ترکیه و تدوین قانون اساسی جدید - قانونی که بهتر بتواند ملت را برابر سوءاستفاده ها و تخلفها حمایت کند^{۱۵۹} - حکومت کند. در میان افسران عضو کمیته وحدت ملی، کسانی بودند که با نظر روشنفکران موافقت داشتند و معتقد بودند که کمیته نباید دوره حکومت خود را محدود و حتی الامکان هرچه سریعتر قدرت را واگذار کند؛ این مسأله اندکی بعد، زمانی آشکار شد که ۱۴ تن از افسران کمیته از مقام خود برکنار و بیشتر در مقام وابستگان نظامی سفارتخانه های ترکیه در گوشه و کنار جهان به خارج اعزام شدند (۱۳ نوامبر

سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م).

کمیته وحدت ملی برای مدتی کمتر از یک سال در قدرت باقی ماند. این کمیته تلاشهای خود را بیشتر به تحقق مقاصد اساسی خود یعنی محاکمه رهبران حزب دموکرات و تدوین قانون اساسی جدید معطوف کرد، اما در عین حال از ایجاد تحولات سیاسی عمده در قلمروهای اقتصادی و مالی به منظور استقرار حکومت جدید در مسیری نو بازماند. کمیته وحدت در نخستین مرحله کوشید از تورمی که در سالهای گذشته موجب تضعیف اتحاد ملی شده بود، جلوگیری کند. بسیاری از طرحهای عمده ساختمانی و بازسازی شهرها متوقف شد. بانکها تعطیل شد، حسابهای شخصی سیاستمداران و بازرگانان برجسته مسدود گردید و وامها به حالت تعویق درآمد؛ اندک فعالیت بانکداری تنها پس از آن که نرخ سود وامها به ۱۲ درصد افزایش یافت، از سر گرفته شد و منظور این بود که سطح گسترش اعتبار کاهش یابد. به منظور کاهش سطح تقاضاها، خرید اوراق قرضه دولتی برای افراد مزدبگیر اجباری شد. نظارت بر قیمتها آغاز شد و به همین دلیل بویژه قیمت مواد خوراکی کاهش یافت؛ این امر کشاورزان را ناخشنود و مردم شهرها را خوشحال کرد. اتاقهای بازرگانی و صنعت و نیز اصناف موظف شدند که برای خود هیأت اجرایی جدیدی انتخاب کنند تا به جای کسانی که در گذشته با دموکراتها همکاری می کرده اند، مشغول کار شوند. مالیات اراضی ده برابر شد، مالیاتهای ساختمان به دو تا شش برابر میزان قبلی رسید و مالیات بر درآمد دو برابر شد، درحالی که همه آنانی که مشمول مالیات بر درآمد بودند می بایست تمامی دارائیهای خود را اعلام می کردند و این امر سبب شد بسیاری از مردم از بیم مالیات جدیدی که بر سرمایه تعلق می گرفت، به هراس افتند. با گذشت زمان، بعضی از این اقدامها به منظور تسهیل در امر احیای فعالیت عادی تجاری و اقتصادی تعدیل شد، اما بسیاری از آنها همچنان به قوت خود باقی ماند. ۱۶۰

کمیته وحدت ملی همچنین اصلاحات اجتماعی خاص خود را تحقق بخشید، اگرچه این اصلاحات تقریباً آن اصلاحاتی نبودند که روشنفکران جامعه خواستار انجام آن بودند. حقوق افسران و سربازان ارتش افزایش قابل توجهی یافت. فروشگاههای ویژه ارتش افتتاح شد، اجناس کمیاب با پرداخت سوبسید به قیمتی کم در اختیار پرسنل ارتش قرار می گرفت و سایر مزایای شغلی نظامیان افزایش یافت. چنان که مجموع حقوق پرداختی به نظامیان دست کم ۶۰ درصد بیشتر از همتایان غیر نظامی آنان در سایر سازمانهای دولتی بود. پشتیبانان و هواداران حزب دموکرات از صفوف ارتش و سازمانهای دولتی تصفیه شدند، اگرچه تصفیه شدگان ارتش از حقوق بازنشستگی بالایی برخوردار می شدند. تعداد ۱۴۷ تن از اعضای هیأت علمی دانشگاه به این اتهام که بیشتر وقت خود را صرف مشاغل غیر رسمی خود (از جمله پزشکی، مهندسی و غیره) می کرده اند، از کار برکنار شدند؛ اما این فهرست اسامی بسیاری را که به تعهدات شغلی

خود عمل کرده بودند نیز دربر می گرفت، نام آنان از طریق دشمنان سیاسی، شخصی و مخالفان علمی آنان گزارش شده بود. ۱۶۱ قانون جدید دانشگاه نه فقط به منظور احیاء و تقویت استقلال دانشگاه، بلکه به منظور شروع اصلاحات داخلی که اعضای هیأت علمی خود از قبول آنها سر باز می زدند، مطرح شد. در امور دانشگاه، به اعضای جوانتر هیأت علمی اهمیت بیشتری داده می شد و با توجه به صلاحیتهای آنان موقعیتهای بیشتری برای ارتقای مقام آنان فراهم می شد و دست کم بخشی از این منظور از طریق بازنشسته کردن معمول اساتید دانشگاه تحقق می یافت. علاوه بر این، اعضای هیأت علمی موظف بودند که از روز دوشنبه تا جمعه، در ساعات رسمی کار، در دانشگاهها حضور یابند و این درواقع اقدامی افراطی بود. ۱۶۲ طی سالهای حکومت کمیته وحدت ملی قوانین دیگری نیز به منظور محو کامل حکومت حزب دموکرات و تسریع در حصول پیشرفتهای اجتماعی تدوین و تصویب شد. یک سازمان دولتی به نام سازمان برنامه ریزی تأسیس شد و انجمنهای فرهنگی ترکی به جای خانه های خلق تشکیل گردید. ضرورت وجودی هر دوی این نهادها بعدها در قانون اساسی کشور پیش بینی شد. دادگاه عالی عدالت تجدید سازمان شد تا بتواند محاکمه دموکراتهای متهم را به انجام رساند. ۱۶۳ نظامیان همچنان پرتوان و با اشتیاق کار می کردند، اما بسیاری از اقدامهای آنان چندان افراطی بود که اقتصاد را تقریباً با بن بست روبرو کرد و نه تنها کسبه و تجار، بلکه کارگران و روستائیان نیز هرچه بیشتر ابراز ناخشنودی می کردند و استقرار دوباره حکومتی غیر نظامی را آرزوی کردند؛ حکومتی که نماینده و حامی منافع آنان باشد.

حزب دموکرات منحل و اموال آنان در ۲۹ سپتامبر سال ۱۳۸۰ ه.ق/ ۱۹۶۰ م، مصادره شد، اندکی بعد، دادگاه عالی که در این زمان از قضات نظامی و غیر نظامی تشکیل می شد ۵۹۲ تن از اعضای برجسته حزب را در یاسیادا، واقع در دریای مرمره در مقابل استانبول، محاکمه کرد (۱۴ اکتبر ۱۳۸۰ ه.ق/ ۱۹۶۰ م تا ۱۵ سپتامبر سال ۱۳۸۱ ه.ق/ ۱۹۶۱ م). اتهامات آنان عبارت بود. از فساد مالی و رشوه خواری در هنگام عضویت در هیأت دولت تحریک شورش علیه یونانیان مقیم استانبول طی بحران قبرس در سال ۱۳۷۵ ه.ق/ ۱۹۵۵ م، استفاده از رادیوی دولتی در جهت تبلیغات حزبی و گروهی، تحریک افراد به سوء قصد نسبت به رهبران حزب جمهوری خواه خلق، مصادره غیر قانونی اموال شخصی، ورود غیر قانونی به صحن دانشگاه، سلطه یک گروه بر گروه و طبقه ای دیگر و به تعلیق در آوردن قانون اساسی از طریق نقض تضمینهای پیش بینی شده در آن. مآلاً، ۱۵ تن از متهمان محکوم به مرگ شدند؛ وزیر امور خارجه، عدنان مندرس و وزیر امور مالی، حسن پولاتخان، حلق آویز شدند (۱۶ سپتامبر ۱۳۸۱ ه.ق/ ۱۹۶۱ م)، در حالی که جلال بایار و ۱۱ تن دیگر با یک درجه تخفیف از سوی کمیته وحدت ملی به حبس ابد محکوم شدند. همچنین ۳۱ تن از متهمان دیگر محکوم به حبس ابد

شدند که در میان آنان ۴ تن از وزیران پیشین کابینه، ۸ تن از اعضای کمیته بررسی، استانداران پیشین استانبول و شماری از نمایندگان حزب دموکرات وجود داشتند. چهار تن از دموکراتها محکومیت‌های سبکتری یافتند و ۱۲۳ تن دیگر بکلی تبرئه شدند که از آن جمله فؤاد کوپرولو بود که به علت بدبینی نسبت به دولت، مدتی پیش از فروپاشی نهایی آن استعفاء کرده بود.^{۱۶۴}

قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م

قانون اساسی جدید را مجلس مؤسسانی تدوین کرد که ۲۷۲ نفر عضو داشت و طی دوره حکومت کمیته وحدت ملی همچون مجلس شورا عمل می کرد. در میان اعضای مجلس ۱۰ نفر از نمایندگان منصوب رئیس جمهور و ۱۸ تن دیگر منصوب کمیته وحدت ملی بودند. همه اعضای کابینه همراه با ۷۵ تن از نمایندگان انتخاباتی ولایات، ۴۹ تن از اعضای حزب جمهوری خواه خلق و ۲۵ تن از اعضای حزب ملی دهقانان جمهوری خواه (تنها حزبی که از حکومت پیشین برجای مانده بود) در مجلس مؤسسان حضور داشتند و بقیه نمایندگان مجلس از گروه‌های گوناگون شغلی، حرفه‌ای و تجاری انتخاب شده بودند.^{۱۶۵} بیشتر اعضای مجلس از کسانی بودند که در گذشته با حزب جمهوری خواه خلق ارتباط داشتند چرا که دموکراتها از ورود به مجلس محروم شده بودند. برغم این موضوع، میان اعضای لیبرال و گروه‌های دیکتاتورمنش خواستار اصلاحات اجتماعی اختلافات شدیدی وجود داشت؛ اعضای لیبرال طبقه مالک و ثروتمند را نمایندگی می کردند، حال آن که گروه دوم بیشتر از میان نخبگان طبقه روشنفکر برخاسته بود و خواستار استقرار نوعی حکومت استبدادی بودند تا از طریق آن به مقاصد خود دست یابند. ملاً قانون اساسی که ارائه شد حاصل مصالحه‌ای بود که میان این دو گروه ایجاد شد و نه تنها بر حقوق انسانی و حق مالکیت و بر آزادی به مثابه بخشی ضروری و لاینفک از یک حکومت لیبرال و مبتنی بر قانون اساسی، بلکه بر برنامه‌های رادیکالتر اقتصادی و اجتماعی تأکید کرد. در ۹ جولای ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، قانون اساسی جدید که تا به امروزه همچنان به قوت خود باقی است، با ۶۱ درصد رأی موافق (۶،۳۴۸،۱۹۱) و ۳۹ درصد (۳،۹۳۴،۳۷۰) رأی مخالف و ۱۹ درصد (۲،۴۱۲،۸۴۰) رأی ممتنع به تصویب رسید؛ البته در این همه پرسش رأی ممتنع بیشتر به مفهوم ناخشنودی از ادامه حکومت کمیته وحدت ملی و نه اظهار مخالفت با خود قانون اساسی تلقی می شد.

ساختار جدید حکومت که بر اساس قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م مبتنی است بسیار متفاوت از ساختاری است که طی جنگ استقلال ایجاد و سپس در قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ه.ق/۱۹۲۴ م گنجانیده شد. این نظام جدید مبتنی بر تقسیم قدرت است و با اهرمهای بازدارنده و متعادل کننده از ایجاد حکومت مطلقه جلوگیری می کند. مجلس کبیر ملی از دو

بخش تشکیل می‌شود و وظایف آن بویژه قانونگذاری و نیز تصویب معاهده‌ها و صدور اجازه رسمی به منظور استفاده از نیروهای مسلح است (مواد ۶۶-۶۳). بخشی از آن تحت عنوان مجلس ملی ۴۵۰ نماینده دارد که با رأی مستقیم و مخفی مردم برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند (ماده ۶۷). شمار نمایندگان هر ولایت به نسبت جمعیت آن تعیین می‌شود و هر حزب به نسبت آرایبی که در هر ولایت کسب می‌کند، از کرسیهای اختصاص یافته به آن ولایت در مجلس برخوردار می‌شود. بخش دیگر مجلس کبیر ملی به نام سنای جمهوری از ۱۵۰ نماینده تشکیل می‌شود که در فواصل دو سال برای یک دوره شش ساله انتخاب می‌شوند؛ علاوه بر این تعداد، ۱۵ تن دیگر از سوی رئیس جمهور و «از میان افراد برجسته و مشهور در زمینه‌های گوناگون به نمایندگی مجلس منصوب می‌شوند و لازم است که حداقل ۱۰ تن از آنان هیچ وابستگی حزبی نداشته باشند» (مواد ۷۰ و ۷۲). رئیس و اعضای کمیته وحدت ملی تا زمانی که در جناح بندیهای گروهی و حزبی وارد نمی‌شدند به لحاظ مقامشان در کمیته عضویت در سنا را نیز برعهده داشتند. کرسیهای انتخابی مجلس سنا برحسب جمعیت از یک تا شش کرسی در میان ولایات تقسیم می‌شود و هر حزبی که اکثریت آراء در هر ولایت را کسب کند همه کرسیهای آن ولایت را به خود اختصاص می‌دهد؛ استانبول و آنکارا از این قاعده مستثنی هستند. انتخابات تحت نظارت دادگاهها انجام می‌شود و ستاد عالی انتخابات و ستادهای انتخاباتی محلی به منظور انجام مراحل انتخابات به گونه‌ای مستقل از نظارت دولت، تشکیل می‌شود (ماده ۷۵).

طبق قانون، مجلس کبیر ملی بایستی در روز اول نوامبر هر سال بدون هیچ گونه دعوت رسمی تشکیل شود و جلسات آن لااقل برای مدت هفت ماه باید ادامه داشته باشد (ماده ۸۳). رئیس و معاون هر دو مجلس را اعضا انتخاب می‌کنند و آنان تا زمانی که در این سمت هستند بایستی از شرکت در فعالیتهای یا بحثهای حزبی اجتناب کنند (ماده ۸۴). هر دو مجلس آیین‌نامه‌های داخلی‌شان را خود تعیین می‌کنند، مشروط بر این که همه احزاب به نسبت مجموع کل نمایندگان آنان در هر مجلس، در کمیته‌ها نماینده داشته باشند (مواد ۸۴ و ۸۵). هر دو مجالس ملی و سنا می‌توانند در باب موضوعهای مطروحه بحث کنند و بررسیهای پارلمانی داشته باشند، اما تنها مجلس ملی می‌تواند وزیران را استضاح کند (ماده ۸۹). اعضای هر یک از دو مجلس یا هیأت وزیران می‌توانند قوانینی را جهت تصویب پیشنهاد کنند (ماده ۹۱)، اما تأیید نهایی قوانین پیشنهادی تنها برعهده مجلس ملی است. مجلس ملی نخست درباره طرحها و لوایح قانونی بحث می‌کند و پس از تصویب، آنها را به مجلس سنا ارجاع می‌دهد. اگر مجلس سنا طرح یا لایحه ارائه شده را تصویب کند، آن طرح یا لایحه به عنوان قانون ابلاغ می‌شود. اگر مجلس سنا طرح یا لایحه ارائه شده را پس از انجام اصلاحاتی تصویب کند، آن مصوبه تنها در صورتی عنوان قانون می‌یابد که مجلس ملی نیز با آنها موافقت کند. اما اگر مجلس سنا

پیشنهاد مجلس ملی را رد کند، مجلس ملی می تواند با اکثریت مطلق آراء پیشنهاد خود را تصویب کند و این در صورتی است که مجلس سنا با همان اکثریت پیشنهاد یاد شده را رد کرده باشد و اگر دوسوم یا شماری بیشتر از نمایندگان سنا با پیشنهاد مطرح شده از سوی مجلس ملی مخالفت داشته باشد، در این صورت دوسوم آرای موافق نمایندگان مجلس ملی می تواند برای تصویب پیشنهادهای آن کافی باشد (ماده ۹۲). رئیس جمهور نیز از حق رد قوانین برخوردار است، اما مجلس کبیر ملی می تواند این حکم رئیس جمهور را بسادگی با تصویب دوباره آن قانون لغو کند و پس از آن ریاست جمهوری بایستی آن قانون را رسماً اعلام کند (ماده ۹۳). مراحل تصویب بودجه تا اندازه ای متفاوت است. بودجه کابینه نخست به کمیته مشترکی از دو مجلس ارائه می شود و پیش از طرح آن در مجلس ملی، در مجلس سنا مورد بحث و تصویب قرار می گیرد (ماده ۹۴).

رئیس جمهور از میان اعضای مجلس کبیر ملی که کمتر از چهل سال نداشته باشند و در ضمن دارای تحصیلات عالی باشند با اکثریت دوسوم آراء و از طریق رأی گیری مخفی برای مدت هفت سال انتخاب می شود و در صورتی که پس از دوبار رأی گیری هیچ کس نتواند دوسوم آرای مجلس را کسب کند، هر کس که در رأی گیری بعدی تنها اکثریت نسبی آراء را کسب کند، بدین مقام انتخاب می شود. همین که فردی به مقام ریاست جمهوری انتخاب شود، بایستی وابستگیهای حزبی خود را رها کند و عضویتشان در مجلس نیز لغو می شود. و دیگر نمی تواند برای انتخابات دوره بعدی داوطلب شود (ماده ۹۵). ریاست جمهوری می تواند ریاست هیأت وزیران را در صورت ضرورت برعهده گیرد و در مقام ریاست دولت عمل کند و فرامینی صادر کند که مستلزم امضای نخست وزیر باشد؛ رئیس جمهور را می توان تنها با دوسوم آرای هر دو مجلس به اتهام خیانت بزرگ تحت پیگرد قانونی و محاکمه قرار داد (مواد ۹۸ و ۹۹). رئیس جمهور نخست وزیر خود را از میان اعضای مجلس انتخاب می کند. سایر وزیران را نخست وزیر معرفی و رئیس جمهور منصوب می کند؛ این وزیران یا از میان مجلس یا از کسانی که صلاحیت انتخاب شدن به عنوان نماینده را دارند - یعنی افراد شایسته ای که در بیرون از مجلس حضور دارند - معرفی و منصوب می شوند (ماده ۱۰۵). اگر هیأت وزیران نتواند پس از سه نوبت رأی اعتماد ملی را کسب کند (مواد ۸۹، ۱۰۴)، رئیس جمهور می تواند تقاضای برگزاری انتخابات جدید کند (ماده ۱۰۸). در این صورت، یک کابینه موقتی از اعضای احزاب مختلف تشکیل می شود و میزان مشارکت هر حزب در کابینه متناسب با تعداد نمایندگان آن حزب در مجلس خواهد بود؛ این کابینه تا زمان برگزاری انتخابات جدید مجلس - بجز در مورد وزارتخانه های دادگستری، امور داخلی و ارتباطات که وزیران آنها در زمان فترت از افراد غیر حزبی منصوب می شوند - همچون دولت عمل می کند (ماده ۱۰۹). هیأت وزیران ارگان

اجرائی واقعی کشور محسوب می شود و وظایف نخست وزیر ارتقای سطح همکاری وزیران و نظارت بر اجرای سیاستهای دولت است. از رئیس جمهور انتظار می رود با توجه به طولانی تر بودن دوره خدمتش، عدم امکان انتخاب مجدد، بیطرفی سیاسی و امکان ریاست بر هیات وزیران، فراتر از تفکرات حزبی و گروهی و در میان نیروهای سیاسی همچون میانجی عمل کند؛ اما آتاتورک و اینونو هیچ یک چنین موضعی اتخاذ نکردند.

علاوه بر نهادهای یاد شده، شورای قدیمی دولت نیز که در برابر همه فراز و نشیبهای سیاسی جمهوری ترکیه مقاومت کرده بود، وجود داشت. طی آخرین سالهای حکومت دموکراتها که دولت شورا را از انجام هر گونه اقدام مؤثر در برابر اعمال غیر قانونی یا اخراجهای بی دلیل کارمندان بازمی داشت، اعتبار شورا بشدت به خطر افتاد. اما قانون اساسی جدید کوشیده است که با تضمین استقلال شورا از قوه مقننه و دولت، اقتدار آن را احیاء کند. ماده ۱۴ قانون اساسی اعلام می دارد که هیچ یک از اقدامات دستگاههای اداری نمی تواند از نظارت دادگاهها و همچنین شورای دولت بر کنار بماند؛ بدینسان به تلاشهای دولت در خشتی کردن این اقدام از طریق صدور دستور حکومتی، خاتمه داده شد.

ماده ۱۴۰ استقلال شورا را تحکیم می کند؛ بنابراین ماده، اعضای شورا توسط یک کمیته مستقل، متشکل از اعضای دادگاه قانونی انتخاب می شوند. اعضای این دادگاه را هیات وزیران و شورای عمومی دولت تعیین می کردند. شورای دولت بیشتر همچون دادگاهی اداری از نوع محاکم بدایت عمل می کند؛ البته این در صورتی است که مورد دعوی نخست به دادگاههای دیگر ارجاع نشده باشد و در سایر موارد همچون دادگاه نهایی استیناف عمل کند. وظایف این شورا عبارت است از رسیدگی به اختلافات اداری و حل و فصل آنها، ارائه توصیه هایی به حکومت در مورد پیش نویس قوانین و معاهدات و قراردادها و نیز رسیدگی به استینافهای ارجاع داده شده از دادگاههای مالیاتی.

برای تثبیت استقلال دادگاهها نیز کوششهای مؤثری صورت گرفت: «قضات در انجام وظایف خود مستقل خواهند بود» و «هیچ سازمان، مؤسسه، بنگاه یا فردی نمی تواند برای دادگاهها یا قضاتی که مشغول انجام وظایف خود هستند، دستور یا رهنمودی صادر کند...» (ماده ۱۳۲). انتصاب، ارتقاء، انتقال، مقررات انضباطی و نیز بازنشستگی قضات را در این زمان شورایی به نام شورای عالی قضات برعهده دارد که اعضای آن را خود قضات انتخاب می کنند. دادگاههای نظامی حتی در زمان حکومت نظامی، غیر نظامیان را صرفاً به سبب ارتکاب جرایم نظامی که در قوانین ویژه پیش بینی شده، می توانند محاکمه کنند (ماده ۱۳۸). ساختار اصلی دادگاه به صورت قبل باقی می ماند با این تفاوت که یک دادگاه تمیز در مقام دادگاه نهایی استیناف عمل می کند. مهمترین تحول انجام شده برقراری دادگاهی قانونی بود که بررسی

قوانین وضع شده از نظر انطباق با قانون اساسی کشور و محاکمه رئیس جمهور، نخست وزیر، سایر وزیران و کارمندان عالی رتبه قضایی و اجرایی را در صورت تخطی از وظایفشان برعهده داشت (مواد ۱۴۷-۱۴۵).

حقوق و وظایف شهروندان ترک در نخستین بخشهای قانون اساسی بوضوح تعریف شده است. همچون قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ه.ق/ ۱۹۲۴ م، همه اتباع جمهوری صرفنظر از مذهب آنان، ترک محسوب می شوند (ماده ۵۴). حقوق فردی هر کس عبارت است از: آزادی شخصی (ماده ۱۴)، برخورداری از زندگی خصوصی (ماده ۱۵)، مصونیت محل سکونت (ماده ۱۶)، آزادی ارتباط (ماده ۱۷)، آزادی مسافرت و اقامت (ماده ۱۸)، آزادی در عقیده دینی و اعمال عبادی و درمان بودن مذهبش از توهین و تحقیر دیگران (ماده ۱۹)؛ مطبوعات از سانسور درمان خواهند بود (ماده ۲۲) و تنها به منظور حفظ امنیت ملی یا اخلاق عمومی، جلوگیری از خدشه دار شدن شان، افتخار و حقوق افراد، جلوگیری از تشویق مردم به ارتکاب جرم و جنایت و اطمینان یافتن از اجرای صحیح امور قضایی می توان «با تصویب قانون مطبوعات را محدود کرد» (ماده ۲۲). انتشار مطبوعات مستلزم اجازه قبلی یا سپردن وثیقه مالی نیست (مواد ۲۴ و ۲۳) و «همه مردم از حق اجتماع و انجام راهپیمایی و تظاهرات برخوردارند و تازمانی که تظاهر کنندگان غیر مسلح هستند و قصد انجام حمله به جایی را ندارند، تظاهرات آنان مستلزم اجازه قبلی نیست» تنها در صورتی تظاهرات محدود می شود که هدف از این کار حفظ نظم یا اخلاق عمومی باشد (ماده ۲۹). «در صورتی که، کیفرخواست یا ادعا نامه مهمی مطرح باشد» پلیس می تواند افراد را بازداشت کند، البته موارد اتهام بایستی فوراً اعلام شود و بدون حکم دادگاه نمی توان کسی را بیش از ۲۴ ساعت در بازداشت نگاه داشت.

همه مردم به طور مساوی از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در انتخابات آزاد، علنی یا مخفی که براساس حق رأی مستقیم و شمارش عمومی برگزار می شود، برخوردارند (مواد ۵۴ و ۵۵). مردم می توانند بدون اجازه قبلی حزب سیاسی تشکیل دهند و احزاب صرفنظر از این که بر سر قدرت باشند یا در جبهه مخالف دولت، اجزایی ضروری و لاینفک از زندگی سیاسی دموکراتیک تلقی می شوند» (ماده ۵۶). اما انتظار می رود که احزاب خود را «با اصول دموکراتیک و دین ناوابسته جمهوری که براساس حقوق و آزادیهای انسانی استوار است و نیز با اصل کلی حفظ یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی کشور تطبیق دهند» یا این که در صورت تخلف از اصول یاد شده منحل شوند (ماده ۵۷). دادگاه قانونی کشور که براساس قانون اساسی تشکیل شده است و می تواند احزاب را از لحاظ میزان درآمد و هزینه ها و امور داخلی آنان و فعالیتهایی که انجام می دهند مورد حسابرسی قرار دهد. (ماده ۵۷). همه مردم ترکیه می توانند در مدارس دولتی تحصیل کنند و همچنین می توانند صرفنظر از مذهب یا جنس در سازمانهای دولتی

و ارتش وارد شوند (مواد ۵۸، ۵۹، ۶۰).

شاید جالبترین نکته در قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، این باشد که شمول بسیاری از حقوق اجتماعی و اقتصادی مورد نظر اعضای افراطی مجلس مؤسسان در آن گنجانیده شده است. بنابر قانون اساسی جدید، «خانواده واحد اساسی جامعه ترک محسوب می شود» (ماده ۳۵) و دولت موظف است هر آنچه را که برای حمایت از خانواده و نیز حمایت از «مادر و کودک» ضرورت دارد، انجام دهد. حق وراثت و مالکیت برای همگان محفوظ است (ماده ۳۶). اما حق مالکیت نمی تواند با رفاه و سعادت عمومی متناقض باشد، و دولت می تواند برای بهره برداری مؤثر از زمینهای کشاورزی قوانینی را به تصویب رساند؛ همچنین دولت می تواند با اتخاذ تدابیری چون محدود کردن وسعت مالکیتها، برای کشاورزان فاقد زمین، اراضی قابل کشت فراهم آورد و همچنین کشاورزان را در دستیابی به ادوات کشاورزی کمک کند (ماده ۳۷). به دولت اختیار داده می شود که تنها به منظور جبران غرامات، از اموال غیر منقول شخصی خلع مالکیت کند (مواد ۳۸ و ۳۹). فعالیت مؤسسات و شرکتهای خصوصی در امور اقتصادی آزاد است، اما می توان این مؤسسات را در جهت منافع عموم محدود و در صورت ضرورت به منظور جبران خسارات و غرامات وارد آمده، ملی کرد (مواد ۳۹ و ۴۰). همچنین می توان به منظور اطمینان یافتن از این که این مؤسسات «در فضایی آکنده از ثبات و امنیت و متناسب با مقتضیات اقتصاد ملی و اهداف جامعه» فعالیت می کنند، آنها را تحت نظارت قانونی در آورد (ماده ۴۰). دولت موظف است که زندگی اقتصادی و اجتماعی را «به شیوه ای عادلانه و با رعایت اصل اشتغال کامل و نیز با این هدف که برای هر فرد سطحی از زندگی متناسب با شأن انسانی اش فراهم آید، تنظیم کند» (ماده ۴۱). هر فرد «نه تنها حق دارد برای خود شغل و پیشه ای اختیار کند بلکه موظف به چنین امری است.» دولت وظیفه دارد که با اتخاذ تدابیر اجتماعی، اقتصادی و مالی از کارگران حمایت کند و سطح اشتغال را ارتقاء دهد و بدینسان کارگران را از زندگی انسانی شایسته ای برخوردار کند، تا از این طریق همگان از شغل دائمی و با ثبات برخوردار شوند و بیکاری از میان برود. حقوق کارگران به صراحت بیان می شود؛ هیچ کس نمی تواند در شغلی که با سن، استعداد و جنس وی تناسب ندارد، استخدام شود و استخدام کودک کان، نوجوانان و زنان مستلزم اجازه نامه هایی ویژه است (ماده ۴۳). هر کارگر از «حق استراحت» برخوردار است، اما شرایط قطعی برخورداری از مرخصی استحقاقی سالانه و دریافت دستمزد برای روزهای تعطیلات آخر هفته را در صورت لزوم، قوانینی ویژه تعیین خواهد کرد (ماده ۴۴). دولت می تواند به منظور آن که کارگران از دستمزدی مناسب و قابل توجه برخوردار شوند، قوانینی به تصویب برساند (ماده ۴۵). کارفرمایان و کارگران میتوانند بدون کسب اجازه قبلی برای خود اتحادیه ها و فدراسیونهایی تشکیل دهند و نیز می توانند آزادانه از

چنین تشکیلاتی استعفاء دهند و دولت برای اطمینان یافتن از این که «فعالیهای آنان متضاد با اصول دموکراتیک نیست» اعمال نظارت می کند (ماده ۴۶). کارگران از حق توافق در امور کاری و رفاهی و اعتصاب عمومی برخوردارند (ماده ۴۷). مشروط بر این که این کار طبق مقررات قانونی صورت گیرد؛ دولت موظف است برای تأمین اجتماعی، سازمان بیمه و رفاه اجتماعی تأسیس نماید و یا به تأسیس آنها کمک کند (ماده ۴۸). دولت بایستی امکانات بهداشتی و آموزشی را برای همگان فراهم آورد و آموزش ابتدایی را برای مردان و زنان اجباری کند؛ دولت همچنین موظف است «از طریق اعطای بورس تحصیلی به دانش آموزان مستعد کمک کند تا متناسب با تواناییهایشان به عالیتین سطوح آموزش دست یابند.» (ماده ۵۰). دولت علاوه بر این موظف است که تعاونیهای کشاورزی و شهری را گسترش بخشد (ماده ۵۱) و برای آن که مردم از تغذیه کافی برخوردار باشند، بایستی اقدامهای لازم را اتخاذ کند و به منظور افزایش میزان تولیدات کشاورزی ناچار است که ارزش محصولات کشاورزی و نیز ارزش کار و رنج کسانی را که در بخش کشاورزی مشغول فعالیت هستند، فزونی بخشد (ماده ۵۲).

سازمان برنامه موظف است که برنامه های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را گسترش دهد (ماده ۱۲۹)، اگرچه ساختار نحوه اجرایی طرحهای سازمان برنامه را قوانینی ویژه تعیین خواهند کرد. همه ثروتها و منابع طبیعی تحت نظارت دولت قرار دارند و بهره برداری خصوصی از این ذخایر منوط به اجازه و نظارت دولت است (ماده ۱۳۰).

سازمانهای دولتی مستقر در ولایات، مناطق و نواحی همچون گذشته به فعالیت خود ادامه می دهند، با این استثناء که «حکومت ولایتی بر اساس اصل خود مختاری اداره می شود و سازمانهای مستقل محلی نیز می توانند برخی «خدمات ویژه عمومی» را انجام دهند (ماده ۱۱۵). در دعاوی انضباطی قانون بایستی کارمندان را تحت حمایت گیرد (ماده ۱۱۸) و آنان از پیوستن به احزاب سیاسی یا از هر گونه تبعیض نهادن در میان شهروندان تنها به دلیل دیدگاههای سیاسی آنان، منع می شوند. تأسیس دانشگاهها تنها برعهده دولت است و این دانشگاهها همچون مؤسسه های عمومی به شمار می روند که از استقلال علمی و اداری برخوردارند (ماده ۱۲۰) و امور داخلی آنها از طریق «سازمانهایی مرکب از اعضای باصلاحیت هیأت آموزشی» اداره می شود. اساتید و مربیان را فقط خود دانشگاهها آن هم با استناد به آیین نامه های دانشگاهی می توانند از کار برکنار کنند. این افراد می توانند به امر تحقیق و نشر پردازند و از محدودیتهایی که کارمندان دولت را از پیوستن به احزاب سیاسی باز می دارد، معاف هستند، اما از قبول مقامهای اجرایی بجز در مورد «سازمانهای مرکزی احزاب سیاسی» منع می شوند (ماده ۱۲۰)؛ بدینسان به آنان امکان داده می شود که در مقام رهبران سیاسی و سایر مقامهایی از این

دست فعالیت داشته باشند. رادیو و تلویزیون در ردیف «مؤسسه های عمومی مستقل» قرار دارند و موظفند براساس رعایت اصول بیطرفی برنامه پخش کنند (ماده ۱۲۱). مآلاً این که کارمندان دولت وظیفه دارند در صورت دریافت فرامین غیر قانونی از سوی مقامهای بالاتر تنها پس از اعتراض نسبت به غیر قانونی بودن آن فرامین و دریافت دستور کتبی اقدام به اجرای آن کنند، مگر در مواردی که چنین دستورهایی و اجرای آنها خود جرم محسوب شود که در این صورت هم مقام مافوق و هم کارمندان هر دو مسؤولند (ماده ۱۲۵). همه مواد قانون اساسی بجز ماده اول که کشور ترکیه را جمهوری اعلام می دارد، با رأی دوسوم نمایندگان هریک از دو مجلس تشکیل دهنده مجلس کبیر ملی، قابل اصلاح است (ماده ۱۵۵).^{۱۶۶}

بدینسان، قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، براساس تغییرات و اصلاحات مهم که در قوانین اساسی گذشته به وجود آمد، اما از آنجا که اجرای بسیاری از مواد آن تابع آیین نامه های وزارتخانه ها و مجموعه قوانینی است که قبلاً طی سالهای حاکمیت جمهوری تدوین شده است، در بسیاری موارد تأثیر تغییرات و اصلاحات اندک بوده است، بویژه آن که برخی از کارمندان دولت ذهنیتها و روشهای قدیمی خود را که با روحیه و قوانین جمهوری جدید سازگاری ندارند، کنار نگذاشته اند.

سیاستهای جمهوری دوم سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م

ظهور حزب دموکرات و سپس یک دهه حاکمیت این حزب، در تقسیم جامعه ترک براساس دیدگاههای طبقاتی و اهمیت یافتن این نظرگاه سهم داشت. همین دیدگاه بعدها در نتیجه بروز حوادثی که به فروپاشی حزب دموکرات و تأسیس جمهوری دوم انجامید، بازهم بیشتر مورد توجه قرار گرفت. علاوه بر این در مدتی بیشتر از یک دهه پس از اعلام قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، این تقسیم بندیهای طبقاتی بیش از هر زمان دیگر مشخص و قطعی شده است. دیوانیان شاغل در دولت و ارتش که طی دوره آتاتورک بر همه کشور سلطه داشتند، همچنان از سیاستهایی حمایت می کردند که در اصل منعکس کننده و تأمین کننده سعادت خود آنان بود؛ اما پس از آن که انحصار قدرت آنان از بین رفت، ناگزیر شدند که برای تحقق مقاصد خود با یکی از گروهها و منافع سیاسی ائتلاف کنند. روشنفکران که امیدشان مبنی بر این که قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م می تواند همه جاه طلبیهای اقتصادی لیبرالی و اجتماعی شان را تحقق بخشد، به یأس مبدل شده است، کوشیده اند که از تشکیلات قانونی موجود کناره گیرند و به سوی ایجاد یک جنبش سوسیالیستی افراطی تر گام بردارند؛ جنبشی که بتواند با انجام تحولاتی انقلابی مقاصد و آرمانهای آنان را تکمیل کند. طبقه متوسط جدید که بیشتر خواستار حفظ و گسترش سعادت و رفاه خود هم در شهرها و هم در روستاها

بوده‌اند، با گروه‌هایی متحد شده‌اند که از سیاست محدود کردن اصلاحات اجتماعی و گسترش فعالیت‌های آزاد اقتصادی حمایت می‌کنند. ملی‌گرایان و محافظه‌کاران مذهبی به صورت گروه‌هایی افراطی متشکل شده‌اند. آنان در میان توده‌ها نفوذی محدود اما بالقوه خطرناک دارند. ارتش که میان دوجناح لیبرالها و محافظه‌کاران تقسیم شده، معمولاً کوشیده است که حکومت‌های غیر نظامی را تقویت کند و عناصر افراطی آن نیز به منظور ملحق شدن به گروه‌های لیبرالتر و محافظه‌کارتر جامعه، از ارتش کناره‌گیری کرده‌اند (به جدول ۲-۶ نگاه کنید).

اما با توجه به ساختار حکومت که در قانون اساسی سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م پیش‌بینی شده بود، همه گروه‌های یادشده مجبور بودند که از طریق احزاب سیاسی فعالیت کنند. حزب دموکرات ظاهراً برچیده شد، حزب جمهوریخواه خلق که همچون مهمترین نیروی سیاسی باقیمانده سربر آورد، وعده داد قدرتی را که در سال ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰ م از دست داده بود، احیاء کند. اما این حزب هرگز نتوانست طی سالهای دهه ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م به وعده خود عمل کند، زیرا گرچه بسیاری از مردم داخل کشور در کودتای سال ۱۳۸۰ ه.ق/۱۹۶۰ م و مکاتبات بعدی با حزب موافق بودند، طبقات جدید سوداگر و روستائیان که در حاکمیت دموکراتها به رفاه زیادی دست یافته بودند از آن بیم داشتند که با پیروزی حزب جمهوریخواه خلق، سیاست قدیمی دولت‌گرایی که ظاهراً در گذشته موجب سرکوب آنان شده بود، از سر گرفته شود. حزب جمهوریخواه خلق که هنوز هم عناصر لیبرالی و هم عناصر محافظه‌کار را دربر می‌گرفت، در برنامه خود به سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، با طرح پیشنهادهایی کلی همگان را خشنود کرد. در این برنامه پیش‌بینی شد که فعالیت‌های اقتصادی خصوصی و نیز دولتی مورد تشویق قرار گیرند؛ نظام مالیاتی عادلانه‌تری برقرار شود؛ به روستائیان زمین داده شود و کارگران از امنیت و خدمات اجتماعی برخوردار شوند. سرمایه‌های خارجی تحت نظارت شدید دولت به داخل کشور جذب شود و اتحاد با غرب حفظ گردد. بدینسان حزب جمهوریخواه خلق به عنوان حزبی مترقی اما در اساس به صورت حزبی لیبرالی وابسته به طبقه متوسط ظاهر شد؛ این حزب گرچه نسبت به گذشته گرایش‌های سوسیالیستی بیشتری داشت، اما هنوز حزبی میانه‌رو به حساب می‌آمد.

پذیرش چنین نگرشی برای بسیاری از گروه‌هایی که در حزب دموکرات و حول محورهای اصولی آن ائتلاف کرده بودند و در این زمان می‌کوشیدند برای بیان منافع گروهی و جاه‌طلبی‌های سیاسی خود محمل جدیدی بیابند، بسیار دشوار بود. چندین حزب سیاسی برای جذب آرای دموکراتها تشکیل شد. حزب ترکیه جدید (بنی ترکیه پارسی) در فوریه سال ۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۱ م، به کوشش دست کم شماری از اعضای حزب آزادی که در سال ۱۳۷۷ ه.ق/۱۹۵۷ م از دموکراتها جدا شده بودند، تأسیس شد. این حزب اگرچه فعالیت آزاد

جدول ۶-۲: نتایج انتخابات مجلس سنا ۱۳۸۸-۱۳۸۱ ه.ق/۱۹۶۸-۱۹۶۱ م

حزب	۱۹۶۱		۱۹۶۴		۱۹۶۶		۱۹۸	
	آراء	به دست آمده	آراء	به دست آمده	آراء	به دست آمده	آراء	به دست آمده
حزب عدالت	۳۶۵۶۰۶۷۵	۷۱	۱۳۸۵۴۶۵۵	۳۱	۱۶۶۸۸۶۳۱۶	۳۵	۱۶۶۵۶۸۰۲	۳۸
حزب جمهوریخواه خلق	۳۰۷۳۴۰۲۸۵	۳۶	۱۶۱۲۵۴۷۸۳	۱۹	۸۷۷۰۰۶۶	۱۳	۸۹۹۴۴۴۴	۱۳
حزب ترکیه جدید	۱۰۴۰۱۶۶۳۷	۲۷	۹۶۰۴۲۷	-	۷۰۰۰۴۳	۱	۲۸۴۰۲۳۴	۱
حزب کارگران ترکیه					۱۱۶۰۳۷۵	۱	۱۵۷۰۰۶۲	-
حزب ملت					۱۵۷۰۱۱۵	۱	۲۰۰۰۷۳۷	۱
حزب ملی دهقانان جمهوریخواه	۱۰۳۵۰۰۸۹۲	۱۶	۸۳۰۴۰۰	-	۵۷۰۳۶۷	۱	۶۶۰۲۳۲	-
شمار افراد واجد شرایط رأی دادن	۱۲۰۹۲۶۰۸۳۷		۴۰۶۶۸۰۸۶۵		۵۰۴۶۶۰۲۸۴		۵۰۴۲۰۰۲۵۵	
شمار رأی دهندگان	۱۰۰۵۱۹۰۶۵۹		۲۰۸۰۸۰۵۹۲		۳۰۰۷۲۰۳۹۳		۳۰۰۵۹۵۰۹۷۶	
درصد رأی دهندگان	۸۱/۴		۶۰/۲		۵۶/۲		۶۶/۳	

source: Türkiye İstatistik Yıllığı, 1973, p.147.

اقتصادی و صنعتی شدن سریع کشور را به عنوان ضرورت‌های اساسی توسعه اقتصادی، پذیرفته بود، اما از دخالت دولت نیز برای تحقق این هدف نیز حمایت می‌کرد و معتقد بود که موازنه بینه مالی کشور و کارایی تولید باید نسبت به گذشته بیشتر شود. آموزش علوم دینی به منظور آگاه کردن جوانان ترک از میراث معنوی شان مورد تشویق قرار می‌گرفت، اما دین زدایی همچون اصلی اساسی پذیرفته شده بود و آزادی همه ادیان تشویق می‌شد. با ورود سرمایه‌های خارجی موافقت می‌شد، اما بر نظارت دولت در نحوه سرمایه‌های خارجی تأکید می‌شد. زمین در میان

روستائیان تقسیم می‌شد، اما تاحدی که تراکم مالکیت‌های کوچک به تولید صدمه نمی‌زد. برنامه ریزی دولتی نه به منظور نظارت بر همه جنبه‌های اقتصاد، بلکه فقط به منظور ایجاد همکاری میان عناصر مختلف و هماهنگ کردن آنان استفاده می‌شد.

حزب ملی دهقانان جمهوریخواه (جمهوریت کویلو ملت پارتیسی) قدری محافظه کارتر از حزب ترکیه جدید به نظر می‌رسید، اما موضع راست گراتر این حزب تنها پس از ژوئن سال ۱۳۸۲ هـ.ق/۱۹۶۲ م یعنی زمانی آشکار شد که مؤسس و رهبر این حزب، عثمان بلو کباشی، به منظور تشکیل حزب جدید ملت از حزب ملی روستائیان جمهوریخواه جدا شد؛ در مارس سال ۱۳۸۵ هـ.ق/۱۹۶۵ م نیز که گروهی ملی گرا تحت رهبری یکی از اعضای کمیته وحدت ملی به نام آلپ ارسلان تورکش به حزب ملی ملحق و تا اندازه‌ای بر آن مسلط شد، موضع راست این حزب آشکارتر شد. حزب ملی دهقانان جمهوریخواه که در این زمان اساساً گروهی ملی گرا با سیاست‌هایی دین - ناوابسته بود، بر آرمان‌های اجتماعی و مذهبی، به گونه‌ای کم و بیش شبیه جنبش‌های ناسیونال سوسیالیست پیش از زمان جنگ در ایتالیا و آلمان، تأکید داشت. این حزب با حکومت دموکراتیک سال ۱۳۸۱ هـ.ق/۱۹۶۱ م موافق است، اما در واقع بر آن اصراری ندارد و به جای آن از اقدام شدید دولتی به منظور مقاصد و آرمان‌های خود حمایت می‌کند. طبق مواضع این حزب کارگران بایستی از تأمین اجتماعی برخوردار شوند و به آنان حتی اجازه مشارکت در مدیریت صنعتی، سازماندهی و انجام اعتصابات داده شود. از سوی دیگر، حزب و حکومت بایستی میان طبقات مختلف اجتماعی تفاهم ایجاد کنند. فعالیت آزاد اقتصادی تشویق می‌شود، اما از استثمار سرمایه‌داری و زیاده‌طلبیهای افراطی جلوگیری می‌گردد. برنامه ریزی امری ضروری است چرا که در این صورت جامعه می‌تواند در جهت نیل به رفاه و سعادت سازماندهی شود و تحت نظارت قرار گیرد. مردم بایستی در تمامی دوره زندگی آموزش ببینند و راهنمایی شوند. زمین بایستی تقسیم شود، اما برای تقویت تولید واحدهای بزرگ باید باقی بمانند. مالکیت خصوصی نیز باید به رسمیت شناخته و تشویق شود. بر ناسیونالیسم ترکی و اسلام نیز بایستی به عنوان اصول محوری جامعه و جمهوری تأکید شود.

در این احوال، حزب ملت که در سال ۱۳۸۲ هـ.ق/۱۹۶۲ م به کوشش عثمان بلو کباشی احیاء شد، نیز بر فعالیت آزاد اقتصادی و برنامه ریزی دولتی تأکید داشت، اما برخلاف حزب ملی دهقانان جمهوریخواه، این حزب از دموکراسی سیاسی بشدت دفاع می‌کرد و با آرمان‌های افراطی جناح راست و چپ مخالفت داشت. بر مذهب تأکید می‌شد و هرگونه نظام سوسیالیستی و کمونیستی به دلیل نگرش‌های الحادی طرد می‌شد. به اعتقاد این حزب ناسیونالیسم ترکی بایستی سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهد. ترکیه بایستی به آمال متحدان غربی کمتر توجه کند و بیشتر به منافع خود در ارتباط با کشورهای عربی و قبرس اهمیت دهد. ترکیه

همچنین بایستی از هر گونه همکاری با اتحاد شوروی اجتناب کند و در عین حال برای هدایت جامعه ترک، مذهب و اخلاق باید اساساً مورد توجه قرار گیرد.

اما سرانجام اکثر آرای دموکراتهای قدیم متوجه گرایش محافظه کارانه معتدلتری شد که حزب عدالت در رأس آن قرار داشت؛ این حزب در سال ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م به کوشش یکی از افسرانی که به دستور کمیته وحدت ملی بازنشسته شده بودند، به نام رجب گوموش پالا، تأسیس شد و پس از مرگ وی به سال ۱۳۸۴ هـ. ق/ ۱۹۶۴ م، مهندسی به نام سلیمان دمیرل رهبری این حزب را در دست گرفت. با توجه به این که کمیته وحدت ملی طی انتخابات سال ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م، هنوز بر سر قدرت بود، حزب عدالت ناگزیر بود که برنامه مستقلی را ارائه دهد و آشکارا نمی توانست خود را وارث مستقیم حزب دموکرات قلمداد کند. اما حزب عدالت در واقع چنین می کرد و امکانات و تشکیلات حزب دموکرات را در سراسر کشور در اختیار گرفته بود. موضع اصلی این حزب اندکی متمایل به راست است و موضع محافظه کارانه آن چندان به نگرشهای سلطه طلبانه تر این حزب در مقایسه با سایر گروههای راست مربوط نمی شود، بلکه بیشتر از لیبرالیسم سنتی که شباهت زیادی با لیبرالیسم دموکراتها دارد، ناشی می شود؛ لیبرالیسمی که خواهان بیشترین میزان آزادی برای افراد است، اعم از این که آن فرد کارگر، کشاورز، تاجر یا کارخانه دار باشد. فعالیت آزاد اقتصادی می بایست تشویق شود، اگرچه به هنگام ضرورت اقتصاد دولتی نیز اجتناب ناپذیر است. توجه حزب به مسأله حمایت از روستاها در بیانیه های این حزب منعکس است؛ از جمله در اعلامیه های این حزب در مخالفت با وضع هر گونه مالیات بر درآمد روستایی یا مالیاتهای احشام و پشتیبانی حزبی از کاهش مالیاتهای وضع شده بر بازرگانان و پیشه وران جزء تأکید می شود و اصلاحات ارضی از برنامه های مورد توجه حزب است، اما مالکان می توانند دست کم زمینهای کوچک را برای خود حفظ کنند و از تقسیم قطعات کوچک صرف نظر می شود تا از میزان باروری زمین کاسته نشود. بنابر برنامه حزبی، کارگران از حق اعتصاب برخوردارند و دولت تأمین اجتماعی، مراقبتهای بهداشتی سراسری و امور رفاهی دیگری از این دست را برای آنان فراهم می کند. برای خاتمه دادن به نخبه گرایی در میان روشنفکران، در آموزش و پرورش اصلاحاتی انجام می شود؛ به روستاها و شهرهای کوچک از لحاظ نظارت بر سر نوشت خود بنابر ضروریات محلی، استقلال بیشتری داده خواهد شد. برنامه ریزی، تلاشی آزادانه به منظور ایجاد همکاری و هماهنگی میان اجزای مختلف اقتصاد، خواهد بود و نمایندگان کارگران در کمک به تحقق این آرمانها از سوی دولت حمایت خواهند شد. سرمایه گذاری مورد تشویق قرار خواهد گرفت و تا زمانی که تمامی اهداف ملی کشور تحقق نیافته است، نظارت اندکی اعمال خواهد شد. درازای بیکاری افراد وجوهی پرداخت خواهد شد و علاوه بر این برای داوطلبانی که قادر به انجام

کار باشند، دولت زمینه کار را فراهم خواهد کرد. در دانشگاهها اصلاحاتی انجام خواهد شد به گونه ای که نیازها و منافع دانشجویان بهتر تأمین شود و دولت توصیه های مؤسسه های علمی را حتی الامکان مورد توجه قرار خواهد داد. حزب عدالت خود به دو جناح لیبرال و محافظه کار تقسیم شده است، اما دمیرل خود از جناح لیبرال حمایت می کند، در حالی که جناح محافظه کار بویژه در مواردی که حزب کسب قدرت کرده است، تمایل داشته که به گروههای محافظه کارتر بپیوندد.

طی دهه ۱۳۸۰ هـ. ق/ ۱۹۶۰ م، مقتدرترین گروه دست چپی، حزب کارگران ترکیه (ترکیه ایسچی پارسیسی) بود که در سال ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م به کوشش شماری از رهبران اتحادیه های کارگری استانبول تشکیل شد و یک سال بعد، پس از آن که محمد علی آی بار - سوسیالیست مشهور آنکارا - رهبری حزب را پذیرفت به صورت حزبی کاملاً سوسیالیست درآمد. حزب کارگران ترکیه که همه احزاب دیگر را ارتجاعی می خواند، با پیروی از مشی مارکسیستی از «امپریالیسم» آمریکا انتقاد می کرد و مدعی بود که آمریکا در ارزی کمکهای خود منافع ترکیه را غارت خواهد کرد. آی بار در عین حال که همچنان از سیاست خارجی مستقل حمایت می کرد، بر این عقیده بود که بنابر سنت آتاتورک درباره سیاست خارجی، ترکیه می تواند با همسایگان خود بویژه با اتحاد شوروی همکاری داشته باشد. حزب کارگر که هم کارگران و هم روشنفکران را در فهرست نامزدهای خود داشت، بر احیای نظارت دولتی بر صنایع سنگین و همه واحدهای اساسی تولید تأکید داشت و اعلام می کرد که بنگاههای اقتصادی خصوصی اجازه فعالیت خواهند داشت، اگرچه عدم کارایی چنین واحدهایی در یک نظام سوسیالیستی سرانجام موجب برچیده شدن آنها خواهد شد. بنابر برنامه حزب، بانکها، شرکتهای بیمه، تجارت خارجی و استفاده از سرمایه خارجی و نیز استخراج منابع معدنی ملی اعلام می شد. مالکیت زمین برای افراد تنها محدود به ۵۰۰ دونوم (حدود ۱۲۵ جریب) می شد؛ اراضی بزرگ خلع مالکیت می شد و گروههایی از روستائیان انتخاب شده از سوی مردم محل، مسئولیت اجرای قوانین مربوط به زمین را برعهده می گرفتند. در حالی که همه احزاب اصلاحات اجتماعی انجام شده برای کارگران را مورد تأیید قرار می دادند، حزب کارگران خواستار ۵ روز کار در هفته، ۴۰ ساعت کار هفتگی و تصویب قوانین محدود کننده ای بود تا کارفرمایان نتوانند کار را تعطیل کنند. حزب خواستار آن بود که خانه های خلق به منظور تدارک امکانات لازم برای آموزش بزرگسالان و اعمال نظارت بر آنان، تجدید سازمان شود و گسترش یابد؛ جوانان نیز از سازماندهی و آموزش لازم برخوردار شوند به گونه ای که وجود آنان در جامعه به رسمیت شناخته شود و آنان مدافع آرمانهای کشور سوسیالیستی باشند. اما در کشوری که نظام حاکم بر آن از مالکیت خصوصی بشدت حمایت می کرد، حزب کارگران

نمی توانست افکار و آرمانهای افراطی تر خود را با صراحت بیشتر بیان دارد؛ بدینسان حزب کارگران اظهار می داشت که حق مالکیت تا زمانی که در راه بهره کشی استفاده نشده است، محفوظ خواهد بود. حکومت دموکراتیک حفظ خواهد شد و حقوق اقلیتها محترم شمرده خواهد شد. دموکراسی تنها به مسأله انتخابات محدود نخواهد شد بلکه مشارکت عموم مردم را در امور مربوط به حکومت ولایات و نیز اداره امور کارخانه ها و مؤسسه های تجاری دربر خواهد گرفت؛ اما تحت نظارت شدید حزبی هر کس که از این آزادی برای ادامه « بهره کشی » گذشته سود جوید، سرکوب خواهد شد.^{۱۶۷}

سیاست ترکیه از سال ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م دموکراسی تبیین شده در قانون اساسی را تا حدود زیادی منعکس کرده است. طبقات مختلف اجتماعی و گروههای سیاسی که در زمان آتاتورک و اینونوک در حزب جمهوریخواه خلق متحد شده بودند و طی دهه ها حاکمیت حزب دموکرات، روند تجزیه و انشعابات آنان آغاز شد، در این زمان برای کسب منافع گروهی و طبقاتی خود می کوشیدند. از آنجا که احزاب مهم کشور به نوبه خود تلاش کرده اند که حتی الامکان با افزایش جاذبه های حزبی به شیوه ای بسیار شبیه احزاب آمریکایی، پشتیبانی گروههای مختلف را جلب کنند، بسیار بیشتر از آنچه که احتمالاً بخواهند بدان اعتراف کنند، با حزب قدیمی جمهوریخواه خلق به رقابت برخاسته اند. کمیته قدیمی وحدت ملی تغییر روش داده و تصمیم گرفته است که از پشت پرده به گونه ای معتدل اعمال نفوذ کند؛ کمیته وحدت ملی عمده از طریق رؤسای جمهوری که همگی آنان در گذشته افسر نظامی بوده اند، اقدام می کند و می کوشد که احزاب مخالف را به حل اختلافات فیما بین تشویق کند تا از این طریق اصلاحات پیش بینی شده در قانون اساسی با حفظ اصول دموکراسی که شالوده اساسی است، محقق شود.^{۱۶۸}

انتخابات ملی در ۱۵ اکتبر سال ۱۳۸۱ هـ. ق/ ۱۹۶۱ م، برغم ادامه حاکمیت کمیته وحدت ملی با آزادی کامل و بدون مداخله حکومت و ارتش انجام شد. حزب جمهوریخواه خلق برغم برخورداری از حمایت معنوی کمیته وحدت ملی با وجود آن که سایر احزاب بتازگی سازمان یافته بودند، تنها توانست ۳۶/۷ درصد از آرای عمومی و ۳۸ درصد از کرسیهای مجلس را کسب کند. حزب عدالت ترکیه عدالت نیز ۳۴/۸ درصد از آراء و ۳۵ درصد از کرسیها را به دست آورد، در این حال بقیه قدرت به حزب ترکیه جدید واگذار شد که ۱۳ درصد از آراء و ۱۴/۵ درصد از کرسیهای مجلس را از آن خود کرده بود و حزب ملی دهقانان جمهوریخواه ۱۴ درصد از آراء و ۱۲ درصد از کرسیها را به دست آورد (به جدول ۱-۶ نگاه کنید). از سوی دیگر در مجلس سنا با توجه به این که نظام قدیمی انتخاباتی برقرار بود، یعنی حزب دارای اکثریت مطلق و یا نسبی در هر ناحیه همه کرسیها را به خود اختصاص می داد؛ حزب عدالت با

برخورداری از تقریباً همان میزان آرائی که در انتخابات مجلس کسب کرده بود، ۴۴ درصد از کرسیهای مجلس سنا را به دست آورد، درحالی که حزب جمهوریخواه خلق تنها ۲۴ درصد، حزب ترکیه جدید ۱۴ درصد و حزب ملی دهقانان جمهوریخواه ۱۳/۶ درصد آراء را کسب کرد. در چنین موقعیتی، وجود حکومتی ائتلافی ضروری به نظر می‌رسید و کمیته وحدت ملی از بیم آن که هیچ یک از احزاب نتوانند حکومت مقتدر و مؤثری ایجاد کنند، فکر انحلال انتخابات را مطرح کرد. مآلاً پس از آن که حزب جمهوریخواه خلق و حزب عدالت موافقت کردند که با یکدیگر ائتلاف کنند و در نتیجه سیاستمدار قدیمی و مورد اعتماد یعنی عصمت اینونو به نخست‌وزیری و برای نظارت بروضع کشور جمال گورسل به مقام ریاست جمهوری برگزیده شد، کمیته وحدت ملی وضع موجود را پذیرفت و از سیاست کناره گرفت.

طی چهار سال نخست‌وزیری اینونو (۱۳۸۴-۱۳۸۱ ه.ق/ ۱۹۶۴-۱۹۶۱ م)، بیشتر مشکلات لاینحلی که کمیته وحدت ملی را به هراس افکنده بود، در واقع رخ نمود و اینونو مجبور شد که با انجام سه ائتلاف پی در پی به حکومت خود ادامه دهد. نخستین ائتلاف که گویا مقدر نبود برای مدتی طولانی پابرجا بماند، رهبران سیاسی را در کنار هم قرار داده بود که از نظر شخصیت، جاه طلبیها و سیاستهایی که دنبال می‌کردند، بسیار متفاوت بودند. سرانجام، سیاست حزب عدالت که بر روشهای اقتصادی لیبرالی تر و عفو رهبران زندانی حزب دموکرات تأکید داشت و دیدگاههای دولت‌گرای حزب جمهوریخواه خلق و نیز تأکید ارتش بر جلوگیری از انجام هرگونه عملی که احتمالاً به مفهوم انتقاد از نتایج انقلاب و یا خنثی کردن آن تعبیر می‌شد، آنها را در دو جبهه مخالف قرار داد. در این زمان بسیاری از روشنفکران که از ناتوانی مجلس نومید شده بودند به حزب کارگر روی آوردند، درحالی که چندین گروه راست‌گرا تحت رهبری کلنل تورکش و یارانش به یکدیگر پیوستند. اما دموکراسی همچنان حاکم بود. در ژوئن سال ۱۳۸۲ ه.ق/ ۱۹۶۲ م، نخستین ائتلاف از هم فروپاشید و اینونو دومین ائتلاف خود را در میان حزب جمهوریخواه خلق و احزاب کوچک ایجاد کرد؛ این ائتلاف نخست با حزب ترکیه جدید و سپس با حزب دهقانان ایجاد شد. از دست دادن نیمی از آرای مردم در انتخابات شهرداری در ۱۷ نوامبر سال ۱۳۸۳ ه.ق/ ۱۹۶۳ م، ضربه تکان‌دهنده‌ای بر پیکر ائتلاف وارد آورد و سبب شد که تلاش بیهوده‌ای به منظور جلب دوباره آرای مردم صورت گیرد، اما در آن زمان حزب عدالت در سراسر ترکیه چندان شهرتی کسب کرده بود که پیروزی آن در انتخابات بعدی قطعی به نظر می‌رسید. اینونو بدون برخورداری از اکثریتی فراگیر نمی‌توانست برای رهانیدن مردم از رکود اقتصادی که در نتیجه انقلاب آغاز شده بود، اقدام قاطعی انجام یا اصلاحات مهمی صورت دهد. مهمترین مشکلی که حکومت با آن روبرو بود، موقعیت ممتاز بخش روستایی بود که تنها سهم اندکی از مالیاتها را می‌پرداخت درحالی که از امتیاز

سوبسیدهای کلانی که در گذشته دموکراتها به منظور جلب حمایت روستائیان وضع کرده بودند، بر خوردار می شد. این وضع نه تنها فشاری را بر خزانه تحمیل می کرد، بلکه انگیزه کشاورزان را در بهبود میزان کارایی شان زایل می ساخت. مآلاً، اینونو توانست تنها مقدار بسیار کمی از مالیات جدید وضع شده بر درآمدهای کشاورزی را اخذ کند (۱۳۸۴ هـ. ق/ ۱۹۶۴ م)، در همین حال سایر تلاشهای اصلاحاتی از جمله تقسیم اراضی با شکست مواجه شد. اینونو سرانجام موفق شد آزادی ۲۸۳ تن از دموکراتهای زندانی را در اکتبر سال ۱۳۸۲ هـ. ق/ ۱۹۶۲ م و نیز رهایی بقیه زندانیان دموکرات را در سال ۱۳۸۴ هـ. ق/ ۱۹۶۴ م میسر سازد؛ وی توانست ۱۴۷ تن از استادان اخراجی دانشگاهها را به کارهایشان بازگرداند و زمینهای خلع مالکیت شده متعلق به مالکان بزرگ را به آنان عودت دهد تا از این طریق کشور به لحاظ سیاسی وضع عادی خود را باز یابد و به تفرقه شدید ناشی از چنین قوانین و عملکردهایی خاتمه داده شود. اینونو در این تلاش جدید باردیگر از خود هشیاری و شهامت نشان داد و حمایت ارتش و حزب خود را برای انجام اقدامهایی که برای بسیاری از اعضاء و طرفداران کاملاً ناشناخته بود، جلب کرد.

در این احوال، سلیمان دمیرل رهبری حزب عدالت را در دست گرفته بود و تشکیلات آن را بر اساس نگرشی جدید بازسازی می کرد؛ سلیمان دمیرل حزب را از قید و بندهای قدیمی مشی و ایدئولوژی دموکراتها رها کرد. از آنجا که وی مهندس بود، به نقش تکنوکراتهای مقتدری اهمیت می داد که خواستار اداره امور کشور بر اساس نیازها و ضرورتهای زمان و نه تحقق فلسفه های سیاسی قدیمی، بودند. این نگرش زمانی تشدید شد که وی تصمیم گرفت نظارت بر تشکیلات حزبی را به جای آن که به سیاستمداران محافظه کارتری که از دموکراتها جدا شده بودند بسپارد، به کارشناسان فنی واگذار کند. وی همچنین توانست سیاستی نوگرا را گسترش بخشد تا بتواند خواست ارتش و نیز پشتیبانان حرفه ای خود را برای انجام اصلاحات بر آورده کند؛ او در عین حال نگرش روستایی و مذهبی را نیز تا اندازه ای حفظ کرد تا پشتیبانان روستایی خود را که هنوز در انتخابات تأثیری قطعی داشتند، از حزب بیگانه نکنند. با توجه به این که ائتلافهای حزبی در مجلس بیش از پیش تضعیف می شد، سلیمان دمیرل سرانجام سومین ائتلاف اینونو را با رأی عدم اعتماد به لایحه بودجه در فوریه سال ۱۳۸۵ هـ. ق/ ۱۹۶۵ م مجبور به استعفاء کرد؛ در نتیجه، بنا بر قانون اساسی کشور، حکومتی متشکل از همه احزاب زمام امور کشور را تا زمان برگزاری انتخابات جدید در دست گرفت.

طی مبارزه انتخاباتی، تصویری که حزب عدالت از خود ارائه می داد، تصویر گروهی مقتدر و پویا با سیاستی مثبت در جهت پیشرفت کشور بود. از سوی دیگر، حزب جمهوریخواه خلق - که هنوز تحت رهبری اینونوی سالخورده قرار داشت و دبیر کل جوان و فعال حزب به نام

کسیم گولک وی را کمک می کرد - تنها در پی آن بود که میان گروه‌های پراکنده وحدت ایجاد کند و هدف اصلی اش این بود که حزب عدالت را از میدان بدر کند. بسیاری از مقتدرترین پشتیبانان روشنفکر این حزب در این زمان به حزب کارگر ملحق شده بودند؛ درحالی که سایر افراد باقیمانده در حزب نیز بر سر چگونگی رهبری حزب و نیز رهبری کشور در آینده با رهبران حزب بشدت مجادله داشتند. بنابر قانون انتخاباتی مصوب دسامبر ۱۳۸۴ هـ.ق/ ۱۹۶۴ م، در توزیع کرسیهای مجلس اصل «باقیمانده ملی» مطرح شد؛ با توجه به این اصل، تعداد مشخصی از کرسیها به منظور واگذاری به احزاب، به نسبت کل آرای آنها - علاوه بر کرسیهای به دست آمده از طریق آرای مردم - کنار گذاشته شد. هدف از این قانون کمک به احزاب کوچکتر بود، اما بسیاری تصویب این قانون را تلاش حکومت به منظور مبارزه با پیروزی حزب عدالت تلقی کردند که با توجه به شهرت این حزب در میان مردم احتمال آن قابل پیش بینی بود و همین تلقی بر حمایت مردم از حزب عدالت افزود. در انتخابات ۱۰ دسامبر سال ۱۳۸۵ هـ.ق/ ۱۹۶۵ م، حزب عدالت برآستی پیروز شد؛ این حزب با کسب ۵۲/۹ درصد از آرای مردم، اکثریت مطلق یعنی ۵۳ درصد از کرسیهای مجلس را به خود اختصاص داد؛ درحالی که حزب جمهوریخواه خلق ۲۸/۷ درصد از آراء و ۲۹/۷ درصد از کرسیها و حزب تازه تأسیس شده بلوکباشی یعنی حزب ملت ۶/۳ درصد از آراء و ۶/۸ درصد از کرسیها را کسب کرد. انتخابات مجلس سنا که در همان سال برگزار شد، ۵۹/۴ درصد از آراء و ۳۵ کرسی از ۵۲ کرسی مجلس را نصیب حزب عدالت کرد، درحالی که حزب جمهوریخواه خلق تنها ۱۳ کرسی و ۲۹ درصد از آراء را به خود اختصاص داد. (به جدول ۱-۶ نگاه کنید).^{۱۶۹}

حکومت دمیرل با برخورداری از اکثریت کامل در مجلس در سالهای ۱۳۸۵ هـ.ق/ ۱۹۶۵ م تا ۱۳۹۰ هـ.ق/ ۱۹۷۰ م، توانست برنامه‌های خود را به شیوه‌ای که اینونو - که در این زمان در صف مخالفان قرار داشت - هرگز نتوانسته بود با حکومت‌های ائتلافی خود موفق به انجام آن شود، تحقق بخشد. سیاست حکومت دمیرل بازتابی بود از تمایل این حکومت به بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی و عدالت اجتماعی، و نه تنها درواکنش به قانون اساسی و اصرار ارتش بلکه همچنین درواکنش به تقاضاهای هرچه افراطی‌تر گروه‌های تندروی چپ گرا اعمال می شد؛ در میان گروه‌های چپ گرا طرفداران اتحادیه‌های کارگری و دانشجویان مبارز وجود داشتند که رفته رفته مخالفت خود را به صورت تظاهرات خیابانی و حتی فعالیتهای خشونت آمیزتر ابراز می کردند. سیاست اقتصادی از همان نگرش اقتصادی مختلط که در قانون اساسی تصریح شده بود، پیروی می کرد. حکومت دمیرل اهرمهای نظارت دولتی و غیر دولتی را به کار می برد تا رفاه و ترقی کشور را از طریق اجرای طرح‌های سازمان برنامه ریزی کشور تضمین کند. سازمانهای چپ گرا که در این زمان بیشتر استادان و دانشجویان دانشگاهها و بسیاری از

صاحبان مشاغل آزاد را به خود جذب کرده بودند، از آنجا که انتظار داشتند دولت بسیار سریعتر عمل کند، سرسختانه آن را مورد انتقاد قرار می دادند؛ در صورتی که بیشتر مردم از سیاستهای حکومت خشنود بودند زیرا می دیدند این حکومت بدون دست زدن به اقدام افراطی مختل کننده ای که در دوره های حکومت مندرس معمول بود، برایشان سعادت می فریاند. فزاینده فراهم آورده است. رابطه حکومت با ارتش بهتر از آن چیزی بود که انتظارش می رفت و این عمده از تصمیم دمیرل مبنی بر وادار کردن حزب به انتخاب ژنرال دیگری به نام ژنرال جودت سونای به مقام ریاست جمهوری کشور پس از مرگ گورسل به سال ۱۳۸۶ ه.ق/ ۱۹۶۶ م بود. دمیرل همچنین به تلاش خود مبنی بر نوسازی ارتش، بهبود شرایط زندگی افسران و کارمندان و اجتناب از دخالت در امور آنان ادامه داد، در حالی که سونای نیز به نوبه خود، افسران و کارمندان و اجتناب از دخالت بیش از اندازه در امور سیاسی باز می داشت. مشکل اصلی که همچنان موجب بروز اختلاف میان دولت و ارتش می شد، مسأله عفو سیاستمداران حزب دموکرات از جمله جلال بایار بود که به دستور اینونو از زندان رها شده بود، اما هنوز به دلیل اتهامات قبلی اش از حقوق سیاسی محروم بود. لایحه ای بدین منظور تقدیم مجلس شد، اما مجلس سنا در سال ۱۳۸۹ ه.ق/ ۱۹۶۹ م درست اندکی پیش از برگزاری انتخابات جدید، با آن مخالفت کرد. اما پس از برگزاری انتخابات لایحه عفو دموکراتها بدون هیچ گونه واکنش مهمی از سوی ارتش به تصویب رسید. بایار از عرصه سیاست منزوی و به نگارش خاطرات خود مشغول شد، در حالی که سایر دموکراتها دریافتند که حزب عدالت و سایر گروههای کوچکتر از تشکیلات رهبری جدیدی برخوردار شده اند، چندان که آنان دیگر نمی توانند تنها با حضور خود منشأ تأثیری باشند.

اما روابط دولت با حزب جمهوریخواه خلق بیش از پیش تیره می شد. در آغاز، اختلافات میان دولت و حزب از انتقاد حزب از گرایش حکومت به انجام برخی اقدامات ناشی می شد؛ از جمله این اقدامات که به منظور جذب پشتیبانان مذهبی حکومت صورت می گرفت عبارت بود از تبعیت از سیاست دموکراتیک احداث مساجد، اجازه تدریس علوم دینی در مدارس و حتی اجازه استفاده از بلندگو برای اذان در شهرها. اما در این زمان، سیاستهای دین زدایانه جمهوری چندان قبول عام یافته بود که دیگر چنین اقداماتی برایشان جاذبه نداشت. این موضوع موردی نبود که بتوان از آن بهره برداری سیاسی کرد. از سوی دیگر، حزب جمهوریخواه خلق تحت رهبری دبیر کل فعلی به نام بولنت اجویت قرار گرفت که نسبت به گذشته برنامه چپ گرایانه تری را گسترش داد. حزب تحت رهبری وی به صورت یک گروه سوسیالیست دموکراتیک در آمد و بسیاری از روشنفکران و سایر کسانی را که به احزاب افراطی تری روی آورده بودند به خود جذب کرد. اما دولت به دلیل موفقیت در برنامه های اقتصادی خود، مدتی

همچنان پیروزمندانه زمام امور را در دست داشت. مشکلات دیرینه کسری بودجه و کسری موازنه پرداخت‌ها یک بار دیگر مطرح شد، اما برغم این مشکلات، ۵ درصد میزان رشدی که در زمان حکومت دموکراتها حاصل شده بود، طی برنامه جدید پنج سال برآستی تا ۶/۶ درصد افزایش یافت (۱۳۸۷-۱۳۸۲ ه.ق/۱۹۶۷-۱۹۶۲ م)، اگرچه جمعیت سالانه به میزان ۲/۵ تا ۱۳ درصد رشد می‌کرد. تولیدات صنعتی هر سال تا حدود ۹ درصد افزایش داشت. فعالیتهای آزاد اقتصادی در اقتصاد کشور سهم بسیار مهمی داشت، و اگرچه بخش کشاورزی نتوانست به برخی از مقاصد خود دست یابد، رشد آن و میزان رفاه عمومی هنوز قابل توجه بود. در فاصله سالهای ۱۳۸۲ ه.ق/۱۹۶۲ م یعنی نخستین سالی که سیاستهای جدید دولت در واقع تأثیر محسوسی بر اقتصاد بخشید تا سال ۱۳۹۰ ه.ق/۱۹۷۰ م برغم آن که جمعیت از ۲۸/۹ به ۳۵/۲ میلیون نفر افزایش یافت، در آمد سرانه براساس ارزش ثابت، ۳/۳ درصد رشد یافت (از ۲۵۴۶ به ۳۴۴۵ لیره ترک رسید)؛ درحالی که براساس قیمت‌های رایج این افزایش ۱۰۹ درصد بود (از ۱۹۰۵ به ۳۹۸۲ لیره ترک رسیده بود). تولید کلی محصولات کشاورزی براساس ارزش مطلق لیره ترک از ۲۵۱۴۳ میلیارد به ۳۲۶۵ میلیارد رسید یا به عبارت دیگر به میزان ۲۹/۸۲ درصد رشد یافت؛ تولیدات صنعتی از ۱۳/۰۱ میلیارد به ۲۸/۲۵ میلیارد رسید یعنی معادل ۱۱۷ درصد رشد یافت؛ سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان از ۴/۵۸ میلیارد به ۸/۳ میلیارد رسید که افزایشی معادل ۸۱ درصد داشت؛ میزان سرمایه‌گذاری در بخش تجارت از ۶۲۷۵ میلیارد به ۱۲۰۴۸ میلیارد رسید که معادل ۲۹ درصد افزایش را نشان می‌داد. سرمایه‌گذاری در بخش خدمات دولتی از ۷/۳۵ میلیارد به ۲۳/۲۵۷ میلیارد رسید یعنی افزایشی معادل ۶۶/۷ درصد داشت؛ درآمدهای حاصل از کار کارگران ترک و فروش کالا در خارج از کسری ۲۷۵ میلیون به مازاد ۱/۴۷ میلیارد رسید که ۶۴/۸ درصد افزایش داشت. ۱۷۰ طی همین دهه، شمار مدارس از ۲۵۹۲۲ به ۴۱،۶۶۷، باب رسید یعنی ۶۰/۷ درصد افزایش داشت و شمار دانش‌آموزان از ۲/۹۸۴ به ۶/۴۹۲ میلیون نفر رسید که نشانگر ۱۱۷ درصد رشد در جمعیت دانش‌آموزان کشور بود!^{۱۷۱} کارگران صنعتی هم به دلیل درآمدها و قدرت خرید فزاینده آنان و هم به دلیل گسترش اتحادیه‌های کارگری و کسب اجازه اعتصاب (۱۳۸۳ ه.ق/۱۹۶۳ م) که در سالهای بعد به کار گرفته شد، خشنود بودند. کشاورزان بیش از هر زمان دیگر در آمد داشتند، بویژه آن که فشار مالیاتی در مورد آنها کاهش یافته بود و پرداخت سوبسیدهای دولتی نیز ادامه داشت. حتی عناصر غیر سیاسی دانشگاهها از استقلال و آزادی اعطاء شده به دانشگاهها در اثر اصلاحات کمیته وحدت ملی و نیز از گسترش وسیع دستگاه اداری کشور که به منظور انجام مسؤلیتهای فزاینده دولت صورت پذیرفته بود و برای فارغ التحصیلان ایجاد شغل می‌کرد، خشنود شدند.

تنها مشکل اساسی که در بسیاری از جنبه‌های حکومت دموکراتیک مشهود بود، مشکل مالی بود. در این برهه، برای سرمایه‌گذاری در زمینه‌های گوناگون سرمایه‌های زیادی وجود داشت که نه فقط از ایالات متحده آمریکا، بلکه از کنسرسیوم جامعه اقتصادی اروپا، بانک جهانی و حتی اتحاد شوروی به داخل کشور سرازیر می‌شد. مهاجرت نزدیک به یک میلیون تن از کارگران ترک به منظور تأمین نیازهای صنایع در حال شکوفایی آلمان غربی و سایر ملل اروپای غربی نیز ترکیه را با یک منبع دیگر در آمد خارجی و نیز کسب فرصتی به منظور تربیت کارگران به شیوه‌ای متناسب با روشها و نظامهای جدید کار مواجه کرد. اما با توجه به تورم بسیار فزاینده داخلی و سرمایه‌گذارهای وسیع، تورم جدیدی ایجاد شد چنان که شاخص کلی قیمت مصرف کننده در استانبول از ۱۰۰ در سال ۱۳۷۸ ه.ق/۱۹۵۸ م به ۱۴۸ در سال ۱۳۹۰ ه.ق/۱۹۷۰ م و در آنکارا از ۱۰۰ به ۱۵۵ رسید. ۱۷۲

از آنجا که اکثریت وسیعی از مردم از رفاه جدید بهره‌مند می‌شدند، تورم بر موقعیت سیاسی دولت تأثیر چندانی نداشت اما برای مخالفان ایدئولوژیک یعنی چپ‌گرایان و راست‌گرایان افراطی و مخالفان سیاسی دولت یعنی اعضاء و طرفداران حزب جمهوریخواه خلق بهانه تبلیغاتی فراهم می‌آورد. برخی اوقات مخالفان دولت در حزب جمهوریخواه خلق تنها به دلیل مخالفت افراطیها با دولت، با آنان همکاری می‌کردند و می‌کوشیدند که برنامه‌های دولت را فقط به منظور کسب قدرت برای خود، متوقف کنند اما عناصر محافظه‌کارتر حزبی به همین دلیل از رهبران حزبی انتقاد می‌کردند، درحالی که چپ‌گرایان به مخالفت با حزب به عنوان ابزاری ناکافی در جهت تحقق مقاصد آنان ادامه می‌دادند. حزب عدالت از سوی دیگر با دیدگاههای اجتماعی تدوین شده به لحاظ ایدئولوژیک مخالفت می‌کرد و از این طریق در برابر حزب جمهوریخواه خلق واکنش نشان می‌داد، اما در جریان عمل بسیاری از روشنفکران و کارشناسان فنی را نوید کرد و سرانجام هرچه بیشتر به پشتیبانان پرولتاریای روستایی و شهری خود متکی شد. نتیجه نهایی این که حزب جمهوریخواه خلق به صورت حزب روشنفکران و نخبگان فنی احیاء شد، درحالی که حزب عدالت به حزبی بدل شده بود که در آن حفظ موازنه میان نوگرایان به رهبری دمیرل و عناصر محافظه‌کارتر مذهبی و گروههای روستایی خواستار عزل وی روز به روز مشکلتتر می‌شد. علاوه بر این، شمار وسیعی از احزاب کوچک راستگرا در عرصه سیاست ظاهر شدند که در میان آنها حزب اعتماد (گوان پارتیسی) به چشم می‌خورد. در انتخابات ملی ۱۲ اکتبر سال ۱۳۸۹ ه.ق/۱۹۶۹ م، هر دو حزب عدالت و جمهوریخواه خلق شکست خوردند. آرای حزب عدالت از ۵۲/۹ درصد به ۴۶/۵ درصد تنزل یافت. درحالی که کرسیهای این حزب در مجلس به ۵۶/۸ درصد رسید و حزب جمهوریخواه خلق ۲۷ درصد از آراء و ۳/۷ درصد از کرسیها را کسب کرد. احزاب کوچک قدیمی عمده از بین رفتند، درحالی

که حزب اعتماد ۶/۶ درصد از آراء و شمار کمی از کرسیها را به دست آورد (به جدول ۱-۶ نگاه کند). بنا بر این، به عبارتی ترکیه به سوی نظامی دوحزبی تحول می یافت و احزاب کوچکتر عمده منزوی می شدند.^{۱۷۳}

قطبی شدن سیاست ترکیه در انتخابات سال ۱۳۸۹ هـ.ق/ ۱۹۶۹ م سبب شد که بولنت اجویت طی دهه ۱۳۹۰ هـ.ق/ ۱۹۷۰ م به تجدید سازمان اساسی حزب جمهوریخواه خلق پردازد؛ وی بیشتر عناصر قدیمی از جمله عصمت اینونو را اخراج و حزب را براساس تصویری لیبرالتر و مترقی تر تجدید سازمان کرد. عصمت اینونو بعدها به مقام سناتوری مادام العمر منصوب شد و در موضع سیاستمداری قدیمی فراتر از سیاست رایج عمل می کرد تا این که در سال ۱۳۹۴ هـ.ق/ ۱۹۷۴ م پس از نیم قرن فعالیت سیاسی در گذشت. حزب عدالت که هنوز تحت رهبری دمیرل قرار داشت همچنان به هدایت توسعه اقتصادی کشور ادامه می داد، اما از آنجا که عناصر محافظه کار حزب از قدرت به نسبت فزاینده برخوردار شده بودند، دیگر تمایلی به انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ابراز نمی شد. در این احوال، چپ گرایان افراطی هرچه بیشتر به خیابانها می آمدند و انجام تحولات اساسی در ساختار جامعه ترک یا اصلاحات اجتماعی را طلب می کردند؛ آنان همچنین از حضور نظامیان آمریکا و عضویت ترکیه در پیمان ناتو به عنوان انگیزه های اساسی خود در حمله به دولت استفاده می کردند و حکومت و نیز هر دو حزب کشور را به سوی اتخاذ سیاست خارجی هرچه مستقلتری سوق می دادند. با توجه به این که افراطیها از همان تاکتیکهای گروههای کوچک تروریستی در دوران گذشته استفاده می کردند، حزب جمهوریخواه خلق ناتوانی دولت را در سرکوب آنان بهانه ای برای انتقادات خود قرار داد. در واکنش به گروههای نوظهور چپ احزاب محافظه کار عمده کشور از جمله حزب اعتماد، حزب ملت و نیز حزب ترکیه جدید با یکدیگر ائتلاف کردند (۱۷ اکتبر سال ۱۳۹۰ هـ.ق/ ۱۹۷۰ م)؛ نتیجه این که عناصر مذهبی تر، حزب محافظه کار رستگار ملی (ملی سلامت پارتیسی) را تشکیل دادند، درحالی که برخی از دموکراتهای قدیمی به منظور ایجاد یک سازمان دموکراتیک جدید از احزاب موجود کناره گرفتند.^{۱۷۴} ناتوانی دولت در مهار کردن خشونت چپهای افراطی، حمایت از دولت را برغم ادامه توسعه کشور و افزایش سطح رفاه مردم تضعیف کرد. تورم خشونت ایجاد شده را تشدید می کرد. اعضاء بتدریج از گروه طرفدار دولت در مجلس ملی کناره گرفتند چنان که تا ژانویه سال ۱۳۹۱ هـ.ق/ ۱۹۷۱ م، دولت اکثریت مطلق خود را در مجلس از دست داد. با توجه به این که حزب جمهوریخواه خلق از انجام هر گونه همکاری به صورت ائتلاف سرباز می زد، دولت توانایی خود را در اداره کشور، تا آنجا که به تصمیمات و سیاستهای مهم کشور مربوط می شد، از دست داد. در نتیجه، نظامیان مآلاً حکومت دمیرل را مجبور به استعفا کردند (۱۲ مارس، ۱۳۹۱ هـ.ق/ ۱۹۷۱ م) و بدینسان تا پیش

از برگزاری انتخابات جدید، ائتلافی غیر حزبی تحت رهبری نیهت اریم (۲۶ مارس تا ۲۱ مه سال ۱۳۹۱ هـ. ق/ ۱۹۷۱ م)، فریدمیلن (۲۲ مه ۱۳۹۲ هـ. ق/ ۱۹۷۲ م تا ۱۰ آوریل ۱۳۹۳ هـ. ق/ ۱۹۷۳ م) و نیم تلو (۱۱۵ آوریل تا اکتبر ۱۳۹۳ هـ. ق/ ۱۹۷۳ م) بر کشور حکومت یافتند. تحت فشار ارتش، در آغاز هر دو حزب عمده با حکومت جدید همکاری می کردند، اما از آنجا که اجوبیت به تلاش خود به منظور تجدید سازمان حزب جمهوریخواه خلق به عنوان یک نیروی ترقیخواه چپ گرا ادامه می داد، مآلاً حزب را واداشت که حمایت خود را به این بهانه که حکومت در واقع ائتلافی دست راستی است، از آن قطع کند (۴ نوامبر سال ۱۳۹۲ هـ. ق/ ۱۹۷۲ م). با توجه به این که حزب عدالت هنوز در میان دو جناح محافظه کار و لیبرال خود تقسیم می شد و حکومت‌های غیر حزبی ظاهراً نمی توانستند تروریست‌ها را سرکوب کنند و برنامه‌های اصلاحی جدید و مهمی را تحقق بخشند، توده مردم دوباره بتدریج به حزب جمهوریخواه خلق و نیز افراطی‌تر گرایش یافتند و برای احزاب بیش از هر زمان دیگر دشوار شد که اکثریتی کسب کنند چه رسد به این که حکومتی هماهنگ تشکیل دهند و از سیاستی معقولانه پیروی کنند. در انتخابات ملی ۱۴ اکتبر سال ۱۳۹۳ هـ. ق/ ۱۹۷۳ م، حزب جمهوریخواه خلق تنها ۳۳/۳ درصد، حزب عدالت ۲۹/۸ درصد، حزب دموکرات ۱۱/۹ درصد، حزب رستگاری ملی ۱۱/۸ و حزب اعتماد ۵/۳ درصد از آراء را کسب کردند. حزب جمهوریخواه خلق سرانجام به ۱۵۸ کرسی و حزب عدالت به ۱۴۹ کرسی در مجلس دست یافتند و این نتیجه به دست آمده هر دو احزاب یادشده را واداشت که به منظور تشکیل دولت درصدد کسب حمایت احزاب کوچکتر برآیند (به جدول ۶-۱ نگاه کنید).

اگرچه حزب جمهوریخواه خلق از بیشترین آراء برخوردار بود، اما از آنجا که سایر احزاب کوچکتر افراطی‌تر بودند، حزب جمهوریخواه در آغاز از ائتلاف با آنان اجتناب می کرد. بیشترین احتمال آن بود که میان احزاب عدالت و ملت که سیاستهای مشابهی داشتند، ائتلاف صورت گیرد، اما این احزاب برای مدتی از ایجاد هرگونه ائتلافی به دلیل سیاستها و رقابتهای شخصی که زندگی سیاسی ترکیه را در سالهای اخیر آشفته کرده است، عاجز ماندند. بنابراین، تحت فشار نظامیان، تنها راه ممکن برای حزب جمهوریخواه خلق آن بود که نیروهای خود را به حزب رستگاری ملی ملحق کند و این پیوندی ناپایدار بود که تنها برای مدت شش ماه تداوم یافت (فوری به تا سپتامبر سال ۱۳۹۴ هـ. ق/ ۱۹۷۴ م) و سرانجام این وحدت به دلیل اختلاف نظرهای اعضاء بر سر سیاست داخلی و خارجی از هم فروپاشید. دمیرل پس از دوره‌ای طولانی که حکومتی غیر حزبی بر سر کار بود، توانست با احزاب محافظه کار کوچک ائتلافی جدید تشکیل دهد (۳۱ مارس ۱۳۹۵ هـ. ق/ ۱۹۷۵ م). از آنجا که حکومت جدید در مجلس صرفاً از اکثریتی نسبی برخوردار بود و از سوی دیگر حزب جمهوریخواه خلق به جلب حمایت مردمی

نیز ادامه می‌داد، محتمل به نظر می‌رسید که حزب جمهوریخواه بتواند طی انتخابات بعدی قدرت را بازستاند مگر این که حزب عدالت خود به منظور هماهنگ شدن با نگرش در حال تغییر مردم به سوی چپ متمایل می‌شد.

سیاست خارجی ۱۳۹۵-۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۷۵-۱۹۵۰ م

شاید یکی از روشنترین جنبه‌های حکومت ترکیه جدید توافق عمومی همه احزاب مهم بر سر مسائل اساسی سیاست خارجی کشور باشد. تلاشهای شوری در تصرف بخشهای مهمی از کشور در سال ۱۳۶۶ ه.ق/۱۹۴۶ م کشور را در سالهای پس از جنگ به برقراری اتحادی اساسی با غرب سوق داد که اساساً تا به امروزه بی‌هیچ تغییری به قوت خود باقی مانده است. حزب جمهوریخواه خلق اندکی پس از طرح برنامه مارشال برای پیوستن به پیمان ناتو تلاشهایی را آغاز کرد و اگرچه این تلاشها برای مدتی در نتیجه سیاستهای ناتو ناموفق ماند، زمانی که فرصت مناسب برای ابراز حمایت ترکیه از تلاش سازمان ملل متحد در کره فرارسید، دموکراتها دعوت به کمک را چندان مشتاقانه پذیرفتند که در پی آن عضویت این کشور در ناتو قطعی به نظر می‌رسید (۱۸ فوریه سال ۱۳۷۲ ه.ق/۱۹۵۲ م). در پی این تلاش، حرکتهای جدیدی به منظور تقویت پیوندهای میان ترکیه و کشورهای اروپایی و نیز کشورهای حوزه بالکان آغاز شد. چندی نپایید که ترکیه به سازمان همکاری اقتصادی اروپا (بازار مشترک) ملحق شد؛ البته با توجه به اقتصاد نسبتاً توسعه نیافته ترکیه، رابطه این کشور با بازار مشترک در حد عضویت وابسته است، اما امید دارد که تا سال ۱۴۱۶ ه.ق/۱۹۹۵ م بتواند به عضویت کامل درآید. پیمانهای منطقه‌ای دهه ۱۳۴۹ ه.ق/۱۹۳۰ م نیز با انعقاد قراردادهای تدافعی با یونان و یوگسلاوی و قرارداد دفاعی با پاکستان (۱۳۷۴ ه.ق/۱۹۵۴ م) احیاء شد. چندی نگذشت که قرارداد یاد شده با پاکستان به صورت پیمان بغداد گسترش یافت و بعدها سازمان پیمان مرکزی نام گرفت که بریتانیا و ایران و مدتی عراق را نیز دربر می‌گرفت. ایالات متحده رسماً عضو این پیمان نبود، اما این پیمان را بشدت حمایت و تشویق می‌کرد و در ادامه همین سیاست بود که در مارس سال ۱۳۷۹ ه.ق/۱۹۵۹ م قراردادی دوجانبه با ترکیه امضاء کرد. کشورهای عربی کوشیدند که براساس وحدت مذهبی با ترکیه رابطه نزدیکی برقرار کنند، اما همه حکومتهای پس از جنگ در ترکیه برغم سیاستهای داخلی شان در نزدیکی به مذهب، همچنان واکنشهای خود را براساس ملاحظات کلی ملی و دین - ناوابسته پی ریزی می‌کردند. بدین ترتیب، ترکیه رابطه دوستانه خود را با اعراب بجز کشور سوریه و آن هم به طور مقطعی به دلیل ادعاهای این کشور بر ختای، حفظ کرد. میان ترکیه و اسرائیل همواره روابط دیپلماتیک و اقتصادی خوبی وجود داشته است و تنها برای مدتی کوتاه طی جنگ اعراب - اسرائیل در سال ۱۳۸۷

ه.ق/۱۹۶۷م این رابطه به حالت تعلیق درآمد. از سال ۱۳۸۴ ه.ق/۱۹۶۴م، همچنین کشورهای مسلمان عضو پیمان سنتو شامل ترکیه، ایران و پاکستان سازمانی تحت عنوان سازمان توسعه همکاری منطقه‌ای [۱۰] ایجاد کرده‌اند که تا کنون چندین طرح اقتصادی و فرهنگی مشترک داشته است و امید می‌رود که همکاریهای سیاسی میان این کشورها نیز توسعه یابد. از سوی دیگر حفظ روابط دوستانه با عراق به سبب گرایش این کشور به روسیه و نیز نگرانی این کشور از قیام دیربای کردهای شمال، دشوارتر می‌شد؛ قیامی که سرانجام در ۱۳۹۵ ه.ق/۱۹۷۵م، خاتمه یافت. اگرچه عراقیها بارها ترکها را به تحریک کردها متهم می‌کردند، ترکیه هرگز تمایل نداشت که قیام مشابهی در درون مرزهای خود برانگیخته شود و از این روی از هرگونه اقدام آشکار اجتناب داشت؛ در این ضمن، ایران بیشترین حمایتها را از کردها به عمل می‌آورد. برغم آن که تبعیدیان ارمنی و یونانی و پشیمانان آنها می‌کوشیدند که احساسات ضد اسلامی و تمایلات ملی را در زندگی سیاسی کشورهای محل اقامتشان - بویژه در کشورهای آمریکا، فرانسه و بریتانیا - برانگیزند، ترکیه با تأکید بر این مطلب که تمامی کشتارهای گذشته نتیجه تروریسم اقلیتها و نه سیاست حکومت بوده است و دیگر این که جمهوری به هیچ وجه نباید مسؤول عملکردهای سلاطین گذشته تلقی شود - چنان که کمیسرهای اتحاد شوروی مسؤول سیاستهای سرکوبگرانه تزارها محسوب نمی‌شد - با ادعاهای اقلیتها مبارزه می‌کرد. موقعیت استراتژیک مهم ترکیه در پیمان ناتو، هم پیمانان ناتو را بر آن داشت که علائق واقعی ملی را پیش از ادعاهای اقلیتها مورد توجه قرار دهند.

مهمترین مسأله سیاست خارجی ترکیه پس از سال ۱۳۷۰ ه.ق/۱۹۵۰م، مسأله قبرس بود؛ در بروز این مشکل تمایل ترکیه به الحاق این جزیره به قلمرو خود هیچ تأثیری نداشت بلکه گرایش اکثریت یونانی حاکم بر جزیره به محروم کردن اقلیت ترک از مشارکت اساسی در زندگی سیاسی و اقتصادی شان و نیز تلاشهای اقلیتی از یونانیان ستیزه جو به برقراری انوسیس (اتحاد) با یونان بود، که بیشتر از هر عامل دیگر تأثیر داشت. با نظارت یافتن بریتانیا بر این جزیره، مسأله اتحاد با یونان قوت تازه‌ای گرفت. حملات گاه به گاه یونانیان به اقلیت ترک روابط میان ترکیه و یونان را از سال ۱۳۸۵ ه.ق/۱۹۵۵م تیره کرد. در فوریه سال ۱۳۷۹ ه.ق/۱۹۵۹م، با انعقاد قراردادی میان ترکیه، یونان و بریتانیا که در زوریخ و لندن، مشکل موقتاً برطرف شد؛ بنابراین قرارداد، قبرس جمهوری مستقلی شد و حمایت از اقلیت ترک از سوی سه کشور امضاء کننده که اجازه یافتند به همین منظور در داخل جزیره پادگانهای

کوچکی ایجاد کنند، تضمین شد. موضع ترکیه در برابر قبرس پس از سال ۱۳۷۹ هـ.ق/۱۹۵۹ م در راستای تحقق کامل قرارداد، بوده است. اما بیشتر مقامهای حساس و مهم دولتی در اشغال یونانیانی بود که توانسته بودند تجارت و اقتصاد جزیره را نیز در دست گیرند و تنها نامرغوبترین زمینها و پست ترین مقامها را به ترکها واگذارند. علاوه بر این، طرح دوباره وحدت با یونان، طی سال ۱۳۸۴ هـ.ق/۱۹۶۴ م، جنگ داخلی را دامن زد. افکار عمومی که سخت تحت تأثیر گزارشها و عکسهای از کشتارهای عمومی در مطبوعات قرار گرفته بود، بشدت خواستار دخالت نظامی در قبرس و حمایت از ترکهای جزیره بود، بویژه این که اقلیت ترک سالهای طولانی تحت آزار و اذیت یونانیان قرار گرفته بودند. در ماه اوت، هواپیماهای ترکیه به پایگاههای ساحلی جزیره حمله کردند. اما متحدین ترکیه در پیمان ناتو و در رأس همه ایالات متحده آمریکا فشار سختی را اعمال کرد که از بروز جنگ میان این کشور و هم پیمان دیگر ناتو یعنی یونان جلوگیری کند و این مداخله آمریکا سبب شد که ترکیه در آخرین لحظات نیروهای تهاجمی را از حمله بازدارد و حل این مشکل را به ملل متحد واگذارد. اما یونانیان ساکن در ترکیه به دلیل پشتیبانی سرسختانه خود از انوسیس از کشور اخراج شدند و این اقدام روحیه ضد آمریکایی افراطیهای ترکیه را تقویت کرد و موجب شد که آنان از این باور عمومی که آمریکا بر اساس مفاد قراردادهای دوجانبه موظف به حمایت از ترکیه بوده است، در جهت پیشبرد مقاصد خود بهره گیرند.

در پی این رویدادها، روابط میان ترکیه و ایالات متحده تیره شد. اقدامهای تحریک کننده افراطیها حکومت را واداشت که پایگاههای آمریکایی را در کشور محدود و از استقرار دائمی ناوگان مدیترانه ای آمریکا در پایگاه از میر و دیدار آن از استانبول ممانعت کند و بتدریج سایر عملیات نظامی آمریکا را در کشور محدود نماید. سرانجام در سال ۱۳۸۵ هـ.ق/۱۹۶۵ م صلح و آرامش به قبرس بازگشت، اما توافق نهایی صورت نگرفت و اقلیت ترک آن جزیره همچون گذشته تحت ظلم و ستم باقی ماند. حکومت یونانی قبرس تحت رهبری رئیس جمهور اسقف ما کاریوس موفق شد که عناصر افراطی تر انوسیس را که از سوی ژنرال گریواس فرماندهی می شدند، سرکوب کند؛ اما گرایش ما کاریوس به پیوستن به کشورهای جهان سوم در امور جهانی و نیز تمایلش به استفاده از موقعیت خود برای ارتقای مقام و منزلت کلیسای ارتدکس یونان در جزیره، ترکها را بشدت آشفته کرد؛ ترکهایی که به هر حال از حاکمیت شخصیتی مذهبی بر جزیره هرچه بیشتر اظهار ناخشنودی می کردند. طی تابستان سال ۱۳۸۷ هـ.ق/۱۹۶۷ م تحمیلات جدید به اقلیت ترک سبب شد که دمیرل برای حفظ منافع آنان در صدد تنظیم یک موافقت نامه برآید، اما فشار آمریکا دوباره مانع دخالت ترکیه شد؛ دخالتی که احتمالاً برای معضل موجود راه حلی می یافت و به رکودی که موجب وخیمتر شدن وضع

می شد، خاتمه می داد. ایالات متحده یونان را مجبور کرد که سربازان خود را از قبرس خارج کند، اما این کشور افسران خود را تحت عنوان «نیروهای داوطلب» و به منظور فرماندهی نیروهای گارد ملی قبرس به این جزیره اعزام کرد. علاوه بر این، با توجه به این که در آتن یک رژیم دیکتاتوری نظامی بر سر کار بود، ژنرال گریواس برای سازماندهی نیروها به منظور ایجاد حرکتی جدید به سوی انوسیس، به قبرس بازگشت. تداوم بن بست ایجاد شده حکومت ترکیه را بیش از پیش از داخل تحت فشار قرار داد تا سطح روابطش را با آمریکا کاهش دهد و برعکس روابطش را با شوروی بهبود بخشد که در نتیجه در سال ۱۳۹۰ هـ. ق/ ۱۹۷۰ م قرار دادهای اقتصادی و فرهنگی با این کشور امضاء رسید. با این همه، ترکیه احتمال تهاجم نظامی شوروی را در سیاستهای خود از یاد نبرده بود. بنابراین، ضمن برقراری رابطه‌ای مستحکم با ناتو، نیروهای اصلی نظامی خود را در حالت آماده باش حفظ کرد و به دریافت کمک و مشاوره نظامی از آمریکا همچنان ادامه داد.

در تابستان سال ۱۳۹۴ هـ. ق/ ۱۹۷۴ م در مسأله نزاع قبرس فصل جدیدی گشوده شد؛ در این زمان، گارد ملی، تحت رهبری افسران نظامی یونانی، کودتایی انجام داد که ما کاریوس را مجبور به فرار کرد و حکومتی را بر سر کار آورد که رهبری آن را به نام نیکوس سامسون که یک ملی گرای متعصب یونانی بود، در دست گرفت و همین فرد بود که اعلام کرد قصد دارد میان جزیره و یونان وحدت برقرار کند. سازمان ملل متحد و ایالات متحده آمریکا یک بار دیگر کوشیدند که بحران ایجاد شده را به طور مسالمت آمیز حل کنند، اما تمایل آشکار آنان به شناسایی کودتا و احتمالاً انوسیس به عنوان عملی انجام شده و کشتار وسیع اقلیت ترک به دست یونانیان سرانجام ترکیه را مجبور به مداخله کرد؛ ترکیه لشکری از نیروهای نظامی خود را به قبرس گسیل داشت که نیروهای گارد ملی را درهم کوبید و نظارت نواحی شمالی جزیره را در دست گرفت. تلاش و قبحانه یونان به منظور مداخله در قبرس و مهمتر از آن شکست این تلاش سبب شد که شورای رهبری این کشور حکومتی غیر نظامی در یونان و احیای ظاهری دموکراسی به کشور، یونانیان مخالف و معترض را خشنود کند و حکومت را قادر سازد که از تعصبات دیرینه غریبها در خصوص مذهب، علیه ترکها استفاده کند، چنان که لشکر ترک تحت فشار خارجی به خروج از جزیره مجبور و موقعیت پیشین احیاء شود. اما ترکیه با استفاده از نیروهایی که در جزیره مستقر کرده بود مردم جزیره را به دو گروه تجزیه کرد و بخش شمالی این سرزمین را به منظور ایجاد کشوری جدید به نام کشور فدراتیو ترکی قبرس متصرف شد؛ ترکیه همچنین اعلام کرد که به محض به رسمیت شناخته شدن وضع جدید که احتمالاً به ایجاد جمهوری فدرال قبرس منوط می شد، نیروهایش جزیره را ترک خواهند کرد. موضع سیاسی ترکیه همواره بر حمایت از استقلال قبرس تحت تضمینهای بین المللی مبتنی است، اما در عین

حال از خودمختاری کامل نواحی ترک نشین پشتیبانی می کند، به گونه ای که دیگر اقلیت ترک در معرض انقیاد سیاسی و اقتصادی معمول در سالهای حکومت ما کاربوس قرار نگیرند و جان و مالشان در امان باشد.

تنها مسأله مهم دیگری که در نیمه دهه ۱۳۹۰ ه.ق/ ۱۹۷۰ م روابط ترکیه و دوستان غربی اش را دچار مشکل کرد به محصول اساسی این کشور یعنی تریاک مربوط می شد که پس از طی فرآیندهایی غیر قانونی در اروپای غربی و ایالات متحده، بخشی از مواد مخدری را که به طور قاچاق در سراسر جهان توزیع می شد، تأمین می کرد. در سال ۱۳۹۱ ه.ق/ ۱۹۷۱ م، ترکیه موافقت کرد که به منظور کاهش این ماده در سطح جهانی، کشت خشخاش را ممنوع اعلام کند. اما این سیاست در داخل کشور با مخالفت های شدیدی روبرو شد که در انتخابات سال ۱۳۹۳ ه.ق/ ۱۹۷۳ م به اوج رسید. دولت آمریکا برای جبران خسارت کشاورزان اعتباراتی را در اختیار دولت ترکیه قرار داد، اما در واقع کشاورزان از این کمکها بهره مند نشدند. علاوه بر این، خشم ترکها از عدم کمک آمریکا در مسأله قبرس، به مقاومت آنان در برابر دستورالعمل آمریکا و دخالت آن کشور درباره موضوعی که ظاهراً امر داخلی تلقی می شد، کمک کرد. بسیاری از ترکها اظهار می داشتند که چرا آنان بایستی فشار ناشی از حل مشکل مواد مخدر آمریکا را تحمل کنند، در حالی که این کشور برای ممنوع کردن کشت توتون در داخل خود آمریکا که برای سلامتی زیان آور است هیچ اقدامی اتخاذ نکرده است و به شرکتهای دارویی آمریکا اجازه می دهد که به میزانی بسیار بیشتر از آنچه برای مصارف عادی پزشکی لازم است، داروهای مخدر تولید و صادر کنند. از آنجا که به هر حال در داخل ترکیه مشکل مواد مخدر مطرح نبوده، اکثریت جمعیت از مسأله احیای کشت خشخاش حمایت کردند و بدینسان همه احزاب حاضر در انتخابات سال ۱۳۹۳ ه.ق/ ۱۹۷۳ م، در محکومیت توافق قبلی همنا شدند. یکی از نخستین اقدامهای دولت ائتلافی اجوبیت توزیع بذر و تدارک کشت دوباره خشخاش بود، اگرچه نظارت های دقیقی اعمال می شد تا از جابجایی غیر قانونی این ماده در کشور ممانعت شود. تحقیقاتی که متعاقباً از سوی دفتر بین المللی نظارت بر مواد مخدر و دیرخانه سازمان ملل انجام و در ۱۳ جولای سال ۱۳۹۶ ه.ق/ ۱۹۷۶ م تکمیل شد، نشانگر آن بود که این نظارتها کاملاً مؤثر بوده است و «به هیچ وجه این ماده به سوی بازار قاچاق رخنه نکرده است» ۱۷۵

مسأله قبرس و نیز مسأله خشخاش به خودی خود چندان جدی یا اساسی نبود که در روابط ترکیه با غرب تنش ایجاد کند. اما فعالیت سیاسی اقلیتها و بیگانگان این مسائل را بزرگ می کرد و بدان پروبال می بخشید؛ بویژه در ایالات متحده آمریکا که شمار نمایندگان طرفدار ترکیه در کنگره قابل ملاحظه نبود، این مجلس در برابر فشار سیاسی اعمال شده از سوی نه فقط

نمایندگان طرفدار بلکه همچنین اقلیت کوچکتر طرفدار ارامنه که می‌کوشید حمایت آمریکا را نسبت به مسألهٔ تحقق آرمانهای ارامنه جلب کنند، بسادگی سر تسلیم فرود آورد. یکی از نتایج این گونه فشارها آن بود که همه کمکهای ایالات متحده به ترکیه در اوایل سال ۱۳۹۵ هـ.ق/۱۹۷۵ م به حالت تعلیق درآمد. ظاهراً این اقدام بدان منظور انجام می‌شد که نیروهای ترکیه را به خروج از قبرس و حاکمیت یونان را در آنجا برقرار کند. اما با توجه به این که از سوی آمریکا فشار مشابهی به یونان، به منظور تن دادن آن کشور به مصالحه وارد نیامد (و کمک نظامی آمریکا به یونان ادامه یافت)، یونان تشویق شد که درخواستهای جدیدی را طرح کند. این کشور به طور مشخص رؤیای دیرینهٔ خود را مبنی بر کسب نظارت بر دریای اژه مطرح کرد؛ یونان ادعا می‌کرد که فلاتهای قاره‌ای جزایری که این کشور بنا بر معاهدهٔ لوزان، در امتداد سواحل غربی و جنوبی ترکیه تحت نظارت دارد، دریای اژه را کاملاً در محدودهٔ مرزهای ملی این کشور قرار می‌دهد و از این روی به مناطقی که پیش از این یا در محدودهٔ آبهای بین‌المللی و یا در محدودهٔ آبهای ترکیه قرار داشتند و احتمال کشف ذخایر عظیم نفت در آنها می‌رفت، کشتیهایی اکتشافی گسیل داشت. دولت ترکیه بناچار عزم خود را مبنی بر حفظ موقعیتش در قبرس و همچنین تأکید بر مالکیت کامل آبهای مرزی خود، دورتر از سواحل اژه، راسخ کرد؛ ترکیه بدون آن که انجام تعهداتش را در ناتو متوقف کند، نظارت آمریکا بر پایگاههای هوایی مهم و پستهای دیده‌بانی در کشور را به حالت تعلیق در آورد و با اتحاد شوروی روابط اقتصادی و سیاسی نزدیکی برقرار کرد و رفته رفته به این فکر افتاد که به بعضی از اتحادیه‌هایی که کشورهای اسلامی جهان در آنها عضو بودند، ملحق شود. این تلاشها خود احتمال ایجاد تغییری مهم در سیاست خارجی کشور را تقویت کرد که می‌توانست به صورت خروج از پیمان ناتو و اتحاد با بلوک کشورهای غیر متعهد جهان سوم تجلی یابد.

در داخل ترکیه، بحران ایجاد شده ظاهراً گرایشهای سیاسی افراطی را تقویت کرد. محافظه کاران که ظاهراً منعکس کنندهٔ آرمانهای حزب رستگاری ملی بودند، بر توجه به اسلام هم در روابط داخلی و هم در روابط خارجی تأکید داشتند. گروههای افراطی تر چپ نیز می‌کوشیدند با استفاده از وضع موجود، در امور داخلی کشور، چرخش قابل توجهی به سوی سوسیالیسم به وجود آورند و بعلاوه رابطهٔ نزدیکتر با بلوک شوروی را میسر سازند. بنابراین، اگرچه سیاستهای بیگانه‌ها کی از تهدیداتی مبنی بر تحمیل تغییرات عمده‌ای در سیاستهای داخل و خارجی ترکیه بود، اما این کشور همان طور که در آغاز آخرین ربع قرن بیستم یکصدمین سالگرد تصویب نخستین قانون اساسی اش را جشن گرفت و از آنجا که از جمعیتی اساساً یکپارچه برخوردار و به نوگرایی و دموکراسی نیز متعهد است، هنوز می‌تواند به تداوم تحولاتی که درست نیم قرن پیش همزمان با تأسیس جمهوری آغاز شد، امیدوار باشد.

یادداشت‌های فصل ششم

1 Başvekâlet İstatistik Umum Müdürlüğü, *İstatistik Yıllığı*, hereafter abbreviated as IY, V (1931–1932), 35–99; République Turque, Office Central de Statistique, *Population de la Turquie par vilayets et cazas par villes et villages d'après le recensement du 28 Octobre 1927*, Angora, 1928.

2 The figures for 1911 are from *Ihsaiyat-ı Maliye*, III; those for 1923 and 1926 are from IY, V, 237–272, 337.

3 IY, V, 302–333.

4 *Düstur*³, XV, 124.

5 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, IV/9, pp. 537, 543.

6 *Düstur*³, XX, 119.

7 *Cumhuriyet*, July 22, 1936; *Düstur*³, XVII, 665; RG, 3374.

8 *Cumhuriyet*, December 28, 1936.

9 *Düstur*³, XX, 893; RG 4255; *Cumhuriyet*, May 29, 30, 1937.

10 *Düstur*³, XIX, 151; RG 3819.

11 *Cumhuriyet*, July 4, 1938.

12 T. C. Maarif Vekâleti, *Maarif İlgili Kanunlar*, Ankara, 1947, p. 144.

13 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, III/3, 104, 112, 125.

14 Selek, I, 601; Kili, *Kemalism*, 118.

15 Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 152; Fethi Tevetoglu, *Atatürk'le Samsuna Çıkanlar*, pp. 99–100; Goloğlu, *Devrimler ve Tepkiler*, p. 81; Cebesoy, *Siyasi Hatıralar*, II, 111; Weiker, pp. 47–50; Tunaya, pp. 606–672.

16 Behçet Cemal, *Şeyh Said İsyanı*, Istanbul, 1955, pp. 25–29, 55–56, 60; Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 162–163; Cebesoy, *Siyasi Hatıralar*, II, 145–146; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/15, pp. 156, 166; Neşet Çağatay, *Türkiyede Gerici Eylemler*, Ankara, 1972, p. 30.

17 Cemal, pp. 112–114; Cemal, *Şeyh Said İsyanı*, pp. 112–114; Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 166; Cebesoy, *Siyasi Hatıraları*, II, 171–172.

18 Cebesoy, *Siyasi Hatıraları*, II, 161; Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 162; Tevetoglu, *Atatürk'le*, pp. 104–105.

19 Yalman, *Yakın Tarihte*, III, 171.

20 Tevetoglu, *Türkiyede Sosyalist*, pp. 392–394.

21 Weiker, pp. 70–71.

22 Weiker, pp. 76–80; Ahmet Ağaoğlu, *Serbest Fırka Hatıraları*, Ankara, 1969; Goloğlu, *Devrimler ve Tepkiler*, pp. 279–280.

23 Weiker, pp. 107–127.

24 Tunaya, pp. 622–635; Goloğlu, *Devrimler ve Tepkiler*, pp. 297–280.

25 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/22, pp. 16–73.

26 Weiker, pp. 128–140; Kili, *Kemalism*, pp. 120–122; Goloğlu, *Devrimler ve Tepkiler*, p. 298.

27 Tunaya, p. 597; Weiker, p. 171.

28 Weiker, pp. 168–183; Kemal Karpat, "The People's Houses in Turkey, Establishment and Growth," *Middle East Journal*, 17 (1963), 55–67; Karpat, "The Impact of the People's Houses on the Development of Communication in Turkey, 1931–1951," *Welt des Islams*, 15 (1974), 69–84; Hasan Taner, *Halkevleri Bibliyografyası*, Ankara, 1944; *XV Yıldönümünde Halkevleri ve Halkodaları*, Ankara, 1947.

29 Webster, pp. 307–309; Kili, *Kemalism*, p. 79.

30 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/7, p. 24.

31 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/7, p. 27; *Nutuk*, II, 849.

- 32 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/8, p. 49.
- 33 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/22, p. 334.
- 34 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/23, p. 4.
- 35 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/19, pp. 311–312.
- 36 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/19, p. 247.
- 37 *Cumhuriyet*, September 3, 1929.
- 38 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, IV/25; *Hakimiyet-i Milliye*, October 24, 1933.
- 39 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/19, pp. 115, 133.
- 40 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, III/26, p. 106.
- 41 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/31, pp. 54–55.
- 42 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/23, p. 356.
- 43 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, II/32, p. 336.
- 44 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, III/5, p. 12.
- 45 *Cumhuriyet*, February 7, 1932.
- 46 *Cumhuriyet*, February 8, 1933.
- 47 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, IV/23, p. 259.
- 48 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, IV/25, pp. 50–52.
- 49 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, V/3, pp. 115, 304.
- 50 IY, 1959, pp. 79, 145; Türkiye Cumhuriyeti, Devlet İstatistik Enstitüsü, *Millî Eğitim Hareketleri, 1942–1972*, Ankara, 1973, p. 11.
- 51 IY, 1959, p. 163; A. Kazamias, *Education and the Quest for Modernity in Turkey*, London, 1966; Webster, pp. 210–239.
- 52 *Düştur*³, V, 292.
- 53 *Düştur*³, V, 336.
- 54 *Düştur*³, V, 324.
- 55 *Düştur*³, V, 302.
- 56 Hershlag¹, pp. 56–57.
- 57 TBMM, *Zabıt Ceridesi*, III/12, p. 131; *Düştur*³, X, 691; RG 1208; Hershlag¹, p. 146.
- 58 *Düştur*³, VI, 57; RG 84; February 17, 1925.
- 59 *Düştur*³, V, 336 (1924), VI, 191 (1925).
- 60 Ömer Lütfi Barkan, "La Loi sur la distribution des terreaux agricultures, etc.," *Recue de la Faculté des Sciences Economiques*, Université d'Istanbul, Octobre, 1944–Janvier, 1945; Reşat Aktan, "Problems of Land Reform in Turkey," *Middle East Journal*, 20, 317–344.
- 61 *Düştur*³, V, 292; Hershlag¹, p. 54.
- 62 *Düştur*³, IV, 541–544.
- 63 *Düştur*³, III, law no. 1457.
- 64 *Düştur*³, VII, 116, XI, 540, XXIII, 116.
- 65 IY, XIII (1941–1942), 359.
- 66 Hershlag¹, p. 57.
- 67 IY, XIII (1941–1942), 157.
- 68 Richard Robinson, *The First Turkish Republic*, Cambridge, Mass., 1963, p. 102, Hershlag¹, p. 61.
- 69 *Düştur*³, VII, 1145, VIII, 1734, VIII, 2062; Hüsamettin Toros, *Türkiye Sanayii*, 2 vols., Ankara, 1954, I, 263.
- 70 Robinson, *Republic*, p. 105.
- 71 *Düştur*³, IV, 86.
- 72 *Düştur*³, VI, 212.
- 73 *Düştur*³, VI, 274–276; Hershlag¹, pp. 61–62; April 22, 1925.

- 74 *Düstur*³, VIII, 655; Hershlag¹, pp. 62-64.
- 75 Robinson, *Republic*, pp. 105-106.
- 76 Weiker, pp. 250-251.
- 77 *Düstur*³, VI, 9, VII, 1440, 1466, VIII, 654, 953, X, 724, XI, 9, 79, 185, 455, 684, 694, XII, 197.
- 78 *Düstur*³, XI, 671; RG 1533.
- 79 Hershlag¹, pp. 111-112.
- 80 *Düstur*³, XIII, 920-925, July 3, 1932, XIII, 936-943, July 7, 1932.
- 81 *Düstur*³, XIV, 433, June 3, 1933; Hershlag¹, pp. 118-119.
- 82 Hershlag¹, p. 120.
- 83 *Düstur*³, XVI, 704; RG 3035, TBMM, V/4, p. 274; Hershlag¹, pp. 119-121.
- 84 *Düstur*³, XIX, 116; RG 3796; TBMM, V/21, p. 129.
- 85 *Düstur*³, XIX, 661; RG 3958; TBMM, V/26, p. 318.
- 86 Hershlag¹, p. 68; *Düstur*³, VI, 442, VIII, 993, XI, 449, XIV, 4654; RG 645, 1509, and 2425.
- 87 Hershlag¹, pp. 121-124; Robinson, *Republic*, p. 107.
- 88 Türkiye Cumhuriyeti İktisat Vekâleti, Sanayi Tetkik Heyeti, *İnci Beş Yıllık Sanayi Planı*, Ankara, 1936; Hershlag¹, pp. 106-108.
- 89 RG 3950; Hershlag¹, p. 178.
- 90 *Düstur*³, VII, 1217; RG 406.
- 91 *Düstur*³, VIII, 666.
- 92 *Düstur*³, XI, 143-178; RG 1489; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, III/18, pp. 121, 123; April 24, 1930.
- 93 *Düstur*³, VII, 519; RG 320.
- 94 R. Robinson, *Investment in Turkey*, Washington, 1956, pp. 44-45; *Düstur*³, XIII, 519-520.
- 95 *Düstur*³, XVII, 448; RG 3330; TBMM, *Zabıt Ceridesi*, V/12, p. 114; June 8, 1936.
- 96 Webster, pp. 255-257.
- 97 IY, 1942-1945, pp. 292-293; Hershlag¹, pp. 125-131.
- 98 IY, XIII, 220; Hershlag¹, p. 133.
- 99 Weiker, p. 27.
- 100 IY, 1941-1942, p. 205; IY, 1959, p. 296; Hershlag¹, p. 135.
- 101 IY, XIII, 210.
- 102 IY, XIII, 259-280; Webster, p. 117; Hershlag¹, pp. 109-117.
- 103 *Documents on German Foreign Policy, 1918-1945*, Series D, vols. V-X, Washington, D.C., 1953-1964.
- 104 IY, XVII (1949), pp. 220, 228.
- 105 IY, 1963, p. 42.
- 106 *Düstur*³, XXI, 443; RG 2892.
- 107 IY, XVII, 249; Hershlag¹, p. 201.
- 108 The only Turkish discussion of the tax, Faik Ökte, *Varlık Vergisi Faciası*, Istanbul, 1951, is highly critical of the government. See also E. C. Clark, "The Turkish Varlık Vergisi Reconsidered," *Middle Eastern Studies*, 7 (1972), 205-206; L. V. Thomas and R. N. Frye, *The United States and Turkey and Iran*, Cambridge, Mass., 1952, pp. 94-95.
- 109 This process is described best by Kemal Karpat. *Turkey's Politics*, pp. 98-133.
- 110 *Düstur*³, XXVIII, 929; RG 6542.
- 111 Hershlag¹, p. 294; Karpat, *Turkey's Politics*, p. 110.
- 112 *Düstur*³, XXVI, 1228, XXVII, 860; RG 6042, 6219.
- 113 *Düstur*³, XX, 218, XXII, 3, 200, XXVI, 1262, XXXII, 5837; RG 4658, 7885, 4165, 4736, 6051.
- 114 *Düstur*³, XXX, 1125; RG 7228.

- 115 RG 7229.
 116 Hershlag¹, pp. 199–200.
 117 *Düstur*³, XXVI, 1169; RG 6032.
 118 *Düstur*³, XXVII, 1322; RG 6336.
 119 *Düstur*³, XXVII, 1253; RG 6329.
 120 *Düstur*³, XXVII, 1320.
 121 Included among the four were Pertev Naili Boratav and Niyazi Berkes, both distinguished scholars; see Walter Weiker, *Revolution*, p. 50; Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 372–373.
 122 Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 160–164.
 123 Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 172–173.
 124 Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 188–203.
 125 Tunaya, pp. 712–715; Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 219–220.
 126 Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 220–228.
 127 Karpaz, *Turkey's Politics*, pp. 220–241.
 128 IY, 1971, p. 143; the figures in Karpaz, *Turkey's Politics*, p. 241, are slightly different.
 129 Türkiye İş Bankası, *Review of Economic Conditions*, March–April, 1966; Hershlag, *Challenge*, p. 333.
 130 IY, 1971, p. 180.
 131 IY, 1963, p. 197.
 132 Hershlag, *Challenge*, pp. 350–352.
 133 Hershlag, *Challenge*, p. 361.
 134 Hershlag, *Challenge*, p. 366.
 135 IY, 1963, p. 42.
 136 IY, 1971, p. 113.
 137 *Milli Eğitim Hareketleri, 1927–1966*, Ankara, 1967; *Milli Eğitim Hareketleri, 1942–1972*, Ankara, 1973.
 138 *Türkiye Milli Geliri. Toplam Harcamaları ve Yatırımları, 1938, 1948–1970*, Ankara, Başbakanlık Devlet İstatistik Enstitüsü, 1972, p. 20.
 139 IY, 1963, p. 315; Hershlag, *Challenge*, pp. 336–337.
 140 Hershlag, *Challenge*, p. 338.
 141 Hershlag, *Challenge*, p. 285.
 142 IY, 1963, pp. 295–312; Hershlag, *Challenge*, p. 334.
 143 IY, 1963, p. 237; Hershlag, *Challenge*, pp. 369–370.
 144 Weiker, *Revolution*, p. 50.
 145 *Cumhuriyet*, July 13, 1953.
 146 *Düstur*³, XXXIV, 1963; RG 8469.
 147 *Düstur*³, XXV, 78.
 148 *Düstur*³, XXV, 144–145; RG 8660.
 149 *Düstur*³, XXV, 1939; RG 8738.
 150 *Düstur*³, XXXV, 1995–1956; RG 8649.
 151 Richard Robinson, *Developments Respecting Turkey, July 1953–October 1954*, New York, 1954, p. 15.
 152 Weiker, p. 10; Robinson, *Developments*, pp. 16–19.
 153 Robinson, *Developments*, III, 15.
 154 Weiker, *Revolution*, p. 11.
 155 Robinson, *Developments*, IV, 224; Hershlag, *Challenge*, p. 359.
 156 IY, 1971, p. 143.
 157 Weiker, *Revolution*, p. 13; E. J. Cohn, *Turkish Economic, Social, and Political*

Change, New York, 1970, p. 24.

158 Ali Fuad Başgil, *La révolution militaire de 1960 en Turquie*, Geneva, 1963; G. S. Harris, "The Causes of the 1960 Revolution in Turkey," *Middle East Journal*, 24 (1970), 438-454.

159 Weiker, *Revolution*, pp. 20-21; Sabahat Erdemir, ed., *Milli Birliğe Doğru*, Ankara, 1960, p. 293.

160 K. Karpaz, *Social Change and Politics in Turkey*, Leiden, 1973, pp. 235-237.

161 Weiker, *Revolution*, pp. 53-55.

162 Weiker, *Revolution*, pp. 52-55.

163 *Inkılâp Kanunları*, 2 vols., Istanbul, 1961; *Düstur: Dördüncü Tertib*, 2 vols., Ankara, 1961; K. Karpaz, "Political Developments in Turkey, 1950-1970," *Middle Eastern Studies*, 8 (1972), 359-360.

164 Weiker, *Revolution*, pp. 25-44.

165 Server Feridun, *Anayasalar ve Siyasi Belgeler*, Istanbul, 1962, pp. 91-107; Karpaz, *Social Change*, p. 238.

166 RG 10859, July 20, 1961; official translation, prepared by S. Balkan, Kemal H. Karpaz, and Ahmet Uysal, was published in Ankara in 1961 and is reprinted in S. Kili, *Turkish Constitutional Developments*, pp. 172-204. See also Walter Weiker, *Revolution*, pp. 72-81; C. H. Dodd, *Politics and Government in Turkey*, Berkeley and Los Angeles, 1969, pp. 107-127; and Rona Aybay, *Karşılaştırmalı 1961 Anayasası Metin Kitabı*, Istanbul, 1963, which compares the relevant articles with those of the 1876, 1909, and 1924 constitutions.

167 Dodd, pp. 135-162; Karpaz, *Social Change*, p. 243; see also Weiker, *Revolution*, pp. 84-105; J. Landau, *Radical Politics in Modern Turkey*, Leiden, 1974.

168 Kemal Karpaz, "Ideology in Turkey After the Revolution of 1960: Nationalism and Socialism," *TYIR*, 6 (1965), 68-118.

169 Landau, pp. 247-264.

170 İY, 1971, p. 41.

171 İY, 1971, p. 113.

172 İY, 1971, p. 438.

173 İY, 1971, p. 142; M. Hyland, "Crisis at the Polls: Turkey's 1969 Elections," *Middle East Journal*, 24 (1970), 1-16; Landau, pp. 276-286.

174 J. M. Landau, "The National Salvation Party in Turkey," *Asian and African Studies*, 3 (1976), 1-57.

175 U.N. Press Section, Office of Public Information, Press Release SOC/NAR/199, July 21, 1976; *Washington Post*, July 5, 1976.

وزیران اعظم و نخست وزیران ۱۳۴۱-۱۲۵۵ هـ.ق/۱۹۲۲-۱۸۳۹ م

نام وزیر اعظم یا نخست وزیر	دوره	تاریخ تصدی
۱- خوجه خسرو محمد پاشا	اول	۲ جولای ۱۸۳۹ تا ۸ ژوئن، ۱۸۴۰
۲- محمد امین رئوف پاشا	سوم	۸ ژوئن ۱۸۴۰ تا ۴ دسامبر ۱۸۴۱
۳- توپال عزت محمد پاشا	دوم	۴ دسامبر ۱۸۴۱ تا ۳۰ اوت ۱۸۴۲
۴- محمد امین رئوف پاشا	چهارم	۳۰ اوت ۱۸۴۲ تا ۲۸ سپتامبر ۱۸۴۶
۵- خوجه مصطفی رشید پاشا	اول	۲۸ سپتامبر ۱۸۴۶ تا ۲۸ آوریل ۱۸۴۸
۶- ابراهیم صارم پاشا	اول	۲۹ آوریل ۱۸۴۸ تا ۱۲ اوت ۱۸۴۸
۷- خوجه مصطفی رشید پاشا	دوم	۱۲ اوت ۱۸۴۸ تا ۲۶ ژانویه ۱۸۵۲
۸- محمد امین رئوف پاشا	پنجم	۲۶ ژانویه ۱۸۵۲ تا ۵ مارس ۱۸۵۲
۹- خوجه مصطفی رشید پاشا	سوم	۵ مارس ۱۸۵۲ تا ۵ اوت ۱۸۵۲
۱۰- محمد امین عالی پاشا	اول	۶ اوت ۱۸۵۲ تا ۱۳ اکتبر ۱۸۵۲
۱۱- داماد محمد علی پاشا	اول	۱۳ اکتبر ۱۸۵۲ تا ۱۳ مه ۱۸۵۳
۱۲- مصطفی نائیلی پاشا	اول	۱۴ مه ۱۸۵۳ تا ۸ جولای ۱۸۵۳
۱۳- مصطفی نائیلی پاشا	دوم	۱۰ جولای ۱۸۵۳ تا ۲۹ مه ۱۸۵۴

Source: Ismail Hami Danişmend, *Osmanlı Devlet Erkânı*, Istanbul, 1971, pp. 75-108; see also Maria Todorova, "Composition of the Ruling Elite of the Ottoman Empire in the Period of Reforms (1826-1878)", *Etudes balkaniques*, 12 (1976), 103-113; and Ezel Kural Shaw, "Midhat Pasha, Reformer or Revolutionary? His Administrative Career and Contribution to the Constitution of 1876," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1975, p. 390.

نام وزیر اعظم یا نخست وزیر	دوره	تاریخ تصدی
۱۴- قبریلسلی محمدامین پاشا	اول	۲۹ مه ۱۸۵۴ تا ۲۳ نوامبر ۱۸۵۴
۱۵- خوجه مصطفی رشید پاشا	چهارم	۲۳ نوامبر ۱۸۵۴ تا ۲ مه ۱۸۵۵
۱۶- محمدامین عالی پاشا	دوم	۲ مه ۱۸۵۵ تا ۱ نوامبر ۱۸۵۶
۱۷- خوجه مصطفی رشید پاشا	پنجم	۱ نوامبر ۱۸۵۶ تا ۶ اوت ۱۸۵۷
۱۸- مصطفی نائیلی پاشا	سوم	۱ اوت ۱۸۵۷ تا ۱۲۲ اکتبر ۱۸۵۷
۱۹- خوجه مصطفی رشید پاشا	ششم	۱۲۲ اکتبر ۱۸۵۷ تا ۷ ژانویه ۱۸۵۸
۲۰- محمدامین عالی پاشا	سوم	۱۱ ژانویه ۱۸۵۸ تا ۱۸ اکتبر ۱۸۵۹
۲۱- قبریلسلی محمدامین پاشا	دوم	۱۸ اکتبر ۱۸۵۹ تا ۲۳ دسامبر ۱۸۵۹
۲۲- محمد رشدی پاشا	اول	۲۴ دسامبر ۱۸۵۹ تا ۲۷ مه ۱۸۶۰
۲۳- قبریلسلی محمدامین پاشا	سوم	۲۸ مه ۱۸۶۰ تا ۶ اوت ۱۸۶۱
۲۴- محمدامین عالی پاشا	چهارم	۶ اوت ۱۸۶۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۸۶۱
۲۵- محمد فؤاد پاشا	اول	۲۲ نوامبر ۱۸۶۱ تا ۲ ژانویه ۱۸۶۳
۲۶- یوسف کامل پاشا	اول	۵ ژانویه ۱۸۶۳ تا ۱ ژوئن ۱۸۶۳
۲۷- محمد فؤاد پاشا	دوم	۱ ژوئن ۱۸۶۳ تا ۵ ژوئن ۱۸۶۶
۲۸- محمد رشدی پاشا	دوم	۵ ژوئن ۱۸۶۶ تا ۱۱ فوریه ۱۸۶۷
۲۹- محمدامین عالی پاشا	پنجم	۱۱ فوریه ۱۸۶۷ تا ۷ سپتامبر ۱۸۷۱
۳۰- محمود ندیم پاشا	اول	۸ سپتامبر ۱۸۷۱ تا ۳۱ جولای ۱۸۷۲
۳۱- مدحت پاشا	اول	۳۱ جولای ۱۸۷۲ تا ۱۹ اکتبر ۱۸۷۲
۳۲- محمد رشدی پاشا	سوم	۱۹ اکتبر ۱۸۷۲ تا ۱۵ فوریه ۱۸۷۳
۳۳- احمد عزت پاشا	اول	۱۵ فوریه ۱۸۷۳ تا ۱۵ آوریل ۱۸۷۳
۳۴- محمد رشدی پاشا شروانی زاده	اول	۱۵ آوریل ۱۸۷۳ تا ۱۳ فوریه ۱۸۷۴
۳۵- حسین عونلی پاشا	اول	۱۵ فوریه ۱۸۷۴ تا ۲۵ آوریل ۱۸۷۵
۳۶- احمد عزت پاشا	دوم	۲۶ آوریل ۱۸۷۵ تا ۲۶ اوت ۱۸۷۵
۳۷- محمود ندیم پاشا	دوم	۲۶ اوت ۱۸۷۵ تا ۱۱ مه ۱۸۷۶
۳۸- محمد رشدی پاشا	چهارم	۱۲ مه ۱۸۷۶ تا ۱۹ دسامبر ۱۸۷۶
۳۹- مدحت پاشا	دوم	۱۹ دسامبر ۱۸۷۶ تا ۵ فوریه ۱۸۷۷
۴۰- ابراهیم ادهم پاشا	اول	۵ فوریه ۱۸۷۷ تا ۱۱ ژانویه ۱۸۷۸
۴۱- احمد حمدی پاشا	اول	۱۱ ژانویه ۱۸۷۸ تا ۴ فوریه ۱۸۷۸
۴۲- احمد وفیق پاشا	اول	۴ فوریه ۱۸۷۸ تا ۱۸ آوریل ۱۸۷۸

نام وزیر اعظم یا نخست وزیر	دوره	تاریخ تصدی
۴۳- محمد صادق پاشا	اول	۱۸ آوریل ۱۸۷۸ تا ۲۸ مه ۱۸۷۸
۴۴- محمد رشدی پاشا	پنجم	۲۸ مه ۱۸۷۸ تا ۴ ژوئن ۱۸۷۸
۴۵- محمد عزت صفوت پاشا	اول	۴ ژوئن ۱۸۷۸ تا ۴ دسامبر ۱۸۷۸
۴۶- خیرالدین پاشا	اول	۴ دسامبر ۱۸۷۸ تا ۲۹ جولای ۱۸۷۹
۴۷- احمد عارفی پاشا	اول	۲۹ جولای ۱۸۷۹ تا ۱۸ اکتبر ۱۸۷۹
۴۸- محمد سعید پاشا	اول	۱۸ اکتبر ۱۸۷۹ تا ۹ ژوئن ۱۸۸۰
۴۹- محمد قدری پاشا	اول	۹ ژوئن ۱۸۸۰ تا ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۰
۵۰- محمد سعید پاشا	دوم	۱۲ سپتامبر ۱۸۸۰ تا ۲ مه ۱۸۸۲
۵۱- عبدالرحمان نورالدین پاشا	اول	۲ مه ۱۸۸۲ تا ۱۱ جولای ۱۸۸۲
۵۲- محمد سعید پاشا	سوم	۱۲ جولای ۱۸۸۲ تا ۳۰ نوامبر ۱۸۸۲
۵۳- احمد وفیق پاشا	دوم	۳۰ نوامبر ۱۸۸۲ تا ۳ دسامبر ۱۸۸۲
۵۴- محمد سعید پاشا	چهارم	۳ دسامبر ۱۸۸۲ تا ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۵
۵۵- محمد کامل پاشا	اول	۲۵ سپتامبر ۱۸۸۵ تا ۴ سپتامبر ۱۸۹۱
۵۶- احمد جواد پاشا	اول	۴ سپتامبر ۱۸۹۱ تا ۸ ژوئن ۱۸۹۵
۵۷- محمد سعید پاشا	پنجم	۸ ژوئن ۱۸۹۵ تا ۱۱ اکتبر ۱۸۹۵
۵۸- محمد کامل پاشا	دوم	۱۲ اکتبر ۱۸۹۵ تا ۷ نوامبر ۱۸۹۵
۵۹- خلیل رفعت پاشا	اول	۷ نوامبر ۱۸۹۵ تا ۹ نوامبر ۱۹۰۱
۶۰- محمد سعید پاشا	ششم	۱۸ نوامبر ۱۹۰۱ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۰۳
۶۱- محمد فرید پاشا	اول	۱۴ ژانویه ۱۹۰۳ تا ۲۲ جولای ۱۹۰۸
۶۲- محمد سعید پاشا	هفتم	۲۲ جولای ۱۹۰۸ تا ۴ اوت ۱۹۰۸
۶۳- محمد کامل پاشا	سوم	۵ اوت ۱۹۰۸ تا ۱۴ فوریه ۱۹۰۹
۶۴- حسین حلمی پاشا	اول	۱۴ فوریه ۱۹۰۹ تا ۳ آوریل ۱۹۰۹
۶۵- احمد توفیق پاشا	اول	۱۴ آوریل ۱۹۰۹ تا ۵ مه ۱۹۰۹
۶۶- حسین حلمی پاشا	دوم	۵ مه ۱۹۰۹ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۰۹
۶۷- ابراهیم حقی پاشا	اول	۱۲ ژانویه ۱۹۱۰ تا ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱
۶۸- محمد سعید پاشا	هشتم	۳۰ سپتامبر ۱۹۱۱ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۱۱
۶۹- محمد سعید پاشا	نهم	۳۱ دسامبر ۱۹۱۱ تا ۱۶ جولای ۱۹۱۲
۷۰- احمد مختار پاشا	اول	۲۲ جولای ۱۹۱۲ تا ۲۹ اکتبر ۱۹۱۲
۷۱- محمد کامل پاشا	چهارم	۲۹ اکتبر ۱۹۱۲ تا ۲۳ ژانویه ۱۹۱۳

نام وزیر اعظم یا نخست وزیر	دوره	تاریخ تصدی
۷۲- محمود شوکت پاشا	اول	۲۳ ژانویه ۱۹۱۳ تا ۱۱ ژوئن ۱۹۱۳
۷۳- سعید حلیم پاشا	اول	۱۲ ژوئن ۱۹۱۳ تا ۳ فوریه ۱۹۱۷
۷۴- محمد طلعت پاشا	اول	۴ فوریه ۱۹۱۷ تا ۸ اکتبر ۱۹۱۸
۷۵- احمد عزت پاشا	اول	۱۴ اکتبر ۱۹۱۸ تا ۸ نوامبر ۱۹۱۸
۷۶- احمد توفیق پاشا	دوم	۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۱۹
۷۷- احمد توفیق پاشا	سوم	۱۳ ژانویه ۱۹۱۹ تا ۳ مارس ۱۹۱۹
۷۸- داماد فرید پاشا	اول	چهارم مارس ۱۹۱۹ تا ۱۶ مه ۱۹۱۹
۷۹- داماد فرید پاشا	دوم	۱۹ مه ۱۹۱۹ تا ۲۰ جولای ۱۹۱۹
۸۰- داماد فرید پاشا	سوم	۲۱ جولای ۱۹۱۹ تا ۱۱ اکتبر ۱۹۱۹
۸۱- علی رضا پاشا	اول	۱۲ اکتبر ۱۹۱۹ تا ۳ مارس ۱۹۲۰
۸۲- صالح هولوسی پاشا	اول	۸ مارس ۱۹۲۰ تا ۲ آوریل ۱۹۲۰
۸۳- داماد فرید پاشا	چهارم	۵ آوریل ۱۹۲۰ تا ۳۰ جولای ۱۹۲۰
۸۴- داماد فرید پاشا	پنجم	۳۱ جولای ۱۹۲۰ تا ۱۷ اکتبر ۱۹۲۰
۸۵- احمد توفیق پاشا	چهارم	۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۴ نوامبر ۱۹۲۲

رؤسای جمهوری ترکیه

نام	تاریخ تصدی
۱- مصطفی کمال آتاتورک	۱۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ تا ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸
۲- عصمت اینونو	۱۱ نوامبر ۱۹۳۸ تا ۱۴ مه ۱۹۵۰
۳- جلال بایار	۲۲ مه ۱۹۵۰ تا ۲۷ مه ۱۹۶۰
۴- جمال گورسل	۲۷ مه ۱۹۶۰ تا ۲۸ مارس ۱۹۶۶
۵- جودت سونی	۲۸ مارس ۱۹۶۶ تا ۲۸ مارس ۱۹۷۳
۶- فخری کوروتورک	۶ آوریل ۱۹۷۳

نخست وزیران مجلس کبیر ملی و جمهوری ترکیه

تاریخ تصدی	نام
۳ مه ۱۹۲۰ تا ۲۴ ژانویه ۱۹۲۱	۱- مصطفی کمال آتاتورک
۲۴ ژانویه ۱۹۲۱ تا ۹ جولای ۱۹۲۲	۲- فوزی چنخماق
۱۲ جولای ۱۹۲۲ تا ۱۳ اوت ۱۹۲۳	۳- رثوف اوربی
۱۴ اوت ۱۹۲۳ تا ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳	۴- فتحی اوغبار
۳۰ نوامبر ۱۹۲۳ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۲۴	۵- عصمت اینونو
۲۱ نوامبر ۱۹۲۴ تا ۲ مارس ۱۹۲۵	۶- فتحی اوغبار
۴ مارس ۱۹۲۵ تا ۲۵ اکتبر ۱۹۳۷	۷- عصمت اینونو
۲۵ اکتبر ۱۹۳۷ تا ۲۵ ژانویه ۱۹۳۹	۸- جلال بایار
۲۵ ژانویه ۱۹۳۹ تا ۸ جولای ۱۹۴۲	۹- رفیق سیدام
۸ جولای ۱۹۴۲ تا ۵ اوت ۱۹۴۶	۱۰- شوکرو سراچه اوغلو
۵ اوت ۱۹۴۶ تا ۹ سپتامبر ۱۹۴۷	۱۱- رجب پکر
۹ سپتامبر ۱۹۴۷ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۴۹	۱۲- حسن سقا
۱۵ ژانویه ۱۹۴۹ تا ۲۲ مه ۱۹۵۰	۱۳- شمس الدین گونالتای
۲۲ مه ۱۹۵۰ تا ۲۷ مه ۱۹۶۰	۱۴- عدنان مندرس
۲۸ مه ۱۹۶۰ تا ۲۰ نوامبر ۱۹۶۱	۱۵- جمال گورسل
۲۰ نوامبر ۱۹۶۱ تا ۲۱ فوریه ۱۹۶۵	۱۶- عصمت اینونو
۲۱ فوریه ۱۹۶۵ تا ۲۲ اکتبر ۱۹۶۵	۱۷- سوات خیری اورگوپلو
۲۷ اکتبر ۱۹۶۵ تا ۱۹ مارس ۱۹۷۱	۱۸- سلیمان دمیرل
۱۹ مارس ۱۹۷۱ تا ۱۷ آوریل ۱۹۷۲	۱۹- نیهت اریم
۲۹ آوریل ۱۹۷۲ تا ۱۳ مه ۱۹۷۲	۲۰- سوات خیری اورگوپلو
۱۵ مه ۱۹۷۲ تا ۷ آوریل ۱۹۷۳	۲۱- فرید ملن
۱۲ آوریل ۱۹۷۳ تا ۲۵ ژانویه ۱۹۷۴	۲۲- نعیم تلو
۲۵ ژانویه ۱۹۷۴ تا ۱۷ نوامبر ۱۹۷۴	۲۳- بولنت اجویت
۱۷ نوامبر ۱۹۷۴ تا ۳۱ مارس ۱۹۷۵	۲۴- سادی ایرماک
۳۱ مارس ۱۹۷۵	۲۵- سلیمان دمیرل

اختصارات:

- Ahmad Feroz Ahmad, *The Young Turks: The Committee of Union and Progress in Turkish Politics, 1908-1914*, Oxford, 1969.
- Ahmet Midhat Ahmet Midhat, *Zübdet el-hakayik*, Istanbul, 1295/1878.
- Allen and Muratoff W. E. D. Allen and Paul Muratoff, *Caucasian Battlefields: A History of the Wars on the Turco-Caucasian Border, 1828-1921*, Cambridge, 1953.
- Arapyan Kalost Arapyan, *Rusçuk âyânı Mustafa Paşa'nın hayatı ve kahramanlıkları*, tr. Esat Uras, Ankara, 1943.
- Aristarchi G. Aristarchi Bey, *Législation ottomane, ou recueil des lois, règlements, ordonnances, traités, capitulations, et autres documents officiels de l'Empire Ottoman*, 7 vols., Constantinople, 1873-1888.
- Asım Ahmet Asım Efendi, *Tarih-i Asım*, 2 vols., Istanbul, n.d.
- Ata Tayyazade Ahmet Ata, *Tarih-i Ata*, 5 vols., Istanbul, 1292-3/1875-6.
- Atatürk Söylev* Mustafa Kemal Atatürk, *Atatürk'ün Söylev ve Demeçleri*, 4 vols., Ankara, 1945-1964.
- Atatürk TTB* Mustafa Kemal Atatürk, *Atatürk'ün Tamim, Telgraf ve Beyannameleri*, Ankara, 1964 (vol. IV of the preceding entry).
- Atasağun Y. S. Atasağun, *Türkiye Cumhuriyeti Ziraat Bankası, 1888-1939*, Istanbul, 1939.
- Bayar Celal Bayar, *Ben De Yazdım*, 8 vols., Istanbul, 1965-1972.
- Bayur, Kâmil Paşa Hilmi Kâmil Bayur, *Sadrazam Kâmil Paşa - Siyasi Hayatı*, Ankara, 1954.
- Bayur, *Türk İnkilâbı Tarihi* Yusuf Hikmet Bayur, *Türk İnkilâbı Tarihi*, 3 vols., in 10 parts, Ankara, 1940-1967.
- Berkes Niyazi Berkes, *The Development of Secularism in Turkey*, Montreal, 1964.
- Bıyıklıoğlu, *Atatürk Anadolu'da* Tevfik Bıyıklıoğlu, *Atatürk Anadolu'da (1919-1921)*, I, Ankara, 1959.
- BVA *Başvekâlet Arşivi*. Prime Minister's Archives, Istanbul. For more information see S. J. Shaw,

- “Ottoman Archival Materials for the Nineteenth and Early Twentieth Centuries: The Archives of Istanbul,” *IJMES*, 6 (1975), 94–114. Collections consulted and cited: Bab-ı Âli Evrak Odası; Buyuruldu; Cevdet Askeri; Cevdet Dahiliye; Cevdet Maliye; Irade, Meclis-i Mahsus; Irade, Meclis-i Vâlâ; Irade, Dahiliye; Kanun-u Kalemiye; Maliyeden Müdevvere; Meclis-i Tanzimat; Mesail-i Mühimme; Teşkilat-ı Devair; and Yıldız.
- Cebesoy, *Hâtıralar* Ali Fuat Cebesoy, *Milli Mücadele hâtıraları*, I, Istanbul, 1953.
- Cebesoy, *Siyasi hâtıraları* Ali Fuat Cebesoy, *Gnrl. Ali Fuat Cebesoy'un siyasi hâtıraları*, 2 vols., Istanbul, 1957–1960.
- Cemal Paşa, *Hâtırat* Cemal Paşa, *Hâtırat, 1913–1922*, Istanbul, 1922 (published also as Djemal Pasha, *Memoires of a Turkish Statesman, 1913–1919*, New York, 1922, and as Cemal Paşa, *Hatıralar*, Istanbul, 1959).
- Cevat Ahmet Cevat, *Tarih-i Askeri-i Osmani, I–Yeniçeriler*, Istanbul, 1297/1880; Fr. tr. by G. Macridès, *Etat Militaire Ottoman depuis la Fondation de l'empire jusqu'a nos jours; Tome I Livre I: Le Corps des Janissaires*, Constantinople, 1882. Vol. II, books 2 and 3, on Selim III's military reforms, are in manuscript TY 4178 of the Istanbul University Library; vol. II, book 4, on Mahmut II's military reforms, and vol. III, book 5, on those from Abdulmecit to Abdulhamit II, are in manuscript TY 6127 in the same library.
- Cevdet¹ Ahmet Cevdet, *Tarih-i Cevdet*, 1st ed., 12 vols., Istanbul, 1270–1301/1854–1883.
- Cevdet² Ahmet Cevdet, *Tarih-i Cevdet: Tertib-i Cedit*, 2nd rev. ed., 12 vols., Istanbul, 1302–1309/1884–1891.
- Cevdet Askeri Collection of documents on military affairs in the BVA.
- Cevdet Dahiliye Collection of documents on internal affairs in BVA.
- Cevdet Maliye Collection of documents on financial affairs in BVA.
- Cevdet, “Maruzat” Ahmet Cevdet, “Cevdet Paşa'nın maruzatı,” *TTEM*, 14, no. 1 (78), 1 Kânunusani 1340/1924, pp. 52–57, no. 2 (79), 1 Mart 1340/1924, pp. 109–120, no. 3 (80), 1 Mayıs 1340/1924, pp. 186–192, no. 5 (82), 1 Eylül 1340/1924, pp. 300–306, 15, no. 7 (84), 1 Kânunusani 1341/1925, pp. 55–72,

- no. 10 (87), 1 Temmuz 1341/1925, pp. 269-292, no. 11 (88), Eylül 1341/1925, pp. 336-56, no. 12 (89), 1 Teşrinisani 1341/1925, pp. 402-414, 16, no. 14 (91), 1 Mart 1926, pp. 117-132, no. 15 (92), 1 Mayıs, 1926, pp. 165-190, no. 16 (93), 1 Temmuz 1926, pp. 220-233.
- Cevdet, *Tezakir* Ahmet Cevdet, *Tezakir*, ed. Cavid Baysun, 4 vols., Ankara, 1953-1967.
- D *Defter*. Collection of registers in archives of the Topkapı Palace Museum, Istanbul.
- Danişmend İsmail Hami Danişmend, *İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi*, 4 vols., Istanbul, 1947-1961; repr. in 5 vols., Istanbul, 1971-1972.
- Davison Roderic Davison, *Reform in the Ottoman Empire, 1856-1876*, Princeton, 1963.
- Der Saadet Nüfus* Bab-ı Âli, Nezaret-i Umur-u Dahiliye, Sicil-i Nüfus Idare-i Umumiyesi, *Ba-İrade-i Senniye-i Cenab-ı Padişahi icra olunan tahrir-i sabık yoklaması mucibince der saadet ve bilad-ı selesede mevcut nüfusun istatistik cetvelidir*, Istanbul, 1302/1886-7.
- Devereux R. Devereux, *The First Ottoman Constitutional Period: A Study of the Midhat Constitution and Parliament*, Baltimore, 1963.
- Dodd C. H. Dodd, *Politics and Government in Turkey*, Manchester, England, 1969.
- Düstur*¹ *Düstur*, vol. I, Istanbul, 1863, repr. 1865, 1872; vol. II, Istanbul 1873; vol. III, Istanbul, 1876; vol. IV, Istanbul, 1879. *Düstur Zeyil*, 4 vols., Istanbul, 1879-1884, *Düstur Birinci Tertib*, vols. IV-VIII, Ankara, 1937-1943. (Ottoman laws, 1883-1908).
- Düstur*² *Düstur: Tertib-i Sani*, 11 vols., Istanbul, 1329/1911-28 (Ottoman laws, 1908-1922).
- Düstur*³ *Düstur: Tertib-i Salis*, 41 vols., Ankara, 1921-1971 (Laws of the First Turkish Republic, 1920-1970).
- Düstur*⁴ *Düstur: Dördüncü Tertib*, 3 vols. Ankara, 1961 (Laws issued by the National Unity Committee in 1960 and 1961).
- Düstur*⁵ *Düstur: Beşinci Tertib*, Laws issued by the Second Turkish Republic, Ankara, 1961 to date.
- Du Velay A. Du Velay, *Essai sur l'Histoire Financière de la Turquie*, Paris, 1903.
- E *Evrak*. Document collections of the Topkapı Palace Museum, Istanbul.

- Edib, *Memoirs* Halide Edib, *The Memoirs of Halide Edib*, London, 1926.
- Edib, *Turkish Ordeal* Halide Edib, *The Turkish Ordeal*, London, 1928.
- Edib, *Turkey Faces West* Halide Edib, *Turkey Faces West*, London, 1936.
- EI¹ *The Encyclopaedia of Islam*, Leiden, 1913–1938.
- EI² *The Encyclopaedia of Islam: New Edition*, Leiden, 1954 to date.
- Ergin, *Belediye* Osman Ergin, *Mecelle-i Umur-u Belediye*, 5 vols., Istanbul, 1914–1922.
- Ergin, *Maarif* Osman Ergin, *Türkiye Maarif Tarihi*, 5 vols., Istanbul, 1939–1943.
- Esat, *Tarih* Mehmet Esat Efendi, *Tarih-i Esat Efendi*, 2 vols., manuscript in Istanbul University Library, TY6002, TY6003, TY6004 and TY6005; vol. I also in Süleymaniye Library, Istanbul, Esat Efendi collection Y2084. References in this work for vol. I are to the Süleymaniye Library copy; and for vol. II are to the Istanbul University Library copy.
- Esat, *Zafer* Mehmet Esat Efendi, *Üss-ü Zafer*, Istanbul, 1243/1827, 2nd ed., 1293/1876; Fr. tr. by Caussin de Perceval, *Précis historique de la destruction du corps des janissaires par le Sultan Mahmoud en 1826*, Paris, 1833.
- Farhi David Farhi, "The Şeriat as a Political Slogan – or the 'Incident of the 31st Mart,'" *Middle Eastern Studies*, 7 (1971), 275–316.
- Fatma Aliye, *Ahmet Cevdet* Fatma Aliye, *Cevdet Paşa ve Zamanı*, Istanbul, 1332/1914.
- FO Foreign Office Archives, Public Record Office, London.
- Goloğlu, *Erzurum Kongresi* Mahmut Goloğlu, *Erzurum Kongresi*, Ankara, 1968.
- Goloğlu, *Sivas Kongresi* Mahmut Goloğlu, *Sivas Kongresi*, Ankara, 1969.
- Goloğlu, *Üçüncü Meşrutiyet* Mahmut Goloğlu, *Üçüncü Meşrutiyet*, 1920, Ankara, 1970.
- Goloğlu, *Cumhuriyete doğru* Mahmut Goloğlu, *Cumhuriyete Doğru, 1921–1922*, Ankara, 1971.
- Goloğlu, *Cumhuriyet* Mahmut Goloğlu, *Türkiye Cumhuriyeti, 1923*, Ankara, 1971.
- Goloğlu, *Devrimler* Mahmut Goloğlu, *Devrimler ve Tepkileri, 1924–1930*, Ankara, 1972.
- Goloğlu, *Tek Partili* Mahmut Goloğlu, *Tek Partili Cumhuriyet, 1931–1938*, Ankara, 1974.

- Gökbilgin M. Tayyip Gökbilgin, *Rumeli'de Yörükler, Tatarlar ve Evlad-ı Fatihan*. Istanbul, 1957.
- Griffeths M. A. Griffeths, "The Reorganization of the Ottoman Army Under Abdülhamid II, 1880-1897," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1966.
- Hershlag¹ Z. Y. Hershlag, *Turkey: An Economy in Transition*, The Hague, 1968.
- Hershlag² Z. Y. Hershlag, *Introduction to the Modern Economic History of the Middle East*, Leiden, 1964.
- Hershlag, *Challenge* Z. Y. Hershlag, *Turkey: The Challenge of Growth*, Leiden, 1968.
- Heyd, *Foundations* Uriel Heyd, *Foundations of Turkish Nationalism: The Life and Teachings of Ziya Gökalp*, London, 1950.
- Heyd, *Revival* Uriel Heyd, *Revival of Islam in Modern Turkey*, Jerusalem, 1968.
- Heyd, "Ulema" Uriel Heyd, "The Ottoman Ulema and Westernization in the Time of Selim III and Mahmud II," *Scripta Hierosolymitana*, IX (Jerusalem, 1961), 63-96.
- Hovannisian, *Republic of Armenia* Richard G. Hovannisian, *The Republic of Armenia*, vol. I., *The First Year, 1918-1919*, Berkeley and Los Angeles, 1971.
- Hovannisian, *Road to Independence* Richard G. Hovannisian, *Armenia on the Road to Independence, 1918*, Berkeley and Los Angeles, 1967.
- HTVD T. C. Genelkurmay Başkanlığı Harp Tarihi Dairesi, *Harp Tarihi Vesikaları Dergisi*, Ankara, 18 vols., 68 issues, 1510 documents, 1951-1969.
- Hurewitz, *Diplomacy*¹ J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East: A Documentary Record*, 2 vols., Princeton, N.J., 1956.
- Hurewitz, *Diplomacy*² J. C. Hurewitz, *The Middle East and North Africa in World Politics: A Documentary Record. Second Edition, Revised and Enlarged. Volume I, European Expansion, 1535-1914*, New Haven, Conn., 1975.
- IA T. C. Maarif Vekâleti, *İslam Ansiklopedisi*, Istanbul and Ankara, 1940 to date.
- Ihsaiyat-ı Maliye* Devlet-i Aliye-i Osmaniye, Maliye Nezareti, *Ihsaiyat-ı Maliye. Varidat ve Masarif-i Umumiyyeyi Muhtevidir*, 3 vols., Istanbul, 1327-30/1911-4.
- IJMES *International Journal of Middle East Studies*,

- Inal vol. I (1970) to date.
Ibnulemin Mahmut Kemal Inal, *Osmanlı Devrinde Son Sadrazamlar*, 6 vols. in 14 parts, Istanbul, 1940–1953.
- Inalcık, "Sened" Halil Inalcık, "Sened-i Ittifak ve Gülhane Hatt-ı Hümayunu," *Bellekten*, 28 (1964), 603–622.
- Inalcık, "Tanzimat'ın uygulanması" Halil Inalcık, "Tanzimat'ın uygulanması ve sosyal tepkileri," *Bellekten*, 28 (1964), 623–690.
- Inalcık, *Tanzimat ve Bulgar İstatistik-i Umumi* Halil Inalcık, *Tanzimat ve Bulgar Meselesi*, Ankara, 1943.
Devlet-i Oşmaniye, Nezaret i Umur-u Ticaret ve Nafia, İstatistik-i Umumi İdaresi, *Devlet-i Aliye-i Osmaniyenin Bin Üçyüz Onüç Scnesine Mahsus İstatistik-i Umumisidir*, Istanbul, 1316/1898.
- IY T. C. Devlet İstatistik Enstitüsü, *Türkiye İstatistik Yıllığı*.
- Juchereau, *Histoire* A. Juchereau de St. Denys, *Histoire de l'Empire Ottoman depuis 1792 jusqu'en 1844*, 4 vols., Paris, 1844.
- Juchereau, *Révolutions* A. Juchereau de St. Denys, *Les Révolutions de Constantinople en 1807–1808*, 2 vols., Paris, 1819.
- Kâmil Paşa Kâmil Paşa, *Tarih-i siyasi. Devlet-i Aliye-i Osmaniye*, 3 vols., Istanbul, 1325–7/1907–9.
- Kansu Mazhar Müft Kansu, *Erzurum'dan ölümüne kadar Atatürk'le beraber*, I, Ankara, 1966.
- Karabekir Kâzım Karabekir, *İstiklâl Harbimiz*, I, Istanbul, 1960.
- Karabekir, *Enver Paşa* Kâzım Karabekir, *İstiklâl Harbimizde Enver Paşa ve İttihat ve Terakki Erkânı*, Istanbul, 1967.
- Karabekir, *Esaslar* Kâzım Karabekir, *İstiklâl Harbimizin esasları*, Istanbul, 1951.
- Karal, OT Enver Ziya Karal, *Osmanlı Tarihi*, vols. V–VIII, Ankara, 1952–1962.
- Karpat, *Social Change* Kemal Karpat, *Social Change and Politics in Turkey: A Structural-Historical Analysis*, Leiden, 1973.
- Karpat, "Social Themes" Kemal Karpat, "Social Themes in Contemporary Turkish Literature," *Middle East Journal*, 14 (1960), 29–44, 153–168.
- Karpat, *Social Thought* Kemal Karpat, *Political and Social Thought in the Contemporary Middle East*, London, 1968.
- Karpat, "Society" Kemal Karpat, "Society, Economics and Politics in Contemporary Turkey," *World Politics*, 17 (1964), 50–74.
- Karpat, *Turkey's Politics* Kemal Karpat, *Turkey's Politics: The Transition to a Multi-Party System*, Princeton, N.J., 1959.

- Kaynar Reşat Kaynar, *Mustafa Reşit Paşa ve Tanzimat*, Ankara, 1954.
- Kili, *Constitutional Developments* Suna Kili, *Turkish Constitutional Developments and Assembly Debates on the Constitutions of 1924 and 1961*, Istanbul, 1971.
- Kili, *Kemalism* Suna Kili, *Kemalism*, Istanbul, 1969.
- Kılıç Ali, *İstiklâl Mahkemesi* Kılıç Ali, *İstiklâl Mahkemesi hatıraları*, Istanbul, 1955.
- Landau Jacob M. Landau, *Radical Politics in Modern Turkey*, Leiden, 1974.
- Langer, *Diplomacy of Imperialism* William L. Langer, *The Diplomacy of Imperialism*, New York, 1956.
- Levy Avigdor Levy, "The Military Policy of Sultan Mahmud II, 1808–1839," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1968.
- Lewis Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, London and New York, 1961, 2nd ed., 1968.
- Lewis, "Baladiyya" Bernard Lewis, "Baladiyya," EI², I, 972–975.
- Lütfi Ahmet Lütfi, *Tarih-i Lütfi*, vols. I–VIII, Istanbul, 1290–1328/1873–1910; vols. IX–XIII, covering the years 1846–1876, are found only in manuscript form at the Turkish Historical Society, Ankara, MS 531/1–7, 5032–4, and 4812, and at the Istanbul Archaeological Museum, MS 1340–1345, 1349.
- Mahmut Celâleddin, *Mirat-ı Hakikat* Mahmut Celâleddin, *Mirat-ı Hakikat. Tarih-i Mahmut Celâleddin Paşa*, 3 vols. Istanbul, 1326–7/1908.
- Mears E. G. Mears, *Modern Turkey: A Politico-Economic Interpretation with Selected Chapters by Representative Authorities*, New York, 1924.
- MEJ *Middle East Journal*, Washington, D.C., 1, (1947) to date.
- Midhat, *Mirat-ı hayret* Midhat Paşa, *Mirat-ı Hayret. Sultan Abdülaziz Han merhumunun esbabı hal'i*, ed. Ali Haydar Midhat, Istanbul, 1325/1909 (vol. II of Midhat Paşa's Memoirs).
- Midhat, *Tabsira-i ibret* Midhat Paşa, *Tabsira-i ibret. Midhat Paşa. hayatı siyasiyesi, hidematı, menfa hayatı*, ed. Ali Haydar Paşa, Istanbul, 1325/1909 (vol. I of Midhat Paşa's Memoirs).
- Miller William Miller, *The Ottoman Empire and Its Successors, 1801–1927*, London, repr. 1966.
- Mondros Mütarekesi* Tevfik Bıyıklıoğlu, *Türk İstiklâl Harbi, Cilt I. Mondros Mütarekesi ve tatbikatı*, Ankara, 1962.
- Muahadat Mecmuası* *Muahadat Mecmuası*, 5 vols., Istanbul, 1294–98/1877–81.

- Mufasssal Osmanlı Tarihi* [Midhat Sertoğlu], *Resimli-Haritalı Mufasssal Osmanlı Tarihi*, vol. V, Istanbul, 1962, and vol. VI, Istanbul, 1963.
- Mühlmann C. Mühlmann, *Deutschland und die Türkei, 1913–1914*, Berlin, 1929.
- Muhtar, *Rusya Seferi* Ahmet Muhtar Paşa, *1244 (1828) Türkiye Rusya Seferi ve Edirne Muahedesi*, 2 vols., Ankara, 1928.
- Niyazi Ahmet Niyazi, *Hatırat-ı Niyazi yahut tarihçe-i İnkilâb-ı kebir-i Osmaniyeden bir sahife*, Istanbul, 1326/1910.
- Noradounghian Gabriel Noradounghian, *Recueil d'actes internationaux de l'empire ottoman*, 4 vols., Paris, 1897–1903.
- NUC National Union Committee (for text discussion, refer to Index).
- Nutuk* Mustafa Kemal Atatürk, *Nutuk*, 3 vols., Ankara, 1960–1961.
- Orhonlu, "Kaldırımcılık" Cengiz Orhonlu, "Mesleki bir teşekkül olarak kaldırımcılık ve Osmanlı şehir yolları hakkında bazı düşünceler," *Güney-Doğu Avrupa Araştırmaları Dergisi*, 1, (1972), 93–138.
- Orhonlu, "Kayıkçılık" Cengiz Orhonlu, "Osmanlı Türkleri devrinde İstanbulda kayıkçılık ve kayık işletmeciliği," *Tarih Dergisi*, 16 (1966), 109–134.
- Orhonlu, "Mimarlar" Cengiz Orhonlu, "Osmanlı teşkilatında hassa mimarlar," *Tarih Araştırmaları Dergisi*, 1 (1963), 157–202.
- Özalp Kâzım Özalp, *Milli Mücadele, 1919–1922*, 2 vols., Ankara, 1971–1972.
- Pakalın, *Son Sadrâzamlar* Mehmet Zeki Pakalın, *Son Sadrâzamlar ve Başvekiller*, 5 vols., Istanbul, 1940–1948.
- Pakalın, *Tanzimat Maliye* Mehmet Zeki Pakalın, *Tanzimat Maliye Nazırları*, 2 vols., Istanbul, 1939–1940.
- Pakalın, *Tarih Deyimleri* Mehmet Zeki Pakalın, *Osmanlı tarih deyimleri ve terimleri sözlüğü*, 3 vols., Istanbul, 1946–1955.
- Quataert Donald Quataert, "Ottoman Reform and Agriculture in Anatolia, 1876–1908," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1973.
- Reed Howard A. Reed, "The Destruction of the Janisaries by Mahmud II in June 1826," unpublished Ph.D. dissertation, Princeton University, 1951.
- RG *Resmi Gazete*. Official newspaper of the Turkish Republic, Ankara, 1920 to date.
- Robinson, *Developments* Richard N. Robinson, *Developments Respecting*

- Turkey, 4 vols., New York, 1954–1957 (chronology of Turkish affairs, 1954–1957).
- Robinson, *Investment* (Richard N. Robinson), *Investment in Turkey: Basic Information for United States Businessmen*, Washington, D.C. 1956.
- Robinson, *Republic* Richard N. Robinson, *The First Turkish Republic*, Cambridge, Mass., 1963.
- RPP Republican People's Party (for text discussion, refer to Index).
- Sait Paşa, *Hâtırat* Sait Paşa, *Sait Paşanın Hâtıratı*, Istanbul, 1328/1912.
- Salname* *Salname-i Devlet-i Aliye-i Osmaniye*, Official Ottoman yearbooks.
- Schlechta-Wssehrd Ottokar von Schlechta-Wssehrd, *Die Revolutionen in Constantinopel in den Jahren 1807 und 1808*, Vienna, 1882.
- Selek Sabahettin Selek, *Milli Mücadele, Anadolu İhtilâli*, 2 vols., Ankara, 1963–1965.
- Shaw, "Archival Materials" Stanford J. Shaw, "Ottoman Archival Materials for the Nineteenth and Early Twentieth Centuries: The Archives of Istanbul," *IJMES*, 6 (1975), 94–114.
- Shaw, *Between Old and New* S. J. Shaw, *Between Old and New: The Ottoman Empire Under Sultan Selim III, 1789–1807*, Cambridge, Mass., 1971.
- Shaw, *Empire of the Gazis* S. J. Shaw, *Empire of the Gazis: The Rise and Decline of the Ottoman Empire, 1280–1808*, New York and London, 1976.
- Shaw, "Established Corps" S. J. Shaw, "The Established Ottoman Military Corps Under Sultan Selim III," *Der Islam*, 40 (1965), 142–184.
- Shaw, "Origins" S. J. Shaw, "The Origins of Ottoman Military Reform: The Nizam-ı Cedid Army of Sultan Selim III," *Journal of Modern History*, 37 (1965), 291–306.
- Shaw, "Origins of Representative Government" S. J. Shaw, "The Origins of Representative Government in the Ottoman Empire: An Introduction to the Provincial Councils, 1839–1876," *Near Eastern Round Table, 1967–1968*, ed. R. B. Winder, New York, 1969, pp. 53–142.
- Shaw, "Ottoman Legislative Councils" S. J. Shaw, "The Central Legislative Councils in the Nineteenth Century Ottoman Reform Movement before 1876," *IJMES*, 1 (1970), 51–84.
- Shaw, "Ottoman Tax Reforms" S. J. Shaw, "The Nineteenth Century Ottoman Tax Reforms and Revenue System," *IJMES*, 6 (1975), 421–459.

- Shaw, "Promise of Reform" S. J. Shaw, "A Promise of Reform: Two Complimentary Documents," *IJMES*, 4 (1973), 359-365.
- Shaw, "Yıldız" S. J. Shaw, "The Yıldız Palace Archives of Abdulhamit II," *Archivum Ottomanicum*, 3 (1971), 211-237.
- Shaw (E.K.), "Midhat Paşa" Ezel Kural Shaw, "Midhat Paşa, Reformer or Revolutionary?" unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1975.
- Skendi Stavro Skendi, *The Albanian National Awakening, 1878-1912*, Princeton, 1967.
- Söylemezoğlu Kemali Söylemezoğlu, *Başımıza gelenler*, Istanbul, 1939.
- Speech* Mustafa Kemal, *A Speech Delivered by Ghazi Mustafa Kemal, President of the Turkish Republic, October 1927*, Leipzig, 1929.
- Stavrianos Leften Stavrianos, *The Balkans Since 1453*, New York, 1958, 2nd ed., 1963.
- Şanizade Mehmet Ataullah Şanizade, *Tarih-i Şanizade*, 4 vols., Istanbul, 1290-1/1873-4.
- Şimşir Bilâl N. Şimşir, *İngiliz Belgelerinde Atatürk (1919-1938)*, Cilt I. Nisan 1919-Mart 1920. *Atatürk in British Documents (1919-1938)*, vol. I, April 1919-March 1920, Ankara, 1973.
- Tanzimat T. C. Maarif Vekâleti, *Tanzimat*, I (only volume published), Istanbul, 1940.
- Tar. Ves.* *Tarih Vesikaları*, nos. 1-18, Ankara, 1943-1961.
- TBMM, *Zabıt Ceridesi* T. C. Türkiye Büyük Millet Meclisi, *Zabıt Ceridesi*, Ankara, 1921 to date.
- Testa Baron Ignatz de Testa, et al., *Recueil des traités de la Porte ottoman avec les puissances étrangères depuis 1536 . . .*, 11 vols., Paris, 1864-1911.
- Tevetoğlu, *Atatürk'le Samsuna Çıkanlar* Fethi Tevetoğlu, *Atatürk'le Samsuna Çıkanlar*, Ankara, 1971.
- Tevetoğlu, *Türkiyede Sosyalist* Fethi Tevetoğlu, *Türkiye'de sosyalist ve komünist faaliyetleri*, Ankara, 1967.
- TKS Topkapı Sarayı (Topkapı Palace) Archives and Library, Istanbul.
- TOEM *Tarih-i Osmani Encümeni Mecmuası*, 77 numbers, Istanbul, 1326-38/1908-19.
- Trumpener Ulrich Trumpener, *Germany and the Ottoman Empire, 1914-1918*, Princeton, N.J., 1968.
- TTEM *Türk Tarih Encümeni Mecmuası* (continuation of TOEM), nos. 78-101, Istanbul and Ankara, 1921-1930.
- Tunaya Tarık Z. Tunaya, *Türkiyede Siyasi Partiler*,

- 1859-1952, Istanbul, 1952.
- Türk İstiklâl Harbi* Genelkurmay Başkanlığı Harp Tarihi Dairesi, *Türk İstiklâl Harbi*, 6 vols., Ankara, 1962-1968.
- TV *Takvim-i Vekayi*, nos. 1-2119 (1831-1878), 1-283 (1890-1), 1-4608 (1908-1923).
- Uzunçarşılı, *Alcmdar* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Meşhur Rumeli Ayanlarından Tirsinikli İsmail, Yalık oğlu, Süleyman Ağalar ve Alcmdar Mustafa Paşa*, Istanbul, 1942.
- Uzunçarşılı, *Kapukulu* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devleti Teşkilâtından Kapukulu Ocakları*, 2 vols., Ankara, 1943-1944.
- Uzunçarşılı, *Merkez* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Merkez ve Bahriye Teşkilâtı*, Ankara, 1948.
- Uzunçarşılı, *Saray* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı Devletinin Saray Teşkilâtı*, Ankara, 1945.
- Uzunçarşılı, *Yıldız* İsmail Hakkı Uzunçarşılı, *Midhat Paşa ve Yıldız Mahkemesi*, Ankara, 1967.
- Vakayi-i Enderun* Hızır İlyas Efendi, *Vakâyi-i Letâif-i Enderun*, Istanbul, 1276/1859.
- Von Moltke, *Bulgaria* Helmuth von Moltke, *The Russians in Bulgaria and Rumelia in 1828 and 1829*, London, 1854.
- Von Moltke, *Zustände* Helmuth von Moltke, *Briefe über Zustände und Begebenheiten in der Türkei aus den Jahren 1835 bis 1839*, Berlin, 1841.
- Walsh, *Residence* Robert Walsh, *A Residence at Constantinople . . .*, 2 vols., London, 1836.
- Weber F. G. Weber, *Eagles on the Crescent: Germany, Austria and the Diplomacy of the Turkish Alliance, 1914-1918*, Ithaca, N.Y., 1970.
- Webster D. E. Webster, *The Turkey of Atatürk: Social Process in The Turkish Reformation*, Philadelphia, Pa., 1939.
- Weiker, *Political Tutelage* Walter Weiker, *Political Tutelage and Democracy in Turkey: The Free Party and Its Aftermath*, Leiden, 1973.
- Weiker, *Revolution* Walter Weiker, *The Turkish Revolution, 1960-1961. Aspects of Military Politics*, Washington, D.C., 1963.
- Yalman, *Turkey* Ahmet Emin Yalman, *Turkey in My Time*, Norman, Okla., 1956.
- Yalman, *World War* Ahmet Emin (Yalman), *Turkey in the World War*, New Haven and London, 1930.
- Yalman, *Yakın Tarihte* Ahmet Emin Yalman, *Yakın Tarihte Gördüklerim ve Geçirdiklerim*, 4 vols., Istanbul, n.d.
- Young George Young, *Corps de droit ottoman; recueil des codes, lois, règlements, ordonnances et actes*

Zabıt Ceridesi

*les plus importants du droit interieur et d'études
sur le droit coutumier de l'Empire ottoman,*
7 vols., Oxford, 1905–1906.

Hakkı Tarık Us, *Meclis-i Mebusan, 1293/1877
Zabıt Ceridesi*, 2 vols., Istanbul, 1940–1954.

کتابشناسی

تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید ۱۹۷۵-۱۸۰۸ م

۱- تاریخهای عمومی

The most useful work is that of Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, London and New York, 1961, 2nd. ed., 1968. Niyazi Berkes, *The Development of Secularism in Turkey*, Montreal, 1964, is an extremely perceptive analysis of intellectual and political developments concerned with secularism. M. S. Anderson, *The Eastern Question, 1774-1923: A Study in International Relations*, London and New York, 1966, is the best study of European diplomacy as it affected the Ottoman Empire. The most authoritative Turkish survey of the period to 1922 is [Midhat Sertoğlu] *Resimli-Haritalı Mufassal Osmanlı Tarihi* (Detailed Ottoman History, with Illustrations and Maps), vol. V, Istanbul, 1962, and vol. VI, Istanbul, 1963.

۲- کتابنامه‌ها

Hans-Jürgen Kornrumpf, *Osmanische Bibliographie mit Besonderer Berücksichtigung der Türkei in Europa*, Leiden/Köln, 1973. Enver Koray, *Türkiye Tarih Yayınları Bibliyografyası* (Bibliography of Turkish History Publications), 2 vols., Istanbul, 1959, 1971. Fehmi Edhem Karatay, *Istanbul Üniversitesi Kütüphanesi. Türkçe Basılmalar* (Istanbul University Library. Turkish Printed Works), 2 vols., Istanbul, 1956, cites most historical works printed in Turkey from 1729 to the adoption of the new letters in 1928. J. D. Pearson, *Index Islamicus, 1906-1955*, Cambridge, 1958, and supplements. Muzaffer Gökman, *Atatürk ve Devrimleri Tarihi Bibliyografyası: Bibliography of the History of Atatürk and His Reforms*, Istanbul, 1968. F. Başbuğoğlu et al., *Cumhuriyet Döneminde Bibliyografyaların Bibliyografyası* (Bibliography of Bibliographies in the Republican Period), Ankara, 1973.

۳- کتابهای مرجع

I. A. Gövsa, *Türk Meşhurları Ansiklopedisi* (Encyclopedia of Famous Turks), Istanbul, 1946. Şemsettin Sami, *Kamus el-Âlâm. Tarih ve coğrafya lugatı* (Dictionary of Names.

Dictionary of History and Geography), 6 vols., Istanbul, 1306–16/1888–98. Ahmet Rifat, *Lugat-ı Tarihiye ve Coğrafiye* (Historical and Geographical Dictionary), 7 vols., Istanbul, 1299–1300/1882–3. Osman Nebioğlu, *Türkiye'de Kim Kimdir* (Who's Who in Turkey), Istanbul, 1961–1962. Mehmet Süreyya, *Sicil-i Osmani* (The Ottoman Register), 4 vols., Istanbul, 1890–1893; continued by G. Oransay, *Osmanlı Devletinde Kim Kimdir? I. Osmanioğulları* (Who Was Who in the Ottoman State? Vol. I, The Ottoman Dynasty), Ankara, 1969. Bursalı Mehmet Tahir, *Osmanlı Müellifleri* (Ottoman Authors), 3 vols., Istanbul, 1915–1928, with index by Ahmet Ramzi, *Miftah el-Kutup ve Esami-i Müellifin Fihristi* (Key to Books and Index to the Names of Authors), Istanbul, 1928, both republished in modern letters by A. F. Yavuz and I. Özen, *Osmanlı Müellifleri* (Ottoman Authors), Istanbul, 2 vols., 1972. The most extensive dictionary of Ottoman administrative and technical terms is M. Z. Pakalın, *Osmanlı Tarih Deyimleri ve Terimleri Sözlüğü* (Dictionary of Ottoman Historical Terms and Expressions), 3 vols., Istanbul, 1946–1956. See also M. Sertoğlu, *Resimli Osmanlı Tarihi Ansiklopedisi* (Illustrated Ottoman History Encyclopedia), Istanbul, 1952.

۴- فهرست کتب قوانین و مدارک رسمی

All the Ottoman laws and documents cited in this study are in the Prime Minister's Archives (*Başbakanlık Arşivi* abbreviated as BVA, also called *Başbakanlık Arşivi*) in Istanbul. See M. Sertoğlu, *Muhteva Bakımından Başbakanlık Arşivi* (Contents of the Prime Minister's Archives), Ankara, 1955, and S. J. Shaw, "Archival Sources for Ottoman History: The Archives of Turkey," JAOS, 80 (1962), 1–12. "The Yıldız Palace Archives of Abdülhamid II," *Archivum Ottomanicum*, 3 (1971), 211–237, "Turkish Source Materials for Egyptian History," *Political and Social Change in Modern Egypt*, ed. P. Holt, London and New York, 1968, pp. 28–48, and "Ottoman Archival Materials for the Nineteenth and Early Twentieth Centuries: The Archives of Istanbul," IJMES, 6 (1975), 94–114. Many of the laws themselves were published in the official Ottoman newspaper, *Takvim-i Vekayi* (Chronicle of Events, abbreviated as TV), which appeared in three series between 1831 and 1923. After 1921 all laws and regulations issued by the Ankara government have been published in the *Resmî Gazete* (Official Newspaper), abbreviated as RG. In addition, those currently in force were gathered in the *Düstur*¹ (Code of Laws), of which the first volume was published originally in 1863 and then reprinted, with additions, in 1865 and 1872. Volumes II, III, and IV were published respectively in 1873, 1876, and 1879. Four supplements (*Zecil*) were issued between 1879 and 1884, adding new laws and changes in old ones, and a volume entitled *Mütemmin* (Completion), containing laws added between 1872 and 1907, appeared in 1919. This series was concluded with an additional four volumes entitled *Düstur: Birinci Tertib* (Code of Laws: First Series), covering the years from 1883 through 1908, published in modern letters in Ankara between 1937 and 1943. The laws and regulations of the Young Turk period were published in 11 volumes in the *Düstur: Tertib-i Sani* (Code of Laws: Second Series), Ankara, 1911–1928, abbreviated as *Düstur*², containing laws published in Istanbul through October 30, 1922. The laws issued by the Grand National Assembly in Ankara from April 23, 1920, to October 31, 1970, were published in 41 volumes as *Düstur: Tertib-i Salis* (Code of Laws: Third Series), abbreviated as *Düstur*³, in Ankara from 1921 to 1971. There is a full index to this series to vol. 38 (1957), *Üçüncü Tertip Düstürün 1–38 inci ciltlerinde münderic Kanun, Tefsir, Nizamname, Talimatname ve Kararlara ait Umumi Tahlili Fihristi* (General Analytic Index to the Laws, Commentaries, Regulations, Instructions, and Decisions published in volumes 1–38 of the Third Series of the Code of Laws), Ankara, 1958. Those issued by the National Unity Committee from May 27, 1960, to November 1, 1961, were published as the *Düstur*:

Dördüncü Tertib (Code of Laws: Fourth Series), abbreviated as *Düstur*⁴, in 3 vols., Ankara, 1961; and those issued under the 1961 Constitution are being published as *Düstur: Beşinci Tertib* (Code of Laws: Fifth Series), abbreviated as *Düstur*⁵, November 1961 to date. Volumes 39–41 of the third *Düstur*, all those of the fourth, and volumes 1–9 of the fifth were indexed in *Üçüncü Tertip Düsturun 39-41 inci, Dördüncü Tertip Düsturun 1 inci, Beşinci Tertip Düsturun 1-9 uncu ciltlerinde münderic mevzuata ait Genel Tahlili Fihrist* (General Analytic Index to the subjects published in volumes 39–41 of the Third Series Code of Laws, the first volume of the Fourth Series Code of Laws (consisting of three parts), and volumes 1–9 of the Fifth Series Code of Laws, Ankara, 1972).

Laws, regulations and other administrative decrees issued since 1908 also have been published in the Debates (*Zabıtname*) of the Ottoman Parliament and the Debate Registers (*Zabıt Ceridesi*) of the Grand National Assembly; also in the Decisions (*Kararname*) of the Grand National Assembly, the Senate (since 1961), and the Council of Ministers, and in the administrative regulations published by the individual ministries and departments.

Some of the nineteenth-century laws were published in translation in G. Aristarchi Bey, *Législation ottomane, ou recueil des lois, règlements, ordonnances, traités, capitulations, et autres documents officiels de l'Empire Ottoman*, 7 vols., Constantinople, 1873–1888; G. Young, *Corps de droit ottoman; recueil des codes, lois, règlements, ordonnances et actes les plus importants du droit intérieur, et d'études sur le droit coutumier de l'Empire ottoman*, 7 vols., Oxford, 1905–1906; Gabriel Noradounghian, *Recueil d'actes internationaux de l'Empire Ottoman*, 4 vols., Paris, 1897–1903; W. E. Grigsby, *The Medjelle or Ottoman Civil Law*, London, 1895; C. R. Tyler, *The Mejelle*, Nicosia, 1901; C. G. Walpole, *The Ottoman Penal Code*, London, 1888. Unfortunately, however, many of the law translations are incomplete and the historical discussions often are inaccurate. Most of the Ottoman financial regulations were published separately by the Ministry of Finance, *Kavanin ve Nizamât ve Muharrerat-ı Maliye Mecmuası* (Journal of Financial Laws, Regulations, and Decrees), 6 vols., Istanbul, 1326/1910, and 3 vols., Istanbul, 1338/1922. They were summarized, with relevant financial statistics, in the same ministry's *Ihsaiyat-ı Maliye* (Financial Statistics), 3 vols., Istanbul, 1327–30/1911–14. Ottoman treaty texts are given in *Muahadat Mecmuası*, 5 vols., Istanbul, 1294–1298/1877–1881, and I. de Testa, *Recueil des traités de la Porte Ottomane avec les puissances étrangères depuis 1536*, 11 vols. Paris, 1864–1911.

Many laws and regulations, and other important information, were printed in the yearbooks (*Salname*) published both for the empire as a whole (*Salname-i Devlet-i Aliye-i Osmaniye*) annually starting in 1263/1846–7, and less regularly for individual provinces, ministries, and other government institutions. For a complete list of all yearbooks published see H. R. Ertuğ, "Osmanlı Devrinde Salnameler" (Yearbooks in the Ottoman Period), *Hayat Tarih Mecmuası*, IX (7), no. 103 (1973), 15–22, IX (8), no. 104 (1973), 10–16. Provincial yearbooks (*Il Yılığs*), containing similar information, have been published occasionally for most provinces during the republican period.

۵- سلطنت محمود دوم ۱۸۳۹-۱۸۰۸

The period of Bayraktar Mustafa Paşa is described in Ismail Hakkı Uzuncarşılı, *Meşhur Rumeli Aygırından Tirsinikli İsmail, Yılık Oğlu Süleyman Ağalar ve Alemdar Mustafa Paşa* (The Famous Rumelia Notables; Tirsinikli İsmail and Yılık oğlu Süleyman Ağas and Alemdar Mustafa Paşa), Istanbul, 1942; A. F. Miller, *Mustafa Pasha Bayraktar*, Moscow, 1947; Juchereau de St. Denys, *Histoire de l'Empire Ottoman depuis 1792 jusqu'en 1844*, 4 vols., Paris, 1844, and the same author's *Les Révolutions de Constantinople en 1807 et 1808*, 2 vols., Paris, 1819; Ottokar von Schlechta-Wssehrd, *Die Revolu-*

tionen in Constantinopel in den Jahren 1807 und 1808, Vienna, 1882; Ahmet Asım Efendi, *Tarih-i Asım* (Asım's History), 2 vols., Istanbul, n.d. This period and the subsequent years of Mahmut's reign are described in Ahmet Cevdet, *Tarih-i Cevdet* (Cevdet's History), 1st ed., abbreviated as Cevdet¹, 12 vols., Istanbul, 1854–1883, 2nd ed., abbreviated as Cevdet², 12 vols., Istanbul, 1884–1891; Mehmet Ataulлах Şanizade, *Şanizade Tarihi* (Şanizade's History), 4 vols., Istanbul, 1290–1/1873–4; Ahmet Ata, *Tarih-i Ata* (Ata's History), 5 vols., Istanbul, 1292–3/1875–6. The destruction of the Janissary corps and its results are described in Avigdor Levy, "The Military Policy of Sultan Mahmud II, 1808–1839," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1968; H. A. Reed, "The Destruction of the Janissaries by Mahmud II in June 1826," unpublished Ph.D. dissertation, Princeton University, 1951; Ahmet Cevat, *Tarih-i Askeri-i Osmani. I. Yeniçeriler* (History of the Ottoman Army, Vol. I, The Janissaries), Istanbul, 1297/1880, tr. G. Macridès, *Etat Militaire Ottoman depuis La Fondation de l'Empire jusqu'en nos jours, Tome I. Livre 1: Le Corps des Janissaires*, Constantinople, 1882; Mehmet Esat Efendi, *Tarih-i Esat Efendi* (Esat Efendi's History), 2 vols., Istanbul University Library, MS TY 6002-6005, and *Üss-ü Zafer* (The Bases of the Victory), Istanbul 1243/1877, 2nd ed., 1293/1876, tr. Caussin de Perceval, *Précis historique de la destruction du corps des janissaires par le Sultan Mahmoud en 1826*, Paris, 1833.

On Ali Paşa of Janina and the origins of the Greek Revolution as well as the war with

Russia, see Dennis N. Skiotis, "The Lion and the Phoenix: Ali Pasha and the Greek Revolution, 1819–1822," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1974, and "From Bandit to Pasha: First Steps in the Rise of Power of Ali of Tepelen, 1750–1784," *IJMES*, 2 (1971), 219–244; also G. Remérand, *Ali de Tébelen: Pacha de Janina, 1744–1822*, Paris, 1928; W. Plomer, *Ali the Lion*, London, 1936; J. W. Baggally, *Ali Pasha and Great Britain*, Oxford, 1938; A. Boppe, *L'Albanie et Napoléon*, Paris, 1914; N. G. Svoronos, *Histoire de la Grèce Moderne*, Paris, 1953; C. W. Crawley, *The Question of Greek Independence*, London, 1931; L. S. Stavrianos, *Balkan Federation: A History of the Movement Toward Balkan Unity in Modern Times*, Northampton, Mass., 1944; C. K. Webster, *The Foreign Policy of Castlereagh, 1815–1822*, London, 1925; H. Temperley, *The Foreign Policy of Canning, 1822–1827*, London, 1925; C. K. Webster, *The Foreign Policy of Palmerston, 1830–1840*, 2 vols., London, 1951; N. Botzaris, *Visions Balkaniques dans la préparation de la Révolution grecque, 1789–1821*, Geneva, 1962; E. M. Edmonds, *The Greek War of Independence, 1821–1833*, Chicago, 1968; C. A. Frazee, *The Orthodox Church and Independent Greece, 1821–1852*, London, 1969; Fahrettin ve Seyfi, *1820–1827 Mora İsyanı* (The Morea Revolt of 1820–1827), Istanbul, 1934; Col. F. R. Chesney, *The Russo-Turkish Campaign of 1828 and 1829*, New York, 1854; W. E. D. Allen and P. Muratoff, *Caucasian Battlefields: A History of the Wars on the Turco-Caucasian Border, 1828–1921*, Cambridge, 1953; Ahmet Muhtar Paşa, *1244 (1828) Türkiye Rusya Seferi ve Edirne Muahedesi* (The War of 1828 Between Turkey and Russia and the Peace of Edirne), 2 vols., Ankara, 1928; Celal Erkin, *Türk-Rus Harbi, 1828 (Kafkas Cephesi)* (The Turko-Russian War, 1828 [The Caucasus Front]), Istanbul, 1940; H. von Moltke, *The Russians in Bulgaria and Rumelia in 1828 and 1829*, London, 1854.

The reforms of Mohammad Ali/Mehmet Ali are discussed in H. A. B. Rivlin, *The Agricultural Policy of Muhammad 'Ali in Egypt*, Cambridge, Mass., 1961; P. M. Holt, *Egypt and the Fertile Crescent, 1516–1922*, Ithaca, N.Y., 1966, pp. 176–192; G. Baer, *A History of Landownership in Modern Egypt, 1800–1950*, London and New York, 1962; Abdurrahman al-Rafi'i, *Asr Mohammad 'Ali* (The Age of Mohammad Ali), Cairo, 1954; H. Dodwell, *The Founder of Modern Egypt: A Study of Muhammad Ali*, Cambridge, England, 1931. On the Egyptian Crises of 1831–1833 and 1838–1841 see M. Sabry, *l'Empire*

Egyptien sous Mohamed Ali et la question d'Orient, 1811-1849, Paris, 1930; Şinasi Altındağ, *Kavalalı Mehmet Ali Paşa isyanı: Mısır Meselesi, 1831-1841* (The Revolt of Mehmet Ali Paşa of Kavala: The Egyptian Question), I, Ankara, 1945; F. Rodkey, *The Turco-Egyptian Question in the Relations of England, France and Russia*, Urbana, 1921; C. K. Webster, *The Foreign Policy of Palmerston, 1830-1841*, 2 vols., London, 1951; and P. E. Mosely, *Russian Diplomacy and the Opening of the Eastern Question, 1838-1839*, Cambridge, Mass., 1934.

Mahmut II's reforms are studied in Avigdor Levy, "The Officer Corps in Sultan Mahmud II's New Ottoman Army, 1826-1839," *IJMES*, 2 (1971), 21-39; C. V. Findley, "From Reis Efendi to Foreign Minister, Ottoman Bureaucratic Reform and the Creation of the Foreign Ministry," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1969, partly published as "The Legacy of Tradition to Reform: Origins of the Ottoman Foreign Ministry," *IJMES*, 1 (1970), 334-357, and "The Foundation of the Ottoman Foreign Ministry: The Beginnings of Bureaucratic Reform Under Selim III and Mahmud II," *IJMES*, 3 (1972), 388-416; E. Z. Karal, *Osmanlı Tarihi, V. Cilt. Nizam-ı Cedit ve Tanzimat Devirleri, 1789-1856* (Ottoman History, vol. V, The Periods of the Nizam-ı Cedit and the Tanzimat, 1789-1856), Ankara, 1947; Lewis, *Emergence*, pp. 75-103; Berkes, *Development*, pp. 89-135; F. E. Bailey, *British Policy and the Turkish Reform Movement: A Study in Anglo-Turkish Relations, 1826-1853*, Cambridge, Mass., 1942; J. Bastelberger, *Die Militärischen Reformen, unter Mahmud II*, Gotha, 1874; Ahmet Cevad Eren, *Mahmud II Zamanında Bosna-Hersek* (Bosnia and Herzegovina in the period of Mahmut II), Istanbul, 1965; Georg Rosen, *Geschichte der Türkei von dem Siege der Reform in Jahre 1826 bis zum Pariser Tractat vom 1856*, 2 vols., Leipzig, 1866-1867; and Reşat Kaynar, *Mustafa Reşid Paşa ve Tanzimat* (Mustafa Reşit Paşa and the Tanzimat), Ankara, 1954, pp. 63-98, 120-160, 317-502. The most important chronicles of the period, in addition to those mentioned previously, are those of the official historian Ahmet Lütfi (Lütfi's History), 8 vols., Istanbul, 1290-1328/1873-90, and Hızır İlyas Efendi, *Vekayi Letaif-i Enderun* (Events of the Inner Service), Istanbul, 1276/1859. Useful contemporary descriptions by westerners in the Empire are General Comte Antoine François Andreossy, *Constantinople et le Bosphore de Thrace*, 3rd ed., Paris, 1841; Ami Boué, *La Turquie d'Europe . . .*, 4 vols., Paris, 1840; Sir Adolphus Slade, *Records of Travels in Turkey, Greece, Etc., in the Years 1829, 1830 and 1831*, 2 vols., Philadelphia, Pa., 1833; Rev. Robert Walsh, *A Residence at Constantinople*, 2 vols., London, 1836; and Charles White, *Three Years in Constantinople*, 3 vols., London, 1846.

The politics of Mahmut's reign are described in M. C. Şehabeddin Tekindağ, "Halet Efendi," *IA*, V, 123-125; Orhan Köprülü, "Gâlib Paşa," *IA*, IV, 710-714; Uriel Heyd, "The Ottoman Ulemâ and Westernization in the Time of Selim III and Mahmud II," *Scripta Hierosolymitana*, IX (Jerusalem, 1961), 63-96; Fevziye Abdullah, "İzzet Molla," *IA*, V, 1264-1267; M. Münir Aktepe, "Esad Efendi," *IA*, IV, 363-365; Halil İnalçık, "Hüsrev Paşa, Mehmed," *IA*, V, 609-616; Reşat Kaynar, *Mustafa Reşit Paşa ve Tanzimat* (Mustafa Reşit Paşa and the Tanzimat), Ankara, 1954; Orhan Köprülü, "Hüseyin Paşa, Amcazade," *IA*, V, 646-650; Ercüment Kuran, "Reşid Paşa, Mustafa," *IA*, IX, 701-705; Ercüment Kuran, "Halet Efendi," *EI*², III, pp. 90-91; Faik Reşit Unat, "Başhoca İshak Efendi," *Belleten*, 28 (1964), 89-116.

۶- عصر اصلاحات تنظیمات ۱۸۳۹-۱۸۷۶

General descriptions of the Tanzimat reform period can be found in A. Cevad Eren, "Tanzimat," *IA*, XI, 709-765; E. K. Karal, *Osmanlı Tarihi, V. Cilt. Nizam-ı Cedit ve Tanzimat Devirleri, 1789-1856* (Ottoman History, Vol. V., The Nizam-ı Cedit and Tanzimat periods, 1789-1856), Ankara, 1956; the excellent work of R. H. Davison, *Reform in*

the Ottoman Empire, 1856-1876, Princeton, N.J., 1963; Berkes, *Secularism*, pp. 137-223; Lewis, *Emergence*, pp. 104-125; and T. C. Maarif Vekâleti, *Tanzimat*, I, Istanbul, 1940; E. Engelhardt, *La Turquie et le Tanzimat, ou histoire des réformés dans l'Empire ottoman depuis 1826 jusqu'à nos jours*, 2 vols., Paris, 1882-1884 is outdated but still useful. The official chronicle of the period is Ahmet Lütfi, *Tarih-i Lütfi* (Lütfi's history), vols. IX-XIII, covering the years 1846-1876, found in manuscript form only at the libraries of the Turkish Historical Society, Ankara (Türk Tarih Kurumu), MS 531/1-7, 5032-4, 4812, and the Istanbul Archeological Museum, MS 1340-5, 1349.

Important information about the Tanzimat also is found in autobiographical and biographical works concerning its leading figures: İbnülemin Mahmud Kemal İnâl, *Osmanlı Devrinde son Sadrazamlar* (The Last Grand Vezirs in the Ottoman Period), 14 parts in 6 vols., Istanbul, 1940-1953; Mehmed Zeki Pakalın, *Son Sadrazamlar ve Başvekilleri* (The Last Grand Vezirs and Prime Ministers), 5 vols., Istanbul, 1940-1948; Mehmed Zeki Pakalın, *Tanzimat Maliye Nazırları* (Tanzimat Finance ministers), 2 vols., Istanbul, 1939-1940; Haluk Y. Şehsuvaroğlu, *Sultan Aziz, Hayatı, Hal'i, Ölümü* (Sultan Abdulaziz, His Life, His Deposition, His Death), Istanbul, n.d.; Reşat Kaynar, *Mustafa Reşit Paşa ve Tanzimat*, Ankara, 1954; Ercümen Kuran, "Reşid Paşa," IA, IX, 701-705; Ali Fuat Rical-i Mühimme-i siyasiye (Important Political Men), Istanbul, 1928; M. Cavid Baysun, "Mustafa Reşid Paşa'nın Siyasi Yazıları" (The Political Writings of Mustafa Reşit Paşa), *Tarih Dergisi*, 6 (1954), 39-52, 10 (1959), 59-70, 11 (1960), 121-142, 12 (1961), 43-62; Mehmet Salâhettin, *Bir Türk diplomatının evrak-ı siyasiyesi* (The political papers of a Turkish diplomat), Istanbul, 1306/1888-1889; Şerafeddin Turan, "Pertev Paşa," IA, 554-556; A. H. Ongunsu, "Ali Paşa," IA, I, 335-340; O. F. Köprülü, "Fuad Paşa," IA, IV, 672-681; Abdürrahman Şeref, *Tarih Musahabeleri* (Historical Conversations), Istanbul, 1339; Ahmet Cevdet Paşa, *Tezâkir* (Memoirs), ed. Cavid Baysun, 4 vols., Ankara, 1953-1967; Âli Ölmezoğlu, "Cevdet Paşa," IA, III, 114-123; R. L. Chambers, "The Education of a Nineteenth Century Ottoman Alim, Ahmed Cevdet Paşa," *IJMES*, 3 (1973), 440-464; Fatma Aliye, *Ahmet Cevdet Paşa ve Zamanı* (Cevdet Paşa and His Time), Is-

tanbul, 1332/1914; Ebül'ula Mardin, *Medeni Hukuk Cephesinden Ahmet Cevdet Paşa* (Ahmet Cevdet Pasha from the View of Civil Law), Istanbul, 1946; M. Cavid Baysun, "Cevdet Paşa, Şahsiyetine ve ilim sahasındaki faaliyetine dair" (Cevdet Paşa, concerning his personality and activities in the cultural field), *Türkiyat Mecmuası*, 11 (1954), 213-230; Ezel Kural Shaw, "Midhat Pasha, Reformer or Revolutionary? His Administrative Career and Contributions to the Constitution of 1876," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1975; Ali Haydar Midhat, ed., *Midhat Paşa, Hayat-ı Siyasiyesi, Hizmetleri, Menfaa Hayatı* (Midhat Paşa, His Political Life, His Services, and His Life in Exile), 2 vols., Istanbul, 1325, partly tr. in Ali Haydar Midhat, *The Life of Midhat Pasha . . .*, London, 1903; I. H. Uzunçarşılı, *Midhat Paşa ve Yıldız Mahkemesi* (Midhat Paşa and the Yıldız Trial), Ankara, 1967; Kâmil Paşa, *Tarih-i Siyasi-i Devlet-i Aliye-i Osmaniye* (The Political History of the Ottoman State), 3 vols., Istanbul, 1325-1327/1907-1909.

Studies of particular aspects of the Tanzimat include Z. F. Fındıkoğlu, "Tanzimatta içtimai hayat" (Social life in the Tanzimat), *Tanzimat*, I, 619-659; T. Gökbilgin, "Tanzimat Hareketinin Osmanlı Müesseselerine ve Teşkilâtına Etkileri (Influences of the Tanzimat Movement on Ottoman Institutions and Organization), *Belleten*, 31 (1967), 93-111; H. N. Howard, "President Lincoln's Minister Resident to the Sublime Porte: Edward Joy Morris," *Balkan Studies*, 3 (1962), 1-28; Halil İnalçık, "Tanzimat'ın uygulanması ve sosyal tepkileri" (The execution and social results of the Tanzimat), *Belleten*, 28 (1964), 623-690, *Tanzimat ve Bulgar Meselesi* (The Tanzimat and the Bulgarian Problem), Ankara, 1943, "Bosnada Tanzimatın tatbikine ait vesikalar" (Documents on the execution of the Tanzimat in Bosnia), *Tar. Ves.*, I/5 (1942), 374-389; G. L. Iseminger,

"The Old Turkish Hands: The British Levantine Consuls, 1856-1876," *MEJ*, 22 (1968), 297-316; David Finnie, *Pioneers East*, Cambridge, Mass., 1965; E. Z. Karal, "Tanzimat devri vesikalaları. Rüşvetin kaldırılması için yapılan teşebbüsler" (Efforts to eliminate bribery. Documents of the Tanzimat period," *Tar. Ves.*, I/1 (1941), 45-65, and "Zarif Paşa'nın hatıratı, 1816-1862" (The Memoires of Zarif Paşa, 1816-1862), *Belleten*, 4 (1940), 443-494; E. Kırşehirlioğlu, *Türkiyede Misyoner faaliyetleri* (Missionary activities in Turkey), Istanbul, 1963; E. de Leone, *L'impêro ottomano nel primo periodo delle riforme (Tanzimat) secondo fonti italiani*, Milano, 1967; Moshe Maoz, *Ottoman Reform in Syria and Palestine*, Oxford, 1968; W. Miller, *The Ottoman Empire and Its Successors, 1801-1927*, London, 1966; S. J. Shaw, "Some Aspects of the Aims and Achievements of the Nineteenth Century Ottoman Reformers," and A. Hourani, "Ottoman Reform and the Politics of Notables," in *Beginnings of Modernization in the Middle East: The Nineteenth Century*, ed. W. Polk and R. Chambers, Chicago, 1968, pp. 29-39, 41-68.

Financial and administrative reforms are studied in Maliye Nezareti, *Ihsaiyat-ı Maliye. Varidat ve Masarif-i Umumiyyeyi Muhtevidir* (Financial Statistics, Including General Revenues and Expenditures), vol. I (1325/1909-1910), Istanbul, 1327/1911-1912; S. J. Shaw, "The Central Legislative Councils in the Nineteenth Century Ottoman Reform Movement Before 1876," *IJMES*, 1 (1970), 51-84, and "The Origins of Representative Government in the Ottoman Empire: The Provincial Representative Councils, 1839-1876," *Near Eastern Round Table, 1967-1968*, ed. R. Winder, New York, 1969, pp. 53-142; R. H. Davison, "The Advent of the Principle of Representation in the Government of the Ottoman Empire," *Beginnings of Modernization*, pp. 93-108; and Halil Inalcık, "Sened-i Ittifak ve Gülhane Hatt-ı Hümayunu" (The Document of Agreement and the Imperial Rescript of Gülhane), *Belleten*, 28 (1964), 603-622. Ottoman finances and financial reforms have been studied in S. J. Shaw, "The Nineteenth Century Ottoman Tax Reforms and Revenue System," *IJMES*, 6 (1975), 421-459; also in Abdurrahman Vefik Bey, *Tekelif Kavaidi* (Tax Principles), 2 vols., Istanbul, 1330/1914-1915; Süleyman Sudi, *Defter-i Muktesit* (The Economic Register), 3 vols., Istanbul, 1307/1891-1892; A. du Velay, *Essai sur l'Histoire Financière de la Turquie*, Paris, 1903; C. Morawitz, *Les Finances de la Turquie*, Paris, 1902; D. C. Blaisdell, *European Financial Control in the Ottoman Empire*, New York, 1929; I. Hakkı Yeniy, *Yeni Osmanlı Borçları Tarihi* (A New History of the Ottoman Public Debts), Istanbul, 1944; C. Işıksal, "Türkiyede ilk bankacılık hareketi ve

Osmanlı Bankasının kurulması" (The first bank movements in Turkey and the foundation of the Ottoman Bank), *Belgelerle Türk Tarih Dergisi*, 10 (1968), 72-79; H. Mutluçağ, "Düyun-u umumiye ve reji soygunu" (The plunder of the public debt and the tobacco Régie), *Belgelerle Türk Tarih Dergisi*, 2 (1967), 33-39; R. Ş. Suvla, "Tanzimat Devrinde istikrazlar" (Loans in the Tanzimat Period), *Tanzimat*, 263-288.

Municipal reforms are described in Osman Ergin, *Mecelle-i Umur-u Belediye* (Journal of Municipal Affairs), 5 vols., Istanbul, 1914-1922; B. Lewis, "Baladiyya; (1) Turkey," *EI2*, I, 972-975; C. Orhonlu, "Mesleki bir teşekkül olarak kaldırılmık ve Osmanlı Şehir yolları hakkında bazı düşünceler" (Some thoughts on the paving profession as a professional organization, and on Ottoman city streets), *Güney-Doğu Avrupa Araştırmaları Dergisi*, 1, 93-138; and "Osmanlı Türkleri devrinde İstanbulda kayıkçılık ve kayık işletmeciliği" (Small boats and their operation in Istanbul in the age of Ottoman Turks), *Tarih Dergisi*, 16 (1966), 109-134; Ş. Turan, "Osmanlı teşkilatında hassa mimarlar" (The Imperial Architects in Ottoman Organization), *Tarih Araştırmaları Dergisi*, I (1963), 157-202.

Useful contemporary accounts of the Tanzimat period include Ahmet Midhat Efendi, *Üss-ü İnkılap* (The Basis of the Revolution), 2 vols., Istanbul, 1294-5/1877-8, which describes events from 1856 to 1876; B. C. Collas, *La Turquie en 1861*, Paris, 1861, and *La*

Turquie en 1864, Paris, 1864; F. Eichmann, *Die Reformen des osmanischen Reiches . . .*, Berlin, 1858; J. L. Farley, *Modern Turkey*, London, 1872, *Turkey*, London, 1866, and *The Decline of Turkey, Financially and Politically*, London, 1875; Cyrus Hamlin, *My Life and Times*, Boston, 1893, and *Among the Turks*, New York, 1878; Mahmut Celaledin, *Mirat-i Hakikat* (Mirror of the Truth), 3 vols., Istanbul, 1326-1327/1908-1909; Osman Seify Bey (F. Millingen), *La Turquie sous le règne d'Abdul Aziz, 1862-1867*, Paris, 1868; A. D. Mordtmann, *Anatolien, Skizzen und Reisebriefe, 1850-1859*, ed. F. Babinger, Hannover, 1925, and *Stambül und das moderne Türkenthum: politische, sociale und biographische bilder, von einem Osmanen*, 2 vols., Leipzig, 1877-1878; G. Rosen, *Geschichte der Türkei von dem Siege der Reform in Jahre 1826 bis zum Pariser Tractat vom Jahre 1856*, 2 vols., Leipzig, 1866-1867; J. H. Ubcini, *La Turquie actuelle*, Paris, 1855 and *Letters on Turkey*, 2 vols., London, 1856; J. H. Ubcini and Pavet de Courteille, *Etat Présent de l'Empire ottoman . . .*, Paris, 1876.

Educational modernization is discussed in Osman Ergin, *Türkiye Maarif Tarihi* (History of Turkey's Education), 5 vols., Istanbul, 1939-1943; Faik Reşit Unat, *Türkiye Eğitim Sisteminin Gelişmesine Tarihi Bir Bakış* (A Historical Survey of the Modernization of Turkey's System of Education), Ankara, 1964; Mahmut Cevat, *Maarif-i Umumiye Nezareti Tarihçe-i Teşkilat ve İcratı* (History of the Organization and Activities of the Ministry of Public Education), Istanbul, 1338/1919-1920; *Salname-i Nezaret-i Maarif-i Umumiyesi* (Yearbook of the Ministry of Public Education), vols. I (1316/1898-9), II (1317/1899-1900), III (1318/1900-1), IV (1319/1901-2); A. M. Kazamias, *Education and the Quest for Modernity in Turkey*, London, 1966; F. İsfendiyaroğlu, *Galatasaray Tarihi* (History of Galatasaray), I (Istanbul, 1952); Ali Çankaya, *Mülkiye Tarihi ve Mülkiyeliler* (The Civil Service School and the Civil Servants), 2 vols., Ankara, 1954; Mehmet Esat, *Mirat-ı Mektep-i Harbiye* (Mirror of the War Academy), Istanbul, 1310/1892; Dr. Galip Ata (Ataç), *Tıp Fakültesi* (The Medical Faculty), Istanbul, 1341/1925; Osman Nuri Ergin, *Istanbul Tıp Mektepleri* (Medical Schools in Istanbul), Istanbul, 1940 and Rıza Tahsin (Gencer), *Mirat-ı Mekteb-i Tıbbiye* (Mirror of the Medical School), Istanbul, 1328/1910. On elementary school modernization, see Aziz Berker, *Türkiyede İlk Öğretim* (Elementary Education in Turkey), I, 1839-1908, Ankara, 1945; Vedat Günyol, "Mektep," IA, VII, 655-659. The *medreses* in the Tanzimat period are studied in M. Şerafettin Yalıtıkaya, "Tanzimattan evvel ve sonra Medreseler," *Tanzimat*, I (Istanbul, 1940), 463-467; On middle education see S. Celâl Antel, "Tanzimat Maarifi" (Tanzimat Education), *Tanzimat*, I, 441-462; M. Lütfü, "Tanzimattan sonra Türkiyede Maarif Teşkilatı (Educational Organization in Turkey after the Tanzimat), TTEM, no. 17 (94), 302-317; İhsan Sungu, "Mekteb-i Maarif-i Adliye'nin tesisi" (The Foundation of the Education School of Mahmut II), *Tar Ves.*, I/3, 212-225; and Hasan Ali Yücel, *Türkiyede Orta Öğretim* (Middle Education in Turkey), Istanbul, 1938. On higher education see Mehmet Ali Ayni, *Darülfünun Tarihi* (History of the University), Istanbul, 1937; and Cemil Bilsel, *Istanbul Üniversitesi Tarihi* (History of Istanbul University), Istanbul, 1943. The engineering and technical schools are studied in Mehmet Esat, *Mirat-ı Mühendishane-i Berri-i Hümayun* (Mirror of the Imperial Army Engineering School), Istanbul, 1312/1894, and Çağatay Uluçay and Enver Kartekin, *Yüksek Mühendis Okulu* (The Higher Engineering School), Istanbul, 1958.

Judicial and legal reforms are described by Hıfzı Veldet, "Kanunlaştırma hareketleri ve Tanzimat" (Law-making movements and the Tanzimat), *Tanzimat*, I, 139-209; Mustafa Reşit Belgesay, "Tanzimat ve Adliye Teşkilatı" (The Tanzimat and Judicial Organization), *Tanzimat*, I, 211-230; Tahir Taner, "Tanzimat devrinde ceza hukuku" (Criminal Law in the Tanzimat period) *Tanzimat*, I, 221-232; Ebül'ulâ Mardin, "The Development of the Shari'a under the Ottoman Empire," S. S. Onar, "The Majalla," and H. Liebesny,

"The Development of Western Judicial Privileges," in *Law in the Middle East*, ed. M. Khadduri and H. Liebesny, I, *Origin and Development of Islamic Law*, Washington, D.C., 1955, pp. 279-333. O. Öztürk, *Osmanlı Hukuk Tarihinde Mecelle*, Istanbul, 1973.

The influx of refugees into the empire is studied by Ahmet Refik (Altınay), "Mülteciler meselesine dair" (On the problem of refugees), TTEM, sene 12/89, 13/90; Ahmet C. Eren, *Türkiyede Göç ve Göçmen Meseleleri* (The Problems of Migration and Refugees in Turkey), Istanbul, 1966; M. Pinson, "Ottoman Colonization of the Circassians in Rumeli after the Crimean War," *Etudes Balkaniques*, 3 (1975), 71-85, and "Demographic Warfare: An Aspect of Ottoman and Russian Policy, 1854-1866," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1970; T. Gökbilgin, *Rumeli'de Yörükler, Tatarlar ve Evlad-ı Fatihan* (The Yörüks, The Tatars, and the Evlad-ı Fatihan in Rumeli), Istanbul, 1957; Bilal Şimşir, *Rumeli'den Türk Göçleri: Emigrations Turques des Balkans. Belgeler-Documents*, 2 vols., Ankara, 1968-1970, and *Contribution à l'Histoire des Populations Turques en Bulgarie 1876-1880*, Ankara, 1966; Adam Lewak, *Szcieje emigracje polskiej w Turcji, 1831-1878*, Warsaw, 1935; Mehmet Eroz, "Türkiyede İslav Muhacirleri ve Kazaklar etrafında bazı kaynaklar" (Some sources on the Slavic refugees and the Kazaks in Turkey), *Sosyoloji Konferansları*, 1964, pp. 121-136; F. Z. Fındıkoğlu, "Türkiyede Slav Muhacirleri" (Slavic Immigrants in Turkey), *Sosyoloji Konferansları*, 1964, pp. 1-30; and "Türkiyede İslav Muhacirlerine dair" (On the slavic refugees in Turkey), *İktisat Dergisi*, 1 (1966), 39-55; Feyzi Gözaydın, *Kırım Türklerinin Yerleşme ve Göçmeleri* (The Settlement and Immigration of the Crimean Turks), Istanbul, 1948; A. Cebeci, "Bulgaristan Türkleri'nin Göçü hakkında" (On the emigration of the Bulgarian Turks), *Türk Kültürü*, 6 (1968), 189-199; B. Cvetkova, "Changements intervenus dans la condition de la population des terres bulgares," *Etudes Historiques* (Sofia), 5, 291-318; A. Deliorman, "Birinci Cihan savaşının sonuna kadar Makedonyada Türk nüfusu meselesi" (The Turkish population problem in Macedonia to the end of World War I), *Türk Kültürü*, 3 (1965), 589-593, 4 (1966), 246-253, and "Die Frage des Anteils der türkischen Bevölkerung in Mazedonien," *Cultura Turcica*, 2 (1965), 199-212; S. Hodzic, "Migracije muslimanskog stanovništva iz Srbije u sjeveroistocnu Bosne između 1788-1863," *Glanci i gradja za kulturnu istoriju Istocne Bosne*, 2 (1958), 65-143; C. Orhonlu, "Balkan Türklerinin durumu" (The condition of the Balkan Turks), *Türk Kültürü*, II/21 (1964), 49-60; D. Pantazopoulos, *The Balkan Exchange of Minorities and Its Impact on Greece*, The Hague, 1962; and Andrew Gould, "Pashas and Brigands: Ottoman Provincial Reform and Its Impact on the Nomadic Tribes of Southern Anatolia, 1840-1885," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1973.

Ottoman economic development during the nineteenth century has not been fully studied. The most useful information is found in Z. Y. Hershlag, *Introduction to the Modern Economic History of the Middle East*, Leiden, 1964; Charles Issawi, ed., *The Economic History of the Middle East, 1800-1914*, Chicago and London, 1966; Afet Inan, *Aperçu général sur l'histoire économique de l'Empire turc-ottoman*, Istanbul, 1941; M. A. Cook, ed., *Studies in the Economic History of the Middle East from the Rise of Islam to the Present Day*, London, 1970. On agriculture see Donald Quataert, "Ottoman Reform and Agriculture in Anatolia, 1876-1908," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1973; Ziraat Bakanlığı, *Türk ziraat tarihine bir bakış* (A look at Turkish agricultural history), Istanbul, 1938; Reşat Aktan, "Agricultural Policy of Turkey," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Berkeley, 1950; Y. S. Atasagun, *Türkiye Cumhuriyeti Ziraat Bankası, 1888-1939* (The Agricultural Bank of the Turkish Republic), Istanbul, 1939; V. Cuinet, *La Turquie d'Asie*. . . , 4 vols., Paris, 1891-1894; Vedat Eldem, *Osmanlı İmparatorluğunun iktisadi şartları hakkında bir tetkik*, Ankara, 1970; E. F. Nickoley, "Agriculture," *Modern Turkey*, ed. E. Mears, New York, 1924,

pp. 280–302; Mustafa Rasim, *Çiftçilik* (Farming), 2 vols., Istanbul, 1302. Very little has been done on industry aside from Ömer Celal Sarç, "Tanzimat ve Sanayimiz" (The Tanzimat and Our Industry), *Tanzimat*, I (1940), 423–440; F. Dalsar, *Türk sanayi ve ticaret tarihinde Bursada ipekçilik* (The silk industry of Bursa in the History of Turkish industry and trade), Istanbul, 1960; N. V. Mihov (Michoff), *Contribution à l'histoire du commerce de la Turquie et de la Bulgarie. III. Rapports consulaires français, Documents officiels et autres documents*, Svichtov, 1950; O. Sençer, *Türkiyede işçi sınıfı* (The Working Class in Turkey), Istanbul, 1969; Y. K. Tengirsenk, "Tanzimat devrinde Osmanlı devletinin harici ticaret siyaseti" (The foreign trade policy of the Ottoman state in the period of the Tanzimat), *Tanzimat*, I, 289–320; Hakkı Nezihi, *50 Yıllık Oda Hayatı, 1882–1932* (The Fifty-Years of the Chamber of Commerce), Istanbul, 1932; Celal Aybar, *Osmanlı İmparatorluğunun ticaret muvazenesi, 1878–1913* (The trade balance of the Ottoman Empire, 1878–1913), Ankara, 1939; L. Gordon, *American Relations with Turkey, 1830–1930*, Philadelphia, 1932; R. Hoffman, *Great Britain and the German Trade Rivalry, 1875–1914*, repr., New York, 1964; E. G. Mears, "Levantine Concession Hunting," *Modern Turkey*, ed. E. Mears, New York, 1924, pp. 354–383; D. Platt, *Finance, Trade and Politics in British Foreign Policy, 1815–1914*, Oxford, 1968; V. J. Puryear, *International Economics and Diplomacy in the Near East*, Stanford, Calif., 1935.

The development of Ottoman communications has not been adequately considered. On the postal and telegraph systems see Aziz Akınca, *Türkiyede Posta ve Telgrafçılık* (The Post and Telegraph in Turkey), Edirne, n.d.; Şekip Eskin, *Posta, Telgraf ve Telefon Tarihi* (History of the Post, the Telegraph, and the Telephone), Ankara, 1942; and Ali Nusret Pulhan, *Türk Pulları Kataloğu* (Catalog of Turkish Stamps), XII, Istanbul, 1973. On the railroads see E. M. Earle, *Turkey, the Great Powers and the Bagdad Railway*, New York, 1923; H. Hecker, "Die Eisenbahnen der asiatischen Türkei," *Archiv für Eisenbahnwesen*, 1914, pp. 744–800, 1057–1087, 1283–1321, 1539–1584; J. M. Landau, *The Hejaz Railway and the Muslim Pilgrimage: A Case of Ottoman Political Propaganda*, Detroit, 1971; Ahmet Onar, *Türkiye Demiryolları Tarihi, 1860–1953* (History of the Turkish Railroads, 1860–1953), Istanbul, 1953; V. Pressel, *Les Chemins de Fer en Turquie d'Asie*, Zurich, 1902; and E. G. Mears, "Transportation and Communication," *Modern Turkey*, ed. E. Mears, New York, 1924, pp. 201–237.

The situation of the minority *millets* and the effect of the reforms on them are discussed in R. Davison, *Reform in the Ottoman Empire*, pp. 52–80, 114–135; Leon Arpée, *The Armenian Awakening: A History of the Armenian Church, 1820–1860*, Chicago, 1909; A. Sarkissian, *History of the Armenian Question to 1885*, Urbana, Ill., 1938; Esat Uras, *Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi* (The Armenians in History and the Armenian Problem), Ankara, 1950; C. A. Frazee, *The Orthodox Church and Independent Greece, 1921–1951*, London, 1969; L. Hadrovacs, *Le peuple serbe et son église sous la domination turque*, Paris, 1947; D. Hopwood, *The Russian Presence in Syria and Palestine, 1843–1914*, Oxford, 1969; G. Jäschke, "Die Türkische-Orthodoxe Kirche," *Dcr Islam*, 39 (1964), 95–124; B. R. Özoran, "Turks and the Greek Orthodox Church," *Cultura Turcica*, 2 (1965), 28–41; S. Runciman, *The Great Church in Captivity*, Cambridge, 1968; Stavro Skendi, "Religion in Albania During the Ottoman Rule," *Südost Forschungen*, 15 (1956), 311–327; and Crypto-Christianity in the Balkan Area Under the Ottomans," *Slavic Studies*, 26 (1967), 227–246; M. Ş. Tekindağ, "Osmanlı idaresinde patrik ve patrikhane" (The patriarch and the patriarchate under Ottoman administration), *Belgelerle Türk*

Tarihi Dergisi, 1 (1967), 52–55, 2 (1967), 91–104; B. Uşaklıgıl, "La Turquie et la Patriarcat d'Istanbul," *Cultura Turcica*, 1/2 (1964), 286–304; Avram Galanté, *Histoire des Juifs d'Istanbul*, 1942, *Histoire des Juifs d'Anatolie*, Istanbul, 1939, *Documents officiels turcs concernant les Juifs de Turquie*, Istanbul, 1941, *Recueil de nouveaux documents*

concernant les juifs de Turquie, Istanbul, 1949, and *Appendice à l'histoire des Juifs d'Anatolie*, Istanbul, 1948; M. Franco, *Essai sur l'histoire des israélites de l'Empire ottoman depuis les origines jusqu'à nos jours*, Paris, 1897.

Nineteenth-century Ottoman cultural development and the Young Ottoman movement are described in Ahmet Hamdi Tanpınar, *XIX Asır Türk Edebiyatı Tarihi* (History of 19th-Century Turkish Literature), Istanbul, 2nd ed., 1956; Nihat Sami Banarlı, *Türk Edebiyatı Tarihi* (History of Turkish Literature), Istanbul, n.d.; Şerif Mardin, *The Genesis of Young Ottoman Thought: A Study in the Modernization of Turkish Political Ideas*, Princeton, N.J., 1962; Kenan Akyüz, "La Littérature Moderne de la Turquie," *Philologiae Turcicae Fundamenta*, ed. L. Bazin et al., II, ed. Pertev Naili Boratov, Wiesbaden, 1964, pp. 465-634; İsmail Habib (Sevük), *Türk Teceddüt Edebiyatı Tarihi* (History of Turkish Reform Literature), Istanbul, 1924, and *Edebî yeniliğimiz, Tanzimattan beri* (Our Literary modernization, since the Tanzimat), 2 vols., Istanbul, 1940; İhsan Sungu, "Tanzimat ve Yeni Osmanlılar" (The Tanzimat and the Young Ottomans), *Tanzimat* I, 777-857; Cevdet Perin, *Tanzimat Edebiyatında Fransız Tesiri* (French influence in Tanzimat Literature), Istanbul, 1942; Kamuran Birand, *Aydınlanma devri devlet felsefesinin Tanzimata tesiri* (The influence of the Enlightenment period political philosophy on the Tanzimat), Ankara, 1955; Selim Nüzhet Gerçek, *Türk gazeteciliği, 1831-1881* (Turkish Journalism), 1931; Refik Ahmet Sevengil, *Türk Tiyatrosu Tarihi*, III, *Tanzimat Tiyatrosu* (History of Turkish Theater, Vol. III, The Tanzimat Theater), Istanbul, 1961, and *Türk Tiyatrosu Tarihi*, IV, *Saray Tiyatrosu* (History of Turkish Theater, vol. IV, The Palace Theater), Istanbul, 1962; Metin And, *A History of Theater and Popular Entertainment in Turkey*, Ankara, 1963-1964; N. Martinovitch, *The Turkish Theater*, New York, 1933.

On the Lebanese crisis see Col. Churchill, *The Druzes and the Maronites Under the Turkish Rule from 1840 to 1860*, London, 1862; M. Tayyip Gökbilgin, "1840tan 1861'a kadar Cebel-i Lübnan meselesi ve Dürziler" (The Mount Lebanon problem and the Druzes from 1840 to 1861), *Belleten*, 10 (1946), 641-703; A. L. Tibawi, *A Modern History of Syria Including Lebanon and Palestine*, Oxford, 1966; Y. al-Hakim, *Beyrut wa Lübnan fi ahd Al Osman* (Beirut and Lebanon in the Age of the Ottomans), Beirut, 1964; M. Ş. Tekindağ, "XVIII. ve XIX. asırlarda Cebel Lübnan Şihab Oğulları" (The Şihabi family of Mount Lebanon in the 18th and 19th centuries) *Tarih Dergisi*, 9 (1958), 31-44; L. Hatir, *Ahd al-mutasarrifin fi Lübnan, 1861-1918* (The Age of the Mutasarrifs in the Lebanon, 1861-1918), Beirut, 1967; and A. Tarabain, *Lübnan mund 'ahd al-mutasarrifin ilâ bidâyat al-intidab* (Lebanon in the time of the Mutasarrifs until the beginning of the mandate), Cairo, 1968.

Syria and Palestine in the nineteenth century are discussed in H. L. Bodman, *Political Factions in Aleppo, 1760-1826*, Chapel Hill, N.C., 1963; Y. al-Hakim, *Suriya wal-ahd al-Usmâni* (Syria and Ottoman rule), Beirut, 1966; D. Hopwood, *The Russian Presence in Syria and Palestine, 1843-1914*, Oxford, 1969; Moshe Maoz, *Ottoman Reform in Syria and Palestine, 1840-1861*, Oxford, 1968; T. Stavrou, *Russian Interests in Palestine, 1882-1914*, Thessaloniki, 1963; A. L. Tibawi, *American Interests in Syria, 1800-1901*, Oxford, 1966. On Iraq see A. al-'Allâf, *Bağdad al-kadima, 1286/1869-1335/1917* (Old Baghdad, 1869-1917), Baghdad, 1960; Abbas al-'Azzawi, *Tarih al-Irak bayn al-Ihtilalâyn* (History of Iraq between the Occupations), 7 vols., Baghdad, 1955; Ş. Dumlugı, *Midhat Paşa*, Baghdad, 1952; A. Jwaideh, "Municipal Government in Baghdad and Basra from 1869 to 1914," unpublished B. Litt. thesis, Oxford University, 1953; S. Longrigg, *Four Centuries of Modern Irak*, Oxford, 1925, repr., 1968. The Arabian Peninsula is ably studied in R. B. Winder, *Saudi Arabia in the 19th Century*, New York, 1965; also T. Marston, *Britain's Imperial Role in the Red Sea Area, 1800-1878*, Hamden, Conn., 1961; J. Plass and U. Gehride, *Die Aden-Grenze in der Südarabienfrage, 1900-1967*, Opladen, 1967;

H. St. John Philby, *Saudi Arabia*, London, 1955. There are a number of excellent studies of the Principalities, though mainly from European and not Ottoman sources. The best are: R. W. Seton-Watson, *A History of the Roumanians from Roman Times to the Completion of Unity*, Cambridge, 1934, reprinted 1963; N. Iorga, *Geschichte des rumänischen Volkes*, 2 vols., Gotha, 1905; A. D. Xenopol, *Histoire des Roumains de la Dacie Trajane depuis les origines jusqu'à l'union des principautés en 1859*, 2 vols., Paris, 1896; M. M. Alexandrescu-Dersca, "Sur le régime des ressortissants ottomans en Moldavie, 1711-1829," *Studia et Acta Orientalia*, 5-6 (1967), 143-182; D. Berindei, *L'union des principautés Roumaines*, Bucharest, 1967; G. G. Florescu and M. E. Florescu, "L'Agence des Principautés Unies à Constantinople, 1859-1866," *Studia et Acta Orientalia*, 5-6 (1967), 221-243; R. N. Florescu, "The Rumanian Principalities and the Origins of the Crimean War," *Slavonic and East European Review*, 65 (1967), 324-342; J. C. Campbell, "The Transylvanian Question in 1849," *Journal of Central European Affairs*, 2 (1942), 20-34; T. W. Riker, *The Making of Roumania: A Study of an International Problem, 1856-1866*, Oxford, 1931; R. N. Florescu, "The Uniate Church: Catalyst of Rumanian National Consciousness," *Slavonic and East European Review*, 45 (1967), 324-342; B. Jelavich, *Russia and the Rumanian National Cause, 1858-1859*, Bloomington, Ind., 1959; I. Matei, "Sur les relations d'Ahmed Vefik Pacha avec les Roumains," *Studia et Acta Orientalia*, 7 (1968), 95-131.

On the Crimean War and the Peace of Paris, H. Temperley, *England and the Near East: The Crimea*, London, 1936; V. J. Puryear, *England, Russia and the Straits Question, 1844-1856*, Berkeley, Calif., 1931; C. Rousset, *Histoire de la guerre de Crimée*, 2 vols., Paris, 1877; G. B. Henderson, *Crimean War Diplomacy and Other Historical Essays*, Glasgow, 1947; G. H. Bolsover, "Nicholas I and the Partition of Turkey," *Slavonic and East European Review*, 27 (1948), 115-145; B. Jelavich, *A Century of Russian Foreign Policy, 1814-1914*, New York, 1964; Bekir Sıdkı Baykal, "Makamat-ı Mübareke Meselesi ve Babiâli" (The Problem of the Holy Places and the Sublime Porte), *Belleten*, 23 (1959), 241-266; W. E. Mosse, *The Rise and Fall of the Crimean System*, London, 1963. The best available works on Egypt in the nineteenth century until the British occupation are P. M. Holt, *Political and Social Change in Modern Egypt: Historical Studies from the Ottoman Conquest to the United Arab Republic*, London, 1968, and *Egypt and the Fertile Crescent, 1516-1922*, Ithaca, N.Y., 1966; Abdurrahman al-Rafî'i, *Asr Ismail* (The Age of Ismail), 2 vols., Cairo, 1948.

Serbia's rise to independence is described in E. Gaumont, *La Formation de la Yougoslavie, XV^e-XX^e siècles*, Paris, 1930; H. W. V. Temperley, *History of Serbia*, London, 1917; G. Yakschitch, *L'Europe et la résurrection de la Serbie, 1804-1834*, Paris, 1907; C. Jirecek, *Geschichte der Serben*, 2 vols., Gotha, 1911-1918, repr., Amsterdam, 1967; C. Jelavich, *Tsarist Russia and Balkan Nationalism*, Berkeley, Calif., 1959; H. Kaleshi and H. J. Kornumpf, "Das Wilajet Prizren," *Südöst Forschungen*, 26 (1967), 176-238; D. MacKenzie, *The Serbs and Russian Pan-Slavism, 1875-1878*, Ithaca, N.Y., 1967; S. K. Pavlowitch, *Anglo Russian Rivalry in Serbia, 1837-1839*, Paris/The Hague, 1961; D. Slijepević, *The Macedonian Question: The Struggle for Southern Serbia*, Chicago, 1968.

Bosnia and Herzegovina are studied in A. C. Eren, *Mahmud II zamanında Bosna-Hersck* (Bosnia and Herzegovina in the time of Mahmut II), Istanbul, 1965; B. Djurdjev, "Bosnia," EI², I, 1261-1275; J. V. A. Fine, "The Bosnian Church: Its Place in Medieval Bosnia from the Twelfth to the Fifteenth Century," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1969; Halil Inalcık, "Bosnada Tanzimatın tatbikine ait vesikalar" (Documents on the application of the Tanzimat in Bosnia), *Tar. Ves.*, 1 (1942), 374-389; G. Jaksic, *Bosna i Hercegovina na Berlinskom kongresu* (Bosnia and Herzegovina at the Congress of Berlin), Belgrade, 1955; A. Sućeska, "Die Rechtstellung der Bevölkerung

in den Städten Bosniens und der Herzegowina unter den Osmanen (1463–1878),” *Südost-Europa Jahrbuch*, 8 (1968), 84–99.

Ottoman rule in Crete is described in Cemal Tukin, “Girit” (Crete), IA, IV, 791–804; *Salname-i Vilayet-i Girit* (Yearbook of the Province of Crete), Hanya, 1310/1892–1893; Hüseyin Kâmi Hanyevi, *Girit Tarihi* (History of Crete), Istanbul, 1288/1871. The revolt in Crete and resulting Ottoman-Greek War are analyzed in Süleyman Tevfik and A. Zühdî, *Devlet-i Aliye-i Osmaniye-Yunan Muharebesi* (The Battle Between the Ottoman Empire and Greece), Istanbul, 1315; A. Turot, *L’Insurrection crétoise et la guerre Gréco-Turque*, Paris, 1898; W. Stillman, *The Cretan Insurrection of 1866–1867–1868*, New York, 1874; Münir Aktepe, *Mehmed Salâhi: Girit Meslesi, 1866–1889* (Mehmet Salahi and the Crete Problem, 1866–89), Istanbul, 1967; T. C. Gnkur. Bşk., *Harb Tarihi Dairesi, 1897 Osmanlı Yunan Harbi* (The Ottoman-Greek War of 1897), Ankara, 1965; K. Bourne, “Great Britain and the Cretan Revolt, 1866–1869,” *Slavonic and East European Review*, 25 (1956), 74–94; R. E. Kasperson, *The Dodecanese: Diversity and Unity in Island Politics*, Chicago, 1966; G. Markopoulos, “King George I and the Expansion of Greece, 1875–1881,” *Balkan Studies*, 9 (1968), 21–40, and “The Selection of Prince George of Greece as High Commissioner in Crete,” *Balkan Studies*, 10 (1969), 335–350; A. A. Pallis, ed., *The Cretan Drama. The Life and Memoirs of Prince George of Greece, High Commissioner in Crete (1898–1906)*, New York, 1963; L. Sigalos, *The Greek Claims on Northern Epirus*, Chicago, 1967; B. Sutter, “Die Grossmächte und die Erhaltung des europäischen Friedens zu Beginn der Kreta-Krise von 1897,” *Südost Forschungen*, 21 (1962), 214–269; C. Tukin, “Osmanlı İmparatorluğunda Girit isyanları” (The Cretan revolts in the Ottoman Empire), *Belleten*, 9 (1945), 163–206; D. Xanalatos, “The Greeks and the Turks on the Eve of the Balkan Wars,” *Balkan Studies*, 3 (1963), 277–296. Ali Paşa’s reforms in Crete are described in some detail in A. H. Ongonsu, “Ali Paşa,” IA, I, 335–339.

The most authoritative summary of the Balkan Crisis of 1875–1878 is W. Langer, *European Alliances and Alignments, 1871–1890*, 2nd ed., New York, 1950; also D. Harris, *A Diplomatic History of the Balkan Crisis of 1875–1878: The First Year*, Stanford, Calif., 1939/1968; M. D. Stojanović, *The Great Powers and the Balkans, 1875–1878*, Cambridge, England, 1938; B. H. Sumner, *Russia and the Balkans, 1870–1880*, Oxford, 1937; S. Goriainov, *La question d’Orient à la veille du traité de Berlin, 1870–1878*, Paris, 1948; W. Medlicott, *The Congress of Berlin and After*, London, 1938, and *Bismarck, Gladstone, and the Concert of Europe*, London, 1956.

Ottoman rule in Bulgaria and the Bulgarian revolt are discussed in Ezel Kural Shaw, “Midhat Pasha, Reformer or Revolutionary?” unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1975, pp. 77–172; M. Macdermott, *A History of Bulgaria, 1393–1885*, London, 1962; Halil İnalçık, *Tanzimat ve Bulgar Meslesi* (The Tanzimat and the Bulgarian Problem), Ankara, 1943; D. Kosev, “Les rapports agraires et le mouvement paysan en Bulgarie de la fin du XVIII^e siècle à nos jours,” *Etudes Historiques*, 5 (1970), 57–99; M. Leo, *La Bulgarie et son peuple sous la domination ottomane*, Sofia, 1948; Bilal Şimşir, *Rumcliden Türk göçleri* (The migrations of Turks from Rumeli), 2 vols., Ankara, 1968; G. D. Todorov and N. Zecev, “Documents ayant trait aux luttes des Bulgares pour une église et des écoles nationales en Macédoine vers le milieu du XIX^e siècle,” *Etudes Historiques*, 3 (1966), 173–239; R. Shannon, *Gladstone and the Bulgarian Agitation, 1876*, London, 1963; David Harris, *Britain and the Bulgarian Horrors of 1876*, Chicago, 1939.

On the deposition of Abdulaziz, the short reign of Murat V, the Çerkes Hasan incident, the death of Abdulaziz, and the enthronement of Abdulhamit II see Davison, pp. 317–346, for an excellent summary; *Mufassal Osmanlı Tarihi*, VI, 3253–3263; H. Şehsuvaroğlu, *Sultan Aziz, Hayatı, Hal’i, Ölümü* (Sultan Aziz, His Life, His Deposition, His Death), Istanbul, 1949, pp. 86–205; I. H. Uzunçarşılı, *Midhat Paşa ve Yıldız Mahkemesi* (Midhat

Paşa and the Yıldız Trial), Ankara, 1967; Mahmut Celaledin, *Mirat-ı Hakikat* (Mirror of Truth), 3 vols., Istanbul, 1326-1327/1908-1909; Ahmet Midhat Efendi, *Üss-ü İnkılap* (The Base of the Revolt), Istanbul, 1294/1877; Ahmet Saip Bey, *Vaka-yı Abdul-Aziz* (The Event of Abdulaziz), Cairo, 1326/1910, Süleyman Paşa, *Hiss-i İnkılap* (The Feeling of Revolution), Istanbul, 1326/1910; I. H. Uzunçarşılı, "Murad V," IA, VIII, 647-651, "Beşinci Murad'ı Avrupa'ya kaçırma teşebbüsü" (The effort to abduct Murat V to Europe), *Belleten*, 10 (1946), 195-209, "Beşinci Sultan Murad'ın tedâvisine ve ölümüne ait rapor ve mektuplar, 1876-1905" (Reports and letters on the treatment and death of Murat V, 1876-1905), *Belleten*, 10 (1945), 317-367, "Çerkes Hasan vak'ası" (The Çerkes Hasan Affair), *Belleten*, 9 (1945), 89-133, *Midhat Paşa ve Taif Mahkumları* (Midhat Paşa and the Prisoners of Taif), Ankara, 1950, *Midhat ve Rüştü Paşaların tecrüklerine dair vesikalar* (Documents concerning the imprisonment of Midhat Paşa and Rüştü Paşa), Ankara, 1946; and "Sultan Abdülaziz vak'asına dair vak'anüvis Lütfi Efendinin bir risalesi" (A memoir by court historian Lütfi Efendi on the deposition of Sultan Abdulaziz), *Belleten*, 7 (1943), 349-373.

۷- سلطنت عبدالحمید دوم، ۱۸۷۶-۱۹۰۹

There is no adequate biography of Abdulhamit or account of his reign. The only work on the subject with some comprehensiveness, Osman Nuri, *Abd ul-Hamid-i Sani ve Devri-i Saltanatı: Hayat-ı Hususiye ve siyasiyesi* (Abdulhamit II and the Period of His Sultanate: His Private and Political Life), 1 vol. in 3, Istanbul, 1327/1911, was written shortly after his deposition, emphasizes mainly political and diplomatic matters, and is badly out of date. The same comments apply to Ahmet Saip, *Abdülhamidin evvel-i saltanatı* (The beginnings of Abdulhamit's sultanate), Cairo, 1326/1910, which is also very hostile toward the subject. All the European-language books on Abdulhamit are biased, inaccurate, and mostly useless, including E. Pears, *Life of Abd ul-Hamid*, London, 1917; Joan Haslip, *The Sultan: The Life of Abdul Hamid II*, London, 1958; V. Berard, *La Politique du Sultan*, Paris, 1897; A. Wittlin, *Abdul Hamid, Shadow of God*, London, 1940; G. Dorys, *Abdul Hamid Intime*, Paris, 1902; G. Roy, *Abdul Hamid le Sultan Rouge*, Paris, 1936; Mourad Bey, *Le Palais de Yıldız et la Sublime Porte*, Paris, 1897; and Paul Regla, *Les Secrets de Yıldız*, Paris, 1897.

The most comprehensive work available on the empire during Abdulhamit's reign is E. Z. Karal, *Osmanlı Tarihi, VIII. Cilt. Birinci Meşrutiyet ve İstibdat Devirleri, 1876-1907* (Ottoman History, Vol. VIII, The First Constitutional and Absolutist Periods, 1876-1907), Ankara, 1962. It can be supplemented with memoirs from the period, including Selek Yayınevi, *İkinci Abdülhamid'in Hatıra Defteri* (The Memoirs of Abdulhamit), Istanbul, 1960; İsmet Bozdağ, *İkinci Abdülhamid'in Hatıra Defteri* (Abdulhamit II's Memoir Book), Bursa, 1946; Vedat Urfi, *Hatırat-ı Sultan Abdülhamit Han-ı Sani* (Memoirs of Sultan Abdulhamit II), Istanbul, 1340/1921; and Ali Vehbi Bey, *Pensées et Souvenirs de l'Ex Sultan Abdul-Hamid*, Paris, 1910, works that at least purport to be the recollections of the sultan himself; also those of members of his family and others close to him; Tahsin Paşa, *Abdülhamit ve Yıldız Hatıraları* (Memories of Abdulhamit and of Yıldız), Istanbul, 1931; and Ayşe Osmanoğlu, *Babam Abdülhamid* (My Father Abdulhamit), Istanbul, 1960. A number of leading political figures of the time also have left substantial memoirs: Kâmil Paşa, *Hâtırat-ı Sadr-ı Esbak Kâmil Paşa* (Memoirs of the Former Grand Vezir Kâmil Paşa), Istanbul, 1329/1913; Sait Paşa, *Hatırat-ı Sait Paşa* (The Memoirs of Sait Paşa), 3 vols., Istanbul, 1328/1912; Kâmil Paşanın Ayan Reisi Sait Paşa'ya Cevapları (The Answers of Kâmil Paşa to the President of the Coun-

cil of Notables Sait Paşa), 2nd ed., Istanbul, 1328/1912; *Sait Paşanın Kâmil Paşa hâtırâtına cevapları. Şarki Rumeli, Mısır ve Ermeni meseleleri* (The answers of Sait Paşa to the Memoirs of Kâmil Paşa. The problems of East Rumeli, Egypt, and Armenia), Istanbul, 1327/1911; İsmail Müştak Mayakon, *Yıldızda Neler Gördüm* (What I Saw at Yıldız), Istanbul, 1940; Ali Haydar Midhat, *Hâtıralarım, 1872-1946* (My Memoirs, 1872-1946), Istanbul, 1946; Rıza Nur, *Hayat ve Hâtırâtım* (My Life and Memoirs), 2 vols., Istanbul, 1968; Ali Fuat Türkğeldi, *Görüp İşittiklerim* (What I Saw and Heard), Ank., 1951, and *Mesâil-i Mühimme-i Siyasiyye* (Important Political Issues), 2 vols., Ankara, 1957-1960; Ziya Şakir, *Sultan Hamid'in Son Günleri* (The Last Days of Sultan Hamit), Istanbul, 1943; İsmail Kemal, *The Memoires of İsmail Kemal Bey*, ed. Sommerville Story, London, 1920.

Information can also be secured from biographies of the leading figures of the reign: İbnülemin Mahmud Kemal Inal, *Osmanlı Devrinde Son Sadrâzamırlar* (The Last Grand Vezirs in the Ottoman Period), 14 parts in 6 vols., Istanbul, 1940-1953; M. Z. Pakalın, *Son Sadrâzamırlar ve Başvekiller* (The Last Grand Vezirs and Prime Ministers), 5 vols., Istanbul, 1940-1949; Djemaeddin Bey, *Sultan Murad V. The Turkish Dynastic Mystery, 1876-1895*, London, 1895; İbrahim Alaeddin Gövsa, *Türk Meşhurları Ansiklopedisi* (Encyclopedia of Famous Turks) Istanbul, 1946; Comte E. de Kératy, *Mourad V: Prince Sultan Prisonnier d'Etat, 1840-1878*, 2nd ed., Paris, 1878; Midhat Cemal Kuntay, *Namık Kemal devrinin insanları ve olayları arasında* (Namık Kemal Among the men and events of his time), 3 vols., Istanbul, 1944-1949; Ahmet Saip, *Tarih-i Sultan Murad-ı Hamis* (History of Sultan Murad V), Cairo, n.d.; Ercümen Kuran, "Said Paşa," IA, X, 82-86; Hilmi Kâmil Bayur, *Sadrâzam Kâmil Paşa - Siyasi Hayatı* (Grand Vezir Kâmil Paşa - His Political Life), Ankara, 1954; Ercümen Kuran, "İbrahim Edhem Paşa," EI², III, 993; Ahmed Hamdi Tanpınar, "Ahmed Vefik," IA, I, 207-210; Murat Uraz, *Ahmed Vefik Paşa*, Istanbul, 1944; and Ercümen Kuran, "Küçük Said Paşa (1840-1914) as a Turkish Modernist," IJMES, 1 (1970), 124-132.

Most of the reports of foreign diplomats and travelers in the empire during Abdulhamit's reign display religious and racial prejudice as well as gross inaccuracy. But one can call useful information from some of them, such as Paul Fesch, *Constantinople aux derniers jours d'Abdul-Hamid*, Paris, 1907; A. Vambéry, *La Turquie d'aujourd'hui et d'avant quarante ans*, tr. G. Tirard, Paris, 1898; F. von der Goltz and W. Foerster, *General-feldmarschall Colmar Freiherr von der Goltz Denkwürdigkeiten*, Berlin, 1929; E. Lindow, *Freiherr Marshall von Bieberstein als Botschafter in Konstantinopel, 1897-1912*, Danzig, 1934; C. Smith, *The Embassy of Sir William White at Constantinople, 1886-1891*, London, 1957; C. Kuentzer, *AbdulHamid II und die Reformen in der Türkei*, Leipzig, 1897; Paul de Regla, *La Turquie officielle: Constantinople, son gouvernement, ses habitants, son présent et avenir*, Geneva, 1891; H. O. Dwight, *Turkish Life in War Time*, New York, 1881; Cyrus Hamlin, *My Life and Times*, Boston, 1893; Sir Edwin Pears, *Forty Years in Constantinople*, London, 1916; R. Davey, *The Sultan and His Subjects*, 2 vols., New York, 1897; C. Hecquard, *La Turquie sous Abdul-Hamid II . . .*, Brussels, 1901; A. D. Mordtmann, *Stambul und das Moderne Türkenenthum*, 2 vols., Leipzig, 1877.

For an English text of the Constitution of 1876 and its evolution see Ezel Kural Shaw, "Midhat Paşa, Reformer or Revolutionary," unpublished Ph.D. dissertation, Harvard University, 1975, pp. 287-364; useful summaries are provided by R. Davison, pp. 358-408, and B. Lewis, "Düstur," EI², II, 640-644; R. Devereux, *The First Ottoman Constitutional Period: A Study of the Midhat Constitution and Parliament*, Baltimore, 1963, is based on limited use of the Ottoman sources. The works of Azimzade Hakkı, *Türkiyede Meclis-i Mebusan* (The Council of Deputies in Turkey), Cairo, 1907, and Hakkı Tarık Us,

Meclis-i Mebusan, 1293:1877 Zabıt Ceridesi (The Council of Deputies, 1293/1877 debate minutes), 2 vols., Istanbul, 1940-1954, reconstruct the parliamentary debates on the basis of the contemporary newspaper reports, since the actual records were destroyed by fire. See also Bekir Sıdkı Baykal, "Birinci Meşrutiyete dair belgeler" (Documents concerning the First Constitution), *Belleten*, 21 (1960), 601-636, and "93 Meşrutiyeti" (The Constitution of 1293/1876), *Belleten*, 6 (1942), 45-83; A. Soydan, *La Constitution Turque de 1293 (1876) et les modifications apportées par celle de 1329 (1909)*, Paris, 1955; and A. Ubicini, *La Constitution ottomane du 7 zilhidjé 1293*, Constantinople, 1877. The text of the Constitution can be found in *Düstur*¹, IV, 2-20, with amendments in *Düstur*², I, 11, 638, VI, 749, VII, 224. The official French translation is in Aristarchi, V, 1-25. An unofficial English text is reprinted in Kili, *Constitutional Developments*. The papers of the commission that drew up the Constitution are found in the Yıldız Palace Archives, Istanbul (see S. J. Shaw, "Yıldız Palace Archives," *Archivum Ottomanicum*, 3 (1971), 214-216, 224).

The Constantinople Conference (called the Naval Arsenal Conference/*Tersane Konferansı* by the Turks) is discussed in Langer, *European Alliances and Alignments*, pp. 89-120; Y. T. Kurat, *Henry Layard'ın İstanbul Elçiliği* (The Istanbul Embassy of Henry Layard), Ankara, 1968; and I. H. Uzunçarşılı, "Tersane Konferansının mukarreratı hakkında Şura mazbatası" (The report of the Council of State on the Naval Arsenal Conference), *Tarih Dergisi*, 6 (1954), 123-140. The Russo-Turkish War of 1877-1878 is described in Y. T. Kurat, "1877-78 Osmanlı-Rus harbinin sebepleri" (The Causes of the Russo-Turkish war of 1877-78), *Belleten*, 26 (1962), 567-592; T. Y. Öztuna, *Resimlerle 93 Harbi. 1877-78 Türk-Rus Savaşı* (The War of 1293 illustrated. The Turkish-Russian Struggle of 1877-78), Istanbul, 1969; P. Fortunatow, *Der Krieg 1877-78 und die Befreiung Bulgariens*, Berlin, 1953. Armenian assistance to the Russians is documented in W. E. D. Allen and P. Muratoff, *Caucasian Battlefields*, Cambridge, 1953, and C. B. Norman, *Armenia and the Campaign of 1877*, London, 1878.

On the French occupation of North Africa see Abdurrahman Çaycı, *Büyük Sahra'da Türk-Fransız Rekabeti, 1858-1911* (Turkish-French Rivalry in the Great Sahara, 1858-1911), Erzurum, 1970, "L'Entente italo-turque de 1863," *Les Cahiers de Tunisie*, 53-56 (1966), 41-52, "İtalya'daki Tunus konsoloslukları meselesi ve 1863 Osmanlı-İtalyan anlaşması" (The problem of the consuls of Tunis in Italy and the Ottoman-Italian agreement of 1863), *Belleten*, 30 (1966), 603-611, "İtalya'nın Tunus'ta üstünlük teşebbüsü" (Italy's effort to gain supremacy in Tunis), *VI. Türk Tarih Kongresi*, Ankara, 1967, pp. 497-519; *La question tunisienne et la politique ottomane 1881-1913*, Erzurum, 1963; G. Esquer, *Histoire de l'Algérie, 1830-1960*, Paris, 1960; E. Kuran, *Cezayir'in Fransızlar tarafından işgalı karşısında Osmanlı siyaseti, 1827-1847* (Ottoman policy against the French occupation of Algeria), Istanbul, 1957; and J. Ganiage, *Les origines du protectorat français en Tunisie, 1861-1881*, Paris, 1959. On the British occupation of Egypt see F. Charles Roux, *Les origines de l'expédition d'Égypte*, Paris, 1910; David Landes, *Bankers and Pashas in Egypt*, Cambridge, Mass., 1965; M. Kleine, *Deutschland und die ägyptische Frage, 1875-1890*, Griefswald, 1927; L. Ragats, *The Question of Egypt in Anglo-French relations, 1875-1904*, Edinburgh, 1922; Lord Cromer, *Modern Egypt*, London, 1908; J. Marlowe, *Anglo-Egyptian Relations, 1800-1953*, London, 1954; Bab-ı Âli, Hariciye Nezareti, *Mısır Meselesi* (The Egyptian Problem), Istanbul, 1334; and Langer, *European Alliances and Alignments*, pp. 251-280.

Bulgaria after the Congress of Berlin, Ottoman reforms in East Rumelia, and the ultimate occupation by Bulgaria are discussed by K. Kratchounov, *La Politique extérieure de la Bulgarie, 1880-1920*, Sofia, 1932; Hilmi Kâmil Bayur, "Şarki Rumeli meselesine dair" (On the Problem of East Rumelia), *Belleten*, 20 (1946), 527-530; J. V. Königslöw,

Ferdinand von Bulgarien, Munich, 1970; K. K. Sarova, "L'union de la Bulgarie du Nord et de la Bulgarie du Sud (1885)," *Etudes Balkaniques*, 6 (1967), 97-121; and J. Mitev, "L'attitude de la Russie et de l'Angleterre à l'égard de l'union de la Bulgarie en 1885," *Etudes Historiques*, 1 (1960), 347-377. Albanian nationalism is described in Stavro Skendi, *The Albanian National Awakening, 1878-1912*, Princeton, N.J., 1967; S. Story, ed., *The Memoirs of Ismail Kemal Bey*, New York, 1920; H. Inalcık, "Arnawutluk," *EI*², I, 650-658; P. Bartl, *Die albanischen Muslime zur Zeit der nationalen Unabhängigkeitsbewegung, 1878-1912*, Wiesbaden, 1968; Kâzım Nami Duru, *Arnawutluk ve Makedonya hatıralarım* (My memories of Albania and Macedonia), Istanbul, 1959; and P. Pipinellis, *Europe and the Albanian Question*, Chicago, 1963.

The most objective study of the Armenian Question is W. L. Langer, *The Diplomacy of Imperialism*, New York, 1956, pp. 145-166, 321-350. An excellent account of Armenian terrorist activities, based on documents captured from the Armenian terror societies, is Nazım Paşa, *Ermeni Tarihi-i Vukuatı* (History of the Armenian Event), manuscript in the Yıldız Palace Archives, BVA, Istanbul, K36/Z131/no. 139 (80). See also E. Z. Karal, *Osmanlı Tarihi*, VIII, 126-145. The role of the Armenians in the Ottoman Empire is discussed in Esat Uras, *Türk Devleti Hizmetinde Ermeniler, 1453-1953* (Armenians in the Service of the Turkish State, 1453-1953), Istanbul, 1953. The Armenian point of view is best presented in L. Nalbandian, *The Armenian Revolutionary Movement*, Berkeley and Los Angeles, 1963; and A. O. Sarkissian, *History of the Armenian Question to 1885*, Urbana, Ill., 1938. The Macedonian Question is discussed in H. R. Wilkinson, *Maps and Politics: A Review of the Ethnographic Cartography of Macedonia*, Liverpool, 1951; Huey Kostanick, "Macedonia: A Study in Political Geography," unpublished Ph.D. dissertation, Clark University, 1948; Langer, *Diplomacy of Imperialism*, pp. 303-354; D. Dakin, *The Greek Struggle in Macedonia, 1897-1913*, Salonica, 1966; E. Barker, *Macedonia: Its Place in Balkan Power Politics*, London, 1950; C. Anastasoff, *The Tragic Peninsula: A History of the Macedonian Movement for Independence Since 1878*, St. Louis, 1938; K. Kyriakidis, *The Northern Ethnological Boundaries of Hellenism*, Salonica, 1955; Münir Aktepe, "Mehmed Salâhi Bey ve II. Abdülhamid'e Selânik hakkında sunduğu rapor" (Mehmet Selahi Bey and a report submitted to Abdulhamid II on Salonica), *Tarih Dergisi*, 17 (1967), 79-96; S. S. Papadopoulos, "Ecoles et associations grecques dans la Macédoine du nord durant le dernier siècle de la domination turque," *Balkan Studies*, 3 (1962), 397-442; and D. Slijepcević, *The Macedonian Question: The Struggle for Southern Serbia*, Chicago, 1958.

Abdulhamit's reform plans were indicated in a series of memoirs now found in the Yıldız Palace Archives, of which the most comprehensive was published by S. J. Shaw, "A Promise of Reform: Two Complimentary Documents," *IJMES*, 4 (1973), 359-365. Accounts of his financial, economic and social reforms and of cultural development during his reign are cited in part VI of this bibliography, "The Tanzimat Reform Era, 1839-1876." His military reforms are studied in M. A. Griffiths, "The Reorganization of the Ottoman Army Under Abdülhamid II, 1880-1897," unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Los Angeles, 1966; also see von der Goltz, *Generalfeld-marschall Colman Freiherr von der Goltz-Das Leben eines grossen Soldaten*, Göttingen, 1960; Pertev Demirhan, *Goltz Paşanın Hatırası ve Hal Tercümesi* (The Memoirs and Biography of Goltz Paşa), Istanbul, 1949; İzzet Pasha, *Denkwürdigkeiten des Marshalls İzzet Pasha*, Leipzig, 1927; I. Felgerhauser, *Die Militär Bildungsanstalt der Türkei und ihre jüngsten Reformen*, Berlin, 1887, Hajo Holborn, *Deutschland und die Türkei, 1878-1890*, Berlin, 1926; L. Lamouche, *L'Organisation militaire de l'Empire Ottoman*, Paris, 1895; L. von Schlözer, *Das Türkische Heer*, Leipzig, 1901. The Ottoman navy is discussed in O. Öndeş, "Abdülhamid devrinde donanma" (The fleet in the period of Abdulhamit II),

Belgelerle Türk Tarih Dergisi, no. 19 (1969), 68-78; no. 20 (1969), 71-75; no. 21 (1969), 70-73; no. 22 (1969), 78-80; no. 24 (1969), 64-88.

The Young Turk movement has been ably studied by E. E. Ramsaur, *The Young Turks: Prelude to the Revolution of 1908*, Princeton, N.J., 1957; Şerif Mardin, *Jön Türklerin Siyasi Fikirleri, 1895-1908* (The Political Thoughts of the Young Turks, 1895-1908), Ankara, 1964; Y. H. Bayur, *Türk İnkılabı Tarihi, Cilt II, Kısım IV, Fikir cereyanları, inkılâp hareketleri, iç didişmeler. Birinci genel savaşın patlaması* (History of the Turkish Revolution, Vol. II, Part 4, Movements of thought, revolutionary movements, internal disorders, the outbreak of the first general war), Ankara, 1952; P. Fesch, *Constantinople aux dernier jours d'Abdul Hamid*, Paris, 1907; Ahmed Bedevi Kuran, *Inkılâp Tarihimiz ve Jön Türkler* (History of Our Revolution and the Young Turks), Istanbul, 1945, *Inkılâp Tarihimiz ve İttihat ve Terakki* (History of Our Revolution and Union and Progress), Istanbul, 1948, and *Osmanlı İmparatorluğunda İnkılâp Hareketleri ve Millî Mücadele* (Revolutionary Movements in the Ottoman Empire and the National Struggle), Istanbul, 1956; İbrahim Temo, *İttihat ve Terakki Cemiyetinin Tçşekkülü* (The formation of the Union and Progress Society), Mecidiye, Rumania, 1939; Tarık Z. Tunaya, *Türkiyede Siyasi Partiler, 1859-1952* (Political Parties in Turkey, 1859-1952), Istanbul, 1952.

The development of secularism, Pan-Islam, and Turkish nationalism is described by Berkes, pp. 253-333; David Kushner, *The Origins of Turkish Nationalism*, London, 1977; H. N. Orkun, *Türkçülüğün Tarihi* (History of Turkism), Ankara, 1944; Uriel Heyd, *Foundations of Turkish Nationalism*, London, 1950; C. W. Hostler, *Turkism and the Soviets*, London, 1957; Niyazi Berkes, ed., *Turkish Nationalism and Western Civilization: Selected Essays of Ziya Gökalp*, New York, 1959; Kâzım Nami Duru, *Ziya Gökalp*, Istanbul, 1948; Ziyaeddin Fahri, *Ziya Gökalp, sa vie et sa sociologie*, Paris, 1935; Ali Nüzhet Göksel, *Ziya Gökalp, Hayatı ve Eserleri* (Ziya Gökalp, His life and Works), Istanbul, 1948; D. E. Lee, "The Origins of Pan-Islamism," *American Historical Review*, 38 (1942), 278-287; and G. Arnakis, "Turanism, an Aspect of Turkish Nationalism," *Balkan Studies*, 1 (1960), 19-32.

۸- دوره ترکهای جوان ۱۹۱۸-۱۹۰۸

The most comprehensive study of the Young Turk period is Yusuf Hikmet Bayur, *Türk İnkılabı Tarihi* (History of the Turkish Revolution), 3 vols. in 10 parts, Ankara, 1940-1967. Feroz Ahmad, *The Young Turks: The Committee of Union and Progress in Turkish Politics, 1908-1914*, Oxford, 1969, is a history of the politics of the period and should be supplemented by Lewis, *Emergence*, pp. 206-233 and Berkes, *Secularism*, pp. 325-428. Sertoğlu, *Mufassal Osmanlı Tarihi*, VI (1963), 3414-3525 is excellent.

As with the period of Abdullhamit II, the Young Turk period also is illuminated by numerous memoirs and biographies: H. K. Bayur, *Sadrazam Kâmil Paşa Siyasi Hayatı* (The Political Life of Grand Vizir Kâmil Paşa), Ankara, 1954; Cemal Paşa, *Hâtırat, 1913-1922* (Memoirs, 1913-1922), Istanbul, 1922, published also in English as Djemal Pasha, *Memoirs of a Turkish Statesman, 1913-1919*, New York, 1922, and in modern letters as Cemal Paşa, *Hatıralar*, ed. B. Cemal, Istanbul, 1959; Ali Haydar Midhat, *Hatıralarım, 1872-1946* (My Memoirs, 1872-1946), Istanbul, 1946; Ahmet Niyazi, *Hatırat-ı Niyazi* (The Memoirs of Niyazi), Istanbul, 1326/1910; Cemaleddin Efendi, *Hatırat-ı Siyasiye* (Political Memoirs), Istanbul, 1336/1920; Kâzım Nami Duru, *İttihat ve Terakki Hatıralarım* (My Memoirs of Union and Progress) Istanbul, 1957; Ahmet Bedevi Kuran, *Harbiye Mektebinde Hürriyet Mücadelesi* (The Struggle for Liberty in the Army School), Istanbul, n.d.; Enver Bolayır, *Talat Paşa'nın Hatıraları* (The Memoirs of Talat Paşa), Istanbul, 1946, 1958; D. A. Rustow, "Enver Pasha," EI², II,

698-702; Ş. S. Aydemir, *Makedonya'dan Ortaasya'ya Enver Paşa* (Enver Paşa from Macedonia to Central Asia), 3 vols., Istanbul, 1970-1972. Samih Nafiz Tansu, *2 Devrin Perde Arkası* (Behind the Curtain of 2 Periods), Istanbul, 1957; Halit Ziya Uşaklıgil, *Saray ve Ötesi* (The Palace and Beyond), 2 vols., Istanbul, 1940-1941; Celal Bayar, *Ben de Yazdım: Milli Mücadeleye Giriş* (I Also Have Written: Entering the National Struggle), 8 vols., Istanbul, 1972-1976; Sir Andrew Ryan, *The Last of the Dragomans*, London, 1951; Liman von Sanders, *Five Years in Turkey*, Annapolis, 1927; E. F. Tugay, *Three Centuries: Family Chronicles of Turkey and Egypt*, Oxford, 1963; Fahri Bey, *İbretnâme. Mabeynci Fahri Bey'in Hatıraları ve ilgili bazı belgeler* (The Letter of Admonition. The Memoirs of Chamberlain Fahri Bey and some related documents), Ankara, 1968; Dr. Rıza Nur, *Hayat ve hâtırâtım* (My life and memoirs), Istanbul, 1967; Şadiye Osmanoğlu, *Hayatım, Acı ve Tatlı Günleri* (The bitter and sweet days of my life), Istanbul, 1966

On the proclamation of the 1908 Constitution see I. H. Uzunçarşılı, "1908 yılında İkinci Meşrutiyetin ne suretle ilân edildiğine dair vesikalar" (Documents on how the second constitution was proclaimed in the year 1908), *Bellekten*, 20 (1956), 103-174. The reaction of March 31/April 13, 1909, is studied by David Farhi, "The Şeriat as a Political Slogan - or the 'Incident of the 31st Mart,'" *Middle Eastern Studies*, 7 (1971), 275-316; Sina Akşin, *31 Mart Olayı* (The Event of March 31), Istanbul, 1972; Faik Reşit Unat, ed., "İkinci Meşrutiyet devri üzerine bazı düşünceler" (Some thoughts on the period of the Second Constitution), *Bellekten*, 23 (1959), 267-285; I. Ilgar, "31 Mart ve Hareket Ordusu" (The 31st of March and the Operation Army), *Belgelerle Türk Tarihi Dergisi*, 6 (1968), 23-31; Bedi Şehsuvaroğlu, "İkinci Meşrutiyet ve Atf Bey" (The Second Constitution and Atf Bey), *Bellekten*, 23 (1959), 307-334; and Faik Reşit Unat, "Atatürk'ün II. Meşrutiyet inkilâbının hazırlanmasındaki rolüne ait bir belge" (A Document on the role of Atatürk in the Second Constitutional revolution), *Bellekten*, 26 (1962), 601-624.

The Austrian annexation of Bosnia and Herzegovina is studied by B. E. Schmitt, *The Annexation of Bosnia, 1908-1909*, Cambridge, Mass., 1937; W. D. David, *European Diplomacy in the Near Eastern Question, 1906-1909*, Urbana, Ill., 1940; and G. Wittrock, *Österrike-Ungern i Bosniska krisen 1908-09*, Uppsala, 1939. On the Albanian revolt see S. Skendi, *The Albanian National Awakening, 1878-1912*, Princeton, N.J., 1967. The Tripolitanian War is studied by W. C. Askew, *Europe and Italy's Acquisition of Libya*, Durham, N.C., 1942; A. J. Cachia, *Libya Under the Second Ottoman Occupation, 1835-1911*, Tripoli, 1945; and Emir Ali Haydar, *1327-1328 Türkiye-İtalya Harbi Tarihi-i Bahri* (The Naval History of the 1911-1912 Turkish-Italian War), Istanbul, 1329/1913. The Balkan Wars are described in Bayur, *Türk İnkılabı Tarihi*, II/1-3, Ankara, 1943-1951; E. C. Helmreich, *The Diplomacy of the Balkan Wars, 1912-1913*, Cambridge, Mass., 1938; T. C. Gnkur. Bşk. Harb Tarihi Dairesi, *Balkan Harbi Tarihi* (History of the Balkan War), 7 vols., Istanbul/Ankara, 1938-1965. Ottoman military reorganization before World War I is presented from the German point of view in Ulrich Trumpener, *Germany and the Ottoman Empire, 1914-1918*, Princeton, N.J., 1968; C. Mühlmann, *Deutschland und die Türkei, 1913-1914*, Berlin, 1929; and Liman von Sanders, *My Five Years in Turkey*, Annapolis, Md., 1927.

۹- جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴

Turkey's entry into the war is discussed by Bayur, *Türk İnkılabı Tarihi*, III/1, pp. 194-274; E. Jackh, *The Rising Crescent*, New York and Toronto, 1944, pp. 10-21; Trumpener, *Germany and the Ottoman Empire*, pp. 15-20, and "Turkey's Entry into World War I: An Assessment of Responsibilities," *Journal of Modern History*, 34 (1962), 369-380;

Midhat Sertoglu, "Birinci Cihan Savaşına girişimizin gerçek sebepleri" (The real reasons for our entry into the First World War), *Belgelerle Türk Tarihi Dergisi*, 15 (1968), 3-13; E. R. Vere Hodge, *Turkish Foreign Policy, 1914-1918*, Geneva, 1950; B. W. Tuchman, *The Guns of August*, New York, 1962, pp. 137-162; H. N. Howard, *The Partition of Turkey: A Diplomatic History, 1913-1923*, Norman, Okla., 1931; and F. G. Weber, *Eagles on the Crescent: Germany, Austria and the Diplomacy of the Turkish Alliance, 1914-1918*, Ithaca, N.Y., 1970.

The Ottoman war effort is described in great detail in the official Turkish General Staff war history, General Fahri Belen, *Birinci Cihan Harbinde Türk Harbi* (The Turkish War During the First World War), 5 vols., Ankara, 1963-1967; also Bayur, *Türk İnkılabı Tarihi*, III/1-4, Ankara, 1953-1967; M. Larcher, *La guerre turque dans la guerre mondiale*, Paris, 1926; and the works of Trumpener, Howard, and Weber, cited previously. Internal conditions in the empire during the war have not been adequately studied. The best account is Ahmed Emin (Yalman), *Turkey in the World War*, New Haven, Conn., and London, 1930. Halide Edib, *The Memoires of Halidé Edib*, London, 1926, and Irfan Orga, *Portrait of a Turkish Family*, London, 1950, recall personal experiences. See also K. T. Helfferich, *Die deutsche Türkenpolitik*, Berlin, 1921; and Lewis Einstein, *Inside Constantinople*, London, 1917.

The war on the Balkan front is described by C. Theodoulou, *Greece and the Entente, August 1, 1914-September 25, 1916*, Salonica, 1971; F. Feyler, *La Campagne de Macédoine, 1916-1918*, 2 vols., Geneva, 1920-1921, and *Les Campagnes de Serbie, 1914 et 1915*, Geneva and Paris, 1926; A. J. Toynbee, *The Western Question in Greece and Turkey*, 2nd ed., London, 1923; A. Palmer, *The Gardeners of Salonica: The Macedonian Campaign, 1915-1918*, London, 1965; M. B. Petrovich, *Russian Diplomacy and Eastern Europe, 1914-1917*, New York, 1963; and C. Falls and A. F. Becke, *Military Operations in Macedonia*, 2 vols., London, 1933.

The campaigns in eastern Anatolia and the Caucasus are discussed in the war histories of Belen and Bayur, cited previously, and W. E. D. Allen and P. Muratoff, *Caucasian Battlefields*, Cambridge, 1953; Ali Ihsan Sabis, *Harb Hatıralarım* (My War Memories), 2 vols., Istanbul, 1943-1951; and Arif Baytin, *İlk Dünya Harbinde Kafkas Cephesi* (The Caucasus Front in the First World War), Istanbul, 1946. The Armenian interpretation is given in R. G. Hovannisian, *Armenia on the Road to Independence, 1918*, Berkeley and Los Angeles, 1967; and Trumpener, *Germany and the Ottoman Empire*, pp. 204-233. An excellent collection of Turkish documents is presented in Salahi R. Sonyel, "Yeni Belgelerin Işığında Ermeni Tehcirleri - Armenian Deportations: A Re-Appraisal in the Light of New Documents," *Belleten*, 36 (1972), 31-69.

See also F. Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia, 1914-1921*, New York, 1951; F. Gusee, *Die Kaukasusfront im Weltkrieg*, Leipzig, 1940. On the Armenian Question as such see also R. H. Davison, "The Armenian Crisis, 1912-1914," *American Historical Review*, 43 (1948); J. B. Gidney, *A Mandate for Armenia*, Kent, Ohio, 1967; S. E. Kerr, *The Lions of Marash: Personal Experiences with American Near East Relief, 1919-1922*, Albany, N.Y., 1973; Milli Kongre, *The Turco-Armenian Question: The Turkish Point of View*, London, 1919; C. Korganoff, *La participation des Arméniens à la guerre mondiale sur le front du Caucase, 1914-1918*, Paris, 1927; Johannes Lepsius, *Deutschland und Armenien, 1914-1918*, Potsdam, 1918, *Der Todesgang des armenischen Volkes*, Potsdam, 1930, and "The Armenian Question," *Muslim World*, 10 (1920), 341-355; A. Poidebard, *Le rôle militaire des Arméniens sur le front du Caucase*, Paris, 1920; and Gwynne Dyer, "Turkish 'Falsifiers' and Armenian 'Deceivers': Historiography and the Armenian Massacres," *Middle Eastern Studies*, 12 (1976), 99-107.

The Gallipoli campaign has been studied extensively. For the most recent research see

R. James, *Gallipoli: The History of a Noble Blunder*, New York, 1965; Alan Moorehead, *Gallipoli*, New York, 1956; T. Higgins, *Winston Churchill and the Dardanelles*, New York, 1963; M. Gilbert, *Winston S. Churchill, III, 1914-1916, The Challenge of War*, Boston, 1971, pp. 188-223, 351-447; Celal Erikan, *Çanakkalede Türk zaferi* (The Turkish Victory at Çanakkale), Ankara, 1954; Cemil Conk, *Çanakkale Conkbayırı savaşları* (The Conkbayırı battles at Çanakkale), Ankara, 1959; Kadri Ener, *Çanakkale'den hatıralar* (Memories of Çanakkale), Istanbul, 1954; and Mustafa Kemal, *Anafartalar Muharebatına ait Tarihçe* (A Short History of the Anafartalar Battles), Ankara, 1962. The German view is presented in H. Kannegiesser, *The Campaign in Gallipoli*, London, 1928; Liman von Sanders, *My Five Years in Turkey*, Annapolis, Md., 1927; H. Lorey, *Der Krieg in den türkischen Gewässern*, I, Berlin, 1928; and C. Mühlmann, *Der Kampf um die Dardanellen*, Oldenburg, 1927.

The campaign in Mesopotamia/Iraq is described in A. J. Barker, *The Bastard War*, New York, 1967; A. T. Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914-1917*, London, 1930, and *Mesopotamia, 1917-1920: A Clash of Loyalties*, London, 1931; C. V. Townshend, *My Campaign in Mesopotamia*, London, 1920; A. Kearsley, *A Study of the Strategy and Tactics of the Mesopotamian Campaign, 1914-1917*, London, 1934; H. von Kiesling, *Mit Feldmarschall V. d. Golts Pacha in Mesopotamien und Persien*, Leipzig, 1922; and F. J. Moberly, *The Campaign in Mesopotamia, 1914-1918*, 4 vols., London, 1923-1927. The Yıldırım Army is discussed in Ahmed Sedat Paşa (Doğruer), *Yıldırım Akibeti* (The Fate of Yıldırım), Istanbul, 1927; Hüseyin Hüsnü Emir, *Yıldırım*, Istanbul, 1337/1919; and Dr. Steuber, 'Yıldırım,' *Deutsche Streiter auf heiligem Boden*, Berlin, 1922, tr. as *Yıldırım* by Nihat, Istanbul, 1932.

The Egyptian and Syrian campaigns and the Arab Revolt are discussed in Elie Kedourie, *England and the Middle East. The Vital Years, 1914-1921*, London, 1956; H. M. Sacher, *The Emergence of the Middle East, 1914-1924*, New York, 1959; G. Antonius, *The Arab Awakening*, London, 1938; Zeine N. Zeine, *Arab-Turkish Relations and the Emergence of Arab Nationalism*, Beirut, 1959; Kress von Kressenstein, *Mit den Türken zum Suezkanal*, Berlin, 1938; A. Wavell, *Allenby: Soldier and Statesman*, London, 1940; M. G. E. Bowman-Manifold, *An Outline of the Egyptian and Palestine Campaigns 1914 to 1918*, Chatham, 1922; Richard Aldington, *Lawrence of Arabia*, London, 1955; Brian Gardner, *Allenby of Arabia*, New York, 1966; T. E. Lawrence, *Seven Pillars of Wisdom*, London, 1935, and *Revolt in the Desert*, London, 1927; Suleiman Mousa, *T. E. Lawrence: An Arab View*, London, 1966; Sir Ronald Storrs, *Orientalism*, London, 1937; and J. Nevakivi, *Britain, France and the Arab Middle East, 1914-1920*, London, 1969. The Ottoman side of the campaign is inadequately given in Vecihi, *Filistin ricatı* (Retreat from Palestine), Istanbul, 1337/1921; Djemal Pasha, *Memoires of a Turkish Statesman, 1913-1919*, New York, 1922; and Halide Edib, *Memoires of Halide Edib*, London, 1926. See also N. Z. Ajay, Jr., "Political Intrigue and Suppression in Lebanon During World War I," *IJMES*, 5 (1947), 140-160; and A. Yammime, *Quatre Ans de Misère: Le Liban et la Syrie Pendant la Guerre*, Cairo, 1922.

The wartime secret agreements dividing the Ottoman Empire are described in H. N. Howard, *The Partition of Turkey*, Norman, Okla., 1931 and *Turkey, the Straits and U.S. Policy*, Baltimore, 1974; L. Evans, *United States Policy and the Partition of Turkey, 1914-1924*, Baltimore, 1965; R. Bullard, *Britain and the Middle East*, London, 1951; W. W. Gottlieb, *Studies in Secret Diplomacy During the First World War*, London, 1957; L. Stein, *The Balfour Declaration*, London, 1961; A. Pingaud, *Histoire Diplomatique de la France pendant la grande guerre*, 2 vols., Paris, 1938-1940; Hüseyin Rahmi, *Cihan Harbi esnasında Avrupa hükümetleriyle Türkiye. Anadolu'nun taksimi* (The European governments and Turkey during the World War. The division of Anatolia), Istanbul,

1927, repr. as *Sovyet Devleti Arşivi Gizli Belgelerinde Anadolu'nun Taksimi Planı* (The Plan to Divide Anatolia, in the secret documents of the Soviet State Archives), Istanbul, 1972; and R. Albrecht-Carré, *Italy at the Paris Peace Conference. The Paris Peace, History and Documents*, New York, 1938.

10. İşgal Türkiye Cumhuriyeti sonrası ve Türkiye Cumhuriyeti için savaş

The postwar efforts to occupy various parts of the defeated Ottoman Empire are studied in detail in Tevfik Bıyıklıoğlu, *Türk İstiklâl Harbi, I. Mondros Mütarekesi ve Tatbikatı* (The Turkish War for Independence. I. The Truce of Mondros and Its Application), Ankara, 1962, and "Birinci Dünya Harbinde (1914-1918) ve Mondros Mütarekesi sıralarında (30 Ekim 1918-11 Ekim 1922) Boğazlar problemi" (The Straits problem between the First World War (1914-1918) and the Truce of Mondros (October 30, 1918-October 11, 1922)), *Belleten*, 24 (1960), 79-93; Halide Edib (Adıvar), *The Turkish Ordeal*, London, 1928, and *The Daughter of Smyrna*, Lahore, 1940; A. A. Pallis, *Greece's Anatolian Venture - and After*, London, 1937; Prince Andrew of Greece, *Towards Disaster: The Greek Army in Asia Minor in 1921*, London, 1930, and *War Memoires*, London, 1928; R. Albrecht-Carré, *Italy at the Peace Conference*, New York, 1938; H. H. Cummings, *Franco-British Rivalry in the Post-War Near East*, New York, 1938; Harry N. Howard, *The Partition of Turkey*, Norman, Okla., 1931, and *The King-Crane Commission*, Beirut, 1963; R. Hovannisian, *Armenia on the Road to Independence, 1918*, Berkeley and Los Angeles, 1967, and *The Republic of Armenia, vol. I, The First Year, 1918-1919*, Berkeley and Los Angeles, 1971; and Firuz Kazemzadeh, *The Struggle for Trans-Caucasia, 1917-1921*, New York, 1951.

The Turkish War for Independence that followed has been the subject of numerous studies. Excellent chronologies and bibliographies of the period are provided by G. Jäschke, *Die Türkei seit dem Weltkrieg: Geschichtskalender, 1918-1928*, Berlin, 1929 (published also in *Welt des Islams*, 10, 1927-1929), revised and partly published (to 1923) in Turkish translation as *Türk Kurtuluş Savaşı Kronolojisi: Mondros'tan Mudanya'ya kadar 30 Ekim 1918-11 Ekim 1922* (Chronology of the Turkish Struggle for Liberation, from Mondros to Mudanya, October 30, 1918-October 11, 1922), Ankara, 1970, and *Türk Kurtuluş Savaşı Kronolojisi, Mudanya Mütarekesinden 1923 sonuna kadar* (Chronology of the Turkish Struggle for Liberation, from the Truce of Mudanya to the end of 1923), Ankara, 1974. Also see Utkan Kocatürk, *Atatürk ve Türk Devrimi Kronolojisi, 1918-1938* (Chronology of Atatürk and the Turkish Revolution), Ankara, 1973; and Muzaffer Gökman, *Atatürk ve Devrimleri Tarihi Bibliyografyası. Bibliography of the History of Atatürk and His Reforms*, Istanbul, 1968.

The most authoritative and detailed history of the War for Independence is that published by the History Department of the Turkish General Staff, Genelkurmay Başkanlığı Harp Tarihi Dairesi, *Türk İstiklâl Harbi* (The Turkish War for Independence) 6 vols., Ankara, 1962-1968. See also Tevfik Bıyıklıoğlu, *Trakya'da Milli Mücadele* (The National Struggle in Thrace), 2 vols., Ankara, 1955-1956, and *Atatürk Anadolu'da, 1919-1921* (Atatürk in Anatolia, 1919-1921), Ankara, 1959; G. Jaeschke, *Kurtuluş Savaşı ile ilgili İngiliz Belgeleri* (English documents related to the War for Liberation), Ankara, 1971; Kâzım Özalp, *Milli Mücadele, 1919-1922* (The National Struggle, 1919-1922), 2 vols., Ankara, 1971-1972; Mahmut Goloğlu, *Milli Mücadele Tarihi* (History of the National Struggle), 5 vols.: (I) *Erzurum Kongresi* (The Congress of Erzurum), Ankara, 1968; (II) *Sivas Kongresi* (The Congress of Sivas), Ankara, 1969; (III) *Üçüncü Meşrutiyet, 1920* (The Third Constitution, 1920), Ankara, 1970; (IV) *Cumhuriyete Doğru, 1921-1922* (Toward the Republic, 1921-1922) Ankara, 1971; (V) *Türkiye Cumhuriyeti, 1923* (The

Turkish Republic, 1923), Ankara, 1971; Mustafa Kemal, *Nutuk, Gazi Mustafa Kemal tarafından* (The Speech, by Gazi Mustafa Kemal), 2 vols., Ankara, 1927; many reprints, of which *Nutuk*, 3 vols., Ankara, 1960–1961, was used in this study. Its official English translation was *A Speech Delivered by Ghazi Mustafa Kemal, President of the Turkish Republic, October 1927*, Leipzig, 1929; see also T. Gökbilgin, *Milli Mücadele Başlarken* (Starting the National Struggle), 2 vols., Ankara, 1959–1965; Sabahattin Selek, *Milli Mücadele. Anadolu İhtilâlı* (The National Struggle. Revolt in Anatolia), 2 vols., Ankara, 1963–1965.

Among the hundreds of memoirs and other histories of the war are Celal Bayar, *Ben de Yazdım: Milli Mücadeleye Giriş* (I Also Have Written: Entering the National Struggle), 8 vols., Istanbul, 1965–1972; Kemal Arıburnu, *Milli Mücadelede İstanbul Mitingleri* (Meetings in Istanbul During the National Struggle), Ankara, 1955; Falih Rıfkı Atay, *Atatürk'ün Bana Anlattıkları* (What Atatürk Explained to Me), Istanbul, 1955, and *Atatürk'ün Hatıraları, 1914–1919* (Atatürk's Memoirs), Ankara, 1965; Ş. Turan, *Balıkesir ve Alaşehir Kongreleri ve Hacı Muhittin Çarıklı'nın Kuvayı Milliye Hatıraları, 1919–1920* (The Congresses of Balıkesir and Alaşehir and Hacı Muhittin Çarıklı's Memoirs of the National Forces, 1919–1920), Ankara, 1967; Ali Fuat Cebesoy, *Milli Mücadele Hatıraları* (Memoirs of the National Struggle), I, Istanbul, 1953, *Moskova Hatıraları* (Memoirs of Moscow), Istanbul, 1955, and *General Ali Fuat Cebesoy'un siyasi hatıraları* (General Ali Fuat Cebesoy's political memoirs), 2 vols., Istanbul, 1957–1960; Mazhar Müfit Kansu, *Erzurumdan Ölümüne kadar Atatürk'le beraber* (With Atatürk from Erzurum until his death), 2 vols., Ankara, 1966–1968; Sami Sabit Karaman, *İstiklâl Mücadelesi ve Enver Paşa* (Enver Paşa and the National Struggle), Izmit, 1949; Kâzım Karabekir, *İstiklâl Harbimiz* (Our War for Independence), Istanbul, 1960, and *İstiklâl Harbinde Enver Paşa* (Enver Paşa in the War for Independence), Istanbul, 1967; Süleyman Külçe, *Mareşal Feri Çakmak*, Istanbul, 1953; Alfred Rawlinson, *Adventures in the Near East*, London, 1923; Ali İhsan Sabis, *Harb Hatıralarım. İstiklâl Harbi* (My War Memories. The War for Independence), Istanbul, 1951; Fethi Tevetoğlu, *Türkiye'de Sosyalist ve Kömünist Faaliyetler* (Socialist and Communist Activities in Turkey), Ankara, 1967; İlhan E. Darendelioğlu, *Türkiye'de Kömünist Hareketleri, 1910–1973* (The Communist Movements in Turkey, 1910–1973), Ankara, 1973. Ali Fuat Türkgeldi, *Mondros ve Mudanya Mütarekelerinin Tarihi* (History of the Mondros and Mudanya Truces), Ankara, 1948; Yunus Nadi, *Mustafa Kemal Samsunda* (Mustafa Kemal in Samsun), Istanbul, 1955, *Ankara'nın İlk günleri* (The First days of Ankara), Istanbul, 1955, and *Çerkes Ethem kuvvetlerinin ihaneti* (Betrayal by the forces of Çerkes Ethem), Istanbul, 1955; *Anadoluda Yunan zulüm ve vahşeti* (Greek misdeeds and atrocities in Anatolia), 3 vols., Ankara, 1922; *Atrocités Grecques. Documents et rapports officiels*, Constantinople, 1922; Cemal Bardakçı, *Anadolu isyanları* (Anatolian revolts), Istanbul, 1940; A. Cerahoğlu, *Türkiyede sosyalizm, 1848–1925* (Socialism in Turkey), Istanbul, 1968; Ömer Sami Coşar, *Milli Mücadelede Basın* (The Press during the National Struggle), Istanbul, 1964; A. Gökoğlu, *İnkilâbımızda posta ve telgrafçılar* (Postal and telegraph men during our revolution), Istanbul, 1938; Zühdü Güven, *Anzavur isyanı* (The Anzavur revolt), Istanbul, 1948, and *İstiklâl Savaşı hatıralarından acı bir sayfa* (A bitter page of the War for Independence memories), Ankara, 1965; Mithat Işın, *İstiklâl harbi deniz cephesi* (The naval front of the War for Independence), Istanbul, 1946; Sami Sabit Karaman, *Trabzon ve Kars Hatıraları, 1921–2. İstiklâl Mücadelesi ve Enver Paşa* (Memories of Trabzon and Kars, 1921–2. The War for Independence and Enver Paşa), Izmir, 1949; Yakup Kadri Karaosmanoğlu, *Vatan yolunda: Milli Mücadele hatıraları* (On the Fatherland Road. Memories of the National Struggle), Istanbul, 1958; Cemal Kutay, *Çerkes Ethem hâdisesi* (The Çerkes Edhem Affair), Istanbul, 1955; Çerkes Ethem, *Hâtırat* (Memoires),

Istanbul, 1962; Kadir Mısırlıoğlu, *Kadir: Türkün siyah kitabı. Anadoluda Yunan mezalimi* (The Black Book of the Turks. Greek atrocities in Anatolia), Istanbul, 1966; Nurettin Peker, *1918-1923 İstiklâl Savaşının vesika ve resimleri* (Documents and pictures of the 1918-1923 War for Independence), Istanbul, 1955; Elaine D. Smith, *Turkey: Origins of the Kemalist Movement and the Government of the Grand National Assembly, 1910-1923*, Washington, 1959; Cemal Kutay, *Çerkez Ethem Dosyası* (The Dossier of Çerkez Ethem), 2 vols., Istanbul, 1973; Rahmi Apak, *İstiklâl Savaşında Garp Cephesi Nasıl Kuruldu* (How the Western Front was Established During the War for Independence), Ankara, 1942; Ahmed Emin Yalman, *Turkey in My Time*, Norman, Okla., 1956, and *Yakın Tarihte Gördüklerim ve Geçirdiklerim* (What I Have Seen and Experienced in Recent Times), 4 vols., Istanbul, n.d., S. R. Sonyel, *Türk Kurtuluş Savaşı ve Dış Politika* (The Turkish War for Independence and Foreign Policy), I, Ankara, 1974; Salahi (Sonyel) Ramadan, "The Foreign Policy of the Turkish Nationalists, 1919-1923," unpublished Ph.D. dissertation, University of London, 1971; and A. E. Montgomery, "Allied Policies in Turkey from the Armistice of Mudros, 30th October 1918 to the Treaty of Lausanne, 24th July 1923," unpublished Ph.D. dissertation, University of London, 1969.

Letters and documents issued during the War for Independence have been published in the following principal collections: T. C. Genelkurmay Başkanlığı Harp Tarihi Dairesi, *Harb Tarihi Vesikaları Dergisi* (Journal of War History Documents), Ankara, 18 vols., 68 issues, 1951-1969; with 1510 documents; Mustafa Kemal Atatürk, *Atatürk'ün Söylev ve Demecleri* (Atatürk's speeches and statements), 4 vols., Ankara, 1945-1964, with vol. IV having the title *Atatürk'ün Tamim, Telgraf ve Beyannameleri* (Atatürk's Circulars, Telegrams, and Manifestos), Ankara, 1964; and Kâzım Karabekir, *İstikâl Harbimiz* (Our War for Independence), Istanbul, 1960. British documents concerning the war period are found in Bilâl N. Şimsir, *İngiliz Belgelerinde Atatürk (1919-1938), Cilt I, Nisan 1919-Mart 1920. British Documents on Atatürk (1919-1938) Vol. I, April 1919-March 1920*, Ankara, 1973; W. N. Medicott, D. Dakin, and M. E. Lambert, *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939*, First Series, vol. XVII, *Greece and Turkey, January 1, 1921-September 2, 1922*, London, 1970, and vol. XVIII, *Greece and Turkey, September 3, 1922-July 24, 1923*, London, 1972.

The Lausanne Conference is dealt with in Medicott et al., *Documents on British Foreign Policy*, XVIII, 990-1064; Ali Naci Karacan, *Lozan*, Istanbul, 1971; M. Cemil Bilsel, *Lozan*, 2 vols., Ankara, 1933; Seha L. Meray, *Lozan Barış Konferansı. Tutanaklar-Belgeler* (The Lausanne Peace Conference, Minutes-Documents), Ankara, 1969; Great Britain, Cmd. 1814, Turkey No. 1 (1923), *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923. Records of Proceedings and Draft Terms of Peace*, London, 1923; Jane Degras, ed., *Soviet Documents on Foreign Policy*, 3 vols., London, 1951-1952; France, Ministère des Affaires Étrangères, *Documents diplomatiques. Conférence de Lausanne sur les affaires du proche-orient (1922-3) Recueil des Actes de la Conférence. Première série, I-IV, Deuxième série, I-II*, Paris, 1923; T. C. Hariciye Vekâleti, *Lozan Konferansı, 1922-1923*, 2 vols., in 7, Istanbul, 1340-1924. An excellent account of the conference is given by R. Davison, "Turkish Diplomacy from Mudros to Lausanne," *The Diplomats, 1919-1939*, G. A. Craig and F. Gilbert, eds., Princeton, N.J., 1953, and "Middle East Nationalism; Lausanne Thirty Years After," *Middle East Journal*, 7 (1953), 324-348. See also Harry J. Psomiades, *The Eastern Question: The Last Phase: A Study in Greek-Turkish Diplomacy*, Thessaloniki, 1968; H. Howard, *Turkey, The Straits and U.S. Policy*, Baltimore, 1974, pp. 113-126, and *The Partition of Turkey*, Norman, Okla., 1931; Ali Naci Karacan, *Lozan Konferansı ve İsmet Paşa* (The Lausanne Conference and İsmet Paşa), Istanbul, 1943; Ahmet Kayıhan, *Lozan ve Batı Trakya: 1913 de İlk Türk Cumhuriyeti* (Lausanne and Western Thrace: The First Turkish Republic in 1913), Istanbul, 1967; Harold Nicolson, *Curzon: The Last Phase, 1919-1925. A Study in Post War Diplomacy*,

London, 1934. The exchanges of population and other agreements between Turkey and Greece that followed Lausanne are studied in Dimitri Pantzopoulos, *The Balkan Exchange of Minorities and Its Impact upon Greece*, The Hague, 1962; K. G. Andreades, *The Moslem Minority in Western Thrace*, Thessaloniki, 1956; and H. J. Psomiades, *The Eastern Question: The Last Phase. A Study in Greek-Turkish Diplomacy*, Thessaloniki, 1968; Paul Helmreich, *From Paris to Sèvres: The Partition of the Ottoman Empire at the Peace Conference of 1919-1920*, Columbus, Ohio, 1974.

۱۱- جمهوری ترکیه ۱۹۷۵-۱۹۲۳

Though there is no adequate overall account of the Republic, there are some excellent monographs on particular subjects. The most useful general works are Geoffrey Lewis, *Turkey*, London, 1955, and *Modern Turkey*, London, 1974; M. P. Price, *A History of Turkey, from Empire to Republic*, London, 1956; Andrew Mango, *Turkey*, London, 1968; and L. V. Thomas and R. N. Frye, *The United States and Turkey and Iran*, Cambridge, Mass., 1951 (repr. New York, 1971), which provide only short historical surveys. The only adequate history of the Republic in Turkish is Enver Ziya Karal, *Türkiye Cumhuriyeti Tarihi* (History of the Turkish Republic), 1st ed., Istanbul, 1945 (2nd ed., Istanbul, 1954; 3rd ed., Istanbul, 1960).

The Atatürk years are covered extensively. D. E. Webster, *The Turkey of Atatürk: Social Process in the Turkish Reformation*, Philadelphia, Pa., 1939, is a classic study that remains unsurpassed in many areas. Eleanor Bisbee, *The New Turks: Pioneers of the Republic, 1920-1950*, Philadelphia, Pa., 1951, is very perceptive, particularly on social development. The most detailed and objective biography of Atatürk is Lord Kinross, *Atatürk: A Biography of Mustafa Kemal, Father of Modern Turkey*, New York and London, 1965. Other useful biographical treatments are Irfan Orga, *Phoenix Ascendant: The Rise of Modern Turkey*, London, 1958; Irfan and Margarete Orga, *Atatürk*, London, 1962; H. C. Armstrong, *Grey Wolf, Mustafa Kemal. An Intimate Study of a Dictator*, London, 1935, tr. into Turkish by Peyami Safa, *Bozkurt* (Grey Wolf), Istanbul, 1955, and answered by Sadi Borak, *Armstrong'tan Bozkurt: Mustafa Kemal ve iftiralara cevap* (The Grey Wolf by Armstrong; Mustafa Kemal and answers to slanders), Istanbul, 1955; Şevket Süreyya Aydemir, *Tek Adam* (The Only Man), 3 vols., Istanbul, 1963-1965. His political philosophy is studied by Suna Kili, *Kemalism*, Robert College, Bebek, Istanbul, 1969; and F. P. Latimer, "The Political Philosophy of Mustapha Kemal Atatürk," unpublished Ph.D. dissertation, Princeton University, 1960. The most useful chronologies of his era are Utkan Kocatürk, *Atatürk ve Türk Devrimi Kronolojisi, 1918-1938* (Chronology of Atatürk and the Turkish Revolution, 1918-1938), Ankara, 1973; H. Jäschke, *Die Türkei seit dem Weltkriege*, II, *Türkischer Geschichtskalender 1918-1928*, Berlin, 1929 (also published in *Welt des Islams*, 10, 1927-1929), *Die Türkei seit dem Weltkriege*, II, *Türkischer Geschichtskalender für 1929 mit neuem Nachtrag zu 1918-1928*, Berlin, 1930 (also in *Welt des Islams*, 12, 1930), *Die Türkei seit dem Weltkriege*, III, *Geschichtskalender für 1930*, Berlin, 1931 (also in *Welt des Islams*, 13, 1930-1931), *Die Türkei seit dem Weltkriege*, IV, *Türkischer Geschichtskalender für 1931-1932*, Berlin, 1933 (also in *Welt des Islams*, 15, 1933), *Die Türkei in den Jahren 1933 und 1934* (offprint from *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, 38/2, 1935), *Die Türkei seit dem Weltkriege: Personen und Sachregister, 1918-1934*, Berlin, 1939, and *Die Türkei in den Jahren 1935-1941: Geschichtskalender mit Personen und Sachregister*, Leipzig, 1943. See also Dahiliye Vekâleti Matbuat Umum Müdürlüğü, *Ayın Tarihi* (History of the Month), Ankara, 1339/1923-1940.

Constitutional and political developments are discussed in Suna Kili, *Turkish Constitutional Developments and Assembly Debates on the Constitutions of 1924 and 1961*, Bebek,

Istanbul, 1971; Ş. Gözübüyük and Z. Sezgin, *1924 Anayasası hakkındaki Meclis görüşmeleri* (Assembly discussions on the 1924 Constitution), Ankara, 1957; S. Kili and Ş. Gözübüyük, *Türk Anayasa Metinleri: Tanzimattan Bugüne kadar* (Turkish Constitutional Texts: From the Tanzimat to the Present Day), Ankara, 1957; Kâzım Öztürk, *Türkiye Cumhuriyeti Anayasası* (The Constitution of the Turkish Republic), 3 vols. Ankara, 1966; Rona Aybay, *Karşılaştırmalı 1961 Anayasası* (A Comparative Study of the 1961 Constitution), Istanbul, 1963; Abid A. Al-Maryati, *Middle Eastern Constitutions and Electoral Laws*, New York, 1968, pp. 333–412; H. M. Davis, *Constitutions, Electoral Laws, Treaties of States in the Near and Middle East*, Durham, N.C., 1947.

Politics in the Atatürk era are studied by Kemal H. Karpat, *Turkey's Politics: The Transition to a Multi-Party System*, Princeton, N.J., 1959; Tarık Z. Tunaya, *Türkiyede Siyasal Partiler, 1859–1952* (Political Parties in Turkey, 1859–1952), Istanbul, 1952; Walter F. Weiker, *Political Tutelage and Democracy in Turkey: The Free Party and Its Aftermath*, Leiden, 1963; Dankwart A. Rustow, "The Army and the Founding of the Turkish Republic," *World Politics*, XI/4 (July 1959), and "Politics and Islam in Turkey, 1920–1935," *Islam and the West*, ed. R. N. Frye, The Hague, 1957. On Turkish politics since Atatürk see C. H. Dodd, *Politics and Government in Turkey*, Berkeley and Los Angeles, 1969; K. H. Karpat, ed., *Social Change and Politics in Turkey: A Structural-Historical Analysis*, Leiden, 1973; Jacob M. Landau, *Radical Politics in Modern Turkey*, Leiden, 1974; İsmet Giritli, *Fifty Years of Turkish Political Development, 1919–1969*, Istanbul, 1969; George S. Harris, *The Origins of Communism in Turkey*, Stanford, Calif., 1967; W. F. Weiker, *The Turkish Revolution, 1960–1961, Aspects of Military Politics*, Washington, D.C., 1963; G. Jäschke, *Die Türkei in den Jahren 1942–1951*, Wiesbaden, 1955; Richard D. Robinson, *Developments Respecting Turkey, 1953–1957*, 4 vols., New York, 1954–1957. On the Turkish bureaucracy see Frederick W. Frey, *The Turkish Political Elite*, Cambridge, Mass., 1965; R. D. Robinson, *High Level Manpower in Economic Development: The Turkish Case*, Cambridge, Mass., 1967; L. L. and N. P. Roos, *Managers of Modernization: Organizations and Elites in Turkey, 1950–1969*, Cambridge, Mass., 1971; A. T. J. Matthews, *Emergent Turkish Administrators*, Ankara, 1955; and J. B. Kingsbury and Tahir Aktan, *The Public Service in Turkey: Organization, Recruitment and Training*, Brussels, 1955. On government organization and operation see Ernest Kurnow, *The Turkish Budgetary Process*, Ankara, 1956; A. L. Strum and C. Mihçioğlu, *Bibliography on Public Administration in Turkey, 1928–57*, Ankara, 1958; A. Gorvine and L. L. Barber, *Organization and Functions of Turkish Ministries*, Ankara, 1957; Fehmi Yavuz, *Problems of Turkish Local Administration*, Ankara, 1965; Doğan Dolmiz, *Turkish Government Organization Manual*, Ankara, 1959; and Institute of Public Administration for Turkey and the Middle East, *Turkish Government Organization Manual*, 2nd ed., Ankara, 1966.

Society and religion in Turkey are discussed in Halide Edib (Adivar), *Turkey Faces West*, London, 1930, and *Conflict of East and West in Turkey*, Lahore, 1935; H. E. Allen, *The Turkish Transformation: A Study in Social and Religious Development*, Chicago, Ill., 1935; E. Bisbee, *The New Turks, Pioneers of the Republic, 1920–1950*, Philadelphia, Pa., 1951, 2nd ed., 1956; Nermin Erdentung, *A Study on the Social Structure of a Turkish Village*, Ankara, 1959; İrfan Orga, *Portrait of a Turkish Family*, New York, 1950; J. E. Pierce, *Life in a Turkish Village*, New York, 1964; Firouz Bahrampour, *Turkey: Political and Social Transformation*, Brooklyn, N.Y., 1967; Selma Ekrem, *Turkey Old and New*, New York, 1963; Kaare Grønbech, *The Turkish System of Kinship*, Copenhagen, 1953; Mahmud Makal, *A Village in Anatolia*, London, 1954; Kemal Karpat, *Social Change and Politics in Turkey: A Structural-Historical Analysis*, Leiden, 1973, *Political and Social Thought in the Contemporary Middle East*, London, 1968, and

"Social themes in Contemporary Turkish literature," *Middle East Journal*, 14 (1960), 29-44, 153-168; G. Jaeschke, *Der Islam in der neuen Türkei*, Leiden, 1951; H. Reed, "The Religious Life of Modern Turkish Muslims," *Islam and the West*, ed. R. N. Frye, The Hague, 1957, pp. 108-148, "The Revival of Islam in Secular Turkey," *Middle East Journal*, 8 (1954), 267-282, and "Turkey's New Imam-Hatip Schools," *Die Welt des Islams*, n.s. 4 (1955), 150-163; Paul Stirling, "Religious Change in Republican Turkey," *Middle East Journal*, 12 (1958), 395-408; L. V. Thomas, "Recent Developments in Turkish Islam," *Middle East Journal*, 6 (1952), 22-40; Neda Armaner, *İslâm dininden ayrılan cereyanlar: nurculuk* (Movements separating from the religion of Islam: Nurcu'ism), Ankara, 1964; Bekir Berk and N. Polat, *İslami hareket ve Türkes* (The Islamist movement and Türkes), Istanbul, 1969; F. Güventürk, *Din ışığı altında nurculuğun içyüzü* (The inner side of nurcu'ism in the light of religion), Istanbul, 1964; Osman Turan, *Türkiyede mânevi buhran: din ve lâiklik* (The spiritual crisis in Turkey: Religion and Laicism) Ankara, 1964; and Tarık Tunaya, *İslâmcılık cereyanı* (The Islamist movement), Istanbul, 1962. The People's Houses are described in Kemal Parpat, "The People's Houses in Turkey, Establishment and Growth," *Middle East Journal*, 17 (1963), 55-67, "The Impact of the People's Houses on the Development of Communications in Turkey, 1931-1951," *Welt des Islams*, 15 (1974), 69-84; *XV Yıldönümünde Halkevleri ve Halkodaları* (The 15th Anniversary of the People's Houses and People's Rooms), Ankara, 1947; and Hasan Taner, *Halkevleri Bibliyografyası* (Bibliography of People's Houses), Ankara, 1944. On educational development see Andreas Kazamias, *Education and the Quest for Modernity in Turkey*, London, 1966; İlhan Başgöz and H. Wilson, *Educational Problems in Turkey, 1920-1940*, Bloomington, Ind., and the Hague, 1968; Nevzat Ayas, *Türkiye Cumhuriyeti Millî Eğitim* (National education in the Turkish Republic), Ankara, 1948.

Turkish economic development is studied by Z. Y. Hershlag, *Turkey: An Economy in Transition*, The Hague, 1958, and *Turkey: The Challenge of Growth*, Leiden, 1968; E. J. Cohn, *Turkish Economic, Social and Political Change*, New York, 1970; Nermin Abadan, *Batı Almanya'daki Türk İşçileri ve Sorunları* (The Turkish Workers in West Germany and Their Problems), Ankara, 1954; R. Aktan, *Analysis and Assessment of the Economic Effects of Public Law 480 Title I Program: Turkey*, Ankara, 1966; H. B. Chenery, G. E. Brandow, and E. J. Cohn, *Turkish Investment and Economic Development*, Ankara, 1953; B. and G. Helling, *Rural Turkey: A New Socio-Statistical Appraisal*, Istanbul, 1958; M. D. Rivkin, *Area Development for National Growth: The Turkish Precedent*, New York, 1965; F. Shorter, ed., *Four Studies of Economic Development in Turkey*, London, 1967; T. C. State Planning Organization, Republic of Turkey, *First Five Year Development Plan, 1963-1967*, Ankara, 1963, and *Second Five Year Development Plan, 1968-1972*, Ankara, 1967; R. D. Robinson, *The First Turkish Republic*, Cambridge, Mass., 1965; R. W. Kerwin, "Etatism and the Industrialization of Turkey," unpublished Ph.D. dissertation, School of Advanced International Studies, Johns Hopkins University, 1956; and OECD, *Economic Surveys, Turkey*, Paris, 1972.

On the foreign policy of the Republic see E. R. Vere-Hodge, *Turkish Foreign Policy, 1918-1948*, Ambilly-Annemasse, 1950; Altemir Kılıç, *Turkey and the World*, Washington, D.C., 1959; Ferenc Vali, *Bridge Across the Bosphorus: The Foreign Policy of Turkey*, Baltimore, 1971, and *The Turkish Straits and NATO*, Stanford, Calif., 1952; R. J. Kerner and H. N. Howard, *The Balkan Conferences and the Balkan Entente, 1930-5*, Berkeley, Calif., 1936; H. N. Howard, *Turkey, the Straits and U.S. Policy*, Baltimore and London, 1974, and *The Problem of the Turkish Straits*, Washington, D.C., Department of State, 1947; E. and T. Aghjon, *Actes de Montreux*, Paris, 1937; S. R. Sonyel, *Türk Kurtuluş Savaşı ve Dış Politika* (The Turkish War of Independence and Foreign Policy), I, Ankara, 1973; A. E. Montgomery, "Allied Policies in Turkey from the Armistice of Mudros, 30th October, 1918 to the Treaty of Lausanne, 24th July 1923," unpublished Ph.D.

dissertation, University of London, 1969; Salahi (Sonyel) Ramadan, "The Foreign Policy of the Turkish Nationalists, 1919-1923," unpublished Ph.D. dissertation, University of London, 1971; A. Akşin, *Atatürk'ün dış politika ilkeleri ve diplomasisi* (The principles and diplomacy of Atatürk's foreign policy), 2 parts, Istanbul, 1964-1966; Yusuf Hikmet Bayur, *Türkiye Devletinin dış siyasası* (The foreign policy of the Turkish state), Istanbul, 1938, 2nd ed., 1942; R. S. Burçak, *Türk-Rus-İngiliz münasebetleri 1791-1941* (Turkish-Russian-English relations, 1791-1941), Istanbul, 1946; L. J. Gordon, *American Relations with Turkey, 1830-1930: An Economic Interpretation*, Philadelphia, Pa., 1932; A. N. Kurat, *Türk-Amerikan münasebetlerine kısa bir bakış, 1800-1959* (A short look at Turkish-American relations, 1800-1959), Ankara, 1952; H. F. Gürsel, *Tarih boyunca Türk-Rus ilişkileri* (Turko-Russian relations in history), Istanbul, 1968; H. W. Hartman, *Die auswärtige Politik der Türkei, 1923-1940*, Zürich, 1941; Haluk Ülman, *Türk-Amerikan diplomatik münasebetleri, 1939-1947* (Turkish-American diplomatic relations, 1939-1947), Ankara, 1961; A. Gündüz Ökçün, *A Guide to Turkish Treaties, 1920-1964*, Ankara, 1966; R. L. Daniel, *American Philanthropy in the Near East, 1820-1960*, Athens, Ohio, 1970; J. A. DeNovo, *American Interests and Policies in the Middle East, 1900-1939*, Minneapolis, Minn., 1963; D. H. Finnie, *Pioneers East: The Early American Experience in the Middle East*, Cambridge, Mass., 1967; J. L. Grabill, *Protestant Diplomacy and the Near East: Missionary Influence on American Policy, 1810-1927*, Minneapolis, Minn., 1971; G. S. Harris, *The Troubled Alliance: The United States and Turkey: Their Problems in Historical Perspective, 1945-1971*, Stanford, Calif., 1972; and R. R. Trask, *The United States Response to Turkish Nationalism and Reform, 1914-1939*, Leiden, 1971.

On Turkish politics and problems since 1960 see Jacob M. Landau, *Radical Politics in Modern Turkey*, Leiden, 1974; Suna Kili, *1960-1975 Döneminde Cumhuriyet Halk Partisinde Gelişmeler* (Developments in the Republican People's Party in the period 1960-1975), Istanbul, 1976. C. H. Dodd, *Politics and Government in Turkey*, Manchester, England, 1969; Ahmet Taner Kışali, *Forces politiques dans la Turquie moderne*, Ankara, 1968; L. L. and N. P. Roos, *Managers of Modernization: Organizations and Elites in Turkey (1950-1969)*, Cambridge, Mass., 1971. The most useful descriptions of Turkey are Richard N. Robinson, *Investment in Turkey: Basic Information for United States Businessmen*, Washington, D.C., Department of Commerce, 1956; T. D. Roberts et al., *Area Handbook for the Republic of Turkey*, U.S. Government Printing Office, April, 1970; *Nagel's Encyclopaedia Guide: Turkey*, New York, Geneva, Paris, and Munich, 1968; E. Fodor and Kanik Arıcanlı, *Fodor's Turkey*, New York, 1969, and later editions; Hachette World Guides, *Turkey*, Paris, 1960 and 1970; and Shell Company of Turkey, Ltd., *Motorist Guide to Turkey*, Istanbul, n.d. By far the best guide to Istanbul is Hilary Sumner-Boyd and John Freely, *Strolling Through Istanbul: A Guide to the City*, Redhouse Press, Istanbul, 1972. Among the older guides Ernest Mamboury, *Istanbul Touristique* (Istanbul, latest ed., 1951) and *Ankara Touristique* are particularly good. The only detailed maps of Istanbul can be found in Istanbul Belediyesi, *Istanbul, Şehir Rehberi, 1971* (City Guide to Istanbul, 1971), Istanbul, 1972. Out of date in some respects but still a classic treatment is Great Britain, Naval Intelligence Division, *Geographical Handbook Series, Turkey*, 2 vols., London, 1942.

Up-to-date statistical information can be derived from the publications of the State Institute of Statistics/Devlet İstatistik Enstitüsü, Ankara, including its *Türkiye İstatistik Yıllığı* (Statistical Yearbook of Turkey), abbreviated in this work as İY, published most recently for 1963, 1964-1965, 1968, and 1971, its *Aylık İstatistik Bülteni* (Monthly Bulletin of Statistics), and a wide range of specialized monographs. The *Annual Report* of the Central Bank of Turkey and the *Review of Economic Conditions* of the Türkiye İş Bankası (Turkish Business Bank), both published in English as well as Turkish, are extremely useful. Laws and governmental decrees are published daily in the *T. C. Resmî Gazete*, by the prime minister's office.

نمایه

آرشبو کتابخانه ملی وین، ۱۰	آ
آرشبوه‌های بشبا کانلیق استانبول، ۹	آبادان، ۵۳۶
آرشبوه‌های ملی، ۱۰	آتاتورک ← مصطفی کمال
آرشبوه‌های وزارت امور خارجه، ۱۰	آتلانتیک، ۶۶۳
آسیای صغیر، ۵۴۷	آتن، ۵۰، ۲۶۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۶۰۷، ۶۲۵، ۷۱۴
آسیای مرکزی، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۴۹	آخوندزاده، میرزافتحعلی، ۴۴۵
۵۹۱، ۵۸۸، ۵۵۰	آخیسکا، ۷۰
آفریقا، ۷۳، ۳۱۲، ۳۳۱، ۴۱۹	آداپازاری، ۵۹۹
آفریقای شمالی، ۵۲۵، ۶۵۹	آدالیا، ۵۴۰
آفریقای مرکزی، ۳۶، ۳۷، ۳۳۱	آداناس، ۱۰۸، ۲۱۷، ۲۶۹، ۳۴۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۷۴، ۵۵۱، ۵۵۴
آقا اوغلو، احمد، ۴۴۵، ۵۲۱، ۶۳۴	آدریانیک، ۴۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۴، ۴۶۸، ۵۰۰
آقا حسین پاشا، ۳۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۴	۵۲۷
آقجورا، یوسف، ۴۴۶، ۵۰۸	آدریانوپل (ادرنه)، ۶۴۱
آق سرای استانبول، ۱۵۷	آدمیرال سیمور، ۳۳۴
آکسفورد، ۹	آدمیرال هبارت، ۱۴۰
آکماز، ۵۹۷	آذربایجان، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۹۳، ۵۹۶
آگوب وارتویان، ۲۲۷	آرنا، ۷۱، ۳۳۷

آنادولی، ۲۳، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۷۶،	آلاداغ، ۳۲۱
۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۹،	آلاشهر، ۵۷۸، ۵۹۷
۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۶،	آلبانی، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴،
۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷،	۳۵۰، ۳۵۷، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹،
۲۸۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۷،	۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۰،
۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷،	آلبانی شمالی، ۷۳، ۴۹۵، ۴۹۶
۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۴۷، ۴۴۸،	آلتین کوپرو، ۵۵۱
۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۳۲، ۵۳۴،	آلساندر، ۲۴۳، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۶۹،
۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱،	آلساندر ایسیلانتی، ۴۸
۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲،	آلساندر دوم، ۲۴۴، ۳۲۲
۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰،	آلساندر سوم، ۳۳۹، ۳۴۳
۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۷ - ۵۹۰، ۶۰۸ - ۶۰۰، ۶۱۳،	آلساندر گیگا، ۲۳۸
۶۱۴، ۶۲۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴	آلساندر ریوول (لینا کان / گو مرو)، ۵۹۶، ۵۹۹
آنادولی، جنوب شرقی، ۵۵۷	آلسیناتز، ۲۵۷، ۲۹۸، ۲۹۹
آنادولی شرقی، ۷۰، ۷۱، ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳،	آلکویاشا، ۳۴۱
۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،	آلن بی، سرادموند، ۵۴۵، ۵۵۴
۴۰۹، ۴۲۰، ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۱، ۵۲۹،	آلمان، ۲۵۶، ۲۸۳، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۸۳،
۵۳۰، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۴۹،	۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۹، ۴۲۶،
۵۵۸، ۵۷۶، ۵۷۷، ۶۰۴	۴۴۳، ۴۴۴، ۴۸۸، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵،
آنادولی غربی، ۳۵۴	۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۶،
آنادولی مرکزی، ۲۰۶، ۲۰۳	۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۹۱، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۹،
آنادولو، ۵۹، ۵۸۸	۶۵۱، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۹،
آنافرلیمانی، ۵۳۵	۶۶۹
آنتالیا، ۵۵۵	آلمان غربی، ۷۰۸
آنتیت کبیر (آرامگاه مصطفی کمال)، ۶۵۷	آماسیا، ۲۱۴، ۳۹۵، ۴۷۸، ۵۵۴، ۵۶۳، ۵۷۵، ۵۷۴،
آندراسی، ژولیوس، ۲۷۶، ۲۷۷	۵۷۹، ۵۹۰
آنکارا، ۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵،	آمریکا، ۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۵۴۳، ۵۵۹، ۵۷۳، ۵۷۹،
۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱،	۶۵۱، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۱،
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۵،	۷۰۹، ۷۰۹، ۷۱۳، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶،
۶۳۳، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۳، ۶۷۸، ۶۸۵، ۶۸۱،	آمی بن (صلح -)، ۳۳
۶۸۴، ۷۰۱	آنا، ۵۳۵
آیدین، ۴۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۳۶۴، ۴۰۴، ۵۷۸،	آناپا، ۷۰، ۲۰۵

۴۹۷، ۴۹۵، ۴۸۹، ۴۱۳، ۳۳۷، ۳۲۴، ۳۲۲	۶۰۵، ۵۹۷
۶۰۴، ۵۰۴، ۵۰۳، ۴۹۹، ۴۹۸	آيواليق، ۵۹۷
ادهم افندی، ابراهيم، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۷۶، ۷۲۴	
ادوارد هشتم، ۶۵۷	الف
ادهم خليل، ۳۷۶	ابراهيم پاشا، ۴۵، ۵۱، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۱
اديب خالد، ۶۳۲	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۷۶
ادبور، عدنان، ۵۶۳، ۵۸۳، ۶۰۲، ۶۳۲، ۶۵۶	ابراهيم تمو، ۴۳۸
ارجمند کوران، ۹	اپيروس، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۷
اردهان، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۲۹، ۵۴۸، ۵۴۹	۳۵۵، ۴۹۶، ۵۰۲
۵۵۴، ۵۷۱، ۵۸۱	اپيروس جنوبي، ۳۱۲، ۳۱۸
ارزروم، ۴۷، ۷۱، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۴۲	اتريش، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۱۰۸، ۱۱۹
۳۱۵، ۳۲۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۵۳۰	۱۳۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۹ -
۵۳۱، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴	۲۴۵ - ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۷
۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۱	۲۹۹ - ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸
ارزنجان، ۳۴۷، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۴۹	۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۳۹
ارس (رود)، ۴۷	۳۴۲، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۹، ۴۲۶
ارغاني، ۴۰۲	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۱
ارفوت، ۴۰	۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۵۹
ارمنستان، ۷۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۳، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۹۶	اتيوي، ۶۲۵
ارنست رنان، ۲۲۹	ايم چرکس ← چرکس ايم
اروپا، ۵، ۸، ۳۱، ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۵۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱	اچميادزين، ۵۴۹
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۴، ۲۰۵	احتساب آقاسي، ۱۶۶، ۱۶۹
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶	احسان، احمد، ۴۳۳، ۴۳۴
۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳	احمد آقا اوغلو، ۴۸۷
۲۸۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰	احمد امين يالمان، ۵۶۳
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۵، ۴۰۴	احمد رضا، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۷۱
۴۱۳، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸	۴۷۴، ۵۶۳
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۸۶، ۴۹۴	احمد سوم، ۱۵۱
۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳	احمد شفيق، ۲۶
۵۲۴، ۵۴۰، ۵۶۰، ۵۸۸، ۶۶۳، ۷۱۱	احمد مختار، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶
اروپای جنوب شرقي، ۳۴۴	ادرنه، ۱۰، ۴۴، ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۱۶۴
اروپای شرقي، ۳۲۷	۱۷۸، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۱۶

۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۱۴،	اروپای غربی، ۴۳۴، ۷۰۸
۶۲۰، ۶۳۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۷۵،	اروپای مرکزی، ۴۷، ۲۵۶، ۴۶۸
۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۸،	ازمیسر، ۱۰، ۴۱، ۵۲، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷،
۷۷۵	۲۶۷، ۳۲۲، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۶،
استانفورد، جی شاول، ۱۳۰	۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۳، ۵۲۰، ۵۵۷، ۵۷۳، ۵۸۹،
استاوریانوس، لفتن، ۱۰	۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۳،
استرانفورد دورد کلیف، ۷۴، ۱۲۱،	۷۱۳
استرالیا، ۵۳۴	ازه (جزایر -)، ۳۰، ۴۱، ۵۰، ۷۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۰۰،
استروما (رود -)، ۴۹۲	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۵۷، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹،
استکهلم، ۴۳۰	۵۰۲، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۹۷، ۶۲۵، ۷۱۶،
استورزا، میخائیل، ۲۳۸، ۲۳۹	اسپارتعلی، سید علی پاشا، ۱۱۲
استونی، ۳۶۴	استامبولوف، استفان، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،
اسرائیل، ۷۱۱	استانبول، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۵،
اسکندر کبیر، ۳۵۸	۳۶، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۱ - ۶۱، ۶۵، ۶۸،
اسکندرون، ۴۰۹، ۴۵۱، ۴۵۶، ۶۲۵، ۶۲۶،	۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹،
اسکندریه، ۷۴، ۱۱۱، ۱۵۲، ۲۱۲، ۳۳۳، ۳۳۴،	۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۳،
۳۳۵، ۴۳۵	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰،
اسکودار، ۲۵، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۴۳، ۲۴۴،	۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱،
۲۴۳، ۳۳۷، ۳۳۷، ۴۴۶، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۹۶، ۴۹۹،	۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶ - ۲۲۸،
اسکی شهر، ۴۰۲، ۴۹۱، ۵۹۷، ۶۰۵	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۰، ۲۵۶ - ۲۵۶،
اسماعیل (پسر خدیو)، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۲،	۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵ - ۲۷۳، ۲۷۳، ۲۸۳،
اسماعیل پاشا، ۱۲۱، ۳۳۲	۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰ - ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۰۸،
اسماعیل حقی، ۹	۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۴،
اسماعیل کمال، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۶،	۳۳۶ - ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۰ - ۳۵۰،
اصفهان، ۵۴۰	۳۵۸، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳،
اغریدیر، ۵۹۷	۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶ - ۳۹۶، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۱۷،
افغانستان، ۵۴۰، ۶۲۶	۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۷،
افغانی، سید جمال الدین، ۲۷۴، ۲۷۵	۴۳۸، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۸،
افه، محمد، ۵۹۷	۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۹ - ۴۹۷، ۵۰۵ - ۵۰۲، ۵۰۷،
افیون، ۲۱۷، ۵۹۹، ۶۰۱	۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۸ - ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۵،
الازیغ، ۵۷۶	۵۴۰، ۵۴۶، ۵۵۷، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۹،
البستان، ۴۵	۵۷۹ - ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲،

اورلف، ۷۶	الجزایر، ۴۵، ۷۳، ۱۱۳، ۳۳۲، ۴۱۳، ۴۴۱، ۴۴۲
اوژنی (پرنسیس)، ۲۵۳	الشهاب، ۷۴
اوسکوب، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۱، ۴۵۴، ۴۹۳	الکساندر (تزار)، ۴۰، ۴۲، ۳۴۲
اوشاق، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹	الکساندر اول، ۴۹
اوغیار، عثمان، ۶۸۱	الکساندر ماوروکوداتوس، ۵۰
اوکراین، ۶۰، ۵۴۸، ۵۹۹	الکسنزوایدنز، ۱۰
اوکرید، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۵۳، ۴۹۲، ۵۰۱	الیوت، سرهنری، ۳۰۹
اولگون، ۳۲۲	امیر بشیر، ۲۴۹
اونیکارا اسکلیسی، ۷۶، ۱۰۹	امیرعباس (جانشین محمد علی در مصر)، ۱۱۹
ایاصوفیه، ۲۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۵۲، ۴۶۹	امینونو، ۳۹۴
۴۷۶، ۴۷۳، ۶۰۵، ۶۰۸	امینه سلطان، ۵۰۵
	امین یالمن، احمد، ۶۳۳، ۶۶۸
	امین یورداکول، محمد، ۶۳۴
	انز (دریای -)، ۴۹۷
	انزوور، احمد، ۵۹۰
ایتالیا، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۷۹، ۳۳۱، ۳۸۳	انگلستان، انگلیس، ۳۶، ۴۰، ۴۰، ۴۷، ۷۴، ۷۷
۳۹۳، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۴۳، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۸	۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۵۳، ۲۷۹، ۲۸۳
۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵	۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۶۴، ۳۸۳، ۳۹۸
۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹	
ایران، ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۷۲، ۳۵۳، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۵	۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹	انور بیگ، ۴۵۳، ۴۷۴، ۴۸۸
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹	انوریاشا، ۵۰۵، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۳
ایرلند، ۲۵۶	۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
ایروان، ۵۹۶	۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
ایزمایل، ۴۱، ۴۳	انور ضیاء کارال، ۹
ایزمیت، ۳۱، ۸۵، ۱۴۰، ۱۵۲، ۳۸۹، ۳۹۵، ۵۰۴	انوس - میدیا، ۵۴۰
۵۴۰، ۵۴۱	اوبرنوویچ، میخائیل، ۲۵۹، ۲۶۰
ایزنیک، ۶۰۵	اوبرنوویچ، میلان، ۲۵۸
ایگناتیف، نیکلاس، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲	اوبرنوویچ میلوش، ۲۵۸، ۲۵۹
۲۸۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۶، ۳۲۷	اودسا، ۵۲۵، ۵۹۱
ایناجیک، خلیل، ۹	اورشلیم، ۷۳، ۱۳۲، ۲۴۰، ۴۵۰، ۴۵۶
اینجه کوی، ۲۱۶	اور گوپلو، سوات خیری، ۷۲۷

۳۱۷، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۸، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۹	برنارد لوئیس، ۹
۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۱	برهان‌الدین افندی، ۴۷۲
۳۵۰، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹	بریتانیا، ۹، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۶۸، ۶۹
۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۱	۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱
۴۴۲، ۴۳۸، ۴۱۱، ۴۰۹، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۷	۱۳۳، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰
۵۰۲، ۵۰۱، ۴۹۷، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۶۸، ۴۶۷	۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵
۶۵۹، ۶۲۵، ۶۲۱، ۵۵۹، ۵۴۰، ۵۲۸، ۵۲۵	۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۳
۶۶۳	۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۸
بلغراد، ۴۴، ۴۲، ۴۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۵۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۴۱	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵
۴۹۵	۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۸
بلوکباشی، عثمان، ۷۰۵، ۶۹۹	۳۷۷، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۳
بنابارت، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۴۰	۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۱
بنات، ۵۵۹، ۵۲۷	۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
بندر عقبه، ۵۳۸	۵۴۷ - ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۹ - ۵۵۲، ۵۶۰
بندرلی سلیم محمد پاشا، ۳۵	۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۳
بنغازی، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۱۹، ۳۴۵	۶۰۵، ۶۰۹، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷
بوخارست، ۴۲، ۴۳، ۶۸، ۱۲۰، ۲۱۲، ۲۴۹، ۴۳۵	۶۵۱، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۳، ۷۱۱، ۷۱۲
بوداپست، ۳۱۵، ۳۱۱، ۳۳۶	بریندیسی، ۳۹۳
بودلین، ۹	بسارابیا، ۴۱، ۴۲، ۲۸۸، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۸، ۵۲۷
بوردورا، ۵۵۵	بسارابیای جنوبی، ۲۷۹، ۲۴۶، ۲۹۹، ۳۲۷
بورسا، ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۵۲، ۱۱۴، ۸۵، ۷۵، ۳۱	بسیم افندی، محمد، ۳۳
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۷۶، ۵۲۰، ۵۷۹، ۵۹۷	بشبا کانتلیق استانبول، ۹
۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵	بشیر دوم، ۷۴، ۲۳۴، ۲۳۵
بوسفسور، ۶، ۹، ۳۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۸	بشیکناش، ۵۳، ۵۹، ۱۶۸
۷۵، ۹۲، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸	بصره، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۲
۲۹۷، ۳۳۶، ۳۵۸، ۳۹۱، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۴۰	بغداد، ۴۷، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۶۸
۵۵۵، ۶۰۵، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۵۷	۴۲۹، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲
بوسکو، ۲۲۷	بقاع، ۲۵۲
بوسنی، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۷۳، ۷۷، ۱۲۴، ۱۶۳، ۲۰۶	بلژیک، ۷۴
۲۱۴، ۲۱۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۶	بلغارستان، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۴۲، ۷۰، ۸۶، ۱۲۲، ۱۲۷
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸	۱۲۸، ۱۳۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۰
۲۸۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲	۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸

بین النهرین، ۳۹۰، ۵۲۷، ۵۳۴	۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۷
	۳۳۸، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۶، ۴۰۹، ۴۴۲
پ	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۲۷
پاپادوپولیس، ۴۳۲	بوغوردلن، ۲۹۸
پاپین، فرانتس فون، ۵۳۹، ۶۵۹، ۶۶۰	بوکوونیا، ۵۲۷
پاپوچی احمد (افسر زرادخانه نیروی دریائی)، ۳۲	بوهم، ۲۸۷، ۲۰۵
پاریس، ۳۳، ۵۶، ۷۶، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷	بولگارداغ، ۴۰۲
۱۵۳، ۱۶۷، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶	بولنت اجویت، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۵، ۷۲۷
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷	بولو کباشی، عثمان، ۵۹۰، ۶۷۱
۳۱۵، ۳۲۹، ۳۸۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۴	بونارلاو، ۶۰۸
۴۴۵، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۵۶، ۵۵۷	بویون، فرانکلین، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۰۸
۵۶۰، ۵۷۳	بهرام آغا، ۳۰۰
پارناسوس (کوه -)، ۴۳۳	بی اوغلو، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۹۷، ۳۵۲
پازارجیک، ۲۸۲	بیسکو، ۲۳۹
پاشانجه، ۲۱۷	بیت المقدس، ۲۴۱
پاکستان، ۷۱۱، ۷۱۲	بیتولا، ۳۵۸
پالمیرستون، ۷۴، ۷۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۲۴۵	بیجیک، ۲۱۷
۲۵۸	بیرقدار مصطفی پاشا، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷
پتروویچ، نیکولاس، ۲۶۳	۳۴، ۳۳
پرتغال، ۷۴	بیروت، ۱۱۱، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۰۹، ۵۲۰
پرتویاشا، محمد سعید، ۵۵، ۷۸، ۱۱۳	۵۵۱
پروس، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶	بیزانس، ۳۳۷، ۳۵۵
۲۵۶، ۲۶۰	بیسکو، جرج، ۲۳۸
پره وزا، ۴۹۶	بیسمارک، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۸
بریزرن، ۱۶۴، ۳۴۴	بیکوز، ۲۱۷
بریشینا، ۴۹۶	بیکونزفیلد ← دیزرائیلی
برینستون، ۹، ۱۰	بیگ محلی، ۳۳۲
پکر، رجب، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۲۷	بیگ وولورا، اسماعیل، ۴۳۹
پلونا، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۸۲	بیلربی، ۱۵۱
پنگالٹی، ۴۳۵	بیلیکچی عاکف افندی، سلیم پاشا
پولاتخان، حسن، ۶۸۸	بیوک دره، ۷۵

۳۶۴، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۰	بونوس، ۵۷۴، ۵۵۴
۴۹۳	پيامبر اکرم (ص)، ۵۳، ۴۷۳
قزار آلكساندر، ۶۸، ۴۰	بيروت، ۳۲۱، ۳۲۹
قزار نيكلای، ۷۰، ۷۶، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۷	بيكو، زرر، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۴
۳۶۲، ۳۸۱، ۵۳۰	
قسالى، ۵۰، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۷	ت
۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵	ناشكند، ۲۷۴
قغليس، ۵۳۰، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۸، ۵۹۲	تامسون (انگليسى)، ۲۹۷، ۴۴۴
ققسيم (ميدان -)، ۴۷۵	قانيوس شاهين، ۲۵۰
قننگه بوسفور ← بوسفور	قاييمز (رودخانه -)، ۱۵۳
قل الكبير، ۳۳۵	قنب، ۵۰
قمو، ابراهيم، ۴۸۵	قنبريز، ۴۷، ۳۴۹
قوبروق، ۴۸۸	قنراكيه، ۴۳، ۱۵۳، ۲۰۶، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۵۷
قوبال عزت محمد پاشا، ۷۲۲	۳۸۹، ۴۹۹، ۵۲۹، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۷۰، ۵۷۸
قسوب قبايسى، ۹، ۵۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲	۵۸۱، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۵۹، ۶۶۳
۱۹۷، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۱۶، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۱، ۶۰۹	قنراكيه شرقى، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۵، ۵۲۸
قودور ولاديمير سكو، ۴۹	۵۴۰، ۵۵۶، ۵۹۷، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۲۵
قور گوگ ايشيكسال، ۹	قنرانسيلوانيا، ۵۲۷، ۵۵۹
قور غوتلو، ۲۱۴	قنراونيك، ۲۶۲
قوفيق پاشا، احمد، ۳۳۳، ۴۷۴، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۰۹	قنركستان، ۲۷۴
۷۲۵، ۷۲۶	قنركى بن عبدالله بن محمد بن سعود، ۴۵
قولجا، ۱۶۳	قنركيه، اكثر صفحات
قونس، ۱۲۰، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۷۸	قنركيه جديد، ۵
۴۴۱، ۴۰۹، ۳۸۲	قنرومن، ۶۶۳
قهران، ۲۱۲، ۵۲۹، ۶۶۲	قنرهاالا، ۳۵۶
قورنزند، سرجالز، ۵۳۶	قنريانون، ۵۵۹
قور مژگان (زن عبد الحميد اول)، ۲۹۷	قنريبوليتانيا، ۴۷۶
قيليسيت، ۴۰، ۴۱، ۴۶	قنريكوپس، كارميلانوس، ۳۵۴
قيمور لنگ، ۵۸۸	قنرينووا، ۱۳۲، ۱۶۳، ۳۱۶، ۳۵۶
قيموك، ۲۵۷	قنزار، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۲۳۹، ۲۴۳
	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۴
	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۹

جوسب دویزی، ۵۸	ج
جیورجیو، ۴۲	جان (پادشاه انگلستان)، ۲۴
ج	جان دیوئی، ۶۴۲
چبان اوغلو سلیمان بیگ، ۴۴، ۲۵	جاوید پاشا، ۵۲۶
چرچیل، ویلیام، ۲۲۶	جاوید بی سون، ۹
چرچیل، وینستون، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۵، ۶۶۲	جاهد بیگ، ۴۷۴
چرکستان، ۷۲	جبه سوی، علی فواد ← فواد جبه سوی، علی
چرکس اتم، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱	جد ۵، ۷۶، ۵۴۳
چرکس حسن، ۲۸۶	خسرو پاشا، ۴۷
چرکسی (ایل -)، ۳۰۹	جلال الدین، احمد، ۳۶۸، ۳۳۹
چرناوودا، ۲۱۳	جلال الدین پاشا، مصطفی (داماد پاشا)، ۳۰۰، ۴۳۹، ۴۴۴
چرنایف، ۲۸۸، ۲۹۸	جلال بایار، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۷، ۷۲۶، ۷۲۷
چکن، ۵۹۲	جلال نوری ← نوری، جلال
چمبرلین، جوزف، ۳۳۵	جلفا، ۵۴۹
چناق قلعه، ۲۱۷	جمال پاشا، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵
چین، ۴۴۷	۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۹۱
ح	۵۹۲
حاجی کوری، ۴۰۲	جمیل بیگ، ۴۹۸، ۴۵۱
حافظ محمد پاشا، ۳۷۰	جنوا، ۳۵۰، ۴۳۵، ۵۱۴
حشه، ۲۵۵	جودت پاشا، احمد، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
حجاز، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۰۹	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۱۰، ۲۱۱
۴۱۹، ۴۴۳، ۴۴۵	۲۷۰، ۲۷۷
حسن سقا، ۶۷۰، ۷۲۷	جودت، احمد، ۳۰۰، ۳۷۱، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۴۸
حسنو، حسین، ۴۷۵	جسودت، عبدالله، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۷۱، ۵۰۷
حسین آقا (یکی از حامیان سلاحدار علی پاشا)، ۳۱	۵۱۴
حسین جاهد، ۵۶۳	جودت بیگ، ۵۳۳
حقی پاشا، ابراهیم، ۴۸۹، ۵۶۳، ۷۲۵	جودت سونی، ۷۲۶
حقی پاشا، اسماعیل، ۴۷۸، ۴۹	جورج (امیر -)، ۳۵۶، ۳۵۷
حقی پاشا، حسین، ۲۱۲	جورج ششم، ۶۵۸
	جورج واشنگتن، ۹

خلیج طارق اوس، ۹
 حلب، ۷۶، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۵۰،
 ۳۹۵، ۵۵۳، ۵۵۱، ۵۴۲، ۵۴۱
 حلمی پاشا، حسین، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۹۱، ۷۲۵
 حلمی، خدیو عباس، ۵۳۸
 حلیم پاشا، محمد سعید، ۵۰۰، ۷۲۶
 حماة، ۵۴۲
 حمدی پاشا، احمد، ۷۲۴
 حمص، ۷۴، ۵۴۲، ۵۵۱
 حمید پاشا، حسین، ۳۶۱
 حمیدی، عثمان، ۳۷۶
 حمید به، ۳۵۱
 حیدرپاشا، ۱۶۸، ۲۱۴، ۳۸۹
 حيفا، ۷۳، ۵۴۱، ۵۵۱
 خ
 خاریوت، ۳۵
 خالد افندی، محمد سعید، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۵
 ۴۹، ۵۶
 خالد ضیا عشاق، ۴۳۳
 خاور دور، ۳۵۷، ۵۱۲
 خاور نزدیک، ۶
 خاور میانه، ۶۸، ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۵۶، ۴۱۸،
 ۵۲۳، ۶۲۵، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۸
 خالد هادیب، ۵۱۸، ۵۲۱
 ختای (اسکندرون)، ۶۰۳
 خدیو مصر، ۱۹۷، ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۷۹،
 ۳۳۴، ۳۶۸، ۵۲۶، ۵۳۸
 خزر (دریای -)، ۲۰۵، ۴۳۷، ۵۵۱
 خسروپاشا، محمد، ۳۰، ۳۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲،
 ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۶، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸،

خلیج بسیکا، ۲۴۱
 خلیج زرین، ۳۲، ۱۴۰، ۱۵۱، ۲۹۷، ۳۰۸
 خلیج فارس، ۳۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲
 خلیج وولو، ۳۵۶
 خلوصی پاشا، صالح، ۵۶۰، ۵۸۲
 خلیل اینالجیک ← اینالجیک خلیل
 خلیل پاشا، ۱۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷
 خلیل حمید پاشا، ۱۰۷
 خلیل رفعت، ۷۸
 خلیل غانم، ۴۳۷
 خورشید احمد پاشا، ۴۴، ۴۹
 خونکار اسکلی، ۲۵۸
 خیرالدین پاشا، ۳۳۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۷۲۵
 خیرالله افندی، حافظ، ۲۸۴
 خیر سووا، ۲۴۳
 خیوه، ۲۷۵
 د
 دارالشفقه، ۱۹۷
 دارالفنون (عثمانی)، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
 داردانس، ۴۱، ۱۵۲، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۵۸،
 ۴۹۰، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۰،
 ۵۵۱، ۵۵۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۲۵
 دالجینو، ۳۴۴
 دالماسی، ۲۷۷
 داماد فرید پاشا، ۴۷۸، ۴۹۱، ۵۶۰، ۵۷۹، ۶۱۵،
 ۷۲۶
 داماد محمد علی پاشا، ۷۲۲
 داماد محمود پاشا، ۴۳۹
 دانوب، ۳۱، ۴۳، ۶۰، ۸۶، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸،
 ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸،

سعید پاشا، محمد، ۷۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۲۶، ۳۳۲،	
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۲،	
۴۴۲، ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۴، ۷۲۵	ز
سعید حلیم، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۶۲	زوستینیانی، ۲۱۶
سعودی (وهابی)، ۴۵	
سقاریه (رود)، ۵۴۰، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲	س
سلجوک، ۵۹۷	سادی ایرماک، ۷۲۷
سلطان احمد، ۲۸	ساری قمیش، ۵۳۰
سلطان محمد دوم، ۲۱۸	ساسون، ۳۵۰، ۳۵۱
سلطان محمود، ۳۶۷	ساکس کوبرگ، ۳۴۳
سلمان پاک، (شهر -)، ۵۳۶	سالونیک، ۳۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۸۳، ۳۱۲، ۳۲۵،
سلیمان آقا، ۲۵	۳۳۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۲،
سلیمان افندی، بخارعلی، ۴۴۶، ۵۰۵	۴۱۳، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۶،
سلیمان پاشا، ۴۵، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۲۱	۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۵۲، ۶۲۰
سلیمان نظیف، ۴۳۳	سالیسبوری، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۵۳
سلیم اول، ۱۵۲	سامسون، نیکوس، ۷۱۴
سلیم سوم، ۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳،	ساموس (جزایر)، ۷۳، ۱۵۲، ۳۴۰
۴۵۷، ۶۱، ۶۴، ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۸۹، ۲۷۵،	سامی بکیر، ۵۹۸
۵۱۹	سامی، شمس الدین، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۸
سلیمیه (سربازخانه -)، ۲۴۳، ۲۴۴	سان استافانو، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
سلیونیتزا، ۳۴۲	۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۳۹، ۳۵۸
سمرقند، ۲۷۴، ۴۴۷	ساواکین، ۲۵۴، ۲۵۵
سمندریا، ۲۹۸	سایکس، ۵۲۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۴
سمیرنا ← امریر	بیسارابیای جنوبی، ۳۲۲
سن ایرن (کلیسا)، ۱۹۷	سرای (شهر -)، ۳۵۸
سن پترزبورگ، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۶۵، ۲۹۸، ۳۲۴،	سرایه وو، ۲۶۲، ۴۴۱
۵۰۱، ۵۳۰	سرو (کوه)، ۳۵۷
سنجاق گالیپولی، ۸۵، ۱۵۸	سعد آباد، ۶۲۶
سنجاق بیگی، ۵۹	سعد الله پاشا، ۳۲۸
سن جیمز، ۱۱۳	سعید (شیخ -)، ۶۳۲
سن جین دومورین، ۵۴۱	سعید انگلیسی ← اینگیز سعید
سن رمو، ۵۵۹، ۵۹۴، ۵۹۷	سعید پاشا، کوچک، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹

سينوپ، ۲۴۳	سن ژان دومورين، ۵۵۵
سيوا ← واحه سيوا	سن لازار، ۲۲۱
سيواس، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۹۵، ۵۴۴، ۵۵۴	سنوسيه، ۵۳۸
۵۹۷، ۵۷۸، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۵۴	سواستوپول، ۲۴۵، ۲۴۴
ش	سواوی، علی، ۲۳۱، ۲۷۵، ۳۲۶، ۴۳۹
شاخ زرین، ۲۸، ۳۹۱	سوئد، ۴۷۸
شاوازل کورال، ۱۴، ۶۰۵	سوئز، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۹، ۵۲۵، ۵۳۹
شاو، استانفوردجی، ۵، ۶، ۱۴	سودان، ۳۶، ۳۷، ۲۵۵
شاهزاده مراد، ۲۷۳	سور، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۹۵، ۵۹۸، ۵۹۹
شاهزاده مصطفی، ۲۸	سوریه، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۱، ۱۰۸
شاهزاده یوسف عزالدین، ۲۸۶	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۶
شین قره حصار، ۲۶۹	۲۰۶، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۹۹، ۳۳۵، ۳۳۶
شرف بیگ، عبدالرحمان، ۵۶۱	۳۴۴، ۳۷۱، ۳۹۵، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۲، ۵۳۱
شریعه، ۵۵۱	۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵
شریف پاشا، ۴۷۸	۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۷۴
شریف حسین، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳	۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۵۹، ۷۱۱
شریف ماردین، ۹	سوریه شمالی، ۱۶۳
شناسی، ابراهیم، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰	سوریه مرکزی، ۵۳۱
شط العرب، ۵۳۶	سو کوتی، اسحاق، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹
شکیب پاشا، ۲۳۵	سویس، ۳۴۹
شمسی پاشا، ۴۵۳	سینادل، ۳۶
شوروی، ۵۲۳، ۵۸۷، ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۵۱	سیرنائیک، ۴۹۴
۶۶۰، ۶۵۸	سیروز، ۴۵۴
شوکت پاشا، ۴۷۶، ۴۸۹، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۳	سیزیم آروندیسمان، ۱۶۷
۷۲۶، ۵۰۵	سیس، ۳۴۷
شو کرو سراجہ اوغلو، ۷۲۷	سیستووا، ۳۱۶
شومادیا، ۴۳	سیکلاد، ۷۳
شوملا، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۱۱۳، ۲۴۲، ۳۱۵	سیلیسنره، ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۸۶، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۲۷
شهاب الدین، ۴۳۳، ۴۴۰	۲۴۳، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۲
شییکا، ۳۱۸، ۳۲۲	سیلیوری، ۸۶
شییکا پاس، ۳۱۶	سیمبیرسک، ۴۴۶
	سینا (صحرای -)، ۵۴۳، ۵۳۹

۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۳	شپیکاویولونا، ۳۱۷
	شیراز، ۵۲۹
	شیکاگو، ۹
ط	
طاهر پاشا، ۱۲۰	
طرابزون، ۷۱، ۱۶۴، ۲۶۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲	ص
۴۰۹، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۹۱	صاروخان، ۴۵
طرابلس، ۳۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۶۷، ۳۴۵، ۴۱۹، ۴۳۱	صالح پاشا، ۵۶۰، ۵۷۹
۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۴	صامسون، ۲۱۴، ۵۲۰، ۵۵۴، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴
۵۰۵، ۵۳۸، ۵۵۱	۵۷۶، ۵۷۵
طرسوس، ۲۱۷، ۵۵۴	صباح الدین (امیر -)، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۶۷، ۵۰۰
طلعت، بیگ، ۴۵۱، ۴۷۷	صبری، مصطفی، ۵۱۳
طلعت پاشا، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۹۱	صحرای سینا ← سینا
۷۲۶	صرت، ۵۴۱
ظ	صربستان، ۴۳، ۴۴، ۲۰۶، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۷
ظریفی بیگ (ظریفی پاشا)، ۲۹۷، ۳۶۹	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
	۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۰
	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴
	۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۵
ع	۳۵۸، ۳۶۴، ۳۸۳، ۴۶۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۰
عادل سلطان، ۱۳۱	۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۲۷
عاکف پاشا (عاکف افندی)، ۵۵، ۶۸، ۷۸	صفت افندی، محمد عزت، ۲۹۷
۱۱۳، ۱۲۶، ۱۵۳	صفر افندی، ۳۶۹
عالی پاشا، محمد امین، ۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷	صفر پاشا، ۳۰۸
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰	صفوی، عباس اول، ۲۵۲
۲۳۱، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳	صوفی، مصطفی، ۵۷۱، ۵۹۰، ۵۹۱
۲۷۴، ۳۳۴، ۷۲۲، ۷۲۴	صوفیه، ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۱
عبدالله افندی (عبدالله پاشا)، ۲۵، ۳۴	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۱۶، ۳۶۱
عبدالله بن سعود، ۴۵	
عبدالحق حمید، ۴۳۳	
عبد الحمید، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۵	ض
۳۰۰	ضیاء بگ، ۲۸۶
عبد الحمید اول، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷	ضیاء پاشا، ۲۳۰، ۴۲۸
عبد الحمید دوم، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۲	ضیاء گوکالب، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۴

علی رضا پاشا، ۵۶۰، ۵۷۹، ۷۲۶	۱۷۹، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۷، ۲۹۰، ۲۹۷
عمیدی پاشا، ۵۶	۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶
عمر پاشا، ۲۴۲، ۲۴۳	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۱
عمر سیف الدین، ۵۰۸	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۲ - ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۸
عمر لطفی پاشا، ۲۶۲، ۲۶۳	۳۶۶ - ۳۶۶، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹
عمر لطفی برکان، ۹	۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲
عونى پاشا، حسين، ۱۵۷، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷	۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۹
۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹	۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۷ - ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵
عینتاب، ۵۵۳	۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۲
	۵۱۴، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۴۷
ع	عبدالمجید، ۵۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۹۵، ۲۱۵
غازی حسن پاشا، ۱۰۷	عبدالعزیز، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰
غازی عثمان پاشا، ۳۲۶، ۴۴۲	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۵
غالب، اسماعیل، ۳۷۶	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۴
غالب افندی، ۵۵	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۱
غالب پاشا، محمد سعید، ۳۳، ۳۴، ۵۵، ۶۸، ۳۷۶	۳۹۱، ۴۰۵، ۵۲۰، ۶۰۹
غالب دده، ۳۳، ۳۴	عبدالرحمن پاشا، ۲۳، ۲۴، ۲۵
غزه، ۷۳، ۵۴۶	عبدالوهاب افندی (سید -)، ۵۶
غلطه (برج -)، ۲۵، ۳۳، ۵۷، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۶۵	عثمان پاشا، توپال، ۲۶۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۶۸
۱۶۹، ۱۷۵، ۲۹۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۴	عدن، ۷۶
غلطه سرای، ۱۹۳، ۱۹۶، ۴۳۵	عربی، ۳۳۴، ۳۵۵
ف	عراق، ۴۵، ۴۶، ۷۷، ۱۵۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۵
فاضل پاشا، مصطفی، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۱	۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱
فالكيسن، ۲۱۷	۵۵۹، ۵۶۰، ۶۲۶، ۶۵۹، ۷۱۱
فالکتهاین، فون، ۵۲۷، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۶۹	عراق جنوبی، ۴۵
فاو، ۵۳۶	عربستان، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۸۵، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۶۴
فایرستون، ۱۰	۴۱۹، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵
فتحعلی شاه قاجار، ۴۶، ۴۷	عزت پاشا، احمد، ۶۴، ۲۷۷، ۳۶۸، ۵۴۴، ۵۵۲
فتحی اوغیار، علی، ۶۳۲، ۶۳۳، ۷۲۷	۷۲۴، ۷۲۶
فرات، ۱۰۱، ۱۸۸، ۵۳۷	عسکری بیگ، سلیمان، ۵۳۵
فرانتس، زوزف، ۳۲۲، ۳۶۲	عکّا، ۷۳، ۱۳۲، ۲۳۵، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۵۱
	علی پاشای یانینا ← یانیناه علی پاشا

فوری پاشا، احمد، ۱۰۸	فرانسسہ، ۶، ۱۰، ۱۳، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۶۰، ۷۰
فوزی چخماق، ۶۰۲، ۶۶۸، ۶۷۱، ۷۲۷	۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹
فون گرون باوم، ۱۴	۱۲۳ - ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳
فون مولتکھ، ۱۰۱	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷ - ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰
فیرزویوک، ۴۵۴	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵
فیصل (امیر -)، ۵۵۷، ۵۴۳	۲۵۱ - ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱
فیلیکی ہیتیریا، ۴۹	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷
فیلیپ، ۳۴۱، ۲۸۲، ۲۳۱	۲۹۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۹
فین کن اشتاین، ۴۶	۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۳
ق	۴۳۷، ۴۴۲ - ۴۴۰، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۷
قابی قولو، ۲۵، ۳۴، ۵۹، ۶۲	۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۰
قاجار، فتحعلی شاہ ← فتحعلی شاہ قاجار	۵۴۴ - ۵۴۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۱
قارص، ۳۱۵، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۲، ۱۵۷، ۷۲، ۷۱	۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۷، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۲۵
۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۵۴۴	۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۵۱، ۶۵۸، ۶۶۳، ۷۱۲
۵۹۶، ۵۹۱، ۵۸۱، ۵۷۱، ۵۵۸، ۵۵۴، ۵۴۹، ۵۴۸	فحری کورونورک، ۷۲۶
قاسم پاشا، ۱۴۰	فردیناند، ۳۴۳
قاضی عبدالرحمن، ۲۹	فرید پاشا، محمد، ۷۲۵
قانیچہ، ۱۶۸	فرید ملن، ۷۲۷
قاہرہ، ۳۶، ۱۱۳، ۱۵۲، ۲۵۳، ۳۳۲، ۳۳۵، ۵۴۲	قریہ، ۲۸۵
قبرس، ۶، ۱۱۱، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴	فکرت، توفیق، ۵۱۴، ۴۳۳، ۴۳۴
۳۷۷، ۳۸۴، ۴۰۹، ۴۴۲، ۴۸۵، ۴۹۹، ۵۲۶	فلسطین، ۲۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۵۷
۵۲۹، ۶۸۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵	۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰
قبرسلی محمد امین پاشا، ۷۲۴	فلورانس نایتینگل، ۲۴۴
قدری پاشا، محمد، ۷۲۵	فنان، ۴۷، ۴۸
قرہ بکر، کاظم، ۵۳۷، ۵۴۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴	فناری، ۱۶۸
۵۷۵، ۵۷۶، ۵۹۱، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۳	فنلاند، ۵۴۸
۶۳۱	فواد بیگ، علی، ۳۶۸
قرہ بوک، ۶۵۱، ۶۵۵	فواد پاشا، محمد (کججی زادہ)، ۷، ۱۱۹، ۱۲۰
قرہ تودوری پاشا، ۳۲۸	۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۱
قرہ جورجوویچ الکساندر، ۲۵۹	۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۵۰
قرہ جورج، ۴۲، ۴۳	۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۷۲۴
	فوادجہ سوی، علی، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۹۱، ۵۹۷، ۶۳۱

- قره جورج بزرگ، ۲۵۹
قره حصار، ۶۰۱، ۵۹۹
قره عثمان اوغلو، حسین آقا، ۲۳، ۲۵، ۴۵
قسطنونو، ۲۱۶، ۲۱۷، ۴۰۴
قسطنطنیه، ۲۴۰، ۳۹۶، ۵۳۴، ۶۴۱
قصر چراغان، ۲۹۰، ۳۲۶
قصر بیلدیز، ۴۷۴
قفقاز، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۷۲، ۶۸، ۲۰۵، ۳۴۸، ۴۴۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷
۵۴۴، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۸، ۵۵۹
۵۷۱، ۵۷۵، ۵۹۵، ۶۲۱
قفقاز جنوبی، ۵۴۸
قفقاز شرقی، ۲۰۵
قوش آداسی، ۶۰۶
قوبه، ۷۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۹۵، ۵۵۵، ۵۷۹
قینارجه، ۱۲۳، ۲۴۲، ۳۴۷
- ک
کاباتیه، ۵۳۴، ۵۳۵
کاپودیستریاس، جان، ۴۸، ۷۱
کاخ ونسن، ۱۰
کاراتودوری پاشا، ۳۶۹
کارال، انورضیاء، ← انورضیاء، کارال
کارپات کمال، ۹
کارلوویتز، ۴۷
کاسبا (نورغوتلو)، ۲۱۳
کاستنجه، ۲۴۳
کاظم ندیم، ۴۳۵
کاغذخانه (اقامتگاه تابستانی سلطان)، ۲۳، ۵۲، ۱۵۱، ۲۹۷
کاکس، ۵۳۵
کالتروپ، ۵۵۲، ۵۵۵
- کالوسو، ۶۰، ۶۶
کالیفرنیا، ۶، ۱۰، ۱۴
کامل پاشا، محمد، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۷۲۵
کامل پاشا، محمود، ۳۷۷
کامل پاشا، یوسف، ۱۲۶، ۷۲۴
کاهون، لئون، ۴۴۴
کبیریسلی، محمد امین پاشا، ۱۳۲
کتابخانه انجمن تاریخ دانان ترکیه، ۹
کتابخانه بایزید، ۹
کتابخانه بودلین، ۹
کتابخانه دانشگاه استانبول، ۹
کتابخانه دانشگاه کمبریج، ۹
کتابخانه سلیمانیه، ۹
کتابخانه شهرداری استانبول، ۹
کتابخانه طارق اوس، ۹
کتابخانه فایرستون، ۱۰
کتابخانه قصر توپکابی، ۹
کتابخانه ملی پاریس، ۹، ۱۰
کتابخانه ملی ترکیه، ۱۰
کتابخانه وین، ۱۰
کسرت، ۵۱، ۷۱، ۷۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۶۴
۲۶۵، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶
۳۵۷، ۴۹۵، ۴۹۹، ۶۵۹
کردستان، ۵۵۸
کرزون (لرد -)، ۶۰۸، ۶۱۰
کرسنویچ، گاویلر، ۳۴۱
کرسنشتین، فردریک کرین فون، ۵۳۹
کرکلارلی، ۴۹۵
کرکوک، ۵۵۱
کرمانشاه، ۵۲۸

کیبریسلی، محمد پاشا	کروآسی، ۲۶۲، ۲۸۸
کیسلف، پاول، ۲۳۷	کریسه، ۵، ۴۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۴،
کیلیکیه، ۷۴، ۷۵، ۱۰۹، ۱۵۶، ۲۰۸، ۵۳۱، ۵۴۱،	۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۵،
۵۴۴، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۹، ۵۹۵، ۶۰۳	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۵ - ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۱،
کینگ، جورج، ۷۰	۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷،
کینگ، هنری سن، ۵۵۸	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۳۱،
گ	۳۳۲، ۳۵۷، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۴۱،
گارا بد او تو چیان، ۲۲۱	۴۴۵، ۴۴۷، ۵۲۵، ۵۴۸، ۵۷۱، ۵۸۸
گاسپرنیسکی، اسماعیل بیگ، ۴۴۵	کرین، چارلز، ۵۵۸
گالیپولی، ۸۵، ۸۶، ۱۱۴، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۴۳، ۵۳۳،	کلادستون، ۳۳۴
۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۷۴، ۵۹۷، ۶۲۱	کلنل سیو، ۶۶
گالیسی روسی، ۵۲۷	کلوت بیگ، (بزشک فرانسوی)، ۳۸
گاویرل پاشا ← کرسٹوویچ، گاویریل	کمال بیگ، اسماعیل، ۳۲۰، ۳۷۰، ۴۸۹،
گذیز، ۲۱۴، ۵۹۷	کمال پاشا، حسین، ۵۲۶
گرجستان، ۷۲، ۵۹۹	کمال کاریات ← کاریات کمال
گری، سراد وارد، ۴۹۷	کمبریج، ۱۰
گرواس (زرنال)، ۷۱۴	کنستانین، (استانبول)، ۲۱۳، ۵۲۷، ۶۰۰، ۶۰۷
گلادستون، ویلیام، ۲۸۲، ۲۹۹	کوبان، ۲۰۵
گلخانه، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۲،	کوپرولوی، فواد، ۵۰۸، ۵۲۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۶۷۵،
۱۵۳، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۸	۶۸۹
گملیک، ۱۴۰، ۵۹۷، ۶۰۵	کوتاهیه، ۷۵، ۷۶، ۱۱۳، ۵۳۶، ۵۹۸، ۶۰۱،
گوبن، ۵۲۵، ۵۹۰	کوت، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸
گورجا کوف (امیر -)، ۲۴۲، ۲۷۷، ۳۱۷،	کوت العماره، ۵۴۴
گورسل، جمال، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۲۶	کوتوزوف، ۴۲
گوست کنت، ۴۳۶	کوچک سعید، ۳۱۳
گو کالب، ۵۲۱	کورالتان، ۶۶۸
گولک، کاظم، ۶۸۱، ۷۰۵	کوران، ارجمند ← ارجمند کوران
گولتز، فن در، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۳۷	کورینت، ۵۰
گوللو آکوب ← آکوب وارتویان	کوزا، بویار آلکساندر، ۲۴۹
گوموش، ۴۰۲	کوزان، ۱۲۴
گومولچین، ۴۷۸	کوسوو، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۴۸۶، ۴۹۶
	کولین جونز، ۱۰

لیقیل، ۴۳۳	گونالئی، شمس الدین، ۶۷۱، ۷۲۷
لی یرد، سرهنری، ۳۱۸	ل
لوید جرج، ۵۴۷، ۶۰۸	لارسا، ۳۵۶
لوبی کوسوت، ۲۳۶	لارنس، ۵۴۳
م	لازاحمد آقا، ۴۲
ماچکا، ۲۹۷	لافونته، ۲۲۹
ماردین، شریف ← شریف ماردین	لامارتین، ۲۲۹
مارسی، ۳۹۳	لانگر، ویلیام. ل، ۱۰
ماریتسا (رودخانه -)، ۴۹۷، ۴۹۸، ۶۰۷	لئون، ۱۷۵
ماساوارا، ۲۵۴، ۲۵۵	لسبنان، ۵، ۷۴، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۱، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۹
ماکاریوس، ۷۱۴	۲۵۱، ۲۵۲، ۳۱۲، ۳۷۷، ۴۰۹، ۴۳۵، ۴۴۲
مالت، ۵۸۲، ۶۰۹	۵۵۸، ۵۴۲
مالومیان، ۴۵۱	لس آنجلس، ۶، ۱۰، ۱۴
مانیسا، ۵۷۸، ۶۰۵	لطف الله، محمود، ۴۳۹
ماوراء قفقاز، ۵۳۳	لطفی افندی، احمد، ۱۲۶
ماهون، سرهنری مک، ۵۴۲، ۵۴۳	لمنوس، ۱۵۲، ۳۶۳
مترنیخ، ۶۸، ۱۱۳	لسندن، ۷۱، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۳، ۲۱۲
محلّه دیوان یولو، ۲۸	۲۲۶، ۲۶۶، ۳۸۲، ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۹۷، ۴۹۸
محلّه سلطان احمد، ۲۸	۴۹۹، ۵۰۰، ۵۴۰، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۶
محمد افه ← افه، محمد	۶۵۸، ۷۱۲
محمد الفی بیگ، ۳۶	لوزان
محمد امین، ۷۹	لوانت، ۵۷، ۱۰۹، ۲۵۵
محمد بسیم افندی ← بسیم افندی	لوانت چیفتلیق، ۲۵
محمد پنجم، ۴۷۶، ۵۵۱	لوئیس، برنارد، ۹
محمد خسرو، ۱۱۴	لوئیس، و. توماس، ۹
محمد رشاد، ۴۳۶	لوئی فیلیپ، ۱۱۱
محمد رشید، ۴۳۶	لوزان، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۵
محمد سعید خالد افندی ← خالد افندی، محمد سعید	۶۲۸، ۷۱۶
محمد ششم (وحید الدین)، ۵۵۱	لرستان، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۴۷، ۵۴۸، ۶۵۸
محمد عارف، ۵۸۳	لیبی، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۶۷، ۳۴۵، ۴۰۹، ۵۳۸، ۶۲۱
	لیتوانی، ۵۴۸

محمد علی (حکمران مصر)، ۲۳، ۳۰، ۳۴، ۳۵	مردیروس میناکیان، ۲۲۷
۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۶، ۷۰، ۷۳	مرزیفون، ۵۵۴
۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	مرسین، ۵۵۴
۱۱۷، ۱۲۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۴	مرعش، ۲۶۹
محمد علی پاشا، ۱۳۱	مراکش، ۴۸۸
محمد فواد، ۴۴۸	مرمره، ۱۱۵، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۲۳، ۳۹۱، ۶۰۵
محمود پاشا، ۳۶۷	۶۰۷
محمود دوم، ۷، ۳۵ - ۲۱، ۴۴ - ۴۰، ۴۷، ۵۹ - ۵۱	محارستان، ۴۹، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷
۶۲ - ۶۰، ۶۴، ۷۹ - ۶۷، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲	۲۵۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۸۳، ۵۵۹، ۶۲۵
۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۱ - ۱۳۷، ۱۵۱	مسجد سلطان احمد، ۲۷۴، ۲۷۴، ۴۷۳
۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۶	مسجد سلیمانیه، ۵۷، ۸۰، ۱۳۹، ۲۶۱
۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۹، ۴۳۹	مسکو، ۲۶۲، ۲۹۲، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۶
محمود شوکت، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۱، ۴۹۳	۵۹۷، ۵۹۸، ۶۲۲
محمود ندیم، ۱۲۵، ۱۴۹	مصر، ۶، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۹
مختار پاشا، احمد، ۲۷۸، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۳۶	۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۵، ۱۰۸، ۱۰۹
۴۳۷، ۴۷۱، ۴۹۱، ۷۲۵	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۸۸
مدحت پاشا، ۴۵، ۱۳۲ - ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۰	۲۴۱، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۸	۲۸۹، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۴
۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳	۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۲
۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱	۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۲
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۰	۴۴۳، ۴۹۹، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۲۹	۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۷، ۷۲۴	مصطفی چهارم، ۲۱، ۲۹، ۳۳
مدحت سرت اوغلو، ۹	مصطفی رشید پاشا ← رشید پاشا، مصطفی
مدیترانه، ۴۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۳۵	مصطفی فاضل پاشا ← فاضل پاشا، مصطفی
۳۳۸، ۳۸۷، ۴۸۱، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۷	مصطفی کمال آتاتورک، ۶، ۸، ۹، ۱۳۰، ۴۴۹
۵۸۱، ۶۰۵، ۶۵۸، ۶۶۰، ۷۱۳	۴۵۰، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۵، ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۵
مدیترانه شرقی، ۶۲۵	۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴
مدینه، ۶۵، ۱۳۹، ۳۹۰، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳	۵۷۵ - ۵۸۴، ۵۷۸، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱
مراد افندی، محمد، ۴۳۷	۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۸ - ۶۰۰، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۲۰
مراد پاشا، ۳۱۸، ۳۱۱	۶۲۱، ۶۲۲، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۵
مراد پنجم، ۱۲۵، ۲۲۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۲۶، ۴۳۶	۶۵۶، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۷۸، ۶۹۲، ۷۲۶، ۷۲۷

- معلم ناجی، ۳۰
معموره العزیز، ۳۴۶
مقبوله (خواهر مصطفی کمال)، ۶۳۴
مقدوسیہ، ۵، ۴۳، ۵۰، ۶۳، ۷۷، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۸۸،
۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷،
۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳، ۴۱۲، ۴۴۹، ۴۵۰،
۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱،
۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴،
۵۱۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۵
مقدونیہ شمالی، ۲۰۶، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۲۸
مک گیل، ۹
مکہ، ۶۵، ۱۳۹، ۳۹۰، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳
مکتبتار (صومعه)، ۲۲۱
مکی زاد مصطفی عاصم (شیخ الاسلام)، ۵۶
ملطیہ، ۲۱۷
ملهمه افندی، سلیم، ۳۹۵
مناسستر، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۴، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۳۷،
۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۴۵۴، ۴۸۶، ۴۹۲
منجستر، ۳۳۵، ۴۰۴
مندرس، ۲۱۴، ۵۳۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۷۳،
۵۷۴، ۵۹۷، ۶۰۷، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۸۸
مندرس، عدنان، ۶۶۷، ۶۷۵، ۶۷۷، ۷۲۷
منصور (لشکر)، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
۶۷، ۷۰، ۸۰، ۱۰۱
مودانیہ، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۰
مودہ، سرفردریک، ۵۳۷
موراوا (دره)، ۳۵۸
مورزتک، ۳۶۲
مورہ، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۱۱۲
موری، آر کیبال، ۵۴۵، ۵۴۶
موزہ آثار عتیقہ، ۱۹۷
موزہ بریتانیا، ۹
- موستار، ۲۶۲
موش (شهر)، ۳۵۰، ۵۳۳، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۹
موصل، ۴۰۵، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱،
۵۵۱، ۵۵۵، ۵۶۰، ۶۲۵
مولداوی، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۷۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶،
۲۴۸، ۲۴۹
مولکنہ، ہلموت فون ۴۱۸
مولیر، ۲۲۷
مونته نگرو، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۹،
۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۴،
۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۶۸،
۴۸۶، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲
مونتریو، ۶۱۳، ۶۲۵
مہدی (سودان)، ۳۳۶
میتیلینی، ۲۱۷، ۳۶۳
میخائیل، اوبرنویچ، ۲۵۸، ۲۵۹
میخائیل نعوم، ۲۲۷
مید یا، ۴۹۷
میزانچی مراد، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۶۹، ۴۷۴
میسولانگی، ۵۰، ۵۱
میلان (شاهزادہ)، ۲۶۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹،
۳۱۱، ۳۲۱
میلوش اوبرنویچ، ۴۳، ۴۴، ۷۳، ۲۵۷، ۲۵۸
- ن
نائلی، مصطفی، ۷۲۲، ۷۲۴
نابلس، ۵۵۱
نابلٹون، ۴۱، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۶
نابلٹون سوم، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۴
ناصریہ، ۵۴۶
ناظم بیگ، ۴۵۳
ناظم حکمت، ۶۳۳

نامق پاشا، ۲۷۳	نامق کمال، ۳۶۶، ۴۲۸، ۴۴۷
ناوارینو، ۶۵	و
نجد، ۴۵، ۴۱۹، ۵۴۲	واترلو، ۴۴، ۲۴۳
نخحوان، ۷۲، ۲۰۵، ۵۹۹	واحد سیوا، ۵۳۸
مدیم پاشا، محمود، ۱۲۵، ۱۴۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	واردار، ۳۵۸، ۵۰۱
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۴، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۷۴	وارنسا، ۸۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۳
۷۲۴، ۳۸۰	۳۹۳، ۳۱۵
مورالدین پاشا، عبدالرحمان، ۷۲۵	واریسو، ۶۹
مرسیر، ۳۲۵	واشگتن، ۹
مسلرود، ۲۴۱	والاکیا، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶
معیم تلو، ۲۷	۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۷۹
نورث وسترن، ۱۰	والاکیای کوچک، ۴۲
نوری، جلال، ۵۶۳	وامیری، آرمینیوس، ۴۴۴
نوری جونکر، ۶۳۴	وان، ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۵۳۰، ۵۳۱
نسوی بازار، ۲۶۳، ۲۶۹، ۳۲۵، ۳۳۸، ۴۶۷، ۴۹۵	۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۷۶
۵۰۲، ۴۹۶	وایدنز، هاری الکینز، ۱۰
نیازی، احمد، ۴۵۳، ۴۸۵	وپ (رود -)، ۲۷۹، ۲۸۱، ۴۹۲، ۵۵۹
نیازی برقس، ۹	وحیدالدین (محمد ششم)، ۳۶۸، ۶۰۹
نییش، ۴۳، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۰	وفیق پاشا، احمد، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۷۶، ۴۴۸
۳۲۱، ۳۲۴، ۴۲۹	۷۲۴
نیکلاس، گراندوک، ۳۲۲	ولتر، ۴۲۸
نیکلای ← تزار	ولسن، ۵۰۱
نیکلای اول، ۶۸، ۱۰۹، ۲۳۶، ۲۴۴	ولگا، ۴۴۵، ۴۴۶
نیکلای دوم، ۳۴۳، ۳۵۳	ولورا، ۴۸۵، ۴۸۶، ۵۰۰
نیکلای لنین، ۴۴۶	ولینگتون، ۲۴۳
نیکوبولی، ۴۲	ول چارشین، ۹
نیکوبولیس، ۳۱۵، ۳۱۶	ویز، ۲۲۱
نیوبورک، ۱۰	ونیزلوس، ۵۲۸، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۷۳
نیهت اریم، ۷۱۰، ۷۲۷	وولو، ۷۱
	ویدین، ۳۱، ۴۳، ۵۴، ۷۳، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۷۹، ۳۱۵

ی	۳۲۲
یالچین، جاهد، ۴۳۳	ویسکونسن، ۹
یانینا، علی پاشا، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰،	ویشیل کوی، ۹۲
۱۷۷، ۲۱۸، ۳۴۴، ۳۵۶، ۴۱۲، ۴۸۶، ۴۹۹	ویکتوریا، ۲۲۴، ۲۸۹
۵۰۲، ۵۱۰	ویلسون، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۳
یحیی کمال، ۵۰۸	ویلیام ویدو، ۵۰۱
یدی کول، (برج -)، ۵۷	ویمن، ۱۱۳، ۱۱۹، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۸۹
یشیل کوی، ۵۰۴	۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۹۲، ۵۸۰
یعقوب بیگ، ۲۷۴	ویهلهم، ۵۴۶
یوگسلاوی، ۵۵۹، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۵۹، ۷۱۱	ه
یعن، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۷، ۳۴۵، ۳۶۱، ۴۰۹، ۵۴۳	هابسبورگ، ۴۳، ۴۷، ۱۲۴، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۶۰
ینی کوی، ۱۶۸	۲۸۸، ۲۷۷، ۲۶۱
یوتی، ۲۰۵	هاچین، ۳۴۷، ۵۵۳
یوزگات، ۵۹۰	هاروارد، ۶، ۱۰
یوسف عزالدین (شاهزاده)، ۲۸۶	هاربور، جمیز جی، ۵۵۸، ۵۷۸
یوسف ضیاء، ۴۲	هاله په (کاله په)، ۳۵۵
یوسف کمال پاشا، ۲۲۹، ۵۴۶	هاماری جنوب، ۳۴۴
یونان، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۷، ۵۱ - ۵۶، ۴۹	هرر، ۲۵۵
۶۸، ۶۹ - ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۳	هرزگوین، ۱۲۴، ۲۰۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳:
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۸، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۳۷	۲۶۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹
۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸	۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
۳۶۳، ۳۸۴، ۳۹۳، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۶۷، ۴۶۹	۳۳۸، ۳۴۲، ۴۰۹، ۴۴۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۷
۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۵	۵۲۳، ۵۲۷
۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۹۴، ۵۹۶	هلند، ۲۵۰، ۳۸۳
۵۹۷، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۴	هند، ۴۰، ۴۶، ۲۴۹، ۲۷۵، ۳۱۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۲۹
۶۲۵، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۳، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳	۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸
۷۱۴، ۷۱۶	هوگوزولا، ۴۲۸
یونان شمالی، ۲۳	هولوسی پاشا، صالح، ۷۲۶
یونس نادى، ۴۳۳، ۵۶۱، ۵۶۳	هولیک، ریجارد، ۱۰
ییلدیریم، ۵۴۶، ۵۵۴	

STANFORD J. SHAW
EZEL KURAL SHAW

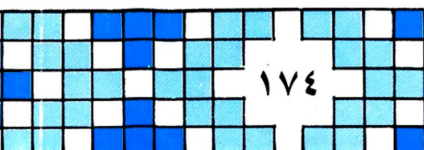
HISTORY OF THE OTTOMAN
EMPIRE AND MODERN TURKEY

Vol. 2

1808-1975

Translated by

Mahmud Ramezanzadeh



۲۵۰۰ ریال